بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه: ستاری‌فر، محمد، ۱۳۳۱ -
عنوان و نام پدید آور: بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی/تالیف محمد ستاری‌فر.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۳ ج.: جدول، نمودار.
فروست: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی؛۳/(۲)۵۸۸.
شابک: شابک دوره: ۰-۴۶۹-۲۱۷-۹۶۴-۹۷۸
شابک جلد اول:۶-۴۷۰-۲۱۷-۹۶۴-۹۷۸
شابک جلد دوم:۳-۴۷۱-۲۱۷-۹۶۴-۹۷۸
شابک جلد سوم:۰-۴۷۲-۲۱۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: واژه‌نامه.
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
مندرجات: ج.۱. چیستی‌ها، چارچوب‌های مفهومی و نظری در پیدایش بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی.
ج.۲. فرایندهای کامیابی اروپاییان در دستیابی به بن‌مایه‌های توسعه یافتگی.
ج.۳.فرایندهای کامیابی و ناکامی ایرانیان در دستیابی به بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی.
عنوان دیگر: فرایندهای پدیداری چرخه «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی».
موضوع: رشد اقتصادی -- ایران -- تاریخ
موضوع: Economic Development -- Iran -- History
موضوع: توسعه اجتماعی -- ایران -- تاریخ
موضوع: Community Development -- Iran -- History
موضوع: رشد اقتصادی -- تاریخ
موضوع: Economic Development -- History
موضوع: توسعه اجتماعی -- تاریخ
موضوع: Community Development -- History
موضوع: رشد سیاسی -- تاریخ
موضوع: Political Development -- History
موضوع: ایران -- سیاست اجتماعی
موضوع: Iran -- Social Policy
موضوع: ایران -- سیاست اقتصادی
موضوع: Iran -- Economic Policy
موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- تاریخ
موضوع: Iran -- Politics and Government-- History
شناسه افزوده: دانشگاه علامه طباطبائی.
رده‌بندی کنگره: HC۴۷۳
رده بندی دیوئی: ۳۳۰/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۸۱۳۱

بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی

جلد دوم:

فرایندهای کامیابی اروپاییان در دستیابی به بن‌مایه‌های توسعه یافتگی

مؤلف:

دکتر محمد ستاری‌فر

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چاپ سوم

انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی

جلد دوم:
فرایندهای کامیابی اروپاییان در دستیابی به
بن‌مایه های توسعه یافتگی

مؤلف:
دکتر محمد ستاری‌فر

زیر نظر معاونت پژوهشی دانشگاه

شابک جلد دوم: ۳-۴۷۱-۲۱۷-۹۶۴-۹۷۸

ویراستار ادبی سمیرا مؤدب ویراستار علمی: حمید دورجی سرویراستار: دکتر زهرا محمدیان

صفحه‌آرا: سمیرا مؤدب طراح جلد: شهریار شاهمندی ناظر فنی: رضا دنیوی

مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی؛ صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۴۸۷

فروشگاه آنلاین انتشارات book.atu.ac.ir

سایت مرکز چاپ و انتشارات press.atu.ac.ir

سایت فروشگاه الکترونیکی https:mybooket.com/atu

آدرس فروشگاه مرکزی: تهران انتهای بلوار دهکده المپیک، دانشگاه علامه طباطبائی

نبش درب ورودی میدان ورزش تلفن: ۴۸۳۹۲۶۵۹ همراه: ۰۹۹۰۲۴۹۹۹۸۵

چاپ سوم ۱۴۰۲ شمارگان: ۱۰۰ قیمت: ۲۴۰۰۰۰ تومان

۵۸۸ (۲)/۳

گفتار ناشر

ماهیت پژوهشی دانشگاه در دورهٔ جدید بیش از دوره‌های قبل رسمیت می‌یابد؛ از بعد تاریخی، پیش از تأسیس نهاد دانشگاه، جامعه با پدیده آموزش رسمی آشنا بوده، هرچند که این آموزش مبتنی بر محفوظات بوده است. اما تحول مهمی که ظهور دانشگاه در ماهیت و بنیان آموزش ایجاد کرد، ظهور آموزش مبتنی بر پژوهش بود. به عبارت دقیق‌تر آنچه در دانشگاه باید آموزش داده می‌شد نه ترجیحات شخصی بلکه نتیجه پژوهش‌های عمیق و پردامنه در حوزه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی بود. بدین‌سان دانشگاه فضای امنی برای تأمل، تفکر، پژوهش و انتشار این‌گونه پژوهش‌ها گردید. البته شیوه سنتی انتشار پژوهش‌ها، انتشار شفاهی یا همان چیزی بود که از دیرباز آموزش نامیده می‌شد. اما اکتشافات جدید علمی جز با انباشت و نقادی دانش‌های قبلی اتفاق نمی‌افتد و بدین‌ترتیب بود که راه‌های جدیدی برای انتشار و انباشت دانش و خصوصاً انتشار آثار به شکل مکتوب (کتاب، مجله، بانک‌های اطلاعاتی و...) پیدا شد

تأسیس نهاد انتشاراتی دانشگاه‌ها، در جایگاه بخش اجتناب‌ناپذیر توسعه علمی شایان اهمیت است. مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی در مقام بزرگ‌ترین دانشگاه علوم انسانی کشور نیز از این قاعده مستثنی نیست، به طوری‌که هم می‌تواند در انتشار افکار، اندیشه‌ها، نظریات و تولیدات علمی

استادان، دانشجویان و اصحاب دانش کوشا باشد و هم به نیازهای علمی جامعه پاسخ گوید.

فعالیت مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه از سال ۱۳۹۲ با احیای شورای انتشارات دانشگاه متشکل از استادان فعال و پرکار در عرصه پژوهش و انتشار و نمایندگان دانشکده‌ها و مراکز پژوهشی وارد مرحله جدیدی شد. در این دوره همگام با تحول اساسی در کیفیت و کمیت آثار منتشرشده، رویکرد نوینی نیز مبتنی بر اولویت آثار بنیادین، بومی و برگرفته از تأملات نظری و عملی استادان در پیش گرفته شد. البته در این میان، ترجمه آثار کم‌نظیر و بی‌مانند در کشور با موافقت شورای انتشارات دانشگاه نیز مورد غفلت قرار نگرفته است. هرچند تا نیل به مطلوب فاصله زیادی وجود دارد و همکاری همه استادان و پژوهشگران را می‌طلبد؛ اما در همین مدت کوتاه نیز سالانه بالغ بر یک‌صد عنوان از آثار استادان دانشگاه به زیور طبع آراسته شده است و امید می‌رود این روند با کیفیتی بالاتر همچنان در مسیر رشد و ترقی طی شود.

کتاب حاضر از جمله آثار دانشگاه است که پس از طی فرایند بررسی و داوری‌های علمی و ادبی، اینک در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد. امید می‌رود علاقه‌مندان و خوانندگان این اثر نیز مانند سایر آثار دانشگاه، صاحب اثر را از نقدهای مشفقانه خود بهره‌مند سازند.

مرکز چاپ و انتشارات
دانشگاه علامه طباطبائی

بخش سوم: قرون وسطی- جمع و پخش اروپا
(ظهور و افول نظم‌های اجتماعی)

مقدمه ۵۵۸
سؤال‌های پیش‌روی ۵۶۰
فصل دهم: قرون وسطی: مختصات- تحولات و آثار بازنشرها ۵۶۳
۱-۱۰- مقدمه ۵۶۳
۲-۱۰- تابلوی زمان تحولات شکل‌دهنده قرون وسطی ۵۶۵
۳-۱۰- مختصات عمومی اروپا در عصر قرون وسطی ۵۷۰
۱-۳-۱۰- اقوام و قبایل اروپا ۵۷۲
۲-۳-۱۰- نگاهی کوتاه به مختصات عمومی امپراطوری روم ۵۷۵
٤-۱۰- مقاطع زمانی قرون وسطی ۵۷۹
۵-۱۰- قرون وسطی عصر پخش و جمع شدن اروپا (افول و ظهور نظم‌های اجتماعی) ۵۸۲
٦-۱۰- نقش قرون وسطی در هم‌پیوندی قرون باستانی و جدید اروپا ۵۹۱
۷-۱۰- مسیحیت، زایش دو امپراطوری دینی، در قلمرو یک امپراطوری بزرگ و بت‌پرست ۵۹۵
فصل یازدهم: قرون وسطی- تولد اولیه اروپا ٦۰۳
۱-۱۱- مقدمه ٦۰۳
۲-۱۱- قرون وسطی و تولد اولیه اروپا ٦۰٤
۳-۱۱- مختصات فرهنگی قرون وسطی ٦۰۸
۱-۳-۱۱- مذهب و ایدئولوژی در قرون وسطی ٦۰۸
۲-۳-۱۱- فرهنگ‌سازی مسیحیت و کلیسا (رواج ستایش و تقدیس مریم) ٦۰۹
۳-۳-۱۱- گرایش آیین مسیحیت به سوی مسیح در رنج ٦۱۰
٤-۳-۱۱- انسان خداگونه، انسان‌گرایی مسیحی ٦۱۱
۵-۳-۱۱- شکل‌گیری اروپای تعقیب و آزار ٦۱۳
٦-۳-۱۱- تعقیب و آزار یهودیان ٦۱٦
۷-۳-۱۱- فرهنگ کلیسا- نظام پاپیسم ٦۱۸
٤-۱۱- مختصات تولیدی و اقتصادی قرون وسطی ٦۱۹
۱-٤-۱۱- نظام ارضی و دهقانی و پیدایش فئودالیسم اروپایی ٦۱۹
۲-٤-۱۱- فرایند روستایی شدن اروپاییان و شکل‌گیری اولیه فئودالیسم اروپایی ٦۲۱
۳-٤-۱۱- گذاری از شهرنشینی به روستایی شدن اروپاییان ٦۲۲
٤-٤-۱۱- تحول و گذار در تولید کشاورزی ٦۲۵
۵-٤-۱۱- شکل‌گیری فئودالیسم (قدرت‌های اقتصادی محلی و منطقه‌ای و دولت‌های فئودالی) ٦۲٦
۵-۱۱- مختصات اجتماعی و نهادی قرون وسطی ٦۳۰
۱-۵-۱۱- پیدایش نظام پادشاهی اروپایی ٦۳۰
۲-۵-۱۱- شکل روستا و کارکردهای آن ٦۳۲

٦-١١- ظهور نظم اجتماعی جدید (جمع‌شدن مجدد اروپا)..... ٦٣٥
١-٦-١١- عهد شارلمانی..... ٦٣٥
٢-٦-١١- شکل‌گیری کشورها (فرانسه- آلمان- ایتالیا) در قلب اروپا..... ٦٣٦
٣-٦-١١- موج مسیحی شدن مردم اروپا- پیدایش امپراطوری مقدس روم..... ٦٣٧
٤-٦-١١- ورود اقوام جدید به مسیحیت و گسترش حوزه جغرافیایی و جمعیتی اروپا... ٦٣٨
٥-٦-١١- نهضت صلح‌خواهی در کنار ستیز آیینی و قومی ٦٤١

فصل دوازدهم: قرون وسطی: عصر پیشرفت- شهرنشینی، جنگ‌های مقدس- تکانه نظم‌های اجتماعی ٦٤٣

١-١٢- مقدمه ٦٤٣
١-١-١٢- نبردهای اولیه برای دستیابی به حرم‌های مقدس ٦٤٤
٢-١٢- تقابل نظم‌های اجتماعی دو دنیای اسلام و مسیحیت در قرون وسطی ٦٤٥
١-٢-١٢- مروری بر تعامل‌ها، رقابت‌ها و تقابل‌های سه حوزه تمدنی
(مسلمانان- مسیحیت ارتدوکس- مسیحیت کاتولیک) ٦٤٦
٢-٢-١٢- تهاجم‌ها و مهاجرت‌ها از آسیای میانه و دگرگونی‌نظم‌های اجتماعی درشرق ٦٤٩
٣-٢-١٢- اروپای قرون وسطی در راه جنگ‌های صلیبی ٦٥٣
٣-١٢- نیمه دوم دوران قرون وسطی: تحول در نظم‌های اجتماعی..... ٦٦١
١-٣-١٢- دگرگونی‌ها و تحولات جدید در اروپای قرون وسطی ٦٦١
٢-٣-١٢- گذار از روستانشینی به شهرنشینی
(شکل‌گیری اولیه اروپای شهرها و شهروندان)..... ٦٦٨
١٢-٣-٢-١- پیشرفت شهرها، اروپای شهروندان ٦٦٨
١٢-٣-٢-٢- گذار از چرخه توسعه کسب و کار و پیدایش گسترده کالا- پول- کالا ..٦٧٢
١٢-٣-٢-٣- توسعه آموزش، مدارس و رواج علم ٦٧٨
١٢-٣-٢-٣-١- «زبان ملی- نظم اجتماعی»..... ٦٨١
١٢-٣-٢-٣-٢- زایش جدید در عرصه هنر ٦٨٥
١٢-٣-٢-٤- تحول در ارزش‌ها، اروپای مدنیت و شهرگرایی ٦٨٦
١٢-٣-٢-٥- سایر وقایع تأثیرگذار بر اروپای قرون وسطی
(گرسنگی- جنگ- طاعون)..... ٦٨٧
گرسنگی..... ٦٨٨
جنگ‌های طولانی ٦٨٨
طاعون سیاه..... ٦٩١
٣-٣-١٢- اروپای خشونت ٦٩٢
٤-٣-١٢- منازعات در شمال اروپا ٦٩٤
٥-٣-١٢- پیدایش مرتدان جدید ٦٩٥
٦-٣-١٢- ظهور احساسات ملی، بن‌مایه‌ای در پدیداری چرخه «ملت- کشور» ٦٩٧
٤-١٢- شکوفایی در عرصه‌های هنر و معماری ٧٠٠

۱-٤-۱۲- اروپا، کشف‌های سرزمینی و دگرگونی‌ها ۷۰۱
۲-٤-۱۲- دگرگونی‌ها با پیدایش صنعت چاپ ۷۰۳
۳-٤-۱۲- دگرگونی در زیست، زندگی و جایگاه کار و ارزش آن ۷۰۳
۵-۱۲- مروری بر افول و ظهورهای دوران ۱۰۰۰ ساله قرون وسطی ۷۰۷

بخش چهارم: عصر بیداری- پی‌ریزی نظم‌های اجتماعی نو (پیدایش سطح اولیه چرخه «دولت- ملت- کشور»)

مقدمه ۷۳۰

فصل سیزدهم: عصر بیداری- زمینه‌ها- گستره‌ها، آثار بازنشر (رنسانس- مرکانتلیسم- کشف سرزمینی) ۷۳۷

۱-۱۳- مقدمه ۷۳۷
۲-۱۳- عصر بیداری ۷۳۸
۱-۲-۱۳- رنسانس (عصر نگاهی به گذشته باستان و نگاهی به فردا (۱٦۵۰-۱۳۵۰)) و زمینه‌ساز خیز اقتصادی ۷۳۸
۲-۲-۱۳- فرایندهای رنسانس و آثار نشر آن ۷٤۲
۳-۲-۱۳- مگنا کارتا (شروع جدال قدرت متمرکز با مطالبات قدرت غیرمتمرکز) ۷۵۱
۳-۱۳- انقلاب بازرگانی- کشف سرزمینی- تحولات در نظم‌های اجتماعی ۷۵۸
۱-۳-۱۳- تجارت- دریا- کشف سرزمینی ۷۵۹
۲-۳-۱۳- مرکانتلیسم- دگرگونی در میدان‌های اقتصاد و بازرگانی ۷٦۸
۳-۳-۱۳- زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب تجاری و افول و ظهور نظم‌های اجتماعی ۷۷۰
٤-۳-۱۳- چرخه «پول- تجارت- نظم اجتماعی نوین» ۷۷۹
۵-۳-۱۳- شهرها به انقلاب تجاری جان تازه می‌دهند ۷۸۹
٦-۳-۱۳- شکل‌گیری برده‌داری نوین ۷۹۱
۷-۳-۱۳- گذار از تولید محدود و معیشتی به تولید تجاری ۷۹٤
۸-۳-۱۳- مرکانتلیسم و شکل‌گیری انقلاب صنعتی ۷۹۸

فصل چهاردهم: عصر اصلاحات دینی و بازنشرها (۱٦۵۰-۱۵۰۰) ۸۰۵

۱-۱٤- مقدمه ۸۰۵
۲-۱٤- چگونگی تدوین کتاب انجیل- پیدایش نهاد کلیسا ۸۰۷
۱-۲-۱٤- تدوین کتاب ۸۰۷
۲-۲-۱٤- پی‌ریزی نهاد کلیسا و نظام پاپیسم ۸۰۸
۳-۱٤- مرور کلی بر فرایندهای شکل‌گیری اصلاحات دینی ۸۱٤
۱-۳-۱٤- اعتراضی از بیرون در پایه‌گذاری انقلاب‌های نواندیشی مذهبی ۸۱٦
٤-۱٤- شکل‌گیری عصر اصلاحات دینی (تقابل‌ها و تعامل‌ها) ۸۱۷
۱-٤-۱٤- نهضت پروتستان، اعتراضی به نهاد کلیسا با آثار بازنشری در نواندیشی دینی ۸۲۰
۲-٤-۱٤- خیز نحله‌های جدید پروتستانی ۸۲۸
۳-٤-۱٤- گستره تقابل‌های دینی- پیدایش کلیساهای جدید ۸۳۲

٤-٤-١٤- پیوریتن‌ها ٨٣٤
٥-٤-١٤- فرقه‌ها و نحله‌های پروتستانی ٨٣٥
٦-٤-١٤- اصلاحات درون کلیسای کاتولیک ٨٣٦

فصل پانزدهم: شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، زایش سطح اولیه چرخه‌های «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت» ٨٤٩

١-١٥- مقدمه ٨٤٩
٢-١٥- چگونگی گذار از دولت‌های فئودالی به دولت‌های مطلقه در اروپا ٨٥٠
٣-١٥- ظهور دولت‌های مطلقه ٨٥٦
٤-١٥- پیدایش نظریه‌ها در باب حکومت مطلقه ٨٦٥
١-٤-١٥- الف- نظریه دولت قدرتمند آسمانی ٨٦٥
٢-٤-١٥- ب- نظریه دولت قدرتمند زمینی (قرارداد اجتماعی) ٨٦٦
٥-١٥- گستره نظریه‌ها در باب دولت مطلقه ٨٧٠
٦-١٥- منشوری در پیدایش کشور، دولت و به رسمیت شناخته شدن ادیان ٨٧٣
٧-١٥- سه انقلاب برای گذار از دولت مطلقه ٨٧٨
١-٧-١٥- انقلاب شکوهمند انگلستان، شکل‌گیری اولین دولت مشروطه و مقید با گذاری به دولت مردم‌نهاد ٨٧٨
١٥-٧-١-١- پدیداری انقلاب شکوهمند ٨٨٠
٢-٧-١٥- انقلاب در انقلاب- انقلاب آمریکا ٨٨٤
١٥-٧-٢-١- قانون اساسی آمریکا ٨٩٥
٣-٧-١٥- انقلاب خونین فرانسه گرفتار در استبدادی نوین ٨٩٩
١٥-٧-٣-١- انقلاب کبیر فرانسه (١٧٩٩-١٧٨٩) ٩٠٣
١٥-٧-٣-٢- انقلاب فرانسه: انقلابی توانا در تخریب نظم اجتماعی و ناتوان در پی‌ریزی نظم اجتماعی نوین ٩١١
٨-١٥- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ٩١٧

بخش پنجم: عصر خرد
(انقلاب صنعتی- نظم‌های اجتماعی نوین)

مقدمه ٩٢٦

فصل شانزدهم: عصر خرد (شکل‌گیری بن‌مایه‌های فکری و معرفتی نظم‌های اجتماعی نوین) ٩٣١

١-١٦- مقدمه ٩٣١
٢-١٦- عصر خرد و دانش و شکل‌گیری چرخه‌های سرمایه علمی (١٨٥٠-١٦٥٠) ٩٣٢
١-٢-١٦- شرایط محیطی عصر ٩٣٢
٢-٢-١٦- - دستیابی به چرخه «علم- فن» به عنوان سرمایه‌ای نوین، بسترساز و کارساز ٩٣٨
٣-١٦- عصر روشنگری چیست؟ ٩٤٤
٤-١٦- عصر روشنگری- گستره و حوزه‌های میدانی ٩٥٢
٥-١٦- خردگرایی و پایه‌ریزی علمی برای نظم‌های اجتماعی نوین ٩٦٠

۶-۱۶-اندیشمندان عرصه‌های شناخت، خرد و عقل‌گرایی ۹۶۲
۱-۶-۱۶- رنه دکارت ۹۶۲
۲-۶-۱۶- باروخ اسپینوزا ۹۶۷
۳-۶-۱۶- اسحاق نیوتن ۹۷۰
۴-۶-۱۶- ایمانوئل کانت ۹۷۱
۷-۱۶- اندیشمندان عرصه‌های اندیشه‌ورزی سیاسی، اجتماعی، عدالت و برابری ۹۷۵
۱-۷-۱۶- توماس هابز ۹۷۵
۲-۷-۱۶- جان لاک ۹۷۷
۳-۷-۱۶- فرانسوا ولتر ۹۸۳
۴-۷-۱۶- منتسکیو ۹۹۰
۵-۷-۱۶- ژان- ژاک روسو ۹۹۴
۸-۱۶- شکل‌گیری پارادایم و گفتمان پیرامون عدالت و برابری ۹۹۷
۹-۱۶- روشنگری در الهیات ۹۹۹
۱۰-۱۶- پیدایش مکتب کلاسیک جرایم (مبانی اندیشه‌ای برای جرایم و مجازات) ۱۰۰۲
۱۱-۱۶- اندیشمندان عصر روشنگری و یهودیت ۱۰۰۴
۱۲-۱۶- دانشوران عرصه اقتصاد سیاسی ۱۰۱۱
۱-۱۲-۱۶- مکتب سوداگری یا مرکانتلیسم ۱۰۱۱
۲-۱۲-۱۶- مکتب طبیعیون (فیزیوکراسی) ۱۰۱۴
۱۶-۱۲-۲-۱- فرانسوا کنه ۱۰۱۵
۱۶-۱۲-۲-۲- دیوید هیوم ۱۰۱۷
۳-۱۲-۱۶- مکتب اقتصاد کلاسیک ۱۰۲۰
۱۶-۱۲-۳-۱- فرایندهای کلان- اقتصادی ۱۰۲۱
۱۶-۱۲-۳-۲- آدام اسمیت ۱۰۲۱
۱۶-۱۲-۳-۳- جرمی بنتام ۱۰۲۸
۱۶-۱۲-۳-۴- رابرت مالتوس ۱۰۳۳
۱۶-۱۲-۳-۵- دیوید ریکاردو ۱۰۳۷
۱۶-۱۲-۳-۶- جان استوارت میل ۱۰۳۹
۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه علوم ۱۰۴۲
۱-۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه در علم ریاضیات ۱۰۴۲
۲-۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه علم فیزیک (ماده- حرکت، حرارت، نور) ۱۰۴۴
۳-۱۳-۱۶- الکتریسیته ۱۰۴۶
۴-۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه علم شیمی ۱۰۴۷
۵-۱۳-۱۶- توسعه ستاره‌شناسی (بهره‌برداری از ابزارهای علمی) ۱۰۵۰
۶-۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه علوم گیاه‌شناسی و جانورشناسی ۱۰۵۳
۱۶-۱۳-۶-۱- گیاه‌شناسی ۱۰۵۳

۱۶-۱۳-۶-۲- جانورشناسی ۱۰۵۳
۷-۱۳-۱۶- نظریه توسعه تکامل ۱۰۵۷
۸-۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه علم روان‌شناسی ۱۰۵۹
۹-۱۳-۱۶- شناسایی منشأ بیماری‌های همه‌گیر و پیشرفت علم پزشکی ۱۰۶۰
۱۴-۱۶- شکل‌گیری چرخه «علم- فن- حرفه»، عصر دانایی، مانایی و پیدایش انقلاب صنعتی ۱۰۶۷

فصل هفدهم: چرخه «تغییرات علمی- فنی» (با آثار سرریز انقلاب صنعتی- خیز اقتصادی)..... ۱۰۷۳

۱-۱۷- مقدمه ۱۰۷۳
۲-۱۷- گذار از انقلاب کشاورزی به انقلاب صنعتی ۱۰۷۴
۳-۱۷- تردد میان کارگاه- آزمایشگاه، شکل‌گیری انقلابی سرنوشت‌ساز ۱۰۷۷
۴-۱۷- اصلاح روش‌ها در کشاورزی، زمینه‌ساز دگرگونی‌ها برای پیدایش انقلاب صنعتی. ۱۰۸۰
۵-۱۷- شرایط محیطی و بسترها، چرا انقلاب صنعتی زودتر به وقوع نپیوست؟ ۱۰۸۹
۶-۱۷- تحولات اولیه صنعت ۱۰۹۱
۷-۱۷- بسترسازی چرخه «سرمایه- کار- کارخانه» برای انقلاب صنعتی ۱۰۹۴
۸-۱۷- چرخه « تولید واحد- مکان واحد» شکل‌گیری کارخانه نماد انقلاب صنعتی ۱۰۹۹
۹-۱۷- پیروزی ماشین بر دست- کارخانه بر کارگاه ۱۱۰۳
۱۰-۱۷- پیدایش فردگرایی، آزادی عمل و اتحادیه‌ها و نهادمندی آنها ۱۱۰۵
۱۱-۱۷- ناخدایان کشتی انقلاب صنعتی ۱۱۱۱
۱۲-۱۷- انقلاب صنعتی، پیدایش پدیده خیز اقتصادی ۱۱۱۴
۱۳-۱۷- چرا انقلاب صنعتی ابتدا در انگلستان شکل گرفت؟ ۱۱۱۵
۱۴-۱۷- پیدایش مکاتب اقتصادی خاص این دوران ۱۱۱۹
۱۵-۱۷- انقلاب صنعتی نیز متقابلاً به کشاورزی جان تازه می‌دهد ۱۱۲۱
۱۶-۱۷- شکل‌گیری نظم اجتماعی با چرخه «دانایی- مانایی»
انقلاب صنعتی چگونه پروبال گرفت و چه کرد؟ ۱۱۲۴
۱۷-۱۷- اختراعاتی که به انقلاب صنعتی اولیه جان بخشیدند ۱۱۳۳
۱۸-۱۷- انقلاب صنعتی با آثار و سرریزهای متفاوت و متضاد ۱۱۳۷
۱۹-۱۷- انقلاب صنعتی و جدال «کارگر- ماشین» ۱۱۴۴
۲۰-۱۷- انقلاب صنعتی و تقابل بنیان‌های کهن و نو..... ۱۱۴۵
۲۱-۱۷- پیدایش دانشی که چاره‌ساز نبود ۱۱۴۷
۲۲-۱۷- انقلاب صنعتی- پی‌ریزی سلطه ۱۱۵۰
۲۳-۱۷- انقلاب در انقلاب (انقلابی با زایش‌هایی همه‌جانبه‌تر از خود) ۱۱۵۴

بخش سوم

قرون وسطی- جمع و پخش اروپا

(ظهور و افول نظم‌های اجتماعی)

فصل دهم: قرون وسطی: مختصات- تحولات و بازنشرها

فصل یازدهم: قرون وسطی- تولد اولیه اروپا

فصل دوازدهم: قرون وسطی: عصر پیشرفت- شهرنشینی، جنگ‌های مقدس- تکانه نظم‌های اجتماعی

مقدمه

در مجلد اول کتاب، با طرح مباحثی در گستره چیستی‌ها و نظریه‌ها، به چارچوب مفهومی مشخصی دست یافتیم. در این چارچوب مفهومی و نظری، شکل‌گیری بن‌مایه‌ها (باورها، ارزش‌ها، فرهنگ و ...) در پی‌ریزی نظم‌های اجتماعی با دسترسی محدود (شکننده- پایه- بالغ) و دسترسی باز به بحث گذاشته شد. چگونگی چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» در نظم اجتماعی، آثار بازنشر خود را در چهار گزینه به نمایش گذاشته است. چرخه‌هایی همچون

۱. «قدرت جامعه ضعیف- قدرت دولت ضعیف»
۲. «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت ضعیف»
۳. «قدرت جامعه ضعیف- قدرت دولت قوی»
۴. «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی»

در جوامع مختلف و در بستر زمان هم متقدمین توسعه‌یافتگی و هم متأخرین آن دستیابی به چرخه گزینه ٤ را برای خود هدفگذاری کردند. سایر جوامع هنوز در چرخه‌های معیوب گزینه‌های ۱ و ۲ و ۳ زندگی می‌کنند.

کتاب حاضر به‌عنوان جلد دوم، به چگونگی تحولات اروپا در گستره زمان و گذار اروپاییان از گزینه‌های ۱ و ۲ و ۳ و رسیدن به گزینه سرنوشت‌ساز «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» و توسعه‌یافتگی می‌پردازد.

اروپا در قرون وسطی بین سده‌های ۱۵-۵ میلادی، تحولات بسیار شگرفی را پشت سر گذاشت. این سرزمین در عصر باستان کلاسیک و برپایی تمدن‌های یونان و روم باستان، برپاکننده تمدن‌های باشکوهی به‌ویژه در جنوب قاره خود بود. در عصر این تمدن‌ها، اقوام دشت‌های مرکزی و شمالی این قاره، فاقد زندگی ثابت، وحشی، جسور، کثیف، پیکارجو، ناتوان در اندیشیدن و فاقد تاریخ، قلمداد می‌شدند. سرانجام جدال بین این دو قوم متفاوت، متضاد و دائم در حال جنگ و ستیز یکی برخوردار از شکوه و جلال و تمدن یعنی امپراطوری روم و دیگری اقوام بربر دشت‌های مرکزی.

در سال ٤٥٦ میلادی، بزرگ‌ترین و مقتدرترین امپراطوری و نظم اجتماعی آن عصر، یعنی امپراطوری روم درهم فروریخت و پایتخت باشکوهش، شهر رم، به دست فاتحین بربر افتاد.

پس از این سقوط، مردم اروپا را ترس، نگرانی، ناامنی، کشتار، قحطی و بی‌ثباتی فرا گرفت. این عصر از تاریخ اروپا را آغاز قرون وسطی[1] نام نهاده‌اند.

آیین مسیحیت در این سرزمین ابتدا در خفا و سپس آشکارا نفوذ وگسترش یافت و در نهایت پذیرش مسیحیت از طرف قدرت و حکومت در قرن ٤ میلادی برای این آیین نو و جدید در اروپا، بالندگی خیره‌کننده‌ای به‌خصوص در نفوذ همه‌جانبه بین مردم و تمدن‌های کلاسیک باستان یونان و روم به ارمغان آورد. ازاین‌رو آغاز دوران قرون وسطی در اروپا از یک طرف نشان‌دهنده آثار و پیامدهای فروریختگی نظم اجتماعی یک امپراطوری با عظمت همراه با بی‌ثباتی، ناامنی، جنگ و نزاع، کشتارهای مستمر، قحطی و گرسنگی است و از طرف دیگر گسترش آیین مسیحیت و پذیرش عمومی این دین توسط مردم همراه با امید، آرامش، صلح و صفا روزنه‌ای می‌شود که نویدبخش رهایی مردم از ترس، نگرانی و نزاع دوران فروریزی امپراطوری روم و رسیدن به آرامش و همبستگی و تفاهم بود.

دوران اولیه یا لایه آغازین قرون وسطی، در چنین فضایی از بیم، هراس و ناامیدی عمومی پس از فروپاشی امپراطوری روم و جرقه‌های امیدبخش آیین مسیحیت در اروپا بین قرون ٦-٤ میلادی شکل می‌گیرد. این عصر را می‌توان عصر به خود آمدن مردم، نام گذاشت. در سده‌های ۱۲-٦ قرون وسطی، که مصادف با پذیرش عمومی آیین مسیحیت توسط مردم و پذیرش آن توسط قدرت و حکومت است، اروپا شاهد برداشته شدن مرز بین دین و سیاست (که یکی از مشخصه‌های عصر تمدن‌های کلاسیک بود) و یکی شدن نهاد سیاست و دین شد. باورها، فرهنگ‌ها و هنجارهای دینی برخاسته از مسیحیت به صورت‌تدریجی کُند، مستمر و پایدار، نهادسازی‌های لازم را برای برپایی یک نظم اجتماعی جدید فراهم ساختند. در این عصر شکل‌گیری، گسترش و نهادسازی کلیسا و زعامت مشترک دین و سیاست در نظم اجتماعی اروپا و به زعامت پاپ تحقق می‌یابد.

سده‌های میانی یا متأخر قرون وسطی به دوره بین قرون ۱۵-۱۲ اطلاق می‌شود. در این عصر اروپا در کنار نزاع و کشمکش‌ها شاهد تحولات پیش‌برنده است. جدال بین عوامل و حوزه‌های عقب‌برندگی و پیش‌برندگی در تمام عرصه‌ها، از مشخصه این دوران است. حوزه‌های پیش‌برندگی باعث ایجاد تحولات دگرگون‌ساز و همه‌جانبه‌ای شد که آثار بازنشر گسترده آن، به شکل‌گیری عصر رنسانس، مرکانتلیسم و سپس عصر اصلاحات دینی و به‌تبع این‌ها، عصر

۱- از ۵ سده قبل از میلاد تا ۵ سده بعد از آن، یعنی هزاره اول، دوران تمدن‌های باشکوه یونان و روم می‌باشد که از آن به نام عصر کلاسیک نیز یاد می‌شود. بیشتر مورخان دوران سده‌های ۱۵-۵ میلادی، دوران بین دو اتفاق مهم و تعیین‌کننده برای اروپا یعنی سقوط امپراطوری روم در قرن ۵ و سقوط قسطنطنیه پایتخت امپراطوری روم شرقی (بیزانس) در قرن ۱٤۵۳ را دوران قرون وسطی نام‌گذاری کرده‌اند.

شـکل‌گیری نظم‌های اجتماعی نوینی به نام دولت‌های ملی و مطلقه و عصـر روشـنگری منجر شـد. مناسـبات اقتصـادی، اجتماعی و فرهنگی این نظم‌های اجتماعی اصـلاحی و متکامل‌تر بود که بستر را برای زایش انقلاب صنعتی و پی‌ریزی رشد و توسعه اقتصادی و نهایتاً توسعه‌یافتگی برای اروپا فراهم ساخت.

سؤال‌های پیش‌روی

آیا نظم‌های اجتماعی اروپای نوین با آثار بازنشـر توسـعه‌یافتگی زاییده قرون وسـطی اسـت و پایه‌های آن در این دوران پی‌ریزی شـــده اســـت؟ کدامین ویژگی‌های اروپای جدید از قرون وسـطی نشـات گرفته اسـت؟ کدامین روحیات، خصـلت‌ها، نهادها و سـنت‌ها و ویژگی‌های نظم اجتماعی این قاره ریشـــه در دوران قرون وســـطی دارد؟ آیا قرون وســـطی مظهر تاریکی و بداندیشـی بوده اسـت؟ آیا این قرون وسـطی بود که به‌عنوان مهم‌ترین نشـانه و یادگار اعصـار گذشـته، اروپای واحد و متحد امروز را با مشـقت، صبوری و ایستادگی در دامان خود پروراند؟ اگر این چنین اســـت، نظم اجتماعی این دوران از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده اســـت؟ آیا اروپای امروز بر مبانی فرهنگی و تمدنی عصـر قرون وسـطی شـکل گرفته اسـت؟ کدام میراث باسـتانی یونان و روم، اروپای باسـتان را متحد سـاخت؟ چرا این نظم‌های اجتماعی فرو ریخت؟ و آنگاه چگونه این آیین مسیحیت توانسـت به‌تدریج و پس از طی دوران سـخت و پرمنازعه به عامل وحدت اروپاییان تبدیل شـده و نظم اجتماعی نوینی برپا کند؟ اروپا در عهد قرون وسـطی از چه مختصاتی برخوردار بوده است؟ هویت اروپایی و سپس تکوین و قوام شاکله‌های سیاسی اروپا چگونه شکل گرفت؟ قرون وسطی عصر اولین طراحی‌ها و شکل‌پذیری نظم‌های اجتماعی اولیه اروپا چگونه پی‌ریزی شد؟ لایه‌بندی این زمان ۱۰۰۰ ساله برای نظم‌های اجتماعی چگونه بوده اسـت؟ هر لایه از چه ویژگی برخوردار اسـت؟ چرایی فروپاشـی امپراطوری روم؟ چرایی دوران ناامنی و بی‌ثباتی؟ چرایی زمینه‌های جمع شدن اولیه اروپا؟ چرایی نشر آیین مسیحیت و برپایی نظام پاپیســـم؟ چگونگی شـکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای و ملی؟ چگونگی جدا شـدن سـاحت قدرت سـیاسـی از قدرت دینی؟ و چگونگی شـکل‌گیری و تحقق عوامل پیش‌برنده و تقابل آنها با عوامل عقب‌برنده؟ این‌ها بخشی از سؤالات پیش‌روی این مجلد از کتاب است که به اختصار به پاسخ‌گویی آنها اقدام خواهد شد.

برای فهم کلی موضوع و پاسخ‌گویی به این سؤالات و به‌دست آوردن تصویری کلان از فرایند تغییر و تحولات این قاره، نیازمند شـناخت از دو گروه از عوامل (ماتریس متغیرها) اقتصـادی، اجتماعی، فرهنگی و سـیاسـی اسـت، گروه عوامل پیش‌برنده و گروه عوامل عقب‌برنده. جریان

بده- بستان‌های مستمر و چرخه‌ای بین این دو گروه که برآیند تقابل‌ها، تضادها، واگرایی‌ها و هم‌گرایی‌های آنها زمینه برپایی نظم‌های اجتماعی را برای اروپا فراهم ساخت. ازاین‌رو لازم است نگاهی به این تغییر و تحولات در این دوران داشته باشیم.

حوزه‌های مورد اشاره در این کتاب عبارت‌اند از:

فصل دهم← قرون وسطی: مختصات، تحولات و بازنشرها

فصل یازدهم← قرون وسطی- تولد اولیه اروپا

فصل دوازدهم← قرون وسطی: عصر پیشرفت- شهرنشینی- جنگ‌های مقدس- تکانه نظم‌های اجتماعی

فصل سیزدهم← عصر بیداری: زمینه‌ها- گستره‌ها- آثار بازنشر (رنسانس- مرکانتلیسم- کشف سرزمینی)

فصل چهاردهم← عصر اصلاحات دینی و بازنشرها

فصل پانزدهم← شکل‌گیری دولت‌های مطلقه- شکل‌گیری سطح اولیه چرخه‌های «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت»

فصل شانزدهم← عصر خرد- شکل‌گیری بن‌مایه‌های فکری و معرفتی نظم‌های اجتماعی نوین

فصل هفدهم← چرخه تغییرات علمی- فنی با آثار بازنشر انقلاب صنعتی و خیز اقتصادی

فصل دهم

قرون وسطی: مختصات- تحولات و بازنشرها

- ✓ **تابلوی زمان تحولات قرون وسطی**
- ✓ **مختصات عمومی، اقوام و قبایل**
- ✓ **دوران کلاسیک- قرون وسطی در اروپا**
- ✓ **قرون پخش و جمع شدن اروپا**
- ✓ **مسیحیت و شکل‌گیری دو امپراطوری دینی (تقابل‌ها، تضادها، تعامل‌ها)**

۱-۱۰- مقدمه

با فروپاشی امپراطوری بزرگ روم و از بین رفتن یکپارچگی اروپا و نظم‌های اجتماعی آن، اروپا برای چند سده در ناامنی، قحطی، بی‌ثباتی و جنگ فرو رفت. گریز اروپاییان از این مختصات طی چند سده، روندی کُند و تدریجی داشت. زایش قرون وسطی پس از سقوط امپراطوری روم در سال ٤٧٦ و پایان آن در سقوط قسطنطنیه پایتخت امپراطوری روم بیزانس در سال ١٤٥٣ است. اروپاییان طی این هزاره، با پذیرش مسیحیت دوباره جمع شدن خود را پس از سقوط امپراطوری روم، آغاز کردند. در این جمع شدن، آیین مسیحیت نقش بنیادین داشت. گسترش آیین مسیحیت در اروپا، باعث ایجاد دو امپراطوری دینی یکی در غرب اروپا (امپراطوری مقدس روم) و دیگری در شرق اروپا (امپراطوری روم بیزانس) شد. بین این دو امپراطوری تقابل‌ها، تضادها و تعامل‌های گسترده‌ای در بستر زمان شکل گرفت. این فصل از کتاب، مروری بر این عرصه‌ها دارد.

در این فصل به منظور کالبدشکافی عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اروپا طی قرون وسطی و برای پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و سؤالات پیش‌روی، قلمروهای ذیل مورد توجه قرار گرفته است:

- وضعیت اقوام و قبایل اروپا
- نگاهی به مختصات عمومی نظم اجتماعی در دولت- شهر یونان و امپراطوری روم
- چگونگی پخش شدن اروپا پس از سقوط امپراطوری روم و جمع شدن دوباره اروپا پس از گسترش مسیحیت
- نقش نظم‌های اجتماعی قرون وسطی در هم‌پیوندی با نظم‌های اجتماعی قرون باستان و جدید اروپا
- شکل‌گیری نظم اجتماعی و دو امپراطوری دینی در اروپا
- مختصات کلی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قرون وسطی
- چگونگی روستایی شدن اروپا، شکل‌گیری قدرت‌های محلی و زایش اولین نظم‌های اجتماعی دولت فئودالیسم اروپایی
- جمع شدن اروپا و پیدایش نظم اجتماعی همه‌جانبه در عهد شارلمانی
- ورود اقوام جدید به اروپای متمدن و مسیحی شدن آنها
- اروپا در راه جنگ‌های صلیبی، تعامل و جدال‌های دو دنیای اسلام و مسیحیت و چگونگی آثار بازنشر آنها در نظم‌های اجتماعی
- چگونگی ایستایی و پویایی عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی در نیمه دوم قرون وسطی
- شکل‌گیری اروپای شهری و شهروندان از قرن ۱۳ و توسعه کسب و کارها و چگونگی آثار آنها بر نظم‌های اجتماعی
- چند واقعه تأثیرگذار بر اروپا (گرسنگی، جنگ‌های طولانی، طاعون سیاه، اروپای خشونت، پیدایش مرتدان جدید، صنعت چاپ)

مقصود از طرح این وقایع و تحولات، شناخت همه‌جانبه متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و جریان بده- بستان بین آنها است که چگونه از قرن ۵ تا ۱۵، با زایش و تغییرات بالنده خود از عقب‌افتادگی مردم این قاره فقیر، منزوی و درخودمانده

به مداری از حوزه‌های پیش‌برندگی رسیدند. فرایندهایی که از این قاره و جوامع عقب‌افتاده آن، قدرت، اقتدار، دانایی، ثروت و شکوه ساخت، چه بودند؟

۲-۱۰- تابلوی زمان تحولات شکل‌دهنده قرون وسطی

وضعیت اروپای توسعه‌یافته امروزی، در ارتباط کامل با فرایندها و مراحل تغییر و تحولات، تدریجی، مستمر، خودگردان، تکوینی و تاریخی مردم این سرزمین در بستر تاریخ است. بسیاری از عرصه‌ها و حوزه‌های عصر جدید اروپا به‌ویژه در دوران بعد از انقلاب صنعتی، پیوندی ناگسستنی با دوران قرون وسطی دارد. دوران قرون وسطی چگونه شکل گرفت؟ این عنوان از چه زمانی و تا چه عصری به این دوران اطلاق می‌شود؟ لایه‌بندی‌های این دوران از چه مختصات کلی و عمومی برخوردار بوده‌اند؟ زایش و رویش نظم‌های اجتماعی و آثار قرون وسطی چه ارتباطی با اقوام و نژادهای مختلف اروپا و چه تعاملی با میراث تمدن‌های دوران کلاسیک باستان (یونان و روم) داشته است؟ پاسخ‌گویی به این سؤالات، داشتن گستره‌ای از مباحث تاریخی و ضرورت طرح آنها را به میان می‌کشد.

فرایندهای زایش و تکوین نظم‌های اجتماعی اروپا

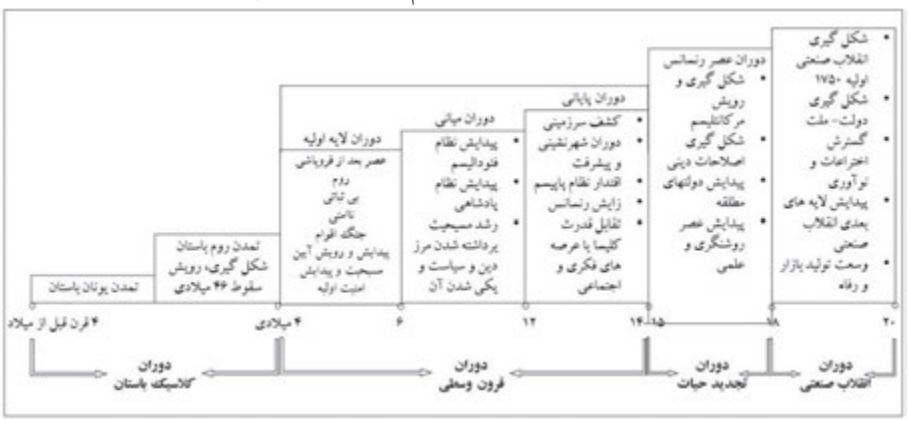

نمودار بالا به اختصار فرایندهای تاریخی عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و درهم‌تنیدگی آنها در ساختن نظم‌های اجتماعی و بسترهای رشد و توسعه و لایه‌بندی تحولات اروپا را به تصویر کشیده است.

برای شناخت حوزه‌های مهم رشد و توسعه (که از متغیرهای آشکار و پنهان، صریح و ضمنی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و درهم‌تنیدگی آنها در بستر زمان و تاریخ برخوردارند) ضروری است فهم همه‌جانبه‌ای از این متغیرها و عوامل و بده-بستان آنها در ساختن قلمروهای ماتریس‌گونه (منظومه) فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و سپس بده- بستان بین این سه منظومه و ماتریس در پی‌ریزی مختصات مکان و زمان (سپهر این منظومه‌ها) یک جامعه داشت.

به همین جهت علاوه بر لایه‌بندی اعصار تحول و تکوین اروپا و همچنین برای فهم بهتر اتفاقات گسترده، لازم است یک تابلو زمانی از وقایع مهم اروپا و پیرامون آن همانند جدول ذیل ارائه کرد:[1]

تابلو زمان وقایع بنیادین اروپا تا قرن ۱۵

زمان (سال میلادی)	اروپا	آمریکا، آفریقا، آسیا
۲۷۶	اولین موج بزرگ تهاجم اقوام ژرمن به امپراطوری روم	در ایران بین ۳۳۰-۵۵۰ پیش از میلاد هخامنشیان، ۲۴۷-۳۱۲ قبل از میلاد سلوکیان و از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی شاهنشاهی اشکانیان (۴۷۱ سال) بود و از ۶۵۱-۲۲۴ میلادی (۴۲۷ سال) ساسانیان بودند.
۳۱۳	منشور میلان، آزادی دینی مسیحیان را تضمین می‌کند	۳۲۰-۴۸۰ حکومت سلسله پادشاهی گوپتا در شمال هند
۳۲۵	در شورای جامع کلیسایی نیقیه، کنتسانتین کبیر به حمایت مسیحیان برمی‌خیزد	قرون ۳ تا ۹ حکومت سلسله پالاوا، پایتختی مدرس در هند
۳۳۰	کنتسانتین، قسطنطنیه را پایتخت می‌کند	
۳۷۹-۳۹۵	مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم می‌شود با مرگ امپراطور، امپراطوری روم دو نیمه می‌شود: شرقی و غربی با دو برداشت از مسیحیت (کاتولیک، ارتدوکس)	دوران شاهنشاهی ساسانیان در ایران (۶۵۱-۲۲۴ میلادی)
۴۱۰	تصرف و غارت روم توسط ویزیگوت‌ها، واندال‌ها، بورگاندی‌ها	
۴۱۵	ویزیگوت‌ها در اسپانیا حکومت تشکیل می‌دهند	
۴۴۰	اقوام ژرمن آنگل‌ها، ساتن‌ها در بریتانیا ساکن می‌شوند	۵۸۱-۶۱۸ یانک چی ین وحدت چین احیا می‌شود ۹۰۷- ۶۱۸ حکومت سلسله تانک در چین و تصرف کره
۴۷۶	امپراطوری روم غربی توسط بربرها سقوط می‌کند	۶۲۲ حرکت حضرت محمد (ص) از مکه به مدینه ۶۳۴ نفوذ مسلمانان خارج از شبه جزیره عربستان
۵۲۷-۵۶۵	امپراطور بیزانس موقتاً بخشی از سرزمین ایتالیا و آندلس را تصرف می‌کند	قرن ۸-۶ اعراب مصر را تصرف و شهر قاهره را بنا می‌نهند فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان توسط اعراب ۶۵۱ میلادی
۷۱۱-۷۱۹	مسلمانان بربر (آفریقا) اسپانیا را تصرف می‌کنند	توسعه اسلام از شمال آفریقا (۷۰۹) تا تاشکند (۷۱۲)
۷۲۶	آغاز مناقشات پیرامون تماثیل قدیسان و مسیح در امپراطوری بیزانس (دستور امپراطوری لئوی سوم برای رفع اتهام بت‌پرستی از سوی مسلمانان و یهودیان، از زانو زدن در مقابل تصاویر و پرستش تمثال‌ها و دستور او که فقط در مقابل صلیب می‌توانند زانو زنند	۶۳۸ اعراب اورشلیم را تصرف می‌کنند ۷۱۰ نارا (هایجو) پایتخت امپراطوری ژاپن می‌شود ۷۵۰-۱۲۵۸ دوران خلافت عباسیان در بغداد از ۷۶۲
۷۷۱	شارلمانی تنها پادشاه فرانک‌ها می‌شود	
۷۷۴	شارلمانی پادشاه لومباردها می‌شود	۷۲۷ بودیسم مذهب رسمی ژاپن می‌شود
۷۸۷	دومین شورای جامع کلیسایی نیقیه، شارلمانی تقدیس تمثال را مجاز می‌داند	۷۰۰-۸۰۰ شکوفایی تمدن مایا در آمریکای مرکزی

۱- وقایع مندرج در تابلوی زمان، از صفحات ۴۰۸-۳۸۹ کتاب اروپای قرون وسطی اثر لوگاف- ژاک استخراج شده است.

زمان (سال میلادی)	اروپا	آمریکا، آفریقا، آسیا
۷۸۸	شارلمانی باواریا را ضمیمه حکومت خود می‌کند	۷۸۶–۸۰۹ خلافت هارون‌الرشید
۸۰۰	شارلمانی در روم به‌عنوان امپراطور تاج‌گذاری می‌کند	
۸۳۰	پیدا شدن بقایای جسد یعقوب یکی از حواریون و یاران مسیح که ابلاغ بشارت مسیح را پذیرفتند در قایقی در گالیسیا و بنای سومین مکان مقدس مسیحیان در این منطقه اسپانیا	
۸۴۲	پیمان استراسبورگ به (زبان ملی فرانسه قدیم و آلمان قدیم) مادر زبان فرانسه نوشته می‌شود. بین پسر دوم و سوم شارلمانی، لویی ژرمن و شارل طاس هر کدام این پیمان را به زبان‌هایی می‌نویسند رومی تبار و آلمانی تبار که سربازان دو طرف برایشان قابل فهم باشد	
۸۴۳	با انعقاد پیمان وردون راه برای ایجاد ممالک آلمان و فرانسه هموار می‌شود	
۸۸۵–۸۸۶	نورمان‌ها پاریس را محاصره می‌کنند	۸۰۰–۹۲۵ فروپاشی تمدن کلاسیک مایا در آمریکای لاتین که به‌تدریج نظم اجتماعی آنها فروریخت به دلایل جنگ و مسائل اقلیمی و خشک‌سالی
۸۹۵	مجارها در حوزه دانوب استقرار می‌یابند	
حدود ۹۵۰	آغاز دوران بزرگ کشاورزی، استفاده از خیش در شمال رود لوآر در فرانسه	
۹۶۶	غسل تعمید میشکو شاهزاده لهستان	۹۰۷–۹۶۰ هرج‌ومرج سلسله‌های پنجگانه در چین ۹۶۰–۱۲۷۹ حکومت خاندان سونگ در چین
۹۸۵	تعمید اولین پادشاه مجارستان	۱۰۰۰–۱۲۰۰ شکوفایی تمدن تولتک در مکزیک
۹۹۹–۱۰۰۳	امپراطوری مسیحیت لاتینی در اروپا و آغاز فعالیتهای سنگین در زیرساخت‌ها و ابنیه‌ها	۹۰۹–۱۱۷۱ قاهره پایتخت سلسله شیعی مذهب فاطمیان می‌شود
۱۰۱۵–۱۰۲۸	شاه اولاف با توسل به زور درصدد مسیحی کردن نروژها برمی‌آید	۱۰۰۹ الحاکم خلیفه، قبر مقدس را در اورشلیم تخریب می‌کند
۱۰۱۹–۱۰۳۵	هاردی کانوت کبیر پادشاه دانمارک و انگلستان می‌شود	۱۰۲۴ چاپ اسکناس برای اولین بار در چین
۱۰۲۳	امپراطور لوئی نهم معروف به لوئی قدیس یا روبر پرهیزکار به تقاضای کلیسا دستور داد تا مرتدان را در آتش بسوزانند	۱۰۴۸ اولین بار حروف متحرک برای چاپ کتاب در چین مورد استفاده قرار می‌گیرد
۱۰۲۸	هاردی کانوت کبیر پادشاه دانمارک و انگلستان نروژ را تصرف می‌کند	
۱۰۳۱	پایان خلافت امویان در قرطبه اسپانیا (کوردوبا)	
۱۰۳۲–۱۰۳۳	بروز گرسنگی در مغرب زمین	
۱۰۳۷	امپراطور کنراد دوم قاعده ارث‌بری رعایا در نظام تیول‌داری را به رسمیت می‌شناسد	۱۰۵۵ ترکان سلجوقی بر حوزه بیزانس غلبه می‌کنند
۱۰۵۴	تفرقه میان دو کلیسای رومی (کاتولیک) و یونانی (ارتدوکسی)	
۱۰۶۶	نورمان‌ها به رهبری ویلیام فاتح انگلستان را فتح می‌کند	۱۰۶۲ تأسیس شهر مراکش توسط خاندان بربر رابطون که اسپانیا را فتح کردند
۱۰۷۲	تأسیس اولین شرکت بازرگانی در شهر ونیز	در پایان قرن ۱۲ سلسله بربر موحدون (۱۱۴۷–۱۲۶۹) و نهایت سلسله بربر مرینیان (۱۲۵۸–۱۴۲۰) با اسپانیایی‌ها درگیر بودند
۱۰۷۳–۱۰۸۵	دوران اصلاحات پاپ گرگوریوس (گریگوری) ازجمله اصلاحات تقویم گرگوریانی	۱۰۷۱ صلاح‌الدین ایوبی از مردم کرد حاکمیت اسلامی سنی را به مصر برمی‌گرداند و سلسله ایوبیان را تأسیس می‌کند
۱۰۸۰	تأسیس صنف تجاری در اُمر	
۱۰۸۱	تعیین کنسول‌های شهری در پیزا	
پایان قرن ۱۱	در شمال فرانسه، اسب جایگزین گاو نر به‌عنوان نیروی محرکه می‌شود	
۱۰۹۵	پاپ اوربان دوم (Urbanus)، اعلان جنگ صلیبی می‌کند و شخصاً رأس شوالیه‌های فرانسه برای آزادی اسپانیا می‌شود	
۱۰۹۸	موج ضد سامی (عرب و اسرائیلی) و نسل‌کشی توسط سپاهیان صلیبی در مسیر فلسطین	
۱۰۹۹	تأسیس شرکت‌های تجاری توسط تجار جنوایی	۱۰۹۹ سپاهیان صلیبیون اورشلیم را تصرف می‌کنند

زمان (سال میلادی)	اروپا	آمریکا، آفریقا، آسیا
۱۱۰۰	آغاز خشک کردن زمین‌های مردابی، سدسازی در نواحی فلاندر (Flander) (منطقه بزرگی از فرانسه و بلژیک و آلمان)	
۱۱۰۸	تأسیس دیرسن ویکتور در پاریس مرکز اسکولاستیک اولیه	تأسیس سلسله نیمه افسانه‌ای اینکا در پرو در قرن ۱۲
۱۱۲۰–۱۱۵۰	تدوین اولین نظام‌نامه تأسیس اتحادیه‌های صنفی در مغرب زمین	
۱۱٤۰	تأسیس پادشاهی پرتغال	
۱۱٤۰	حقوق گراتیانی از سوی یوهانسون گراتیان راهب ایتالیایی در دانشگاه پایه‌گذاری و مورد عمل کلیسا قرار گرفت. در این حقوق، امر تجارت مورد تأیید و تشویق قرار گرفت و از این طریق قوانین کلیسایی پایه‌گذاری شد	
۱۱٤۱	قرآن تحت سرپرستی معزز راهب کلونی از عربی به لاتین ترجمه می‌شود	۱۱۸۷ صلاح‌الدین ایوبی، مسیحیان را در نبرد حطین شکست می‌دهد و اورشلیم را تسخیر کرد
۱۱٦٥	امپراطور شارلمانی قدیس خوانده می‌شود	سال ۱۱۹۱ شکست مسیحیان در سومین جنگ صلیبی
بعد از ۱۱۷٥	اولین قراردادهای بازرگانی در جنوا شکل می‌گیرد	
۱۲۰٤	فتح و غارت قسطنطنیه پایتخت روم بیزانس توسط صلیبیون، در چهارمین جنگ صلیبی	آغاز قرن ۱۳، امپراطور مسیحی اتیوپی الیبلا تحت فشار مسلمانان پایتخت خود را عوض می‌کند. اتیوپی دومین کشور پس از ارمنستان بود که مسیحیت را دین رسمی قرار داد
۱۲۰٤–۱۲٦۰	تأسیس امپراطوری لاتینی در قسطنطنیه	
۱۲۰۹–۱۲۲۹	جنگ صلیبی با مرتدان آلبیگانی	۱۱۸۱–۱۲۱۸ شکوفایی امپراطوری خمر (کامبوج) و احداث معبد آنگکوروات
۱۲۱٤	اولین امتیازات به دانشگاه اکسفورد اعطا می‌شود	
۱۲۱٥	احکام قانونی دانشگاه پاریس تدوین می‌شود	۱۱۹۲ محمد غوری بر سپاهیان هند پیروز و مسلمانان بر شمال هندوستان استیلای طولانی پیدا می‌کنند
۱۲۱٥	چهارمین شورای جامع کلیسایی سنت جان در لاتران. تشریع آیین زناشویی، جاری شدن فریضه اعتراف، اتخاذ تدابیر علیه یهودیان و بدعت‌گذاری را اعلام می‌کند	۱۰۲٦–۱٥۲٦ فرمانروایی سلاطین مسلمان بر دهلی در هندوستان
۱۲۱٥	صدور فرمان بزرگ مگناکارتا منشور کبیر که به زبان لاتین نوشته شده در به رسمیت شناختن حقوق مشخصی برای مردان آزاد در انگلستان	۱۲۰٦–۱۲۷۹ تشکیل امپراطوری مغول (در آسیای میانه، خاورمیانه، اروپای شرقی و دریای ژاپن و سیبری و دومین امپراطوری بزرگ جهان شناخته می‌شود با مساحت ۳۳ میلیون کیلومتر ۲٥ درصد کره زمین و جمعیتی حدود ۱۰۰ میلیون نفر)
۱۲۳۳	پاپ آیین بازبینی شده فرانسیس قدیس (از مشهورترین و مقدس‌ترین شخصیت‌های عالم مسیحیت که تأثیرات عمیقی بر الهیات و فلسفه غرب گذاشت) را تأیید می‌کند	
بعد از ۱۲۳۲	مسلمانان در گرانادا اسپانیا، کاخ الحمرا را بنا می‌نهند	۱۲٤٥–۱۲٥٤ سفر برادران پولو به چین و جنوب شرق آسیا
۱۲٤۱	مغولان به لهستان و مجارستان هجوم می‌برند	
۱۲٥۲	ضرب مسکوک طلا در جنوا و فلورانس	۱۲٥۰ سلاطین مملوک (مملوکیان) در مصر به حکومت می‌رسند
۱۲٥۲–۱۲٥۹	توماس اکویناس ((Thomas Aquinas) قدیس و معروف به حکیم آسمانی و فیلسوف ایتالیایی) در دانشگاه پاریس به تدریس می‌پردازد	۱۲٥٤–۱۲٥٤ اقامت لویی قدیس (لویی نهم از پادشاهان سلسله کاپه که دودمان بوربون از آن بعداً منشعب شد) در سرزمین مقدس
۱۲٦۱	فروپاشی امپراطوری لاتینی (کاتولیکی) در قسطنطنیه	
۱۲٦٤	پاپ اوربان چهارم، عید پیکر مسیح برقرار می‌کند (که در پنجشنبه یا یکشنبه بعد از روز تثلیث برگزار می‌شود)	در سال ۱۲٥۰، لشکرکشی صلیبی پادشاه فرانسه به مصر با شکست مواجه می‌شود
۱۲٦۸	اولین کارخانه کاغذسازی در فابریانو	
۱۲۷۰	اولین مرتبه از نقشه دریایی در مدیترانه استفاده می‌شود	۱۲۷۹–۱۳٦۸ حکومت سلسله مغولان در چین
۱۲۷٦	ریموندوس لولوس دانشکده‌هایی تأسیس می‌کند که به مسیونرهای مسیحی زبان عربی یاد می‌دهد	

زمان (سال میلادی)	اروپا	آمریکا، آفریقا، آسیا
۱۲۸۱	تشکیل اتحادیه میان بازرگانان در هامبورگ	
۱۲۸۳	فرقه آلمانی توتونی به فتح کامل پروس اقدام می‌کند	
۱۲۸٤	ونیز ضرب مسکوک طلای دوکات را آغاز می‌کند	
۱۲۹۰	اخراج یهودیان از انگلستان به‌لحاظ سابقه ۲۰۰ ساله زدوخورد در مورد ربا توسط ادوارد اول که به مدت ۳۵۰ سال حکم پادشاه بر اخراج معتبر بود	۱۲۹۱ سلاطین مملوک مصر، عکا، آخرین مقر مسیحیان را در فلسطین تصرف می‌کنند
آغاز قرن ۱٤	گسترش استفاده از سفته در ایتالیا	
۱۳۰٦	اخراج یهودیان از فرانسه	
۱۳۰۹	شهر رم تا ۱۳۰۹ مقر پاپ بود. پاپ کلمان پنجم مقر را از رم به آوینتون فرانسه منتقل کرد. در سال ۱۳۷۷ پاپ گرگوار یازدهم مجدداً مقر را به رم برگردانید	
۱۳۱۰	اولین تصویر از رنج و مصیبت مسیح بر شهر روان ROUEN نقش می‌بندد	
۱۳۱۵–۱۳۱۷	گرسنگی بزرگ و قحطی در اروپا	۱۳۱۲–۱۳۳۷ شکوفایی پادشاهی اسلامی در مالی و ضمیمه شدن غنا به این کشور
۱۳۲۱	قتل عام جذامیان و یهودیان به اتهام مسموم کردن چاه‌های آب در فرانسه	
۱۳۳۷	آغاز جنگ صد ساله میان فرانسه و انگلستان (۱٤۵۳–۱۳۳۷) (پس از مرگ شارل چهارم در فرانسه و نبود وارث مذکر در این خاندان، ادوارد سوم پادشاه انگلستان که خواهرزاده شارل چهارم بود، مدعی تاج و تخت در فرانسه شد)	
۱۳٤۷–۱۳٤۸	شیوع بیماری طاعون و بیماری‌های مسری و همه‌گیر تا ۱۷۲۰	
۱۳٤۸	طاعون باعث نسل‌کشی و قتل عام می‌شود	
۱۳۷۸	آغاز انشقاق و دودستگی در کلیسای کاتولیک و نظام پاپیسم	۱۳٦۸–۱٦٤٤ حکومت سلسله مینگ در چین ۱۳۷۱ سفر مردم چین به ماورا بحار ممنوع می‌شود ۱۳۷۱ گسترش فرهنگ ذن (Zen) (بودایی و هندی در ژاپن)
۱۳۸۱	شکل‌گیری نهضت دهقانی به رهبری وات تایلر (Wat Tyler) در انگلستان بر ضد پادشاه و مالیات‌های او و درخواست اصلاحات	۱۳۸۹–۱٤۰۳ بایزید اول سلطان عثمانی امیرنشین‌های ترک آناتولی را یکپارچه می‌کند
۱۳۹٤	یهودیان به‌طور قطعی از فرانسه بیرون رانده می‌شوند	
۱۳۹۷	اتحاد سه کشور اسکاندیناوی (دانمارک، سوئد، نروژ) در اتحادیه کالمار (Kalmur Union)	
۱٤۱٦–۱٤۱۸	شورای جامع کلیسای کنستانس یکی از شوراهای سراسری مسیحیت، یوهان هاس را به جرم ارتداد در آتش می‌سوزاند	۱٤۰۲ پرتغال جزایر قناری را فتح می‌کند ۱٤۵٦ پرتغالی‌ها به گینه و خلیج آن دست پیدا می‌کنند ۱٤۷۷ جزایر قناری از آن حاکمیت اسپانیا می‌شود
۱٤۳۱	ژان دارک (Jean of Arc) در روان در آتش سوخته می‌شود (او در جنگ صدساله فرانسه با انگلستان رهبری فرانسه را برعهده داشت. در انگلستان او به جرم ضدیت با قوانین کلیسا و در شهر روان ROUEN) سوزانده شد. در دادگاه تجدیدنظر ۱٤۵٦ شرافت وی مجدداً پذیرفته شد و از قدیسان کلیسای کاتولیک محسوب شد)	
۱٤۳۷–۱٤٤۳	شورای جامع کلیسایی فلورانس، روم به تفرقه و شکاف در نظام پاپیسم پایان می‌دهند	
۱٤۵۰	یوهانس گوتنبرگ صنعت چاپ را تکمیل می‌کند	تداوم حکومت مجموعه‌ای از دولت‌های آزتکی در مکزیک
۱٤۵۳	ترک‌ها قسطنطنیه (استانبول) را تسخیر می‌کنند	۱٤۷۰–۱٤۸۰ احداث دیوار بزرگ چین
۱٤۵۸–۱٤٦۵	دوران پاپی پیرس دوم و ابداع‌کننده اروپای واحد	
۱٤٦۹	ازدواج سلاطین کاتولیک و پی‌ریزی بنای وحدت در اسپانیا	۱٤۸۸ کاوشگر پرتغالی بار تلومیو دیاس دماغه امید نیک را دور می‌زند (او این دماغه را دماغه طوفان‌ها، اما هنری دریانورد که پشتیبان مالی دیاس بود آن را دماغه امید نیک و راهی برای رسیدن هند، اعلان کرد)
۱٤۹۲	سلاطین کاتولیک گرانادا را فتح و پایان حضور مسلمانان در ایبری	
۱٤۹٤	اسپانیا و پرتغال با حمایت پاپ الکساندر ششم دنیای جدید کشف شده را میان خود تقسیم می‌کنند	

زمان (سال میلادی)	اروپا	آمریکا، آفریقا، آسیا
۱۴۹۴و۵	شروع جنگ‌های ایتالیا	
۱۴۹۲	کریستف کلمب آمریکا را کشف می‌کند	

وقایع این تابلوی زمان، برخاسته از شرایط محیطی عصر خود بود و هم اینکه بازنشر گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپا داشته است. چرخه و مدار بده- بستان بین «وقایع- شرایط محیطی» در بستر زمان و تاریخ اروپا مختصاتی را برای اروپای عهد کلاسیک (یونان و روم) و عهد قرون وسطی، بر جای گذاشت. در صفحات پیش‌روی، گذری بر فرایندهای این مختصات خواهیم داشت.

۳-۱۰- مختصات عمومی اروپا در عصر قرون وسطی

مختصات اروپا در این عرصه‌ها به شرح زیر بوده است:

اروپای قدیم سرزمینی کوچک با جمعیت زیاد، اقلیم سرد، منابع طبیعی محدود و احاطه شده توسط دریا بود. اروپا همچنین دارای اقوام و نژادهای فراوان اما متفاوت بود که غالباً ضمن درگیری و رقابت با همدیگر، برای استیلا بر همدیگر تلاش می‌کردند. آنها دارای زبان‌های مختلف، فرهنگ‌های بسیار گسترده و بعضاً متضاد با همدیگر، فقیر، تنگدست، نیمه متمدن در بخش‌های مرکزی و شمالی بربر بودند. آنها وارث ویرانی، هرج‌ومرج، قحطی، بی‌ثباتی در نیمه جنوبی و گستره جغرافیایی تمدن‌های کلاسیک و باستان یونان و روم بوده و جمعیت دائماً در حال جابه‌جا شدن از یک منطقه به منطقه‌ای دیگر برای دستیابی به غذا و امنیت بودند. تولیدات آنها محدود و متکی به طبیعت و دام در مناطق مرکزی و شمالی و تولیدات کشاورزی همراه با ابزار ساده تولید در جنوب بود. آنها دارای ادوات جنگی و ابزار شکار حیوانات بودند.

با توجه به وضعیت نه‌چندان مناسب و مساعد عرصه‌های اقلیمی و طبیعی، مردم این قاره جهت حیات، بقا و امنیت خود، بیش از هر قوم و ملتی در جهان قدیم، به عنصر کوچ و جابه‌جایی از یک سرزمین به سرزمین دیگر باور داشته و بدان عمل کرده‌اند. عنصر «حرکت» و «جابه‌جا شدن» یا شکل‌گیری انسان و جامعه انسانی همه‌جانشین اروپایی، باعث شکل‌گیری بسیاری از وقایع و تحولات اقتصادی و اجتماعی اروپا طی قرون باستان و قرون وسطی شد.

این کوچ و جابه‌جا شـــدن‌های مردم و جمعیت همه‌جانشـــین که با هدف بقا و امنیت صورت می‌گرفت، علاوه بر حفظ بقا و حیات اقوام و نژادهای اروپایی، در گستره‌ای از زمان آثار سـرریز مهم و همه‌جانبه‌ای را نه‌تنها برای خود بلکه برای جهان قدیم و جدید در پی داشـــت. یکی از آثار این جابه‌جا شـــدن‌های اروپاییان از قرن ۱۵ به بعد، کشـــف آمریکا و سـرزمین‌های ناشـناخته آفریقا، آسـیا، اسـترالیا و زلاندنو اسـت؛ کشـفی که آثار بسیاری درپی داشته است.

در طی قرون وســـطی (۱۵-۵) این قاره دو وجه متمایز از یکدیگر دارد. در یک وجه مردم جنوب قاره و اطراف دریای مدیترلنه را داریم که در ذیل اقتدار امپراطوری روم و قوانین مدنی آن زیست اقتصادی و اجتماعی داشتند و با فروپاشی این امپراطوری بزرگ توســـط افراد بربر دشـــت مرکزی و شـــمالی، دچار ناامنی، قحطی، کشـــتار، بی‌ثباتی و هرج‌ومرج شدند. در وجه دیگر مردم شمال این قاره اقوام و نژادهای بسیاری داشتیم که به دور از مدنیت و تمدن، دائم در حال کوچ از یک منطقه به منطقه دیگر (همه‌جانشین) بوده و برای دســـتیابی به غذا و بقا دائم در حال جنگ و نبرد با طبیعت و یا با مردم جنوب اروپا و غارت و کشتار آنها بودند. تقابل، تضاد و جنگ بین جنوب قاره اروپا که برخوردار از تمدن و مدنیت بود با شـمال قاره که درگیر فقر، ناامنی و بربریت بود منجر به شـکل‌گیری بده- بسـتان بین چرخه «شـمال- جنوب» با آثار بازنشـری گسـترده نه‌تنها برای قاره اروپا بلکه برای کلیت جهان شد.

اروپای قرون وســـطی، با چنین اوصـــافی از خود، پا به عرصـــه حیات اروپا می‌گذارد. عصری که از قرن ۵ شروع شده و تا قرن ۱۵ به درازا کشیده می‌شود. در طی این هزاره بسـیاری از تحولات اقتصـادی، اجتماعی و فرهنگی در اروپا شـکل گرفت و پیامدهای گسـترده‌ای نه‌تنها برای کلیت اروپا بلکه برای جهان آن روز درپی داشـــت. لازم اسـت جهت آشـــنایی با این تحولات و تغییرات نگاهی به چگونگی وضـــعیت **اقوام و قبایل اروپا و** همچنین **تمدن‌های عصر کلاسیک در جنوب اروپا** داشته باشیم.

۱-۳-۱۰- اقوام و قبایل اروپا

قرون وسطی به دوره‌ای از زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تاریخ اروپا اطلاق می‌شود که ابتدای آن با هجوم اقوام بربر[1] به امپراطوری روم و سقوط این امپراطوری بزرگ و جهانی در سال ٤٧٦ شروع و انتهای آن به فتح شهر قسطنطنیه و سقوط پایتخت امپراطوری روم شرقی یا امپراطوری بیزانس در سال ١٤٥٣ میلادی توسط مسلمانان منتهی می‌گردد.

بررسی وضعیت اقوام بربر در اروپا به دو دلیل اهمیت دارد:

- اول اینکه این اقوام توانستند بزرگ‌ترین تمدن و امپراطوری جهان در زمان خود یعنی امپراطوری روم را ساقط کرده و اروپا را به مدت چندین قرن با دگرگونی‌های گسترده مواجه سازند.
- دوم اینکه از قرن ۱۳ به بعد همین اقوام بدوی، نیمه متمدن و غارتگر به‌تدریج با دستیابی به مدارهای بالندگی، پی‌ریز نهادها و قواعدی شدند که برآیند و پروسه‌های آن، زمینه شکل‌گیری توسعه‌یافتگی در غرب را فراهم ساخت.

به راستی چه تحولی در این اقوام نیمه متمدن و نیمه وحشی صورت گرفت که این چنین دگرگونی‌های گسترده، فراگیر، جامع، خودگردان و درهم‌تنیده‌ای باعث گذار از عقب‌افتادگی به پیش‌برندگی گردید. دگرگونی‌هایی که در فرایندهای زمان دست به دست هم داده و باعث شکل‌گیری مدارهای رشد و توسعه اقتصادی پایدار در این مردم و مناطق عقب‌افتاده و سپس جهان گردید. براساس تمام نظر یه‌های توسعه، دستاوردهای عصر حاضر در توسعه‌یافتگی تا حد زیادی مرهون این اتفاقات تاریخی و پیوستگی این مردم به صورت همه‌جانبه با فرایندهای آن بوده است.

در زمان امپراطوری روم با وضعیت یکجانشینی و شهرنشینی، اقوام بربر به افراد و قبایلی اطلاق می‌شد که خارج از سلطه و قلمرو امپراطوری روم بوده و به صورت ایلات و ییلاق و قشلاق (همه‌جانشین) زندگی می‌کرده‌اند. این اقوام در گستره‌های

۱- اصطلاح بربرها (Barbarian) از ریشه یونانی Barbaroi بوده که در آغاز در یونان به هر انسان غیریونانی اطلاق می‌شده است. یونانی‌ها خود را متمدن و سایرین را غیرمتمدن می‌دانستند. در امپراطوری روم این اصطلاح پذیرفته شده و برای دشمنان روم که از قبایل دشت‌های مرکزی و اروپای شمالی بودند به‌کار گرفته می‌شد. قبایلی که فاقد تمدن، زندگی ثابت، وحشی، کثیف، بدبو، جسور در پیکار، ناتوان در اندیشیدن در سطح عالی، پایبند به سنت‌ها و رسوم، بی‌فرهنگ، روراست و قوی که برای خود تاریخ نداشته، اما بخشی از جریان تاریخ طبیعی است.

سرزمینی کشورهای اروپای مرکزی، اروپای شرقی، اروپای شمالی زندگی داشتند. این اقوام دارای تیره‌های گسترده‌ای بودند، ولیکن همگی به نوعی متعلق به نژاد ژرمن[۱] بودند. این‌ها، قبایلی بودند که دائم در حال کوچ، جنگ و ستیز با همدیگر و غارتگری و یا در حال جنگ با امپراطوری روم و سلطه‌های آن بودند. می‌توان چند تیره و نحله از این اقوام را ذکر کرد:

- اقوام بربرهای گوت (Gothic) از قبایل ژرمن در حوزه کشورهای شرق آلمان و اسکاندیناوی حضور داشتند.
- واندال‌ها (Vandals) از قبایل ژرمن در حوزه مناطق بالتیک و شرق آلمان زندگی می‌کردند.
- بورگاندی‌ها (Burgundy) در حوزه فرانسه، بلژیک و آلمان زیست داشتند.
- فرانک‌ها (Franks) از قبایل ژرمن در حوزه فرانسه و اسپانیای فعلی بودند.
- توتونیک (Teutonic) از قبایل ژرمن در حوزه شمال اروپا بودند.
- ساکسون‌ها (Saxons) از قبایل ژرمن در حوزه اسکاندیناوی و انگلستان زیست داشتند.
- آنگل‌ها (Angeln) در حوزه آلمان، اسکاندیناوی و انگلستان بودند.
- هون (Huns) در اروپای شرقی و آسیای مرکزی (رود ولگا) بودند.
- ویزیگوت‌ها (Visigoths) از قبایل تیره نورماندی ژرمن در حوزه دشت‌های مرکزی و شمالی زیست داشتند.

۱- اقوام German باید توجه داشت که بین نژاد Race Human classification و قومیت Ethnic Group تمیز قائل شد. اگرچه این دو دارای مفاهیم نزدیک به هم هستند، اما تفاوت‌های گسترده‌ای با یکدیگر دارند. نژاد مربوط به مشخصات بیولوژیکی است و قومیت برای توصیف گروههای اجتماعی انسانی به‌کار برده می‌شود. نژاد شامل مشخصات بیولوژیکی مثل رنگ، پوست، رنگ چشم و مو است. افراد با مشخصات بیولوژیکی واحد، در فرهنگ‌های متفاوت، رفتارهای متفاوت و مطابق با فرهنگ خود دارند. ترکیب و پیوند نژادها با یکدیگر، باعث تغییر نژادها می‌شود.

قومیت به فرهنگ، آداب و سنن شخص برمی‌گردد که از محیطی که به آن تعلق دارد نشأت می‌گیرد. گروه‌های قومی تاریخ یکسانی دارند و معمولاً زبان و مذهب مشترکی نیز دارند. قومیت‌ها نیز با مهاجرت‌ها و از طریق ترکیب با قومیت‌های دیگر، اقوام جدیدی با ویژگی و مختصات جدید را شکل می‌دهند.

این قبایل که عمدتاً از تیره نژاد ژرمن بودند طی قرون قبل از میلاد تا قرن ۵ با زندگی همه‌جانشینی خود دائم در حال جابه‌جایی از مکانی به مکان دیگر بوده و در این جابه‌جایی‌ها رویکرد اصلی آنها در زندگی، جنگ، کشتار و غارت بوده است.[۱]

طی دوره قرون وسطی (قرون ۵ تا ١٤) از شدت جابه‌جایی و جنگ و ستیز دائمی کاسته شده و این اقوام با اقامت دائم و یکجانشینی خود در جغرافیاهای خاص، هر کدام با طی فرایندهای مدنی شدن در بستر زمان به تمدن‌سازی رو آوردند. نتیجه این یکجانشینی و متمدن شدن[۲] تدریجی را می‌توان در چهره کشورهای شمال اروپا، حوزه اسکاندیناوی و اتحادیه اروپای امروزین مشاهده کرد؛ اما ستیز و جنگی که این اقوام بین خود یا با امپراطوری روم داشتند، منشأ تغییر و تحولات گسترده‌ای در اروپا و سپس آثار بازنشر خود برای جهان امروزین به‌خصوص فروپاشی تمدنی شد که تاریخ تاکنون مثل آن را نساخته است (تمدن روم). این تحولات آغاز شکل‌گیری مختصات جدید و بسیار متفاوتی نسبت به قبل از خود در اروپا به نام قرون وسطی شد. درجه پیشرفت و مدنیت در بین این اقوام گسترده متفاوت بود. هر چه محل زیست این اقوام به مراکز تمدن آن زمان نزدیک‌تر (قبایل دشت‌های مرکزی و نزدیک به قلمرو امپراطوری روم) بود، از مدنیت بیشتری برخوردار بودند و هر چه از این مراکز دورتر بودند، درجه مدنیت آنها کمتر می‌شد (اقوام مستقر در شمال اروپا و حوزه‌های اسکاندیناوی و

۱- از نمونه‌های تاخت و تاز این اقوام بربر، می‌توان از حمله شبانه تابستانی در سال ٤١٠ میلادی ویزیگوت‌ها به شهر روم اشاره داشت. در این حمله در طی ۳ روز بربرهای گرسنه، خانه‌های مردم روم را غارت کرده و کشتار بسیار کردند. روم در طول ۸۰۰ سال از تأسیس خود اولین بار بود که چنین مورد تهاجم، حمله و کشتار قرار می‌گرفت. خبر حمله به روم در سراسر اروپای آن روز این تداعی را به تصویر کشید که دنیا به پایان خود رسیده است. امپراطوری روم برای تأمین نیروی انسانی لازم خود به‌طور فزاینده‌ای به نیروی انسانی بربرها متکی بود. بعضی مواقع بین اقوام بربر با رومیان صلح و بعضی مواقع نزاع و جنگ‌های خونین درمی‌گرفت. در نهایت در یکی از جنگ‌ها در سال ٤٧٦ میلادی این اقوام بربرها بودند که رومیان و تمدن آن را به سقوط کشانیدند؛ سقوطی که اثرات بسیار گسترده‌ای برای اروپا درپی داشت.

۲- در سال ۲۷۰ میلادی گوت‌های اسکاندیناوی وارد رومانی کنونی شده و از سال ۳۷۸ در آنجا دو گروه می‌شوند. استرگوت (گوت‌های شرقی) و ویزیگوت (گوت‌های غربی یا شجاع). ویزیگوت‌ها در سال ٤٠٦ میلادی در شهرهای ترکیه با هون‌ها درگیر می‌شوند. واندال‌ها در سال ٤١٠ از رودخانه راین گذشته و وارد سرزمین گل‌ها (فرانسه) می‌شوند.

در سال ٤١٠ میلادی ویزیگوت‌ها به شهر روم حمله کردند. واندال‌ها مجدداً در سال ٤١٩ به روم حمله کرده و تا شمال آفریقا را فتح کردند. این اقوام مجدداً در سال ٤٥٥ حمله دیگری به روم داشتند و شهر را غارت کردند. در سال ٤٥٣ میلادی آتیلا به روم (ایتالیا) حمله کرده و بر اثر قحطی و شیوع بیماری، نیروهای خود را تا مجارستان عقب برد. در سال ٤٧٦ میلادی آخرین امپراطوری با تبار رومی رومولوس اکوستولوس توسط بربرها، کنار گذاشته می‌شود. در سال ٤٨٨ تئودوریک (Theoderic- The Great) از قوم آستروگوت پادشاهی خود را در روم (ایتالیا) پایه‌گذاری کرد. جهت اطلاع بیشتر از اقوام و چگونگی تاخت و تاز بربرها و سقوط روم رجوع شود به:

کوریک- آ. جیمز، قرون وسطای اولیه، ترجمه حقیقت‌خواه- مهدی، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰، صفحات ٣٤-١٥

بالتیک). در کتب تاریخی به اقوام بورگاندی در شمال اروپا، خون‌آشام اطلاق می‌شد درحالی‌که این قوم نسبت به قوم هون که فرمانده آنها آتیلا[1] نام داشت و در خونخواری زبانزد بود، متمدن‌تر بودند.

۲-۳-۱۰- نگاهی کوتاه به مختصات عمومی امپراطوری روم

امپراطوری روم، بزرگ‌ترین امپراطوری است که تاریخ اروپا تاکنون به خود دیده است. بخشی از اقوام اروپایی قبل از میلاد مسیح این امپراطوری بزرگ و بسیار تأثیرگذار را بنا نهادند. جا دارد به مختصاتی از این امپراطوری اشاره‌ای داشته باشیم. ویل دورانت[2] در کتاب خود شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی روم را این چنین توصیف می‌کند.

«کار اصلی که امپراطور روم انجام داد این بود که دنیای مدیترانه را فتح کرد، فرهنگ آن را پذیرفت و مدت ۲۰۰ سال به آن نظم، رونق و آرامش بخشید. مدت ۲۰۰ سال دیگر جلوی بربرها را گرفت و پیش از مرگ خویش میراث کلاسیک را به دنیای غرب انتقال داد. روم در فن حکمرانی رقیب نداشت.... هزار جنایت سیاسی مرتکب شد، بنای خود را بر یک الیگارشی خودپرست و روحانیت تاریک‌اندیش استوار ساخت، یک دموکراسی از آزادمردان تشکیل داد و سپس با فساد و خشونت آن را از میان برد. از ممالک مفتوحه خود برای تأمین مایحتاج خود بهره‌کشی کرد، وقتی نتوانست بهره‌کشی کند بعضی از آبادنی‌ها را در شرق و غرب تبدیل به ویرانه‌ای تهی از جمعیت کرد... در میان تمام بدی‌ها، نظام قانونی باشکوهی تشکیل داد... تا عهد ناپلئون تقریباً در سراسر

۱- در زبان انگلیسی آتیلا Atlee یا Atla، Attle می‌باشد. آتیلا از فرمانروایان قوم هون (۴۵۳-۴۰۵) بود که امپراطوری وسیعی از آسیا و رود اورال تا اروپا و رود دانوب را زیر سلطه خود داشت و در ویرانی شهرها، روستا و کشتارهای وحشیانه شهرت داشت.

۲- ویلیام جیمز دورلنت یا ویل دورلنت ((Will Durant (1885-1981) خالق مجموعه جامع و نفیس یازده جلدی تاریخ تمدن است. وی در ابتدا با عنوان خبرنگار نیویورک جورنال فعالیت می‌کرد، سپس به تدریس زبان لاتین، فرانسوی و هندسه پرداخت و بعد از آن به طرفداران اصلاحات در نیویورک پیوست. پس از اخذ دکتری از دانشگاه کلمبیا و تألیف کتاب تاریخ فلسفه، کارهای خود را رها کرد و از سال ۱۹۲۷ تا پایان عمر، خود را وقف نوشتن تاریخ تمدن (The Story of Civilization) با همکاری و همیاری همسرش خانم آریل دورانت کرد. او برخلاف دیگر تاریخ‌نگاران که تنها بر روی وقایع تاریخی و سیر تمدن تأکید دارند، توجه ویژه‌ای به عوامل شکل‌گیری تمدن در طول تاریخ دارد. او برای نوشتن هر بخشی از کتاب خود به اقصی نقاط دنیا سفر کرد. برای کتاب مشرق زمین، گهواره تمدن به ایران، مصر، چین، هند، ژاپن ... سفر کرد. کتب مشرق زمین، گاهواره تمدن (۱۹۳۵)، یونان باستان (۱۹۳۹)، قیصر و مسیح (۱۹٤٤)، عصر ایمان (۱۹۵۰)، رنسانس (۱۹۵۳)، اصلاح دینی (۱۹۵۷)، آغاز عصر خرد (۱۹٦۱)، عصر لوئی چهاردهم (۱۹٦۳)، عصر ولتر (۱۹٦۵)، روسو و انقلاب (۱۹٦۷) و عصر ناپلئون (۱۹۷۵) از آثار اوست.

اروپا به زندگی و ثروت، امنیت و به صنایع تحرک بخشید. حکومتی را با قوای مقننه و مجریه مجزا و مستقل از یکدیگر پی‌ریزی کرد تا در چندین سده بعد الهام‌بخش انقلاب‌های آمریکا و فرانسه و شیوه‌های نظارت و تعادل میان قوا در ذهن واضعین قانون اساسی این انقلاب‌ها باشد... در ۵۰۰ شهر بنیان شهرداری‌ها و آزادی شهری را پی‌ریزی کرد[۱]... فرهنگی را پدید آورد که در اصل یونانی ولی از لحاظ کاربرد و نتایج رومی بود. بیش از آنکه سرگرم کار حکومت بود تا بتواند در زمینه اندیشه‌ها به اندازه یونان آفرینندگی از خود نشان دهد ولی با قدردانی تمام میراث فنی، فکری، هنری را از همه نقاط ازجمله کارتاژ، مصر، یونان و مشرق زمین دریافت کرده و آن را جذب خود کرد و با فشاری در حفظ آن کوشید. روم سبب ترقی علوم نگشت در زمینه صنعت نیز از نظر فنی بهبودی حاصل نکرد، اما دنیا را با یک تجارت شکوفا در دریاهای امن و شبکه راه‌های محکم، غنی ساخت. در امتداد این راه‌های محکم.... صدها پل زیبا، تکنیک‌های باستانی، کشاورزی، صنایع دستی، هنر، علم، ساختمان‌های عظیم، روش‌های بانکداری و سرمایه‌گذاری، سازمان پزشکی و بیمارستان نظامی، بهسازی شهرها، انواع درختان میوه و.... و گیاهان کشاورزی یا زینتی که از مشرق زمین آورده شده بود، در مغرب زمین ریشه دوانید... روم آموزش و پرورش را ابداع نکرد ولی آن را به مقیاسی که پیش از آن وجود نداشت توسعه داد، آن را از حمایت دولتی برخوردار کرد و دوره تحصیلی را تشکیل داد... نه طاق نه طاق ضربی و نه گنبد هیچ‌یک از ابداعات روم نبود ولی آنها را چنان جسورانه و باشکوه به‌کار برد که معماری آن هنوز از پاره‌ای جهات بی‌نظیر مانده است... فلسفه از ابداعات روم نبود، ولیکن کامل‌ترین شکل را به آن داد.[۲]

۱- شهر روم با نمادهای قدرت مرئی، مجاری ساخته شده آب، پل‌های مرتفع، راه‌های روسازی شده که از تپه‌ماهورها و دره‌ها به خط راست عبور می‌کند و بر رودخانه‌ها و باتلاق می‌گذرند، مانند یک لژیون فاتح رومی است که بدون کوچک‌ترین خللی حرکت می‌کنند. امپراطوری روم که فرآورده یک مرکز مجرد قدرت مدنی در حال گسترش بود، خود دست‌اندرکار وسیع این‌گونه شهرسازی شد و نقش شهر رم را به هر بخشی از اروپا، آفریقا و آسیای صغیر مهر زد و شیوه زندگی را در شهر دگرگون ساخت. جهت اطلاع از نقشه شهر، فاضلاب، آب‌گذرها، میدان عمومی، گرمابه و ... رجوع شود به:
ممفورد- لوئیز، مدنیت و جامعه مدنی در بستر تاریخ، ترجمه عظیمی بلوریان- احمد، انتشارات رسا، ۱۳۹۱، صفحات ۳۴۱-۲۹۳

۲- فنیقی‌ها (لبنان امروزی) به همراه دولت- شهرهای یونانی هر یک در وسعت‌های ناچیز و جمعیت اندک پا به عرصه وجود گذاشتند. در عصر امپراطوری روم به جز دولت- شهرهای یونانی و ایتالیایی در تمام خاک اروپا هیچ شهری وجود نداشت. اقوام بدوی و به دور از تمدن در دشت‌های مرکزی و شمالی اروپا زندگی ایلاتی و شکار داشتند. آنچه اروپا از شهرنشینی، کشاورزی، صنعت و سازمان گسترده حکمروایی و اداری پیش از میلاد دارد، متعلق به امپراطوری روم است. روم پس از شکست امپراطوری کارتاژ در سال ۲۰۲ قبل از میلاد و تسخیر اسپانیا، یونان، غرب آسیا و شمال آفریقا، وسعت خود را به تمام

هنگامی که مسیحیت روم را فتح کرد... آداب، رسوم، پرستش‌ها و احساسات، وجودهای فوق طبیعی، شادی و یا شکوه جشنواره‌های باستانی و تشریفات آیین بت‌پرستی کهن، ... نیز مانند خون مادر در مذهب جدید روم (یعنی مسیحیت) وارد شد به‌طوری که روم به اسارت درآمده، فاتح خود (مسیحیت) را اسیر کرد. زمام حکومت و مهارت حکمرانی از یک امپراطوری محتضر به یک پاپ‌نشینی پرنیرو انتقال یافت... مبلغان کلیسا جایگزین لشکریان دولت شدند و در تمامی جهات و ایالات مفتوحه شورش کرده و با پذیرش مسیحیت، حاکمیت روم را دوباره به رسمیت شناختند.»[1]

سقوط روم همانند ظهور آن دارای یک علت نبود، بلکه مجموعه عللی درهم‌تنیده و توأمانی ابزارساز این ظهور و سقوط بوده‌اند. باید گفت یک تمدن بزرگ تا از درون منهدم نشده باشد از بیرون منهدم نمی‌شود. علل اصلی انحطاط امپراطوری روم باید در وجود مردم آن، در اخلاقیات، در مبارزه طبقاتی، در افول تجارت، در خودکامگی، در بوروکراسی، در مالیات گزاف و نرمش‌ناپذیر و در جنگ‌های توانفرسا جست‌وجو کرد... متغیرهای گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی عامل سقوط این امپراطوری بزرگ بوده‌اند. بخشی از این متغیرها عبارت‌اند از: مهاجرت اقوام مختلف با فرهنگ‌های گوناگون و متضاد به قلمرو سرزمینی این امپراطوری و ناتوانی در ایجاد هم‌گرایی بین آنها، افول معیارهای اخلاقی، افراط در لذات جنسی لجام‌گسیخته، افول آزادی سیاسی، وابستگی مرکز قدرت به محصولات غذایی ایالات مفتوحه، کمبود بردگان، افزایش خطرات دادوستد، جنگ‌های ویرانگر میان اغنیا و فقرا، بوروکراسی عریض و طویل، تقلیل ارزش پول رایج، هزینه بالای بودجه دفاعی، کاهش توان سرمایه‌گذاری از طریق وضع عوارض سنگین، مصادره اموال، مهاجرت کار و سرمایه،

سرزمین‌های دور دریای مدیترانه گسترش داد. این امپراطوری بزرگ در سال ۱٤ میلادی ۸/۸۰۰/۰۰۰ کیلومترمربع مساحت داشت. دارای جمعیتی بالغ بر پنجاه میلیون نفر بود. جنگ‌های پرشمار را پایان بخشید و به کسب و کار در سایه امنیتی که برپا ساخت رونق بخشید. اروپای عصر روم، اروپایی بود که مهم‌ترین هدف خود را در توسعه و فتح سرزمینی و جمعیتی جست‌وجو می‌کرد. این اروپا هرگز به توسعه در شمال اروپا نمی‌اندیشید و سرحدات خود را رودهای راین (Rhine) و دانوب (Danube) قرار داده بود و با برپایی دژهای نظامی مستحکم، از امپراطوری خود در مقابل هجوم اقوام بربرها (ژرمن‌ها) و وایکینگ‌ها، حفاظت می‌کرد. اقوامی که از دوران میانی قرون وسطی به‌تدریج با تحولات کیفی مستمری که در خود ایجاد کردند، اروپای مدرن و صنعتی را شکل دادند و به قلمروهای رشد و توسعه معنی و مفهومی گسترده بخشیدند. در عصر امپراطوری روم، سرزمین‌های شمالی فرانسه، اسکاندیناوی‌ها و انگلستان، با آب و هوای سردی که داشتند ارزشی برای زیست و تصرف دائمی نداشتند.

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب قیصر و مسیح، چاپ دوم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳٦۷، صفحات ۷۸٤-۷۷٦

غوطه‌ور شدن در مستی، تملق‌گویی و خودفروشی در گستره قدرت، شکل‌گیری پیکره و قاعده قدرت نظامی از اقوام زیردست (اقوام بربرها)، تقسیم قدرت بین افراد و گروههای مختلف و متضاد و ... بخشی از علل فروپاشی روم بوده‌اند.[۱]

سرانجام اینکه امپراطوری بزرگ‌تر از آن شده بود که دولتمردانش بتوانند آن را اداره یا لشکریانش از آن دفاع کنند. نظم اجتماعی این امپراطوری نتوانست در مواجهه با شرایط زمانی و مکانی که با آن روبه‌رو بود، تعدیل‌های لازم را در خود انجام دهد، ازاین‌رو به‌تدریج در معرض تجزیه و سقوط قرار گرفت.[۲]

ورود مسیحیت به اروپا و حوزه امپراطوری روم بی‌آن‌که بخواهد، به پیدایش آشفتگی در عقاید روم کمک کرد (مسیحیت با ارزش‌های خود درصدد خلق یک نظم اجتماعی بود، نظمی که تقابل همه‌جانبه‌ای با ارزش‌های حاکم بر نظم اجتماعی روم داشت). این آشفتگی عقاید باعث بوجود آمدن آداب و رسومی درهم و ناهماهنگ شد، ولی رشد مسیحیت بیش از آن‌که علت باشد، معلول انحطاط روم بود. از هم گسیختگی کیش دیرین روم خیلی پیش از ظهور مسیح(ع) آغاز شده بود. علت آن‌که مسیحیت توانست با چنان سرعتی در این امپراطوری گسترش یابد، این بود که دولت از ثروت در مقابل فقر حمایت می‌کرد، می‌جنگید تا برده و اسیر بگیرد، به کار مالیات می‌بست تا از تجمل پشتیبانی کند، از حفظ ملت خود در برابر قحطی، بیماری‌های همه‌گیر، مهاجرت و بیکاری عاجز بود، ... مردم حق داشتند از قیصر که طبل جنگ می‌زد روی بگردانند و به مسیح روی آورند که صلح و برابری را موعظه می‌کرد، یعنی از خشونتی باورنکردنی به رحم و عاطفه‌های بی‌سابقه، عبور از یک زندگی بی‌امید یا بی‌عزت به ایمانی که مایه تسلی بینوایان بوده و انسانیت‌شان را محترم می‌داشت. روم را نه مسیحیت اروپا از پا

۱- منبع قبل، صفحات ۷۸۱-۷۷۹

۲- امپراطوری بزرگ روم در سال ۳۹۵ میلادی به دو بخش شرقی (بیزانس) و غربی تقسیم شد. بخش غربی آن در سال ٤٧٦ میلادی با هجوم اقوام بربر (واندال‌ها، اسلاوها، ویزیگوت‌ها، فرانک‌ها) سقوط کرد. با سقوط امپراطوری روم، اروپا و متصرفات روم در اطراف مدیترانه به مدت سه قرن توسط اقوام بربرها مورد غارت و نابودی و بی‌ثباتی همه‌جانبه قرار گرفت. با سقوط امپراطوری روم، چهره اروپا از هر جهت دچار دگرگونی شد. حکومت‌های محلی و منطقه‌ای به جای این امپراطوری شکل گرفت، حکومت‌هایی که فاقد سامان و سازمان، نظم و هم‌گرایی رومی بودند و با بی‌نظمی و واگرایی که در خود داشتند، پایدار نبوده و بعد از مدتی از هم می‌پاشیدند. پیروزی اقوام نیمه متمدن بربر بر روم، درواقع بازگرداندن اروپای روم به وضع روستایی و شکست شهر و ویژگی‌های آن در مقابل روستا بود. اروپای قرن ٦ میلادی و پس از فروپاشی روم یک نمایش هرج‌ومرج، تجزیه و توحش بود. اروپای روم، با جنگ‌های خود و زیر سایه شمشیرها به دنبال هم‌گرا کردن اقوام و سرزمین‌ها در امپراطور روم بود، ازاین‌رو همزیستی با اقوام را پیشه خود کرده بود. حال با سقوط این امپراطوری و فروپاشی نظم اجتماعی آن، این هم‌گرایی بین اقوام به واگرایی، تضاد و جنگ بین اقوام و سرزمین‌ها تبدیل شده بود.

درآورد، نه هجوم بربرها، هنگامی که مسیحیت نفوذ یافت و هجوم بربرها فرارسید، از این امپراطوری جز پوسته‌ای میان‌تهی برای دفاع باقی نمانده بود.[۱]

با فروپاشی امپراطوری روم و توسعه فرهنگ مسیحیت در اروپا، باورها، هنجارها و به‌تبع آن، نهادهایی برخاسته از این آیین شکل گرفت. این نهادها شکل‌گیری نظم‌های اجتماعی خاصی را در بستر زمان (از دولت‌های فئودالی تا دولت‌های مطلقه و در ذیل نظام پاپیسم و کلیسا) برای اروپا درپی داشت.

قرون وسطی در اروپا دارای مختصاتی از تقابل‌ها، تعامل‌ها، واگرایی‌ها و هم‌گرایی در افول و ظهور نظم‌های اجتماعی بود. نظم‌هایی که از آنِ امپراطوری روم بودند، به افول گرائیده و نظم‌های متکی بر ارزش‌های مسیحیت به‌تدریج زایش، گشایش و نهادمند شده و به قدرت رسیدند.

٤-۱۰- مقاطع زمانی قرون وسطی

جهت جانمایی زمان و تاریخ وقایع و حوادث مهم اروپا، به‌ویژه در قرون وسطی، لازم است به تقسیم‌بندی اکثر مورخان از این دوره زمانی، اشاره‌ای داشته باشیم.

مورخان تاریخ اروپا را به چهار دوره تقسیم‌بندی می‌کنند. هر کدام از این دوره‌ها بخشی از بسترها و پیش‌نیازهای رشد و توسعه اروپای عصر جدید را فراهم ساختند.

۱. **دوران کلاسیک باستان**: از ٤ قرن قبل از میلاد حضرت مسیح(ع) تا قرن ٤ میلادی. در این دوره ۸۰۰ ساله اروپا در خود بسیاری از جابه‌جایی‌های جمعیتی، قومی و نژادی را داشته و تمدن‌های باشکوه یونان و روم، نمادی از این دوران است. در دوران کلاسیک باستان جنوب اروپا و اطراف دریای مدیترانه، این تمدن‌های باشکوه شکل گرفت، درحالی‌که دشت‌های مرکزی و شمالی اروپا، یا خالی از سکنه و مدنیت بود و یا زیست‌گاه اقوام بربر بوده است. سرآمد این تمدن‌ها، در آغاز تمدن یونانی هلنی[۲] و تمدن رومی بوده است.

۱- دورانت- ویل، صفحه ۷۷۹

۲- در پرداختن به تمدن یونان باستان (تمدن یونانی یا هلنی (hellenen)) یا هرچند تمدن دیگری تحت عنوان اژه‌ای (Kulturen) مانند تمدن کرت (Crete) و تمدن میسن (Mycene) دارای فرهنگ گسترده در عرصه‌های گوناگون بوده است. ولی تمدن هلنی خشت بنای خود را در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد پی‌ریزی کرد. این تمدن برجسته‌ترین و شاخص‌ترین تمدن جهان غرب در عهد باستان است. برخی از کارشناسان عصر هومر (Homer) شاعر حماسه‌سرای قرن ۹ پیش از میلاد را

۲. **قرون وسطی**: تاریخی از غرب است که میراث یونانی، رومی با مسیحیت پیوند خورد و حدود هزارسال بر فرهنگ روپا حکمرانی کرد. قرونی که از یک طرف میراث تمدن روم را بر دوش دارد و هم آثار فروریختگی‌های آن و هم زایش مسیحیت را. ازاین‌رو، این قرون از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین دوران تاریخی اروپا است که بسیاری از ریزش‌ها، رویش‌ها و گشایش‌های نهادهای تمدن‌ساز اروپا، در این قرون و اعصار پی‌ریزی شده است. غالب مورخان، دوران قرون وسطی را از قرن ۵ تا ۱۵ و بخشی از مورخان از سال ٤۰۰ تا ۱٤۰۰ و بخشی دیگر آن را از سقوط روم پایتخت امپراطوری روم در سال ٤٧٦ میلادی توسط اقوام بربر شمال اروپا تا سقوط پایتخت امپراطوری روم شرقی یا بیزانس (یعنی قسطنطنیه) توسط مسلمانان در سال ۱٤٥۳ میلادی نام‌گذاری کرده‌اند. به‌لحاظ اهمیت قرون وسطی و تحولات گسترده آن، در کتب تاریخی، این دوران را نیز به چند بخش تقسیم کرده‌اند:

- **سده‌های میانه و اولیه قرون وسطی (قرون ٦-۳)**: سال‌های مربوط به بعد از فروپاشی امپراطوری روم، دارای خصوصیاتی است چون : فروریزی ساختارها و نهادهای امپراطوری روم، ناامنی، بی‌ثباتی، درگیری‌ها، نزاع‌ها و جنگ‌های مستمر بین قبایل و مناطق پس از فروپاشی. زایش و رشد آیین مسیحیت در شرایط ناامنی و بی‌ثباتی پس از سقوط و پذیرش آیین و دین مسیحیت در قلمرو سابق امپراطوری روم (رویگردانی از بت‌پرستی با پذیرش آرام دین جدید). تبدیل نظام گسترده برده‌داری امپراطوری روم به نظام کشاورزی و پیدایش نظام فئودالیته کشاورزی (برپایی نظم‌های اجتماعی جدید).
- **سده‌های ثانویه قرون وسطی (قرون ۱۲-٦)**: برداشته شدن مرزهای دین و سیاست و یکی شدن آن (سیاست در خدمت نهاد دین و کلیسا قرار

زمان طلوع این تمدن می‌دانند. تالس (Talis) فیلسوف، منجم و ریاضی‌دان و مهندس نظامی، سده هفتم پیش از میلاد را آغاز پیشرفت هلنیسم می‌داند. فیثاغورث (Pythagoras) فیلسوف، ریاضی‌دان و موسیقی‌دان یونانی از دانشمندان تمدن هلنی است. نفوذ این تمدن به ایران با حمله اسکندر مقدونی و سپس حکومت سلوکیان (۳۱۲ قبل از میلاد) و حاکمیت یونانیان بر ایران و ورود گسترده یونانیان به ایران، همه‌جانبه و بسیار تأثیرگذار بوده است.(تاریخ ایران در دوره ساسانی، دکتر اردشیر خدادادیان)

گرفت). کلیسا و روحانیت آن زعامت مشترک دین و سیاست را در دست می‌گیرد (نظام پاپیسم) (شکل‌گیری نظم اجتماعی جدید).

- **سده‌های میانه و متأخر قرون وسطی (قرون ۱۵-۱۲)**: عصر رشد و پیشرفت شهرنشینی، پیدایش طبقه بورژوازی شهری، پیدایش مرکانتلیسم و رنسانس، عصر شکل‌گیری تعامل‌ها، تقابل‌ها و تضادهای کلیسا با عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی. عصر زمینه‌سازی اروپا برای شکل‌گیری رنسانس، نهضت اصلاحات دینی و مرکانتلیسم.

۳. **عصر رنسانس و انقلاب‌های فکری و اجتماعی (قرون ۱۸-۱۵)**: عصر تجدید حیات مجدد و نوزایی اروپا (قرون ۱۸-۱۵) عصر شکل‌گیری نهضت‌ها یا انقلاب‌های گسترده و مستمر همچون رنسانس، مرکانتلیسم، اصلاحات دینی، شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، روشنگری علمی و فلسفی، ... با آثار بازنشر بسیار گسترده، همه‌جانبه و نهادمند. در این عصر بسیاری از زمینه‌ها و بسترها برای اروپای مدرن فراهم شد.

۴. **عصر انقلاب صنعتی (قرون ۲۱-۱۸)**: این عصر، دوران جدید یا مدرن یا صنعتی شدن اروپا بود که از شکل‌گیری انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن ۱۸ آغاز و با رویش مراحل تحولی و تکامل آن تا عصر حاضر ادامه دارد. در این عصر، اروپا با زمینه سازی‌ها و بسترسازی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، در عصر رنسانس (۱۸-۱۵) توانست نظم‌های اجتماعی نوینی را به‌تدریج و بسیار کند برای خود برپا کند. این بسترها و زمینه‌ها که به‌صورت چرخه‌ها، مدارها و تسلسل‌های پیش‌برنده‌ای سامان و پی‌ریزی شدند و برآیند و آثار سرریز آنها از نیمه دوم قرن ۱۸ به بعد، در افزایش تولید، وسعت بازار، افزایش جمعیت، گسترش شهرنشینی آشکار شد و همچنین پی‌ریزی بنیان‌های تولید به شکل نوین کارگاهی و کارخانه‌ای را با تقسیم کار، سازمان و مدیریت، ... برای اروپا به ارمغان آورد. فرایندها و پروسه‌هایی که خیز اقتصادی و به دنبال آن مفاهیمی همچون رشد اقتصادی، توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی، توسعه زیست‌محیطی و توسعه پایدار را در گذر زمان برای جوامع انسانی آن سرزمین و تمدن آنها به ارمغان آورده است.

اکنون با این تقسیم‌بندی که صاحبنظران از تاریخ اروپا داشته‌اند، به چگونگی‌های مختصات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی قرون وسطی می‌پردازیم.

۵-۱۰- قرون وسطی عصر پخش و جمع شدن اروپا (افول و ظهور نظم‌های اجتماعی)

در قرن پنجم میلادی ژرمن‌ها، گروه گروه از مرز (آلمان) گذشته و وارد امپراطوری روم شدند تا رومی شوند. تیره‌های اصلی که وارد سرزمین امپراطوری روم می‌شدند عبارت بودند از:

- اقوام گوت‌ها (Gothic)
- واندال‌ها (Vandals)
- فرانک‌ها (Franks)
- بورگاندی (Burgundy)
- آنگل‌ها (Angeln)
- ساکسون‌ها (Saxons)

این اقوام بعداً نقش‌های بسیار مهمی در تحولات اروپا و پیدایش ملل و کشورهای کنونی اروپایی داشته‌اند. این تیره‌ها و اقوام جنگ‌هایی را با سپاهیان روم از سال ۳۷۸ شروع کردند و در سال ٤١٠ با رهبری آلاریک شهر روم را تسخیر و آن را غارت کردند و تا اسپانیا پیش رفته و حکومت تشکیل دادند و بعد از آن وارد شمال آفریقا شدند. انگل‌ها و ساکسون‌ها نیز به بریتانیا هجوم بردند و آن سرزمین را تسخیر و در آنجا مقیم شدند. بخش شرقی امپراطوری روم یعنی قسطنطنیه نیز گرفتار اقوام گوت‌ها و هون‌ها بودند که در مقدونیه و یونان ویرانی‌های فراوان به بار آوردند. جنگ‌ها و ویرانی‌های این اقوام از برون امپراطوری روم از یک طرف و پایه‌های لرزان امپراطوری روم در درون و درگیری‌های امرای آن با یکدیگر از طرف دیگر، همگی در سال ٤٧٦ باعث سقوط امپراطوری روم گردید.[1] سقوطی که پیامدهای گسترده و بسیار تعیین‌کننده‌ای برای اروپا داشت. مورخان این سقوط را آغاز قرون وسطی در اروپا می‌دانند.

۱- تاریخ جهان لاروس، کتاب یکم، روزگار باستان و قرون وسطی، ترجمه اعلم- امیر جلال‌الدین، انتشارات سروش، ۱۳۷۸، صفحات ۳۱۲-۲۷۷

پس از فروپاشی امپراطوری روم، قلمروهای این امپراطوری توسط اقوام مهاجر ژرمنی اداره گردید. سقوط امپراطوری روم به علت پسرفت تمدن «یونانی- رومی» طی سه سده (۵۰۰-۲۰۰) اتفاقاتی را در خود داشت که نمایشی از ناتوانی، سستی، جنگ‌های داخلی، فقر توده مردم، نابرابری بین انسان‌ها بود. این سقوط پیامدهای همه‌جانبه‌ای را در اروپا و تمدن جامعه بشری ایجاد کرد. انحطاط و فروپاشی این تمدن همراه با جنگ‌های داخلی بین اقوام، بی‌ثباتی، فقدان امنیت، ویرانی بناها و شهرها، از دست رفتن بسیاری از استعدادها و خلاقیت‌ها، زندگی سخت توأم با به‌هم‌ریختگی، به‌هم‌آمیختگی باورها و ارزش‌های مختلف و متضاد با همدیگر، فضای یأس‌آوری را برای مردم شکل داد. این شرایط محیطی سخت و ناگوار بیانگر مختصات عمومی دوران اولیه قرون وسطی است.

در چنین شرایطی از بیم، ناامیدی، بی‌ثباتی و خشونت است که آیین مسیح(ع) که تعلیم و آیینی از صلح و نوع‌دوستی را داشت بر دل مردمی که دچار ناامنی و درگیری و جنگ بودند، به‌ویژه در دل‌های مردم سرزمین امپراطوری روم نشست. مسیح اعلام می‌کرد که «در حق دیگران همیشه آن کن که می‌خواهی دیگران در حق تو کنند. خدای را با همه نیروی خود دوست بدار و به همسایه نیز چون خود مهر بورز».

پا به پای افول تدریجی امپراطوری روم، این آیین با پیروان امیدوار و آرزومند خود، زایش و گشایش‌هایی را برای خود فراهم ساخت. با وجود آزادی همه کیش‌ها و آیین‌ها در امپراطوری روم، آیین مسیحیت ممنوع بود و دستگیری، حبس و زجر پیروان آن نه‌تنها نتوانست این آیین را محدود سازد، برعکس این آیین محدود شده مسیحیت بود که آینده را از آن خود ساخت نه آیین‌های دیگر. علت محدودیت‌ها برای آیین مسیحیت در باورهای آنها به خدا، کرامت انسان و برابری انسان‌ها و سرپیچی این آیین از به رسمیت شناختن و پذیرفتن برتری امپراطوران بر انسان‌ها بود. پیروان این آیین اعلام می‌کردند که اطاعت و پیروی آنان تنها از خداوند است نه از امپراطور.

در سال ۳۱۱ امپراطور گالریوس[1] با اعلام منشور میلان فرمان قبول این آیین را منتشر کرد. در این شرایط است که مدار و چرخه «میرائی امپراطوری- زایش دینی» شکل

۱- گالریوس یا ماکسیمیانوس ((Galerius, Maximianus (250-311) امپراطور روم که پس از شکست حقارت‌بارش از ساسانیان، دو سال بعد با حمله جدید توانست ساسانیان را شکست دهد و پس از پیروزی در جنگ با ساسانیان معاهده صلحی به نام

می‌گیرد و با بده- بستان‌های خود، میراثی امپراطوری را شتاب بخشیده و باعث گسترش دین مسیحیت می‌شود. جانشین او قسطنطین (کنستانتین) کبیر[1] گرایش مسیحی پیدا کرد و اصول عقاید مسیحیت را دین رسمی اعلام کرد. با پذیرش این آیین توسط حاکمیت سیاسی، دین مسیحیت به سرعت کیش اکثریت مردم شد و هنگام فرمانروایی تئودوسیوس (۳۹۵-۳۷۹) تنها دین امپراطوری، مسیحیت شد و سایر کیش‌ها قانوناً منع و تحریم گردید.[2]

با مرگ امپراطور در سال ۳۹۵، امپراطوری یکپارچه روم به دو بخش و هر بخش به یکی از پسران امپراطور رسید. آرکادیوس فرمانروایی شرق و هونوریوس فرمانروایی غرب این امپراطوری را عهده دار شدند.[3] پذیرش آیین مسیحیت توسط امپراطور و اعلام رسمی این آیین در سراسر امپراطوری به‌عنوان یگانه آیین، آثار ژرفی بر اروپای آن زمان و زمان‌های بعدی بر جای گذاشت. دیگر مسیحیت، دینِ خوار و خفیف تهیدستان به شمار نمی‌آمد، بلکه یک دین ارجمند و مورد احترام برای همه مردم گردید. تهیدست، دارا، زورمند و ناتوان همه به آن گرویدند. کلیساها پی‌ریزی شده و دارایی‌های زیادی را کسب کردند.

گسترش کلیساها، دارایی‌های آنها و وابستگی زندگی روزمره مردم به قواعد و آیین مسیحیت، ضرورت سازمان‌دهی به کلیساها را پدیدار ساخت. این سازمان از کلیسا و دارایی‌های آن و طبقه‌بندی کشیش‌ها، امپراطوری نو و نظم اجتماعی جدیدی را در اروپا سامان بخشید. در این نظم اجتماعی، امپراطوری قدرت، متکی بر مسیحیت و کلیسا اقتدار و مکنت گسترده پیدا کرد و بر دل‌ها و قلب‌های مردم مؤمن حکومت می‌کرد. کشیش هر کلیسا تابع اسقف و هر اسقف تابع مطران (رئیس اسقف‌ها یا اسقف اعظم)

نصیبین منعقد نمود که طبق آن حوزه ارمنستان و بین‌النهرین را در سال ۲۹۷ میلادی از ایرانیان گرفت. برحسب منشور میلان در سال ۳۱۳ (و در برخی منابع سال ۳۱۱ نیز اعلام شده است) دین مسیحیت به رسمیت شناخته شده و از آزادی برخوردار گردید.

1- Cinstantino The Great (272-337)

۲- بکر- کارل فردریک دنکاف، سرگذشت تمدن، مترجم هما علی‌محمد، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۱۳۸۰، صفحات ۱۵۲-۱۴۳.

۳- تحول و تکوین قلمرو شرق این امپراطوری بعداً امپراطوری روم شرقی یا بیزانس با کلیسای ارتدوکس و بخش غربی با عنوان امپراطوری روم با کلیسای کاتولیک لاتین بود.

و آنها تابع پاپ اعظم[۱]. این سازمان از مسیحیت و کلیسا عهده‌دار رسالت نشر و آموزش مردم شدند که باید به چه چیزی باور داشته باشند و چگونه باید زندگی کنند.
وقتی در سال ٤٧٦ میلادی عمر امپراطوری روم در دنیای غرب به سر آمد، کلیسای نیرومند روم در پایگاه جدید خود و با تکیه بر نهادهای امپراطوری روم با جان و انرژی بالنده‌ای رو به گسترش نهاد. طی سالیانی که قدرت سیاسی و نظامی روم تجزیه می‌شد و در غیاب حکومت و مدنیت امپراطوری روم، توحش و بی‌تمدنی بین مردم و مناطق افزایش می‌یافت کلیسای روم تنها قدرت معنوی و بانفوذ جمعیتی بود که می‌توانست برخی از کارهای جهان امپراطوری روم را در زمینه دانش و تمدن دنبال کند.[۲]
بیشتر مورخان، اروپای بین سال‌های (۱۵۰۰-۵۰۰) را دوران قرون وسطی نام‌گذاری کرده‌اند. البته اروپا در سال‌های (۱۰۰۰-۵۰۰) درگیر جنگ‌های بین اقوام و قبایل از یک طرف و از طرف دیگر تحت تأثیر آیین مسیحیت و نظام کلیسا و پاپیسم قرار داشت. بسیاری از مورخان با رویکردی که در بررسی مختصات اقتصادی و اجتماعی داشته و آنها را عقب‌برنده دانسته‌اند از این دوران با مختصاتی همچون دوران نادانی و موهوم‌پرستی یا دوره تاریک یاد می‌کنند؛ اما از طرف دیگر دوران سال‌های (۱۵۰۰-۱۰۰۰) دوران کشف و پیشرفت شتاب‌آمیز تمدن‌های اروپایی نیز نام گرفته است. ازاین‌رو باید نسبت به لایه‌بندی این دوران و چگونگی مختصات آنها، تحت عنوان لایه اولیه قرون وسطی (بین قرون ۸-۵) لایه میانی (۱۰-۸) و لایه نهایی (بین قرون ١٤-١٠) توجه داشت. لایه‌هایی که در مختصات خود بسیار متفاوت بوده و از درجات مختلفی

۱- با گسترش مسیحیت و پذیرش آن به‌عنوان دین رسمی و در غیاب یک کتاب واحد از انجیل و تفاسیر مختلف از آن، اسقف‌های مراکز مهم مسیحی همچون روم، اسکندریه، انطاکیه و بعداً اورشلیم و قسطنطنیه، جهت حل و فصل منازعات بین کلیساها و روحانیون محلی، دارای امتیاز ویژه و صاحب مرجعیت شدند. اسقف‌های روم نیز با این مرجعیت‌ها مشکل داشتند و حق نظارت جهانی را از آن خود می‌دانستند. ازاین‌رو به‌تدریج اسقف‌نشین روم به‌عنوان پاپ (papa) و نام اسقف‌نشین‌های مراکز دیگر پانژیارک شد. این عرف و رویه به‌تدریج نوع دیگری از نظام سیاسی را در اروپا شکل داد که از آن به‌عنوان قیصر و پاپی یا سزار پاپیسم یاد کرده‌اند. نظام سیاسی که دیگر پاپ یک مرجع دینی نیست بلکه علاوه بر مرجعیت دینی، دارای اقتدار حکومتی و ارکان فرمانروایی و دارای نفوذ بر گستره جغرافیا و جمعیت است. نقش برتری پاپ تا حد زیادی ناشی از این اعتقاد است که او جانشین پطروس است. پطروس از حواریون عیسی است که مسیحیان بر این باورند که قدرت وصل و فصل کردن و کلیدهای بهشت را عیسی به او داده است و او با بنا کردن کلیساها این رسالت را انجام می‌دهد. سنگ بنای کلیسای پیتر مقدس یا کلیسای سن پیر در شهر واتیکان روم که یکی از بزرگ‌ترین کلیساهای جهان است، توسط پطروس گذاشته شده است.

۲- بکر- کارل فردریک ونکاف، صفحه ۱۵۲

از پیش‌برندگی و عقب‌برندگی برخودار بوده‌اند و هر کدام نیز سازنده نظم اجتماعی خاص خود بوده‌اند.

در جنگ‌های طولانی بین قبایل در قرون ۱۰-۵ میلادی یا لایه اولیه قرون وسطی هیچ‌یک از دولت‌های قبایل و تیره‌های ژرمن در اروپا نتوانستند زیاد استمرار داشته و از قدرت، استحکام و ثبات برخوردار باشند. در بریتانیا آنگل‌ها و ساکسون‌ها آثار تمدن روم را زیرورو کردند. این قبایل در انگلستان تا سال ۱۰٦٦ میلادی دائماً در حال جنگ با هم بودند. در این تاریخ همه انگلستان تحت پادشاهی فردی نیرومند به نام ویلیام فاتح[1] که بین سال‌های ۱۰۸۷-۱۰٦٦ میلادی پادشاهی انگلستان را بر عهده داشت، همبستگی پیدا کردند. اتحاد و پیوستگی که در این مرز و بوم و در این زمان بدین‌گونه شکل گرفت آثار بازنشر خود را تاکنون در بریتانیای کبیر بر جای گذاشته است.

پادشاهی اقوام گوت‌ها و واندال‌ها در اسپانیا و شمال آفریقا، با تهاجم اعراب منهدم شدند. فرانک‌ها، در کشور گل جمع شدند. اواخر قرن ۸، پادشاهی از قوم فرانک به نام شارل بزرگ (شارلمانی)[2] قدرت خود را به سراسر کشور گل (فرانسه) و بخش‌هایی از آلمان، ایتالیا و اسپانیا بسط داده و بخش بزرگی از قلمرو روم سابق را در اختیار گرفت. شارلمانی در سال ۸۰۰ وارد روم شد و توسط رئیس کلیسا (پاپ) تاج امپراطوری روم بر سر وی گذاشته شد. در زمان این امپراطور دانش، هنر، ادب و رونق اقتصادی در اروپا از نو جان گرفت. در سال ۸٤۳ این امپراطوری بین نوه‌های شارلمانی تقسیم و تجزیه شد.

بدین‌سان بعد از شارلمانی، آیین ملوک‌الطوایفی و به تبع آن نزاع و جنگ بین وراث و اعیان و اشراف و بزرگ مالکین در اروپا نشر پیدا کرد، راه‌های ارتباطی از بین رفت، بازرگانی رو به افول نهاد، مردم در روستاها بدون دسترسی به همدیگر زندگی می‌کردند و تولیدات در سطح معیشتی و برای زیست و حیات خود بود نه برای مبادله. این پادشاهان کوچک در هر منطقه در قلمروهای تجزیه شده از اداره امور ناتوان بودند. آنها با اتکا به زمین‌داران (ائتلاف برای برخورداری از رانت و منافع) و زمین‌داران نیز با استثمار کشاورزان و بیگاری از آنها و اخذ اجاره‌های سنگین و وادار کردن آنها به

۱- William the Conqueror اولین پادشاه انگستان از قوم نورمن‌ها

۲-کارل بزرگ و به فرانسوی شارلمانی (Charlemagne)، امپراطوری که در دسامبر ۸۰۰ توسط پاپ لئوی سوم، در روم تاج‌گذاری کرد. به این ترتیب شارلمانی به‌عنوان مؤسس امپراطوری مقدس روم شناخته شد.

اطاعت، همگی کار خود را به شـــکلی در نظم اجتماعی جدید (دولت‌های فئودالی) سامان دادند. بدین‌سان، آیین جدیدی به نام آیین ملوک‌الطوایفی در اروپا شکل گرفت و طی ســـده‌های هشـــتم، نهم و دهم دولت‌هایی که ژرمن‌ها بنیاد نهاده بودند (دولت‌های فئودالی) به هزاران بخش تقسیم شد و هر بخش به دست زمین‌داران افتاد. زمین‌داران در این نظم اجتماعی از حقوق خاصی از زمین تحت عنوان اجاره، بیگاری کشیدن از رعایا (سرف‌ها[1]) به اشکال گوناگون، گرفتن بخشی از تولیدات روستاییان با عناوین مختلف برخوردار بودند. بدین‌سان حکومت‌های کوچک اشرافی مالکین در روستا شکل گرفت و بر اثر وسـعت زمین و ثروتی که داشـتند و به‌دسـت می‌آوردند، در سـلسـله مراتب اشرافی‌گری جای می‌گرفتند.

بدین‌سـان به‌تدریج نظم اجتماعی متکی بر اشـرافی‌گری در اروپا شـکل گرفت و رو به تکامل گذاشت. این فئودال‌ها با ثروتی که کسب کرده بودند، زندگی اشرافی خود را در قلعه‌هایی بزرگ همانند قصـر و با دیوارهای بلند و با اطرافی از خندق پر از آب شـکل دادند. هر صاحب زمینی برای پایداری در برابر زمین‌داران دیگر و افزایش نیروی نظامی خود، با برخی از زمین‌داران هم‌پیمان (ائتلاف) شـــده و با برخی دیگر در حال جنگ بودند. اراضـی کشـاورزان، تیول این فئودال‌ها و زمین‌داران گردید و تصـدی و اجاره این اراضـی برای او و خاندانش موروثی شـد. اروپا توسـط این فئودال‌ها و اشـراف در این برهه از تاریخ تکه‌تکه شده بود و فقط این کلیسا بود که مردم را همبسته نگه می‌داشت. درواقع اروپا در این عصـــر در تقابل دو نیرو قرار داشـــت: نیرویی در واگرایی و پخش شدن مردم از طرف فئودال و اشراف و نیرویی از طرف کلیسا در هم‌گرایی‌ها و پیوستن مردم با همدیگر. در دوران این تقابل‌ها و هرج‌ومرج، دانش‌جویی و هنر یکســـره معدوم و هیچ اثر عمده و به یاد ماندنی در اروپا برجای نماند.[2]

در این زمان به‌تدریج قدرت کلیسا از رشـد بالنده‌ای برخوردار گردید. سـه حوزه و نیرو باعث پیدایش نظام پاپیسم گردید:

۱- رعیت‌داری (یا سـرف‌داری یا سـرواژی به فرانسـه Servage و به انگلیسـی Serfdom) به موقعیت اقتصـادی و اجتماعی روستاییان ناآزاد (رعیت serf) در نظام فئودالیته اروپا اطلاق می‌شود. این‌گونه نظام رعیت‌داری، درواقع چهره نرم‌شده و به‌روز شـده از نظام برده‌داری بوده اسـت. این نظام در پایان امپراطوری روم شـکل گرفت و در فرانسـه در سـده ۱۵ میلادی و بعد از ۱۰۰۰ سال عملاً از میان رفت.

۲- بکر- کارل ونکاف، صفحات ۱۵۵-۱۵٤

- اول وجود کلیسا در شهر روم، بزرگ‌ترین شهر آن زمان و چندین سده پایتخت امپراطوری‌های روم.
- دوم اینکه مردم بر این اعتقاد بودند که کلیسای روم توسط پطرس یعنی یکی از حواریون عیسی بنیاد گذاشته شده است و با توجه به این نقل مسیح(ع) که بر این سنگ (پطرس، یفاس، سنگ) من کلیسای خود را بنا خواهم کرد، بر این باورند که این کلیسا، سرآمد همه کلیساهاست.
- سوم اسقف‌های این کلیسا از توانایی بیشتری برخوردار بودند و اسقف‌هایی همچون لئوی کبیر (٤٦١-٤٤٠) و گریگوری کبیر (٦٠٤-٥٩٠) با ادعای اقتدار بر سایر سراسقف‌ها و کاربست این اقتدار، سراسقف (پاپ) بودن کلیسای روم را پی‌ریزی کردند.[1]

نظام کلیسای روم با چنین سازمان و سامانی، در کنار هرج‌ومرج‌های ملوک‌الطوایفی قرون نهم و دهم میلادی، هر روز بر ثروت و اقتدار خود افزود و در این عصر کلیسای روم برخلاف آیین مسیحیت از نهاد کلیسا و کشیش‌های آن، طبقه جدید، خاص و برتری را برای خود و با نام مسیح(ع) ساخت.

در فضای نظام فئودالیته اروپایی و نظم‌های اجتماعی آن، جاه و جلال امپراطوری روم، این بار توسط کلیسای روم تجدید شد و اقتدار سرزمینی و جمعیتی آن اروپا را فراگرفت. بیشتر روحانیون و اسقف‌ها با علم و دانش اندک و به دور از نیازهای زمان، به کارهای این جهانی سرگرم شدند و خود در جرگه زمین‌داران بزرگ، نجبا و اشراف قرار گرفتند. این افراد در این نظم اجتماعی هیچ‌گونه مخالفت و نقدی را به خود نیز برنمی‌تابیدند.آنها با برپایی نظام انگیزسیون و تفتیش عقاید، همه آرا و نظرات مخالف خود را سرکوب کرده و مروج یک‌نوع اندیشی و یک‌نوع برداشتی از آیین مسیحیت آنهم همان‌طور که کلیسا فهم می‌کرد، شدند.

۱- جهت اطلاع از اهمیت کلیسا در حوزه شرقی و غربی اروپا و سیر تحولات آن و رابطه کلیسا با قدرت و نظم اجتماعی، رجوع شود به:
کوریک- جیمز، قرون وسطای اولیه، صفحات ۵۳-۳۵

در بخش شرقی یا خاوری اروپا، برعکس فروپاشی امپراطوری روم در غرب، امپراطوران به فرمانروایی خود در قسطنطنیه[1] ادامه می‌دادند. پس از کنستانتین (قسطنطین)، بزرگ‌ترین امپراطور یوستی نیانوس (۵۶۵-۵۲۷) بود که از پایدارترین کارهایش گردآوری قانون شهروندی روم و نفوذ سرزمینی و جمعیتی بود. در زمان این امپراطوری، سرزمین امپراطوری او تحت حمله و یورش ایرانیان در خاور، آوارها و بلغارها و اسلاوها در شمال، حمله اعراب به سوریه و مصر و شمال آفریقا قرار داشت. از این پس امپراطوری روم شرقی محدود شد به آسیای صغیر، مقدونیه و یونان. این بخش از امپراطوری روم که در شرق یک حیات هزار ساله پیدا کرده بود را امپراطوری یونانی یا بیزانس نیز می‌شناسند و تمدن آن را تمدن بیزانسی می‌نامند.

این تمدن دنباله‌رو و همچنین صورت دگرگون شده تمدن یونان هلنیستیک[2] بود. زبان لاتینی که دیگر در خاور و غرب به‌کار گرفته نمی‌شد، یکسره در اینجا رایج بود. زبان یونانی بود، ولی بر اثر جنگ‌ها و اختلاط اقوام، به‌شدت دگرگون شده بود.

تمدن بیزانسی، شکل مسیحیت را بدان گونه که به کیش یونانی یا ارتدوکس شناخته شده بود، محفوظ نگه داشت. بدین‌سان کلیسای غرب امپراطوری روم، کلیساهای زیر فرومانروایی پاپ روم (واتیکان) با هم متحد شدند (کاتولیک‌ها) و کلیساهای خاور یا شرق، تابع امپراطور در قسطنطنیه قرار گرفتند (ارتدوکس‌ها). در بستر زمان به‌تدریج

۱- قسطنطنیه یا استانبول یا کنتسانتین پولیس (به معنای شهر کنستانتین)، یکی از ٤ شهر بزرگ جهان مسیحیت است که در روح، فکر و شیوه زندگی اروپاییان مسیحی در کنار آتن، روم و اورشلیم تأثیرگذاری بسیاری داشته است. بسیاری از میراث امپراطوری روم چه شرقی چه غربی، یونان و بیزانس در این شهر جمع‌آوری شده بود. موقعیت آب و هوایی و تأثیرگیری از بادهای سیبری و آفریقا، آب و هوای ویژه‌ای برای این شهر شکل داده بود. این شهر نقطه اتصال قاره‌های اروپا، آسیا و آفریقا با هم بوده است. تاریخ تأسیس آن در سال ۳۳۰ توسط کنستانتین امپراطور بزرگ روم، صورت گرفت که این شهر را پایتخت قرار داد. کنستانتین با دیدن خواب یک صلیب نورانی و با نوشته‌ای که بدین نشان پیروز خواهی شد، آیین مسیحیت را پذیرفت. این شهر مدت ۱۱۰۰ سال پایتخت امپراطوری روم شرقی بود. اگر گفته می‌شود کلیسای روم متعلق به پطروس یکی از حواریون مسیح(ع) است، مردم در روم شرقی بر این باور بودند که کلیسای این شهر متعلق به حضرت مریم(ع) است. مسلمانان ، قلمرو مصر را در سال ٦٤٢ و ایران را در سال ٦٥٠ میلادی تسخیر کردند. شمال آفریقا را نیز گرفتند و در سال ۷۱۷ عزم خود را بر تسخیر این شهر استوار ساختند که شکست خوردند. در سال‌های ۱۰۷۱، ۱۰۹۷، ۱۱۸۷، ۱۲۰۲ و در نهایت در سال ١٤٥٣ این شهر توسط ترکان عثمانی، فتح می‌شود و نام استانبول به خود می‌گیرد.

۲- Hellenen، Hellenization و Hellenistic از اسامی دوران هلنی است که از لشکرکشی‌های اسکندر به شرق آغاز می‌شود و از فتوحات او تا استقرار سلطه روم بر آسیای صغیر و مصر به طول می‌انجامد (از قرن سوم قبل از میلادی تا قرن اول میلاد). این تمدن با درآمیختگی تمدن شرق و غرب (یونان و خاورمیانه) دوران باشکوهی را ساخت. ازاین‌رو، دوران هلنیسم دورانی است که این تمدن تکمیلی بر مناطق یونان حاکمیت پیدا کرد. اسکندر مقدونی موجبات گسترش تمدن و هنر یونان به سایر نقاط همچون خاورمیانه، ایران، هند و آسیای میانه را فراهم کرد. بعضی دیگر از مورخان، این عصر را از قوم هلن (Hellenen)، قوم اسکندر و این نام را برگرفته از الهه Hella یا Hellas می‌دانند.

اصـــول عقاید و آیین‌های کلیســـاهای خاور و باختر از هم جدا و متفاوت گردید. تفاوت‌هایی که خود در بستر زمان ، بسیاری از جنگ‌ها و نزاع‌ها را بین این دو قدرت کلیسایی و نظم‌های اجتماعی آنها در پی داشت.

امروزه بخش بزرگی از اروپای غربی، تحت نفوذ کلیســـای کاتولیک روم (واتیکان) و بخش بزرگی از مردم روسیه، بلغارستان، یونان و شرق اروپا، تحت نفوذ کیش یونانی یا کلیسای ارتدوکس از آیین مسیحیت هستند.

امپراطوری روم بیزانس بیشتر مواقع درگیر جنگ و نزاع با قبایل اروپای شرقی بود و از طرف شرق با ترکان، ایرانیان و مسلمانان درجنگ بود. ثروت شهر قسطنطنیه و عظمت عصـری آن، یکی از عوامل مهم در شـکل‌گیری این جنگ‌ها و غارت ثروت این شـهر مهم، سوق‌الجیشی و ژئوپولتیک بوده است.[1] درعین‌حال این شهر نقطه کانونی تبادلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین ملل و قاره‌ها و یکی از کانون‌های مهم ارتباطی دنیای شرق و غرب و ادیان بوده است.

هر کدام از این وقایع و حوادث در طی دوران هزار ساله قرون وسطی، علاوه بر اینکه برخاسته از جریان بده- بستان عوامل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی بودند، خود منشأ پیامدها و آثار سرریز گسترده در ابعاد قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی نیز شدند. آثار و سرریزهایی که به‌تدریج و در بستر زمان به‌صورت پایدار و مستمر و خودگردان، زمینه‌ساز زایش‌ها و میرایی‌های گسترده هم در عرصه پیش‌برندگی و هم در عرصـــه عقب‌برندگی برای اروپا و قرون آن شـــده‌اند. بخش قابل‌ملاحظه‌ای از این زایش‌ها و میرایی‌ها، زمینه‌های تولد اروپای نوین و شـــکل‌گیری عرصـــه‌های نو در تفکر، اندیشه، معرفت، حوزه سیاست و اقتصاد، حوزه فرد و اجتماع و حوزه آزادی را فراهم کرد. آثاری که موجبات ایجاد اصلاحات و انقلاب‌های پیش‌برنده برای شکل‌گیری اروپای نو و توســـعه‌یافته را فراهم ســـاخت و پیامدهای گســـترده‌ای نیز به‌ویژه پس از انقلاب صنعتی برای جامعه جهانی در پی داشت.

۱- برای اطلاع از سرنوشت شهر قسطنطنیه، پیدایش، تکامل، پایتخت شدن، اریکه قدرت مسیحیت ارتدوکس شدن، اهمیت ارتباطی و تعاملی بین ۳ قاره، اقوام، ملل، ادیان و چگونگی استقرار امپراطوری بیزانس در آن، جنگ‌های اعراب مسلمان برای تسخیر این شهر مهم، جایگاه ویژه این شهر برای مسیحیت و اسلام، محاصره و تسخیر شهر توسط ترکان مسلمان رجوع شود به:

برناردین کیلتی، سقوط قسطنطنیه ترجمه مقربی- مصطفی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸

٦-١٠- نقش قرون وسطی در هم‌پیوندی قرون باستانی و جدید اروپا

قرون وسطی، عصری است که اروپای جدید نه‌تنها پیوند خود را به این وسیله با ریشه مدنیت خود در عهد باستان (یونان، روم)، برقرار می‌کند بلکه این قرون از نحوه ارتباط و تعامل تاریخی سرزمین اروپا با دوران پیش از تاریخ و بین‌النهرین، فراگیری فنون کشاورزی و دامداری انتقال ذخایر غنی فلزی، فرآوری انواع فلزات و تولید شمشیرهای دولبه برای جنگیدن را به‌دست آورد. جغرافیای اروپا با اراضی مستعد کشاورزی، جنگل‌های وسیع، جلگه‌های مناسب کشت و زرع، طی این قرون، چالش‌های گسترده‌ای را برای مردم و نظامات اقتصادی و اجتماعی این قاره ایجاد کرد. دریا و سواحل طولانی اروپا، در آغاز در حوزه دریای مدیترلنه و بعد از رنسانس در غرب و شمال قاره، پیونددهنده نیازهای حیاتی این قاره با سایر جوامع بوده است.

نیازهای این قاره سرسبز و محصور در دریا، برای تأمین زندگی خود، چشمان مردم این قاره را همیشه متوجه دریا و گذر آن کرده است. نگاهی که در آغاز باعث ساخت قایق‌های بادبانی و در قرون بعدی کشتی‌های بزرگ‌تر شد. یونان و تمدنش که بیشتر تحت تأثیر تمدن‌های بین‌النهرین و دریانوردان فنیقی و تمدن‌های سامی بود، حلقه هم‌پیوندی میان خاور (تمدن‌های خاورمیلنه) و باختر (روم) بود. یونان طی قرون، مرکز تعامل، تقابل و تضاد بین گستره‌های خاور و باختر بوده است. در این نقش سخت، از یک طرف برخوردار از آثار سرریز این تقابل‌ها و تعامل‌ها بوده است و از طرف دیگر با تولید هم‌گرایی در بینش، منش و روش‌ها در برپایی دولت شهرهای خود پی‌ریزی باشکوهی داشت. این پایه‌گذاری، آثار و پیامدهای گسترده‌ای طی تاریخ و به‌ویژه برای غرب داشته است.

در جنگ‌های بین ایران و یونان که گفته می‌شود داود یونانی بر جالوت آسیایی غلبه می‌کند، نشانگر این تفاوت فرهنگی است که به عقیده بقراط، اروپاییان مردمانی جسور و جنگاور هستند که میل به تهاجم دارند، درحالی‌که آسیایی‌ها بیشتر خردمند و متمدن هستند، اما آرامش‌جو و تقریباً فاقد انگیزه برای غارت و جنگ، توصیف شده‌اند. اروپایی‌ها خواهان آزادی‌اند و برای آن مبارزه و حتی کشته می‌شوند. دموکراسی، سیستم

سیاسی مطلوب‌شان بود درحالی‌که آسیایی‌ها مهیای بندگی بودند اگر این بندگی برایشان رفاه و آرامش به ارمغان بیاورد.[۱]

یونان باستان، با موقعیت راهبردی و ویژه خود، که چهارراه ارتباطی بین شرق و غرب بود، میراث دوگانه‌ای برای اروپا به جا نهاد. یکی تعامل، تضاد و تقابل با شرق و آسیا و دیگری الگوی دموکراسی دولت‌شهرهای خود. میراث تقابل و تضادش با شرق را دول اروپایی در قرون وسطی به‌صورت همه‌جانبه ادامه دادند و میراث الگوی دموکراسی‌اش در عصر انقلاب فرانسه و عصر روشنگری بازگشتی شکوهمند به اروپا داشت. دنیای غرب در قرون وسطی تضادهای خود را با دنیای شرق تشدید کرد. در این عصر اروپای غربی و اقوام و ملل آن طی قرون وسطی، دو دنیا از شرق را برای خود در تصور داشتند.

دنیای اول در شرق نزدیک که دنیای یونانی- بیزانسی را دربر می‌گرفت. این دنیا که از مدنیت و تمدن باشکوهی برخوردار بود، در طی دوران اولیه قرون وسطی، با پذیرش آیین مسیحیت و مرکزیت قسطنطنیه، مرکز تولید و نشر بسیاری از عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آیینی برای خود، همسایگان و ملل اروپایی شد.

دنیای دوم شرق دوردست‌تر (آسیای میانه و مرکزی، چین، هند ...) که غربی‌ها تصویری بسیار مبهم، مشکوک، تاریک و تهدیدآمیز از آن داشتند. تهدید از این منظر که هر از گاهی مورد حمله، کشتار و غارت اقوام ساکن در این سرزمین‌ها (همچون حملات مغول‌ها و قبایل آسیای میانه) قرار می‌گرفتند. اقوامی که در کتب تاریخی و دینی از آنها با نام اقوام وحشی و ویرانگر یأجوج و مأجوج[۲] یاد شده است. اقوامی که بالاخره در قرن ۱۳، با تهاجم قبایل مغول، ویرانگری بزرگی را برای خاورمیانه و شرق نزدیک و اروپا رقم زدند. درعین‌حال شرق دور برای اروپاییان سرزمین رویاها و عجایب نیز بود.

۱- چنین تصویری از شرقی‌ها در قرون متمادی پابرجا بود تا در قرن ۱۸ فلاسفه اروپایی عصر روشنگری در نظریه‌های خود پیرامون حکومت‌های استبدادی، آسیا را بهترین موطن چنین سیستم‌هایی ارزیابی می‌کنند. مارکس در قرن ۱۹ شیوه خاص تولید در آسیا را مستعد رشد و نمو دولت‌های مطلقه معرفی می‌کند. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:
لوگاف- ژاک، اروپا مولود قرون وسطی، ترجمه بازرگانی گیلانی- بهاالدین، انتشارات کویر ۱۳۸۷، صفحات ۲۸-۲۵

۲- نام‌هایی که در تورات یاجوج و ماجوج (Gog and Magog) آمده و به گفته صاحب المیزان ج ۱۳ ص ۳۹۵ در تورات منظور اقوام جنگجو و غارتگر ساکن دشت‌های شمالی آسیا است که پیوسته به طرف جنوب آسیا هجوم داشتند. در قرآن به ویژه در سوره کهف آیات ۹۲-۹۸ و سوره انبیا آیه ۹۶ از آنان به قومی که زبان‌نفهم و خونریز بوده‌اند، یاد شده است.

میراث عهد باستان (یونان و روم) که به اروپای قرون وسطی رسید سپس با فرازونشیب‌هایی در قرون جدید بدان دست یافت و میراثی برای اروپای نوین گردید را می‌توان در چهار حوزه تقسیم‌بندی کرد:[1]

- انتقال میراث تمدن یونانی، اثرات بسیار گسترده‌ای در شکل‌گیری اروپای قرون وسطی و جدید داشت. شخصیت‌های اساطیری یونانی جای پای خود را در شمایل شهدا و قدیسین مسیحیت تجلی داد. ابنیه مذهبی یونان، شکل‌دهنده بناها و معابد کلیسایی قرون وسطی شدند. فرهنگ شراب و نوشیدن آن به اشربه متبرک آیین‌ها و مناسک مسیحی تبدیل شد. اومانیسم یونانی نیز به‌ویژه بعد از رنسانس، توجه ویژه متفکران و اروپاییان را به خود جلب کرد. شکل و مضامین دولت- شهر یونان با رخنه به اروپای قرون وسطی و جدید، با عناوینی همچون دموکراسی نمایان شد.
- میراث تمدن رومی از اثرات وسیع‌تر و غنای بیشتری برخوردار بود و اروپای قرون وسطی بی‌واسطه و مستقیم از این تمدن، تغذیه همه‌جانبه‌ای داشت. مهم‌ترین هدیه امپراطوری روم به قرون وسطی، زبان لاتین است که بعداً اصطلاحاً تحت عنوان زبان‌های رومانس[2] شامل فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی به بقای خود ادامه داد و زبان لاتین را به زبان حکمروایی و کلیسای کاتولیک تبدیل کرد. علاوه بر این رومیان، مهارت‌های جنگاوری خود را برای جنگجویان قرون وسطی که از تیره و قوم وایکینگ‌ها بودند، به یادگار گذاشتند. معماری روم همچون سازه‌های سنگی، طاق‌بندی‌ها، گنبدها، جاده‌های عریض، مستقیم و سنگفرش شده همراه با دانش فنی ساخت و ساز نیز به قرون وسطی منتقل شد و آنها خود را با شرایط زمانی و مکانی تطبیق دادند. تضاد فرهنگی و طبقاتی میان شهر- روستا در تمدن روم باستان با اشکال جدیدی به قرون وسطی منتقل شد. در عصر قرون وسطی شهر مظهر مدنیت و روابط مدنی بین افراد بود

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۳۷-۳۱

۲- رومانس (Romance) دسته‌ای از زبان‌های هندو- اروپایی است که از زبان لاتین مشتق شده و در سرزمین امپراطوری روم بین اقوام پدید آمد. بعدها به‌وسیله اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها و فرانسوی‌ها به آمریکای مرکزی و جنوبی منتقل شد. زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیولی، رومانیایی و سوئیسی جزء و تیره این زبان هستند.

درحالی‌که جنگاوران و دهقانان در بیرون شـــهرها و در روســـتاها زندگی می‌کردند. شهر مظهر آمیزه‌ای از راحت‌طلبی و تساهل در تصور روستاییان بود. روســتا نیز از منظر شــهری‌ها، محلی برای بی‌نزاکتی، زمختی و تحقیر کردن آنها بود. در ســده اولیه پس از ســقوط امپراطور روم و شــکل‌گیری فرایندهای مدنیت جدید و مســیحی شــدن که آغازش از شــهرها و پس از مدت طولانی‌تری که روســتاییان کافر و بت‌پرســت بودند، مســیحی شــدن روســـتاییان شـــکل گرفت. تمدن روم میراث حقوقی و قوانین خود را به شکل همه‌جانبه‌ای در رگ و خون نهادها، قوانین، ساختارها و کارکردهای قرون وسطی اما با نام مسیحیت، جاری و ساری کرد.

- نهاد قدرت و بالاترین مقام حکمروایی روم تحت عنوان سزار (Caesar) به اروپای قرون وسطی انتقال پیدا کرد و تغییر نام آن در گستره حوزه فرهنگ آلمانی به نام قیصر (Kaiser) و در حوزه اسلاوهای روس، صرب، بلغار به نام تزار، تغییر شـــکل داد. قدرت‌های امپراطوری متکی بر قیصـــر و تزار (Czar) طی چند قرن از عوامل بنیادین شکل‌گیری قدرت و جابه‌جایی‌های آن در اروپا با گستره بسیار زیادی از پیامدها بود.
- میراث انجیلی و کتابت آن که در سال‌های اولیه قرن ٤، تدوین و جمع‌آوری شـــده بود با آثار و ســـرریزهای گســـترده در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، دینی و اقتصـادی به اروپای قرون وسـطی منتقل شـد. این انتقال میراث انجیلی بود که خدا را با کمک و وساطت مسیحیت به دنیای فکری، ارزشـی، فرهنگی و اجتماعی اروپا وارد کرد. نقش انجیل در قرون وسـطی برای اروپاییان یک دایره‌المعارف کامل و حاوی تمامی آگاهی‌ها و معارفی بود که خداوند از طریق انجیل مقدس در اختیار بشر و جامعه اروپایی قرار داد تا بدان عمل کنند. فرهنگ کتابت انجیل در کنار قدرت، به‌تدریج فرایندها و بسـترهای لازم را برای شـکل‌گیری نظام قدرت جدیدی به نام پاپیســـم (Papa) که از قدرت زیادی برخوردار بود فراهم کرد و پاپ خود را جانشین پطرس می‌دانست که اعتقاد داشت که عیسی قدرت وصل و فصل کردن و کلیدهای بهشت را به او داده است.

این چهار حوزه میراث‌هایی بود که اروپا در فضـای پس از فروپاشـی امپراطوری روم و فضـای بیم، هراس، ناامنی، قحطی، جنگ حاکم در اروپا وارث آن شـد. اروپا پس از آن به‌تدریج برای خود نسبت به نهادسـازی اقدام نموده و به‌تبع آن نظم اجتماعی برخاسـته از آن را شکل داد و این تاریخی است که از آن به نام قرون وسطی یاد می‌کنند.[۱]

۷-۱۰- مسـیحیت، شـکل‌گیری دو امپراطوری دینی، در قلمرو یک امپراطوری بزرگ و بت‌پرست

سـقوط امپراطوری ۷۰۰ سـاله روم در سـال ٤٧٦ میلادی و نظم اجتماعی‌اش که اروپا، خاورمیانه و شـمال آفریقا را در یک مجموعه قدرتمند و نظام‌مند گرد آورده بود، به دست اقوام پراکنده بربر و فاقد نظم اجتماعی لازم، آثار سرریز بسیار گسترده‌ای را طی دوران طولانی برای اروپا به بار نشاند.

در مراحل اولیه این فروپاشـی، دوران بی‌ثباتی، یأس، ترس، جنگ و نزاع، اروپا را فراگرفت. در مرحله بعد و زمانی دیگر به‌ویژه پس از رنسانس، به‌تدریج قانونمندی‌ها و قواعد اقتصـادی، اجتماعی و سـیاسـی امپراطوری روم، سـرلوحه تفکرات و جریان‌های اصلاحی اروپا برای بازسازی و نوسازی قرار گرفت.

در قلمرو و سرزمین پهناور و گسترده امپراطوری روم که دربرگیرنده بسیاری از اقوام و نژادهای مختلف اروپایی، آسـیایی و آفریقایی بود. پس از فروپاشـی نظم اجتماعی و شـکل‌گیری و گسـترش آیین مسـیح(ع) در حوزه جغرافیایی و جمعیتی این امپراطوری به‌تدریج آیین مسـیحیت بر تمامی امور زندگی اقتصـادی و اجتماعی این قاره غلبه کرد. مسـیحیت هم‌زمان با نشـر آیین خود و کسـب توانایی‌ها و قدرت اقتصـادی و اجتماعی، پی‌ریز نظم اجتماعی نوینی شد؛ نظمی که جوهره‌اش از این آیین تغذیه می‌کرد.

آیین مسـیحیت در دو بخش اروپا دو نوع نظم اجتماعی را برپا کرد. در بخش شـرقی امپراطوری روم (بیزانس) که همیشـه از قدرت و شـکوه بیشـتری برخوردار بود، نظم اجتماعی با برداشت خاص از آیین مسیحیت (ارتدوکس) شکل گرفت.

۱- برای آشنایی بیشتر و همه‌جانبه‌تر از چگونگی روندها و تحولات قرون وسطی رجوع شود به:
کاسمینسکی- یوگنی الکسی یویچ، تاریخ قرون وسطی، ترجمه انصاری، مؤمنی، نشر فردوس، ۱۳۸٦، تهران

در بخش غربی امپراطوری روم که نسبت به بیزانس، عقب‌افتاده‌تر بود، امپراطوری دینی با نظم اجتماعی خاص و با برداشت خاصی از آیین مسیحیت (کاتولیک) شکل گرفت.
پیدایش دو امپراطوری دینی یکی در بخش غربی و دیگری در بخش شرقی امپراطوری روم، از عوامل بنیادین و کلیدی شکل‌گیری دوران قرون وسطی اروپاست. بدون شناخت از این دو نوع امپراطوری، شناخت قرون وسطی ممکن نیست. این دو امپراطور دینی با تقابل‌ها و تعامل‌هایی که با همدیگر داشتند، منشأ بسیاری از آثار گسترده در اروپای دیروز با آثار سرریز برای اروپای امروز بوده‌اند. ازاین‌رو لازم است مروری کلی بر عرصه‌ها و نحوه شکل‌گیری و تحول این دو امپراطوری داشته باشیم.
در طول تاریخ ، دو دنیای شرق (ایران) و غرب (یونان و روم) درگیر جدال‌ها و جنگ‌های متعددی بوده‌اند. ایرانیان در دوران هخامنشیان و ساسانیان قلمرو امپراطوری خود را به اروپا کشانیدند، در مقابل اسکندر مقدونی قلمرو خود را به اعماق سرزمین‌های ایران و شرق (هند، آسیای میانه) گسترش داد. امپراطوری روم در غرب، علاوه بر سلطه بر اروپا، طی چند قرن بر خاورمیانه امروزی و شمال آفریقا و سواحل دریای مدیترانه سلطه داشت.
طی جنگ‌های شرق و غرب با یکدیگر، بده- بستان‌های گسترده‌ای در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی بین این دو قلمرو جغرافیایی و تمدنی صورت گرفت. پرداختن به چگونگی این جنگ‌ها از مقاصد این نوشته نیست، اما در میان این جنگ‌ها، سلسله جنگ‌هایی وجود دارد که در کتب تاریخی از آنها به نام جنگ‌های صلیبی یاد می‌شود. به‌لحاظ اینکه این جنگ‌ها نقطه عطفی مهم در تاریخ اروپای قبل از رنسانس با دستاوردهای گسترده هم در داخل قلمرو سرزمینی و جمعیتی اروپا و هم در خارج آن بوده است و همچنین دارای پیامدهای همه‌جانبه بین دو حوزه نفوذ و قدرت شرق و غرب بوده است، مروری بر وقایع آن لازم است.
پرداختن به این وقایع، فرایندهای شکل‌گیری دوران قرون وسطی (اولیه، ثانویه و نهایی) و به‌تبع آن شکل‌گیری و گشایش دوران رنسانس را شرح خواهد داد و نحوه فراهم شدن بسترها و پیش‌نیازهای رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را برای اروپا و به‌تبع آن بیان خواهد کرد.

اروپای بعد از سقوط امپراطوری بزرگ و عظیم روم در سال ٤٧٦ میلادی، باعث پخش شدن اروپا و ورود به قرون بی‌ثباتی، ناامنی، درگیری‌های مستمر بین اقوام و جوامع می‌گذارد و از طرف دیگر با جمع شدن مجدد خود در ذیل آیین مسیحیت زایش‌های نوینی را در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای خود شکل می‌دهد.

یکی از مهم‌ترین عوامل بنیادین در شکل‌گیری اروپای جدید پس از سقوط روم، پذیرش آیین مسیحیت و پی‌ریزی نهادها و فرهنگ‌سازی این آیین بین آحاد مردم اروپا و نظم اجتماعی برخاسته از آن است.

اروپا با پذیرش آیین مسیح(ع) به‌تدریج شاهد شکل‌گیری دو حوزه امپراطوری دینی و آیینی از مسیحیت است که جانشین امپراطوری بزرگ و بت‌پرست امپراطوری روم می‌شوند. در این عصر چرخه و مدار «دین- سیاست- قدرت» با بده- بستان‌های همه‌جانبه بین خود، باعث شکل‌گیری دو امپراطوری و دو قدرت دینی برای اروپاییان می‌شود.

الف: امپراطوری مقدس روم: شکل‌گیری امپراطوری ۱۰۰۰ ساله مقدس روم (۱۸۰٦-۸۰۰ میلادی) با مرکزیت شهر رم در غرب و جنوب اروپا با پایه پذیرش رویکرد کلیسای کاتولیک و به زعامت پاپ.[1] این امپراطوری با اجزای بسیار نامتجانس از نژادها، اقوام و طوایف ژرمن‌ها، فرانک‌ها، رومی‌ها، کاتلان‌ها، وایکینگ‌ها، مجارها، اسکاتلندی‌ها، نورمن‌ها ... در گستره‌ای از سرزمین‌های اروپا شکل گرفت. عهد قدرت امپراطوری شارلمانی[2] (۷٤۲-۸۰۰) میلادی بود که این امپراطوری یکپارچه شد و بعد از آن مجدد دچار فروپاشی شد و با جنگ و نزاع بین اقوام و طوایف مختلف، قلمروهای این امپراطوری، تجزیه و به خرده‌قدرت‌ها تبدیل شد. این فروپاشی در کنار شکل‌گیری خرده‌قدرت‌ها با بزرگ‌ترین منشأ ثروت آنها یعنی زمین، منشأ پیدایش فئودالیسم شده و

۱- Holy Roman Empire امپراطوری مقدس روم متشکل از اقوام و سرزمین‌های مختلف و گسترده است که از اوایل قرون وسطی شکل گرفت و با فرازونشیب‌های گسترده‌ای تا ۱۸۰٦ بخش‌هایی از ساختار و کارکردهایش در عرصه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اروپا ادامه یافت.

۲- شارلمانی یا کارل بزرگ یا کارلوس ماگنوس به لاتین Carolus و به فرانسوی Charlemagne یا به انگلیسی Charles the Great شارلمانی کسی است که بعد از فروپاشی امپراطوری روم به چهار قرن ناامنی و بی‌ثباتی، جنگ و کشتار و غارت اروپا خاتمه داد و همه اروپای غربی را تحت لوای مسیحیت متحد ساخت. شارلمانی که پادشاه فرانک‌ها بود با مطیع کردن اقوام ساکسون و تسخیر شمال اسپانیا و استقامت در مقابل اقوام بربر مهاجم شمال اروپا و شمال آفریقا، اروپای غربی را به امنیت رسانید. پس از مرگ شارلمانی و آغاز جنگ بین نوادگان او مجدداً اروپا در قرون ۹ و ۱۰ شاهد درگیری بین اقوام مختلف به ویژه نورمان‌ها، مجارها و ساراسن‌ها از یک طرف و هجوم مسلمانان بر سواحل مدیترانه بود. امری که باعث پیدایش دوک‌نشین‌های گوناگون و فئودالیسم در اروپا گردید.

زمینه تعمیق نظام فئودالیسم و مالکیت بارون‌ها، شوالیه‌ها و اشراف را بر زمین، عوامل تولید و رعایا فراهم کرد. این فرایندها منجر به پخش قدرت بین نواحی و شکل‌گیری دولت‌های فئودالی شد. امری که باعث تجزیه و پراکندگی قدرت و واگرایی‌ها و نزاع‌های مختلفی بین این دولت‌های فئودالی شد. تا قبل از تجزیه امپراطوری مقدس روم، مهم‌ترین عامل همبستگی این طوایف و قلمروهای سرزمینی، مذهب کلیسای کاتولیک بود.

ب: امپراطوری روم شرقی (بیزانس): در کنار امپراطوری مقدس روم، امپراطوری روم شرقی با مرکزیت (استانبول فعلی یا قسطنطنیه) و با نام امپراطوری روم شرقی (بیزانس)، در شرق اروپا، مناطق شرقی و جنوبی دریای مدیترانه، آسیای صغیر (ترکیه)، یونان، بالکان، گرجستان، ارمنستان، اوکراین، صربستان، ماورای قفقاز تحت رویکردهای حاکمیت کلیسای ارتدوکس، شکل گرفت. در این امپراطوری برعکس امپراطوری غربی قدرت سیاسی، نظامی، مذهبی از یک هم‌گرایی درهم‌تنیدگی همه‌جانبه‌تری نسبت به امپراطوری روم غربی (که مجموعه قدرت‌های آن در واگرایی (دولت‌های فئودالی) قرار داشتند) برخوردار بود. این هم‌گرایی و درهم‌تنیدگی برای این امپراطوری یک اقتدار وشکوه ویژه‌ای برپا ساخت.

در این امپراطوری دین و سیاست از هم جدا نبود، درحالی‌که در امپراطوری روم غربی، درهم‌آمیختگی‌های دین و سیاست به‌لحاظ وجود دولت‌های فئودالی شکل بسیار ضعیف‌تری داشت. این دو امپراطوری با تکیه بر دو نهاد کلیسا در خاور (قسطنطنیه- ارتدوکس) و در باختر (روم- کاتولیک) برداشت‌های متفاوت آیینی را در قدرت تجلی می‌دادند.و همین موجبات تقابل‌ها و جنگ‌ها و جدایی‌های بسیاری را در دنیای مسیحیت فراهم می‌ساخت.[1] امپراطوری روم بیزانس به‌لحاظ سوابق تاریخی مردم در این خطه، متمدن‌تر، ثروتمندتر و پیشرفته‌تر از امپراطوری روم در غرب بود؛ زیرا اقوام تحت سیطره امپراطوری مقدس روم از سابقه مدنیت زیادی برخوردار نبوده و نیمه متمدن و بربر بودند. درحالی‌که امپراطوری بیزانس دارای شهرهای آباد، پررونق با حجم گسترده‌ای از تجارت و تعامل با دنیای شرق، ایران، چین، هند و دریای مدیترانه بود.

۱- رانسیمان- استیون، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ترجمه کاشف- منوچهر، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸٤، صفحات ۱۳۹- ۱۲۳

شکل‌گیری این دو امپراطوری در شرق و غرب امپراطوری روم باستان، در یک بستر زمان طولانی باعث شکل‌گیری گستره‌ای از تقابل‌ها، تعامل‌ها، تضادها، جنگ‌ها و غارت‌های گسترده بین این دو قدرت «دینی- سیاسی» شد. جنگ تمدنی و آیینی و سرزمینی این دو قدرت، آثار سرریز و پیامدهای همه‌جانبه و تعیین‌کننده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپا هم در عصر قرون وسطی و هم پس از آن و حتی تا به امروز برای اروپا برجای گذاشته است.

سرچشمه بیشتر این جنگ‌ها، رقابت‌ها و تقابل‌ها از طرف امپراطوری مقدس روم (کاتولیک) بود که چشم طمع و حریصانه‌ای نسبت به شکوه و جلال و ثروت‌های روم بیزانس (ارتدوکس) و شهرهای آباد آن داشت. در طول جنگ‌های مقدس صلیبی (بین مسلمانان و مسیحیان) طی قرون ۱۳-۱۱ میلادی امپراطوری بیزانس از طرف مسلمانان از شرق و اقوام بالکان از طرف غرب روبه‌رو بود. درخواست بخش شرقی امپراطوری (بیزانس) از بخش غربی (روم مقدس) برای کمک به آنها در جنگ با مسلمانان، در نهایت منجر به یورش بخش غربی به حوزه شرقی و اشغال قسطنطنیه و غارت و کشتار مردم آن شد (جنگ مسیحیت با مسیحیت یا کاتولیک با ارتدوکس).

در قرون ۱٤-۷ و دوره تقابل‌های این دو امپراطوری در دنیای مسیحیت، درگیری‌های گسترده‌ای را نیز با مسلمانان داشتند. سه حوزه و قلمرویی که مختصات کلی قرون وسطی را شکل دادند عبارت‌اند از:

- **تقابل‌ها، تعامل‌ها و تضادهای دو دنیای مسیحیت:** امپراطوری مقدس روم در مقابل خود هیچ قدرتی را برنمی‌تابید. این امپراطوری در مقابل خود، دو نوع غیر یا غیرخودی را قرار داده بود. مهم‌ترین این غیرخودی‌ها، امپراطوری روم بیزانس با قدرت و شکوه و ثروتش بود که چشمان حریص امپراطوری مقدس روم بدان دوخته شده بود. ازاین‌رو، هم درصدد تصاحب ثروت و شکوهش بود و هم نمی‌توانست ادعای مرکزیت و محوریت مسیحیت امپراطوری بیزانس را پذیرا باشد. امپراطوری مقدس روم از آغاز شکل‌گیری خود تا این عصر و بعد از آن، همیشه ادعای حاکمیت بر کلیت عالم مسیحیت اعم از نوع لاتینی (کاتولیک) و هم از نوع ارتدوکسی (یونانی) را

در سر داشت. این عرصه‌های دینی بود که بیشتر تقابل‌ها و درگیری‌ها را بین این دو قلمرو آیینی و مسیحی طی تاریخ قرون وسطی برای اروپا رقم زد.

امتناع امپراطوری بیزانس در به رسمیت شناختن سیادت و رهبری اسقفی روم، در کنار اختلاف در زبان دینی، اینجا یونانی و آنجا لاتینی، تمایز میان مبانی الهی‌شناسی میان این دو، همه‌وهمه باعث ایجاد فاصله میان این دو پاره مسیحیت شد که هنوز و در قرن حاضر آثاری از آن پابرجاست. این تنافر با یک تصمیم مهم کلیسای لاتینی روم تشدید هم شد. میان سال‌های ۷۸۷–۷۳۰ منازعه پیرامون جایگاه و حرمت تصاویر و تمثال‌های دینی، دنیای بیزانس را تکان داد. اولین نمود این منازعه، طرد و سپس تخریب تصاویر مذهبی بود که به تمثال یا شمایل‌شکنی ایکونوکلاسم[1] منجر شد. مسیحیت بیزانس گرفتار تصویرستیزی بود و تصاویر را مطابق با آیین و شرع نمی‌دانست. هم‌زمان آیین‌های همسایه این امپراطوری همچون اسلام و یهودیت، انکار و امتناع تصاویر و شمایل‌پرستی را داشتند، اما کلیسای غربی روم یا کلیسای کاتولیک، پذیرای تصاویر گردید و آن را در قالب کرنش و بندگی در برابر خدا، مریم باکره و قدیسان مورد تکریم قرار داد، بی‌آن‌که به آنها موضوعیت دینی ببخشد (این کار مسیحیت غرب، بعداً باعث برداشتن اولین گام به سوی اومانیسم اروپایی شد و بعد از این فتوا، مسیر دنیای هنر و معماری غرب، به‌ویژه در ایتالیا از رونق همه‌جانبه‌ای برخوردار گردید).

- منازعه دنیای مسیحیت با اسلام از قرن هفتم به بعد شدید و شدیدتر شد. درحالی‌که شرق اروپا به دنیای امپراطوری بیزانس تعلق گرفته بود، مرزهای این امپراطوری در طرف دنیای اسلام، مرزهایی مشحون از تضاد و منازعات

۱– Iconoclasm یا نهضت مبارزه با شمایل‌پرستی یا شمایل‌شکنی است. یکی از مشکلات مذهبی در امپراطوری بیزانس در قرون وسطی، پرستش تصاویر و مجسمه‌های مسیح(ع) و مریم(ع) و دیگر قدیسان بود که کلیسا و روحانیون رواج داده بودند. رشد و توسعه این فرهنگ و تمسخر یهودیان و مسلمانان بر این آیین و بت‌پرست دانستن آنها، باعث شد که در سال ۷۲۶ امپراطوری بیزانس لئون سوم فرمان ممنوعیت شمایل‌پرستی و فقط جایز بودن زانو زدن در مقابل صلیب را صادر کند و برخوردهایی با شمایل‌پرستان صورت گرفت؛ امری که منجر به شورش‌های گسترده گردید. پاپ در روم مقدس حکم تکفیر شمایل‌شکنان را صادر کرد. با قدرت گرفتن ملکه ایرن در بیزانس، دوباره شمایل‌پرستی به رسمیت شاخته شد و توده مردم او را ملکه قدیس می‌دانستند. در زمان ملکه ایرن در شهر نیسه یا نیقیه شورایی با حضور ۳۵۰ تن از اسقفان، مجدداً از شمایل‌پرستی حمایت و آن را مورد تأیید قرار دادند. شورای کلیسای نیفته یا نیسه که این فتوی مهم و بحث‌انگیز را اعلام نمود در زمان و عهد حکومت شارلمانی برپا گردید.

دینی، قومی، جغرافیایی و نظامی بود. گسترش حوزه نفوذ مسلمانان به خاورمیانه و شرق اروپا به‌تدریج باعث بروز جنگ‌هایی بین مسلمانان با هر دو امپراطوری مسیحی غربی و شرقی شد. مسلمانان با امپراطوری بیزانس در اطراف سرزمین‌های مدیترانه شرقی و آناتولی (ترکیه) درگیر بودند. از طرف دیگر در قرن ۸ در شمال آفریقا به اسپانیا و شبه‌جزیره ایبری و بین سال‌های ۷۱۱-۷۱۹ درگیری‌های خود با بخش امپراطوری مقدس روم را شروع کردند.[۱]

به سخن دیگر از قرن ۸، مسلمانان به‌صورت پی‌درپی از شرق با امپراطوری بیزانس و در غرب با امپراطوری روم مقدس درگیری داشتند. در غرب نیز نبردهای مسلمانان با امپراطوری مقدس روم در طول سال‌های متمادی ادامه داشت. در یکی از نبردها با فرانک‌ها شکست مسلمانان و قتل عام آنها در نبرد پواتیه[۲] بود که این نبرد راه نفوذ و سلطه مسلمانان بر قلمرو امپراطوری مقدس روم را بست.

- از قرن ۷ تا قرن ۱۵، اروپا و خاورمیانه، شاهد درگیری، تضاد و رقابت بین سه قدرت مهم بود. این سه قدرت عبارت بودند از قلمرو نفوذ امپراطوری روم مقدس و با برخورداری از اقوام مختلف شمالی اروپا همچون وایکینگ‌ها و قدرت سلحشوری و کشتار و غارت آنها و با راهبری معنوی پاپ اعظم، قلمرو و نفوذ امپراطوری بیزانس با مرکزیت قسطنطنیه و برخورداری از شهرهای ثروتمند و مدنیت پیشرفته که همیشه ظرفیت گسترده‌ای را برای به وسوسه انداختن غارت و حمله امپراطوری روم مقدس داشت و سرانجام قدرت نوظهور مسلمانان که از دو سر و دو جهت هم با امپراطوری مقدس روم در اسپانیا و شبه‌جزیره ایبری درگیر شده بودند و هم از طرف آناتولی با امپراطوری بیزانس.

۱- مسلمانان مناطق خاورمیانه، تهدیدی بزرگ برای امپراطوری روم بیزانس و مسلمانان شمال آفریقا، با امپراطوری مقدس روم درگیری داشتند. بعضی مواقع کلیت مسیحیت درگیر جنگ با مسلمانان بود و بعضی مواقع مسیحیت شرق و غرب با همدیگر درگیر و بعضی مواقع مسیحیت بیزانس هم‌زمان درگیری با مسلمانان و مسیحیت کاتولیک را داشت.

۲- به فرانسوی Poitiers شهری در باختر فرانسه با یادگارهایی از معماری امپراطوری روم باستان. نبرد پواتیه یکی از تعیین‌کننده‌ترین نبردهای تاریخ اروپاست. اگر در این نبرد اعراب مسلمان پیروز می‌شدند تصرف بقیه اروپا برای آنان قابل دسترس بود. شکست اعراب مسلمان در این منطقه فکر دستیابی به اروپای غربی را از امویان و عباسیان گرفت.

- دو دنیای امپراطوری مسیحی در بعضی مواقع جهت دفع دشمن مشترک مسلمانان، بین خود اتحاد و ائتلافی را صورت داده و در بعضی مواقع، بین خود درگیری، غارت و کشتار داشتند؛ اما از دیرباز و حتی تاکنون هرگز بین دو قدرت مسیحی (کاتولیک، ارتدوکس) رقابت و تقابل با همدیگر در چگونگی تولی‌گری آیین مسیحیت، خاتمه نیافته است. هر کدام از این دو قطب امپراطوری دیروزی و قطب معنوی و آیینی امروزی، خود را تنها منادی راستین آیین مسیحیت می‌دانند. شکل‌گیری و پیدایش این دو امپراطوری دینی از اوایل قرون وسطی، در قلمرو امپراطوری روم باستان و تعامل‌ها، تقابل‌های این دو با دنیای اسلام، باعث سرریز اثرات گسترده‌ای در زایش و گشایش هویت‌های قومی و سرزمینی گردید که در گذر زمان باعث پیدایش دولت و ملت‌های اروپایی شد.[1]

بسیاری از مختصات اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، قومی و نژادی اروپا طی این ۱۰۰۰ سال (که به قرون وسطی معروف است) بن‌مایه‌های خود را شکل داده است. تأثیرگذاری دوران قرون وسطی نه‌تنها در جغرافیای اروپا بلکه آثار سرریز گسترده‌ای بر همسایگان اروپا به‌ویژه شمال آفریقا و قلمروهای مسلمانان (اعراب و ترک‌ها) نیز برجای گذاشت. به همین جهت است که باید برای شناخت بسترهای رشد و توسعه که بسیاری از ریشه‌های آن در قرون وسطی نهفته است، هم به مؤلفه‌های شکل‌گیری قرون وسطی و هم به آثار نشر و پیامدهای آن توجه لازم مبذول داشت. در فصل بعد به‌لحاظ اهمیت قرون وسطی و مختصات آن برای شرایط عصری خود و تأثیرگذاری بر قرون جدید در اروپا، به چگونگی‌های ساختارها و کارکردهای نظم اجتماعی در قرون وسطی خواهیم پرداخت.

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۶۲-۶۰

فصل یازدهم

قرون وسطی- تولد اولیه اروپا

- ✓ **مختصات «فرهنگی- اقتصادی- اجتماعی» قرون وسطی**
- ✓ **روستایی شدن اروپا- نظم جدید اروپا**
- ✓ **نظم اجتماعی جدید- جمع شدن مجدد اروپا**
- ✓ **مسیحی شدن اروپا و نظم اجتماعی آن**

۱-۱۱- مقدمه

با جمع شدن مجدد اروپا در مراحل اولیه قرون وسطی و اهمیت پیدا کردن روستا، زمین و تولیدات کشاورزی در این عصر، از یک‌طرف فرایند نظامات ارضی و دهقانی در اروپا در قالب فئودالیسم اروپایی (دولت‌های فئودالی) شکل‌گیری و تکامل خود را شروع کرد. از طرف دیگر آیین مسیحیت نیز به نشر و گسترش همه‌جانبه خود پرداخت و قاعده جمعیت اروپای غربی در این دوران، این آیین را پذیرفتند.

مسیحیت در این دوران با گسترش در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با جریان‌های قدرت سیاسی و حکمرانی بده- بستان همه‌جانبه برپا کرد. در جریان این بده- بستان‌ها است که مسیحیت و نهادهای برخاسته از آن همچون کلیسا و پاپ، هم خود صاحب بخشی از قدرت سیاسی و حکمرانی شده و هم رابطه‌ای تنگاتنگ را با حکومت پی‌ریزی کردند. این رابطه در بستر زمان چرخه «حکومت- قدرت- مسیحیت- کلیسا» را پیش‌روی نظم‌های اجتماعی اروپاییان مسیحی‌شده قرار داد. این چرخه در فرایندهای خود، شکل‌دهنده باورها، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و هنجارهایی برای اروپاییان شد که تا قبل از آن در اروپا سابقه‌ای از آن وجود نداشت.

به‌لحاظ اهمیت موضوع در این فصل مروری کلی بر مختصات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی اروپا طی مراحل اولیه قرون وسطی خواهیم داشت. سپس به چگونگی مختصات مهم و سرنوشت‌سازی همچون روستایی شدن اروپا پرداخته و مراحل و تحولات اولیه در جمع شدن مجدد اروپاییان در قالب نظم‌های اجتماعی نوین و متکی بر مسیحیت خواهیم پرداخت.

۲-۱۱- قرون وسطی و تولد اولیه اروپا

قرون وسطی در سده‌های میانه اولیه به‌ویژه بین سده‌های ۸-۵ میلادی، مصادف با اعصاری است که آثار گسترده فروپاشی امپراطوری روم همچون ناامنی، بی‌ثباتی، قحطی، جنگ و نزاع و بیم و هراس اروپا را فراگرفته بود. برخلاف دوران امپراطوری روم باستان که مردم از نواحی دوردست و روستاها روانه شهرها و به‌ویژه شهر رم می‌شدند، اکنون پس از جنگ و غارت و کشتارهای پی‌درپی و قحطی، ناامنی، مردمی که جان سالم به در برده بودند، از شهرهای ناامن گریزان شدند و زیست در مناطق دورافتاده و روستایی را برای تأمین جان، غذا و امنیت خود انتخاب می‌کردند؛ زیرا مناطق روستایی نسبت به شهرها از امنیت بیشتری برخوردار بودند.

از اواخر قرن چهارم، مسیحیان که پراکنده و پنهان آیین خود را پاس می‌داشتند، به‌تدریج تظاهر آشکاری از دین خود را هم به‌خاطر فروپاشی نظام مخالف خود یعنی امپراطوری روم و هم به‌خاطر نظر لطف امپراطور (کنستانتین کبیر) بروز می‌دادند که این تظاهر آشکار و پذیرش ضمنی آن توسط امپراطور، به‌تدریج زمینه گذار از بت‌پرستی به یکتاپرستی و آیین مسیحیت را برای مردم اروپا فراهم ساخت. ازاین‌رو می‌توان سده‌های میانه اولیه اروپا را سده گذار از جنگ، قحطی، رعب و وحشت و ورود به فضای باثبات اولیه برای زیست و شکل نوین جوامع پس از فروپاشی امپراطوری روم و همچنین پذیرش تدریجی آیین مسیحیت دانست. آیینی که به‌تدریج زندگی و تولد نوینی را برای اروپا سامان و سازمان داد.

با ورود اروپا به سده‌های لایه دوم قرون وسطی (۱۰-۸)، این قاره با سرزمین‌های مختلفش و با تکثر اقوام و نژادهایش و با پذیرش آیین مسیحیت نهادهای جدیدی را

برای برپایی نظم‌های اجتماعی نوین در تاریخ ایجاد کرد. نهادسازی در این سده‌ها بر دو پایه استوار است:

یک پایه آن میراثی است که این اقوام و سرزمین‌ها از دو تمدن درخشان خود یعنی یونان و روم باستان در خود داشتند و دیگری برخورد با مسائل، مصائب و آثار فروپاشی سقوط امپراطوری روم، هرج‌ومرج و ناامنی‌های آن و پی‌ریزی سامان و سازمان جدیدی است که در آن آیین یکتاپرستی مسیحیت حرف اول را می‌زند، نه آیین کفر روم باستان. ساختن این نظم اجتماعی جدید، در بستر زمان با فرایندهایی که در خود داشت، باعث زایش‌های کامل‌تری از زیست اقتصادی و اجتماعی اروپا و ملت‌های آن طی قرون ۱۵-۱۰ شد.

دوران دوم سده‌های قرون وسطی را می‌توان دوره گذار از دوران اولیه یعنی گذار از پراکندگی و دور شدن اقوام و جمعیت‌ها از همدیگر (به‌خاطر آثار فروپاشی امپراطوری روم) و وارد شدن به دورانی از جمع شدن، اتحادها و پی‌ریزی‌های اولیه اروپا دانست. پس از این تاسیس و بنا نهادن اروپای اولیه، فرازونشیب‌های گسترده‌ای اروپا را دربر گرفت؛ اما بذری که در این عصر، پس از فروپاشی امپراطوری روم، در اروپا کاشته شد تا حد زیادی شکل‌دهنده اروپای بعدی و عصر حاضر اروپا گردید.

از نیمه لایه دوم قرون وسطی (۱۰-۸) و در فضای برقراری ثبات و امنیت اولیه، بیشترین تلاش‌ها و کوشش‌های برجسته در این برهه از زندگی اروپاییان صرف اتحاد و یکپارچگی بین نژادها و اقوام مختلف شد. اتحادی که باعث اتحادهای نوین جغرافیایی و سرزمینی و جمعیتی شد. در نهایت این اتحاد قومی و نژادی و سرزمینی، باعث شکل‌گیری چرخه اولیه و آغازین «دولت- ملت» در اروپای بعد از قرن ۱۵ شد. چرخه‌ای که طی چند سده مواد و مصالح لازم خود را به‌تدریج برای خود فراهم ساخت. چرخه‌ای که در این عصر بن‌مایه‌های اولیه خود را شکل داد و به‌تدریج به تحول و تکامل آن پرداخت.

این فرایندهای بناساز برای اروپا (که مصالح آن را از میراث‌های روم و سپس از آیین مسیحیت بود) توسط معماری به نام شارلمانی شکل گرفت. شارلمانی[1] به‌عنوان بنیانگذار بنای اروپای جدید شناخته شده است.

شارلمانی در این عصر با داشتن قدرت و اقتدار قیصر (همچون سزار امپراطورهای روم) از یک طرف و صدارت روحانی کلیسای کاتولیک روم که پاپ لئوی سوم در برابر او زانوی پرستش به زمین زد و به او القابی همچون شریف روم داده بود. با تلفیق و ادغام این دو قدرت (قدرت سیاسی و قدرت دینی) و پی‌ریزی یک اقتدار از قدرت و نظم[2]، کار ساختن یک اروپای واحدی را شروع کرد. اعیان و اشراف مورد اعتماد او، مجلسی را در اختیار گرفته بودند که در آنجا قوانین مدنی و مذهبی را تدوین می‌کردند و برای تصویب تقدیم شارلمانی می‌کردند. بازرسان او که فرستادگان پادشاهی بودند، سالی چهار بار به ولایات رفته و گزارشی از اوضاع را به او می‌دادند. شارلمانی سالی دوبار مجامع سیاسی امپراطوری را تشکیل می‌داد. از تمام قلمروهای تابعه، روحانیون طراز اول، رؤسای واحدهای جنگی(لودها)، سران قبایل، رؤسا و صاحب‌منصبان دولتی جمع می‌شدند و چگونگی اوضاع را به شارلمانی گزارش می‌دادند. در زمان شارلمانی اصلاحات اساسی در امور قضایی و رویه واحد برای آن در گستره سرزمینی مورد عمل قرار گرفت. در زمان شارلمانی که خط و سواد تقریباً منحصر به روحانیون بود، با

۱- شارلمانی (به فرانسوی Charlemagne) یا کارل بزرگ یا کارلوس ماگنوس (به لاتینCarolus Magnus) (۸۱٤-۷٤۲). امپراطور فرانک‌ها و روم از سال ۷٦۸ امپراطور فرانک‌ها و از ۲۵ دسامبر ۸۰۰ امپراطور روم نیز شد. توسط پاپ لئوی سوم در روم تاج‌گذاری کرد. از او به‌عنوان مؤسس امپراطوری مقدس روم و پدر کشورهای فرانسه و آلمان یاد می‌کنند. شارلمانی از دودمان کارولنژی‌ها بود. تاج سلطنت خویش را در روز بعد از کریسمس سال ۸۰۰ در کلیسای سنت‌پیترز روم از دست پاپ لئوی سوم دریافت کرد. او جنگجو و در ۵۳ نبرد، خود رهبری جنگ را به‌عهده داشت. سیاست‌مدار، قانون‌گذار و از ناظمین مهم قرون وسطی است. او همواره برای اعتلای اهداف خود کوشید. هم با اقوام مختلف اروپا برای یکپارچگی سرزمین‌هایی که بعداً آلمان، هلند، بلژیک، فرانسه، ایتالیا و سوئیس نام گرفتند درگیری داشت، هم در جنوب با مسلمانان درگیری داشت. طرز مدیریت جدیدی را در شکل دادن نمایندگانی از اشراف و نجبا و وفادار با اختیار همه‌جانبه در اداره کشور پی‌ریزی کرد. زمان سلطنت شارلمانی با حکومت هارون‌الرشید عباسی بود که بین این دو ارتباط و مکاتبه نیز برقرار بود. هارون تحفه‌ها و هدایایی شامل جواهرات، البسه فاخر و پارچه‌های بافت مسلمین عرب و ساعت بزرگی که فرانسوی‌ها بر سردر عمارت سلطنتی خود نصب نمودند برای شارلمانی ارسال کرد. شارلمانی اولین کسی است که اندیشه اروپای متحد را در سر می‌پروراند و برای آن کوشش‌های فراوان کرد. او با پادشاهی بر فرانک‌ها، به نبرد با اقوام و نژادهای ساکسون‌ها، دانواها، اسلاوها، باواری‌ها، آوارها، لمبارها و آکسی‌تن‌ها برخاست و همه را مطیع حکومت خود کرد. در تسخیر روم، پاپ به او القاب پادشاه لمبارها، شریف روم و حامی کلیسا بخشید. در زمان شارلمانی و هارون‌الرشید، امپراطوری کاتولیک غرب، با اروپای مسیحی لاتین بیزانس سرجنگ داشتند و شارلمانی درصدد متقاعد ساختن هارون‌الرشید در وارد شدن به جنگ با امپراطوری بیزانس بود. شارلمانی در این عصر هم امپراطور است و هم صدارت روحانی را در رم دارد.

۲- شارلمانی برای تحقق اهداف خود، بسیار مصمم بود و موانع پیش‌روی را با اقتدار کنار می‌زد. کشتن بسیاری از شاهزادگان اقوام، کشتن برادرزاده‌های خود، فرمان کشتن ٤۵۰۰ ساکسون ... ازجمله این کارهاست.

تصویب شارلمانی مدارسی تأسیس شد و کودکان مستخدمین عالی‌رتبه لشکری و کشوری وادار به تحصیل در آن شدند.

کار حکومت شارلمانی، میراث گران‌بهایی شد در ساخت زیربناهای فکری، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اروپای آینده. طرح‌ریزی یک نهاد حقوقی و یکپارچه در سرزمین‌های تحت کنترل، دستورالعمل‌های اجرایی که باید همه‌جا یکسان اجرا می‌گردید، دستورالعمل‌های اداره اراضی بزرگ، قانون‌گذاری، پی‌ریزی پول واحد از نقره به نام دنار (Denar) ازجمله اقدامات اوست. شارلمانی چون در همه امور دوستدار نظم و یکسان‌سازی بود، تشتت در نهاد و مقررات کلیسا و راهب‌نشینان را برنمی‌تافت، ازاین‌رو یکپارچه‌سازی راهب‌نشینان را عملی ساخت و بر این اساس، مقررات اصلاح شده قدیس بندیکت را در تمام صومعه‌های امپراطوری مورد عمل قرار داد.

شارلمانی با اقدامات خود، اروپای قرن ۹ را با اتحادی بین جنگاوران (از اقوام و نژادهای مختلف اروپا) و حاکمیت کلیسا (با برخورداری از رویه‌های واحد و دارای سلسله مراتب)، قدرتی گسترده، باثبات و برخوردار از نفوذ سرزمینی و جمعیتی را شکل داد. این قدرت نوپا در اروپا (بعد از قدرت امپراطوری روم) و اروپای دهقانی، سازنده مختصات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اروپای قرون ۱۰-۸ شد که با آثار سرریز گسترده خود، مرحله سوم قرون وسطی را بین قرون ۱۵-۱۰ در تاریخ اروپا شکل داد.

شارلمانی با سواره نظام زره‌پوش و مقتدر و پشتیبانی که از نهاد کلیسای وابسته به خود داشت با اقتدار تمام در حوزه سرزمینی و جمعیتی خود، نظام حکمروایی نوینی برپا ساخت. فرماندهان و سپاهیان او را، مردانی تشکیل می‌دادند که ثروت آنان عمدتاً از راه اراضی بزرگی بود که در اختیار داشتند. در این عصر، زمین، اراضی کشاورزی و تولیدات کشاورزی از چنان اهمیتی برخوردار می‌شود که برخی پیدایش قرون وسطی را در تغییر فرایند مالیات پرداختی به دولت به پرداخت مالیات و عوارض به زمین‌داران بزرگ، مالکان و خوانین مرتبط می‌دانند (پیدایش و تحول و تکوین فئودالیسم اروپا) در املاک و اراضی این‌گونه متنفذین قریب ۹۰ درصد کل جمعیت کشور زندگی و امرار معاش می‌کردند. در مدت ٤٦ سال حکومت شارلمانی (سال ٧٦٨ امپراطوری فرانک‌ها تا آخر حیات که امپراتور مقدس روم بود یعنی سال ٨١٤) فقط دو سال ۷۹۰ و ۸۰۷

هیچ جنگی روی نداد، در مابقی سال‌های حکومت او، حوزه گسترده جغرافیایی او دائم در حال درگیری و جنگ با دولت‌های فئودالی برای یکپارچه سازی اروپای واحد، طی شد.[۱]

در صفحات پیش‌روی برای ارائه تصویری از وقایع و مختصات بسیار گسترده بستر زمانی ۱۰۰۰ ساله، ابتدا کلیاتی در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، طرح می‌شود و سپس به وقایع مهمی همچون شهری شدن اروپا، توسعه کسب و کار، پیدایش مبادلات و گستره‌های کالا- پول- کالا، توسعه آموزش و مدارس، غلبه پیدا کردن زبان‌های ملی به جای زبان لاتین ... پرداخته خواهد شد و با توجه به آثار گسترده هرکدام از اینها در شکل‌دهی نظم‌های اجتماعی و پیدایش بسترهای رشد اقتصادی و اجتماعی اروپا، مجزا به آنها پرداخته شده است.

۳-۱۱- مختصات فرهنگی قرون وسطی

۱-۳-۱۱- مذهب و ایدئولوژی در قرون وسطی

در انتهای قرن پنجم میلادی و سقوط امپراطوری روم، بسیاری از محدودیت‌ها و تهدیدهایی که این امپراطوری برای پیروان آیین مسیحیت وضع کرده بود رفع شد، این آیین شروع به گسترش همه‌جانبه‌ای در حوزه جغرافیایی و جمعیتی اروپا کرد.

با پذیرش آیین مسیحیت توسط امپراطوران طی لایه اولیه قرون وسطی (۸-۵)، این آیین از قدرت مثال‌زدنی برخوردار شد. هم‌پیوندی آیین مسیحیت با قدرت سیاسی و نظامی و سپس قدرت مراکز آیینی در روم مقدس، باعث پیدایش نظام پاپیسم گردید. پاپ در این عصر جانشین توأمان هم امپراطور و هم مسیح(ع) شده و جایگاهی میان خدا و مردم برای خود قائل شد. توده‌های مسیحی برای برقراری ارتباط با خدا، باید به پاپ و نهادهای مرتبط با او(کلیسا) متوسل می‌شدند. همه افراد و حتی گناهکاران و غارتگران با اقرار به گناهان نزد پاپ یا دستگاه پاپی مورد مغفرت خداوند قرار می‌گرفتند. در این عصر رویکرد اصلی کلیسا، تبلیغ و ترویج و مدح آخرت و مذمت دنیا و مظاهر آن است. در دوران قرون وسطی، با چنین رویکردی، رقابتی شدید برای پیش افتادن در

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۷۷-۶۷

مسابقه ریاضت‌کشی آغاز می‌شود.[۱] مردم در همه امور به قناعت و به داشته‌های موجود و آنچه که هست، دعوت می‌شوند نه به آنچه که باید داشته باشند. تلاش و تحرک، تغییر و تحول و اساساً احساس نیاز به دگرگونی منع می‌گردد. مذهب کلیسا از آن جهت دنیا را پست می‌دانست تا ستمدیدگان به دگرگونی وضع موجود خود اندیشه‌ای نداشته باشند و به سخن دیگر مذهب برای فقرا یک جنبه ابدی و حتی افتخارآمیز قائل می‌شد. تمام وعده‌ها و پاداش‌های مذهب برای دنیای دیگر (آخرت) بود.[۲]

آیین مسیحیت در مراحل اولیه شکل‌گیری و گشایش خود از قرن ٤ در اروپا تا قرون میانی و پایانی قرون وسطی، تحولات و دگرگونی‌های گسترده‌ای را در مضامین و اشکال خود، پی‌ریزی کرد. در اینجا به چند مورد بنیادین آن اشاره‌ای خواهیم داشت.

۲-۳-۱۱- فرهنگ‌سازی مسیحیت و کلیسا (رواج ستایش و تقدیس مریم)

قرون یازدهم و دوازدهم، مسیحیت قرون وسطی دچار دگرگونی‌های عمیق گردید. تقدیس مریم باکره در قالب مادر خدا خیلی زود در عالم مسیحیت یونانی ارتدوکسی (در مقابل قداست پطروس در بخش غربی مسیحیت) تکوین پیدا کرد و جایگاه به غایت رفیعی در اعتقادات دینی و آیین‌های عبادی مردمان مغرب زمین به خود اختصاص داد. مریم باکره به صورت یک عنصر اساسی در انسان شدن عیسی مسیح، اعتبار پیدا کرد و نقش هر چه مهم‌تری در رابطه میان او و انسان پیدا شد و تقریباً به تنها شفیع ابنای بشر نزد فرزند خداگونه‌اش متجلی گردید و او بر خلاف اکثر قدیسان که هریک شفای امراض خاصی یا وظایف اجتماعی معین تبحر دارند اما مریم جمیع قابلیت‌های اعجازگری را در خویش نهفته دارد و توان حل تمامی گرفتاری‌های مردان و زنان را دارا شد و بالاتر از آن دستگیری‌های مؤثری را در گشایش کار و نجات ابنای بشر پیدا کرد.

سه عید بزرگ در عالم مسیحیت به مریم عذرا اختصاص داده می‌شود: عید تطهیر، عید تبشیر و عید معراج. عید تطهیر در دوم ماه فوریه بیان پاکی و منزه بودن مریم است. عید تبشیر در ۲۵ ماه مارس بیان جسمانی شدن عن‌قریب فرزند خدا به مریم و از او به بشریت است و بیان نوعی محاوره پیامبرانه میان مریم عذرا و جبرئیل فرشته بزرگ

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب عصر ایمان (بخش اول)، صفحات ٧٤-٧٣

۲- نهرو- جواهرلعل، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمد تفضلی، انتشارات امیرکبیر

است. عید معراج در ۱۵ ماه اوت انعکاسی است از معراج عیسی مسیح. و مریم پس از مرگ جسمانی‌اش نه‌تنها به فردوس بلکه بالاتر به عرش اعلا جایی که دیهیم خدایی قرار دارد پر می‌کشد و در آنجا توسط فرزندش عیسی تاج‌گذاری می‌شود.

در چنین باورهایی از قرن دوازدهم به بعد سرودن اشعار دینی در ثنای مریم ابعادی وسیع و بی‌سابقه به خود می‌گیرد. نماز مختص مریم عذرا[1] از قدر و منزلتی همانند دعای ربانی ای پدر ما[2] برخوردار می‌گردد. شعائر دینی مریمی موجبات شکوفایی فوق‌العاده تمثال‌پردازی را در عالم مسیحیت فراهم می‌کند و تقریباً تمام کلیساهای بزرگ در دنیای مسیحیت وقف مریم شده‌اند و کلیسای جامع پاریس که در ابتدا وقف قدیس استفان (استفانوس) شده بود به کلیسای نوتردام (بانوی ما) تغییر نام می‌دهد.

آیین مریم‌پرستی و رواج گسترده آن، این سؤال را پیش‌روی مورخان قرار داده است که آیا این آیین، موقعیت و جایگاه زنان را در قرون وسطی ارتقاء داده است یا خیر؟ آیا الهام‌بخش زنان در ورود به عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی شده است یا خیر؟ پاسخ به این سؤال مشکل، پیچیده و تاریخی است، اما باید پذیرفت که این آیین آثار گسترده‌ای در چگونگی ارتقای سطح و تحکیم ازدواج، تشکیل خانواده، ارتباط فرزند و پدر با مادر داشته است. مریم و تمثال او که الهام‌بخش مردان و سلحشوران بود و آنها به او ابراز عشق و علاقه می‌کردند، نمی‌توانست آثار و پیامد مثبت، ارتقادهنده و الهام‌بخش برای جایگاه زنان نداشته باشد.[3]

۳-۳-۱۱- گرایش آیین مسیحیت به سوی مسیح در رنج

با زنانه شدن دین‌مداری و تقوی که ارمغان آیین مریم‌پرستی بود، رویکرد به رنج و گرایش به احساس هم پدیدار می‌شود. چهره ظفرمند مسیح(ع) که بر مرگ ظفر یافته بود، به مسیح در الم و شخصیتی دردمند تغییر چهره می‌دهد و از آغاز قرن سیزدهم چهره کلیسا نگاه مهربانانه و برادرانه به فرودستان، بیماران و فقرا پیدا می‌کند و این شعار همه‌گیر می‌شود که «از مسیح برهنه پیروی کنید»، به همین جهت از شروع عصر مسیحیت، صلیب نماد عیسویان بود از قرن یازدهم به بعد، شمایل عیسای مصلوب

1- Ave Maria

۲- Pater Moster دعایی درمسیحیت که این‌گونه شروع می‌شود: «ای پدر روحانی ما که در عرش هستی ...»

۳- لوگاف– ژاک

دنیای مسیحی را فرا می‌گیرد. از این به بعد این مسیح دردکشیده و زجردیده است که خود را قرین توفیق می‌بیند و همانی است که بیشتر با مصائبش شناخته می‌شود. ازاین‌رو شمائل‌پردازی سیمای جدیدی از مسیح را نشر می‌دهد و آن را به ابزار رنج و مصیبت که آمیزه‌ای است از نماد و واقعیت منضم می‌سازد. در معرض نمایش قرار دادن، ابتدا مصلوب شدن و سپس دفن شدن مرده، از قرن ١٤ به بعد احساس تازه‌ای از هولناکی مرگ بر انسان وارد کرد و بیشتر اروپای مسیحی را از خود متأثر می‌سازد.[1]

٤-٣-١١- انسان خداگونه، انسان‌گرایی مسیحی

از قرن دوازدهم و پس از آن تصویر جدیدی از انسان و رابطه‌اش با خداوند موردتوجه قرار می‌گیرد. انسان قرون وسطای اولیه، جز ذره‌ای ناچیز در مقابل پروردگار نیست و اصلی‌ترین نماد او هم ایوب است، انسانی خاضع، و فانی؛ اما از قرن ۱۲ به بعد متألهین و مجتهدان کلیسا به این نکته تأکید ورزیدند که خدا انسان را طبق نقش خود و در جایگاه همسان با خود خلق کرد. فلاح و رستگاری آخرت اینک مشروط به سعی و مجاهده انسان است تا در این دنیا خود را متخلق به اخلاق خدایی بنماید. براساس این تفکر و برداشت است که اومانیسم مسیحی بنیان نهاده می‌شود. براساس نظر آباء آوگوستینوس مقدس[2] در آیین مسیحیت رابطه بین طبیعت و عقل از نوعی درک نمادین برخوردار بود و تمایل داشتند طبیعت را در ماوراءالطبیعه جذب و ادغام نمایند. در قرن دوازدهم حقوق‌دانانی چون گراتیان طبیعت را با خدا برابر می‌دانستند و معتقد بودند که «طبیعت یعنی خداوند»؛ اما براساس تأثیرپذیری از افکار و آرا یهودیان و اعراب مسلمان و آثاری که این دو قوم از یونان باستان و ارسطو به جهان غرب معرفی کرده بودند، اندیشه طبیعت‌گرایی در کلیت افکار بشری و در رفتار و کردارهای او رسوخ پیدا کرده است. علاوه بر اهمیت طبیعت و جایگاه آن، عقل نیز که ویژگی ممتازتری را در وجود انسان دارا است، در قرن ۱۲ از جایگاه و منزلت بالاتری برخوردار می‌شود. خرد که در

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۵۸-۱۵۳

۲- مارکوس اولیوس اوگوستینوس معروف به اوگوستین مقدس ((Saint Augustinus (354-430) از تأثیرگذارترین فیلسوفان و اندیشمندان دوران باستان و اوایل قرون وسطی است. او از شکل‌دهندگان سنت‌های مسیحی (کاتولیک و پروتستان) به حساب می‌آید. او بر این باور بود که انسان ابتدا باید ایمان آورد و پس از ایمان آوردن، عقل او باید تحت مقوله ایمان او قرار گیرد. بدین‌گونه عقل وسیله‌ای می‌گردد در خدمت ایمان و هر دو در خدمت درک بهتر کتاب مقدس. او همچنین بر این باور بود که علم بدون ایمان رو به سوی انحراف دارد و باعث گمراهی انسان‌ها می‌شود. اگوستین، تحت تأثیر نظرات افلاطون نیز بود.

نظر آباء مقدس و مخصوصاً نزد آوگوستینوس به صورت عنصری مبهم، مغشوش و گنگ تعریف شده بود، خرد به معرفت ایمان جست‌وجوگر تعریف می‌شود. در این زمان عقل به عقل اعلی و عقل ادنی تقسیم می‌شود که اولی از واقعیتی متعالی و استعلایی برخوردار است و دیگری عوامل مادی و این جهانی را دارد.

در این برهه زمانی است که اومانیسم بر تکامل باطنی و معنوی انسان تکیه کرد و باعث شکل‌گیری روحیه کنجکاوی و نبوغ در اروپا شد. زایشی که در فرایندهای تحولی و تکوینی خود، نحوه نگاه به خود و پیدایش فردگرایی، موجبات پی‌ریزی ساختارهای اداری، اقتصادی، اجتماعی، حکومتی و بسط و گشایش آنها را فراهم ساخت و شرایط پیدایش و زمینه‌های ظهور سرمایه‌داری، صنعتی شدن و امپریالیسم اروپایی را خلق نمود. این فرایند با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش یک رویداد انقلابی را نه‌تنها در تاریخ اروپا که در سراسر جهان به ثبت رسانید.[1]

این نحوه جهان‌بینی با عوامل پیش‌برنده‌اش به‌تدریج و در بستر زمان باعث بروز که جدال و تقابلی مستمر و پایدار با عوامل و متغیرهای عقب‌برنده عرصه‌های فکری، عقلی و مذهبی عصر خود گردید. عوامل و متغیرهایی همچون قشری‌گری، رکود تفکر، تفکر بسته، اعتقاد به سحر و جادو، اشاعه جهل، اعتقاد به تغییرناپذیر بودن سنن جامعه، بی‌تفاوتی، مشغولیات ذهنی خیالی و غیرواقعی، رواج بحث‌های کلامی مجرد از زمان و مکان، جهان‌بینی بسته، مذمت دنیا و ترویج قناعت به داشته‌ها، تسلیم شدن به سرنوشت اجتماعی خود، جدال مذهب با نوآوری و عقل و خرد، توجیه ابدی دادن به فقر، تعصبات و سنن غیرمنطقی، اعتماد به نفس نداشتن، ساده‌لوح شمردن مردم، روحیه تفرقه و تفرقه‌جویی، بی‌ارزش بودن وقت و ... محصول و پیامدهای این جدال‌های چرخه‌ای همه‌جانبه و پایدار و تاریخی باعث پی‌ریزی تدریجی، مستمر و خودگردان، عرصه‌های ارزشی، فکری و معرفتی پیش‌برنده برای اروپا گردید.

اصلاحات معرفتی و فکری و پی‌ریزی نهادهای حکمرانی به‌ویژه در حوزه کلیسا و نظام حکمرانی قدرت به‌تدریج در یک بستر تاریخی و کُند در این عصر باعث سوق دادن تفکرات، ارزش‌های فردی، خانوادگی و مذهبی از رخوت و سستی به تفکرات و ارزش‌های پیش‌برنده شد. تفکرات و ارزش‌های پیش‌برنده‌ای همچون عقل‌گرایی،

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۶۱-۱۵۹

خردگرایی رونق پیدا کردن عرصه‌های تفکر، جهان‌گرایی، آینده‌نگری، انسان‌گرایی معقول، انسان‌گرایی و آرمان‌خواهی، باز شدن باب خرد و حکمت، آزاد شدن ذهن‌ها از حصار، طرح جهان‌بینی‌های باز، باز شدن جنبه‌های آگاهی‌بخش مذهب، تأکید بر مبانی تحکیم‌بخش اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی مذهب، مذهب مشوق کار و تلاش، آشتی مذهب با علم و دانش، خوشخو کردن مردم و دور شدن آنها از عادات زشت و ناپسند، تشویق به کار و تلاش، صلح‌خواهی، آرامش‌طلبی، درستکاری فردی و اجتماعی، روحیه وحدت‌خواهی، اهمیت دادن به وقت، خستگی‌ناپذیری و خیرخواهی، ایجاد سازوکار در برداشت‌های دینی و ملی و ....

این دستاوردهاست که در پایان قرون وسطی از فرد به خانواده، جامعه و سرنوشت حاکم بر آنها، قرائت جدید و نویی را پی‌ریزی کرده و انسان‌گرایی مسیحی را برای اروپا به بار می‌نشاند. این قرائت و برداشت‌های نو، رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی را در قرون بعد برای اروپا درپی داشت. شکل‌گیری تفکرات و ارزش‌های اصلاحی در بستر ایستایی جامعه و نظام حکمرانی آن، به‌تدریج چرخه و مدارهایی از بده- بستان تقابلی و تعاملی بین تفکرات و ارزش پیش‌برنده با عوامل عقب‌برنده، پیش‌روی اروپا قرار داد.

۵-۳-۱۱- شکل‌گیری اروپای تعقیب و آزار

اروپای مسیحی بعد از فروپاشی امپراطوری روم و آثار عقب‌برنده آن مدت‌های مدیدی دستخوش بی‌ثباتی، تهاجم اقوام و نژادها بود و در ناامنی وناطمینانی دست‌وپا می‌زد. از قرن ۸ به بعد و به‌ویژه در قرون ۱۰، ۱۱ و ۱۲ اروپاییان بالاخره توانستند از جنبه‌های مادی، فکری، مذهبی بنیان‌های مستحکمی را به‌تدریج پی‌ریزی نمایند. اعتماد به نفسی که اروپاییان در این عصر پیدا کردند، روحیه توسعه‌طلبی و مهاجم شدن را برای آنها فراهم ساخت. در این عصر احساس اینکه مسیحیون به کمال تام و تمام دست یافته‌اند، باعث پیدایش انگیزه‌هایی شد که آنها درصدد برآمدند تمام جرثومه‌های ریشه‌داری که می‌توانست مسیحیت ناب و موفق را در معرض مخاطره قرار دهد محو و نابود سازند. بر این مبنا، در این عصر و بعد از آن سلسله تدابیر مطولی را کلیسا و حکومت به صورت مشترک چاره‌اندیشی کردند تا بذر هر چه ناپاکی و ناآرامی است را شناسایی و

دامن مسیحیت را از آن منزه سازند. قربانیان اصلی چنین پیگردهایی در وهله اول بدعت‌گذاران، دگراندیشان، یهودیان و ... بودند.

بدعت‌گذاران در گستره وسیعی قرار می‌گرفتند، اما همگی آنها تفکر و باورهایشان با آمیزه‌ها و مصوبات شوراهای کلیسایی، با درجاتی دارای زاویه و تفاوت بود. اموری همچون هم‌سنگ و هم‌ارزش ندانستن سه رکن تثلیث (پدر، پسر، روح‌القدس) و مسیح را از جوهری نه خدایی و نه بشری دانستن، همچنین به زیر سؤال بردن اقتدار کلیسا و کژآیینی که مناسبات قدرت نهاد کلیسا را به هم می‌زند، جز اتهامات مرتدین و بدعت‌گذاران قرار می‌گرفت. نحله‌های اصلاح‌طلبی یا کژآیینی در جنوب فرانسه، شمال و جنوب ایتالیا، کلیسا را در معرض آزمون سختی در انتخاب بین انجام اصلاحات ضروری داخل کلیسا ویا تعقیب و سرکوب بدعت‌گذاران قرار داد. برخی از بدعت‌گذاران و مرتدان از تقدیس تمثال مصلوب مسیح سرباز زدند یا اصلاً نشان صلیب را انکار کردند.

این باور که کلیسا باید انجیل را به‌طور انحصاری برای روخوانی و موعظه‌ها داشته باشد، به‌عنوان بدعت و ارتداد قلمداد گردید. مبارزه با جریان بدعت و ارتداد از یک طرف در داخل قلمرو مسیحیت و مبارزه با کفر در خارج و با مسلمانان از طرف دیگر، سازمان بزرگی را از تلفیق دو قدرت سیاسی و دینی تشکیل داد که به چرخه قدرت همه‌جانبه‌تر «قدرت کلیسا- قدرت حکومت» منجر شد. این رویکردها در داخل جامعه جریان انگیزاسیون و تفتیش عقاید و صدور احکام مرگ برای مرتدین و در خارج از جامعه باعث راه‌اندازی جنگ‌های صلیبی گردید.[1] سازمان‌دهنده اصلی مبارزه علیه بدعت‌ها، پاپ اینوسنت سوم[2] بود. او در سال ۱۱۹۹ بدعت را با خیانت به قیصر برابر اعلام کرد و حاصل چنین حکمی، بدعت‌گذار را با توقیف اموال، محرومیت از تصدی مشاغل دولتی و محرومیت از ارث مواجه می‌کرد. همچنین او حکم داد که مسیحیون باید به جنگ با مرتدان برخیزند. در سال ۱۲۱۵ چهارمین شورای جامع کلیسایی لاتران،

۱- در مبارزه با جریان بدعت و کفر، سازمان‌دهی گسترده‌ای در مسیحیت با عنوان فرقه کلونی (Abbey of Cluny) با ریاست اولیه پتروس معزز (Petrus Venerabilis) در جنوب فرانسه شکل گرفت و جهت‌گیری آن در سه رساله‌ای بود که پتروس تهیه کرده بود. سه رساله در باب مبارزه با تهدیدات بزرگ علیه مسیحیت، یکی تهدیدات داخلی مرتدین و دگراندیشان، دیگری مسلمانان و سومی در رد و ابطال یهودیان و آنها را قاتل خداوند خواندن. رهبری فرقه از ۱۱۵۶-۱۱۲۲ برعهده پتروس بود و دامنه کار آنها تا قرون بعدی ادامه یافت.

2- Pope Innocent III(1198-1216)

امیران و شاهزادگان مسیحی را به ادای سوگند برای نبرد علیه بدعت و ارتداد موظف ساخت و یهودیان را وادار به دوختن نشانه‌ای بر لباس خود موسوم به لکه یهود، ساخت. این نشانه از یک پارچه دایره‌ای شکل قرمزرنگ تشکیل شده بود و به این ترتیب بعدها این نشان، به نشان ستاره یهود تغییر یافت و به جریان افتاد.[۱]

دستگاه تفتیش عقاید براساس رویه جدید قضایی که دیگر در قالب تفتیش کردن و نه متهم کردن بود، به‌کار گرفته شد. هدف در این رویه این بود که به بازجویی متهمان پرداخته می‌شد و از آنان اقرار به گناه گرفته می‌شد. در چنین شرایطی بود که سنگ بنای اعتراف در اروپا گذاشته شد. دیری نپایید که این روند اعتراف‌گیری پای شکنجه را به میان کشید. اگر در قرون وسطی اولیه (۸-۵)، از شکنجه در موارد بسیار نادر استفاده می‌شد، اما در دستگاه انگیزاسیون قرون میانی (۱۰-۸) قرون وسطی شکنجه دوباره احیا شد. گسترش شکنجه که در زمان قدیم مخصوص بردگان بود، در روزگار زایش برداشت‌های فکری و ارزشی نوین، انگیزاسیون و کارکردهایش به زنان، مردان و طبقات عادی کشیده شد. در این قرون سازمان تفتیش افکار، تعداد قابل‌توجهی از بدعت‌گذاران را به مرگ با سوزاندن محکوم ساخت. اعدام بدعت‌گذاران محکوم دادگاه‌های دستگاه تفتیش، به‌کارگیری گاه به گاه زور و خشونت را بخشی از بازوی این دنیایی کلیسا قرار داد. برخوردهای خشن و تند نظام پاپیسم با بدعت‌گذاران پاتاریسم[۲]، آثار و پیامدهای گسترده‌ای را در اروپا داشت و باعث شکل‌گیری نهضت مقاومت و تفکرات و نحله‌های اصلاحی شد. در این عصر **تفتیش عقاید** یا **باورپرسی** یا **باورکاوی** فرهنگ کلیسا شد که از موضع قدرت، مردم را به دلیل باورهایی که داشتند، مورد بازخواست قرار می‌داد. این رویه که در کلیسای آن عصر از نهادمندی برخوردار شده بود، در برابر آزادی بیان و آزادی عقیده و اندیشه قرار داشت و این عرصه‌ها را به شدت مورد سؤال قرار می‌داد.

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۷۰-۱۶۹

۲- Pataria (palarini) نهضت مذهبی اجتماعی در نیمه دوم قرن ۱۱ که از سال ۱۰۵۶ از مرکزش در میلان به مناطق شمالی ایتالیا کشیده شد. این نهضت متشکل از طبقات اجتماعی فقیر و دربرگیرنده خرده روحانیون، علیه نظام پاپیسم و قیصر و با مطالباتی در اصلاح ساختار و کارکرد کلیسا و حکومت بود. بعد از سرکوب نهضت پاتاریسم توسط پاپ، مقاومت بعدی در اوخر قرن ۱۲ شکل گرفت با عنوان جنبش کاتاریسم Catharism با رویکرد درخواست برای اصلاحات نظام پاپیسم و اصلاحات گریگوری (Gregorian Reform).

کلیسا با بهره‌گیری از هیأت‌های داوری قدرتمند، می‌کوشید تا از طریق آنها به یکپارچگی دینی مدنظر خود نائل شود.[۱]

٦-۳-۱۱- تعقیب و آزار یهودیان

یهودیان دومین جماعتی بودند که پس از بدعت‌گذاران، چه توسط کلیسا و چه از سوی امیران مسیحی مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند. تا پیش از قرن ۱۰ در اروپا، تعداد اندکی جوامع و محلات یهودی وجود داشت. جوامع یهودی شامل بازرگانانی بودند که با دیگر تجار شرقی (لبنانی، سوری، ...) بخش عمده‌ای از تجارت اندکی را که در آن عصر میان مسیحیان و مردمان مشرق زمین جریان داشت، بر دوش می‌کشیدند. در این اثنا کلیسا درصدد برآمد مناسبات میان مسیحیان و یهودیان را در نظر و عمل تحت نظم و سامان درآورد. در عصر شارلمانی و جانشین‌های او، برخلاف نظرات تند کلیسا علیه آنها، حکومت، یهودیان را مورد تعقیب و آزار قرار نداد.[۲]

در عصر مسیحیت و گسترش دولت‌های فئودالی، یهودیان در اروپا از موقعیت اجتماعی مشابه طبقات غیرآزاد برخوردار بودند. با این‌گونه وضعیت بندگی و فرودستی، طبقه یهودیان هم تحت حاکمیت و هم تحت حمایت زمین‌داران قرار داشتند و رفتار آنان و امیران و شاهزادگان مسیحی با این قوم عموماً میان تحمل و حمایت در برخورداری از منافع از یک سو و تعقیب و آزار از سوی دیگر در نوسان بود. این وضعیت مخصوصاً برای پاپ‌ها، امپراطوران و پادشاهان نیز مصداق داشت. قدیس لویی نهم[۳] امپراطور فرانسه، اگرچه از یهودیان منزجر بود، اما درعین‌حال آنها را درک و احساس می‌کرد. یکی از دلایل رشد و رونق اقتصادی بعد از گذر از عصر هزاره اول را باید در مشارکت فزاینده اقوام یهودی در عرصه‌های مالی و بازرگانی در جوامع آن دوران دانست.

۱- از معروف‌ترین قربانیان تفتیش عقاید در دوران قرون وسطی باید از گالیله نام برد که مخالف نظر کلیسا مبنی بر مرکزیت زمین بود (البته با توبه به‌موقع از اعدام رهایی یافت). افرادی همچون ژاندارک، یان هوس، جوردانو برونو (که هر سه نفر اعدام شدند) و پروتستان‌ها از محکومین دادگاه‌های تفتیش عقاید هستند. جوردانو برونو ((Giordano Bruno (1548-1600) کشیش، فیلسوف و کیهان‌شناس ایتالیایی به‌خاطر عقایدش که مخالفت با تعالیم دستگاه پاپ داشت، در دادگاه محکوم و با موافقت پاپ کلمنت هشتم در شهر رم سوزانده شد. به همین دلیل او را جزء شهدای علم می‌دانند.

۲- برخلاف قلمرو شارلمانی، ویزیگوت‌های اسپانیا، قوانین ضدیهودی را تنظیم و به اجرا گذاشتند. با فتح بخش اعظم شبه‌جزیره ایبری از سوی مسلمانان، یهودیان و مسیحیان در این زمان با رفتار بردبارانه مسلمانان با خود مواجه شدند.

۳- Louis IX of France (1214-1270) یا Saint Louis که در سال ۱۲۲٦ در ۱۲ سالگی تاج‌گذاری کرد و در ۱۲۷۰ بر اثر بیماری در تونس درگذشت.

یهودیان از قرن ۱۱ به بعد، مردمان منحصر به فردی بودند که توسط مسیحیان در شمار صاحبان مذهب مشروع، ولیکن قابل برخورد قلمداد می‌شدند، درحالی‌که مسلمانان جزء کفار تلقی می‌شدند. در سراسر قرن دهم نقش اورشلیم به‌عنوان زادگاه مسیح و آیین مسیحیت در نظر مسیحیان مسحورکننده‌تر و جذاب‌تر گردید. پاپ اوربان دوم[1] فرمان جنگ صلیبی با مسلمانان را صادر کرد و اعلان او در سال ۱۰۹۹ به تصرف اورشلیم انجامید و طی آن صلیبیون مسیحی به قتل عام مهیب و نامیمون مسلمانان و یهودیان اقدام کردند. احساسات و هیجانات این جنگ و تصرف اورشلیم، به‌گونه‌ای مصائب مسیح را زنده کرد و موجی از نفرت و خصومت علیه یهودیان را برانگیخت زیرا مسیحیت بر این باور بودند که یهودیان بودند که باعث زجر و شکنجه مسیح شدند و لذا بدین‌گونه آنان را مکافات کردند. خیل سپاهیان فقیر و بی‌چیز به سرکردگی شورش‌طلبان متعصبی نظیر راهب پیتر معتکف[2] از مسیر اروپای مرکزی به طرف خاور نزدیک، بر سر راه خود محلات یهودی‌نشین را مورد حمله و به کشتار ساکنان آن پرداختند و اولین موج بزرگ کشتار پیروان یک دین در اروپا را پدید آوردند.[3] یهودیان انگلستان در سال ۱۲۹۰ و فرانسه در سال ۱۳۰٦ نیز دائم مورد آزار قرار داشتند و آنها در سال ۱۳۹٤ برای همیشه از قلمرو پادشاهی فرانسه به بیرون رانده شدند. در قرن ۱٤ با اتهام اینکه یهودیان چاه‌های آب را همانند جذامیان مسموم کرده‌اند به کشتار آنها اقدام شد. در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳٤۸ با شیوع بیماری طاعون، یهودیان مسئول آن شناخته شده و در آلمان و اروپا با آنها برخورد شد. انزوای یهودیان که جراحت‌بارتر از تعقیب و آزارشان بود، در قرون ۱۲ و ۱۳ تشدید گردید. تملک زمین، ابتیاع اراضی و اشتغال در بسیاری از حرفه‌ها برای آنان ممنوع شد. در شبه‌جزیره ایبری اسپانیا بدترین نوع آواره‌سازی قوم یهود در سال ۱٤۹۲ به وقوع پیوست. سلاطین کاتولیک با هدف صیانت از پاکیزگی خون، شدت عمل زیادی علیه یهودیان به‌کار بستند. با وجود چنین شرایطی، یهودیان که در همه شئون با طرد و ممنوعیت مواجه شده بودند، اما توانستند کماکان

۱- Pope Urbane II کسی که اولین اعلان جنگ صلیبی را داشت.

۲- پیتر هرمیت یا پیتر معتکف، هزاران کشاورز را برای بازپس‌گیری اورشلیم سازمان‌دهی و فرماندهی کرد. بعداً نام این لشکرکشی‌ها به جنگ‌های صلیبی شهرت یافت. این لشکرکشی بنا به فتوای پاپ اورین دوم در سال ۱۰۹۵ بود که همه مسیحیان را وادار به جنگ ترکان مسلمان و گرفتن شهر اورشلیم کرده بود. پیتر معتکف که در سال ۱۰۹٦ لشکرکشی خود را به طرف اورشلیم داشت، در آسیای صغیر از سوی ترکان مسلمان مورد هجوم واقع شدند.

۳- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۷٦-۱۷۱

نقش خویش را به‌عنوان وام‌دهندگان پول و اعتبار ولو در مقیاس کوچک و مصرفی حفظ کنند. این امر موجب شد که یهودیان علاوه بر تعقیب و آزار از سوی پیروان قیصر و کلیسا به‌عنوان نزول‌خوار مورد نفرت و انزجار مسیحیان قرار گیرند. از سوی دیگر قوم یهود به‌خاطر قابلیت طبابت فوق‌العاده‌ای که داشتند توانستند در کسوت طبیبان اشخاص متنفذ و اغنیا درآیند. اکثر پاپ‌ها و سلاطین دارای اطبای اختصاصی یهودی بودند.[۱]

۷-۳-۱۱- فرهنگ کلیسا- نظام پاپیسم

از عصر میانی قرون وسطی به بعد با پدیدار شدن نظام فئودالیسم اروپایی و برپایی دولت‌های فئودالی از یک طرف و گسترش فرهنگ مسیحیت و نهاد کلیسا از طرف دیگر، نهاد کلیسای رسمی و نظام پاپیسم در ائتلاف با زمین‌داران و اشراف نسبت به برپایی نظم اجتماعی با دسترسی محدود، اقدام کرده و در این نظم ستم و بهره‌کشی فئودالی را در چارچوب حفظ وضع موجود برای مردم و کشاورزان موجه جلوه دادند. حق‌خواهی در این فضا به عنوان امکان حلول شیطان در جسم و روح تلقی می‌شد. توده‌های کشاورز در این چارچوب نهادی، غالب دسترنج خود را به اشراف و فئودال‌ها واگذار کرده و در عوض از معنویت کلیسا با رویکرد قناعت به داشته‌ها، سیراب می‌شدند. این رویکرد دنیاگریزی برای توده‌های مردم آن چنان رشد کرده و قانونمند شده بود که راهبان بسیاری، از کلیساها و از همه عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، گریزان و منزوی شده و به دور از نیازهای طبیعی انسان به‌سر می‌بردند. در دیرها، رئیس دیر از راهبان اطلاعات کامل می‌خواست و نوآموزان را با فرمان‌های قساوت‌آمیز، آموزش می‌داد. به نوآموزی گفته شد که در کوره مشتعلی بجهد و او اطاعت کرد ... به راهب دیگری گفته شد عصای رئیس دیر را چون نهالی بکارد و آن را چندان آب دهد تا گل برآورد و او چند سال و هر روز به رودی که ۳ کیلومتر از دیر فاصله داشت می‌رفت تا آب آورد و بر پای عصا ریزد. بسیاری از راهبان نظافت را ضد ایمان می‌دانستند، در یکی از دیرها که ۱۳۰ راهبه داشت هیچ‌کس استحمام نمی‌کرد.[۲] در مجموع ایدئولوژی حاکم در این دوران که نهاد کلیسا عهده‌دار تولید و نشر آیین

۱- منبع قبل

۲- دورانت- ویل، عصر ایمان، بخش اول، صفحه ۷۶

مسیحیت بود، نه‌تنها در قالب تحرک، تغییر و تحول، اصلاح وضع دنیوی، رشد، پیشرفت و تعالی سخنی گفته نمی‌شد، بلکه در برداشت از انسان، دنیا، آخرت، اجتماع، ثروت، عقل و خرد ، محتوای بازدارنده و تخدیری داشت و این از موانع اصلی دگرگونی و پیشرفت انسان و جامعه بود. جهان‌بینی این ایدئولوژی، کلیاتی از مجموعه‌هایی بسته با افق محدود، خشک و انعطاف‌ناپذیر همراه با جدایی دنیا و آخرت، بود و این جهان‌بینی بخشی از دوران قرون وسطی با مختصاتی همچون آخرت‌گرایی، را برای اروپا رقم زد. ویژگی‌ها و مختصاتی همچون مذمت دنیا و امور آن، قناعت افراطی به داشته‌ها، شیوه تفکر بسته و مضبوط، ضدیت با علم و نوآوری و تفسیر جدید از امور، مخالفت با تغییر و دگرگونی، پذیرش روابط ظالمانه اقتصادی توسط توده‌ها، حاکمیت فرهنگ خرافی، سلطه همه‌جانبه کلیسا بر تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از خود یک مذهب و جهان‌بینی بسته‌ای به جای می‌گذارد که مانع عمده‌ای در شکوفایی استعداد و ظرفیت‌های طبیعی، فیزیکی و انسانی شده و باعث و بلااستفاده کردن بسیاری از این ظرفیت‌ها، گردیده است.

٤-١١- مختصات تولیدی و اقتصادی قرون وسطی

١-٤-١١- نظام ارضی و دهقانی و پیدایش فئودالیسم اروپایی

در طی قرون ۵ الی ١٤ یا قرون وسطی، زمین کشاورزی، اصلی‌ترین منشأ درآمد محسوب می‌شد و اقتصاد اروپا بر نوع خاصی از فئودالیسم استوار بود. زمین که منشأ تولید ثروت محسوب می‌گردید در مالکیت اشراف، نجبا و فئودال‌ها قرار داشت. توده مردم که زارعین و دهقانان بودند، متعلق به طبقه‌ای بودند به نام سرف[1]. هر رعیت یا سرف، در قبال کار در زمین و ملک ارباب به واسطه زندگی خود باید کارهای مضاعف

۱- سرف (Serf) به وضعیتی از روستاییان و رعایا در عصر فئودالیسم قرون وسطی، اطلاق می‌شود که روستائیان بی‌زمین، کار خود را در خدمت اربابان زمین‌دار خود می‌گذراندند و براساس نظام رعیت‌داری، فردی که روی زمین کار می‌کرد جزءلاینفک زمین بود و مالک می‌توانست زمین را به همراه افرادی که روی آن کار می‌کردند به دیگری بفروشد. ارباب‌منشی بارون‌ها، فئودال‌ها و بهره‌گیری آنها از رعایا و فراهم ساختن یک شرایط بردگی و اسارت (bondage)، برای آنها وضعیتی ساخته بود که آثار آن تا قرن ۱۹ پابرجا بود. این آثار به‌تدریج از عصر رنسانس به بعد شروع به سست شدن و نابود شدن کرد. رعایا مجبور بودند به روی بخشی از زمین بارون‌ها و فئودال‌ها که مباشرین سهم ملک اربابی را برای رعایا (Land of the manor) تعیین می‌کردند، کار کرده و در مقابل کار و تحمل مشقات طاقت‌فرسای خود و خانواده آن چیزی را دریافت کنند که بتوانند زنده بمانند. سهم آنها در تولیدی که همه چیز خود را در آن تجلی داده بود، سهمی بود در حد بقا و زنده ماندن. جایگاه این کشاورزان نیز جایی بین برده و انسان کشاورز بود.

دیگری را نیز انجام می‌داد. کارهایی از قبیل شـخم زدن بخشـی از اراضـی مالک که در اختیار او نبود و سـهمی از تولید آن نداشـت، نگهداری بخشـی از دام و طیور ارباب، پیشکش کردن بخشی از تولیدات کشاورزی، دام و طیور خود به ارباب و مباشرین او، نداشتن حق اعتراض، نداشتن حق برای تغییر شغل و منطقه خود، همکاری با ارباب در جنگ و نزاع‌ها، الزام به کسب اجازه در ازدواج و تحصیل فرزندان با پرداخت خاص به ارباب. از آنجا که فئودال‌ها علاوه بر قدرت اقتصـادی، دارای قدرت سـیاسـی از طرف حکام (دولت فئودالی) بودند، می‌بایسـت مناطق تحت نفوذ خود را کنترل و نمایندگی می‌کردند. ازاین‌رو وابستگی رعایا به اغنیا نیز بیشتر می‌شد. اراضی فئودالی در این دوران در روسـیه «وچینا»، در انگلسـتان «ملک اربابی» و در فرانسـه و سـایر مناطق اروپا به «سینورنشین» شهرت داشت.[۱]

وضعیت ساختار و کارکرد نظام ملک اربابی بر پایه سرف‌ها تا بعد از رنسانس پایدار و مستمر بود. بعد از تحولات عصر رنسانس و عصر اصلاحات دینی، در اروپای غربی پایه‌های این نظام شروع به سست شدن کرد. برعکس این وقایع در اروپای غربی، در همین دوران این نظام ارضـی و دهقانی در اروپای مرکزی و شـرقی از پایه‌ها و اعتبار بیشـتری برخوردار گردید.[۲] امری که با آثار سـرریز عقب‌برنده خود، مانع بیداری و پیشرفت در این بخش از اروپا شد. به‌طور کلی در این عصر، زمین کشاورزی، تملک نیروی کار رعایا یا سـرف‌ها با مناسـبات فئودالی بین فئودال‌ها و نظم اجتماعی که در ائتلاف خود داشتند (نجیب‌زادگان، بارون‌ها، دوک‌ها، شوالیه‌ها، آریستوگرات‌ها) پادشاه و کلیسـا، سـرنوشـت اقتصـادی و اجتماعی جامعه اروپا را رقم زدند آنهم با آثار و پیامدهای همه‌جانبه برای قرون بعدی اروپا.

۱- برای آشـنایی همه‌جانبه‌تر با شـرایط نظام ارضـی و دهقانی اروپا در این اعصـار که علاوه بر آثار تعیین‌کننده‌ای که در عرصه‌های اقتصادی داشته است، رسوم و نهادهای آن سازنده ساختار و کارکردهایی در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز بوده است، رجوع شود به:

Bonnassie Pierre: From Slavery to feudalism in south- western Europe, Combridge University Press, 1991, 2009.

۲- در تاریخ ۱۷۸۱ امپراطور پروس با عنوان اعلامیه Serfdom Palent 1781 قوانین این نظام را مجدود و این نظام تا تاریخ ۱۸۴۸ در این جغرافیا رو به افول گذاشته شد. این وضعیت در فنلاند، نروژ و سوئد به‌خاطر عدم برپایی نظام فئودالیته در این جغرافیا، فاقد آثار و کارکرد بود.

۲-٤-۱۱- فرایند روستایی شدن اروپاییان و شکل‌گیری اولیه فئودالیسم اروپایی

با فروپاشی امپراطوری روم، بی‌ثباتی، نزاع و جنگ حاکم بر اروپا، رویکرد اقتصادی و اجتماعی این امپراطوری که معطوف به شهر و توسعه شهرنشینی بود، جهتی عکس به خود گرفت. شهر که کانون ثبات، حشمت و شکوه بود، اکنون به‌خاطر ناامنی، غارت و قحطی فضای مبهمی به خود گرفت. جمعیت از کانون‌های بی‌ثبات و فاقد غذا در شهرها در روستاها که از امنیت بیشتری برخوردار بوده و غذا در آن پیدا می‌شد، مأمن گرفتند. کشاورز، کشاورزی و تولیدات غذایی از اهمیتی بیش از گذشته برخوردار گردید. اگر در امپراطوری روم، با ثبات و امنیت و زیرساخت‌های جاده‌ای که فراهم کرده بود، مواد غذایی از شمال آفریقا و خاورمیانه رولنه حوزه جغرافیایی و جمعیتی اروپایی این امپراطوری نمی‌شد، این شرایط وسعت بازار و تجارت پس از فروپاشی امپراطوری روم فراهم نبود.

اگر دوره‌های اولیه قرون وسطی (۸-۵) را دوره جابه‌جایی قدرت اقتصادی از شهر به طرف روستا و گسترش کشاورزی در این عصر بدانیم، در عصر میانی قرون وسطی[1] و بین قرون ۱۰-۸ و در عهد شارلمانی، اهمیت کشاورزی و زمین‌داری و شکل‌گیری نظام اولیه زمین‌داری و فئودالیسم اروپایی پی‌ریزی شد و از اهمیت بالایی برخوردار گردید. در این برهه از تاریخ، زمین کشاورزی منشأ اصلی ثروت و آثارش می‌شود. اکثریت مردم حوزه جغرافیایی امپراطوری سابق روم اکنون در دنیای دهقانی زندگی می‌کنند.

۱- نظام ارضی و دهقانی در این عصر به نظام سرواژی (فرانسوی Servage) (انگلیسی Serfdom System) معروف می‌باشد. رعایا (Serf) بخشی از دارایی و مایملک ارباب تلقی می‌شدند و پایین‌ترین و فرودست‌ترین رسته اجتماعی شمرده می‌شدند. رعیت در این نظام چهره نرم‌شده برده‌داری امپراطوری روم بود. این نظام ارضی و دهقانی تا قرن ۱۹ در اروپا از اعتبار عملیاتی برخوردار بود به‌طوری که لغو آن در حوزه یوگسلاوی سابق طی اعلامیه ۱۸٤۸ زاگرب، صورت پذیرفت. لغو این نظام در بخش غربی اروپا همچون فرانسه در قرن ۱۵ و در بخش شرق اروپا همچون روسیه، لهستان، مجارستان در قرن ۱۹ شکل گرفت. فئودالیسم که نام نظام اقتصادی و اجتماعی است که در قرون وسطی مسیحی در اروپا شکل گرفت، از واژه فئو (feu) به معنی قطعه زمین است که در اختیار ارباب بوده و نظام بهره‌برداری خاصی در آن حاکم کرده است.

ویژگی نظام فئودالیسم (دولت فئودالی) در این بود که هر قسمت بزرگی از اراضی کشور به نام املاک در تصرف یکی از اشراف فئودال یا زمین‌دار قرار داشت. این اراضی توسط شاه یا زمین‌دار بزرگ‌تری که تیول گسترده‌ای از اراضی را در اختیار داشت به نام سینیور (Senior) که اشراف بودند به فئودال‌ها واگذار می‌گردید. فئودال‌ها در ازای این امتیاز، بخشی از تولیدات یا مبلغی پول به‌عنوان مالیات و همچنین تهیه سرباز و سپاه از میان رعایا در موقع جنگ و تأمین غذای آنها اقدام می‌کردند. فئودال‌ها از رعایا یا سرف‌های خود علاوه بر کار، بیگاری کشیده و بخشی از خوراکی‌ها و دام و طیور آنها را نیز تصاحب می‌کردند. این نظام فئودالی بنایی بود بر ویرانه نظام برده‌داری روم و نظام اشتراکی اولیه اقوام بربرها. این نظام را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره قرون ۱۱-۵، عصر اولیه، عصر تکامل ۱۵-۱۱ و عصر زوال ۱۷-۱۵.

برده و برده‌داری که میراث امپراطوری روم بود، هنوز در این عصر پابرجا است. اگر چه به‌خاطر قطع ارتباط حوزه برده‌فرست (شمال آفریقا و خاورمیانه) با حوزه برده‌پذیر، بخش اروپایی امپراطوری نمی‌توانست از رونق عصر امپراطوری برخوردار باشد.

تا اواسط قرون وسطی، مسیحیت در اروپا در وضع بردگان، هیچ‌گونه تغییری نتوانست یا نخواست ایجاد کند. غالب کشاورزان همچون برده در زمین مالکین به‌کارگرفته می‌شدند. با وجود اولین موج توسعه کشت و زرع در قرون ٦ و ٧ میلادی هنوز سرزمین‌های اروپا، جنگلی محسوب می‌شد. اراضی کشاورزی نیز به دو شکل بود. اراضی کشاورزی بزرگ که با کشاورزانی (کشاورز به نام سرف و بین برده و رعیت) که در آن کار می‌کردند، متعلق به زمین‌دار و ارباب بود. دهقانان در این اراضی به کارهای سنگین و بیگاری وادار می‌شدند و آنها در حداقلی از تولیدات جهت زنده ماندن و کار کردن، از تولید سهم داشتند. در بخشی از اراضی کشاورزی، دهقانان جزء بودند که خود صاحب زمین بوده یا آن را اجاره کرده و با تولیداتی که داشتند هم معاش خود را تأمین می‌کردند و هم با مازاد اندک و قابل فروشی که داشتند از طریق مبادله، سایر نیازهای خود را تأمین می‌کردند.

از زمان شارلمانی به بعد، تحولی در اروپا به منصه ظهور رسید که یکی از بزرگ‌ترین تحولات قرون وسطی به شمار می‌رود و آن اعطای داشتن حقوق دهقانان از مالکین و اربابان و رهایی از یوغ بیگاری مالکین بود. این تحول، موجب شد که اراضی مالکین بزرگ به قطعات کوچک‌تر تقسیم شده و طبقه اجتماعی و اقتصادی دهقانان بیش‌ازپیش از قدرت برخوردار گردد.

فرمان شارلمانی تحت عنوان فرمان املاک و اراضی[1] در سال ۸۰۰ تنظیم و تمام شئون زندگی زارعین حتی در اراضی بزرگ سلطنتی را دربر گرفت و به وضعیت روستاها و کشاورزی در عصر تولد دوران میانی قرون وسطی سامان نوینی بخشید.[2]

۳-٤-۱۱- گذاری از شهرنشینی به روستایی شدن اروپاییان

یکی از عوامل مهمی که به پیدایش دنیای قرون وسطی و هویت‌بخشی اولیه به اروپا کمک کرد، پدیده اقتصادی در حوزه روستایی و کشاورزی بود. با سقوط امپراطوری

1- Capitularede Villis

۲- لوگاف- ژاک، صفحات ۷۸-۷۷

روم در سال ٤٧٦، زیرساخت‌های این امپراطوری بزرگ که هم مظهر اقتدار این امپراطوری و هم معنی‌دهنده به آن بودند و هم خود برآمده از این اقتدار بودند، یعنی جاده‌ها، کانال‌های آب، بازارها، مراکز تجاری، سیستم‌های آبرسانی با توجه به بی‌ثباتی، هرج‌ومرج، جنگ و عدم نگهداری و تصدی از آنها، به‌تدریج رو به ویرانی نهاد. به‌لحاظ نیاز مبرم به امنیت، بقا و تأمین غذا، ۳ عنصر حیاتی و اساسی در زندگی هر فرد و خانواده، جریان مهاجرت که در زمان امپراطوری روم از روستاها به شهرها در جریان بود، فرایندی معکوس به خود گرفت. جمعیت از شهرهای فرورفته در هرج‌ومرج، غارت، بی‌ثباتی و فاقد غذای لازم، به طرف روستاها کوچ کردند و باعث شکل‌گیری پدیده مهم مهاجرت از شهر به روستا با آثار سرریز گسترده گردید. در فاصله بین فروپاشی امپراطوری روم (قرن ۵) و شکل‌گیری اولیه قرون وسطی در قرون ۸-۵، این روستاها و مراکز عمده آنها (دهستان‌ها) بودند که به جای شهرهای امپراطوری روم، هسته اصلی شئون اقتصادی و اجتماعی جوامع اروپایی را شکل دادند. مختصات این جایگاه جدید اقتصادی، در اتکای همه‌جانبه به زمین و تولید کشاورزی به‌عنوان تولید عمده و اصلی اقتصاد (آنهم با ابزار تولید محدود) مبادله کالا- کالا و شکل‌گیری بازار دادوستد محدود، تولید خودمصرفی و معیشتی ... بود.

در دوره‌های اولیه قرون وسطی (۸-۵) به‌لحاظ بی‌ثباتی و جابه‌جا شدن منشأ قدرت و اقتصاد از شهر به روستا و تولید قابل دادوستد به تولید معیشتی و آنهم کشاورزی، اقتصاد مبتنی بر پول تمدن رومی به عقب رانده شد و حسب شرایط بی‌ثباتی و عدم تعامل گسترده از مبادلات پایاپای رونق برخوردار گردید. مبادلات هر منطقه با مناطق دوردست به استثنای اقلام ضروری نظیر نمک، تقریباً به کلی از میان رفت.

در کنار بسط و توسعه اقتصاد روستایی و کشاورزی، بر بنای شهرها و مراکز قدرت دیروزی (امپراطوری روم) و شکل‌گیری قدرت جدید (مسیحیت) چندین کانون شهری نیز طی قرون وسطی از رونق و اعتبار برخوردار گردیدند. ازجمله این کانون‌ها می‌توان از شهرهای تور، لیون، تولوز، میلان، فلورانس، ونیز که از مراکز اقامتی سلاطین مقتدر یا اسقف‌ها و نهاد کلیسا بودند، یاد کرد. این شهرها نمادهایی از جابه‌جایی قدرت از یک

امپراطوری اقتدارگر (امپراطوری روم) به مراکز خرده‌قدرت بود (گذار از امپراطوری به دولت فئودالی) که سلاطین محلی یا منطقه‌ای یا نهاد کلیسا آن را پی‌ریزی کردند.[۱]
با چنین فرایندهایی بود که در دوران قرون وسطی، زمین کشاورزی، اصلی‌ترین منشأ درآمد ملی محسوب شد. ارزش، قداست و اهمیت اقتصادی و اجتماعی زمین، پیدایش فئودالیسم اروپایی را شکل و به آن تکامل داد. در نظام فئودالیسم اروپایی، قاعده اصلی دهقانان، به صورت سرف (وضعیت زارعین بین برده و رعیت) و در چسبندگی کامل با زمین کشاورزی، تحت مالکیت فئودال‌ها قرار گرفتند.
این اراضی فئودالی در گستره قاره اروپا علاوه بر ساختار و کارکردهای یکسانی که با هم داشتند، از تفاوت‌های منطقه‌ای نیز برخوردار بودند. در انگلستان این نظام به نظام ملک اربابی[۲] یا ملک تیولی در فرانسه به نظام سینیورنشین و در روسیه به نظام وچینا شهرت داشت. سرف‌ها، علاوه بر اجبار به کشت و کار برای اربابان، موظف به تحویل بخشی از محصول خود و کالاهای خود همچون چرم، پارچه، خوراکی به ارباب و خانواده او بودند. بیگاری و بخشش‌های اجباری در چارچوب روابط مستقیم و غیرمستقیم بین سرف و ارباب، از رواج همه‌جانبه‌ای برخوردار بود.
در رهگذر چنین مناسباتی است که به‌تدریج اربابان و فئودال‌ها علاوه بر قدرت اقتصادی، دارای قدرت، نفوذ اجتماعی و به‌تبع آن قدرت سیاسی شدند. به زودی این قدرت‌های منطقه‌ای، از طرف قدرت و دولت حاکم (دولت فئودالی) نمایندگی آنها را در منطقه عهده‌دار گردید و بدینوسیله بر قدرت فئودالیسم اروپایی، افزوده شد. در چنین ساختاری است که جامعه اروپایی بعد از فروپاشی امپراطوری روم و در دوران اولیه قرون وسطی، به‌تدریج در خود طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی را شکل می‌دهد. نظام اجتماعی این دوران، نظامی بسته و به صورت هرمی از طبقات شکل می‌گیرد. قاعده این هرم، کشاورزان هستند که وابسته به زمین‌اند. پیشه‌وران، اشراف صاحب زمین، روحانیون و وابستگان به کلیسا، شوالیه‌ها و جنگاوران سطوح بالاتر هرم را شکل می‌دهند. فرایند تغییر و تحول کمی و کیفی در هر کدام از این طبقات بسیار متفاوت از دیگری بود. اقشار مولد جامعه همچون کشاورزان و پیشه‌وران به دلیل چنین ساختار هرمی، قادر به تغییر و تحول در وضع خود نبودند.

۱- منبع قبل، صفحه ۶۳

2- Manor

در دوره‌های اولیه قرون وسطی، بسته بودن فعالیتهای اقتصادی، کوچک بودن تولید، محدود بودن بازار، سادگی ابزار تولید، عدم کاربرد گسترده پول، همه‌وهمه از مظاهر اقتصاد روستایی و کشاورزی بود که در این دوران شکل گرفته بودند.

٤-٤-١١- تحول و گذار در تولید کشاورزی

بعد از فروپاشی امپراطوری روم و دوره‌های آغازین قرون وسطی مهاجرت مردم از شهرها به روستاها به‌خاطر تأمین امنیت و غذا، روستاها در تحولات اقتصادی و اجتماعی از نقش مهم‌تری برخوردار شدند و ساختار و کارکردهای روستاها بر بنیان فئودالیسم بنا گردید. اروپای فئودالی این عصر و پس از قرن ۱۱، دنیایی روستایی است که زمین، تولید کشاورزی، دهقان و ارباب مبانی وجودی آن را تشکیل می‌دهند. کشت و زرع غله در اروپا جهت تأمین غذا و حیات و بقای مردم، از اهمیت بسیار و امری غیرقابل چشم‌پوشی است. در کنار اهمیت غله، دو نوع نوشیدنی که ریشه در آیین‌ها دارد، نیز از اهمیت زیادی برای اروپاییان برخوردار می‌شود؛ یک سو شراب است که از زمان پذیرش مسیحیت توسط مردم، نقش آن در آیین مسیحیت، اهمیت بیشتری پیدا کرد و تاکستان‌های گسترده‌ای در اروپا شکل گرفت و از طرف دیگر آبجو یا سرواز (Cervoise) نوعی نوشیدنی از تخمیر جو و غلات، جای پای خود را میان اروپاییان باز کرد. تمایز میان این دو نوشیدنی آن‌چنان است که فرقه‌ای از کلیسای کاتولیک که توسط قدیس فرانسیس (فرانسیسیان) تأسیس شد. حسب عادت و عرف، صومعه‌های خود را به دو نوع صومعه شرابی و صومعه آبجویی تقسیم کردند.

مجموعاً زندگی روستایی اروپایی از سال ۱۰۰۰ به بعد علیرغم بعضی از تمایزات و تفاوت‌های منطقه‌ای به صورت تقریباً همگونی به‌لحاظ شرایط اقلیمی و طبیعی تکوین و توسعه پیدا نمودند. این همگونی در ساختار و کارکردها، بیشتر ناشی از پیشرفت‌های فنی مهمی بود که نیروی مولد عامل انسانی، در آماده‌سازی زمین و اراضی و پربازده‌تر کردن آن و بهره‌گیری از خیش و گاوآهن در امر تولید، مورد استفاده قرار می‌دادند. زراعت به کمک گاوآهن باعث استفاده از قدرت تحرک حیوان (گاو، اسب) کنار نیروی انسانی شد. در شمال اروپا حسب شرایط، جهت افزایش میزان محصول و ایجاد تنوع در سطح معیشت مردم اهمیت زیادی پیدا کرد و آن جایگزینی، نوع سوم آیش زمین به

جای نوع سنتی آن که آیش چرخشی دو قسمتی بود و در آن نیمی از اراضی زراعتی را برای تقویت زمین به صورت بایر باقی می‌گذاشت، تغییر سیستم زراعتی به آیش چرخشی سه قسمتی موجبات کشت حبوبات را فراهم آورد و به کمک آن سالانه دو نوع محصول و به میزان بیشتری برداشت شد.[۱] این به‌کارگیری روش‌های جدید و تنوع در تولید و افزایش آن در فرایندهای خود، به‌تدریج آثار سرریز گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی همچون شکل‌گیری مازاد تولید، افزایش مبادله کالا- کالا، شکل‌گیری تقسیم کار اولیه، تحول در روش‌های کاشت، داشت و برداشت و غیره را برای اروپا رقم زد. فرایندهای این تحولات و اهمیت آن در قرون بعدی باعث پیدایش مکتب فیزیوکراسی[۲] در اروپا شد.

۵-٤-۱۱- شکل‌گیری فئودالیسم (قدرت‌های اقتصادی محلی و منطقه‌ای و دولت‌های فئودالی)

پس از فروپاشی امپراطوری روم و پراکندگی قرون ۸-۵، به‌ویژه از قرن ۱۰ به بعد، اروپا به‌تدریج مراحل جمع شدن خود را آغاز می‌کند. در این عصر و با توجه به حاکمیت بی‌چون و چرای کشاورزی و تولیدات آن بر عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اینکه مالکیت زمین کشاورزی از آن فئودال‌ها، اشراف و نجبا بود، وضعیتی شکل گرفت که آثار سرریز و پیامدهای آن به سلولی شدن جامعه منجر شد.[۳] صاحبان اراضی بزرگ و فئودال‌ها در کنار اراضی کشاورزی گسترده خود که دهقانان بر روی زمین آنها به کشت و زرع مشغول بودند و سهم ناچیزی از محصول را دریافت می‌کردند و باید برای عرصه‌هایی از نیازهای مالک نیز به بیگاری کشیده می‌شدند، محل سکونت خود را شکل می‌دادند. این محل سکونت فئودال‌ها در ساختن قلعه‌های بزرگ خود را به نمایش گذاشت. قلعه‌هایی که در مرکز اراضی کشاورزی متعلق به آنها قرار داشت و در کنار آن کلیسایی ساخته شده بود. این قلعه‌ها و چگونگی ساختار و کارکردی که در بستر زمان

۱- منبع قبل.

۲- مکتب فیزیوکراسی (Physiocracy) که باور به تسلط طبیعت و تولیدات کشاورزی در اقتصاد ملی داشت. نظریه‌پرداز این مکتب، فرانسوا کنه ((Francois Quesnay (1694-1774) می‌باشد. این مکتب، اولین مکتب اقتصادی است که به بیان قواعد علمی پرداخت و سهم بزرگی را در شکل‌گیری اصول اولیه نظام اقتصادی سرمایه‌داری داشت. آدام اسمیت نیز در سفر خود به فرانسه، تحت تأثیر افکار این مکتب و دکتر کنه قرار گرفت.

۳- جهت اطلاع بیشتر از چگونگی نظم اجتماعی تازه، رشد فئودالیسم و ریشه‌های آن و چگونگی مختصات نهادی و عرفی، سلسله مراتب آنها، رجوع شود به: کوریک- جیمز، صفحات ۹۵-۷۸

داشـــت، هم منجر به تکامل و تحول نظام فئودالیســـم اروپا (دولت فئودالی) در قرون بعدی شـد و هم آثار سـرریز اقتصـادی و اجتماعی در عرصـه‌های فردی و اجتماعی را باعث گردید. فئودالیسـم اروپایی می‌رود که از این تاریخ و تا سـده‌های ۱۷ و ۱۸، نقش بس مهمی در زندگی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپا ایفا نماید.

در این قلعه‌ها و برج‌ها، اشـــراف مالک یا فئودال نســـبت به چگونگی مالکیت و نحوه استیلای خود و دستگاه تحت حاکمیت خود بر کشـاورزان و تولیدات آنها حکمروایی می‌کردند (دولت فئودالی). قلعه و برج رفیع که فئودال‌ها برای خود پی‌ریزی کردند، نمادی بود از چگونگی قدرت و شوکت فئودال‌ها. در این رهگذر فئودال‌ها برای نمایش قدرت بیشـتر خود و در هم‌چشـمی با رقبای خود، هر چه بیشـتر نسـبت به وسـعت، بزرگی، اســـتحکام و دیوارهای بلند قلعه‌های خود اقدام می‌کردند. فئودال‌ها در داخل قلعه نیز جهت ابراز قدرت خود و تمایز همه‌جانبه با ســـایر افراد و به‌ویژه دهقانان، جاه و جلال باشـــکوهی از چیدمان‌های زندگی و جمع‌آوری وســـایل و اشـــیای گرانقیمت، تاریخی و هنری اقدام می‌کردند.

این چنین شـد که بررسـی صـحت و سـقم تحولات اقتصـادی و اجتماعی قرون بعدی و جدید، به‌درستی انجام نمی‌شود مگر اینکه به چگونگی شکل‌گیری، تحول و تکوین این برج و باروها و قلعه‌ها و آثار سرریز گسترده اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن توجه کرد.

در عرصـــه حاکمیت زمین، فئودال‌ها با نماد قلعه، برجی برای خود ســـاخته بودند. محل سـکونت روسـتاییان اطراف قلعه‌ها قرار داشـت. در این عصـر برخلاف عصـر باسـتان امپراطوری روم که روسـتاها پراکنده بودند، به‌خاطر نظام زمین‌داری فئودالیسـم، روسـتاها به‌صـــورت تجمیع شـــده و در کنار و مرکزیت قلعه و برج فئودال، مورد تعریف قرار می‌گرفتند. در چنین آمایشی از چیدمان عوامل، دهقانان و روستاییان چاره‌ای نداشتند که جهت امنیت، بقا و معیشـت خود و خانواده، محل سـکونت خود را در حاشـیه امن و تعریف‌شـــده بین خود و دیگران و بین همه با فئودال‌ها قرار دهند. در چنین فرایندی است که ده و روستا از سده‌های بعد از فروپاشی امپراطوری روم و به‌ویژه از قرن ۱۰ به بعد، هویت‌هایی را برای اروپای فردا رقم می‌زنند، هویت جدیدی که اروپا قبلاً از آن بی‌بهره بود.

روستا در این عصر، مجموعه‌ای از منازل و در کنار مزارع روستاییان تعریف می‌شدند. آنها صاحب کلیسایی نیز می‌شدند که در سابق نشانی از آن نبود و قبرستانی در کنار آن. در چنین چیدمانی از زندگی و اقتصاد، کلیسا نقش محوری بین زندگی روستاییان در این دنیا و قبرستان آن دنیا برای روستاییان ایفا می‌کنند. پیدایش مسیحیت، دگرگونی کاملی در رابطه با درگذشتگان مردم به منصه ظهور می‌رساند که قبل از آن، اروپاییان از آن بی‌بهره بودند. فئودال‌ها در چنین چیدمانی از زمین، تولید، رعایا، خانه و مزارع، نسبت به پی‌ریزی مناسبات حقوقی خاص خود[1] اقدام کردند. مناسباتی که در هر حوزه نفوذ فئودالی با دیگری متفاوت بود، اگر چه از وجوه مشترکی مابین آنها نیز برخوردار بود.

پیدایش فئودالیسم در این عصر، مجموعه‌ای از مناسبات حقوقی و قراردادی را شکل داد. حوزه نفوذ این مناسبات، در محدوده سرزمین متعلق به فئودال و جمعیت در آن بود. این مناسبات حقوقی و عرفی در عرصه‌های فردی، خانوادگی، تولیدی و اجتماعی ایجاد و دچار تحول و تکوین شد. در رهگذر این چیدمان از زندگی و تولید و اقتصاد و رعایت این موازین حقوقی و عرفی به آنها، به‌تدریج نظام فئودالیسم اروپایی را به طرف برپایی مناسبات اجرایی و عملیات خاص خود کشانید تا از این طریق بتوانند منویات خود را بر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی اعمال نمایند. پی‌ریزی مناسبات عرفی و قراردادی و ساختار اجرا و عملیاتی کردن آنها، هر روز قدرت فزاینده‌ای برای فئودال‌ها به ارمغان می‌آورد. کمیت و کیفیت چنین ساختار عرفی، اقتصادی و اجتماعی، میزان اقتدار و امنیت هر منطقه فئودالی را به نمایش می‌گذاشت. دهقانان و کسانی که طالب کار، نان و امنیت بودند، تحت پوشش فئودالی قرار می‌گرفتند که برای آنها فایده بیشتری در نان و امنیت به ارمغان می‌آورد.

کشمکش و رقابت بین فئودال‌ها، طی چند قرن باعث نزاع و جنگ‌های متعدد محلی و منطقه‌ای گردید. این نزاع‌های پایدار و مستمر به‌تدریج طی چند سده، برای اروپاییان امر دستیابی به ثبات و آرامش و صلح را پدیدار ساخت. در فضای ناامنی، بی‌ثباتی و نزاع و جنگ فئودال‌ها، این امنیت و ثبات است که مقدم بر نان و آزادی می‌شود. مطالبات امنیت‌خواهی مردم، در فضای پر از تنش، نزاع و جنگ قرون فئودالیسم اروپایی، باعث

۱- منبع قبل

شـــکل‌گیری و تکامل دولت‌های مطلقه طی قرون ۱۸-۱۶ برای تامین امنیت شـــد. شـــکل‌گیری دولت‌های مطلقه و قدرت حاصـــل از آن برای اعمال حاکمیت و نفوذ بر کلیت جغرافیایی و جمعیتی، پاســـخ تاریخی به جمع کردن نظام پراکنده، محلی و منطقه‌ای و دائم در حال رقابت و کشمکش فئودالیسم بود. علاوه بر این وضعیت خشن، نظام زمین‌داری در اروپا و زندگی پر از درد و محنت توده‌ها بود که در قرون ۱۷ و ۱۸ به شـعار آزادی کار و شـغل و آزادی مبادله منجر شـده و شـعارهایی که سـرلوحه کار اقتصـاددانان به‌ویژه اقتصـاددانان مکتب کلاسـیک بود و از گیرایی خاصـی در بین توده‌ها برخوردار گردید.

بی‌تحرکی در ســـاختار و کارکرد نظام ارضـــی و دهقانی و عوامل تولید، فقدان رقابت، تولید معیشـتی، انحصـارگرایی طبقات اجتماعی وابسـته به زمین (همچون پیشـه‌وران، اشراف صاحب زمین، روحانیون و وابستگان به کلیسا، شوالیه‌ها)، تجارت محدود و در کنترل معدودی از بازرگانان مشخصـه‌های خاص این دوره بود و باعث شـد که اتفاقاتی در حوزه اقتصاد رقم بخورد؛ اتفاقاتی ازجمله:

- بســـته بودن فعالیت‌های اقتصـــادی در داخل هر منطقه و تحرک و تعامل ناچیز هر منطقه با مناطق دیگر
- تولید معیشتی و کوچک بودن مقدار آن و بسته بودن فعالیت‌های آن
- محدود بودن وسـعت بازار و عدم برخورداری مناسـبات اقتصـادی از حوزه پوششی وسیع
- سادگی ابزار تولید
- گســـترده نبودن تجارت و بده و بســـتان بین مناطق و عدم تقســـیم کار، تخصـــصـــی نبودن کشـــت و تولید و به‌تبع آن محدود بودن میدان مبادله و تجارت

این سـاختار ارضـی و دهقانی و تولیدات محدود ناشـی از آن برای پاسـخگویی بخش کشاورزی به نیازهای جامعه اروپا، رسالت‌های محدود و محلی برای خود تعریف کرد. در قرن ۱۷ این بخش کشاورزی محدود و ایستا بود که در انگلستان با انجام اصلاحات ارضی و دهقانی، توانست رسالت مهمی را در شکل دادن به بسترها و پیش‌نیازهای رشد و توسعه به انجام رساند. رسالت‌هایی همچون تأمین غذا برای جامعه، شکل‌دهی مازاد

تولید و پس‌انداز برای انباشت سرمایه و رشد ملی، تأمین مواد خام کارگاه‌ها و صنایع، تأمین نیروی کار بخش‌های غیرکشاورزی و دامن زدن به وسعت بازار انجام این رسالت‌ها بود که در آغاز، انگلستان را به اولین کشور پیشرو و با تأخیری چند دهه‌ای، موجبات دگرگونی در فرانسه و سپس آلمان را فراهم ساخت.

۵-۱۱- مختصات اجتماعی و نهادی قرون وسطی

۱-۵-۱۱- پیدایش نظام پادشاهی اروپایی

حوزه‌های سیاسی و حقوقی ازجمله قلمروهایی شدند که طی قرون وسطی در کنار قلمروهای اقتصادی و نظام فئودالیسم اروپایی، باعث شکل‌گیری فرایندهایی را در وحدت‌بخشی و یکپارچگی اروپا بعد از سقوط امپراطوری روم، شدند.

بده- بستان این حوزه‌ها و قلمروها به‌تدریج شکل‌گیری و تکامل نظام‌های پادشاهی آنهم از نوع اروپایی را درپی داشت. پیدایش شاهان و سرزمین‌های پادشاهی و چگونگی نفوذ جمعیتی و جغرافیایی آنها، امری بود که در امپراطوری روم سابقه نداشت.

در امپراطوری روم، قدرت همه‌جانبه و نفوذ سرزمینی و جمعیتی آن را امپراطور با سلسله مراتب فرماندهی و امیران خود در دست داشت. اکنون با فروپاشی این امپراطوری و در غیاب قدرت آن، این اقوام و نژادهای فرانک‌ها، بورگاندی‌ها، ویزیگوت‌ها، لومباردها، گوت‌ها، انگلوساکسن‌ها، ... هر کدام با جمع‌آوری قبایل خود و در سرزمینی که در آن اقامت داشتند، به‌تدریج و به صورت خودگردان، فرایندهایی به نام نظام پادشاهی را طی قرون ۱۴-۸ شکل دادند. این نظام‌های پادشاهی آثار سرریز گسترده‌ای در همه عرصه‌ها داشتند. در این عصر، حوزه زیست اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اقوام اروپایی به‌تدریج با پادشاهی از میان خود، شکل جدیدی به خود گرفت.[۱] شکل و ساختاری که آثار سرریز گسترده‌ای در اروپای عصر پایانی قرون وسطی و اعصار رنسانس و بعد از آن، بر جای می‌گذارد. با شکل‌گیری این نظام پادشاهی، دیگر

۱- پادشاهی، شاهنشاهی یا سلطنت (Monarchy) شکلی است از نظام حکومتی که در آن فردی به‌عنوان رئیس کشور (جمعیت و سرزمین) قلمداد می‌شود. هگل فیلسوف آلمانی، ایران‌زمین را نخستین دولت شاهنشاهی می‌نامد. در طی قرون وسطی با شکل‌گیری اولیه نظام پادشاهی، این نوع نظام حکومتی در بستر زمان و به‌ویژه از قرن ۱۷ به بعد، اشکال نوینی به خود گرفت. نظام پادشاهی مطلقه به معنای حکومت بی‌مهار پادشاه است. حکومت پادشاهی موروثی، پادشاهی انتخابی، پادشاهی استبدادی و پادشاهی محدود ازجمله این اشکال پادشاهی است.

این قانون و مدنیت امپراطوری روم نبود که حاکم بر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی مردم باشد بلکه قانون و قوانین جدیدی بود که این پادشاهان آن را از عرف و سنن اقوام خود گرفته و با وضع آن اعمال قدرت می‌کردند. از آثار بازنشر این تحول، پیدایش اولیه چرخه و مدار مهم و توسعه‌ای «دولت- ملت» را می‌توان نام برد که این چرخه باعث تحولات بزرگی در اروپای قرن ۱۷ به بعد شد.

در این عصر اگر از قبل از تولد حضرت مسیح تا قرن ۵ میلادی قانون حاکم بر ملل یک قانون رومی بود که بر کلیت پهناور جغرافیایی و سرزمینی اروپا اعمال می‌شد، در طی قرون ۱۴-۸، این قوانین محلی و منطقه‌ای هر قوم و نژاد بود که در آن جغرافیا مورد عمل قرار گرفت و با این فرایند گذار از قانون با شمولیت همگانی (تمدن و حکومت روم) به قانون شمولیت محلی و منطقه‌ای و تاحدودی ملی تبدیل گردید که از اعتبار و نفوذ جمعیتی و سرزمینی کمتری برخوردار بود. ازاین‌رو اروپا که در عصر امپراطوری روم از قوانین واحدی برخوردار بود، اکنون با شکل‌گیری نظام‌های پادشاهی متعدد با سلسله قوانین مختلف در حوزه تعرفه‌ها، جریمه‌ها، خسارات، محکومیت‌ها، قراردادهای دادوستد خود را اداره می‌کند. قوانینی که در هر منطقه با منطقه دیگر متفاوت بوده و نهادسازی آن در بستر زمان، تفاوت بین اقوام و ملل را هر روز پررنگ‌تر می‌ساخت.

این‌گونه شد که قانون‌گذاری اقوام گسترده بربرها و قوانین متفاوت آنها با همدیگر بر بقایای نظام حقوقی و قانونی یکپارچه رم، شکل گرفت. نظام پادشاهی در اروپا و با چنین قوانینی که برخاسته از عرف و ارزش‌های نژادی بود، به‌تدریج در بستر زمان، پروسه‌ها و فرایندهای هویت‌بخشی نژادی و قومی و به‌تبع آن، پیدایش پیکره‌سازی اقوام و نژادها را در یک تن واحد به نام ملت و کشور تجلی بخشید. اروپا بعد از یکپارچگی‌اش در امپراطوری روم و پراکندگی‌اش در دوره‌های اولیه قرون وسطی، در این زمان به‌تدریج آزمون یکپارچگی منطقه‌ای و جغرافیایی به نام ملت و دولت را تجربه می کند. جمع شدن دوباره، اما نه در پیکره واحد همچون امپراطوران روم، بلکه جمع شدن در جغرافیای خاص و جمعیت خاص و تجمیع دولت‌های فئودال این جغرافیا در یک پیکره واحد شاهنشاهی.

۲-۵-۱۱- شکل روستا و کارکردهای آن

اریک فروم نظام اجتماعی قرون وسطی را چنین تعریف می‌کند:

«مشخصه قرون وسطی عدم وجود آزادی فردی است چرا که در این دوران هر کس زنجیر نقش خود در نظام اجتماعی بود و هیچ‌کس امکان و مجال آن را نداشت که از یک طبقه به طبقه دیگر اجتماع راه یابد و اغلب حتی آنقدر آزادی نداشتند که به میل خود بخورند و بپوشند.

صنعتگر ناگزیر بود متاع خود را به بهایی معین بفروشد و دهقانان موظف بودند فراورده خود را در جایی مشخص عرضه کنند. یک استادکار مجاز نبود کار خود را به دیگران بیاموزد، زندگی شخصی، اجتماعی و اقتصادی مردم زیر سلطه قواعد و تکالیفی خاص بود. اثری از رقابت نبود و هر کس وارث موفقیت اقتصادی معینی بود که معاش وی را تعیین می‌کرد. خط و زبان رسمی و رایج، خط و زبان کاتولیک‌ها یعنی لاتین بود. دستگاه عظیم کلیسا مانع از این بود که تعلیم و تربیت، کمیت فعالیت‌های اجتماعی، فکری، علمی و سیاسی به زبان مادری صورت گیرد. مؤسسات اجتماعی مثل مدرسه و کودکستان همه براساس آموزش و تعلیم مذهب خاص کلیسا بنا شده بود.»[1]

این ویژگی‌ها در عصر میانی قرون وسطی و دوره زمانی ۱۰۰۰ ساله، موجبات سلولی شدن جامعه اروپا را فراهم ساخت. ده و روستا شهر در یک جدایی معنی‌داری به سر می‌بردند. در روستاها، خانوارها با مناسبات و نیروی کار هر خانواده به تولید محدود و خودمصرفی مشغول بودند. ارتباط واحدها و خانوارهای روستایی محدود و بیشتر جنبه برخورداری از عرصه‌های اجتماعی داشت تا اقتصادی. چون در عرصه اقتصادی به‌لحاظ تولید محدود و خودمصرفی، کالای قابل‌ملاحظه‌ای برای مبادله و تجارت وجود نداشت. فضای طبقاتی بودن افراد و محل زیست آنها، زیست سلولی و انفرادی خانوارها را تسریع می‌کرد. در وسط روستا، قلعه و دژ مالک یا فئودال با چیدمان اشرافی و با کارکردهای محل سکونت و زیست و حکمروایی بر اراضی و رعایا، منادی این حیات طبقاتی و سلولی بود. دیوارهای بلند دژها مانع ارتباط و تعامل پایدار و روان رعایا با حوزه‌های دیگر می‌شد. حوزه زیست فئودال یا مالک بزرگ در تمام عرصه‌های اقتصادی

۱- فروم- اریک، گریز از آزادی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲، صفحات ۲۰-۱۹

و اجتماعی یک چیدمان سلولی را برای جامعه روستایی فراهم می‌ساخت. چیدمان‌های انفرادی در پرتو اقتدار شبکه‌ای که فئودال پی‌ریزی کرده بود علاوه بر ساختار و کارکرد قلعه فئودال که سلول مرکزی را تشکیل می‌داد، سه سلول اصلی دیگر هم در شاکله روستا وجود داشت. اول مالکیت زمین که از آنِ فئودال بود و مزارع را به اشکال و با اندازه متفاوتی به رعایا واگذار کرده و از آنها اجاره یا سهم قابل‌ملاحظه‌ای از تولید و محصول را از آنِ خود می‌کرد و رعایا در این مزارع در یک روش بسته به تولید محصولات خودمصرفی و با پرداخت سهمی قابل‌ملاحظه از محصول تحت عنوان اجاره به مالک اقدام می‌کردند. در چنین ساختاری از روستا است که اجزای ساختار از یک طرف از هم جدا (مالک و رعایا) و از طرف دیگر در تعامل با یکدیگر، براساس موازین حقوقی و قراردادی که زمین‌داری شکل داده بود قرار می‌گرفتند. رعایا نیز با خانواده خود و در یک تولید خانوادگی و در لندازه تولیدی برابر با معاش خود، زندگی کرده و دارای ارتباطات اجتماعی محدودی با سایر رعایا بودند.

از قرن ۱۸ به بعد به‌ویژه در قرن ۱۰ و سال ۱۰۰۰ و با آرزوی همگانی در ظهور مسیح(ع)، کلیسا و کشیش‌ها از حرمت، احترام و نفوذ بیشتری نسبت به قبل برخوردار می‌شوند. کلیساها در روستاها در مرکزیت قرار می‌گیرند و بعد از قلعه و برج فئودال یا زمین‌دار بزرگ، این کلیسا است که از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار می‌شود. کلیسا در زندگی بسته و محدود روستایی، علاوه بر مرکز نیایش، طرح مسائل و مشکلات و حل‌وفصل امور بین رعایا را برعهده می‌گیرد. این جایگاه نهادی کلیسا بین رعایا در روستاها در فرایندهای تحولی و تکوینی خود و با شکل‌گیری شهر و شهرنشینی، باعث می‌شود که کلیسا تجارت روستایی خود در قرون دوازدهم و سیزدهم را به نقش مهم و مؤثرتری در کانون‌های جمعیتی به نام شهر تبدیل کند.

اروپای قرون ۷-٤ با پشت سر نهادن آثار و مصائبی که سقوط امپراطوری روم برای آن به ارث گذاشت و با شکل‌گیری ثبات و آرامش اولیه در قرون ۸ و ۷ و پایداری این ثبات و آرامش در قرون بعدی (که تجلی آن در بسط روستانشینی و افزایش جمعیت و تولید غذا بود) پس از سال ۱۰۰۰ شاهد پیدایش یک طبقه فرادست به نام اشراف شد. طبقه‌ای که هم ریشه‌های تاریخی خود را در تمدن روم باستان (با تکیه بر اشرافیت نسبی و نژادی آن عصر) از یک‌طرف و هم ویژگی‌های دیگر آنها در برخورداری از

مالکیت زمین و زمین‌داری را برای خود تعریف کرد. این اشـــرافیت جدید از یک طرف به شـأن و مقام‌شـان متکی بودند و درصـدد نشـان دادن جاه و منزلت خود با رفتارهای خاص اجتماعی و مذهبی بودند؛ ازجمله آنها با سخاوتمندی و دست و دلبازی درصدد به رخ کشـــیدن جایگاه خود به رعایا و رقبای خود با انجام عملیاتی در اعمال خیر و نیکی در حق مردم و گروه‌های مذهبی بودند. از طرف دیگر، تکیه کردن به ثروت و زمین و رانت‌های حاصل از آن، زمینه شکل‌گیری امتیازات سیاسی، اجتماعی و حقوقی را برای این طبقه فراهم ساخت.

تحول و تکوین عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی در اروپای قرون وسطی، باعث شد که اعتبار و جایگاه و قدرت این اشراف‌زادگان، هر روز نسبت به قبل بیشتر شده و از آنها، عنصـری مهم و مؤثر در سـاختار و کارکردهای اقتصـادی و اجتماعی و سـیاسـی اروپا بسازد. به همین علت از سال‌های ۱۰۰۰ به بعد از میان طبقه اشراف، گروه شهسواری یا شـوالیه‌ها شـکل گرفت که از یک‌طرف جای پایی برای خود در تمدن روم باستان دارند و از طرف دیگر حافظ قلعه و اربابان قلعه و جنگاور برای صیانت از برج و قلعه بودند. در گذر زمان، کلیسا نیز از این جنگاوران و زور و توانایی آنها در صیانت و محافظت از کلیســـا، زنان، مردان بی‌دفاع بهره می‌گرفت و در نهایت در قرون ۱۳ و ۱٤ و ۱۵ در جنگ‌ها علیه کفار و دشمنان کلیسا به‌کار گرفته می‌شدند. از اواخر قرن ۱۲، کلیسا همراه با آیین و مراسم‌های خاصی، جوانان را نامزد شهسواری و شوالیه کرده و پس از آموزش و اعطای اسـلحه و رسـم سـلاح‌پوشـانی نیزه، سـپر، نشـان و شـمشـیر و آیین اسـتحمام طهارت مسیحی، لقب شهسواری و شوالیه‌گری را به آنها اعطا می‌کرد.[1]

پدیده شـــهســـواری و گســـترش آنها در دوران پایانی قرون وســـطی، آثار مهمی را بر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی قرون بعدی گذاشت.

توســـعه و تکامل ازدواج نیز یکی از مظاهر اجتماعی بود که در قرون وســـطی دچار دگرگونی شد. پذیرش مسیحیت توسط اروپا، امر ازدواج را که در دوران روم باستان و قرون اولیه میلادی امری قراردادی و مدنی بود، به یک امر اعتقادی و آیینی نیز تبدیل کرد و به آن استحکام بخشید. مسیحیت و کلیسا، ازدواج و خانواده را به نهادی تک‌زنی تبدیل کرد و به ازدواج و خانواده استحکام و قداست خاصی بخشید. سنت‌ها و آیین‌ها

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۱٦-۱۱۰

و نهادی که آیین مسیحیت و کلیسا از قرن ۱۰ در رابطه با تشکیل خانواده برای اروپا پی‌ریزی کرد، تقریباً کماکان تاکنون ادامه یافته است. کار مسیحیت در چگونگی تشکیل خانواده، موجبات بهبود موقعیت زن را در عرصه‌های خانواده و اجتماع و در بستر زمانی قرون وسطی و قرون بعدی فراهم ساخت.

٦-١١- ظهور نظم اجتماعی جدید (جمع‌شدن مجدد اروپا)

١-٦-١١- عهد شارلمانی

در کنار مصائب و عقب‌افتادگی این دوران، بی‌تردید یکی از بهترین توفیقات اروپای عصر قرون وسطی در سده‌های ۱۰-۸ عصر دودمان کارولنژیان[1] و تمدن‌سازی آنها به‌ویژه در عهد شارلمانی بود. شارلمانی خود در تشخیص حروف الفبا مشکل داشت، قادر به نوشتن نبود، فقط اندکی لاتین می‌دانست، اما در کار اداره مملکت از اصول بسیار استواری تبعیت می‌کرد. او برخلاف فرهنگ حاکم، اعتقاد داشت که علم و فرزانگی تجلی قدرت و یکی از ابزارهای ضروری آن به شمار می‌رود و لذا ارتقای علم و معرفت و صیلنت از آن را یکی از جدی‌ترین وظایف حکومتی خود برمی‌شمرد. شارلمانی هم به قدرت روحانیون متکی بود و هم به فرزندان ذکور اقشار قدرتمند و متنفذین که در اداره کشور شرکت داشتند، تکیه می‌کرد و آنها را به تعلیم و تربیت بهتر سوق می‌داد. شارلمانی در اداره کشور فقط تکیه‌گاه خود را بر نژاد فرانک‌ها قرار نداد بلکه درصدد برآمد تمام توان و ظرفیت فرهنگی امپراطوری را در یک مجموعه گرد آورد. او حتی نمایندگانی از ولایت‌هایی که جز امپراطوری او نبودند مثل ایرلندی‌ها، انگلوساکسن‌ها و اسپانیایی‌ها نیز بهره گرفت. مدارس شارلمانی از سال ۷۸۱ به بعد مختص تحصیل فرزندان ذکور اشراف بود و در همین زمان بود که او انبوهی از تعلیم‌یافتگان و فرهیختگان را در دربار خویش گرد آورد. دنیای لندیشمندان در دربار عهد شارمانی عمدتاً مردانه بود بجز جز وجود چند زن که یکی از آنها خواهر شارلمانی

۱- سلسله کارولنژیان (Carolingian Dynasty) سلسله‌ای از نژاد فرانک (فرانسه، آلمان) که مؤسس آن پپن کوتاه (Pepin the Short)، دوره سلطنت (٧٦٨-٧٥١) میلادی و نام سلسله او از نام پسرش شارلمانی (Charlemangne) است. آخرین فرمانروایی این سلسله، لویی پنجم پادشاه فرانسه (٩٨٧-٩٧٦) بود. عصر دودمان شارلمانی درواقع نقطه شروع جمع شدن و یکی شدن پراکندگی‌های سرزمینی و جمعیتی بعد از سقوط روم است.

بود. موج دوم اندیشمندانی که شارلمانی پرورش داد، در زمان لویی پرهیزکار[۱] و شارل کچل[۲] ادامه یافت. پس از مرگ شارلمانی سه پسرش بر سر قدرت به جان هم افتادند و پس از سه پاره شدن امپراطوری شارلمانی، سه سرزمین فرانک شرقی (دربرگیرنده آلمان کنونی)، فرلنک غربی (دربرگیرنده فرانسه کنونی) و فرلنک میانی (دربرگیرنده ایتالیای کنونی) پدید آمد.

در موج دوم، رنسانس فکری که شارلمانی ایجاد کرد، علاوه بر دربار، صومعه‌ها و دیرهای جدید نیز به مراکز اصلی تعلیم و تربیت تبدیل شدند. از این طریق بود که اقدامات دودمان کارولنژیان، لایه‌هایی از فرهنگ و تمدن اروپایی را شکل داد. اقداماتی از جمله تهیه منشور فراگیری دانش، اصلاح رسم‌الخط و پی‌ریزی خط جدید[۳]، ایجاد دستورالعمل نقطه‌گذاری در وظایف دیوانی و دفتری مربوط به دستگاه سلطنت و صومعه‌ها و اسقفی‌ها که امور آن باید در نسخه‌های متنوعی تهیه می‌شد. شارلمانی دستور داد متون انجیل را از نو بنویسند. نسبت به تصحیح و اصلاح متن انجیل نیز در این زمان اقدام شد. رونق و توسعه‌ای در عرصه سبک‌های تهیه متون دینی و حروف منقوش پدیدار گردید.[٤] شاهکارهای این عصر در متون انجیلی و سرودهای کهن مذهبی مغرب زمین نیز از اهمیت برخوردار گردید. میراث ممتاز معماری در ساخت شبستان‌سازی کلیسا، علاوه بر نگاه به شرایط عصری خود، بهره‌گیری همه‌جانبه‌ای از معماری روم را نیز دربر داشت.

۲-٦-۱۱- شکل‌گیری کشورها (فرانسه- آلمان- ایتالیا) در قلب اروپا

وحدت و یکپارچگی سلطنت در قرون ۸ و ۹، امری است که تعلق به شارل کبیر یا شارلمانی به‌عنوان رئیس عالی مقام اروپا و پدر اروپا دارد. بعد از مرگ شارلمانی و فرزندش لویی پرهیزکار، میان پسرانش (شارل کچل و لویی آلمانی) جنگ درگرفت.

۱- لویی اول ((Louis I (778-840) پسر سوم شارلمانی امپراطور فرانک‌ها (آلمان، فرانسه). شارلمانی امپراطوری را بین سه پسرش لوتر، پپین و لویی آلمانی تقسیم کرد تا پس از مرگ، هر یک بر سهم خود از امپراطوری فرمان برانند.

۲- شارل دوم یا کچل ((Charles the Bald (823-877) پادشاه فرانک غربی (از ۸٤۰) و از ۸۷۵ تا زمان مرگ، امپراطور مقدس روم (۸۷۷-۸۷۵) بود.

۳- الفبای ریز کارولنژی یا Minuskel که با سبک و موزون بوده و به آسانی قابل خواندن و نوشتن است. برخی از مورخان آن را اولین رسم‌الخط اروپایی دانسته‌اند.

٤- لیندبرگ- دیوید، سرآغازهای علم در غرب، ترجمه بدره‌ای- فریدون، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، صفحات ۲۵۸-۲۵۰

یک بار با انعقاد پیمان مرزی، قلمروهای این دو پادشاه دقیق‌تر بازتعریف شد و در پیمان استراسبورگ به سال ۸۴۲، متن پیمان‌نامه به دو زبان، فرانسه کهن و آلمان قدیمی نوشته شد. براساس این پیمان‌نامه امپراطوری فرانک‌های غربی و فرانک‌های شرقی شکل گرفت. دو قلمرویی که بعدها دو ملت و کشور فرانسه وآلمان از آنان ناشی شد. بعد از آن در حوزه جغرافیایی ناحیه شمال تا جنوب و تا شهر رم، امپراطوری میانه‌ای شکل گرفت که بعداً ایتالیا نام گرفت.

ازاین‌رو در اروپای قرن ۹، قلمرو و واقعیت‌های سیاسی اروپا در سه منطقه ممتاز تعریف می‌شود. آلمان، فرانسه، ایتالیا این سه بخش بنا به دلایل مختلف نژادی، قومی، جغرافیایی از یک هویت کاملاً منحصر به فرد و از یک ساختار نهادینه شده معین برخوردار نبودند. پیدایش ملل مختلف اروپایی در قرون بعدی، همگی ناشی از این تولد اولیه است. ازاین‌رو ساختمان امروزی ملل اروپا سرانجامش به چگونگی پیوند و اخوتی است که میان فرانسه و آلمان گره خورده است. پیوندی که برای امنیت اروپا حائز اهمیت بوده، ولیکن به حس حسادت و نابرابری در جامعه اروپایی نیز منجر شده است.[۱]

۳-۶-۱۱- موج مسیحی شدن مردم اروپا- پیدایش امپراطوری مقدس روم

در اواسط قرن دهم، اوتوی اول[۲] امپراطوری آلمان، بسیاری از قلمروهای اروپا را به سرزمین خود ملحق کرد. این امپراطوری برخلاف امپراطوری شارلمانی توانست قدرت (فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی) در اروپا را به شکل گسترده‌ای نهادینه کرده و آن را برای مدت طولانی پایدار سازد. این امپراطوری را امپراطوری مقدس روم ملت آلمان نام نهاده‌اند. عنوانی که در بادی امر از ویژگی مقدس امپراطوری و آنگاه از میراث رومی آن و تداعی خاطره شهر روم به‌عنوان پایتخت امپراطوری و بالاخره نقش برجسته آلمانی‌ها در این امپراطوری تأکید داشت.

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۸۶-۸۵

۲- اوتوی اول یا کبیر ((Otto I (912-973 پسر هانری اول یا هاینریش مرغ‌گیر و قدیسه‌مانند که بین سال‌های ۹۷۳-۹۶۲ بر امپراطوری آلمان حکومت راند. در سال ۹۶۲، پاپ یوهانس دوازدهم در روم تاج امپراطوری را بر سرش گذاشت و لقب امپراطور به خود گرفت. اوتوی کبیر تاج امپراطوری سرزمینی را بر سر خود گذاشت که بعد از آن به‌عنوان امپراطوری مقدس روم خوانده می‌شود.

افکار لویی پرهیزکار و اقدامات او یک تجدید حیات برای مردم و ملل را فراهم ساخت. از شـــمال به جنوب و از دریای شـــمال تا مدیترانه، اقوام و ملل ژرمنی، ایتالیایی، در این امپراطوری به هم پیوند خوردند. پیوندی که شـکل‌گیری بعدی ملل اروپا را نوید می‌داد. ازجمله پی‌ریزی اروپای جدیدی که در سال ۱۰۰۰ توسط اوتوی اول شکل گرفت.

در زمان اوتوی دوم و اوتوی سـوم، کلیت واحدی از مسـیحیت را برای اروپا شـکل داده و طلایه‌دار آینده‌ای درخشـان برای اروپا گردید. در این زمان در شـرق اروپا، اسـلاوها و مجارها نیز با پذیرش سیطره این امپراطوری و مسیحیت، قدرتی بزرگ برای اروپا فراهم ســـاختند. اقوام رومی‌ها، گل‌ها، ژرمن‌ها، اســـلاوها، مجارها در رکاب این امپراطوری آرزوی مشـــترک پاپ و قیصـــر را محقق ســـاخته بودند. ورود دنیای اســـلاوی به قلمرو مســـیحیت متحده، امری اجتناب‌ناپذیر برای اروپا و با آثار ســـرریز گســـترده در فرایند وحدت اروپا، از آن ایام تاکنون بوده است.

فاصـله بین سـال‌های ۱۰۵۰-۹۵۰، آغاز رشـد و ترقی گرانسـنگ مسـیحیت قرون وسـطی اسـت. افزایش قدرت مولد اقتصـادی، بروز رویاهای سـیاسـی و مذهبی هزاره (اعتقاد به حکومت الهی سـال هزار عیسـی مسـیح) و تحرک گسـترده در سـاخت بناها و کلیسـاهای جدید و باشکوه در همه‌جا برای ظهور مسیح(ع) و حکومت او شکل می‌گیرد. تمام اماکن مذهبی، صومعه‌ها، کلیساهای اسقف‌نشین در شهرها و روستاها مورد بازسازی، مرمت و زیباســازی قرار می‌گیرند. اشـــتغالات مادی و پویا باعث بروز دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصـــادی و ایجاد فضـــاهای جدید گردید.[1] فضـــای امید به آینده در کنار آرامش و ثبات نســـبی حاکم بر قاره، دگرگونی‌های جدی و همه‌جانبه‌ای را در عرصـــه‌های اقتصـــادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپا شکل داد.

٤-٦-١١- ورود اقوام جدید به مســـیحیت و گســـترش حوزه جغرافیایی و جمعیتی اروپا

ورود اقوام تازه‌وارد همچون اســـلاوها از شـــرق و مرکز اروپا به دنیای مســـیحیت اروپا، مســـیر را برای ایجاد یک اروپای تشـکیل شـده از اقوام بیشـتر هموار کرد. کروات‌ها به موجب قرارداد ۸۱۲ آخن تحت حاکمیت فرانک‌ها قرار گرفتند. چرخش قومی کروات‌ها

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۹۱-۸۷

بیشـتر به طرف مسـیحیت لاتینی (غرب) بود تا ارتدوکسـی (شـرق). کروات‌ها اقوامی بودند که بیشتر درصدد بودند هویت خود را بینابین لاتینی و بیزانسی حفظ نمایند. پاپ یوهانس دهم[1]، پادشاه کروات را درسال ۹۲۵ منصوب و اقوام کروات را تحت صلاحیت قضایی روم قرار داد.

اقوام تازه‌وارد به دنیای مسـیحیت اروپا سـه گروه مردمی بودند که در گرویدن تدریجی آنان به دین مسـیحیت ویژگی‌های امیدبخش سـال ۱۰۰۰ تأثیر داشـته و پذیرش آنها به دین مسـیحیت را تسـریع کرد. اسـکاندیناوی‌ها که عموماً وایکینگ یا نورمان‌ها[2] نامیده شده‌اند، به مسیحیت روی آوردند و تا قرن ۸، متجاوزان و غارت‌پیشگان سنگدلی نسبت به دنیای متمدن و مسـیحیت اروپا بودند. دانمارکی‌ها از قرن دهم، یک کشـور پادشـاهی بزرگ را تشـکیل دادند و سـرزمین نروژ به دریای شـمال تا گروئنلند را در تصـرف خود داشـتند. در ایسـلند که جامعه اولیه از این اقوام شـکل گرفته بود و در اواخر قرن دهم، مردم این سـرزمین به دین مسـیحیت درآمدند. مردم این منطقه، فرهنگ دریانوردی را شـکل داده و باعث شـکل‌گیری فرهنگی در این حوزه می‌شـوند که مسـیحیت قرون وسطی را از غنای منحصر به فردی در دریا برخوردار ساخت.

در پایان قرن دهم دانمارکی‌ها، انگلستان را به تصرف خود درآوردند و از ۱۰۳۵-۱۰۱۸ کانوت کبیر[3] پادشـاه دانمارک و انگلستان می‌شـود. او به‌طور منظم به بازسـازی و تجهیز صومعه‌ها و کلیساها و پشتیبانی و تقویت مسیحیت همت گماشت.

در نروژ اولاف هارالدسـتون قدیس[4] بین سـال‌های ۱۰۳۰-۱۰۱۶ نسـبت به ترویج و اعتلای دین مسـیحیت اقدام کرد و پاپ لقب قدیس را به او داد. همراه با پذیرش مسیحیت توسط پادشاهان، اقوام و ملل تحت حاکمیت آنان نیز این دین را پذیرفتند. در سوئد اولاف اریکسون، اولین سلطان مسیحی این مملکت شد. کلیت جامعه نورمان‌ها در اسکاندیناوی بدین‌گونه به دین مسیحیت درآمدند.

ویلیام فاتح[5] از خاندان و دودمان نورمن‌ها در انگلستان با دعا و پشتیبانی پاپ، در سال ۱۰۶۶ بریتانیا را تصـرف کرد و با خاتمه دادن به حکومت انگلوسـاکسـن‌ها، مردم این منطقه را با عالم مسیحیت اروپا پیوند داد.

1- Pope John XI (910-935)
2- Vikings or Normans
3- King Canute or Canute the Great

٤- Olaf Haraldson (995-1030) از او به‌عنوان قدیس حامی نروژ یاد می‌شود.

5- Willian the Canqueror

مجارها به‌لحاظ اینکه به هیچ‌یک از زبان‌های متداول رومی، ژرمنی، اسلاوی تکلم نمی‌کردند، راه خاصی را در پذیرش به سوی مسیحیت پیمودند. مجارها از آن زمان تاکنون، نمونه خاصی از مسیحیت را در اروپا داشته‌اند.[۱]

موج بزرگ مسیحی شدن در سال هزار، بخش غربی اسلاوها را دربر گرفت. کروات‌ها، توسط دو راهب بیزانسی و با تعیین زبان و رسم‌الخط مخصوص[۲] به خود آنها با نفوذ حوزه مسیحیت بیزانسی به حوزه زبانی و آیین و رسومات دینی خود و مردمان چک خود را با مسیحیت رومی لاتینی پیوند زدند. در سال ۹٦٦، شاهزاده میشکوی اول از خاندان پیاست[۳] به مسیحیت گروید و او راه را برای ورود مسیحیت به لهستان هموار کرد.

در این عصر، با شکل‌گیری پادشاهی‌ها (در یکپارچگی‌های سرزمینی و قومی) در هر منطقه و پذیرش مسیحیت توسط این پادشاهان، نظام پاپیسم نیز در هر حوزه پادشاهی، حوزه‌های کلیسایی خود را برپا می‌داشت و با توجه به اهمیت آن حوزه سلطنتی، نسبت به ایجاد سراسقفی همراه با تاج‌گذاری پادشاهان اقدام می‌کرد. پیشرفت این‌گونه مسیحیت بین مردم، بسترساز برپایی و باعث شکل‌گیری نظام‌های پادشاهی مسیحی در اروپا با آثار وحدت سرزمینی و جمعیتی بین مردمان هر منطقه و تمایز بیش‌ازپیش بین ملل گردید. از طرف دیگر شکل‌گیری پادشاهی مسیحی در بین اقوام و ملل اروپایی نیز استحکام‌بخش جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی برای نظام پاپیسم و کلیسای آن شد و در فرایندهای خود عصر زعامت و رهبری پاپی یا پاپیسم را برای اروپا رقم زد.[٤]

تا اواخر قرن یازدهم که مردم ممالک پروس و لیتوانی مشرک و بت‌پرست بودند، آنها نیز به آیین مسیحیت درآمدند و سراسر اروپا در دهه سال ۱۰۰۰ و قرن یازدهم، آیین

۱- مجارها در جریان یک مهاجرت طولانی مردم از آسیا به دشت‌های پایین‌دست سلسله جبال کارپات سکنی گزیدند. اواخر قرن ۹ حکومت نیمه‌قبیله‌ای داشتند و به غارت اطراف خود می‌پرداختند. از سال ۹۹۵ به بعد پذیرش مسیحیت را شروع کردند.

۲- گلاگولینی (Glagolitic alphabet) زبان اسلاوونیک کلیسایی یا اسلاوی کلیسایی که زبان ادبی اسلاوهای شرقی و جنوبی بود که تا قرن ۱۷ در رومانی به‌کار می‌رفت. این زبان قدیمی‌ترین الفبای اسلاوی شناخته شده است که در فاصله قرن نهم با هدف ترجمه کتاب مقدس به زبان اسلاوی و ترویج مسیحیت شکل گرفت.

۳- Mieszko از خاندان Piast اولین سلسله شاهان در لهستان

٤- Apostolic Age در زمان مسیحی شدن تدریجی مردم سرزمین امپراطوری روم، در آغاز اسقف‌ها و کلیساها از اختیارات زیادی برخوردار نبودند. با افول یکپارچگی این امپراطوری و تکه‌تکه شدن قدرت آن و زایش‌های قدرت در مناطق از یک طرف و پذیرش آیین مسیحیت توسط مردم، به‌تدریج بر قدرت اسقف‌ها و در نهایت سرآمد شدن آنها در قلمرو پادشاهی‌ها افزوده شد که این فرایند باعث شکل‌گیری نظام پاپیسم شد.

مسیحیت را پذیرا شد. پذیرش آیین و دینی که به‌تدریج در قرون بعدی، چهره و ساختار و کارکردهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را بسیار دگرگون ساخته و آنها را در تطابق با خود قرار داد. این دگرگونی دارای پیامد و آثار سرریز بسیار گسترده‌ای برای مناطق بود و چگونگی هم‌پیوندی آنها و کلیت اروپا را فراهم ساخت. یکی از این آثار، شکل‌گیری و توسعه جنگ‌های مختلف بین اقوام و ملل اروپایی بر سر حقانیت مذهب و آیین‌های گسترده مسیحی بود و همچنین باعث جنگ‌های متعدد بین مشرکان و بت‌پرستان، یهودی‌ها و مسلمانان با مسیحیان شد.

۵-۶-۱۱- نهضت صلح‌خواهی در کنار ستیز آیینی و قومی

اروپا در هزاره اول مسیحیت از یک طرف به دنیایی آکنده از جنگ، رقابت و خشونت کشیده شد. درحالی‌که این عصر، آرمان‌ها و باورهای بازگشت مسیح را دربر داشت. دامنه تقابل مشرکان با مسیحیت یکی از ویژگی‌های این دوران گردید. صحنه نزاع و درگیری‌های دیگر میان اقوام و نژادهایی بود که به مسیحیت گرویده بودند. اختلافات زبانی، نژادی و سرزمینی قبلی اقوام و نژادها، این بار با چهره مسیحیت خود را مورد بازسازی قرار داده و مجدد با شکلی نو سر باز کرد. با توجه به موج خشونت، درگیری و ناامنی، بی‌ثباتی و خستگی از درگیری‌ها در این عصر، حرکت عظیم صلح‌خواهی با تکیه بر صلح (که در آیین‌های عبادی مسیحیت با بوسه صلح نهادینه شده بود) به‌صورت یکی از مهم‌ترین آرمان‌های مسیحیت متجلی گردید. مروجین صلح‌خواهی با تکیه بر این که عیسی مسیح، صلح‌جویی را تکریم می‌کرد و آن را مهم‌ترین ارزش دین مسیحیت، در بین مردم برمی‌شمردند. با تشویق کلیسا، به‌تدریج نهضت صلح و دوستی شکل گرفت. حضور و شرکت توده‌های دهقانی و عامه مردم در قالب شوراهای کلیسایی، به نهضت صلح دامنه وسیع‌تری بخشید. کلیسا نیز از این فرصت بهره گرفت و در تعمیق نفوذ خود بین مردم و در توسعه و تکریم و زیارت اماکن مقدسه و اعتقاد به اعجاز، کارکرد گسترده‌ای ایجاد کرد. با تقویت این جریان، توده‌های صلح‌طلب در مقابل اروپای جنگاوران نزاع و خشونت قد علم نمودند. این نهضت صلح و آرامش بعداً توسط زمین‌داران و زمامداران حکومت که سخت محتاج امنیت و ثبات بودند، در جهت حفظ منافع آنها مصادره به مطلوب شد.

در سال ۱۰۲۳ روبر پرهیزکار پادشاه فرانسه از سلسله کاپسین و قیصر هانری دوم پادشاه انگلستان[۱]، صلح جهان‌شمولی را اعلان کردند و از این طریق صلح الهی را مبدل به صلح شاهی کردند. نهضت صلح چه در سطح ملی و بعدها در سطح اروپایی تا به امروز از اهداف و آرمان‌های بزرگ و جمعی اروپا محسوب شده است.[۲]

کنش و واکنش‌های گسترده طی قرون مختلف بین رویکردهای نهضت صلح‌خواهی و جنگ و ستیز قومی، سرزمینی یا آیینی در اروپا، آثار سرریز گسترده‌ای در پی داشت و این جنگ‌های خونین باعث شکل‌گیری منشورهای صلح و دوستی در اروپا از قرون وسطی تا قرون جدید گردیده است. اگر چه این کنش و واکنش‌ها فرازونشیب‌های مختلفی را در طی این ده قرن اخیر داشته است، ولیکن این جریان صلح و دوستی بوده که هر روز از قوت و اعتبار بیشتری نسبت به جریان جنگ و ستیز برخوردار شده است. پس از جنگ جهانی اول و دوم، این نهضت صلح‌خواهی بود که موفقیت‌های زیادی در پی‌ریزی و شکل دادن به اتحادیه ملل اروپایی داشته و اروپاییان را از آثار سرریز و آثار این صلح و اتحاد برخوردار کرده است.

۱- Henry IIof England و پدر ریچارد شیردل

۲- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۰۱-۹۷

فصل دوازدهم

قرون وسطی: عصر پیشرفت- شهرنشینی
جنگ‌های مقدس- تکانه نظم‌های اجتماعی

- ✓ **تقابل و جنگ دو دنیای «اسلام- مسیحیت»**
- ✓ **اروپای قرون وسطی در راه جنگ‌های صلیبی**
- ✓ **دگرگونی‌ها و تحولات جدید در اروپای قرون وسطی**
- ✓ **وقایع تأثیرگذار بر اروپای قرون وسطی**
- ✓ **شکوفایی- کشف سرزمینی- تکانه نظم‌های اجتماعی**
- ✓ **مروری بر ظهور و افول دوران ۱۰۰۰ ساله قرون وسطی**

۱-۱۲- مقدمه

اروپا در هزاره میلادی خود، هم با گسترش جمعیت و هم با نفوذ همه‌جانبه آیین مسیحیت روبه‌رو است. در این عصر اروپاییان جمع شدن همه‌جانبه‌تر و گسترده‌تری برای خود دارند. گسترش مسیحیت و نهادمندی این آیین، عامل مؤثری در جمع شدن اروپاییان متفاوت و متکثر بود. در این دوران تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیش‌برنده و نشردهنده از قدرت بیشتری نسبت به دوران قبل برخوردار می‌شوند. آثار بازنشر این تحولات پیش‌برنده پدیده‌های توسعه شهرنشینی و پیدایش سطوح اولیه شهروندی و بسط و تکامل آن را به همراه داشت. در این عصر هم‌پیوندی مناطق و بخش‌های اقتصادی با همدیگر، موجبات بسط مبادلات تجاری و وسعت‌بخشی به بازارها را برای اروپاییان فراهم ساخت. اروپاییان با این فرایندهای پیش‌برنده به نظم‌های

اجتماعی بالنده‌تر و جامع‌تری دست یافتند؛ نظم‌هایی که جهت حیات و توسعه خود، نبردهای تعیین‌کننده طولانی با آثار بازنشر گسترده به نام جنگ‌های صلیبی را برای خود سامان داده و آن را عملیاتی ساخت. در همین دوران اروپاییان توانستند با تحرکی که در خود داشتند به کشف سرزمینی در آمریکا، آفریقا و آسیا دست یابند. کشفی با دگرگونی‌های همه‌جانبه و با آثار نشر تعیین‌کننده. در این فصل به چگونگی این فرایندها، مروری خواهیم داشت.

۱-۱-۱۲- نبردهای اولیه برای دستیابی به حرم‌های مقدس

با گسترش جغرافیایی و جمعیتی حوزه نفوذ آیین مسیح در سال‌های یک هزار میلادی، اروپای مسیحی جدید، تلاش‌های گسترده‌ای را برای بازپس‌گیری شبه‌جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) از دست مسلمانان آغاز کرد. یکی از شعارها در انگیزه دادن اروپاییان به نبرد با مورها (اعراب آفریقایی و مسلمان)، تصاحب حرم مقدس یعقوب قدیس بود که در کنار دو حرم دیگر در اورشلیم و واتیکان اهمیت زیادی برای اروپاییان داشت.

حرم اول اورشلیم[1] و بیت‌الحم، زادگاه مسیح و محل شکل‌گیری مسیحیت برای اروپاییان بوده و از ارج و جایگاه ویژه‌ای نزد آنها برخوردار است. برای این عبادتگاه مهم و تصاحب و کنترل آن، مسیحیان جنگ‌های متعددی را با مسلمانان تحت عنوان جنگ‌های صلیبی داشتند؛ به‌طوری‌که هنوز جایگاه این مکان مقدس، مورد نزاع و اختلاف همه‌جانبه و تاریخی و پایدار بین مسلمانان، یهودیان و مسیحیان است.

حرم دوم دنیای مسیحیت، مدفن پطرس[2] در واتیکان است. این حرم طی تاریخ قرون وسطی محل فخر و مباهات کلیسای روم بر کلیسای قسطنطنیه بیزانس بود که در خود مدفن قدیسی را نداشت.

۱- اورشلیم، قدس بیت‌المقدس، شهری در دامنه جبال الخلیل یکی از قدیمی‌ترین شهرهای جهان، یکی از ٤ شهر مقدس یهودیان، در کنار شهرهای صفار، حیرون و طبریه. مقدس‌ترین شهر در مسیحیت و قبله‌گاه اولیه مسلمانان که در کنار مکه و مدینه برای مسلمانان مقدس است.

۲- Petrus یا شمعون، یکی از ۱۲ نفر حواریون مسیح(ع). کلیسای روم او را نخستین پاپ همه کلیساها می‌داند. همه کلیساها او را قدیسی بس مهم قلمداد می‌کنند. پطرس را بانی برپایی کلیسای انطاکیه (بیزانس) و بعد کلیسای روم می‌دانند. او پسر یوحنا و متولد صیدا (در لبنان) و مرگ در سال ٦٤ میلادی در روم بوده است. مدفن او در نمازخانه کلمنتین در واتیکان هیل است.

حرم سوم مسیحیت تعلق دارد به مدفن یعقوب قدیس[۱] که زیارتگاه مهم مسیحیان بود و طی سال‌های ۸۳۰-۸۲۰ به زیارتگاهی مهم و بااهمیت و بعد از تسخیر آن توسط مسیحیان تبدیل به یک حرم باشکوه گردید. مسیحیان در نبرد با مسلمانان مور (اعراب آفریقایی) و کشتار گسترده آنها، این زیارتگاه را تسخیر و بدینوسیله اسپانیای مسیحی بر اسپانیای اسلامی غلبه پیدا کرد. با این تصاحب، از تهاجمات مداوم مورها به اسپانیا و شبه‌جزیره ایبری، جلوگیری شد.

در کنار آیین مسیحیت، طی تاریخ هر کدام از این سه حرم مقدس منشأ بسیاری از تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده‌اند. جایگاه این حرم‌ها و اهمیتی که آنها برای پیروان مسیح داشته‌اند، یکی از عوامل وحدت‌بخشی و نزدیکی آنها قلمداد شده است.

۲-۱۲- تقابل نظم‌های اجتماعی دو دنیای اسلام و مسیحیت در قرون وسطی

سقوط امپراطوری روم، قلمرو گسترده‌اش را به سه بخش جدا از هم تجزیه کرد.

- آیین مسیح(ع) نشر و گسترش آن توسط کلیسای کاتولیک، مردم غرب اروپا را به‌صورت یک جامعه مسیحی و به‌گونه‌ای با هم متحد در قالبی به نام امپراطوری مقدس روم، شکل بخشید.
- بخش شرقی اروپا را جهان مسیحیت ارتدوکس- یونانی هویت و ماهیت بخشید در قالبی به نام امپراطوری بیزانس که در اروپای خاوری و آسیای میانه حاکمیت داشت. جهان مسیحیت رومی- لاتینی، اروپای غربی را با ساختارها و کارکردهای خاص پی‌ریزی کرد.
- پیدایش اسلام و توسعه قلمرو آن مرزهای مشترکی را با امپراطوری بیزانس پیدا کرد. با تصاحب قلمروهایی از این امپراطوری، این مرز مشترک در آسیای باختری (ترکیه)، آفریقای شمالی و بخش‌هایی از شبه‌جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) توسط مسلمانان شکل گرفت.

۱- James Son of Zebedee یعقوب پسر زبدی از حوایون ۱۲ نفره عیسی مسیح و برادر یوحنا یکی دیگر از حواریون است. به او یعقوب بزرگ‌تر می‌گویند که با یعقوب کوچک‌تر پسر حلفا که یکی دیگر از حواریون است، اشتباه گرفته نشود. مقبره او که مسیحیان او را از شهدای بزرگ می‌نامند در مسیر کامینو در سانتیاگو و زیارتگاه مهم مسیحیان است.

در بسیاری از سده‌های قرون وسطی، امپراطوری مقدس روم نسبت به دو امپراطوری دیگر (بیزانس و مسلمانان) سخت تهیدست و از مدنیت کمتری برخوردار بود. در این امپراطوری جز زمین هیچ ثروتی وجود نداشت، جاده‌های روم باستان رو به ویرانی گذاشته بود و از صناعت و مدنیت شهری قابل قبول نیز برخوردار نبود. تا قرن دهم از رفاه، امنیت، هنر، مردمان زنده و متمدن در قلمرو روم مقدس دیگر خبری نبود. همه یکسره نابود شده بودند؛ اما از قرن ۱۰ به بعد به‌تدریج عرصه‌های رفاه اقتصادی، سازمان‌های سیاسی و اجتماعی، فرهنگ، دانش و هنر به‌لحاظ برپایی نظم اجتماعی امپراطوری‌های مقدس از نو جان تازه‌ای گرفت.[1] با تمام این احوالات شکوه و جلال دو بخش دیگر یعنی امپراطوری بیزانس و دنیای اسلام، همیشه بالاتر و والاتر از امپراطوری مقدس روم بود.

بین این سه حوزه تمدنی طی چند سده، تعامل، تقابل و درگیری‌های مستمری جریان داشت. بخش امپراطوری روم جهت تصاحب ثروت با امپراطوری بیزانس درگیر بود. هر دو در چگونگی باور به آیین مسیح(ع) و تولی‌گری آن با هم در تعارض، تضاد و جنگ بودند. درعین‌حال هر دو در مقابل دشمن مشترک یعنی امپراطوری عثمانی و مسلمانان با هم متحد می‌شدند. سلسله جنگ‌هایی که طی سه سده میان این سه بخش به وقوع پیوست، به جنگ‌های صلیبی معروف است. به‌لحاظ اینکه این جنگ‌ها آثار و پیامدهای گسترده‌ای در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی جهان آن روز ایجاد کرد که هنوز بخشی از این آثار پایدار و پابرجاست، لازم است به وقایع آن مروری کلی داشته باشیم.

۱-۲-۱۲- مروری بر تعامل‌ها، رقابت‌ها و تقابل‌های سه حوزه تمدنی (مسلمانان- مسیحیت ارتدوکس- مسیحیت کاتولیک)

دین اسلام در قرن ۷ میلادی ظهور پیدا کرد، در زمان خلیفه اول ابوبکر صدیق، رویارویی مسلمانان با امپراطوری روم بیزانس شروع شد. مسلمانان بخش‌هایی از این امپراطوری را در شامات (سوریه، لبنان، فلسطین) و جنوب ترکیه به زیر نفوذ خود

۱- بکر- کارل لوتوس و دنکاف، فردریک، سرگذشت تمدن، صفحات ۱۷۶-۱۷۵، انتشارات علمی و فرهنگی

درآوردند و در زمان خلیفه دوم عمر در سال ٦٨٣ سرزمین مقدس یا بیت‌المقدس[1] یا اورشلیم را نیز تصرف کردند.

در زمان امپراطوری امویان، تمامی سرزمین‌های شامات، آناتولی (ترکیه) به تصرف مسلمانان درآمد و امپراطوری بیزانس در قسطنطنیه (استانبول) در حالت دفاعی قرار گرفت. در همین دوران مسلمانان آفریقا با گذشتن از مراکش و جبل‌الطارق وارد جنوب اروپا (اسپانیا) و شبه‌جزیره ایبری شدند.

امپراطور نیرومند و مقتدر مسیحی شارلمانی در غرب اروپا در سال ۷۹۷ با اعزام هیأتی به بغداد، تقاضای احترام و تکریم مسیحیان زائر به بیت‌المقدس را از خلیفه هارون‌الرشید[2] داشت. از طرف دیگر با گسترش حوزه نفوذ مسلمانان به آسیای میانه و مرکزی، نیروی نظامی جهان اسلام که در آغاز از قبایل عرب شکل گرفته بود، اینک دربرگیرنده گستره‌ای از اقوام مختلف به‌ویژه نیروهای توانمند قبایل ترک آسیای میانه و مرکزی شده که ماشین جنگی بزرگی برای قدرت شرق و مسلمانان ایجاد کرد.

در سال ۱۰۷۱، آلپ ارسلان (۱۰۷۲-۱۰۲۹) پادشاه ترک‌نژاد سلجوقی در مصاف با لشگریان مسیحی، شکست بزرگی به آنها وارد کرد و تمام آناتولی (ترکیه) را در اختیار گرفت. از این تاریخ تنگه بسفر مرز بین دو قدرت یکی به نام مسلمانان و دیگری به نام مسیحیان قرار گرفت. رومیان خود راه پیشروی و استیلای ترکان را هموار ساختند. چون ۲۰ سال در حال دسیسه‌گری و جنگ‌های داخلی خود بودند.[3]

نابسامانی‌ها در حوزه جغرافیایی مسلمانان، همچون مرگ پادشاه مقتدر، ملک‌شاه سلجوقی (۱۰۹۲ میلادی) و سپس قتل وزیر کاردان و دانشمند او، خواجه نظام‌الملک و نزاع بر سر قدرت بین کانون بغداد و قدرت‌های پیرامون (ایران و حکام شیعی فاطمیون در مصر ...) همگی باعث شد که دو امپراطوری بیزانس و خاص‌تر امپراطوری مقدس روم، درصدد تصاحب سرزمین‌های گرفته شده توسط مسلمانان به‌ویژه سرزمین مقدس

۱- (The Holly Land) جهت اطلاع از چگونگی تصرف اورشلیم رجوع شود به: رانسیمان- استیون، تاریخ جنگ‌های صلیبی، صفحات ٢٤-٣، انتشارات علمی فرهنگی

۲- نامه شارلمانی به خلیفه عباسی هارون‌الرشید (۸۰۹-۷۶۳) بود. در زمان هارون‌الرشید او موفقیت‌های زیادی در جنگ‌ها با رومیان داشت. او در حمله‌ای به آسیای صغیر تا قسطنطنیه پایتخت بیزانس پیش رفت. امپراطور روم بیزانس از در صلح درآمد و تعهد پرداخت غرامت سالانه کرد. شارلمانی چون سر جنگ با امپراطوری بیزانس داشت، تصمیم گرفت با خلیفه مسلمانان رابطه دوستی داشته باشد برای تضعیف رقیب خود در بیزانس.

۳- رجوع شود به: رانسیمان- استیون، صفحات ١٠٦-٨٦

(بیت‌المقدس- اورشلیم) شوند. ازاین‌رو، جنگ‌های صلیبی به مدت ۳ قرن دنیای غرب و شرق را فراگرفت.

اولین برخوردها بین دو قدرت مذهبی در سال ۱۰۹۵ میلادی و با نماد خاصی از صلیب و به نام صلیبیون[1] شروع گردید و در سال ۱۰۹۹ میلادی صلیبی‌ها توانستند بیت‌المقدس را فتح کنند. آنهم تصرف شهری که بسیاری از مردم آن در طی ۵ قرنی که از فروپاشی اولیه شهر توسط مسلمانان صورت گرفته، آیین اسلام را پذیرفته و مسلمان شده بودند. ازاین‌رو اروپاییان مجبور شدند با ساختن دژ و پادگان‌های محکم از خود در مقابل جمعیت ساکن و بومی مسلمان دفاع کنند. این ایام با عصر جنگ‌ها و پیمان‌های صلح بین مسلمانان و مسیحیان مصادف است.

در سال ۱۱۸۷ از ائتلاف اقوام و طوایف کردها و عرب‌ها و به رهبری صلاح‌للدین ایوبی، مجدداً بیت‌المقدس به تصرف مسلمانان درآمد. در سال ۱۲۲۹ مجدداً مسیحیان این شهر را اشغال کردند. این که کدام طرف پیروزی یا شکست را پذیرا می‌شد بستگی به این داشت که چه ائتلافی از قبایل و اقوام قوی‌تر و پایدارتر می‌توانست برای خود شکل دهد. این ائتلاف‌ها[2] و کمیت و کیفیت آن بود که سرنوشت جنگ‌های آن زمان را تعیین می‌کرد.

در این برهه از تاریخ، جنگ فقط بین مسلمانان و مسیحیان نبود، جنگ بین اقوام مختلف مسلمان و لشکرکشی آنها به مناطق دیگر به‌ویژه لشکرکشی‌های اقوام ترک از آسیای میانه به طرف ایران و ترکیه و قفقاز نیز آثار گسترده‌ای در تحولات اقتصادی و اجتماعی این دوران و در جغرافیای شرق و مسلمانان داشت. در دوران جنگ‌های صلیبی طی قرون ۱۱ تا ۱۳، مسیحیان کاتولیک حوزه غرب اروپا نیز وقتی وارد سرزمین مسیحیان ارتدوکس (حوزه بیزانس) می‌شدند به قتل و غارت و ویرانی گسترده مردم مسیحی این امپراطوری می‌پرداختند. به‌طوری که با ورود نیروهای امپراطوری مقدس روم به قسطنطنیه کانون مسیحیت ارتدوکس، تمام کتب، آثار معماری، کلیساها و جواهرات ارتدوکسی آنها را به غارت بردند یا ویران کردند.

۱- Crusaders نام شرکت‌کنندگان در جنگ‌های صلیبی

۲- ائتلاف نیروهای غربی از همه مناطق اروپا از شمال اروپا تا جنوب و از شرق تا غرب قاره را دربر می‌گرفت. ائتلاف نیروهای مسلمان نیز از همه مناطق دنیای اسلام به‌ویژه ترکان، کردها و اعراب را شامل می‌شد. این دو ائتلاف بزرگ در جهان آن روز بر سر شهری به نام اورشلیم (بیت‌المقدس) به نزاع و جنگ‌های خونین پرداختند که هیچ ارتباطی به آنها نداشتند. فقط ارزش‌های آیین مسیحیت و اسلام، این شهر را برای این دو قطب ائتلاف از اهمیت ویژه برخوردار کرده بود.

ازاین‌رو باید گفت جنگ‌ها و نزاع‌هایی که در دوره میانی قرون وسطی به‌صورت مستمر و پایدار بین فئودال‌ها و اشراف با همدیگر در جریان بود آثار سرریز محلی و منطقه‌ای داشت. این نزاع‌ها در دوران پایانی قرون وسطی (به ویژه قرون ١٤-١١) در سطح قاره‌ای بین اروپا و آسیا (مسلمانان و مسیحیان) و بین دو امپراطوری حاکم بر اروپا (بیزانس و روم) اشکال گسترده‌ای به خود گرفت. بزرگی و عظمت این نبردها و جدال‌ها، برای هر دو طرف چه مسلمانان و مسیحیان و چه بیزانس و روم، آثار بسیار تعیین‌کننده‌ای در عرصه قلمروهای جغرافیایی، جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر جای گذاشت. آثاری که تبعات بسیاری برای قرون بعدی اروپا و ملل خاورمیانه در پی داشت

۲-۲-۱۲- تهاجم‌ها و مهاجرت‌ها از آسیای میانه و دگرگونی نظم‌های اجتماعی در شرق

در دوران پایانی قرون وسطی با گسترش سیطره تدریجی و مستمر غرب بر دریاها و به‌تبع این تسلط آنها به کانون‌های تجارت جهانی آن زمان دست یافتند. در این زمان کانون‌های قدرت در شرق به ایستایی و عدم تحرک در فرایندهای اقتصادی و اجتماعی دچار شده بودند. پایان گرفتن جنگ‌های صلیبی آثار و هزینه‌های زیادی برای بخش شرق این جنگ‌ها به همراه داشت. این بار شرقِ خسته و مجروح از جنگ‌های صلیبی، مورد حمله گسترده، همه‌جانبه و ویرانگر مغول‌ها از آسیای میانه قرار گرفت.

در سال ۱۲۲۰ نیروهای مغول توانستند خراسان تا ماوراءالنهر را درهم نوردند. مغول‌های همه‌جانشین، در جنگجویی و با داشتن اسب‌های توانمند، یکه‌تاز قدرت در خشکی و سرزمین‌های آباد بودند، اما در دریا حرفی برای گفتن نداشتند. با این حملات، تمدن‌ها و نظم‌های اجتماعی چین، هند، ایران، خاورمیانه فروریخت و سرزمین و جمعیت آنها در اختیار مغول‌ها قرار گرفت اما هم مسلمانان و هم مغول‌ها در دریا سیطره‌ای نداشتند و زیاد هم بدان محتاج نبودند.

در همین عصر، زایش‌ها و بالندگی‌های گسترده‌ای در نگاه به دریا برای تسهیل تجارت بین اروپا و چین و هند و تسلط بر آن شکل گرفت و بهره‌جویی از فرصت‌های آن در دنیای غرب (پرتغال، اسپانیا، ایتالیا) رو به گسترش نهاد. دنیای غرب از نگاه به دریا به

دنبال حیات، امنیت و غذای بیشتر و پایدار برای خود بود. قدرت‌های شرقی چون نیازهای حیاتی، غذایی و امنیتی را از سرزمین‌های وسیع و حاصلخیز خود تأمین می‌کردند، هیچ‌وقت به دریا به‌عنوان عنصری راهبردی در زندگی تمدنی خود، نگاه نمی‌کردند. درحالی‌که اروپاییان از آغاز زیست اقوام در آن سرزمین دائم به دنبال نیازهای خود بودند. تأمین نیازهایی که آنها را به شمال اروپا، ایسلند، گروئنلند، آمریکا، آفریقا، استرالیا و ... کشانید. نیاز و نگاهی که آثار بازنشرش را باید در توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی‌های عصر حاضر جست‌وجو کرد. درحالی‌که دنیای شرق به‌لحاظ برخورداری از مواهب گسترده جغرافیایی و اقلیمی زمینی نیاز چندانی به دریا احساس نمی‌کرد.

پس از حمله مغول‌ها به کانون‌های تمدنی آن روزگار (چین، هند، ایران، آناتولی) حملات مستمر و پی‌درپی اقوام و جنگجویان آسیای میانه و مرکزی یعنی ازبک‌ها، تاتارها و تیموریان دوباره و چندباره شرق و قدرتش را زیرورو کرد و آن را به نابودی و ضعف گسترده‌ای کشانید. فضای عمومی این تمدن‌ها به‌خاطر این حملات به بی‌ثباتی، ناامنی، گرسنگی، قحطی، ویرانی و ... کشانیده شد. تیموریان در سال ۱۳۸۰ ایران، هند، ماوراء قفقاز، آناتولی، بغداد، شام و حلب را مورد تاخت‌وتاز همه‌جانبه و گستره خود قرار داده و آن سرزمین‌ها را ویران و تسخیر کردند.

در طی این قرون و همزمان با قدرت‌گیری غرب، قبایل آسیای مرکزی و میانه در اشکال مختلف نسبت به برپایی حکومت‌های غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغول‌ها و تیموریان، اقدام می‌کردند که علاوه بر ایجاد هزینه‌های گسترده‌ای که در تسخیر و ویرانی داشتند، هر کدم سریع به قدرت رسیده و سریع نیز قدرت را واگذار می‌کردند (برپایی نظم‌های اجتماعی شکننده). هنوز این مهاجمان نظم اجتماعی خود را سامان نداده بودند که مورد حمله گروه بعدی قرار می‌گرفتند. در نتیجه فروپاشی نظم‌های اجتماعی به‌صورت پیوسته زمینه پیدایش نظم‌های اجتماعی بسیار شکننده را در این دوران فراهم ساخت.

باید گفت جابه‌جایی سریع نظم‌های اجتماعی و افول آن را می‌توان کارنامه دنیای شرق در این روزگار دانست. این تسخیر سرزمینی و واگذاری آن و جابه‌جایی قدرت موجی از ویرانی و بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی را در عرصه‌های این تمدن‌های تاریخی به راه

انداخت و باعث افول و ایستایی همه‌جانبه آنها شد. استمرار بی‌ثباتی‌ها، علاوه بر دنیای شرق، دنیای غرب را نیز دربر گرفت. با به قدرت رسیدن عثمانی‌ها در آناتولی (ترکیه) از زمان سلطان محمد فاتح (۱۳۲٤-۱۲۸۱) تا فتح قسطنطنیه (۱٤۵۳) و سقوط امپراطوری بیزانس، این جنگ و جدال‌ها یک قرن به درازا کشیده شد. تسلط ترکان بر قلب و مرکز امپراطوری بیزانس، اروپاییان که با مملوک‌ها[1] (مصر) درگیر بودند را به وحشت انداخت. قدرت و اقتدار روزافزون عثمانی در آغاز موجب فروریختن امپراطوری مهم و باشکوه بیزانس شد و سپس تهدید جدی و همه‌جانبه‌ای را برای امپراطوری مقدس روم فراهم ساخت.

عثمانی‌ها در سال ۱۵۲۹ تا قلب اروپا و محاصره وین پیش رفتند. قدرت این امپراطوری که در این عصر در حد فاصل دو دنیای غرب و شرق قرار گرفته بود و نیروی نظامی و توانایی عمده خود را از شرق و آسیای میانه و سرزمین‌هایش و مردم جنگجوی آن گرفته بود و اکنون نگاه خود را به پیشروی و تسلط بر غرب معطوف کرده بود. این قدرت مهم و در کنار اروپا نیز هیچ‌وقت نگاه بنیادین به دریا و فرصت‌های پرعظمت آن نداشت. عثمانی‌ها در حوزه دریا نه تنها کار بنیادین همانند پرتغالی‌ها، اسپانیایی‌ها، انگلیسی‌ها، هلندی‌ها، فرانسوی‌ها و دانمارکی‌ها از خود بر جای نگذاشتند بلکه به‌خاطر برخورداری از نعمات بیکران سرزمین‌ها و خشکی‌ها که انواع اقلیم و طبیعت را در خود داشت و همه‌گونه محصولات و نیازها را برای آن تأمین کرد، نیازی به نگاه جدی و همه‌جانبه نیز به دریا نداشتند؛ اما این دریا بود که در دوران پایانی قرون وسطی این حقیقت را روشن ساخت که کشورهایی که راه سلطه بر آن را از آن خود سازند، فردای خود و جهان را خواهند ساخت.[2] این نگاه به دریا در مغرب زمین بود که زمینه کشف سرزمینی و ثروت‌های گسترده و سلطه بر بخش عظیمی از کره زمین در دریاها را برای

۱- مملوک یا ممالیک (Burji Dymasty یا Mamluk) سربازان برده، سلسله فرماندهان ترک و چرکس تبار بودند که در شام و مصر فرمانروایی داشتند. دوران قدرت این سلسله طی زمان ۱۵۱۷-۱۲۵۰ بود. دولت ممالیک با ۳۰۰ سال فرمانروایی و با وجود جنگ‌ها و آشوب‌های سیاسی، توانست تمدن درخشانی را در حوزه شام و مصر برپا کند. مملوک‌ها در نبردهای زیاد با اروپاییان و مغولان به پیروزی رسیدند.

۲- در قرن ۱۵، امپراطوری قدرتمند صفوی که پس از لشکرکشی ترکان (تیموریان) توانست حکومت یکپارچه و مستحکمی را در ایران پی‌ریزی کند و توانست در چندین نبرد، حریف قدرتمند جهان آن روز یعنی عثمانی را شکست دهد. صفویان چون نگاهی به دریا نداشتند در این عرصه نیز حرفی برای گفتن نداشتند. شاه عباس برای شکست پرتغالی‌ها در خلیج فارس و بازپس‌گیری جزیره قشم از اشغال آنها، دست یاری به سمت دشمن پرتغالی‌ها در منطقه یعنی انگلستان دراز کرد و به کمک آنها توانست قشم و بندرعباس را به سرزمین اصلی ایران ملحق سازد.

غرب فراهم ساخت و قدرت عظیم و خارق‌العاده‌ای که در تاریخ همانند آن دیده نشده است را برای آنها فراهم ساخت.

توانایی‌ها و پیشرفت نظامی و لشکرکشی مسلمانان در تصرف آناتولی و بیت‌المقدس بر اثر یورش و لشکرکشی‌های مستمر ترکان (تیموریان، مغول‌ها) به ایران و آناتولی، رو به ضعف نهاد و ظرفیت‌های توانایی و بالندگی را از این مناطق به‌خاطر غارت، کشتار و ویرانی گرفت. برعکس در همین اثنا ظرفیت‌های طرف مقابل در اروپا به‌خاطر آرامش و ثباتی که در این عصر داشتند، از بالندگی برخوردار گردید. نبرد تاریخی در جبل‌الطارق در ۱۲۹۳ و شکست مسلمانان (ایوبی‌های شمال آفریقا و مملوک‌های مصری) از ایتالیایی‌ها و پرتغالی‌ها یکی از نشانه‌های قدرت در یک نظم اجتماعی و ضعف و سستی در نظم اجتماعی دیگر بود.

بر اثر این حوادث و فرایندهای ایستای عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در درون و برون دنیای شرق است که از قرن ۱۱ میلادی این دنیا از افول و ایستایی پایدار و همه‌جانبه‌ای برخوردار گردید و تا قرن ۱٤ این افول شدیدتر شد. درحالی‌که در همین عصر، یعنی دوران پایانی قرون وسطی، اروپا شاخص‌های پیش‌برندگی را در خود تجلی می‌بخشد. زایش‌هایی که انقلاب رنسانس و مرکانتلیسم با آثار بازنشر پیش‌برنده و گسترده‌اش ازجمله آنهاست.

تعامل و تقابل‌های دو دنیای شرق و غرب با ویژگی‌ها و مختصات مختلف در نظم‌های اجتماعی آنها، آثار و پیامدهای گسترده‌ای را برای هر دو طرف درپی داشت. از آثار و پیامدهای تاریخی، مستمر و تدریجی و پیوسته تعامل‌ها و تقابل‌های دو دنیای شرق و غرب، می‌توان دستاوردهایی را که موجبات فرهنگ‌سازی قرون بعدی را فراهم کرد به شرح زیر بیان کرد:

- آشنایی با سرزمین‌ها، جغرافیا، جمعیت‌ها، ملل و اقوام جدید و مختلف.
- آشنا شدن با قلمروهای گسترده‌تر تجارت و مبادله و فرهنگ‌سازی برای آن (پیدایش مرکانتلیسم ازجمله آنهاست).
- آشنایی با عرصه‌های جدید صنعت، علوم، شهرنشینی، پزشکی، داروسازی، نجوم، هیأت، جغرافیا، فلسفه و شیمی (دنیای شرق تا قرون وسطی دست بالاتری در این عرصه‌ها داشت).

- شکل‌گیری بینش‌های نوین در برداشت و قرائت از انسان، طبیعت، جامعه، آفرینش، تاریخ، مذهب، حکومت، قدرت، قانون، ثروت، مناسبات اجتماعی و فردی، ادبیات، هنر، معماری، شهرسازی (خروجی‌های این عرصه‌ها، پیدایش عصر رنسانس و مرکانتلیسم بود که توانست اروپای ایستا و درخودمانده را به اروپای قدرتمند تبدیل سازد).

اکنون جا دارد به‌لحاظ آثار گسترده این تعامل‌ها و تقابل‌ها، اشاره‌ای کوتاه به تقابل‌های جنگ‌های صلیبی داشته باشیم.

۳-۲-۱۲- اروپای قرون وسطی در راه جنگ‌های صلیبی[۱]

این جنگ‌ها، اروپای مسیحی را از قرون یازدهم تا سیزدهم در نبردهای طولانی، خونبار و ویرانگر فرو برد. جنگ‌هایی بین دنیای مسیحیت و مسلمانان از یک طرف و از طرف دیگر بین دو طیف از آیین مسیح یعنی امپراطوری بیزانس ارتدوکس و امپراطوری مقدس روم کاتولیک در غرب.

در قرون وسطی مسیحیان برای زیارت و بیرون کردن مسلمین از حریم قبر مقدس مسیح در اورشلیم، جنگ‌های گسترده و پایداری را راه انداختند. کلمه جنگ‌های صلیبی در پایان قرن ۱۵ به‌کار گرفته شد. جنگ‌های صلیبی به سلسله‌ای از جنگ‌های مذهبی گفته می‌شود که به دعوت پاپ توسط شاهان و نجبای اروپایی برای بازپس‌گیری

۱- Crusades یا Crusades war براساس باور مسیحیان، سرزمین مقدس یا اورشلیم یا بیت‌المقدس از این نظر که مکان تولد و زندگی و به صلیب کشیده شدن و عروج عیسی مسیح(ع) به سوی خدا است، از اهمیت زیادی برخوردار بود. پس از رسمی شدن مسیحیت در امپراطوری روم توسط کنستانتین اول در سال ۳۱۳ و تشکیل امپراطوری روم شرقی، مردم سرزمین مقدس غالباً مسیحی شده بودند. با ظهور اسلام و معراج پیامبر از بیت‌المقدس، این مکان نیز از اهمیت ویژه‌ای برای مسلمانان برخوردار شد. حضور مسلمانان در سرزمین مقدس از زمان خلفای اول و دوم آغاز شد. بعدها حملات ترکان سلجوقی و تسخیر این سرزمین‌ها، فشار بر امپراطوری روم شرقی و کلیسای ارتدوکس شرقی که ادعای حاکمیت بر سرزمین مقدس را داشت، موجب ستیز و جنگ‌هایی شد. بیت‌المقدس یا اورشلیم برای یهودیان به‌خاطر آن‌که دیوار ندبه را در خود جای داده نیز از اهمیت تاریخی و مذهبی خاصی نیز برخوردار بوده است. دیوار ندبه در باور یهودیان آخرین بازمانده از معبد دوم بوده و این سرزمین را سرزمین اجدادی خود می‌دانند. تخریب کلیسای مقبره مقدس توسط خلیفه فاطمی حاکم بامرالله در سال ۱۰۰۹ عامل دیگری بود در تغییر نگاه غرب به شرق و در تصاحب این سرزمین. در سال ۱۰۶۳ پاپ الکساندر دوم، برای کشته‌شدگان مسیحی در اندلس، آنها را مورد آمرزش خود قرار داد. میان مردم برای جنگ با مسلمانان آمادگی ذهنی وجود داشت و در سال ۱۰۷٤ امپراطور میخائیل هفتم از پاپ گرگوری هفتم و در سال ۱۰۹۵ امپراطور الکسیوس یکم از پاپ اوربان دوم درخواست حمایت و کمک برای جنگ‌های صلیبی داشتند. سربازان در این جنگ پس از سوگند رسمی، یک صلیب از پاپ یا نماینده او دریافت می‌کردند و سرباز رسمی کلیسا محسوب می‌شدند. مسیحیان خداترسی که گناهانی مرتکب شده بودند، شرکت در جنگ‌های صلیبی را آمرزیده شدن گناهان و راهی برای فراز از جاودانه شدن در جهنم می‌دیدند. اینکه چه اعمالی سبب بخشیده شدن گناهان می‌شود و آیا کشته شدن در این راه لازم و جایز است، از بحث‌های داغ این عصر گردید. براساس سخنان پاپ اوربان دوم آمرزش فقط نصیب کسانی می‌شود که در جنگ برای بازپس‌گیری بیت‌المقدس کشته می‌شدند.

سرزمین مقدس از دست مسلمانان صورت گرفت.[۱] مسیحیان در جای‌جای اروپای غربی در جنگ‌های مجزا بین سال‌های ۱۲۹۱–۱۰۹۵ به مدت ۱۹۶ سال در این جنگ‌ها مشارکت داشتند. در این جنگ‌ها مسیحیان کاتولیک علیه مسلمانان بودند و بعضی مواقع با خود و مسیحیان ارتدوکس در قلمرو روم شرقی یا بیزانس و در ابعاد کوچک‌تر با اسلاوها در حال جنگ و ستیز بودند.[۲]

- **جنگ صلیبی اول (۱۰۹۹–۱۰۹۵)** با دعوت امپراطوری بیزانس از پاپ جهت حفاظت و کمک به آنها در مقابل حملات ترکان سلجوقی صورت گرفت. مبارزان صلیبی رسمی فرانسه و ایتالیا به کمک امپراطور بیزانس شتافتند و در تاریخ ۱۵ ژوییه ۱۰۹۹ اورشلیم را تصرف کردند[۳] و در ساحل سوریه و فلسطین چهار دولت مسیحی تشکیل دادند.

گادفری بوین[۴] شوالیه فرانسوی از فرماندهان جنگ اول صلیبی بود و بنیان‌گذار پادشاهی اورشلیم گردید. در این نبرد یهودیان و مسلمانان با هم در مقابل

۱– اعلام جنگ توسط پاپ اوربان دوم (Pope Urban II (1042-1099)) در سال ۱۰۹۵ که با برپایی شورای کلرمون و با حضور ۳۰۰ تن از کشیشان اعلام کرد که برادران دینی خود در خاور (بیزانس) نیازمند باختر (روم) در مقابله با ترکان مسلمان هستند. چون ترکان در قلب جهان مسیحی دارند پیشرفت می‌کنند و عیسویان را آزار و به زیارتگاه آنها بی‌حرمتی روا داشته‌اند از بیزانس مطلب نگفت، از اورشلیم و مصائب بی‌شمار زیارت‌کنندگان سخن گفت و سرانجام پس از بیان حال رقت‌انگیز عیسویان، صدای مددخواهی سر داد و گفت بگذارید جهان مسیحی باختر به نجات برادران خود به جنبش درآید. بر فقیر و غنی بود که دوشادوش هم به پا خاسته و به جای کشتن یکدیگر، برای شرکت در جهادی بس مقدس که خواست خود او بود و هم خودش آن را رهبری می‌کند، دامن همت بر کمر زنند. کسانی که در این راه جان بازند، گناهانشان مورد بخشایش قرار خواهد گرفت و آمرزیده می‌شوند. جهت اطلاع همه‌جانبه رجوع شود به: رانسیمان– استیون، صفحات ۱۵۷–۱۴۰

۲– در طول دو قرن نبرد بین دو دنیای شرق و غرب، پادشاهان مختلفی عهده‌دار این نبردها بودند. از فرماندهان این جنگ‌ها می‌توان از ریچارد شیردل (انگلستان)، فیلیپ دوم (پادشاه فرانسه)، سیگور یکم (پادشاه نروژ)، لویی هفتم (فرانسه)، آفونسو یکم (پادشاه پرتغال)، فردریک باربروسا (امپراطوری روم مقدس)، هاینریش ششم (پادشاه آلمان)، فردریک دوم (امپراطوری روم مقدس)، لویی نهم (فرانسه)، ادوارد یکم (انگلستان) ... بوده‌اند. از فرماندهان مسلمانان می‌توان از صلاح‌الدین ایوبی، آلپ ارسلان سلجوقی، کامل (سلطان ایوبی)، قلیچ ارسلان (پادشاه سلجوقی)، بیبرس (پادشاه مملوکی)، الاشرف خلیل (پادشاه مملوکی)، نورالدین زنگی و عماد زنگی ... نام برد.

۳– در سال ۱۰۹۹ مسلمانان و یهودیان با همدیگر علیه لشکر صلیبی فرانک‌ها جنگیدند و شکست خوردند و همگی قتل عام شدند. در این عصر پادشاهی‌های متعددی در این سرزمین شکل گرفت که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن پادشاهی اورشلیم است. در این پادشاهی ۱۲۰۰۰۰ نفر فرانک مسیحی بر ۳۵۰۰۰۰ یهودی و مسلمان حکمرانی می‌کردند. در جنگ دوم، مسلمانان شهر را از مسیحیون بازپس گرفتند که در این زمان پاپ فراخوان جنگ دوم صلیبی را صادر کرد.

4- Godfrey of Bouillon

مسیحیان فرانکی[1] با هم متحد بودند و صلیبیون پس از فتح اورشلیم، یهودیان و مسلمانان را قتل عام کردند.

- **جنگ صلیبی دوم (۱۱۴۹-۱۱۴۷)** بعد از یک دوره آرامش زندگی بین مسلمانان و مسیحیان در کنار سرزمین مقدس، این بار لشکریان فرانسوی و آلمان جنوبی به ترتیب با رهبری لویی هفتم و کنراد سوم و با فتوای پاپ در سال ۱۱۴۷ به اورشلیم تاختند، نتوانستند پیروزی به‌دست آورند، ولیکن دمشق را تسخیر کردند. در همین اثنا مسیحیون پرتغالی در سال ۱۱۴۷ لیسبون را از مسلمانان پس گرفتند.
- **جنگ‌های صلیبی سوم (۱۱۹۲-۱۱۸۷)** مسلمانان با خاتمه دادن به اختلافات خود و تحت فرماندهی صلاح‌الدین ایوبی، اورشلیم را از صلیبیون بازپس گرفتند. امپراطوری بیزانس ارتدوکس از ترس صلیبیون روم مقدس در این نبرد با مسلمانان متحد شده بودند. پیروزی صلاح‌الدین اروپا را در شوک فرو برد، برای جبران این شکست امپراطوری آلمان فردریک باربروسا معروف به ریش‌قرمز، شاه فرانسه فیلیپ دوم و شاه انگلستان ریچارد شیردل، پایه جنگ سوم را پی‌ریزی کردند. فردریک در میان راه مرد و تنها اندکی از سربازان او به سرزمین مقدس رسیدند. شاه فیلیپ به بهانه دروغین ناخوشی به فرانسه برگشت، اما در این جنگ ریچارد شیردل قبرس را از بیزانسی‌ها گرفت و سپس عکا را از مسلمانان گرفت و بسیاری از مسلمانان را کشت، اما بدون موفقیت در تصرف اورشلیم به اروپا برگشت و سال بعد معاهده صلحی با صلاح‌الدین امضا کرد که اورشلیم در اختیار مسلمانان و زائران غیرمسلح مسیحی اجازه یافتند تا شهر را زیارت کنند.
- **جنگ‌های چهارم (۱۲۰۴-۱۲۰۲)** پس از موفقیت‌های اولیه در جنگ‌های سوم، اشتیاق برای راه‌اندازی چهارم بین اروپاییان شکل گرفت. در این جنگ به

۱- با فراخوان پاپ اوربان دوم برای جنگ مقدس (تسخیر اورشلیم) و مسافرت او بین مناطق و اقوام مختلف جهت دعوت آنها به جهاد مقدس، در آغاز توده‌های مختلف به‌صورت جهادی وارد نبرد شدند و سپس این جنگ‌ها سامان‌دهی خود را از طریق صلیبیان ژرمن و سپس توسط شاهزادگان و امپراطور و همگی تحت جهاد پاپ، جنگ‌ها را ادامه دادند. جهت اطلاع از فرایند شکل‌گیری این لشکرکشی‌ها و چگونگی آنها رجوع شود به:
رانسیمان- استیون، صفحات ۲۳۰-۱۵۹.

درخواست پاپ اینوسنت سوم[1] با انگیزه حمله به سرزمین مقدس اورشلیم از طریق مصر، نبرد آغاز شد که در بین راه تغییر جهت داده و قسطنطنیه را اشغال و غارت کردند و اهالی مسیحی ارتدوکس را از دم تیغ گذراندند و بین کلیسای ارتدوکس شرقی با کلیسای کاتولیک غربی، با این جنگ و خونریزی، جدایی همیشگی ایجاد شد.

در همین اثنا در سال ۱۲۰۹ جنگ‌های صلیبی علیه پاتاریسم یا کاتاریسم گروهی که مسیحی بودند و به پاپ و قیصر انتقاد داشتند صورت گرفت و کلیسای کاتولیک روم تحت عنوان خوارج کاتار آنها را به دست صلیبیون نابود کرد.

- **جنگ‌های صلیبی پنجم (۱۲۲۱-۱۲۱۳)** این جنگ با گردهمایی، دعاها و موعظه‌های گسترده کلیسای کاتولیک برای بازپس‌گیری سرزمین مقدس پی‌ریزی شد. سپاهیان از اتریش و مجارستان به نیروهای پادشاهی اورشلیم پیوستند. بخشی از مصر را تسخیر کردند و در حمله به قاهره در ژوییه ۱۲۲۱ شکست خوردند و در حمله به رهبری کامل پادشاه ایوبی، بسیاری از صلیبیون کشته شدند و مابقی مجبور به تسلیم شدند و کامل پادشاه ایوبی درخواست صلح هشت ساله آنان را پذیرفت.
- **جنگ صلیبی ششم (۱۲۲۹-۱۲۲۸)** امپراطور روم مقدس فردریک دوم که بارها قول آغاز جنگ صلیبی را داده بود و به قول خود عمل نکرده بود و موجب تکفیرش از سوی پاپ گریگوری نهم در ۱۲۲۸ شده بود، حمله خود به سرزمین مقدس را شروع کرد و از طریق دریا به سمت عکای فلسطین حرکت کرد، اما جنگی رخ نداد و او با کامل ایوبی عهدنامه صلحی را امضا کرد که مسیحیان بر اکثر نقاط اورشلیم و نواری از منطقه بین اورشلیم و عکا حکومت کنند و مسلمانان همچنان قبه‌الصخره و مسجدالاقصی را داشته باشند. در سال ۱۲٤٤ مسلمانان (خوارزمشاهیان) دوباره حکومت اورشلیم را در دست گرفتند.
- **جنگ صلیبی هفتم (۱۲٥٤-۱۲٤۸)** در سال ۱۲٤٤ خوارزمشاهیان با همدستی مملوک‌ها اورشلیم را تصرف کردند. اروپاییان دیگر به ندای پاپ و فراخوان او برای جنگ پاسخ ندادند. سرانجام لویی نهم حاضر به جنگ صلیبی شد و در غزه

۱- Pope Innocent III (1160-1216) یکی از پاپ‌های مقتدر و بانفوذ که طی سال‌های ۱۲۱٦-۱۱۹۸ حکمروایی داشت.

سپاهیان او ظرف ٤٨ ساعت کاملاً منهدم شدند. لویی نهم جنگ صلیبی دیگری علیه مصریان طی سال های ١٢٥٤-١٢٤٨ تدارک دید که شکست سختی خورد و خود اسیر شد. ترک‌ها خون‌بهای هنگفتی بابت آزادی لویی دریافت کرده و او را آزاد کردند.

- **جنگ صلیبی هشتم (۱۲۷۰)** در سال ۱۲۷۰ لویی نهم به جنگ با اعراب تونس و شمال آفریقا برخاست. حمله او در گرم‌ترین فصل سال، باعث بروز و شیوع بیماری‌ها و هلاکت سربازان و خود لویی شد و تلاش او برای بازپس‌گیری سرزمین مقدس منجر به شکست شد.
- **جنگ صلیبی نهم (۱۲۷۲-۱۲۷۱)** ادوارد یکم پادشاه انگلستان در جنگ علیه مملوک‌ها به‌خاطر مرگ لویی در تونس، کاری از پیش نبرد و این آخرین نبرد صلیبی بین اروپاییان و مسلمانان گردید.

بدین‌سان اورشلیم که محل زندگی اقوام شرقی و سامی بود و تحت سلطه امپراطوری روم بیزانس بود و سپس با پذیرش اسلام توسط اقوام این شهر و سلطه مسلمانان بر این شهر مقدس، موضوع نزاع ۳۰۰ ساله‌ای شد که از شمالی‌ترین بخش اروپا یعنی انگلستان و نروژ تا اروپای غربی فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، ... اقوام و حکومت‌های این مناطق لشکرکشی‌های متعددی جهت تصاحب این شهر مقدس داشتند. لشکرکشی‌هایی که پیامد و آثار گسترده‌ای برای هر دو طرف جنگ در پی داشت. جنگی همه‌جانبه و طولانی، توأم با کشتارهای گسترده و نسل‌کشی، غارت و ویرانی که تبادلات فکری، فرهنگی، علمی، در هر دو طرف خاکریز جنگ به همراه داشت. جنگی با جابه‌جایی همه‌جانبه در جمعیت‌ها، اقوام، نژادها، شکل‌گیری جوامع جدید و ملل جدید و جغرافیاهای زیستی جدید جمعیتی و حکومتی.

اروپایی که در اواخر قرن چهارم به‌تدریج آیین مسیحیت را به شکل وسیع پذیرفت و مردم اروپا به‌خاطر درگیری‌ها و جنگ‌ها به‌ویژه با اقوام بربر با رومیان، از جنگ و خونریزی بیزار و خسته بودند. با پذیرش مسیحیت و آموزه‌های انجیلی و صلح‌دوستی عیسی مسیح(ع) با جنگ و نزاع تقابلی فاصله زیادی پیدا کرده بودند مسیحیان از جنگ در دوران امپراطوری روم رویگردان شدند. آنها از انجام خدمات نظامی در ارتش روم (که عامل اصلی تعقیب و آزار مسیحیان در این امپراطوری شده بود) امتناع کردند، اما

بعد از پذیرش آیین مسیحیت، این بار حکومت‌ها با نام مسیح و دفاع از مسیحیت فراخوان‌های جنگی خود را شروع کردند. فراخوان‌های مذهبی که از مسیحیان بیزار از جنگ دیروزی، جنگجویان همه‌جانبه و در بسیاری مواقع بی‌رحم ساخت. آن‌هم برخلاف نظرات اگوستینوس مقدس و اجتهادهای او مبنی بر اینکه جنگی عادلانه محسوب می‌شود که نه بنا به تصمیم و رهبری یک شخص واحد باشد بلکه باید تصمیم جنگ توسط بالاترین مراجع ذیصلاح ازجمله امپراطوری مسیحی گرفته شده باشد و جنگ نباید حالت تهاجمی داشته باشد، بلکه جنگ باید در پاسخ به یک تهاجم یا بروز بی‌عدالتی صورت گیرد و لذا نباید جنگ تحت لوای فتوحات یا با هدف کسب غنائم باشد. علاوه بر این، جنگ باید حریم زندگانی افراد بی‌دفاع و بی‌سلاح همانند زنان، کودکان، راهبان و بازرگانان را مصون و محترم شمارد. اما به‌تدریج این موازین جنگ عادلانه در آیین مسیحیت کنار گذاشته شد و به‌جای آن، جنگ و تهاجم‌های بی‌رحمانه به یک جنگ مقدس همه‌جانبه در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، فکری و معرفتی تغییر ماهیت داد. کلیسا و نظام پاپی در طی قرون دوازدهم تا پانزدهم، بدین‌سان مقاومت‌های اقوام و ملت‌های مسیحی در برابر تهاجمات سلاطین علیه خود (چه اروپایی، چه مسلمان) را به جنگ‌های مقدس و طولانی تبدیل کردند. جنگ مقدسی که دیگر آثاری از موازین آیین مسیحیت و آموزه‌های اخلاقی اگوستینوس مقدس در آن دیده نمی‌شد. در این میان پذیرش آیین مسیحیت توسط بربرها و اقوام شمال اروپا همچون وایکینگ‌ها بر قدرت و کیفیت خشونت، غارت و قتل عام اروپاییان افزود.

بدین‌سان جنگ‌های صلیبی درواقع بیشتر سلطه و نفوذ پاپ بر قلمروهای جغرافیایی، جمعیتی اروپا را درپی داشت. تلاش و نفوذی با نماد جنگ مقدس یا دستیابی به سرزمین مقدس. این رویکرد نظام پاپیسم، همه جوانان اروپا را به طرف سلحشوری کشانید و هم اقوام جدیدی که با پذیرش آیین مسیح (وایکینگ‌ها، اقوام شمال اروپا و حوزه اسکاندیناوی) سلحشوری مثال‌زدنی خود را در اختیار نظام پاپیسم برای این جنگ‌ها قرار دادند.

در قرن سیزدهم که هیجان جنگ‌های صلیبی به میزان قابل‌توجهی فروکش کرده بود، امپراطور فردریک دوم در ششمین جنگ (۱۲۲۹–۱۲۲۸) با انعقاد پیمان صلح با مسلمین که اکثر اروپاییان آن را ننگ‌آور خواندند خاتمه بخشید. افکار مذهبی نظام پاپیسم تا قرن

۱۵ کم و بیش چراغ جنگ‌های مذهبی را شعله‌ور نگه داشت تا اینکه با تأسیس امپراطوری عثمانی و فتح قسطنطنیه در سال ۱٤۵۳، دیگر مناسبات اروپای مسیحی با سرزمین مقدس اورشلیم دچار دگرگونی جدی و همه‌جانبه‌ای شد.[۱]

جنگ‌های صلیبی که از اسپانیا و بین مسلمانان و مسیحیون آغاز شد، در قالب یک جنگ مقدس، امواج نوینی به خود گرفت. در شکل نمادی تحت عنوان تصرف شهر مقدس اورشلیم و دستیابی به قبر مقدس این جنگ‌ها ادامه پیدا کرد. اورشلیم مقدس نمادی بود که بر توان و توشه جنگ‌های مقدس صلیبی بسیار افزود و بدان عمق و گسترش داد؛ اما این جنگ سرانجامش از دست دادن این شهر مقدس (اولین حرم مقدس) و شهر مقدس دوم، قسطنطنیه (استانبول) بود.

این جنگ‌های مقدس به بخش‌هایی از اروپا انسجام و وحدت بخشید. هویت‌های نوینی را در بین اقوام متخاصم با هم ایجاد کرد و همگی را زیر چتر مقدس مسیحیت و اورشلیم وحدت بخشید و از این وحدت، ملل اروپایی را شکل داد. درعین‌حال این جنگ‌های طولانی، انشقاق بزرگ بین امپراطوری بیزانس (ارتدوکس) و امپراطوری مقدس روم (کاتولیک) را تشدید و به آن قطعیت بخشید. جنگ‌های مقدس صلیبی که با نماد جنگ علیه کفار (مسلمین) شکل گرفته بود و توانش برای این هدف به کار گرفته شده بود، در بسیاری مواقع در جهت اغراض دستگاه پاپی و سرکوب مخالفان پاپ (دگراندیشان مسیحی) نیز به‌کار گرفته شد. مسلمانان با باور به جهاد به‌عنوان یکی از رکن‌های دین خود، در مناطق تحت تصرف خود بردباری واقعاً گسترده‌ای را به نمایش گذاشتند؛ اما برعکس، مسیحیون جنگ‌های صلیبی برخلاف آمیزه‌های صلح‌جویی و بیزاری از قتل و جنگ، عملکردی از خشونت‌های بیرحمانه به دفعات، از خود به جای گذاشتند.[۲] از منظر دیگر تمام ابعاد جنگ‌های صلیبی، مذهبی نبود. بسیاری از نجیب‌زادگان و شاهزاده‌های جاه‌طلب به جنگ صلیبی پیوستند تا شکوه و حشمت خود را افزایش دهند. آنها درصدد بودند که با افزودن قلمروهای جغرافیایی و جمعیتی بیشتر، تیول‌های خود را افزون سازند. بازرگانان نیز به این امیران به امید توسعه سود و کسب و کار خود، یاری می‌رسانند.

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۹۱-۱۸٤

۲- منبع قبل، صفحات ۱۹۰-۱۸۹

هزینه جنگ چهارم صلیبی را بازرگانان ونیزی پرداختند و صلیبی‌ها که در این جنگ، سپاهی از شهسواران فرانسوی بودند، بر آن شدند که به جای فتح شهر مقدس، بر شهر ثروتمند و مسیحی قسطنطنیه حمله برند. براساس این طرح بود که در سال ۱۲۰٤ قسطنطنیه مسیحی به‌دست صلیبی‌های مسیحی تسخیر و غارت شد. بسیاری از آثار هنری و ثروت این شهر به غرب منتقل شد. ونیزی‌ها از این طریق طی سالیان دراز امتیاز انحصاری بازرگانی در قسطنطنیه را در دست گرفتند. جنگ‌های صلیبی آغاز توسعه فرایندهای سیاسی و اقتصادی نیز بود. جنگ‌های صلیبی بین اروپاییان باختر فقیر و پراکنده و مردم ثروتمند و متمدن‌تر سرزمین‌های خاور مدیترانه پیوندی پایدار و مستقیم به‌وجود آورد. این پیوندها فرایندهای تبادل و تعامل بازرگانی منظم و سودمند بین باختر و خاور اروپا را آن‌هم با آثار گسترده نهادینه کرد. صلیبی‌ها در جاده‌ها و شهرهای بازرگانی شهرهای خاوری (بیزانس و دنیای اسلام) چیزهای خواستنی بسیار یافتند که در اروپای غربی نه به‌دست می‌آمد و نه ساخته می‌شد ازجمله پارچه‌های ابریشمی، پارچه‌های گلدار، ابریشم، ادویه، نیل کالاهای عالی چرمین، بهترین ادوات فولادی، فولاد نرمش‌پذیر، کافور، عطریات، شکر، پنبه، مرکبات، سنگ‌های قیمتی.[۱]

اگر جنگ‌های مجزا بین سال‌های ۱۲۹۱-۱۰۹۵ به مدت دو قرن عملتاً بین دو حوزه سرزمینی، جمعیتی و آیینی (مسلمانان و مسیحیون) شرق و غرب اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا را به وقوع پیوست، اروپا شاهد جنگ‌های دیگری در داخل حوزه جغرافیایی، جمعیتی و آیینی خود نیز بود. این جنگ‌ها بین سال‌های ۱۵۰۰-۱۰۹۵ به مدت ٤ قرن به‌صورت جنگ‌های بزرگ و کوچک، منظم و نامنظم، پیوسته و ناپیوسته بین جریان مسیحیت کاتولیکی و مسیحیت ارتدوکسی و در ابعاد کوچک‌تر نبرد مسیحیت با اسلاوها، پاگان‌ها[۲]، مغول‌ها و تکفیری‌های مسیحی[۳] صورت گرفت. در این عصر کلیسای کاتولیک، جریان‌های فکری وابسته به آیین مسیحیت که وفاداری به پاپ

۱- بکر- کارل دنکاف فردریک، صفحات ۱۸۰-۱۷۷

۲- پاگانیسم paganism مشتق از کلمه یونانی (Paganus) یا کافرکیشی به مجموعه ادیان غیرابراهیمی یا چندخدایی در دوران باستان اطلاق می‌شود. پاگانیسم از سده ١٤ برای توصیف کسانی به‌کار رفت که پیرو دین معتبر نبودند و در مقابل مسیحیت مقاومت می‌کردند و رقیبی جدی و سرسخت برای مسیحیت بودند و جدال سرسخت با مسیحیت داشتند. پاگان از نظر مسیحیت یعنی کافر یا مشرک.

۳- برای اطلاعات همه‌جانبه‌تر از گستره‌ها و قلمروهای این جنگ‌ها رجوع شود به:
Riley Smith, Jonathan: The Oxford illustrated History of the Crusades,editor , Oxford University Press 1999 ISBN 0-19-285364-3

و کلیسای کاتولیک روم نداشتند و با آن مقابله و ستیز داشتند، با القاب ارتداد و خوارج تکفیر کرده و با آنها برخوردهای شدیدی داشت.[۱]

۳-۱۲- نیمه دوم دوران قرون وسطی: تحول در نظم‌های اجتماعی

۱-۳-۱۲- دگرگونی‌ها و تحولات جدید در اروپای قرون وسطی

تا قرن دهم اروپای غربی نسبت به دو قدرت جهان مسیحیت ارتدوکس یعنی امپراطوری بیزانس در اروپای شرقی و آسیای صغیر و جهان اسلام در آسیای باختری و آفریقای شمالی و اسپانیا، سخت تهیدست و بی‌تمدن باقی مانده بود. در این حوزه جغرافیایی و جمعیتی جز زمین، هیچ‌چیز از ثروت وجود نداشت. چند شهری بود با صناعت ناهنجار و ابتدایی. جاده‌های باشکوه روم ویران شده و مسافرت خطرناک. رفاه، امنیت و هنر یکسره نابود شده بود.[۲]

در قرن یازدهم شئون زندگی مناطق اروپای غربی به‌تدریج رو به بهبودی نهاد. در قرن ۱۲ عرصه‌های رفاه اقتصادی، سازمان سیاسی، فرهنگ، دانش، ادب، هنر و فلسفه از نو جان گرفت. در قرن ۱۳ این تحولات اوج گرفت و از آن تمدنی نو ساخته شد که به آن تمدن وسطی[۳] نام گذاشته‌اند. تمدنی این بار با روحیه‌ای از بده- بستان‌های بین دو میراث «رومی- مسیحی» که بخشی از آرا و اندیشه و آداب آن از رسوم کهن امپراطوری روم و بخش دیگری از عقیده‌ها و ارزش‌های برخاسته از مسیحیت بود. جریان این بده- بستان‌ها و چرخه «میراث رومی- میراث مسیحی» از این تاریخ به بعد، توانایی‌های خود را در گستره‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اروپا ظرفیت‌سازی کرد.

همان‌طور که امپراطوری روم به دلیل درگیری و بی‌ثباتی و سست شدن بازرگانی و صناعت، افول شهرها و تمدن خود ویران شد، در قرون ۱۲ و ۱۳، با زنده شدن عرصه‌های بازرگانی و صناعت، به‌صورت تدریجی پایه‌های این تمدن میانی در قرون وسطی شکل گرفت. به زیر کشت رفتن اراضی بایر در اروپا، باعث توسعه بازارهای

1- Crusades in the New Catholic Enyclopedia New York Mc Graw- Hill Book Company 1966 Vol 17 P 508

۲- بکر- کارل فردریک دنکاف، صفحه ۱۷۵

۳- مورخان تقسیم‌بندی، اروپا به چهار دوره تقسیم کرده‌اند: دوران کلاسیک باستان قرون وسطی (سده‌های میانه اول، ثانویه و پایانی) عصر رنسانس و دوران جدید که از ۱۶۰۰ میلادی شروع می‌شود. مراحل پایانی قرون وسطی همراه با ظهور و برآمدن تفکرات و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی است که پیدایش رنسانس و مرکانتلیسم را در پی داشت.

محلی برای خرید و فروش شد. شهرهای ایتالیا در کار بازرگانی با اعراب مدیترانه به رقابت و هم‌چشمی با هم برخاستند.

تحولات اقتصادی و اجتماعی در اروپای عصر پایانی قرون وسطی، برای این قاره ثبات، آرامش نسبی، رشد جمعیت، زایش و بالندگی شهرنشینی، افزایش تولیدات کشاورزی و روستایی و به‌تدریج بسترهای آشکار و پنهانی را برای رشد و بالندگی عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، فراهم ساخت. از طرف دیگر تعامل جنوب اروپا و به‌ویژه بازرگانان ونیزی، ناپل، فلورانس با بازرگانان دنیای شرق و استفاده از توانایی‌ها و ثروت آنها، زمینه شکل‌گیری نهادی و سازمانی را برای عرصه‌های اقتصادی، بازرگانی، دادوستد، حمل‌ونقل اروپا فراهم ساخت.

این دستاوردهای اولیه و رشد و بالندگی در اروپا، نتیجه پیدایش جنگ‌های طولانی صلیبی است. این جنگ‌ها آغاز شکل‌گیری نیروهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جدید در غرب است. شروعی که در فرایندهای خود توانست اروپا را از قرون وسطی به عصر نو و توسعه‌ای شدن سوق دهد. در این کشمکش تاریخی بین مسلمانان و مسیحیان و بین اروپای باختر و فقیر و مردم ثروتمند و متمدن‌تر سرزمین‌های خاور مدیترانه، پیوندی پایدارتر و مستقیم‌تر به‌وجود آمد. در این رهگذر زمینه شکل‌گیری بازرگانی منظم و سودمندی بین شرق و غرب فراهم شد. این عرصه بازرگانی و وسعت و پایداری‌اش، زمینه‌ساز عصر مهم مرکانتلیسم و آثار بازنشرش شد.

در جاده‌ها و شهرهای بازرگانی بیزانس و شرق اروپا، صلیبی‌ها و بازرگانان چیزهای خواستنی بسیار یافتند که در اروپای غربی نه به‌دست می‌آمد و نه ساخته می‌شد ازجمله پارچه‌های ابریشمی و پارچه‌های گلدار و عالی، ادویه، کالاهای چرمین، بهترین فولاد نرمش‌پذیر، عطریات، شکر، پنبه، مرکبات، سنگ‌های قیمتی، طلا که به وفور در بازارهای شهرهای اسکندریه، بغداد، دمشق، انطاکیه، قسطنطنیه یافت می‌شد. این تبادلات و ارتباطات باعث شد که به‌تدریج شهرها در اروپای غربی شکل گیرند، شهرهایی براساس مناسبات دادوستد و واردات و صادرات با شرق اروپا و خاورمیانه. این فضای محیطی نو و پیش‌برنده، خود خالق هنرمندان، افزارمندان چیره‌دست و مغازه‌داران جدید گردید که ساختن و فروختن را سرلوحه کار خود قرار دادند. بسط و توسعه این صنوف، باعث شکل‌گیری و پیدایش رسته‌های افزارمندان ازجمله رسته

کفاشان و رسته دباغان، رسته کلاهدوزان را شکل داد. هر رسته از کارگران ورزیده در پیشه‌ای تشکیل می‌شد و انحصار ساختن و فروختن کالای خاصه هر رسته در شهر به دست همان رسته بود. هر رسته جنس و ارزش کالایی را که به دست عضوهای آن ساخته می‌شد تعیین می‌کرد. کارگران ورزیده خود نیز می‌توانستند دکان داشته و این دکان در طبقه زیرین خانه‌ای بود که کالاها را می‌ساختند و از پشت پیشخوان به مشتری می‌فروختند و کارگرانی جوان داشتند از فرزندان خود و دیگران. در این کارگاه فردی و خانوادگی، کارفرما، سرکارگر و کارگر در این فضا یکی بوده و بین آنها جدایی نبود.

ساکنان شهرها خود طبقه‌ای تشکیل می‌دادند از نجیب‌زادگان و فئودال‌ها و کشیشان. شهرنشینان وابسته به زمین نبودند. این افراد در رفت‌وآمد آزادی داشتند، در انتخاب حرفه و اشتغال به هر پیشه و انتقال آنچه به‌دست می‌آوردند، آزادی داشتند. این آزادی از مشخصه‌های شهرهای قرن ۱۳ و ۱٤ است که برای شهرها، صورتی جذاب درست کرده و باعث گریز روستاییان از نظام فئودالیته و قیود بسته آن و پنهان شدن در شهرها می‌شد. برخورداری از مزایای این قانون که هر کس یکسال و یک روز در شهر می‌زیست مرد آزادی شناخته می‌شد مهم‌ترین محرکه فرار و گریز روستاییان از قیود فئودال‌ها به شهر بود.[۱]

شهرها گذشته از آزادی شخصی ساکنان از سه امتیاز برخوردار بودند:

- حق تنظیم امور بازرگانی و صناعت در داخل شهر،
- حق اجرای دادرسی دادگاه‌های خود برابر با قانون خود و
- حق حکومت خودمختار به‌دست کلانتران برگزیده خود.

درواقع شهرها در این عصر، خود به‌صورت یک جمهوری اشرافی کوچک شکل یافته بودند و نسبتاً از نظارت مستقیم فئودال‌ها و پادشاه به دور بودند؛ اما این آزادی یک نوع الزام هم دربر داشت، الزام به دفاع از شهر زیرا هنوز دولت‌های مطلقه در اروپا شکل نگرفته بودند که از ایمنی زندگی و دارایی‌های مردم پاسداری کنند و امر دفاع شهری به عهده مردم شهر بود.[۲]

۱- منبع قبل، صفحه ۱۷۹
۲- منبع قبل، صفحه ۱۸۰

در قرن دهم، اروپا به چندین کشـور ملوک‌الطوایفی تقسـیم شـده بود، هنوز دولت‌های بزرگ به‌وجود نیامده بودند، هیچ پادشـاه یا دوک یا کنتی در میان نبود که بتواند رعایای نیرومند را به‌طور دائم در اطاعت خود نگه دارد. تا موقعی که نجیب‌زادگان به فرمانروایی پادشاه گردن نمی‌گذاشتند هیچ حکومت بسامانی نمی‌توانست پای به عرصه وجود نهد. به‌طور مثال کشور فرانسه طی سال‌های ۱۳۰۰–۹۸۷ به چندین ناحیه تقسیم شده بود و هر یک از این‌ها نام محلی خود را داشت همچون برتانی، نرماندی، بورگوندی، فلاندر. در کنار این شـرایط، کلیسـای کاتولیک روم از قرن ۱۳ ضـمن اینکه جامعه مسـیحیت را یکپارچه سـاخته بود، سـاختار و کارکرد خود و قدرت پاپ را از هر پادشـاهی نیرومندتر سـاخته بود. در این عصـر کلیسـا قدرت و نیرویی بسـیار افزون‌تر از دولت‌ها و پادشـاهان اروپای غربی داشـــتند. روحانیون بر روی هم طبقه‌ای شـــدند جدا از مردم و بیرون از قلمرو قانون مدنی که تابع پادشـاه یا شـهریار نیز نبودند. هر کس در هر قلمرویی که به دنیا می‌آمد، زاده در قلمرو کلیسای محل تولد خود محسوب می‌شد.

کلیســا ســازمانی مســتقل داشــت و دارایی‌های خود را اداره می‌کرد و بر مردم خراج می‌بست، از خود دادگاه‌های دادرسی داشت و رشته نظارت مذهبی و آموزش و پرورش و چگونگی بیان عقیده از آنِ کلیسـا بود. بی‌وجود کشـیش در مناطق که ترجمان قدرت کلیسـا بود، زندگی پیشـرفت نمی‌کرد. بدون او کسـی غسـل تعمید نمی‌شـد، به زناشـویی درنمی‌آمد، گناهان بزرگ او آمرزیده نمی‌شـــد، آخرین تشـــریفات مرگ در حقش انجام نمی‌شد، در محل درست و با شیوه صحیح به خاک سپرده نمی‌شد.[۱]

در هم‌پیوندی تمدن رومی و مســـیحی و چرخه ظرفیت‌ســـاز تقابلی و تعاملی «میراث رومی– میراث مســـیحی» طی ســـال‌های ۱۴۰۰–۱۲۰۰، بیشـــتر این مذهب مســـیح(ع) و کلیسای کاتولیک روم بود که به آن شکل و صورت و معنا می‌بخشید. از طریق کلیسا و آیین آن، مردم اروپا به‌تدریج به هم پیوســتند. مردم همه عضــو و همه پیرو یک کلیســا بودند و به یک ایمان مذهبی دل ســـپردند. زبان لاتین زبان کلیســـا بود و زبان همگانی مردم و درس‌خوانده‌ها هم شـد. در دسـتگاه حکومت و همه مدارس و دانشـگاه‌ها این زبان به‌کار گرفته شد و تمام کتب به این زبان نوشته شد. طبقه درس‌خوانده‌ها در سراسر اروپا یک زبان به‌کار می‌گرفتند و یک گونه کتاب می‌خواندند و به‌طور کلی می‌توان

۱– منبع قبل، صفحه ۱۹۲

مردم غرب در سده‌های ۱۲ و ۱۳ و نیمه ۱٤ همه در یک جامعه مسیحی با هم متحد و یگانه شدند.

این جمع شدن اروپاییان را باید مرهون مسیحیت و کلیسا دانست. اگرچه این جمع شدن به اقتدار نهاد کلیسا منجر شد، اما آثار سرریز این جمع شدن و اتحاد در بستر زمان منجر به افول قدرت کلیسا شد.

بعداً گفته خواهد شد که آگاهی روزافزون بر آرا، اندیشه‌ها و آداب و رسوم یونان و روم باستان، تعاملات آنها با دنیای شرق اروپا و کاربست زبان‌های ملی اقوام و ملل به جای زبان لاتین و همه‌وهمه زمینه‌های شکل‌گیری نهضت‌های رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی را برای اروپا فراهم ساخت. نهضت‌هایی که به‌تدریج اقتدار کلیسایی را به ضعف کشانید. پیدایش دولت‌های نیرومند از قرن ۱٤ به‌ویژه از قرن ۱٦ به بعد نیز تسریع‌کننده فروپاشی اقتدار پاپی و کلیسایی گردیدند.

سده‌های ۱٤-۱۱ دوران ظهور اقتدار همه‌جانبه نهاد کلیسا در عرصه‌هاست، قرون ۱٦-۱٤ و پس از آن را باید جابه‌جایی قدرت از عرصه دینی به دولت‌های نهادی و مطلقه دانست؛ دولت‌هایی با حوزه نفوذ بر یک سرزمین مشخص و کلیت جمعیتی که در آن سرزمین زیست دارند. ازاین‌رو پا به پای افول فرایندهای اقتدار پاپ و کلیسا و کاستی در ساختار و کارکردهای آن، اروپا در زمینه، بستر و نوعی دیگر از حکومت و دولت قرار می‌گیرد. بستری که پدیده دولت‌های مطلقه، دولت‌هایی مستقل و دارای نفوذ زیاد در گستره جغرافیایی و جمعیتی را پیش‌روی اروپاییان قرار داد. این شکل‌گیری در نوع جدیدی از دولت، زمینه افول نفوذ کلیسا در عرصه‌های مختلف و به‌تبع آن قدرت یافتن پادشاهان اروپا را فراهم ساخت. این امر قدرتی بیش از گذشته به پادشاهان در دو عرصه داد: یکی نفوذ همه‌جانبه بر حوزه جغرافیایی و جمعیتی تحت حاکمیت خود و دیگری انتقال بخشی از قدرت رو به افول کلیسا به نهاد قدرت پادشاهی.

آثار گسترده این جنگ‌های طولانی صلیبی در مراحل اولیه و میانی خود باعث قدرت گرفتن بیشتر اشراف، بارون‌های محلی و منطقه‌ای، فئودال‌ها و از همه مهم‌تر قدرت گرفتن کلیسا شد. این جنگ‌ها در مراحل پایانی خود و سقوط قسطنطنیه و فروپاشی امپراطوری مسیحی بیزانس در ۱٤۵۳، زمینه‌ساز افول تدریجی قدرت و فرمانروایی همه‌جانبه کلیسای کاتولیک روم و همچنین باعث پیدایش زمینه‌ها برای شکل‌گیری

دولت‌های مطلقه (دولت‌ها با حاکمیت بر سراسر حوزه قلمرو جغرافیایی و تمامیت جمعیت در آن قلمرو) و به‌تبع آن پادشاهان مقتدر و مستبد گردید.[۱]

چرخه زمان در این عصر از قرون وسطی به سمت کاهش قدرت کلیسا و افزون شدن قدرت دولت‌های مطلقه و پادشاهان آن شروع به گردش کرد. کلیسا زمانی دولتی بود بین‌المللی و مدعی نظارت مستقیم بر تمامی مردم و پادشاهان و شاهان مجبور بودند غالباً از کلیسا پیروی کنند و پاپ مدعی بود که حق دارد پادشاهان را خلع کند. چرخه روزگار تدارک‌های جدیدی را برای اروپاییان فراهم ساخت. این کلیسا بود که پادشاه نیرومند آلمانی، هانری چهارم را ناگزیر ساخت ساعت‌ها پشت دروازه قلعه کانوسا زیر برف بایستد تا پاپ گریگوری هفتم (۱۰۸۵-۱۰۷۳) از در آشتی با او درآید، جان پادشاه انگلستان را مجبور ساخت به‌خاطر سلطنت خود با پاپ اینوسنت سوم بیعت کند و به گردن گرفت که سالانه ۱۰۰۰ مارک خراج بدهد. این موارد نمونه‌هایی است از این اقتدار همه‌جانبه کلیسا بر عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مردم و پادشاهان.[۲] اقتداری که حرکت زمان و تحولات آن، دوران افول و سقوط آن را به‌تدریج و به‌صورت خودگردان و فرایندی فراهم ساخت. افولی که در دل خود زایش‌های پیش‌برنده‌ای را برای اروپا نیز رقم زد.

گسترش آگاهی‌های مردم، تحکمات کلیسایی و اقتدار آن بر عرصه‌های زندگی و ناتوانی و عدم پاسخ‌گویی به نیازها و مطالبات، زمینه‌های افزایش نارضایتی از کلیسا را فراهم کرده و باعث شکل‌گیری فرایندهای تدریجی افول قدرت کلیسایی و زایش عرصه‌های مدنی و سیاسی مجزا از کلیسا برای اروپاییان شد. این نارضایتی‌ها طی قرون ۱٤ و ۱۵، اقتدار کلیسا را بیش‌ازپیش زیر سؤال برد و در مقابل به شکل‌گیری جریان‌های سیاسی مقابل آن قدرت بخشید. مسئله شقاق کبیر یا تقسیم کلیسا بین دو پاپ در دنیای مسیحیت کاتولیک روم، مردم، دولت‌ها و پادشاهان را دو تکه کرد و اقتدار کلیسا را (که در یکپارچگی همگی زیر پرچم کلیسا بود) فروریخت. ناتوانی در پاسخ‌گویی به نیازهای مردم، بدعت‌های گسترده در آیین مسیح(ع) و ترویج خرافات، بخشی از مردم و

۱- جهت اطلاعات بیشتر از پیدایش مسیحیت در غرب و چگونگی اقتدار کلیسا، فئودالیسم، قوانین فئودالی، نظام پاپیسم، اختلاف و بحران بین نظام پاپیسم و امپراطوران رجوع شود به کتاب:
Goodman, Ellen (1995), The Origns of the Western Legal Tradition: From Thales to Tudors Fedaration Press, ISBN 9781862871816

۲- بکر- کارل فردریک دنکاف، صفحات ۱۹۲-۱۹۰

روشن‌فکران را به انتخاب عرصه‌های سکولاریسم و لاییک و بخشی دیگر را به ایجاد اصلاحات جدی و همه‌جانبه در ساختار و کارکردهای کلیسا کشانید.[۱]

پیدایش مکتب اومانیسم[۲] توسط دانشمندانی که به ادبیات زمان و کلاسیک (یونان، روم) بیش از حکمت الهی دلبستگی داشتند و پذیرش گسترده آن بین مردم و روشن‌فکران عصر، پاسخی بود بر نارضایتی‌های عمومی از کلیسا و اقتدارش بر عرصه‌ها؛ امری که زمینه‌ساز پیدایش نهضت لوتر و پروتستان‌ها شد که توانست با فرایندهای اصلاحی

۱- پاپ کلمنس پنجم (۱۳۱٤-۱۲٦٤) که فرانسوی بود، با نگرانی از انتقام‌جویی ایتالیایی‌ها به‌خاطر نقشی که فرانسوی‌ها در حوادثی که منجر به مرگ پاپ پیشین شد، در روم زندگی نمی‌کرد بلکه در آوینیون نزدیک فرانسه به سر می‌برد. به مدت ۷۰ سال پاپ‌ها در این منطقه زندگی می‌کردند و کم و بیش زیر نفوذ پادشاهان فرانسه قرار داشتند که از آن به اسارت بابلی یاد می‌کنند. در سال ۱۳۷٦ گرگوریوس یازدهم همراه با هیئت کاردینال به روم بازگشت. کاردینال‌ها در روم پاپ اوربانوس ششم را خلع کردند و پاپی دیگر به نام اوربانوس هفتم انتخاب کردند و در سال ۱۳۷۸ به آوینیون بازگشتند. در مدت ۳۹ سال کلیسا صاحب دو پاپ شد، یکی در روم (اوربانوس ششم) و دیگری در آوینیون (اوربانوس هفتم). هر یک از این دو پاپ خود را قائم‌مقام به حق مسیح(ع) و سرپرست حقیقی کلیسا می‌دانستند. در این کشاکش ۳۹ ساله بخشی از مردم پذیرش این پاپ و بخشی دیگر پذیرش آن پاپ را داشتند. حکومت‌ها نیز برابر با منافع خود از یکی طرفداری می‌کردند. انگلستان و اتریش از پاپ مستقر در روم و فرانسه و اسپانیا هواخواه پاپ‌های آوینیون شدند. آلمان و ایتالیا در این عصر فاقد حکومت یکپارچه بودند. نزاع پاپ‌ها با یکدیگر و ضدمسیح خواندن همدیگر، فروپاشی احترام و تکریم پاپ، کشیش‌ها و کلیسا را نزد مردم درپی داشت. شورای عمومی کلیساها نیز نتوانست به این شقاق خاتمه دهد تا اینکه شورای نمایندگان همه کشورها در کنستانس به مدت سه سال برپا گردید و صورتی از اصلاحات مورد نیاز را تنظیم کرد. پاپ‌های دوگانه را خلع و در سال ۱٤۱۷ پاپ جدیدی بر کلیت کلیسای کاتولیک انتخاب کردند به نام مارتین پنجم. با این انتخاب اتحاد ظاهری مجدد بر کلیسا حاکم گردید، اما نفاق و دودستگی کم و بیش تا ۱٤٤۹ بر کلیسا حاکم بود. شورای جامع کلیسایی فرارا- فلورانس و پاپ ائوگنیوس چهارم با قاطعیت به جریان دودستگی کلیسای کاتولیک خاتمه بخشیدند و حتی درصدد برآمدند تا اتحاد میان دو کلیسای روم لاتین و یونانی ارتدوکس را پی‌ریزی نمایند. اتحاد روم و قسطنطنیه، با فتح قسطنطنیه توسط ترک‌ها به یک رویا تبدیل شده بود. تفرقه و انشقاق در کلیسای کاتولیک روم، آزمون‌های سختی را برای اروپاییان فراهم ساخت و وحدت این قاره را برای سالیان متمادی به تأخیر انداخت. بعضی از پادشاهان از این دوگانگی در قدرت کلیسا نیز بهره گرفته و بر قدرت و اقتدار خود افزودند. این قدرت گرفتن پادشاهان، فاصله آنها را با پاپ افزون‌تر ساخت و به‌تدریج باعث پیدایش پیمان‌های دوجانبه بین حکومت‌های پادشاهی با نظام پاپیسم گردید. اروپای کنکوردا (Concordat) عصر موافقت‌نامه‌ها بین پاپ و مقامات پادشاهی و دولتی است به منظور تعیین حدود و اختیارات طرفین و تنظیم مقررات مربوط به حل و فصل اختلاف کلیسا و دولت‌ها. معروف‌ترین این کنکوردا در سال ۱۸۰۱ بین پاپ پیوس هفتم با ناپلئون بناپارت منعقد شد که کلیسای کاتولیک روم دگر بار در فرانسه بر پا شد. هنگام جنگ دوم این قرارداد با هیتلر منعقد و بعد او آن را زیر پا گذاشت. بعد از جنگ دوم، دولت‌های کمونیستی اروپا این قراردادها را لغو کردند.

۲- Humanism مکتب اومانیسم یا مکتب انسانیت هر نظام فلسفی یا اخلاقی که هسته مرکزی آن آزادی و حیثیت انسان است. پس از رواج مسیحیت توجه انسان به خود، به انسان و به خدا تغییر یافت. اومانیسم برگشت انسان به انسان است. بزرگ‌ترین نویسنده این مکتب در سال ۱٤٦۹ آراسموس ((Erasmus (1469-1536) در روتردام می‌باشد که در پاریس درس خواند و به انگلستان، ایتالیا و آلمان سفر کرد، با همه دانش‌پژوهان کلاسیک عصر خود مکاتبه داشت و صاحب کتب زیادی است. او با وجود اینکه پایبند به دین کاتولیک بود، بر این باور بود که بسیاری از کشیش‌ها، آموزش‌های ساده مسیح(ع) را دگرگون ساخته‌اند و کتاب عهد جدید نوشت که نشان دهد آموزش‌های اساسی مسیح(ع) چیست. او در کتب خود به کالبدشکافی حماقت‌ها، آداب و رسوم نادرست کلیسا، بیهودگی عمر رهبانان و حماقت آنها، وقت‌گذاری زیاد آنها به معنای پنهان عبارات انجیل، حماقت بخشی از پاپ‌ها که بر این باور بودند که حقیقت و فضیلت در آن است که رافضیان را بسوزانند و از نشر کتب جلوگیری کنند، پرداخت. او از اندیشه روشن و شرافتمندانه طرفداری و از عدم تساهل و زجر و شکنجه اعلام انزجار داشت.

خود، دگرگونی‌های اساسی در ساختار و کارکردهای آیین مسیحیت و نظام کلیسا داشته باشد.

۲-۳-۱۲- گذار از روستانشینی به شهرنشینی (شکل‌گیری اولیه اروپای شهرها و شهروندان)

قرن ۱۳ نقطه اوج دگرگونی و تحول و تکوین اروپای قرون وسطی است. به‌لحاظ اینکه در این سده اتفاقات مهمی در اروپا صورت می‌گیرد که پیامدهای آن انقلاب‌های بعدی همچون رنسانس را درپی دارد که باید توجه بیشتری به این سده داشت. مسیحیت که از قرون قبل رو به گسترش نهاده بود و اکنون این آیین، شمال اروپا را نیز دربر گرفته بود، اکنون در این قرن در شاکله یک نهاد و جایگاه مقتدر و با توان، شکل جدیدی به خود گرفت. این قرن به‌لحاظ مختصات ویژه‌اش، عصر تثبیت و تحکیم در سراسر قاره قلمداد می‌شود. اروپای مدرن که امروزه از آن یاد می‌کنیم، بسیاری از مدل‌ها و الگوهایش در این قرن پی‌ریزی شد. در این عصر بسیاری از بسترهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی (که فرایندهای آن آثار سرریز پیش‌برنده‌ای برای اروپای آتی و مدرن درپی داشت) پی‌ریزی شد. به‌لحاظ اهمیت این آثار سرریز، به چهار جنبه آن اشاره‌ای کوتاه خواهد شد.

۱۲-۳-۲-۱- پیشرفت شهرها، اروپای شهروندان

در قرون وسطای اولیه و بعد از امپراطوری روم، اروپا با مهاجرت مردم از شهرها به طرف روستاها که از امنیت و تأمین غذای بیشتری برخوردار بود، روبه‌رو بود. ازاین‌رو در قرون وسطی لایه اولیه، یک اروپای روستایی شکل گرفت؛ اما در قرن ۱۳ و در لایه سوم و یا نهایی قرون وسطی به‌لحاظ تعاملات ملل داخل اروپا از یک طرف و تعامل و تقابل‌های بین شرق و غرب و برقراری آرامش، صلح و ثبات، افزایش رشد جمعیت از طرف دیگر، اروپا شاهد پیدایش پدیده‌ای به نام چرخه «روستا- شهر» می‌شود؛ پدیده‌ای که آثار و پیامدهای گسترده‌ای را در اتفاقات و حوادث پیش‌برنده بعدی ایفا می‌کند. این پدیده، پیدایش شهرها، رونق و اعتلای شهرها و شهرنشینی بخش عمده‌ای از جمعیت در شهرها بود و شهرها و ساختار آن، پدیده‌ای می‌شوند که فرایندها و آثار سرریزش، باعث شکل‌گیری اروپای مدرن در قرون بعد می‌شود.

شهرها در قرون وسطی، شکل و شمایل جدیدی به خود گرفته و وظایف متفاوتی را در بستر رشد و توسعه اروپا به عهده می‌گیرند.[۱] جنگ‌های قرون وسطی بیش از همه بر دوش زمین‌داران، مالکین و به عبارت دیگر، اقتصاد کشاورزی و روستایی تکیه داشت. حال در قرن ۱۳، شهرهای قدیمی با شکل و شمایل جدید در کنار شهرهای جدید به مراکز مبادلات گسترده کالایی تبدیل شده‌اند و به‌تدریج از ساختار سنتی و کشاورزی به عرصه‌های نو تغییر موقعیت دادند. با وجود اینکه شهر در قرون وسطی اغلب دارای موقعیت و کارکرد چندمحوری بود، ولیکن بازار که مرکز تعامل و دادوستد بود، مهم‌ترین و شفاف‌ترین نقطه محوری شهر را تشکیل می‌داد. در کنار شهرها و بازارها به‌تدریج مغازه‌های صنعتگران و پیشه‌وران در حرفه‌های مختلف ظاهر گردید. جمعیت شهری به این مشاغل و پیدایش آن وسعت بخشید و از طرف دیگر توسعه این حرفه‌ها و صنوف به شهرها وسعت و گستردگی بیشتری بخشید. به سخن دیگر، این جریان بده- بستان موجب شکل‌گیری مدار و چرخه «شهر- مشاغل» شد و بده- بستان‌هایی از بالندگی برای اولین بار در تاریخ اروپا شکل گرفت. شهرها در امر تولید از جایگاه مهم و ممتازی برخوردار شدند، آن‌هم جدای از کالا و تولیدات کشاورزی بلکه در ورود به عرصه تولیدات جدید شهری.

تضاد بین شهر و روستا که در امپراطوری روم باستان، تمایز خود را با مدنیت (شهرها) و بربریت (روستا) نشان می‌داد، در این عصر جلوه‌های جدیدی به خود گرفت. از روستاییان به آدمیان کم‌شعور و از لحاظ وضعیت اجتماعی انسان‌های غیرآزاد، و از ابتدا برده و سپس بنده نظام فئودالیسم یاد می‌شد، درحالی‌که افراد مقیم شهرها بر آزاد بودن خود تأکید داشته و به آن افتخار می‌کردند. در این دوران این ضرب‌المثل آلمانی نقل محافل بود که «اصلاً هوای شهرها، رهایی‌بخش است.»[۲] اندیشه‌های عهد باستان درباره شهر که به آرا ارسطو و سیسرون بازمی‌گردد، مورد پذیرش و تأکید دنیای مسیحیت جدید قرار گرفت. دیگر این دیوار نبود که حدود شهرها را تعیین می‌کرد و به آن وجود

۱- جهت اطلاع از چگونگی نقش آیین مسیحیت در ساخت و کارکرد شهرها، گسست‌ها و زایش‌ها در سیمای شهرها، فراگیر شدن شهرها، قلمرو شهری، پدیدار شدن کانون قدرت و ثروت از شهر، بنیان‌های قلعه‌ها و کاخ‌ها، بازار و مبادله در شهرها رجوع شود به:
ممفورد- لوئیز، مدنیت و جامعه مدنی در بستر تاریخ، ترجمه احمد عظیمی بلوریان، انتشارات رسا، بخش‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳

۲- لوگاف- ژاک، صفحات ۱۹۶-۱۹۵

و جوهر می‌بخشید بلکه این انسان‌های درون شهر بودند که به آن هویت و اعتبار می‌بخشیدند.

درحالی‌که سازه‌های مستحکم خیابان‌ها در عهد باستان، در قرون وسطی از میان رفته بود و جاده‌ها ویران شده بود، مردم از قرن ۱۲ به بعد به فکر احداث جاده‌ها و پاکیزگی در مسیرهای داخل شهری افتادند. بیشتر خیابان‌ها سنگ‌فرش شدند، زباله‌ها جمع‌آوری و به سیستم فاضلاب سامان داده شد، توسط اشراف و نجبا و متنفذین بناهایی احداث شد که به زیبایی و شکوه شهرها افزود. این شهرها با چنین ساختار و کارکردی به‌تدریج به اقتصاد، تولید، بازار، مبادله و تنوع کالایی آن چنان عمق و وسعتی بخشیدند که اقتصاد شهری به‌تدریج از وزن مهم‌تری نسبت به اقتصاد روستایی و کشاورزی برخوردار گردید. امری که افول و فروپاشی تولید معیشتی محدود و خودمصرفی کشاورزی را به گذاری برای تولیدات مبادله‌ای تبدیل کرد. تولیداتی که هم به عصر تجارت و مرکانتلیسم منجر شد و هم به تجارت تولیدات مبادله‌ای عمق و جان بخشید. این کنش و واکنش‌ها، پدیده مهمی به نام وسعت بازار را درپی داشت؛ امری که به‌نوبه خود گسترش تولیدات مبادله‌ای و توسعه مرکانتلیسم را به دنبال داشت و همگی باعث افزون شدن اعتبار شهرها شدند.

اولین نوع شهرها که در قرون وسطی با اهمیت شدند، آن دسته از شهرهایی بود که از ساختار اسقفی برخوردار شدند. اسقفی شهر، نشان تمام‌عیاری از مدنیت و شارمندی (شهروندی) بود. اسقف این شهرها با کلیسای خود در رأس محفل‌های جمعیتی قرار گرفت و پی‌ریز بسیاری از آداب و رسوم زندگی و مسئول آداب و مناسک دینی مردم شد. مردگان نیز برخلاف گذشته و ادوار روم باستان، از احترام و حرمت برخوردار شدند و محل دفن و قبرستان آنها در جاهای مخصوص و به نزدیک محل مناطق مسکونی و شهرها بازگشت.

در قرن ۱۳ شهرهای زیادی در اندازه کوچک و متوسط در اروپای غربی و کلیسای رومی شکل گرفت، ولیکن این شهرها قابل مقایسه با شهرهای بزرگ مشرق زمین بیزانسی و اسلامی نبودند.

پیدایش شهرها، جمعیت زیاد آنها، فعالیت‌های اقتصادی مهم در شهرها، زیبایی ابنیه، تنوع پیشه صنعت، گسترش فرهنگ، شمار کلیساها و حشمت و جلال آنها، اراضی

حاصل‌خیز اطراف شهرها، همه‌وهمه مورد فخر و ستایش جمعیت شهرنشین بر روستانشین گردید.

جدای از شهرها و طبقه‌بندی کوچک، متوسط و بزرگ بین آنان دو نوع شهر دیگر از اعتبار زیادی برخوردار گردیدند. یکی پایتخت‌ها که به‌عنوان محل استقرار قوای سیاسی و حکومتی بودند. در قرون وسطی معنای پایتخت با عصر حاضر متفاوت بود. به‌طور مثال لندن پایتخت نبود بلکه محله وست مینستر[1] را پایتخت تلقی می‌کردند. رومیان اغلب پاپ را از شهر روم به بیرون می‌رلندند (واتیکان). در حقیقت واتیکان واقع در شهر روم و محصور در دیوار لئویی بود. دیواری که پاپ لئوی چهارم در قرن نهم آن را احداث کرد و مقر دستگاه پاپی بود. روم به‌خاطر عظمت تاریخی‌اش و به دلیل اینکه محل تاج‌گذاری امپراطوران بود، پایتخت امپراطوری و پایتخت عالم مسیحی باقی ماند.

از نشانه‌های یک شهر پیشرفته نوع دیگر و دوم، شکل‌گیری دولت‌شهرها که عمدتاً در ایتالیا رشد و تکوین یافتند و در قلب یک حکومت مستقل و متکی به خود اداره می‌شدند. دولت‌شهرهای جنوا، میلان، فلورانس، ونیز از این دست شهرها هستند. این دولت‌شهرها در سده‌های بعدی عصر رنسانس و مرکانتلیسم را در خود خلق کردند.

پدیده تشکیل و تکامل شهرها در قرون وسطی با پی‌ریزی اقتصاد شهری که در درون خود داشت غالباً با سیستم فئودالی و تولیدات دهقانی و کشاورزی آن در تضاد و تناقض قرار داشت؛ اما شهرها با کارکردهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود به‌تدریج نقش مهمی در متلاشی کردن نظام فئودالیته داشتند.

شکل‌گیری و توسعه شهرها در اروپا، به‌تدریج شکل جدیدی از روابط بین جامعه و دولت منجر شد .به این شکل که جامعه (مردمی که با جمع شدن در شهرها، به‌تدریج هویت و روابط اجتماعی جدید و متفاوتی از روستاها برای خود برپا کرده بودند) و دولت (قدرت حکومت در شهرها که مردم، برخوردار از روابط و قدرت‌های نوینی شده بود، مسئولیت‌ها و وظایفی برای خود قائل شد که تا قبل از آن وجود نداشت. این وظایف دولت برای روستاها قبل از این یا نبود یا به میزان وظایف مردم شهر نبود) و تعامل بین این دو را در مدار و چرخه «جامعه- دولت» در بستر زمان شکل داد. اداره شهرها با جمعیت زیاد، پیدایش رویه قضایی و به‌تبع آن استفاده از حقوق‌دانان و احداث

1- City of Westminister

مدارس شـهری جهت آموزش‌های نظری و عملی لازم را به‌وجود آورد. قوانین رومی با نوآوری‌های جدید، در کنار قوانین شـــرعی و دینی آیین مســـیحیت و هر دو در کنار مرام‌های حقوقی عرفی و رســـوماتی، کتابت جدید و چرخه جدیدی از تعامل‌ها و تقابل‌های «قوانین شـــرعی- قوانین عرفی» را شـــکل داد و مورد عمل قرار گرفت. در شـهرها زمینه دریافت مالیات برای تأمین هزینه‌های شـهری شـکل گرفت. این مالیات‌ها جهت تأمین مالی امور عام‌المنفعه هزینه می‌شـد. در بعضـی از شـهرهای ایتالیا همچون فلورانس طبقه‌بندی مشـاغل شـهری و شـکل‌گیری اتحادیه‌های مشـاغل و صـنوف بر اهمیت شهر، مدنیت آن و قدرت آن افزود. ایجاد شهرها، مدنیت، شهرگرایی از قرن ۱۳ به بعد به‌عنوان عامل اقتدار و رشد اقتصادی در سرتاسر اروپا جریانی مستمر پیدا کرد و در این شـــهرها، اولین مدنیت‌ها پی‌ریزی شـــد. مدنیت‌هایی که پایه‌گذار فرایند نظم‌های اجتماعی اولیه و ثانویه برای دموکراسی شدند.

۱۲-۳-۲-۲- گذار از چرخه توسـعه کسـب و کار و پیدایش گسـترده کالا- پول- کالا

سده سیزدهم در اروپا مصادف است با نام‌های دیگری همچون سده شهر، سده رونق و رواج شـهری و دوران شـکوفایی دادوسـتد و خیزش کار تجارت و پیدایش طبقه تجار و مرکانتلیسم. طبقه جدیدی که با اعتلای کمی و کیفی خود، انقلاب بازرگانی یا تجاری یا مرکانتلیسم را با دستاوردهای بسیار گسترده در سده‌های ١٤ و ١٥ و ١٦ برای اروپا رقم زد.

یکی از آثار سرریز جنگ‌های صلیبی، ایجاد هم‌پیوندی اقتصادی، اجتماعی ملل اروپایی با یکدیگر بود. تأمین نیاز درگیری‌هایی که ۳۰۰ سـال به درازا کشـید، برقراری آرامش و ثبات بعد از این جنگ‌های طولانی، رشـد جمعیت، تعاملات گسـترده مناطق با یکدیگر، هم‌پیوندی بیشـتر بخش اقتصـاد کشـاورزی و روسـتایی در تأمین غذای شـهرها و بروز نیازهای جدید در اقتصـاد کشـاورزی و روسـتایی و تأمین آن توسـط اقتصـاد شـهری، همه‌وهمه با هم باعث توسعه و شکوفایی دادوستد و خیزش تجارت شد و کانون‌های مهم و جدیدی برای پاسخ‌گویی به این نیازها شکل گرفت. این شرایط در اروپای سده ســـیزده و به بعد موجب پیدایش گروه یا طبقه‌ای می‌شـــود به نام بازرگانان؛ طبقه‌ای که چگونگی ساختار و کارکردهایش، نسبت به قبل هم از تغییر، تحول و تکاملی گسترده‌ای

برخوردار بوده و هم از توان، ظرفیت و قابلیت برای زایندگی و هم‌افزایی گسترده‌ای در قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی برخوردار شده است. توانایی‌ها و استعدادهایی که تا قرون بعد، از اروپای فقیر، اروپای مدرن و ثروتمند ساخت.

بزرگ‌ترین کانون‌های تجاری اولیه در این عصر را می‌توان در مراکز جمعیتی بزرگ آن زمان سراغ گرفت. بزرگ‌ترین این کانون‌های جمعیتی، ایتالیا و جنوب آن است که از دیرباز امر دادوستد بین غرب و شرق را برعهده داشت. اکنون و در شرایط سده سیزدهم، جایگاهش از هر نظر به‌لحاظ وسعت دادوستد ارتقاء پیدا کرده بود. دومین کانون حوزه تجاری، شمال اروپا و اسکاندیناوی است که کانون تجارت آن در شمال آلمان (هانزا) قرار داشت. این کانون امر دادوستد جنوب شرقی انگلستان، نرماندی، فلاندر، شامپانی و راین سفلی را برعهده داشت و با برپایی کارگاه‌های تولید پوشاک و منسوجات به بازار دادوستد در شمال اروپا و پیوند خوردن شمال با جنوب اروپا، به ایفای یک نقش تاریخی پرداخت. یکی دیگر از این کانون‌های بازرگانی و تجارت، اما با نقشی کمتر در اسپانیا شکل گرفت.

در مراحل اولیه عرصه‌های بازرگانی و دادوستد، تجار قرون وسطی به‌لحاظ محدود بودن بازار که بیشتر متکی بر اقتصاد کشاورزی و روستایی بود از فروشندگان سیاری که کالای محدود را با موانع زیادی جابه‌جا می‌کردند، شکل گرفت؛ اما با افزایش جمعیت، گسترش نیازها و دادوستدها و وسعت بازار، اروپا به‌تدریج از هویت‌بخشی به تاجر جزء و پراکنده شاهد پیدایش گروه و طبقه تجار و بازرگانان می‌شود؛ طبقه‌ای که از اواخر قرن ١٤ تا قرن ١٧، ایفای نقش مهمی در شکل‌گیری مرکانتلیسم و شکل‌دهی بسترهای رشد و توسعه اروپا برعهده داشتند.

زیرساخت‌های اولیه برای تجارت و عرصه‌های بازرگانی در سده سیزدهم، از نامناسب بودن وضع جاده‌ها، کندی حرکت، محدود بودن وسایل نقلیه کالا، ناامنی، مالیات‌ها و انواع و اقسام عوارض که زمین‌داران، فئودال‌ها، شهرها و انجمن‌ها بر سر عبور کالا از جاده‌ها، پل‌ها وضع کرده بودند، حکایت دارد. بخش اعظم حمل‌ونقل در این سده از طریق رودخانه‌ها، آب‌بندها، کانال‌ها و آبراهه‌ها به‌ویژه در حوزه جغرافیایی شمال اروپا (بلژیک، دانمارک، شمال آلمان، ...) صورت می‌گرفت. درواقع این شبکه‌های آبی و

تجارت بر روی آب‌ها در سده سیزدهم بود که نقش بارزی را در پیدایش انقلاب تجاری یا مرکانتلیسم در قرون ١٤ و ١٥ ایفا کرد.
به‌خاطر فقدان زیرساخت‌های فیزیکی همچون جاده، پل و ناامنی جاده‌ها و اعمال نفوذ همه‌جانبه حاکمان و فئودال‌ها در تعیین عوارض و آزاد کردن یا ممنوع کردن مبادلات کالایی بود که حمل کالا از طریق آب و کشتی از مزیت برخوردار گردید. حرکت کالا بر روی آب هم باعث شد کالا در زمان کوتاه‌تری جابه‌جا شود و هم با هزینه‌های کمتری این جابه‌جایی شکل گیرد.
بزرگ‌ترین تحولی که در انتهای قرن ۱۲ و حین قرن ۱۳ نشان‌دهنده شکل‌گیری انقلاب بازرگانی بود، رواج و رونق نمایشگاه‌های تجاری در شهرهای شامپانی (فرانسه) است. در شهرهای این منطقه به تناوب نمایشگاه برپا می‌شد و عملاً این منطقه شاهد برپایی بازارهای دائمی در طول سال بود. تجار و سکنه شهرهای نمایشگاهی از امتیازات زیادی بهره‌مند می‌شدند. توفیق این‌گونه تشکیلات بازاری با قدرت و نفوذ رو به تزاید دوک‌های ولایات شامپانی و سیاست‌های لیبرال‌منشانه آنان ارتباط تنگاتنگی داشت. گواهی‌های گمرکی، معافیت مالیاتی، حقوق گمرکی، مقررات کنترلی، ایجاد نهاد نظارتی بر بازار به منظور کنترل معاملات و نقل و انتقالات براساس مبانی حقوقی و قانونی همگی ابزارهایی بودند تا بتوانند سیر مطلوب و موفق تجارت و دادوستد را تضمین کنند. مأموران بازار یا ارزیاب، این‌گونه قوانین عمومی بازار را به مرحله اجرا درمی‌آورند. این مأموران غالباً از بین تجار و بعدها یعنی از سال ۱۳۸٤ از کارمندان سلطنتی بودند. پرداخت‌ها و بازپرداخت‌ها از طریق نقدی و تهاتر و غیرنقدی صورت می‌گرفت و اولین و ابتدایی‌ترین اتاق تهاتر[1] شکل گرفت. سیستم اقتصادی مبتنی بر دادوستد و تجارت صرفاً با مساعی و نظارت قدرت سیاسی، توسعه و تکوین یافت.
در بازرگانی بین‌الملل این سده، جدای از سکه‌هایی از طلا و نقره که امرا و سلاطین هر منطقه برای خود داشتند، پول طلای بیزانسی نقش پول بین‌المللی را ایفا می‌کرد؛ اما با بسط و توسعه بازارها این پول و حجم آن، دیگر نتوانست از عهده امور برآید. جهت تأمین نیازهای این امر، ضرب سکه شارلمانی در فرانسه دوباره رواج گرفت. سکه‌های

1- Clearing House

طلای جنوا و فلورانس و از سال ۱۲۸٤ سکه طلای دوکات[1] مورد استفاده قرار گرفت. با گسترش امر تجارت و دادوستد و استقرار فروشندگان سیار در محل‌های خاص، به‌کارگیری حسابداران، کمسیونرها، نمایندگان و کارمندانی که عامل[2] یا عنوان خدماتی این حوزه را داشتند نیز شکل گرفت. این امر نیز طبقات تجار و بازرگانان را متنوع‌تر و لایه‌دارتر نمود.

در زمینه عملیات و مراودات مالی، سه طبقه متمایز از هم شکل گرفت. اعتباردهندگان موسوم به لمباردها (ایتالیایی‌ها) که عمدتاً معاملات رهنی انجام می‌دادند و ممتازتر از یهودیان بودند که فعالیت آنها صرفاً به دادن وام‌های جزئی و مصرفی محدود می‌شد. دیگری صرافان انواع مسکوکات که به دلیل وجود انواع زیاد سکه، محل رجوع بسیاری از افراد برای مبادله سکه‌ها شده بودند و کارشان نیز رونق داشت و گروه سوم، صرافان که هم تاجر بودند و هم بانکدار که در کنار شغل خود، دادوستد و کارهای سپرده‌ها و معاملات اعتباری نیز انجام می‌دادند. بانکداری اروپایی نقطه‌های آغاز رشد خود را در چنین فضا و شرایطی از دادوستد شروع کرد.[3]

از قرن ۱۲ هر تاجری کم و بیش براساس موازین عرف جامعه یک رباخوار هم بود. شغلی که کلیسا آن را محکوم می‌ساخت و عملاً یهودیان به آن اشتغال داشتند. کلیسا با افزایش دامنه نفوذ و قدرت تاجران از یک طرف و رونق دادوستد، درصدد برآمد سود و منفعت پول را به نحوی توجیه نماید. به این ترتیب بود که در آغاز، مرزهای میان سود مجاز و غیرمجاز را البته با ایهام و به‌صورت غیرشفاف تعیین کرد. کلیسا برای تجاری که به دلیل عقب‌افتادگی تعهدات یا خسارت‌دیدگی دچار ضرر و زیان شده بودند، حق ادعای خسارت را اعلام کرد. جریان تجارت و دادوستد که مفاهیمی چون حوادث، ریسک و ناامنی را در روحیات و اخلاق انسان اروپایی وارد کرده بود، سود را به‌عنوان مزد انجام یک کار (انجام دادوستد توأم با ریسک و ناامنی) به رسمیت شناخت و تجارت کلان میان مناطق و ملل را یک ضرورت خداخواسته و مشیت الهی دانسته و برای انجام آن پاداش و سود قائل گردید.

۱- Dukat سکه طلا که در ونیز ضرب شد و از قرن ١٤ در سراسر اروپا انتشار یافت و مورد استفاده فراوان تجار قرار گرفت و تا قرن ۱۸ این سکه از اعتبار برخوردار بود.

2- Factory

۳- لوگاف- ژاک، صفحات ۲۲۱-۲۱٤

این همراهی تجار و کلیسا، زمینه گسترش وقف ثروت در امور مهرورزانه توسط تاجران را فراهم ساخت. گسترشی که تاجران با تشویق و تأمین هزینه هنرمندان، آنها را در احداث و ساخت کلیساها و هنر و معماری آن وارد کرد.

گسترش دادوستد و تجارت در قرون ۱۳ و ۱٤ به بعد، موجبات پدیده جدید غیردینی شدن فرهنگ و تمدنی که با فروپاشی امپراطوری روم در طی زمان، دینی شده بود را فراهم کرد. این امر به دنبال خود با رویکردهای نوشتاری و مکاتبت فن حساب، علم جغرافیا، رواج زبان‌های زنده دنیا، به‌تدریج پایه‌های بانک و بانکداری را فراهم ساخت. فرهنگ عمومی این فضا نیز به‌تدریج برخاسته از شرایط محیطی خود تغییراتی را در خود تجلی داده، تغییرات و اصلاحاتی که می‌رود آثار سرریز گسترده‌ای داشته باشد. یک ضرب‌المثل در این دوران این است که «همیشه باید در فکر این باشی که هر آنچه انجام می‌دهی، به شکل مکتوب درآوری و آن را ثبت و ضبط نمایی» یا اینکه «با نوشتن، انسان گرفتار کاهلی نمی‌شود.» در همین عصر علوم حساب و ریاضی اعراب و هندیان وارد فن حساب اروپا شده و با به‌کارگیری عدد صفر در حساب‌ها، نوآوری شمارشی بزرگی در سیستم عددی و نیز عملیات حساب اعشاری و درصدی اروپا وارد گردید.

دستاورد دیگر در پایان قرن ۱۳، پذیرش دستاوردهای مادی و معنوی در کنار یکدیگر بود. تجار تا پیش از این اگر جمع‌آوری ثروت و پول می‌کردند، در معرض لعن و نفرین کلیسا و جامعه قرار داشتند و جایگاه آنها در جهنم بود؛ اما حالا و در این شرایط نوین آنها می‌توانستند پول جمع کنند و با کارهای مهرورزی که می‌کنند، با مدت زمانی توقف و انتظار در برزخ آن دنیا دیر یا زود رهسپار بهشت شوند. زایش تجارت و توسعه دادوستد، قدرت تاجران و اجتهاد کلیسا در این عصر پول و زندگی را با هم سازگار و همداستان کرد.[1] همداستانی که منشأ قدرت و تحرک جدیدی شد که تا قبل از آن وجود نداشت.

در قرن سیزدهم دو قوم بودند که بر دنیای بازرگانی آن روزگار نقش مسلط داشتند. ایتالیایی‌ها در جنوب و حوزه مدیترلنه و آلمانی‌ها در شمال اروپا، بریتانیا و تا دریای بالتیک. ایتالیایی‌ها در حوزه مدیترانه، شمال آفریقا، بیزانس و حواشی جهان اسلام و در

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۲۲۵-۲۲٤

حوزه فلاندر (فرانسه و بلژیک) حاکمیت تجاری داشتند، ولیکن آلمانی‌ها (هانزایی‌ها)[۱] در امر توسعه تجارت و دادوستد عالی‌ترین جایگاه را در شمال اروپا در این عصر از آن خود کردند. این‌ها بودند که به مقادیر کالایی و دادوستدی از انواع کالا و متاع و سرمایه در این زمان معنی و مفهومی تازه بخشیدند. به‌تدریج جایگاه دادوستد انواع کالا، شراب، سنگ‌های قیمتی، کالاهای لوکس، اقلام فلزی و ادوات جنگی در شمال اروپا محکم شد. این جابه‌جایی کالا و قدرت دادوستد تجاری به‌تدریج اقوام آلمانی، بلژیکی، فرانسوی، نروژی و دانمارکی‌ها را دربر گرفت. بین این اقوام پیمان‌نامه‌ای برای محافظت از منافع اقتصادی و امتیازاتی که باید مورد عمل قرار گیرد، تنظیم و به مرحله اجرا گذاشته شد. حاکمیت شهرها در این مناطق توسط ثروتمندترین اعیان‌زادگان و با استقلال عمل فزاینده در اداره شهر (در مقابل بزرگان) و برخوردار از ایجاد تشکیلات اداری و ادارات شهری توسط شهروندان و شورای شهر بود. در همین منطقه است که اهمیت حقوق و قوانین شهری قوام و تکوین پیدا می‌کند. ازاین‌رو است که در پایان قرن ۱۳، اروپای شمالی کانون جدید در تجارت و دادوستد می‌شود و کم‌کم قدرتش بر کانون‌های قدرت‌های تجاری در جنوب اروپا (ایتالیا) فزونی می‌گیرد. کانونی که این نقطه منزوی و عقب‌افتاده دیروزی را با جنوب اروپا (جنوبی سرشار از ثروت و تمدن) و شمال وصل کند و موجبات تعامل شمال به دور از تمدن را با جنوب صاحب تمدن و سایر نقاط دنیا همچون تمدن مدیترانه و تمدن بیزانس برقرار می‌کند. نقطه اتصال این دادوستدها در قرن ۱۳ در شمال اروپا شهر بروژ[۲] در بلژیک امروزین بود. با برپایی این کانون دادوستد جدید در شمال اروپا و ارتباط و تعامل آن با کانون جنوبی آن در ایتالیا و دریای مدیترانه از قرن ۱۳ کشتی‌های جنوایی، ونیزی به‌طور منظم با بارهای ادویه و سایر کالاها در این منطقه پهلو گرفته و رونق تجارت دریایی و شکل‌دهی یک عرصه اقتصادی بین‌المللی از نوع اروپایی را پی‌ریزی و سامان بخشیدند. با این گسترش

۱- هانزا به آلمانی Hanse که با نام هانزه که به زبان آلمانی کهن به معنای دسته و گروه است و پیمان هانزایی نیز یک همبستگی اقتصادی بود بین شهرهای بازرگانی و صنف‌های تجاری و بازرگانی شهرهای ساحلی شمال اروپا. این پیمان از دریای بالتیک تا دریای شمال در سده‌های ۱۳ تا ۱۷ میلادی را دربر گرفت. زبان این منطقه زبان میانجی شاخه‌ای از آلمانی بود با عنوان Middle Low German. پیمان هانزا برای محافظت از منافع اقتصادی و امتیازاتی که حکام شهرهای هانزایی به تجار می‌دادند تشکیل شد.

۲- شهر بروژ (Bruges) در منطقه فلاندرز واقع در بلژیک و محل تعامل اقوام فرانسوی، هلندی، آلمانی، بلژیکی و کانون دادوستد و تجارت شمال اروپا در دوران پایانی قرون وسطی بود

دادوستد، وسعت بازار از عمق بیشتری برخوردار شده و از سواحل ایتالیا تا فلاندر (بلژیک) و سواحل دریای بالتیک را دربر گرفت. در این فرایندها بود که در قرن سیزدهم، فروشنده و تاجر که تا قبل از این در عرصه حرام و کراهت قرار داشت و مورد سرزنش واقع می‌شد به‌تدریج در قرن ۱۳ به دلیل کار و جابه‌جایی کالا در بُعد زمان و مکان و اعمال منفعت‌طلبی کارش توجیه و مورد مقبولیت قرار گرفت و تاجر از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار گردید. کار سوداگرانه این عصر در کنار کار اندیشه‌ورزانه، معلمان و دانشگاهیان، میدان‌ساز بسیاری از عرصه‌ها شد که آثار نشر و پیامدهای گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و علمی قرون بعدی را درپی داشت.

۱۲-۳-۲-۳- توسعه آموزش، مدارس و رواج علم

ثبات سیاسی و اجتماعی طی قرون ۱۳-۱۰ زمینه رشد تجارت و بازرگانی را فراهم ساخت. جمعیت افزایش یافت. رشد جمعیت ، امکان توسعه شهرنشینی و تمرکز و تولید ثروت را میسر ساخت. به همین جهت توسعه و افزایش مدارس و فرهنگ فکری و عقلایی از هر جهت مورد تشویق قرار گرفت. میان تعلیم و تربیت و شهرنشینی ارتباط نزدیکی برقرار شد. طی قرن ۱۱ و ۱۲ تقویت تعلیم و تربیت پس از شهرنشینی نوین اروپا رخ داد. سرمشق مدارس قبلی رهبانی بود و اکنون کاستن از نقش رهبانی نو با ورود به مدارس جدید شهری بود که می شد به مطالبات پاسخ لازم داده شود.

در این عصر، برنامه هر مدرسه‌ای با مدرسه دیگر فرق می‌کرد و این وابسته به بصیرت و بینش استادی بود که مدیریت و رهبری مدرسه را برعهده داشت. شهر به مدارس، قدرت زمینه‌سازی توسعه داد و به شکل متقابل، وجود مدارس نوین به به‌تدریج شهرها و اروپای جدید، رنگ و بوی نوینی بخشید.[1] اروپای قرن ۱۳ درعین‌حالی که اروپای شهر، شهروندی و دادوستد شده بود، اروپای مدارس و دانشگاه هم محسوب می‌شود. مدارس شهری با حمایت شهروندان از قرن ۱۲ بعد در اروپا رو به گسترش نهاد. این مدارس ابتدایی و دبیرستانی اولیه، سنگ بنا و اساس کار تدریس و تحصیل را در اروپا فراهم ساخت. در اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳، در تکامل این مدارس و سطح بالاتری از آن، مدارس عالی شکل گرفت که در ارتباط با عرصه پویش و زندگی شهری و

۱- لیندبرگ- صفحات ۲۶۷-۲۵۸

تشکیلات حرفه‌ای و شغلی ظاهر شدند. از همکاری‌های اشتراکی و جمعی این مدارس عالی و برپایی نوعی اتحادیه بین آنها، دانشگاه شکل گرفت. در سال ۱۲۲۱ در پاریس برای اولین بار، دانشگاه شکل می‌گیرد.

معلمان و اساتید این دوره همانند تاجران قبل از قرن ۱۳ از جایگاه و منزلت لازم برخوردار نبودند. معلمین نیز به‌خاطر دریافت پول در ازای تعلیم و فروش علم که فقط به پروردگار تعلق دارد، مورد مذمت قرار می‌گرفتند. به‌تدریج این باورها مورد تردید و ابطال قرار گرفت و جامعه تحصیلکرده این قرن از اعتبار برخوردار شدند. اعتباری که در قرون بعدی، زمینه شکل‌گیری عصر روشنگری در عرصه‌های مختلف علمی، فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را فراهم ساخت و با آثار گسترده خود، بسترهای خیز و رشد اقتصادی را برای اروپا فراهم ساخت.

تفکرات ارسطو و دنیای مسلمانان آن عصر یعنی ابن رشد فیلسوف عرب و شارح فلسفه ارسطو، در اروپای قرن ۱۳ موردتوجه ویژه مدارس و جامعه دانشگاهی این عصر قرار گرفت. رویکردهایی که تا قبل از آن از محدودیت و ممنوعیت برخوردار بود. دانشگاه‌ها از چند دانشکده در رشته‌های حقوق، الهیات، طب و حرفه‌های آزاد و هنر برخوردار بودند.

دانشگاه بولونی اولین دانشگاه بود که در سال ۱۲۵۲ حکم پاپی کسب کرد و اساتید و دانشجویانش از سوی امپراطور فردریک باربروسا امپراطور قرون وسطی آلمان از امتیازات ویژه‌ای برخوردار شدند.

در سال ۱۲۳۱ مهر رسمی بسیار مهم پاپی از سوی پاپ گرگوریوس نهم انتشار یافت که حاوی تمجید و تکریم مشهودی از نهاد دانشگاه و نیز الهیات بود. دانشگاه‌های آکسفورد، کمبریج، ناپل، لیسبون ... در قرن ۱۳ شکل گرفتند. اساتید و دانشجویان این دانشگاه‌ها در اروپا در بهره‌گیری از آثار علمی و شهرت و اعتبار سایر دانشگاه‌ها به جابه‌جایی و مهاجرت اقدام می‌کردند. اعطای رتبه‌های آکادمیک از طریق دانشگاه‌ها در سرتاسر اروپا از اعتبار برخوردار گردید. مدرکی که در فرانسه با عنوان لیسانس (Licence) داده می‌شد، مدرکی بود که پاپ قادر بود حق و امتیاز اعطای این مدرک و عناوین و مزایای مرتبط با آن را در اختیار دانشگاه‌ها قرار دهد. بالاترین مدرک و رتبه

دکتری بود که صاحب آن می‌توانست نام استاد بر خود بگمارد و همان‌ها بودند که راه ایجاد اروپای استادان دانشگاه‌ها (پروفسورها) را هموار کردند.

به‌لحاظ هزینه زیاد تحصیل، برخی از خیرین درصدد برآمدند برای کمک به تحصیل دانشجویان با استعداد و ساعی، مجتمع‌های مسکونی و طباخ‌خانه رایگان احداث کنند. فارغ‌التحصیلان این قرن به‌تدریج با به‌دست‌گیری مناصب کلیسایی و حکومت، طبقه نخبه جدیدی را تشکیل دادند و اروپای عالی‌منصبان مسیحی به این شکل پا به عرصه وجود نهاد.

بر اثر این تحولات، اروپای قرون ۱۲ و ۱۳، تحولات ژرف و بسیار تعیین‌کننده‌ای به خود گرفت. دست‌نوشته‌های خطی به جای اوراق پاپیروس عصر باستان، فرهنگ کتابخوانی را گسترش بخشید. گسترش مدارس و دانشگاه‌ها به کتاب را افزایش داد و تهیه کتب بر روی پوست حیوانات دیگر مقرون به‌صرفه نبود. در این عصر فنون نوین خواندن و کتابت، به‌کارگیری علائم و نقطه‌گذاری، فصل‌بندی‌ها شکل گرفت. نیاز به کتاب و پیشرفت‌های تدوین آن، باعث پیدایش صنوف و حرفه‌های مختلف در این باره شد. صنعت کتاب در محافل دانشگاهی و کتابفروشی‌ها پا به عرصه وجود نهاد. رونق این عرصه‌ها و به‌کارگیری انواع ورق‌ها از پوست حیوانات و گیاهان، باعث کشف کاغذ در قرن ۱۵ گردید. تحولی که قیمت کاغذ را سیزده مرتبه از پوست ارزان‌تر کرد. فن کپی کردن و تکثیر نیز از رونق زیادی برخوردار گردید. متن نمونه به ترتیب شماره صفحات کتاب از هر صفحه به رونوشت‌بردار داده می‌شد و بقیه در اختیار دیگران تا بتوانند سریع‌تر و گسترده‌تر رونوشت‌برداری کنند. ازاین‌رو دویست سال پیش از ابداع صنعت چاپ، اروپا صاحب حرفه‌ای بود به نام رونوشت‌برداران. در این عصر در کنار محصلان و معلمان، مردم عادی نیز به دنیای کتابخوان‌ها اضافه شدند. کتاب‌های دینی و رونوشت‌برداری از آنها، درصدر تقاضاها قرار گرفت.

دایره‌المعارف‌نویسی در علوم الهی، فلسفی، علوم مابعدالطبیعه و متافیزیک شکل گرفته و گسترش یافت. اسکولاستیک[1] مهم‌ترین میراث فعالیت آموزشی، علمی، دانشگاهی و روشن‌فکری سده سیزدهم است. اسکولاستیک حاصل توسعه و تحول دیالکتیک

۱- منظور از اسکولاستیک، روشی از تفکر انتقادی است که توسط دانشگاهیان قرون وسطی در سده‌های ۱۱ تا ۱۵ میلادی در اروپا تدریس می‌شد. روشی در تبیین و دفاع از جزم‌گرایی در فضایی که کثرت‌گرایی در حال رشد بود.

(جدلیات) وضعیتی گفتمانی که با سؤال و جواب مورد بحث و استدلال قرار می‌گیرد. دیالکتیک اساس بنیادین تفکرات فلسفی را تشکیل می‌داد و در روش آن مستلزم به‌کارگیری عقل است. روش فلسفه اسکولاستیک میان خدا و انسان سازگاری ایجاد می‌کرد.

در قرن ۱۳ در محافل علمی و دانشگاهی با طرح یک مسئله، مباحثی را میان استاد و دانشجو طرح و سالی دو بار با برپایی جلسه‌های عمومی کار سؤال و جواب و جدل را به نمایش می‌گذاشتند و توانایی استاد در این کارزار به او اعتبار می‌بخشید. تحولات فکری اسکولاستیک به‌صورت تفاسیر از علوم و تولیدات قبلی اروپای قرن ۱۳ را به اروپای قرون گذشته وصل می‌کرد.

از مهم‌ترین نظریه‌پردازان اسکولاستیک، توماس اکویناس[۱] بود که باور داشت که انسان جوهری جامع‌الاطراف دارد. نه فقط مخلوق پروردگار در قالب حیوانی مجهز به عقل (و موجودی متعقل) بلکه حیوانی اجتماعی و سیاسی است که از استعداد بزرگ خدادادی زبان محاوره برخوردار شده است تا بتواند فردیت خود را ابراز نماید. فلسفه مدرسی قرون وسطی با نظم و سامان بخشیدن به فکر بشری و معرفی شفاف و کامل علم با تمام مخالفت یا موافقت‌خوانی‌اش توانست نحله‌های مختلف فکری را نظم و شفافیت بخشیده یا حداقل آن را تقویت نماید. این عرصه‌ها بود که محرکه مهمی برای اروپای دکارتی شد. دکارت پیشروان و منادیانی هم داشته است که همان مشایخ فلسفه مدرسی اسکولاستیک بودند و دکارت خود محصل نابغه این مدرسه قرون وسطی به شمار می‌آمده است.[۲]

۱۲-۳-۲-۳-۱- «زبان ملی- نظم اجتماعی»

در عصر پایانی قرون وسطی، شکل‌گیری عنصر زبان ملی محصول شرایط محیطی بود. به‌علاوه هم اینکه پیدایش نظم‌های اجتماعی و شکل‌گیری حکومت‌ها (با نفوذ در قلمرو و جمعیت) به تکامل زبان‌های رایج و ارتقای آن به سطح ملی یاری رسانید. در این

۱- (1225-1274) Tomas Aquinas بزرگ‌ترین فیلسوف و متکلم دوره قرون وسطی و کسی که فلسفه خود را از ارسطو گرفت. او فلسفه ارسطو را با مسیحیت سازگاری داد و بر این باور بود که بین فلسفه و عقل و وحی و ایمان هیچ اختلافی وجود ندارد.

۲- لوگاف- ژاک، صفحات ۲۵۸-۲۳۱

عصر، چرخه «زبان ملی- نظم اجتماعی» با بده- بستان‌های بین خود، هر یک به تکامل و پیشرفت دیگری کمک کردند.

تا قرن ۱۳ در مدارس و دانشگاه‌های اروپا، به زبان لاتین تدریس می‌شد. لاتین زبان فضل و دانش بود، علاوه بر این تمامی آیین‌نامه‌ها، مقررات و ادعیه‌های دینی کلیسا نیز به زبان لاتین بود.

زبان لاتین در آخرین سده‌های حاکمیت امپراطوری روم (سده‌های اول تا چهارم) دچار انحطاط شده بود و در گذر زمان، در محاوره محلی زبان لاتین شکل اولیه خود را از دست داده بود. در قرن ۱۳ روحانیون، عالمان و نخبگان، توفیق این را داشتند که به زبان لاتین سخن گفته و بنویسند. در میان مردم هر منطقه، زبان‌های قومی و ملی آنها نیز رواج پیدا کرده بود. زبانی که در قرن نهم توسط عامه مردم به آن تکلم می‌شد، دیگر چندان مطابق زبان لاتین نبود. اغلب تولد زبان‌های ملی را به متن مشهور به پیمان استراسبورگ[1] ارجاع می‌دهند که در سال ۸٤۲ توسط دو تن از پسران لویی پرهیزکار به زبان‌های مختلف یکی به زبان فرانسوی و دیگری به زبان آلمانی تدوین و منعقد گردید. کلیسا به‌لحاظ رواج زبان قومی و ملی بین مردم، مجبور شد آن را به رسمیت بشناسد. کلیسا سه زبان را در خود داشت: لاتین، یونانی و عبری. آوگوستینوس قدیس بر این باور بود که هیچ زبانی بر دیگری برتری ندارد. مسیحیت بر این باور است که در اولین عید پنجاه روح‌القدس بر رسولان و حواریون مسیح نازل شد و به آنها «زبان‌ها» آموخت تا همه آنها بدون تمایز و برتری درک کنند و سخن بگویند.

سیر قهقرایی زبان لاتین، اولیای دینی و سیاسی قرون وسطای اولیه را ناچار ساخت در زمینه تکلم و کتابت تصمیمات مهمی اتخاذ نمایند. در شورای جامع کلیسایی فرانکفورت در سال ۷۹٤ به همین آرا آوگوستینوس تأکید شد که نباید کسی بر این عقیده باشد که عبادت خداوند را فقط به سه زبان رسمی به جای آورد و اعلام شد که عبادت پروردگار به همه زبان‌ها انجام می‌شود و انسان وقتی حق و عدل مسئلت کند

۱- پیمان یا سوگندهای استراسبورگ (Sacramenta Arenlariae) قدیمی‌ترین متنی است که به زبانی نوشته شده است که می‌توان گفت به نوعی مادر زبان فرانسه است. این متن در تاریخ ٤ فوریه ۸٤۲ و از اتحاد نظامی بین پسر دوم و سوم لویی یکم (پرهیزکار، پارسا) یعنی شارل دوم (تاس) و لویی دوم (ژرمن) بر ضد برادر بزرگ آنها لوتر یکم نوشته شده است. لویی ژرمن و شارل تاس هر کدام بخش مربوط به خود را به زبان‌های به ترتیب رومی‌تبار و آلمانی‌تبار می‌نویسند تا برای سربازان خود قابل فهم باشد. در هر دو متن دو برادر سوگند به خدا و مسیح دارند که به همدیگر کمک کنند و علیه برادر بزرگ‌تر متحد باشند.

مورد استجابت قرار می‌گیرد. در همین راستا دو تصمیم مهم در شورای جامع کلیسایی تور در سال ۸۱۳ اتخاذ گردید که از وعاظ خواسته شد جهت درک مردم از آیین‌های دینی به زبان محلی خطبه بخوانند و این منشور را اعلام کرد: «خوب است وعظ و روضه به زبان‌های ملی رومی یا ژرمنی به‌وضوح ترجمه گردد تا همه به‌سهولت معانی آن را درک کنند». می‌توان چنین رویکردی را شناسنامه تولد زبان‌های ملی در اروپا نام نهاد.[1] بدین‌سان زایش زبان‌های ملی که در بستر زمان شکل گرفته بود طی قرن سیزدهم تکامل باز هم بیشتری پیدا کردند، فرایندی که تا آخر قرون وسطی و به‌خاطر جمع شدن دوباره اروپاییان و گسترش تعاملات بین آنها و دارا شدن حکومت و نظم‌های اجتماعی به تکوین خود ادامه داد. این تکامل نه فقط دربرگیرنده زبان محاورات بود که به زبان مکتوبات نیز کشیده شد. کتابتی که خود به مرور باعث پیدایش ادبیات ملی و قومی در اروپا شد. زبان لاتین نیز در این برهه زمان از زبان مشایخ فلسفه مدرسی و حوزه مدرسی و زبان الهیات کلیسا بود، نه زبان توده مردم.

پیدایش دولت‌ها در اروپا براساس حوزه جغرافیایی و جمعیتی و نیاز به قوام و پایداری این‌گونه دولت‌ها نیز عاملی برای تقویت، فراگیری، کفایت و جامعیت زبان‌های محلی و تبدیل آنها به زبان ملی گردید. ازاین‌رو زبان ملی طی سده‌های قرون دوازدهم تا شانزدهم، عامل مهمی در پیدایش نظم‌های اجتماعی و استحکام دولت‌های ملی، اروپایی گردید و زبان به‌عنوان یکی از مشخصه‌های دولت ملی و نظم اجتماعی آنها شناخته شد. زبان‌های ملی و قومی اروپایی در بستر زمان و در مسیر تحول و تکوین خود، هم در سطح افقی (زایش چند زبان مرتبط) و هم در سطح عمودی (برخوردار شدن از جامعیت و کفایت، فراگیری زبان) گسترش یافتند. بعد از هزاره اول، اولین گروه از زبان‌هایی که از زبان لاتین و زبان‌های محلی شکل گرفتند، زبان رومیایی (رومانس) از آن رومی تبارها و عمدتاً شامل زبان‌های فرانسوی، ایبریایی و ایتالیایی است. زبان فرانسوی در بستر زایش و تکامل خود از امتزاج زبان لاتین و یکی از زبان‌های قوم ژرمن‌ها یعنی فرانکی به‌وجود آمد. این زبان جدید در جنوب فرانسه و شمال و مناطق

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۲۵۳-۲۵۱

مرکزی دارای تفاوت‌هایی بود که به‌تدریج با شـــکل‌گیری دولت‌های ملی و نظم‌های اجتماعی آنها با حوزه نفوذ جغرافیایی و جمعیتی به یک زبان تبدیل شدند.[۱]

در انگلستان تا قرن ۱۵ به سه زبان صحبت می‌شد. پس از فتح انگلستان توسط نورمان‌ها در ســال ۱۰٦٦ لهجه فرانســوی انگلو نورمانی در زبان انگلیســی کهن که زبان متداول انگلوساکسن‌ها بود جذب و ادغام گردید. به‌تدریج زبان انگلیسی در میان اقشار مردم بیشتر متداول گردید. ادوارد اول (۱۳۰۷-۱۲۷۳) اولین پادشاه انگلستان بود که به زبان سرزمینی خود، انگلیسی صحبت کرد. زبان فرانسه تا قرن ۱۵، زبان حکومت، اشرافیت و طبقات مرفه و جویای مد در انگلســتان بود. بســیاری از خاندان بزرگ و اشــراف، فرزندان خود را برای خوب فراگرفتن زبان فرانسوی به نورماندی اعزام می‌کردند.

وحدت اقوام آلمانی نیز فرایند دشــواری را از ســر گذارند. لفظ آلمانی از جنبه معنا و مفهوم تازه در قرن نهم و آن‌هم با تأنی پدیدار شــد. زبان گفتگو در آلمان تا مدت‌های زیادی به‌لحاظ سرزمینی به زبان‌های آلمانی سفلی، میانه، علیا، زبان فریزی و نوعی زبان عبری (از زبان‌های اسلاو غربی) بود. ترکیب و بده و بستان‌های این زبان‌ها و گویش‌ها در کنار شکل‌گیری دولت‌های ملی، زایش زبان آلمانی و تکامل آن را درپی داشت.

وضعیت سیاسی و قومی در شبه‌جزیره ایبری، گستره‌ای از زبان‌های قومی، محلی و با تأثیرگیری از زبان‌های اقوام حاکم بر این منطقه، اختلاطی از گویش مسیحی و عربی را دربر گرفت.[۲] در این جغرافیا زبان کاستیلی در قرن ۱۳ روند تکاملی و پیدا کردن حوزه نفوذ جغرافیایی و جمعیتی را در خود به روز داد. وضــعیت زبان ایتالیایی در ســده سیزدهم چنان مغشوش بود که زبان‌شناسان به‌ندرت می‌توانند موجودیت زبان ایتالیایی را در این ســده طرح کنند. از اواســط قرن ســیزدهم گویش‌های توســکانی، لمباردی، میلانی، ســاردینایی، بولونیایی و ســیســیلی با امتزاج خود، باعث زایش و تکامل زبان ایتالیایی شــدند. در چنین فرایندهایی، بده- بستان‌ها بین «زبان ملی- نظم اجتماعی» در

۱- گویش این زبان امتزاجی از لاتین و فرانکی، در جنوب فرانسه به زبان اوکی (langued'oc) و زبان اوئیلی (langued'oil) در شــمال بود. به‌تدریج گویش اوئیلی به زبان دربار ســلاطین و حافظان فرهنگ کشــور تبدیل شــد. این زبان اوئیلی در مراحل و تکوین خود، زبان فرانسوی امروزی را شکل بخشید.

۲- زبان Mezarab یا مســتحربون به اســپانیایی Mezarabes، زبان مســیحیان اســپانیا بود که به زبان عربی تکلم می‌کردند. این مسیحیان ادبیات خاصی داشتند و به زبان عربی آن را بیان می‌کردند. پس از فتح مجدد اسپانیا توسط مسیحیان، این زبان و فرهنگ معماری، زرگری و هنری و ادبی آن بر زبان اسپانیایی نوین اثر زیاد داشته است.

آغاز هم موجبات تکامل یکدیگر و هم اینکه باعث هویت‌بخشی به جامعه و در فرایندهای خودشده و شکل‌گیری پدیده ملت را درپی داشت.

۱۲-۳-۲-۳-۲- زایش جدید در عرصه هنر

یکی دیگر از دستاوردهای اروپایی قرن ۱۳ به بعد ظهور و شکوفایی هنر به ویژه در زمینه معماری است. معماری این عصر که متأثر از میراث قبلی نیز بود، با ساختار و مضامینی که در خود پیدا کرد، معماری جدید اروپا را تعریف کرد و این معماری به نوعی بیان‌کننده وحدت اروپا شد و به فرایند وحدت به‌طور مؤثری انسجام و قوت بخشید. کاری که معماری برای وحدت اروپا کرد، ادبیات اروپایی نتوانست انجام دهد. ادبیات قرون وسطی علیرغم تمام اشتراکات موجود میان خود به دلیل تنوع و تکثر زبان‌ها و گویش‌ها نسبت به یکدیگر متفاوت ماند، لیکن این زبان هنر بود که در همه‌جا یکسان باقی ماند. هنر سبک رومی با عقبه و پشتوانه هنر روم باستان در مناطق اروپا رواج و گسترش یافت. این گسترش در سراسر اروپا و در هر یک از مناطق قومی و جغرافیایی آن، اصلاحاتی را در خود داشت. این هنر در تحول و تکوین همه‌جانبه‌ای که در فرانسه پیدا کرد موجبات شکل‌گیری هنر گوتیک یا هنر فرانسوی[1] را فراهم کرد. هنری که پاسخ‌گوی نیازهای نفوس و جمعیت به‌شدت رو به افزایش و جریان شهرنشینی و ضرورت‌های برپایی بناهای بزرگ همچون کلیساها بود. هنر فرانسوی دگرگونی‌های عمیق و گسترده‌ای در ذوق و سلیقه مردمان این عصر ایجاد کرد. در سبک هنر گوتیک علاوه بر توجه به ابعاد گسترده سطحی و محیطی، ایجاد فضاهای عمودی و مرتفع، نور و رنگ و چگونگی ترکیب و میزان آنها از اهمیت برخوردار گردید. هنر گوتیک برخلاف سبک هنر رمانسک (هنر معماری رومی) به غایت شهری محسوب می‌شد و زادگاهش شهری بود. این هنر در کنار افزایش جمعیت، شهرنشینی و بزرگ شدن شهرها، باعث پیدایش بناهای عظیم و تاریخی به‌ویژه در عرصه آیینی و

۱- هنر گوتیک (Gothic) سبکی از هنر است که از قرون وسطی در فرانسه آغاز شد و از نیمه دوم سده دوازدهم تا قرن پانزدهم اروپا را دربر گرفت. این هنر شامل مجسمه‌سازان، نقاشی، رنگ‌آمیزی شیشه‌ها، نقاشی بر روی گچ، دستخط و معماری بود. هنر گوتیک سبکی است که در بناهای مذهبی و در خدمت کلیسا به‌کار گرفته شد. دوره گوتیک در فرهنگ جهان، دوره‌ای از استیلای کلیسا بر هنر است. تمام ابعاد این هنر در جهت خداوند و آیین‌های کلیسا تجلی پیدا کرد. این هنر با ظهور اومانیسم به‌تدریج دوران افول خود را شروع کرد. جایگاه این هنر بین عصر هنر رومانسک (Romanesque Art) معماری رومی‌وار تا قرن دهم و یازدهم و هنر رنسانس در قرن ۱۵ به بعد قرار می‌گیرد.

دینی یعنی کلیساها شد. احداث کلیسای بزرگ نوتردام در قرن ۱۳ یکی از مصادیق این رویکرد است[۱] که جاذبه هنری و عظمت آن هنوز در عصر حاضر پابرجاست.
اوج حشمت و شکوه یک اروپای مزین به پنجره‌های الوان کلیسایی همچون کلیسای نوتردام، انگیزه‌بخش و محرک پی‌ریزی چنین ساختمانی در سراسر فرانسه و اروپا گردید؛ ساختمان و کلیساهایی که یکی پس از دیگری در سراسر اروپا قد علم کردند.

۱۲-۳-۲-٤- تحول در ارزش‌ها، اروپای مدنیت و شهرگرایی

تحولات اقتصادی و اجتماعی اروپایی تا قرن ۱۳ و بعد از آن، آغازگر عصر جدیدی در قلمرو فرهنگی (فکری، روحی، رفتاری، ارزشی) بود. پیدایش اخلاق و رسوم مؤدبانه و با نزاکت و سلوک نیکو، همیشه مدنظر ادیان و مصلحین بوده است؛ اما در این عصر، این شاخص های فکری و ارزشی به‌تدریج نشان‌دهنده پی‌ریزی فرهنگ عمومی و نهاد شدن آن برای اروپا بود. ارزش‌ها و باورهایی که به ضابطه‌مند کردن ویژگی فکری، روحی، رفتاری افراد جامعه کمک کرد و از افراد تقریباً آزاد و بدون ضابطه، افرادی مدنی و برخوردار از ادب و نزاکت اجتماعی با روحیه شهرگرایی و شهروندی ساخت. از نظر نوربرت الیاس[۲]، از عوامل تأثیرگذار بر این مدنیت را می‌توان آثار سرریز فرهنگ دربار پادشاهی و دیگر عوامل بر رفتار شهرها دانست. روند نزدیکی و قرابت میان آداب و رسوم اشرافی و شهری بود که پی‌ریز کردارهای مؤدبانه و اخلاقیات منزه شد.[۳] پی‌ریزی این فرهنگ مدنی و شهری از سده ۱۳ باعث شکل‌گیری پیامدها و آثار نشر گسترده‌ای در عرصه‌های فرهنگی و چرخه‌های آن (باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها، تلقی‌ها، رفتارها) در حوزه فردی و اجتماعی گردید. این چرخه‌ها نیز علاوه بر اینکه خود از عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی تأثیر پذیرفتند، تأثیرات بسیار تعیین‌کننده‌ای بر چگونگی

۱- میل به ساختن ساختمان‌های بزرگ دینی و کلیسا با زیباترین بناها و سبک‌های هنری در سده ۱۳ را عصر کاتدرال‌ها (Cathedral) (ساختن کلیسای جامع) می‌نامند. احداث کاتدرال آمیان (Amiens) (از سال ۱۲۷۰-۱۲۲۰ یعنی ۵۰ سال) در زمان حکمروایی لویی قدیس طول کشید.

۲- Norbert Elias نوربرت الیاس (۱۹۹۰-۱۸۹۷) جامعه‌شناس آلمانی صاحب کتاب‌های جامعه درباریان، فرایند تمدن‌سازی، تنهایی دم مرگ و چیستی جامعه شناسی

۳- مطالعاتی در سال ۱۹۳۹ پیرامون آثار و فرایندهای مدنیت و ریشه‌های آن در قرون وسطی توسط Norbert Elias (1897-1990) جامعه‌شناس یهودی آلمانی که بعدها تابعیت انگلیسی را پذیرفت صورت گرفت و این مطالعات درباره فرایند مدنیت The Civilizing Process در سال ۱۹۳۹ به چاپ رسیده است. عصر متمدن کنونی برای عدم اعمال خشونت بر دیگری، محدودیت‌ها و به یک معنا خشونت‌های بسیاری را در قالب آداب و قواعد رفتاری بر بدن تحمیل می‌کند. به نظر نوربرت الیاس، در عصر جدید، بشر دائماً خود را کنترل می‌کند و تحت انضباط قرار می‌دهد. از نظر الیاس، دولت در شکل حاضر تا حد بسیار زیادی دولت کنترل‌کننده است؛ دولتی که می‌خواهد جسم و روح را تحت کنترل خود درآورد و نظام‌مند کند.

تلقی از خود، کار، ثروت، کرامت انسانها و همچنین تاثیرات پیش‌برنده‌ای بر روی قلمروها و حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عصر خود بر جای گذاشتند؛ اثراتی که از قرون گذشته تاکنون ادامه داشته است.

یکی از عناصر کلیدی در ساختن خصوصیات و ویژگی فردگرایانه[1]، فرد مدنی و به‌تبع آن خانواده مدنی و در ادامه آن جامعه مدنی بود که در دل خود موازین حقوقی، نهادی، اخلاقی، ارزشی گسترده‌ای را برای رشد و توسعه، همراه داشته است و پایه‌های اولیه آن در سده ۱۳ پی‌ریزی شده است. این فردگرایی در دل خود به جمع‌گرایی[2] و جامعه‌پذیری منجر می‌شود که حکایت از نوع تعامل رفتاری بین افراد، گروه‌ها یا اقوام دارد. اروپای این سده، جریان بده- بستان بین عوامل و شکل‌گیری ماتریس‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای شکل‌دهی به چرخه و مدار پیش‌برنده «فرد- جامعه» را پی ریزی کرد. این چرخه در تحول و تکامل فرایندهای اقتصادی و اجتماعی و بسترسازی برای زمینه‌های رشد اقتصادی نقش اساسی ایفا کرد.

تحولات و دستاوردهای اروپا تا سده سیزدهم و بعد از آن، دو نوع آرمان انسانی را شکل داد: یکی مبانی تشریفات و آداب‌دانی بود که در محفل‌های اشرافی و شهسواری توسعه پیدا کرد. سلوک و آداب درباری آن‌هم با آثار سرریز و نشر در فرهنگ عمومی مردم، سازنده فرهنگی بود که احترام، ادب و نزاکت را در بین مردم ترویج می کرد. دیگری برپایی روحیه مصلحت‌اندیشی، تسامح و مدارا بود که میان تهور و تواضع، دلیری و خردمندی، رابطه و تناسب لازم را برقرار می‌کرد و نشر آن به‌عنوان یک الزام، یک در فرهنگ عمومی مردم رواج پیدا کرد.

۱۲-۳-۲-۵- سایر وقایع تأثیرگذار بر اروپای قرون وسطی (گرسنگی- جنگ- طاعون)

از قرن ۱۳ تا قرن ۱۵، اروپا که در عهد کهن دشمنان خود را در شرق، ایرانیان و در شمال بربرها می‌دانستند، مواجه با دشمنان جدیدی شدند. دشمنانی به نام مشرکان و مسلمانان. در سده ۱۳ مغولان به اروپا رسیدند و تا سال ۱۲٤۱ به بخش‌هایی از لهستان و آلمان دست یافتند. حملات مغول شوک روانی و هول و هراس زیادی در میان

۱- Individualism دیدگاه اخلاقی، فلسفه سیاسی، ایدئولوژی یا مرام اجتماعی است که بر ارزش اخلاقی فرد تأکید دارد.
2- Collectivism

اروپاییان مسیحی ایجاد کرد. خوف از مغولان باعث دگرگونی در روحیات اروپاییان شد و تأثیرات خود را در اشکال جنگ‌های صلیبی که اروپا علیه دشمنان شرق (مغولان، ترک‌ها، مسلمانان) به راه انداختند، تجلی داد. این تعامل‌ها، درگیری‌ها و تقابل‌ها در بستر زمان به روند تدریجی و رو به تکامل تشکیل خطوط مرزی و سرحدات و تقویت جریان‌های شکل‌دهنده دولت‌های ملی منجر شد. پیدایش مرزهای قطعی در شرق اروپا در مجارستان و لهستان یکی از آثار این شرایط است.

در سده‌های ١٤ و ١٥ بحران‌هایی که اروپا را درگیر جنگ، گرسنگی، بیماری‌های فراگیر کرد، هم برای اروپا بحران ساختاری ایجاد کرد و هم در دل این دوران باعث شکل‌گیری عصر جدیدی برای رشدیافتگی اروپا در سده‌های بعدی شد. عصر جدیدی تحت عنوان رنسانس و تولد جدید اروپا.

عرصه‌های ویرانگر در سده‌های ١٤ و ١٥ را در هیبت سه سوار از غیب یاد می‌کنند: گرسنگی، جنگ و طاعون.

گرسنگی

برودت طویل‌المدت هوا و بارندگی‌های شدید و مداوم طی سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۱۵ موجبات قحطی گسترده و عوارض و پیامدهای ناگوار و به‌هم ریختگی امنیت جانی و غذایی اروپاییان را فراهم ساخت. مردم با فاجعه بی‌سابقه‌ای دست و پنجه نرم کردند. مردم بر این باور بودند که همه عوامل طبیعی، انسانی و الهی دست به دست هم داده‌اند تا چنین گرسنگی طاقت‌فرسایی را بیافرینند. کاهش غلات و افزایش قیمت آنها، قحطی و گرسنگی گسترده‌ای را ایجاد کرد. در این شرایط پیدایش بیماری‌های مسری و فاجعه‌بار بین انسان‌ها و احشام مزید بر علت شده و به مشکلات و فاجعه‌ها، عمق جدی‌تر و همه‌جانبه‌تری بخشید.

جنگ‌های طولانی

در کنار جنگ‌های طولانی دنیای مسیحیت با بربرها (شمال اروپا، آفریقا) و دشمنان شرقی خود (مسلمانان، تاتارها، ترک‌ها، مغول‌ها) با پیدایش دولت‌های ملی در آغاز به منازعات فئودالی روح تازه‌ای دمیده شد و زمینه‌ساز جنگ‌ها و درگیری‌های نوینی در داخل اروپا گردید. جنگ‌های پایان‌ناپذیر یکصد ساله به منازعات قدیمی میان انگلستان و فرانسه شکل‌های نوینی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بخشید. اختراع

توپ و باروت و فنون و مهارت دیگر، ایمنی و امنیت قلعه‌ها را که طی چند سده پایداری داشت، به‌هم ریخت. در این شرایط عصری قلعه دیگر نمی‌توانست از امنیت نظامی برخوردار باشد. به جای قلعه و برج، ساخت‌وساز خانه‌های اشرافی و قصر که جایی برای تظاهر حشمت و جلال و محل آسایش و رفاه فردی و خانوادگی بود، نشر پیدا کرد. قلعه که قبلاً محل زیست اقتصادی و اجتماعی یک منطقه بود، تبدیل به پادگان شد که برخوردار از سلاح‌های آتشین بوده و می‌بایست در مقابل دشمنان ایستادگی کند. شکل‌گیری نزاع و جنگ پایدار بین اقوام و ملل اروپایی[1] (که پروسه‌های آنها زمینه شکل‌گیری و نهادسازی دولت و ملت را برای اروپاییان فراهم ساخت) ضرورت پیدایش شغل و حرفه دائمی در عرصه‌های نبرد و رزم‌آوری را پدیدار داشت. این امر راه را برای تشکیل ارتش‌های ثابت متشکل از سربازانی که دستمزد منظمی دریافت می‌کردند، فراهم ساخت. ضرورت دگرگونی و ارتقای کیفی علوم و فنون نظامی باعث پیدایش آموزش‌های نوین همراه با تدوین کتب برای آن را فراهم ساخت. دیوارهای حفاظتی یا حصارهای پیرامونی دفاع از شهرها نیز آثار خود را بر جای گذاشت. تمثال‌نگاری و باستان‌شناسی نشان از عصر اسب در اروپا می‌دهد. اسب در این عصر نه در حاشیه و ابزاری برای شکار بلکه عامل مهمی در شکل‌گیری ارتش‌ها و جنگ‌های اروپا به شمار می‌رود. ضرورت‌های تأمین امنیت و دفاع، در این عصر نیز زمینه شکل‌گیری و تشکیل دولت‌های ملی را فراهم ساخت.

ظهور و پیدایش توپخانه شگفت‌انگیز، به‌زودی و به شکل گسترده از نمادهای قدرت ارتش‌ها و دولت‌ها شد. باروت و توپ در مدت بیست سال (۱۳۴۵-۱۳۲۵) توسط مسلمانان از چین به ایتالیا و از آنجا به سراسر اروپا راه یافت. این آلت جنگی یا ابزار اهریمنی که نام آن را توپ گذاشتند باعث انقلابی تدریجی و بزرگ در جنگ‌ها و شکل‌دهی به مرزها و جغرافیا گردید. توپ در قرن ۱۴ از اروپا یک اروپای مسلح

۱- اروپا در دو سده آخر قرون وسطی مملو از جنگ و نبرد بود و مشغول تدارک ارتش‌های منظم و برپایی سپاهیان مزدور برای جنگ بر سر نفوذ بیشتر سرزمینی و جمعیتی بود. شکل‌گیری گروه‌های گوش‌بر، باج‌گیر در ایتالیا، آرمانیاک‌ها در فرانسه و نواحی غرب آلمان‌زبان، جنگ‌های صدساله، جنگ‌های جانشینی در لهستان، اتریش، برتانی، اسپانیا، جنگ‌های پیدایش و فروپاشی دوک‌نشین‌های بورگونی، مناقشات جنگ داخلی در کاستیل، جنگ‌های کلیسا برای بازیابی دولت کلیسا یا دولت پاپی (Kirchenstate)، جنگ‌های میان جنوا و ونیز، جنگ بین هانزاهای آلمان، دانمارک و انگلستان، جنگ علیه فرقه هوسیان در چک، جنگ‌های آلمان با همسایگان خود، جنگ گل رز (خاندان یورک با نشان گل سفید و لنکستر با نشان رز سرخ بر سر سلطنت انگلستان (۱۴۸۵-۱۴۵۵) ازجمله این جنگ‌هاست.

ساخت و با آثار گسترده در دفاع، امنیت، توسعه قدرت که منجر به شکل‌گیری صنعت فلزکاری و ساختن عراده توپ شد.

شکل‌گیری ارتش‌های ملی و گروهان‌های داوطلب، زمینه فروپاشی سازمان و نظام جنگی فئودالیسم در انگلستان را در سده ۱٤ فراهم ساخت.[۱] این فرایند باعث شد که در قرن ۱۵، تمام دولت‌های اروپایی کم و بیش در تلاش برای برپایی ارتش‌های ثابت و منظم باشند. ارتشی که کمیت و کیفیت آن، بر چگونگی دولت و نظم اجتماعی تأثیرگذاری بسیار داشت. جنگ‌های فئودالی اروپا که جنگ غیرمداوم، فصلی و پراکنده، محدود و در زمانی غیر از فصل کشاورزی صورت می‌گرفت، اکنون جای خود را به ارتش‌های منظم برای برپایی جنگ‌های پایدار و منظم در حوزه نفوذ جمعیتی و جغرافیایی دولت‌ها و برای امنیت، دفاع یا توسعه قلمرو سرزمینی و جمعیتی آنها داد.

تصویری از اروپای در جنگ‌های همه‌جانبه قرن ۱۵ را اونوره بُنه[۲] از فرقه بندیکتی در کتاب شجره‌نامه جنگ‌ها این چنین بازگو می‌کند:

«سراسر دنیای مقدس مسیحی را چنان جنگ، نفرت، یغماگری و نزاع مأیوس و نابود شده می‌بینم که مشکل بتوان حتی از یک سرزمین کوچک چه یک دوک‌نشین باشد یا کنت‌نشین یاد کنم که صلح و صفای واقعی در آن حکمفرما بوده باشد».

گئورگ پادشاه بوهم در قرن ۱۵ در رساله‌ای به زبان لاتین می‌گوید:

«ای کاش این همه جنگ، خونریزی، شورش، غارت و قتل که با تأسف تمام آنها را با جان می‌خریم و مسیحیت را در همه‌جا به ورطه مصیبت و هلاک افکنده، ممالک مسیحی را ویران کرده، شهرها را به غارت کشیده، ایالات را از هم فرو پاشیده، سلطنت‌ها و امیرنشین‌ها را فرسوده و ناتوان کرده و به انواع مصیبت و بلا مبتلا کرده، بالاخره زمانی به پایان خود برسد بلکه ریشه‌کن گردد و با ایجاد اتحادیه‌ای درخور تحسین بار دیگر شاهد فضای محبت و برادری که بسی ارزشمند است، باشیم».[۳]

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۳۰۱-۲۹۲

۲- Honore Bonet (1340-1410) فلسفه‌دان، حقوق‌دان و سیاست‌مدار صاحب کتاب شجره‌نامه جنگ‌ها (L'Arbra des batailles). او این کتاب را تدوین و به شارل ششم پادشاه جوان فرانسه هدیه داد.

۳- لوگاف- ژاک، صفحات ۳۰۱-۳۰۰

طاعون سیاه

در اواسط سده چهاردهم، اروپای قرون وسطی به بدترین نوع فاجعه یعنی به طاعون سیاه مبتلا گردید. دلیل نام‌گذاری طاعون سیاه این بود که این بیماری برخاسته از طاعون ریوی، ولیکن بسیار شدیدتر و کشنده‌تر از آن بود. طاعون از قرن ٦ در اروپا به کلی محو و ناپدید شده بود، اما این بیماری مهلک طی سال‌های ٤٨-١٣٤٧ با سرعت و شتاب هر چه تمام‌تر قاره اروپا را دربر گرفت. در جنگ شهر کافا[1] آسیایی‌ها در محاصره شهر، اجساد مردگان به مرض طاعون را به‌عنوان سلاح علیه محاصره‌شدگان از روی دیوار به داخل شهر پرتاب می‌کردند تا ناقل این بیماری مردم را از پای درآورد. انتقال این بیماری از طریق موش و از راه تماس بدنی به داخل کشتی‌های تجاری رخنه و در سال ١٣٤٨ اروپا را فرا گرفت. این بیماری مهلک تا سال ١٧٢٠ تمام مغرب زمین را مورد تهدید قرار داد. مهم‌ترین ویژگی فاجعه‌بار این بیماری مسری، سرعت و شتاب در قربانی گرفتن بود و غالباً ظرف مدت ٢٤ تا ٣٦ ساعت منجر به مرگ می‌شد. طاعون سیاه در اروپا، آثار جسمانی و اجتماعی دهشتناکی از خود برجای نهاد.

بیمار طاعونی دچار حرکات شدید و متوحشانه و نزدیکان او عاجز از هرگونه کمک و یاری بودند. به همین جهت به این بیماری لقب اهریمنی داده می‌شد. این بیماری جان بسیاری از مردم را گرفت، مناطق گسترده‌ای را از جمعیت تهی کرد. برآورد مورخان از میزان مرگ و میر این بیماری اهریمنی، کمتر از ثلث جمعیت اروپا نبوده است و محتمل‌ترین ارزیابی‌ها بین نصف تا دو ثلث جمعیت را دربر دارد. در انگلستان ٧٠ درصد مردم بر اثر طاعون تلف شدند و جمعیت این کشور از حدود ٧ میلیون نفر به دو میلیون نفر در سال ١٤٠٠ تقلیل یافت. طاعون سال‌های ٦٢-١٣٦٠ بیشتر بچه‌ها را مبتلا کرد. طی سال‌های ٦٩-١٣٦٦ و ٧٥-١٣٧٤ و سپس سال‌های ١٤٠٠، ١٤٠٧، ١٤١٤، ١٤١٧، ١٤٢٤، ١٤٢٧، ١٤٣٢-٣٥، ١٤٣٨-٣٩، ١٤٤٥ و ١٤٦٤ حملات طاعون در اروپا مرگبار بود. همراه با این بیماری مهلک، امراض خطرناک دیگر همچون دیفتری، سرخک، اوریون، مخملک، تیفوس، آبله، سیاه سرفه هم در طی سال‌ها شایع و تلفاتی را ایجاد می‌کرد که بر هول و هراس مردم می‌افزود.

١- شهر Caffa از مهاجران جنوایی در کریمه اوکراین شکل گرفته بود و عملاً تجارت در دریای سیاه را این قوم به انحصار خود درآورده بودند. امروز نام این شهر فئودوسیا خوانده می‌شود و از بنادر مهم و تفریحی دریای سیاه است. این شهر طی ١٤٧٥-١٧٨٣ تحت حکومت ترکان تاتار بود. در سال ١٧٨٣ روسیه، کریمه را به خاک خود منضم کرد.

مردم اروپا سه پدیده طاعون، جنگ و گرسنگی را مظهر و نشانه آخرالزمانی می‌دانستند.[۱] به علت عدم شناخت این بیماری و خطرناک بودن آن، در مکان‌هایی که این بیماری شیوع پیدا می‌کرد، مردم از ترس و جهت جلوگیری از سرایت، محل‌های اسکان خود را تخلیه و به مراکز امن روستایی می‌رفتند. ازاین‌رو بسیاری از روستاها و شهرها در زمان شیوع این بیماری، عاری از جمعیت گردید.

جهت مقابله با این بیماری مقامات شهرها به‌ویژه شهرهای ایتالیا، سلسله تدابیری اتخاذ کردند ازجمله دستورالعمل‌هایی در رعایت بهداشت، نظافت و پاکیزگی که دستاوردهای قابل‌توجهی در جلوگیری از نشر یا ایجاد این بیماری‌ها داشت.

بیماری طاعون و ابعاد مرگبار و بیم و هراس آن و اتصال آن به نشانه‌های آخرالزمانی باعث گسترش بیشتر به فرهنگ دینی مبنی بر داشتن تقوی، دینداری، توسل جستن به قدیسان و ... جهت رهایی از این بیماری در اروپا شد.

۳-۳-۱۲- اروپای خشونت

علاوه بر آثار و پیامدهای ناگوار طاعون، گرسنگی و جنگ در اروپا، اروپای آخر قرون وسطی در سده‌های ١٤ و ١٥ شاهد پیدایش اشکالی از خشونت و تجاوز گردید و تفسیر و تاویل پیرامون پدیده خشونت به ایجاد فرضیه‌های مختلفی منجر شد. فرانگیشک گراوس مورخ اهل چک معتقد است نسل‌کشی یهودیان طی دو دهه قرن ١٤ به اتهام مسموم کردن چاه‌های آب یا هنگام شیوع بیماری طاعون بزرگ در سال ١٣٤٨، اتفاق افتاد و همچنین یهودیان به‌عنوان قومی بلاگردان مجازات شدند. به عقیده دیوید نیرنبرگ وی ضمن رد نظریه نسل‌کشی قوم بلاگردان معتقد است جبر و خشونت جزء لاینفک و سیستماتیک و عنصری فطری در همزیستی میان اکثریت و اقلیت محسوب می‌شود. چنانچه نتوان این غرایز را کنترل کرد پیامدهای آزاردهنده در پی دارد و همین امر مسبب خشونت‌هایی در تعقیب، آزار و به ویژه به‌کارگیری خشونت علیه اقلیت‌ها در اسپانیا شد. یهودیان، مسلمانان و نیز زنان قربانیان اصلی این خشونت‌ها بودند. یهودیان در اواخر قرن ١٣ از انگلستان، اواخر قرن ١٤ از فرانسه و بالاخره در

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۳۰۴-۳۰۱

سال ۱۴۹۲ از شبه‌جزیره ایبری رانده شدند. اخراج و آزار یهودیان در ایبری و اسپانیا نه به دلایل مذهبی و یهودی ستیزی بلکه به دلایل نژادپرستانه صورت گرفت.[۱]

یکی دیگر از انواع دیگر خشونت در اروپا، در سده‌های آخر قرون وسطی اعمال خشونت و تعقیب و سرکوب سحر و جادوگری بود که کلیسا آن را مردود می‌شمرد. در کنار این رویه‌های خشونت‌انگیز، دستگاه تفتیش عقاید اساساً برای مبارزه با بدعت و ارتداد پایه‌گذاری شد. تفتیش عقاید در درجه اول شامل دگراندیشان مسیحی می‌شد که باورهای آنها را کلیسا به رسمیت نمی‌شناخت. احکام دادگاه‌های تفتیش عقاید، سوزاندن تعداد بی‌شماری به‌ویژه از گروه ساحران در اروپا شد. در میان امواج خشونت و سرکوب که وجه بارز جوامع اروپایی در دوران انتهایی قرون وسطی محسوب می‌شد، شکل‌گیری نهضت‌های دهقانی و شورش‌های آنها علیه زمین‌داران و فئودال‌ها نیز از زمینه‌های پیدایش خشونت در سده‌های ۱۴ و ۱۵ اروپا است. در شهرها نیز در کنار رواج رونق شهرها، پیدایش گروه‌ها و طبقات مختلف شهری در کنار بیکاری، نوسان و ناپایداری دستمزدها، انبوه فقرا و گروه‌های فرودست، شورش‌ها و ناآرامی‌های تقریباً لاینقطع را برای اروپای این دوران به ارمغان آورد. جهت‌گیری شورش و خشونت‌ها بیشتر مواقع عمال حکومت و سیاست‌های مالیاتی و نظام سرکوبگر آن را نشانه می‌رفت.

۱- تاریخ یهودی‌ستیزی، طولانی‌ترین نفرت تاریخ نیز خوانده می‌شود. جروم چانز گسترش تاریخی یهودستیزی را در شش مرحله معرفی می‌کند:

- یهودی‌ستیزی قبل از مسیحیت در مصر، یونان و روم که بیشتر نژادی بوده است.
- یهودی‌ستیزی مسیحی که بیشتر بعد مذهبی داشته است.
- یهودی‌ستیزی اسلامی.
- یهودی‌ستیزی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بعد از عصر روشنگری در اروپا.
- یهودی‌ستیزی نژادی در قرن ۲۰ در آلمان نازی و اروپا.
- یهود ستیزی مدرن (جدید).

در قرون وسطی کشتن یهودیان و وادار کردن اجباری آنها به تغییر دین خود و اخراج یهودیان از کارهای رایج دوران قرون وسطی بود. در این عصر مسیحیان بر این باور بودند که یهودیان دارای قدرت سحر هستند و این قدرت را با فروختن روح خود به شیطان به‌دست آورده‌اند. یهودی‌ستیزی در طول جنگ‌های صلیبی به بالاترین مرتبه خود رسید. در اولین جنگ صلیبی، در آلمان بسیاری از یهودیان کشته شدند. در سال ۱۲۹۰ یهودیان به‌صورت کلی از انگلستان خارج شدند. در سال ۱۳۹۶ حدود یکصد هزار یهودی از فرانسه اخراج شدند و در سال ۱۴۲۱ این اتفاق در اتریش تکرار شد. اخراج‌شدگان بیشتر به لهستان فرار می‌کردند. در زمان طاعون سیاه که باعث مردن بسیاری از مردم شد، یهودیان به مسموم کردن چاه‌های آب متهم شدند. به دستور پاپ در سال ۱۳۴۸ تعداد زیادی از یهودیان زنده زنده سوزانده شدند.

در لندن عصر قیام‌های بزرگ دهقانی با نهضت توفنده طبقه کارگر درهم آمیخته شد. کارگران علیه نظام‌نامه کارگری و اجرای نظام جدید مالیاتی به نام مالیات سرانه[1] شورش‌های خود را آغاز کردند. این نهضت‌ها دو رهبر بزرگ به خود دید: یکی وات تایلر[2] که خواستار الغای نظام‌نامه و رهایی کارگران زراعی از قید بردگی و نوکری بود و دیگری جان بال[3] کشیش فقیری که ندا می‌داد «آن هنگام که حضرت آدم بیل می‌زد و حوا می‌ریسید، مرد اشرافی کجا بود». قیام‌کنندگان، برای مدت کوتاهی زمام قدرت را در لندن به‌دست گرفتند، اما بعداً شکست خوردند. در فلورانس کارگران کارگاه‌های پارچه‌بافی علیه خانواده‌های ثروتمند دست به قیام زدند و شهر را به مدت ۳ سال ۸۲-۱۳۷۸ در کنترل خودگرفتند. آشوب‌های دیگری نیز اغلب توسط بیکاران یا طبقات فرودست و مطرود ساکن در مناطق خطرناک شهر تقریباً در همه جا اتفاق افتاد. اینگونه آشوب ها اروپا را در فاصله سال‌های ۱۳۱۰-۱۲۸۰ دربر گرفته بود. آشوب‌ها در شمال ایتالیا و حمله و یورش آنها به ماشین‌آلات طی سال‌های ۱٤۱۰-۱۳٦۹ جزئی از مصادیق گسترده خشونت در اروپای این عصر است.[4]

٤-۳-۱۲- منازعات در شمال اروپا

در دوران پایانی قرون وسطی در اروپای اسکاندیناوی مناقشات اجتماعی پیچیده‌ای به وقوع پیوست. منازعات هم حاصل درگیری منافع میان تجار، بازرگلنان هانزاها و پیشه‌وران و دهقانان بود و هم ریشه در رقابت و نزاع میان پادشاهی‌های شمال داشت. سه پادشاهی دانمارک، نروژ و سوئد در سال ۱۳۹۷ که در قالب یک اتحاد دائم خاندانی در قالب اتحاد کالمار[5] (شهری در جنوب شرقی سوئد) به‌سر می‌بردند. در سال ۱٤٤۳ متعاقب قیام اشراف و دهقانان سوئدی این اتحادیه از هم فروپاشید. یک نمونه دیگر شورش هانزاها در سال ۱٤٥٥ در شهر برگن نروژ بود که موجب قتل فرماندار سلطنتی به همراه اسقف شهر و نیز ٦۰ نفر دیگر شد. دنیای تجار و بازرگانان اسکاندیناوی، تجار

1- Poll Tax
2- Wat Tyler
3- John Ball

٤- لوگاف- ژاک، صفحات ۳۱۹-۳۱٥

٥- اتحاد کالمار (Kalmar Union) (به دانمارکی، سوئدی و نروژی Kalmar Unionen) به دوره‌ای از تاریخ اسکاندیناوی اطلاق می‌شود که سه کشور سوئد، دانمارک و نروژ تحت فرمان یک پادشاه جمع شدند (۱٥۲۳-۱۳۹۷). از نظر قانونی این سه کشور در امور داخلی خود مستقل بودند اما در نهایت سیستم اداری آنان به یک پادشاه ختم می‌شد. این اتحادیه در سال ۱۳۹۷ و تحت فرمانروایی مارگریت اول دانماک حدود ۳ میلیون کیلومتر وسعت داشت.

و بازرگانان آلمانی و هلندی را عمیقاً دشمن کسب و کار خود می‌پنداشتند و این رقابت و دشـمنی نیز به همراه خود خشـونت و نزاع‌هایی را به همراه داشـت. این منازعات و کشـمکش‌ها سـرانجام کار خود را در قرون بعدی در معاهده‌ها و تفاهم‌های دوسـتی و همسایگی ملل شمال اروپا (سوئد، نروژ، فنلاند، دانمارک) نشان داد. [۱]

۵-۳-۱۲- پیدایش مرتدان جدید

طی سده‌های ١٤ و ١٥، نهضت‌های بزرگ ارتدادی ادوار گذشته از منظر کلیسای روم، همچون نهضـت کاتارها رو به افول گذاشـتند، اما افکار یا تفاسـیر جدید از دین طی سده‌های ١٤ و ١٥ که مهم‌ترین آنها تفاسیر پروتستانی است پا به عرصه ظهور گذاشت. ازجمله این مرتدان جدید، حرکت‌های آموزه‌های جان ویکلیف و پیروانش لالردها[۲] است. در پایان قرن ١٤ ویکلیف پیروانی پیدا کرد.

شاگردان ویکلیف به واعظان آکسفوردی مشهور بودند که کشیش‌های فقیر نیز به آنها ملحق شـده بودند. نشـر و نفوذ این تفکر در بالاترین ارکان سـیاسـت و اجتماع مورد حمایت بسیاری قرار گرفت. ترجمه انجیل ویکلیف انتشار زیادی پیدا کرد و برنامه‌های افراطی آنها علیه کلیسـا از اقبال برخوردار گردید. طرح آنها برای غیرروحانی کردن (سکولاریزه کردن) اموال متعلق به روحانیون باعث شد که در سال ١٤١٠ طرح توقیف تمام اموال و دارایی‌های اسـقف‌ها و صـومعه‌ها در دسـتور کار پارلمان قرار گیرد. رویکردهای این نهضت، خشم کلیسا، صدور حکم ارتداد و تعقیب و مرگ و سوزاندن آنها را درپی داشت.

۱- منبع قبل

۲- John Wycliff (1320-1384) که نهضـت اصـلاحی لالردها (Lollard) را در انگلسـتان و اسـکاتلند به راه انداخت و ثروت، قدرت و تزویر مقامات عالی کلیسـایی در کنار فقر گسـترده مردم را مورد انتقاد قرار داد. نهضـت پرطرفدار او در ١٤٠٠ قدرت زیادی پیدا کرد و مقامات کلیسا و دولت را به وحشت انداخت. در سال ١٤١٤ کلیسا دستور سرکوب این نهضت را داد و این نهضـت به فعالیت پنهانی، تغییر شـکل داد. جان ویکلیف دارای مدرک دکترای الهیات از آکسـفورد بود. او این بحث کهن را دوباره زنده کرد که اعتبار مراسم و آیین‌های مذهبی از راه مقام و منصب کسی که آن را اجرا می‌کند، حاصل نمی‌شود بلکه ناشی از منزلت و بزرگواری خود فرد است. او فقط آن دسته از اجزا و مؤلفه‌های دین مسیح را معتبر می‌دانست که مستقیماً و بی‌واسطه از انجیل برآمده باشد. ازاین‌رو بسیاری از آرای کلیسـایی را که مغایر با انجیل بود، غیرمشـروع می‌دانسـت. تقدیس تصاویر و شمایل و زیارت اماکن مقدسه یا طلب آمرزش برای درگذشتگان را مردود اعلام می‌کرد. آموزه‌های ویکلیف درباره نان و شراب (جسم و خون حضرت مسیح) و عشای ربانی مخالفت با این تبدل جوهر است (در آخرین شام که مسیح(ع) نان را به حواریون می‌دهد و می‌گوید این بدن من است و شراب را می‌گوید این خون من است) که ویکلیف با این آموزه مخالف بود. در سال ۱۳۸۰ در آکسفورد و در سال ۱۳۸۲ در لندن محکوم شد. فرازهایی از افکار ویکلیف بعداً در نهضت پروتستان پدیدار گشت.

نوع دیگر از ارتداد، که ابتدا مخفی و سپس آشکار شد، توسط یان هوس[۱] بود. او متأثر از افکار و لندیشه‌های ویکلیف بود. او بر این باور بود که در ظل عنایات باریتعالی، رستگاری عام و همگانی[۲] وجود دارد. او خواستار اصلاحات اخلاقی در کلیسا و اطاعت بیشتر از کلام مستقیم خداوند بود. با این نگرش کشمکش او با رهبران کلیسا امری غیرقابل اجتناب گردید.

برخوردهای خشن کلیسای روم با هوس و پیروان او، اولین ساز جدایی‌هایی اعتقادی را در عالم مسحیت نواخت. از لحاظ مذهبی نیز چک‌ها راه خود را از آیین کلیسای روم جدا کردند و خوردن نان و شراب متبرک را که در آیین عشای ربای مختص روحانیون بود برای مردم عادی مجاز دانستند. این امور باعث شد که جنبه‌های ملی در ملت چک همچون زبان چکی، آیین‌های مسیحی چکی از ارزش بالایی برخوردار شود و با فرهنگ و زبان آلمانی و آیین‌های کلیسای روم مقابله داشته باشند. مناسبات اجتماعی و فرهنگی نیز بر اثر این تحولات، تغییرات گسترده پیدا کرده و دهقانان از مرتبت اجتماعی بالایی برخوردار شدند و همین امر منجر به فروپاشی ساختارهای فئودالی در این کشور شد.

در فاصله سال‌های ۱۴۳۱-۱۴۲۱ کلیسا و پادشاهان آلمانی مجموعاً چهار جنگ صلیبی علیه هوسیان چک به راه انداختند که پیروان هوسیان و دهقانان سرشار از ایمان آنها، پیروز این جنگ‌ها بودند و نهضت هوسیان اولین جنبش بزرگ انقلابی در اروپا محسوب شد.[۳] نهضت دوتیو مدرنا[٤] باورهایی برای مسیحیون اروپا شکل داد که در قرن چهاردهم و نیمه اول قرن پانزدهم، اروپا را تکان داد و منازعات کم و بیش خشونت‌آمیزی را دامن زد. این نهضت نوعی تحول مداراجویانه و صلح‌آمیز در قالب

۱- یان هوس ((Jan Hus (1369-1415) استاد دانشگاه پراگ، مصلح دینی که مردم پراگ و بوهم را به قیام علیه سلطه آلمانی‌ها و کلیسای کاتولیک روم برانگیخت. او مخالف مال‌اندوزی روحانیون کاتولیک و بخشش گناهان توسط آنان بود و بر این باور بود که تمام اراضی و موقوفات کلیسایی باید مصادره شود. او کتاب‌های مذهبی را که به زبان لاتین و برای مردم نامفهوم بود به زبان چک ترجمه کرد و پاپ را ضدمسیح خواند و باور به گناه‌ناپذیر بودن پاپ را کفر می‌نامید. مجمع کلیسایی کاتولیک، هوس را به محاکمه کشانید و درحالی‌که به او اجازه نداد حتی یک کلمه سخن گوید او را به مرگ در آتش محکوم کرد. نهضت او به نهضت Hussites یا Bohemain Reformation معروف است. حکم اعدام او در ژوییه ۱٤۱۵ اجرا و با آتش سوزانده شد و خاکستر او بر رود راین پاشیده شد.

۲- Universality رستگارباور و اعتقاد به اینکه عنایات الهی همه ابنا بشر را تأمین می‌کند.

۳- لوگاف- ژاک، صفحات ۳۳۱-۳۲۵

٤- نهضت دوتیو مدرنا (Devotio Moderna) نهضت مذهبی اواخر قرون وسطی در هلند که اصول اومانیستی را با مسیحیت درهم آمیخت و نوعی اومانیسم مسیحی را خلق کرد. براساس این آموزه‌ها، انسان‌ها به تنهایی و بدون واسطه قادر به برقراری ارتباط با خدای خویش هستند.

دینداری و تقوامداری را در جهان مسیحیت نشر داد که دارای آثار و پیامد بازنشر گسترده بر روحیات و عوالم احساسی اروپاییان بود. این نهضت لزوم اصلاح اخلاقیات مردم را شعار خود قرار داد و با خرید و فروش مناصب و مشاغل دینی، جمع‌آوری مال توسط روحانیون از راه وظیفه‌خوری، مخالفت داشت.

٦-٣-١٢- ظهور احساسات ملی، بن‌مایه‌ای در پدیداری چرخه «ملت- کشور»

حس ملی پدیده‌ای دارای منشأ روانشناختی است، اینکه مردم در دوران انتهایی قرون وسطی چه درک و فهمی از واژه «ملت» داشته‌اند، آیا مردم در این عصر خویشتن را در شاکله یک «ملت» درک می‌کرده‌اند یا خیر؟ حس ملی از کجا سرچشمه گرفته است؟ از چه توان و نفوذی برخوردار بوده است؟ حکومت‌ها در آن عصر چگونه از این احساسات، انسجام و نفوذ جغرافیایی و جمعیتی بهره می‌گرفتند؟ این‌ها مباحث مهمی است که مورخان بدان پرداخته‌اند؛ اما باید این را پذیرفت که فرایندها و تحولات فکری، فرهنگی، دینی، زبانی، جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی اقوام و ملل اروپا و بده-بستان‌های بین ماتریس عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باعث ایجاد جریان چرخه بین این ماتریس‌ها شده و به‌تدریج سازنده مفهوم و لفظ تعیین‌کننده، بنیادین و مهم ملت شد. مفهومی که در بستر زمان از تحول، تکوین و تکامل همه‌جانبه برخوردار شده است. ملت مفهومی است که در قرن ۱۸، دارای شکل و مضامین گسترده حقوقی سیاسی و مفهومی گردید.

در انتهای قرون وسطی الفاظی نظیر نژاد، قومیت، سرزمین یا سلطنت، مفاهیمی را تجلی می‌دادند که تا حدی مترادف با ملت بود. شکل‌گیری و ظهور مفهوم «حس ملی» در بدو امر در انگلستان رشد و نمو پیدا کرد. جنگ‌های صدساله[1] بین انگلستان و فرانسه به

۱- جنگ‌های صدساله (The Hundred Years War) اصطلاحی است که برای نبردهای میان انگلستان و فرانسه در سال‌های ۱۴۵۳-۱۳۳۷ به‌کار گرفته می‌شود. این نبردها پس از مرگ شارل چهارم و پایان شاخه اصلی دودمان کاپت آغاز شد. چون شارل هیچ وارث مذکری در خاندان کاپت نداشت، ادوارد سوم پادشاه انگلستان که خواهرزاده شارل بود مدعی تاج و تخت فرانسه شد. اشراف فرانسه، فیلیپ ششم از شاخه فرعی خاندان کاپت برای پادشاهی حمایت کردند. نبرد بر سر این موضوع بین خاندان پادشاهی و کشورها به چندین نسل کشیده شد. در سال ۱۴۵۳ با پیروزی فرانسویان و بیرون راندن انگلیسی‌ها از خاک فرانسه این نبردها پایان گرفت. جنگ‌های صدساله طولانی‌ترین نبرد تاریخ نیز لقب گرفته است. در طی این نبردها دو کشور فرانسه و انگلستان هر کدام ۵ پادشاه مختلف داشتند و تنها دلیل این جنگ این بود که چه کسی و از چه دودمانی باید بر فرانسه پادشاهی کند. پیروزی فرانسوی‌ها بر انگلیسی‌ها از سال ۱۴۲۹ شروع شد و در همین سال‌ها بود که دختری جوان و شجاع به نام ژاندارک (Joan of Arc) پیروزی‌های بسیاری برای فرانسویان به ارمغان آورد. او در مدت کوتاهی از درجه سربازی

مردم انگلستان حس ملی‌گرایانه چندانی نبخشید، اما این جنگ‌ها با ایجاد دگرگونی‌های بنیادین در عرصه‌ها، زمینه تحرک‌بخشی و تغذیه احساسات ملی در انگلستان را فراهم ساخت.[1] زبان فرانسوی (که زبان کشور دشمن انگلیسی بود) به‌عنوان زبان رسمی در انگلستان لغو گردید و زبان انگلیسی در قالب زبان ملی جایگزین آن شد. زبانی که بعداً با قوام خود، ابعاد همه‌جانبه ملی و جهانی گرفت. وحدت زبانی انگلستان حس و تمایلات ملی را رونق بخشید. همین امر نیز در فرانسه برای زبان فرانسوی صورت گرفت. در دانشگاه‌ها نیز مرزبندی بین دانشجویان این سرزمین و آن سرزمین شکل گرفت و نهادینه شد. در کلیسای قرن ۱۵ شورای کنستانس نیز از عبارات ملت و لفظ ملت برای اقوام و جمعیت‌های مختلف استفاده کردند. هر یک از ملت‌ها که نهاد کلیسا از آن یاد می‌کرد به حوزه جغرافیایی و مردمی اطلاق می‌شد که دارای تاریخ و زبان، کم و بیش با یکدیگر پیوند خورده داشتند. ملت شکل اولیه و اصیل سازمان مکانی، جمعیتی و اجتماعی از مردمی شد که دارای نژاد، قوم، زبان واحدی بوده و در جغرافیای واحدی زیست می‌کردند.

در قرن پانزدهم، امپراطوری بزرگ آلمان تجزیه می‌شود، در انتهای سده، جنگ‌های یکصدساله انگلستان و فرانسه بر سر بخش‌های عمده‌ای از قلمرو فرانسه که انگلستان درصدد تصاحب آن بود، با پیروزی فرانسویان تمام می‌شود. شارل هفتم فرانسوی از سال ۱۴۳۵ تا ۱۴۵۱ با نبردهایی (که استفاده از توپخانه سنگین نقش مهمی در آن ایفا می‌کرد) مناسبات جنگ را به نفع خود تمام کرد. در سال ۱۴۹۲ در زمان هنری هفتم پادشاه انگلستان، خاتمه جنگ صدساله اعلام می‌شود. از جانب شرق هم فرانسه

به یک فرمانده بزرگ جنگی تبدیل شد و توانست با فرماندهی خود شهر اورلئان را از محاصره دشمن خارج سازد. به همین جهت به او لقب دوشیزه اورلئان Maid of Orleans نیز داده‌اند. در نهایت این دختر توسط انگلیسی‌ها بازداشت و دریک دادگاه کلیسایی اعدام و سوزانده شد و البته ۲۵ سال بعد در یک دادگاه تجدید نظر شرافت وی پذیرفته و قدیس شمرده شد.

۱- برانگیختن و رشد احساسات ملی، آثار سرریز گسترده‌ای برای اروپا داشت. اروپا که در عصر باستان کلاسیک برخوردار از دولت- شهر در یونان بود، نوع کامل‌تری از دولت را در امپراطوری روم با حوزه نفوذ گسترده جغرافیایی و جمعیتی به‌دست آورد. با سقوط امپراطوری روم و نشر آیین مسیحیت، به‌تدریج دولت به‌صورت دولت‌های فئودالی شکل گرفت و سپس درآمیختگی دین- سیاست در آن شکل گرفت. دولت در این عصر، در شکل و محتوی هم بی‌ارتباط با دولت و کشور روم نیست و هم برخوردار از جلوه‌های پرباری از آیین مسیحیت می‌شود. تکامل این نوع دولت، در دولت امپراطوری مقدس روم و نهادها، سازمان‌ها و دستگاه‌های آن است. اکنون این دولت در پایان قرون وسطی با برانگیختن احساسات قومی و نژادی در جغرافیاهای محدود به خود، پی‌ریز دولت‌های ملی جدید هم می‌شود. بدین‌گونه است که دغدغه اروپاییان از قرن ۱۶ تا اوایل قرن ۱۹ دولت‌های ملی می‌شود.

توانست با غلبه بر پادشاهی قدرتمند بورگونی، قلمروهای این پادشاهی را نیز به فرانسه متصل سازد.

در شبه‌جزیره ایبری بعد از فرازونشیب‌های فراوان پرتغال با چشم‌پوشی از کاستیل، استقلال پیدا کرد. با ازدواج فردینالد ولیعهد آراگون در سال ۱٤٦۹ با ایزابل ملکه کاستیل، این پیوند نویددهنده وحدت اسپانیا گردید.

با شکل‌گیری دولت‌های مقتدر انگلستان، آلمان، فرانسه، اسپانیا و پرتغال که تا دیروز توسط سلاطین و امیران مختلفی اداره می‌شدند، فرایندهایی پیوسته، خودگردان و پایداری برای زایش و پیدایش ملت‌ها و کشورها در اروپا شکل گرفت. امری که در قرون ۱۹ و ۲۰ زمینه تولد کشورهای جدید در اروپا را نیز فراهم ساخت.

اما از طرف شرق، تهدید ترکان عثمانی در جنوب شرق اروپا از اواسط سده چهاردهم تا سده پانزدهم، بیم و هراس مستمری را برای اروپا فراهم ساخت. تهدیدی که در سال ۱٤۵۳ فتح شهر قسطنطنیه پایتخت روم بیزانس را درپی داشت و دنیای غرب را دچار هراس شدید کرد. طی سال‌های ۱٤٦۳ و ۱٤٦٦ ترکان عثمانی، بوسنی را تصرف کردند و در سال ۱٤۸۰ شبه‌جزیره کریمه را فتح کردند. فتوحات ترکان عوارض دوگانه‌ای را به همراه داشت. از یک طرف مخاطراتی را متوجه اروپا کرد ولی از سوی دیگر اروپاییان را به هم پیوند داد و متحد ساخت. اروپاییان در مقابل ترکان و در تضاد با آنها به هویت محکم‌تری دست یافتند.

در چنین شرایطی است که تنها رساله‌ای در قرون وسطی که واژه «اروپا» را به‌کار گرفته است، گزارش پاپ پیوس دوم[1] است. او پس از فتح قسطنطنیه در ۲۱ ژوییه ۱٤۵۳ برای نیکولای کوزانی گزارشی نوشته و در این گزارش به تهدیدات ترکان که متوجه سواحل ایتالیا و بخش اروپایی دریای آدریاتیک اشاره کرده و پیش‌بینی می‌کند که تضعیف حکومت ونیز حاوی نتایج مصیبت‌باری برای عالم مسیحیت است. او در این رساله می‌گوید:

> «اکنون شمشیر ترکان بر فراز سرهای ما به جولان درآمده ولی ما در همین حال مشغول جنگ داخلی با یکدیگر هستیم، برادران خود را آواره می‌کنیم و به دشمنان مسیحیت فرصت می‌دهیم علیه ما دست به یورش بزنند».

1- Pope Pius II (1458-1464)

پاپ پیوس در نامه مورخ ۲۵ سپتامبر ۱٤۵۳ به سفیر سینا در ونیز می‌گوید:

«چنین است سیمای اروپا، چنین است اوضاع و احوال دین مسیحیت»[۱].

در همین ایام گئورگ پادشـــاه بوهم که یک هوســـیانی میانه‌رو بود طرح ایجاد جبهه‌ای برای مقابله با ترکان از طریق برپایی یک مجمع مشـورتی با اعتقادات مشـترک کاتولیکی را دنبال کرد. این اولین طرح و برنامه در مسیر ایجاد یک شورای اروپای متحد محسوب گردید. نشست‌های این مجمع در دوره زمانی ۵ ساله در یکی از شهرهای مختلف اروپا برپا می‌گردید. این مجمع دارای علامت و نشان مشترک، یک مهر مشترک، یک صندوق مالی و یک مرکز بایگانی، یک سـندیکا، یک مرکز مالیاتی تام‌الاختیار و یک سـتاد اداری ایجاد کرد. هر ملت (فرانسه، آلمان، ایتالیا ...) یک رأی داشتند و تصمیمات آن بنا بود با حصول اکثریت آرا اتخاذ شود.

فرایند تحولات اقتصـادی، اجتماعی، سـیاسـی و نظامی طی این عصـر به‌ویژه قرن ۱۵، موجبات برانگیخته شـــدن و گســـترش احســـاســـات ملی را در حوزه‌های جمعیتی و جغرافیایی همگون فراهم ســـاخت و به‌تدریج این فرایندها، زمینه ملت‌ســـازی را در این حوزه‌های جمعیتی و جغرافیایی برای اروپا فراهم کرد و از طرف دیگر با نگاه به بیرون و دشـــمن اصـــلی (عثمانی‌ها) راه هم‌گرایی و وحدت‌های اولیه بین اروپاییان را هموار ساخت. هم‌گرایی که بعدها شکل نهایی خود در اتحادیه اروپا رقم زد.

٤-۱۲- شکوفایی در عرصه‌های هنر و معماری

تحولات مشحون از رشد و گشودگی اروپا که در عصر موسوم به رنسانس به شکوفایی می‌نشـیند، در سـده‌های ١٤ و ١۵ مراحل جلال و حشـمت خود را طی می‌کند. مردم با تأثیرپذیری از دوران کودکی مسیح، جایگاه ویژه‌ای برای فرزند و کودک قائل می‌شـوند. در کنار این ارتقاء جایگاه کودک، جایگاه زنان به تأســـی از مریم و تقدیس و تندیس و نقش‌پردازی شـــمایل او نیز ارتقاء پیدا می‌کند. حرفه رخســـاره‌پردازی و صـــورتگری از اهمیـت فزاینـده‌ای برخوردار می‌شـــود. بـا ترویج روحیـه فردگرایی و فردیـت، این نقش‌پردازی دو چندان اهمیت پیدا می‌کنند، صنعت نقاشی رنگ و روغن بر روی بوم و

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۳۵۷-۳۵۵

تابلو، هنر دیوارنگاری از رونق بالایی برخوردار می‌گردد. هنرهایی که به دنبال خود در قرن ۱۹، باعث تولد و توسعه صنعت عکاسی می‌شود.

اروپا در این سده با رونق و پیشرفتی که داشت به سوی هنر آشپزی، انواع غذاهای شاهانه، ضیافت‌ها و جشن‌ها کشیده شد. انواع قماربازی، بازی با طاس و ورق که مخصوص دنیای اجتماعی اشرافیت بود، راه خود را به میان مردم عادی باز کرد. رقص و موسیقی و توجه به هنرهای نو، به‌کارگیری انواع و اقسام آلات و ادوات موسیقی موجبات لبداع و تکامل این عرصه را فراهم ساخت. مجموعه عتیقه‌هایی شامل تندیس‌ها، جواهرات، مسکوکات، نشان‌ها، کتابخانه‌ها، شهرهای اروپایی به‌ویژه ایتالیا و خاص‌تر فلورانس را دربر گرفت. ویلاها، کلیساها، ساختمان‌ها و قصرهای باشکوه با معماری نوین ساخته شد.

ایتالیا در قرن ۱۵ ستاره درخشان اروپا می‌گردد. نشر فرهنگ اومانیست‌ها در کنار هنر و تفکر، این کشور را زادگاه رنسانس بزرگ می‌کند. رنسانسی که اولین بارقه‌های آن در فلورانس شکل گرفته بود به‌تدریج کلیت ایتالیا و سپس اروپا را فراگرفت. در این سده شهر ونیز غرق آثار معماری و هنری گردید. هجوم اروپاییان جهت انجام سفر زیارتی از طریق ونیز به سرزمین مقدس (اورشلیم) و اقامت طولانی آنها در این شهر جهت رسیدن نوبت سوار شدن به کشتی‌ها، رغبت و کنجکاوی آنها را برای دیدن آثار هنری و معماری این شهر بیشتر کرد و این انگیزه دیگری برای شکوفایی بیشتر و معروفیت این شهر شد.

۱-٤-۱۲- اروپا، کشف‌های سرزمینی و دگرگونی‌ها

در سده ۱۵ چشمگیرترین اتفاقات، گشایش مسیر تجارت اروپا با شرق بود. نیاز اروپا به ادویه‌جات (به‌عنوان دارو) و برای تولید دارو و دواهای قرون وسطی و سپس بهره‌گیری از رنگ و عطر آنها برای غذا، تأمین مرکبات، نیشکر، منسوجات، ابزارآلات، فلزات گران‌بها، ... زمینه دادوستد اروپا (بیشتر از طریق جنوب ایتالیا) با اعراب (بیشتر در اسکندریه، بیروت، عکا) را فراهم کرد و این تجارت از رونق زیادی برخوردار شده بود. ازاین‌رو، این مناطق به مراکز ثقل و انتقال انبارداری، توزیع و تبادل کالا تبدیل شده بودند (منتهی الیه مسیر قدیمی جاده ابریشم). با پیشروی ترکان عثمانی به طرف اروپا و

ناامن شـدن مسـیر مدیترانه برای تجارت، اروپاییان جهت تأمین نیازهای خود از شـرق (هند، چین) نگاه خود را به راه‌های اقیانوس اطلس و آفریقا معطوف کردند؛ نگاهی که بسیار سرنوشت‌ساز و تحول‌آفرین بود.

در این نگاه جدید که تا دیروز آفریقاییان به‌خاطر رنگ سـیاه خود، حبشـی خوانده می‌شدند و اروپاییان به‌خاطر رنگ پوست از آنها متنفر بودند و به‌خاطر گرمای سوزان و دارا بودن حیوانات موذی و حشـرات از آن دوری می‌جسـتند، اکنون به‌خاطر نیازهای جدید اروپا، سرزمین ثروت، قابل تصاحب و قابل تعامل قلمداد گردیدند.

نیاز به تبادل کالا و علاقه و اشـتیاق به اقیانوس اطلس، آفریقا و دسـتیابی به راه جدید برای رسیدن به شرق، زمینه را برای پیدایش طرح و تولید کشتی‌های جدید و منسوخ شدن کشتی‌های قبلی برای اروپاییان فراهم ساخت.

شـکل‌گیری و قدرت گرفتن ناوگان دریایی از یک طرف و نیاز به تبادل و تجارت با شرق (چین و هند) به دور از مزاحمت‌های ابرقدرت زمان (عثمانی‌ها) کریستف کلمب را با سه کشتی در سال ۱۴۹۲ به جای رسیدن به هندوستان، به دستیابی به قاره بزرگ، ثروتمند و مهمی همچون آمریکا کشـانید. قاره‌ای که ده‌ها هزار سـال بومیان خود را داشـت و دنیای آن زمان آسـیا، اروپا و آفریقا از وجود آن بی‌اطلاع بودند. اکنون با گذر کریستف کلمب از عرض اقیانوس اطلس به جای رسیدن به آسیا و هندوستان، درهای دنیای جدیدی را برای جهان آن روز باز کرد. کشف قاره آمریکا (شمال و جنوب آن) و سپس سرزمین‌های ناشناخته در حوزه آفریقا، ارتباط مستمر و پایدار اروپاییان با دنیای پرراز و رمز شـرق (هند، چین، ...) باعث دسـتیابی آن‌ها به سـرزمین‌های جدید دیگر همچون استرالیا، زلاند، ... شد. این کشف‌های سرزمینی بسترهای گسترده‌ای را در تمام ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برای جوامع عصر خود به‌ویژه اروپاییان فراهم ساخت. سرازیر شدن مواد خام، طلا، نقره، فلزات، میوه، غلات از این سرزمین‌ها به اروپای برخوردار از فقر منابع طبیعی، دگرگونی‌های گسترده‌ای را در زندگی اقتصادی و اجتماعی اروپاییان ایفا کرده و به آنها توانمندی‌های شگرف داد. توانمندی‌هایی که در فرایندهای خود موجبات رشد و توسعه پایداری را برای آنها فراهم ساخت.

۲-٤-۱۲- دگرگونی‌ها با پیدایش صنعت چاپ

در دورانی که اروپای سده پانزدهم با فضای پیش‌برنده‌ای که از آن برخوردار شده بود، در رویای آینده پرحشمت و باشکوه به‌سر می‌برد، دروازه‌های یک صنعت داغ‌تر و البته کاملاً دنیوی به نام صنعت چاپ به رویش گشوده شد. ابداع چاپ کتاب، نشر گسترده آن، پخش جغرافیایی آن، شیوع فرهنگ کتابخوانی را در اروپای جدید شکل داد و احاطه رساله و کتاب بر افکار مردم را با خود به ارمغان آورد.

اولین شکل چاپی اروپا که از ۱٤۰۰ مورد استفاده قرار می‌گرفت تولید صفحات چوبی با حروف برجسته و چاپ آن حروف بر روی کاغذ بود. این کار در کنار رونوشت‌برداری دستی بود که از قرن ۱۵ در کارگاه‌ها رایج بود و در آن چند ده نفر از روی املای یک استاد، رونوشت‌برداری می‌کردند. در سال ۱٤۵۰ استفاده سیستماتیک از حروف فلزی متحرک توسط یوهانس گوتنبرگ آلمانی[1] در ماینتس زادگاهش، صنعت چاپ نوین را برای اروپا به ارمغان آورد. او در سال ۱٤۵۷ در کارگاه خود دست به چاپ کتب الوان زد. دانشگاه پاریس در سال ۱٤٦٦ رشته صنعت چاپ را ایجاد کرد. در انتهای قرن ۱۵ چاپ کتاب تقریباً در سراسر قاره اروپا گسترش یافت. در ابتدا بیشتر کتب دینی انجیل و کتب مذهبی قرون وسطی موردتوجه صنعت چاپ قرار گرفت. به همین جهت این کتب چاپی با مینیاتورهای رنگی از قرون وسطی تزیین و تهذیب گردید. صنعت چاپ برای اروپا نه‌تنها انقلابی در عرصه علوم و دانستنی‌ها ایجاد کرد بلکه فرهنگ خواندن و کتلبت را از خواص به سطح توده‌ها کشانید؛ امری که زمینه بازنشر همه‌جانبه و گسترده‌ای را برای اروپای قرن ۱۵ و بعد از آن فراهم ساخت.

۳-٤-۱۲- دگرگونی در زیست، زندگی و جایگاه کار و ارزش آن

در سده سیزدهم، به‌تبع تغییرات گسترده در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تغییرات مهمی در روحیات و نوع عمل و کردار انسان‌ها در ارتباط با فعالیت‌های روزمره آنها به وقوع پیوست.

۱- Johannes Gutenberg (1398-1468) زرگر آلمانی و مخترع ماشین چاپ و صنعت چاپ. آنچه او ابداع کرد، استفاده از حروف چاپی قابل جابه‌جایی و ماشین چاپ بود که این امکان را در آن عصر فراهم آورد که بتوان نوشته‌های گوناگون را در حجم زیاد و با سرعت و دقت به چاپ رسانید. مهم‌ترین اثر گوتنبرگ انجیل گوتنبرگ یا انجیل ٤۲ سطری است که از لحاظ زیبایی خطی و کیفیت در زمان خود بی‌نظیر بوده است.

کار در قرون وسطای اولیه که براساس مقررات و ضوابط بندیکت قدیس[1] در صومعه‌ها برقرار شده بود دو وجه داشت: یکی فریضه روحانی که شامل رونویسی از روی نسخ خطی بود و دیگری کار فلاحت و کشاورزی تا از طریق آن به امرار معاش بپردازند. در قرون وسطای اولیه کار برای راهب یک فریضه و عملی در مقام توبه محسوب می‌شد. در کتاب عهد عتیق در سفر آفرینش آمده است که خداوند، آدم و حوا را به‌خاطر گناهی که کردند، به کار کردن مکافات داد. در این رویکرد چون کار کردن کفاره گناه هم محسوب می‌شود، ارزش کار ارتقا پیدا کرد. اما در طی قرون ۱۳-۱۱، جایگاه و ارزش کار ارتقای وسیع‌تری پیدا کرد. ارتقایی که باعث پیشرفت فنی در کشاورزی، صنایع خانگی و کارگاهی، توسعه حرفه‌ها و مشاغل در شهرها، کسب درآمد و ثروت و ارتقای مکنت و اعتلای وضعیت اجتماعی شد. توسعه این فرایندها خود نیز باعث ارتقای بیشتر ارزش و جایگاه کار شد و بطالت و کاهلی کشیشان، جنگاوران، شهسواران و اشراف را که تن به کار نمی‌دادند را بیشتر عیان ساخت و دو نوع کار را برای اروپا فرهنگ‌سازی کرد. یکی کار ارجمند و باارزش و دیگری کار پست. کار پست نشان خود را متوجه کلیسا، اشراف، نجبا و کار باارزش را متوجه جریان تولید و کارگران کرد.

جریان‌های فکری و سیاسی که تقابل و تضادهایی را در اروپا از عصر قرن ۱۳ تاکنون داشته‌اند، شکل‌گیری ارزش‌های زمینی را در کنار ارزش‌های آسمانی هویت بخشیدند. در این عصر پیدایش تعامل، تعارض و تضاد بین ارزش‌های آسمانی و ارزش‌های زمینی اروپا را فراگرفت.

ارزش‌های آسمانی یا ماورای مادی همچون خدا، حکومت الهی، بهشت، ابدیت، خوار شمردن دنیا، از قرن ۱۳ مسیحیان را با خواست رستگاری و تهذیب، وارد عرصه‌های کار و پیشرفت، تولید و ثروت ساخت. در این رهگذر دیگر ابداعات و پیشرفت‌های فکری و فنی از جایگاه معصیت به‌تدریج به جایگاه خوبی‌ها و ارزش‌ها تبدیل شد.

۱- Benedict of Nursia (480-547) بندیکت قدیس یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های رهبانیت و پدر رهبانیت مسیحی غرب است. کتاب قواعد او یکی از قدیمی‌ترین و بهترین منبع درباره رهبانیت است. این کتاب برای راهنمایی راهبان نوشته شده است. از نظر او راهب شدن راهی دشوار در پیش دارد و پیمودن این راه بدون نقشه، راهنما و قواعد ممکن نیست. او راهبانانی را که بدون راهنما و قواعد می‌خواهند به درجه رهبانیت برسند، نکوهش و سرزنش می‌کند و آنها را تابع شیطان می‌داند. بندیکت راهب را موظف می‌داند تا از قواعد و رئیس دیر که جانشین مسیح است، پیروی کند. کتاب قواعد براساس کتاب مقدس و سنت رهبانی نوشته شده است. این کتاب درباره اصول الهیات، نیایش، مجازات راهبان خطاکار، اموال خدمتکار، پذیرش راهب، روحانیون، راهبان سفر، زائر، نظم جامعه، ویژگی‌های رئیس دیر، فهرست کارهای خوب، اطاعت، سکوت و فروتنی می‌باشد. از بندیکت مقدس به‌عنوان حامی اروپا و دانش‌آموزان نیز یاد می‌کنند.

دســـتیابی به لذایذ بهشـــتی و زیبایی در این دنیا موردتوجه قرار گرفت و تبدیل به یک ارزش شـد و مضـامین ضـدارزشـی آن به‌تدریج افول پیدا کرد. به انسـان در این عصـر آموخته می‌شود و نشان داده می‌شود که او خدای‌گونه آفریده شده است و قادر است بر روی زمین، زمینه‌های فلاح و رستگاری خویش را نه‌تنها از جنبه‌های سلبی و منفی بلکه در مفهوم ایجابی و مثبت آن‌هم ایجاد کند. موضـــوع پایان دنیا در مســـیحیت دیگر به مفهوم فنا و سـقوط نیسـت بلکه اوج گرفتن به سـوی آخرالزمان قلمداد گردید. به‌تدریج اکثریت مردم برداشـت مثبتی از تداوم زمان و تاریخ پیدا کردند. آثار سـرریز این فرایندها تصـورات و تفکرات اولیه از رشـد و پیشـرفت را در اذهان عمومی شـکل داد. زایش این فرایندهای پیش‌برنده بود که گشایش‌هایی را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی شکل داده و پیشرفت مستمر و پایداری را به‌ویژه در قرن ۱۸ برای اروپا بسترسازی کند. بهره‌گیری از روش‌های جدید در تولیدات یعنی کشـــاورزی و به‌کارگیری آســـیاب‌های بادی و آبی، آیش سـه قسـمتی زمین به جای دو قسـمتی، تنوع کشـت و زرع که فرهنگ تنوع در استفاده از فصـول سـال را ممکن سـاخت (کشـت بهاره و پاییزه که این ترتیبات درواقع اراضـی قابل زرع را به حدود شـش برابر افزایش داد) و ... در این عصـر اقتصـاد کشاورزی را از ارج و قرب ویژه‌ای برخوردار کرد.

مفهوم ســـود که قبلاً از آن تحت عنوان منفعت ننگ‌آور یاد می‌شـــد و مانع گســـترش و بهره‌گیری از آن می‌شـدند، در این فضـای تحولی و پیش‌برنده و همراه با تدابیر حمایتی و همراه با پشتیبانی از آیه‌ها و مضامین دینی، کم‌کم آن تلی منفی به کنار گذاشـته شـد و فعالیت بازرگانان جهت جلبه‌جا کردن کالا و متاع مورد نیاز، توجیه و تقدیر شـــد. در فضای پیش‌برنده سده سیزدهم و بعد از آن، توسعه و تعمیم ارزش‌های نوین حساب و نسبت[1] از معنای فکری و تعقلی برخوردار شده و به‌کارگیری آن در عرصه محاسباتی و عملیاتی با اقبال زیادی مواجه گردید.

ســـهم‌بندی اراضـــی مزروعی و به‌کارگیری شـــیوه‌های مالیات و طبقه‌بندی اراضـــی و فهرسـت‌بندی املاک که از زمان ویلیام فاتح پادشـاه نورمانی انگلسـتان به اجرا گذاشـته شده بود، آثار خود را در همه عرصه‌ها به همراه داشت. تحولی که اروپای سنتی را دربر گرفت و اروپای بودجه پا به عرصـــه گذاشـــت. اروپاییان جنون حســـاب و کتاب پیدا

1- Ratio

کردند، همه چیز شمرده می‌شد، همه چیز و حتی سال‌های در برزخ شمرده می‌شد، این حساب و کتاب به حسابرسی آخرت نیز کشانیده شد. این رویه حساب و کتاب، فرهنگ وارد شدن به حریم خدایی را بین مردم نشر داد و علوم مختص شناخت و معرفت خدا بخشی از علوم روز گردید. وقت محاسبه از آن و تقسیم‌بندی از آن موردتوجه قرار گرفت و در سده سیزدهم نوعی ساعت مکانیکی مورد بهره‌برداری سراسر اروپا قرار گرفت.[۱]

در چنین شرایطی است که کتاب دیگر یک وسیله زینتی و هنری یا نشانه تدین و تقوی (داشتن کتاب مقدس) به شمار نمی‌رود بلکه یک منبع هدایت و آگاهی قلمداد گردید. کتاب از راه تدریس در مدارس به دنیای کسب و کار تجار و حقوق‌دانان نیز راه یافت. جسم و پیکر انسان هم سوژه‌ای برای تدوین کتاب شد. غذا و شکم‌بارگی و لذت غذا خوردن که امری ناپسند قلمداد می‌شد، همگام با پیشرفت هنر و توسعه شهری، ظرایف طباخی و تغذیه نظیف، نیز ارزش پیدا کرد.

خنده که تحت تأثیر سخت رهبانی قرون وسطای اولیه به‌شدت امری ناپسند و نکوهیده و محکوم بود، به یکی از ویژگی‌های مثبت تبدیل شد. در آغاز قرن ۱۳ خنده یکی از خصوصیات روحی و اخلاقی فرانسیس قدیس و فرانسیسیان اولیه قرار گرفت.

این تغییر و تحولات فکری، روحی، رفتاری، اجتماعی و اقتصادی در اروپای قرن ۱۲ و ۱۳ و به بعد، برای کلیسا معضلات بزرگی ایجاد کرد. معضلاتی که کلیسا بخشی از آن را به رسمیت شناخته و درصدد یافتن راه‌حل‌هایی برای آن بود. برای بخشی دیگر از معضلات چارچوب فکری و نهادی مضبوط کلیسا، اجازه انجام اصلاحات را نداشت. اموری که تقابل‌ها، تضادها و درگیری‌های گسترده‌ای را طی مدت طولانی بین عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نهاد کلیسا در پی داشت. گسترش دامنه‌های اعلام بدعت و ارتداد از طرف کلیسا، ناتوانی کلیسا در تطبیق خود با جامعه در حال تحول سریع و گذار از جامعه کشاورزی به شهری، رونق و توسعه مرکانتلیسم و چگونگی تطبیق با جامعه‌ای که گردش پول در آن جریان سریعی به خود گرفته و ثروت و مکنت به ارزش تبدیل شده و مسائل این چنینی کلیسا را با معضلات گسترده، پیچیده و نوین روبه‌رو ساخت. این معضلات باعث شد که در این عصر در درون و برون نهاد

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۲۸۹-۲۸۳

کلیسا شخصیت‌های روحانی و غیرروحانی، برای دستیابی به راه‌حل‌های نوین، اقدام کنند. ضرورت این اصلاحات در آغاز یا با بی‌اقبالی کلیسا یا با مخالفت آن روبه‌رو شد؛ اما زمان می‌رفت که از انسان نو، جامعه‌ای نو، با برداشت‌های نو، زندگی نو، راه‌های نو برجای گذارد. در این عصر تحول و پویایی انسان و جامعه، نهاد کلیسا و ساختار آن اگرچه اصلاحاتی را در خود داشت، اما از پویایی لازم برخوردار نبوده و نتوانست ساختار و کارکردهای خود را با فضای نو تنظیم کند و بعضاً با چارچوب‌های ایستا و مضبوط خود که تقابل‌های گسترده‌ای را بین خود و این فضا فراهم کرد. از دستاوردهای این تقابل‌ها، گسترش ارتدادگری، تفتیش عقاید، برپایی عصر انگیزاسیون، رویگردانی از کلیسا و شکل‌گیری نحله‌های فکری اومانیسم، لاییک و سکولاریسم (بی‌خدایی، جدایی دین از جامعه و سیاست) است. این تقابل‌ها در قرون بعدی زایش‌های اصلاحی گسترده‌ای در تمام عرصه‌ها همچون رنسانس، اصلاحات دینی، ... را برای جامعه اروپا رقم زد.

به‌لحاظ اهمیت این دوران هزار ساله با نگاهی به وقایع این دوران می‌توان مختصات آن را جمع‌بندی کرد.

۵-۱۲- مروری بر افول و ظهورهای دوران ۱۰۰۰ ساله قرون وسطی

با توجه به گستره وقایع و مسائل دوران هزار ساله قرون وسطی، می‌توان این مختصات و ویژگی را برای آن برشمرد. قرون وسطی برای اروپا، قرونی است بین سده‌های ۵ تا ۱۵. این قرون با تلاطمات، جنگ‌ها، جابه‌جایی‌ها، هیجانات، ریزش‌ها، زایش‌ها و رویش‌ها در عرصه‌های فکری، ارزشی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی توأم بوده است.

- گستره این تغییرات هزارساله در این قاره، بسیاری از قلمروها و حوزه‌ها را دربر گرفته و تحولات گسترده‌ای را ایجاد کرد. فروپاشی امپراطوری مقتدر روم در طی جنگ‌های متمادی اقوام بربر با آن و در نهایت سقوط روم در سال ٤٧٦، برای مردم اروپا بهت، حیرت، ترس و ناامنی را به ارمغان آورد. بی‌ثباتی و ناامنی به‌تدریج تمام نهادهای فرهنگی، فکری، اقتصادی و اجتماعی این امپراطوری باشکوه را از بین برد و افق‌هایی از ناامنی، ترس، بی‌ثباتی زندگی مردم را فراگرفت. زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی که روزگاری یک امپراطوری

بدان مباهات می‌کرد و صیانت و توسعه آن را برعهده داشت، با فروپاشی امپراطوری به‌تدریج به ویرانی تبدیل شد. تعامل و درهم‌تنیدگی بین مناطق و مردم در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی به دلیل بی‌ثباتی و ناامنی و ویرانی زیرساخت‌ها رو به افول گذاشته شد. تمدنی که مظهر و نماد آن شهرهای باشکوه بود و مهاجرت روستاییان را در خود پذیرا بودند، اکنون مردم برای دستیابی به امنیت و نان، مهاجرتی برعکس از شهرها به روستاها داشتند.

- فروپاشی امپراطوری روم، فروپاشی هویتی همه‌جانبه برای اروپا نیز بود. اروپای بعد از این فروپاشی در جنگ‌های بین اقوام و ملل فرورفت. هر قوم و هر منطقه درصدد برآمد با هویت‌سازی برای قوم و ملل خود، اظهار وجود کند؛ اما این هویت‌های قومی و نژادی در آغاز، نتوانست در عرصه زمان از پایداری و ثبات برخوردار باشد، برعکس موجبات جدال‌ها، نزاع‌ها و جنگ‌های مستمر و طولانی بین اقوام و نژادهای این قاره فراهم کرد.
- اروپا در عصر سقوط امپراطوری روم با پیامدهای گسترده‌اش در بی‌ثباتی، ناامنی، قحطی و کشتار، بارقه جدیدی از امید به خود و زندگی از طریق نشر و پذیرش آیین مسیحیت را در خود پیدا کرد. چگونگی این سقوط و میرایی و سپس زایش‌ها، مهم‌ترین عوامل سازنده مختصات قرون وسطی گردیدند. این دو روی میرایی امپراطوری و زایش دینی می‌رود که زندگی جدیدی را برای اروپا تعریف کرد. مورخان دوران این زندگی را قرون وسطی نام‌گذاری کرده‌اند. این قرون دارای مختصات ویژه‌ای است. از یک طرف میراث تمدن روم را در خود جای داده و هم آثار فروریختگی‌هایش را. از طرف دیگر این قرون بیانگر عرصه‌ای است که منادی امید، صلح، برابری و برادری است، یعنی آیین مسیحیت. ازاین‌رو درک مختصات عمومی بدون توجه به میراث امپراطوری روم و آثار فروریختگی‌اش و آیین مسیحیت، ممکن نیست. چرخه و مدار «میراث تمدنی روم- ویرانی‌ها- میراث مسیحیت» و بده- بستان‌های بین این سه، مختصات قرون وسطی را شکل داد.
- مقاطع زمانی قرون وسطی، اگرچه در نام‌گذاری و سنوات آن بین مورخان از اجماع قطعی برخوردار نیست، اما این دوران ۱۰۰۰ ساله را پس از دوران عصر

کلاسیک باستان (دولت- شهرهای یونان و امپراطوری روم) به چند سده تقسیم کرده‌اند:

- **سده میانه اول قرون وسطی** (قرون ٦-٣) با مختصات آثار فروپاشی امپراطوری روم، بی‌ثباتی و ناامنی در اروپا و نشر و پذیرش آیین مسیحیت و تبدیل نظام گسترده برده‌داری به نظام کشاورزی
- **سده میانه دوم قرون وسطی** (قرون ١٢-٦) جمع شدن مجدد اروپا، برداشته شدن مرز دین و سیاست، پی‌ریزی نهاد کلیسا و ارکان آن و زعامت مشترک دین و سیاست در نظام پاپیسم
- **سده‌های میانه متأخر قرون وسطی** (قرون ١٥-١٢) عصر غلبه تدریجی و کُند، اما پایدار و مستمر حوزه‌ها و متغیرهای بالندگی و پویایی بر حوزه‌های ایستایی است. گشایش در عرصه تولیدات کشاورزی، پیدایش و رشد شهرنشینی، شکل‌گیری تحولات رنسانس و مرکانتلیسم از مختصات این عصر است.

- از عصر کنستانتین کبیر در قرن ٤ و با پذیرش عقاید مسیحیت به‌عنوان دین رسمی، این دین به سرعت کیش اکثریت مردم جنوب اروپا (گستره تمدن‌های روم و یونان) شد. گسترش این دین بین مردم، باعث شکل‌گیری دو امپراطوری مسیحی شد: امپراطوری بیزانس به پایتختی قسطنطنیه (استانبول) و امپراطوری مقدس روم در بخش غربی اروپا و به پایتختی روم. یکی با برداشت از آیین مسیحیت به نام ارتدوکس و دیگری به نام کاتولیک. طی قرون وسطی به‌ویژه در دوران میانی و متأخر آن جدال، تخاصم، جنگ و تعاملاتی بین این دو امپراطوری دینی صورت گرفت با آثار و پیامدهای گسترده در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی برای قاره اروپا.
- سال های بین سده‌های ٨-٥ دوره بنای اولیه و جمع شدن اولیه اروپا بعد از فروپاشی امپراطوری روم است. پرداختن به این ساختن بیشتر تحت توجهات کارل بزرگ یا شارلمانی بین سال‌های ٨١٤-٧٤٨ صورت گرفت. عهد شارلمانی به عصر اتحاد بین جنگاوران از اقوام مختلف، پیوند محکم حکومت و کلیسا، پی‌ریزی نهادهای سازمانی و اداری در اروپا لقب گرفته است.

- با پذیرش آیین مسیحیت و پیوند مستحکم دین و سیاست طی قرون وسطی و شکل‌گیری نظام پاپیسم، نهاد کلیسا پایه‌ریز و پایه‌گذار تمام برداشت‌ها و قرائت‌ها از آیین مسیحیت می‌گردد. کلیسا طی قرون وسطی، منادی دعوت به داشته‌ها و برداشت‌های آیینی است. درعین‌حال مخالفت همه‌جانبه‌ای با برداشت‌های غیر از خود دارد. دعوت به قناعت و داشته‌های موجود و آنچه که هست، پست شمردن دنیا و مذمت آن، وعده تمام پاداش‌ها به آن دنیا، کلیسا و نهاد آن را تنها واسط و ارتباط بین انسان و خدا دانستن، بخشی از مختصات ایدئولوژی ترویجی نهاد کلیسا در این عصر است. این برداشت یکسویه از دین توسط نهاد کلیسا، به‌تدریج از قرن ۱۲ باورهای جدیدی از انسان خدای‌گونه و انسان‌گرایی مسیحی را به نمایش می‌گذارد. نحله‌های فکری این برداشت‌های نوین از مسیحیت، در آغاز قرن ۱٦ موجبات پیدایش انقلاب یا عصر اصلاحات دینی با سردمداری جریان اصلاحی پروتستان (لوتر وکالوین) را فراهم کرد.
- با مسیحی و دینی شدن جامعه اروپایی، مرزبندی‌های ویژه‌ای بین مردم شکل گرفت. مرزبندی بین قرائت‌های مختلف از آیین مسیحیت و شروع جنگ و جدال بین این‌ها، با احکام دینی همچون ارتداد و مشرکان. بخش قابل‌ملاحظه‌ای از زمان قرون وسطی صرف نبرد بین مردمی شد که همدیگر را به بدعت‌گذاری، دگراندیشی، شرک، ارتداد و کفر متهم می‌کردند. همچنین تعقیب و آزار یهودیان از طرف پیروان مسیحیت و حکومت‌های آنها، طی قرون وسطی از پایداری و استمرار برخوردار بود.
- قرون ۱٤-۵، به‌لحاظ نیاز به نان و امنیت، عصر روستایی شدن اروپا و ارتقای منزلت تولید کشاورزی و روستایی است. زمین کشاورزی و تولیدات آن، منشأ اصلی تولید و ثروت محسوب می‌گردد. با اهمیت پیدا کردن زمین کشاورزی و تولیدات آن، مالکیت زمین در اختیار اشراف، نجبا و فئودال‌ها قرار می‌گیرد. توده‌های مردم در اشکال زارعین و دهقانان و با عناوین سرف، پایه‌ریز نظام سرواژی می‌شوند. در این نظام ارضی و دهقانی، زارعین و به نام سرف (serf) در وضعیتی بین «برده- رعیت» قرار داشتند. این زارعین با کار مشقت‌بار، بخش اندکی از تولیدات را از آنِ خود کرده و مابقی از آنِ فئودال و مباشرین ایشان

می‌گردید. سهم زارعین در این نظام، سهمی در حد بقا و زنده ماندن تعیین می‌شد.

- به‌لحاظ آثار فروپاشی امپراطوری روم و تبعات آن در ایجاد ناامنی، جنگ و کشتار و قحطی، نیاز به امنیت و غذا، جریان مهاجرت که در زمان امپراطوری روم از مزارع کشاورزی به طرف شهرها بود، بعد از فروپاشی امپراطوری روم جریان مهاجرت برعکس شده و از شهرهای ناامن و فاقد غذا و امنیت به طرف روستا تغییر جهت داد. این الزامات و این مهاجرت‌ها، عصر روستایی شدن اروپا را رقم زد. برپایی دژ و قلعه‌هایی که محل زیست و محل حکمرانی فئودال‌ها گردید. در کنار این دژها و در روستا، احداث منازل روستاییان در اطراف دیوارهای دژها سامان گرفت. برپا شدن کلیسا در نزدیکی قلعه فئودال‌ها و منازل مسکونی روستاییان، به نهاد کلیسا و روستا در اروپا بین قرون ۱۲-۶ جایگاه ویژه‌ای بخشید. طی این عصر تحولاتی در تولیدات کشاورزی و نوع محصول آن صورت گرفت. توجه ویژه به تولید گندم و انگور که علاوه بر تأمین معاش به علت باور به اینکه نان و شراب به‌عنوان مصادیق جسم و خون مسیح(ع) است، از اهمیت دوچندانی برخوردار بود.
- با فروریختن امپراطوری روم و در غیاب اقتدار باشکوه حکومتی آن و در پی هرج‌ومرج و ناامنی ناشی از این فروپاشی، اروپا شاهد شکل‌گیری قدرت‌های محلی در روستا و در مقر قلعه فئودال‌ها شد. از اتحاد این فئودال‌ها، اروپا شاهد پیدایش قدرت‌های منطقه‌ای بزرگ‌تر (دولت‌های فئودالی) است. چگونگی قلعه و دژ فئودال‌ها در این عصر، نمادی از چگونگی قدرت، شوکت و نفوذ سرزمینی و جمعیتی آنها بود.
- پیدایش فئودالیسم اروپایی و نماد قلعه‌های آنها و کیان قدرت آنها (دولت‌های فئودالی)، پایه‌گذار مناسبات حقوقی، عرفی در عرصه‌ها فردی، خانوادگی، تولیدی، اجتماعی و اقتصادی در حوزه نفوذ سرزمینی و جمعیتی آنها شد.
- کشمکش و رقابت بین دولت فئودال‌ها بر سر چگونگی نفوذ جمعیتی و سرزمینی خود طی چند سده، باعث پیدایش نزاع و جنگ‌های متعدد محلی و منطقه‌ای برای اروپا شد. استمرار این نزاع‌ها و جنگ‌ها، آرزوی اروپاییان را برای

دستیابی به امنیت، ثبات، آرامش و صلح را پدیدار ساخت. در فضای کشمکش بین دولت فئودال‌ها، امنیت و ثبات در تفکرات اروپاییان بر نان و آزادی تقدم یافت. این کشمکش‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای و هزینه‌های ناشی از آن در ایجاد هرج‌ومرج و بی‌ثباتی از قرن ۱۶ به بعد، اروپاییان را به طرف برپایی دولت‌های ملی و مطلقه (با تأثیر و نفوذ در تمامیت جغرافیا و جمعیت به‌صورت جامع، فراگیر و باکفایت) کشانید. این فرایندها، موضوع پیکره‌سازی اقوام و نژادهای یک سرزمین را در یک تن واحد و به نام ملت، دولت و کشور برای اروپا رقم زد.

- عصر مسیحی شدن کل اروپا از اواسط قرن دهم با پذیرش این دین و آیین توسط اقوام و نژادهای دشت‌های مرکزی (شرق اروپا، مجارستان، لهستان) و سرزمین‌های شمال اروپا (حوزه اسکاندیناوی) ابعاد همه‌جانبه‌ای گرفت. ورود اقوام جدید شرق اروپا همچون اسلاوها، به دنیای مسیحیت و ایجاد هم‌گرایی همه‌جانبه‌تر، به اروپا توانایی دوچندانی داد.
- با شکل‌گیری دولت‌های مقتدر پادشاهی و مسیحی شدن اروپا و ائتلاف «پادشاه–پاپ» نبردهای طولانی و گسترده‌ای جهت دستیابی به حرم‌های مقدس در اورشلیم و شبه‌جزیره ایبری برپا شد. نبرد در شبه‌جزیره ایبری بین مسیحیان و مسلمانان اعراب مورهای آفریقا، منجر به تسخیر حرم سوم مسیحیت (مدفن یعقوب قدیس) شد. زمان دامنه نبرد بین دو دنیای اسلام و مسیحیت به سه سده کشیده شد و نام جنگ‌های صلیبی به خود گرفت.
- جنگ‌های صلیبی، سلسله‌ای از جنگ‌های مذهبی بود که به دعوت پاپ و با مشارکت پادشاهان و نجبای اروپایی برای بازپس‌گیری سرزمین مقدس از دست مسلمانان صورت گرفت. اوج و گسترش این نبردها بین سال‌های ۱۲۹۱–۱۰۹۵ بود. در این جنگ‌ها، بسیاری مواقع جنگ بین مسلمانان با مسیحیان روم کاتولیک، در بعضی مواقع جنگ بین مسلمانان با مسیحیان ارتدوکس بیزانس و در مواقع دیگر جنگ بین مسلمانان با کلیت دنیای مسیحی اعم از کاتولیک و ارتدوکس صورت گرفت. بعضی مواقع نیز در لشکرکشی دنیای مسیحیت غرب کاتولیک به سرزمین مقدس، این لشکریان به جای نبرد با مسلمانان، با حمله به

قلمرو دنیای مسیحیت ارتدوکسی دست به کشتار، قتل عام و غارت همه‌جانبه‌ای زدند:

- جنگ اول صلیبی (۱۰۹۹-۱۰۹۵) با دعوت امپراطوری بیزانس از پاپ جهت حفاظت و کمک از این امپراطوری صورت گرفت. اروپاییان با فتح اورشلیم در این منطقه چهار دولت مسیحی تشکیل داده و مسلمانان و یهودیان را قتل عام کردند.
- جنگ دوم صلیبی (۱۱٤۹-۱۱٤۷) اروپاییان نتوانستند اورشلیم را پس بگیرند، اما دمشق را فتح کردند و در سال ۱۱٤۷ لیسبون پایتخت پرتغال را از مسلمانان پس گرفتند.
- جنگ صلیبی سوم (۱۱۹۲-۱۱۸۷) مسلمانان با خاتمه دادن به اختلافات خود تحت فرماندهی صلاح‌الدین ایوبی، اورشلیم را از صلیبیون بازپس گرفتند.
- جنگ چهارم صلیبی (۱۲۰٤-۱۲۰۲) نبرد صلیبیون با مسلمانان کاری از پیش نبرد و سپاهیان کاتولیک روم، به کشتار و غارت امپراطوری بیزانس اقدام کردند. این جنگ و خون‌ریزی بین مسیحیون، باعث جدایی همیشگی بین دو دنیای ارتدوکس و کاتولیک مسیحیت شد.
- جنگ صلیبی پنجم (۱۲۲۱-۱۲۱۷) صلیبیون در حمله به سرزمین مقدس و مصر شکست خوردند و درخواست صلح کردند.
- جنگ صلیبی ششم (۱۲۲۹-۱۲۲۸) صلیبیون با وارد شدن به سرزمین مقدس، عهدنامه صلح امضا کردند مبنی بر اداره شهر اورشلیم توسط مسیحیون و در اختیار داشتن قبه‌الصخره و مسجدالاقصی توسط مسلمانان. در سال ۱۲٤٤ مسلمانان کلیت شهر را مجدد تحت حکمروایی خود درآوردند.
- جنگ صلیبی هفتم (۱۲٥٤-۱۲٤۸) با فتح اورشلیم توسط اقوام ترک آسیای میانه خوارزمشاهیان، اروپاییان به ندای پاپ برای بازپس‌گیری جواب نداده و سپاه صلیبیون شکست خورده و غرامت نیز پرداختند.
- جنگ صلیبی هشتم (۱۲۷۰) به علت گرما و شیوع بیماری‌های همه‌گیر در تونس و شمال آفریقا، صلیبیون در بازپس‌گیری اورشلیم شکست خوردند.

- جنگ نهم صلیبی (۱۲۷۲-۱۲۷۱) مجدداً بازپس‌گیری اورشلیم توسط صلیبیون به شکست انجامید.

❁ سرزمین مقدس اورشلیم که محل زندگی اقوام شرقی و سامی بود و تحت سلطه امپراطوری بیزانس قرار داشت و آیین مردمش در آغاز بخشی یهودی و بخش غیریهودی بودند، با پیدایش مسیحیت، بخشی از مردم این آیین را پذیرفتند و سپس با پیدایش اسلام، اکثریت مردم آن، روی به اسلام را آوردند.

این شهر برای هر سه دین ابراهیمی (یهود، مسیحیت و اسلام) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و هست؛ برای یهودیان معبد سلیمان و دیوار ندبه، برای مسیحیان زادگاه و معراج مسیح و برای مسلمانان مسجدالاقصی قبله اول. ازاین‌رو چگونگی حکمرانی بر این شهر موضوع نزاعی ۳۰۰ ساله شد. نزاعی که از شمالی‌ترین بخش اروپا یعنی انگلستان و نروژ و از نواحی مرکزی آن آلمان، ایتالیا، اسپانیا، فرانسه و از این طرف از اعراب و ترکان آسیای میانه را دربر گرفت. در جنگ‌هایی که برای تصاحب این شهر و با نماد دو پرچم دین (اسلام و مسیحیت) برپا شد، در بسیاری مواقع هیچ تعهدی به اخلاقیات و ارزش دینی نداشتند و غارت و کشتارهای آن برخلاف آمیزه‌های دینی مبنی بر صلح‌جویی و بیزاری از قتل و جنگ بود. در بسیاری از حملات صلیبیون به شهر اورشلیم، یهودیان و مسلمانان در کنار هم علیه آنها جنگیدند و در بسیاری از پیروزی‌های صلیبیون و تسخیر این شهر، بسیاری از یهودیان و مسلمانان توأمان قتل عام شدند.

❁ اروپا از قرن ۱۰ به بعد، با بازیابی خویش از آثار سقوط امپراطوری روم که آن را از دست داده بود، بارقه‌هایی از ثبات، بالندگی و دگرگونی‌های مثبت و پیش‌برندگی را در خود به نمایش گذاشت. پیشرفت شهرها، شهرنشینی، توسعه کسب و کار، پیدایش گسترده مبادلات به صورت «کالا- پول- کالا»، توجیه دینی ربا و بهره و قانونی شدن آن، توسعه آموزش، مدارس و رواج اولیه علم و دانش، پیدایش زبان ملی و دور شدن اروپاییان از زبان لاتین کلیسا، زایش و گشایش‌های عرصه‌های هنری، پیدایش فرهنگ مدنیت و شهروندی، ظهور احساسات ملی، اهمیت دادن به کار و ثروت، ... ازجمله این تحولات پیش‌برنده است. در کنار

این‌ها عواملی همچون قحطی، گرسنگی، جنگ‌های طولانی بین ملل، بیماری‌های مهلک طاعون سیاه، آزار و اذیت اقلیت‌ها، برخورد با دگراندیشان و مرتدان، ... ازجمله عوامل عقب‌برنده عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی برای اروپاییان شدند.

- در دوران قرون وسطی، به‌ویژه سده‌های ۱۰ به بعد و در عصر کارولنژیان، اروپا شاهد تحولات پیش‌برنده‌ای به‌صورت مقطعی و موضعی است؛ اما این وقایع پیش‌برنده از کفایت، فراگیری و جامعیتی که عصر رنسانس برای اروپا فراهم ساخت، برخوردار نبودند. اگرچه شکل‌گیری شهر و شهرنشینی و پیدایش مدنیت شهری از قرون ۱۰ در اروپا آغاز شد، اما گسترش و جامعیت ابعاد آن و مدنیت آن که موجبات بسیاری از حوادث پیش‌برنده را فراهم ساخت، بعد از رنسانس و در عصر مرکانتلیسم بود که آثار تعیین‌کننده‌ای را به‌وجود آورد. ایجاد مدرسه و دانشگاه‌ها در قرون وسطی شکل گرفت، اما ابعاد فراگیری و التزام همگان به سوادآموزی بعد از قرون وسطی در اروپا محقق شد.
- قرون وسطی با دوران بلندمدت خود توانست نوعی فرهنگ و تمدن قومی (یونان، روم) و ملی را در چارچوب‌ها و آمیزه‌هایی از مسیحیت برای اروپاییان مورد تعریف قرار داده، آن را متکامل و نهادمند سازد. این نهادمندی، نظم‌های اجتماعی خاص خود را برای اروپا شکل داد. فرهنگ و نظم اجتماعی و تمدنی که آثار و پیامدهای آن، اروپای نوین را ساخت.
- دوران آغاز قرون وسطی، پذیرش مسیحیت عمومیت پیدا کرد. در دوران میانی این قرون، نهاد کلیسا و نظام پاپیسم قدرتمندتر شد و در عصر پایانی قرون وسطی، جدال و کشمکش‌ها برای جدایی دین از عرصه‌های سیاست شروع می‌شود. مسیحیان اروپای غربی به‌تدریج با فاصله گذاشتن بین اجزای اقتدارمدار «قیصر- پاپ» اقتدار قیصر را به حاکمان و پادشاهان و اقتدار پاپ را به کلیسا برگرداندند. این جدایی کم و بیش شفاف و آشکار میان دین و سیاست، حاصل فرایند طولانی همراه با جنگ و هزینه برای اروپا بود.
- با گذشت زمان، در قرون وسطی و افزایش آگاهی‌ها و خردها، تعادل و توازن بهتری بین عقل و ایمان در فرهنگ عمومی مردم شکل می‌گیرد. در دوران پایانی

این قرون، ارزش زنان، کار، کودکان، نظم، انضباط مدنی، جایگاه و منزلت مردم، آموزش، ... از اهمیت زیادتری برخوردار می‌شود.

- فتح قسطنطنیه از طرف مسلمانان در سال ۱٤٥۳ اگرچه اروپاییان و مخصوصاً نخبگان این قاره را شدیداً آزرده‌خاطر ساخت، اما در عمل بیشتر اروپاییان را به خود آورد و موجبات شکل‌گیری مسیر وحدت و یکپارچگی بین آنان شد. ارمغانی که بیش از دست دادن قسطنطنیه برای اروپا نان و آب و امنیت ایجاد کرد. عوامل بازدارنده قرن ۱۵ اثرات عقب‌برندگی خود را در جریان بده- بستان‌ها با فضای پیش‌برنده این قرن، تا حد بسیار زیادی از دست دادند.
- کشورهای اسلاوی‌نژاد (کشورهای اروپای شرقی که از شاخه زبان‌های هند و اروپایی هستند و امروزه دربرگیرنده کشورهای اسلاو جنوبی، شرقی و غربی و شامل کشورهای صربستان، بوسنی، کرواسی، مقدونیه، بلغارستان، چک، اسلواکی، لهستان، اوکراین، بلاروس و روس‌ها می‌باشند) سیاست نزدیکی به اروپا را در پیش گرفتند. لهستان با گرویدن به دین مسیحیت یک حکومت تمام‌عیار اروپایی ایجاد کرد و ادغام این کشور در قلمروهای لیتوانی و جغرافیایی همجوار خود، زمینه شکل‌گیری فرایندهای اروپایی شدن اروپا را فراهم ساختند. کشور روسیه نیز خود را از یوغ مغولان رها کرده و مملکت واحدی با مرکزیت مسکو در زمان ایوان سوم (۱٥۰٥-۱٤٦۲) تشکیل داد و این یکپارچه شدن سرزمین‌های روس‌نشین با حکومت مرکزی مقتدر و با نگاه به اروپا، با آن هم‌پیوندی داشت.
- قرن ۱۵ مابین دوران قرون وسطی و اروپای جدید است. این قرن، عصر جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از برآیند جریان بده- بستان‌ها، تقابل‌ها و تعامل‌ها، چرخه و مدار «عوامل پیش‌برنده- عوامل عقب‌برنده» تحولات اقتصادی و اجتماعی است که طی ۱۰۰۰ سال اروپا را دربر گرفت. اروپاییان پس از جنگ‌های صلیبی و دور شدن مخاطرات اطراف خود (ترکان و مسلمانان) عصر پیوند با همدیگر را شروع و آن را نهادمند ساختند. این هویت‌یابی جدید اروپاییان و اتحاد آنها در مقابل غیر (ترکان و مسلمانان) معنی و مفهوم صریح و

همه‌جانبه‌ای بین آنان و دیگران فراهم ساخت؛ هویت جدیدی که سیر تحول و تکوین خود را در بستر زمان دریافته و بدان عمق و گسترش بخشید.

- با شکل‌گیری دانشگاه‌ها و مدارس در سراسر اروپا از حوزه مدیترانه تا نواحی بالتیک نوع مشابهی از علوم و آگاهی‌ها بسط و توسعه پیدا کرد. اومانیسم و اندیشه‌های انسان‌گرا در کنار آموزش عمومی مردم، تمدن اروپا از سوئد وایکینگ تا جزایر سیسیل رومی را تحت سیطره خود گرفت. سیطره‌ای که بسیاری از هم‌گرایی‌ها را بین اقوام و نژادهای اروپایی بسط داده و آن را نهادینه کرد. این فرایندها در کنار خود، زبان‌های قومی و ملی را جایگزین زبان لاتینی کلیسا کرد.
- اروپا در پایان قرون وسطی، اگرچه در دل خود تهدیداتی همچون پیدایش ملت‌ها و اختلافات دینی دارد، اما دارای واژه‌های مهم و بنیادینی همچون وحدت و ملت است. این واژه‌ها در بستر تحول و تکوین خود، آثار گسترده‌ای در شکل‌گیری ساختار و کارکردهای ملت، دولت و بده- بستان‌های مستمر، همه‌جانبه، پایدار و خودگردان، چرخه «دولت- ملت» از خود برجای گذاشت. این چرخه در فرایندهای زمان و در وضعیت پیش‌برندگی خود، زمینه شکل‌گیری چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» و پیدایش رشد و توسعه را برای اروپاییان فراهم ساخت.
- عمیق‌ترین تنش‌ها در دوران پایانی قرون وسطی ناشی از تقابل مدارها و فرایندهای تغییر، ترقی‌خواهی و پیشرفت‌خواهی با فرایندهای ایستایی صورت گرفت. در این عصر از یک طرف دوران مدنیت، ابتکارات و تغییر فرایندهای اقتصادی و تجاری است، از طرف دیگر ایدئولوژی حاکم بر کلیسا و نظم اجتماعی منادی ایستایی و دارای نشان و نماد در برخورد با رویکردهای پویایی و اصلاحی است. آگاهی انسان‌ها برای پیشرفت و ترقی، جرقه‌اش در دوران پایانی قرن ۱۵ زده شد. امری که با شعله‌ور شدن آن، آثار و پیامدهای گسترده خود را در قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ در ایجاد بسترها و پیش‌نیازهای رشد و توسعه برای اروپا نشان داد.

- امپراطوری چین که در سده پانزدهم مقتدرترین، غنی‌ترین و از هر نظر پیشرفته‌ترین کشور دنیای آن عصر بود، چون خود را محصور و محدود در زمان و مکان ساخت و از عناصر پیش‌برندگی به اندازه کفایت و جامعیت لازم برخوردار نبود، به‌تدریج در جریان بده- بستان‌ها، عوامل ایستایی بر عوامل پویایی غلبه پیدا می‌کنند و در قرن بعدی نه‌تنها حرفی برای گفتن نداشتند بلکه خود را تسلیم اروپاییان ساختند. همین سرنوشت نیز متوجه امپراطوری مقتدر عثمانی است که عناصر بسط و پویایی که در قرون وسطی در اروپا شروع به زایش و گشایش داشت، چون در امپراطوری جایی برای خود نداشت، خیلی زود شاهد فروریختگی، فروپاشی و تجزیه سرزمینی و در نهایت زمینه استیلای اروپاییان بر این امپراطوری را فراهم ساخت. برعکس چین و عثمانی، اروپای مسیحی قرن ۱۵ از عناصر پویایی در اندیشه و عمل برخوردار شد و علیرغم نزاع، بی‌عدالتی‌ها، رقابت‌ها، جنگ‌های داخلی خود، پی‌ریز یک اروپای متمکن و باثبات در قرون بعدی شد.

سرنوشت این افول از قدرت و این ظهور را باید در کیفیت دو چرخه جست‌وجو کرد: چرخه «عوامل عقب‌برنده- عوامل پیش‌برنده» که غلبه عوامل عقب‌برنده بر پیش‌برنده را در خود دارد و چین و عثمانی در این عصر از این چرخه برخوردارند و چرخه «عوامل پیش‌برنده- عوامل عقب‌برنده» که غلبه پویایی‌ها بر ایستایی‌ها را دارد و اروپاییان این چرخه و آثار بازنشرش را در خود پایدار و نهادمند ساختند. نیاز به دادوستد و دستیابی به کشتی‌های کارآمدتر موجبات کشف سرزمینی را برای اروپائیان فراهم ساخت. کشف سرزمینی اروپائیان در آمریکا، آفریقا، آسیا و استرالیا به این باورهای نو و چرخه پیش‌برندگی عمق، وسعت و سرعت صدچندانی نیز بخشید.

- اروپای قرون وسطی برای این که بتواند بهتر و بیشتر به پیشرفت نایل گردد به گذشته خود نیز تکیه داشت. تقویم اروپا همان تقویم یولیانی و تقویم سزار[۱]

۱- تقویم یولیانی (Julian Calender) یا تقویم سزاری که در سال ٤٦ قبل از میلاد در رم توسط یولیوس سزار مقرر شد و مدت سال را در ٣٦٥ روز و هر چهار سال یک بار در ٣٦٦ (سال کبیسه) و در آن نام و ترتیب و تعداد روزهای هر ماه تعیین گردید که تا به امروز در اروپا معمول است. این تقویم در دوره مسیحی با مبدأ میلاد مسیح(ع) پذیرفته شد. در سال ۱۵۸۲ با اصلاحاتی در آن به تقویم گرگوریانی یا تقویم میلادی جدید شناخته شد.

باقی ماند؛ اما با نوآوری در آن (که از عهد عتیق و از یهودیت نشأت گرفته بود) آهنگ و توالی منظمی به آن بخشید که تا به امروز اروپا از آن برخوردار است. گردش هفته، زمان کار و اوقات استراحت طوری تنظیم شد که بیشترین بهره‌وری از نیروی کار و استراحت آن مدنظر قرار گیرد. در تقویم قرون وسطی دو عید بزرگ یکی میلاد مسیح (کریسمس) عید زایش و حیات و عید پاک موضوع قیام و رستاخیر را تعیین و جشن گرفته شد. برخلاف هالووین مشرکان که عید مرگ است.[۱]

- در پایان سده ۱۵ و پایان قرون وسطی، این قاره نسبت به آغاز قرون وسطی از ثبات، امنیت و پیشرفت بیشتری برخوردار گردید. جنگ‌های طولانی این قاره بین دولت و ملت‌های شکل گرفته در قرون وسطی همچون آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا رو به پایان گذاشت. نهاد دین و کلیسا که شکل‌گیری آن از قرن ٤ میلادی شروع و سپس کل اروپای قرن ۱۵ را فراگرفته بود، در اواخر قرن ۱۵ و آغاز قرن ١٦ شاهد نزاع و درگیری‌های متعددی هم در درون نهاد کلیسای کاتولیک و هم در برون کلیسا (اصلاحات لوتری و کالوینی) است. پیدایش رنسانس اولیه و به‌تبع آن شکل‌گیری مرکانتلیسم، زمینه توسعه مبادله، تجارت و بازار را فراهم ساخت.

این توسعه ضرورت دستیابی به راه‌های امن‌تر، کم‌هزینه‌تر و پایدارتری را پدیدار ساخت. این ضرورت نگاه اروپاییان را متوجه اقیانوس اطلس و پی‌ریزی نگاه نوینی به آفریقا را درپی داشت. اروپاییان با نگاه دستیابی به تعاملات تجاری گسترده‌تر، باثبات‌تر با دنیای شرق (چین، هند ...) با ورود به اقیانوس آرام و دور زدن آفریقا، به سرزمین‌های جدید مملو از ثروت و فرصت همچون قاره آمریکا دست پیدا کردند. کشف قاره آمریکا فرصت‌ها، پدیده‌های نوین، تحولات گسترده و همه‌جانبه و دگرگونی‌های زیادی را برای قاره اروپا فراهم ساخت. اگر تا قرن ۱۵، تغییر و تحولات قاره اروپا بیشتر درونی بود اکنون با پیدایش قاره آمریکا و سایر مناطق در استرالیا، آفریقا و ... و تصاحب این سرزمین‌های جدید

۱- Halloween عید مرگ از رسومات کهن سلتی- انگلوسکسونی و جشن آغاز زمستان در غروب ۳۱ ماه اکتبر است. این جشن در بریتانیا و آمریکا رواج دارد.

و سپس تسلط بر منابع آفریقا و آسیا، بسیاری از دگرگونی پیش‌برنده قاره اروپا را در حوزه بیرونی به منصه ظهور رسانید. کشف سرزمینی عصر انتقال انسان اروپایی در گذار از عهد قدیم و قرون وسطی و ورود به عصر جدید را سرعت دوچندانی بخشید.

- در پایان و به قول ویتولد کولا[1] مورخ لهستانی که به درستی این بحث را طرح می‌نماید که در هر دوره‌ای از زمان وجود نوعی همزیستی میان عوامل غیرهم‌زمان، حکایت دارد که آنها با همدیگر کنش و واکنش دارند، در دوره قرون وسطی و به‌ویژه در دوران پایانی آن، اروپا به‌صورت هم‌زمان دو گروه از عوامل پیش‌برنده و عقب‌برنده[2] را در خود دارا است. این عوامل متفاوت، بعضاً متضاد با همدیگر، اما در تعامل با یکدیگر می‌توانند به قول گونار میردال موجبات ایجاد دور و تسلسل از تراکم تأثیرگذاری علی و معلولی و چرخه‌ای بین حوزه‌ها و متغیرهای اقتصادی و اجتماعی را فراهم سازند. این تأثیرگذاری مداری و تسلسلی می‌تواند اشکال مختلفی را داشته باشد. مدارها و چرخه‌های «انفعال- پیشرفت» یا «ایستایی- پویایی» با قدرتمند بودن عوامل عقب‌برنده نسبت به پیش‌برنده یا مدار «پیشرفت- انفعال»، یا «پویایی- ایستایی» با بالادست بودن عوامل پیش‌برنده نسبت به عقب‌برنده، مدارهایی برای ساختن و به جلو رفتن یا ویران کردن و در خود ماندن ایجاد می‌کنند.

قرون وسطی در دوران میانی خود به مدار «تاریکی و ایستایی- زایش و پویایی» شناخته می‌شود و در عصر پایانی قرون وسطی نیز می‌توان از مدار «زایش و پویایی- تاریکی و ایستایی» که نیروها و عوامل اقتصادی و اجتماعی پیش‌برنده از قدرت بازآفرینی و تأثیرگذاری بیشتری نسبت به عوامل ایستایی و عقب‌برنده برخوردار بودند، یاد کرد. مدار «زایش و پویایی- تاریکی و ایستایی» از سده‌های

۱- Witold Kula (1916-1988) صاحب اثر کتاب‌های Measures and Men، An Economic Theory of the Feudal System

۲- Spread Effects، Backwash Effects گونار میردال (Gummar Mirdal) اقتصاددان سوئدی تأثیر تسلسل‌گونه متغیرهای اقتصادی یا Cirular Cumulative Causation را در آغاز کار خود با Knut Wicksell و سپس در کار مشترک خود با Nicholas Kaldor در کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای اروپا طرح و تکامل بخشید. این نگرش بر این باور است که هر تغییرات اصلاحی در یک عامل اگر از جامعیت و کفایت برخوردار باشد و بتواند نهاد شود، می‌تواند تضعیف‌کننده عوامل عقب‌برنده و تقویت‌کننده عوامل پیش‌برنده باشد. این تغییرات می‌تواند ادوار زنجیره‌ای و چرخه‌ای از موجبات پیش‌برندگی یا عقب‌برندگی را باعث شوند. او در این کتب از این رویکرد بهره گرفته است.

The Politcal Element in the Development of Economic Theory(1930), Asian Drama: An Inquiry into the Poverty of Nations (1968)

۱۲ به بعد به‌تدریج توانست با تحولات جدید اروپا را از دوران قرون وسطی به جریان‌های بالنده رنسانس و مرکانتلیسم سوق دهد. رشد، پیشرفت، خوشبختی، برخورداری از رفاه اموری هستند که تصادفی به‌دست نمی‌آیند بلکه دستیابی به مراتب و مراحل آن نیازمند دستیابی به بن‌مایه‌هایی همچون باورها، ارزش‌ها و تفکرات در حوزه کار، تلاش، دانش، مجاهدت‌های فردی، خانوادگی و جامعه برای آن است. باورها، فرهنگ‌ها و هنجارهایی که خالق این ارزش‌های پیش‌برنده می‌باشند، درواقع بن‌مایه‌های اولیه‌ای هستند که با بده- بستان‌های بین خود، سازنده ماتریس‌های اجتماعی بین خود و نهایتاً خالق چرخه‌های بن‌سازه توسعه هستند.

- دوران پایانی قرون وسطی، دوره رویارویی عوامل و متغیرهای پیش‌برنده با تحولات خود با عوامل عقب‌برنده است. در این تقابل تأثیر عوامل عقب‌برنده از متن و حاکمیت بر فرهنگ عمومی به زیر کشیده شده و به حاشیه رانده می‌شود. این رانده شدن عوامل عقب‌برنده به حاشیه بود که باعث ایجاد دگرگونی‌های همه‌جانبه در شکل انقلاب‌های رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی شده و زمینه‌ساز پیشرفت اروپا گردید.

متغیرها و عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از گستره‌های زیادی برخوردار بودند. این متغیرها در بستر زمان و در تحول و تکوین خود، با بده- بستان‌های مستمر و پایداری که بین خود به‌صورت چرخه‌ای (رابطه علّی) برقرار می‌کنند، منجر به شکل‌گیری ماتریسی شده که از آنها به قلمروهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی یاد می‌شود. از چگونگی بده- بستان بین این ماتریس‌ها و بده- بستان‌های چرخه‌ای بین آنها و چگونگی پیش‌برندگی یا عقب‌برندگی آنهاست که سرنوشت توسعه‌یافتگی و یا توسعه‌نیافتگی رقم زده می‌شود.

در پایان دوران قرون وسطی و در تقابل و تعامل این چرخه‌های تسلسلی، این توانایی‌های بیشتر متغیرهای پیش‌برنده است که به‌تدریج از وزن و اثرگذاری بیشتری برخوردار شده و باعث به ضعف کشیدن متغیرهای عقب‌برنده می‌شوند. شکل ذیل بیان این چرخه‌های تقابلی عوامل پیش‌برنده و عقب‌برنده است.

چرخه توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی

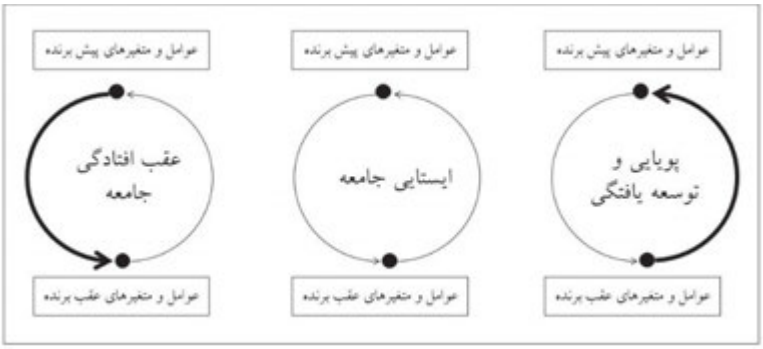

این فزونی گرفتن توان و قدرت نیروهای پیش‌برنده بر عقب‌برنده است که از نیمه دوم قرن ١٤ به‌تدریج و با تحولات کُند و پایدار خود توانستند فضای اقتصادی و اجتماعی بسیاری از جوامع اروپایی را به طرف پویایی، تحرک و پیشرفت سوق دهند.

جا دارد برای آشنایی بیشتر از گستره‌های زیاد این متغیرها و عوامل فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، نگاهی به عرصه‌های آن داشته باشیم. این متغیرها از مطالعه و بررسی آثار ارزشمند ویل و آریل دورانت در ۱۲ جلد کتاب تاریخ تمدن برداشت شده است. در این کتاب ارزشمند، اتفاقات و حوادث عقب‌برنده و پیش‌برنده‌ای که این حوزه‌ها و متغیرها داشته‌اند و به نشان‌ها و زمان وقوع آنها در جوامع اروپایی پرداخته شده است.[۱]

مدار و چرخه توسعه‌یافتگی

۱- مصادیق کارکردی و ساختاری این عوامل و متغیرهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در کتب تاریخ تمدن و در جغرافیای کشورهای شرق و غرب و تاریخ باستان، میانی و عصر جدید به تفصیل مورد واکاوی ویل دورانت و همکاران او قرار گرفته است.

عصر پایانی قرون وسطی و ورود اروپا به عرصه‌های نوگرایی و رنسانس و مرکانتلیسم، از زمانی شروع شد که ظرفیت و انرژی عوامل پیش‌برنده بر عوامل عقب‌برنده غلبه پیدا کرد. به عبارت دیگر اروپا از مدار بالادستی عوامل عقب‌برنده در چرخه «عوامل عقب‌برنده- عوامل پیش‌برنده» یا به عرصه‌های مدار بالادستی عوامل پیش‌برنده یا چرخه «عوامل پیش‌برنده- عوامل عقب‌برنده» گذاشت. مداری که سازنده رنسانس و جریان‌های اصلاحی بعد از آن شد.

متغیرهای فرهنگی (X)

متغیرها و ارزش‌های فرهنگی عقب‌برنده	متغیرها و ارزش‌های فرهنگی پیش‌برنده
X1 جمود فکری و عقلی	**X'1 پویایی فکری و عقلی**
قشری‌گری	عقل‌گرایی و خردگرایی
رکود تفکر و تفکر بسته	رونق تفکر، تفکر باز
اعتقاد به سحر و جادو و اشاعه جهل	جهان‌گرایی، عقل‌گرایی
اعتقاد به تغییرناپذیر بودن سنن جامعه	آینده‌نگری و بالندگی
بی‌تفاوتی در عرصه‌های زندگی	هدفمندی بالنده توأم با دوراندیشی در زندگی
بحث و جدل‌های بیهوده	آگاهی و خرد بیشتر مردم
توقف مباحث علمی	رشد ظرفیت‌های علمی و فنی جامعه
مشغولیات ذهنی غیرعلمی بین مردم و حکام	شیوع تفکرات باز و مناسب شرایط زمانی و مکانی در جامعه
رواج بحث‌های کلامی مجرد از زمان و مکان	توان اشاعه فرهنگ و دانش‌های جدید
نقل به جای تفکر و علم و عقل	انسان‌گرایی معقول و خردگرا
مخالفت مطلق با فرهنگ بیگانه یا تسلیم و خودباختگی کامل در برابر آن	انسان‌گرایی و آرمان‌خواهی در حد اعتدال و نیاز جذب و دفع متناسب
تحقیق مضبوط و بسته	تحقیق و تفکر باز و بالنده
فاصله گرفتن علم و هنر از مردم	باز بودن باب خرد و حکمت برای عموم
افکار و اندیشه‌ها در حصار	آزاد شدن ذهن‌ها از حصارها
X2 ایستایی مذهب	**X'2 پویایی مذهب**
جهان‌بینی بسته	جهان‌بینی باز
مذهب بسته و متکی بر خرافات	مذهب آگاهی‌بخش
جهان‌بینی التقاطی	اصلاح استباطات با هم‌گرایی و به‌روز کردن آن
مدح آخرت	مذهب تحکیم‌بخش پیوستگی دنیا و آخرت
مذمت دنیا و ترویج قناعت به داشته‌ها	مذهب تحکیم‌بخش کار، تلاش و ثروت
تسلیم بودن به سرنوشت اجتماعی خود	مذهب تحکیم‌بخش اخلاقی اجتماعی برای سرنوشت والاتر
مذهب در مقابل علم و ضدیت با آن	مذهب مشوق علم و دانش و خرد
مذهب علیه نوآوری	مذهب در کنار نوآوری
مذهب در کنار جادو و سحر	مذهب در کنار علم و دانش
محدود شدن مذهب به قشریات و احکام عبادی صرف	مذهب برای اعتلای زندگی و عرصه‌های حیات اجتماعی
مذهب و توجیه ابدی دادن به فقر	مطلوب دانستن کار، دانش و ثروت از نظر مذهب
تحمیلی بودن مذهب	مذهب براساس شناخت و توان برای پاسخ‌گویی
کشمکش و جدال دینی بین مردم	مذهب برای هم‌گرایی و اتحاد و انسجام فردی، خانوادگی و اجتماعی
فساد کلیسا و روحانیون و سلطه بر قدرت	مذهب به دور از فساد در قدرت
فروریزی پایه و اساس اخلاقیات فردی، خانوادگی و اجتماعی	الهام‌بخشی برای خودباوری، کرامت و ارتقای اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی
X3 رسوم و سنن بسته	**X'3 رسوم و سنن آگاهی‌بخش**
تعصبات غیرمنطقی	تعصب بر دانایی‌ها و خردها
عدم دلبستگی به دانش	تمایل مستمر به کسب دانش و خرد
انحطاط و کنترل هنر، شعر، موسیقی و ...	تشویق هنرمندان و بسط عرصه‌های آنها
رفتارهای دیکتاتوری و استبدادی فردی	احترام به حقوق همگانی، مشارکت، آزادی و شکل‌دهی رفتارهای اجتماعی و سازمانی
رفتارهای دیکتاتوری و استبداد خانوادگی	تفاهم، همبستگی و برابری حقوق در خانواده
رفتارهای دیکتاتوری و استبداد	رفتارهای مدنی و شهروندی
وجود زبان‌ها و خط مختلف در جامعه	خط و زبان واحد در جامعه
فرهنگ طبقاتی و اشرافی	فرهنگ برابری اجتماعی و شهروندی
فرهنگ تزویر و ریا، تملق، دروغ‌گویی، اختلاس و دزدی	فرهنگ صراحت، صداقت و صمیمیت
اعتماد به نفس نداشتن	برخورداری از اعتماد و کرامت و به خود افتخار کردن
لجام‌گسیختگی و بی‌قیدی و بی‌بندوباری	روحیه تفاهم، همبستگی، کرامت، عزت، معنویت و اخلاق
ساده‌لوح بودن مردم	آگاهی و خرد عمومی
روحیه تفرقه و تفرقه‌جویی در جامعه	تفاهم، اعتماد و انسجام عمومی
بی‌تفاوتی نسبت به حیات معنوی جامعه	حساسیت به سرنوشت عمومی
بی‌ارزشی وقت و هدر دادن و تلف کردن آن	اهمیت وقت و والاترین ارزش‌ها را برای آن دانستن
تجمل‌پرستی و فخر به آن	فخر به درستی‌ها، کار، دانش و تعهد به آنها
خوشگذرانی زیاد	زیبایی‌خواهی و اعتدال در زندگی
ناسازگاری در برداشت‌های دینی و ملی از زمان و انسان	اهمیت دادن به انسان و وقت و استفاده کارامد از آن
ایستایی در اخلاقیات	باروری معنوی و اقتدار و توانایی آن
ایستایی ظرفیت‌های فرهنگی	افزایش ظرفیت‌های فرهنگی در پایداری اجتماعی و اقتصادی
بی‌تفاوتی و در خود بودن	خستگی‌ناپذیری و خیرخواهی و خود را مهم دانستن
تک‌روی و نداشتن روحیه جمعی	سازگاری در برداشت‌های دینی و ملی و جمع‌گرایی

متغیرهای اجتماعی (Y)

متغیرها و نهادهای اجتماعی عقب‌برنده	متغیرها و نهادهای اجتماعی پیش‌برنده
Y1 شالوده‌های سیاسی نامناسب	**Y1 شالوده‌های سیاسی مناسب**
مستبد بودن دولت و حکام	حکومت مرکزی مقتدر و صالح و پاسخ‌گو در قبال اختیارات
خیانت حکام و عدم امانت‌داری آنان	حکومت و دولت منتخب مردم (شفاف و پاسخ‌گو)
دولت در خدمت فئودال‌ها و سرمایه‌داران (وجود گروه فرادستان)	برابری حکومت و مردم در مقابل قانون و فروریزی همه مرزها بین فرادستان و فرودستان
دولت بی‌توجه به مردم، دولت به منزله سرور و آقای مردم	دولت خادم و خدمتگزار ملت
بی‌سامانی دولت و حکومت (عدم اقتدار، عدم انسجام)	دولت مقتدر در حوزه نفوذ قلمرویی و جمعیتی
دولت بی‌اعتنا به حقوق مردم	دولت متعهد به حقوق مردم و کار برای آن
حاکمیت پاپ‌ها	حاکمیت اصول و اخلاقیات و ارزش‌های دینی
حاکمیت فئودال‌ها	دولت فراگیر و برخوردار از جامعیت
حاکمیت سرمایه‌داران	دولت پیشرو در برابری شهروندان
غرق شدن حکام در شهوات و خوشگذرانی	برپایی حکومت‌های ملی برخاسته از قانون و پاسخ‌گو به قانون و مردم
دولت‌ها و حکومت‌های فامیلی (دولت‌های بسته)	دولت‌های فراگیر، مشارکتی و تعامل‌گرا با شهروندان
شکوه و جلال بخشیدن به دولت و دربار	دولت با حداقل هزینه و حداکثر خیر و رفاه
وضع قوانین سلیقه‌ای توسط دولت	قوانین بر پایه صیانت از کلیت قلمرو و جمعیت
اعمال مجازات‌های نامناسب و نابه‌جا	مجازات در چارچوب قانون و مقررات
فقدان هویت ملی و سلطه یک قوم بر اقوام	هویت ملی برخاسته از تفاوت‌ها و تکثرهای اقوام و ادیان
بی‌ثباتی سیاسی، نابسامانی، بی‌نظمی	دولت هم‌گرا با ملت و شهروندمدار و تعامل‌گرا
فقدان امنیت و ثبات	وجود نهادهای سیاسی پی‌ریز امنیت و مشارکت مانند احزاب، سندیکاها و دولت‌های آینده‌نگر
وجود جنگ‌های داخلی و هرج‌ومرج دائمی	انسجام در قلمرو سرزمینی و جمعیتی کشور و یکپارچگی در بین آحاد ملت
وضع قوانین طبقاتی	پی‌ریزی قوانین برای همه و در راستای برابری، برادری و آزادی
آشفتگی سیاسی و آشوب و بی‌ثباتی	انسجام ملی و درهم‌تنیدگی اقوام و ادیان با همدیگر و پذیرش توأمانی «قدرت دولت- قدرت ملت»
Y2 حاکمیت افراد و گروه‌های خاص	**Y2 حاکمیت مردم**
طبقاتی بودن جامعه اشراف، نجبا، رعایا یا طبقه‌بندی به صورت نظام کاستی (طبقه فرادستان)	حاکمیت شعار آزادی- برابری- برادری و برابری آحاد مردم با همدیگر
حاکم بودن اشراف و نجبا	برابری مردم در مقابل قانون
برده و رعایا بودن مردم (فرودستان)	برابری و مشارکت آحاد مردم در نظام تصمیم‌گیری و دموکراسی
عدم حضور مردم در نظام تصمیم‌گیری	دموکراسی و مشارکت آحاد مردم
اشاعه استبداد (استبدادورزی، استبداد در خانواده، استبداد در جامعه)	دموکراسی در عرصه‌های تفکر اندیشه و دین و ...
اجرای قوانین طبقاتی در اقتصاد	دموکراسی در اقتصاد
بی‌اعتمادی مردم به دولت و زمامداران	تعاون و همکاری بین دولت و مردم
فساد اجتماعی به‌ویژه در طبقه حاکم	وضع و اجرای قانون برای صیانت از حقوق آحاد مردم و مناطق کشور (اقتدار قانون بر همه چیز و برای همه کس)
جهل همگانی	آگاهی و خرد عمومی
حکومت‌های وابسته به قدرت بیگانه	حکومت‌های ملی و متکی بر ملت و برخاسته از آرای آنان
Y3 شالوده‌های نامناسب اجتماعی	**Y3 شالوده‌های مناسب اجتماعی**
پیوند ظالمانه فئودال و سرمایه‌دار با دولت (گروه ائتلاف در قدرت فرادستان- فرودستان)	برابری همه آحاد ملت در مقابل قانون و فروریزی مرزبندی‌ها بین آحاد مردم
پیوند ظالمانه دین، حاکم و سرمایه با دولت برای اداره امور	دولت برخاسته از قانون و اتکا بر ملت
بی‌سامانی اجتماعی	روحیه جمعی کار کردن و نظم اجتماعی
تفرقه، جدایی و تشتت بین مناطق و گروه‌های اجتماعی	هم‌گرایی و هم‌پیوندی بین آحاد ملت و مناطق با همدیگر
عدم وجود قوانین مالی بازرگانی، جزائی، مدنی مناسب	نهادمندی قواعد و قوانین در کلیت سرزمین و جغرافیا و پایداری و ثبات آن
فقر و بیچارگی گسترده مردم	امنیت فراگیر و تأمین اجتماعی و حمایت از نیازمندان
غارت مردم توسط دولت و فرادستان	امانت‌داری و صدق در کار دولت، ثبات و امنیت و حفاظت از مالکیت‌ها
عدم امنیت جانی مردم	ثبات و امنیت برای جامعه
ترویج فساد و رشوه در جامعه و در دولت	سامان اجتماعی براساس قانون و مقررات
فقر و بیکاری گسترده	اشتغال و بالندگی در معاش جامعه
فساد، تنبلی و سستی دولت و مردم	تلاش و کوشش همه‌جانبه عمومی ملت و دولت
اعتیاد و تبهکاری	سلامت در رفتارهای اجتماعی
تفرقه بین نژادها، مردم و تبعیض مناطق	هم‌گرایی و هم‌پیوندی بین اقوام و ادیان
ایستایی ساختارهای اجتماعی	انجام اصلاحات مناسب اجتماعی
بی‌تفاوتی نسبت به قانون	روحیه اطاعت از قانون و عمومیت داشتن آن
رعایت نکردن بهداشت در جامعه و گسترش بیماری‌ها	جامعه‌ای برخاسته از سلامت خود و محیط خود

نابرابری در حقوق و ایفای نقش بین زنان و مردان	برابری حقوق فردی و اجتماعی در جامعه
مجاز بودن مردم به فحشا	تشویق جامعه به اخلاقیات و ارزش‌ها و جلوگیری از فحشا
فاصله طبقاتی زیادتر از حد متعارف	عدالت در ثروت و عدالت در قدرت و عدالت در منزلت
محیط‌های آلوده فردی، خانوادگی و اجتماعی	بسط و توسعه بهداشت و درمان عمومی
نابرابری و تبعیض بین مردان و زنان در عرصه‌ها	برابری زن و مرد در فعالیت‌ها و قلمروهای اقتصادی- اجتماعی
قوانین و مقررات به دور از نیازها	وجود قوانین مدنی، جزائی، بازرگانی، مالی و به‌روز بودن آنها
۷٬۴ نهادهای بازدارنده	**۷٬۴ نهادهای آگاهی‌بخش**
بی‌سوادی گسترده	گسترش سواد و آموزش
بی‌اطلاعی و ناآگاهی گسترده مردم از وقایع	همگانی شدن آموزش و پرورش و ارتقای آگاهی‌های عمومی
عدم حضور عناصر آگاهی‌بخش	وجود مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای، آموزش، احزاب، رسانه‌ها
جهل و ناآگاهی عمومی	افزایش مستمر آگاهی و دانش افراد جامعه
طبقاتی بودن آموزش	آموزش برای همگان
فقدان و عدم گسترش مطبوعات، کتاب، نشریات	نشر جامع و فراگیر کتاب، نشریات، روزنامه‌ها و رسانه‌ها
ایستایی در تصمیمات و حرکات مردم و دولت	پویایی جامعه و دولت مطابق با زمان و مکان
تبلیغ و ترویج فقر و جهل	تلقی آموزش بالنده و نشردهنده به‌عنوان شالوده حیاتی برای آگاهی و تولید ثروت
تربیت روح بندگی و اسارت	آموزش به‌عنوان راهی برای پیشرفت، کرامت و آزادگی
وجود فرادستان قدرت و ثروت	وجود قشر و طبقه روشن‌فکران و احزاب
انسداد اطلاعات و محدودیت در عرصه اطلاعات	آگاهی دادن به مردم از وقایع و نشر اطلاعات بین آنان
تعلیم و تربیت طبقاتی و مختص خواص	تعلیم و تربیت عمومی و همگانی جهت روح آزادگی و آزادی‌خواهی

متغیرهای اقتصادی (Z)

متغیرهای اقتصادی عقب‌برنده	متغیرهای اقتصادی پیش‌برنده
Z1 ایستایی تولید	**Z1 پویایی تولید**
تولید در مقیاس کوچک و معیشتی	تولید تخصصی در مقیاس مبادله و بازار
تولید سنتی و خانوادگی	تولید سازمانی و کارگاهی
ساده بودن ابزار تولید	به‌کارگیری منابع جدید و ابزارآلات
تک‌محصولی بودن اقتصاد	تولید کالا و محصولات مختلف
محدود بودن بازار و مبادلات	گسترش و وسعت بازارها و درهم‌تنیدگی آنها
غارت و چپاول استثماری	توزیع مالکیت تولید براساس نقش عوامل تولید
بهره‌مندی رانت و امتیاز اقتصادی اشراف و نجبا	تولید و توزیع براساس عوامل تولید
ایستایی سازمان و نظام تولید	توان تولید انبوه
توزیع منابع براساس نظام فئودالیسم	توزیع براساس جایگاه و نقش عوامل تولید
همگانی نبودن وسایل و ابزار تولید	در دسترس بودن عوامل تولید و بسط فرصت‌ها و انتخاب‌ها
بیکاری نیروی کار	تخصصی شدن تولید و گسترش آن
بیکاری و بلااستفاده بودن منابع طبیعی و مادی	استفاده مطلوب‌تر از ظرفیت‌ها
استبداد اقتصادی	بسط فرصت‌ها و حق انتخاب در مشارکت‌های اقتصادی و همگانی بودن ابزار تولید
اضمحلال تولید	پویایی منابع، عوامل و سازمان تولید
ناموزونی عوامل تولید	هماهنگ بودن عوامل تولید با یکدیگر
افول مزیت‌های نسبی	ارتقا و بالندگی در مزیت‌ها
Z2 شالوده‌های نامناسب مالی و پولی	**Z2 شالوده‌های مالی و پولی کارآمد**
جنسی بودن مبادله به صورت کالا- کالا	گسترش همه‌جانبه پول و گذار از «کالا- پول- کالا» به «پول- کالا- پول»
عدم استعمال و گسترش پول	پولی شدن اقتصاد و مبادلات
وجود بهره‌های سنگین	وضع مالیات مناسب، کاهش مالیات‌ها و توازن در درآمدها
اخذ مالیات‌های بی‌رویه	وضع تعرفه‌های مناسب که باعث افزایش تولید و بازتوزیع کارآمد باشد
فقدان قوانین مالی و بازرگانی	جهت‌گیری قوانین و بودجه با اهداف تعادل، توازن بین بخش‌ها و افراد جامعه
جهت‌گیری بودجه دولت به طرف اقشار خاص و مناطق خاص	بودجه با رویکردهای تنظیمی، تثبیتی، تخصصی و توزیعی برای تعادل‌بخشی در جامعه
فرار از پرداخت مالیات و کسری بودجه دولت	مشارکت عامه مردم در تأمین مالیات برای بودجه دولت
عدم وجود نهادهای مالی و سرمایه‌ای	نهادهای مالی و سرمایه‌ای پویا و برخوردار از جامعیت و فراگیری
منابع پولی و مادی محدود و در دسترس نبودن آن	افزایش پس‌انداز ملی و همگانی شدن روحیه پس‌انداز جهت گسترش منابع پولی و مادی
استثمار و بهره‌کشی ظالمانه	احترام به ارزش کار و مالکیت‌ها براساس مشارکت عوامل تولید
وجود گروه‌های ناهمگن (اقلیت اغنیا و اکثریت فقیر)	وجود گروه‌های همگن و هم‌گرا در جامعه
نظام قیمت‌گذاری نادرست	قیمت‌گذاری درست و مناسب در فضای رقابتی
بی‌ثباتی اقتصادی	ثبات اقتصادی و پایداری آن
Z3 محدود بودن بازار	**Z3 گستردگی و وسعت بازار**
بازارهای بسته، محدود، منطقه‌ای	پیدایش بازارهای درهم‌تنیده و روبه‌رشد
اشکالات و نارسایی‌های متعدد ناحیه‌ای، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی بر سر راه گسترش تجارت و مبادله	ادغام مناطق و بخش‌های کشور در مجموعه درهم‌تنیده و روبه‌رشد
بازار و مبادلات محدود	عملیات بازرگانی گسترده و همه‌جانبه
Z4 ایستایی ظرفیت عملی و فنی	**Z4 پویایی ظرفیت‌های عملی و فنی**
نظام تولید سنتی و غیرکارامد	تولید متکی بر کارایی، بهره‌وری، نوآوری
ایستایی روش‌ها و تکنیک‌ها	تولیدی شدن اختراعات و ابتکارات
تبعیت از نظامات منسوخ (فئودالی و ...)	شکل‌گیری نظامات متکی بر سامان و سازمان و تقسیم کار
ساده بودن ابزار تولید	تحول تکنیک‌ها و روش‌های تولیدی و ابزار تولید و پیچیده‌تر شدن و تکامل ابزار تولید
عدم رشد بنیان‌های صنعتی	توان در ترکیبات جدید (در به‌کارگیری مواد جدید، ترکیبات جدید، مدیریت جدید و تولید جدید)
عدم رشد بنیان‌های پیش‌برنده	شکل‌گیری بسترها و بنیان‌های رشد به صورت پایدار
عدم استفاده از ظرفیت‌ها و استعدادها	استفاده مطلوب از ظرفیت‌های مادی انسانی و فرصت‌ها
عدم رشد فکری و تخصصی نشدن نیروی کار	تخصصی شدن نیروی کار به مدیریت‌ها و سازمان تولید
پایدار بودن موانع توسعه و نهادمندی آن	نهادمند شدن نوآوری کارایی و اثربخشی در فرایندهای توسعه
Z5 عدم گسترش خدمات زیربنایی	**Z5 گسترش خدمات زیربنایی**
فقدان امکانات زیربنایی از قبیل جاده، راه‌آهن، آموزش، بهداشت	وجود جاده، آب، برق، راه‌آهن، آموزش، بهداشت، تخصص، امنیت و بستر مورد نیاز رشد و توسعه
عدم گسترش کمی و کیفی خدمات	همه‌جانبه بودن خدمات و کارایی و اثربخشی آن
بی‌ارتباطی مناطق و بخش‌ها با یکدیگر	درهم‌تنیدگی مناطق و بخش‌های اقتصادی با همدیگر
روستایی بودن کشور	گسترش موازین شهری بر کلیت قلمرو و جمعیت
ارتباط ضعیف کشاورزی با صنعت	گسترش ارتباط و درهم‌تنیدگی بین کشاورزی و صنعت

بخش چهارم

عصر بیداری- پی‌ریزی نظم‌های اجتماعی نو

(پیدایش سطح اولیه چرخه «دولت- ملت- کشور»)

فصل سیزدهم: عصر بیداری- زمینه‌ها- گستره‌ها، آثار بازنشر (رنسانس- مرکانتلیسم- کشف سرزمینی)

فصل چهاردهم: عصر اصلاحات دینی و بازنشرها (۱۶۵۰-۱۵۰۰)

فصل پانزدهم: شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، شکل‌گیری سطح اولیه چرخه‌های: «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت»

مقدمه

تولد و گسترش شتابان عوامل و متغیرهای پیش‌برنده در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، از ویژگی‌های اروپای قرن ۱۳ به بعد اروپا است. وضعیت این عوامل و جهت‌گیری روبه‌رشد آنها، در مقابل ضعف، میرایی و ایستایی عوامل و متغیرهای عقب‌برنده، چرخه و مدارهای پیش‌برندگی را نهادمند ساخته و اروپا را در عرصه‌های فرهنگی، دینی، اجتماعی، اقتصادی، علمی به دنیای جدید و نوینی سوق داد. این تغییر و تحولات حاصل تقابل و تضارب ماتریس عوامل و متغیرهای پیش‌برنده با ماتریس عوامل و متغیرهای عقب‌برنده است. در این تقابل و تضارب هر متغیر به طرف پیشرفت یا پسرفت، به‌صورت زنجیرگونه و تسلسلی (رابطه علّی) زمینه تغییرات پیش‌برنده یا عقب‌برنده‌ای را در حوزه‌های پسین و پیشین خود، درپی داشته و چرخه‌ای برپا خواهد کرد.

در بده- بستان چرخه ماتریس‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی اگر پیش‌برندگی غلبه داشته باشد، رشد و پیشرفت (و بالعکس) را برای جامعه درپی دارد. به‌دلیل این روابط چرخه‌ای و علّی است که مطالعه فرایندهای تاریخی باید با رویکرد ریشه‌ای[1] مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد تا بتوان از این طریق به بن‌مایه‌ها و بن‌سازه‌های توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی وقوف پیدا کرد. اگر در دوران میانی قرون وسطی، وضعیت عوامل عقب‌برنده، چیرگی بیشتری بر عوامل پیش‌برنده داشت، در قرون ۱۰ تا ۱۳ یعنی دوران پایانی قرون وسطی، رویارویی این عرصه‌های پیش‌برندگی و عقب‌برندگی، تقریباً برنده‌ای نداشت؛ اما از قرن ۱۳ به بعد، این مصاف تکلیف خود را به‌صورت برد- باخت با برد عوامل پیش‌برنده و باخت عوامل عقب‌برنده برای اروپا روشن کرد.

از آنجا که عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در عرصه واقعیت‌های زندگی، حوزه‌های به‌شدت درهم‌تنیده توأمانی و در بده- بستان‌های مستمر با یکدیگر قرار داشته و در تعامل، تضارب و تقابل مستمر و پایدار هستند. تفکیک این حوزه‌ها و قلمروها و رابطه چرخه‌ای بین آنها فقط در مباحث نظری است و در واقعیت نمی‌توان بین این وجوه از عوامل و متغیرها و حوزه‌ها جدایی آشکاری را نشان داد. به همین جهت نمی‌توان قرون وسطی را بدون درهم‌آمیختگی قدرت سیاسی با دین مسیحیت یا عرصه‌های اقتصادی را بدون در نظر گرفتن عرصه‌های اجتماعی مورد کالبدشکافی قرار داد.

1- Thematic Introduction

رویارویی عوامل پیش‌برنده و عقب‌برنده و چرخه‌های مرتبط

Backwash Effets (عقب‌برنده)	جدال یا رابطه تسلسلی (چرخه‌ای) ←→	Spread Effects (پیش‌برنده)
چرخه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی با آثار تسلسلی و و رابطه علی و معلولی با همدیگر در عصر قرون وسطی، پایه گذار نظم‌های اجتماعی ایستا و عقب‌برنده بوده و از ثبات و پایداری در این جهت برخوردار است.	در قرون وسطای اولیه برتری چرخه‌های عقب‌برنده بر پیش‌برنده، عصر عقب‌افتادگی را شکل داد. قرون ۱۲-۸ عصر ایستایی (تعادل و توازن نسبی بین دو حوزه پیش‌برندگی و عقب‌برندگی) در قرون پایانی، غلبه ظرفیت‌های پیش‌برندگی بر عقب‌برندگی، جهش و تحولات، اروپا را فرا می‌گیرد (رنسانس، مرکانتلیسم، اصلاحات دینی).	چرخه «فرهنگی- اجتماعی- اقتصادی» عوامل و متغیرهای پیش‌برنده در هر عرصه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی با آثار تسلسلی و رابطه علی و معلولی که با همدیگر دارند، سازنده چرخه عوامل اقتصادی، چرخه عوامل اجتماعی، چرخه عوامل فرهنگی و در نهایت بده- بستان بین این سه، چرخه پیش‌برندگی شکل می‌دهد.

اروپای قرن ۹ تا ۱۳[1]، اروپای در حال شکل‌گیری اولیه برخوردار از ثبات و امنیت‌های اولیه است. در اروپای قرن (به‌ویژه از قرن ۱۳ به بعد) عوامل و متغیرهای پیش‌برندگی به‌صورت پایدار و مستمر، در بستر زمان شکل می‌گیرد. این عوامل پیش‌برنده در ابتدا تغییراتی بی‌اهمیت و کوچک قلمداد می‌شدند، اما به‌تدریج حوادث و به‌تبع آن فرایندهایی را زمینه‌سازی می‌کنند که دگرگونی همه‌جانبه‌ای در تمام اشکال اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، سیاسی و جغرافیایی برای قاره ایجاد می‌کنند.[2] این تحولات همه‌جانبه، تدریجی، خودگردان و پایدار در طی این قرون بود که بسترهای لازم را برای رشد و توسعه اقتصادی در قرن ۱۸ فراهم ساخت. بدون فراهم شدن این بسترها و پیش‌نیازها در حد جامعیت، کفایت و پایداری لازم، نمی‌توان رشد و توسعه اقتصادی برای کشوری متصور بود.

۱- در گستره این قرون به‌ویژه از قرن ۱۰ به بعد، پیدایش نظم‌های اقتصادی و اجتماعی بر پایه زمین، مالکیت، اشراف و فئودال شکل گرفت. نظم اجتماعی دربرگیرنده این عرصه‌ها، برپایی دولت‌های فئودالی، نظم اجتماعی با دسترسی محدود و در سطح شکننده است. دولت‌های فئودالی ابتدا نسبت به تجمیع جمعیت در نواحی و مناطق اقدام کردند. با پایان عمر این دولت‌ها و شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، امر یکپارچگی مناطق و پی‌ریزی کشور و ملت شروع شد. Unified Nation States یا شکل‌گیری جوامع متکی براساس نژاد، قوم و آیین که با همدیگر اشتراکات داشته و در قالب یک سرزمین زیست دارند.

۲- اشکال تحقق رشد و توسعه، در هر جامعه با جامعه‌ای دیگر و از مکان و زمانی به مکان و زمان دیگر متفاوت و بعضاً متضاد است؛ اما رشد و توسعه دربرگیرنده مضامین و قانونمندی ثابت است که در تمام تجارب توسعه‌یافتگی صادق است. شکل توسعه‌یافتگی انگلستان از فرانسه، هر دو با آلمان و هر سه با ژاپن و همگی با کره جنوبی و تایوان و باز همگی با چین و هند متفاوت هستند؛ اما در تمام تجارب توسعه‌یافتگی بدون داشتن گفتمان واحد از قضایای توسعه، نظم، انضباط، سامان و سازمان، ثبات، حاکمیت ارزش‌های پیش‌برنده، هم‌گرایی بین دولت- ملت و در یک کلام، بین برپایی نظم اجتماعی با ویژگی‌های لازم برای ایجاد ثبات، آرامش، تفاهم، انگیزه و ... توسعه‌ای شکل نگرفته است. اروپای قرن ۱۳ به بعد به‌تدریج این بسترها و مضامین را با هزینه زیاد و زمان طولانی برای خود شکل داد؛ این بسترها برای کشورهای متقدم توسعه همچون انگلستان، فرانسه و آلمان طی چند قرن به طول انجامید. در ژاپن در زمان کمتر از یک قرن و در کشورهای متأخر همچون کره، تایوان و سنگاپور در طی چند دهه و در این روزگار به‌خاطر دانش و معرفت‌های گسترده و در عصر I.C.T (information.communication.technologies) در کمتر از یک دهه نیز می‌توان این بسترها را فراهم ساخت.

غلبه عوامل و متغیرهای پیش‌برنده بر عوامل عقب‌برنده، زمانی می‌تواند بسترساز رشد و توسعه باشند که بتوانند موجبات رشد و مانایی خود را در بستر زمان و مکان آن‌هم با جامعیت، کفایت، فراگیری و پایداری لازم برخوردار سازند.

دوره‌های زمانی شکل‌گیری عوامل و متغیرهای پیش‌برنده و تغییرات تسلسلی و علّی و معلولی آنها طولانی بوده است. در چگونگی به تصویر کشیدن اتفاقات این عصر، وحدت نگاه دیده نمی‌شود؛ اما در فرایندهای حاکم بر آن و نتایج بنیادین به‌دست آمده از روندها و فرایندها، تقریباً یک هم‌گرایی بین مورخان دیده می‌شود. بیشتر ادبیات این عصر بر تقسیم‌بندی فرایندها به‌صورت ذیل نظر داشته‌اند:

- قرون وسطی(۱۵۰۰-۵۰۰)
- عصر رنسانس و تجدید حیات اروپا (۱۶۵۰-۱۳۵۰)
- توسعه تجارت، هم‌پیوندی مناطق و بخش‌ها و عصر مرکانتلیسم (۱۶۵۰-۱۴۰۰)
- عصر اصلاحات دینی (۱۶۰۰-۱۵۱۷)
- عصر پیدایش دولت‌های مطلقه و ملی (۱۸۰۰-۱۶۰۰)
- عصر روشنگری (۱۸۰۰-۱۶۰۰)
- عصر انقلاب علمی و فنی و حرفه‌ای (۱۸۵۰-۱۷۰۰)
- پیدایش انقلاب بزرگ صنعتی با آثار سرریز گسترده (۱۸۰۰- ۱۷۵۰)

لازم به ذکر است این دوره‌های زمانی به‌دلیل ماهیت تحولات اجتماعی فرهنگی، در مقاطع و سال‌هایی با هم همپوشانی داشته است و این‌گونه نبوده که یک عصر در تاریخ مشخصی پایان یافته و دوره بعد آغاز شده باشد.

تصویر ذیل، به‌گونه‌ای دیگر نمایی از این لایه‌های بسیار گسترده، پیچیده، تاریخی و درهم‌تنیده را نشان می‌دهد. این لایه‌ها و مقاطع زمانی درهم‌تنیده، از بده- بستان گسترده، مستمر و پایدار با همدیگر برخوردار بوده و با کارکردی چرخه‌ای، تسلسلی و با روابط علّی و معلولی با همدیگر مرتبط بوده‌اند.

دوره‌های زمانی شکل‌گیری بسترها و چرخه‌های توسعه

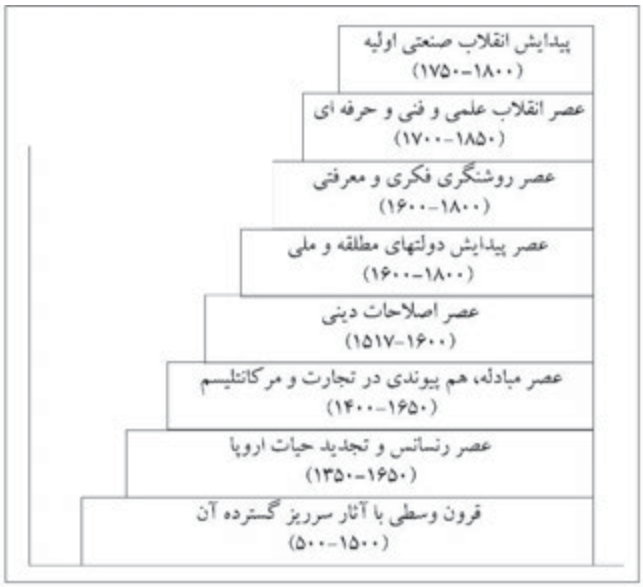

این فرایندهای طولانی با بده- بستان‌های گسترده بین خود، بستر و پیش‌نیاز لازم برای رشد و توسعه و شکل‌گیری بده- بستان‌های چرخه‌ای برای ساخت بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی یعنی چرخه‌های «قدرت جامعه- قدرت دولت» و «ملت- دولت- کشور» را فراهم ساختند. با وجود این چرخه در کلیت قلمرو جغرافیایی یک کشور رابطه و جایگاه مناسبات قدرت بین «ملت- دولت» معلوم و متعین شده است و آثار بازنشر این رابطه توانست جایگاه‌های قانون و توزیع قدرت را از قانونمندی و نهادمندی همه‌جانبه و پایدار برخوردار سازد (پذیرش نظری و عملی قانون اساسی بین قدرت جامعه و قدرت دولت). این چرخه‌ها و مدارها در بستر زمان باید سه نتیجه و اثر بازنشر مستمر و پایدار داشته باشد:

- پی‌ریزی قدرت جامعه و ملت قوی
- پی‌ریزی قدرت دولت قوی
- پی‌ریزی فرایند ایجاد فرصت برای بهره‌گیری از ظرفیت مادی و انسانی کشور و به منظور بالندگی قدرت جامعه و قدرت دولت و همچنین برپایی جریانی از تعامل و بده- بستان در دو چرخه قدرت جامعه و قدرت دولت که باید سازنده چرخه مهم و سرنوشت‌ساز «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» باشد؛ چرخه‌ای که موتور رشد و توسعه است.

قدرت جامعه تجلی خود را در قدرت بازار اقتصادی دارد و قدرت دولت، تجلی کارآمدی خود را در بازار سیاست. به سخن دیگر، از رابطه قدرت بازار اقتصادی و بازار سیاست و چرخه بین این دو، «قدرت بازار اقتصادی- قدرت بازار سیاست» حرکت به طرف رشد و توسعه و بسط عرصه برابری حق انتخاب‌ها و بسط فرصت‌ها پیش روی جامعه و کشور قرار می‌گیرد.

اگر رشد و توسعه اقتصادی را متأثر از سه قلمرو عوامل اقتصادی، عوامل غیراقتصادی و عوامل طبیعی (که در ادبیات اولیه عوامل طبیعی را داده‌شده فرض می‌کردند) بدانیم:

(منابع طبیعی، عوامل غیراقتصادی، عوامل اقتصادی)f = رشد اقتصادی

دوران رنسانس، اصلاحات دینی، انقلاب علمی، علاوه بر سازندگی عوامل اقتصادی، بیشتر سازنده رسالت مهمی در ایجاد و فراهم کردن متغیرها و عوامل غیراقتصادی (داشتن تفکر پیش‌برنده، انسان محاسبه‌پذیر، انسان کوشا و طالب رفاه و سربلندی، نظم، سازمان و در یک کلام پی‌ریزی برای گذارها از نظم‌های اجتماعی فرودست به نظم‌های اجتماعی کارآمدتر) بوده است. در دوران مرکانتلیسم و انقلاب صنعتی علاوه بر ایجاد و فراهم ساختن عوامل غیراقتصادی، این عصر بیشتر سازنده عوامل اقتصادی بوده است. درعین‌حال باید توجه داشت که عوامل اقتصادی و عوامل غیراقتصادی را نمی‌توان قلمروهایی از یکدیگر جدا و مجزا دانست، بلکه مناسبات اجتماعی و اقتصادی بسیار درهم‌تنیده، توأمان، هم‌زمان و در یک بده- بستان مستمر و پایدار با یکدیگر قرار داشته و از یک رابطه دایره‌ای، تسلسلی علّی و معلولی با همدیگر برخوردار بوده‌اند و این رابطه سازنده چرخه بن‌سازه و موتور رشد و توسعه به نام چرخه «بازار سیاست- بازار اقتصاد» بوده که از چرخه‌های «قدرت جامعه- قدرت دولت» یا «دولت- ملت- کشور» حادث شده است.

در این بخش از کتاب، ابتدا به زمینه‌های تاریخی و قلمروهای مختلف شکل‌گیری عصر رنسانس و مراحل تحول و تکوین آنها در عصر آغازین، میانی و نهایی پرداخته شده و در حد اختصار به آثار و پیامدهای این عصر به خود آمدن و تولد نوین اروپا، اشاره شده است. سپس به یکی از قلمروهای تقریباً همزاد رنسانس یعنی انقلاب مرکانتلیسم و چگونگی شکل‌گیری، تحول و تکوین آن پرداخته خواهد شد. به‌لحاظ اهمیت آثار گسترده انقلاب مرکانتلیسم در این بخش به‌صورت تفصیلی به آن پرداخته خواهد شد. آثار و نتایجی همچون ایجاد تحولات بنیادین و گسترده در عرصه‌های تولید، تجارت، وسعت بازار، شهرنشینی، پیوند دادن مناطق کشاورزی و روستایی با شهرها، توسعه شهرها، هم‌پیوندی بین مناطق مختلف اروپا با همدیگر، اروپا با خاورمیانه و شرق و موج سفرهای اکتشافی و کشف سرزمینی، آثار کشف سرزمینی در تحولات مناسبات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپا و دنیا. این عصر به دلیل اینکه

به‌صورت صریح و غیرصریح سازنده عوامل و متغیرهای اقتصادی و اجتماعی و بده-بستان‌های بین آنها و سازنده چرخه‌هایی بوده که بسیاری از بسترها و پیش‌زمینه‌های انقلاب صنعتی و شکل‌گیری فرایندهای رشد و توسعه اقتصادی را فراهم ساخته است و بسیاری از بن‌مایه‌ها و بن‌سازه‌های عوامل اقتصادی و خاص‌تر عوامل غیراقتصادی در این عصر پایه‌گذاری شده است، از اهمیت ویژه‌ای در این کتاب برخوردار است.

فصل سیزدهم

عصر بیداری- زمینه‌ها- گستره‌ها، آثار بازنشر

(رنسانس- مرکانتلیسم- کشف سرزمینی)

- ✓ **عصر بیداری، زمینه‌ها، پیدایش، آثار بازنشر**
- ✓ **انقلاب بازرگانی- کشف سرزمینی- تحولات در نظم‌های اجتماعی**
- ✓ **چرخه «پول- تجارت- نظم اجتماعی نوین»**
- ✓ **شهرها به انقلاب تجاری جان می‌دهند**
- ✓ **گذار از تولید معیشتی به تولید تجاری**

۱-۱۳- مقدمه

از اواسط قرن ١٤ تا قرن ١٦، اروپا را مجموعه‌ای از حوادث و اتفاقات پیوسته و گسترده در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دربر گرفت. مضامین این حوادث و دگرگونی‌ها بیشتر جنبه پیش‌برنده و در تقابل با ساختار و کارکردهای وضع موجود (ایستایی و عقب‌برندگی) داشت. صاحب‌نظران از این دوران به نام عصر بیداری و تولد نوین اروپا یاد کرده‌اند.

اروپای این عصر از یک طرف به وضع موجود خود (ایستایی‌ها) و از طرف دیگر نگاهی به گذشته باشکوه تمدن کلاسیک خود (یونان- روم) دارد و درصدد رسیدن به فردای باشکوه‌تر است.

این به خود آمدن اروپا و تلاش برای ساختن فردای بهتر، حوادثی را برای اروپا درپی داشت. این حوادث اگرچه در شرایط محیطی ممکن است اتفاقات عادی و کوچک قلمداد شوند (که غالباً بدین‌گونه بوده است)، ولیکن استمرار و آثار بازنشر آنها،

فرایندهای بسیار اثربخش و تعیین‌کننده را پیش‌روی اروپاییان قرار داد. باز شدن این راه‌ها و فرایندها، زمینه نو شدن اروپا و ورود به عصر جدیدی از پیشرفت را فراهم ساخت.

در این فصل به چگونگی پیدایش این فرایندها پرداخته می‌شود، فرایندهایی که منجر به پیدایش رنسانس اولیه، میانی و متأخر شده و آثار سرریز آن در پیدایش عصر مرکانتلیسم و همچنین توسعه این عصر با آثار کشف سرزمینی شده است و چگونگی این کشف دگرگون‌ساز برای اروپا و جهان، بررسی خواهد شد.

۲-۱۳- عصر بیداری

۱-۲-۱۳- رنسانس (عصر نگاهی به گذشته باستان و نگاهی به فردا (۱۶۵۰-۱۳۵۰)) و زمینه‌ساز خیز اقتصادی

در نظرات علمی و تاریخی، به مجموعه حوادث و اتفاقاتی که فرایندهای آن، دگرگونی‌های گسترده‌ای در تمام ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایجاد کرد و اروپا را از قاره‌ای منزوی، عقب‌افتاده و فرودست به اروپایی مدرن، توانمند، بالادست و مقتدر (که در متن وقایع و جریانات جهانی قرارگرفت) تبدیل کرد، عصر رنسانس[۱] اطلاق می‌کنند. مختصات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این عصر پل ارتباطی بین اروپای قرون وسطی با اروپای جدید است.

در وصف دوران رنسانس گفته می‌شود: جهان چرخید، یکی از بزرگ‌ترین قاره‌های زمین یعنی آمریکا کشف شد. صنعت چاپ بذر دانش را کاشت، باروت انقلابی در

۱- Renaissance کلمه فرانسوی و به معنی دوره نوزایی یا دوره تجدید حیات می‌باشد. تولدی به‌دست خود با اختیار و عقل و آزادی نه در چارچوب قیود و اجبارها. دوره‌ای از نوزایی‌ها، نواندیشی‌ها در گذار از عصر قرون وسطی، فئودالیسم و دولت‌های فئودالی و پاپیسم به عصر روشنگری و خردگرایی و عقل‌گرایی را عصر رنسانس می‌نامند.

رنسانس یعنی عمومی شدن فرهنگی که به بازنگری مجدد به خود، جهان، جامعه، انسان، عقل، آزادی، حکومت، قدرت ... پرداخته است. آثار سرریز این رویکردها به بازنگری‌های جدی و همه‌جانبه‌ای در فلسفه جهان‌بینی، به باورها و سنت‌ها (برخاسته از تمدن کلاسیک یونان و روم باستان، کلیسا و باورهای آن به خدا و طبیعت ...) منجر شد. در این بازنگری مردم و اروپا در پی رفاه و رونق و دور شدن از مختصات عمومی کلیسای قرون وسطی (بدبختی‌ها، عقب‌افتادگی‌ها) و نوسازی مختصات هنر، فناوری، حکومت دوره‌های رم و یونان برای زمان حال بودند.

شروع رنسانس که از قرن ۱٤ بود و تا قرن ۱۷ ادامه یافت، در آغاز از ایتالیا شروع و با حرکتی بسیار کند و تدریجی سراسر اروپا را فراگرفت. مطالعه جهان اطراف، توجه به زندگی حقیقی انسانی، فردگرایی، رویکرد به علوم انسانی، کشف سرزمینی، اختراعات، صنعت چاپ، به‌کارگیری باروت و دریانوردی از مختصات این دوران و آثار بازنشر آن است.

جنگ‌ها پدید آورد، دست‌نوشته‌های باستانی احیا شد، این‌ها همگی گواه پیدایش عصر جدیدی در رنسانس هستند.[۱]

رنسانس و پیدایش بسترهای بیداری- خرد و خیز اقتصادی

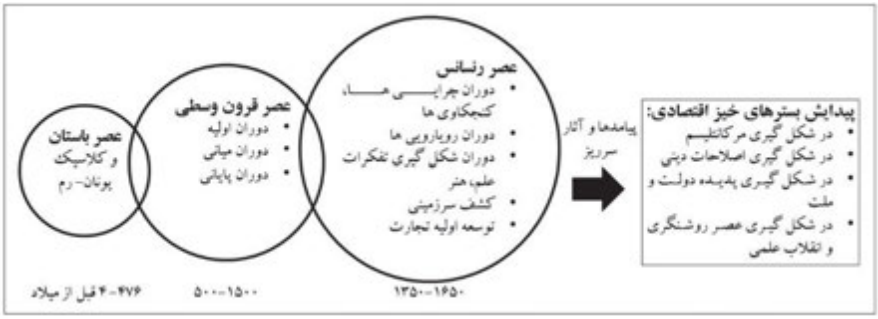

اروپا در این عصر وارث رویارویی بین عوامل و متغیرهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی عقب‌برنده و پیش‌برنده است. در این عصر، نیروهای پیش‌برنده در فرایند زمان با بالندگی، تضادها و تقابل‌هایی را با نیروهای عقب‌برنده اقتصادی و اجتماعی دارند.

ارتباط اروپا با شرق و خاورمیانه به‌ویژه در دوران جنگ‌های صلیبی، آشنایی با زندگی و مناسبات اقتصادی و اجتماعی شرقی طی قرون ۱۰ تا ۱۳، قواعد و نظامات خشن و طبقاتی نظام فئودالیسم، کلیسا و پاپیسم، خرید و فروش بهشت توسط کلیسا، تحکم و استبداد کلیسا و روحانیت در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و آیینی، باعث شکل‌گیری رویارویی وسیع عوامل عقب‌برنده و پیش‌برنده وسیعی در اروپا شد. ثمره جدال بین مختصات وضع موجود و تمنای احیای شکوه تمدنی گذشته (کلاسیک) برای آینده خود، به‌تدریج برای توانمندسازی و برد عوامل پیش‌برنده زمینه‌سازی کرد. ایجاد جرقه‌ها و روزنه‌ها در آغاز در عرصه‌های آزادی، تعقل، فکر، برابری و رشد بود و نهایتاً جدال بزرگ و همه‌جانبه تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با

۱- رنسانس از فلورانس ایتالیا با مطالبات اصلاحات شهری و اجتماعی در حکومت، دولت‌شهرها و با همراهی یونانی‌های مهاجر به این شهر، آغاز شد. جهت اطلاع از چرایی رنسانس، علت شروع و اینکه از کجا شروع شد، دامنه‌های رنسانس در ایتالیا چگونه گسترش یافت، دامنه قلمروهای رنسانس، گسترش و تجزیه عرصه‌های رنسانس، تجدید حیات در عرصه‌ها و نوآوری‌های آن رجوع شود به ٤ فصل مربوط به رنسانس و بخش نتیجه‌گیری کتاب:
Burke Peter, The Renaissance, London Macmillan Press LTD, 1987, 1997

وضـــع موجود، اروپا را دربر گرفت. این جدال بزرگ و همه‌جانبه یک‌شـــبه و ناگهانی شروع نشد، بلکه حرکتی بود برخوردار از پیشینه‌های اثباتی و سلبی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با حرکتی بسـیار کند، اما پایدار و مسـتمر که از اعتراض به وضـع موجود شروع شد و تا دستیابی به نوگرایی‌ها ادامه یافت.

رنسـانس یک حرکت ناگهانی، جهشـی و همه‌جانبه نبود بلکه رنسـانس حرکتی بود از شـهری به شـهر دیگر و از قومی به قوم دیگر و از سـرزمینی به سـرزمین دیگر، آن‌هم در یک بستر زمانی طولانی و چند سده‌ای.

در آغاز این حرکت شـعارهای اصـلی اروپاییان حول محورهایی از قبیل بازگشـت به خویشـتن (منظور تمدن کلاسـیک یونان- روم) و رجعت به فطرت و نفی وضـع موجود نظام پاپیسـم و کلیسـا و نفوذ همه‌جانبه‌اش بر عرصـه‌های فرهنگ و زندگی مردم بود. در رویکرد بازگشـت به خویشـتن، اروپاییان درصـدد بازتعریفی از انسـان و جامعه بدون کلیسـا و نفوذ آن بودند.[1] در رهگذر این اندیشـه و بازتعریف، آنچه که مورد اقبال قرار گرفت، باور به نظامات فرهنگی و اجتماعی و ارزش‌های حاکم بر آن در دوران یونان و روم باسـتان بود تا باور به داشـته‌های حاضـر و برخاسـته از فرهنگ کلیسـا. در این عصـر اروپاییان به‌تدریج جدال همه‌جانبه فکری، اندیشه‌ای و رفتاری را برای بازتعریف هویت خود آغاز کردند.

در آغاز این جدال و رویارویی بین فرهنگ حاکم موجود (فرهنگ کلیسا) و فرهنگ روم و یونان باسـتان شـروع شـد. اروپاییان از این جدال، درصـدد یافتن پاسـخ برای زندگی فردای خود بودند. می‌توان به تعبیری گفت رنسـانس، عصـر جدال و رویارویی حال و گذشـته اروپا برای سـاختن فردای بهتر بود. در این جدال به‌تدریج عوامل و متغیرهای پیش‌برنده با رشـد و گسـترش نفوذ خود در فرهنگ عمومی مردم، بر عوامل و متغیرهای عقب‌برنده غلبه کردند؛ غلبه‌ای که در جلو بردن اروپا سرنوشت‌ساز بود.

اروپای عصـر رنسـانس، دنبال نفی مختصـات فرهنگی و اجتماعی دوران قرون وسـطی است. مختصـاتی با ویژگی‌هایی چون اشـرافیت طبقاتی، شـرافت خونی و نژادی، اربابیت

۱- سنت اگوستین، ضمن اعتقاد و آشنایی به مبانی دولت- شهرهای یونان و روم باستان (Earthly Cities) (دولت- شهرهای زمینی)، پی‌ریزی دولت- شهر آسمانی و بهشتی (Heavenly Cities) را طرح کرد؛ امری که بعداً آبشخور کلیسا و نظام پاپیسم برای تشکیل قدرت و دولت شد. برعکس اگوستین، از قرن ۱۳ به بعد متفکران و فیلسوفان دینی، بین نهاد قدرت و ارزش‌های دینی یک رابطه مثبت و معنی‌دار برقرار کردند. شکل‌گیری امپراطوری‌های مقدس و چرخه‌ای از بده- بستان‌ها بین «امپراطور- پاپ» که از آرا اکویناس مقدس است، ازجمله این رویکردهاست.

نظام فئودالیته (که اشـــراف و نجبا از آن برخوردار بودند) و کلیســـایی که توجیه و تثبیت‌کننده این مختصات بود.

در این عصر و به دنبال این جدال و رویارویی در تفکرات و اندیشه‌ها، اروپاییان درصدد پیدا کردن کرامت‌های جدید برای خود بودند. کرامتی که مختصات قرون وسطی نه‌تنها آنها را به حاشیه رانده بود، بلکه آن را لگدمال نیز کرده بود.

در این کارزار تمام مظاهر و جوانب نظامات فئودالیسم، اشرافیت و نجیب‌گرایی، پاپیسم، سلطه مطلقه کلیسا بر عرصه‌ها، فرهنگ آخرت‌گرایی، ... همه‌وهمه به‌تدریج اما پیوسته و به‌صورت خودگردان مورد حمله قرارگرفته و بازتعریف شدند.

رویکردهای اولیه در این جدال‌ها، نفی ارزش‌های حاکم موجود و به‌تدریج به نگاه اثباتی در رابطه با انســـان، خانواده، دین، جامعه، دنیا و آخرت دســـت پیدا کردند. این جدال‌های نفی و اثبات‌کننده در حوزه باورها، ارزش‌ها، هنجارها، ســـنت‌ها، در ابتدا به‌صورت محدود و سپس به‌طور همه‌جانبه‌ای نهادهای صیانت‌کننده از وضع موجود و توجیه‌گر آن (آن‌هم با ادبیات دینی و آیینی یعنی کلیســـا و نظام حاکم بر آن) را مورد حمله قرار داد. تهاجمی که در بســـتر زمان کلیســـا را به میدان بی‌راهه‌ها و کژراهه‌های خشـونت، صـدور احکام ارتداد، آتش زدن، اعدام و کشـتار کشـانید.[1] کلیسـایی که نقش خود را پاسـداشـت انسـان و انسـانیت در اروپا می‌دانسـت، در این عصـر این گفتمان را به‌طور کامل کنار گذاشـته و به جای آن به توجیه و تثبیت خود و نظام طبقاتی حامی‌اش (فئودالیسم و اشرافیت) پرداخته و برای آن دست به خشونت زدند.

در این کارزار و در این عصـر، کلیسـا به‌تدریج انبوهی از احکام را برای مقابله و غلبه بر تفکرات رقیب ترقی‌خواه خود تحت عناوین مشـــرکان، مرتدین و کافرین تولید کرد و درصدد نفی، نابودی یا به حاشیه کشاندن تفکرات، مقابل برآمد. کارزار و جدال بین این دو عرصـه یکی حافظ و منادی وضـع موجود (نهاد کلیسـا و فرهنگ برخاسـته از آن) و دیگری با نگاه به خویشـــتن خود و ارزش‌های جامعه باســـتانی‌اش (یونان و روم) و سـاختن دنیای جدیدی برای آینده، بسـترسـاز نوگرایی و آثار و پیامدهای گسـترده آن در عرصـه‌های اقتصـادی، اجتماعی، فرهنگی، آیینی و ارزشـی اروپا شـد. نتیجه این کارزار

۱- در این عصـر کلیسـا با باور اینکه خداوند بر تمام هسـتی و جهان حکومت دارد (Divine Governance of the Universe)، همین چارچوب را در سطح زمین و بر جامعه برای خود قائل بود؛ امری که به نهاد کلیسا قدرت همه‌جانبه می‌بخشید و رئیس آن، پاپ را جانشین مسیح(ع) و خداوند بر روی زمین و حاکم بر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی مردم جامعه قرار می‌داد.

برتری عوامل پیش‌برنده و تضـــعیف عوامل عقب‌برنده یعنی پیش رفتن اروپا از وضـــع موجود و بالندگی را درپی داشت.[۱]

بیشتر مورخان نقطه کانونی اولیه در پیدایش عصر رنسانس از قرن ۱۳ تا ۱۷ را از ایتالیا و جدال نظام کلیســـای روم کاتولیک براســـاس نظام پاپیســـم با جریان‌های مقابل خود می‌دانند. ویژگی‌های این عصـر عبارتسـت از: توجه به زندگی حقیقی انسـانی، رنسـانس در علوم (خردگرایی، رویکرد به ریاضـیات، منطق، انسـان‌مداری، انسـان اجتماعی، ...) پیدایش اصـالت فرد و فردگرایی (Individualism) و بنیان‌های حقوقی و ارزشـی حاکم بر آن، گســترش نوخواهی در تمام ابعاد (Modernity) پیدایش اختراعات گســترده (به علت شکل‌گیری فضای پیش‌برنده) پیدایش صنعت چاپ با آثار سرریز فکری و دانشی گســترده، به‌کارگیری باروت، گســترش دریانوردی، به‌کارگیری گســترده قطب‌نما در سـفرهای دریایی، گسـترش نهضـت ترجمه از کتب شـرق و مسـلمانان در عرصـه‌های پزشکی، ریاضیات، منطق، علم حساب، هندسه، جبر ....[۲]

۲-۲-۱۳- فرایندهای رنسانس و آثار نشر آن

برای درک بسـترها و زمینه‌های پیش‌برنده‌ای که در این عصـر باعث شـکل‌گیری دنیای جدید (با مختصـاتی همچون افزایش تولید، گسـترش بازار، رفاه و امنیت بیشـتر و رشـد اقتصادی) برای اروپاییان شد، باید چگونگی گذار اروپا از قرون وسطی و ورود به دوره جدید (رنسانس) را مورد موشکافی قرار داد.

ساختار و کارکرد رنسانس، نه یک پروژه بود، نه یک اتفاق زودگذر، نه طراحی شده بود و نه برنامه‌ریزی شـــده. به این علت می‌گوئیم برنامه‌ریزی نشـــده که اعلام نکرد از کجا می‌خواهد شـروع کند و به کجا می‌خواهد برسـد. بلکه مجموعه‌ای از متغیرهای فکری، معرفتی، ارزشـــی، اجتماعی، اقتصـــادی کوچک و بزرگ اما چرخه‌ای و درهم‌تنیده و

۱- از وقایع این دوران در کتب تاریخی با عنوان عصر انقلاب دینی یا عصر اصلاحات دینی یاد شده است. جهت اطلاع بیشتر از این فرایندها و وقایع، رجوع شود به:

Nauert Charles G, The Age of Renaissance and Reformation, Washington D.C University of America Press 1977, 1981

این کتاب به بررســـی همه‌جانبه و تاریخی عصـــر رنســـانس از جدال‌ها، جنگ‌ها، مهاجرت‌ها، پراکندگی‌ها، به‌هم‌ریختگی و آشفتگی‌ها پرداخته و دربرگیرنده وقایع سال ۱۳۰۰ تا جنگ‌های همه‌جانبه ۳۰۰ ساله و پایان آن در سال ۱٦٤۸ است.

۲- برای شناخت چگونگی شکل‌گیری رنسانس، عصر شناخت اولیه، عصر تقلید مرحله دوم و عصر پیدایش تنوع و گوناگونی عرصه‌ها، چگونگی بومی شدن و نهادمند شدن دستاوردها در حوزه مرکزی پیدایش رنسانس و سپس آثار سرریز به پیرامون اروپا رجوع شود به:

Burke Petter, The European Renaissance: Centers and Peripheries, Copyright Material 1998

هم‌جهت در بستر زمان به‌صورت تدریجی و خودگردان، زایش‌هایی از بالندگی را ابتدا در جنوب ایتالیا شکل داد. این شکل‌گیری تقابل با وضع موجود، موج بالندگی، مهاجرت و تحول و تکوین آنها را اعتبار بخشید و از این حوادث و کانون‌های پیش‌برنده کوچک، فرایندها و پروسه‌های پیش‌برندگی دائمی و مستمری برای اروپا ساخت. در رهگذر این فرایندهای پیش‌برنده است که زمینه‌های پیش‌برندگی و بالندگی در عرصه‌های اندیشه، خرد، معرفت، باور و غیره شکل گرفت که از آن به نام عصر روشنگری و خردگرایی و فردگرایی[1] نیز یاد می‌کنند. در این فرایندهاست که اروپا دو زمینه متفاوت را طی می‌نماید.

- یکی زمینه اصلاحات دینی که نگاه به گذشته و بازگشت به حقیقت اولیه مسیحیت دارد
- و دیگری انکار وضع موجود و با نگاه به آینده، اندیشه ساختن شکوه و عظمتی برگرفته از تمدن‌های یونان و روم باستان و ساختن دنیای جدیدی از آن.

بده- بستان‌های این دو نگاه در تقابل، تعامل، واگرایی و هم‌گرایی‌هایی که با هم در بستر زمان و در تمام عرصه‌های زندگی همچون اقتصاد، تجارت، قانون مالکیت، هنر، ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، علوم، آموزش، تعلیم و تربیت، معماری، سیاست، اخلاق، تاریخ، باورها، ارزش‌ها، فلسفه و علوم داشتند، اروپا را به‌تدریج دچار تغییر و تحول پیش‌برنده ساخت.

رنسانس علاوه بر رویارویی در این دو زمینه تقابلی (نحله‌ای در بازگشت به گذشته و نحله دیگری نگاه به آینده) دو جنبه دیگر را نیز در خود داشت: جنبه ایجابی و جنبه سلبی در فرایند تغییرات خود. در رهگذر این دو جنبه است که ارزش‌های حاکم بر مختصات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپای قرون وسطی به‌تدریج درهم ریخته و به زیر تازیانه نقد و رد اعتبار قرار می‌گیرد.

۱- Individualism دیدگاه اخلاقی، فلسفی، سیاسی، ایدئولوژی یا مرام اجتماعی که بر ارزش فرد تأکید می‌کند. فردیتی برخوردار از حریم خصوصی فیزیکی، روانی، فکری و برخوردار از حقوق فردی و اجتماعی که در هر شرایطی می‌بایست محترم شمرده شوند. فردگرایان اعمال و اهداف و خواسته‌های شخص را ترویج کرده و برای منافع فردی و ترجیح آن بر سایر منافع اولویت قائل هستند. رویکرد فردگرایی، فرد را مرکز توجهات در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی می‌داند.

این درهم‌ریختگی باعث می‌شود که بسیاری از مفاهیم و ارزش‌های شناخته شده رایج، منسوخ، کم‌رنگ یا بی‌اعتبار شوند. مفاهیمی مثل شالوده اشرافیت، خون و نژاد اشرافی، نظام طبقاتی فئودالیته، شجاعت متکی بر شمشیر، ارباب و اربابیت، مشروعیت آسمانی پاپ و تقدیس کلیسای روم، ... فرو می‌ریزد. اروپا به‌تدریج با رویکردهای عقل‌گرایی، جهان‌گرایی، انسان‌محوری، فردگرایی، خردگرایی، آزادی، برابری، بی‌واسطه قلمداد کردن رابطه فرد با خدا، آزادی در داشتن دین و اندیشه، به‌تدریج پایه گذار روابط، قانون، نهاد، سازمان و سامان شده است. این اقدام براساس قراردادهای اجتماعی نه آسمانی برای نظامات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی انجام می‌شود.

این سامان، سازمان، نهادمندی و روابط در تحولات تکوینی خود اثرات تعیین‌کننده‌ای همچون برپایی دولت متکی بر قانون و قرارداد و پایه‌گذاری رابطه قراردادی بین دولت- ملت در قرون بعدی می‌گردد. این تغییرات فکری و پنداری زمینه‌ساز انقلاب‌های اجتماعی، اقتصادی و انقلاب صنعتی برای اروپا شد.

یکی از دستاوردهای رنسانس، ساختن جغرافیایی برای رشد و نمو باورها و ارزش‌هایی بود که برای انسان و انسانیت کرامت خاص و ویژه‌ای قائل باشد. کرامت و جایگاه نوینی که از آن به‌عنوان اومانیزم[1] یاد می‌کنند. رویکردی که به انسان به‌عنوان سازنده و خالق جایگاه و کرامت این دنیا و آن دنیای خود اعتبار می‌دهد. انسانی که قادر است به تنهایی و بدون اتکا به کلیسا خیر و صلاح، خوشبختی و بدبختی خود را تشخیص داده و بدان عمل کند. هیچ‌کس نه کلیسا، نه حکومت، نه رهبران سیاسی، نه رهبران دینی و نه هیچ گروه و حزبی نمی‌توانند برای او در این راه تصمیم‌گیری کنند.

اگرچه در ابتدا رنسانس بیشتر با جنبه‌های اخلاقی، ارزشی، فکری، ادبی، فلسفی و هنری، آن‌هم در دولت‌شهرهای ایتالیا، فلورانس، ونیز، ... شروع شد اما در پروسه‌های خود با پی‌ریزی فرایندهایی از بده- بستان‌ها و چرخه‌ها، تغییراتی آشکار و پنهان، صریح و غیرصریح را در روابط و مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی در کلیت اروپا ایجاد کردند.

شکل‌گیری کسب و کارهای گسترده، شکل‌گیری تولید کارگاهی در مقابل تولید کشاورزی و معیشتی و خانوادگی، برپایی مدارس و دانشگاه‌های مستقل از کلیسا،

1- Humanism

گسترش طبقه فرهنگیان و معلمان مستقل از کلیسا با رویکرد آموزش‌های علمی و بدون رعایت چارچوب‌های کلیسا، به حاشیه رفتن تدریجی زبان لاتین کلیسا و اشرافیت و رشد و نمو زبان‌های مادری ملل و سرزمین‌های اروپا (همچون اسپانیایی، پرتغالی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ...) بخش دیگری از دستاوردهای عصر رنسانس است.

در این عصر رونق شهرنشینی و عمق پیدا کردن روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی بین افراد به‌تدریج معنی و مفهوم جدیدی به عرصه‌های روابط اجتماعی و اقتصادی بخشید. ازاین‌رو برخلاف دوران قرون وسطی تغییر از روستانشینی به شهرنشینی یکی از کانون‌های مهم رشد و نمو و یکی از دستاوردهای رنسانس است.

رونق شهرنشینی و مرکزیت پیدا کردن شهر در تحولات اقتصادی و اجتماعی، به مرور نظام فئودالیته و قدرت حاصل از این دولت فئودالی و ساختار و کارکردهای تولیدی و اجتماعی آن را به ضعف کشانید. پیدایش شهرها، همچنین به‌صورت گسترده و به‌تدریج اعتبار قلعه و کاخ‌های اشراف، نجبا و فئودال‌ها به نام بورژ (Bourg) را به زیر سؤال برد و هم‌زمان اعتبار روابط مدنی و اجتماعی و شهروندی را دوچندان کرد.

با تنزل جایگاه و مقام بورژ در مقابل شهرهای قد علم کرده و با بالندگی که شهرها در درون و برون خود داشتند، طبقه معرفی این بورژها یعنی فئودال‌ها، اشراف، نجبا، دوک‌ها، بارون‌ها نیز به‌تدریج از جایگاه و منزلت اقتصادی و اجتماعی آنها کاسته شد. این امر انتقال ثروت اشراف زمین‌دار کشاورزی و بخش روستایی و بورژها را به شهرهای نوپا فراهم ساخت.

این انتقال ثروت و امکانات تولید و اشتغال از جریان روستایی و اشرافی به شهرها قدرت دوچندانی بخشید و از طرف دیگر هم سرعت فروپاشی نظام فئودالیسم و اربابی و اشرافی اروپا را دوچندان کرد. در این جابه‌جایی‌های ساختاری و کارکردی و با انتقال منابع تولید و ثروت از بخش کشاورزی به بخش شهری، طبقه جدیدی در شهرها شکل گرفت که هم خود برخاسته از ساختار و کارکرد شهرها بودند و هم بر رشد و شکوفایی شهرها و وسعت‌بخشی به دامنه فعالیت‌های شهرها تأثیرگذار بودند یعنی طبقه بورژوازی (Bourgeoise). طبقه‌ای که قدرت و منزلت را نه از طریق نژاد و نسب بلکه با سامان و سازمان عوامل تولید، آموزش، تولید و ثروت، برای خود خلق می‌کردند.

تضعیف روستاها و بورژها و بالندگی شهرها، مرکز مدنیت را به شهرها منتقل کرد. در آغاز گذار از قصرها و قلعه‌های اشراف، فئودال‌ها، بارون‌ها و سینیورها، شهرهای فلورانس، میلان، رم در کنار شهرهای تجاری فلورانس و ونیز شکل گرفتند و به‌تدریج این تغییرات پیش‌برنده بخش‌های مرکزی و شمالی اروپا را درنوردید. شهر لندن در این فرایند در فاصله سال‌های ۱۶۰۰-۱۴۰۰ چهار برابر شد.

عمده رونق شهرها در مرکز ثقل اولیه رنسانس یعنی ایتالیا شکل گرفت به‌طوری که در طول قرن ۱۶ جمعیت آن از یک رشد شگفت‌انگیز ۳۰ درصدی برخوردار شد. شهرها با واردات غذا و کالا که از آمریکا، آسیا و آفریقا به سوی آنها سرازیر شده بود، مظهری از وفور و تنوع کالایی و گسترش بازار و مبادله و به‌تبع آن برپایی مراکز مالی، پولی، انبارداری، حمل‌ونقل، ... گردیدند.

افول نظام فئودالیسم از یک طرف و جاذبه‌های افسون‌گر پدیده جدید شهرها، مهاجرت‌های سیل‌آسا از روستاها و مراکز کشاورزی به شهرها را سرعت بخشید. مهاجرتی که روستاییان دربند ارباب، فئودال و اشراف را در شهرها آزادی بخشید. بسیاری از افراد بدون اختیار و دربند و اسیر فئودال‌ها و اشراف با مهاجرت به شهرها، آقای خود و اختیاردار نوع زندگی و معاش خود شدند. همین امر به پدیده فردگرایی (Individualism) که یک دیدگاه اخلاقی، فلسفه سیاسی و مرام اجتماعی بود، عمق و جان همه‌جانبه‌ای بخشید.

رهایی کشاورزان از بند نظام فئودالیته و آمدن آنها به شهرها و احساس آزادی اولیه و رهایی از قیود و بند فئودال‌ها و اشراف، زمینه‌ساز بسط جایگاه فکری، اخلاقی، ارزشی، فلسفی، حریم خصوصی، عقیده فردی، حقوق فردی و اساسی شده و باعث برخورداری از اختیار انتخاب روش زندگی و کسب و کار و محل آن، گردید.

این فرایندها، سازنده جهان‌بینی مهمی شد به نام **جهان‌بینی فردگرایی** که فرد در مرکز این جهان‌بینی قرار گرفت. انسان و فرد در این نگرش دارای حقوق گسترده‌ای می‌شود، حقوقی همچون داشتن حق آزادی و رسیدن به استعدادهای نفس خویش، آزادی در اندیشه و دین، دارای حق کسب و کار و داشتن سود، آزادی انتخاب، کنترل شخصی

خود، حداکثر کردن منفعت خود و برخورداری از احترام بدون گزند به فردیت دیگران و توجه به مسائل جمعی و اجتماعی.[۱]

در مقابل این جهان‌بینی فردی، جهان‌بینی جمع‌گرایی شکل گرفت که رعایت مجموعه‌ای از تعهدهای گروهی و متقابل میان افراد جامعه را به شکل قانون، نهاد و سازمان برای اجرا و حکمروایی تبیین می‌کرد. از تعامل و درهم‌تنیدگی این دو جهان‌بینی، یکی فردی و دیگری جمعی، رابطه مهم و بنیادین و چرخه بن‌سازه «فرد- جامعه» شکل گرفت که در گذر زمان سرنوشت انسان توسعه‌گرا و جامعه مدنی توسعه‌یافته را رقم زد. فرایندهایی که انسان را از تک‌روی یا خودمحوری یا خودپرستی (egotism) به فردی آزاد متکی به خود و در یک درهم‌تنیدگی همه‌جانبه با همه افراد جامعه تبدیل کرد و چگونگی شکل‌گیری روابط متقابل بین فرد و جامعه برای حرکت‌های بالنده را درپی داشت.

بروز و ظهور پدیده فردگرایی و تحول و تکوین آن، زمینه‌ساز پیدایش روش‌شناختی فردگرایانه[۲] گردید. میدان فکری و نظری که در حوزه علم اقتصاد به‌ویژه از مکتب اتریش[۳] تا اقتصاددانان کلاسیک و سایر نحله‌های منشعب شده از آنها، از جایگاه بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای برخوردار است.

رنسانس عصر انتقال قدرت اقتصادی از قلمرو و فرمانروایی آریستوکراسی یعنی از نظم اجتماعی مبتنی بر چرخه «فئودال- سلطنت- کلیسا» به نظم اجتماعی اقتصاد شهری و مناسبات و کارکردهای آن نیز بود. قدرت اقتصادی و اجتماعی فئودالیته، سلطنت مطلقه فردی و کلیسا، هر سه در این عصر به‌طور دائم رویکردی در حال افول و اضمحلال داشت و شهر با ساختار بورژوازی و قواعد پی‌ریزی شده مدنی خود، دائماً با رویکردی

۱- جهت اطلاع از مبانی فکری، فلسفی و تاریخی شکل‌گیری فردگرایی یا فردباوری، رجوع شود به:
Ellen Meiksins Wood, Mind and Politics: An Approach to the Meaning of Liberal and Socialist Individualism, University of California Press 1972 ISBN 0-520-02029-4

2- Methodological Individualism

۳- اقتصاد اتریشی یا مکتب اتریش یا مکتب وین، از مکتب‌های مهم اقتصادی و خارج از جریان اصلی (کلاسیک) است که بر سازمان‌یابی خودبه‌خودی براساس سازوکار قیمت‌ها و بازار، چگونگی محاسبات اقتصادی در اقتصاد نامتمرکز بازار آزاد در مقابل تخصیص منابع اقتصاد، برنامه‌ریزی متمرکز، ... پی‌ریزی شده است. این مکتب بر این باور است که باید قیود حداقلی (جهت منافع و مصالح جامعه) در مقابل آزادی فردی و حقوق برابر پی‌ریزی کرد. در این باب آنها به‌شدت تحت تأثیر آرا و نظرات جان لاک قرار دارند. اقتصاددانان بنامی همچون کارل منگر ((Carl Menger (1840-1921) نظریه‌پرداز ذهنی ارزش و یکی از سه مؤسس انقلاب مطلوبیت نهایی، لودویک فن میزس (Ludwig Von Mises) و خالق کتب عمل انسانی، سوسیالیسم، تئوری تاریخ و برنده جایزه نوبل فردریش هایک ((Friedrich August Von Hayek (1899-1996) مدافع لیبرالیسم کلاسیک و بازار آزاد و مخالف سوسیالیسم، از نام‌آوران این مکتب هستند.

در حال بالندگی مواجه است. شهرها با ساختاری که پیدا کرده بودند، دائم با تحول و تکوین در مناسبات تولیدی زمینه‌ساز شرایط برای گذار از تولید محدود و معیشتی کشاورزی به تولید کارگاهی، صنعتی و در ارتباط دائم و همه‌جانبه‌تر با بازارها، کلیت جغرافیا و جمعیت بودند. شهرها ضمن تسریع افول ساختار کهن با سرعت زمینه برپایی نظام نوین متکی بر فرد، مدنیت، قانون و به‌تبع آن، حقوق مالکیت، توسعه دادوستدها و ایجاد مراکز پولی و مالی و گذار از یک نظم اجتماعی ایستا به نظم اجتماعی پویاتر را برای اروپا فراهم ساختند.

شکل‌گیری تفکرات جدید و پی‌ریزی اصول مدنی از این تفکرات باعث شد که اصول و ارزش‌ها در حوزه‌های حقوق فردی، اجتماعی، آزادی، برابری انسان‌ها، آزاد بودن در انتخاب دین و کلیسا از عمق و گستردگی برخوردار شده و به‌تدریج نهادینه شود. این تغییرات و اصلاحات نیز باعث گردید که نظام تملک گسترده‌ای که کلیسا از جمع‌آوری کمک‌ها، صدقات، املاک، اجاره‌ها، ... داشت، به‌شدت دچار دگرگونی گسترده و افول گردد.[1] با این زایش‌ها و تضارب و جدال‌ها است که اروپا دوره‌ای از تاریخ خود را می‌سازد. دوره‌ای بسیار متفاوت از گذشته که در ماهیت‌های خود توان بازتولید و هم‌افزایی گسترده‌ای را دارا است. مورخان به این توان دوره نوزایی یا دوره نوزایش یا جنبش فکری و فرهنگی نیز اطلاق می‌کنند.

اگرچه دوره و عصر رنسانس خود از اهمیت برخوردار است ولیکن اهمیت بیشتر این عصر، در آثار سرریز و پیامدهایش است. پیامدهایی همچون شکل‌گیری و بسط تعاملات و تجارت، اصلاحات دینی و مذهبی، علمی، اجتماعی و هنری.

رنسانس[2] که آغازش و چرایی‌های آن از فلورانس و شمال ایتالیا شروع شده بود، در طی ۳ قرن به‌تدریج سراسر اروپای مدنی آن عصر و سپس دشت‌های نیمه‌مدنی و نیمه‌متمدن مرکزی و شمالی اروپا (حوزه آلمان، اسکلندیناوی، ...) را دربر گرفت. حرکتی که در مسیر خود و بالندگی‌ها و تجدید حیاتی که داشت، بن‌سازه نهضت بزرگ فکری و معرفتی اروپا یا عصر روشنگری در قرون بعد را فراهم ساخت.

۱- برای اطلاعات بیشتر در این باره رجوع شود به:
زیباکلام- صادق، غرب چگونه غرب شد، انتشارات روزنه، سال ۱۳۹۷، صفحات ۱۰۷-۸۹

۲- واژه رنسانس پس از زایش‌ها و گشایش‌هایی که از قرن ١٤ به بعد در اروپا شکل گرفت، در قرن ١٦ میلادی توسط فرانسوی‌ها نام‌گذاری و وارد ادبیات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اروپا گردید.

رخدادهای گوناگون عصر رنسانس، قرن‌های بعدی اروپا را سرشار از تغییرات اساسی و پی‌ریزی بنیان‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کرد. تقریباً تمام مورخان، بسیاری از ویژگی‌ها و مختصات جهان امروز را نتیجه تغییراتی می‌دانند که عصر رنسانس برای اروپا و سپس جهان فراهم ساخت.

در دوران اولیه رنسانس تقابل و کارزار بین ارزش‌ها و باورهای وضع موجود و ارزش‌های یونان و روم باستان بود؛ اما این کارزار چون در جست‌وجو و خلق زیبایی‌ها[1] از باورها، ارزش‌ها، هنجارها بود، توانست فضا و شرایط پیش‌برنده‌ای برای دانشمندان، فیلسوفان، سرایندگان، هنرمندان، معماران، نقاشان فراهم کرده و و تولیدات جدید برای این عرصه‌ها خلق نماید، آن‌هم تولیداتی نو که جهان آن روز به خود ندیده بود و آثار آن به تحولات پیش‌برنده جدیدی برای دیگر عرصه‌ها منجر شد. این بده- بستان‌ها زمینه شکل‌گیری چرخه تسلسلی (رابطه علّی) بین تغییرات را فراهم ساخت. هر زایشی، میدان را برای زایش دیگری فراهم می‌ساخت و هر زایشی به نوزایش قبلی قدرت، توانایی، بالندگی و نهادمندی می‌بخشید.

رنسانس به‌خاطر ابعاد و گستره‌هایش، در بعضی رویکردها همچون تاریخ هنر به مراحل سه‌گانه‌ای تقسیم می‌شود:[2]

- دوره آغازین و زایش (۱۴۲۰-۱۳۰۰)
- دوره میانی (۱۵۰۰-۱۴۲۰)
- دوره پسین و اوج (۱۶۲۷-۱۵۰۰)

در عصر رنسانس به‌تدریج اروپای بسته و با تولیدات محدود کشاورزی و معیشتی به عرصه تجارت و مبادله در میدان‌های نو قدم می‌گذارد. توسعه تجارتی که هم در درون اروپا شکل گرفت و هم در برون آن. در درون امر مبادله و تجارت بین سرزمین‌های جنوب که از دیرباز شکل گرفته بودند و از رونق بیشتری برخوردار بودند، به بازار

۱- در این عصر (قرون ۱۵-۱۱) اروپای گوتیک (Gothic) و شکوفایی نقاشی، هنر و معماری که بیان‌کننده وحدت اروپا بود شکل می‌گیرد. در دوران روم باستان، معماری‌ها و هنر، برخاسته از تمدن رومی بود. در قرن ۱۱ سبک معماری اروپا رمانسک یا رومی‌وار (Romaneqe) است که از قرن ٦ پدید آمده بود و با تأثیرپذیری از معماری رومی و بیزانس، بر اروپا سلطه داشت. اکنون در قرن ۱۳ هنر و معماری گوتیک یا فرانسوی است که بالندگی خود را آشکار کرده است. هنر و معماری در اروپا و در بین اقوام و ملل تقریباً زبان واحدی برای همه داشتند. هنر، نقاشی، معماری، ... عصر گوتیک با تحولات دوره میانی و آخر رنسانس دچار افول شد.

۲- پاکباز- روبین، دائره‌المعارف هنر، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۵، صفحه ۲٦۱. درعین‌حال، باید گفت این مقاطع زمانی و تقسیم‌بندی آن، اعتباری و نسبی است و از قطعیت همه‌جانبه بین مورخان برخوردار نیست.

تجارت این مناطق وسعت بخشید. علاوه بر این، اروپای شمالی که برای اروپای متمدن جنوب، سرزمین ناشناخته‌ها و بربریت بود، در این عصر طرف مبادله مهمی برای اروپاییان جنوب شد. این امر نیز بر وسعت بازارها افزود. علاوه بر این، اروپا در این عصر به دادوستد خود با اطراف مدیترانه و مسلمانان و شرق (هند و چین) وسعت می‌بخشد. وسعت بازار و مبادله هم در درون اروپا و هم برون آن با شرق و مسلمانان، موجبات زایش و گشایش عرصه‌های گسترده‌ای را برای اروپا فراهم ساخت. به سخن دیگر، وسعت مبادله و بازار در این عصر جنبه بین‌المللی و به‌هم‌پیوستگی از دنیای غرب تا دنیای شرق (هند، چین) به خود می‌گیرد. برای پاسخ‌گویی به این شرایط است که تغییرات بنیادینی در شیوه‌های حمل‌ونقل کالایی، راه‌ها، انبارها، مدیریت مالی امور، گسترش شهرنشینی، فزونی گرفتن فعالیت‌ها، گسترش مبادله و تجارت، تحول در تولیدات کشاورزی و صنایع دستی و پیدایش طبقه جدیدی از تجار در گوشه و کنار اروپا رشد و نمو پیدا می‌کند. شکل‌گیری این عرصه‌های نو و پایداری، استمرار و تکامل آنها، زمینه‌های پیدایش عصر مرکانتلیسم با دستاوردهای بزرگ را برای اروپا فراهم ساخت.

به دلیل این فرایندهای پیش‌برنده و آثار سرریز آن است که درواقع باید رنسانس را بیش از آنچه که به یک دوره زمانی از اروپا و تاریخ آن اطلاق می‌شود، به‌عنوان یک دوره از خلق تفکرات و شیوه‌های زندگی نوین قلمداد کرد؛ دورانی که با تضارب در اندیشه‌ها، عرصه‌های بازرگانی و جنگ‌های متعدد شکل گرفته است و با نهادسازی خود و پایداری و آثار گسترده، به‌صورت فرایندهای چرخه‌ای، زندگی و نظم‌های اجتماعی اروپا را دگرگون ساخت.

هر زایش پیش‌برنده یا عقب‌برنده در یک حوزه (علت اولیه) با آثار نشر خود در سایر حوزه‌ها، موجبات تغییر و تحولات را در آنها (معلول) باعث شده و متقابلاً این تغییر و تحولات ایجاد شده (معلول) با بازنشر در ساختار و کارکرد خود (علت ثانویه)، تحولاتی را در علت اولیه فراهم ساخته و آن را معلول خود می‌سازد. بدین‌گونه این چرخه‌های پیش‌برندگی در عصر رنسانس برای اروپا شکل گرفت. به سخن دیگر، در بستر زمان و در یک رابطه چرخه‌ای و تسلسلی دائم عرصه‌های علت و معلول نسبت به هم جابه‌جا شده و این جابه‌جایی بین این دو است که می‌تواند آثار سرریز بالنده یا

عقب‌برنده را برای جامعه شکل داده و آن را نهادمند و بارور سازد. براساس این موازین چرخه‌ای، مجموعه‌ای از وقایع در تاریخ اروپا دست به دست هم داده و موجبات زایش رنسانس را فراهم ساختند. عصر رنسانس نیز که معلول اتفاقات پیش‌برنده زمان قبل از خود بود، خود علتی شد برای پیدایش عرصه‌های نو و نوآوری‌ها برای اروپا. همچون پیدایش مرکانتلیسم و نهضت اصلاحات دینی که این‌ها نیز متقابلاً به عرصه‌های رنسانس عمق و پایداری بخشیدند.

لازم است در اینجا به چند واقعه که تأثیرگذاری آنها باعث بهبود شرایط فکری، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شده و برآیند و آثار سرریز آنها موجبات پیدایش عصر رنسانس را فراهم ساخت، اشاره‌ای صورت گیرد. این وقایع و بده- بستان‌ها در ایجاد چرخه‌ها و فرایندها هستند که می‌توانند ذخایر فرهنگی و اجتماعی یک ملت را به طرف بالندگی بکشاند (همچون اروپای غربی) یا این ذخایر و ظرفیت‌ها و فرصت‌ها را به افول بکشانند (دنیای شرق در عصر بیداری اروپاییان).

در این بخش به وقایعی با ماهیت فرایندی و چرخه‌ای که ذخایر تمدنی را برای اروپا افزایش داده و فرایندهایش موجبات بیداری اروپاییان را فراهم ساخت، می‌پردازیم. وقایعی همچون مگنا کارتا، توسعه تجارت و کشف سرزمینی.

۳-۲-۱۳- مگنا کارتا (شروع جدال قدرت متمرکز با مطالبات قدرت غیرمتمرکز)

مگنا کارتا در زمان خود اگرچه واقعه‌ای بوده است به ظاهر اتفاقی آن‌هم در یک جغرافیای محدود از اروپا و در انگلستان، ولیکن امواج آن در قرون بعدی، سرلوحه بسیاری از اصلاحات بنیادین در عرصه‌ها همچون اصلاح رابطه قدرت و مردم و علت پی‌ریزی رابطه مهم و بنیادین دولت- ملت و چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» گردید.

گذار از قدرت متمرکز فردی (مطلقه پادشاهی) به قدرت منتشره و غیرمتمرکز (دموکراسی) سرنوشت طولانی و همه‌جانبه‌ای دارد. صاحب‌نظران شروع این گذار را از نقطه عطفی می‌دانند به نام واقعه Magna Carta که گستره‌هایی را به‌ویژه در عرصه و جایگاه قدرت و چگونگی توزیع آن بین دولت و ملت برای اروپا پایه‌گذاری کرد. آثار

بازنشر این واقعه فرایندهای گسترده‌ای را در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، حقوق مالکیت، حقوق فردی و حقوق جامعه، ... درپی داشت. این‌گونه فرایندهای اصلاحی در گستره زمان و در رابطه متقابل کنش و واکنش که درهم‌تنیدگی گسترده‌ای با همدیگر داشتند، زمینه‌های پیدایش برآیندی را فراهم ساخت که به پایه‌گذاری عرصه‌هایی نو در نظم اجتماعی اروپاییان از قرن ۱۷ به بعد منجر شد. امری که توانست رشد و توسعه اقتصادی و برپایی نظامات سیاسی براساس دموکراسی را برای اروپا و سپس غرب و نهایتاً جهان درپی داشته باشد. به‌لحاظ اهمیت این واقعه و کانون توسعه‌ای آن در ایجاد قانونمندی و شکل‌دهی به نهادهای پیش‌برنده (که در پیدایش رشد و توسعه اقتصادی نقش بنیادین ایفا کردند) لازم است تا حدی به تشریح شرایط زمانی و مکانی پیدایش این واقعه و آثار نشر همه‌جانبه و پایدار آن در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پرداخته شود.

نقطه شروع واقعه مگنا کارتا (Magna Carta) یا منشور کبیر[1] یا منشور آزادی با فرمان پادشاه انگلستان King John در سال ۱۲۱۵ میلادی شروع شد. متن اولیه این منشور آزادی توسط اسقف کانتربری (Archbishop of Canterbury) در حل و فصل نزاع و جنگ بین ۳۵ بارون (شاهزاده‌ها، نجیب‌زادگان و فئودال‌ها) و پادشاه جان که از مقبولیت و محبوبیت بین آحاد مردم برخوردار نبود، شکل گرفت. در این منشور قدرت مطلقه پادشاه دچار محدودیت شد و این محدودیت قدرت، مورد پذیرش شاه قرار گرفت و آن را تحت عنوان منشور Magna Carta اعلان نمود. در این منشور به چگونگی حقوق کلیسا، حقوق و جایگاه بارون‌ها در مقابل فرمان‌های مداخله‌گرایانه پادشاه و حفاظت از حقوق و دسترسی به آزادی و عدالت و تعیین چارچوب برای پرداخت‌های بارون‌ها و فئودال‌ها به پادشاه، پرداخته شده است. برای اولین بار حدود کلی اختیارات و وظایف پادشاه تعیین گردید و پادشاه حقوقی بیش از آنچه که در این منشور ذکر شده بود، نداشت. در سرلوحه این منشور ذکر شده است که: «عدالت به کسی فروخته نمی‌شود، از کسی دریغ نمی‌شود و برای کسی به تأخیر نمی‌افتد[2]». با این منشور، شاه یعنی قدرت

۱- نام دیگری با عنوان Magna Charta و Great Charter می‌باشد. جهت تشریح و کالبدشکافی همه‌جانبه از وقایع ۱۲۱۵ و منشور مگنا کارتا رجوع شود به:

- Danziger, Danny, Gillingham, John (2004) "1215 The year of Magna Carta" Published by Simon and Schuster ISBN 978
- Drew, Katherinef (2004) Magna Carta, Grean wood Press ISBN 9780313325908
- زیباکلام- صادق، غرب چگونه غرب شد؟، صفحات ۸۷-۵۳.

2- To no one will we sell, to no one deny or delay right of justice

مطلقه، موظف به پذیرفتن حقوق مشخصی برای مردان آزاد تحت حکومت خود[۱] (نه تمام افراد جامعه)، احترام به رویه‌های قانونی مشخص و پذیرفتن قدرت محدود خود شد. پادشاه جان به‌خاطر ناتوانی که داشت اول منشور را مورد پذیرش قرار داد و سپس آن را لغو کرد. دوباره کشمکش بین بارون‌ها و پادشاه شروع شد تا مرگ پادشاه فرا رسید. جانشین او هنری سوم (Henry III) منشور را مورد پذیرش قرار داد و منشور جدیدی با حوزه‌های گسترده‌تری در محدود کردن اختیارات پادشاه در سال ۱۲۱٦ اعلان نمود.[۲] در سال ۱۲۱۷ این منشور از گستردگی بیشتری برخوردار شد و منشور صلح بین گروه‌های مختلف و متخاصم اعلام گردید. در سال ۱۲۲۵ هنری سوم مجدداً آن را وسیع‌تر کرده و دربرگیرنده نحوه اخذ مالیات‌ها و بخشش‌های مالیاتی شد. منشور ۱۲۲۵ اعلام می‌کند که پادشاه بدون رضایت نمایندگان مردم حق انتشار پول را ندارد.[۳] دستاورد این کنش و واکنش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در تولید منشورهای تفاهم بین قدرت پادشاه و قدرت بخشی از مردم و ملت باعث گردید که در سال ۱۲٦۵ انگلستان با تشکیل پارلمانی برگزیده از نمایندگان مردم آزاد به جای پادشاه تعیین مالیات‌ها را عهده‌دار شود. در سال ۱۲۹۷ مجدداً تأکید شد که قدرت پادشاه محدود است و او حق ندارد بدون رضایت مردم و پارلمان نسبت به انتشار پول اقدام کند. نقطه شروع Magna Carta و منشور ۱۲۱۵ باعث گردید که تحولات پیش‌برنده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انگلستان و اروپا شروع شود.[٤] اگرچه این مهم با وقفه‌هایی آثار خود را بازنشر داشت ولیکن جرقه‌های آزادی‌خواهی، احترام به حقوق مالکیت، محدود شدن قدرت شاه در این منشور همانند شمعی بود که اروپا را تا قرون بعدی به‌ویژه در عصر انقلاب شکوهمند انگلستان و اعلامیه استقلال آمریکا فروزان نگه

۱- منظور از مردان آزاد این بود که در آن عصر که کسی حق رأی در مقابل پادشاه نداشت با این منشور بارون‌ها و فئودال‌ها صاحب رأی شدند که خود در آن زمان از اهمیت زیادی برخوردار بود. این امر در فرایندهای خود موجبات حق رأی برای تمامی مردان و در قرن ۲۰ دربرگیرنده حق رأی برای زنان را فراهم ساخت.

2- Breay Clair, Harrison Julien "Magna Carta: an introduction" British Library(2014)

در این کتاب چگونگی شکل‌گیری مگنا کارتا، چگونگی زایش آن، جهت‌گیری و چرایی اهمیت آن در خلق بسیاری از فرایندها از منشور ۱۲۱۵ و بعد ۱۲۱٦ و اعلامیه بارون‌ها، لغو آثار مگنا کارتا توسط پاپ تشریح شده است.

۳- به منشور ۱۲۲۵ به نام اعلامیه بارون‌ها یا The Articles of the Barons نیز اطلاق می‌شود.

٤- این منشور را سرآغاز نبرد با استبداد، محدود کردن قدرت، پاسخ‌گو کردن قدرت و پخش قدرت بین آحاد مردم (دموکراسی) می‌دانند. در این متن آورده شده است که هیچ فرد آزادی (بارون‌ها، فئودال‌ها) نباید دستگیر یا زندانی شود، نباید حقوق او زایل گردد، نباید افراد خارج از قانون تلقی شده یا تبعید شوند و با نیروی قاهر به پیگرد هیچ‌کس پرداخته نمی‌شود مگر با قضاوت قانون.

داشت. بسط و تحول و تکوین عرصه‌های این منشور و آثار بازنشرش، منشورهای اصلاحی دیگری را در گستره زمان شکل داد. به‌طوری که تا قرن ۱۷ و تا زمان پادشاه چارلز اول[۱] عمل به منشورهای اعلام شده از طرف پادشاه تا حدی اختیاری بود. در قرن ۱۷ بر اثر اعلامیه کوک (Sir Edward Coke) که قدرت پادشاه را قبول نداشت و در سال ۱٦۲۸ اعلامیه حق (Petition Right) را نشر داده بود و با بهره گرفتن از دستاوردهای منشور مگنا کارتا علیه ادعای وجه خدایی و یزدانی[۲] خاندان پادشاهی استوارت (Stuart) برخاست. هر دو پادشاه سلسله استوارت جیمز اول (James I) و چارلز اول (King Chares I) درصدد فرونشاندن دستاوردهای منشورهای مگنا کارتا بودند که تلاش‌های این دو منجر به شروع جنگ‌های داخلی انگلستان[۳] گردید. سرانجام این جنگ با اعدام چارلز اول پایان گرفت.

دستاوردهای منشور مگنا کارتا و آثار این جنگ، رویکردهای مهم‌تری در حفاظت از آزادی فردی را در آغاز برای انگلستان و سپس اروپا پایه‌گذاری کرد. پایداری و استمرار اصلاحات منشورهای مگنا کارتا و نفوذ آن به تمامی ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و با فراگیری‌ها و خودگردانی‌هایی که دربر داشت، باعث دستاورد بزرگی در قرون بعد در انگلستان شد تحت عنوان انقلاب شکوهمند[٤] که در سال ۱٦۸۸ محقق گردید. انقلابی که با دستاورد خود در توزیع قدرت و شکل‌دهی آن بین «دولت- ملت- کشور» و چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» توانست از این جزیره منزوی و فقیر از

۱- بر اثر مجاهدت ادوارد کوک، آزادی‌های مدنی با تکیه بر عرف یا حقوق عرفی (Common Law) مستقل از حکومت شکل گرفت. از او به‌عنوان لیبرال بزرگ قرن ۱۷ یاد می‌کنند. او نوشت قانون عامه (نه برخاسته از حکومت) بهترین و عام‌ترین حق مادرزاد مردمان عادی است که هم از داشته‌ها، زمین و عایدات‌شان حراست می‌کند و هم از همسر، فرزندان، جسم، شهرت و حیات آنها. او گفت قانون، ابزاری در دست مقام سلطنت نیست بلکه قید و بندی است بر پادشاه و حکومت. دو رساله کوک Reports و نهادها (Institutes) برای انگلیسی‌ها یک قانون اساسی ساخت که این کشور را به جلو برد. آثار او الهام‌بخش آمریکایی‌ها در تدوین اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا بود. از کوک به‌عنوان کسی که قوه قضاییه‌ای مستقل برای آمریکا شکل داد، یاد می‌کنند.

2- Divine Right of King

۳- English Civil Wars در طی ۱٦۵۱-۱٦٤۲ جنگ‌های بین پارلمان‌گراها و سلطنت‌طلبان که با پیروزی پارلمان‌گراها همراه شد.

٤- Glorious Revolution. فرایندهای مگنا کارتا و آثار نشر آن، باعث محدود کردن قدرت پادشاه و نهادینه کردن قدرت مردم گردید. مردم انگلستان از این فرایندها و قانونمندی‌ها، از قلمرو گسترده‌ای از حقوق فردی، اجتماعی، آزادی و دموکراسی برخوردار گردید که از آن به نام Anglo- Saxons یاد می‌کنند. از دستاوردهای مگنا کارتا، انقلاب شکوهمند انگلستان ساخته و پرداخته شد و از این انقلاب دستاورد مهمی از چگونگی جایگاه قدرت و توزیع آن بین دولت و ملت و چگونگی گستره نفوذ آن در قلمرو سرزمینی و فرایند این بده- بستان‌های چرخه‌ای فراهم ساخت به نام «دولت- ملت- کشور». این چرخه بستر و پیش‌نیاز و یک الزام است برای رشد و توسعه. انگلستان چون اولین کشوری بود که به این چرخه دست یافت، اولین کشور توسعه‌یافته نیز شد.

منابع، یک قدرت بی‌مانند بسازد و آن را برای چند قرن تنها قدرت جهان سازد. قدرت این انقلاب در به رسمیت شناختن حقوق ملت و این نکته است که حقوق ملت بن‌مایه و بن‌سازه قدرت در جامعه بوده و قدرت دولت به عنوان کارگزار ملت قلمداد می‌شود. رویکرد این انقلاب در نهاد کردن، محدود کردن، پاسخ‌گو کردن قدرت حکومت و تعیین جایگاه دولت و رابطه‌اش با ملت بود.

انقلاب شکوهمند در سال ۱٦۸۸ چرخه قدرت را به‌طور کامل از خاندان پادشاهی به مردم انتقال داده و از مردم صاحب حق پدیده‌ای به نام ملت و قدرت جامعه به‌وجود آورد. به سخن دیگر این انقلاب قدرت متمرکز و متکی بر فرد و پادشاه و مطلقه بودن این قدرت را تبدیل به قدرت منتشره و از آنِ آحاد مردم و صاحب حق و اختیار داشتن آنها کرد. انقلاب شکوهمند که محصول بده- بستان‌های عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و درهم‌تنیدگی آنها طی ٤ قرن بود، علاوه بر دستاوردهای بسیار تعیین‌کننده‌ای که در بروز و ظهور رابطه و چرخه‌های «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت» داشت، زمینه مطرح ساختن انگلستان به‌عنوان قدرت اول و بالاتر طی چند قرن و استیلای این کشور کوچک و فاقد بسیاری از منابع و ثروت‌ها بر پهنه‌های گسترده قاره‌های آمریکا، آفریقا و آسیا را فراهم کرد، الهام‌بخش سایر حرکت‌ها و نهضت‌های بالندگی و توسعه‌ای در اروپا و سایر قاره‌ها گردید.

نزاع سال ۱۲۱۵ بین پادشاه و بارون‌ها و گذار از منشور مگنا کارتای اولیه تا انقلاب شکوهمند در سال ۱٦۸۸ و محدود شدن قدرت پادشاه و به رسمیت شناخته شدن قدرت مردم و اعلام اینکه قدرت از آنِ مردم است، آثار گسترده‌ای بین صاحب‌نظران، سیاست‌مداران و انقلاب‌ها درپی داشت. انقلاب شکوهمند انگلستان، الهام‌بخش انقلاب آمریکا و ادغام ۱۳ ایالت آمریکا و پیدایش قانون اساسی اولیه آمریکا[۱] گردید. این انقلاب منشأ و محرک انقلاب کبیر فرانسه نیز شد.[۲]

۱- Thirteen Colonies American Constitution 1787 در این قانون اساسی، محدود شدن قدرت دولت و حاکمیت، حقوق آزادی فردی و اجتماعی به‌صورت وسیع و همه‌جانبه مدنظر قرار گرفت.

۲- جهت اطلاع از آثار نشر و سرریز مگنا کارتا و انقلاب شکوهمند انگلستان در چگونگی تدوین قوانین اساسی کشورهای غربی رجوع شود به کتب زیر:

- Greenberg, Janelle (2006), "The Radical Face of the Ancient Constitution", St Edward,s Laws in Early Modern Political Thought, Cambridge U.K Cambridge University Press ISBN 9780521024884
- Sir William Blackstone, "Commentaries on the Laws of England 1765-1769", Clarendon Press, Oxford England

مگنا کارتا و تحولات تکوینی در منشورهای آن، آثار بسیار تعیین‌کننده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اروپا ایجاد نمود. یکی از این آثار دگرگونی در منابع مالی و پولی پادشاهان و سپس دولت و چگونگی رابطه مالی بین دولت و حکومت و به‌تبع آن شکل‌گیری اولیه موازین مالیه عمومی بود. مالیه عمومی عبارت است از چگونگی جایگاه ثروت و منابع کشور و توزیع آن بین دولت- ملت. در مالیه عمومی باید چگونگی جریان حقوقی جمع‌آوری دارایی‌ها و توزیع آن از طریق مجوزهای قانونی شکل گیرد نه امیال پادشاه یا اطرافیان هم‌ائتلاف با او. تا قبل از آثار مگنا کارتا، منبع درآمد پادشاه به غیر از منابع تصادفی که در جنگ‌ها و به‌صورت غنائم به‌دست می‌آورد، عبارت بودند از:

- مالیات بر تولید و اصناف که عمدتاً در شهرها فعالیت داشتند.
- مالیات از زمین‌داران، شوالیه‌ها و فئودال‌ها که بیشتر ناشی از تولیدات کشاورزی و دامی بود.
- منابع حاصل از زمین‌های خالصه کشاورزی که مالکیت آن تعلق به پادشاه داشت.

در فرایند تحولاتی که منشورهای مگنا کارتا ایجاد کردند، به‌تدریج مناسبات و کارکرد درآمدهای سه‌گانه فوق دستخوش دگرگونی گسترده گردید. به‌طوری که با انقلاب شکوهمند، اختیار حساب و کتاب این منابع درآمدی و چگونگی دخل و خرج آن از ید پادشاه خارج و در اختیار نمایندگان مجلس (کارگزار اولیه ملت) قرار گرفت و به‌تدریج اصناف و تجار با شکل دادن انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی[1] قدرتی شدند در کنار قدرت بارون‌ها. این قدرت‌ها جدای از اختلاف و نزاع‌هایی که در درون و بین خود بر سر منافع مشترک داشتند، اما هر دو از پارامترهای تعیین‌کننده، در محدود شدن قدرت پادشاه شدند.

این چنین رویارویی، جدال‌ها و صف‌کشی‌هایی بود که پرسش‌های جدیدی در میان افکار عمومی اروپاییان شکل داد. پرسش‌هایی در رابطه با چرایی قدرت بی‌پایان پادشاه،

که در یک مجموعه ٤ جلدی کتاب قرار گرفته است. در رابطه با پایه طبیعی قانون، قانون در انگلستان، آزادی، دموکراسی، حقوق مطلقه فرد، پارلمان، عنوان پادشاه، حقوق پادشاه و خانواده او، وظایف پادشاه، درآمدهای پادشاه، حقوق شهروندی، جایگاه ارتش، زن و شوهر، حقوق فرزند، مالکیت، اجاره، انتقال مالکیت، ورشکستگی، ... مباحث گسترده‌ای صورت گرفته است.

Drew, Katherine F (2004): Magna Carta. Green Wood Press ISBN 9780313325908

1- Guilds

پاسخ‌گو نبودن او، ثروت‌های او، بی‌اختیار بودن ملت و ... پاسخ این سؤالات در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، آیینی و انسانی نه یک‌شبه به‌دست آمد و نه یک متفکر به حل و فصل آنها پرداخت، بلکه در گذر زمان و به‌تدریج و در وقایع و اتفاقات مختلف و بعضاً پرهزینه همچون برپایی شورش‌ها و انقلاب‌ها، جواب این پرسش‌ها شکل گرفت و پس از فرهنگ شدن این راه‌حل‌ها بین توده مردم، اروپاییان از آنها برای خود نگاه نو، اندیشه نو، زندگی نو، رفتار نو، مناسبات اجتماعی و اقتصادی نو و نظم اجتماعی نوین ساختند.

قبلاً گفته شد که تحولات و تغییرات اجتماعی و اقتصادی از چگونگی بده- بستان عرصه‌های آنها با همدیگر شکل می‌گیرد. فضای حاکم بر این بده- بستان‌ها اگر پیش‌برنده باشد نتیجه‌ای در جهت افزایش رفاه، رشد و توسعه دارد و بالعکس. بر این اساس وقایع کوچک و بزرگی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی درون اروپا به وقوع پیوست و ارتباطات گسترده‌تر اروپا با خاورمیانه آن زمان، چین و هند و اصلاحات در بینش‌ها، روش‌ها و منش‌ها در قلب منشورهایی همچون منشور مگنا کارتا زمینه شکل‌گیری عصری از زندگی در اروپا ساخت، که به آن رنسانس نام گذاشته‌اند. رنسانس برآیند و برخاسته از تغییر و تحولات بسیاری از اتفاقات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کوچک و بزرگ بود. مختصات این برآیند که نامش عصر رنسانس است، باعث تجدید حیات وتحول در بسترهای مختلف برای اروپا گردید. یکی از زمینه‌های مهم و بن‌مایه‌ای رنسانس، عمق بخشیدن به گسترش بازار و مبادلات هم در درون اروپا و هم بین اروپا با خاورمیانه و شرق (هند و چین) است. عمقی که به امر تبادل کار و تجارت، مختصات جدیدی بخشید و از آن به نام انقلاب تجاری یا مرکانتلیسم یاد شده است. اگر رنسانس مولود تغییرات اصلاحی درونی اروپاست، مرکانتلیسم نیز تا حد بسیار زیادی مولود مختصات پیش‌برنده‌ای است که رنسانس برای پیشبرد امر تجارت و امور بازرگانی فراهم ساخت. اروپاییان همیشه برای تأمین معاش، بقا و امنیت خود به جای توجه به خشکی (که چیز قابل‌ملاحظه‌ای برای بقا و امنیت خود از آن پیدا نمی‌کردند) به دریا توجه داشتند. این توجه به دریا توسط اروپاییان در عصر رنسانس اولیه و آثار بازنشرش، به پیدایش مرکانتلیسم اولیه منجر شد. این دو نیز باعث وقوع اتفاقی بسیار مهم و تعیین‌کننده و بنیادین برای اروپاییان همچون کشف قاره

آمریکا و اروپایی شـدن این قاره شـدند؛ فرایندی که آثار بازنشـرش در پیدایش ناوگان دریایی و کشف مناطق جدید در آفریقا و آسیا و کشف استرالیا و زلاندنو خود را نشان داد.

۳-۱۳- انقلاب بازرگانی- کشـف سـرزمینی- تحولات در نظم‌های اجتماعی

در نیمه دوم قرن سیزدهم و برخورداری این عصر از آثار و پیامدهای موج اولیه رنسانس و ترک برداشـتن تدریجی این سـاختار، افول و فروپاشـی سـاختارهای کهن و ایسـتای فئودالیته را درپی داشـت. هم‌زمان با این افول، اروپا مدارهای بالندگی نوینی را در مضامین و در عرصه‌های خود شکل داد. فروپاشی تولید معیشتی، محدود و خودمصرفی کشـاورزی و با فرایندهای اصـلاحی در تولید همچون گسـترش تولیدات مختلط (هم برای مصـرف خود و هم برای تبادل در بازار) جایگزین شـد. تولید تجاری جهت تأمین جمعیت رو به افزایش شـهرها از یک طرف و بسـط و تعامل همه‌جانبه اروپا با خاور و تبادل کالایی بین شرق و غرب زمینه‌ساز شکل‌گیری فرایندهایی در امر تجارت شد که هر روز از اعتبار و وزن اقتصادی و اجتماعی بیشتری برخوردار گردید و آثار بازنشر آن طبقه‌ای به نام گروه بازرگانان را به‌وجود آورد. گسـترش عرصـه‌های نوین بازرگانی و فرصت‌یابی برای توسعه آن، منجر به کشف سرزمینی نوین (آمریکا، آفریقا، استرالیا، ...) برای اروپا شد. مدار اولیه توسعه بازرگانی و مرکانتلیسم آثار بازنشر خود را در توسعه دریانوردی نشـان داد. توسـعه‌ای که برای اروپا منابع باارزش طلا، نقره، کالا، برده، مواد خام، انباشت سرمایه، وسعت بازار وگسترش ساختارهای تولیدی، اقتصادی، مالی، پولی و بازرگانی را فراهم ساخت.

در این بخش به دو حوزه بااهمیت می‌پردازیم و نقش آنها برای زمینه‌سازی و بسترسازی خیز اقتصـادی (که در قرن ۱۸ و ۱۹ موجبات رشـد و توسـعه اروپا را فراهم سـاخت) به اختصار تحلیل خواهیم کرد. این حوزه‌ها به قرار زیر است:

- چگونگی کشف سرزمینی و توسعه دریانوردی
- چگونگی پیدایش انقلاب بازرگانی تجاری (مرکانتلیسم)

۱-۳-۱۳- تجارت- دریا- کشف سرزمینی

از دوره جنگ‌های صلیبی بازرگانانی ایتالیایی از راه دریای مدیترانه بسیاری از کالاهای ارزشمند خاور دور (چین، هند) و خاورمیانه را از راه کشورهای اسلامی وارد اروپا می‌کردند. بازرگانان این کالاها را به قیمت گزاف در اسکندریه، قسطنطنیه، بنادر سوریه خریداری کرده و به قیمت‌های بسیار بالاتری در اروپا عرضه می‌کردند. دنیای غرب تا اواخر قرن سیزدهم، چین و هند را جزایر ادویه می‌دانست. ادویه‌ای که در آن زمان برای اروپائیان دارو تلقی می‌شد و برای نجات از بیماری و مرگ و پایداری سلامت مهم بود. سفرنامه مارکوپولو[1] و زندگی طولانی او در چین و گزارش‌های او از هند و شرق و وفور کالاهای ساخته شده، طلا، نقره و سنگ‌های گران‌بها و قیمت پایین این کالاها در این کشورها، در کنار مردان جنگی اندکی که داشتند، اروپاییان را که مردان جنگی بسیار داشتند و نیازمند دستیابی به این کالاهای گران‌بها بودند، وسوسه انداخت که از راه‌های مختلف برای دستیابی به این ثروت‌های زیاد تلاش نمایند.

کشف سرزمینی و پیامدهای آن

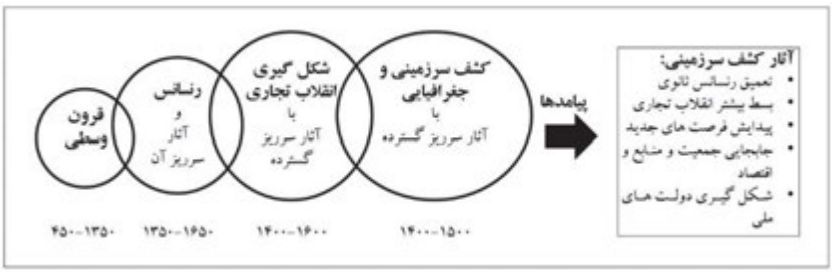

مردم اروپا به‌لحاظ محدودیت‌های منابع زیستی، برای حفظ بقا، امنیت و پایداری خود چیزی در سرزمین خود پیدا نمی‌کردند و نگاه خود را برای نجات به جای خشکی به دریا دوخته بودند. در این شرایط نوین، از طریق دریا برای دستیابی به کالا و ثروت

۱- ((Marco Polo (1254-1324)) تاجر و جهانگرد ایتالیایی (ونیزی) در قرن ۱۳ که طی سفر طولانی خود به شرق آسیای مرکزی، هند، چین، ایران، ... مشاهدات و اطلاعات خود را در قالب کتابی به اروپاییان عرضه کرد. این کتاب در شناسایی دنیای شرق به غرب، نقش مهم و کلیدی داشت. سفرهای مارکوپولو و مشاهدات و ماجراجویی‌های او و همچنین اطلاعات او از ثروت‌های دنیای شرق، الهام‌بخش افراد بسیاری همچون کریستف کلمب شد و به‌تبع آن زمینه توسعه وسیع ناوگان دریایی جهت رسیدن به دنیای شرق را برای اروپاییان فراهم ساخت.

دنیای شـرق و پاسـخ‌گویی به نیاز بقا و امنیت و پایدار کردن و ارتقای سـطح رفاه خود تحرکات جدید و همه‌جانبه‌ای را آغاز کردند.

در نیمه اول قرن پانزدهم، پرنس هانری دریانورد، فهمید که طلا و عاجی را که بازرگانان عرب مغرب در شهر می‌فروشند از صحرای جنوب آفریقا به‌دست می‌آورند. او گروهی جوینده به سواحل آفریقا فرستاد. آنها پس از تلاش‌های فراوان، ساحل طلا و عاج را در خلیج گینه کشـف کردند. دریانوردان پرتغالی که بی‌باک، با شـهامت و جنگجو بودند، از این کشـف به شـوق آمدند و به جسـتجو و اکتشـاف در عرصـه‌های دریا بین مدیترانه و آفریقا ادامه دادند.

این امر و اشـتیاقی که دریانوردان پرتغالی برای دسـتیابی به طلا، نقره و کالاهای باارزش و ادویه داشـتند خیلی زود محرک دریانوردان اسـپانیایی، ایتالیایی و با تأخیر کشـورهای شـمال اروپا همچون انگلسـتان، فرانسـه، هلند و دانمارک شـد و آنها نیز روانه دریاها شـدند. در این عصـر، دریاها محل عبور ناوگان کشـورهای مختلف اروپایی و رقیب و متخاصـم قرار گرفت. حمل‌ونقل دریایی در این زمان از حجم و اعتباری نسـبت به گذشـته برخوردار شـد که جهان قبل از آن به خود ندیده بود. انتخاب راه دریا جهت دسـتیابی مسـتقیم به کانون‌های طلا، نقره و کالا و به دور از هزینه‌ها، مزاحمت‌ها و ناامنی‌های راه خشـکی و مزاحمت‌های اعراب، ترکان و مملوک‌ها در مصـر، به‌تدریج گسترش پیدا کرده و افق‌های نوینی از منابع و فرصت‌ها را پیش‌روی اروپاییان و رشد و رفاه آنها قرار داد.

توسعه تجارت و تعامل دو دنیای غرب و شرق از یک طرف و وجود جنگ‌های مستمر، بی‌ثباتی، غارت، ناامنی و برپایی عوارضـی که مملوک‌ها برای اروپاییان در مصـر، شـام و آناتولی وضـع کرده بودند از طرف دیگر، توجه جدی، نهادمند و همه‌جانبه اروپاییان را به دریا معطوف کرد. تجارت بین دو قطب شـرق (در این زمان خاورمیانه واسـط اروپا با هند و چین اسـت) و غرب که بیشـتر در اختیار ایتالیایی‌ها (ونیز، فلورانس ...) بود شـرکای جدیدی از جغرافیاهای پرتغال و اسـپانیا[1] پیدا کرد. شـرکایی که برای گریز از

۱- تا این تاریخ مبادله کالا بین دو دنیای شـرق و غرب با واسطه‌گری بازرگانان خاورمیانه، توسـط ونیزی‌ها و فلورانس‌ها و از طریق خشـکی صـورت می‌گرفت. اکنون با ورود ماجراجویان و جنگجویان پرتغالی در آغاز و سـپس اسـپانیایی و بعداً وایکینگ‌های شـمال اروپا، این دریا بود که هسـت و نیسـت مبادله و تجارت را ورق می‌زد. به همین جهت در این عصـر کشـورهایی که در دریا توانایی داشـتند توانسـتند حداکثر بهره را از آثار کشـف سـرزمینی و تجارت طلا و نقره برای خود داشـته باشند.

ناامنی مسیرهای خشکی و در رقابت با ایتالیایی‌ها توجه ویژه‌ای به دریا داشتند. نیاز به تجارت و توسعه آن با نگاه ویژه به دریا، عرصه جهان زیست بشر را دگرگون ساخت. این اتفاق غیربرنامه‌ریزی شده و بدون هدف، در دستیابی به سرزمین و فقط برای تبادل کالا به دو اتفاق بزرگ و تعیین‌کننده منجر شد. این دو اتفاق بروز کشفیات جغرافیایی بسیار مهمی را برای بشر و دنیای جدید فراهم ساختند.

کریستف کلمب (Columbus- Christoph) [1] در سال ۱۴۹۲ به‌صورت اتفاقی و بدون برنامه‌ریزی قبلی، آمریکا را کشف کرد. واسکو دو گاما (Vasco de Gama) [2] پرتغالی راه دسترسی جدید به هندوستان و در دسترس قرار دادن عرصه‌های جغرافیایی آفریقا، جنوب شرق آسیا و استرالیا را بدون گذر از خاورمیانه و مزاحمت‌هایش، کشف کرد.

در پرتو این حرکت‌ها و تولنایی‌های دریانوردی، موجی از تحولات، جابه‌جایی‌ها، تغییر مناسبات و تولیدات، تجارت اروپا را فراگرفت. اروپا برای اولین بار در زندگی محدود، سرد و با منابع فقیرانه خود به شکل ویژه‌ای با آمریکا، آسیا و آفریقا و سرزمین‌های معتدل، گرم و ثروتمند گره خورد. امری که به کمیت و کیفیت وسعت بازارها، مواد خام، نوع و مقدار تقاضاها و عرضه‌ها، تولیدات، مبادلات و تجارت، معنی و مفهومی نوین بخشیده و از آنها ساختار و کارکردهای گسترده با آثار سرریز برای پیشرفت ساخت.

دور زدن آفریقا و رسیدن به هندوستان و آسیا جهت بسط تجارت با دنیای شرق که صاحب مهم‌ترین کالاهای ارزشمند آن روز جهان (یعنی پارچه، ابریشم، زری‌بافت، فولاد، انواع ادویه‌های معطر، داروهای گیاهی، طلا، لعل، جواهرات، انواع گیاهان و میوه‌ها، ادوات جنگی و اسب‌های بادپا، ....) بودند، ازجمله عرصه‌های انگیزشی بسط تجارت برای اروپاییان در این دوران است.

۱- کریستف کلمب (۱۵۰۶-۱۴۵۱) متولد جمهوری جنوا (در ایتالیای فعلی) که از طرف پادشاه اسپانیا مأموریت داشت تا راهی از سمت غرب به سوی هندوستان بیابد و در سال ۱۴۹۲ با ۳ کشتی با گذشتن از عرض اقیانوس اطلس به جای آسیا و هندوستان به آمریکا رسید. او هرگز ندانست که قاره‌ای ناشناخته را کشف کرده است. بیشتر توجهات کریستف کلمب در ٤ سفر دریایی خود، جمع‌آوری طلا بود.

۲- واسکو دو گاما (۱۵۲٤-۱٤٦۹) جهانگرد و کاشف پرتغالی که برای اولین بار از راه دریا از اروپا به هند رفت. او را از موفق‌ترین دریانوردان تاریخ می‌دانند. برخورد قهرآمیز و خشن او با مردم میان راه و سرزمین‌های مورد هدف و قتل و غارت آنها، زمینه مستعمره شدن بسیاری از سرزمین‌ها را برای پرتغال فراهم ساخت. این دریانوردان اسپانیایی و پرتغالی بودند که با رسیدن به هندوستان فهمیدند که کریستف کلمب که ٦ سال پیش به جزیره سان سالوادور نزدیک کوبا رسیده است، پا به هندوستان نگذاشته است و درواقع یک سرزمین جدیدی را کشف کرده است.

پرتغالی‌ها و واسکودوگاما جهت دوری از مزاحمت‌های ترکان و مسلمانان در امر تجارت با دور زدن آفریقا جهت معامله با شرق، راه‌های گسترده‌ای در دریا برای بسط تجارت بین مناطق آن روزگار ایجاد کردند. دسترسی به راه دریایی دماغه امیدنیک (محل تلاقی دو اقیانوس اطلس و هند)، فصل بسیار مهم و تازه‌ای برای تعامل تجاری غرب و شرق در آن روزگار و تاکنون فراهم ساخته است. دسترسی به دماغه امیدنیک راه سلطه پرتغالی‌ها را در پایان قرن ۱۵ بر خلیج عدن، دریای عمان، خلیج فارس و اشغال جزیره قشم و بندرعباس هموار ساخت.[۱] پرتغالی‌ها در قرون ۱٤ و ۱۵ صاحب بزرگ‌ترین قدرت دریایی زمان خود بودند. در نیمه دوم قرن ۱۵ انگلستان نیز با ورود شتابان در این عرصه، خود را به مدارج بالایی رسانید به‌طوری که در سال ۱٦۲۰ انگلستان به تقاضای دربار پادشاه صفوی، پرتغالی‌ها را از خلیج فارس و جزایر ایرانی بیرون کرد.[۲]

در این عصر که پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها دریا و دریانوردی را پیشه خود ساخته بودند، در این پیشه به دستاوردهای تصادفی و شگرفی همچون کشف سرزمینی و وسعت دادن به دنیای تجارت رسیدند. این‌ها برخلاف قرن قبل، از خود نه زیاد دل در آزادی سرزمین مقدس (اورشلیم- بیت‌المقدس) داشتند و نه به توسعه مسیحیت می‌اندیشیدند. بلکه دسترسی به طلا، نقره، کالا و برده از اهداف راهبردی آنها در این حرکت‌ها بود و به جای حرم مقدس و مسیحیت، تجارت و کسب منافع آن برایشان مهم بود.

گسترش عرصه‌های تجاری و پیدایش صدها تاجر ونیزی، جنوایی، سیسیلی و با کمی فاصله زمانی فلاندری (بلژیکی)، فرانکی (فرانسوی) و انگلیسی از مشخصه‌های این عامل پیش‌برنده و بنیان‌ساز در این دوران است. این موج جدید از تجار، تفکرات و برنامه‌های آنها، وسعت تجارت و بازار را از پویایی‌های ویژه‌ای برخوردار کرد. در اندک زمانی این تجار جدید هر روز عرصه فعالیت خود را بر امواج قبلی توسعه تجارت (که به دست بازرگانان و تجار عدنی، یونانی، چینی، بیزانسی و هندی شکل گرفته بود) تنگ

۱- واسکو دو گاما در سال ۱٤۹۹ در بازگشت از سفر دریایی خود برای پادشاه اسپانیا نامه‌ای مؤدبانه نوشت که سرزمین واقعی هند به‌دست او کشف گردیده و مقداری دارچین، میخک، زنجبیل، جوز هندی، فلفل و بسیاری سنگ‌های گران‌بها از همه‌گونه تقدیم پادشاه کرد و اعلام کرد که از این پس سراسر مسیحیت می‌تواند از این ادویه‌ها و سنگ‌ها داشته باشند.

۲- در این عصر، با وجود پادشاهی اقتدارگر همچون شاه عباس اول و ثبات و رونق تولید و تجارت در جامعه، ایران توجهی به دریا و فرصت‌های آن ندارد و برای جنگیدن از خشکی به طرف دریا و بازپس‌گیری بندرعباس و قشم از چنگال پرتغالی‌ها نیازمند کمک ناوگان آن روزگار انگلیسی‌ها بود.

کرده و آنها را به ضعف کشاندند. به‌علاوه خود با لیده‌ها، برنامه‌ها، امکانات جدید دریانوردی و موج‌آفرینی جدید نقش بالادست‌تری در عرصه تجارت و مبادله، بر آن‌ها پیدا کردند

اسپانیایی‌ها با دستیابی به جهان نو، در آغاز به کالاهای باارزشی چون طلا، نقره و الماس دست یافتند. آنها درپی چشمه افسانه‌ای جوانی نیز بودند که هرگز آن را پیدا نکردند. در سال ۱۵۱۹ مکزیک را کشف کردند و به طلا و نقره هنگفتی دست یافتند. این کشف آغازی برای ساختن اسپانیا بود و زمینه بزرگ شدن آن را فراهم ساخت. اسپانیا به زودی با تسخیر مکزیک، آمریکای جنوبی و بخش‌های جنوبی و غربی ایالات متحده امروزی را به‌دست آورد و با به برده گرفتن بومیان و به‌کارگیری آنان در کشتزارها، تولیدات این کشتزارهای گسترده را روانه اسپانیا و اروپا ساخته و برای خود قدرت بسیار بزرگی را شکل داد.

تا قبل از این اکتشافات سرزمینی، چون تبادل و تجارت بین اروپا و آسیا از طریق خاورمیانه بود، عرصه‌های بازرگانی و صناعت در جهت پاسخ‌گویی به قلمرو جمعیتی و سرزمینی محدود بود و عمده کسب و کار مالی و بازرگانی این حوزه‌ها در دست بازرگانان ایتالیایی بود. با کشف سرزمین‌های جدید، حوزه کسب و کار بازرگانی، صناعت و مالی (که قبلاً در حوزه مدیترانه شکل گرفته بود) به طرف شمال قاره اروپا و کشورهای اروپایی در سواحل دریای شمال و اقیانوس اطلس تغییر جهت داد. امری که به‌تدریج نگاه اروپا را از شرق (آسیا و خاورمیانه) به غرب و آن سوی اقیانوس و سرزمین‌های جدید با انبوهی از ثروت‌های آشکار و پنهان کشانید.[1] در این تغییر نگاه است که قدرت‌های جدیدی در شمال اروپا علاوه بر قدرت‌های اولیه (اسپانیا، پرتغال) به‌وجود آمدند. قدرت‌هایی همچون هلند، فرانسه و انگلستان که در عصر بعدی باعث رقابت و جنگ‌های پرهزینه و خونین بین این کشورها شد.

۱- حوزه دریای مدیترانه که بیشتر در دست ایتالیایی‌ها (ونیز، فلورانس، ...) بود، موجودیتش وابسته به مبادله با دنیای شرق (هند و چین) و از طریق کشورهای خاورمیانه و دریای مدیترانه بود. اکنون نگاه از شرق اروپا معطوف به غرب یعنی اقیانوس اطلس و آمریکا معطوف شده بود؛ امری که به‌تدریج در سرزمین وایکینگ‌ها، انقلابی بزرگ از مدنیت را شکل داد و هانزایی‌ها به جای ونیزی‌ها بر صدر فهرست تجارت و مبادله قرار گرفتند.

این تغییر نگاه و دگرگونی در جاده‌ها و مسیرهای بازرگانی و گسترش میدان تجارت و بازرگانی (با آثار بازنشر گسترده‌ای که داشت) را بسیاری از مورخان تحت عنوان انقلاب بازرگانی یا مرکانتلیسم نام‌گذاری کرده‌اند.

تا قبل از کشف سرزمینی، امور بازرگانی از طریق جاده‌های قدیمی و در یک منطقه کوچک جغرافیایی و جمعیتی محدود انجام می‌شد. در یک لایه‌بندی و یک نوع سلسله مراتب امر تجارت در اندازه‌های محدود بین قلمروها در جریان بود. بازرگانان شهرهای شمال آلمان با بازرگانان جنوب آلمان دادوستد می‌کردند و این‌ها با بازرگانان شهرهای ایتالیا و ایتالیایی‌ها با بازرگانان قسطنطنیه و اسکندریه و آنها با بازرگانان بغداد و از آن پس از طریق جاده ابریشم این بازرگانان مسلمانان خاورمیانه با بازرگانان هند و چین وارد دادوستد می‌شدند. در این مسیر طولانی، پرمخاطره و پرهزینه، انتقال کالا به کندی و با گذر از مسیرها، جغرافیاها و جمعیت‌های بسیار متفاوت با همدیگر و طی ماه‌ها و سال‌ها صرف زمان صورت می‌گرفت. در این دست به دست شدن کالا از مبدأ (هند و چین) به مقصد اولیه (بغداد، اسکندریه، قسطنطنیه) و مقصد نهایی ایتالیا و اروپا، نیازهای مالی و بازرگانی برای دادوستد در هر منطقه برعهده بازرگانان همان منطقه بود. هر منطقه جهت پاسخ‌گویی به نیازهای عرصه دادوستد و بازرگانی خود، امور مالی و بازرگانی خاص را ترتیب می‌داد.

جابه‌جایی و دادوستد از شرق اروپا به طرف سرزمین‌های جدید، دگرگونی‌های گسترده‌ای در ساختار و کارکردهای امور بازرگانی ایجاد کرد. در این جابه‌جایی عرصه‌های بازرگانی، کالا از سرزمین جدید مستقیم وارد اروپا گردید. این عرضه مستقیم دارای محاسن گسترده‌ای بود. درعین‌حال تأمین کشتی و ملوانان و تأمین زندگی و امنیت آنها در دریاها، نیازمندی‌های نوینی را در عرصه تأمین پول، امکانات و امنیت پیش‌روی اروپاییان قرار داد. نیازمندی‌هایی که در دادوستد با آسیا و خاورمیانه توسط بازرگانان و سوداگران مالی تأمین می‌شد. این بار ثروت بیکران دنیای جدید و نیازمندی‌های وافر اروپا به این ثروت‌ها، ورود دولت‌ها در پشتیبانی و تأمین‌های عرصه دریانوردی (پول، کشتی، خدمه) و ایجاد فضا برای بروز عرصه‌های بازرگانی در تشکیل شرکت‌های بزرگ بازرگانی برای امر جابه‌جایی ثروت از دنیای جدید (آمریکا) به دنیای قدیم (اروپا) را ضروری کرد. رقابت بین دول اروپایی ایتالیا، پرتغال، اسپانیا، هلند،

فرانسه و انگلستان برای تصاحب هم سرزمین و هم ثروت و جابه‌جایی آنها، دولت‌ها را بیش از گذشته وارد عرصه‌های دفاع و تأمین همه‌جانبه از هزینه‌های دریانوردی ساخت. هوشیاری قدرت‌ها و حکومت‌ها در این عصر و مشارکت و فعالیت آنها در این امر پاداشی مثل تصاحب سرزمین جدید و منابع کالایی، طلا، نقره و برده برای آن دولت و کشور به ارمغان آورد.

اگر تا دیروز پل‌ها، جاده‌های قدیمی و جاده ابریشم، رگ حیات انتقال کالا از آسیا به اروپا بود، در این زمان تمام توجه به طرف کشتی و دریانوردی بود. اگر تا دیروز عرصه‌های جغرافیایی گذر از شمال و جنوب اروپا به طرف خاورمیانه و نهایتاً هند و چین را ضروری می‌کرد و اگر تا دیروز کشورها با جمعیت‌های متفاوت از نژادها، قبایل، و مذاهب بسیار متفاوت، شاهد و ناظر انتقال محدودی از کالاهای گرانقیمت و باارزش همچون جواهرات، پارچه، ادویه‌ها، ... از آسیا به اروپا بود. اکنون انتقال ثروت از سرزمین‌های آمریکا صورت می‌گرفت که یا فاقد جمعیت بودند یا با بومیان اندک خود که آن‌ها را قتل عام کرده و یا به بردگی گرفتند و از آن‌ها در کشتزارها و خدمات دریایی بیگاری کشیدند و به خرید و فروش آنها اقدام کردند. در این عصر دریاها و اقیانوس‌ها زمینه جلبه‌جایی ثروت بزرگ و قدرت بین دنیای قدیم و جدید را فراهم ساختند. به همین جهت باید گفت که کشورهایی که در قرون ۱۸-۱۵ پی به اهمیت دریانوردی بردند و به تطبیق شرایط خود با زمان پرداختند، توانستند نسبت به تصاحب سرزمین‌های جدید و منابع بیکران برای خود توفیقات زیادتری داشته باشند.

دنیای شرق با تمدن‌های کهن خود همچون هند، چین، ایران و عثمانی، چون در این عصر نه تنها نگاه جدی به دریا نداشتند بلکه در خود احساس نیازی به دریا نیز نداشتند، از این فرصت‌ها و سرزمین‌های جدید که اروپاییان از آنها بهره‌ها گرفتند سهمی نبرده و تا مدت زیادی از آن بی‌خبر بودند و غافل از این بودند که این تحول و پویایی در قدرت اروپاییان به‌زودی سلطه غربیان بر شرق را درپی خواهد داشت.

این پویایی رنسانس و مرکانتلیسم در کنار شکوفایی مدارس و دانشگاه‌ها از قرن ۱۳ و جریان بده- بستان در چرخه «مدارس- دانشگاه- شهر» با همدیگر و توسعه مدنیت شهری و فرهنگ کتاب هر روز احساس نیاز جدید، میدان جدید و سرزمین جدید را

برای اروپاییان مطرح می‌کرد[1] و در قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ تمدن‌های کهن خاورمیانه و شرق (هند و چین) را نیز به اسارت خود کشید. دولت‌های انگلستان، هلند، پرتغال، اسپانیا و فرانسه، روانه آفریقا، آسیا و خاورمیانه شدند. علاوه بر تصاحب سرزمینی، زمینه فروپاشی گسترده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این تمدن‌های کهن را از طریق شرکت‌هایی درهم‌تنیده با قدرت و اقتدار دولت‌های خود همچون کمپانی هند شرقی هلندی و کمپانی هند شرقی انگلیسی و کمپانی هند شرقی فرانسوی فراهم کرده و بازارهای این تمدن‌ها را در اختیار خود گرفتند. تصاحبی که به‌تدریج عناصر پویایی و بالندگی را از این کشورها گرفت و با فروریختن بنیان‌های تولیدی، آنها را به تأمین‌کننده مواد خام و اولیه برای غرب تبدیل کرد. انتقال طلا و نقره از آمریکا به اروپا، افزایش مقدار پول را باعث شد. قیمت‌ها در این دوران افزایش یافت و باعث بالا رفتن سود شد. تبادل کالا و اختراع چرخ دستگاه صناعت به بازارها وسعت جدیدی بخشید. پول و سرمایه‌ها در دست افرادی خاص قرار گرفت که از طریق برپایی کسب و کارهای پولی و مالی به‌کار گرفته بودند. امری که در تکامل خود نظام بانکی و بیمه‌ای و مالی را پایه‌گذاری کرد.

یک خانواده آلمانی به نام فوکر از خود یک بانکدار بین‌المللی ساختند و از شهر آوگسبورگ و مادرید کارها را در دنیا اداره می‌کردند و امور را انجام می‌دادند، همان کاری که روتشلیدها[2] امروز انجام می‌دهند. یاکوب فوگر را در سراسر اروپا به نام یاکوب فوگر توانگر[3] می‌شناختند. این شخص امور مالی معادن و دیگر کسب و کارهای بزرگ بازرگانی را مدیریت می‌کرد و به پادشاهان و شهریاران وام می‌داد. اعانه مربوط به پاپ را در آلمان اداره می‌کرد و از دارایی‌های هنگفت خود به کلیسا می‌بخشید و

۱- لوگاف- ژاک، صفحات ۲۵۱-۲۳۱

۲- Rothschild خانواده روتشلیدها خانواده پرنفوذ و بسیار ثروتمند است که شجره‌نامه آنها از سال ۱۵۰۰ میلادی از آلمان شروع و به جهان گسترش یافت. این خانواده از یهودیان تبار اشکنازی هستند. فعالیت‌های بانکی خود را نیز از قرن ۱۸ شروع کردند و بیشترین ثروت در تاریخ مدرن را از آن خانواده خود ساختند. پنج نسل از شاخه اتریشی این خانواده توسط امپراطور هابزبورگ فرانسیس دوم به مقام اشرافیت و شاخه دیگری از آنها توسط ملکه ویکتوریا به اشرافیت انگلیسی رسیدند. نشان خانوادگی روتشلید یک مشت به همراه پنج تیرکمان است که سمبل پنج شاخه این خانواده بوده و به آیه ۱۲۷ زبور (مانند تیرهای کمان در دست جنگجو) اشاره دارد.

۳- Jakob Fugger(1459-1525) که در تاریخ ۱۵۲۵ درگذشت، کارآفرین و معدن‌دار بزرگ اهل آلمان و تأثیرگذار بر تجارت سنگ آهن و معدن‌داری. او لقب توانگر نیز دارد. او در عصر کریستف کلمب و مارتین لوتر، ثروتمندترین مرد دوران خود بود. او در فن حسابداری دقیق بود، اهل ریسک، با خرد و جسور بود. ثروت او به ارزش امروزی حدود ۴۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است. کتابی در رابطه با او با عنوان The Richest Man Who Ever Lived نوشته شده است.

کتابخانه‌ها برپا می‌داشت. فوگر افتخار سراسر کشور آلمان به شمار می‌رفت و از نجیب‌زادگان و اسقف‌ها بسیار نیرومندتر و نامدارتر بود.[۱]

در این عصر توسعه دریانوردی با رویکرد تصاحب سرزمینی و خلق ثروت توسط کارآفرینان زمان، باعث دگرگونی و جابه‌جایی‌های قدرت و بازارها شد. به‌سرعت عرصه‌های بازرگانی و صناعت کهن در اروپا فروریخت و این عرصه‌ها جهت حیات و کسب سود، خود را برای میدان‌های جدید کار در اروپا و آمریکا مهیا کرده و نوسازی و بازسازی‌های لازم را شروع کردند. دولت‌های قدیمی در اروپا برای تصاحب سرزمین‌ها، بردگان و منابع، نیازمند بازتعریف از جایگاه و قدرت خود شدند. درحالی‌که در همین اثنا دنیای شرق یا در هرج‌ومرج و بی‌ثباتی قرار داشت یا در یک ایستایی و عدم احساس نیاز به نوسازی و بازسازی رویه‌های تولید و نظامات به‌سر می‌برد. اگر در دنیای غرب جنب و جوش پیش‌برنده، فضا را دربر گرفته بود و رقابت‌ها را ایجاد کرده بود، در دنیای شرق یا سکون بود یا جنگ و نزاع داخلی. آنچه نبود، عرصه‌های پویایی و بالندگی بود.

کشف سرزمینی اسپانیا در قاره آمریکا، وسوسه‌ها و تحرک‌های گسترده‌ای را در شمال اروپا به‌ویژه در میان کشورهای انگلستان، فرانسه و هلند برانگیخت. جان کابوت (John Cabot) و پسرش سباستیان (Sebastian) در سال‌های پایانی قرن ۱۵ شمال آمریکا را به نام دربار انگلستان اعلام کردند. دربار فرانسه، صاحب شمال کانادا و بخش‌هایی از آمریکا شد. هلندی‌ها در شمال و شرق آمریکا، سرزمین New Netherland را برپا کردند که بعداً با واگذاری آن به انگلستان مهیای تسخیر اندونزی شدند. در همین اثنا دریانوردان اسپانیایی هرناندو کورتز (Hernando Cortes) و فرانسیسکو پیزارو (Francisco Pizarro) مابقی قاره آمریکا یعنی جنوب ایالات متحده آمریکا، فلوریدا، تگزاس، کالیفرنیا، مکزیک و آمریکای مرکزی به استثنای برزیل که از آنِ پرتغالی‌ها شده بود) را تصاحب و در اختیار دربار اسپانیا قرار دادند.

در عصر دریانوردی و تصاحب سرزمینی، جابه‌جایی قدرت و جنگ‌ها نیز شکل گسترده‌ای به خود گرفت. در دریاها کشتی‌های جنگی اسپانیا و پرتغال با انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها درگیر و مشغول راهزنی از همدیگر و تصاحب طلا و نقره‌های به تاراج

۱- بکر- کارل لوتوس، دنکاف- فردریک، سرگذشت تمدن، صفحات ۲۱۷-۲۱۳

برده شده از آمریکا شدند. در سال ۱۵۸۸ پادشاه اسپانیا فیلیپ که با انگلستان و الیزابت ملکه انگلستان دشمن بود، ناوگان جنگی خود به نام آرماوا یا جهازات شکست‌ناپذیر را برای فتح انگلستان گسیل کرد که این نبرد با پیروزی انگلستان و شکست اسپانیا و برتری انگلستان بر دریاها پایان یافت. با این شکست اسپانیا، دریاها جولانگاه دریانوردان فرانسوی، انگلیسی و هلندی شد و اسپانیا نقش فرودست‌تری پیدا کرد. دریانوردان این کشورها بعد از کشف و تصاحب آمریکا و حضور در سرزمین‌های جدید، استرالیا، زلاندنو، آفریقا، چین، هند، خلیج فارس، عدن، ... تقریباً همه جغرافیای کره زمین آن زمان را در کنترل و تصاحب خود گرفتند. اسپانیا که برتری دریانوردی خود را در نبرد با انگلستان از دست داده بود، به‌تدریج قدرت خود را نیز در قاره اروپا از دست داد و به قدرت‌های نوظهور هلند، فرانسه و انگلستان واگذار کرد.

بدین‌سان رنسانس اولیه و دستاوردهای فکری، ارزشی، علمی و دانشی آن توانست طی فرایندهایی، ضربه‌های اولیه خود را به نظام‌های تولید بسته و معیشتی کشاورزی و نظم اجتماعی وارد نماید و زمینه شکل‌گیری و گسترش عرصه‌های بازرگانی را فراهم سازد. مدار چرخه‌ای و تسلسلی «**تجارت- دریا- سرزمین نو**» یک جریان از بده- بستان‌های همه‌جانبه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را ایجاد کرد. این چرخه آثار بسیار گسترده برای اروپا، سرزمین‌های کشف شده و کلیت جهان به همراه داشت. یکی از این آثار بازنشر را می‌توان در جابه‌جایی همه‌جانبه بخشی از جمعیت از قاره اروپا به سرزمین‌های جدید دانست. مهاجرت‌هایی که با تلفیق اقوام و نژاد و ادیان مختلف، پی‌ریز نظم‌های نوینی (ایالات متحده آمریکا، کانادا، کشورهای آمریکای لاتین، استرالیا، زلاندنو و ...) برای جهان شدند. دیگر اینکه جابه‌جایی منابع از سرزمین‌های جدید به قاره اروپا، این حوزه فقیر را دچار دگرگونی‌های جدید در تولید، تجارت و ثروت ساخت.

۲-۳-۱۳- مرکانتلیسم- دگرگونی در میدان‌های اقتصاد و بازرگانی

انقلاب مرکانتلیسم[1] مجموعه تغییر و تحولات تجاری و اقتصادی است که از اواخر قرن ١٤ تا قرون ١٦ و ١٧ با آثار سرریز و پیامدهای گسترده خود به‌تدریج اروپا را دربر گرفت. این انقلاب نظام متکی بر تولید محدود و معیشتی کشاورزی و فئودالیته اروپا را

1- The Mercantilism Revolution 1400-1650

درهم کوبید و مناسبات نوینی در دادوستد و مبادلات عرصه‌های اقتصادی با آثار سرریز گسترده در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی را پایه‌گذاری کرد.

ابزار تولید ساده، تولید محدود و معیشتی کشاورزی، محدود بودن پول، تبادل کالا به صورت کالا- کالا، کوچک و محدود بودن بازار و تجارت، ... ویژگی‌هایی بود که بر اثر تحولات مراحل اولیه رنسانس و کشف سرزمینی به‌تدریج و در بستر زمان دچار شدند. ایجاد شهرها، کانون‌های کارگاهی صنعتی، گسترش تنوع کالایی، گسترش بازار کالایی، تضعیف موقعیت روستاها در تولید و نظام کشور، افزایش بهره‌وری کار، شکل‌گیری نهادهای اولیه سرمایه‌داری، ... ازجمله این دستاوردهای تحولی است. این پیامدها در کنار کشف سرزمینی دنیای جدید، یافتن راه‌های ارتباطی نو و تعاملی تجاری، دستیابی به مواد کشاورزی جدید، مواد معدنی، طلا و نقره، همگی سازنده این انقلاب تجاری و سرعت‌بخش به آن بوده‌اند. این انقلاب، ساختار اقتصاد ایستا و متکی بر نظام فئودالیسم را به‌تدریج به فروپاشی کشاند. با تحرک و گسترش عرصه‌های خود، قانون‌های اولیه اقتصاد سرمایه‌داری مدرن را شکل داد. این انقلاب تجاری بود که باعث پیدایش طبقه جدید بورژوازی (Bourgeoisie) و به‌تبع آن پیدایش بانکداری نوین، گسترش کشتیرانی نوین، پیدایش پول، بنگاه‌های تجاری و بازرگانی و گسترش صادرات و واردات بین قاره‌ها گردید.

این تغییرات پیش‌برنده در بستر زمان نیازمندی‌های جدیدی به قانون، مقررات و نهادهای نوین پیدا کردند. برای تحقق این پیش‌نیازها و مطالبات، اروپا نسبت به بازتعریف عرصه‌های پول، مالکیت و حقوق حاکم بر جامعه اقدام نمود و گام‌های نوینی در این عرصه‌های نرم‌افزاری برداشت. مطالبات و گام‌هایی که فرایندهای پیش‌برندگی در اقتصاد و تجارت برپا کرده و درصدد عمق بخشیدن به آن بود، خیلی زود تقابل خود را با دولت‌های اشراف و فئودالیته بروز داد. امری که به انقلابی در عرصه و ساحت دولت و حکومت منجر شد و باعث پیدایش دولت مطلقه[1] شد. این انقلاب تجاری

۱- Absolute Government دولت‌های مطلقه در اروپا با پی‌ریزی قانون و مقررات و همچنین به‌لحاظ مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی آنها، دارا بودن ارتش‌های ملی، پلیس، ... درواقع دولت ملی بودند. یکی از ویژگی‌های دولت ملی چگونگی نفوذ آن بر کلیت سرزمین و قلمرو و کلیت جمعیت در آن قلمرو است. اروپا در این تاریخ، گذاری از دولت‌های فئودالی (با حوزه نفوذ بر بخشی از مناطق و بدون مسئولیت‌پذیری) به دولت‌هایی با مسئولیت‌پذیری و صاحب نفوذ در کلیت قلمرو و جمعیت دارد. این‌گونه دولت‌ها نقش بسزایی در زمینه‌سازی برای رشد و توسعه اقتصادی داشتند که در صفحات بعدی به آن اشاره خواهد شد.

همانند نقطه آغازین رنسانس از جنوب ایتالیا شروع و به اروپا کشیده شد. گسترش انقلاب تجاری به کل اروپا و به ویژه اروپای شمالی با سرعت بسیار بیشتری نسبت به نشر رنسانس به اروپا بود. دستاوردهای هم رنسانس و هم انقلاب تجاری به‌لحاظ فقدان فضای اجتماعی لازم و پیش‌برنده (موانع نهادی، حقوقی و سلطه کلیسای روم) در ایتالیا بسیار کند و با آثار کم و برعکس با اینکه شمال اروپا از عقب‌افتادگی تاریخی برخوردار بود به‌لحاظ داشتن فضای اجتماعی پیش‌برنده (بکر بودن این سرزمین‌ها، نبود موانع نهادی و افکار پروتستان) از عمق و نشر بسیار گسترده‌تری در طی زمان برخوردار بود.

۳-۳-۱۳- زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب تجاری و افول و ظهور نظم‌های اجتماعی

بین قرون ۱۳-۱۱ میلادی، اقتصاد تجاری اروپا در کنار تولیدات کشاورزی و نظام فئودالیته و تحولات آن، به‌تدریج رشد خود را شروع کرد. رشد حوزه‌های بازرگانی و تجاری در این عصر، متفکران مسیحی و کلیسا را به بازبینی در تصورات خود از حوزه تجارت سوق داد. بر اثر توسعه بازرگانی، توسعه شهرها، مطالبات در ابداع ابزارهای مالی به‌تدریج ضرورت همه‌جانبه‌ای پیدا کرد. متفکران مذهبی به‌لحاظ جبر شرایط محیطی و خاستگاه تحولی آن در این دوره، رویکردی موشکافانه‌تر در تحلیل مسائل داشته و رویه خصمانه کمتری در حل و فصل مسائل داشتند. این جبر شرایط محیطی باعث شد که کلیسا در این عصر بین مقوله سود مشروع حاصل از خرید و فروش یا حاصل از استخدام دیگران با عمل ننگین رباخواری از سوی دیگر تمایز قائل شود.

بزرگ‌ترین نماینده و فیلسوف اسکولاستیک، توماس اکویناس[1] استدلال‌های ارسطو در دفاع از ضرورت اجتماعی وجود دارایی خصوصی را احیا کرد و بسط داد. او درصدد برآمد نه فقط آموزه‌های اناجیل را با بصیرت‌های تازه احیا شده فلسفه ارسطو تلفیق نماید، بلکه کوشید روحیه عمیقاً تجارت‌ستیز این دو رویکرد را با درکی ارج‌شناسانه از

۱- توماس اکویناس (Tommaso d Aquino 1225-1274) معروف به حکیم آسمانی، فیلسوف ایتالیایی و تلفیق‌گر اعتقادات مسیحی با فلسفه ارسطو. فلسفه او تا اواسط دهه ۱۹۶۰ فلسفه رسمی کلیسای کاتولیک بود. از آثار او براهین پنجگانه یا پنج طریق اثبات خدا است. مدخل الهیات یا جامع الهیات (Summa Theologica) و همچنین کتب On Law, Morality and Politics، Treatise on Law و On Being and Essence از آثار اوست. تفکر اکوینی بیشتر معطوف به خدا، فرشتگان و انسان بود. با آن‌که او معمولاً جز دانشمندان شناخته نمی‌شد اما خدمات شایان توجهی به علم در قرون وسطی داشت. او هر جا میسر بود، اقامه دلیل می‌کرد و به تجربه و مشاهده و تحلیل دست می‌زد و به مرجعیت علمی توسل می‌جست (خلاصه زندگی‌نامه علمی دانشمندان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷٤، صفحه ۲۰)

جایگاه کار و دارایی در حیات شـــهرهای تجاری‌تر قرون وســـطی آشـــتی دهد. دارایی خصـوصـی به دلیل مفید بودنش مشـروع دانسـته شـد و کار، بخشـی از فرایند خلق و آفرینش تلقی گشـت. تقسـیم کار به‌عنوان مشـخصـه زندگی شـهری با سـلسـله مراتبی از شـئون و سـازمان‌دهی پیوندهای حرفه‌ای در قالب اصـناف در این عصـر شـکل گرفت. مطابق این تفکر، زندگی اقتصـادی می‌بایسـت طوری سـازمان می‌یافت که سـرپرسـت خانواده بتواند از درآمد کافی برای تأمین خانواده خود برخوردار شـود، آن‌هم به شـیوه متعارفی که متناسـب با شـأن آنها باشـد. اکویناس و جانشـینان او همگی اذعان داشـتند که بازرگانان به این دلیل که اجناس و کالاهای سـرزمین‌های دور را در دسـترس مشـتریان قرار می‌دهند، کار مفیدی انجام می‌دهند و به دلیل خدمات آنها، مسـتحق پاداش هسـتند. با وجود این اجتهاد نوین اکویناس، تجارت و عرصـه‌های آن از منظر فضـای حاکم بر احکام کلیسـا شـدیداً محدود باقی ماند. هرچند دادوسـتد به‌عنوان یک نهاد ثابت و پایدار مورد پذیرش قرار گرفت، اما تجارت به قصـد کسـب و منفعت برای احکام کلیسـا و کسـانی که در پی حیات فضـیلت‌مدارانه بودند، عموماً کاری حقیر و بی‌ارزش شـمرده می‌شـد و به کسـانی که در امر دادوسـتد دسـت داشـتند با دیده تردید و بی‌اعتمادی می‌نگریستند.

از عصـر پاپ اگوسـتین (قرن سـوم و چهارم) تا اکویناس (قرن سـیزدهم و چهاردهم) در سـنت مسیحی به غرور انسـانی به‌عنوان یک رذیلت انسـانی نگاه می‌شـد. پیش‌شـرط برای رسـتگاری و برخورداری از فیض الهی، مبارزه نفس در شـکسـت غرور و نائل آمدن به درجه بالاتر خاکساری و فرمان‌برداری از خداوند قلمداد می‌شد. اکویناس با تکرار سخن ارسـطو، تأکید داشـت که عدالت در توزیع کالاهای مادی هنگامی تحقق می‌یابد که هر کس متناسب با منزلت، نقش و مقامش در درون نهادهای این یا آن جمعیت ساخت‌یافته موجود، برخوردار گردد. ازاین‌رو او انباشـت ثروت به قصد ارتقای جایگاه خود در نظام اجتماعی را تقبیح می‌کرد. در این الهیات مسـیحی، منفعت‌طلبی با گناهان کبیره همچون آزمندی و شـهوت‌رانی گره خورده بود. او همچنین بر این باور بود که دادوسـتد تا آنجا

که مقصود از آن سود بردن باشد، ننگ‌آورترین کارهاست زیرا عشق به سود و صرفه حد و مرزی ندارد و بی‌پایان است.[۱]

در چنین فضایی از تضارب فکری و اندیشه‌ای در سطح آیینی است که نظام اولیه سرمایه‌داری اروپا یا انقلاب تجاری و بازرگانی، به‌تدریج از درون جامعه فئودالی و نهاد کلیسای اروپا شکل‌گیری و گشایش عرصه‌های خود را شروع می‌کند.

در مقابل نیاز به گشایش دو مانع جدی پیش‌روی مرکانتلیسم است (یکی فئودالیسم و دیگری نهادهای آیینی کلیسا).

در مقلبل محرک‌های بنیادین عصر تجارت و بازرگانی را هم دو عامل هم‌زمان با هم فراهم کردند. یکی افزایش بازرگانی و تجارت بین دنیای شرق و غرب در طول جنگ‌های صلیبی و دوم گسترش مبادلات کالایی و بازرگانی است بین جنوب اروپا (برخوردار از پیشینه تمدنی و اقتصادی) با شمال اروپایی که در حال بیدار شدن (آلمان، انگلستان، اسکاندیناوی) است.[۲]

ازجمله عوامل گسترش مناسبات تجاری و بازرگانی بین شرق و غرب و شمال و جنوب اروپا می توان به تشکیل اتحادیه هانزا در شمال اروپا، بیشتر توسط اقوام ژرمن‌ها در طول قرون وسطی و در دست گرفتن انحصار تجارت در شمال اروپا و در قرن سیزدهم حوزه تجاری و بازرگانی شامپانی در شمال فرانسه، اتحادیه تجاری در جمهوری ونیز که هم از نظم و سامان بالایی برخوردار بود و هم در کشتی‌سازی و کشتیرانی حرفی برای گفتن داشت، اشاره کرد.

در رهگذر این فرایندها شهرها توسعه پیدا کرده و در خدمت گسترش بازرگانی و تجارت قرار گرفتند، از طرف مقابل نیز دستاوردهای گسترش تجارت و بازرگانی هم به شهرها وسعت و توسعه بخشید و باعث پیدایش شهرهای جدید شد. این فرایند از بده-بستان‌ها، سازنده چرخه و مدار تعیین‌کننده‌ای با آثار بازنشر گسترده به نام چرخه «شهر-تجارت» می‌شود. این مدار و چرخه درواقع موتور رشد مرکانتلیسم است. ازاین‌رو بدون

۱- مولر- جری، ذهن و بازار، جایگاه سرمایه‌داری در تفکر اروپای مدرن، ترجمه نصرالله‌زاده، نشر بیدگل، ۱۳۹۵، صفحات ۳۷-۲۷

۲- می‌توان گفت توسعه تجارت در دوران مرکانتلیسم از دو محرکه برخوردار بود: یکی از درون (عمودی) که موجبات گسترش تجارت بین جنوب اروپا و شمال اروپا را فراهم می‌کند و از گسترش، عمق و پایداری برخوردار می‌شود و دیگری توسعه از برون (افقی) که جنگ‌ها، تعامل‌ها و تقابل‌ها باعث گسترش تجارت از راه خشکی بین جنوب اروپا- خاورمیانه- هند و چین شده و از گستردگی برخوردار می‌شود.

هیچ تردیدی، شهرها یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری نظام تجاری و بازرگانی یا نظام سرمایه‌داری اولیه هستند. در پیدایش نظام سرمایه‌داری، چه با نگاه درونزا چه برونزا، نقش شهرها و نقطه تأثیرگذاری کانونی آن بر بسط و توسعه مراحل تحولی و تکوینی و فرایندهای گذار از انقلاب تجاری و بازرگانی و نظام سرمایه‌داری نقشی غیرقابل انکار داشته‌اند.

همگان بر این باور هستند که رنسانس و دستاوردهای آن از یک طرف و نواندیشی در عرصه‌های دین و سپس عمومیت پیدا کردن آن در نهضت پروتستان، به شکل‌گیری و گسترش بیشتر انقلاب تجاری منجر شد و نقش آن در زوال نظام زمین‌داری و نظام اشرافیت و فئودالیته بسیار مهم بوده است. این فرایندها، نظم اجتماعی با دسترسی محدود و متکی بر فئودالیسم، اشرافیت و زمین‌داری را به افول کشانید. عوامل پیش‌برنده، نظم‌های اجتماعی نوینی را بر روی ویرانه‌های فئودالیسم پی‌ریزی کردند؛ نظمی که دیگر متکی بر زمین و اشرافیت نبود بلکه متکی بر تجارت، پول، سرمایه، شهرنشینی و با دسترسی بازتر نسبت به نظم اجتماعی متکی بر فئودالیته بود. کانون جغرافیایی، جمعیتی و خاستگاه شهر، در این زوال کهنه و زایش‌های نو، نقش ویژه‌ای داشته است. مورخان دلیل اینکه چرا جنوب اروپا با آن تمدن تاریخی (یونان و روم) و به‌ویژه ایتالیا کندتر و با تأخیر به ابعاد همه‌جانبه انقلاب تجاری (که خود آغازگر آن بود) دست یافت، را در پایداری بیشتر نظام فئودالیته و نهادهای کلیسا در ایتالیا نسبت به شمال اروپا می‌دانند. نقش بالادست زمین، زمین‌داری و تولیدات کشاورزی در ایتالیا نسبت به عرصه‌های بازرگانی در اقتصاد ملی آن کشور طی قرون ۱۶-۱۳ سرعت تحولات را در این جغرافیا با سرعت کم روبه‌رو ساخت. برعکس اروپای شمالی که از این مناسبات برخوردار نبود، با سرعت بیشتری حرکت در مسیر فرایندهای انقلاب تجاری و ورود به نظام سرمایه‌داری را شروع کرد. با اینکه زایش اولیه رنسانس در ایتالیا بود و علاوه بر این نطفه‌های تاریخی در عرصه تجارت و بازرگانی بین دنیای غرب، خاورمیانه و شرق در شهرهای جنوب اروپا یعنی ایتالیا قرار داشت، ولیکن خاستگاه رنسانس و حرکت آن توانست توجیه مناسبات بازرگانی و سرمایه‌داری را در نظامات شهری شکل داده و آن را تبدیل به قوه حرکت و بالندگی کند. این قوه حرکت و بالندگی در شمال اروپا از توان بسیار بیشتری نسبت به جنوب اروپا برخوردار بود. اگر

طی چند دهه تا پایان قرون وسطی، جنوب اروپا و ایتالیا یکه‌تاز غلب عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی بودند، اکنون با زایش دستاوردهای رنسانسی در شهرها و شکل‌گیری نطفه‌های اولیه سرمایه‌داری و بازرگانی در شمال اروپا از قرن ۱۵ و ۱۶ به بعد این شمال اروپاست که به‌تدریج شکل و ماهیت اروپا را پی‌ریزی کرده و به آن سامان، سازمان و چهره جدیدی می‌بخشد. شمالی که تا دیروز نسبت به جنوب بسیار عقب‌افتاده بود و حرفی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی اروپا نداشت، اکنون به‌دلیل شکل‌گیری مناسبات پیش‌برنده و سرعت بیشتر این مناسبات و پیامدهای آن نسبت به جنوب، موقعیت محوری و اصلی اروپا را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از آنِ خود می‌سازد.[1] اگر موقعیت تمدنی و گسترش نفوذ در اطراف مدیترانه در روم باستان و موقعیت جغرافیایی ایتالیا در دریای مدیترانه شرایط مناسبی را برای برتری این امپراطوری در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی در دوران قرون وسطی داشت، اکنون در دوران پایانی قرون وسطی و در اروپای عصر انقلاب تجاری و بازرگانی، یک جابه‌جایی عظیم ولیکن تدریجی و کُند از جنوب اروپا به طرف شمال در حال شکل‌گیری بود. گویا روح تمدن از خستگی از کالبد متمدن خود یعنی ایتالیا، سفری به مناطق عقب‌افتاده و بربر دارد تا در آنجا تمدن باشکوه و جلال خود را با کالبدی جدید برپا کند. دیگر کالبد ایستای جنوب نمی‌تولند تمدن جدید که هر روز پهن‌تر، بزرگ‌تر و وسیع‌تر می‌شود را در خود جای دهد.

در همین دوران و از قرن ۱۳ به بعد اروپا به‌تدریج علاوه بر زبان لاتین به طرف تکلم با زبان‌های ملی روی آورد. جابه‌جایی قدرت از جنوب اروپا و حوزه مدیترانه به شمال اروپا و دریای شمال و سواحل اقیانوس اطلس نیز، تکلم به زبان ملی را روح و جان بخشید و این مناطق که زیاد ارتباط عاطفی با زبان لاتین نداشتند، از هر نظر به بسط و تکامل زبان‌های ملی روی آوردند.[2] در همین راستاست که در این عصر ظهور احساسات ملی از دامنه وسیعی برخوردار می‌شود.

۱- شکل و ماهیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپا تا قرن ۱۵ هویت خود را از تمدن جنوب اروپا و از امپراطوری روم و بعد از فروپاشی و مسیحی شدن اروپا، از امپراطوری مقدس روم و کلیسا داشت. اکنون از قرن ۱۵ به بعد، اروپای شمالی به‌تدریج برای خود هویت و شناسنامه‌ای جدید تعریف می‌کند. هویتی که از این قرن به بعد تا حد زیادی هویت اروپا را تعریف می‌کند تا قرن ۱۵ از آن روم و بعد از این قرن از بربرهای دیروزی و پیشروهای امروزین بود.

۲- لوگاف- ژاک، صفحات ۲۶۲-۲۵۱

اگر ایتالیا تا قرون وسطی مفتخر به داشتن شهر و از آن مهم‌تر نظام دولت- شهری بود که مناسبات تجاری و بازرگانی با شرق (خاورمیانه، هند و چین) و تأمین نیازهای اروپا را برعهده داشت، اما شمال اروپا در این عصر، شتابان‌تر در حال ساخت شهر و ارتباط آن با دنیای بازرگانی و تجاری است. در ایتالیا و حوزه نفوذ جغرافیایی‌اش، قدرت و نفوذ برج و قلعه‌های فئودالیته اگرچه درحال افول بود، ولیکن در دوران پایانی قرون وسطی هنوز از نفوذ و قدرت بالایی در عرصه‌ها برخوردار بودند.

تقابل بین دو دنیای قلعه و برج‌های فئودالی با شهرها در جنوب اروپا و ایتالیا، بخشی از قدرت و حرکت رو به جلو را از این مناطق گرفت و مانع پیشرفت آنها شد. درحالی‌که در شمال اروپا که تا دیروز عقب‌افتاده بوده و زندگی قبیله‌ای داشتند، دائم در حرکت و کوچ از یک منطقه به منطقه دیگر برای تأمین غذا و امنیت خود بودند، در این عصر و چون قلعه و برج‌های حکمرانی فئودالیته یا نبوده و یا از قدرت لازم برخوردار نبودند، شکل‌گیری شهرنشینی و عرصه‌های بازرگانی و تجاری بدون موانع نظام فئودالیته توانست حرکت بسیار پیش‌برنده‌ای را در این مناطق فراهم سازد.

بروز اندیشه‌های رنسانسی، اومانیستی به‌ویژه در ایتالیا و توجه به فردگرایی و جایگزینی انسان‌محوری به جای خدامحوری، باعث پی‌ریزی فرهنگ و نهادهایی شد که در بستر زمان، منجر به پیدایش انسان اقتصادی و انسان سرمایه‌داری شد.[۱]

اگرچه شروع این تفکرات بیشتر در جغرافیای جنوب اروپا و به‌ویژه ایتالیا قرار داشت، اما نشر همه‌جانبه این فرهنگ پیش‌برنده، بیش از ایتالیا در جغرافیای دشت‌های شمال اروپا و حوزه اسکاندیناوی باور، فرهنگ و اعتقاد عمومی شد و از آن، نهادها و سازمان‌ها برای حرکت شکل گرفت. این کمیت و کیفیت نهادی از فرهنگ پیش‌برنده و برتری حوزه شمال اروپا نسبت به جنوب خیلی زود سرنوشت اروپا را دگرگون ساخت.

۱- رجوع شود به: مطالعات گسترده ماکس وبر در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، کتابی که شکل کنونی‌اش را آنتونی پارسونز در ۱۹۳۰ از مقالات وبر انتشار داد. وبر معتقد است اخلاق پروتستانی کار نیروی مهمی در پشت کنش جمعی برنامه‌ریزی نشده و هماهنگ نشده‌ای بود که توسعه سرمایه‌داری را تحت تأثیر خود قرار داد. وبر در این کتاب بر این باور است که اخلاق پروتستانی و به‌طور خاص کالوینیسم، گروه‌های انبوهی از مردم نیمه‌متمدن اروپای شمالی را برای درگیر شدن با کار در اقتصاد و تجارت از طریق برپایی توسعه بنگاه‌های تجاری و تولیدی و جهت تجمیع ثروت برای سرمایه‌گذاری توانست برانگیزاند. اخلاق پروتستاتی کار وبر، این تفسیر را در خود دارد که ثروتمندتر شدن در این دنیا می‌تواند نشانگر فیض و رحمت الهی به فرد مؤمن و نشانه‌ای از رستگاری اخروی باشد.

به‌گونه‌ای در تاریخ ثبت شد که شمال عقب‌افتاده دیروزی، امروز و فردا از جنوب اروپا جلوتر خواهد بود.

دلیل رشد شتابان شمال اروپا نسبت به ایتالیا را باید در پویایی و بالندگی نهادهای نوین که در شمال پی‌ریزی شدند و ایتالیا یا از آن بی‌نصیب بود یا نهادهایش آن بالندگی که شمالی‌ها داشتند، را نداشت جست‌وجو کرد. ایتالیا نیز نهادهایش پویاتر از اسپانیا بودند. به همین جهت از این کشور جلوتر بود.

اسپانیا در این عصر با برخورداری از مستعمرات وسیع از جنوب آمریکای شمالی تا تمام آمریکای جنوبی، سرزمین‌هایی بسیار غنی از معادن طلا، نقره، فلزات، سرشار از منابع طبیعی و غذایی را از آنِ خود کرده است. این منابع و فرصت‌های آن بود که زمینه انقلاب تجاری و بازرگانی را برای اروپا فراهم و آن را شعله‌ور ساخت. این شعله فروزان در هلند، دانمارک و انگلستان شعله‌ورتر شده و شمال اروپا را به طرف کسب منافع بیشتر از منابع و حضور بیشتر در عرصه دریاها کشانید. حرکتی که به همراه خود آثار و پیامدهای گسترده‌ای داشت که از آن به نام انقلاب تجاری و بازرگانی یاد می‌کنند. حال چرا اسپانیا، کشور متقدم در این تسخیرها و با دست گرفتن منابع و فرصت‌ها کارنامه‌اش از ایتالیا در پیشرفت، عقب‌تر و هر دوی این کشورها از شمال اروپا عقب‌تر هستند؟ به باور ماکس وبر، چگونگی کمیت و کیفیت پیدایش انسان اقتصادی و انسان سرمایه‌داری در اسپانیا بسیار ضعیف‌تر از سایر مناطق اروپا بود. اسپانیا بسیار دورتر از جغرافیای تفکر این عرصه‌ها و برداشت‌های پروتستانی از خدا، خود، دنیا و آخرت بود. برعکس هنوز این کشور از ارتباط مستحکمی با کلیسای کاتولیک برخوردار بود. تبادل و همکاری قدرت نظامی دریایی اسپانیا در تسخیر دریاها و سرزمین‌ها و دستیابی به منابع جدید و همراهی و همگامی همه‌جانبه کلیسای کاتولیک با آن نه‌تنها نظام کشاورزی و فئودالیته حاکم بر کشور را به ضعف نکشانید، بلکه به آن اقتدار بیشتری بخشید.

موانع رشد انقلاب تجاری و بازرگانی در اسپانیا را می‌توان در عوامل زیر بیان کرد. اسپانیا در این عصر از شیوه‌های غلط مرکانتلیستی بهره می‌گرفت یعنی جمع‌آوری و غارت طلا و نقره و ذخیره کردن آن در اسپانیا. هدف کانونی این کشور جمع‌آوری طلا و نقره بود نه دستیابی به فرایندهای ثروت‌ساز تجاری و بازرگانی. دستیابی به این

فرایندها اگر برای شمال اروپا نان پایدار ساخت، دستیابی به طلا و نقره و انبار کردن آن بدون توجه به ساختن و پرداختن فرایندهای تجاری و بازرگانی برای اسپانیا، نان یک‌شبه و کوتاه‌مدت ساخت.

اسپانیا برعکس اروپای شمالی به جای اینکه منابع تسخیری خود را به پای رشد صنایع تولیدی و کارگاه‌های مانوفاکتوری[1] و پیشه‌وری تخصصی بریزد، به زراندوزی و انبار کردن طلا و نقره اقدام کرد. اسپانیا در این عصر به‌خاطر فقر فرهنگی خود نسبت به شمال، پی به فرایندها و چرخه‌های تسلسلی ثروت و ثروت‌سازی مرکانتلیسم نبرد. بلکه توجه کانونی خود را به انبار کردن بیشتر طلا و نقره معطوف کرد آن‌هم بدون بهره‌گیری از آثار سرریز گسترده‌اش. شمال اروپا با سابقه تاریخی بسیار عقب‌تر از اسپانیا و با کسب میزان طلا و نقره بسیار کمتر از اسپانیا و با کارنامه‌ای ضعیف‌تر در تسخیر سرزمینی، چون از یک فرهنگ بالندگی در ایجاد و کسب ثروت و ثروت‌سازی برخوردار شد، توانستند با سرعت بسیار بالایی از اسپانیا پیشی گیرند. وقتی عصر طلا و نقره رو به افول گذاشت، اسپانیا هم از قافله اروپا عقب‌تر افتاده بود و هم دیگر در انبار طلا نداشت و نمی‌توانست در دنیا طلایی به‌دست آورد، چون قبلاً همه آنها را غارت کرده و انبار کرده بود و به‌تدریج آن را مصرف کرده بود. درحالی‌که حوزه شمال اروپا در این عصر که اسپانیا در رنج است، برخوردار از عناصر طلاساز شده بود. یعنی برخوردار شدن از انسان اقتصادی و فرهنگ سرمایه‌داری که اقتصاد، تولید و عرصه‌های بازرگانی را می‌سازند.

اسپانیا با نگرش غارتی و بد اداره کردن مستعمرات خود، علاقه ضعیف به فرهنگ و عرصه‌های بازرگانی بین مردم اسپانیا، قوی بودن فرهنگ صاحبان سلاح، شمشیر و سپاه و به‌دست آوردن سرزمین و غنایم، ضعف در نظام دیوان‌سالاری حاکم بر اسپانیا و مستعمرات آن، این عقب‌افتادگی را برای خود فراهم ساخت. بدین‌سان رقابت‌پذیر شدن تدریجی قدرت‌های شمال اروپا (هلند، انگلستان، دانمارک، فرانسه) نسبت به اسپانیا

۱- Manufactures کارگاه مانوفاکتوری در مقابل همکاری ساده است. در مانوفاکتور از طریق جمع شدن نیروی کار در ذیل یک سقف یک کارگاه و تحت کنترل و مدیریت یک نفر (یا سرمایه‌دار)، یک محصول با تقسیم کار بین کارگران تولید می‌شود. درحالی‌که تولید ساده، یک نفر همه فرایندهای تولید محصول توسط یک نفر انجام می‌شود. تولید در یکی ساده و در دیگری سازمانی است. رشد مانوفاکتور، از بطن صنایع پیشه‌وری فردی بود که در این صنایع پیشه‌وری، به‌تدریج تولید هر محصول به اجزای مختلف تجزیه شده، هر جزء را یک نفر انجام می‌دهد نه کل محصول را. این امر موجبات سرعت، دقت، کاهش هزینه‌ها و تخصصی‌تر شدن کار را فراهم می‌سازد (کارل مارکس، سرمایه، مترجم: ایرج اسکندری، انتشارات فردوسی)

عواملی شدند که در زمان کوتاه این کشور را برتری بخشید و از بالادستی به فرودستی تبدیل کرد.[۱] در قرن ۱۶ با افزایش قیمت کالاها و مواد غذایی و برتری شمال اروپا در این عرصه‌ها، اسپانیا جهت تأمین نیازهای خود انبارهای طلای خود را خالی کرد. اکنون این اسپانیای ضعیف وارد قرون جدید می‌شود. درحالی‌که انبارهای طلایش خالی، مستعمراتش هر روز در حال از دست رفتن بودند، زیرا بنیان تولیدی ضعیف و فرهنگ اقتصاد بازرگانی و سرمایه‌داری و نهادهای ضعیف دارد و این ضعف‌ها، بن‌مایه‌های این افول را فراهم می‌سازد. در این عصر اسپانیا به جای دستیابی به عنصر خودیابی از خود، با تفکر کاتولیکی خود و در تعامل با کلیسای کاتولیک، توجه ویژه‌ای در برخورد با تفکرات پروتستان و برپایی نظامات انگیزاسیون و آزار دگراندیشان دارند. این رفتارها و نهادها در اسپانیا همراه با منابع مستعمرات، موجبات تقویت نظام زمین‌داری و تقسیمات سینیوری را برای این کشور فراهم ساخت و این نظام و تقسیمات در عصر شکل‌گیری سرمایه‌داری اولیه به مانعی بزرگ تبدیل شد و اسپانیا را به پایین‌دست سوق داد.

در فرانسه نیز دو عامل مهم در تأخیر این کشور در رشد مناسبات تجاری، سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی نسبت به انگلستان و اسکاندیناوی تأثیرگذار بوده است. یکی ساخت نظام فئودالی قوی و دوم وجود سیاست‌های مذهبی کلیسای کاتولیک فرانسه. فرانسه در این عصر با وجود اینکه جمعیتش بسیار بیشتر از انگلستان است با مهاجرت روستاییان به شهرها، با افت تولید مواد غذایی مواجه شد. مهاجرت جمعیت به مستعمرات نیز از توفیق زیادی برخوردار نبود، اداره مستعمرات نیز از ناهماهنگی با سرزمین اصلی حکایت دارد و بعضی از پادشاهان همچون لویی پانزدهم تمایلی به حفظ مستعمرات برای کشور ندارند. فئودالیسم بسیار متمرکز فرانسه که در هیچ جای اروپا مثل آن دیده نمی‌شد، عدم علاقه اشرافیت ژرمنی فرانسه به تجارت و بازرگانی، اقتدار همه‌جانبه کلیسای کاتولیک فرانسه و نهادهای آن و درگیری این کلیسا با افکار پروتستان‌ها و

۱- برخورد کشورهای اروپایی با سرزمین‌های جدید کشف شده را می‌توان در دو گزینه تقسیم‌بندی کرد: کشورهای شمال اروپا که فاقد مدنیت تاریخی بودند و از آنها به نام بربر و نیمه‌متمدن یاد می‌کردند، همچون مردم هلند، دانمارک، انگلستان و فرانسه. وقتی وارد سرزمین‌های کشف شده شدند، بنا را بر ماندن و ساختن و بهره گرفتن گذاشتند. این امر چرخه «آمدن- ماندن» را شکل داد که آثار بسیاری در آباد شدن سرزمین‌های جدید (آمریکا، کانادا، استرالیا، ...) و با بهره‌گیری سرزمین اصلی از آنها را درپی داشت. درحالی‌که قدرت‌های دریایی و سلحشوری اسپانیا و پرتغال که سرزمین‌های جدید را این‌ها کشف کرده بودند، بنای تاراج، غارت طلا و نقره، مواد غذایی و برده‌گیری را داشتند. این‌ها سازنده چرخه «آمدن- غارت» را داشتند که پس از غارت چون دیگر چیزی نبود، افول در منطقه و سرزمین اصلی را شاهد بودند.

سرکوب همه‌جانبه آنها در عصر لویی چهاردهم و همچنین منشور یا فرمان نانت[1] که موجبات مهاجرت گسترده‌ای از افراد و افکار پیشه‌ور را در فرانسه فراهم ساخت، همه اینها موانع عمده‌ای برای بالندگی فرانسه در این عصر شدند. اگر اسپانیا طلای خود را از دست داد، فرانسه بسیاری از مغزهای خود را از دست داد. در این عصر کلیسای کاتولیک با سیاست‌هایش و همراه با آتش‌بیاری نظام فئودالیته اشرافی فرانسه، مانع مهمی در سرعت‌گیری این کشور در ورود به انقلاب تجاری، بازرگانی و صنعتی شدند. این‌ها عواملی شدند که فرانسه در عصر لویی پانزدهم در رقابت با انگلستان تقریباً تمامی مستعمرات خود را به انگلستان واگذار کرد.

فرانسه با تأخیر در پذیرش فرهنگ سوداگری، تجاری و بازرگانی و پذیرش آن از نیمه دوم قرن ۱۷ تا ۱۷۸۹ توانست برای دستیابی به آثار انقلاب تجاری، بازرگانی و صنعتی گام‌هایی بردارد و این کشور پس از انگلستان در سال ۱۸۵۰ به سوی صنعتی شدن حرکت کرد.

٤-۳-۱۳- چرخه «پول- تجارت- نظم اجتماعی نوین»

با وقوع اصلاحات دینی در کلیسا و نهضت پروتستان، آنها نیز به اندازه همتایان کاتولیک خود اعتقاد داشتند که جست‌وجوی مال و ثروت می‌تواند مانع از رستگاری شود. ماکس وبر در این باره می‌گوید:

> «چگونه ممکن است هرگونه مذهب حقیقی بتواند مدت زمان زیادی دوام بیاورد زیرا مذهب باید ضرورتاً هم سخت‌کوشی ایجاد کند و هم قناعت‌پیشگی و این‌ها نیز خواه و ناخواه مال و ثروت ایجاد می‌کنند؛ اما هر چه مال و ثروت بیشتر شود، غرور و خشم و شکل‌های مختلف دنیادوستی نیز افزایش خواهد یافت.»[2]

مطابق این نگاه منفعت‌طلبی به معنای به خطر انداختن رستگاری بود و سودخواهی در این دنیا می‌توانست به زیانکاری در آن دنیا بینجامد.

۱- جنگ‌های مذهبی فرانسه (۱۵۹۸-۱۵٦۳) دوره‌ای از جنگ داخلی و عملیات‌های نظامی و کشتار بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها بود. پیمان نانت در سال ۱۵۹۸، پایانی بر این جنگ و ستیز بود. با این فرمان، اقامت پروتستان‌ها در برخی نواحی کشور به رسمیت شناخته شد و یکسری از آزادی‌ها برای آنها مورد پذیرش حکومت قرار گرفت. فرمان نانت در زمان هانری بزرگ (چهارم) اعلام و در زمان لویی چهاردهم این فرمان لغو و موجبات جنگ مجدد را فراهم ساخت (۱٦۸۵).

۲- مولر- جری، صفحه ۳۸

در فضای شکل‌گیری اولیه انقلاب تجاری، هیچ مسئله‌ای به اندازه وام دادن به قصد بهره تنفرانگیز نبود. ارسطو بهره این وام را زشت و شماتت کرده بود و از نظر کلیسا و مسیحیان کرداری گنهکارانه بود. در کتاب تورات، یهودیان از دادن وام همراه با بهره به یکدیگر منع شده‌اند، اما آنها را آزاد گذاشته‌اند که به غیر یهودیان وام دهند. شما می‌توانید به بیگانگان وام بهره‌دار بدهید، اما به برادرانتان نمی‌توانید.[۱]

متفکران مسیحی و یهودی در قرون وسطی با دستیابی به اجتهادهای نوین برای پیش‌برد مقاصد اقتصادی خود کوشیدند اصطلاحات «برادر» و «بیگانه» را تعریف و مصادیق امروزین آن را مشخص کنند. تا قرن ۱۲، متفکران مسیحی به این نتیجه رسیدند که اصطلاح «برادر» به همه انسان‌ها اطلاق می‌شود و وام دادن با بهره همیشه و همه‌جا کاری گنهکارانه است. کلیسا در این عصر هم با دفاع از دارایی خصوصی با ظهور نوعی اقتصاد شهری و تجاری همنوا شد و کمابیش حکم به مشروعیت دادوستد می‌داد و هم تقابل شدید با عرصه‌های رباخواری داشت. اکویناس به تبعیت از تفکرات ارسطو و رومیان، بر این باور بود که پول ماهیتاً سترون و بی‌بار است و «پول پول نمی‌زاید» و این امر در کانون اقتصادی اسکولاستیک این عصر قرار گرفته بود. تأکید بر ممنوعیت رباخواری به تقابلی بین احکام مذهبی و فرایندهای رشد و توسعه تجاری انجامید.

از سال‌های ۱۳۰۰-۱۰۵۰ کلیسا از یک طرف به سطح تازه‌ای از نفوذ بر حیات و ممات اروپاییان دست یافته بود. از طرف دیگر توسعه تجارت و تبادل مازادهای جدید کشاورزی، کارکرد اقتصادی وام‌دهی را مهم‌تر ساخته بود. کلیسا هم با انجام رباخواری سخت مخالفت داشت و درعین‌حال وام‌دهی بیش از هر زمان دیگری برای گسترش اقتصاد اروپا ضروری بود. اکنون یکی از گناهان کبیره در قاموس الهیات به ضرورتی کبیره برای حیات تجاری تبدیل شده بود و این سخن مطرح می‌شد که آنان که رباخواری می‌کنند گرفتار جهنم می‌شوند و آنان هم که رباخواری نمی‌کنند گرفتار فقر می‌شوند.[۲]

یکی از روش‌هایی که کلیسا برای نجات از این گرفتاری به آن توسل پیدا کرد، باز گذاشتن دست یهودیان برای ورود به این فعالیت ممنوعه اقتصادی بود. زیرا یهودیان

۱- منبع قبل

۲- منبع قبل، صفحه ٤٠

مشمول منهیات قانون شرع نمی‌شدند ولی در هر صورت به دلیل انکار مسیح، محکوم به لعنت ابدی نیز بودند. پاپ نیکلاس پنجم ترجیح داد به جای آن‌که مسیحیان در بین خود وارد دادوستد پول شوند، بر قوم یهود است که مرتکب رباخواری شود.[۱]

چنین شد که پیوندی مستحکم‌تر، قانونی‌تر و همه‌جانبه‌تر بین وام دادن پول و قوم یهود شکل گرفت. پول برای کلیسا غالباً نجس شمرده می‌شد و به‌عنوان چیزی کثیف و تنفرانگیز به تصویر کشیده می‌شد. یهودیان غالباً موجوداتی بدبو و مشمئزکننده توصیف می‌شدند و در بازنمودهای تصویری حرص و آز، اشاره آشکار و معمول به یهودیان داشت. اگر وام‌دهندگان مسیحی بوده و طلب ربا و بهره می‌کردند (از آنها به‌عنوان کسانی که با به‌کارگیری نیرنگ یهودی‌ها درصدد دریافت ربا هستند) پست شمرده می‌شدند.[۲]

یهودیان اروپا که روزگاری معاش خود را از زراعت و صنایع دستی تأمین می‌کردند و در بیشتر مواقع در همه شئون زندگی اجتماعی با طرد و ممنوعیت مواجه شده بودند، در این شرایط زمانی توانستند خود را به‌عنوان وام‌دهندگان پول و اعتبار، حفظ نمایند.[۳] به همین جهت از قرن ۱۲ به بعد به جماعتی با گرایش‌های سوداگرانه تبدیل شدند و وام دادن پول با بهره و ربا دست برتر را در فعالیت‌ها برای آنها ایجاد کرد.[٤]

نقش ویژه یهودیان به‌عنوان وام‌دهندگان پول از یک سو آنان را به عصای دست مراجع قدرت سیاسی که با آنان مدارا و از آنان محافظت می‌کردند، تبدیل کرده و از سوی دیگر انزجار بخش‌هایی از جماعت مسیحی را نسبت به آنها برانگیخت. یهودیان غالباً نیازهای پولی، مالی و اقتصادی پادشاهان را برآورده می‌کردند. نجبا و روحانیون که از مالیات دادن به شاه معاف بودند، با وام گرفتن از یهودیان با نرخ بهره بالا، بخش اعظم ثروت خود را از طریق بهره به یهودیان منتقل می‌کردند و از طریق مالیاتی که شاه بر اموال یهودیان بسته بود، بخش اعظم این ثروت به خزانه پادشاه منتقل می‌شد. به عبارت دیگر فعالیت پولی و بانکی یهودیان همانند یک اسفنج عمل می‌کرد، آنان پول اقشار معاف از مالیات را به خود جذب و سپس پادشاهان آن را با وضع مالیات و عوارض از

۱- برای بررسی دیدگاه متفکران مسیحی درخصوص وام دادن پول از جانب یهودیان، نگاه کنید به:
Poliakov Leon: Jewish Bankers and the Hol see: y from the Thirteenth to the Seventeenth Century, London 1979 pp 13-35

۲- مولر- جری، صفحه ٤۱

۳- لوگاف- ژاک، صفحه ۱۷۵

٤- مولر- جری، صفحه ٤۳

یهودیان اخذ و به خزانه شـــاهی واریز می‌کردند. نرخ بهره وام‌های یهودیان با معیارهای امروزین بالا و غالباً بین ۳۳ تا ٦۰ درصـد در سـال در نوسـان بود.[۱] این چنین شـد که در دنیای مسـیحیت و در اروپای قرون وسـطی، تصـویر تجارت و امور بازرگانی با تصـویر فرد یهودی، پیوند ناگسستنی پیدا کرد.

در کشـــورهای کاتولیک، رباخواری تا قرن ۱۸ به‌لحاظ قانونی چه قانون شـــرعی و چه قانون مدنی، محکوم بود و حتی بعد از آن نیز همچنان تقبیح می‌شد. در سال ۱۷٤٥ پاپ بندیکت چهاردهم در فرمان خود منع وام‌دهی در ازای بهره را اعلام کرد. در سال ۱۸۹۱ در فرمان پاپ لویی ســـیزدهم، رباخواری ســـیری‌ناپذیر محکوم و در پیوند با حرص و طمع قرار گرفت. در فرانســـه رباخواری تا اکتبر ۱۷۸۹ برابر قانون، نوعی بزه دانســـته می‌شد.

اما مسیحیان در شرایط کشف سرزمینی و توسعه انقلاب تجاری و بازرگانی به‌تدریج و در خفا و پنهان، معاملات ربوی خود را یا پنهان یا با توجیهاتی که آن را از مصـادیق ربا تعریف نمی‌کردند، انجام می‌دادند. رواج این امر باعث شـــد که در برخی نقاط محاکم مدنی و حتی کلیسایی به تمایز بین نرخ‌های معتدل و غیرمعتدل ربح که مورد تأیید شرع نبود، قائل شـــوند. در اواخر قرن، واتیکان اعلام کرد که کاتولیک‌های مؤمنی که درباره وام دادن پول در ازای نرخ قانونی بهره دلواپسی دارند، لازم نیست درباره اثر این کار بر روحشان نگران باشند.

نهضـــت لوتر، در باب بازرگانی و رباخواری منتقد ســـرســـخت تجارت به‌طور عام و تجـارت بین‌المللی بـه‌طور خـاص بود و در عمـل محکوم کردن وام‌دهی پول، از شـریعت‌شـناسـان کاتولیکی هم سـخت‌گیرانه‌تر عمل می‌کرد. جان کالوین به مخالفت با دیدگاه اسکولاستیکی درباره پول به‌عنوان امری سترون برخاست و وام دادن پول با یک بهره ثابت ٥ درصـــدی که حداکثر نرخ بهره بود را برای امور بازرگانی جایز شـــمرد؛ اما

۱- یهودی‌ها در قرن ۱۳ میلادی در شهر ونیز در محلات یهودی‌نشین، با گذاشتن یک میز در کنار خیابان قرارداد وام ربوی را با مسیحیان منعقد می‌کردند. آیین مسیحیت و پیروان آن، دادن و گرفتن ربا را حرام می‌دانستند. به این میزها که عقد قرارداد وام بر روی آن انجام می‌شد بنکی یا Banci می‌گفتند. با گسترش عرصه‌های رنسانس و اوج‌گیری مرکانتلیسم و نیاز به پول، کار و فضای کسب و کار، Banci توسعه همه‌جانبه پیدا کرد و با انتقال این میزها به ساختمان‌های بزرگ جهت پاسخ‌گویی به نیازها و برخوردار شـدن از قواعد روشـن‌تر و محکم‌تر در دادن و پس دادن این وام‌ها Bank شـکل گرفت. گذار این پدیده از ونیز و توسعه آن در قرن ۱۷ به انگلستان، دستاوردهای بسیار مهمی را برای پی‌ریزی و توسعه تجارت، صنعتی شدن، گسترش وسعت بازار، جابه‌جایی قدرت مالی و اقتصادی از طبقه‌ای به طبقه دیگر یا از کشوری به کشور دیگر درپی داشت. در این رهگذر آیین مسیحیت در آغاز با مخالفت و به‌تدریج با نوسازی امور بانکی موافقت کرد.

کسانی که شغل‌شان وام دادن پول بود او را از شهر ژنو بیرون راند. کلیسای اصلاح دینی هلند، گرفتن یک بهره حداکثری ثابت را مجاز اعلام کرد درعین‌حال تا اواسط قرن ۱۷ از ورود بانکداران به درون امت واحده مسیحی جلوگیری می‌کرد. در انگلستان نیز تمایز مشابهی بین رباخواری غیرقانونی و رباخواری قانونی گذاشته شد. در تعریف رباخواری را تا یک میزان ثابت و حداکثری از حیث نرخ بهره می‌دانستند. سر فرانسیس بیکن در رساله خود با عنوان در باب رباخواری در سال ۱۶۱۲ توصیه کرد که همه رباخواران باید عرق‌چین‌هایی به رنگ نارنجی سوخته بر سر بگذارند چون آنان یهودی‌گری می‌کنند درعین‌حال در سرزمین‌های ژرمنی به کسانی که در کار رباخواری بودند، لقب یهودیان مسیحی داده بودند.[1] کالوین‌ها و پیوریتن‌ها که در ازای بهره وام می‌دادند از طرف کاتولیک‌ها و لوترین‌ها به افراد شبه یهودی تشبیه می‌شدند. نظریه‌پرداز قرن ۱۷ انگلیسی جیمز هرینگتن[2] هشدار داد که یهودیان مردمانی هستند که شیره‌ای را که حیات‌بخش اعضای طبیعی و مفید جامعه است، می‌مکند. القابی همچون انسان‌های غیرطبیعی، بی‌فایده، انگلی ... برای یهودیان، صفاتی بود که بعضی از متفکران در وصف تجارت و دادوستد پول در این عصر به‌کار می‌بردند.[3]

بدین‌سان شرایط زمانی و مکانی قرون ۱۵-۱۳ با آثار و پیامدهای رنسانس و انقلاب اولیه مرکانتلیسم (که توأم با کشف سرزمینی بود)، ضرورت همه‌جانبه‌ای برای وسعت بخشیدن به گستره‌های کمی و کیفی عرصه بازرگانی و تجارت، پیش‌روی افراد و جوامع قرار داد. توسعه تجارتی که فضای تبادل **کالا- کالا** و میدان محدود **کالا- پول- کالا** دیگر نمی‌توانست جوابگوی بالندگی و رشد آن باشد. پول و تغییر نگرش از نازایی آن به زایش و واسطه‌گری یهودیان و سپس درگیرشدن بخشی از تجار مسیحی در این عرصه و پذیرش مشروط کلیسا در عصر انقلاب بازرگانی و مرکانتلیسم به‌عنوان موتور محرکه بسط و توسعه همه‌جانبه مبادلات، باعث گسترش بازارها و درهم‌تنیدگی مناطق

۱- منبع قبل، صفحات ٤٥-٤٤

۲- James Harrigton(1611-1677) صاحب کتاب مشترک‌المنافع اقیانوسیه (Commonwealth of Oceana). او معتقد بود که شکل حکومت پایدار در هر کشور بستگی به چگونگی تقسیم ثروت‌ها و اموال به‌ویژه اراضی دارد. برای دستیابی به حکومت مطلوب باید بین نیروهای اقتصادی، تعادل مطلوبی وجود داشته باشد. تعادل مطلوب را می‌توان از راه برقرار کردن یک حکومت مشترک‌المنافع یا جمهوری برابری به‌دست آورد. هرینگتون براساس فرضیه موازنه در مالکیت ارضی و اعتقاد به اینکه مالکیت زمین ماهیت حکومت را تعیین می‌کند، معتقد به سه نوع حکومت بود: حکومت پادشاهی (سلطنت مطلقه) حکومت پادشاهی مختلط (پادشاهی مرکب یا فئودال‌ها) و حکومت مشترک‌المنافع یا جمهوری.

۳- منبع قبل، صفحات ٤٧-٤٦

و کشـــورها شـــد. امری که در بســـتر حرکت‌های تدریجی، فراگیر و جامع خود، زمینه پیدایش مؤسسات بانکی و پولی را فراهم ساخت و اقتصاد و عرصه‌های آن را به‌تدریج از مدار «کالا- پول- کالا» و نظم اجتماعی آن به مدار همه‌جانبه و افسونگر «پول- کالا- پول» و نظم اجتماعی برخاسته از آن کشانید.

پول در مدار کالا- پول- کالا، محدود و حوزه نفوذش فقط در بعضـــی مناطق بود. برای نخستین بار در ایتالیا، عصر پایانی قرون وسطی شاهد پیدایش مسکوکات طلا و نقره به‌طور گسترده است. دولت- شهرهای ایتالیا نیز براساس توان و اقتداری که داشتند نسبت به ضرب سکه به نام خود اقدام می‌کردند. اعتبار این سکه‌ها به وزن آن و توانایی و اقتداری که ضارب آن سکه داشت، برمی‌گشت. در ونیز به ضرب سکه معتبر دوکا[1] برمی‌خوریم. در فلورانس ضرب سکه طلا رواج داشت که از اعتبار برخوردار بود. در این شهرها گروهی پیدا شدند که کارشان معاوضه و تبدیل پول‌های طلا به همدیگر بود. چون این سکه‌ها از آنِ دولت- شهرها بود، با عوض شدن سکه‌ها در این دولت- شهرها کار تعویض و معاوضه نیز از گسترش بیشتری برخوردار می‌گردید.

تأسیس بانکداری اولیه در ایتالیا در شهر سیرانا و سپس بانک فلورانس با اعتبار بالا[2] توانسته بود منابع زیادی را در خود جذب و تا حد گسترده‌ای به اشراف، سرمایه‌دارها، پادشاهان نیز وام دهد و ما به ازای این وام‌ها از آنها، زمین و مستغلات گرو گیرد و این ازجمله نقطه‌های شروع شکل‌گیری پول و بانکداری است.

پاپ هاینز در سراسر اروپا درآمدهای خود را از طریق بانک فلورانس دریافت می‌کرد. بانک فلورانس علاوه بر ایتالیا در فرانســه و در انگلســتان و در خیابان لمباردی شــعبه داشت که به بانک لمباردی نیز معروف است. در چنین فضایی، به‌تدریج سیستم اعتباری در حد چک و ســفته شــکل می‌گیرد. این امر به بانک و پول اعتبار و نفوذ گســترده‌ای بخشــیده آن‌هم نه در ایتالیا بلکه در کل اروپا و در اینجا هم همانند شــکل‌گیری اولیه رنسانس و مرکانتلیسم که ابتدا در ایتالیا شکل گرفت، ولیکن شکل نهادمند و گسترش همه‌جانبه آن بیش از ایتالیا در شمال اروپا محقق شد. این بار نیز به‌کارگیری اولیه پول، چک، ســفته، بانکداری در ایتالیا بود، ولی در فضــای مســاعدتر شــمال اروپا به‌ویژه

۱- ضرب سکه زرین دوکا (Ducat) که به سراسر اروپا راه یافت. این سکه به پاکی طلا معروف و ممتاز بوده و از آن به‌عنوان مسکوک قابل اطمینان برای تجارت بین‌الملل آن زمان استفاده می‌شد.

۲- بانک فلورانس معروف بود به بانک مونتی سینیوری به معنی بانک آقایان خوب.

انگلستان محصولات و ثمرات همه‌جانبه‌تری برای تمدن بشری و تحولات تکاملی فرایندهای رشد و توسعه فراهم کرد. پیامدهایی که حاکمیت بی‌چون و چرای مدار «پول- کالا- پول» را در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و گستره‌هایی از نظم اجتماعی نوین به بار نشانید.

در شکل‌گیری چنین فرایندها و پروسه‌هایی است که «نهاد انباشت سرمایه» و چگونگی انباشت و آثار سرریز آن موردتوجه همه‌جانبه قرار می‌گیرد. توجه و اهمیت به نهاد سرمایه و نقش دگرگون‌ساز آن بود که بالاترین مرجعیت دینی، معنوی و قدرت سیاسی زمان یعنی پاپ و نهاد کلیسا را وادار به تغییر موضع درباره پول از قلمرو ناپاک و گناه به قلمرو نیمه‌پاک و نیمه‌گناه کشانید. شکسته شدن جزمیت ساختار کهن و استوار نهاد کلیسا با این اجتهاد نوین، راه را برای باب‌گشایی اجتهادهای بعدی در عرصه‌های انسانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برای اروپا هموارتر کرد. به‌ویژه با ظهور اندیشمندان دینی که به جای کلیسا از دانشگاه‌های زمان خود فارغ‌التحصیل شده بودند و با روش‌شناختی و خارج شدن از چارچوب‌های مضبوط ارسطویی و کلیسایی و با آزاداندیشی درصدد حل و فصل مسائل پیش‌روی جامعه برآمدند.

پول و سرمایه در این عصر با ایجاد آثار بازنشر زیروروکننده در خود تولد نوینی یافتند. رنسانس جدید در رابطه بین پول و سرمایه مدار و رابطه علی و معلولی و تسلسلی بین این دو را به‌صورت «پول- سرمایه» و «سرمایه- پول» ایجاد کرد. این مدار جهت حیات و بالندگی خود، به میدان‌های کار و فعالیت توجه دارد تا از این میدان‌ها برای خود، فضای پیش‌برنده کارسازی کند. در این راستا مدار پول و سرمایه به جای نگاه به بخش کشاورزی سنتی با تولیدات محدود و وسعت بازار محدود (که جایی برای شکل‌گیری مدار پول و سرمایه نداشت) نگاه خود را به بستر، زمینه‌ها و قلمروهای صنعتی و تجاری معطوف کرد. قلمروهایی که بیش از آنچه از مدار «پول- سرمایه» دریافت می‌کردند، به آن برگشت داده و این مدار را از بالندگی بیشتری برخوردار می‌ساختند.

ارتباط معنی‌دار و قابل‌ملاحظه‌ای در این عصر بین فرایندهای «پول- سرمایه» و صنعتگران که در این عصر در کارگاه کوچک فردی، خانوادگی و محلی فعالیت داشتند، برقرار می‌شود. ارتباط و بده- بستان بین مدار «پول- سرمایه» با عرصه‌های تولید و صنعت، در گذر زمان موجبات تحول و تکوین این واحدهای کوچک به کارگاهی

صنعتی را فراهم ساخت. تولیدات این واحدهای بزرگ کارگاهی دیگر نمی‌توانست حیات خود را در بازارهای محلی و منطقه‌ای ادامه دهد. ازاین‌رو این واحدهای کارخانه‌ای و با حجم تولید بیش از نیازهای محلی، توجه خود را به بازارهای سایر مناطق معطوف ساخت. نگاهی که به‌تدریج این واحدهای کارگاهی را در عصر انقلاب صنعتی به صنایع کارخانه‌ای با رویکرد ملی و جهانی تبدیل کرد.

بسط و توسعه صنایع کارگاهی و همچنین تحول و تکوین و گذار آنها به صنایع کارخانه‌ای، ارتباط محکم و معنی‌داری بین این کارخانه‌ها و مدار «پول- سرمایه» ایجاد کرد و به آن عمق همه‌جانبه‌ای بخشید که در گذر زمان و درهم‌تنیدگی این دو، امر جداسازی آنها را غیرممکن ساخت. درهم‌تنیدگی تولید به‌صورت کارخانه‌ای با رویکرد ملی و جهانی با مدار «پول- سرمایه» در گذر زمان زمینه‌های شکل‌گیری فرایندهای اولیه و ثانویه انقلاب صنعتی، نظام سرمایه‌داری و نظم اجتماعی برخاسته از آن را فراهم ساخت.

فرمانده‌ان، مجریان و کارآفرینان این عرصه‌های تولیدی و درهم‌تنیدگی بودند که به بازارها وسعت بخشیدند، کمیت و کیفیت تولیدات را دگرگون ساختند، تحولات گسترده‌ای در سطح و عمق، افقی و عمودی و در عرصه‌های زندگی، نیازها، شهرنشینی، مبادله و تجارت را برای اروپا فراهم ساختند. این‌ها خود زمینه‌های تحولات مستمر و پایداری را در همه ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای اروپا فراهم ساختند. به‌لحاظ این زایش‌ها و تحولات گسترده است که مورخان به این برهه از زمان اروپا، عصر انقلاب تجاری و بازرگانی[1] نام نهادند.

پول در این عصر در اروپا از نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای برخوردار گردید و در فرایندهای خود آثار باقیمانده رابطه کالا- کالا (عصر فئودالیسم) را درهم پیچید و آن را به رابطه کالا- پول- کالا تبدیل کرد. رابطه‌ای که خیلی زود توانست فضا و جغرافیا را برای رابطه «پول- کالا- پول» با آثار همه‌جانبه آن در تجارت، تولید، روابط مالی و بانکی در کلیت عرصه‌ها فراهم سازد. اریک فروم در بررسی این تحولات چنین می‌گوید:

«بازارهای قرون وسطی نسبتاً کوچک بود و کار به سهولت انجام می‌گرفت، رابطه‌ای مستقیم و ملموس بین عرضه و تقاضا وجود داشت. تولیدکننده

1- The Mercantilism Revolution 1400-1600

می‌دانست چه مقدار تولید داشته باشد و اطمینان داشت که فرآورده‌هایش را به چه قیمتی مناسب خواهد فروخت؛ اما در این شرایط خاص (عصر انقلاب تجاری) بازار پیوسته بزرگ‌تر می‌شد و هیچ‌کس نمی‌توانست میزان فروش خود را از پیش معین کند. در این حالت روز بازار برای کسی که دسترنجی داشت روز قیامت شده بود. رقابت روزافزون در این میان نیز عاملی مهم در این دگرگونی محسوب می‌شد. آن چنان که با ظهور سرمایه‌داری اصول مربوط به قرون وسطی جای خود را به اصل فعالیت فردی بخشیده بود و هر کس باید خود و بخت خود را می‌آزمود یا به قعر آب فرو می‌رفت یا روی پا می‌ماند. چگونگی کوشش فردی بود که می‌توانست وی را کامیاب کند و به استقلال برساند ... در این شرایط بود که قدرت پول از اصل و نسب و طبقه فراتر رفت.»[1]

نقش پول و سلطه روزافزون آن در عرصه‌ها و نیاز به گستره جغرافیایی و جمعیتی آن، به تأمین ضمانت و امنیت پولی و مالی عمق همه‌جانبه‌ای بخشید. بانک‌ها و مؤسسات مالی و پولی کوچک قادر به پاسخ‌گویی به این نیازها نبودند ازاین‌رو شکل‌گیری بانک‌هایی با حوزه نفوذ در سطح ملی و جهانی دغدغه این روزگار شد، تأسیس بانک سوئد Bank of Sweden در سال ۱٦٥٧ و بانک انگلیس Bank England در سال ۱٦٩٤ در همین راستاست.

در شکل‌گیری بسترها و زمینه‌های این انقلاب مهم و نظم اجتماعی‌اش، بدون هیچ تردیدی فرماندهان دریانوردی که با فعالیت و حرکات پرهزینه، پرریسک و پرخطر توانستند با سفر دریایی خود موجبات کشف سرزمینی[2] را فراهم سازند باید از جایگاه ویژه‌ای در این عصر و در پیدایش این انقلاب یاد شود. کشف سرزمینی تقریباً همه چیز اروپا را زیرورو کرد و به‌تبع این زیرورو شدن، آثار بازنشر گسترده‌ای در صحنه جهان پدید آورد.

کارکرد سفرهای دریایی اکتشافی و پیدایش قاره آمریکا، استرالیا، بخش‌های قابل‌ملاحظه‌ای از قاره آفریقا و ارتباط محکم و پایدارتر اروپا با بازارهای وسوسه‌انگیز آن زمان (هند و چین) که از وفور و تنوع کالایی برخوردار بود، همه‌وهمه برای قاره فقیر اروپا با بازارهای محدود (که در فقر منابع طبیعی و با محدودیت‌های بسیار آب و

۱- فروم- اریک، صفحه ۲۸

2- The Voyages of Discoveries

هوایی به‌سر می‌برد)، دنیایی از فرصت‌ها، نعمت‌ها، مواد خام، طلا، نقره و دستیابی به سرزمین‌های گسترده، زیبا، پر از منابع و با تنوع آب و هوایی بسیار بالاتر از اروپا برای آنها فراهم ساخت. این عرصه‌ها بود که اروپا را جان و روح تازه‌ای بخشید که به تعریف و بازتعریف جدیدی از روح بالندگی اروپاییان در زمان و مکان منجر شد.

فرایندهای این شکل‌گیری، تحولات آن، مراتب گسترش و وسعت آن، آثار سرریز و پیامدهای آن در ادبیات اقتصادی، سیاسی و تاریخی، نام انقلاب تجاری و بازرگانی و در سطح نظریه‌پردازان اقتصادی به نام مکتب سوداگرایی یا مرکانتلیسم[1] لقب گرفته است.

نظم اجتماعی این عصر جدید اقتصادی که تحولات گسترده‌ای در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی در بر داشت، طبقه شهرنشین‌ها، بورژوا را در کنار اشراف و رعایا در سامان و نظم جدیدی قرار داد. این نظم بر پایه تجارت و صنعت، سازمانی و با دینامیزم پویایی در رویکردهای سرمایه‌داری همراه با مضامینی در تضعیف و افول نظام فئودالیسم را پایه‌گذاری کرد.

عرصه‌های پویایی عصر سوداگری و تجارت و با رویکرد تسلط بیشتر بر دریا، تکامل ساخت کشتی‌های بادبانی و ورود کشتی‌هایی با دکل‌های سنگین برای طی کردن اقیانوس‌ها، مسافت‌های طولانی و با بار عظیم را مهیا ساخت. عصر اکتشاف که در قرن ۱۵ میلادی بود در قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ ظهور سرمایه‌داری تجاری[2] را با پایه‌های اقتصاد جهانی پی‌ریزی کرد. تعامل گسترده با آثار درهم‌تنیدگی، وسعت بازار در تأمین مواد و کالا، سرازیرشدن طلا و نقره به اروپا، شکل‌گیری مؤسسات مالی و بانکی، گسترش

۱- Mercantilism رویکردی است که در افول عصر فئودالیسم در اروپا و در هماهنگی راهبردی و همسویی کسب سود و چگونگی توزیع آن میان سوداگران، تجار، دارندگان سرمایه و کارگزاران مالی پی‌ریزی شد. این رویکرد از قرن ۱۶ تا نیمه قرن ۱۸ اوج گرفت و بیشترین انگیزه و فضاسازی در خصلت‌های خصومت، رقابت، درگیری، تعامل، استعمار و استثمار را خلق کرد. در گذر زمان، آن ویژگی‌هایی که توانستند از پایداری و تطابق با شرایط زمانی و مکانی برخوردار شوند، در تکامل خود پی‌ریز نظام اقتصادی سرمایه‌داری شدند. این مکتب طرفدار افزایش صادرات، کاهش واردات از طریق تعرفه و عوارض و ایجاد تراز مثبت بازرگانی و کسب طلا و نقره بیشتر از این تراز مثبت را توصیه می‌کرد. این مکتب فاقد نظرات منسجم اقتصادی است و بیشتر ارائه‌دهنده نوعی اقتصاد سیاسی و تعیین جهت سیاست اقتصادی برای دستیابی به ثروت و طلای بیشتر است. در اواخر قرن ۱۸ دیوید هیوم به نقد این مکتب پرداخت و اعلام کرد که این رویکرد ممکن است در کوتاه‌مدت دارای نفع برای کشور باشد، ولیکن در بلندمدت به زیان کشور می‌باشد. در سال ۱۷۷۶ آدام اسمیت در کتاب مشهور خود ثروت ملل، به‌صورت همه‌جانبه این مکتب را مورد نقد قرار داده و رویکردهای آن را مردود دانست.

۲- Merchant Capitalism که در فرایندهای خود در قرن ۱۸ و به بعد سرمایه‌داری صنعتی Industrial Capitalism و بعد از آن نظام سرمایه‌داری کنونی را درپی داشت. سرمایه‌داری تجاری براساس کسب سود سریع در زمان آن‌هم در عرصه تجارت و مبادله بود، درحالی‌که سرمایه‌داری صنعتی به تولید، کارخانه، تکنولوژی، بازار آزاد، حقوق مالکیت، قانون، اشتغال می‌پرداخت.

واردات، صادرات، توزیع کالا، رقابت، بهره‌گیری گسترده و همه‌جانبه از برده‌های به اسارت گرفته شده در آفریقا و کوچ آنها به آمریکا و سرزمین‌های جدید جهت بهره‌کشی، ... پیامدهای همه‌جانبه‌ای در تنظیم، وضع و اجرای قوانین داشت. قوانین و نهادهایی که در گذشته سابقه‌ای از آنها وجود نداشت.

جریان‌های روبه‌رشد انقلاب مرکانتلیسم، خالق فرصت‌های جدید توأم با ویرانگری در سلسله مراتب اقتصادی فئودالیسم حاکم بود. این زایش‌ها در کنار افول و زوال طبقه اشرافیت متکی به زمین، زمینه‌های شکل‌گیری طبقه جدیدی حول مدار پول- سرمایه را فراهم ساخت.[1] طبقه‌ای که دیگر تعلق به زمین و تولید کشاورزی نداشت و در فرایندهای تکوینی و تکاملی خود، زمینه تحولات شگرفی تحت عنوان انقلاب صنعتی را برای جامعه انسانی فراهم ساخت.

۵-۳-۱۳- شهرها به انقلاب تجاری جان تازه می‌دهند

در عصر مرکانتلیسم و رنسانس و پیدایش مدارهای «پول- سرمایه» و افزایش مبادلات و وسعت پیدا کردن بازارها، شهرها نقطه کانونی این دادوستدها و سامان دادن به فرایندهای «پول- سرمایه» بودند. در آغاز شهرهای تاریخی (ونیز، فلورانس، میلان، ...) که محل تلاقی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بودند، عهده‌دار این نقطه کانونی شدند؛ اما به‌تدریج و با نیازهای رو به گسترش انقلاب تجاری، شهرهای جدیدی در کنار این شهرها شکل گرفتند که بعضاً جایگاه شهرهای تاریخی را به افول کشانده و کانون و محل تلاقی ارتباطات و سامان‌دهی امور و بده- بستان‌ها شدند. در این عصر مراتب جایگاهی شهرها، ارتقا پیدا کرد. از این به بعد، این شهر و مناسبات آن است که بیشتر پاسخ‌گوی نیازها و مطالبات رو به گسترش عصر انقلاب بازرگانی و تجاری هستند، نه نهادهای قدرت عرفی همچون کلیسا، حکومت، اشراف و نجبا و برج و قلعه‌های آنها. به سخن دیگر، فرایند تدریجی و پایدار رنسانس و مرکانتلیسم باعث شد که با عاملیت شهر، فرایندهای فروپاشی نظام فئودالیته شکل گرفته و به‌تدریج بخش روستایی اروپا از آثار گسترده ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شهرها متأثر شوند.

۱- گیل- ریچارد، توسعه اقتصادی، گذشته و حال، ترجمه محمود نبی‌زاده، نشر گسترده، تهران، ۱۳٦٦، صفحه ۸۸

یکی از دستاوردهای انقلاب تجاری، توسعه شهری بود که باعث ایجاد تحولات شگرف در روابط اجتماعی و مدنی بین افراد مستقر در شهرها گردید.[۱] روابط جدید و قراردادی توأم با نفع همگانی و مشارکت آحاد مردم بود. این انقلاب تجاری باعث شد که در کنار شهرهای پررونق عصر قرون وسطی که بیشتر در جنوب ایتالیا و در شهرهای پیزا (Pisa)، ونیز (Venice)، فلورانس (Florence)، جنوا (Genoa)، ناپل (Naples) و میلان (Milan) بودند. شهرهای جدیدی همچون لیسبون (Lisbon) در پرتغال، بوردو (Bordeaux) در فرانسه، لیورپول (Liverpool)، بریستول (Bristol) لندن (London) در انگلستان و آمستردام (Amsterdam) در هلند شکل گیرد.

در این عصر، شهرها در کنار مدارس و دانشگاه‌ها چهره و سیمایی متفاوت از شهر را به تاریخ نشان دادند؛ چهره‌ای که به اروپا قشنگی و زیبایی بخشید. این شهرها بودند که به‌تدریج کانون قدرت اقتصادی را از مدیترانه و جنوب اروپا به شمال اروپا کشاندند. این شهرها باعث زایش‌های جدیدی در عرصه‌های حقوقی، قانونی، سیاسی، اجتماعی، مدنی و اقتصادی در سرزمین‌های یخبندان و عقب‌افتاده اروپای شمالی شدند و از این مناطق پرت، دورافتاده و در حاشیه، قدرت‌ها و کانون‌های تحرک و پویایی برای اروپا ساختند. این شهرهای نوپا و انقلاب تجاری، زمینه‌ساز گسترش فعالیت‌های همه‌جانبه تجاری شدند. اگر در قرون وسطی ارتباط تجاری محدود بود و کالاهای بسیار محدود اروپا با تمدن‌های آناتولی، ایران، هند و چین از طریق جاده ابریشم مبادله می‌شد، در این عصر و با وجود شهرها و بازرگانان و پیشه‌وران مقیم شهر، مبادلات از گسترش همه‌جانبه‌ای برخوردار گردید. پارچه، ابریشم، ادویه، داروهای گیاهی، برنج، تسلیحات، مصنوعات فلزی از تمدن‌های کهن به اروپا و اروپاییان با دستیابی به سرزمین‌های جدید، سیب‌زمینی، ذرت، شکر، تنباکو، میوه‌های گرمسیری، کاکائو، قهوه، گیاهان جدید را از طریق شهرها به شرق صادر می‌کردند. برای اولین بار کانی‌های معدنی همچون طلا، نقره، مس (شیلی) قلع و روی (مکزیک) کبالت (پرو) روانه اروپا و آسیا گردید. تا اواخر قرن ۱۵، چون نقره وسیله مبادله گسترده بود و از طلا دارای ارزش بیشتری بود؛

۱- جهت اطلاع از پیشرفت شهرها، اروپای شهروندان، تضاد میان شهر و روستا، اسقفی شهرها و دولت‌شهرها رجوع شود به: لوگاف- ژاک، صفحات ۲۱۴-۱۹۵

اما از اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱٦ به‌لحاظ دستیابی پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها به نقره، به‌تدریج ارزش طلا از نقره پیشی گرفت.

٦-۳-۱۳- شکل‌گیری برده‌داری نوین

اروپاییان با دستیابی به سرزمین جدید آمریکا در عصر انقلاب تجاری نیازمند نیروی کار بودند، نیازی که آنها را به یکی از دوران سیاه تاریخ تمدن بشری کشاند. نظام برده‌داری که پس از سقوط روم رو به افول گذاشته بود، در این شرایط جدید، از توسعه و جهشی حیرت‌انگیز برخوردار شد. میلیون‌ها نفر از آفریقا و بومیان سرزمین‌های کشف شده به بردگی گرفته شده و مورد خرید و فروش قرار گرفتند و جابه‌جایی‌ها و مهاجرت‌ها اتفاق افتاد. در این عصر برده‌داری برای تاریخ تمدن بشری کارنامه ننگینی شکل داد. این برده‌داری نوین بر نظم‌های اجتماعی عصر خود نیز تأثیرگذاری داشتند به‌طوری‌که آثار این نظم‌ها در چگونگی سامان جغرافیای سیاسی کشورها در قرن ۲۱، هنوز پابرجاست.

برده‌داری در اختیاری یا غیراختیاری بودن بندگی یک شخص، در دست شخصی دیگر است. پس از نظام اولیه برده‌داری و کمون‌های اولیه، دولت‌های متکی بر برده‌داری شکل گرفت. در موضوع برده‌داری می‌توان از قدرت‌هایی همچون مصر باستان، بابل، چین، هندوستان و یونان و در قرون قبل و بعد از میلاد مسیح نیز می‌توان از امپراطوری روم باستان نام برد. شالوده مناسبات تولیدی در دوران روم باستان بر مالکیت برده‌برداری، وسایل تولید و بر انسانِ برده بود. برده‌ها به‌عنوان شی قابل خرید و فروش محسوب می‌شدند و برده‌دار صاحب جان برده نیز شمرده می‌شد. برده‌داری در طی قرون از اشکال مختلفی نیز برخوردار بوده است. برده به‌عنوان دارایی و قابل خرید و فروش بودن، بیگاری کشیدن از نیروی کار انسان در ازای بدهی، برده‌داری به‌صورت انجام نیروی کار اجباری با اعمال خشونت و مجازات نیروی کار و بهره گرفتن از او ... نمونه‌هایی از این اشکال می‌باشند.

طی تاریخ تمدن بشری، برده‌داری به مدت طولانی یک سیستم قانونی را به رسمیت شناخته بود که در آن انسان‌ها به شکل قانونی، ملک یا دارایی برده‌دار محسوب می‌شدند. برده‌دار از چندین حق برخوردار بود. حق خرید و فروش، مجبور کردن برده

برای بندگی و کارهای ارباب. بعد از سقوط روم و به‌ویژه در دوران قرون وسطی، نظام برده‌داری از هر جهت محدود شد. آیین مسیحیت با ندای برابری و برادری، تضعیف‌کننده نظام برده‌داری در دوران شکل‌گیری اولیه خود بود.

اروپا از نیمه دوم قرن ۱۵ و با رویکرد سفرهای دریایی اکتشافی و کشف سرزمینی، به برده‌داری به‌عنوان میراثی که آیین مسیحیت بعد از سقوط امپراطوری روم آن را محدود کرده بود، جان تازه‌ای بخشید. تقابل‌هایی در این رهگذر نیز شکل می‌گیرد. باورمندان به آیین مسیحیت آن را عملی زشت و غیرخدایی و باورمندان به تجارت و سود، برده‌داری را به‌عنوان ابزار و معجزه‌ای برای سود و منفعت و پیشرفت می‌دانستند. تقابل و کارزاری که طی قرون پانزدهم تا پایان قرن ۱۸ به نفع رویکردهای بهره‌کشی و مدارا و با سکوت آیین مسیحیت شکل گرفت.[۱]

بهره‌کشی، استثمار بومیان توسط اروپاییان در سرزمین‌های جدید و قتل عام و کشتار بومیان در آمریکای شمالی و جنوبی، آفریقا و استرالیا و سپس انتقال گسترده انسان‌های آفریقایی‌تبار تحت عنوان برده، جدای از زشتی‌های آن، بی‌شک یکی از محرک‌های رونق و پیشرفت اقتصادی برای اروپا از عصر مرکانتلیسم به بعد بوده است؛ اما پدیده برده‌داری در عصر رنسانس با شعارهای برابری انسانی و آزادی و جدال اروپا با نظام اشرافی‌گری و طبقاتی، مسائل و مشکلاتی را پیش‌روی اروپا قرار داد.

در آغاز، اروپای این عصر نسبت به این پدیده شوم و زشت بی‌تفاوت بود، سپس آن را در حوزه اروپا عملی ناپسند و در مستعمرات جایز و نهایتاً از نیمه دوم قرن ۱۹ آن را عملی زشت برای بشریت اعلام کردند.

۱- پرتغالی‌ها در سفرهای اکتشاف سرزمینی خود از سال ۱٤٤٤، فعالیت برده‌داری را در سواحل غربی آفریقا شروع و به مدت یک قرن یکه‌تاز این امر در آفریقا بودند. با ایجاد کشتزارهای جدید در آمریکا، نیاز به برده‌ها دوچندان شد و برخی از شهرها در آمریکای شمالی عملاً به مرکز برده‌فروشی تبدیل شد. کشف هائیتی توسط کریستف کلمب در سال ۱٤۹۲ و یورش اروپاییان برای غارت طلای این جزیره، جمعیت بومی این منطقه را از ۹۰۰ هزار نفر به ٦۰ هزار نفر در سال ۱۵۰۸ رساند و در نیمه دوم قرن ۱۸ دیگر از افراد بومی هیچ اثری دیده نشده است. این جزیره به بزرگ‌ترین تولیدکننده شکر جهان تبدیل شد و نقش بسیار مهمی در شکوفایی اقتصاد فرانسه تا سال ۱۷۸۸ داشت. در سال ۱۷۹۱ با وقوع انقلاب فرانسه، بردگان سیاه سر به شورش برداشته و اروپاییان را به قتل رساندند یا آنها را مجبور به فرار کردند. با کشتار همه‌جانبه بومیان تاسمانی (Tasmania) (که در سال ۱٦٤۲ توسط کمپانی هند شرقی و آبل جانسون تاسمان کشف شد و در سال ۱۸۰۳ به تصرف انگلیسی‌ها درآمد) تا سال ۱۸۷٦ آخرین بقایای سکنه اصلی این سرزمین از میان رفت. علاوه بر نظام برده‌داری اروپا در آفریقا نیز بعضی از قبایل، افراد قبایل دیگر را به بردگی می‌گرفتند و از آنها بهره‌کشی می‌کردند. در عصر مرکانتلیسم، آفریقایی‌ها و اعراب نیز به تجارت برده پرداخته و با برده‌گیری و فروش آنها به اروپاییان به این کار دامن زدند.

پدیده برده‌داری و گسترش آن توسط اروپاییان در مستعمرات، آثار گسترده‌ای داشت. از یک طرف نیروی کار برده‌ها در سرزمین‌های اشغال شده، تصرف شده یا کشف شده، منبع بسیار مهمی در تولید ثروت و بالندگی اروپا بود. از طرف دیگر اقدامات و اعمال بسیار زشت و ننگینی از مالکیت انسان بر انسان و رویه‌های ظالمانه حاکم بر او را در اروپای عصر رنسانس و مرکانتلیسم به ثبت رساند.

رویکردهای غیرانسانی و بهره‌کشی بسیار ظالمانه نظام برده‌داری توأم با قتل و کشتار برده‌ها، آن چنان در گذر زمان وسعت پیدا کرد که افکار عمومی اروپا به‌تدریج پی برد که در مستعمرات خود چه بر سر انسان‌های دیگر آورده می‌شود.

با پی بردن به بخشی از حقایق نظام برده‌داری که با بالاترین خشونت و کشتارها همراه بود، اعتراض‌ها در اروپا شکل گرفت.[۱] فجایع برده‌داری آن‌هم در عصر رنسانس و ندای آزادی و برابری اروپاییان، آنها را به چاره‌جویی وادار کرد. اسپانیا نخستین قانون الغای برده‌داری در مستعمرات را در سال ۱۵۴۲ به اجرا گذاشت، ولیکن به‌لحاظ فشار برده‌داران، اجرای این قانون را تا سال ۱۵۴۵ محدود کرد. در قرن ۱۸ و در عصر روشنگری، برده‌داری نقض حقوق انسانی قلمداد و به آن بسیار حمله شد. فرقه مذهبی کویکر[۲] و دیگر مذاهب مسیحی نیز برده‌داری را به‌عنوان عملی غیرمسیحی محکوم کردند.

گسترش پدیده شرم‌آور نظام برده‌داری از عصر مرکانتلیسم و قرون بعدی آن، آثار و پیامدهای گسترده‌ای را برای کشورها، جوامع و جایگاه و کرامت انسانی درپی داشت.[۳]

۱- اعتراضات بارتولومه دلاس کاساس ((Bartolome de las Casas (1484-1566) کشیش و نویسنده اسپانیایی یکی از این اعتراض‌ها می‌باشد. او صاحب کتاب افسانه سیاه است که دربرگیرنده حقایقی از کشتار و غارت آمریکای لاتین است و باور به اینکه آمریکای لاتین اشغال شد و نه اکتشاف. اسناد این کتاب دربرگیرنده نامه‌های این کشیش به پادشاه اسپانیا و روایت‌های کشتار و غارت آمریکای لاتین برای اوست. کتاب دربرگیرنده دو بخش است: کاوش غارتگرانه و افسانه سیاه در رابطه با اکتشاف.

۲- در نیمه دوم قرن ۱۷ و تمامی قرن ۱۸، بیشترین حجم تجارت برده متعلق به انگلستان بود. در سال ۱۸۰۷ در دو مجلس عوام و لردها قانون لغو تجارت برده به تصویب رسید. نقش کویکرها (Quakers) فرقه‌ای از آیین پروتستان در فرهنگ‌سازی ضدجنگ و ضدبرده‌داری در این عصر از اهمیت شایانی برخوردار گردید. این فرقه برخوردار از مرام پرستش خدا بدون کشیش و کلیسا بودند.

۳- اگرچه احساسات ضدبرده‌داری عصر مرکانتلیسم تا اواخر قرن ۱۸ از گسترش زیادی برخوردار شده بود ولیکن تا این عصر غرب هندوستان، آمریکای جنوبی و ایالت‌های جنوبی آمریکا از مراکز اصلی برده‌داری محسوب می‌شدند. واردات برده از آفریقا در مستعمرات انگلستان در سال ۱۸۰۷ و در سال ۱۸۰۸ در آمریکا ممنوع شد. برده‌برداری بریتانیا در غرب هند در سال ۱۸۲۷ و در متصرفات فرانسه ۱۵ سال بعد منسوخ شد. در یازده ایالت آمریکا، برده‌برداری بسیار متداول بود و در سال ۱۸۶۰،

در دستاوردهای ثانوی و نهایی رنسانس و فرهنگ‌سازی عصر روشنگری از قرن ۱۹ به بعد، به‌تدریج این پدیده شوم و زشت که در عصر مرکانتلیسم از بالندگی برخوردار شده بود مجدداً رو به افول گذاشت و به‌تدریج امری زشت و غیرقانونی شناخته شد.[۱]
اگرچه نظام برده‌داری از نیمه دوم قرن ۱۹ رو به افول نهاد و نهایتاً در سراسر جهان امری غیرانسانی و خلاف قانون شناخته شد، ولیکن آثار و پیامدهای آن در نابودی بعضی از اقوام و نژادها، جابه‌جایی سیاهان آفریقا به آمریکای شمالی و جنوبی و اروپا، دگرگونی‌های همه‌جانبه‌ای را با آثار نشر بسیار زیاد در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و نظم‌های اجتماعی برجای گذاشته و در آینده باقی خواهد گذاشت.

۷-۳-۱۳- گذار از تولید محدود و معیشتی به تولید تجاری

انقلاب بازرگانی یا تجاری یا عصر سوداگری، تحولات بسیار شگرفی را نه‌تنها در اروپا بلکه در جهان آن روز ایجاد کرد. این انقلاب بازرگانی و تجاری بود که قلمروها، نواحی، تولیدات ملل و سرزمین‌های مختلف را در بستر زمان به هم پیوند داد. این انقلاب با ساختار و کارکرد خود توانست مهم‌ترین دغدغه زمان یعنی تأمین مواد غذایی جمعیت روبه‌رشد شهرها، ارتش‌ها و دولت‌ها را حل و فصل نماید. انقلاب بازرگانی با جابه‌جایی مواد معدنی، پنبه، پشم، مواد غذایی، پارچه و فلزات، ضرورت‌های ایجاد ارزش افزوده بالاتر از آنها را در کارگاه‌های بزرگ توجیه کرد و زمینه آن را فراهم

جمعیت بردگان ٤ میلیون نفر شده بود. در آمریکا جنبش مخالفت با برده‌برداری در شمال آمریکا به رهبری ویلیام لوید گریسون ((William Lioyd Garison (1805-1879) با شعار مالکیت انسان بر انسان ناحق است، شکل گرفت. در انتخابات سال ۱۸٦۰ و پیروزی آبراهام لینکلن، نظام برده‌داری در آمریکا منسوخ گردید که منجر به جنگ‌های داخلی تا سال ۱۸٦۳ و پیروزی شمالی‌های ضدبرده‌داری بر جنوبی‌ها شد و اعلامیه آزادی صادر شد. بر پایه سیزدهمین متمم قانون اساسی در سال ۱۸٦۵، برده‌داری در سراسر آمریکا ممنوع شد. در آمریکای لاتین در طول جنگ‌های استقلال این منطقه (۱۸۲۲-۱۸۱۰) برده‌داری در این منطقه ممنوع شد و البته تا سال ۱۸۸۸ در بعضی مناطق آن برده‌داری نشر و رواج داشت.

۱- برده‌داری که قبل از میلاد مسیح در بین جوامع مختلف رواج داشت و در دوران امپراطوری روم از اقتدار بالایی برخوردار شده بود، با فرایندهای مسیحی شدن اروپا و باورها و ارزش‌های این آیین در رابطه با انسان، دوران افول و میرایی خود را در اروپا شروع کرد. با کشف سرزمینی و پدیده مرکانتلیسم، این پدیده در حال زوال، مجدداً از قدرت صدچندانی برخوردار گردید. محرک‌های این بالندگی هم قلمروهای جدید سرزمینی و هم مرکانتلیسم بود. کشورهای مختلف جهان با این پدیده برخوردهایی داشته‌اند ازجمله لغو برده‌داری در اولین پادشاه مسیحی مجارستان دوران استفان در عصر ۱۰۰۰، در سوئد در زمان ماکنوس چهارم (۱۳۳۰) که فرمان آزادی بردگان را داشت. ژاپن در سال ۱۵۸۷ لغو تجارت کرد اگرچه تا ۱۸٦۰ از برده‌داری شدید برخوردار بود، کانادای بالا در سال ۱۷۹۳، فرانسه بار اول ۱۸۰۲-۱۷۹٤ شامل فرانسه بدون مستعمرات، کانادای پایین در سال ۱۸۰۳، آرژانتین در ۱۸۱۳، کلمبیا و ونزوئلا در سال ۱۸۲۱، مکزیک در ۱۸۲۹، اسپانیا در ۱۸۳۷ برای کشور اصلی بدون مستعمرات، دانمارک در ۱۸٤۸، فرانسه بار دوم شامل مستعمرات ۱۸٤۸، روسیه در ۱۸٦۱، هلند در ۱۸٦۳ شامل مستعمرات، آمریکا در ۱۸٦۵، عثمانی در ۱۸۷٦، برزیل در ۱۸۸۸، چین در ۱۹۱۰، ایران در ۱۹۲۸، عربستان در ۱۹٦۲، امارات در ۱۹٦۳، عمان در ۱۹۷۰.

ساخت و راه را برای برپایی نظام تقسیم کار، سازمان و مدیریت تولید فراتر از مدیریت نظام‌های تولید سنتی و معیشتی آماده ساخت. این انقلاب بازرگانی در گذر زمان با درهم‌تنیده کردن تولیدات مناطق و جابه‌جایی آنها، بسترهای لازم را برای تحول و تکوین در ابزار تولید و شیوه‌های تولید فراهم ساخت. انقلاب بازرگانی به‌لحاظ وسعت بخشیدن به دامنه بازار و جابه‌جایی کالا از اقصی نقاط جهان، در ساختار تولید چند هزار ساله معیشتی، شکاف وارد کرده و فرایندهای تغییر و تحول و ورود تولید معیشتی کشاورزی را به مراحل تولید مختلط (بخشی برای خودمصرفی و بخشی برای عرضه بازار) و تولید بازاری (تولید جهت رفع نیاز بازار نه خودمصرفی) فراهم ساخت. این انقلاب بازرگانی مناطق و اقوام مختلف در سرزمین‌های مختلف را با تبادل کالا و مواد به هم متصل ساخت و به گونه‌ای شبکه اعصابی بین مناطق، اقوام، نژادهای مختلف و بعضاً درگیر با هم ایجاد کرد. این شبکه اعصاب ارتباطی که انقلاب بازرگانی و تجاری پیش‌روی اروپا قرار داد، به‌تدریج زمینه‌های فرایندسازی و تحولات گسترده در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را برای اروپا فراهم ساخت.

گذار از تولید محدود، بسته و معیشتی کشاورزی به تولید مختلط و سپس تولید جهت بازار و تجارت در حوزه کشاورزی، بسترساز اقدام مهمی در شکل‌گیری تحولات بازرگانی و صنعتی در شهر شد. زیرا در چنین تحولات پیش‌برنده‌ای بود که روستا و بخش کشاورزی توانست مواد غذایی بیشتر و مواد خام لازم را برای غذا و تولیدات شهری فراهم سازد.

انقلاب مرکانتلیسم با فضای پیش‌برنده‌ای که در عرصه جغرافیایی و جمعیتی ایجاد کرد، توانست گذارهای مهمی را در بخش کشاورزی و اقتصاد اروپا فراهم سازد. تولید معیشتی که تا قبل از این انقلاب، وجه غالب زندگی اقتصادی و اجتماعی اروپا بود، دگرگون شده و پیامد و آثار سرریز گسترده‌ای در پی داشت. مختصات تولید معیشتی در بخش کشاورزی را می‌توان به اختصار چنین تعریف کرد: تولیدی در فضای ناامن، تولید برابر مصرف خانوار، تولید یک یا دو محصول خودمصرفی، بهره‌وری پایین، ابزار تولید ساده، سرمایه‌گذاری در حداقل، عامل اصلی تولید بودن نیروی کار، قطعه زمین کوچک، شبکه ارتباطی ضعیف، وسعت محدود بازار، چندپارگی بازار، نهادهای اجتماعی و انعطاف‌ناپذیری آن و فقر گسترده.

اروپای قرون ۱۰ به بعد و به‌ویژه در عصر رنسانس و شکل‌گیری اولیه مرکانتلیسم، در قاعده اصلی تولید ملی کشور که کشاورزی بود، تحولی ایجاد کرد. این تحول خود از فرایندهای طولانی و پیوسته‌ای برخوردار گردید. اولین گام این تحول، گذار از کشاورزی معیشتی به تولید متنوع و مختلط است. در این مرحله کشاورزان علاوه بر تولید خودمصرفی، نیم‌نگاهی به بازار، قیمت و کسب سود و انتفاع از بازار داشتند. رفتار تولیدکنندگان در این مرحله تاریخی و در فضای پیش‌برنده‌ای که حادث شده بود، منجر به این شد که کشاورزان به تولیداتی قابل مبادله با پول در شهر دست یابند، فعالیت‌های جدیدی جهت پاسخ‌گویی به فرصت‌هایی که شهر و توسعه آن برای کشاورزان ایجاد کرد، شکل گیرد. این فعالیت‌ها تا حد بسیار گسترده‌ای، کم‌کاری‌ها و بیکاری‌های دنیای تولید معیشتی را برطرف کرد. کشاورزان هم به حجم تولید خود افزودند تا علاوه بر رفع نیازهای خود، با فروش آن در شهرها، درآمد بیشتری کسب کنند. امکان فروش محصولات کشاورزی در شهرها و شکل‌گیری زیرساخت‌های اولیه مربوط به آن، باعث شد تا کشاورزان به تولید متنوع‌تر با درآمدهای نوین سوق داده شوند. در رهگذر این فرایندها بود که ساختار تولید کشاورزی از گذار معیشتی به دوران تولید متنوع و مختلط (هم خودمصرفی و هم بخشی قابل مبادله با بازار)، مبادله و قیمت وارد شوند. اگر تولیدات در ساختار کشاورزی سنتی و معیشتی با قیمت بیگانه و نسبت به آن بی‌کشش بود، اکنون در مرحله تولید متنوع و مختلط، تولید کشاورزی با قیمت رابطه مثبتی برقرار کرده و بدان پاسخ می‌گوید. در عصر مرکانتلیسم به‌ویژه طی قرون ۱۸-۱۴، کشاورزان اروپا از سطح و مرحله تولید متنوع و مختلط به میدان تولید تجاری قدم می‌گذارند. مختصات تولید در این مرحله، برخوردار شدن از مختصات بازار است. کمیت و کیفیت تولید، چگونگی سطح قیمت‌ها، هزینه‌ها، به‌کارگیری عوامل تولید و چگونگی کارایی و اثربخشی آن، ترکیب بهینه عوامل تولید، افول نقش برتر زمین و آب و با چگونگی کیفیت نیروی کار در کاشت، داشت و برداشت، ... مختصاتی است که تولیدات کشاورزی در این عصر به خود می‌گیرند.

این تحولات در بخش کشاورزی و گذار تولید معیشتی به تولید تجاری، آثار سرریز و پیامدهای گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی از خود بر جای گذاشت.

گونار میردال، برنده جایزه نوبل در رابطه با تحولات بخش کشاورزی می‌گوید:

«توسعه کشاورزی امر ناگزیر توسعه ملی است، در بخش کشاورزی است که جنگ بر سر توسعه اقتصادی بلندمدت پیروز گشته یا شکست می‌خورد.»

در همین راستا نوبلیست دیگر، آرتور لوئیس بر این باور است که «انقلاب در کشاورزی پیش‌فرض ظهور صنایع است و به‌عنوان راه‌حلی برای توسعه جوامع توسعه‌نیافته. انقلاب صنعتی در کشورهایی اتفاق افتاد که انقلاب کشاورزی و بهره‌وری بالا در آنها تجربه شده باشد.»

این تحولات پیش‌برنده در کشاورزی بدون تضاد و تقابل با سایر حوزه‌ها و اقتصاد شهری شکل گرفت. تحول و تکوین مراحل اولیه توسعه کشاورزی در دوران پایانی عصر مرکانتلیسم اتفاق افتاد و پیدایش مکتب مهم فیزیوکراسی در این عصر، یکی از آثار این تحولات است. کشاورزی در این عصر با درهم‌تنیدگی مستمر و خودگردان، راه خود را به‌صورت موزون و هماهنگ با تحولات اقتصادی، اجتماعی و به‌ویژه اقتصاد شهری هموار کرد. در این شرایط بخش کشاورزی پس از یک خواب طولانی چندصدساله در ایستایی تولید و ساختارش و در عصر پایانی مرکانتلیسم در حال بیدار شدن است و نسبت به شرایط محیطی خود عمل و عکس‌العمل لازم نشان می‌دهد. عمل و عکس‌العمل پیش‌برنده‌ای که در گذر زمان و به‌ویژه طی قرون ۱۸-۱۶ رسالت بزرگی را در توسعه و فرایندهای آن ایفا کرد. رسالت‌هایی همچون تأمین مواد غذایی برای شهرها و جمعیت کشور، تأمین مواد خام برای اقتصاد شهری و صنعتی، تأمین نیروی کار برای رشد اقتصاد شهری و صنعتی (از طریق مهاجرت نیروهای مازاد بخش کشاورزی)، تأمین مازاد و پس‌انداز ملی برای شکل‌دهی انباشت سرمایه و رشد اقتصادی، ایجاد تقاضا و وسعت بازار برای خود و بخش صنعت.

تحولات و گذار از تولید معیشتی محدود به تولیدات تجاری و بازارگرایانه، به‌تدریج با فضاسازی که در وسعت بازار، درهم‌پیوندی و درهم‌تنیدگی‌ها ایجاد کرد، اهداف تولید و دغدغه‌های آن را به سطوح بالاتری سوق داد. بر اثر این فرایندها و تحولات، دغدغه‌های محلی و بومی این قاره ارتقای همه‌جانبه پیدا کرد. تحولاتی که این قاره را از تولید ایستای معیشتی به تولیدات پویا در سطح ملی و جهانی سوق داد.

۸-۳-۱۳- مرکانتلیسم و شکل‌گیری انقلاب صنعتی

عصر انقلاب تجاری با تحولات بسیار مهم آثار نشری که در تحول و تکوین تولید، جابه‌جایی کالا و مواد، ایجاد کارگاه، بسط بازار، شکل‌گیری تقسیم کار اولیه، ... در پی داشت، زمینه‌ساز و بسترساز اتفاقات پیش‌برنده قرون بعدی اروپا شد. فضایی که انقلاب بازرگانی، سوداگری و مرکانتلیسم طی سه قرن برای اروپا مهیا ساخت، جرقه به ظاهر کوچکی همچون اختراع ماشین بخار، ضرورت‌های کاربست خود را در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی زمان پیدا کرد. به‌کارگیری ماشین بخار در چنین فضایی که انقلاب مرکانتلیسم فراهم کرده، باعث انقلاب بزرگ‌تر و تعیین‌کننده‌تری یعنی انقلاب صنعتی گردید.

شکل‌گیری و دامنه‌های وسیع انقلاب صنعتی، رابطه معنی‌داری با زمینه‌هایی که انقلاب تجاری ایجاد کرد، دارد. درحالی‌که همزمان با شکل‌گیری مرکانتلیسم در اروپا، به‌لحاظ فقدان فضای پیش‌برنده اقتصادی و اجتماعی در کشور صاحب تمدن و اقتدار چین، اختراع مهمی همچون باروت، نتوانست گشایشی پیش‌برنده در این کشور تاریخی و بزرگ ایجاد کند، اما اختراع کوچک ماشین بخار، در فضای پیش‌برنده اروپا که رنسانس و مرکانتلیسم آن را برپا کرده بودند، نتیجه شگفت‌انگیزی را به نام انقلاب صنعتی به ثمر نشانید. این درحالی است اختراع بزرگ باروت در چین، در فضا و زمینه ایستایی، به دربار امپراطوری کشانیده شده و از آن در جشن تولد امپراطور با آتش‌افشانی و ترقه‌بازی، استفاده حاشیه‌ای و موردی به عمل آمد.

عصر انقلاب مرکانتلیسم و تحولات تکوینی آن به‌ویژه بین قرون ۱۸-۱۶، موجبات پیدایش نظریات مهم اقتصادی و سیاسی گردید. مکتبی که تفکر اولیه‌اش براساس تجارت طلا و نقره[1] بود، طی دو سده حیات خود، اعتبار، نفوذ و تأثیرگذاری گسترده‌ای را در پیدایش زمینه‌های فکری اقتصادی و اجتماعی فراهم ساخت. آدام اسمیت پدر علم اقتصاد نوین و بنیانگذار مکتب کلاسیک در حد گسترده‌ای تحت تأثیر این مکتب قرار داشته و با پذیرش بخش‌هایی از این مکتب و اصلاح و رد بخش‌های دیگر آن، کتاب پرنفوذ و تأثیرگذار ثروت ملل را تالیف کرد. به‌لحاظ اهمیت تفکرات مکتب مرکانتلیسم، در بخش‌های بعدی در حد اهداف این نوشتار بدان پرداخته خواهد شد.

1- Trade of Bullion

یکی دیگر از آثار نشر انقلاب مرکانتلیسم شکل‌گیری فرایندهای مهمی در انگلستان و آمریکا بود. آثار این انقلاب در انگلستان به انقلاب شکوهمند، شکل‌گیری انقلاب صنعتی و پیدایش رویکردهای بازار و مکتب کلاسیک منجر شد. در آمریکا، انقلاب تجاری نیز تأثیر بسیار زیادی در شکل‌دهی درگیری‌های مهاجرین با قوای انگلیسی و شروع جنگ بین این دو و نهایتاً اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا و پیدایش کشور ایالات متحده آمریکا داشت.

اکنون می‌توان به‌لحاظ اهمیت این دوران تحول و تغییر، یک جمع‌بندی کلی از شرایط این عصر ارائه کرد:

- اروپای بعد از فروپاشی امپراطوری روم، اروپای سرگردان، در خود مانده، پراکنده، دچار درگیری اقوام و نژادها با همدیگر، بی‌ثبات، ناامن و درگیر جنگ و کشتار را طی چندین سده پشت سر گذاشت. از قرن ۸ تا قرن ۱۳ و در پرتو نهادینه شدن بخشی از اقدامات اصلاحی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عهد شارلمانی در پایان قرون وسطی، اروپا شکل‌گیری اولیه‌ای از فرایند جمع شدن خود و تشکیل اروپای امروزی را طی می‌کند.
- از قرن ۱۰ به بعد، زایش تفکرات پیش‌برنده در اروپا و پایداری این تفکرات و باور بخشی از فرهنگ عمومی مردم به آن، سرمایه‌ای می‌شود برای زایشی تحول‌آفرین در اروپا. جدال چرخه متغیرهای پیش‌برنده با مناسبات و متغیرهای عقب‌برنده که در آغاز محدود، موردی و غیرصریح بود اما به‌تدریج از ابعاد و کیفیت‌های بیشتری برخوردار شد. این فرایند تحولی و تکوینی، در بستر حیات خود، کارزاری را با فرهنگ ایستا و عقب‌برنده حاکم (که پرچمدار آن کلیسا و نهاد آن است) در عرصه‌های جغرافیایی و جمعیتی اروپا برپا کرد.

اروپاییان در این جدال فکری، درصدد یافتن پاسخ برای زندگی، جایگاه انسان و کرامت انسانی و اجتماعی خود شدند. پاسخی که برای انسان، خانواده، جامعه، کشور و سپس جهان، مهم گردید. عمق پیدا کردن این جدال‌ها، گستره نیروهای اثبات و نفی را در حوزه‌های اشرافیت طبقاتی، شرافت خونی و نژادی، اربابیت فئودالی، رسالت دین و کلیسا، فرهنگ آخرت‌گرایی، ... همراه خود داشت. نهاد دین و کلیسا در بسیاری از این اتفاقات، به بیراهه‌ها و کژراهه‌هایی از خشونت،

احکام ارتداد و اعدام کشیده شد. برخوردهای خشن کلیسا و ایستایی احکام آن در رابطه با تحولات پیش‌روی، به جدال‌ها عمق دوچندان بخشید.

- ثمره جدال‌ها در چرخه «عوامل پیش‌برنده- عوامل عقب‌برنده»، به‌تدریج مدار مهم «برد- باخت» یعنی غلبه تدریجی عوامل و متغیرهای پیش‌برنده بر عقب‌برنده را برای اروپا فراهم ساخت. این غلبه، عصر خردگرایی و به خود آمدن را شکل داد. توجه بیشتر به زندگی حقیقی این دنیا و غلبه چگونگی آن به زندگی اخروی در کانون توجه قرار گرفت. در این عصر رویکردهای نوینی در حوزه انسان‌مداری، کرامت و سربلندی انسانی، انسان اجتماعی و ... موردتوجه قرار گرفت. توجهی که هر روز بر عمق آن افزوده شد. این تحولات فکری، ارزشی و بینشی، فرایندهای مهمی را در خود خلق کردند به نام انسان اقتصادی و فردگرایی (Individualism) و خلق مدار و تسلسل پیش‌برنده «فرد- جامعه» و پیدایش اولیه انسان توسعه‌گرا.
- خلق این ارزش‌های نوخواهی و تعریف مجدد از عرصه‌ها در حوزه‌های انسان اقتصادی، گسترش دریانوردی، اختراعات، ورود به قلمروهای نوینی در علم، عرصه‌های پزشکی، حساب، هندسه و نجوم را پیش‌روی اروپاییان قرار داد.
- تحولات همه‌جانبه در لایه‌های مختلف عصر رنسانس، به‌تدریج بنیان‌های نظام فئودالیته اروپا و چگونگی نظام حکمرانی فئودال‌ها، اشراف و نجبا و نظم اجتماعی آنها را به افول کشانید. تضعیف بورژ و قلعه‌های اشرافی و انتقال قدرت آنها به شهرها، از شهرها کانون مدنیت و قدرت و برپاکننده نظم اجتماعی نوین ساخت.
- عصر رنسانس، آثار سرریز گسترده‌ای در شکل‌گیری، انقلاب مرکانتلیسم، کشف سرزمینی، اصلاحات دینی، اصلاحات در میدان‌های هنر، اندیشه و معماری و برپایی نظم‌های اجتماعی نوین برای اروپا ایجاد کرد.
- منشور مگنا کارتا از سال ۱۲۱۵ و اصلاحیه‌های بعدی آن هم خود، اثرگرفته از شرایط محیطی بود و هم آثار گسترده‌ای در عمق بخشیدن به عرصه‌های رنسانس و به‌ویژه در ایجاد محدودیت برای قدرت و اقتدار مطلقه پادشاهی بر جای گذاشت. این منشور و اصلاحیه‌های بعدی‌اش و آثار نشرش، شکل‌گیری

انقلاب‌های شکوهمند در انگلستان و فرانسه و نظم‌های اجتماعی نوینی را درپی داشت؛ انقلاب‌هایی که از قدرت مطلقه فردی در گذر زمان، قدرت محدود و مشروط و نهایتاً دولت مبتنی بر قراردادها ساخت. اروپا بدین‌سان و به‌تدریج گذارهای خود را از نظم اجتماعی دسترسی محدود به نظم اجتماعی باز شروع می‌کند.

- از نیمه دوم قرن ۱۳، تحولات نوینی در عرصه‌های تجارت و بازرگانی و ابتدا در حوزه جغرافیایی جنوب ایتالیا با کشورهای خاورمیانه و شرق، اروپا شکل می‌گیرد. این تحولات نوین با فرایندها و آثار نشری که ایجاد می‌کند، موجبات پیدایش انقلاب بازرگانی یا مرکانتلیسم را فراهم می‌سازد. این انقلاب طی چهار قرن و با طی کردن لایه‌ها و مراحل اولیه، میانی و نهایی خود موجبات توسعه شهرهای کهن، زایش شهرهای جدید، انتقال بیشتر قدرت از نظام فئودالیته به شهرها، گسترش تجارت، گسترش تنوع تولید کالایی، تضعیف موقعیت روستا و ارتقای جایگاه شهر، افزایش بهره‌وری کار، شکل‌گیری نهادهای اولیه سرمایه‌داری و پی‌ریزی نظم‌های اجتماعی نوین بسط و توسعه کانون‌های کارگاهی صنعتی، گسترش بازار کالایی و گسترش مبادلات پولی را برای این عصر اروپا فراهم ساخت.
- تحولات رنسانس و مرحله اولیه مرکانتلیسم، توسعه مبادلات و دستیابی به راه‌های آسان‌تر و کم‌ریسک‌تر را برای اروپاییان ضروری کرد. سفرهای دریایی اکتشافی منجر به دستیابی و تصاحب زمین‌های پر از نعمت و فرصت برای اروپاییان شد. فرصت‌ها و نعمت‌هایی که اروپاییان هرگز تا پیش از آن به خود ندیده بودند.

کشف قاره آمریکا، راه دستیابی به خاک و سرزمین بیشتر و غذا، مواد کشاورزی و معدنی، طلا و نقره را برای اروپاییان هموار کرد. قاره جدید با منابع افسانه‌ای‌اش برای اروپای منزوی و فقیر و نظم اجتماعی‌اش، دنیای نوینی از فرصت‌ها، فعالیت‌ها، زایش‌ها و رویش‌ها را ایجاد کرد. زایش‌هایی که عصر مرکانتلیسم را وارد مرحله میانی خود کرده و باعث عمق بخشیدن به عرصه‌های آن گردید.

- باتوجه به بالندگی عرصه‌های انقلاب تجاری و دنیای پیش‌روی آن، غلبه تدریجی عرصه‌های بازرگانی بر ساختار کشاورزی، روستایی و فئودالیته در این عصر سامان و سازمان گرفت.
- دنیای تجارت بدون اتکا به پول با عنوان اولین وسیله مبادله، نمی‌توانست به رشد و نمو خود ادامه دهد. نهادهای دینی و ارزشی، با اجتهادهای نوینی در این عصر، ابزار مهم پول را در اختیار این انقلاب نهادند. رابطه پول و بازرگانی در فرایندهای خود، تحولات بسیار شگرفی را در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی برای اروپاییان رقم زد. در این عصر، پول از نازایی خارج شده و به زایش‌های همه‌جانبه‌ای دست یافت. پول جایگاه خود را ارتقا بخشید و از یک ابزار و وسیله مبادله به هدف مهم در جمع‌آوری و زایش‌های خود نائل آمد.
- آثار بازنشر فرایندهای زایش پول از نازایی به زایش، دگرگون‌کننده مدارهای «کالا- پول- کالا» به «پول- کالا- پول» و به‌تبع آن تغییر و تحول در نظم‌های اجتماعی شد. این فرایندها می‌رود که عمق بیشتری به ابعاد انقلاب مرکانتلیسم بخشد.
- فرایندهای رنسانس، مرکانتلیسم و فرصت‌سازی‌های کشف سرزمینی از یک طرف و خارج شدن پول از نازایی و زایش‌های بالنده آن و نشر گسترده‌تر آن و پدیدار شدن مدارهای اولیه پول- کالا- پول، زمینه‌های خلق رابطه مهم و علّی پول و سرمایه را در شکل‌دهی مدار «پول- سرمایه» و «سرمایه- پول» برای اروپاییان فراهم ساخت. نهادمندی این رابطه اروپای قرون ۱۸-۱۶ را از فرایندهای اولیه جامعه سرمایه‌داری برخوردار ساخت.

این شرایط انقلاب مرکانتلیسم را به عصر نهایی خود نزدیک و باعث ورود اروپا به عصر انقلاب صنعتی گردید.[۱]

۱- مرکانتلیسم در عرصه‌های مهم اقتصادی، سیاسی، علمی، اجتماعی و فرهنگی از خود آثار تعیین‌کننده‌ای برجای گذاشت. در عرصه علم و دانش مکتب مهم و اثرگذار مرکانتلیسم را معرفی کرد که در این باره در صفحات پیش‌روی به آن پرداخته خواهد شد. از طرف دیگر مرکانتلیسم جهت تحقق اهداف خود نیازمند برپایی دولت‌های مرکزی و ملی مقتدر (Absolute States) گردید تا دولت محلی و منطقه‌ای که فاقد اقتدار و نفوذ بودند. ازاین‌رو رویکردهای مرکانتلیسم بود که بنیان‌های دولت مقتدر با حوزه نفوذ جمعیتی و جغرافیایی را برای اروپا با جاه و جلالش و پادشاهان با قصرهای باشکوه فراهم ساخت. همچنین انقلاب مرکانتلیسم باعث انقلاب در انگلستان و آمریکا و پیدایش عرصه سرمایه‌داری نوین گردید.

- اروپای عصر رنسانس و مرکانتلیسم و با تصاحب سرزمین‌های نو (آمریکا، استرالیا، زلاند، آفریقا) نیازمند نیروی کار جدید می‌شود. در این عصر شکل بیرحمانه و نوینی از استعمار و استثمار شکل می‌گیرد که تاریخ همانند آن را به خود ندیده است. اروپاییان جهت تصاحب سرزمینی، طلا و نقره دست به کشتارهای همه‌جانبه بومیان سرزمین‌های نو زدند. از طرف دیگر برای بسط تولید و تجارت با برده‌گیری انسان‌ها از آفریقا و جابه‌جایی عظیم آنها بین آفریقا با آمریکا و اروپا، بسیاری از مناسبات دنیای کهن را به‌هم ریخته و مناسبات نوینی در روابط انسانی، روابط بین‌الملل، دنیای تجارت و مبادله توأم با غارت و استثمار و زیر پا گذاشتن کرامت انسانی پی‌ریزی کردند.
- مناسبات استعماری و استثماری عصر مرکانتلیسم، اروپاییان غرق شده در نعمات و فرصت‌های پیش آمده از آمریکا و آفریقا را به‌تدریج طی قرون ۱۹-۱۶ به بیداری کشانید. بیداری در زشت دانستن پدیده برده ساختن از انسان‌ها و به‌کارگیری آنها در جهت امیال و اهداف انسان‌های فرادست به نام صاحب برده. این بیداری آثار و پیامدهای خود را در آغاز در ممنوعیت و لغو برده‌داری در اروپا و سپس در مستعمرات آشکار کرد .
- انقلاب‌های رنسانس و مرکانتلیسم در دوران پایانی خود و در دامنه قرون ۱۸-۱۶ دستاورد مهمی از خود بر جای گذاشتند. برتری بخش تجاری و بازرگانی بر بخش تولید و به‌ویژه تولیدات کشاورزی و روستایی، یکی از این دستاوردها است که برای اروپاییان رقم زده شد.
- در غالب گستره جغرافیایی و جمعیتی روستایی اروپا در این عصر، گذار از کشاورزی معیشتی و ورود به کشاورزی با تولیدات مختلط و تجاری رقم می‌خورد. کشاورزی با افزایش تولیدات خود رسالت‌های مهمی در تأمین غذا، تامین مواد خام، تأمین نیروی کار، وسعت بخشیدن به بازار و شکل‌دهی مازاد و پس‌انداز برای رشد، ایفای نقش می‌کند.
- پیامد و آثار سرریز رنسانس، مرکانتلیسم و کشف سرزمینی، فضای پیش‌برنده و بالنده‌ای را برای اروپا در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شکل داد. فضایی که به علم، عرصه‌های فنی و حرفه‌ای و معرفت‌شناسی، توسعه

بخشید. پاسخ‌گویی به سؤالات، مطالبات و نیازهای گسترده پیش‌روی انسان، فرد، جامعه، حکومت، اقتصاد، ... از منزلت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد. منزلت پیدا کردن این عرصه‌ها و جایگاه‌ها از اروپای رنجور دیروزی، یک فضای پیش‌برنده ساخت. از طرف دیگر میدان‌های نوینی را برای زایش و گشایش عرصه‌های جدید برای پاسخ‌گویی به این نیازها و مطالبات باز کرد. مطالباتی که باید طی قرون ۱۸-۱۶، عرصه‌های دین، حکومت، علم و دانش به آن پاسخ گویند. عرصه‌هایی که پیدایش انقلاب اصلاحات دینی، انقلاب حکومت‌های مطلقه و عصر روشنگری رسالت‌های آن را بر دوش کشیدند.

فصل چهاردهم

عصر اصلاحات دینی و بازنشرها

(۱۵۰۰-۱٦۵۰)

- ✓ **چرخه «تدوین کتاب مقدس- نهاد کلیسا»**
- ✓ **پی‌ریزی نهاد کلیسا و نظام پاپیسم**
- ✓ **اعتراضی در پایه‌گذاری انقلاب‌های نواندیشی مذهبی (عصر اصلاحات دینی با تقابل‌ها و تعامل‌های خود)**
- ✓ **اصلاحات درون کلیسای کاتولیک**

۱-۱٤- مقدمه

قرون ۱۰-۸ را می‌توان جمع شدن اولیه اروپا از پراکندگی‌ها و ناامنی‌های پس از فروپاشی امپراطوری روم دانست. این انسجام‌ها و جمع شدن‌های اولیه در تاریخ اروپا به نام شارلمانی و دودمان او رقم خورده است. در این دوران قدرت و مذهب با همدیگر به شکل شگرفی درهم تنیده شدند و ساختار و کارکردهای قدرت و حکومت را معنی و مفهوم جدیدی بخشیدند. فرایند رو به رشد این جمع شدن و انسجام جمعیتی و جغرافیایی، آثار و پیامدهای همه‌جانبه‌ای در زندگی اقتصادی و اجتماعی اروپاییان به دنبال داشت. شکل‌گیری رنسانس و گستره‌هایش در بستر زمان، هم برخاسته از شرایط این جمع شدن بود و هم تضاد و چندگانگی بین رویکردها و مطالبات خود با حاکمیت موجود (درهم‌تنیدگی قدرت و مذهب) را به مرور آشکار ساخت. شکل‌گیری مرکانتلیسم در فضای متأثر از رنسانس، به مطالبات به خود آمدن اروپاییان روح تازه‌ای بخشید. در این عصر دو جریان فکری و اندیشه‌ای یکی از طرف رنسانس و جریان

اقتصاد و سود و منفعت از طرف مرکانتلیسم، فضای حاکم را بر خود محدود و بسته دیده، ازاین‌رو به معارضه و مخالفت برخاستند. از طرف دیگر مخالفت با ساختار و کارکرد قدرت سیاسی (حکومت) و هم با ساختار و کارکردهای نهاد دین (کلیسای کاتولیک و نظام پاپیسم) جریان فکری دومی علیه وضع موجود را شکل داد. ازاین‌رو، طی قرون ۱۵-۱۳، نهاد کلیسا جهت بقا و صیانت از داشته‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آیینی خود مقابله با این دو جریان عمده مخالف را پیش‌روی خود داشت. بخشی از این جریان به افکار و اندیشه‌های داخل نهاد کلیسا و مسائل انشقاق در کلیسای روم[1] مربوط بود که خواستار انجام اصلاحات لازم و پاسخ‌گویی به مطالبات زمان بودند. بخشی دیگر جریان‌های فکری و روشن‌فکری برخاسته از زایش‌های رنسانس بودند که در رابطه با دین و نقش و نهاد و کارکردهای آن، پرسش و مطالباتی را طرح کرده و درخواست اصلاح و پاسخ‌گویی از طرف نهاد دین و کلیسا داشتند؛ اما مهم‌ترین جریان در مقابل نهاد کلیسا و پاپ، جرقه حرکت‌هایی بود که از جریان معترضین و سخت‌باوران به آیین مسیحیت زده شد و جریان مهمی در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی اروپا شکل داد به نام نهضت پروتستان. نهضتی که رهبران آن به آیین مسیح(ع) سخت باور داشته و غالباً دانشگاهی و فارغ‌التحصیل از دانشگاه بودند نه دست‌پرورده کلیسا. این جریان از نظر خود دگراندیش بوده و درصدد برگشت به آیین اولیه مسیحیت بدون نهاد کلیسا و پاپ و انحرافات آن بودند. جریانی که از طرف کلیسا و پاپ در بستر زمان مشمول تذکر، اخطار شده و در تقابل همه‌جانبه خود با کلیسا خیلی زود در قلمرو مرتدان و کافرین جای گرفتند.

در این عصر نزاع در بین نحله‌های فکری مختلف آیین مسیحیت از یک طرف و لزوم پاسخ‌گویی به نیازها و مطالبات پیش‌برنده زمانی (رنسانس و مرکانتلیسم)، کلیسا و نهادهای آن را در فشار همه‌جانبه قرار داد. جدال و رویارویی‌ها برای اثبات و نفی همدیگر و پاسخ‌گویی به مطالبات و نیازهای عصری، اروپا را فراگرفت. پیامدهای این جدال‌ها و تقابل‌ها، آثار گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی

۱- در قرن ۱٤ به مدت ۷۳ سال دستگاه پاپ به‌لحاظ بی‌ثباتی و نزاع در رم، از رم (واتیکان) به آوینیون فرانسه منتقل شد. تعدادی از مقامات کلیسا و اسقف‌ها با این انتقال مخالفت داشتند؛ امری که منجر به انتخاب دو پاپ در یک زمان شد: یکی در روم و دیگری در آوینیون. تقابل‌های بین این دو جریان برای یک مدت طولانی، مسائل حادی را برای کلیسای کاتولیک ایجاد کرد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به:
تاریخ جهان لاروس، صفحات ٤٤١-٤٣٧

و آیینی اروپا بر جای گذاشت. جریان جابه‌جایی‌های جمعیت، تغییر قدرت‌های سیاسی و نهاد کلیسا، طی چند قرن هزینه‌ها و دستاوردهای زیادی را برای اروپا درپی داشت. در این بخش و به اختصـــار ، به چگونگی ســـاختار و نهاد کلیســـا و کارکردهای آن و جریان‌های مخالف پرداخته و پیامدهایی که این تعارض‌ها، تقابل‌ها و نهایتاً تعامل‌ها برای بستر و زمینه‌های رشد و توسعه اقتصادی فراهم کردند، پرداخته خواهد شد.

۲-۱٤- چگونگی تدوین کتاب انجیل- پیدایش نهاد کلیسا

در فرایند مسیحی شدن اروپا[1] باید به دو عامل اساسی و بنیادین توجه داشت:

- یکی برنامه تعالیم و آموزه‌های مسیح(ع) که در انجیل و عهد جدید آمده بود
- دوم چگونگی نهادســازی و قانونمندی این آموزه‌ها توســط کلیســا و نظام پاپیسم

۱-۲-۱٤- تدوین کتاب

در ســده‌های چهارم و پنجم، قدیس هیرونومس[2] نســبت به ترجمه انجیل از متن عبری آن به لاتین اقدام کرد و آن را در مقابل ترجمه ســـابق و ناقص یونانی قرار داد. کتاب انجیلی که به دنیای مسیحیت کلیسای کاتولیک عرضه شده، منشأش این کتاب است. در قرون وسطی این کتاب مورد عمل کلیسا قرار می‌گرفت. از این کتاب است که به‌تدریج نهاد کلیسا شکل و اقتدار می‌گیرد. در بستر زمان اصلاحات و تجدیدنظر اصلاحی در این کتاب صورت گرفت که مهم‌ترین آنها توسط آلکوئین[3] مشاور شارلمانی مربوط به

۱- جهت اطلاع از چگونگی فرایندهای مسیحی شدن اروپا و شکل‌گیری نهاد کلیسا، پاپ و نحله‌های مسیحی در کشورهای اروپایی رجوع شود به:
ناس- جان بایر، تاریخ جامعه ادیان، ترجمه حکمت- علی‌اصغر، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، صفحات ۷۰۳-۶۰۸

۲- Hironumos (374-420) از مجتهدین علوم مسیحیت در سال ۳۷۵ در سفر به انطاکیه حضرت مسیح را در خواب دید که او را از پرداختن به علوم بت‌پرستی مذمت کرد. او ســر به بیابان گذاشــت و زندگی زاهدانه‌ای را در پیش گرفت، به تحقیق در رابطه با کتاب مقدس پرداخت و زبان عبری را فراگرفت. در سال ۳۸۷ به انطاکیه برگشت و به مقام کشیشی رسید. در سال ۳۸۲ به دعوت پاپ داماس اول به رم رفت و منشی پاپ شد. با مرگ پاپ به بیت‌الحم برگشت و کتاب انجیل را در ترجمه از عبری به لاتین مورد تجدیدنظر قرار داد.

۳- Alcuin (735-804) مربی و کشیش دربار شارلمانی که شارلمانی تجدید سازمان فرهنگی حکومت خود را به او سپرد. او بزرگ‌ترین عالم مغرب زمین در عصر خود بود و مدارسی تأسیس کرد و با فرهنگی جامع، پی‌ریز کلیساها و صومعه‌ها در انگلستان شد.

قرن نهم است که اصلاحات او در اوایل قرن ۱۳ در دانشگاه پاریس تدوین گردید به نام وولگات[1] دوم.

نشر مسیحیت بین آحاد مردم مربوط می‌شود به چگونگی برنامه‌ها و نهادسازی در امر کلیسا و ترویج آیین مسیحیت که توسط سنت آگوستین پایه‌گذاری گردید. دو کتاب آگوستینوس، یکی در رابطه با خاطرات او در گرویدن به آیین مسیحیت تحت عنوان اعترافات و دیگری حکومت الهی نام دارد. کتاب حکومت الهی پس از حمله بربرها به روم و غارت رم که مردم تصور خوف و هراس پایان جهان را داشتند، تدوین شد. این کتاب با نفی هزاره آخرالزمان، اتفاق آن را به آینده دور حوالله داد و جامعه را از باور پایان جهانی به امید و آرامش دعوت کرد.

۲-۲-۱٤- پی‌ریزی نهاد کلیسا و نظام پاپیسم

در طول قرون وسطی، دو دیدگاه کلی در کلیسا شکل گرفت. در نگاه اول اگوستینوس قدیس[2] با نگاهی جبرگرا، تقدیرگرا و ناامید از سرشت و ذات انسان بسیاری از باورها و نگرش‌ها را در کلیسا پایه‌گذاری کرد. انسان در این دیدگاه اگرچه از طرف خداوند، خلق و به اراده او از آسمان به زمین خاکی فرستاده شد، اما ذات خوبی ندارد و سرنوشت او از جوهره انسان گناهکار، ستمگر و نافرمان است. این انسان به دو دلیل نیاز به هدایت الهی دارد:

- نخست اینکه خداوند به او یاری می‌رساند که از گناه دور بماند و

۱- وولگات به زبان لاتین Vulgate یا تحریر عام Common Version یا قانون مقدس غربی، قدیمی‌ترین متن موجود از تمام کتاب مقدس و متن لاتینی رسمی کلیسای کاتولیک روم است. این متن در اواخر قرن ٤ میلادی توسط هیرونومس تهیه و جانشین متن لاتینی قدیمی شد که از یونانی ترجمه شده بود. وولگات از قرن ٥ در مغرب زمین رواج داشت و تا اوایل قرون وسطی همه‌جا در کلیسای کاتولیک متداول بود. در سال ١٥٤٦ شورای دینی ترانت، وولگات را متن رسمی قرار داد و در سال ۱۵۹۲ بدون تحریفات و نسخ بدل، توسط پاپ کلمنس هشتم چاپ شد و رواج پیدا کرد. همه چاپ‌های بعدی از همین چاپ پاپ کلمنس است.

۲- Saint Augustinus (354-430) از تأثیرگذارترین فیلسوفان و اندیشمندان در دوران باستان و اوایل قرون وسطی. او به عقل اشراقی که انسان از طریق آن به حقایق پی می‌برد، رابطه عقل و ایمان و اینکه اول باید ایمان بیاورد و سپس عقل او باید در چارچوب ایمان او باشد و عقل وسیله‌ای است برای درک بهتر ایمان و کتاب مقدس، باور دارد. او بر این باور بود که انسان بدون ایمان می‌تواند بخشی و مراحلی از علم و حقیقت (علوم طبیعی) را کسب کند. در اواخر عمر، اگوستین جزم‌گراتر شده و بر این باور می‌شود که علم بدون ایمان، رو به سوی انحراف دارد. او علاوه بر تسلط به معرفت دینی، تحت تأثیر افلاطون و نظرات او نیز بود.

- دوم اینکه محتاج خداوند است تا در روز قیامت از عقوبت و آتش جهنم دور بماند.

عاقبت‌بخیر شدن و مشمول رحمت الهی قرار گرفتن به اراده حضرت باریتعالی است. او هر کس را بخواهد هدایت کرده و به او زندگانی جاوید در آن دنیا اعطا خواهد کرد. در این پارادایم فکری تأکید اصلی بر روی مشیت الهی است و انسان ذاتاً گناهکار و هم نافرمان است و برای نجات خود چاره‌ای جز تسلیم محض به درگاه خداوند ندارد. این تفکر در فضای ناامن و سخت اقتصادی و اجتماعی آن دوران و احساس ناامیدی و ناتوانی انسان در بهبود اوضاع شرایط سقوط امپراطوری روم و ناامنی و بی‌ثباتی، از اعتبار و نهادمندی برخوردار شد.

این رویکرد غلبه همه‌جانبه جبرگرایی را بر اختیار درپی داشت. آیین مسیحیت با این پارادایم فکری جبرگرایی و در اختیار گذاشتن این پارادایم به کلیسا، برای عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اروپای این عصر و اعصار بعدی باب‌گشایی داشت.

در فضای ناامنی و بی‌ثباتی حاکم بر انسان‌ها و غلبه ناامیدی بر امید در آنها، همه‌جا رویکردهای تقدیرگرایانه و سپردن همه چیز به خداوند و خود را کاملاً بی‌اختیار دانستن رواج داشت.

در چنین شرایطی از ناامیدی‌ها و ناامنی‌ها، این ایدئولوژی تقدیرگرایانه است که حاکم بر انسان می‌شود. در چنین برداشتی از دین و انسان، جبر، اختیار و خداوند است که همه چیز و سرنوشت انسان را تعیین می‌کند. انسان بی‌اراده بوده و نه نیازی به ناجی دارد و نه به هادی، بلکه خداوند هر که را می‌خواهد هدایت کرده و رستگار می‌کند و هر که را نمی‌خواهد مورد عذاب قرار می‌دهد. در چنین فضا و باوری، انسان دیگر نه نیازی به کلیسا دارد نه روحانیت کلیسا.

آگوستینوس در انتهای زندگی خود آموزه‌های قضای ازلی و مقدر و به‌خصوص آرزوی رستگاری را توسعه و تکوین بخشید. تفکرات او به مراتب قضا و قدری محدود نماند و به قلمروهای مرز تعادل میان اراده آزاد بشر و آمرزش خداوندی رسید. نظرات او مبنای کار عالمان مسیحی قرون وسطی بود و بر فرمانروایان این عصر نفوذ گسترده داشت.

در نگاه دوم (که عصر سنت آگوستینوس قدیس نام گرفته است) نظریه‌پردازان بزرگ مسیحیت در قرون وسطی یعنی پیتر لومبارد[۱] و توماس اکویناس قدیس[۲] نگاه جدیدی به آرا و نظرات قرون ٤ و ٥ میلادی آگوستینوس مقدس داشتند. مرکز ثقل این نگاه جدید نسبت به قبل، این باور بود که انسان نیز اختیار دارد. انسان در این دیدگاه برای اجتناب از گناه و انتخاب عمل صالح، خیلی هم بی‌اراده و محاط در جبر و تقدیر ازلی و ابدی نیست، اما به تنهایی قادر به تشخیص و تعیین راه خیر و سعادت خود نیست و باید با کمک اسباب و وسیله‌ای به نام کلیسا و روحانیت و با واسطه قرار دادن این دو بین خود و خداوند، راه رستگاری را پیدا کند. در این رویکرد نو از مسیحیت، بدون کلیسا انسان نمی‌توانست به تنهایی به فهم، ایمان و رستگاری برسد و اگر بخواهد بدون کلیسا درصدد هدایت خود برآید، قطعاً گمراه خواهد شد. یکی دیگر از تمایزات این عصر با اعصار پیشین این بود که کلیسا می‌تواند لغزش‌ها و گناهان مؤمنان را هم ببخشد و هم آنان را مشمول هدایت الهی کند. با این اجتهاد است که کلیسا قدرت همه‌جانبه آشکار و پنهانی در عرصه‌های زندگی، روحی، ایمانی، اقتصادی و اجتماعی افراد و جامعه پیدا کرد. از این تاریخ کلیسا و روحانیون آن به نمایندگی از خداوند و به نام عیسی(ع) گناهکاران را مشمول بخشش قرار داده و رهسپاران جهنم را با شفاعت وعده بهشت دادند و گفتند که با دعا و نیایش خیلی از سرنوشت‌ها را تغییر می‌دهیم و حتی در بهشت خداوند نفوذ کرده و قطعات آن را به فروش می‌رساندند.[۳]

۱- Peter Lombard (1095-1160) شخصیت بنام کلیسا، فیلسوف و الهی‌دان برجسته مسیحی و محقق فرانسوی در قرن ۱۲. نظرات و کتب او برگرفته از نظرات اگوستین قدیس است. احکام دینی او در کتاب‌های احکام چهارگانه Four Books of Sentences از کتب و مبانی بنیادین علم دین الهیات Theology است که در مراکز دینی و دانشگاهی قرون وسطی کتاب مرجع شناخته شده بود و از تاریخ ۱۲۲۰ تا پایان قرن ١٦ بعد از کتاب انجیل، کتاب او از مرجعیت برخوردار بود. صاحب‌نظران دینی همچون آلبرت کبیر (Albert the Great)، توماس اکویناس قدیس (Thomas Aquinas) ویلیام اوکام (William of Ockham)، گابریل بایل (Gabriel Biel)، مارتین لوتر (Martin Luther) و جان کالوین (John Galvin) از نظرات لومبارد تأثیر پذیرفته بودند. احکام چهارگانه دربرگیرنده کتاب اول، وجه سه‌گانگی در خداوند (پدر، پسر، روح‌القدس) (Trinity)، کتاب دوم آفرینش و خلقت (Greation) کتاب سوم مسیح(ع) (christ) و در کتاب چهارم به آیین دینی (Sacraments) پرداخته است.

۲- Saint Thomas Aquinas (1225-1274) توماس اکویناس با توجه به دانش‌هایی که آموخته بود درصدد برآمد نسبت به کشف الهیات کتاب مقدس اقدام و تفسیر کاملی از کتاب مقدس ارائه دهد. ازهمین‌رو مجموعه‌ای کامل از تفاسیر کتب عهد عتیق و عهد جدید را به نگارش درآورد. او از پیشروترین مفسرین الهیات نهادی و طبیعی (Natural theology) است. جایگاه او در کشف الهیات کتاب مقدس و تفاسیر او و زندگی او لقب مقدس را برای او به ارمغان آورد.

۳- سردمداران گروه معترضین و نهضت پروتستان یعنی مارتین لوتر و جان کالوین به این اجتهادها معترض شدند و درصدد برگشت به مسیحیت آگوستینوس قدیس در قرن ۳ و ٤ و بازگشت به شریعتی ساده و به دور از پیرایه‌ها و ترویج رستگاری از طریق رهبانیت و عبادت فردی بودند بدون داشتن واسطه‌ای به نام کلیسا و کشیش.

این رویکرد باعث شد که از دوران آغازین قرون وسطی (قرن ۵) تا قرن ۱۶ کلیسا به بزرگ‌ترین نهاد ثروت و قدرت در اروپا تبدیل شود. جریان منابع مادی گسترده و پایداری به طرف کلیسا سوق داده شده و کلیسا صاحب اجاره و فروش مستغلات گسترده‌ای که در اختیار داشت، شد. دریافت هدایای منقول همچون پول، طلا، جواهرات، عتیقه‌جات، دریافت مالیات به میزان یک دهم درآمد، دریافت وجوه کفاره‌ها، درآمدهای حاصل از فروش قطعات بهشت، درآمدهای حاصل از واگذاری تیول و مناصب، درآمدهای حاصل از محاکم قضایی، ... کلیسا را تبدیل به یک امپراطوری عظیم مالی و اقتصادی نمود.

بدیهی است که این امپراطوری عظیم مالی و اقتصادی با ساختار و کارکردی که پیدا کرده بود، درصدد وسعت دادن نفوذ خود به همه عرصه‌های اقتصادی جهت جذب منابع بیشتر شد. این فضا باعث انسداد بیشتر فرصت‌ها برای مردم و همچنین محدود شدن فضای کسب و کار و قدرت حکام و فرمانروایان شد. این میل به گسترش نفوذ و وسعت اقتصادی در کلیسا، هم نارضایتی و مقاومت توده مردم را درپی داشت و هم مخالفت آشکار و پنهان حکام را. یکی از عواملی که باعث نهضت پروتستانی شد، اعتراض به اشکال شریعت و درآمدهای آن و از همه مهم‌تر، چرایی سرازیر شدن منابع جمع‌آوری شده از گستره اروپا به سوی رم و واتیکان بود.

درحالی‌که نگاه سنتی کلیسا هر روز برای خود ثروت و شکوه بیشتری را تعریف و شکل می‌داد، اما نگاهش به ثروت و تلاش برای کسب آن را برای افراد، امری حرام یا بعضاً مکروه می‌دانست. این امر موجب اعتراض‌های گسترده هم در بین مؤمنین و هم مصلحین کلیسا (همچون لوتر، کالوین) و هم نظام‌های حکمروایی حاکم بر اروپا شد. این نحوه نگاه کلیسا علاوه بر این مخالفت‌ها، با دستاوردهای فکری، نهادی اقتصادی و اجتماعی عرصه‌های رنسانس و مرکانتلیسم مخالفت جدی‌تر و نهادمندتری نیز داشت.

کلیسای قرون ۱۲ و ۱۳ با اجتهادهای بنیادین برای انسان در کنار جبر به میزانی اختیار قائل بود و کمی حق انتخاب برای انسان در راه گام برداشتن به طرف بدبختی یا سعادت. اکنون با نهادسازی گسترده و قرار دادن نهاد و مقررات آیینی خود بین انسان و خداوند، به‌تدریج قیود و جبرهای گسترده زمینی بر انسان و سرنوشت خیر و شر او وضع کرده بود. قیودی که از حد متعارف و از انعطاف لازم برخوردار نبود. قیود نهادی

و وضع شده توسط کلیسا به میزانی گسترش یافت که قیود حاکم بر اصول و موازین بنیادین شریعت مسیح(ع) قرار گرفت. در چارچوب این نحوه نگاه به دین، نهاد کلیسا به عامل تعیین‌کننده در چگونگی خیر و شر انسان‌ها تبدیل شد. انسان‌ها اختیاری در انتخاب سرنوشت خود نداشتند و قدرت خداوند هم تجلی خود را از طریق کلیسا به منصه ظهور می‌رسانید. به عبارت دیگر قیود کلیسایی تبدیل به متن شد و آموزه‌های مسیح به حاشیه رانده شد. این قیود اخلاقی، ارزشی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی عقب‌برنده که کلیسا واضع آن بود، آن‌چنان از گستردگی و قانونمندی اجتماعی و اقتصادی برخوردار شده بود که اعتراضات گسترده‌ای را بین توده‌های مردم، حکام و امرا، مؤمنین و بعضی از روحانیون کلیسا برانگیخت.

نهضت معترضین یا پروتستان‌ها سرلوحه کار و شعارهای خود را در مبارزه با این قیودات کلیسایی (که از نظر آنها، منشأ مسیحی و الهی نداشت) اعلام کردند. به سخن دیگر از منظر رهبران نهضت پروتستان، مبارزه با کلیسا که روح مضامین آیین مسیح را به حاشیه رانده بود و قیود ساخته و پرداخته کلیسا و پاپ را حاکم کرده بود، امری بسیار جایز شمرده می‌شد. ازاین‌رو معترضین درصدد بودند که آیین مسیح(ع) را حاکم و در متن زندگی قرار داده و نهاد کلیسا و قیودات آن را از متن دین خارج کنند.

در سده‌های ١٤ و ١٥ اروپا از عناصر نوگرایی و بالندگی (عصر رنسانس و مرکانتلیسم) برخوردار می‌شود. در این عصر جامعه خواهان این است که نهاد دین نسبت به برداشتن قیودهای مختلف و موانع مهمی که در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای فرد، خانواده، جامعه، تولید، تجارت، رفاه، ثروت، رستگاری در این دنیا ... گذاشته است، اقدام نماید.

امپراطوری قدرتمند و نهادمند کلیسای کاتولیک و نظام پاپیسم در پایان قرن ١٥ و شروع قرن ١٦ خود را در محاصره درخواست‌های گسترده‌ای می‌یابد. جامعه نیازمند اجتهاد نوین از طرف کلیسا و رفع موانع دینی و آیینی از جریان‌های حاکم بر جامعه (عصر رنسانس و مرکانتلیسم) است. مطالباتی که هر روز عمیق و گسترده شده و دانش و سواد اندک کلیسا و نهادهای آن از پاسخ‌گویی به آنها ناتوان بوده و به ناچار و با اصرار،

برداشت‌های ایستا و شکلی خود را مقدس، ثابت و پایدار و مطالبات جامعه را انحرافی و گناه اعلام می‌کردند.[۱]

آیین مسیحیت- فرایندهای واگرایی‌ها- هم‌گرایی‌ها

علاوه بر مطالبات جامعه، اصول‌گرایان یا سخت‌باوران مسیحی از شریعت مسیحیت (که با تحصیلات دانشگاهی، معرفت‌شناسی بالاتری نسبت به روحانیون کلیسای کاتولیک

۱- رویکردهای مراجع پروتستانی همچون مارتین لوتر در این عصر، با اجتهاد نوین برای حل و فصل مسائل پیش‌روی جامعه موافقت نداشت. بلکه به‌لحاظ سخت‌باوری درصدد دستیابی به شریعت و آیین پاک مسیحیت به‌گونه‌ای بودند که اگوستینوس قدیس آن را پی‌ریزی کرده بود. وجود نهاد کلیسا و پاپ و واسطه‌گری بین انسان و خداوند را انحرافی و بدعت دانسته و برای برطرف کردن این بدعت، این جریان ساخته و پرداخته شد.

داشـتند) توجه کانونی خود را به پاک کردن شـریعت مسـیح(ع) از قیود کلیسـا و نظام پاپیسـم معطوف سـاختند. این گروه از معترضـین که صـاحب نحله پروتسـتان می‌باشـند، پس از مبارزات اولیه خود و برقراری آرامش و نهادمند شدن آرا و نظرات آنها در شمال اروپا و کشـورهای اسـکاندیناوی، متوجه نیازها و مطالبات جامعه شـدند. شـروع نهضـت اصـلاح‌گرایان دینی، عمدتاً در بیرون نهاد کلیسـای کاتولیک و توسـط صـاحب‌نظران دینی- دانشگاهی (لوتر- کالوین ...) شکل گرفت.

دسته دوم اصلاح‌گرایان دینی از داخل کلیسای کاتولیک به‌تدریج شکل گرفت. این نحله بیشتر کانون توجه خود را برای پس زدن رقیب (نهضت پروتستان) در عرصه‌های دینی و جلوگیری از نشر افکار و محبوبیت آنها قرار دادند. نمودار بالا تصویری است کلی از جریان مسـیحیت و انشـقاق‌های آن که لازم اسـت مروری کلی بر مختصـات آن داشـته باشیم.

۳-۱۴- مرور کلی بر فرایندهای شکل‌گیری اصلاحات دینی

زمینه‌های پیدایش عصـر رنسـانس و آثار و پیامدهای پیش‌برنده آن در تمامی عرصـه‌ها، ریشه در علل و عوامل زیر داشت:

افزایش نارضـایتی‌های عمومی از قدرت و سـلطه کلیسـا بر تمام عرصـه‌های زندگی اقتصـادی و اجتماعی، عدم توانایی کلیسـا در پاسـخ‌گویی به مطالبات و انتظارات مردم، فساد کشیش‌ها و بی‌سوادی آنها، بسط دامنه خرافات و اوهام، دور شدن از مضامین آیین مسیح(ع)، برخوردهای خشـن نظام کلیسـا و پاپ با نظرات اصـلاحی، آثار سـرریز مسـئله انشقاق کبیر در نظام پاپیسم، بسط سواد و دانش در بین طبقه اشراف و طبقه متوسط در کنار سـطح پایین سـواد و دانش روحانیون کلیسـا، توجه متفکران به آثار تمدن یونان و روم کهن، جایگاه و منزلت زمینی انسـان در این تمدن‌ها، به زیر سـؤال برده شـدن تمام مظاهر و جوانب فئودالیسـم، پاپیسـم و سـلطه مطلق کلیسـا توسـط بعضـی از متفکران، ترویج آخرت‌گرایی صرف و جهل و جمود فکری کلیسا.

رنسـانس باعث پیدایش انقلاب بازرگانی و تجاری شـد و به تبع آن لزوم پاسـخ‌گویی به نیازهای جدی و نوین از احکام جدید دینی (همچون پول، مبادله بهره) مطرح شد.

این مطالبات نوین و مقاومت نظام پاپیسم و کلیسا در برابر تحولات زمانی و مکانی به‌تدریج مذهب و کلیسا را وارد جدال‌های فکری، فلسفی و آیینی گسترده‌ای کرد. جدال‌ها و نزاع‌های پرهزینه و خشن، توأم با کشتار و غارت بود. نهایتاً کلیسا و نظام پاپیسم نسبت به بازنگری در خود و انجام اصلاحات تسلیم شدند، آن‌هم اصلاحاتی که در آغاز مورد پذیرش قرار نگرفته بود و هزینه‌های بسیار گزاف، کشتارها و جنگ‌ها را به اروپا تحمیل کرده بود.

اصلاح در نهاد کلیسا در آغاز امری کفرآمیز تلقی و به معتقدان آن لقب مرتد داده می‌شد. با پذیرش اصلاحات توسط کلیسا، این اصلاحات، مسیر سخت و ناهمواری را طی نمود و تاکنون این اصلاحات ادامه داشته است. این اصلاحات یکپارچگی نهاد کلیسای کاتولیک روم و نظام پاپیسم را فروریخت و از آن فرقه‌ها و گروه‌های مختلف آیینی و کلیساهای مختلف آیینی شکل گرفت. آن‌هم آیین‌ها و کلیساهایی که در مقابل همدیگر صف‌آرایی کرده و به کشتار و غارت و آتش زدن همدیگر دست زدند؛

تابلوی زمان عصر اصلاحات دینی

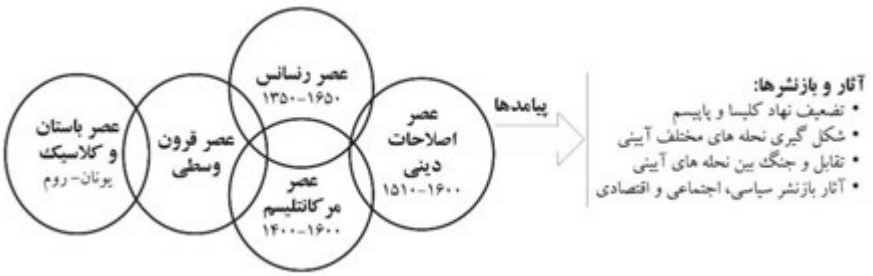

با گذشت ۵ قرن و پس از بروز این شکاف در آیین و کلیسا به‌لحاظ تغییرات گسترده در شرایط زمانی و مکانی توأم با نشر علم و دانش، بین معرفت‌ستیزهای دیروزی، به‌تدریج آتش‌بس اعلام شد و سپس همدیگر را به رسمیت شناختند و در پایان قرن ۲۰ و ۲۱ به هم‌گرایی و همراستایی بیشتر گرایش پیدا کردند.

اصـــلاحاتی که در دهه دوم قرن ۲۱، پاپ اعظم کلیســـای کاتولیک[1] با اجتهاد نوین و بنیادین از آیین مسیحیت، منادی آن است در موعظه پاپ‌های قبلی حکم ارتداد و اعدام را درپی داشت.

۱-۳-۱٤- اعتراضی از بیرون در پایه‌گذاری انقلاب‌های نواندیشی مذهبی

انقلاب یا اصـلاحات پروتسـتانی یا اصـلاحات مذهبی از قرن ۱٦ در کلیسـای کاتولیک (کلیســـای غربی) به رهبری مارتین لوتر، ژان کالوین، ... شـــکل گرفت. این انقلاب در فرایندهای تحولی، تکوینی و تکاملی خود، ابعاد و آثار همه‌جانبه‌ای را در عرصـــه‌های اقتصـادی، اجتماعی، سـیاسـی، فرهنگی، فردی و اجتماعی اروپا پدید آورد. مورخان از این اصـلاحات یا انقلاب دینی به نام عصـر رفرماسـیون[2] یا عصـر اصـلاحات دینی[3] یاد می‌کنند.

شـکل‌گیری این عصـر، محصـول اعتراضـاتی بود به نهاد و حاکمیت کلیسـای کاتولیک و درخواسـتی برای اصـلاحات هم در شـکل و هم در مضـامین آیین مسـیحیت. با توجه به اینکه رویکرد اعتراضـــی این نهضـــت علیه کلیســـای کاتولیک روم بود، نام این جریان اعتراضی پروتستانیسم[4] گذاشته شده است. شرایط و عواملی که زمینه‌ساز ظهور نهضت اعتراضی پروتستانسیم شد به‌طور خلاصه عبارتست از:

آثار و پیامدهای تعامل و تقابل دنیای شـــرق با غرب در جنگ‌های صـــلیبی، کشـــف سـرزمینی (آمریکا، اسـترالیا، ...)، آشـنایی اروپاییان با فرهنگ‌های پیشـرفته‌تر از خود در شـرق، دسـتیابی به امکانات سـرزمینی در عرصـه‌های مواد خام، کالا، مواد غذایی، بسـط تجارت و مرکانتلیسـم، دسـتاوردهای رنسـانس در عرصـه انسـانی، فکری، هنری، علمی، همچون تفکرات و جنبش‌های انسـان‌گرایانه، سـسـت شـدن بعضـی باورها و تفکرات، ایسـتایی رویکردهای کلیسـا، ضـعف کلیسـا در پاسـخگویی و مواجهه با مسـائل، فسـاد و

۱- پاپ فرانســیس ((-Pope Francis (1936 در یکی از موعظه‌های خود اعلام کرد که ما با تفکر و دعا فهم جدیدی از برخی عقاید به‌دست آورده‌ایم. کلیسا دیگر به جهنم اعتقادی ندارد زیرا این مسئله با عشق خداوندی تعارض دارد و عشق الهی را به زیر سؤال می‌برد. خداوند قصد محکومیت کسی را ندارد و جهنم تنها کنایه‌ای از روح تنهاست. او بر این باور است که کلیسا در گذشته در مورد برخی از مسائل اخلاقی به شکل نادرستی برخورد کرده، اما امروز به نقش خود به‌عنوان قاضی پایان داده و آغوش خود را به روی تمام گروه‌های مختلف و ... گشوده و از آنان می‌خواهد به آن بپیوندند زیرا همگی خدا را دوست داریم و همگی یک خدای واحد را پرستش می‌کنیم.

2- Reformation
3- Protestant Reformation
4- Protestantism

رفتارهای ضدانسانی و ضدارزشی نهاد کلیسا، ... این عوامل روی‌هم‌رفته سازنده مجموعه عوامل و شرایطی شد که اعتراض بعضی از مصلحین دینی و معتقدان متعصب به آیین مسیحیت همچون لوتر و کالوین را درپی داشت که از نفوذ و برد گسترده‌ای در میان توده‌ها برخوردار شد. این اعتراضات همچنین با آثار بازنشر همه‌جانبه خود موجب انشقاق در نهاد کلیسا، برداشت‌ها و ارزش‌های آن شد. آثار بازنشر این اعتراضات و مطالبات، تغییرات و دگرگونی همه‌جانبه‌ای در باورهای عقب‌برنده و ایستای کلیسا و تبدیل آنها به باورهای پیش‌برنده و بالنده پدید آورد و تعاریف و مفاهیم جدیدی از دین، انسان، منزلت و جایگاه و حقوق انسان‌ها و مسئولیت‌پذیری انسان در رستگاری، ... را برای کلیسا و آیین مسیحیت مطرح کرد.

٤-١٤- شکل‌گیری عصر اصلاحات دینی (تقابل‌ها و تعامل‌ها)

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های اصلاحی در عصر رنسانس، نهضت اصلاح دینی یا رفرماسیون است. نهضتی با نگاه بازگشت به گذشته. بازگشتی در زدودن دین از خرافات و تحکمات کلیسا و دستیابی به جوهره اصلی آیین مسیح(ع). این اصلاحات را نیز می‌توان در دو جنبه مورد تحلیل قرار داد:

- زمینه مباحث دینی در عرصه جدال‌های فکری توأم با خشونت و مرگ، جدال مذهب علیه مذهب یا کاتولیک علیه پروتستان. عرصه این جدال‌های طولانی، با نگاه به گذشته درصدد رجعت و بازگشت به آیین اولیه مسیحیت بود. در عصری که رنسانس اروپا علاوه بر توجه به گذشته یونان و روم، نگاه به آینده داشت، عصر اصلاحات دینی در این برهه زمانی و به‌خاطر بدعت‌های کلیسا، سودای بازگشت به گذشته داشت.
- زمینه دوم آثار و رویکردهای اصلاحات دینی در حوزه‌های شناخت انسان، جهان هستی، فردیت و فردگرایی است که نقش بسیار مهمی را در عرصه‌های فرد، فردگرایی، آزادی، خانواده، جامعه و دگرگونی‌های پیش‌برنده در نظم‌های اجتماعی اروپای جدید ایفا کرده است.

پیشگامان نهضت اصلاح دینی نه میل و رغبتی به تمدن گذشته اروپا (یونان و روم) داشتند و نه‌چندان دل در گرو رویکردهای اصلاحی رنسانس و مطالبات آن در رابطه با

آزادی، انسان، فردگرایی و مدنیت اجتماعی داشتند. این نهضت از درون نهاد دین و کلیسا و از چگونگی اثبات یا انکار منزلت‌های کلیسا و روحانیون شروع شد و در زمان طولانی این جدال‌ها از عمق و گستره‌های بسیاری برخوردار گردید.

فرایندهای طولانی، گسترده، همه‌جانبه و فراگیر اصلاحات دینی که بسیاری از نحله‌های دینی مسیحیت را در این دوران دربر گرفت را می‌توان به‌طور کلی در دو نحله فکری مورد بررسی قرار داد.

- نحله بیرون از کلیسای کاتولیک روم و به نام نهضت پروتستان[1]
- نحله درون کلیسای کاتولیک[2] و اصلاحاتی که با تأخیر و به اجبار شرایط زمانی و مکانی کلیسای کاتولیک وادار به پذیرش آن شد و انجام اصلاحاتی را برای نهاد خود پذیرفت. چرایی و چگونگی شکل‌گیری اصلاحات درون کلیسای کاتولیک نیز به‌خاطر آثار نشر و سرریزهای اصلاحات از بیرون کلیسای روم و جبر زمان[3] بود.

اگر اروپای قرون وسطی درگیر شکاف و جدال بین حوزه قدرت‌های شرق و غرب و با نماد مسلمانان و مسیحیون بود و اگر در قرون ١٤ و ١٥ شکاف بین فئودالیته و مرکانتلیسم بسیاری از عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی را در اروپا دگرگون ساخت، این بار در نهضت اصلاح دینی به‌تدریج شکاف بین دو سطح بیرون و درون کلیسا و بین مسیحیون با همدیگر، ابعاد وسیع‌تری به خود گرفته و به‌تدریج شکاف بین دین و آیین شمال اروپا و جنوب آن را رقم زند. این شکاف با نزاع‌های گسترده، جنگ‌های خونین، مهاجرت‌های گسترده و بسیار پرهزینه برای اروپا توأم بود که تأثیر زیادی در فروپاشی اقتدار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کلیسای کاتولیک روم و افول نظم‌های اجتماعی و شکل‌گیری نظم‌های اجتماعی نوین داشت.

اصلاحات دینی در هر دو مذهب (پروتستان و کاتولیک) بیشتر محصول امواج نیرومند عصر رنسانس به‌ویژه در حوزه فردگرایی و سپس تغییرات گسترده و پایدار حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، شهرنشینی و تولد مرکانتلیسم بود. هر دو مذهب جهت پاسخ‌گویی

1- The Protestant Revolution (1517-1600)
2- Catholic Reformation (1560-1600)
۳- در بسیاری از اسناد باور بر این است که اگر اعتراضات پروتستانی شکل نمی‌گرفت و مورد اقبال واقع نمی‌شد، اصلاحاتی نیز در کلیسای کاتولیک روم شکل نمی‌گرفت. اصلاحات در درون کلیسای روم بیشتر عکس‌العملی بود در مقابل معترضین و رقبای جدید کلیسا یعنی پروتستان‌ها.

به چالش‌های پیش‌روی، نگاه خود را به خلوص و پاکی اولیه دین مسیح(ع) معطوف نمودند. نگاهی که جهت پاسخ‌گویی به نیازها و چالش‌ها، ضرورت بسیاری از قبض و بسط‌های عرصه دینی را پیش‌روی کلیسا، جوامع و انسان‌ها قرار داد. محدود شدن یا منسوخ شدن بسیاری از احکام و تولد احکام نو، محصول این تعارض‌ها و جنگ‌ها و نحوه نگاه به دین و آیین مسیحیت بود.

هر دو مذهب پروتستان و کاتولیک در فرایندهای بالنده و رو به گسترش رنسانس و ورود آن به تمام عرصه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی، ارزشی و اخلاقی، درگیر این مسئله بودند که چگونه مسائل مطلوبیت و رفاه‌خواهی رنسانس و مرکانتلیسم را در عرصه‌های فردگرایی، اومانیزم، جهان مادی، رفاه و طبیعت حل و فصل کنند. مسائلی که این دنیایی بودند و رنسانس و مرکانتلیسم آنها را پیش پای کلیسا قرار داده بود. آن‌هم در مقابل نهاد کلیسایی که همه ارزش‌های آن به آخرت توجه داشت و ارزشی برای مختصات این دنیا قائل نبود.

رنسانس، اومانیسم و فردگرایی و بده- بستان‌هایش در چرخه «فرد- جامعه» اصرار به تسامح و تساهل در وادی دین و شریعت و حوزه سیاست داشتند. درحالی‌که رویکرد اصلاحات و تغییرات در هر دو مذهب پروتستان و کاتولیک در حوزه ایمان و اطاعت از شریعت بود. رنسانس دنبال ساختن و پرداختن به انسان و جامعه‌ای بود که تعریفی نو از انسان و جهان داشته باشد درحالی‌که کلیسا اصرار بر ساختن انسان و جامعه براساس آیین شریعت داشت. در صحنه این تعامل، تضاد و تقابل فرایندهای دو خاستگاه رنسانس و اصلاحات دینی، نهایتاً این رویکردهای رنسانس در عرصه‌های انسان‌گرایی، فردگرایی، آزادی‌خواهی، تسامح، تساهل و ساختن بنیان محکم از «فرد- جامعه» بود که پیروز میدان شد. محصول این پیروزی فردگرایی، آزاداندیشی، آزادی‌خواهی و شکل‌گیری انسان توسعه‌خواه و مدنی و جامعه‌محوری شد که به‌تدریج انسان سرمایه‌داری و به‌تبع آن جامعه سرمایه‌داری ساخته و پرداخته شد و این انسان سرمایه‌داری و جامعه سرمایه‌داری توانستند که دنیای رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی بعدی را، شکل دهند.

۱-٤-١٤- نهضت پروتستان، اعتراضی به نهاد کلیسا با آثار بازنشری در نواندیشی دینی

این انقلاب دینی با آثار مشخص خود توانست زعامت یکپارچه کلیسای روم را درهم ریزد. شروع فرایندهای این انقلاب در آغاز با تکیه بر مجموعه‌ای از اختلافات و اعتراضات دینی به کلیسای کاتولیک به‌ویژه اعتراض به برخی از راه‌ها و روش‌ها و اقدامات کلیسا بود.

در آغاز گستره انتقادها و اعتراض‌ها درخصوص بی‌اطلاعی، دانش سطحی بسیاری از روحانیون و مسئولان کلیسای کاتولیک در مواجهه با مسائل انسانی، اقتصادی و اجتماعی بود. عدم رعایت موازین اخلاقی و ارزشی در نهاد کلیسا، سلطه گسترده کلیسا بر همه عرصه‌ها براساس معیارهای نفوذ و ارتباط نه شایسته‌سالاری، غرق شدن مقامات کلیسا در امور رفاهی و اقتصادی در کنار فقر توده مردم و خادمان رده پایین کلیسا، گسترش شبکه‌ای از حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی وابسته به کلیسا همچون مسافرخانه‌ها، میخانه‌ها، رستوران‌ها و حتی قمارخانه‌ها در کنار املاک و مستغلات و عایدات گسترده متعلق به کلیسا، همه‌وهمه به شکل‌گیری یک کلیسای ثروتمند منجر شد. آن‌هم ثروتی بیش از اشراف، فئودال‌ها و دربارهای اروپا که نهاد کلیسا را به نهادی مداخله‌گر تام و تمام در عرصه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی اروپا تبدیل کرد. جریان منابع و مصارف این ثروت عظیم و حکمروایی ناسالم کلیسا و رقابت، تضاد و دشمنی بین رده‌های مختلف کلیسا برای دستیابی به فرصت‌ها جهت بهره‌گیری از این منابع و مصارف بر بحران‌های درونی کلیسا عمق دوچندانی بخشید. جریان ناسالم انباشت درآمد و ثروت و به‌خصوص رویکردهای دور از آیین مسیح(ع) در مصارف این ثروت عظیم در اواخر قرن ۱۵ یک نظام تیول‌داری وسیع و گسترده‌ای در واگذاری مناصب و امتیازات، شکل داد و به‌صورت مناقصه عمل می‌کرد (هر کس بهای بیشتر می‌پرداخت، برنده آن منصب اعلام می‌شد) و نه براساس موازین اخلاقی و ارزشی آیین مسیح(ع).[۱]

براساس موازین عقلی، علمی و تجربی، هر کجا چنین مختصاتی از نظام حکمروایی و چنین فرایندهایی در کسب منابع و مصارف باشد، فساد نماد آن می‌شود. فسادی با آثار

۱- در این زمان پاپ لئوی دهم (Pop Leo X) یکی از ثروتمندترین پاپ‌های تاریخ کلیسای کاتولیک بود و درآمد یک میلیون دلاری او در قرن ۱۵ به تنهایی چندین برابر درآمد دولت‌ها و دربارهای اروپای آن زمان بود.

سرریزی همچون شکاف و تضاد، عدم مقبولیت و عدم مشروعیت، تضاد فقیر و غنی، بی‌ثباتی، ستیز و عصیان. گسترش این فرایندها و فساد در ارکان حاکمیت کلیسا بدانجا رسید که انجام بسیاری از عبادات و نذورات و پرداخت کفاره‌ها به جای اینکه در چارچوب آیین دین باشد، در چارچوب‌های مصالح و منافع کلیسا و روحانیون قرار گرفت. تداوم این امر به‌تدریج به بنیان‌های دین رسید. خرید و فروش بهشت و جهنم نیز بین مؤمنین به معاملات پرسودی برای کلیسا و روحانیون آن تبدیل شد. در مقابله با چنین فضایی که حاکم بر کلیسا و آیین شریعت شده بود، در ایتالیا و شهرهای آن همچون فلورانس، جنوا و میلان (که آغازگر رنسانس و انقلاب تجاری و مرکانتلیسم هم بودند) مخالفت‌هایی با کلیسا شروع شد که با مخالفت و سرکوب کلیسای کاتولیک روبه‌رو شد. آثار سرریز این شروع تعارض و تداوم آن در فضا و جغرافیای دورتر، دست‌نخورده‌تر و بازتری که کلیسای کاتولیک در آن از اقتدار کمتری برخوردار بود همچون آلمان، نهضت تعیین‌کننده‌ای به نام نهضت پروتستان‌ها را برای اروپا و جهان رقم زد. برخلاف ایتالیا و تسلط کلیسا بر عرصه‌های آن در فضای نه‌چندان بسته آلمان، مارتین لوتر[1] کشیش اصلاح‌گر، تجدیدنظرطلب و اولین مترجم انجیل به زبان آلمانی بر این باور بود که راه رسیدن به معبود صرفاً در ریاضیت کشیدن‌های سخت و ترس از عقوبت خداوند نیست. راه رسیدن به معبود از مسیر ایمان، عشق و دل و انجام کارهای خیر ناشی از ایمان است. براساس چنین موازینی، جهان‌بینی و قرائت لوتر از مسیحیت شکل گرفت؛ قرائتی که در تقابل همه‌جانبه با دین حاکم و پذیرفته شده کلیسای

۱- مارتین لوتر (Martin Luther (1483-1546)) با تربیت مذهبی و با انضباط از خانواده‌ای کشاورز که در Thuringia آلمان به دنیا آمد. تربیت مذهبی لوتر خشن و سخت بود. در ۱۸ سالگی برای تحصیل رشته حقوق به دانشگاه Erfurt فرستاده شد. در طول تحصیل بسیار کوشا بود. در حین تحصیل و در سال ۱۵۰۵ دچار صاعقه و بیماری شد و آن را عقوبت خداوندی برای خود دانست، ازاین‌رو در سن ۲۲ سالگی با پناه بردن به صومعه، زندگی سختی را برای پاک شدن از گناه و بخشش خداوند طی کرد و عمر خود را وقف کلیسا نمود. در این زمان لوتر به‌شدت مؤمن و تارک دنیای اگوستینی (Augustinian) در شهر Erfurt می‌شود. زندگی او در صومعه، هم ساده هم پیچیده و هم دردناک بود، زندگی که مسیر زندگی روحی و معنوی و اساساً کل نگاه متافیزیکی لوتر به خداوند و مذهب را دگرگون ساخت. با شب‌زنده‌داری، امساک در غذا خوردن، عبادات طولانی و روزه‌داری قصد قربت به خداوند را داشت. در این مسیر احساس کرد که خداوند به جای نزدیک شدن به او، از او دورتر شده است و با خواندن زندگی مسیح(ع) در این ایام به این باور می‌رسد که راه رسیدن به معبود از مسیر ایمان، عشق، دل، تلاش و کوشش است. اعتراض او به نمایندگان پاپ در فروش بلیط برای بهشت در ۱۵۱۷ در شهر ماینز (Mains) آلمان، جرقه انقلاب پروتستان را باعث شد.

کاتولیک روم قرار داشت.[۱] کلیسای کاتولیک با استنباط‌ها و دیدگاه‌های خاص خود در رابطه با هستی، دنیا، آخرت، بنده خداوند، قائل شدن به واسطه‌گری خود بین بندگان و خداوند، خرید و فروش گناهان، آمرزش گناهان، فروش بهشت، ... در آغاز رنسانس از بنیان‌های مستحکم نهادی، سازمانی و اجرایی توأم با ثروت و مکنت فراوان برخوردار بود. ساختار سلطه مطلقه کلیسای کاتولیک روم در عصر رنسانس و مرکانتلیسم به‌تدریج مقبولیت و مشروعیت خود را نه‌تنها در بین توده‌های آگاه و باسواد از بین برد بلکه موجی از اعتراضات را بین مؤمنین نیز ایجاد کرد که مهم‌ترین آنها شکل‌گیری نهضت پروتستان بود که توده‌های وسیعی به‌ویژه در شمال اروپا و منطقه اسکاندیناوی را با خود همراه کرد.

نهضت پروتستان و سردمداران آن همچون مارتین لوتر در آغاز، کار خود را با اعتراض به فروش بهشت توسط کلیسا و فروش آمرزش شروع و سپس این اعتراضات بسیاری از آموزه‌های کلیسا را دربر گرفت. آنها زدودن خرافات و دور کردن حاشیه‌های خرافاتی بر متن آیین مسیح(ع) را دنبال می‌کردند. حاشیه‌هایی که به مرور زمان در آیین مسیحیت جای قاعده را گرفته بود و قاعده‌های درست شریعت را به حاشیه رانده بود.[۲]

نهضت اصلاح گری پروتستان که تا حد بسیاری، متأثر از فضای پیش‌برنده دستاوردهای رنسانس بود، توانست با رویکردهایی که مبلغ آن بود همچون توجه به عقل‌گرایی، جهان‌گرایی، تبلیغ کار و تلاش به‌عنوان یک عبادت، تشویق جمع‌آوری ثروت، تضعیف

۱- در سال ۱۵۱۷ لوتر علیه فروش بلیط بهشت که فرستادگان پاپ لئوی دهم داشتند، فریاد اعتراض بلند کرد و در نوشته‌ای با ۹۵ ماده به مخالفت با آن برخاست. کلیسای رم علیه لوتر برخاست. اختلاف‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر گردید و بعد از ۳ سال کلیسای رم، حکم ارتداد لوتر را صادر و مهلت ۶۰ روز جهت توبه او یا اعدام وی اعلام کرد. لوتر در میان طرفداران خود اعلامیه را آتش زد و از نظر کلیسای روم در سال ۱۵۲۱ مرتد و یاغی اعلام گردید. شرایط محیطی آلمان، نگرانی از طرفداران او و جنگ آلمان و فرانسه، باعث گردید که حکم اعدام او اجرا نگردد. لوتر توانست براساس بنیان‌های فکری خود، کلیسایی مستقل از روم را در آلمان تشکیل دهد. کلیسایی که در مبانی (آیین مسیحیت) مخالفتی با کلیسای کاتولیک روم نداشت، ولیکن در قرائت از شرع مسیحیت، روش‌های کلیسا و حاکمیت کلیسا بر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی مخالفت آشکاری از خود نشان می‌داد. کلیسای لوتر و قرائت او واسطه‌ای به نام کلیسا و روحانیت آن بین بندگان و خداوند را به رسمیت نمی‌شناخت. ازدواج روحانیون را جایز، ساده کردن عبادات را جایز، رستگاری را در عمل صالح و برای ورود به بهشت می‌دانست. بهشت را جایی برای خرید و فروش قطعات آن نمی‌دانست بلکه آن را محصول رستگاری و عمل صالح بندگان می‌دانست. حذف بسیاری از آیین‌ها، انکار زیارت اماکن مقدسه، دور شدن از بسیاری از نیایش‌ها و تأکید بر احکام کتاب مقدس انجیل و دور شدن از حواشی‌های حاکم بر آن، ازجمله مواردی است که قرائت کلیسای لوتر از آیین مسیحیت را دربر می‌گیرد.

۲- نهضت اصلاحات دینی در مسیحیت با دو زمینه از بیرون کلیسای کاتولیک روم (پروتستان‌ها) و درون (اصلاح‌گران کاتولیک در داخل کلیسای کاتولیک)، فرایندهایی را شروع کردند که هنوز ادامه دارد. در هر دو نحله به‌ویژه اصلاحات همه‌جانبه‌ای که در کلیسای کاتولیک و توسط پاپ فرانسیس در دهه دوم قرن ۲۱ شروع شد.

نهاد و حاکمیت سلطه‌گر کلیسا بر عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، عمق و گسترش بیشتری به ابعاد رنسانس و انقلاب تجاری و مرکانتلیسم بدهد. اختلاف در دو برداشت از آیین مسیحیت و تقابل‌ها بین این دو، در فرایند زمان به‌تدریج به اختلافات فکری و برداشتی دو طرف، عمق بیشتری بخشید.

سلسله اعتراضاتی همچون اعتراض به تیول‌داری، اشرافی‌گری و طبقاتی بودن کلیسا، اعتراض به وضع قوانین غیرعادلانه و تبعیض‌گونه همچون وضع مالیات و خراج برای بعضی آری و برای بعضی نه، اعتراض به روش‌های پرداخت برای معافیت از نماز خواندن، روزه گرفتن و به بهشت رفتن و به جهنم نرفتن، اعتراض به پرداختن کفاره به کلیسا برای کارهای مکروه، اعتراض به روش آمرزش گناهان، اعتراض به اعتقادات پیرامون معجزه و شفابخشی آثار و اشیای منسوب به حضرت مسیح(ع) و حضرت مریم(ع)، حواریون، قدیسین و اعتراضاتی دیگر و همچنین تعامل‌ها، تقابل‌ها و تضادهای معترضین با نهاد و حاکمیت کلیسای کاتولیک و فرایندهای این درگیری‌ها، توانست در بستر زمان به نهضت پروتستان منجر شده و به پیدایش سایر نحله‌های مسیحی عمق بخشد؛ عمقی که از نهادمندی نیز برخوردار شد. این اعتراضات و استمرار آن، توانست دژ مستحکم کلیسای کاتولیک با اقتدار بیش از ۱۰۰۰ ساله‌اش را درهم کوبیده و مبانی و اصول ثابت آن را به تغییر و تحول بکشاند.

برعکس کلیسای کاتولیک رم، پروتستان‌ها دنبال یک الهیات ساده، قابل فهم، به دور از طبقات و با ترویج فهم، عقل، سواد و دانش از آن بودند. آنها درصدد توانمندسازی افراد بودند که خود با عمل صالح سازنده رستگاری خود باشند نه توسط کلیسا و روحانیون وابسته به آن. این تلقی ساده از دین و ایمان و نفی باور کلیسا در داشتن نیابت از طرف خداوند، زمینه پذیرش گسترده این رویکرد از دین توسط توده‌ها به‌ویژه در شمال اروپا را فراهم ساخت.

این برداشت از دین باعث روان‌سازی فرایندهای اصلاحی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی برای اروپا به‌ویژه شمال آن شده و باعث شکل‌گیری یکی از عوامل مهم ایجاد تمدن و توسعه بهت‌آور شمال اروپا و حوزه اسکاندیناوی شد.

یکی از علل مهمی که به این جریان اعتراضی، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای داد، توان و ظرفیت این جریان فکری و اصلاحی از دین برای جریان‌سازی و نهادمند کردن و

مستمر عرصه‌های فکری برای پاسخ‌گویی به نیازها بود.[۱] جریان اصلاح دینی، ظرفیت اصلاحی و گرایش توده‌ها به آن، در بستر زمان توانست ظرفیت‌های گسترده‌ای را در ابعاد مختلف پیش‌روی توسعه اروپا و فرایندهای آن قرار دهد. بیشترین جنبه تأثیرگذاری انقلاب پروتستان در فرایندهای تحول و تکوین توسعه اروپا در جنبه‌های سلبی بود تا ایجابی. سلبی از این نظر که آرایش و پیرایش آیین مسیح(ع) از خرافات گسترده و از احکامی که نهاد کلیسا، پاپیسم و روحانیت کلیسا بنا به مصالح خود طی قرون به دین پیوند داده بودند، سرلوحه اصلی نهضت معترضین بود. در جنبه ایجابی پروتستان‌ها نگاه ساده‌تر و از نظر ایمانی عمیق‌تر و بی‌واسطه‌تر به خداوند متعال و برگشت به بنیان دین بدون کلیسا و روحانیت آن، داشتند. گذر از اعصار قرون وسطی با تولید محدود معیشتی، فقر، بیماری‌های فراگیر، ناامنی، ترس و ورود به عصر جدید توأم با اکتشاف سرزمینی، بسط فرصت‌های زیست و زندگی، فراوانی غذا، توسعه تجارت، افزایش رفاه، شهرنشینی، افزایش سواد و دانش، ... همگی باعث شدند که در انسان‌های این عصر جنبه ترس و ناامیدی تاحد گسترده‌ای فروکش کرده و به جای آن امید به حال و آینده و اعتماد به نفس افزایش یابد. بدیهی است که در هر کجا امید به زندگی و اعتماد به نفس از وضعیت بالنده‌ای برخوردار گردد، حرکت، زایش، رحمانیت، رحیم بودن، بخشنده بودن، غفور بودن و مهربان بودن خداوند جایگزین وضعیت ترس و ناامیدی شده و روحیه تسامح و تساهل بین افراد، بر متن زندگی و حرکت‌های اقتصادی و اجتماعی، حاکم خواهد شد. در این چنین مختصاتی، دیگر فرض بر این نیست که انسان ذاتاً شرور، یاغی، گناهکار و محتاج واسطه‌ای به نام کلیسا و روحانیت

۱- از زمان برپایی و پی‌ریزی نظام کلیسای پاپیسم توسط سنت آگوستین ((St. Augustine (354-430) عقاید کلیسا با موازینی همچون جبرگرایی و غلبه بر اختیار، تقدیرگرایی، ناامیدی از دنیا، امید به آخرت، سرنوشت انسان براساس نافرمانی، ستمگری، گناهکاری و نیازمند به هدایت الهی از طرف خداوند با واسطه‌گری کلیسا، انسان بدون اختیار و مشیت و اراده الهی همه‌کاره، شکل گرفت. در کنار این بنیان‌های فکری و حاکمیت کلیسا بر عرصه‌ها، به‌تدریج و در طی ۱۰۰۰ سال کلیسای کاتولیک رم، بزرگ‌ترین نهاد و امپراطوری فکری، آیینی، عقیدتی، سیاسی، مالی، اقتصادی و دارنده بیشترین املاک و مستغلات تا قرن ۱۶ شد. بیشترین جواهرات، طلا، نقره، عتیقه‌جات، ابریشم و همچنین بیشترین نهاد جمع‌آوری مالیات، درآمد قضایی، درآمدهای کفاره‌ها، نذورات، خرید و فروش بهشت به کلیسا تعلق داشت. جریان‌های اصلاحی نیز در این کلیسا تا قرن ۱۶ زایش‌هایی داشته‌اند همچون آرا و نظرات توماس اکویناس قدیس ((Thomas Aquinas (1225-1274) و پیتر لمبارد (Peter Lombard (1095-1160)) که باور به اختیار انسان داشته و آن را مهم می‌دانستند؛ اما تا قرن ۱۶ این چنین آرا و نظراتی نتوانست از جریان‌سازی لازم و از ظرفیت پایداری و نهادسازی برخوردار گردد و همچنین کلیسای کاتولیک، رسالت واسطه بین انسان و خداوند را در دست داشت. درحالی‌که در نهضت معترضین دیگر جایگاهی برای نقش واسطه‌گری کلیسا قائل نبوده و تهاجم همه‌جانبه‌ای به آن داشتند.

جهت رستگاری باشد. بلکه فرض بر این است که انسان دارای فطرت پاک، دنبال پاکی‌ها، خوبی‌ها و قابل اصلاح و هدایت توسط خود بوده نه توسط واسطه‌ای به نام کلیسا.[1] پروتستان‌ها درصدد پیرایش مذهب مسیحیت از این خرافات بودند. در رویکرد این پالایش بیشتر با رویکردهای پایه‌گذار کلیسای کاتولیک یعنی سنت آگوستینوس جبرگرا (قرن ٤ و ٥) احساس نزدیکی داشتند تا کلیسای کاتولیک روم قرون ١٤ و ١٥ و ١٦ با آن حاکمیت و نهادهای سلطه‌گر و عقب‌برنده‌اش. رویکرد پروتستان در نفی کلیسای کاتولیک روم، درپی برگشت به سرچشمه دین و زدودن خرافات از آن بود و وجه تمایزش با آرا و نظرات پایه‌گذار کلیسای کاتولیک سنت آگوستینوس این بود که او انسان را در مدار جبر می‌دانست، ولی آنها انسان را در مدار «جبر- اختیار» و «اختیار- جبر» می‌دانستند. یکی انسان را فقط در مقابل خداوند و جباریت او قرار می‌دهد که باید با اطاعت از او، به رستگاری برسد (نظریه سنت آگوستینوس). دیگری انسان گناهکاری که باید همیشه با نگاه به کلیسا و از طریق کلیسا گناهان خود را خریده و راه رستگاری را با واسطه کلیسا و روحانیت پیدا کند (نظریه کلیسای کاتولیک عصر پایانی قرون وسطی و قرون بعد از آن).

لوتر بر این باور بود که انسان آزاد است و حق دارد که با عقل، خرد، پشتکار، درستی و پاکیزگی نفس از راه ایمان، راه رستگاری خود را پیدا کرده و حرفی زد که در مقابل اصول حکمت الهی کلیسا که مردم فهمی از آن نداشتند، به دل مردم می‌نشست و از آن فهم پیدا می‌کردند. خیلی زود این برداشت از دین، گستره وسیعی از جغرافیا و مردم اروپا را فراگرفت.

جدال فکری لوتر با کلیسای کاتولیک روم که از جرقه اعتراض به فروش بهشت و فروش آمرزش‌ها و کسب درآمد هنگفت برای کلیسا شروع شد و سپس به بسیاری از آموزه‌های دیگر کلیسای روم کشیده شد، مخالفت همه‌جانبه کلیسا با لوتر و همراهان او را درپی داشت. کلیسا در مقابله با این وضعیت با صدور احکام ارتداد، بدعت و اعلام

۱- حتی در رویکردهای پایه‌گذار کلیسای کاتولیک رم، سنت اگوستین در قرن ٥ با نگاه جبرگرایانه‌ای که داشت، عزت و ذلت انسان‌ها را در دست خداوند می‌دانست و اعتقادی به رهایی او توسط کلیسا و روحانیت آن نداشت. او بر این باور بود که انسان ذاتاً موجودی است گناهکار و هم نافرمان، برای نجات و رستگاری فقط یک راه وجود دارد و آن‌هم تسلیم محض خداوند شدن است. چنگ زدن به ریسمان الهی و خود را دربست در اختیار خالق قرار دادن، تنها راه رستگاری و گرفتار نشدن به عذاب الهی است. برای اطلاعات بیشتر در این باره رجوع شود به:
زیباکلام، صادق، غرب چگونه غرب شد؟، صفحات ١٨٠-١٠٩

خروج آنها از دین، امر یکپارچگی و وحدت هزارساله کلیسای کاتولیک روم (که پایه‌گذار آن سنت آگوستینوس بود) در قرن ۱۵ و ۱۶ را به‌هم ریخت. شکاف فکری بین دو نحله دینی، یکی جدید و کوچک و دیگری بزرگ، قدیمی و تاریخی. نحله تاریخی، سلطه‌گر و دارای نهاد و حاکمیت بی‌چون و چرای کلیسای کاتولیک روم در مقابل نحله فکری جدیدی که از ریشه‌ها و بنیان‌های قبلی برخوردار نبود و فاقد نهاد و سازمان بود. برخورد خشن و تند از موضع قدرت (کلیسای کاتولیک روم) با پروتستان‌ها کار خود را کرد. هم باعث انشقاق در کلیسای کاتولیک شد و هم زمینه طرح نظرات لوتر و پروتستان‌ها در جغرافیای گسترده‌ای را برای آنها فراهم ساخت. شهرها و روستاها و مناطق شمال (اسکاندیناوی) و غرب اروپا، آرا و نظرات پروتستان‌ها را پذیرفتند و به کلیسای روم پشت کردند. درگیری کلیسای کاتولیک روم و تفکرات لوتر باعث شد که شکاف عظیمی در بنیان کلیسای کاتولیک، روحانیت، سلسله‌مراتب آن و حاکمیت آن بر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی ایجاد گردد. در اروپا و به‌ویژه شمال آن، کلیساهایی مبتنی بر بنیان‌های فکری پروتستان‌ها تحت عنوان کلیسای پروتستان شکل گرفت.[۱] کلیساهایی که هر روز دامنه آنها در شمال و غرب اروپا بیشتر شد و هم‌زمان موجبات سست شدن قدرت و اقتدار کلیسای کاتولیک روم و انکار نقش و جایگاه روحانیت کلیسا به‌عنوان واسطه بین بندگان و خداوند را فراهم کرد.

این ضربات، به تضعیف، فروریزی و بازتعریف منزلت و جایگاه‌ها در کلیسای کاتولیک در حوزه اسقف‌ها، سراسقف‌ها، کاردینال‌ها و حتی پاپ منجر شد. فروریختن این طبقه‌بندی و لایه‌بندی[۲] در نظام کاستی[۳] و طبقاتی کلیسا توسط نهضت پروتستان، تسریع‌کننده و شتاب‌دهنده فروپاشی نظام‌های اشراف، نجبا، سینیورها، فئودال‌ها و بارون‌ها در اروپا بود. فروپاشی‌هایی که زمینه‌های مهمی را برای برابری نژادها، ادیان،

۱- تفاوت‌های مهم در دو برداشت از آیین مسیح(ع) به اختصار بدین‌گونه است:

- کاتولیک‌ها پاپ دارند که از نظر آنها قائم‌مقام مسیح(ع) است که کلیسا را او هدایت می‌کند. پروتستان‌ها این باور را قبول ندارند.
- کاتولیک اعتقاد به کلیسای بزرگ و خیال‌انگیز، باور به قدیسان، باور به برزخ، باور به آب مقدس، باور به تجرد رهبانیت، باور به مستندات دینی، باور به تعلیمات و دستورهای مذهبی کلیسا، باور به مفسران کتاب مقدس، باور به آیین‌های دینی، باور به عشای ربانی، باور به تعصبات آیینی دارند، درحالی‌که پروتستان‌ها به این‌ها باور ندارند.

2- Stratification

۳- کاست (Caste) نوعی نظام اجتماعی است. در این نظام مزایای اجتماعی براساس نقش‌های انتصابی توزیع می‌شود. در نظام کاست، افراد عضو در رتبه‌های مختلف، حق گذر به رتبه‌های دیگر را ندارند و باید شرایط ویژه‌ای را در رفتار و اعمال خود و رابطه با اعضای رتبه‌های دیگر رعایت کنند.

اقوام و انسان‌ها در اروپا فراهم ساخت. این فرایند در گذر زمان و طی قرون ۲۰-۱۸ به برابری فرصت‌ها و حق انتخاب‌ها در این قاره هویت بخشید. اگرچه پروتستان‌ها و ازجمله خود لوتر بر سر راه این فرایند تسهیل‌کننده رشد و توسعه، موانعی به‌وجود آوردند؛ موانعی مثل روحیه یهودستیزی لوتر در اواخر عمر و توصیه به آتش زدن خانه و کنیسه و ضبط مال و سلب آزادی آنها، اما نهضت آنها به سرعت اروپای شمالی را فراگرفت.

لوتر[1] با انقلابی که برپا کرد کشاکش‌های اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای را در اروپا رقم زد. آموزش‌های پروتستانی به‌سرعت شهرها و روستاها را دربر گرفت. طبقه متوسط، اشراف، نجبا و شهرنشین‌ها به آن دل بستند و ارتباط خود را با کلیسای کاتولیک قطع کردند. پادشاهان و سینیورها و اشراف جهت جدایی خود از قیود کلیسای کاتولیک نیز این آیین را پذیرفتند و استحکام آن را باعث شدند.

اعتراض پروتستان‌ها هم متأثر از شرایط محیطی اقتصادی و اجتماعی اروپا بود و هم متأثر از ساختار و کارکرد سازمان، حاکمیت و نهاد کلیسای کاتولیک رم و روحانیت آن در برخورد با مسائل. کنش و واکنش متقابل این عرصه‌های دینی، فکری و ارزشی باعث شد که در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶، شمال اروپا که از سایر مناطق عقب‌افتاده‌تر بود، برای اولین بار در تاریخ حیات خود و با برپایی نظم‌های اجتماعی نوین متأثر از

۱- مارتین لوتر، کتاب‌های زیادی در مخالفت با یهودیان دارد. برخوردهای او مربوط به دیدگاه مذهبی لوتر است. او یهودیان را به‌خاطر انکار مسیح(ع) کافر می‌دانست. در ابتدا چون عیسی(ع) یهودزاده بود، بر این باور بود که یهودیان با قبول مسیحیت نیز رستگار می‌شوند. در کتابی با عنوان «درباره یهودیان و دروغ‌های آنان» و در کتاب دیگر خود «درباره نام غیرقابل فهم و نسل مقدس مسیح» می‌گوید: یهودیان قوم برگزیده خداوند نیستند و بلکه قوم شیطان هستند. ازاین‌رو پیشنهاد حمله به آنان و ضبط اموال و آتش زدن معابد آنان را داد. کتاب‌های لوتر در زمان آلمان نازی بارها چاپ گردید. از سال ۱۹۸۰ کلیساهای لوتران بسیاری از کتب مارتین لوتر که دربرگیرنده مضامین ضدیهودی است را از دسترس عموم خارج کرده است.

لوتر علاوه بر داشتن عقاید یهودستیزی، دارای افکار ترک‌ستیزی نیز بود. ریشه ترک‌هراسی او از تهاجم قوم هون‌ها (ترک‌ها) به اروپا که یادآور ترس و وحشت بودند، شروع می‌شود. در زمان جنگ‌های صلیبی و با تسخیر قسطنطنیه توسط ترک‌های عثمانی، توده‌های مسیحی در اروپا با تشکل مذهبی علیه ترک‌ها و ترک‌ستیزی مواضع داشتند (Missa Contra Turcos). لوتر در عصر پیشروی ترک‌ها به اروپا و نفرت اروپاییان از آنها، با این عنوان که ترک‌ها عوامل شیطان هستند که همراه ضدمسیح در قلب کلیسای کاتولیک، آخرین روزهای جهان (که در کتاب مکاشفات یوحنا گفته شده است) را رقم می‌زنند. مارتین لوتر حمله ترک‌ها به اروپا را نشانه مجازات مسیحیان از سوی خداوند می‌دانست که اجازه داده بودند فساد هم به کلیسا و هم به درگاه پاپ رسوخ کند. لوتر و هوادارانش اقدامات مهمی را انجام دادند تا نبرد میان عثمانی و هابسبورک را نبرد میان مسیح و ضدمسیح یا میان خدا و شیطان نشان دهند. او در برابر اسلام و قرآن هم با لحن تند انتقاد کرده است. کلیسای پروتستان از دهه ۶۰ نظریات یهودی‌ستیزانه لوتر را به‌عنوان گناه نام برده و منسوخ و محکوم می‌داند ولی به همان اندازه و با همان جدیت چنین انتقادی از نظرات اسلام‌ستیزانه و نژادپرستانه و ضدترک او به عمل نیاورده است .جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- Miller G.j (2003), Luther on the Turks and Islam
- Grafton David (2017), Martin Luther's Sources on the Turk and Islam in the Midst of the Fear of Ottoman Imperialism

این ارزش‌ها از محاسبات اقتصادی و اجتماعی پیش‌برنده‌ای نسبت به سایر مناطق برخوردار شود. شکل‌گیری فرایندهای انتقال انسان پروتستان به انسان سرمایه‌داری و انسان سرمایه‌داری به جامعه سرمایه‌داری و جامعه سرمایه‌داری به رشد و توسعه در این مناطق جغرافیایی دستاوردهای مهمی درپی داشت؛ دستاوردهایی که با پذیرش آیین پروتستان، دگرگونی‌های همه‌جانبه‌ای برای خود و جهان به همراه داشت. دستاوردهایی که در این زمان توانست اروپای شمالی را برای اولین بار از اروپای جنوبی که مظهر تمدن‌های کهن و وارث امپراطوری‌های یونان و روم بود در فرایندهای رشد و توسعه پیشرفته‌تر و تعیین‌کننده‌تر کند.

۲-٤-١٤- خیز نحله‌های جدید پروتستانی

تحرک اقتصادی و اجتماعی ناشی از پذیرش تفکرات پروتستانی در شمال اروپا، مناسبات تولید و کارکردهای آن، نحوه مبادله و توزیع آن را به‌تدریج دگرگون ساخت. مناسبات ارباب رعیتی در شمال به‌تدریج فروریخت. توسعه مناسبات و گسترش شهرها باعث مهاجرت رعایا به درون شهرها با نام کارگر و دستمزدبگیر شد. دستمزدبگیرانی که در مراحل اولیه تحرک اقتصادی و اجتماعی اروپا (از قرون ١٦ به بعد) در شهرها و در زمان فقدان فرصت شغلی از چتر حمایتی نیز برخوردار نبودند. لذا شرایط فقر و نابرابری را پیش‌روی جوامع نهاد. مهاجرت‌ها و نبود کار و درآمد برای گروهی از مهاجرین به شهرها در گذر زمان از ابعاد همه‌جانبه‌ای در این عصر برخوردار گردید. این فقر و نابرابری و سرگردانی مهاجرین در شهرها با شورش‌ها، درگیری‌ها و تقابل‌های خود، حوادث و وقایع مهمی را در قرون بعد برای اروپا رقم زد. در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ شکل‌گیری عرصه‌های تأمین اجتماعی در اروپا، پاسخی بود که نظم‌های اجتماعی اروپا برای دغدغه‌های فقر، عدالت، برابری، ثبات و امنیت مطرح کردند.

در این عصر یکی از شورش‌ها در سال‌های ۱۵۲۳-۱۵۲۲ اتفاق افتاد که توسط شماری از خرده‌مالکین که به‌لحاظ تغییرات اقتصادی و اجتماعی، ضعیف شده بودند به جنگ کلیسا برخاستند که اراضی وسیع‌تر و مرغوب‌تری را در اختیار داشت. این شورش توسط کلیسا و فئودال‌ها سرکوب شد. مجدداً با پیوستن کشاورزان و کشاورزانی که به

شـــهرها مهاجرت کرده بودند قیامی دیگر با تأثیرگذاری از افکار لوتر به راه انداختند تحت عنوان آناباپتیســـت‌ها[۱] (بازتعمیدی‌ها) که چهره‌ای افراطی و با جدایی کامل از کلیسـای کاتولیک شـکل گرفت. این گروه آن چنان رویه افراطی در پیش گرفتند که هر نوع مال جمع کردن و ثروت‌اندوزی را محکوم کرده و معتقد بودند که پیروان حضـرت مســیح(ع) باید هر چه دارند را با یکدیگر تقســیم کنند، روحانیت را باید کامل کنار گذاشت و اعتقاد بر این داشتند که فهم دین نیاز به متولی ندارد و اعتقاد به جدایی کامل دین و سیاست داشتند. افراط در کار این گروه و این شورش‌ها آن‌چنان شد که لوتر در سال ۱۵۲۵ طی یک بیانیه، بسیاری از عقاید گروه آناباپتیست‌ها را محکوم کرده و دعوت به ایستادگی در مقابل آنها کرد. شورش و قیامی با ده هزار کشته و با پایان آن در سال ۱۵۲۵ آرامش و ثبات مجدد به آلمان بازگشت.

در دهه بعد مجدداً این گروه با گسترش بیشتر و با تصرف شهرها، یکی از انقلابیون خود به نام جان لیدن[۲] را به‌عنوان پادشـاه خود برگزیدند. جنبش دوم نسـبت به جنبش اول مذهبی‌تر بود و به دنبال بازگردانیدن حضرت عیسی مسیح(ع) بود و رهبران خود را از اعقاب داود پیامبر می‌دانستند. این قیام به حضرت مسیح(ع) به‌مثابه منجی فقرا و اقشار تهیدسـت می‌نگریسـت. برخلاف کلیسـای کاتولیک که سـمبل و نماد ثروت بود، آنان مسیحیت را مذهب فقرا و محرومان می‌دانسـتند. این مسـیحیت انقلابی و باوری که در آن نهفته بود می‌خواسـت با قهر انقلابی و شـمشـیر، اروپا و کلیسـای کاتولیک را به زیر چتر خود درآورد و باعث شـد که تجار، اشـراف، فئودال‌ها، اعیان و رهبران کلیسـا، علیه آنها اجماع کرده و با حمله به مرکز آنها در Munester آلمان، آن‌ها را درهم شـکسـته و رهبران آنها را شکنجه و اعدام نمودند.

این قیام‌ها هم باعث شـکاف‌های اقتصـادی، اجتماعی و سـیاسـی عمیق در آلمان و هم باعث مهاجرت بسیاری از افراد به غرب اروپا به‌ویژه اسکاندیناوی شد. این مهاجرت‌ها

۱- Anabaptists شاخه‌ای از مسیحیان که نحله فکری‌شان به اصلاحات مذهبی رادیکال برمی‌گردد. برخی آنها را شاخه‌ای از پروتستانیسم و برخی آنان را جنبشی متمایز می‌دانند. نام آنان را که به معنای تعمید دوباره است را دشمنانشان بر آنها نهادند چون برای ورود به این کیش دوباره باید به زبان اقرار می‌کردند.

۲- John Leiden (1509-1536) یکی از انقلابیون آناباپتیست در عصر امپراطوری مقدس که در سال ۱۵۳۲ در بخش آلمان و هلند پادشاه شد. در ژوئن ۱۵۳۶ توسط کلیسا محکوم به اعدام و پس از شکنجه، اعدام گردید. از این گروه با عنوان شورش مانستر (Munster Rebellion) نیز یاد می‌کنند.

نیز توانستند تحرکات گسترده‌ای را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در مناطق اسکاندیناوی رقم بزنند.

دستاوردهای نهضت لوتر و شورش‌های آناباپتیست‌ها به‌تدریج زمینه آگاهی ملی و یک احساس اجتماعی نیرومند در آلمان و اروپای غربی را فراهم ساخت. آگاهی و احساسی جهت تعیین راهی برای پیشرفت و جدایی کامل از کلیسای کاتولیک روم.

در سوئیس نیز نهضت لوتر به زعامت اولریش زوینگلی[1] که پس از تحصیل در دانشگاه زوریخ به خدمت کلیسا درآمده بود، آغاز شد. نگاه او به مذهب لوتری و تسلط او به ادبیات و فلسفه خیلی زود سوئیسی‌ها را پیرو او ساخت و کلیسای کاتولیک را از کار انداخت. در سال ۱۵۲۳ او در جلسه شورای کبیر اسقف‌های زوریخ ٦٧ پیشنهاد برای اصلاح امور دین و کلیسا را مطرح کرد.

اصلاح‌طلب برجسته دیگر که در قرن ١٦ قد علم کرد، جان کالوین[2] است. او با آرای خود، سوئیس و به دنبال آن تمامی اسکاندیناوی و بخش‌هایی از فرانسه و شمال انگلستان را تحت تأثیر قرار داد. او با لوتر یک وجه اشتراک اساسی داشت و آن مخالفت و رویگردانی از بسیاری از آموزه‌های دینی و هنجارهای اعتقادی کلیسای کاتولیک بود. در جهان‌بینی مذهبی کالوین که در سال ۱۵۳٦ در کتابی تحت عنوان

۱- Ulrich Zwingli (1484-1531) کشیش، نویسنده، موسیقیدان و رهبر جنبش اصلاحی دین در سوئیس، دارای عقاید انسان‌گرایانه و در ستیز با کلیسا و دستگاه فاسد کلیسای سوئیس و کشیش آن که در سوئیس به فساد اخلاقی، مستی و رشوه اشتهار داشت. او دائم در خطبه‌های خود بر ضرورت اخلاق و اصلاح کلیسا تأکید داشت و در سال ۱۵۱۷ اعلام کرد که مسیحیت باید منحصراً بر کتاب مقدس استوار باشد.

۲- John Calvin (1509-1564) متکلم و بنیادگرای فرانسوی و از رهبران سرشناس نهضت پروتستان. او در یک خانواده کاتولیک سخت‌گیر پرورش یافت. او بیشترین تأثیر را از پدرش که مدیر مالی کلیسای کاتولیک شهر بود، پذیرفت. او از ١٤ سالگی در پاریس تحصیلات سخت کلامی- کاتولیکی و زبان لاتین را شروع کرد. او پس از مدتی به خواسته پدر در رشته حقوق دانشگاه اورلئان تحصیل کرده و تحت تأثیر لوتر و اندیشه او قرار می‌گیرد. او به زادگاهش بازمی‌گردد و بر اثر یک تحول درونی در سال ۱۵۳۳ متوجه آیین پروتستان شد و از کلیسای کاتولیک برید. او خیلی زود به مخالفت با کلیسای کاتولیک برخاست و متهم به کفر و ارتداد گردید و مجدداً به پاریس رفت و طرفدار سرسخت اندیشه‌های اصلاحی شد و فعالیت‌هایش باعث تکفیر دوم او شد. او بعد از سال ١٥٣٤ نقش رهبری هواداران آیین پروتستان را به‌دست آورد. او به ناچار به سوئیس گریخت و در اینجا شروع به نگارش کتاب مشهور خود «مبانی آیین مسیحیت» کرد که اولین نسخه آن در سال ١٥٣٦ منتشر شد و نسخه نهایی آن بعد از چندین دوره ویرایش، در سال ١٥٥٩ در ژنو سوئیس منتشر شد. با حضور او ژنو مرکز آیین پروتستان شد. او می‌خواست ژنو را به‌صورت کشوری کامل که حکومتش در دست اولیای دین باشد درآورد. او مردم را با تهدید به اخراج و نفی بلد وادارکرد که به «اعترافنامه به ایمان» گردن نهند و نظامی سخت و خشن برقرار کرد. سرانجام در ١٥٣٨ شورشی برپا شد و او و دستیارش از ژنو اخراج شدند ولی به علت آشفته شدن وضعیت شهر در سال ١٥٤١ دوباره او را دعوت کردند که به ژنو برگردد و او این بار از مخالفین سخت‌تر انتقام گرفت. در ژنو در سال ١٥٦٤ بر اثر بیماری درگذشت.

بنیان‌های مذهب مسیحیت[1] در ژنو انتشار یافت، او نگاه بسیار ارتدوکس و سختی به مذهب داشت. او همانند آگوستینوس قدیس به غایت تقدیرگرا و جبرگرا بود و حق انتخاب زیادی برای انسان در مقابل تقدیر خداوندی قائل نبود. او بر این باور بود که مسیحیت از مؤمنان رفتار درست و مؤمنانه انتظار دارد. ازاین‌رو باید در دنیا رفتار درست پیشه کرد و به غایت اخلاق‌مدار بود و از ارتکاب گناه پرهیز داشت.

این دو معمار نهضت پروتستان یعنی لوتر و کالوین، دو نگاه اجتماعی متفاوت به مذهب داشتند. مذهب برای لوتر در حوزه فردی و رابطه شخصی فرد با خالق خلاصه می‌شد، اما برای کالوین مذهب به مراتب فراتر از یک امر شخصی و به‌عنوان امر اجتماعی نیز بود که باید یکسری از اهداف و آرمان‌های اجتماعی را نیز تأمین می‌کرد. چون جان کالوین علاوه بر نقش مصلح دینی که داشت، فرمانروای ژنو نیز بود.

در طول ۲۳ سال حکومت خود، فردی بسیار جدی، سخت‌گیر، با نظم، اعمال قانون و انضباط همراه با اعمال قدرت و خشونت داشت. شهروندان ژنو نه‌تنها مجبور بودند رعایت قوانین حکومتی و دینی را داشته باشند، بلکه مجازات‌هایی برای کارهای بی‌دینی خود داشتند. رفتار عملی او در حکومت ژنو همانند کلیسای کاتولیک بود، بدون تشریفات و آیین‌های آن.

لوتر از یک منظر کلی نه با ثروت و نه با ثروتمند شدن مشکلی نداشت ولیکن چون او بیشتر به جنبه معنوی و فردی مذهب می‌پرداخت چندان در ایجاد زمینه‌های انقلاب مرکانتلیسم مؤثر نبود اگرچه پیروان او بعداً در این راه گام برداشتند.

برعکس، کالوین در ربع قرن حکومت خود بسیاری از قوانین و مقررات پیش‌برنده برای گسترش تجارت و رونق اقتصادی را به تصویب رسانید و آن را عملیاتی ساخت. به‌طوری که حکومت مذهبی کالوین در ژنو برای کارآفرینان و بورژوازی تازه تولدیافته سوئیس، بسیار سازنده بود. شیوه حکمروایی و آیینی کالوین همانند قانون شریعت بود که کلیسای روم آن را باور داشت، ولیکن روش‌های کلیسای روم را باور نداشت. اگر لوتر بسیاری از شیوه‌ها و باورهای کلیسای کاتولیک روم را با اصلاحاتی وارد آیین پروتستان کرد، برعکس، کالوین یک مرزبندی جدی در آیین، رسوم، مراسم و تشریفات، با کلیسای کاتولیک داشت و با بسیاری از آنها متفاوت بوده و یا با آن مخالفت

1- Institutes of the Christian Religion

می‌ورزید. با وجود اینکه این دو سردمدار انقلاب پروتستانی هستند، اما لوتر اصلاحات دینی را در حوزه فردی و کالوین در حوزه اجتماعی و حکمروایی تعقیب کرد. اندیشه هر دو به‌ویژه کالوین با پذیرشی که در حوزه‌های نیمه‌متمدن و عقب‌افتاده اروپا همچون بخش‌های شمالی اروپای غربی و اسکاندیناوی داشت، توانست فرهنگ توسعه‌ای و پیش‌برنده را در این مناطق ایجاد و اقوام این مناطق را در مدت کوتاهی به سردمداران توسعه و پیشرفت نایل آورد.[۱]

۳-٤-١٤- گستره تقابل‌های دینی- پیدایش کلیساهای جدید

اگر جداسازی تدریجی، کند و خودگردان کلیساهای فرانسه، آلمان، شمال اروپا همراه با جنبش‌های اعتراضی نهضت پروتستان و از میان معتقدان دینی و برعلیه زعامت کلیسای کاتولیک روم شکل گرفت، این بار اروپا شاهد شکل‌گیری اختلاف جدیدی با کلیسای روم است. آن‌هم اعتراضی نه از منظر آیین و معتقدان بلکه اختلاف مقتدرترین دولت‌های اروپا در مقابل زعامت کلیسای روم. اختلافاتی که با فرایندهای خود جدایی کلیسای این کشورها را با کلیسای روم قطعیت بخشیده و آنها را صاحب کلیسای جدیدی برای کشور خود کرد. یکی از این حوادث به اختلافات انگلستان و نهاد کلیسا و پاپ برمی‌گردد که باعث پیدایش کلیسای جدیدی در سال ١٥٣٤ به نام انگلیکن (Anglican) یا کلیسای انگلستان[۲] گردید. این نحله جدید خود را جز هیچ‌یک از فرقه‌های مسیحیت (کاتولیک، ارتدوکس، پروتستان، ...) نمی‌دانند. دلایل موفقیت

۱- جهت اطلاع در رابطه با حوزه‌های چگونگی اصلاحات و درگیری‌ها در اواخر قرون وسطی، آرا و نظرات لوتر، چگونگی تثبیت و نشر آثار لوتر، چگونگی اصلاحات، اصلاحات مدنی و شهری در زوریخ، بال، استراسبورگ، اصلاحات رادیکال دینی، کالوین و کالوینیسم، منشأ و سرچشمه اصلاحات دینی در انگلستان، اسکاتلند و مستعمرات، اصلاحات در کلیسای کاتولیک، زنان و اصلاحات دینی، اصلاحات دینی در حوزه کلیساهای غیرغربی، نزاع و تقابل‌های دینی، رجوع شود به:
Rudolph W. Heinze, "Reform and Conflict: from the Medieval World to the Wars of Religion", 1350-1648, Monarch 2005 Book, Oxford U.K 2005, 2006, ISBN 978-1-85424-690-5

۲- کلیسای انگلیکن (Anglican) به مرور زمان در بسیاری از روش‌های سیاسی و آیینی با کلیسای لیبرال پروتستان شباهت زیادی پیدا کرده است. ازاین‌رو در بسیاری از تقسیم‌بندی نحله‌های مسیحیت، این کلیسا را در طبقه‌بندی کلیسای لیبرال پروتستان قرار می‌دهند. رئیس تشریفاتی این کلیسا پادشاه انگلستان است. در پی‌ریزی اولیه این برداشت از مذهب و کلیسا، سر توماس مور ((Sir Thomas More (1478-1535) حقوق‌دان، فیلسوف اجتماعی، سیاست‌مدار، انسان‌گرای دوران تجدید حیات انگلیسی بود. او مشاور ارشد هنری هشتم و همچنین مدتی صدراعظم بود. باتوجه به اینکه او با آرای مارتین لوتر مخالفت داشت، با درخواست شاه هنری هشتم برای جدایی از کلیسای کاتولیک مخالفت کرد و رئیس اعظمی پادشاه را برای کلیسا نپذیرفت. او در سال ۱۵۳۵ به جرم خیانت اعدام شد و پس از اعدام، او لقب شهید اصلاحات و از طرف پاپ، قدیس تامس مور نام می‌گیرد.

انگلستان در پی‌ریزی یک تفکر اصلاحی از آیین مسیحیت و بنا نهادن کلیسای خاص از آن را باید در شرایط محیطی مساعد و مناسب زمانی و مکانی آن دانست. آثار سرریز جدال‌های فکری و آیینی مسیحیت در حوزه‌های جنوبی، مرکزی و آلمان از یک طرف، سطح آگاهی‌های مردم انگلستان را از نحله‌های مختلف دینی، بالا برد و از طرف دیگر گسترش همه‌جانبه دامنه انقلاب مرکانتلیست‌ها در انگلستان و پیدایش شهرهای جدیدی همچون لیورپول، لندن، بریستول، منچستر، باعث شد که مردم انگلستان به مردمی با فرهنگ برخوردار از مدارا، تسامح و تساهل و دور شدن از درگیری‌های دینی و آیینی تبدیل شوند. در چنین فضای فرهنگ دینی و اجتماعی، انگلیسی‌ها نه‌تنها همراهی زیادی با جایگاه نهاد کلیسای روم و نظام پاپیسم نداشتند بلکه به عمل پاپ در نصب پادشاهان و مشروعیت‌بخشی به پادشاه نیز باور ضعیفی داشتند. ابهام‌ها و سؤالات مردم انگلستان پیرامون جایگاه کلیسای روم و پاپ، زیاد متأثر از نزاع بین کلیساها و مصلحین دینی اروپا نبود بلکه نزاع سیاسی بین پادشاهی (که مشروعیت آن را پاپ تعیین می‌کرد) با پاپ بود.

هنری هشتم ((Henry VIII (1491-1547) تصمیم به طلاق دادن همسر خود و ازدواج مجدد می‌گیرد. امری که با مخالفت پاپ روبه‌رو می‌شود. این امر پادشاه را به عصیان علیه کلیسا کشانید و در سال ۱۵۳٤ کلیسای انگلستان را که تحت زعامت کلیسای روم و پاپ بود، از این زعامت خارج گردانید و خود را پاپ انگلستان نامید. کلیسای انگلستان با وجود منسوخ شدن مرجعیت پاپ، به بسیاری از احکام و آموزه‌های آیین کاتولیک باور داشت و در قرن ۱٦ یک کلیسای انگلو- کاتولیک محسوب می‌شد. پس از مرگ هنری، پسر خردسال او ادوارد ششم به سلطنت رسید و کشور توسط نواب سلطنتی اداره می‌شد که به سنت اصلاح شده علاقه داشتند. در سال ۱۵٤۹ در زمان پادشاهی ادوارد (Edward of England) کتاب دعای کلیسا با برداشت از آیین پروتستان و با ملاحظه‌کاری فراوان جهت رعایت کلیسای پاپ تدوین شد. در سال ۱۵۵۲ دومین کتاب دعای کلیسای صریح‌تر در ادبیات پروتستانی گام برداشت. بعد از مرگ ادوارد ششم، دختر او مری ملکه شد. او که به آیین کاتولیک علاقمند بود، آیین پروتستان را ممنوع اعلام کرد. در زمان حکومت مری (Mary of England) در سال ۵۸-۱۵۵۳ بار دیگر این کتاب دعا به آیین کاتولیک برگشت. بعد از مری خواهر ناتنی‌اش حاکم شد

که از آیین پروتستان حمایت می‌کرد. در زمان الیزابت (Elizabeth Woodville) در سال ۱۵۵۹ کتاب سال ۱۵۵۲ ادوارد نشر پیدا کرد. در این زمان نهضت پاک‌دینان (Puritanism) بود که خواهان اصلاحاتی رادیکال‌تر از پروتستان‌ها بودند. عقاید پاک‌دینان، بین کالوینیسم و لوتریسم قرار می‌گرفت. این کشمکش‌ها، پی‌ریز شاخه آیین مسیحیت یا کلیسای انگلیکن گردید. کلیسای انگلستان دارای دو حوزه اصلی است: کلیسای کانتربری و سراسقف آن حاکم بر سراسر انگلستان و کلیسای یورک. اسقف‌ها از طرف مقام سلطنت و در این زمان توسط نخست‌وزیر تعیین می‌شوند.

این نزاع بین پادشاه و پاپ در کنار نزاع بین مصلحین دینی با نظام پاپیسم به‌تدریج در خود اتفاقات مهمی را برای زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی اروپا رقم زد.[۱]

٤-٤-١٤- پیوریتن‌ها

در اینجا لازم است به یکی از نحله‌های اصلاحی در عرصه دین مسیحیت به نام پیوریتن‌ها[۲] (Puritans) یا پارسایان انگلستان که اثرات گسترده‌ای در انگلستان و در شکل دادن دولت مطلقه (بانفوذ جغرافیایی و جمعیتی) و در جدایی همه‌جانبه کلیسای انگلستان از کلیسای کاتولیک روم و همچنین زعامت پادشاه انگلستان بر کلیسا (به جای

۱- ماکس وبر ((Max Weber (1864-1920) بر این باور است که تغییرات در باورها، ارزش‌ها، تفکرات اروپاییان و گذار آنها از کلیسای روم کاتولیک به باورهای پروتستانی از انسان‌های قضا و قدری، انسان‌های بیدار ساخت. به باور او انسان پروتستان باور، انسان سرمایه‌داری را به‌وجود آورد و انسان سرمایه‌داری، جامعه سرمایه‌داری و این جامعه سرمایه‌داری رشد و توسعه را. رجوع شود به کتاب او: اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری.

۲- پی‌ریز نحله پیوریتن‌ها، گروهی از روحانیون کلیسای انگلستان بودند که در زمان سلطنت مری اول به هلند تبعید شده بودند و در زمان سلطنت الیزابت اول در سال ۱۵۵۸ که فضای تسامح و تساهل را برپا کرده بود، از نحوه تلقی دینی مهاجران هلندی در رابطه با مذهب این نحله شکل گرفت و از گسترش زیادی در انگلستان و سرزمین جدید آمریکا (New England) برخوردار گردید. زمینه‌های این جنبش اصلاحات دینی از زمان هنری هشتم (Henry VIII) با فرازونشیب‌هایی شروع شد. در زمان جانشین او ادوارد هشتم (Edward VIII) زمینه گرایش پروتستان فراهم شد. در زمان سلطنت مری اول (Mery I) که به کلیسای کاتولیک سخت باور داشت، بسیاری از اصلاح‌گران دینی به جرم ارتداد و کفر یا کشته شدند یا در آتش سوختند یا تبعید شدند. در زمان الیزابت اول (Elizabeth I) با میانه‌روی که داشت، اصلاح دینی با رویکرد پروتستانی در انگلستان از رشد و بالندگی برخوردار گردید و با همکاری پارلمان، کلیسای انگلستان مستقل از کلیسای کاتولیک روم پی‌ریزی شد. پیوریتن‌ها در این عصر اعتقاد همه‌جانبه به قطع ارتباط کلیسای انگلستان از کلیسای کاتولیک داشتند. در زمان جانشین الیزابت و در عصر جیمز استوارت (James Stuart) که پادشاهی اسکاتلند، ایرلند و انگلستان را به نام بریتانیای کبیر برای خود و خاندان خود فراهم ساخت، اقتدار کلیسای انگلستان (Anglican Church) محکم‌تر شد اما چون نتوانست مطالبات پیوریتن‌ها را پاسخ‌گو باشد، آنها شعار نه شاه نه اسقف را سر دادند. شاه بسیاری از آنها را از مناصب سلطنتی برکنار و خاندان استوارت‌ها رفته‌رفته اختلاف خود را با کلیسای کاتولیک کم کردند که این امر، ناامیدی پیوریتن‌ها را درپی داشت و زمینه مهاجرت آنها به شرق آمریکا را فراهم ساخت. آنها در آمریکا درصدد ساختن شهری بر فراز کوه بودند که از نیک‌رفتاری و پاک‌دینی برخوردار باشد. ترویج آموزش و تلاش در کشاورزی، دامپروری و ماهیگیری در سرزمین جدید برای آنها انباشت سرمایه و دارایی و نفوذ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی فراهم ساخت.

زعامت پاپ) داشت، پرداخته شود. پیوریتن‌ها گروهی از اصلاح‌گران دینی از شاخه پروتستان انگلستان بودند که در قرن ۱٦ و ۱۷ درصدد جست‌وجوی پاکی (Purity) دین کلیسای انگلستان و دور شدن از آلودگی‌ها و شائبه‌های کلیسای کاتولیک روم بودند. پیوریتن‌ها بر این باور بودند که رستگاری و نجات در اثر ایمان به مسیح(ع) به‌دست می‌آید. این گروه در اعتقادات خود محکم و زنان را به‌خاطر گناه حوا پست می‌دانستند. این گروه در اوایل قرن ۱۷ نقش بسیار مهمی در انگلستان ایفا کردند. به‌طوری که پایان بدون خونریزی جنگ‌های داخلی انگلستان که به نام انقلاب شکوهمند نام‌گذاری شده است، اول به نام Puritan Revoultion نام‌گذاری شده بود.

۵-٤-۱٤- فرقه‌ها و نحله‌های پروتستانی

همان‌طور که گفته شد، نهضت پروتستان از جرقه‌ای اعتراضی توسط مارتین لوتر شروع شد و توسط خود او و گروه‌های مذهبی جداشده از کلیسای کاتولیک روم شکل گرفت و هر روز بر عمق و دامنه این واگرایی‌ها افزوده شد. بنیان‌های فکری پروتستان، برخلاف کلیسای کاتولیک که خود را یگانه حافظ و قاضی حقیقی کتاب مقدس می‌دانست و توسط سنت آگوستینوس بنا شده و تاکنون حفظ شده و مراحل آن را شورای عالی پاپ‌ها تأیید می‌کند، این بود که پروتستان‌ها مقیاس ایمان را کتاب مقدس و عقل فردی را مفسر آن می‌دانند. این‌ها بر این باور هستند که در اموری که به خداوند مربوط است و موجب نجات و رستگاری است، هرکس مسئول خویشتن است. مذهب پروتستان نیز به‌نوبه خود و با توجه به الزامات و شرایط زمانی و مکانی و در چارچوب باور به افکار رهبران خود (لوتر، کالوین، ...) دچار انشعاب‌ها و شکل‌گیری نحله‌های مختلفی شده داشت. این نحله‌ها در بسیاری از عقاید با هم مشترک و در بعضی رویه‌ها با همدیگر متفاوت می‌باشند.[1] بعضی از این فرقه‌های انشعابی که از اهمیت برخوردار هستند عبارت‌اند از:

- کلیسای آناباپتیست (Anabaptiste)
- کلیسای کالوینی (Calviniste)

۱- در مسیحیت عنوان هر فرقه و مذهب، با عنوان کلیسای آن مشخص می‌شود. در بین فرقه‌های مسیحی پروتستانی، دو فرقه لوتری و کالوینی دارای پیروان بیشتری هستند. فرقه لوتری در آلمان، نروژ، سوئد، دانمارک و فنلاند و فرقه کالوینی در انگلستان، فرانسه، سوئیس و مجارستان از پیروان بیشتری برخوردار هستند.

- کلیسای مشایخی (Presbyterien)
- کلیسای کنگره‌گرایان (Cangregationiste)
- کلیسای متدیست (Methodiste)
- کلیسای موراوی (Morave)

تمام این فرقه ها و نحله‌های مسیحی در ۳ حوزه با ۳ کلیسای کاتولیک روم اختلاف نظر داشتند[1] در حوزه‌هایی همچون

- در تعریف ایمان
- در خصایص باطنی عقیده دینی
- آیین‌ها و رسوم ظاهری دینی

دامنه این اختلافات منجر به تفاسیر متفاوتی از عرصه‌های ذیل شده است:

- هر مسیحی حق دارد مضامین کتاب مقدس را به تشخیص خود درک و تعبیر نماید.
- کتاب مقدس باید به همه زبان‌ها نشر پیدا کند و یگانه مرجع و معیار ایمان و کردار است.
- میان روحانیون کلیسا و مردم مسیحی تمایزی در عرصه دین و ایمان وجود ندارد.

٦-٤-١٤- اصلاحات درون کلیسای کاتولیک

جبر زمان و مطالبات آن، مقابله با نهضت پروتستان و سایر دگراندیشان دینی، آثار بازنشری برای کلیسای کاتولیک و پاپ نیز درپی داشت. انجام اصلاحات در درون نهاد

۱- در آغاز (قرن ۱۵) اختلاف آرا و نظرات بین دو نحوه نگاه (روش‌شناسی) و بین آن دسته از روحانیون مسیحی که از دانش علمی و دانشگاهی برخوردار بودند، با روحانیون کم‌سواد یا اینکه جمود فکری داشتند، شروع شد. در این تضارب افکار، جدال‌های آیینی و فلسفی این روحانیون دانشگاهی همچون لوتر، کالوین و غیره بودند که با نگاه همه‌جانبه‌ای که داشتند توانستند اجتهاد پویایی در عرصه‌های مبنایی، فلسفی و آیینی مسیحیت داشته باشند و قبض و بسط احکام آن را مطابق با شرایط و نیازهای زمانی و مکانی اعلام کنند. اجتهاد در احکامی که با تأخیر، کلیسای کاتولیک را وادار به تجدیدنظر در بسیاری از احکامی کرد که آنها را ستون فقرات دین می‌دانست. امروزه اجتهادهای نوین و متفاوت از قبل، اجتهاد بسیار مهم و تعیین‌کننده و در مخالفت با احکام کلیسای کاتولیک توسط پاپ فرانسیس انجام می‌شود. گویا اگر این پاپ فرانسیس در قرون ١٦-١٥ زعامت پاپی را در اختیار داشت، ممکن بود پیدایش نحله‌های پروتستانی شکل نمی‌گرفت.
در قرن ۲۱، کلیسای کاتولیک روم که از قرون ۱۳ به بعد هیچ‌گونه اصلاحاتی را برنمی‌تافت و با انگ ارتداد، اصلاح‌گران دینی را به مرگ محکوم می‌کرد، پاپ‌هایش انجام اصلاحات را پذیرا شده‌اند و از آن به‌عنوان یک الزام یاد می‌کنند. اجتهاد نوین پاپ فرانسیس (Pop Francis) متولد آرژانتین درباره تئوری بیگ بنگ، نظریه تکامل، حقوق برابر ابنای بشر، حقوق برابر زنان و مردان، ... اجتهادهایی است که از تمام اجتهادهای نحله‌های معترضین دیروزی نیز پیشی گرفته است.

کلیسای کاتولیک جهت مقابله با قدرت رو به رشد پروتستان‌ها و پاسخ‌گویی به نیازهای رو به رشد جامعه، گام نوینی بود که در درون کلیسای کاتولیک شکل گرفت. در کلیسای کاتولیک روم، شورایی متشکل از اسقف‌هایی از کل دنیا جهت حل و فصل مسائل مبتلابه جهان مسیحیت به نام شورای ترنت[1] وجود دارد. این شورای عالی با اجتهادهایی که برای مسائل پیش‌روی دارد، برای دنیا و به‌ویژه مسیحیت کاتولیک از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. سابقه برپایی این شورا را اولین بار در سال ۵۲ میلادی به ریاست پطرس از حواریون مسیح(ع) و بیستمین آن مجمع ترنت بوده و تا به امروز این مجمع یا شورای کلیسا (شورای ترنت) حسب ضرورت و اهمیت برای اصلاحات مورد نیاز جامعه تشکیل جلسه داشته است.

برپایی مجمع رهبران کلیسا به نام شورای جهان کلیسا جهت حل و فصل مسائل مبنایی در احکام دین و اجتهاد حکم یکسان برای آن، ازجمله در عرصه‌های هفت آیین مقدس[2] غسل تعمید، تأیید، عشای ربانی، اعتراف و توبه، تدهین، انتصاب درجات

۱- شورای ترنت ۱۵۶۳-۱۵۴۵ (Concil of Trant) در بین سال‌های ۴۱-۱۵۳۹ به‌لحاظ گستردگی اختلافات بین نحله‌های مسیحیت عمدتاً پروتستان و کاتولیک، مذاکراتی در شهر رگنسبورگ آلمان بین رهبران دینی برقرار شد. در بخش‌هایی از عقاید در مبناها، تفاهم و بر سر مسئله اقتدار پاپ و چگونگی عشای ربانی نه‌تنها به توافق نرسیدند بلکه اختلافات شدیدتر شد. مصلحین مسیحیت برای تعدیل این اختلافات شورایی از علمای دینی را پیشنهاد کردند. بالاخره در سال ۱۵۴۲پس از عدم موفقیت مذاکرات رگسبورگ، پاپ پل سوم دستور تشکیل شورای ترنت را صادر کرد. او با هوشیاری شهر ترنت را انتخاب کرد که هم در قلمرو امپراتور آلمان بود و هم آنقدر به روم نزدیک بود که پاپ بتواند بر آن تسلط داشته باشد. در زمان پاپی، پاپ پل سوم و امپراطوری شارل پنجم، شورای حل اختلاف در شهر ترنت برپا گردید. از این شورا به نام شورای جهان کلیسای کاتولیک نام می‌برند. این شورا پس از ۱۸ سال کار، سرانجام اعتقادنامه رسمی کلیسا را تصویب و ابلاغ کرد. این ابلاغیه پیرامون چگونگی پاسداشت و اعتقاد به سنت‌های رسولی و کشیشی و چگونگی اعتقاد و انجام به هفت آیین مقدس مسیح(ع) یعنی تعمید، تأیید، عشای ربانی، توبه، تدهین نهایی، درجات مقدس و ازدواج می‌باشد. تکریم تمثال حضرت مسیح(ع) و حضرت مریم و باقی ماندن قدرت بخشش‌نامه‌ها در کلیسا و اینکه کلیسای مقدس رسولی روم، مادر و بانوی همه کلیسا است، بخش دیگری از این ابلاغیه می‌باشد. مصوبات شورای ترنت تا ۱۵۶۳، مورد پذیرش پروتستان‌ها و کالوین‌ها قرار نگرفت. جان کالوین ردنامه‌ای علیه آن نوشت. در مقابل این اعتراض‌های پروتستانی، پاپ دستور برپایی دادگاه‌های تفتیش عقاید جهت محاکمه معترضین و تشکیل گروهی از راهبان یسوعی (به سرکردگی ایگناتیوس لویولا از اشراف اسپانیایی) در سال ۱۵۴۱ برای تبلیغ مسیحیت کلیسای کاتولیک در جهان را داد. این گروه که نام ژزوییت (Jesuit) گرفت با اعمال قتل، غارت و قوانین غیراخلاقی، به جای نشر افکار کلیسای کاتولیک باعث انزجار و تنفر مردم شدند. ترنت که واکنش کلیسای کاتولیک به نهضت رفرم دینی و رنسانس بود، به‌تدریج امر بازسازی و نوسازی کلیسای کاتولیک را برعهده گرفت. این شورا بین سال‌های ۱۵۶۳-۱۵۴۵ مسائل مبتلابه کلیسای کاتولیک روم را مورد بررسی قرار داد و یکی از مهم‌ترین نهادها برای اصلاحات کلیسای کاتولیک است.

۲- هفت راز (Sacrament) که به باور کلیسا، با انجام آن خداوند به نزد مسیحیان می‌آید:

۱. غسل تعمید: بیان این است که فرد مسیحی شده است و برطرف کردن گناه ذاتی از اوست.

۲. تأیید: آماده شدن انسان برای پذیرش آیین مسیح(ع)

مقدس و ازدواج. این موضوعات، از جمله مسائلی بوده است که حسب ضرورت از اصلاحات و اجتهاد نوینی برخوردار شده است. این شورا تلاش همه‌جانبه‌ای از سال ۱۵٤۵ تاکنون جهت استنباط واحد از قضایای دینی، وحدت رویه بین کلیساها، پاسخ‌گویی به شبهات، اجتهادهای نوین مورد نیاز شرایط عصری و مقابله با نشر افکار پروتستانی داشته است. یکی از مهم‌ترین کارهای این شورا، رسیدگی به یک کتابت واحد از انجیل و پاسخ‌گویی به اختلافات پیرامون متن‌های عهد عتیق (به زبان عبری) و متن‌های کتاب مقدس (که به یونانی و لاتین نوشته شده بود) است. توجه کانونی این شورا، مقابله با اجتهادهایی بود که پروتستان‌ها از آیین مسیحیت داشتند. در اسپانیا به کمک پادشاه معتقد به آیین مسیحیت کاتولیکی و برای ترویج این آیین در سرزمین‌های جدید (آمریکای جنوبی، آفریقا) کلیسای کاتولیک اسپانیا (توسط کاردینال خیمنس Cardinal Ximenes) روش‌های گسترده‌ای را برای اصلاح ساختار و کارکرد کلیسای کاتولیک در این کشور به‌کار بسته شد. احداث مدارس، مبارزه با خرافات، کنترل مسائل مالی و زندگی روحانیون، برکناری روحانیون با سوابق سوء رفتار در مسائل مالی و اخلاقی، مبارزه با خرافات، شیطان‌پرستی، مبارزه با اعتقاداتی همچون ظهور عن‌قریب عیسی(ع) ازجمله این گام‌های اصلاحی در این کشور است.

در گذر زمان هم اجبار شرایط محیطی و هم نفوذ رو به گسترش پروتستان‌ها و هم به زیر سؤال رفتن بسیاری از عرصه‌هایی که کلیسای کاتولیک از آنها به‌عنوان محکمات

---

۳. عشای ربانی (The Lords Supper) یا آیین سپاسگزاری (Eucharist): یکی از هفت آیین مقدس (هفت راز) در آیین مسیحیت است. منشأ این آیین به شام آخر عیسی(ع) و دادن قطعه‌ای نان به حواریون به‌مثابه جسم و دادن جرعه‌ای از شراب به مشابه خون حضرت مسیح(ع) است. این آیین به‌گونه‌ای بیان می‌کند که با این قطعه نان و جرعه شراب، جسم و روح مسیح وارد بدن انسان می‌شود.

٤. تدهین (Chrism): واژه یونانی به معنی مسح به معنی چرب کردن و یا روغن مالی کردن است و یکی از آیین‌های کلیسا تدهین بیماران است که بیمار آمادگی پیدا می‌کند که به نحوی شایسته بمیرد. آیین تدهین نشانگر محبت خداست که مسیح برای شفای بیماران یا آماده کردن آنها برای جان دادن خواهد آمد. به این عمل مسح مرضی هم گفته می‌شود.

۵. اعتراف و توبه: شخص به گناه خود اعتراف می‌کند و گناهان شخص پس از اعتراف بخشیده می‌شود.

٦. ازدواج: در این آیین، زن و مرد مسیحی برای همیشه به‌عنوان زن و شوهر، خود را به همدیگر پیوند می‌دهند.

۷. انتصاب درجات مقدس: آیین درجات مقدس تعلق به کسانی دارد که خود را وقف کلیسا می‌کنند، شامل اسقف (نماینده مسیح در قلمرو معینی)، کشیش (معاون اسقف) و شماس (تبلیغ‌گر کلام خدا و مساعدت‌کننده به بینوایان و سالخوردگان) القاب کلیسایی مانند پاپ، پاتریک، سراسقف، کاردینال، ارشمندریت، موسیو و .... نشانگر وظایف معینی است و ربطی به آیین‌های هفتگانه ندارد.

برای اجرای مراسم آیین‌ها، سه عنصر لازم است: نشان محسوس (نشان‌های محسوسی که به چشم رویت می‌شوند که عبارتند از آب در مراسم غسل تعمید، روغن مقدس در تدهین و نان و شراب در آیین پذیرش تبرک) و دعا (تفهیم آیین‌ها به‌وسیله دعا و آوازهای مذهبی) و خادم قانونی (شخص روحانی که کسوت روحانیت را رسماً پذیرفته است).

دینی یاد می‌کرد، شـــورای جهانی کلیســـا را وادار کرد که به اجتهاد نوین در این باب، دســـت بزند. در این رهگذر بســـیاری از اجتهادهای پروتســـتانی که روزگاری کلیســـای کاتولیک آن را کفرآمیز اعلام می‌کرد به درســـتی آنها پی برده و جاری شـــدن آنها را در کلیسای کاتولیک، اعلام کرد.

نهضـت اصـلاحات دینی پروتسـتان که کتاب انجیل را مرجع موثق و درسـتی از احکام می‌دانست، درحالی‌که کلیسای کاتولیک روم علاوه بر کتاب انجیل به سنت‌ها و روایات منتسب به حواریون اهمیت می‌داد و در بسیاری از موارد وزن و نقش روایات، در احکام کلیســـا بســـیار پررنگ‌تر از احکام انجیل بود. تقابل این دو نحله در آغاز از تفاوت در برداشـت‌ها شـروع شـد، بعد به تقابل فکری و سپس به درگیری‌های خونین منجر شـد اما در گذر زمان، بســـیاری از این تضـــادها تبدیل به تعامل و تفاوت‌های جزئی شـــد و در بسـیاری از عرصـه‌های دیگر به یک هم‌گرایی و تفاهم رسـیده‌اند. امروزه فروش آمرزش ممنوع شـده اسـت درحالی‌که جدال‌های گسـترده‌ای در گذشـته در این زمینه داشـتند و یکی از بنیان‌های کلیسای کاتولیک بر آن قرار داشت.

اختلافات بین فرقه‌های مســـیحی در این عصـــر موجب پیدایش فرقه‌هایی (هماننـد یسـوعیان یا ژزوییت‌ها (Jesuits)) به دسـتور پاپ و به رهبری ایگناتیوس لویولا[1] شـد. این گروه روزگاری رویکرد بنیادین خود را در مبارزه با پروتســـتان‌ها و ترویج اطاعت محض و بی‌چون و چرا از بزرگان کلیســـای کاتولیک قرار داده بود. این‌ها در این راه ســـربازان و پیروان بســـیار خشـــن و مبارزی در مقابل مخالفان کلیســـا (پروتســـتان‌ها، لوترین‌ها، کالوینیسـت‌ها، شـکاکان، بی‌دین‌ها، ...) شـکل داده بودند.[2] اگرچه این گروه در

۱- Ignatius Loyola (1491-1556) ایگناتیوس لویولا شـوالیه‌ای که به لباس کشـیشـی درآمده بود، گروه‌های مذهبی را همراه با آموزش‌های سخت مذهبی و نظامی و با برخورداری از یک انضـباط با عنوان «همراهان مسـیح، هنگ مسـیح، سـربازان مسـیح» شـکل داده و اهدافی را همچون رهایی بیت‌المقدس از دسـت مسـلمانان و سپس مقابله با اصـلاح‌گران دینی شـکل داده و بدان وسعت بخشیدند. تعهدات این گروه براساس اصولی همچون خودداری جنسی، زندگی تهیدستانه، خدمت به درگاه نظام پاپ و جانشینی پاپ در امور را برای خود وضع کرده بود. پاپ پارلوی سوم در سال ۱۵٤۰ اصول آنها را با عنوان انجمن عیسی به رسمیت شناخت. فرمانده این فرقه، مقام پس از پاپ شناخته می‌شد.

۲- یســـوعیان ســـه فعالیت را به‌طور جدی دنبال می‌کردند: یکی تأســـیس مدارس فوق‌العاده منظم که در عین تعلیمات آیین کاتولیک، آموزش‌هایی برضد مذهب پروتستان داده می‌شد. دوم ترویج مذهب کاتولیک در میان غیرمسیحیان (به‌ویژه در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) در قرون ۱٦ و ۱۷ و جنگیدن بر ضد آیین پروتستان. ازاین‌رو اسـت که گفته می‌شـود یسـوعیان به‌مثابه نوک حمله دستگاه پاپ و متحدان باارزشی برای سیاست‌های نظام پاپی بودند. این فرقه با اهداف و مرام‌نامه خود و با قدرتی که از خود ســـاخته بودند و مشـــروعیتی که از پاپ اخذ کرده بودند، برای پیش‌برد مقاصـــد خود از هرگونه جرم و جنایت خودداری نکرده و با عملکرد خود دو هدف را دنبال کردند: توسعه آیین مسیحیت در سرزمین‌های جدید و مبارزه با پروتستان در اروپا.

زمان خود و در سرزمین‌های تازه کشف شده (آمریکا، آمریکای لاتین، آفریقا، فیلیپین، جنوب شرق آسیا) توانستند برای کلیسا و مقاصد آن کارساز باشند ولیکن برخوردهای خشن و تحکمی آنها به مرور زمان برای کلیسای کاتولیک در اروپا بدنامی، هزینه و بحران نفوذ جغرافیایی و جمعیتی را درپی داشت. همین بدنامی‌ها عاملی شد برای تغییر در روش‌های کلیسا، به‌طوری که کلیسای کاتولیک موضوع نفوذ خود را از طریق خدمت به نوع بشر، انجام کارهای عام‌المنفعه، خدمات بلاعوض، برپایی اماکن برای ایتام، سالمندان، بیمارستان، درمانگاه، ... اعلام کرد و از حاکمیت همه‌جانبه خود بر انسان و جامعه مسیحی دست کشید.

اخراج یسوعیان از پرتغال در سال ۱۷۵۹ و از فرانسه بین سال‌های ٦٧-١٧٦٤ و از اسپانیا و ناپل در سال ١٧٦٧، موجبات درگیری پاپ کلمنس سیزدهم (Pop Clement XIII) با دولت‌های کاتولیک اسپانیا، ناپل و فرانسه را فراهم کرد. در جنگ بین این دولت‌ها و نظام پاپیسم، با شکست پاپ، این کشورها درخواست انحلال فرقه یسوعی را مطرح کردند. پاپ زیر فشار اتمام حجت این دولت‌ها، از پای درآمد و کاردینال‌هایی که برای جانشینی او دور هم جمع شده بودند، به دو گروه تقسیم شدند: گروه زلانتی که خواستار مبارزه نظام پاپیسم با پادشاهان اروپا بودند و گروه رگالیستی که طرفدار سازش‌های صلح‌آمیز بودند. کاردینال‌های ایتالیایی همگی زلانتی بودند. مجمع کاردینال‌ها، پاپ کلمنس چهاردهم را انتخاب کردند؛ پاپی که نتوانست روابط خوبی را با پرتغال، فرانسه و اسپانیا داشته باشد. تا اینکه در تاریخ ۲۱ ژوییه ۱۷۷۳ پاپ در فتوای تاریخی خود، انحلال انجمن یسوعیان را اعلام داشت و با این حکم پاپ، حکم مرگ این انجمن و گروه خشن صادر شد. انجمن کاردینال‌ها با تأخیر و زدوبندهای بسیار در ۱۵ فوریه ۱۷۷۵، جووانی براسکی را انتخاب کرده و او به نام پاپ پیوس ششم (Pop Pius VI) مسئولیت دنیای مسیحیت کاتولیک را به‌عهده گرفت. او تا زمان مرگ خود ۱۷۹۹ با روش‌های فرهنگی و معارفی، اوضاع را آرام و نظم و سامانی جدید بر نظام پاپیسم ایجاد کرد. نظم و قدرتی که جایگاه قبلی را نداشت و از اقتدار آن دیگر خبری نبود. در سال ۱۷۹۸ ارتش فرانسه وارد روم شده و اعلام جمهوری کرد و از پاپ درخواست شد که از تمامی قدرت‌های جهانی خود دست بکشد. پاپ امتناع کرد و تا

آخر عمر، زندانی و تحت‌الحفظ قرار گرفت.[۱] با زندانی شـــدن پاپ، اقتدار ســـیاســـی، حکومتی، اجتماعی و اقتصادی کلیسای کاتولیک فروریخت. کلیسای کاتولیک که بعد از سقوط امپراطوری روم توانسته بود با پرچم و نماد شریعت مسیحیت و کلیسا، اروپای بســـیار متفاوت، متکثر، متعارض از اقوام و نژادها را در یک یکپارچگی کلی قرار دهد، هم‌اکنون و در این عصر، جایگاه و ابهت آن فروریخت. کلیسایی و پاپی که توانسته بود پادشـــاهان، امپراطوران، بارون‌ها، اشـــراف و نجبا را زیر چتر خود قرار دهد، اکنون با تحولات رنسانس و مرکانتلیسم نتوانست پاسخ‌گوی مطالبات و نیازها باشد. جامعه این عصـر از عنصـر پویایی و بالندگی برخوردار بوده و طالب پویایی بیشـتر بود درحالی‌که کلیســـا و نهاد آن، به ایســـتایی و داشـــته‌ها دعوت می‌کرد. تقابل و تعارض بین این دو «پویایی- ایستایی» و جدال پویایی مطالب و نیازها و ایستایی تحکمات آیینی و کلیسایی به‌تدریج برتری به طرف جریان پویایی (مدنی شدن، خردگرایی، عقل‌گرایی، رشد، رفاه، کرامت انسـانی، ...) رفت. پاپ و نهاد کلیسـا که در مقابل فرایندهای پویایی، نتوانسـتند خود را با عناصـــر زمان و مکان تطبیق دهند، زمینه‌های افول قدرت را برای کلیســـای کاتولیک فراهم ساختند.

آلمان، دانمارک و کشـورهای حوزه اسـکاندیناوی راه و رسـم فرهنگ و نظم اجتماعی خود را از کلیسـای کاتولیک کاملاً جدا کرده و کلیسـای پروتسـتان با مختصـات خود را پایه‌گذاری کردند. انگلسـتان در پی‌ریزی نظم اجتماعی، پی‌ریز کلیسـای مسـتقل و تحت زعامت پادشـاه خود و با آیینی مرکب از کاتولیک و پروتسـتان و کاملاً جدا از کلیسـای کاتولیک روم، راه خود را پیدا کرد.

کشورهایی همچون بلژیک، سوئیس و اسکاتلند کلیسای کالوینیزم (ترکیبی از پروتستان و کالوین) را پی‌ریزی کردند و اقلیت‌های کاتولیک در این کشورها در کنار این کلیساها قرار گرفتند. فرانســه، پرتغال، لهســتان، ایرلند، اتریش، ایتالیا و اســپانیا آیین کاتولیک را ادامه دادند اما بدون اقتدار کلیســـای کاتولیک روم بر امور آنها و با دارا بودن اقلیت‌های کوچک و بزرگی از پروتستان‌ها.

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن جلد روسو و انقلاب، بخش اول، صفحات ٤٣٤-٤٣٠

می‌توان از گستره عرصه اصلاحات دینی برای پاسخ‌گویی به نیازها و الزامات شرایط محیطی و عصری و به‌ویژه در تعامل با عرصه‌های رنسانس و انقلاب مرکانتلیسم، این نتایج را گرفت:

- عرصه اصلاحات دینی، فرد و جامعه را از فرهنگ دینی حاکم با ویژگی‌های زیر دور کرد. مشخصه‌هایی همچون: قشری‌گری، تفکر بسته، اعتقاد به سحر و جادو، اعتقاد به تغییرناپذیری سنن حاکم بر فرد و جامعه، بحث و جدال‌های بیهوده، رواج پیدا کردن مباحث کلامی مجرد از زمان و مکان، نقل به جای تفکر و عقل، جهان‌بینی بسته، انحرافی و التقاطی، مدح آخرت، مذمت دنیا و ترویج قناعت به داشته‌ها، تسلیم بودن به سرنوشت اجتماعی خود، مذهب در مقابل علم و یا ضدیت با آن، مذهب در کنار جادو و سحر، محدود شدن مذهب به احکام عبادی صرف، فروریزی پایه و اساس اخلاقیات فردی و اجتماعی، ...
- مذهب این بار و در این عصر، با بازآفرینی خود و در بسیاری از عرصه‌ها از شکل و ماهیت‌های نوین برخوردار شد. در حوزه‌هایی مثل: زمینی دانستن خود و ملزم دانستن خود به پاسخ‌گویی، مروج عرصه‌هایی همچون عقل‌گرایی، خردگرایی، تفکر باز، جهان‌گرایی، آینده‌نگری، رشد ظرفیت‌های علمی، تحقیقی و متناسب با شرایط زمانی و مکانی، انسان‌گرایی معقول، باز بودن باب خرد و حکمت، آزاد شدن ذهن و تفکر از حصارها، مذهب تحکیم‌بخش انسان و انسانیت، مشوق کار و تلاش، مشوق دنیا و آخرت و در ارتباط با یکدیگر، مطلوب دانستن ثروت ناشی از کار و تلاش، خوشخو کردن مردم در ارتباطات، صلح‌خواهی و آرامش‌طلبی، درستکاری، دلبستگی به دانش، روحیه وحدت‌خواهی، قناعت رشدیابنده، آزاد بودن، آزاد اندیشیدن، آزاد گفتن، آزاد کوشیدن، زیباخواهی، اهمیت وقت و محاسبه‌پذیری آن، خستگی‌ناپذیری و خیرخواهی، سازگاری برداشت‌های دینی فرد با افراد، جامعه و کشور، ...
- همچنین باید این نکته را موردتوجه قرار داد که اگر شرایط محیطی رنسانس و مرکانتلیسم نبود، چه بسا اصلاحات دینی نمی‌توانست از عمق لازم و پایداری و استمرار برخوردار شده و در اصلاحات ساختاری و کارکردی موفق شود.

تمام نحله‌های دینی مسیحیت چه کاتولیک‌ها و چه پروتستان‌های اولیه (لوتری و کالوینی) به اصالت فرد و عرصه‌های آزادی اعتقاد نداشتند. لوتر و کالوین در این باره از کاتولیک‌ها اصول‌گراتر، راسخ‌تر و سخت‌گیرتر بودند؛ اما کار بزرگ لوتر و کالوین، نجات دادن افراد از قیود و بندهای گسترده کلیسا بود. رها شدن از این قیود که نهضت پروتستان آن را فراهم ساخت در کنار شرایط محیطی که رنسانس و عرصه‌های مرکانتلیسم ایجاد کرد، هم در بنیان‌های ثابت و محکم کلیسای کاتولیک شکاف ایجاد کرد و هم به زایش تفکرات اصلاحی و نواندیشی در دین اعتبار و قوت بخشید. اعتباری که انسان پروتستان، سازنده انسان سرمایه‌داری (فردگرایی Individualism) و جامعه سرمایه‌داری (با پیامدهای رشد و توسعه اقتصادی) دارد، بیشتر تعلق دارد به جریان نواندیشی دینی در این چند سده اخیر، نه تفکرات اولیه مارتین لوتر.[1]

- باز شدن چارچوب‌های اجتهادی این نحله‌های مسیحی از شرایط زمانی و مکانی باعث شد که در مقابل مقتضیات زمان خود، پاسخ‌گویی لازم را داشته باشند. این پاسخ‌گویی و اجتهادهای نوین در کنار پیامدهای رنسانس و مرکانتلیسم، زمینه شکل‌گیری فردگرایی و سپس رابطه تعیین‌کننده «فرد-جامعه» را فراهم ساخت و این پیامدها چگونگی کیفیت و بالندگی آن، سرنوشت رشد و توسعه اقتصادی را در همه‌جا و در تمام زمان‌ها رقم زده است. به سخن دیگر، نجات پیدا کردن افراد از قیود کلیسا، شرایط اولیه رنسانس در همگانی شدن توجه به سواد، آموزش، دانش و گسترش مدارس و آموزش و پرورش (که قبلاً از آنِ طبقات اشراف و نجبا بود) را فراهم ساخت. شکل‌گیری اصلاحات در هنر، باورها، فلسفه، اندیشه سیاسی، رویکرد علمی در شناخت انسان، جامعه، هستی، فردیت و فردگرایی، از اهمیت و توجه برخوردار شد.

۱- تفکرات نهضت مارتین لوتر زمینه شکست حصارها و نهادهای باوری و ارزشی (که از چارچوب خشک و مستحکم برخوردار بود) را فراهم ساخت. در این زمان انعطاف‌پذیری در باور دینی (پروتستان) در شرایط محیطی مناسب (رنسانس و مرکانتلیسم) زمینه شکل‌گیری جریان نواندیشی دینی را که قرابت بیشتری با پروتستان‌ها دارد، هموار می‌سازد. این نواندیشی دینی است که زایش انسان سرمایه‌داری و جامعه سرمایه‌داری را درپی دارد.

- آثار و پیامدهای اولیه رنسانس در حوزه اقتصاد از قرن ۱۵ و انقلاب تجاری از قرن ١٤ تا ١٦ و همچنین آماده شدن تفکرات، ارزش‌ها، اخلاقیات لازم برای پاسخ‌گویی به این نیازها در عرصه‌های اصلاحات دینی، از قرون ١٦ به بعد چرخه بن‌مایه و بن‌سازه بین این سه حوزه «رنسانس- انقلاب تجاری- اصلاحات دینی» را برای اروپا برپا کرد. چرخه‌ای که شمال این قاره کهن، فقیر و عقب‌افتاده را به پیشرفت و سروری جهانی کشانید.

جریان بده- بستان اصلاحات دینی، اقتصادی و فرهنگی

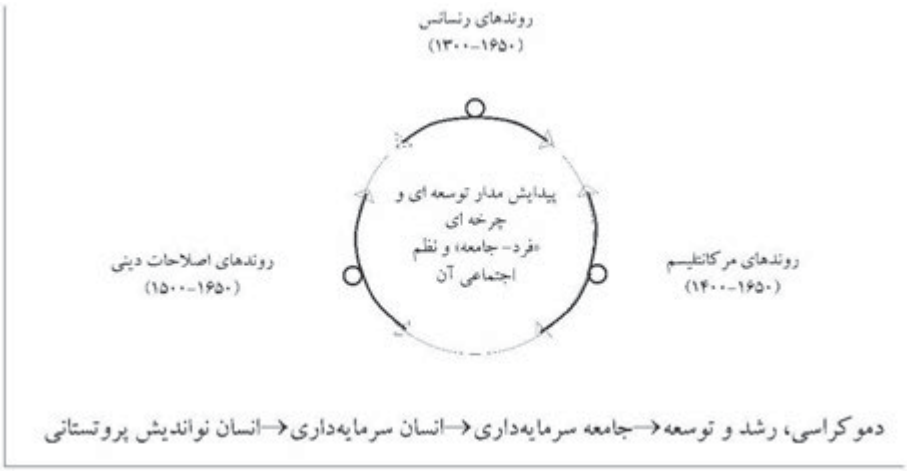

- این درهم‌تنیدگی چرخه‌ای بین رنسانس، انقلاب تجاری و اصلاحات دینی به‌صورت ناگهانی و جهشی صورت نگرفت بلکه به‌تدریج، مستمر و در یک بده- بستان همه‌جانبه صورت گرفت. به سخن دیگر این اصلاحات از پروژه‌های اصلاحی شروع شد ولیکن توانست در بستر زمان از این پروژه‌های اصلاحی و بعضاً کوچک، یک پروسه و فرایند اصلاحی همه‌جانبه و نهادمند شده با آثار سرریز گسترده فراهم سازد. برای این بده- بستان‌های گسترده و درهم‌تنیده نمی‌توان زمان و مکان دقیقی را اعلام داشت، اما دورنما، چشم‌انداز و منظری (Perspective) را می‌توان ارائه کرد. این بده- بستان‌های تاریخی و تدریجی سازنده سه وجه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در یک چرخه برای رشد و توسعه به‌صورت موزون، هم‌جهت و متوازن با همدیگر شدند؛

چرخه‌ای از تعاملات پیش‌برنده، متعادل و متوازن با همدیگر که در بستر زمان توانست نظم اجتماعی با دسترسی محدود اروپاییان را به نظم اجتماعی با دسترسی باز کشانیده و آن‌ها را به توسعه‌یافتگی و دستیابی به عرصه‌های آزادی بکشاند.

- کالبدشکافی چرایی این زایش با آثار و پیامدهای مهم برای توسعه را می‌توان در نظرات بسیاری از اندیشمندان به‌ویژه ماکس وبر[1] ملاحظه کرد. ماکس وبر مهم‌ترین عامل پیشرفت و توسعه اروپا را ناشی از اصلاحات دینی و رویکردهای پروتستانیزم می‌داند. او بر این باور است که تحول در باورها، ارزش‌ها و تفکرات اروپاییان، نقش زیربنایی در این توسعه را به‌عهده داشته است. او بر این باور است که اخلاق پروتستان با پذیرش و تکیه بر به‌کارگیری عقلانیت، تلاش بی‌وقفه برای کسب درآمد و سود و پرهیز از مصرف و توجه به امساک و انباشت سرمایه، کاملاً با روحیات سرمایه‌داری هماهنگی دارد و در مراحل اولیه رشد و توسعه اروپا صاحبان سرمایه، تجار مهم و نیروی کار ماهر در بنگاه‌های اقتصادی که پروتستان بودند، تحولات بزرگی را در این عرصه‌ها ایجاد کردند.[2] ماکس وبر در تحلیل‌های خود مقایسه‌ای بین میزان کار

۱- ماکس وبر ((Max Weber (1864-1920) جامعه‌شناس، استاد اقتصاد سیاسی، تاریخ‌دان، حقوق‌دان و سیاست‌مدار آلمانی که با نگاه خاص خود، پایه‌گذار نظریه اجتماعی و جامعه‌شناسی گردید. کار عمده او درباره خردگرایی و عقلانی شدن و افسون‌زدایی از علوم اجتماعی و اندیشه علمی بود. وبر در کنار امیل دورکیم و کارل ماکس، سه معمار عمده دانش اجتماعی به شمار می‌آیند. مشهورترین کار ماکس وبر در جامعه‌شناسی اقتصاد و مقاله او در رابطه با اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری است. وبر، فرهنگ و به‌صورت ویژه، مذهب و دین را عاملی می‌داند که بدون استثنا در شرق و غرب شیوه و راه‌های پیشرفت فرهنگی را تعیین کرده‌اند. پروتستان با ویژگی‌های زاهدانه اولیه خود باعث توسعه سرمایه‌داری و دیوان‌سالاری (دولت عقلانیت‌گرا و قانونمند) زمینه‌های ظهور و رشد و نمو سرمایه‌داری را فراهم ساخت. وبر معتقد است که اخلاق پروتستانی به‌ویژه کالوینیستی، زمینه نوع دیگری از اندیشه و نحوه نگاه افراد به خود و محیط خود را فراهم ساخت. این تغییر نحوه نگاه، زندگی اقتصادی و اجتماعی افراد را دگرگون ساخت و از تولید معیشتی به تولید تجاری و توسعه بنگاه‌های اقتصادی و معنی و مفهوم جدیدی از انباشت سرمایه و وسعت بازار و ایجاد نیروی مهم در کنش جمعی و رابطه «فرد- جامعه» ارائه کرد. این عرصه‌ها و فرایندها بود که گذار انسان با اخلاق پروتستانی به انسان سرمایه‌داری و به‌تبع آن جامعه سرمایه‌داری و به‌تبع آن، رشد و توسعه مستمر، آزادی و دموکراسی نهادینه شده را به ارمغان آورد.

کالبدشکافی این فرایندها توسط ماکس وبر در یک مقاله آلمانی دو قسمتی به بحث گذاشته شده است. در سال ۱۹۳۰ شکل کنونی کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری توسط پارسونز جامعه‌شناس معروف با اجازه همسر وبر، مقاله ۱۹۰۵ وبر و مقدمه او در سال ۱۹۲۰ در قالب یک کتاب انگلیسی منتشر کرد.

جهت اطلاع از فرایندها و تحولات رابطه پروتستانی با اخلاق سرمایه‌داری رجوع شود به:

وبر- مارکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه رشیدیان- عبدالکریم، منوچهری- پریسا (۱۳۷۳)، انتشارات علمی و فرهنگی، با مقدمه‌ای از آنتونی گیدنز

2- Giddens Anthony, “Capitalism and Modern Social Theory”, Cambridge University Press 1971, P. 124

آنتونی گیدنز در این کتاب آرای کارل مارکس، دورکیم (Durkheim) و ماکس وبر را مورد بررسی قرار داده است.

و تلاش فرد در قرون وسطی و تحول بزرگ آن از رنسانس به بعد دارد. تحولی که ناشی از اجبارهای درونی فرد، ناشی از باورهای دینی و فرهنگی در ایجاد انگیزه برای کار و تلاش بیشتر و کسب درآمد و ثروت است.

- اخلاق پروتستانی توانست با ساختن انسان سرمایه‌داری، جامعه سرمایه‌داری شکل دهد. سرمایه‌داری ممکن است در همه جا باشد ولیکن سرمایه‌داری ناشی از اخلاق پروتستانی به‌خاطر پیدایش، نهادینه شدن و فرهنگ شدن عناصری همچون عقلانیت، نظم، محاسبه‌پذیری از زمان و امور، تعقیب منفعت فردی و سود از طریق سازمان‌دهی، عقلانیت، تولید، انضباط، سامان، مدیریت و نظام حسابداری عقلایی شکل گرفت.[1]
- بعد از رنسانس، جایگزینی تدریجی آگاهی و معرفت دینی که قرائت آغازین آن از کلیسا بود، با معارف عقلی، تجربی، ابزارانگارانه و گذار از اقتدار کلیسایی به یک جریان پایدار نواندیشی دینی تبدیل شد. این نواندیشی دینی که گام‌های اولیه‌اش را حصارشکنی‌های مارتین لوتر برعهده داشت، در دوران بعد از او پروبال گرفته و آثار بازنشر همه‌جانبه‌ای را درپی داشته باشد. گذار از اقتدار کلیسایی، فئودالی، اشرافی[2] و ورود به اقتدار مدنی در عرصه‌های ثروت، مدیریت، آموزش، مالیات، حکومت، قضاوت، پذیرش و تکثر آرا و عقاید، تخصصی شدن نقش‌ها، ... بخشی از این دستاوردهاست. این آثار بود که عصر جهان‌گرایی و انسان‌گرایی نوینی را برای انسان و جوامع انسانی فراهم ساخت. عصری که مهم‌ترین زمینه را برای رشد و توسعه اقتصادی فراهم ساخت.
- اروپا با این تحولات در باورها، فرهنگ‌ها و این زمینه‌هاست که عصر نوگرایی را در عرصه‌های مختلف و با فرایندهای گسترده و پایدار و با اتفاقات و حوادثی پروژه‌گونه درهم تنیده و زمینه دستیابی به پروسه‌ها و فرایندهای لازم برای رشد و توسعه را برای خود فراهم ساخت. آثار سرریز این فرایندها برای تبدیل انسان قضا و قدری به انسان توسعه‌گرا و فردگرایی و رسیدن به رابطه

۱- آرون- ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی ترجمه، باقر پرهام، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳٦٤، صفحات ۵۷۸-۵۷۲

2- Church-stat Differentiation

نهادی و قراردادی[1] «فرد- جامعه» و «جامعه- دولت» گذار از نظم اجتماعی با دسترسی محدود به نظم اجتماعی با دسترسی باز و برپایی دولت‌های مردم‌سالار را درپی داشته است.

- این آثار بازنشر برای انسان و جامعه گذاری از مرحله آگاهی (consciousness) به دستیابی انسان به خرد (Reason) و به خود و به «حقیقت آزادی خویش» و فرهنگ شدن ابزار تجربه (Experience) و تبدیل این تجربه‌ها به دانش‌های جدید جهان و اتکای آن بر پایه‌های مشاهده (Observation) و ... را فراهم کرد و مراحل شکل‌گیری و تحول جامعه و انسان عقل‌گرا را در تاریخ به‌ویژه در قرون ۱۸-۱۶ و در عصر روشنگری و خرد برای اروپا رقم زد. در این برهه زمانی و بعد از آن است که آن تفکرات و اعمال توجیه‌پذیر می‌شوند که بتوانند از عقلانیت برخوردار باشند. در این رهگذر این باور عمومی و همگانی بین مردم شکل می‌گیرد که هر چه آدمیان پندار، گفتار، رفتار، دانایی و توانایی خود را قوت بخشیده و خود را تبدیل به خالق کوچکی کنند و از حیرت و تسلیم به تقدیر دورتر شوند، دنیای جدیدی برای فرد و جامعه می‌سازند که چنین مختصاتی را در قرون وسطی در خود نداشتند.

1- Conventional

فصل پانزدهم

شکل‌گیری دولت‌های مطلقه

زایش سطح اولیه چرخه‌های «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت»

- ✓ **گذار از دولت‌های فئودالی به دولت‌های مطلقه**
- ✓ **نظریه‌ها در باب حکومت مطلقه**
- ✓ **پدیداری اولیه چرخه‌های «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت»**
- ✓ **سه انقلاب (انگلستان، آمریکا، فرانسه) برای گذار از دولت مطلقه به دولت مردم‌سالار**

۱-۱۵- مقدمه

در فاصله بین دوران پایانی قرون وسطی و ورود اروپا به دوران رنسانس و مرکانتلیسم، اروپا به‌تدریج شاهد تغییر و تحولاتی در ساختار و کارکرد نظم‌های اجتماعی، حکومت و قدرت می‌شود. فرایندهای این تغییر و تحول، شکل‌دهنده یک نظم اجتماعی است که از آن به نام دولت مطلقه یاد می‌شود. دولتی که نسبت به دولت‌های قبل از خود، ساختار و کارکردهایش نوین و مدرن بود. این دولت در بستر زمان و با کنش و واکنش‌هایی که با شرایط محیطی پیش‌برنده خود داشت، شکل گرفته است. منظور از دولت مطلقه مدرن در این بخش، پی‌ریزی حکومتی است که برای اولین بار برخوردار از نفوذ جامع سرزمینی و جمعیتی است. دولتی که برای این نفوذ، نیازمند ساختار اداری و حکومتی است. در پرتو این نظام‌های اداری و حکومتی برخوردار از جامعیت، کفایت، فراگیری و استمرار است که می‌تواند با ایجاد تمرکز در سیاست‌گذاری و اداره کشور بر کلیت

جمعیت و سرزمین خود نفوذ داشته باشد. زمینه‌های اولیه پی‌ریزی این‌گونه دولت‌ها در نهاد قدرت و حکومت، در اروپا و فضای پیش‌برنده‌ای که دوران رنسانس و مرکانتلیسم فراهم ساخت، شکل گرفت. در قرون بعدی که توأم با تحولات عظیم فکری، مدنی و اجتماعی است، با تحول و تکامل دولت‌های مطلقه، گذار آنها به دولت‌های ملی مردم‌سالارانه اتفاق می‌افتد.

مهم‌ترین ویژگی دولت مطلقه[1] در اروپا، تجمیع، تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت در نهادی به نام دولت (حکومت) است. تمرکز در وسایل اداره جامعه در دست دولت متمرکز ملی، شکل‌گیری ملیت جدید، کشور جدید، زبان ملی، ارتش ملی و ... را برای اروپاییان درپی داشت.[2]

۲-۱۵- چگونگی گذار از دولت‌های فئودالی به دولت‌های مطلقه در اروپا

در قرون ۱۷ و ۱۸، اروپا اشکالی از حکومت و قدرت را تجربه کرده است. هم سلطنت مطلقه با نفوذ همه‌جانبه جغرافیایی و جمعیتی و هم به‌تدریج حکومت‌ها و دولت مطلقه ملی شکل گرفته است.

رنسانس و مرکانتلیسم با جابه‌جایی جمعیت‌ها از روستاها به شهرها، توسعه شهرنشینی، مدنیت شهری، ارتقای آگاهی‌ها، باور به خود و جایگاه و منزلت انسان، ... یک فرهنگ عمومی برای اروپاییان ساخت که دیگر جامعه و ظرفیت‌های آن نمی‌توانست حاکمیت قدرت‌های فردی، اشرافی و فئودالی را بپذیرد. فضای پیش‌برنده این عصر در اروپا، تقابل و تعارض همه‌جانبه‌ای با قدرت‌های متکثر به‌ویژه قدرت‌های اشرافی و قدرت

۱- Absolute State حکومت مطلقه فرایندی از دولت‌سازی است که به کاهش تنوع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در داخل کشور و کاهش تنوع بین کشور منجر می‌شود. در دولت مطلقه با برپایی نظامات اداری، مالی، نظامی و اجتماعی، پادشاه نفوذ خود بر کلیت جغرافیا و جمعیت تحت پوشش خود را اعمال می‌کند. پادشاه حافظ همبستگی ملی در مقابل تهدیدات خارجی است. بین دولت مطلقه و پادشاهی مطلقه (Absolute Monarchy) که به‌صورت مطلق بر همه ارکان و سرنوشت کشور و جامعه حاکم است و سلطنت و اقتدار او، خدایی و موروثی قلمداد می‌شود، باید تمیز قائل شد. در حکومت مطلقه، پادشاه برخوردار از قدرت مطلق و پاسخ‌گوی کسی یا قانونی نیست. در کنار این دولت، دولت سلطنت مشروطه است که قدرت پادشاه محدود و مهار شده و او درجاتی از پاسخ‌گویی را عهده‌دار است. در دیکشنری وبستر (Webster)، قدرت مطلقه به قدرتی که به یک یا چند نفر واگذار شده تا حکمروایی کنند و حکومت توسط یک حاکم که به‌طور مطلق از اختیار برخوردار است (استبداد)، تعریف شده است. در این نوشتار منظور از دولت مطلقه، شکل‌گیری یک نظم اجتماعی با نظامات اداری، مالی، نظامی، اقتصادی و ... است که این دولت مسئولیت‌هایی را در گستره کلیت جمعیت و قلمرو جغرافیایی می‌تواند ایفا کند.

۲- بشیریه- حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، انتشارات نی، ۱۳۷۸، صفحه ۳۰۱

استبدادی کلیسا و نظام پاپیسم داشت.[۱] فرایند تحول، تکوین و گذار از قدرت‌های سنتی و فئودالی به دولت‌های مطلقه و در نهایت دولت‌های مردم‌سالار، مسیری بسیار طولانی طی قرون ۱۹-۱۶ داشته است.

اولین مرحله شکل‌گیری شیوه‌های نوین و کلاسیک نظام‌های استبدادی (پادشاهی مطلقه) و دولت مطلقه ملی را می‌توان در رویارویی این دولت‌ها با نهاد کلیسا و قدرت پاپ دانست. طی قرون ۱۸-۱۶ به دلیل نیاز جامعه به ثبات و امنیت همه‌جانبه‌تر و پایدارتر، جدایی نهاد قدرت حکومت و سیاست از کلیسا در میان جامعه به یک خواست و آرمان ملی پیش‌برنده تبدیل شده بود.

قرون ۱۶-۱۴ عصر تغییر و تحولات و نوزایی اروپا لقب گرفته است. اکنون در این عصر جدید یعنی قرن ۱۷ و ۱۸، تحول مهم دیگری در دل وقایع شکل می‌گیرد. این تحول، برپایی دولت‌های مطلقه ملی در آغاز و گذار آنها به دولت‌های مردم‌سالار است. در این گذار آثار رنسانس و مرکانتلیسم، تغییر و تحول در بسیاری از عرصه‌ها، به‌خصوص در زمینه باور، اندیشه و فرهنگ نوین را برای پیدایش دولت‌های مطلقه فراهم ساخت و جریان اصلاحات دینی و پروتستان تا حد بسیار گسترده‌ای، رسالت به زیر کشیدن مهم‌ترین مانع پیش‌روی دولت مطلقه یعنی نهاد کلیسا و نظام پاپیسم را عهده‌دار شدند و با نهضت اصلاحات دینی خود جایگاه منزلتی، ارزشی و آیینی که کلیسا برای خود از قدرت ساخته بود را مورد حمله قرار داده و مقبولیت و مشروعیت نظام پاپیسم را به زیر کشیدند. افول جایگاه کلیسا به پادشاهان و مردم، جسارت لازم را برای ایستادگی در مقابل این قدرت «**الهی- زمینی**» داد. این باورها و فرهنگ پیش‌برنده در کنار زمینه‌های مساعد برای فروریزی قدرت الهی کلیسایی به‌کار گرفته شد تا تولدی نو از قدرت با منشأ زمینی را برای جامعه بازتعریف کند. در چنین فضایی بود که پادشاهان به جای طلب مشروعیت خود از نهاد کلیسا و پاپ، مدعی شدند که قدرت به‌طور مستقیم از طرف خداوند به آنها داده شد نه از کلیسا و نه از پاپ. در فضای اجتماعی و اقتصادی این عصر، مردم و جامعه خواهان دولتی هستند با ساختار و کارکردی که نفوذ بر کلیت قلمرو سرزمینی کشور و جمعیت را برای دفاع، امنیت، ثبات

۱- در این عصر و این جدال‌ها در دو میدان: جدال با مختصات دولت‌های فئودالی و متکی بر طبقات و اقوام و جدال با قدرت کلیسا و پاپ، دستاوردی به نام دولت مطلقه برای اروپا درپی داشت. دولتی مستقل از طبقات، گروه‌ها، اقوام و دربرگیرنده کلیت جمعیت و در قالب یک سرزمین. امری که پیامد آن پیدایش ملت، کشور و دولت بود.

و رفاه در عرصه‌های زمینی مدنظر دارند درحالی‌که رأس قدرت یعنی پادشاه دنبال وصل قدرت خود به آسمان است؛ امری که زمینه جدال‌ها و انقلاب‌های بزرگی را برای اروپا فراهم ساخت.

اروپا در این عصر برای پایداری فضای پیش‌برنده رنسانس و مرکانتلیسم، نیازمند دو رسالت است:

- یکی مقابله با قدرت‌ها و دولت محلی فئودال‌ها و اشراف، و جمع کردن قدرت و ابزارهای آن به‌صورت متمرکز برای اعمال نفوذ در حوزه سراسری سرزمین کشور و جمعیت تحت پوشش. در این جمع کردن و متمرکز شدن، قدرت بورژوازی برخاسته از مرکانتلیسم و مدنیت شهری، نقش و رسالت مهمی را که برای خود قائل بودند، ایفا کردند. یعنی مبارزه و به زیرکشیدن قدرت‌های فئودال، اشراف، نجبا، کلیسا و جمع کردن قدرت و ابزارهای آن در واحد متمرکزی به نام دولت، آن‌هم دولتی متمرکز با حوزه نفوذ بر کلیت سرزمین و جمعیت کشور.
- دومین رسالت برای ساختن دولت‌های مطلقه ملی در جدا شدن قدرت سیاسی دولت از حوزه نفوذ نهاد کلیسا و پاپ، شکل گرفت. در این عصر کلیسا و پاپ که حکومت‌ها و دولت‌ها را زیر مجموعه حکمروایی خود می‌دانستند با انتصاب و دادن احکام به پادشاهان، مشروعیت پادشاهان را اعلام می‌کردند. اکنون با جدا شدن قدرت دولت‌های ملی از کلیسا و پاپ، پادشاهان اعلام کردند که مشروعیت حکومت خود را از طرف خداوند دریافت می‌کنند نه از طرف کلیسا و پاپ.

در این عصر، مردم دنبال مطالبات زمینی از دولت، قدرت و شاه بودند ولی شاه بدون توجه به این مطالبات زمینی و با گسست قدرت خود از کلیسا، قدرت خود را مستقیم به خداوند وصل نمود. از این تاریخ اروپاییان به‌جای درگیری با قدرت کلیسا و پاپ (که آن را فروریخته بودند) تضاد و تقابل با پادشاهانی پیدا کردند که ادعای نمایندگی از طرف خداوند را داشتند. به همین جهت این تضاد در مطالبات زمینی و قدرت خدایی شاهان کانون‌های گسترده‌ای از نزاع‌ها و انقلابات را شکل داد.

در این گذار قدرت، پادشاهان که قبلاً در ائتلافی با اشراف و فئودال‌ها و در پیوندی با کلیسا و پاپ و با چرخه «شاه- فئودال- پاپ» حکمرانی خود را تحت زعامت پاپ و اخذ مشروعیت از او داشتند، اکنون با تشکیل دولت‌های مطلقه ملی و جهت نهادمند و قدرتمندتر شدن آن، با بسیاری از اشراف و فئودال‌ها، درگیر شدند و دارایی و امتیازات بسیاری را از آنها و ازجمله از کلیساها گرفتند تا بتوانند بر عنصر و جنبه ملی‌گرایانه و با چرخه «شاه- جامعه» بر قدرت حکومت خود بیفزایند.[1] ازاین‌رو دولت مطلقه با ایجاد تمرکز در دستگاه‌های اداری و برقراری نظم و انضباط مالی در بدنه دولت و ایستادگی در برابر تمایلات مرکزگریزانه اشراف و حمایت از رشد و رونق اقتصادی، زمینه‌های انباشت سرمایه اولیه و نهادهای اولیه از حکمرانی لازم برای پیشرفت را شکل دادند.

پیدایش دولت مطلقه به‌طور کلی، در همه‌جا موجب انقیاد گروه‌های قدرت شده و به پیدایش نظام اداری، مالی و ارتشی متمرکز تحت قدرت متمرکز پادشاه انجامید. پادشاه خود به‌عنوان ضامن نظم و امنیت و مظهر خواست ملی و واجد اقتدار کلی و مبتکر اصلاحات و مشوق بازرگانان و صنعتگران و حافظ همبستگی ملی در مقابل تهدیدات خارجی و پرورش‌دهنده طبقه جدید کارگزاران و صاحب‌منصبان دولتی ظاهر شد.[2]

شاخص‌های قدرت قبل از پیدایش دولت مطلقه را می‌توان در چند حوزه نشان داد:

- فقدان حاکمیت قانونی در سراسر جغرافیا و جمعیت و برخورداری هر منطقه از حاکمیت قانونی متفاوت با مناطق دیگر. به سخن دیگر فقدان یک قانون اساسی مورد پذیرش همگان
- فقدان یک بوروکراسی لازم جهت اعمال قدرت قانونی در سراسر کشور
- فقدان نظام مالیات متمرکز و حاکمیت همه‌جانبه خراج‌گیری در هر منطقه (توسط فئودال‌ها، اشراف، کلیسا، ...)
- به‌کارگیری زور به جای اقتدار نهادمند و قانونی
- استفاده نامشروع از ابزارهای خشونت جهت حفظ منافع خود یا گروه‌های خاص

۱- در مورد ساخت اجتماعی دولت‌های مطلقه، نظرات بسیاری ابراز شده است. به عقیده کارل مارکس، دولت مطلقه حاصل تضاد در طبقه فئودال و انتقال به دوره‌ای جدید پس از آن است که به ظهور طبقه بورژوازی منجر گردید و کار قدرت را از روستا و کشاورزی و اشراف به شهرها و بورژوازی کشانید. امنیت تجارت و مالکیت هم نیازمند پیدایش نظام اداری متمرکز و نیرومندی بود که دولت مطلقه حاصل چنین تحولاتی بود. علاوه بر این رجوع شود به: منبع قبل، بشیریه، صفحات ۳۰۴-۳۰۱

۲- منبع قبل

- شیوع بهره‌گیری از قدرت شخصی به جای قدرت قانونی
- نامشخص بودن حوزه نفوذ جغرافیایی و جمعیتی، اعمال قدرت، ...

چنین مختصاتی از نشر قدرت بین مناطق و فئودال‌ها و بی‌ثباتی، با الزامات فضای پیش‌برنده‌ای که جریان‌های بالنده رنسانس و مرکانتلیسم و نهضت اصلاحات دینی برای اروپا فراهم ساخته بود، دیگر نمی‌توانست ادامه داشته باشد. در رنسانس و مرکانتلیسم مطالبات در دولت با نظم و انضباط فراگیر شکل می‌گرفت درحالی‌که دولت‌های فئودالی توان این تمرکز در قانون و نهادمندی آن را در سراسر حوزه جغرافیایی و جمعیتی نداشتند. در این عصر چرخه بده- بستان «دولت فئودالی- شرایط محیطی- دولت مطلقه» به نفع دولت مطلقه بوده است زیرا در این چرخه، هم‌گرایی بیشتری بین شرایط محیطی و دولت مطلقه است تا بین دولت‌های فئودالی و شرایط محیطی. به همین جهت مطالبات شرایط محیطی و الزامات و ضرورت‌های زمانی باعث شکل‌گیری نظامات اداری، سازمانی، مالی و نظامی متمرکز شد که با پوشش ملی در چارچوب ضوابط و قوانین مشخص در سراسر جغرافیا و جمعیت کشور اعمال نفوذ می‌کرد و همین زمینه شکل‌گیری دولت مطلقه را برای اروپا فراهم ساخت.

پی‌ریزی دولت‌های مطلقه پاسخی بود برای این الزامات. اندرسون[1] بر این باور است که تبار و دودمان دولت مطلق‌گرا، استقرار نو و بازتجدید دستگاه دولت فئودالی است. درجه مطلق‌گرایی دولت به‌طور قطع با انتقال تدریجی از سیستم چندتکه و غیرمتمرکز قدرت فئودالی به اقتصاد سرمایه‌داری مرتبط است.

عوامل تغییر دولت‌های فئودالی به دولت مطلقه، فراوان و گوناگون هستند. عوامل آن را باید در مختصات و مطالبات رنسانس و مرکانتلیسم که برای شرایط محیطی ایجاد کرده بودند، جست‌وجو کرد. این دو انقلاب نمی‌توانستند در یک نظام تیول‌داری و از نظر قدرت غیرمتمرکز، فضای پیش‌برندگی خود را داشته و پایدار بمانند.

حاکم بودن نظامات خرده‌قدرت توسط فئودال‌ها، بارون‌ها، اشراف و کلیسا در یک منطقه جغرافیایی و جمعیتی همراه با آثار و پیامد بی‌ثباتی و نزاع، نمی‌تواند خاستگاهی برای رشد و پیشرفت و توسعه تجارت باشد. برعکس تعارض و درگیری بین این

1- Andrson, P. (1974) Lineages of the Absolutist State, London, New Left Books, p. 18

خرده‌نظامات علاوه بر بالا بردن هزینه‌های مختلف اقتصـــادی و اجتماعی، خود مانع بزرگی برای پیشرفتی بود که خاستگاه رنسانس و مرکانتلیسم بود.

در شـــرایط قدرت پخش و غیرمتمرکز و در تعارض با همدیگر، جمع شـــدن و متمرکز شـــدن و تحت یک فرماندهی و ســـپهر قرارگرفتن برای شـــکل‌دهی امنیت، ثبات و هم‌گرایی‌ها ضروری است. این امر، پی‌ریزی حکومت مطلقه را به یک خواست زمانی و مطالبه انقلابی و پیشرو در شرایط آن عصر تبدیل کرد.

گذار از بی‌ثباتی، هرج‌ومرج، قدرت‌های نامتمرکز و متعارض با همدیگر (دولت‌های فئودالی) و تبدیل آن به قدرتی متمرکز و دارای رویکردهایی در انضباط، نظم، سازمان و سامان اداری و حکمروایی و امنیت و ثبات، خاستگاه و مطالبه عصری است که دولت مطلقه را برای اروپا پی‌ریزی کرد. چون رنسانس و مرکانتلیسم دنبال آزادی فکر، اندیشه و حقوق انســـانی، مدنی و شـــهروندی بودند، برپایی دولت‌های مطلقه درواقع به عنوان حلقه واسط و مفصل بین دو نظام تیول‌داری و فئودالیته با نظام حکومتی مردم‌سالارانه قرار گرفت و نقش تاریخی خود را در این گذار ایفا کرد.

مراحل گذار قدرت دولت در بستر زمان

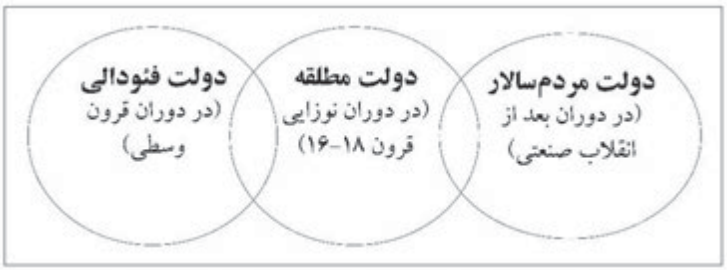

در فرایند این گذار از تخریب (حکومت غیرمتمرکز فئودالیته) و ســـاختن (حکومت متمرکز و مطلقه با نفوذ سـراسـری جمعیتی و جغرافیایی)، اگر رنسـانس و مرکانتلیسـم عدم مقبولیت و عدم کارایی نظام حکومتی غیرمتمرکز (فئودالی) را با طرح ارزش انســـانی، مدنی، شـــهروندی، رشـــد و پیشـــرفت تعقیب کرد و به ثمر رســـانید، انقلاب اصلاحات دینی پروتستان و دیگران، امر فروریزی مشروعیت حکومت و قدرت از نهاد

کلیسا و پاپیسم را فرو ریختند. دو آثار نشری که با تعامل و برقراری بده- بستان با همدیگر قدرت نوینی تحت عنوان دولت‌های مطلقه را برای اروپا برپا ساختند.

فرایندهای شکل‌گیری دولت مطلقه

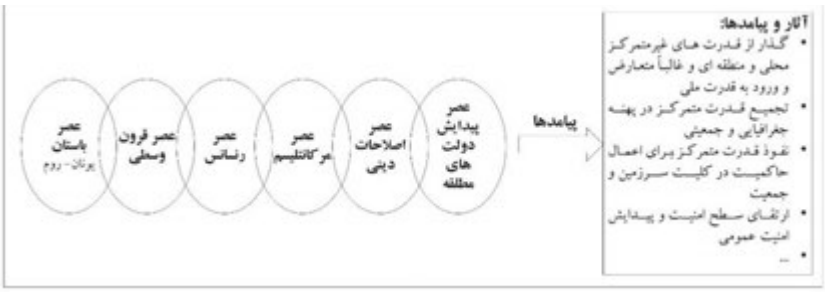

در این فرایند دو فروریزی

- فروریزی کارکردی (دولت‌های فئودالی) و
- فروریزی ارزشی در مشروعیت (نظام کلیسا و پاپیسم)

مختصات نوینی از قدرت را در قالب دولت‌های مطلقه برای اروپا شکل داد.

ساخت و کارکردهای دولت مطلقه آثار و پیامدهای بسیار گسترده‌ای را برای اروپاییان ایجاد کرد. این دولت‌ها در اروپا فرایند گذار از نظم اجتماعی دسترسی محدود شکننده به پایه را طی کرده و اروپاییان را وارد نظم اجتماعی با دسترسی بالغ ساختند. نظمی که در نهادمندی و پایداری خود در بعضی از کشورها همچون انگلستان (با انقلاب شکوهمند)، این کشور را وارد نظم اجتماعی دسترسی باز نمود. در بعضی از کشورهای دیگر همچون فرانسه موجب شکل‌گیری انقلاب کبیر فرانسه شد. در این بخش به بررسی چگونگی شکل‌گیری دولت‌های مطلقه و آثار بازنشر آنها پرداخته می‌شود.

۳-۱۵- ظهور دولت‌های مطلقه

در زمان امپراطوری روم، امنیت وآسایش مردم در مقابل عوارض و اختیاراتی که به امپراطور داده بودند، به‌عهده امپراطور بود.

بعد از فروپاشی روم، اروپا طی چند قرن در بی‌ثباتی و ناامنی فرو رفت.[۱] اروپا بعد از این فروپاشی به طرف بی‌نظمی‌ها طی طریق کرد. بعد از شارلمانی و نهادمند شدن قدرت کلیسا، اروپا به طرف نظم‌های اجتماعی یا حکومت‌های طبیعی بالغ، سمت و سو پیدا نمود، آن‌هم از به‌هم‌پیوستگی شدید سازمان‌های کلیسا و حکومت با هم در دوران کارولنژین‌ها.

در دوران قرون وسطی و شکل‌گیری امپراطوری کلیسا و پاپیسم با سه پایه قدرت (پاپ، کلیسا، اشراف) تحت عنوان امپراطوری مقدس روم (The Holy Roman Empira)، کلیسا یک نهاد قدرتمند اقتصادی و مالی و بزرگ‌ترین دریافت‌کننده عوارض و مالیات از مردم بود. در مقابل این دریافت‌های کلیسا، مردم و مناطق ستانده لازم و رضایت‌بخشی را از داده‌های خود نداشتند. به همین جهت همیشه اعتراض‌های گسترده‌ای به این جریان خروجی ثروت به طرف کلیسای روم و آثار کم از آن در اروپا وجود داشت.

در عصر رنسانس و انقلاب تجاری، شکاف بین نهاد کلیسا و حکام و پادشاهان بر سر قدرت و منافع اقتصادی حسب ضرورت‌های زمانی و مکانی از عمق بیشتری برخوردار گردید. در این عصر حکام و پادشاهان با تجمیع اقوام خود در یک قالب مشخص (دولت و ملت در سطح اولیه) در سرزمین خود، درصدد پاسخ‌گویی به مطالبات مردم برآمدند. پاسخ‌گویی به این مطالبات نیازمند اخذ مالیات و عوارضی بود که به جای حکومت محلی روانه کلیسا و واتیکان می‌شد. امری که اعتراض پروتستان‌ها را نیز برانگیخته بود. تقابل و تضاد منافع بین کلیسا و دولت‌های محلی بر سر منابع (مالیات، عوارض، کفاره، نذر، خرید بهشت، هدایای کلیسا، پرداخت به امور قضایی کلیسا، درآمدهای حاصل از تیول‌داری، واگذاری سمت‌ها و مناطق، ...) به‌تدریج همراه با هزینه‌ها و درگیری‌هایی که در خود داشت، دستاوردهای پیش‌برنده و تعیین‌کننده مهمی

۱- افول امپراطوری روم به دنبال مهاجرت بربرها به این امپراطوری شروع شد. در آغاز اقوام آلمانی گوت‌ها (Goths) در سال ۳۷۶ به روم حمله کردند؛ حملاتی که تا سال ٤٧٦ و سقوط امپراطوری ادامه داشت. با این سقوط، جوامع کوچک بربر با نظم‌های اجتماعی قبیله‌ای خود، نظم اجتماعی همه‌جانبه روم را فروریختند و خود آن را در دست گرفتند. در سده ۸ میلادی، پادشاهی بربرها همه اروپا را فراگرفت و نفوذ مؤثر کلیسای کاتولیک ایتالیا در سراسر بخش‌های اروپای غربی که به مسیحیت گرویده بودند، حفظ شد. نقشه سیاسی پرآشوب اروپا بین ۷۵۰-٤٧٦ رد پای پادشاهان ویزیگوت، واندال، فرانک، لومبارد و ساکسون همراه با دسیسه‌های امپراطوری روم شرقی (بیزانس) و تهاجمات مسلمانان را دربر دارد. امپراطوری کارولنژین (شارلمانی) با قدرت نهفته در خود، کار اتحاد اروپا را شروع کرد. رجوع شود به:
نورث- داگلاس، خشونت و نظم‌های اجتماعی، صفحات ۱۱۸-۱۱۵

در افول نظم‌های اجتماعی عقب‌برنده و برپایی نظم‌های اجتماعی پیش‌برنده برای اروپا داشت. دولت‌های پادشاهی دوره رنسانس، دولت‌های نامتمرکز با حدود و ثغور نامعلوم و مناطق نفوذ نامعین و بر حکومت موروثی متکی بودند. توانایی آنها در وسعت یا وفاداری لشکریان که در حمایتی که از مردم‌شان داشتند، نهفته بود. عدم وجود حکومت متمرکز و سراسری در قرون وسطی بیشتر ناشی از موقعیت نجبای بزرگ، فئودال‌ها و مالکان وابسته به آنها بود. از این عصر به بعد و طی قرون ۱۷ و ۱۸، به‌تدریج سیاست‌های دودمانی در حکمرانی به کنار گذاشته می‌شود. ملاحظات ملی، اجتماعی و اقتصادی اهمیت زیادی پیدا می‌کند و به‌تبع آن ارتش‌های بزرگ تحت فرمان شاه شکل می‌گیرد. این فرایندهای چرخه‌ای سامان دولت مطلقه را پی‌ریزی کرد و از آثار بازنشر آن چرخه «دولت- ملت- کشور» برای جوامع اروپایی پدید آمد.[1]

اکنون اروپا در این شرایط، به‌جای نظم‌های اجتماعی با دسترسی محدود و لرزان و شکننده (دولت‌های فئودالی)، سخت نیازمند نظم اجتماعی با دسترسی محدود و بالغ در برپایی مختصات کارآمد و اثربخش برای ساخت و کارکرد دولت است. دستاوردی، تحت عنوان شکل‌گیری دولت‌های مطلقه با مختصات جغرافیایی و جمعیتی خاص خود در مقابل حکومت‌های محلی و منطقه‌ای.

یکی از شرایط محیطی که کمک کرد تا فروپاشی دولت‌های محلی از یک طرف و از طرف دیگر تضعیف اقتدار نظام پاپیسم و کلیسا تسریع شود و ضرورت‌ها و الزامات تشکیل دولت‌ها با گستره جغرافیایی و جمعیتی مشخص و نظام سیاسی خاص شکل گیرد، مربوط می‌شود به زمان اوج و نقطه کانونی رنسانس (۱۶۰۰-۱۵۰۰) و تضعیف نهاد کلیسا و نظام پاپیسم. در این زمان با مرگ پاپ کنراد ((Conrad (1228-1254) شورای اسقف‌ها نتوانست پاپ جدیدی را انتخاب کند. پاپ‌های بعدی نیز نتوانستند اقتدار قبلی نظام پاپیسم و کلیسایی را (به‌خاطر آثار تضعیف‌کننده رنسانس و اصلاحات دینی) برای کلیسا داشته باشند. درگیری‌های اشراف و نجبا و فئودال‌ها با حکومت‌های مرکزی که حسب ضرورت زمانی مرکانتلیسم، قدرت آنها رو به فزونی بود از یک طرف و ناچسب بودن ساختار و کارکرد نظام فئودالیسم و اشرافی‌گری با شرایط پس از رنسانس، مرکانتلیسم و کشف سرزمینی، جنگ‌های خونینی را بین دولت‌های فئودالی در

1- Russel Major: The Limitation of Absolutism in the New Monarches, pp. 83-84.

اروپا به‌ویژه در سال‌های ۱۷۰۰-۱۵۰۰ شکل داد. در این نبردها زورآزمایی شهرها همراه با پادشـــاه و علیه نظام دولت‌های فئودالی و اشـــرافی‌گری باعث گردید که به‌تدریج و جهت امنیت و ثبات، قدرت مرکزی پادشـاه شـکل گرفته، نهادینه شـده و روزبه‌روز به قدرت آن افزوده شود.

در این برهه زمانی است که دو فرایند شکل می‌گیرد:

- فرایند اول تضعیف مستمر نهاد کلیسا و قدرت آن و تضعیف نظام فئودالیته و جایگاه و منزلت اشراف و نجبا.
- فرایند دوم بهره‌گیری از این ضعف‌ها و پاسخ‌گویی به نیازها همچون امنیت و ثبات، آن‌هم برای کلیت قلمرو سرزمینی و جمعیتی به‌صورت یکپارچه و واحد است که خود را در پیدایش حکومت‌های مطلقه پادشاهی تجلی می‌دهد.

آثار اولیه رنســانس در عرصــه آزادی‌ها و خودباوری‌ها، کشــف ســرزمین‌های جدید، گســترش مرکانتلیســم، ... به‌تدریج فرایندهایی را برای پیدایش و ظهور پدیده‌ای به نام «کشـور» با مرزهای جغرافیایی مشـخص، مردم مشـخص و دارای اشـتراکات گسـترده با همدیگر، برخوردار شـدن از زبان و فرهنگ مشـترک، برای مردم و جوامع اروپایی ایجاد کرد. این مؤلفه‌ها از قرن ١٤ تا قرن ١٦، باعث رویش بذرهای اولیه هویت‌یابی برای جمعیتی خاص و در سـرزمینی خاص شـد. بذرهایی که در فضـای مسـاعد و پیش‌برنده رنســانس و مرکانتلیســم و آثار و پیامدهای اصــلاحات دینی، به‌تدریج، پدیده‌هایی تعیین‌کننده به نام ملت و کشــور را به‌وجود آورد و زمینه پیدایش اولیه چرخه مهم و بنیادین «دولت- ملت- کشـور» را برای رشـد و توسـعه اقتصـادی فراهم سـاخت. این مراحل تحولی و تکامل برای شکل‌گیری ساختارها و کارکردهای دولت مردم پراکنده را در هویتی به نام ملت جمع کرد. پیدایش رابطه معنی‌دار، حقوقی و نهادی «دولت- ملت» باعث گردید که وابستگی ملی جای وابستگی قومی و کلیسایی قرار گیرد. اروپایی‌ها که تا قبل از این تحولات خود را رعیت، اشراف، نجبا، فئودال‌ها و تحت قیمومیت کلیسای کاتولیک می‌دانستند، به‌تدریج از هویت‌های معلوم و معینی برخوردار شدند. هویت‌هایی تحت عناوین فرانسوی، آلمانی، هلندی، انگلیسی، ... که در آغاز مردم دنبال شکل‌گیری آن بودند و پس از کسب آن، دنبال کمال، قدرت و رفاه خود و ملت خود بودند. در این عصـر اروپاییان با هویت جدیدی (ملت) که به‌دسـت آوردند، به بسـیاری از عرصـه‌های

دیرین خود پشت پا زده و در بسیاری از میدان‌های جدید گام برداشتند. این فرایندها ملت‌های جدید، کشورهای جدید و اروپای جدید را پایه‌گذاری کرد. دستیابی به این هویت‌ها و تعلق خاطر به خود، به جامعه خود و به سرزمین خود، زمینه شکل‌گیری فخر ملی را در قلمرو جغرافیایی مشترک و فرهنگ‌های مشترک بین مردم فراهم ساخت. فخری که مردم آن را در نهاد دولت خاص خود و به نام خود جست‌وجو می‌کردند نه در هویت نظام پاپیسم و نهاد کلیسا. این چنین فرایندهایی بود که به قدرت‌های مطلقه[1] در ۱۸۰۰–۱۶۰۰ شکل داد. شکل‌گیری دولت مطلقه در هر کدام از کشورهای اروپایی دارای فرایندهای خاص خود بود و عملتاً پس از درگیری‌های محلی و دینی و داخلی، پی‌ریزی این دولت‌ها ضرورت پیدا می‌کرد.[2]

عمده حکومت‌های مطلقه در مناطق مختلف اروپا در دوره ۱۸۰۰–۱۶۰۰ پدید آمده است. برای اولین بار با دارا شدن عناصر چهارگانه ذیل (که هر چهار جزء در یک درهم‌تنیدگی همه‌جانبه با هم قرار دارند) کشور و دولت امروزین بنیان گذاشته شد:

۱. پیدایش سرزمین: با گستره جغرافیایی و مرزهای مشخص
۲. پیدایش جمعیت: مردم و جمعیتی که در آن گستره جغرافیایی در طی زمان، زندگی کرده و دارای اشتراکات گسترده بودند و تا قبل از شکل‌گیری دولت‌های مطلقه هویت خود را از مناطق و کلیسایی که بدان وابسته بودند، داشتند، اکنون با جمع شدن خود، جامعه‌ای خاص و هویتی خاص پیدا کرده بودند.
۳. حاکمیت و استقلال: مفهومی است قانونی و حقوقی به معنای حق انحصاری حکومت برای سیطره حکومت بر سرزمین خاص و جمعیت خاص.
٤. حکومت: نظامی که در چارچوب ضوابط و تفاهمات پذیرفته شده بین مردم و پادشاه شکل می‌گیرد و آن نظام و حکومت باید کشور، سرزمین و ملت را اداره کند.

در این عصر با افول دولت‌های فئودالی و نظم‌های اجتماعی با دسترسی محدود و شکننده، نماد دولت و نظام مطلقه، پادشاه است. پادشاهان در اروپا در این زمان با اعلام اینکه «داشتن حق خدایی»[3] را دارا هستند و حق حکومت کردن برای مردم را از طرف

1- The Age of Absolutism
۲– جهت اطلاع بیشتر ازفرایند شکل‌گیری‌های دولت‌ها در کشورهای هلند، آلمان، فرانسه، اسپانیا، انگلستان، روسیه، عثمانی رجوع شود به:
Granger, Michael: Absolutism and State Bulding 2015 Ch 15 , 16
3- The Divine Right of kings

خداوند دارند، به هیچ‌کس در زمین (نه مردم، نه نمایندگان، ...) پاسخ‌گویی نداشته و این حق را نیز بر خود قائل بودند که از او نمی‌شود حساب‌کشی[1] کرد. اگر تا دیروز مردم دولت‌های فئودالی و اشراف آن را در کنار کلیسا و پاپ به‌عنوان نمایندگان خدا، بالاسر خود داشتند، در این روزگار اشراف و فئودال‌ها و کلیسا و پاپ به‌تدریج کنار گذاشته شده و شاه با تصاحب قدرت آنها حاکم بر مردم است؛ شاهی که به نوعی مدعی نمایندگی از طرف خداوند بود.

دولت مطلقه که فرایند تکامل‌یافته دولت سنتی و فئودالیته بود، در بخشی از حوزه‌ها از دولت فئودالیته در تأمین امنیت و برپایی قوانین و مقررات و ضوابط یکسان برای کشور و جامعه پیشروتر بود و اروپا را چند گام به جلو برد. همچنین دولت مطلقه، همیشه و همه‌جا تمرکز قدرت و تمرکز اداری ایجاد نمی‌کرد هرچند تمایل به آن داشت، چون با منافعش سازگاری داشت. با این وصف، این دو لازم و ملزوم همدیگر نیستند. دولت مطلقه می‌تواند با اشکالی از دولت فدرال و با پادشاهی‌های غیرمتمرکز باشد[2] ولیکن این‌گونه دولت در گذر زمان، دو فرایند تحولی و تکوینی به‌صورت آشکار و یا پنهان برای اروپا شکل می‌دهند. در یک طرف، نظام مطلقه پادشاهی برای اروپاییان گامی به جلو بود تا جامعه را از انقیاد اشراف، نجبا، فئودال‌ها و نهاد کلیسا و پاپ رهایی بخشد اما ساختار و کارکرد نظام مطلقه پادشاهی با اقتداربخشی بیشتر به شاه، در بستر زمان زمینه‌های پیدایش و رشد و نمو حکومت دیکتاتوری و استبدادی را به همراه خود برای مردم به نمایش می‌گذارد. از طرف دیگر در دوران نهایی و پایانی رنسانس و مرکانتلیسم و دستاوردهای پیش‌برنده‌ای که هم‌زمان با شکل‌گیری دولت مطلقه پادشاهی است، اروپا در عرصه‌های فکر، اندیشه، مدنیت، شهرنشینی و بورژوازی ارتقای کیفی پیداکرده و گامی رو به جلو برداشتند.

اروپاییان که با گذار خود، حکومت‌های محلی و منطقه‌ای فئودالیته و اشرافی‌گری را در این عصر کنار گذاشته بودند، به مرور فضای پیش‌برنده‌ای که با تمرکز قدرت اولیه دولت‌های مطلقه در حوزه‌های امنیت، ثبات و عهده‌دار شدن بعضی از تکالیف برای مردم به ارمغان آورده بودند، باعث شد که آنها نتوانند استبداد، دیکتاتوری، هزینه‌های اشرافی درباریان شاه را تحمل نمایند. ازاین‌رو اروپای قرن ۱۷ در انگلستان و ۱۹ در

1- Accountable
2- Emile Lousse: Absotutism, the development of the modern state, p. 44

فرانسه شاهد درگیری‌های خونین بین قدرت پادشاهی مطلقه و جامعه است؛ جنگی که از تقابل دو فرایند پیش‌برنده و عقب‌برنده شکل گرفت. یکی از این فرایندهای پیش‌برنده در ارتقای کیفی آگاهی‌های مردم و مطالبات توسعه‌ای آنها از ساختار و کارکرد دولت و حکمرانی آن و دیگری عقب‌برنده و در نماد استبداد و دیکتاتوری شاه و دربار. تضارب و تقابل بین حکومت و مردم منجر به انقلاب شکوهمند در انگلستان و انقلاب فرانسه شد و این انقلاب‌ها ازجمله ثمرات این جدال‌هاست.

در برهه زمانی ۱۸۰۰-۱۶۰۰ چند فرایند تحولی در حال شکل‌گیری است همچون:

۱. چگونگی رقابت و جنگ **داخل سرزمینی** بین پادشاه و اشراف و نجبا و فئودال‌ها، جهت گذار از قدرت غیرمتمرکز سیاسی به قدرت متمرکز سیاسی (شکل‌گیری سطح اولیه چرخه «دولت- ملت- کشور»).
۲. چگونگی رقابت و جنگ **بین دول اروپایی** برای گسترش نفوذ جمعیتی و سرزمینی در قاره اروپا؛ جنگی که در عصر خود دولت‌ها و کشورها را پایه‌گذاری کرد و چرخه سطح ثانویه «دولت- ملت- کشور» را برای جوامع و دولت‌های فعلی اروپا به ثمر رسانید.
۳. جنگ و رقابت نفس‌گیر بین دول اروپایی برای بهره‌گیری بیشتر از منابع و منافع رویایی سرزمین‌های تازه کشف شده (آمریکا، استرالیا، ...) بین انگلستان، فرانسه، هلند، اسپانیا و پرتغال و عمق پیدا کردن چرخه «دولت- ملت- کشور».
٤. رقابت بر سر چگونگی دستیابی دول اروپایی به مراکز قدرت و تمدن‌های کهن (ایران، چین، هند، مصر، ...).

این صحنه‌های جنگ و درگیری در کنار فضای پیش‌برنده رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی، اروپاییان را به مدت ۳ قرن در حال جنگ و نزاع قرار داد. محصول این جنگ و جدال‌ها، شکل‌گیری سرزمین‌های خاصی است که مردمی با اشتراکات فرهنگی، اجتماعی و دینی خاص را دربر گرفت. این جنگ‌ها و نزاع‌ها، پدیده مهمی همچون **ناسیونالیسم** را پدیدار ساخت؛ پدیده‌ای که در سرزمین خاص با جمعیت خاص و داشتن حکومت مطلقه خاص، هویت نوین خود را در نام‌هایی به نام کشور فرانسه، کشور هلند، کشور اسپانیا، کشور انگلستان، کشور روسیه، کشور آلمان، ... به نمایش گذاشت. کشورهایی که امروزه به نام کشورهای عضو اتحادیه اروپا شناخته شده‌اند

کشورهایی هستند که به‌تدریج و پس از کشمکش‌های داخلی در قلمرو خود و بین خود و همسایگان، فرایند کشورسازی خود را طی کردند.

شکل‌گیری این قدرت‌های مطلقه و تجمیع همه عناصر قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فئودال‌ها، اشراف و نجبا در این قدرت مرکزی، زمینه اقتدار این حکومت‌های مرکزی را در اعمال قدرت سرزمینی و جمعیتی و همچنین در رقابت و جنگ با دول رقیب در اروپا و چنگ‌اندازی به منابع بیکران سرزمین‌های تازه کشف شده فراهم ساخت. در اروپا، دیگر رقابت بین دولت‌های فئودالی و اشرافی نیست بلکه رقابت‌های بزرگ‌تری بین کشورها شکل گرفته است، آن‌هم کشوری که سپهر و منظومه «دولت–ملت» را پشت سر خود دارد.

این حکومت‌های مرکزی و مطلقه که اکنون همه قدرت نیروهای داخلی سرزمینی خود را در نهاد و ساختاری به نام دولت و پادشاه تجلی داده‌اند، با نگاه به دریا و برپایی ناوگان جنگی نیرومند، دگرگونی‌های همه‌جانبه‌ای را در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نه‌تنها در سطح کشور خود و قاره اروپا بلکه در کل جهان ایجاد می‌کنند و سهم قابل‌ملاحظه‌ای از ساختن دنیای مدرن جهان را به خود اختصاص می‌دهند.

دولت‌های تازه تأسیس این عصر (قرون ۱۸–۱۶) با قدرت و اقتدار کامل در حوزه سرزمینی و جمعیتی تقریباً تمام اروپا از اسپانیا و پرتغال تا فرانسه، انگلستان، آلمان و روسیه را دربر گرفت؛ دولت‌های مطلقه پادشاهی که در اقتدار خود به هیچ نهادی (نه مردم، نه پارلمان، نه کلیسا) پاسخ‌گو نبودند. عملکرد این دولت‌ها، به تضادها و تقابل‌ها و تضاد منافع در چرخه «دولت– جامعه» و به‌تدریج بین مردم و پادشاهان در قرون ۱۹–۱۷ منجر شد. امری که آثار سرریز گسترده‌ای در عرصه‌های سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی ایجاد کرد. پیدایش نظریات و مکاتب سیاسی و اقتصادی بسیار متفاوت و گسترده اروپا در این عصر و قرون بعدی، مرهون جدال‌ها و تعارض‌های بین منافع دولت و جامعه در این دوران است؛ مکاتبی که در پایان قرن ۱۸ و قرن ۱۹ توانستند انقلابات گسترده‌ای را برای اروپا پی‌ریزی کنند. انقلاباتی که نفی روابط نظام فئودالیته، اشرافی‌گری و از همه مهم‌تر نفی همه‌جانبه استبداد پادشاهی را سرلوحه کار خود قرار دادند. انقلاب‌هایی که پرچم‌دار آزادی، برابری و برادری بودند، انقلاب‌هایی

که معنی و مفهومی نوین به روابط دولت و ملت بخشیدند، آن‌هم روابطی که ملت، همه‌کاره و صاحب همه حقوق است و حکومت باید کارگزار ملت باشد یعنی پی‌ریزی دولت‌های مردم‌سالار. در شکل‌گیری این فرایندهای مهم و بنیادین و استمرار آن است که به مرور زمان و به‌ویژه از قرن ۱۸ به بعد و خاص‌تر در قرون ۱۹ و ۲۰، تکالیف قدسی کلیسا به‌تدریج و با هزینه‌های بسیار سنگین، از دوش پادشاهان کنار گذاشته می‌شود و **تکلیف قدسی** و کلیسایی تبدیل به **حق زمینی** می‌شود، آن‌هم حقی برای تمامی افراد و انسان‌ها نه انسان‌های خاص و افراد خاص.

پذیرش این حق زمینی و اینکه تمام ابنای بشر باید از این حق به‌صورت برابر برخوردار باشند، در بستر زمان سازنده فرایندهایی شد به نام بازار سیاست و انتخابات که مردم و جامعه با برخورداری از حقی که از آن برخوردار شده بودند، دنبال خرید کالایی با کیفیت‌تر، مرغوب‌تر، اساسی‌تر، مؤثرتر و شفاف‌تری باشند به نام کالای عمومی[1]؛ کالایی که دولت و حاکمیت باید تولید کند. این امر خود چیستی‌های جدیدی در عرصه‌های علم، نظر و عمل پیش‌روی جوامع انسانی گذاشت که چگونه مردم این حق را باید اظهار کنند و به‌دست آورند؟ و چگونه مجریان و کارگزاران خود را برای حکمروایی انتخاب کنند؟ در این امر انتخاب کردن و انتخاب شدن، مردم و جامعه باید چه بدهند؟ و ما به ازای آن باید چه بگیرند (پیدایش مالیه عمومی)؟ این سؤالات، مسائل و مطالبات خیلی زود عرصه‌های حقوق، سیاست، اقتصاد و ... را فرا گرفت و آنها را دچار تحولات گسترده ساخت. حسب این ضرورت‌ها و نیازها بود که نظریه‌پردازان جدیدی در عصر روشنگری به کالبدشکافی همه‌جانبه این سؤالات و یافتن پاسخ برای آنها در عرصه اروپا پرداختند. نظریه‌هایی که پایه قدرت را از آن جامعه دانسته و قدرت دولت را به عنوان کارگزار جامعه قلمداد کرد. کارگزاری که باید با ایجاد بسترها، فضای کسب و کار و بسط فرصت‌ها و بسط حق انتخاب‌ها، فضا و شرایطی ایجاد کند که جامعه به قدرت بیشتر و توانمندی‌های بالاتر دست یابند. به سخن دیگر جامعه وارد مختصات چرخه «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» با آثار بازنشر آن شود.

۱- به‌تدریج پایه‌های فکری و نظری برای ساختار و کارکرد دولت، همانند یک بنگاه تولیدی پی‌ریزی می‌شود. دولت همانند بنگاهی است که مابه‌ازای منابع و قدرتی که از مردم و جامعه برای شکل و سامان (مالیات + بخشی از آزادی عمل) می‌گیرد، باید کالاهای مرغوب و مقرون‌به‌صرفه همچون امنیت، دفاع، قضاوت عادلانه، منصفانه، همه‌جانبه، ثبات، آرامش و ... (با عنوان دولت تولیدکننده کالاهای عمومی) تولید نماید.

٤-١٥- پیدایش نظریه‌ها در باب حکومت مطلقه

پیدایش حکومت‌های پادشاهی مطلقه در قرون ١٦ تا ١٨ هم برخاسته از شرایط زمانی و مکانی بود و هم بنا به ضرورت پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه (ثبات، امنیت، ...) شکل گرفت. پاسخ‌گویی که دیگر حکومت‌های ملوک‌الطوایفی فئودال‌ها، سینیورها، بارون‌ها و اشراف دیگر توان انجام آن را نداشتند. بسیاری از متفکران در این زمان پیدایش حکومت‌های مطلقه را در پاسخ به نیازهای عصری خود توجیه و تفسیر کردند و در این رهگذر به میدان‌های نظری و استدلالی در این باب عمق بخشیدند.

به‌طور کلی می‌توان استدلال‌های دینی، عقلی، فلسفی و سیاسی که در توجیه پیدایش حکومت‌های مطلقه استبدادی و پادشاهی در اروپا و علیه قدرت‌های محلی، فرقه‌ای و دائم در حال درگیری با هم را به دو گروه تقسیم‌بندی کرد:[1]

الف: نظریه دولت قدرتمند آسمانی (تبیین‌کنندگان دفاع از این حکومت‌ها از منظر مذهبی و ایدئولوژیکی)

ب: نظریه دولت قدرتمند زمینی، قرارداد اجتماعی (دفاع و تبیین از حکومت‌های مطلقه استبدادی از منظر حقوق سیاسی)

١-٤-١٥- الف- نظریه دولت قدرتمند آسمانی

از افراد و جریان‌هایی که امر دفاع از این حکومت‌های مطلقه استبدادی را با رویکرد دینی و مذهبی برعهده داشتند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: یکی از مدافعین بانفوذ و نظریه‌پرداز در این امر را می‌توان ژان بُودن دانست. او فیلسوف سیاسی، حقوقدان و عالم دینی کاتولیک بود که معتقد به برپایی حکومت مطلقه‌ای بود که باید مشروعیت خود را از کلیسا و شریعت دین مسیح(ع) گرفته باشد. این حکومت با این پایه مشروعیت نیازی به پاسخ‌گویی به هیچ مرجعی ندارد. ازاین‌رو ژان بُودن[2] اعتقادی به وجود پارلمان

١- جهت اطلاع همه‌جانبه‌تر از جریان حکومت‌های مطلقه استبدادی در اروپا رجوع شود به:
زیباکلام- صادق، غرب چگونه غرب شد؟، صفحات ٢١٨-٢٠٣

٢- Jean Bodin (1530-1596) فیلسوف فرانسوی و از هواداران کلاسیک نظریه حکومت مطلق‌گرایی، سیاست‌مدار، حقوقدان، عضو پارلمان فرانسه، استاد حقوق، منتقد بزرگ رویکردهای پروتستانی و صاحب نظریه در رابطه با قدرت و حاکمیت Theory of Sovereignty. او خالق نظرات و کتب در رابطه با قدرت است. از مهم‌ترین کتاب‌های او می‌توان یاد کرد از Bodin Jean: On Sovereignty و Six Books of the common wealth (1576). او در این کتاب‌ها نسبت به قدرت و حاکمیت

و مرجع دیگر برای رسیدگی به اختیارات پادشاه را قبول نداشته و بر این اعتقاد بود که قدرت پادشاه باید مشروعیت خود را از خداوند گرفته باشد نه از مردم و هیچ نیازی به پاسخ‌گویی به مردم ندارد. بُودن بر این باور بود که چون پادشاه مشروعیت قدرت خود را از خداوند می‌گیرد، پس او باید خدمتگزار کلیسا باشد و باید به این نهاد پاسخ‌گو باشد نه هیچ‌کس دیگر. پادشاه حق فرمانروایی بی‌چون و چرا داشته و قیام علیه او و فرامین او جایز نیست. پادشاه نیز نسبت به مردم خود وظایفی همچون عادلانه حکومت کردن بر آنها را باید داشته باشد.

۲-٤-۱۵- ب- نظریه دولت قدرتمند زمینی (قرارداد اجتماعی)

پذیرش مشروعیت الهی و مطلقه پادشاهی در مقابله با معضل قدرت‌های پراکنده فرقه‌ای، قبیله‌ای و فئودالیسم که دائم در حال جنگ با یکدیگر بودند، نتوانست از پایداری لازم در فضای پیش‌برنده رنسانس و مرکانتلیسم برخوردار باشد و برای این شرایط پاسخ‌گو باشد. ازاین‌رو در گذر زمان، مجموعه جنگ‌های مستمری بین طرفداران مشروعیت خدایی پادشاه و طرفداران مشروعیت ناشی از خواست مردم و پارلمان شکل گرفت که تقابل و تعارض‌های فکری و رفتاری را بین این دو دیدگاه ایجاد کرد. دو دیدگاهی که هر کدام درصدد سامان دادن به قدرت، تمرکز در قدرت و به‌دست آوردن امنیت و پیشرفت از طریق قدرت برای جامعه بودند. تقابلی که زمینه غلبه وزن و اعتبار

(Sovereignty)، امور و حقایقی که سازنده قدرت و حاکمیت هستند نظریه‌پردازی می‌کند. در کتاب On the True Marks of Sovereignty On the Kind of State in General انواع و اشکال دولت و حاکمیت را بیان کرده و همچنین چگونگی جایز بودن و مشروعیت فرامین پادشاه بعد از مرگ او را در کتاب Whether it is Lawful to Make an attempt upon The Tyrant's life and to mullify and repeal his ordinaces after he is dead بیان کرده و در کتب شش‌گانه خود در رابطه با عدالت (Justice) و اتوپیا (Utopia) با توماس مور به بحث پرداخته است. ژان بودن با اینکه یک عالم کاتولیک و ضدپروتستان بود، اما با قدرت و نظام پاپی نیز مخالفت داشت و سخت معتقد به نظام و حاکمیت اقتدارگرا در مقابله و مواجه با قدرت‌های ملی و منطقه‌ای و فرقه‌ای که دائم با هم درگیری داشتند، بود. او در اواخر عمر، آثاری از دیالوگ بین ادیان خداپرست، یهود، اسلام و مسیحیت و در رابطه با Natural Theology و چگونگی تحمل دینی و هم‌گرایی و همزیستی آنها مطرح ساخت که در زمان حیات او به چاپ نرسید. او دارای آثاری در امور تاریخ، اقتصاد، سیاست و فلسفه نهادی و فطری (Natural Philosophy)، دین و مذهب است. آثار ژان بودن در رابطه با قدرت و حاکمیت براساس قدرت مطلقه و پایدار قرار داشت درحالی‌که در آن عصر پروتستان‌ها، طرفدار قدرت‌های انتخابی یا پادشاهی مشروطه بودند و درحالی‌که ماکیاول ((Nicoolo Machiavelli (1469-1527) طرفدار قدرت و حاکمیتی بود که بتواند در جهت منافع ملی، بدون محدودیت‌های اخلاقی عمل کند. ماکیاول که در عصر پروتستان‌ها و مرکانتلیسم زندگی می‌کرد و تحت تأثیر شرایط محیطی این عصر قرار داشت، شکل حکومت (مطلقه، پادشاهی، مشروطه، انتخابی) مدنظر او قرار نداشت بلکه مضامین حکومت که تا چه میزان می‌تواند منافع ملی را حفظ و آن را ارتقا دهد، برایش مهم بود. در همین راستا در رابطه با اخلاق نیز بر این باور بود که اخلاقی خوب است که بتواند در کسب منافع ملی، قدرت را یار باشد نه مقابل آن.

مشـــروعیت قدرت ناشـــی از خواســـت مردم و پارلمان بر قدرت حکومت مبتنی بر مشروعیت دینی پادشاه را فراهم ساخت.

غلبه نظریه حق از آنِ مردم نه پادشـاه و شـکل‌گیری قدرت و حاکمیتی بر این اسـاس، به‌تدریج اروپا را دســتخوش دگرگونی‌های گســترده‌ای ســاخت. درگیری بین این دو دیدگاه یعنی قدرت از آنِ پادشاه یا قدرت از آنِ مردم گسترش یافت و به تولد نزاع‌های جدید به‌ویژه در انگلســتان منجر شـد و زمینه بروز جنگ‌های داخلی[1] در این کشـور و سپس در بعضی از کشورهای دیگر را فراهم ساخت.

در این عصـر نظریه‌های توجیه‌کننده حکومت‌های مطلقه، براسـاس موازین سـیاسـی و سکولار یا غیردینی از عمق بیشتری برخوردار شد. از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این عصر توماس هابز است.

هابز بر این باور بود که انسان در وضعیت طبیعی، صفاتی را با خود همراه و همزاد دارد که آن را به جامعه می‌آورد همچون زیادخواهی، تمایل به تجاوز به حقوق دیگران و خشـونت. به همین دلیل به‌خاطر خودخواهی و منافعی که دارد، می‌خواهد دائم در حال جنگ و سـتیز با دیگران باشـد. ازاین‌رو این چنین انسـان‌هایی با چنین صـفاتی را باید کنترل کرد تا قانون جنگل حکمفرما نشود. اگر انسان‌ها کنترل نشوند، هر کس که قوی‌تر باشد به حقوق انسان‌های ضعیف‌تر تعدی و تجاوز خواهد کرد. در این صورت جامعه دائم به نزاع و بی‌ثباتی کشیده خواهد شد. ازاین‌رو باید جلوی این خوی زیاده‌خواهی و

۱- جنگ‌های داخلی انگلستان بین سال‌های ۱۶۵۱-۱۶۴۲ شکل گرفت که مشروعیت دینی حکومت و پادشاه را تضعیف کرد و پدیده مشروعیت قدرت و حکومت از آن مردم و پارلمان را شکل داد.

در جنگ‌های اول (۴۶-۱۶۴۲) و دوم (۴۹-۱۶۴۸) طرفداران قدرت پادشاه چارلز اول (King Charls I) شکست خوردند و در جنگ سـوم در زمان چارلز دوم و جنگ (۵۱-۱۶۴۹) طرفداران اراده مردم و پارلمان به پیروزی رسـیدند. دسـتاوردهای این جنگ‌ها به زیر سؤال کشیده شدن قدرت پادشاه و محاکمه و اعدام چارلز اول و تبعید پسرش چارلز دوم و جایگزین شدن نظام پارلمانی بر نظام پادشاهی انگلستان با عنوان کشورهای همسود انگلستان ((Commonwealth of England (1649-53) را هموار ساخت.

مطابق تفاهم ناشی از پایان این جنگ‌ها انگلستان به شکل اولیه‌ای برخوردار از نوعی قانون اساسی گردید (Constituionally) و پارلمان از اعتبار در وضـع قانون و مقررات برخوردار شـد. فرازونشـیب‌های این تقابل‌ها و آثار سـرریز آن منجر به انقلاب شکوهمند انگلستان (Glorious Revolution) در سال‌های ۱۶۸۸ و ۱۶۸۹ گردید که قدرت از آن مردم و پارلمان شناخته شد نه پادشاه و باعث پایان گرفتن قیمومیت انحصاری کلیسای انگلستان و تشکیل فرقه‌های مختلف از کلیساها در این کشور گردید. با شکل‌گیری این انقلاب، ملت در انگلستان صاحب حقوق ملت شد. ملت با این حقوق، جهت زندگی اقتصادی و اجتماعی خود، کارگزاری انتخاب می‌کند به نام مجلس که آنها هم دولتی انتخاب کنند جهت احقاق حقوق ملت.

تجاوز را گرفت.[۱] بنابراین ضـرورت، انسـان و جوامع انسـانی نیازمند رهبر و پادشـاهی (لویاتان= دولت) اسـت که با امر و نهی‌های خود بتواند هر کس را در جای خود قرار داده و از ظلم و تعدی جلوگیری کند. جهت تحقق این امر لازم اسـت یک حاکم قدرتمند باشـد تا با قدرت و با اقتدار کامل بین مردم حکمرانی کند. برای اعمال نفوذ اوامر حاکم در گستره سرزمین، جغرافیا و مردم کشور، باید این قدرت از اقتدار لازم و همه‌جانبه برخوردار باشـد. این قدرت ناشـی از یک قرارداد اجتماعی اسـت که در این قرارداد اجتماعی، بخشـی از آزادی انسـان‌ها گرفته شـده و به حاکم داده می‌شـود و ما به ازای آن، امنیت و قضاوت عادلانه‌ای است که حاکم باید برای مردم ایجاد کرده و آن را عرضـه کند. وجود این قرارداد اجتماعی، لازم اسـت چون انسـان‌ها از لحاظ خودبینی طبیعی مثل همدیگر هستند. سه عامل باعث شکل‌گیری جدال بین انسان‌ها شده و نیاز به قرارداد اجتماعی پیدا می‌شود:

- جدال بر سر منافعی که انسان‌ها با هم دارند
- عدم اعتماد انسان‌ها به یکدیگر
- میل به داشتن جاه و ثروت برای خود و تعدی به جاه و ثروت دیگران

نظریه قرارداد اجتماعی هابز در مقابل انسـان طبیعی و وضـعیت طبیعی[۲] او قرار دارد که هیچ قدرت حاکمی و قاعده و قانونی بر آن حکمفرما نیسـت و هر کس با توجه به سـه ویژگی فوق نسبت به هر چیز و هر کس خود را محق می‌داند. در چنین فضایی (جدال

۱- ((Thomas Hobbes (1588-1679) هابز خالق کتاب لویاتان (Leviathan) نام برگرفته از کتاب تورات، اولین شـرح جامع درباره دولت جدید و ساختار و کارکردهای آن است که در سال ۱۶۵۱ نوشته شده است. کتاب دارای چهار بخش مربوط به انسان، دولت، دولت مسیحی و قلمرو ظلمات به‌عنوان ضد دولت مسیحی است. در این کتاب هابز توضیح می‌دهد که چگونه ترس از ناامنی و مرگ باعث می‌شود که انسان‌ها یک قرارداد اجتماعی بین خود وضع کنند. هابز در کتاب رساله صغری The Little Treatise با رویکرد و با بینش مادی به انسان و زندگی او در سال ۱۶۳۷ پرداخته است. رساله سیاسی او The Elements of Law در سـال ۱۶۴۰ در دفاع از حقوق مطلقه پادشـاه و نقد قدرت پارلمان اسـتوار بود که به همین منظور از انگلسـتان به فرانسه فرار و در آنجا معلم شاهزاده چارلز شد که بعداً پادشاه انگلستان شد. در مدت اقامت خود در فرانسه دو کتاب اصول فلسفه سیاست و لویاتان را به نگارش درآورد. در سال ۱۶۵۶ رساله‌ای با عنوان مسائل مربوط به آزادی و ضرورت و تصادف (Questions Concerning Liberty, Necessity and Chance) را نوشت.

هابز در کتاب خود در ۱۶ باب در رابطه با انسـان سـخن گفته اسـت: باب حس، باب تصـور، باب کلام، باب عقل و علم، باب امیال، باب نتایج گفتار، باب فضایل، باب قدر، ارزش و حرمت، باب تفاوت آداب، باب دین، باب وضع طبیعی آدمیان، سعادت و تیره‌روزی آنها، باب قوانین طبیعی اولیه و ثانویه، باب کارگزاران و صـاحب حق و اقتدار و اموری که نمایندگی می‌کنند، سخن گفته است. رجوع شود به:

هابز- توماس، لویاتان، صفحات ۱۸۸-۷۷

۲- وضعیت طبیعی، وضعیتی است که در آن هیچ قدرتی بین مردم حاکم نیست و قاعده و قانونی حکمفرما نیست و هر کس خود را محق می‌داند و در این وضعیت روحیه تعدی‌گری و ظلم به‌وجود می‌آید.

برای منافع بیشتر، عدم اعتماد و میل به جاه و ثروت) خشونت، ظلم، تعدی،ترس، ناامنی و فقر جامعه را فرا می‌گیرد. این وضعیت طبیعی و این چنین شرایطی، جنگ همه علیه همه است. ازاین‌رو برای گریز از این ترس، فقر، تجاوز و تعدی‌گری باید با یک قرارداد اجتماعی بین انسان‌ها، آنها از حقوق طبیعی خود به جز حق حیات خود دست شسته و آن را به یک حاکم و فرمانروا واگذار کنند تا بین انسان‌ها، امور را تنظیم کرده و خشونت و ترس و فقر و تعدی‌گری را از بین ببرد.

هابز معتقد است می‌توان این حق را به یک فرد یا گروهی از مردم یا شکل‌های دیگری واگذار کرد اما نکته مهم این است که حاکمیت مطلق این قدرت، طی قرارداد اجتماعی باید به پادشاه یا گروه حاکم واگذار شود. او این واگذاری قدرت را به لویاتان[1] تشبیه کرد. در چنین شرایطی که گذار از وضعیت طبیعی به دوران قرارداد اجتماعی (لویاتان) است، پادشاه نقش همه افراد را ایفا می‌کند و می‌تواند هر کاری که اراده کند، انجام دهد.

نظریه قرارداد اجتماعی توماس هابز بعداً موردتوجه لندیشمندان بزرگی همچون جان لاک و ژان ژاک روسو قرار گرفت. گفتمان هابز در رابطه قدرت، دولت، رابطه قدرت و

۱- لویاتان (Leviathan) نام لویاتان برگرفته از نام غولی است که در کتاب تورات باب ٤١ کتاب ایوب آمده است. لویاتان موجودی بزرگ و دارای قدرت زیاد است که هیچ موجودی به بزرگی و قدرت او وجود ندارد. کسی را توان برابری و مقاومت در مقابل او نیست. هابز، پادشاه یا حکومت را صاحب قدرتی می‌داند همانند قدرت لویاتان. پادشاه با چنین قدرتی انسانی مصنوعی با قدرت است. قدرتی که انسان‌ها از حقوق طبیعی همه‌جانبه خود دست کشیده و به جز حق حیات، همه را به پادشاه و حکومت واگذار کرده‌اند و از او یک انسان با قدرت بسیار زیاد می‌سازند برای تمشیت امور زندگی خود. اگر انسان‌ها در جامعه، این قدرت لویاتانی را شکل ندهند، به‌خاطر روحیه منفعت‌طلبی، جاه‌طلبی و خوی تعدی‌گری، دائم در حال جنگ و ستیز قرار می‌گیرند چون در چنین فضایی عنصر اعتماد وجود ندارد و باید به‌خاطر خود جنگید. به‌خاطرترس از جنگ و مرگ و نیاز به امنیت و آرامش، باید تن به این قرارداد اجتماعی برای ساختن لویاتان داد. رویکرد هابز در ساختن قدرت لویاتانی، اثرات و پیامدهای گسترده‌ای در زمان خود و زمان‌های بعدی برای تحول و تکوین نظریه‌های قرارداد اجتماعی را در رشته فلسفه سیاسی به‌وجود آورد. هابز در این اثر خود، دائم تضارب اندیشه بین وضعیت طبیعی (برخورداری از همه حقوق توسط انسان‌ها) و وضعیت قرارداد اجتماعی (واگذاری تمامی حقوق به پادشاه و حکومت به جز حق حیات) را به بحث و جدل می‌گذارد. در این جدال فکری او دعوت می‌کند که جامعه باید از خطر مرگ، فقر، ناامنی، ظلم و جنگ که مختصات وضعیت طبیعی است به وضعیت آرامش، عدالت و برخورداری که مختصات قرارداد اجتماعی است، سوق داده شود. هابز در باب دولت در کتاب خود ۱۵ باب باز کرده است: باب علل، ایجاد و تعریف دولت، باب حقوق تأسیسی، باب انواع گوناگون دولت تأسیسی، باب سلطنت پدرانه و سلطه استبدادی، باب آزادی اتباع، باب سازمان‌های تابع (سیاسی و خصوصی)، باب کارگزاران عمومی قدرت حاکمه، باب تغذیه، پرورش و زاد و ولد دولت، باب شورا، باب قوانین مدنی، باب جرایم و عذر جهل به قانون، باب مجازات و پاداش، باب عوامل و اسباب تضعیف و انحلال دولت، باب وظیفه نماینده حاکمیت و باب سلطنت خداوند در عرصه طبیعت. در بخش سوم کتاب خود هابز در باب ویژگی‌های دولت مسیحی (کلام خدا، کلیسا، کتاب مقدس، ...) و در بخش چهارم در باب مملکت ظلمت سخن گفته است. رجوع شود به:
هابز، لویاتان، بخش ۲ و ۳ و ٤.

حکومت با مردم، توسط صاحب‌نظران بعدی مورد تحول و تکوین قرار گرفت. در رهگذر این تحول و تکوین نظرات بود که نظامات سیاسی پی‌ریزی شد که دیگر مشروعیت خود را نه از آسمان و کلیسا، بلکه از مردم و در پاسخ‌گویی به آنها جست‌وجو می‌کرد.

از آغاز گفتمان هابز (۱۸-۱۷) تا عصر روشنگری و قرون ۲۰-۱۸، یکی از مسائل پیش‌روی جوامع، سیاستگذاران و صاحب‌نظران این بوده است که چه نوع حکومتی مطلوب است؟ حکومت اثربخش و کارامد کدام است؟ ساختار و کارکرد قدرت و دولت چگونه باید باشد؟ این چنین مطالبات و پرسش‌هایی زمینه‌های تحول و تکوین گسترده و همه‌جانبه در معنی، مفهوم و کارکردهای دولت را طی دو سده اخیر برای جامعه بشری به ارمغان آورده است.

مهم‌ترین کاری که در اندیشه هابز صورت گرفت، این مطلب بود که حق و حقوق از آن انسان‌هاست (وضعیت طبیعی) و می‌توان بخشی از این حق و حقوق را طی یک قرارداد اجتماعی به یک شخص (پادشاه) یا گروه (حکومت) واگذار کرد و ما به ازای آن امتیازهایی (امنیت، ثبات، عدالت، قضاوت) را از طرف حکومت یا پادشاه دریافت کرد.

۵-۱۵- گستره نظریه‌ها در باب دولت مطلقه

مفهوم دولت مطلقه در این عصر (۱۸۰۰-۱۶۰۰) دربرگیرنده قلمرو و مضامین گسترده‌ای است. در آغاز، این مفهوم دربرگیرنده و تلفیقی از حوزه **نظریه‌های قانون طبیعی**[1] و چگونگی الزام‌هایی بود که پادشاه و حکمران برای **اجرای قانون طبیعی**[2] یعنی قرارداد اجتماعی در دست داشت. در این دو حوزه است که به پادشاه و حکمران در اعمال قدرت و حاکمیت، قدرت شهریاری و مقدس اعطا می‌شود. پادشاه قدرت کنترل و راهبری تمام اجزای ساختار و کارکرد قدرت را در اختیار می‌گیرد و مردم از آن حوزه، تکلیف قدسی و الهی برای پذیرش این قدرت را دارند (گذار از حکومت قدسی و آسمانی پاپ برای کل ابنای بشر مسیحی در اروپا و غیراروپا، به قدرت معلوم و متعین مطلقه پادشاهی زمینی برای سرزمین معلوم و جمعیت معلوم به نام ملت و کشور).

1- Natural Law Theory
2- The Obligation of Rulers

قدرت شاه چون برخاسته از قانون طبیعی است، غیرقابل سؤال، پذیرفتنی و غیرقابل رد کردن است. فرایندهای این چنین برداشتی از قدرت، بعضاً به پادشاهان قدرتی بالاتر از قواعد الهی و قدسی اعطا کرد[1] به‌طوری که پادشاهان فرامین خود را به قواعد الهی و قدسی نسبت می‌دادند. در چنین رویکردی بود که گفته می‌شد پادشاه حق فرمان دارد و اطاعت همه‌جانبه مردم از او ضروری است.

در پرتو شرایط محیطی این عصر و همچنین نشر آثار توماس هابز، یکی دیگر از صاحب‌نظران به نام هوگو گروتیوس[2] هلندی نسبت به تبیین همه‌جانبه‌تر حاکمیت مطلقه می‌پردازد. او برخلاف بُودن و هم‌جهت با توماس هابز برای حکومت و پادشاه مشروعیت دینی و الهی قائل نبود و بر این باور بود که مردم باید حقوق طبیعی خود را به فرمانروا یا پادشاه واگذار کنند تا او با این تجمیع قدرت در خود بتولند برای مردم ثبات و امنیت ایجاد کند. این پادشاه باید بتواند هم جلوی تعدی انسان‌ها بر حقوق دیگران و هم جلوی تعدی‌گری حاکمان محلی را بگیرد. ازاین‌رو تأکیدی بر شکل‌گیری مجموعه‌ای از عناصر قدرت برای حکومت مطلقه داشت که بتوانند نه‌تنها جلوی خوی تعدی‌گری انسان‌ها بلکه جلوی حاکمان و دولت‌های سرکش محلی و خود را نیز بگیرند.[3]

افکار نظریه‌پردازان اولیه همچون هابز و هوگو گروتیوس از یک طرف و شکل‌گیری اولیه دولت‌های مطلقه (با اعمال قدرت و اقتدار در حوزه سرزمینی و مردم) زمینه‌های پاسخ‌گویی اولیه (امنیت، ثبات، آرامش) به شرایط زمانی را فراهم ساخت. با توجه به

1- Divine Regulation

۲- Hugo Grotius (1583-1645) فیلسوف، حقوقدان، عالم علوم سیاسی، قاضی، شاعر، نمایشنامه‌نویس هلندی، خالق کتاب‌های مهمی پیرامون جنگ، صلح، قراردادهای بین‌الملل، ...

- On the Rights of War and Peace (1631)
- The Truth of The Christian Religion (1627)
- Mare Liberum (در رابطه با حقوق بین‌الملل) (1609)

آرای این نظریه‌پرداز نیز بر افکار و نظریه‌های افرادی همانند جان لاک، ژان- ژاک روسو، ایمانوئل کانت و بر انقلابیون فرانسه و بنیانگذاران ایالات متحده آمریکا تأثیر قابل‌ملاحظه داشت. هوگو در کتاب خود درباره حقوق جنگ و صلح، مجوزهای جنگ‌های دینی و قومی را مردود دانسته و با به‌کارگیری نیروی مسلح برای اجرای سیاست‌ها مخالفت داشت. ازاین‌رو طرح این نظرات و تفکرات از او، یک متفکر انسان‌دوست ساخت. او یکی از افرادی بود که تلاش‌های گسترده‌ای برای خاتمه دادن به جنگ‌های مذهبی و جنگ‌های ۳۰ ساله اروپا انجام داد. هوگو در سال ۱۶۱۸ توسط کالوینیست‌ها که حاکم بر هلند شده بودند، محکوم به حبس ابد شد که پس از فرار از زندان به فرانسه رفت و افکار او مورد اقبال قرار گرفت. آثار او بود که زمینه را برای صدور منشور وست فالیا و شکل‌گیری اروپا فراهم ساخت.

۳- ایده همکاری میان دول برای صلح، همانند حقوق بین‌الملل بعداً تحت تأثیر چنین افکاری شکل گرفت. گروتیوس معتقد به تدوین یک مجموعه قوانین جهانی ناظر بر رفتار دولت‌ها و حفظ صلح جهانی و کنترل رفتار دولت بود. برای تعدی‌گران، دادگاه بین‌الملل را توصیه می‌کرد.

شرایطی که قدرت در دست فئودال‌ها، بارون‌ها و سینیورها پخش شده بود و بروز نزاع، رقابت و جنگ بین آنها، فضای ناامن و پرهزینه‌ای را برای زندگی اقتصادی و اجتماعی اروپاییان فراهم کرده بود، اروپا طالب امنیت و ثبات بود. داشتن امنیت و ثبات و زندگی در پرتو آن در این عصر بر کلمه مقدس آزادی غلبه دارد. زیرا آزادی در جایی می‌تواند مفهوم عملی خود را داشته باشد که امنیت و ثبات باشد. در این عصر به‌لحاظ ضعف در امنیت و ثبات، مطالبه رشد و پیشرفت که انقلاب‌های رنسانس و مرکانتلیسم بازنشر کرده بودند، مردم خواهان امنیت، آرامش و رفاه بودند. به همین جهت در عصر نزاع‌های گسترده بین اقوام و ملل اروپایی کسب امنیت و ثبات بیشتر از دستیابی آزادی ترجیح داده می‌شد و این توجیه‌گر برپایی دولت مطلقه بود. دولت‌های مطلقه در آغاز شکل‌گیری، تا حدی پاسخ‌گوی امنیت و ثبات بودند. این اولویت انتخاب بین برخورداری از امنیت، ثبات و آرامش و تقدم آن بر آزادی بود که حکومت‌های مطلقه پادشاهی را توجیه و آن را در این دوران شکل داد.[۱]

حکومت‌های مطلقه نسبت به دولت‌های فئودالی توانمندسازی‌هایی[۲] ایجاد کردند، زمینه‌های پیش‌برنده و توسعه‌ای را برای مراحل بعدی پیشرفت اروپا فراهم ساختند و این موضوع بسترسازی بسیار مهمی برای گذار از نظم اجتماعی دسترسی محدود- بالغ به نظم اجتماعی دسترسی باز و تحقق رشد و توسعه اقتصادی و آزادی‌ها بود. بخشی از این فرایندهای بالنده و پیش‌برنده که حکومت‌های مطلقه پادشاهی توسط نهادهای مطلقه[۳] خود ایجاد کردند عبارت‌اند از:

- اقتدار دولت‌های مطلقه باعث تجمیع قدرت فئودال‌ها و اشراف در یک قدرت و کانون خاص به نام پادشاه شد؛ امری که منجر به پیدایش تمرکز سیاسی[۴] و به‌تبع آن نهادهای سیاسی[۵] خاص این دولت شد.
- اقتدار این دولت‌ها، زمینه قدرت و نفوذ دولت بر کلیت سرزمینی و جمعیتی را فراهم ساخت. با این قدرت و نفوذ بر کلیت سرزمین و جمعیت، قدرت از یک

۱- آزادی، این امر مهم و حیاتی برای انسان، پس از برخورداری او از امنیت و ثبات، شکل بنیادین به خود می‌گیرد. اروپای بعد از شکل‌گیری دولت‌های مطلقه و کارکرد آنها در برپایی امنیت و ثبات، به‌تدریج در قرون ۱۸ و ۱۹ در اروپا، آزادی را به رفیع‌ترین و مبرم‌ترین مسئله و نیاز جامعه تبدیل ساختند؛ مطالباتی که حکومت مطلقه توانایی پاسخ‌گویی بدان را نداشت چون آزادی و حکومت مطلقه، با یکدیگر جمع‌شدنی نیستند.

2- Impowerment
3- Absolutist Institutions
4- Political Centralization
5- Political Institutions

انتظام و یک قانون برخوردار و تحت لوای دولت مرکزی شکل گرفت. پدیده‌ای که تا قبل از آن وجود نداشت و از این پس جامعه موجبات ملت‌سازی و کشورسازی را در خود عمق بخشیده و آن را نهادمند و از آثار بازنشر همه‌جانبه برخوردار می‌کند.

- به‌تدریج این سامان و سازمان قدرت در گستره جغرافیایی و جمعیتی شکل گرفته و با نفوذ مؤثر دولت مطلقه در آنها، احساس تعلق خاطر و دلبستگی آحاد مردم به خود و به سرزمین خود، زمینه پیدایش مفاهیم مهم و بنیادینی همچون کشور، ملت، وطن، میهن، نشان، پرچم، زبان و آیین خاص را در خود فراهم کرد.

در این بخش لازم است به وقایع مهمی که باعث پیدایش مفاهیم دولت، ملت، حاکمیت و روابط بین آنها شده و در بستر زمان تحولات و تکامل گسترده‌ای یافته است و همچنین دنیای مدرن بر پایه آن استوار شده است، بپردازیم. این وقایع مهم بازنشر گسترده‌ای در چگونگی شکل‌گیری دولت، ملت و چرخه‌های «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت» داشته‌اند همچون منشور وست فالیا، انقلاب شکوهمند انگلستان، انقلاب فرانسه و انقلاب آمریکا.

٦-١٥- منشوری در پیدایش کشور، دولت و به رسمیت شناخته شدن ادیان

گذار از حکومت محلی و منطقه‌ای یا امپراطوری‌های چندسرزمینی و چندجمعیتی به عصر پیدایش کشور، دولت و ملت در اروپا، مسیری طولانی، پرهزینه، توأم با جنگ‌های متعدد، غارت، خونریزی، کشمکش‌های پایان‌ناپذیر، ظهور و سقوط خاندان‌های مختلف پادشاهی‌ها و امپراطوری‌ها را در طی دو قرن برای اروپا طی کرده است. سرانجام، این جنگ‌ها و هزینه‌ها در تاریخ ١٦٤٨ با بستن معاهده‌ای در وست فالیا[1] به پایان رسید و

١- قرارداد و منشور وست فالیا (The Treaty of Westphalia) مجموعه‌ای از معاهده‌ها و قراردادهای صلح است که در ماه‌های می و اکتبر سال ١٦٤٨ بین دول متخاصم اروپایی منعقد شد. این معاهده پایان‌بخش جنگ‌های ٣٠ ساله اروپا (١٦٤٨-١٦١٨) است؛ جنگ‌هایی که تمام کشورهای اروپایی را (به جز لهستان و انگلستان) دربر گرفت. این معاهده نخستین پیمان صلح بعد از رنسانس بین کشورهای اروپایی است. در این پیمان حقوق برابر و یکسان کشورها به‌عنوان واحدهای سیاسی مستقل برای نخستین بار مطرح و مورد پذیرش قرار گرفت. جنگ‌های ٣٠ ساله هم ریشه در نزاع‌های مذهبی بین کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و کالوین‌ها داشت و هم در نژادها و سرزمین‌ها. جنگی از ائتلاف پروتستان آلمان و هلند و انگلستان و رقابت و کشمکش با کاتولیک‌ها و دولت‌های فرانسه و اسپانیا، جنگ‌های بین امپراطوری‌های اسپانیا با جمهوری هلند، جنگی که سرزمین‌ها و نژادهای سوئد، دانمارک، نروژ، هلند، انگلستان، آلمان، ... را دربر گرفت.

این معاهده پایانی برای این جنگ‌ها و کشمکش‌ها بود و آینده‌ای از امید، آرامش و ثبات را برای اروپا رقم زد. معاهده وست فالیا، دستاوردهای مهمی برای اروپا درپی داشت:

- بعد از دوران امپراطوری روم، کلیت سرزمین و کلیت جمعیت اروپا را تحت پوشش قرار داد.
- بعد از امپراطوری مقدس پاپ که از نظر دینی نهاد کلیسا حکومت بی‌چون‌وچرا و یکپارچه در اروپا داشت، به‌علاوه دست‌نشاندگان کلیسا (فئودال‌ها، اشراف، بارون‌ها و ...) اروپای یکپارچه لایه‌بندی مختلفی را پیدا کرد.
- اروپا دستخوش نزاع، جنگ، بی‌ثباتی دائمی، ناامنی و ... شد.

بر اثر دستاوردهای این معاهده حکومت‌های پادشاهی (Imperial States) دستیابی به امنیت و ثبات را برای اروپا، هدف قرار دادند. حکومت‌های مطلقه پادشاهی که بین قرون ۱۸-۱۶ و بر اثر پیامدها و دستاوردهای رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی شکل گرفتند، بر اثر انقلاب یا تفاهم ملی قراردادهایی بین خود و ملت به نام قانون اساسی (Constitution) منعقد کردند.

معاهده وست فالیا، درواقع منادی به رسمیت شناختن قلمرو سرزمینی و هویت جمعیتی بود که بعداً کشور و دولت نام گرفت. طبق این معاهده، خاک بود که هویت را تعیین می‌کرد نه مذهب یا ... براساس این معاهده، قلمروهای سرزمینی و جمعیتی اجازه یافتند در حوزه سرزمینی و جمعیتی خود نسبت به چگونگی آداب، رسوم، مذهب، پرستش، کلیسا، زبان، نظام حکومتی و تصمیم‌گیری خاص خود را داشته باشند. ادیان برابر شناخته شدند و به نزاع پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها پایان بخشیده شد و هر دو آیین در مقابل قانون برابر اعلام شدند.[۱]

در این معاهده ماهیت و ساختار و کارکرد دولت به شکل امروزین آن پذیرفته شد. دولتی که می‌تواند با اخذ مالیات، نظام بوروکراسی و سازمان‌های لازم برای انجام امور اداری مردم، خدمات شهری، تنظیم و تصویب قانون، تعلیم و تربیت، دارا بودن ارتش حرفه‌ای، تنظیم امور و نفوذ در حوزه سرزمینی و جمعیتی را ایجاد نماید.

۱- براساس این معاهده کالوینیسم نیز به رسمیت شناخته شد. کشور هلند تأسیس پیدا کرد. یهودیان اروپا که همیشه مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند به رسمیت شناخته شدند و بیشتر در هلند اقامت کردند.

با معاهده وست فالیا، دولت‌های نوینی با وظایف خاص در قلمروهای سرزمینی و جمعیتی در اروپا شکل گرفت. دولت‌هایی که تا قبل از آن وجود خارجی نداشتند. شکل‌گیری کشورها و دولت‌هایی در هلند، لهستان، سوئیس و دانمارک از دستاوردهای این منشور و معاهده است.

قرارداد و معاهده وست فالیا، پایان سلطه کلیسای کاتولیک روم بر مردم، کشورها و دولت‌ها و درواقع این معاهده پایان امپراطوری کلیسای مقدس روم را اعلام کرد.[۱] این معاهده پایان‌بخش نفوذ و سلطه کل بزرگی به نام کلیسای روم بر اروپا بود و به رسمیت شناختن حق تأسیس یک کشور با مرزهای جغرافیایی معین صرف‌نظر از بزرگی و کوچکی وسعت سرزمینی و تعداد جمعیت و نوع مذهب و شکل حکومت آن، از دیگر دستاوردهای این معاهده است.[۲] ترک برداشتن کل بزرگ کلیسای کاتولیک روم و سلطه آن بر دنیای مسیحیت و پیدایش کلیساهای کشوری در آلمان، اسکاندیناوی، انگلستان و قطع ارتباط همه‌جانبه این کلیساها و حکومت آنها از کلیسای روم، از دیگر دستاوردهای این معاهده مهم است. اقتدار و سلطه امپراطوری مقدس روم، نظام پاپیسم و نظام اقتدارگرای کلیسای کاتولیک، پس از این معاهده رو به افول گذاشت و به‌تدریج جای خود را به منطقه‌ای بسیار محدود و با اقتدار بسیار تقلیل یافته به نام واتیکان بخشید.

معاهده وست فالیا رسماً اعلام کرد که همه کشورهای اروپایی، صرف‌نظر از بزرگی و کوچکی وسعت سرزمینی و جمعیتی از نظر قوانین، مقررات و تعهدات بین‌المللی یکسان هستند. با رویکرد این منشور، پایان بخشیدن به عصر امپراطوری‌ها و به رسمیت شناختن حق حیات و حقوق کشورها و ملت‌ها و حکومت‌ها فرا رسید. حکومت‌هایی که حق کنترل اعمال حاکمیت با اقتدار بر سرزمین و جمعیت و دارای قدرت اعمال نفوذ در سرزمین و جمعیت خود را پیدا کردند. این منشور باعث شد که برای اولین بار در اروپا هر سرزمین با جمعیتی که در آن زیست داشتند، از حق تأسیس یک کشور برخوردار شوند (امری که سه سده اروپا را در جنگ و نزاع فرو برده بود). برخورداری

۱- دستاوردهای وست فالیا در برابری پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها، آزادی انتخاب کلیسا و پایان‌بخشی به اقتدار کلیسای کاتولیک روم از طرف پاپ (Innocent x) مورد محکومیت قرار گرفت و در اعلامیه خود آن را هیچ (Null)، باطل (Void)، بی‌اعتبار (Invalid)، ناحق (Iniquitous)، ناروا (Unjust)، لعنتی (Damnable)، مردود و ضداخلاق (Reprobate)، احمقانه (Inane) و خالی از معنی و اثر در تمام اعصار اعلام کرد.

۲- زیباکلام- صادق، غرب چگونه غرب شد؟، صفحات ۲۱۸-۲۱۵

از حقوق برابر و به رسمیت شناخته شدن استقلال این سرزمین‌ها و جمعیت‌ها به نام کشور، از دیگر دستاوردهای معاهده وست فالیا بود.[۱]

با این معاهده بسیاری از نزاع‌ها، جنگ‌ها و تخاصم‌ها، بین مناطق، بین جمعیت‌ها و بین ادیان در اروپا خاتمه پیدا کرد.[۲] این معاهده و پذیرش آن توسط اروپاییان باعث شد که

- تعیین مرزهای سیاسی (حدود سرزمینی و جغرافیایی و جمعیتی) بین کشورها برقرار شده و مورد رسمیت قرار گیرد.[۳]
- این منشور با اصول مرام‌نامه دینی (Tenets) که دربر داشت، برابری همه ادیان اعلان و به آن به رسمیت بخشید.
- همه ادیان را در مقابل قانون برابر دانست.
- تمام جریان حاکم بر اروپا (دول و مردم) باید پایبند به این اصل باشند که هر کس و هر جمعیت در انتخاب دین، نحوه پرستش و کلیسای خودمختار و آزاد است.
- کشورها و جمعیت‌ها در تأسیس کلیسا، نوع دین و نوع عبادت خود آزاد هستند.
- عدم دخالت دولت‌ها در امور یکدیگر مورد پذیرش قرار گرفت.
- معنی و مفهوم استقلال و حق حاکمیت، حق داشتن ملت و کشور را شکل داد.

مفاهیمی مهم که در گذر زمان از فرایندهای تکوینی و تحولی گسترده‌ای برخوردار شدند. این معاهده و دستاوردهای آن، درواقع آغاز عصر گذار از قدرت نظامی و لشکرکشی پادشاهان برای دستیابی به جمعیت خاص و سرزمین خاص، قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاص بود. معاهده وست فالیا، اگرچه به نزاع‌ها بین اقوام، ادیان و ملل اروپایی تا حد گسترده‌ای خاتمه داد اما با شکل‌گیری دولت‌های مطلقه از نیمه دوم قرن ۱۸ تا اواسط قرن ۲۰، رقابت‌های گسترده‌ای در داخل اروپا بین دولت‌های مطلقه

۱- معاهده وست فالیا و مفاد آن بعداً در سال ۱۹۱۹ در شکل‌گیری سازمان ملل (The United Nations) مورد استفاده قرار گرفت.

۲- اگرچه معاهده وست فالیا پس از جنگ‌های ۳۰ ساله اروپا در سال ۱٦٤۸ منعقد شد و مورد پذیرش گسترده‌ای قرار گرفت اما در مراحل اولیه، این معاهده نتوانست آتش جنگ را یک‌باره قطع کند بلکه تا سال ۱٦۵۹ جنگ‌های بین فرانسه و اسپانیا ادامه یافت.

۳- جهت اطلاعات کلی و کوتاه از وقایع جنگ‌ها و نزاع‌های اروپاییان از این معاهده که برای اروپا نظم نوین و امنیت ساخت، رجوع شود به:

Asch. Ronald G: The Thirty Years War, the Holy Roman Empire and Europe 1618-48. Europian History in Orespective N.Y St Martin 1997

شـــکل گرفت. از طرف دیگر رقابت نفس‌گیری را بین چند قدرت اروپایی (انگلســتان، فرانسه، اسپانیا، ...) در کسب امتیازات استعماری از سایر قاره‌ها سرعت بخشید. اما آثار بازنشر این معاهده در عصر دولت‌های مطلقه نیز بارز است:

- تعلق خاطر به خود و سرزمین و چارچوب‌دار شدن حوزه سرزمینی و جغرافیایی و جمعیتی به نام کشور و احساس وابستگی و دلبستگی مردم به آن، باعث شد که با مرگ پادشـــاه و حاکم یا رفت‌وآمد دودمان‌های مختلف پادشـــاهی، حوزه ســـرزمین و جمعیت و به ســـخن دیگر کشـــور، برای اولین بار ثبت ملنده و برخلاف گذشته دچار بحران، نزاع، جنگ، تجزیه و کم و کاست نشود.
- پادشاه دیگر به‌عنوان ارباب، سینیور، حاکم، فرمانروا و امپراطور نگریسته نمی‌شد بلکه از او به‌عنوان رئیس کشـور نام برده می‌شـد. رئیسـی که در مقابل اختیار و اقتداری که داشـت، حافظ سـرزمین، مردم، کشـور، امنیت، ثبات و آرامش بود و باید پاسخ‌گوی این مسئولیت می‌بود.
- وظایف متقابل مردم و حکومت نسـبت به همدیگر در این دوران با نهادســازی فرایندهای نهفته در آن و تعامل و نفع متقابل بین مردم و حکومت یا چرخه (قدرت جامعه- قدرت دولت) را شـــکل داد. تقابل‌ها و تضـــادها که قبل از این عصـر، قاعده رایج بود، جای خود را به هم‌گرایی و زیسـت مسـالمت‌آمیز داد و نزاع و تقابل استثناء شد.
- این تعامل و نفع متقلبل بین مردم و حکومت، در چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» یکی از مهم‌ترین دســتاوردهایی شـــد که به‌تدریج پیامد و آثار مهمی در همه ابعاد اقتصـــادی، اجتماعی، فرهنگی و ســـیاســـی ایجاد کرد و باعث عمق بخشـیدن به مفاهیم ملت، دولت و کشـور شـد و به ایجاد رابطه و چرخه‌ای که برای ثبات، امنیت و رشـــد، نقش بن‌مایه را دارد یعنی «دولت- ملت- کشـــور»، منجر شد.

درهم‌تنیدگی این عرصـه‌ها با یکدیگر و هم‌جهتی، تعادل و توازن بین آنها، سـازنده یکی از بنیادین‌ترین مدارهای رشد و توسعه و پیشرفت کشورها شد. مدارها و فرایندهایی که مردمی پراکنده، درخودمانده، ناامید و ناامن را به مردمی به هم پیوسته، امیدوار و هدفمند تبـدیـل کرد. امری کـه در فرایـنـد تکـاملی خود، یـک درهم‌تنیـدگی قـانونمنـد، آزادانـه،

مشـــارکتی، همراه با عقلانیت، آزادی و نفع متقابل بین مردم و حکومت به‌وجود آورد و از جمعیت و تکثرهای نهفته در آن منظومه بســـیار باارزش و توانمندی ســـاخت به نام ملت. این ملت به‌تدریج رابطه خاصـــی را با قدرت طلب کرد (که باید بدان در آینده پرداخته شود) و اشکال نوینی از منظومه حکومت‌ها (در سطوح افقی دولت بین سه قوا و در سطح عمودی بین مرکز، استان و مناطق) را شکل داد. رابطه بین دو منظومه دولت و ملت، سپهر و چرخه‌ای را به نام «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» برپا کرد تا این چرخه بن‌سازه و بن‌مایه بتواند در سرزمین خاصی، بنایی به نام کشور پی‌ریزی کند که موتور حرکت و پایداری آن چرخه «دولت- ملت- کشـــور» و توانمندی‌های آن می‌باشد. چگونگی روابط در این چرخه است که چگونگی وجود یا عدم وجود، کارایی یا غیرکارایی، پایداری و یا غیرپایداری آن، سـرنوشـت شـکسـت و پیروزی فرایندهای رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را برای این کشور رقم می‌زند.

۷-۱۵- سه انقلاب برای گذار از دولت مطلقه

در اینجا لازم اســـت به ســـه تحول مهم که از آنها به نام انقلاب یاد می‌شـــود و فرایند شکل‌گیری آنها که محصول رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی و دولت‌های مطلقه بود (یعنی انقلاب شـــکوهمند انگلســـتان، انقلاب فرانســـه و انقلاب آمریکا) بپردازیم. انقلاب‌هایی که گستره‌ای از متغیرهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، عناصر شـــکل‌دهنده آنها بوده و بن‌مایه‌های پیشـــرفت به نام چرخه «دولت- ملت- کشـــور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت» را به‌وجود آورده‌اند. این انقلاب‌ها نیز با آثار بازنشر خود فضـــا را برای تحولات تعیین‌کننده بعدی همچون برپایی نظامات دموکراســـی و فضـــای علمی و فنی و فکری برای توسعه و پیشرفت آماده ساختند.

۱-۷-۱۵- انقلاب شـکوهمند انگلسـتان، شـکل‌گیری اولین دولت مشـروطه و مقید با گذاری به دولت مردم‌نهاد

پادشـاهی انگلسـتان در سـده‌های یازدهم و دوازدهم فرازونشـیب‌های زیادی را از سـر گذراند که نه‌تنها باعث تضـعیف آن نشـد بلکه به تقویت نهادهای سـلطنتی‌اش نیز منجر

شد. عصر انگلوساکسونی به شکرانه اقدامات روشن‌فکرانه و ادبی آلفرد کبیر[۱] در قرن نهم و شخصیت ممتاز ادوارد معترف[۲] در قرن یازدهم، شالوده‌های پی‌ریزی سلطنت پادشاهی و اتحاد قلمروهای انگلستان را فراهم کردند. فتح انگلستان توسط ویلیام دوک نورماندی[۳] در سال ۱۰٦٦ نقطه آغازین قدرت چشمگیر انگلستان محسوب می‌شود. ویلیام فاتح با روش حکمروایی خود در ممیزی املاک سلطنت و حسابرسی از آنها، ویژگی‌های منحصربه‌فردی را در انگلستان قرن یازدهم پی‌ریزی کرد. این نحوه ثبت املاک و دارایی‌ها و حسابرسی از آنها موجبات ثبات و پی‌ریزی قواعد نهادی با آثار سرریز همه‌جانبه به‌ویژه قانون زمین (مالکیت، نحوه انتقال، اجاره، وراثت ...) را فراهم کرد که به دنبال خود اصلاحات ارضی و دهقانی و بزرگ مالکی را درپی داشت. بر اثر این اصلاحات در قرون ۱۷ و ۱۸ تحول، رشد و توسعه در بخش کشاورزی انگلستان شروع شد.

این تحولات آثار و پیامدهای خود را در افزایش تولیدات کشاورزی و تأمین مواد غذایی، شکل‌دهی مازاد در بخش کشاورزی و انتقال آن به بخش شهری و صنعتی، مهاجرت روستاییان به شهر و تأمین نیروی کار و در نهایت درهم‌تنیدگی بخش‌های کشاورزی و صنعتی و شکل‌گیری اقتصاد ملی برای انگلستان نشان داد.[٤] این تغییر و تحولات و چرخه‌ای و پیش‌برنده، زمینه رشد و رونق اقتصادی گسترده را برای انگلستان فراهم ساخت. اصلاحاتی که از این جزیره عقب‌افتاده و دائم درگیر نزاع و جنگ داخلی و بیرونی، در قرن ۱۲ یک قدرت برتر در اروپا ساخت. پی‌ریزی قدرتی که می‌رود در

۱- Alfred the Great (849-899) پادشاهی که نسبت به احیای اتحاد انگلستان اقدام و مقاومت سرسختانه‌ای در مقابل هجوم وایکینگ‌ها داشت. او فرمانروایی توانمند بود و با اقتدار حکمروایی می‌کرد و در تاریخ انگلستان از او به‌عنوان یکی از نجیب‌ترین پادشاهان انگلستان یاد می‌کنند.

۲- Saint Edward the Confessor (1003-1066) معروف به ادوارد معترف و مقدس

۳- William the Conqueror (1066-1087) معروف به ویلیام فاتح و پسر نامشروع دوک نورماندی. در زمان او انگلستان به قدرت بزرگ نظامی تبدیل شده و اصلاحات عمده کلیسایی صورت گرفت. ویلیام مردی عفیف و جدی بود و انگلستان را یکپارچه ساخت و با فرانسه درگیری مستمر داشت. او از پادشاهان مهم انگلستان و از شخصیت‌های تأثیرگذار در تاریخ اروپاست.

٤- انگلستان به‌لحاظ این تحولات در نظام ارضی و دهقانی، توانست بسترها و پیش‌نیازهای لازم را برای صنعتی شدن خود فراهم سازد. به همین جهت بسیاری از مورخان تاریخی و توسعه‌ای همچون میردال، آرتور لوئیس، ... بر این باورند که توسعه کشاورزی امر ناگزیر توسعه صنعتی و توسعه ملی است.

قرون بعدی هم تحولات گسترده‌ای در این سرزمین و هم در اروپا و هم در کل جهان به‌وجود آورد.[۱]

در زمان هنری دوم[۲] انگلستان اولین پادشاهی مدرن دنیای مسیحیت را تشکیل داد. نظم و انضباط و رعایت سلسله مراتب و قانونمند کردن امور دربار به‌صورت سخت، منضبط و سازمان‌یافته، هم موجبات رشد و اعتلای انگلستان را فراهم ساخت و هم میراث و نهادی شد در پی‌ریزی فرایندهای نظم، سامان و سازمان به‌عنوان سرمایه‌های بنیادین برای خیز اقتصادی در انگلستان.

سلسله حوادث و رفت‌وآمد پادشاهان از این تاریخ تا قرن ۱۷، قانونمندی‌های مهمی را برای انگلستان با آثار نشر و سرریز برای اروپا پی‌ریزی کرد که یکی از این اتفاقات مهم، جریان انقلاب شکوهمند است.

۱۵-۷-۱-۱- پدیداری انقلاب شکوهمند

یکی از آثار رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی، انقلاب شکوهمند انگلستان است. این انقلاب اگرچه کوتاه و بدون شور و هیجان انقلاب‌های دیگر بود، اما نه‌تنها نتیجه آن (یعنی سلطنت مشروطه آن)تا به امروز ماندگار مانده است، بلکه از نتایج مهم این انقلاب، شکل‌گیری نظم اجتماعی نوین یا دموکراسی‌های مدرن برای اولین بار در جهان می‌باشد. نهادمند شدن قواعد در ساختار و کارکردهای قدرت و تعیین چگونگی جایگاه نهاد قدرت و توزیع آن بین دولت و ملت و پدیداری چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» قدرت‌های متکی بر قرارداد اجتماعی و شکل‌گیری نظم اجتماعی با دسترسی باز با ابعاد و گستره‌های مختلفی را در جهان به وجود آورد. این انقلاب یک انقلاب بورژوا- لیبرالی بود که به لحظ فکری تحت تأثیر آرای جان لاک[۳] فیلسوف انگلیسی قرار داشت.

۱- جهت اطلاع بیشتر از مختصات اقتصادی و اجتماعی انگلستان، قانون زمین، چگونگی طبقات، فئودال‌ها، تولیدات، توزیع، نظم اجتماعی و ... رجوع شود به: نورث- داگلاس، خشونت و نظم‌های اجتماعی، فصل سوم

۲- Henry II (1154-1189) در زمان هنری دوم نفوذ اقتدار پادشاهی انگلستان به فرانسه کشیده شد و چون هنری فرزندی از خانواده انگلیسی- فرانسوی بود، قلمرو بزرگی از اراضی فرانسه در اختیار پادشاهی انگلستان قرار گرفت. هنری دوم با قاطعیتی که داشت علیه همسر و پسران خود در اراضی فرانسوی‌اش به جنگ برخاست و پس از مرگ اوست که ریچارد شیردل به سلطنت می‌نشیند.

۳- John Locke (1632-1704) بر این باور بود که وجود حکومت اجتناب‌ناپذیر است. نه می‌توان بدون آن زندگی مدنی کرد و نه می‌شود قدرت حکومت را کم کرد چون کارایی و اثربخشی خود را از دست می‌دهد. حکومت باید از قدرت و توان لازم

انقلاب‌های ۱٦٤۹ و ۱٦۸۸ در انگلستان با رویکرد ضدفئودالی و قدرت پادشاهی ، موجب تحکیم و گسترش فوق‌العاده مناسبات سرمایه‌داری و تخریب نظام فئودالیته و نظم اجتماعی آن در انگلستان گردید. با این انقلاب‌ها، اندیشه و ساختار مناسب سیاسی مدرن که براساس موازین قراردادی حقوقی و مدنی بود(تا موازین دینی و نژادی) جایگزین مناسبات اشرافی‌گری، پادشاهی و فئودالی گردید. نظم اجتماعی با دسترسی محدود فروریخت و نظم اجتماعی با دسترسی باز شکل گرفت. از این به بعد دیگر سلطنت یک موهبت الهی شناخته نشد بلکه سلطنت مشروطه براساس قرارداد بین مردم و قدرت شکل گرفت.[۱]

برخوردار باشد تا بتواند جامعه را اداره کند. او برخلاف توماس هابز، انسان‌ها را دارای ذات سلیم نه متجاوز می‌دانست و حکومت را دارای آن چنان قدرتی می‌دانست که بتولند جلوی تعدی‌ها و ظلم‌ها را بگیرد. حکومت باید به مردم امنیت و آسایش دهد اما این حکومت باید متکی بر قانون و در چارچوب اختیارات داده شده باشد. جان لاک به مجموعه‌ای از حقوق همانند حق مالکیت، حق حیات، حق انتخاب آزادانه مذهب، ... اشاره دارد و از آنها با عنوان حق طبیعی یاد می‌کند. دولت‌ها حق ندارند به این حقوق تعدی کنند. ازاین‌رو به‌خاطر جلوگیری از تعدی دولت‌ها به این حقوق، باید قدرت دولت محدود و معین باشد. بعضی از آثار جان لاک که پدر لیبرالیسم کلاسیک و نظریه قرارداد اجتماعی شناخته می‌شود و بر اندیشمندان عصر روشنگری اروپا، فرانسه و آمریکا و تدوین قوانین اساسی بسیاری از کشورها ازجمله آمریکا اثر تعیین داشته است عبارت‌اند از:

Tow TreaTises of Government 1681

دو رساله در باب حکومت و رد نظریه حکومت مطلقه پدرسالارانه و لویاتان هابز

- An Essay Concerning Human Understanding 1721
- A Letter Concerning Lateration 1685
- The Works of John Locke, In Ten Volumes 1801

این دو جلد در رابطه با زندگی‌نامه، فهم انسانی، دکترین جان لاک، انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، ...

- The Reasonableness of Christianity
- Political Writings 1681

۱- انقلاب شکوهمند (Glorious Revolution 1688) چون این انقلاب بدون خونریزی و با آرامی شکل گرفت، عناوین انقلاب بدون خونریزی یا انقلاب آرام را نیز به خود گرفته است. در انگلستان قرن ۱۷ مناسبات اقتصادی سرمایه‌سالارانه که دربرگیرنده سرمایه‌داران، سوداگران، تجار و اشراف بودند، بر اثر تنگناها و فشارهای مالیاتی و عوارض وضع شده توسط پادشاه چارلز استوارت اول یا چارلز یکم (Charles I of England) طی سال‌های ٤۹-۱٦٤۰ که فئودال‌ها از او حمایت می‌کردند، مخالفت‌هایی را با پادشاه سامان دادند. مخالفان پادشاه در محوریت پارلمان، خود را سامان داده و کشمکش‌ها بین پارلمان و پادشاه و سلطنت شکل علنی پیدا کرد. تداوم این کشمکش‌ها، باعث مسلح شدن طرفداران پارلمان با مطالبات محدود کردن قدرت پادشاه گردید. فرماندهی ارتش پارلمان با خرده‌مالکی به نام الیور کرامول (Oliver Cromwell) بود که با نظام فئودالیته مخالفت داشت. او در سال ۱٦٤۹ پادشاه چارلز استوارت اول را دستگیر و اعدام نمود. در همان سال کرامول اعلام جمهوری و خود را رئیس جمهور دانست. روش‌های دیکتاتوری او به نفع سرمایه‌داران و بی‌توجه به خواست مردم بود. در سال ۱٦۵۸ با مرگ کرامول، مردم ناامید و درمانده از نظام کرامول، دست به اعتراض زدند. بورژواها و بازرگانان از ترس مردم، مجدداً خواهان تأسیس حکومت پادشاهی شدند. چارلز دوم و سپس جیمز دوم (James II 1685-88) فرزند چارلز اول را به پادشاهی رساندند. جیمز دوم در عقیده مذهبی بین کاتولیک و پروتستان فرازونشیب‌هایی داشت. دختر بزرگش ماری را به ازدواج ویلیام اورانژ (William of Orange) که پروتستان بود، درآورد. جیمز دوم با رویکرد کاتولیکی خود، شکافی را در جامعه ایجاد کرد. فضای بین پارلمان و پادشاه قطب‌بندی حادی پیدا کرد. محافظه‌کاران آنکلیگایی طرفداران شاه، از واگذاری بسیاری مناصب به کاتولیک‌ها ناراحت و تضاد در بین سال‌های ۸-۱٦۸٦ به اوج خود رسید. شورش در انگلستان و هواداری ویلیام اورانژ داماد پادشاه از طرفداران پارلمان، باعث گردید که تمام طرفداران پارلمان و صاحب‌منصبان پروتستان از او طرفداری و علیه جیمز

انگلستان قرن ۱۷ به‌لحاظ تأثیرپذیری از آثار رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی و دستاوردهای شگفت‌انگیز کشف سرزمینی (آمریکا، استرالیا، ...) و دستاوردهای جدال با قدرت متمرکز (پادشاه) و نائل آمدن به قدرت منتشر (مردم و پارلمان) یکی از کشورهای پیشرو در برپایی نظم اجتماعی نوین با دسترسی باز و دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی بود. این پیشرو بودن در عرصه‌های اقتصادی و کشف سرزمینی، پایه‌های یک اقتدار جهانی بی‌همتا و بی‌نظیر را برای این کشور از قرن ۱۷ تا نیمه دوم قرن ۲۰ به وجود آورد.

از دلایل کلی دستیابی به این اقتدار و گذار از جنگ، بی‌ثباتی و ورود انگستان به یک اقتدار جهانی، را باید خاتمه یافتن جنگ‌های داخلی و مذهبی در انگلستان قبل از سایر کشورهای اروپایی دانست. شکل‌گیری یک تفاهم ملی پس از این جنگ‌ها بر سر مناسبات قدرت و حاکمیت، چگونگی توزیع قدرت، برپایی یک نظام قرارداد سیاسی توزیع قدرت بین پارلمان(به نمایندگی از ملت) و پادشاه و نهادمند شدن قدرت و توزیع آن در چرخه قدرت بین جامعه و دولت و شکل‌گیری چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» پیامد این انقلاب است. انقلابی که مناسبات قدرت را بین دولت و ملت از تعادل و توازن برخوردار کرد. انگلستان را به پیشرفت رساند. برپایی اولین دولت مطلقه نه پادشاه مطلقه (با حوزه نفوذ به تمام سرزمین و تمام جمعیت) آن‌هم به صورت مشروطه و قراردادی، اولین دستاوردهای مهمی است که در این کشور بر اثر این انقلاب شکل گرفت. همه این عرصه‌ها در فرایند و پروسه‌های خود، به‌تدریج باعث پایه گذاری ساختار و کارکردهای نخستین دموکراسی جهانی در انگلستان شدند.

در چنین شرایط پیش‌برنده‌ای است که هر فرصت مناسب می‌تواند بالندگی گسترده‌تری را پیش‌روی قرار دهد.[1] انگلستان در قرن ۱۸ و ۱۹ در چنین شرایطی قرار گرفته بود.

دوم موضع‌گیری نمایند. با فرار پادشاه جیمز دوم به فرانسه، پادشاهی مشترک ویلیام اورانژ و دختر پادشاه ماری دوم در ۱۶۸۹ شکل گرفت (انقلاب دوم). محصول انقلاب اول اعدام چارلز اول و انقلاب دوم یعنی برکناری جیمز را انقلاب شکوهمند می‌نامند.

برای اطلاعات بیشتر از پیش‌زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی این انقلاب رجوع شود به:

- Garden Barnes, Thomas: Shaping the Common Law: From Glanvill to Hale 1188-1688, Stanford Law Books Stanford University Press 2008
- Beddard Robert: A Kingdom Without a King: Journal of the Provisional Government in the Revolution of 1688 Phaidon Press L.T.V

۱- جهت اطلاع بیشتر از جریان بده- بستان‌های عوامل و متغیرهای پیش‌برنده و عقب‌برنده و چرخه‌ها و جدال آنها با همدیگر و پیشی گرفتن چرخه‌های پیش‌برنده بر عقب‌برنده در این دوران، رجوع شود به:

عجم اوغلو- دارون و رابینسون- جیمز، چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟، فصل ۱۱، صفحات ۴۴۷-۴۰۹

در همین راستاست که سرریز شدن نقره و طلا از آمریکا به انگلستان، و ثروت انبوه بازرگانان و تجار انگلیسی در خارج از انگلستان (آمریکا، استرالیا، آفریقا، آسیا) توانست با تحکیم موقعیت خود و تصاحب بسیاری از عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی راه‌ها را بر نظام فئودالیته بسته و پیکره نیمه‌جان فئودالیته در این کشور را کاملاً فرو ریزد. انگلستان اولین کشوری بود که با نظام فئودالیته مظهر ایستایی، بازار محدود، تولید معیشتی، نظام طبقاتی ارباب و رعیتی خداحافظی کرده و یک نظام بورژوازی با نگرش جهانی در سرزمین خود شکل داد. نظامی که آثار سرریز گسترده‌ای در سرعت دادن و عمق بخشیدن به توسعه شهری، تضعیف روستا، بالندگی نظام مالی، بانکی، تجاری، حمل‌ونقل و جابه‌جایی تولید، اقتصاد و قدرت از روستا به شهر را در داخل کشور به وجود آورد و انتقال منابع سرزمینی کانی و معدنی از سایر مناطق و کشورها را به طرف خود هموار ساخت.

با پیروزی انقلاب شکوهمند انگلستان، درواقع انگلستان اولین کشوری است که با دنیای پخش قدرت در دست فئودال‌ها و اشراف و نجبای محلی و منطقه‌ای، خداحافظی کرده و نسبت به تشکیل یک سپهر و منظومه از قدرت فراگیر ملی با حوزه نفوذ بر کلیت کشور، جامعه و جمعیت نائل آمد. این قدرت متمرکز برخلاف بسیاری از کشورهای معاصر انگلستان در این عصر، به جای اینکه تجمیع قدرت در دست پادشاه باشد، قدرت در این کشور در اختیار نمایندگان مردم (کارگزار اول ملت و دولت کارگزار دوم ملت) قرار می‌گیرد و انگلستان اولین کشوری می‌شود که قدرت مطلقه و مردم‌نهاد را در چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» و در سطح تعادل و توازن بین این دو قدرت در خود به وجود می آورد.[1] انگلستان در چنین شرایطی است که تمدنی[2] از شکوه و جلال

۱- برای اطلاعات بیشتر از زمینه‌های فکری و سیاسی این انقلاب رجوع شود به:

- Vallance Edward: The Glorious Revolution 1688–Britain's Fight for Liberty, British History ISBN 0349117330
- Scott Sowerby, Making Toleration, The Repealers and the Glorious Revolution, Harward University Press Cambridge London 2015

و همچنین رجوع شود به:

یفیموف، انقلاب بورژوازی در انگلستان، ترجمه محمدزاده- حسین، انتشارات ققنوس، ۱۳۵۸

این کتاب ترجمه‌ای است از بخش اول مجموعه تاریخ جهان در عصر جدید اثر یفیموف

۲- متمدن یعنی مردمی که توسط حکومت به آنان قانون، مذهب، اخلاقیات، آداب و سنن، آموزش و پرورش و نظم اجتماعی داده شده است. این مردم به اندازه کافی آزاد باشند که اختراع و تجربه کنند، درخت دوستی بنشانند، از در نیکوکاری و محبت با هم درآیند، در شکوفایی هنر و ادبیات، علوم و فلسفه توفیق یابند. این جلوه‌های اجتماعی از نظم و آزادی در انگلستان بین سال‌های ۱۸۱۵-۱۷۸۹ زایش و شکوفایی پیدا کرد و چه ثمراتی پدید آورد (دورانت، عصر ناپلئون، جلد دوم، صفحه ٤٥٦).

و با تأثیرگذاری بسیار بر اروپا و جهان، به وجود می آورد. تمدنی با تأثیرات گوناگون بر عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در تمام گستره جهان (آسیا، آفریقا، استرالیا، آمریکا).

۲-۷-۱۵- انقلاب در انقلاب- انقلاب آمریکا[1]

جنگ‌های طولانی بین بریتانیا و فرانسه، هم در قاره اروپا و هم بر سر مستعمرات در آمریکا بین سال‌های ۶۳-۱۷۵۶ و معروف به جنگ‌های هفت ساله، باعث تهی شدن خزانه دو امپراطوری گردید. انگلستان برای تأمین هزینه‌های خود، به وضع قوانینی اقدام کرد که رویکردهای آن بین شهروندان مقیم بریتانیا و مهاجرین انگلیسی مستقر در مستعمرات تبعیض‌گونه بود.[2] وضع این مالیات‌های تبعیض‌گونه منجر به تعارضات سیاسی بین سرزمین اصلی و مستعمرات گردید. این تعارضات چون دستاورد لازم را نداشت، منجر به کشمکش‌های قهرآمیز و در نهایت جنگ همه‌جانبه بین لشگریانی که

۱- American Revolution 1765-1783 مجموعه رویدادها، مبارزات و تغییراتی است که منجر به جدایی سیزده ایالت آمریکای شمالی از بریتانیا و تأسیس کشور ایالات متحده آمریکا شد. اولین درگیری‌ها از شهر بوستون در مخالفت با وضع مالیات مضاعف بر چای توسط مردم شکل گرفت. شدت عمل پادشاهی انگلستان در سال ۱۷۶۵ به مخالفت مردم عمق همه‌جانبه‌تری بخشید. در سال ۱۷۶۵ در نیویورک ۹ ایالت مستعمره انگلستان، هم‌پیمانی خود را علیه بریتانیا اعلام کردند. سیزده ایالت در آغاز خواستار حضور نمایندگان خود در پارلمان بریتانیا شدند و اعلام کردند تا زمانی که نمایندگان آنها در پارلمان حضور نداشته باشند از قوانین مالی و تجاری بریتانیا اطاعت نخواهند کرد و تجارت با سرزمین اصلی را تحریم خواهند کرد. با رد این درخواست، جنگ بین ایالت‌های ۱۳گانه و بریتانیا شروع شد. بعضی از صاحب‌نظران همچون سمیرامین، بر این باورند که هدف از این انقلاب، ایجاد جامعه‌ای متفاوت از بریتانیا نبود، بلکه نوعی جداسازی منافع بود. فیلسوف انگلیسی توماس پین (Thomas Paine) و از پدران بنیانگذار آمریکا و فرانسه بر این باور است که انقلاب آمریکا بر این اساس شکل گرفت که دولت یک قرارداد اجتماعی بین مردم است و نه یک حاکمیت ذاتی که از سوی خدا به کسی اهدا شده باشد.

۲- در ۱۷۷۶ انگلیسی‌ها از بوستون بیرون رانده شدند و روشن‌فکران و رهبران آنها همچون توماس جفرسون، جان آدامز، راجر شرمن، رابرت لوینگستون، بنجامین فرانکلین و کانر کنوی اعلامیه استقلال آمریکا را نوشتند و پرچمی با ۱۳ ستاره و خط که نمایانگر ۱۳ ایالت بود، عرضه داشتند. قوانین Townshend Act مصوب پارلمان بریتانیا شامل پنج قانون، قانون درآمد از مالیات ۱۷۷۶، قانون غرامت (Indemnity Act) قانون کارمندان گمرک، قانون دادگاه دریایی، قانون مهار نیویورک (N-Y Restraining Act) جهت افزایش درآمد حاصله از مالیات مستعمرات، مجبور کردن مستعمرات به تبعیت از قوانین تجارت، مجازات نیویورک به‌خاطر تن ندادن به قانون اقامت دادن سربازان و ... مجموعه این قوانین باعث مقاومت مردم آمریکا و درگیری با سربازان بریتانیا گردید. پس از اشغال بوستون توسط سربازان بریتانیا در سال ۱۷۶۸، بسیاری از قوانین آنها لغو، اما مالیات بر جای باقی ماند که تجمع معترضین با عنوان Tea Party در بوستون و تداوم کشمکش‌ها منجر به انقلاب آمریکا شد. تصویب قوانین بعدی همچون قوانین تحمل‌ناپذیر Intolerable Acts یا قوانین سرکوب‌گرانه Coercive Acts نام پنج قانون بریتانیا علیه مستعمرات ۱۳گانه در سال ۱۷۷۴، قانون بندر بوستون که براساس آن هیچ کشتی باری حق استفاده از بندر بوستون را نداشت، قانون اجرای عدالت (Administration of Justice Acts) که سربازان مجرم باید در بریتانیا محاکمه می‌شدند و جورج واشنگتن از آن به نام قانون جنایت (Murder Act) نام برد، قانون کبک (Quebec Act) در مورد سرزمین مستعمرات غرب، قانون تمبر که باید بر تمامی چاپ‌ها، تمبر مالیه زده می‌شد (Stamp Act)، قانون ماساچوست که انگلیس مستقیماً مقامات این دولت را عزل و نصب می‌کرد، باعث تضاد منافع بین بریتانیا و مهاجران آمریکایی شده و فرایندهای استقلال را برای آمریکا شکل داد.

مهاجرین انگلیسی در آمریکا شکل داده بودند با سربازان دولت بریتانیا گردید. سلسله جنگ‌هایی که منجر به استقلال اولیه ۱۳ مستعمره شد.

در ابتدا، جنگ با وضع قانون تمبر که انگلیسی‌های مهاجر آن را خلاف قانون اساسی بریتانیا می‌دانستند شروع شد و خواستار حضور نمایندگان خود در پارلمان بریتانیا شدند. با رد درخواست مهاجرین، آنها از پذیرش این قوانین تبعیض‌آمیز خودداری کردند. شکل جدی‌تری از این مبارزات در سال ۱۷۷۳ در بوستون و علیه مالیات بر چای شکل گرفت. این اعتراض منجر به شکل‌گیری یک تشکل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بنام Tea Party گردید. در این زمان، دولت بریتانیا دولت مستقل ماساچوست را برانداخت و آن را تحت سیطره ارتش خود قرار داد که این امر منجر به جدال‌های خونینی گردید. در ٤ ژوئیه ۱۷۷٦ رهبران ۱۳ مستعمره اعلام استقلال کرده و کشور خود را ایالات متحده آمریکا نام گذاشتند. در این جدال‌ها بین بریتانیا و مهاجرین، کشورهای رقیب و درگیر با بریتانیا، فرانسه، اسپانیا و هلند از مهاجرین حمایت کردند.

در سال ۱۷۸۳ با معاهده پاریس، جنگ بین مستعمرات و بریتانیا پایان‌یافته اعلام شد و دولت ایالات متحده آمریکا به رسمیت شناخته شد. فرانسویان از پیروزی مهاجرین بر رقیب آنها بریتانیا، بسیار خرسند شده و نسبت به طراحی شهر واشنگتن و هدیه مجسمه آزادی[1] در صدمین سال استقلال آمریکا اقدام کردند.

بسیاری از آرا و نظرات آزادی‌خواهان فرانسوی در انقلاب کبیر فرانسه، سرلوحه کار رهبران ایالات متحده قرار گرفت. رهبران ایالات شمالی که تحت تأثیر افکار روشنگری و آزادی‌خواهی فیلسوفان، متفکران و انقلابیون اروپا به‌ویژه انگلستان و فرانسه قرار داشتند، طی سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۲۰ جنگ‌های بسیار خونینی را با ایالات جنوبی و مکزیک داشتند. نتیجه این جنگ‌ها شکل‌گیری ایالات متحده آمریکا با ۵۰ ایالت متشکل از همه ایالات[2] و برداشته شدن یک گام بسیار مهم در تمدن بشر یعنی لغو برده‌داری در سال ۱۸٦۱ و پیروزی شمالی‌های مخالف برده‌داری به رهبری آبراهام لینکلن بر جنوبی‌های طرفدار برده‌داری بود.

۱- فرانسوی‌ها از هدیه مجسمه آزادی به ایالات متحده، به‌عنوان نمادی که «روشنایی آزادی در جهان می‌درخشد» در Liberty Island یاد می‌کنند.

۲- تا پایان سال ۱۹۰۰، ٤۵ ایالت با همدیگر متحد و از سال ۱۹۰۰ به بعد اوکلاهما، نیومکزیکو، آریزونا و در نهایت در سال ۱۹۵۹ دو ایالت آلاسکا و هاوایی ایالات متحده آمریکا را با ۵۰ ایالت تشکیل دادند.

تا پیروزی مهاجرین انگلیسی در آمریکا بر انگلستان، فرایندهای مختلفی در تعارض‌ها و جنگ بین دو کشور شکل گرفت. از آغاز کشمکش‌های مهاجرین انگلیسی با دولت بریتانیا بر سر رفتارهای دوگانه و تبعیض‌آمیز بین مهاجرین با شهروندان انگلیسی و فرایندهایی که منجر به جنگ و کشتار گردید، دستاوردهای بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در گذار از ساختار و کارکردهای دولت و قدرت مقید، مشروط و در چارچوب چرخه «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» شکل گرفت. انقلاب آمریکا درواقع گذاری بود از اشکال تاریخی دولت‌ها و نظم‌های اجتماعی(همچون امپراطوری‌ها، پادشاهان تمدن‌های کهن چین، هند، مصر، روم) و اشکال متأخر آن در دولت‌های مطلقه پادشاهی در انگلستان، فرانسه، اسپانیا با ورود به عرصه‌ای نوین و متفاوت از قبل و برپایی یک نظم اجتماعی نو با شکل، ماهیت و کارکرد جدید از دولت.

انقلاب آمریکا هم متأثر از تجارب جهانی بود و هم از اندیشه‌های عصر روشنگری اروپا از رنسانس تا سال ۱۷۵۰ (که بسیاری از مکاتب، پارادایم‌ها پیرامون جایگاه حقوقی فرد، آزادی، حکومت، جامعه، ملت، مالکیت، رابطه «فرد- جامعه- دولت» شکل گرفته بود) تاثیرپذیرفته بود. این انقلاب بهره‌های بسیاری از این آثار نوین و انقلابی گرفت و آن را در اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا به‌کار بست.

از این دستاوردهای فکری، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی که انقلاب آمریکا از آن شکل گرفت، می‌توان به دو مورد بسیار تعیین‌کننده که هم منجر به شکل‌گیری انسجام و قدرت بالنده در ایالات متحده آمریکا شد و هم با آثار نشر و پیامد بسیار گسترده خود در جهان و به ویژه در اروپای عاملی نیروبخش و الهام‌بخش برای انقلابیون و متفکران اروپا و انقلاب فرانسه شد، یاد کرد. این دو عبارت‌اند از:

- اعلامیه استقلال آمریکا[1]
- قانون اساسی ایالات متحده آمریکا[2]

۱- اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا United States Declaration of Independence که در ٤ ژوئیه ۱۷۷٦ به تصویب کنگره قاره‌ای رسید و دربرگیرنده استقلال ۱۳ ایالت مستعمره‌نشین از انگلستان است. روز اعلام این بیانیه در آمریکا به‌عنوان روز استقلال آمریکا، هر ساله جشن گرفته می‌شود.

۲- قانون اساسی آمریکا در سال ۱۷۸۹ به تصویب رسید و پس از ۲۳۰ سال هنوز به قوت خود باقی است. قانون از ابتدا تغییر نکرده فقط گهگاه اصلاحیه‌هایی به آن افزوده شده است. این قانون هفت فصل است و بر سه محور کلی غیر قابل تفکیک بودن قوا، نظام انتخاباتی و نظام فدرالی استوار است.

رهبران استقلال آمریکا پس از شروع درگیری‌ها با انگلستان و در توجیه چرایی اعلامیه استقلال چنین می‌گویند:

«آنگاه که در گذار رخدادهای انسانی مردمی ناگزیر می‌شوند، رشته‌های سیاسی را که آنها را با مردمی دیگر پیوند داده است، بگسلند و برای خود در میان قدرت‌های روی زمین جایگاهی جداگانه و برابر بیابند که قوانین طبیعت، آنها را سزاوار دانسته است، احترام شایسته به افکار عمومی بشریت ایجاب می‌کند که آنها، عللی را که آنها را به جدایی وامی‌دارد اعلام کنند.»[1]

هدف از اعلامیه استقلال آمریکا که عمدتاً با بهره‌گیری از نظرات و متفکران عصر روشنگری همچون جان لاک و روسو و توسط یکی از رهبران فکری و ائتلافی آمریکا بنام توماس جفرسون نگاشته شد، نشان دادن جهت‌گیری مبارزات و رویکردهای استقلال بود. این اعلامیه گستره‌ای از موضوعات در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فردی، ... را دربر داشت همچون:

- نارضایتی از سلطنت و حکومت بریتانیا (جورج سوم) و رفتارهای تبعیض آمیز این حکومت با مهاجرین انگلیسی
- داشتن حق مسلم در اعتراض توسط مردم و برپایی انقلاب علیه حکومتی که به حقوق مردم تعدی و تجاوز می‌کند.
- اعلام و اعتقاد به این که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان حقوق سلب‌ناشدنی معینی به آنها اعطا کرده است. ازاین‌رو حق زندگی، آزادی و جست‌وجوی خوشبختی ازجمله آنهاست.
- مردم حق دارند که بنا بر قوانین طبیعت، استقلال سیاسی خود را طلب کنند و زمینه‌های اتخاذ تصمیم مردم در برخورداری از این حق، می‌بایست عقلانی و منطقی باشد.
- برای صیانت از حقوق مردم، باید دولت‌هایی تشکیل گردد که اختیارات برای صیانت از این حق را با رضایت حکومت‌شوندگان کسب کند.

۱- مقدمه اعلامیه استقلال آمریکا

- هرگاه و به هر شکلی حکومت، پایمال‌کننده حقوق مردم باشد، حق مردم است که آنها را تغییر دهند یا آنها را برلندازند و حکومت تازه‌ای براساس رعایت حقوق برپا دارند.

علاوه بر رویکردهای فوق، در متن اعلامیه به مواردی اشاره شده است که حکومت مستقر (سلطنت جورج سوم در انگلستان) از رعایت حقوق مردم اجتناب کرده است و مستحق برخورد با آن شده‌اند. مواردی از این نارضایتی عبارت‌اند از:

- پادشاه از توشیح و تأیید قوانینی که به خیر مردم بوده است، خودداری کرده است.
- او فرمانداران خود را از وضع قوانین دارای اهمیت، منع می‌کند.
- او از تصویب قوانین برای بخش‌های بزرگی از مردم (مهاجرین) خودداری می‌کند.
- او مجالس نمایندگی را به‌خاطر پایداری مردانه آنها در مخالفت با دست‌اندازی شاه به حقوق مردم، مکرراً منحل کرده است.
- او پس از انحلال مجلس، برای مدت طولانی از دستور انتخاب مجلس دیگر خودداری کرده است. با این رویه کشور را در خطر تهاجم و آشوب قرار داده است.
- پادشاه با خودداری از توشیح قوانین مربوط به تأسیس قوه قضائیه، جلوی عدالت را گرفته است.
- او قضات را برای تصدی مقامشان و میزان پرداخت حقوق آنها، تنها به اراده خود وابسته کرده است.
- پادشاه بسیاری از پست‌ها و مسئولیت‌های جدید ایجاد کرده که مردم را به ستوه آورده و ثروت آنها را بالا کشیده‌است.
- تحمیل مالیات بر ما بدون رضایت ما
- او در زمان صلح، سپاهیان خود را در میان مردم نگه داشته است.
- پادشاه تمایل دارد ارتش را مستقل و برتر از مردم قرار دهد.
- او برای قطع رابطه تجاری ما با همه بخش های جهان، برای تحمیل مالیات بر ما بدون رضایت ما، برای محروم کردن ما در بسیاری از موارد از مزایای محاکمه با

حضـور هیئت منصـفه، برای تبعید ما به آن سـوی دریاها به منظور محاکمه شـدن به‌خاطر جرائم ادعایی کوشیده است.

- او دریاهای ما را چپاول و سـواحل ما را تخریب، شـهرهای ما به آتش کشـیده و زندگی مردم را نابود کرده است.
- او شورش‌های داخلی در میان ما به راه انداخته است.
- او همشـهریان ما را در آبهای آزاد به اسـارت گرفته و آنها را وادار کرده اسـت که علیه ما اسلحه به دست بگیرند.
- او در هر مرحله از این سـتمگری‌ها، درخواسـت‌های فروتنانه ما، تقاضـای جبران و چاره‌جویی ما را با آسیب‌های مکرر جواب داده است. بدین ترتیب شاهزاده‌ای که منش و روشـش با همان اعمالی مشـخص می‌شـود که مشـخصـه یک مسـتبد ستمگر است شایسته فرمانروایی بر مردم آزاد نیست.
- تاریخ شـاه کنونی بریتانیای کبیر، تاریخ آسـیب‌ها و زورگویی‌های مکرر اسـت. با این هدف آشـکار که اسـتبداد مطلق را بر این ایالت‌ها تحمیل کند. ازاین‌رو برای اثبات این امر، بگذار حقایق به گوش جهانیان منصف برسد.
- او برای از بین بردن منشـورهای ما، به لغو ارزشـمندترین قوانین ما و تغییر بنیادی اشکال حکومتی ما اقدام کرده است.

با این اعلامیه و نشـر آن، بسـیاری از مهاجرین انگلیسـی که با مردم بریتانیا احسـاس وابستگی داشتند، از دربار و همچنین پارلمان، درخواست می‌کردند تا پادشـاه را متقاعد کنند تا سیاست‌های نامناسب خود را در رابطه با مستعمرات تعدیل کند که این تلاش‌ها نیز کار به جایی نبرد. در همین رابطه رهبران مجبور شـدند اعلامیه استقلال نوشـته و آن را اعلام کنند.

ما از برادران بریتانیایی‌مان، خواسـتار بذل توجه شـده‌ایم. هر از گاهی درخصـوص تلاش‌های دسـتگاه قانون‌گذاری آنها برای بسـط نوعی حوزه اختیارات قضـایی توجیه‌ناپذیر بر ما، به آنها هشـدار داده‌ایم. شـرایط مهاجرت و اقامت‌مان در اینجا را به آنها یادآور شـده‌ایم. عدالت‌خواهی ذاتی و بلندنظری آنها را به داوری خواسـته‌ایم و براسـاس پیوندهای خویشـاوندی مشـترک‌مان از آنها تمنا کرده‌ایم تا منکر این زورگیری‌هایی که به ناگزیر پیوند و سازگاری ما را خواهد گسـست نشـوند، آنها نیز به

ندای عدالت و خویشاوندی بی‌اعتنا بوده‌اند؛ بنابراین ما باید ضرورت اعلام جدایی‌مان را پذیرا شویم و به آنها همچون بشریت بنگریم. دشمنان در جنگ دوستان در صلح[۱].
بنابراین ما نمایندگان ایالات متحده آمریکا در کنگره عمومی گرد هم آمده‌ایم با رجوع به داوری عالی جهانیان برای تأیید منویات خود، به نام و با اجازه مردم خوب این مستعمرات رسماً اعلام می‌داریم که این مستعمره‌های متحد، دولت‌های آزاد و مستقل‌اند و حق دارند که باشند و اینکه از قید تمام تعهدات به پادشاهی بریتانیا آزادند و تمام پیوندهای سیاسی بین آنها و دولت بریتانیای کبیر گسسته شده و باید بشود ... و ما برای پشتیبانی از این اعلامیه، با توکل راسخ به عنایت پروردگار، مشترکاً جان و مال و شرافت مقدس‌مان را به وثیقه می‌گذاریم.[۲]
مفاد اعلامیه استقلال و همچنین توجیه و توضیح آن، بیشتر ریشه در اعلامیه حقوق انگلستان (۱۶۸۹)دارد که در آن اعلامیه رسماً به سلطنت جیمز دوم خاتمه داده شد. در نوشته‌های توماس جفرسون[۳] اشاره شده که برای نگارش اعلامیه استقلال از تعداد زیادی نویسندگان تأثیر پذیرفته است. جان لاک یکی از آنها بوده است که جفرسون در

۱- از اعلامیه استقلال، رجوع شود به:
ناردو- دان، اعلامیه استقلال آمریکا، ترجمه حقیقت‌خواه، مهدی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۵۶
۲- منبع قبل
۳- توماس جفرسون ((Thomas Jefferson (1743-1826) یکی از متفکران اصلی و از بنیانگذاران کشور ایالات متحده آمریکا و از مروجین ایده جمهوری‌خواهی و کاربست آن در قانون اساسی آمریکا و نویسنده اصلی اعلامیه استقلال آمریکا در ۳۳ سالگی بود. در سال ۱۷۸۹ وزیر امور خارجه آمریکا در دولت جورج واشنگتن بود. از مهم‌ترین کارهای او در جوانی، لایحه آزادی مذهبی برای ایالت ویرجینیا در سال ۱۷۸۶ بود. در اختلاف نظر میان دولتمردان اصلی حزب دموکرات و جمهوری‌خواه، رهبری جمهوری‌خواهان را بر عهده داشت. جفرسون رهبری جمهوری‌خواهان همدل با آرمان‌های انقلاب فرانسه را نیز برعهده داشت. جفرسون مخالف فدرالیسم و دولت مرکزی مقتدر و مدافع حقوق ایالت‌ها بود. در اوج درگیری‌های حزبی، او در نامه‌ای محرمانه نوشت: «من در حضور خدا سوگند خورده‌ام که دشمن همیشگی هرگونه خودکامگی در اندیشه بشر باشم.» در سال ۱۷۹۶ در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد ولیکن معاون رئیس جمهور جان آدامز شد. در سال ۱۸۰۰ که به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، اولین رئیس جمهور آمریکا است که مراسم سوگند را در واشنگتن دی‌سی برگزار کرد. در طی سنوات ۱۸۰۹-۱۸۰۱ دو دوره متوالی، سومین رئیس جمهور آمریکا گردید. او حقوقدان، باستان‌شناس و دیرین‌شناس بود. دانشگاه ویرجینیا را در سال ۱۸۱۹ بنیان نهاد. جفرسون به‌عنوان یک سیاست‌مدار، حامی جریان‌های روشنگری بود و با آثار بسیاری از رهبران روشنگری بریتانیا و فرانسه آشنایی داشت. جفرسون همچنین با کارهای کوروش کبیر در حکومت‌داری آشنایی داشته و از او اثر گرفته است. در سال ۱۸۲۰ به نوه خود فرانسیس آپس توصیه به خواندن تاریخ و کوروش‌نامه اثر گزنفون را دارد. او به جد طرفدار حقوق ملت و معتقد به یک دولت فدرال به‌شدت محدود شده بود. ازاین‌رو به ایده‌های او دموکراسی جفرسونی نیز گفته می‌شود. جفرسون بعداً با جیمز مدیسون پایه‌گذار حزب دموکرات- جمهوری‌خواه شد که ۲۵ سال سیاست آمریکا را قبضه کرد. جفرسون خرد را برتر از وحی می‌دانست. او معتقد بود که پیام حضرت عیسی توسط یکی از حواریون خود به نام پولس به همراه چهار نویسنده انجیل عهد جدید و اصلاحگران پروتستان به فساد و تباهی کشیده شده است. او حامی جدی جدایی دین از سیاست بود و نویسنده قانون آزادی ادیان در ویرجینیا بود. او در پنجاهمین سال صدور اعلامیه استقلال آمریکا که خودش نوشته بود و در ۸۳ سالگی در ویرجینیا درگذشت. او وصیت کرد که بر روی سنگ مزارش بنویسند «بنیانگذار قانون آزادی مذهب و جدایی مذهب از حکومت و همچنین بنیانگذار دانشگاه ویرجینیا».

رابطه با او گفته است «او یکی از سه بزرگ‌مردی است که تاکنون زیسته‌اند». اعلامیه استقلال آمریکا در شکل‌بندی و جمله‌بندی بسیار متأثر از کتاب دو رساله درباره حکومت جان لاک است.

با جدال بین مهاجرین آمریکایی و انگلستان و جدایی این دو کشور از همدیگر، ایالات متحده آمریکا، به عنوان یک سرزمین جدید و محل سکونت مهاجرین از ملل اروپا و بردگان آفریقایی، بنیان‌های سیاسی و حقوقی جدیدی را در یک نظم اجتماعی پی‌ریزی کردند. بنیان‌هایی حقوقی، سیاسی، فردی و اجتماعی که در زمان خود در هیچ کشور دیگری مشابه آن نبود. زندگی نوین و نظم اجتماعی نوینی را برای نژادها و آیین‌های مختلف آن‌هم بدون پیشینه تمدنی و بدون سابقه در تعامل با همدیگر (که در یک سرزمین جدید دور هم جمع شده بودند) پی‌ریزی کردند. تجمیع کثرت‌های گسترده‌ای از انسان‌ها و اقوام که تمدن بشری به خود ندیده بود. حتی تمدن‌های تاریخی همچون روم، ایران و چین، این میزان کثرت و تفاوت انسان‌ها و نژادها را به خود ندیده بودند. مهاجرین به این کشور از قاره‌های کهن با اتکا به نهادهای سیاسی، دینی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی خود، باعث برپایی نهادهای اقتصادی و اجتماعی نوینی در این کشور تازه تأسیس شدند.

با بهره‌گیری از تجارب و دانش بشری، ساختارها، مقررات و سامان نوینی در این کشور در قالب یک نظم اجتماعی نوین با دسترسی باز پی‌ریزی شددر این میان، آن چیزی که موتور محرکه رشد و شکوفایی این قاره جدید را فراهم ساخت، توجه به آزادی، برابری فرصت‌ها و برابری حق انتخاب ها بود. توکویل[1] در این باره و در مقایسه آمریکا و فرانسه چنین می‌گوید:

۱- Tocqueville Alexis (1805-1859) سیاست‌مدار و نویسنده فرانسوی و حقوقدان. او در سفر ۱۸ ماهه خود جهت بررسی سیستم جزائی و امور زندان‌های آمریکا، این کشور را از هر نظر مورد واکاوی قرار داد و مشاهدات خود را با عنوان تحلیل دموکراسی آمریکا در سال ۱۸۳۵ منتشر کرد. کتابی که اثرگذاری گسترده‌ای داشت و تا ۱۸۵۰ سیزده بار چاپ گردید. توکویل در سال ۱۸۳۹ به سمت نمایندگی فرانسه تعیین گردید و در صف مخالفان لویی قرار گرفت. نطق‌های او در مجلس نمایندگان مکمل آثار اجتماعی اوست. بعد از انقلاب ۱۸٤۸ فرانسه، در سال ۱۸٤۹ وزیر خارجه فرانسه گردید. بعد از کودتای ۱۸٥٤ در فرانسه، از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی کناره‌گیری کرد.

توکویل دموکراسی را به‌عنوان یک پدیده مجزا نمی‌شناخت بلکه معتقد بود که دموکراسی دارای جنبه‌ها و جهات متعدد و مختلف است. او اعتقاد داشت که مساوات برای بشریت یک سرنوشت محتوم است که گریزی از آن نیست. او به حفظ شخصیت انسانی و احترام به آزادی معتقد بود. از طرف دیگر حس مساوات‌طلبی را قوی‌ترین انگیزه انسان می‌دانست و در این اندیشه بود که چگونه می‌توان آزادی و مساوات را با هم تلفیق کرد. در کتاب تحلیل دموکراسی آمریکا، او به ظواهر

«در میان چیزهای تازه‌ای که در آمریکا نظر مرا جلب کرد، هیچ کدام به اندازه مشاهده مساوات و برابری امکانات برای مردم در من اثر نگذاشت. خیلی زود متوجه شدم که این عامل چه تأثیر شگفتی در جریان امور اجتماع دارد. در نتیجه همین مساوات است که جامعه نظم اجتماعی و مسیر معینی را تعقیب کرده است. قوانین، گردش خاص یافته‌اند، دولت‌ها تجربیات جدیدی آموخته و افراد نظریات خاصی به دست آورده‌اند. خیلی زود متوجه شدم که دایره نفوذ مساوات از دایره نفوذ سیاست و حدود قوانین وسیع‌تر است و تسلط و تأثیر آن در امور اجتماعی کمتر از حکومت نیست. همین عامل است که در مردم نظریه و فکر اجتماعی ایجاد می‌کند، احساسات و عواطف خلق می‌کند، راه و رسم زندگی را یاد می‌دهد و بالاخره در آن چیزهایی هم که مخلوق او نیست، تأثیر می‌گذارد و جرح و تعدیل می‌کند. هر چه بیشتر در جامعه آمریکا مطالعه کردم، می‌دیدم مساوات و برابری امکانات، عامل محرکه‌ای است که همه عوامل دیگر از آن سرچشمه می‌گرفتند و در مشاهدات خود همه‌جا با آن روبه‌رو می‌شدم. تو گفتی مرکزی است در آمریکا که همه چیز به دور آن گردش می‌کند. وقتی فکرم به نیمکره خودمان (اروپا) متوجه می‌گردید و نمای آن را در نظر می‌آوردم، تقارنی میان دنیای جدید (آمریکا) و قدیم (اروپا) به نظرم می‌رسید. می‌دیدم که اگرچه مساوات و برابری امکانات در دنیای قدیم (اروپا) هنوز مانند آمریکا توسعه نیافته است و به حدود نهایی خود نرسیده است ولی هر روز بیشتر از روز پیش در حال توسعه است و دریافتم این دموکراسی که در آمریکا ناظر آن بودم در اروپا نیز با سرعت به دوران تسلط خود نزدیک می‌شود. انقلاب عظیمی در میان ما جریان دارد که همه ناظر آن هستند. ولی همه به یک طرز درباره آن قضاوت نمی‌کنند. عده‌ای آن را به نظر پدیده جدیدی نگاه می‌کنند و وجود آن را تصادفی می‌شناسند، به این جهت گمان می‌کنند ممکن است آن را متوقف ساخت. درحالی‌که عده‌ای دیگر آن را ادامه یک جریان داغی می‌دانند که از همه عوامل دیگری که تاریخ به یاد دارد دارای قدمت و استقامت بیشتری است. به این

سیمای آمریکا، وضع اجتماعی آنگلو آمریکن، نظام اداری، سیاسی، حقوقی، قوه قضائیه، قانون اساسی فدرال، قوه مجریه، مقننه، حکومت، امتیازات دموکراسی، قدرت نامحدود اکثریت، حال و آینده نژاد در آمریکا پرداخته است.

جهت مقاومت در مقابل آن را ممکن و مقدور نمی‌دانند. ... هرچه جامعه با گذشت زمان، تمدن و ثبات بیشتری تحصیل می‌نماید، روابط مردم با یکدیگر زیادتر و متعددتر می‌شود، احتیاج به قوانین مدنی بیشتر احساس می‌گردد ... پیشرفت تدریجی در راه حصول مساوات و برابری یک خواست الهی است و مانند همه خواسته‌های پروردگار، عالم‌گیر و ابدی است و از دایره قدرت‌های بشری خارج است، همه حوادث و تمام افراد در راه پیشرفت آن خدمت کرده‌اند. آیا عاقلانه است که تصور شود این سیر تدریجی را که از زمان‌هایی چنین دور سرچشمه گرفته است، یک نسل بتواند متوقف نماید؟ ... تعلیم و هدایت دموکراسی و تا حد امکان تعدیل معتقدات و ایجاد نظم و انتظام در جریان آن و جبران تدریجی خامی‌های آن با تجربیات حاصله از علوم و آموختن منافع حقیقی دموکراسی و تطبیق دادن حکومت با زمان و مکان و هماهنگ ساختن آن با مقتضیات و افکار مردم، این‌هاست آنچه در زمان ما زمامداران ناگزیر از رعایت آن هستند.»[۱]

دنیای جدید، علم سیاسی جدید می‌خواهد، چیزی که ما بدان توجه نداریم. درحالی‌که میان رودخانه خروشان قرار گرفته‌ایم و با سماجت و اصرار به خس و خاشاکی که از ساحل پیداست چشم دوخته‌ایم. جریان آب ما را می‌کشاند و به پرتگاه نزدیک می‌کند ... تسلیم به زور شدن و عادت کردن به اطاعت، انسان را پست و منحط نمی‌کند. پستی و انحطاط وقتی چیره می‌گردد که انسان خود را تسلیم قدرتی نماید که در نظر او نامشروع باشد و به اجبار از کسانی اطاعت نماید که در نظر او تجاوزکار و غاصب شناخته شوند ... در یک جامعه دموکراتیک، شور و هیجان آلوده به تعصب وجود ندارد، اما دانش و تجربه، مردم را وادار به فداکاری می‌کند. افرادی که همه به یک اندازه احساس ضعف می‌کنند در مقابل هم‌نوعان خویش متقابلاً خود را محتاج می‌بینند و چون متوجه می‌شوند که بدون همکاری متقابل جلب مساعدت دیگران مقدور نیست، بدین حقیقت پی می‌برند که منافع فردی و اجتماعی از یکدیگر جداناشدنی است ...[۲]

۱- دوتوکویل- آلکسی، تحلیل دموکراسی در آمریکا، مترجم مقدم مراغه‌ای- رحمت‌الله، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، صفحات ۶۹-۶۵

۲- منبع قبل، صفحات ۷۴-۷۱

ایالات متحده آمریکا با چنین رویکردها و مضـــامینی از نیازها، خواســـت‌های افراد و با بهره‌گیری از تجارب و علم و دانش شـــرایط عصـــری خود، توانســـت نســـبت به تدوین اعلامیه استقلال و سپس قانون اساسی خود اقدام کند. در هر دو متن اعلامیه استقلال و قانونی اســـاســـی، برابری افراد، برابری و مســـاوات در حق انتخاب‌ها و بهره‌گیری از فرصت‌ها، مورد تأکید قرار گرفت.

با نهادینه کردن مضامین این دو بود که جامعه و کشور تازه‌تأسیس ایالات متحده آمریکا، توانســـت برای اولین بار از میان اقوام، ملل، نژادها، آیین‌ها و تفکرات گســـترده و بعضـــاً متضادی که در بین خود داشتند، جامعه‌ای با رویکرد وحدت- کثرت و کثرت- وحدت و چرخه‌های مهم و بنیادین «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» و «دولت- ملت- کشـور» را شـکل دهند و گشـایش‌های بعدی را از تحقق این رویکردها برای خود داشـته باشند. توکویل در این باره می‌گوید:

«در جهان کنونی تنها یک کشـور وجود دارد که انقلاب اجتماعی تقریباً به حدود طبیعی خود رســـیده اســـت. در آنجا انقلاب آرام و به راحتی پیشـــرفت کرد و به بیان دیگر می‌توان گفت نتایج انقلابی که در دنیای قدیم (اروپا) جریان داشـــته بدون انقلاب در آمریکا استقرار یافته است. مهاجرینی که در اوایل قرن ۱۷ برای اقامت به آمریکا عزیمت کردند، دموکراســـی را از افرادی که در دنیای قدیم (اروپا) علیه آنها مبارزه می‌کردند، تجربه نمودند. اما اصـول دموکراسـی را جدا از اشـخاص در سـواحل دنیای جدید (آمریکا) مسـتقر سـاختند. در آنجا نهال آزادی رشـد یافت و هماهنگ با رسـوم و سـنن در قوانین ریشـه دوانید و شـکفته شـد. در نظر من قطعی اسـت که ما دیر یا زود مانند آمریکایی‌ها به همان درجه از برابری و مسـاوات و امکانات فردی خواهیم رسـید. از ذهن من کاملاً به دور اسـت که ادعا کنم آمریکایی‌ها حکومتی را تشـکیل داده‌اند نوع حکومت منحصـر به فردی اسـت که برای اسـتقرار دموکراسـی ضـرورت دارد ... هدف من آن نیسـت که به یـک نوع خـاص از حکومـت توجـه کنم. انقلاب در آمریکـا در نظر من واقعیتی اســـت که انجام یافته و هنوز در حال انجام گرفتن اســـت. از میان مللی که دســـتخوش انقلاب بوده‌اند، ملتی را انتخاب کردم که در آنجا انقلاب بیشـــتر توسعه‌یافته‌تر و آرام‌تر پیش رفته است. در آمریکا به ماورای آمریکا توجه داشتم،

به تمایلات و خصایص و هیجانات و خواسته‌های آنان توجه داشتم. در این اندیشه بودم که تحقیق کنم از دموکراسی چه بیم‌ها و چه امیدهایی می‌توان در سر پرورانید. می‌توان گفت که در آمریکا دموکراسی بدون برخورد به مانع در جهت تمایلات طبیعی خود پیش رفت و من درصدد یافتن آن بودم که نفوذ و تأثیری را که مساوات و برابری امکانات که افراد احراز کرده‌اند و همچنین اثرات حکومت دموکراسی را در روابط مدنی، عادات، اخلاق، افکار مردم دریابم.»[1]

۱۵-۷-۲-۱- قانون اساسی آمریکا

قانون اساسی آمریکا پس از اعلامیه استقلال در سال ۱۷۷٦ در دستور کار رهبران استقلال قرار گرفت و متن آن در تاریخ ۱۷۸۹ به تصویب رسید.

این قانون اساسی یکی از قدیمی‌ترین و تأثیرگذارترین قانون های اساسی موجود در جهان است. در مدت دو و نیم قرن از تهیه و تصویب آن، هنوز چارچوب‌های بنیادین این قانون از اعتبار برخوردار بوده است و تغییر نکرده است. در طول این مدت صرفاً اصلاحیه‌هایی به آن افزوده شده است. روح حاکم بر این قانون اساسی مهم با آثار نشر گسترده‌اش براساس سه محور اصلی و به‌عنوان محورهای غیرقابل تغییر در نظر گرفته شده است:

۱. تفکیک قوا در ایالات متحده آمریکا
۲. نظام انتخاباتی
۳. نظام فدرالی

این ۳ محور بسیار مورد تأکید رهبران استقلال آمریکا بوده و مضامین آن برگرفته از آثار صاحب‌نظران عصر روشنگری همچون جان لاک، روسو، منتسکیو بوده است. رهبران استقلال و تدوین‌کنندگان قانون اساسی آمریکا هم بنا بر اعتقادی که خود داشتند و هم در پاسخ به مطالبات مهاجرین انگلیسی و اروپایی و بازرگانان ناراضی از نظام استبدادی پادشاه بریتانیا بر آنها، هر گونه استبداد مطلقه را نفی و برابری را جز مطالبات بنیادین قرار دادند[2] و آن را سرلوحه روابط اجتماعی و ساختن کشور نو براساس یک قرارداد اجتماعی قرار دادند. براساس این موازین است که بنیانگذاران آمریکا هم در اعلامیه

۱- دوتوکویل- آلکسی، صفحات ۸۰-۷۷

۲- برابری بین اقوام مهاجر اروپایی به آمریکا نه برابری با سرخ‌پوستان و برده‌های سیاه‌پوست. برابری سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان بعداً در طی جنگ‌ها و مبارزات و با تأخیر زمانی بسیار زیاد، در آمریکا صورت گرفت.

استقلال و هم در اصول قانون اساسی، نظام حکومتی را به گونه‌ای طراحی نمودند که از قدرت گرفتن فرد یا گروهی جلوگیری شده و اجازه ندهند آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان خدشه‌دار شود.

توجه به آزادی‌های فردی و اجتماعی در منشور حقوق قانون اساسی به طور ویژه تجلی پیدا کرده است. اهمیت توجه به منشور حقوق اساسی مردم و جامعه آن چنان بوده است که از ۲۷ اصلاحیه قانون اساسی که از سال ۱۷۸۹ به تصویب رسیده است، بسیاری از این اصلاحیه‌ها در رابطه با تثبیت جایگاه آزادی‌های فردی و اجتماعی و محدودتر شدن قدرت دولت، بوده است. اصلاحیه‌های قانون اساسی در رابطه با جایگاه حقوق اساسی مردم و جامعه در آمریکا به ده مورد می‌رسد که از آنها به نام سند حقوق یا منشور حقوق ایالات متحده آمریکا[1] یاد می‌کنند. این اصلاحیه‌ها و متمم‌های قانون اساسی همگی قدرت دولت فدرال را محدود و حقوق شهروندان را تضمین کرده است. این منشور در معیارهای تصویب قوانین کشوری و حقوقی و نظم اجتماعی و زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم تأثیر بسیاری داشته است. برای جلوگیری از خودکامگی دولت فدرال و تضمین بیشتر حقوق شهروندان این اختیار به مردم داده شده است که با ایجاد گروه‌های مدنی برای مقابله با خودکامگی احتمالی زمامداران و جلوگیری از ایجاد استبداد در این کشور، بتوانند عکس‌العمل نشان دهند.[2] اختیارات گسترده‌ای در وضع قوانین به قوه مقننه یا کنگره ایالات متحده آمریکا و متشکل از دو مجلس که مسئولیت قانون اساسی را دارند یعنی مجلس نمایندگان و مجلس سنا (که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند) داده شده است.حفظ وحدت میان ایالات پنجاه‌گانه و نفی سلطه دولت فدرال بر استقلال عمل دولت‌های ایالتی، یکی از دغدغه‌های مهم و بنیادین، رهبران واضع اعلامیه استقلال و قانون اساسی بوده است.

در تاریخ جهان اولین بار بود که پایبندی همه‌جانبه به منشور حقوق (افراد و جامعه) و برپایی نظم اجتماعی و حاکمیتی با رویکردهای «تمرکز- عدم تمرکز» (محدودیت قدرت در دولت فدرال و پخش همه‌جانبه قدرت به دولت‌های ایالتی و جامعه مدنی) در سپهری از قراردادهای اجتماعی، تدوین، نهادمند و عملیاتی شد. به سخن دیگر

1- United States Bill of Rights

۲- در همین راستاست که با آغاز به کار چهل و پنجمین رئیس جمهورآمریکا یعنی دونالد ترامپ و مصوبه‌های او در رابطه با محدودیت ورود خارجی‌ها به آمریکا، مردم و نهادهای مدنی اعتراضات گسترده‌ای را پی‌ریزی کردند و دنیا شاهد مخالفت ایالت‌ها با این مصوبه بود.

ایالات متحده آمریکا اولین کشـــوری اســـت که پا به مدار دولت مطلقه (با حوزه نفوذ کامل سرزمینی و جمعیتی) گذاشت. این دولت مطلقه به صورت مردم‌نهاد (قدرت از آنِ مردم) نه به صـــورت پادشـــاهی مســـتبد (قدرت مطلقه فردی) درپی دســـتیابی به نظمِ اجتماعی با دسترسی باز بود. در این قانون اساسی پخش قدرت بین صاحبان آن یعنی مردم و جامعه به صـــورت همه جانبه صـــورت گرفته و از آثار پیش‌برنده، این پخش و عدم تمرکز (مردم‌سالاری) جامعه حداکثر بهره را برده است و از طرف دیگر نسبت به ایجاد تمرکز قدرت به صورت دولت فدرال و رابطه آن با ایالت‌ها اقدام شده است. این فرایندهای پخش حداکثری قدرت بین مردم، جامعه، ایالت‌ها و دولت فدرال و شبکه و سپهر شدن همه آنها، قدرت خود را در یک جریان بده- بستان و چرخه‌های «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» و «دولت- ملت- کشور»، تجلی خود را داده است. از ویژگی‌های مهم این قانون اساسی این است که در زمان خود مشابه‌ای نداشت. پس از اعلامیه استقلال و تدوین قانون اساسی آمریکا و برپایی دولت ایالات متحده در ابتدای قرن ۱۹، پایتخت کشور از فیلادلفیا به واشنگتن دی‌سی منتقل شد. خرید ایالت لوئیزیانا از فرانسوی‌ها در سال ۱۸۰۳ وسعت آمریکا را بزرگ‌تر کرد. بریتانیا که نگران موقعیت خود در الباقی ایالات آمریکا و کانادا بود، در سال ۱۸۱۲ بار دیگر به آمریکا لشکرکشی کرده و پایتخت جدید واشنگتن دی‌سی را به آتش کشید، اما نتوانست کاری از پیش ببرد.

دو واقعه بزرگ در قرن ۱۹ در سرنوشت کشور آمریکا تأثیر بسزایی داشته است: یکی از این دو جنگ‌های داخلی آمریکا در سال ۱۸۶۱[1] به‌خاطر عدم پذیرش ایالت‌های جنوبی (مشهور به ایالات مؤتلفه آمریکا[2]) از فرامین و قوانین حاکمیت مرکزی یا دولت فدرال و در تلاش برای دستیابی به اختیارات بیشتر در ایالات جنوبی و ازجمله حق داشتن برده و نظام برده‌داری است. این جنگ در سال ۱۸۶۵ با پیروزی شمالی‌ها خاتمه یافت و به یکپارچگی کشور ایالات متحده آمریکا منجر شد. در سالیان بعد از جنگ، آمریکا

۱- این جنگ‌ها با ۶۰۰/۰۰۰ کشته و ۵۰۰/۰۰۰ زخمی از خونین‌ترین جنگ‌ها در تاریخ آمریکا بود. جنگ‌هایی که بین ایالات شمالی با جنوبی‌ها بود.

۲- Confederate States of America ائتلاف ۱۱ ایالت جنوبی در بین سال‌های ۶۵-۱۸۶۱ که طرفدار نظام برده‌داری و در تقابل با اتحاد ایالات شمالی آمریکا بودند.

نسبت به خرید سرزمین آلاسکا از روسیه اقدام کرد که این امر اهمیت و وسعت بیشتری به این کشور تازه تأسیس بخشید.[۱]

از دیگر حوادث مهم، ترور آبراهام لینکلن شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا[۲] در ۱٤ آوریل ۱۸٦٥بود که پس از اعلام غیرقانونی بودن برده داری در متمم سیزدهم قانون اساسی اتفاق افتاد.

رهبران استقلال آمریکا متأثر از روشنفکران اروپایی (جان لاک، منتسکیو، روسو و ...) ، در تلاش بودند که گفتمان نظری این روشنفکران را به یک گفتمان عملی و نهادمند و قابل اجرا (قانون اساسی) درآورند. به همین جهت، این رهبران با توجه ویژه به آزادی، حریم خصوصی، مالکیت، برابری حقوق و ... به تدوین قانون اساسی اقدام کردند. این امر در شرایط زمانی خود، یک انقلاب بزرگ قلمداد می‌شود. درواقع انقلابی بزرگ را با تاسی از انقلاب شکوهمند انگلستان، بدون کشتار و هزینه‌های رایج در غرب (اروپا) در این سرزمین نو شکل دادند. این قانون اساسی دستاوردهای بزرگی برای آمریکا با آثار بازنشر برای جهانیان به ارمغان آورد. این قانون اساسی کشور تازه‌ای را شکل داد. کشوری که براساس این رویکردها در تاریخ جهان نو، منشأ آثار و پیامدهای گسترده‌ای شد. کشوری که آرا و نظرات آزادی‌خواهی و حکمرانی را از اروپا گرفت، ولیکن در تبدیل این نظرات به گفتمان واحد در بین رهبران خود پیشرو شد. گفتمانی که با نظم اجتماعی که ساخت، تجلی خود را در اعلامیه استقلال و قانون اساسی به نمایش گذاشت. نمایشی از تفکیک قوا در حوزه حاکمیت و دولت، در نشر قدرت از دولت فدرال بر دولت‌های ایالتی، از قدرت دولت بر مردم و نهادهای مدنی، تشکیل سپهر و

۱- فروش ایالت آلاسکا طی معاهده سال ۱۸٦۷ بین امپراطوری روسیه و آمریکا صورت گرفت؛ امپراطوری روسیه که در سال ۱۷٤۱ پرچم خود را بر این سرزمین برافراشت. این منطقه سردسیر، دادوستد محدودی با بومیان داشت. روس‌ها نگران شکست خود از بریتانیا و از دست دادن این منطقه بودند. در این عصر، روسیه درگیر جنگ‌های کریمه بود و نیازمند منابع مالی. این نگرانی از انگلستان و نیاز به پول، روسیه را متقاعد به فروش منطقه آلاسکا به وسعت ۱٥۱۸/۸۰۰ کیلومترمربع کرد. در آمریکا عموماً موافق خرید و بعضی مخالف آن بودند. ویلیام سیورد (William H. Seward) وزیر خارجه آمریکا در عصر آبراهام لینکلن (Ebraham Lincoln) و اندرو جانسون (Andrew Johnson) برای خرید آلاسکا بسیار تلاش کردند و با توجیه اینکه این سرزمین مهم و دارای منابع زیرزمینی غنی و ظرفیت بالای شیلات و ماهی است و تلاش گسترده در مجلس آمریکا، خرید رسمی این ایالت به مبلغ ۷/۲ میلیون دلار (هر هکتار ۲ پنی) را به تصویب رساندند. آمریکا با این خرید، هم به وسعت سرزمینی خود افزود و هم موقعیت سوق‌الجیشی خود را بسیار ارتقا بخشید و هم صاحب منابع ارزشمندی همچون طلا، نفت و شیلات و سایر معادن شد.

۲- در ۱٤ آوریل ۱۸٦۸ آبراهام لینکلن مورد سوءقصد قرار گرفت و اولین رئیس جمهور ترور شده این کشور شد. ترور او در تئاتر نمایش و توسط هنرپیشه‌ای (جان ویلکز بوت) از مخالفان سرسخت سیاست مبارزه با برده‌داری و تبعیض نژادی صورت گرفت.

یکپارچگی در کلیت کشـــور و برپایی منظومه‌های هماهنگ و هم‌گرا از روابط و اجزای قدرت بین دولت و ملت، و نمایشـی از روابط نوین در چرخه «دولت- ملت» براسـاس آزادی و دموکراسی.

این نظم اجتماعی، دولت مطلقه مردم‌نهاد (مردم‌ســـالاری) را برای اولین بار در جهان شـــکل داده و برتری خود به اروپا و جهانیان (که از دولت‌های مطلقه اســـتبدادی یا از هرج‌ومرج قدرت و بی‌ثباتی در آن عصر، در رنج و گرفتاری بودند) را نشان داد. انقلاب آمریکا نمایشـی از گفتمان قدرت و آزادی‌خواهی را به نمایش گذاشـت و آن را عملیاتی و نهادمند ساخت که در تاریخ جامعه بشری، تا آن تاریخ نمونه‌ای از آن دیده نشده بود. در پرتو انقلاب آمریکا، صدور اعلامیه استقلال و تصویب قانون اساسی آمریکا و تولد کشور جدید و شکل‌گیری مناسبات پیش‌برنده در یک نظم اجتماعی نوین شکل گرفت، که آثار گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هم برای دنیا و هم برای بسترهای رشد و توسعه اقتصادی در آمریکا درپی داشت.

۳-۷-۱۵- انقلاب خونین فرانسه گرفتار در استبدادی نوین

در کنار سـلطنت انگلسـتان، پادشـاهی فرانسـه دیگر حکومت اروپایی بود که توانسـت از همـان آغاز نظام ســـلطنتی مطلقه خود را به بهترین وجه تحکیم و تثبیت نمـاید. این تحکیم و ثبات مرهون اسـتمرار خاندان سـلاطین این سـرزمین در طی زمان طولانی بوده است.

از سال ۹۸۷ دودمان کاپسین[1] بر فرانسه حکمروایی داشتند. برخورداری کشور فرانسه از املاک مرغوب ، موقعیت جغرافیایی ویژه و قرار گرفتن سـرزمین کاپسـین ها در شـبکه عمده بازرگانی بین شمال و مرکز فرانسه، توسعه تجارت و عوارض و مالیات بازرگانی، به قدرت این پادشـاهی افزود. پادشـاهان کاپسین‌ها با حمایت از شـهرنشینان، به تضعیف همه‌جانبه قدرت سـینیورهای فئودال و با حمایت طبقه روحانی کلیسـا به تحکیم قدرت خود پرداختند. کاپسین‌ها تا ۱۳۲۸ سلسله پادشاهی خود را بی‌وقفه و با اقتدار در فرانسه ادامه دادند. این سـلسـله پادشـاهی، پاریس را مرکز اقتدار خود قرار داد و قصـر سـلطنتی

۱- House of Capet که از دودمان کاپتی بوده که از سـال ۹۸۷ تا ۱۳۲۸ بر فرانسـه فرمان راندند. پادشـاهان این سـلسـله هوگ کاپه، روبر دوم، هانری یکم، فیلیپ یکم، لوئی ششم، فیلیپ دوم، لوئی هشتم، لوئی نهم، فیلیپ سوم، فیلیپ چهارم، لوئی دهم، ژان یکم، فیلیپ پنجم و شـارل چهارم می‌باشـد. خاندان کاپتی‌ها پس از کارولنژی‌ها بر فرانسـه حکمرانی داشـتند و پس از آنها سه نحله والواها، بوربون‌ها و افسران بر فرانسه حکومت راندند.

خود را در این شـهر مسـتقر کردند. در این پادشـاهی مراسـم و آیین‌های کلیسـایی و به‌کارگیری نمادهای دینی از تصـویر مریم باکره رواج گسـترده‌ای داشـت. بعد از دوران کاپسـین‌ها یا کاپتی‌ها، دودمان والواها[۱] و سـپس دودمان بوربون[۲] بر فرانسـه حکومت داشـتند. این خاندان تا پیش از انقلاب کبیر فرانسـه بر این کشـور حکمرانی داشـتند. در همین عصر در کنار پیدایش نحله‌های پادشاهی انگلستان و فرانسه، پادشاهی‌های اسپانیا و اسکاندیناوی در اروپا به‌تدریج شکل گرفت.[۳]

فرانسه طی سال‌های ۱۷۸۹-۱۷۷٤ فرایندهای شتابانی را در افول و سقوط نظم اجتماعی متکی بر فئودالیسـم قدرتمند خود سـپری کرد. دولت اشـرافی، مسـتبد و پادشـاهی لوئی شـانزدهم و پیوند تاریخی او با اشـراف، نجبا و فئودالیسـم، نتوانسـت در مقابل مطالبات نوین رنسـانس، مرکانتلیسـم و اصـلاحات دینی مردم تاب‌آوری لازم را داشـته باشـد. دستگاه حکومت لوئی شانزدهم نه استبداد حکومت پروس را داشت و نه فساد حکومت انگلسـتان را برعکس دسـتگاه حکومتی دارای افراد خوب و مردان توانای بسـیاری بود، مشکل در این بود که دستگاه حکومت لوئی شانزدهم و سلطنت بوربون‌ها نتوانسته بود فرانسـه را با رشـد و توسـعه اقتصـادی و فکری مردم همگام سـازد. انقلاب به این علت زودتر از جاهای دیگر سـراغ فرانسـه آمد که طبقه متوسـط از هر ملت معاصـر دیگری به مرحله والاتری از خرد و دانش رسـیده بود و افکار هشـیار و برانگیخته شـده اتباعش انتظاراتی از دولت داشتند که مشخص‌تر از خواست‌هایی بود که دولت‌های دیگر ناچار بودند آنها را برآورده سازند.[٤]

از جهت نظری و ظاهری قدرت پادشاه مطلق بود. بر طبق سنت خاندان بوربون، پادشاه تنها قانونگذار، مرجع اصـلی قوه اجرائیه و دادگاه عالی بود. او می‌توانسـت دسـتور دهد هر فردی در فرانسـه دستگیر شـود و به‌طور نامحدود در زندان بماند، بدون این که دلیلی

۱- Valois پادشاهان این سلسله فیلیپ ششم (خوشبخت)، ژان دوم (معروف به نیک)، شارل پنجم (معروف به خردمند)، شارل ششـم (معروف به دوسـت‌داشـتنی)، شـارل هفتم (معروف به پیروز)، لوئی یازدهم (معروف به عنکبوت جهانی)، شـارل هشـتم (معروف به مهربان)، لوئی دوازدهم (معروف به پدر ملت)، فرانسـوای یکم، هانری دوم، فرانسـوای دوم، شـارل نهم و هانری سوم. این سلسله از ۱۳۲۸ تا ۱۵۸۹ پادشاهی فرانسه را برعهده داشتند.

۲- بوربون‌ها (Bourbon) هانری چهارم، لوئی سیزدهم، لوئی چهاردهم، لوئی پانزدهم، لوئی شـانزدهم، لوئی هیجدهم و شـارل دهم از ۱۵۸۹ تا ۱۸۲٤ پادشاهی فرانسه را عهده‌دار بودند.

۳- پادشاهی کاستیل‌ها در اسپانیا و شبه‌جزیره ایبری در قرن یازدهم به بعد و شکل‌گیری نظامات پادشاهی و سلطنتی از اقوام آواره نورمان‌ها در نواحی اسکاندیناوی شکل گرفت اما در این دوران این حکومت‌ها از ثبات لازم برخوردار نبودند.

٤- دورانت- ویل، کتاب روسو و انقلاب، بخش دوم، صفحه ۱۱٥٤

اقامه کند. پادشاه دستگاه پرهزینه‌ای را به ارث برده بود و این دستگاه خود را برای اداره امور و حفظ حکومت اجتناب‌ناپذیر می‌دانست. در سال ۱۷۷٤ دربار ورسای شامل خاندان سلطنت، ۸۸٦ نجیب‌زاده با همسران و اطفال‌شان بود. به این عده باید ۲۹۵ آشپز، ٥٦ شکارچی، ٤۷ موسیقیدان، ۸ معمار و انواع منشی‌ها، روحانیون، پزشکان، پیک‌ها، محافظان و ... را اضافه کرد که حدود ٦۰۰۰ نفر در کاخ و با حدود ۱۰/۰۰۰ سرباز محافظ بودند هر یک از اعضای خاندان سلطنت برای خود دربار جداگانه‌ای داشت. ملکه ماری آنتوانت ولخرج‌ترین عضو دربار بود که خود را با البسه گران‌بها، جواهر، کاخ‌های متعدد، اپرا، مجالس رقص سرگرم می‌کرد. مبالغ هنگفتی در قمار می‌باخت و با سخاوت زیاد و بی پروا مبالغ هنگفتی به نورچشمی‌های خود می‌داد.[۱]

فرانسه قرن ۱۸ با چنین مختصاتی از یک دولت استبدادی پرهزینه و تحت تأثیر جریان‌های فکری عصر روشنگری همچون ولتر، روسو، منتسکیو، مرزبندی‌های طبقاتی و اشرافی را در نظم اجتماعی جامعه، فروریخته و پی‌ریز مرزبندی‌های جدیدی بین آحاد مردم در یک نظم اجتماعی نوین براساس هم‌گرایی و برابری شد.

علت اصلی انقلاب نابرابری موجود میان واقعیت اقتصادی و ساختار سیاسی یعنی میان اهمیت بورژوازی در تولید و تملک ثروت از یک طرف و مشارکت نداشتن طبقه متوسط به بالا در دولت علیرغم آگاهی از توانایی‌های خویش بود بعلاوه از نقش کم‌اهمیت خود دل‌چرکین بود.

انحصار اجتماعی و تفرعن نجبا، اعضای این طبقه را سخت ناراحت می‌کرد. مردم شاهد این امر بودند که نجبا خزانه کشور را خالی می‌کنند تا به مصرف هزینه‌ها و میهمانی‌های مجلل برسانند. درعین‌حال مشاغل و مناصب از کسانی دریغ می‌شد که فعالیت‌ها و اقدامات مبتکرانه آنها اقتصاد (مالیات‌دهی) فرانسه را گسترش داده بود و پس‌انداز آنها در این وقت از خزانه دولت حمایت می‌کرد و باز آنان مشاهده می‌کردند که روحانیون یک سوم درآمد کشور را به خود اختصاص داده بودند تا معتقداتی را حفظ کنند که تقریباً همه فرانسویان تحصیل‌کرده آن را قرون وسطایی و کودکانه می‌پنداشتند. طبقه متوسط مایل نبود که نظام سلطنتی را براندازد. ولی دل به این بسته بود که آن را تحت تسلط خود درآورد. آنها با دموکراسی‌خواهی فاصله زیادی داشتند

۱- منبع قبل، صفحات ۱۱٥٦-۱۱٥٥

ولی حکومت مشروطه‌ای می‌خواستند که در آن هوش و خرد همه طبقات در قانونگذاری، اداره امور، تعیین خط مشی‌ها تأثیر بگذارد. آنها خواهان آزادی از قید مقررات دولتی بودند. آنها با کمک دولت به دهقانان و جمعیت‌های شهرنشین در تأمین هدف‌های طبقه متوسط مخالفتی نداشتند. بلکه اساس انقلابی که راه انداختند برای برانداختن حکومت و روحانیون بود. نارضایتی روستاییان از نظام فئودالیته و نارضایتی شهری از هزینه‌های دربار، ارتش و نجبا و روحانیون بودکه شعله‌های انقلاب را برافروخت و نیروها و مردم را در پیکره‌ای به نام انقلاب کبیر فرانسه[1] تجمیع کرد.

در گذر زمان، همه مردم به‌تدریج خواستار انقلاب شدند. نیروهای انقلابی تحت تأثیر نفوذ اندیشه‌های نوین متفکران قرار داشتند و از این اندیشه‌ها برای گرمی بخشیدن به خواست‌های خود استفاده کردند. هم تبلیغات فیلسوفان و هم فیزیوکرات‌ها و هم کمونیست‌های پراکنده، اندیشه‌ها را برای این انقلاب شکل دادند.[2]

در عصر انقلاب کبیر فرانسه، این کشور با ۲۵ میلیون نفر جمعیت، پرجمعیت‌ترین کشور اروپا محسوب می‌شد. در سال ۱۷۸۰ روسیه ۲٤، ایتالیا ۱۷، اسپانیا ۱۰، بریتانیا ۹، پروس ۸/٦، تریس ۷/۹، ایرلند ٤، بلژیک ۲/۲، پرتغال ۲/۱، سوئد ۲، هلند ۱/۹، سوئیس ۱/٤، دانمارک ۰/۸، نروژ ۰/۷ جمعیت داشت. پاریس با ٦۵۰ هزار نفر جمعیت

۱- شورش مردم علیه نظام پادشاهی لویی شانزدهم از دودمان بوربون‌ها و آغاز انقلاب را برخی در حمله مردم به زندان باستیل، برخی مه ۱۷۸۹ و پایان آن را ۱۷۹۵ یا ۱۷۹۹ و برخی ۱۸۰٤ زمان اعلام امپراطوری ناپلئون و برخی تا پایان دوره ناپلئون ۱۸۱۵ اعلام کرده‌اند. سرفصل‌ها و نکات مهم و رویکردهای انقلاب فرانسه به قرار زیر است:
بی‌کفایتی اقتصادی دولت و بدهی و ورشکستگی آن، کلیسای کاتولیک فرانسه دارای بزرگ‌ترین اراضی کشور و وضع مالیات بر محصولات کشاورزی و فشار بر مردم، هزینه‌های اشرافی دربار لویی شانزدهم، قیمت بالای نان و مواد غذایی، قحطی و سوء تغذیه گسترده، خشم از نظام استبداد سلطنتی، خشم طبقات حرفه‌ای و بازرگانان و روشن‌فکران از تسلط اشراف و نجبا بر عرصه‌های کشور، تعارض کشاورزان با مالکین و فئودال‌ها، ناراحتی و خشم از امتیازات روحانیون، اختلاف و تعارض بین نمایندگان مجلس (نمایندگان طبقات عامه مردم با نمایندگان طبقات ممتاز اشراف و نجبا)، جدا شدن نمایندگان طبقات عامه مردم و اعلام مجمع ملی و تلاش برای وضع قانون اساسی جدید، هجوم مردم به زندان باستیل، لغو حقوق فئودالی، تصویب بیانیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه، اعلام آزادی به‌عنوان یک حق طبیعی و تساوی تمام شهروندان در برابر قانون، مصادره دارایی‌های کلیسا، وادار کردن شاه به امضای قانون اساسی جدید و سلطنت مشروطه، فرار شاه، دستگیری او، جنگ فرانسه با دول همسایه در حمایت شاه، اعدام شاه، برپایی انتخابات با شعار هرکس یک رأی، برپایی حکومت انقلابی‌های افراطی ۱۷۹۳ روبسپیر و برپایی دوره ترور و وحشت در این دوره ۱۰ ماهه، اعدام روبسپیر و پایان دوره وحشت ۱۷۹٤ تصویب قانون اساسی جدید در سال ۱۷۹۵ و معاهده صلح با کشورهای پروس، هلند و اسپانیا، تشکیل دولت جدید به نام دیرکتوری (French Directory) هیئت مدیره متشکل از پنج مقام اجرایی و دو حقوقدان به جای حکومت کنونی (French Consulate) و عدم موفقیت این دولت، به‌دست گرفتن قدرت توسط یک ژنرال ارتش انقلابی به نام ناپلئون بناپارت، برپایی امنیت در کشور و انتخاب ناپلئون به نام کنسول مادام‌العمر در سال ۱۸۰۲ واعلام امپراطوری فرانسه توسط ناپلئون در سال ۱۸۰٤.

۲- منبع قبل، صفحات ۱۳۷۱-۱۳٦۹

بزرگ‌ترین شـهر اروپا بود. مردم فرانسـه ۳ دسـته بودند: نجبا و اشـراف ۴۰۰/۰۰۰ نفر، روحانیون ۱۳۰/۰۰۰ و سایر افراد توده عادی و فرودست بودند.[۱]

جهت‌گیری‌ها و رویکردهای مهم انقلاب کبیر فرانسـه را در جهت اهداف این نوشـتار ، به اختصار می‌توان اینگونه مطرح کرد:

۱۵-۷-۳-۱- انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۹۹-۱۷۸۹)

این انقلاب مهم و تعیین‌کننده یکی دیگر از آثار رنسـانس، مرکانتلیسـم، اصـلاحات دینی و برپایی حکومت‌های مطلقه اسـت. این انقلاب زاییده قیام‌ها و شـورش‌های توده‌ای مردم فرانسـه در برابر استبداد و نابرابری بود. استبداد خاندان بوربون، فساد اشرافیگری، بورژوازی، نظام فئودالیته، باعث شکل‌گیری اعتراضات و جنبش‌هایی گردید که منجر به انقلابی مهم با شعار آزادی و برابری و برادری شد.

کشمکش بین بورژواها، روشن‌فکران و مردم با حکومت سلطنت مطلقه منجر به برپایی مجلس مؤسسان ملی گردید، مجلسی که لغو نظام فئودالی و لغو بیگاری کشیدن از رعایا و لغو نشان‌های فئودالیته و لغو عوارض کلیسایی را در دستور کار خود قرار داد. در روز ٤ ژوئن ۱۷۸۹ اعلامیه حقوق بشـر و شـهروندان فرانسـه تدوین و مقرر شـد در مقدمه قانون اسـاسـی بعدی گنجانده شـود تا حقوق شـاه و ملت تعیین گردد. در ۲۷ اوت ۱۷۸۹این متن به تصـویب مجلس رسـید و در ۱۳ سـپتامبر ۱۷۹۱ قانون اسـاسـی جدید، حکومت مشـروطه سـلطنتی با یک مجلس را اعلام می‌کند. این قانون اسـاسـی جدید به علت شکاف منافع بین طرفداران پادشاه مطلقه و آزادی‌خواهان، کاری از پیش نبرد و در ۱۰ اوت ۱۷۹۲ پادشاه عزل شده و جمهوری اول در ۲۲ سپتامبر ۱۷۹۲ اعلام می‌شود.

با شـروع جنگ فرانسـه با همسـایگان، دولت انقلابیون با رویکرد حکمرانی وحشـت و ترور برپا گردید. بعد از حکومت ترور و وحشـت، ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۹ در فرانسـه حاکم شـد. انقلاب فرانسـه را یکی از مهم‌ترین رویدادها از قرون وسـطی تا زمان خود می‌دانند. انقلابی با آرزوهای بزرگ که با تغییر دیدگاه صاحب‌نظران آن، این کشـور را از یک استبداد به یک دیکتاتوری نوین سوق داد (حکومت ناپلئون). اگرچه این انقلاب در آغاز به مقصـد نرسـید، اما رویکردها و اندیشـه‌هایش به‌مثابه زلزله‌ای سـنگین تمام ارکان

۱- جهت اطلاع بیشتر از طبقات مردم، وضع اقتصادی، تفکرات، ساختار دولت و نجبا، چگونگی اعتراضات، فتح زندان باستیل و اعتراضات به طرف کاخ ورسای، رجوع شود به کتاب: تاریخ تمدن نوشته ویل دورانت، عصر ناپلئون

حکومتی فرانســه و اروپا را درهم ریخت و تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر ســرنوشــت ملل و حکومت‌های مختلف اروپا و جهان در تمام قاره‌ها گذاشت.[۱]

انقلاب فرانسه منادی خیلی از ایده‌ها و پارادایم‌های جدید در عرصه زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گردید. این انقلاب فرانسه بود که با صدای رسا در ماده یک اعلامیه حقوق بشر خود اعلام کرد که:

انسان‌ها، آزاد به دنیا می‌آیند و محق‌اند از حقوق برابر برخوردار گردند و در تمام دوران زندگی‌شان با هم برابرند.

حقوق مســلم افراد همچون آزادی بیان و فکر در زمانی در این اعلامیه مورد تأکید قرار گرفت که غالب نقاط جهان به ویژه قاره کهن آســیا با تمدن‌های تاریخی آن همچون هند، چین، ایران، عثمانی و مصــر در نظم‌های اجتماعی متکی بر فئودالیســم و نظام‌های استبدادی به سر می‌بردند که حقوقی برای کسی متصور نبودند.

شــعار آزادی، برابری، برادری انقلاب فرانســه (که از عبارات اعلامیه حقوق بشــر این کشور است) از انعکاسی بسیار وسیع در سطح جهان برخوردار گردید.

فروپاشــی نظام فئودالیته، آزاد شــدن کشــاورزان از قیود فئودال‌ها، حذف امتیازات خاص اشراف، اعیان، روحانیون، لغو معافیت‌های اشراف و نجبا و کلیسا، حذف القاب اشرافی، اعلام حاکمیت از آنِ مردم نه پادشــاه، برخورداری از آزادی به‌عنوان یک حق طبیعی و اولیه، حاکمیت توده‌ها و برقراری دموکراســی، همه‌وهمه زایش انســان نو و جامعه‌ای نوین را برای فرانسه، اروپا و جهان بشارت داد.

در پرتو این انقلاب، تحولات جدیدی چون انتشــار گســترده افکار ســیاســی، چاپ کتب گوناگون، انتشــار مطبوعات، رشــد احزاب ، پیدایش جریان‌های فکری و ســیاســی، شــکل‌گیری پارلمان، قانون، دولت، نظارت، کنترل با ابعاد نوینی در فرانســه و ســایر دول معنی و مفهوم پیدا کرد.

برخورداری کلیســا و روحانیون فرانســه از مزایای ویژه، قرار گرفتن طبقه آنها همتراز طبقات اعیان و اشراف، طرفداری آنها از استبداد پادشاهی و مخالفت با آزادی، برابری و برادری و ترویج گفتمانی کلیسایی مبنی بر اینکه مردم در زمینه حکومت، فقط تکلیف و وظیفه دارند نه حق، همه این‌ها باعث شد که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را

۱- کورزین- فیلیس، انقلاب فرانسه، مترجم مهدی حقیقت‌خواه، چاپ ششم، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۵

نه‌تنها بر ضد کلیسا بلکه بر ضد دین و خدا برانگیزند. اینکه کلیسا مدعی شد که حکمران در مقابل مردم، مسئول نیست بلکه پادشاه در برابر خدا مسئول است ولی مردم در مقابل حکمران مسئولند و وظیفه دارند و مردم حق ندارند حکمران را بازخواست کنند که چرا چنین و چنان کرد؟ یا برایش وظیفه معین کنند که چنین و چنان کند، درست نیست. فقط خداست که می‌تواند اورا مورد پرسش و بازخواست قرار دهد.[1] مردم حقی بر حکمران ندارند ولی حکمران حقوقی دارد که مردم باید ادا کنند. ازاین‌رو میان اعتقاد به خدا از یک طرف و اعتقاد به لزوم تسلیم در برابر حکمران و سلب حق هرگونه مداخله‌ای در برابر کسی که خدا او را برای نگهبانی مردم برگزیده است تعارض پدید آمد. با چنین برداشتی از خدا بود که مردم فکر می‌کردند که اگر خدا را بپذیرند باید اختناق اجتماعی را نیز بپذیرند و اگر بخواهند آزادی اجتماعی داشته باشند باید خدا را انکار کنند. لذا بسیاری، آزادی اجتماعی را ترجیح دادند.[2] همین فرایندها بود که در فرانسه جریان‌های فکری لائیتسه (Laeticeh) ضد دین و سکولاریزم (Secularism) جدایی همه‌جانبه دین از سیاست را رقم زد و جریان‌های فکری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مهمی در تاریخ بشر از آن نشات گرفت.

اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، انسانی، حقوقی و اقتصادی مطرح در انقلاب فرانسه به عرصه‌هایی همچون حاکمیت توده‌ها، دموکراسی انسانی، حقوق بشر، فردگرایی، حقوق طبیعی و حقوق اساسی انسان و جامعه، رابطه قدرت و جامعه برای پی‌ریزی یک نظم اجتماعی نوین معنی و مفهومی عمیق و گسترده بخشید. عرصه‌های سیاسی، فلسفی و اجتماعی جدیدی که برخورداری از دموکراسی و آزادی را به‌عنوان لازمه رشد و توسعه می‌دانستند، در این انقلاب شکل گرفت و به سیاست و حکمرانی و قلمروها و عرصه‌های آن چهره نوینی بخشید.

۱- انقلاب فرانسه، تاج و محراب را نفی کرد. رهبران انقلاب بین ۴۰-۳۵ سال سن داشتند. در این عصر باورها و ارزش‌ها به‌شدت دگرگون شد. یک شاعر آلمانی سروده‌ای دارد که سلطنت دیگر مرده است، هرچند سلاطین هنوز زنده‌اند. حتی حاکمان نیز اعتقاد به خودشان را از دست داده‌اند. مردان در سال ۱۷۸۹ بیشتر به آزادی از حکومت خودسر و برابری در مقابل قانون دل بسته بودند. رجوع شود به:

تیلر- ای- جی- پی، عظمت و انحطاط اروپا، ترجمه عبدالهی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، صفحات ۲۵-۲۴

۲- مطهری- مرتضی، علل گرایش به مادیگری، انتشارات جامعه مدرسین، صفحه ۱۰۵

جرقه‌های انقلاب در آغاز از پاریس، که بیشتر تحت تأثیر فیلسوفان قرار داشت شروع شده بود و اکنون سراسر کشور را فرا گرفته است. نماینده‌ای در مجلس ورسای می‌گوید:

«مناسبات مالی دستخوش جنایت‌آمیزترین تعرض‌هاست، در همه‌جا قصرها را می‌سوزانند، صومعه‌ها را خراب می‌کنند و مزارع را غارت می‌کنند. مالیات‌ها و حقوق فئودالی از بین رفته است. قوانین اجرا نمی‌شود و رؤسای ادارات فاقد قدرت و اختیارند.»[1]

در ۵ اوت ۱۷۸۹ مجلس، آزادی کشاورزان را از قیود فئودالی و پایان دوران فئودالیسم را اعلام کرد. موج انسان‌دوستی به اندازه‌ای ادامه یافت که سند دیگری تحت عنوان حقوق بشر و شهروندان (۲۷ اوت ۱۷۸۹) اعلام شد. این اعلامیه را لافایت[2] که تحت تأثیر اعلامیه استقلال و بیانیه حقوق آمریکا قرار داشت، پیشنهاد کرد. این اعلامیه مقدمه‌ای شد برای تصویب قانون اساسی فرانسه. بعضی از مفاد این اعلامیه چنین است:

ماده ۱. افراد بشر آزاد متولد شده‌اند و همیشه هم آزاد خواهند بود و در حقوق با یکدیگر مساویند.

ماده ۲. منظور از اجتماعات سیاسی، صیانت از حقوق طبیعی و غیرقابل انتقال افراد جامعه است. این حقوق عبارت‌اند از آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در برابر ستم ...

ماده ٤. آزادی عبارت است از قدرت داشتن بر اعمالی که مستلزم زیان دیگران نباشد، ازاین‌رو اعمال حقوق طبیعی هر فرد حدودی ندارد مگر آن حدودی که برای سایر اعضای جامعه، برخورداری از همان حقوق را غیرممکن کند. این حدود باید صرفاً به وسیله قانون تعیین شود.

ماده۵.قانون هنگامی می تواند جلوی این اعمال را بگیردکه برای جامعه مضر باشد.نبایدمانع آنچه که توسط قانون منع نشده باشد.هیچ کسرا نباید به کاری که قانون الزام نکرده وادار کرد.

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن عصر ناپلئون، صفحات ۳۰-۲۷

۲- ژیلبر دوموتیه دو لافایت یا مارکی دو لافایت (Marquis de Lafayette) سیاست‌مدار و ژنرال فرانسوی که فعالانه در هر دو انقلاب فرانسه و آمریکا مشارکت داشت. در آموزش و پرورش و سپاه جورج واشنگتن در انقلاب آمریکا هم نقش مهمی ایفا کرد.

ماده ٦. قانون مظهر اراده عموم است. تمام افراد حق دارند که مستقیماً یا به واسطه نماینده در وضع قانون مشارکت کنند ... قانون باید بدون استثنا و تبعیض چه در سیاست و چه در صیانت، برای تمامی افراد یکسان باشد و چون تمام مردم مملکت در برابر قانون مساویند، هر کس ممکن است بر طبق قابلیت خود دارای هر مقام و شغلی شود و هیچ امتیازی جز هنر و استعداد نخواهد داشت.

ماده ۷. هیچ‌کس را نمی‌توان متهم، دستگیر یا زندانی کرد مگر به موجب نص صریح قانون و بنا بر ترتیبی که قانون معین کرده است ...

ماده۸. قانون مجازات تنها هنگامی باید وارد عمل شود که نیاز آشکارا و قاطعانه به آن باشد. هیچ‌کس نباید رنج مجازاتی را بکشد پیش از آنکه قانونی مصوب عمل آن شخص را مجرمانه عنوان کرده باشد.

ماده ۹. از آنجا که همه افراد تا زمانی که جرم‌شان به اثبات نرسیده، بی‌گناه به شمار می‌آیند پس اگر بازداشت کسی لازم آید باید از اعمال هر نوع سختگیری درباره او به وسیله قانون جلوگیری شود.

ماده ۱۰. هیچ‌کس نباید به خاطر باورها و دیدگاه‌های شخصی خود، از جمله دیدگاه‌های دینی، ناچار به سکوت شود. این به آن شرط است که دیدگاه آن‌ها برهم زننده نظم جامعه، آن گونه که قانون مشخص کرده، نباشد.

ماده ۱۱. ارتباط آزاد اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها یکی از با ارزش‌ترین حقوق انسانی است. هر شهروندی می‌تواند آزادانه سخن بگوید، بنویسد، و چاپ کند ولی باید مسوولیت سوءاستفاده از این آزادی، که توسط قانون مشخص می‌شود، را بر عهده گیرد.

ماده ۱۷. دارایی مقدس و غصب نکردنی است و هیچ‌کس را نمی‌توان از آن محروم کرد مگر آنکه ضرورت همگانی، بر پایه قانون و به گونه مشخص، خلاف آن را ایجاب کند. در این صورت باید از پیش تاوانی منصفانه داده شود.

با چنین مختصاتی و با اوج‌گیری اعتراضات، انقلاب و دستگیری و اعدام شاه، فرانسه انقلاب اول خود را با جنگ و ستیز بین مردم انقلابی و نظام شاهنشاهی پشت سر گذاشت. پس از سقوط نظام سلطنتی، اکنون انقلاب کسانی که شاه را اعدام کرده اند، نظام جمهوری را تاسیس کرده اند. نظامی که بین طرفداران آن اختلاف نظر شدیدی حاکم است. در این عصر، نزاع و کشمکش بین انقلابیون، فرانسه را به دوران انقلاب

دوم و عصر ترور و وحشت، ناامنی و بی‌ثباتی همه‌جانبه کشاند. در همین اثنا نیز جنگ علیه مذهب (بین طرفداران ایمان و مذهب و کسانی که مذهب را موهوم‌پرستی و پرهزینه می‌دانستند و آن را مانع رسیدن به خرد و آزادی می دانستند) شکل گرفت. ثمره این جنگ‌ها و تعارض‌ها این شد که مجلس مؤسسان اساسنامه مدنی روحانیون را انتشار داد و به این وسیله اموال کلیسا را مصادره کرد و همه کشیش‌ها را به صورت کارمند دولت درآورد و از آنها خواست که به رژیمی که آنها را از همه چیز محروم ساخته است سوگند وفاداری یاد کنند. در بعضی جاها همچون پاریس، کشیش‌ها را وادار به ازدواج کردند یا اینکه باید مانند حواریون زندگی ساده در پیش گیرند یا حتی نباید در خارج کلیسا لباس روحانی بپوشند یا مراسم مذهبی به جای آورند یا تشییع جنازه بر طبق آیین مسیحیت ممنوع شد و اعلام شد که در گورستان‌ها لوح‌هایی نصب شود که مرگ خوابی است جاودانه. دانتون[1] از رهبران انقلاب می‌گوید:

«ما هرگز قصد نداشتیم که دوره موهوم‌پرستی را از بین ببریم تا به جایش رسم انکار وجود خدا را برقرار کنیم. تقاضا داریم که به مسخرگی‌های ضد مذهب در کنوانسیون خاتمه داده شود.»[2]

در عصر انقلاب دوم (تشکیل جمهوری)، با اختلاف شدیدی که بین انقلابیون عرصه‌های انقلاب و گفتمان چگونگی قانونمند کردن اصول انقلاب شکل گرفت، ترور، زندان و تسویه‌حساب‌های گسترده‌ای بین انقلابیون برای فرانسه به وقوع پیوست.[3] برای پایان‌بخشی به این اختلافات، دولتی جدید، مرکب از پنج هیأت و به صورت هیأت مدیره در ۲ نوامبر ۱۷۹۵ تا ۲ نوامبر ۱۷۹۹ شکل گرفت که نویدی بود برای پایان بخشیدن به این اختلافات و دوران ترور و وحشت و ناامنی. در ۹ نوامبر ۱۷۹۹ ناپلئون

۱- Georges Danton (1759-1794) از انقلابیون فرانسه و حقوقدان. او در مطالعاتی که داشت، تحت تأثیر اندیشه جمهوری‌خواهان امپراطوری روم قرار گرفته بود. او اغلب وکالت مردم تهیدست و فقیر را عهده‌دار می‌شد. دانتون با ورود به حزب کلوب کوردلیه، فعالیت سیاسی خود علیه حکومت شروع کرد. او در انقلاب فرانسه، نقش مهمی را عهده‌دار بود. با دسیسه‌های یکی دیگر از رهبران انقلاب (روبسپیر) برای دانتون پرونده‌سازی کردند و او در مجلس محکوم به مرگ با گیوتین شد. در دوران حکومت ترور، انقلاب فرانسه با مطالبات مهمی که در عرصه‌ها داشت به تنگناهای فراوانی کشیده شد. گیوتین بر سر آزادی قرار گرفت. انقلابیون که می‌خواستند دوران خوشگذرانی اشراف را گرفته و به مردم برسند، ایجاد قحطی کرده و مجبور شدند بر نمک و نان مردم نیز مالیات وضع کنند.

۲- دورانت- ویل، عصر ناپلئون، صفحات ۹۵-۹۲

۳- گروه‌های لیبرال که حقوق به‌دست آمده از انقلاب ۱۷۸۹ را ارج می‌نهادند، وقتی دیدند که دخالت ناروای توده‌ها این حقوق را به مخاطره انداخته است، به سمت مخالفین انقلاب رانده شدند. درواقع در اغلب نقاط اروپا، شکست انقلاب به‌دست لیبرال‌ها صورت گرفت و به نابودی بی‌درنگ خود آنها انجامید: تیلر- ای- جی- پی، عظمت و انحطاط اروپا، صفحات ۲۵-۲٤

بعد از کودتای ۱۷۹۷ خود، این دولت را نیز کنار گذاشت و قدرت را در دست گرفت. ویل دورانت درباره او می‌گوید:

«گرچه در حدود دویست هزار جلد کتاب و جزوه درباره ناپلئون نوشته شده است، صدها مورخ دانشمند او را به‌عنوان قهرمانی معرفی کرده‌اند که کوشید وحدت و قوانینی به اروپا ارزانی دارد، صدها مورخ دیگر او را به صورت غولی نشان داده‌اند که برای ارضای علاقه سیراب‌ناشدنی به قدرت و جنگ، خون فرانسه را کشید و اروپا را به باد غارت داد.»

نیچه گفته است:

«انقلاب فرانسه، ناپلئون را به وجود آورد، توجیه انقلاب این است».

ناپلئون در برابر آرامگاه روسو به فکر فرورفته بود، زیر لب گفت:

«شاید بهتر این بود که هیچ‌یک از ما متولد نشده بودیم»[1]

و ناپلئون در این زمان، دیگر آن افسر انقلابی نیست بلکه او امپراطوری شده است که در دسامبر ۱۸۰٤ تاج‌گذاری کرده است. اکنون فرانسه عصر ناپلئون است که هم به صورت همه‌جانبه نسبت به برپایی دولت مطلقه با نفوذ در جامعیت سرزمینی و جمعیتی و هم نسبت به گسترش سرزمینی در جنوب، شمال و شرق اروپا و آفریقا اقدام می‌کند. با اعلام امپراطوری ناپلئون کشور فرانسه در اوج قدرت نظامی و در اوج وسعت سرزمینی (سال ۱۸۱۲) قرار می‌گیرد. در این دوره ناپلئون توانست به جز فرانسه بر بخش بزرگی از اروپا چیره شود.

ناپلئون اصلاحات ماندگاری را برای فرانسه ایجاد کرد که مواردی از آن عبارت‌اند از: متمرکز کردن حکومت در وزارتخانه‌ها، توسعه تحصیلات عالیه، برپایی قانون مالیات ملی، برپایی سیستم فاضلاب، سیستم راهداری، ایجاد بانک مرکزی. قوانین حقوقی که ناپلئون وضع کرد امروزه از آنها تحت عنوان قانون ناپلئونی یاد شده و از آن استفاده می‌کنند به ویژه در مقررات جنایی و بازرگانی.

دولت مطلقه ناپلئون بناپارت آن چنان اقتدار گرفت که امضای خود را به حرف N اعلام کرد. حرف N که خیلی زود بر تمام بناها، ساختمان‌ها، لباس ها، کالسکه‌ها پدیدار شد. در این عصر، ناپلئون دیگر از مردم فرانسه برخلاف رویه قبلی خود به نام شهروندان یاد

۱- دورانت- ویل، کتاب عصر ناپلئون، صفحات ۱۱۷-۱۱٦

نمی‌کند بلکه آنها را «اتباع من» می‌نامد. از درباریان انتظار احترام بیشتر و از وزیران خود انتظار موافقت و اطاعت بیشتر داشت[۱]. ناپلئون در تصرفات گسترده‌ای که داشت، خانواده و فامیل خود را در مسئولیت‌های اداره این متصرفات به‌کار گرفت. بنا به عقیده گوته، مغز ناپلئون بزرگ‌ترین مغزی است که جهان به وجود آورده است. یکی از دشمنان برجسته او در این باره گفته است: مغزی چنین منضبط و تحت چنان نظارتی هرگز دیده نشده است.[۲]

در اقتصاد، ناپلئون تیزبینی خاصی داشت. یکی از اصول مهم این بود که امور مالی دولت اگر متکی بر روش خوب کشاورزی باشد، هرگز با شکست مواجه نخواهد شد. ازاین‌رو سرمایه‌گذاری قابل اعتماد با حمایت از تعرفه‌های مناسب، تنظیم امور حمل‌ونقل، راه‌های خوب، موجبات تشویق کشاورزان به کار دائم را باور داشت و بدان عمل کرد. در عصر ناپلئون و اصلاحات ارضی و دهقانی که صورت داد، کشاورزی فرانسه از رونق و پیشرفت برخوردار گردید. در رابطه با صنعت نیز علاقه شدید خود را در انجام اصلاحات و بازدید از کارخانجات صنعتی نشان می‌داد و با ایجاد تعرفه‌های حمایتی و محدودیت‌های وارداتی و تأمین مالی صنایع، نسبت به توسعه صنایع و وسعت بازار آنها اقدام کرد.

ناپلئون که در زمان صدارت خود، قانون‌نامه مدنی نظم و انضباط و ثبات را برقرار کرده بود، توافق مهمی جهت صلح و همکاری میان دولت و مذهب سنتی مردم به وجود آورد و پایه‌گذار نظام آموزش و پرورش نوینی شد که امر تحصیل را از کلیسا و روحانیون، دور کرد و طبقه جدیدی از آموزگاران را شکل داد و هرم آموزشی را از مقاطع مختلف تحصیلی تا تشکیل دانشسرا و انستیتو ملی فرانسه و فرهنگستان فرانسه برپا کرد. این اقدامات عرصه‌هایی بود که به امر آموزش عمومی و ارتقای جایگاه علمی و آموزشی این کشور معنی و مفهومی جدید بخشید.[۳]

۱- منبع قبل، صفحه ۳۰۵

۲- منبع قبل، صفحات ۳۰۵-۳۰٤

۳- قانون‌نامه ناپلئون (۱۸۰٤-۱۸۰۱)، گستره این اصلاحات را دربر دارد. ناپلئون در این کتاب ضمن بیان خاطرات خود، می‌گوید: «افتخار واقعی من، در چهل جنگی نیست که در آن پیروز شدم زیرا شکست من در واترلو خاطره همه آن پیروزی‌ها را از بین خواهد برد. آنچه که هیچ‌چیز آن را خراب نخواهد کرد و آنچه که تا ابد خواهد ماند، قانون‌نامه من است» (ویل دورانت- عصر ناپلئون کتاب دوم، صفحه ۲۳۰). قانون‌نامه‌ای که جهت پایان‌بخشی به هرج‌ومرج، بی‌ثباتی و بی‌بندوباری شکل گرفته بود و جامعه‌ای که عکس‌العمل‌های زیادی بدان داشت زیرا جامعه در این عصر از یک نظم اجتماعی طولانی خارج شده بود و در حال گذار و ورود به نظم اجتماعی جدید بود یعنی ورود به دوران هرج‌ومرج و بی‌ثباتی.

ناپلئون با دعوت از یهودیان و خاخام‌ها، با طرح مسائل کشور در نزد آنها و در نهایت این گروه از خاخام‌ها برای یهودیان در ۹ فوریه ۱۸۰۷ طی اعلامیه ای اعلام کردند که: به خصومت با عیسویان پایان دهید، کشور خود را از هم‌اکنون دوست داشته باشید و خدمت نظام وظیفه را برای دفاع از آن بپذیرید، از رباخواری اجتناب کنید، بیش‌ازپیش وارد کشاورزی و صنایع دستی و کارهای هنری شوید.

ناپلئون با دریافت این اعلامیه در ۱۸ مارس ۱۸۰۸، تصمیم خود بر آزادی مذهبی یهودیان و حقوق کامل آنها را در سراسر فرانسه (غیر از آلزاس و لورن) برقرار ساخت. بدین‌گونه فرانسه در عصر ناپلئون بناپارت، دولت مطلقه همه‌جانبه‌ای را با پی‌ریزی نظم اجتماعی، قانون، سامان و سازمان برای اعمال نفوذ در گستره جغرافیا و سرزمین و آحاد جمعیت کشور برپا ساخت.

۱۵-۷-۳-۲- انقلاب فرانسه: انقلابی تولنا در تخریب نظم اجتماعی و ناتوان در پی‌ریزی نظم اجتماعی نوین

اگرچه آرا و نظرات مصلحین، روشن‌فکران و جریان‌های مردمی در فرانسه در به جنبش درآوردن توده‌های مردم علیه استبداد و طبقات، علاوه بر آثار و پیامدهای آن در فرانسه، دارای پیامدهای گسترده ای در جهان به ویژه اروپا، آمریکا و آسیا بود، ولیکن با سرنگونی نظم اجتماعی پادشاهی مستبد فرانسه و برپایی رژیم انقلابی و نظم اجتماعی نوین اما شکننده به جای آن، درگیری بین روشن‌فکران و انقلابیون در چگونگی قاعده‌مندی و نهادمند کردن قدرت و حکومت، روزگار ناخوشایندی از تسویه‌حساب‌های انقلابیون با همدیگر و برپایی عصر ترور و وحشت را شکل داد. این اختلافات و ترور و وحشت، هم هزینه‌های زیادی را برای فرانسه به همراه داشت و هم اینکه این کشور را برای مدت طولانی از ورود به مسیر امنیت، ثبات، دموکراسی و پیشرفت بازداشت. توکویل[1]، سیاست‌مدار و حقوقدان فرانسوی، درباره ناتوانی در نهاد کردن قواعد اقتصادی و اجتماعی انقلاب فرانسه می‌گوید:

۱- آلکسی دوتوکویل صاحب کتاب ارزشمند دموکراسی در آمریکا که کالبدشکافی از انقلاب و زندگی مردم آمریکا را دربر دارد. کتاب رژیم سابق و انقلاب که به شرایط محیطی دوران پیش و پس از انقلاب پرداخته است و کتاب خاطرات ۱۸٤۸ که بعد از مرگ او به چاپ رسیده و به جریان اختلافات و کژراهه‌ها در انقلاب پرداخته است.

«وقتی که نظم جامعه‌ای را که از پدران‌مان به ارث بردیم، رها کردیم و همه آثار و افکار و معتقدات آنان را مغشوش و درهم پشت سر گذاردیم، به جای آن، چه تحصیل کردیم؟ اعتبار و قدرت سلطنت را معدوم کردیم بدون آن‌که احترام و ابهت قانون را جانشین آن نماییم. قدرت را به زبان تحقیر کردیم ولی همه از آن بیم و هراس به دل گرفتیم و این بیم و هراس که جانشین علاقه و احترام گردید و شخصیت هر فرد را بیش‌ازپیش خفیف کرد. از یک طرف موجودیت‌های فردی را که هر یک ممکن بود، جداگانه علیه ظلم و استبداد قیام کنند، معدوم ساختیم و از طرف دیگر حکومت را وارث همه امتیازاتی کردیم که از خانواده‌ها و افراد و تأسیسات سلب شده بود. نتیجه آن شد که در جامعه، قدرت‌هایی را که وجود داشت و با همه تجاوزاتی که می‌کرد، گاهی سازنده و مفید به حال جامعه بود، معدوم ساختیم و یک‌باره عموم را در مقابل قدرت مطلقه حکومت عاجز و زبون کردیم. بازتوزیع ثروت میان ثروتمند و فقیر برداشته شد. ولی این دو طبقه بعد از آن‌که به هم نزدیک شدند برای تنفر از یکدیگر علل جدیدی تراشیدند درحالی‌که هر یک با دیگری با دیده نفرت و وحشت نگاه می‌کند، متقابلاً درصدد سلب قدرت از یکدیگر هستند. هیچ کدام حقی برای دیگری قائل نیست. زور و قدرت در نظر آنان تنها داور امروز و ضامن آینده است. مردم فقیر هنوز همان کینه‌ای را که اجدادشان داشتند، دارند، علاوه بر اینکه فاقد معتقدات آنان شده‌اند. جهل آنان به همان مقدار است که بود ولی تقوای خود را از دست داده‌اند. منفعت‌طلبی شعار این طبقه شده است بدون آن‌که مبانی علمی آن را درک کنند. خودخواهی و منفعت‌طلبی آنان به اندازه فداکاری‌های گذشته‌شان جاهلانه است. جامعه آرام است ولی آرامش او از آن جهت نیست که به قدرت و آسایش خود ایمان داشته باشد، بلکه این آرامش نتیجه ضعف و عجزی است که در خود احساس می‌نماید و بیم آن دارد که با کوچک‌ترین حرکت جان بسپارد. همه احساس ناراحتی دارند، ولیکن هیچ‌کس جسارت آن را ندارد که به دنبال زندگانی بهتر برود. همه افراد، آرزوها، حسرت‌ها، شادمانی‌ها و اندوه‌هایی دارند که بروز نمی‌دهند. همه خوبی‌های جامعه پیشین را از دست داده‌ایم بدون آن‌که از ثمرات خوب و مفید احتمالی نظم جدید بهره‌مند شویم. جامعه اشرافی

پیشین را معدوم کرده‌ایم و در میان آثار خرابی‌های مبانی پیشین چنان ایستاده‌ایم که گویی برای همیشه در همان جا قصد توقف داریم. در این میان فرضیه اجتماعی روشن‌فکران بیشتر مایه تأسف است.»[۱]

دموکراسی فرانسه زمانی تحت فشار و زمانی اسیر هوس‌ها و تمایلات نامتعادل خود بدون آن‌که تکیه‌گاهی داشته باشد، پیش رفت و در سر راه خود همه چیز را پریشان و معدوم ساخت (فروریزی نظم اجتماعی) و کسی تسلط تدریجی آن را به جامعه احساس نکرد تا زمینه را برای او آماده سازد. دموکراسی در میان خرابی‌ها و تشنجات جنگ به راه خود ادامه داد، حرارت مبارزه او را تحریک کرد، عقاید مخالف و تندروی‌های مخالفان او را از حدود طبیعی معتقدات خود خارج ساخت تا جایی که هر کس هدف خود را از یاد برد و چیزهایی بر زبان آورد که مبین احساسات و امیال باطنی او نبود.

هنوز در جامعه ما افراد مذهبی، متعصبی دیده می‌شوند که تحت تأثیر عقاید مذهبی، فکر آنها بیشتر متوجه دنیای دیگر است. تردیدی نیست که آنان خواهان آزادی بشر هستند و آزادی را منبع سجایای اخلاقی می‌دانند زیرا مذهب که معتقد است همه افراد مردم در مقابل خداوند با هم برابرند، آیا خواهان آن نیست که همه افراد در مقابل قانون مساوی شوند؟ در نتیجه پیشامدهای عجیب و غریب، مذهب نیز یک مرتبه در میان قدرت‌هایی ظاهر شده است که با دموکراسی درگیرند و مذهب برابری و مساوات را که همیشه محبوب او بوده، از خود می‌راند و به آزادی به چشم رقیب نگاه می‌کند حال آن‌که اگر دست او را بگیرد، مجاهدت او را ممکن است مشروع و منزه نماید. در کنار این‌گونه افراد مذهبی، کسانی دیده می‌شوند که به جای آسمان بیشتر به زمین توجه دارند. این‌ها طرفدار آزادی هستند ولی نه از آن جهت که در نظر آنها آزادی مظهر تقوا است، بلکه آزادی در نظر آنها منبع هرگونه ثروت و مکتب مادی است و به همین جهت صمیمانه در راه استقرار آن کوشش می‌کنند و آرزو دارند همه مردم از برکات آن بهره‌مند گردند. اعتقاد من آن است که این افراد باید هر چه زودتر از مذهب مدد بخواهند زیرا باید توجه داشته باشند که حکومت آزادی جز در سایه اخلاق ممکن نیست و مبنای اخلاق معتقدات است. متأسفانه این عده چشم باز کرده و یک‌باره

۱- دوتوکویل- آلکسی، صفحات ۷۴-۷۳

مذهب را در صـــف مخالفان خود یافتند و همین کافی بود که عده‌ای از آنها مذهب را مورد حمله قرار دهند. در جوار این عده افرادی هستند که تحت عنوان ترقی می‌کوشند مردم را به سوی مادی‌گری سوق دهند بدون آن‌که به صحت و صواب آن توجه داشته باشند. محرک آنها نفع‌پرستی است. در نظر این‌ها دانش و فرهنگ با تقوا و آسایش و راحتی با ایمان در یک جا جمع‌شـــدنی نیســـت. این‌ها عنوان قهرمانی را در راه تمدن، انحصـــار خود کرده‌اند و احمقانه خود را در رأس این نهضـــت قرار داده‌اند و مقامات و عناوینی را به زور اشغال کرده‌اند که با بی‌لیاقتی آنها سازگار نیست. نتیجه چیست؟ مردم مذهبی شـــمشـــیر بر روی آزادی کشـــیده‌اند و آزادی‌خواهان، مذهب را مورد حمله قرار می‌دهند. مردم شریف و باتقوا به بردگی تملق می‌گویند و نوکرصفت‌ها به مدح استقلال و آزادی، زبان گشـــوده‌اند. مردم دانشـــمند و آرام با هرگونه تحول و پیشـــرفتی مخالف هستند و افرادی که بویی از وطن‌دوستی و اخلاق نبرده‌اند خود را مظهر تمدن و فرهنگ جا می‌زنند. دنیایی که در آن علاقه به نظم و انتظام حمل به هوس‌های استبداد می‌شود و آزادی‌خواهی را در اهانت به قوانین می‌دانند. آیا همیشـــه در جهان، روشـــنایی وجدان این چنین به ســـختی بر اعمال پرتوافکن بوده اســـت که در آن خوب و بد چنان به هم آمیخته‌اند که گویی هیچ‌چیز نه ممنوع است و نه آزاد، نه شرافتمندانه است و نه مذموم، نه صحیح است و نه غلط. آیا ممکن است تصور کرد که خداوند بشر را خلق کرده تا وی را چنین بی‌هدف در میان رذایلی که امروز ما را احاطه کرده اســـت، ســـرگردان رها ســـازد؟ تردیدی نیســـت که خداوند، آینده ثابت و آرام‌تری را برای جوامع اروپایی آماده کرده است. من از مشیت‌های الهی خبری ندارم ولی هرگز به علت بی‌خبری خود منکر نخواهم شد و خیلی بیشتر دوست دارم که به جای تردید در عدالت خداوندی، دانش خود را انکار کنم.[۱]

انقلاب فرانسه، انقلابی بود با وقایع مهم که به اختصار می‌توان آنها رادر نکات ذیل بیان داشت:

- این انقلاب بزرگ، خونین و پرهزینه از ١٤ جولای ۱۷۸۹ با حمله گروهی از مردم و گرســـنگان به زندان باســـتیل رســـماً موجودیت خود را اعلام کرد. با این حمله لویی ١٦ که دربارش به‌خاطر هزینه‌های اشـــرافی‌اش، دچار بحران مالی

۱- دوتوکویل- آلکسی، صفحات ۷۷-۷٤

شـدید بود، افزایش مالیات‌ها را از مجلس طبقات عمومی درخواسـت کرد. این امر به عمق و گسـتره انقلاب افزود و کشـور فرانسـه را به مدت ۱۰ سـال دچار هرج‌ومرج، بی‌ثباتی، قتل، ترور، غارت، ... کرد.

- در ژوئن ۱۷۸۹، اعضـای مجلس سـوم فرانسـه در زمین تنیس قصـر پادشـاه در ورسـای تحصـن کرده و سـوگند یاد می‌کنند تا تغییر شیوه اداره کشـور با همدیگر متحد و به مبارزه ادامه دهند. نام خود را مجمع ملی اعلام می‌نمایند.
- در ١٤ ژوئیه ۱۷۸۹، پاریسـی‌های خشـمگین با حمله به پادگان‌ها، ۳۰/۰۰۰ تفنگ را از سربازخانه‌ها تصاحب می‌کنند و سپس به زندان باستیل حمله می‌کنند. نبرد آغاز می‌شـود. زندان به دسـت مردم فتح می‌شـود و قیام پاریس کل کشـور را فرا می‌گیرد.
- در ۲۷ اوت ۱۷۸۹، مجمع ملی بیانیه حقوق بشر و شهروندان را تصویب می‌کند. بر طبق این بیانیه، آزادی یک حق طبیعی محسـوب و تسـاوی تمام شـهروندان در برابر قانون اعلام و تضمین می‌شود.
- در اکتبر ۱۷۸۹، کمبود مواد غذایی منجر به شورش مردم و به ویژه زنان می‌شود. مردم با حمله به کاخ ورسـای، راهپیمایی کرده و تقاضـای نان می‌کنند.[1] آنها اعضای خانواده سلطنتی را اسیر و با خود به پاریس می‌برند.
- ژوئن ۱۷۹۰، قانون لغو القاب موروثی اعلام می‌شـود، اشـراف حقوق مربوط به اشراف بودن را از دست می‌دهند، کلیسا و اشراف که دارایی‌های خود را مدیون این القاب می‌دانند، منابع خود را نیز از دست می‌دهند.
- لویی شانزدهم که در سال ۱۷۷۰ با شاهزاده اتریشی به نام ماری آنتوانت ازدواج کرده و زندگی اشرافی و پرهزینه‌ای را در کاخ ورسای داشتند، در هنگام فرار از کشور، دستگیر و به پاریس برگردانده می‌شود و به جرم خیانت به کشور، هر دو با گیوتین گردن زده می‌شوند. هزاران نفر از اشراف، کشیش‌ها، افسران ارتش از طرفداران سـلطنت و مخالفان انقلاب، کشـور را ترک می‌کنند. اعدام لویی شانزدهم در ژانویه ۱۷۹۳ صورت می‌گیرد.

۱- ملکه فرانسه ماری آنتوانت ((Marie Anloinette (1755-1793) معروف به اتریشی که اشراف‌زاده، ولخرج و خوشگذران بود. نقل است که در اعتراضاتی که مردم برای نان داشتند، از نزدیکان خود پرسش داشت که مردم چه می‌خواهند؟ پاسخ گرفت که: گرسنه‌اند و نان می‌خواهند. شهبانو گفت: اکنون که نان ندارند چرا شیرینی نمی‌خورند.

- در آوریل ۱۷۹۲، فرانسه (انقلابیون) به کشورهای پروس و اتریش که برای حمایت از پادشاه فرانسه، قصد حمله به فرانسه را داشتند، اعلان جنگ می‌کنند تا سال ۱۸۰۲ انقلابیون درگیر نبرد با اتریش، پروس، انگلستان و اسپانیا (طرفداران سلطنت) می‌شوند.
- در اوت ۱۷۹۲، رژیم پادشاهی و قانون اساسی ۱۷۹۱ در قیامی، برانداخته می‌شود. سیاسیون انقلابی کنترل دولت را در اختیار می‌گیرند.
- در سپتامبر ۱۷۹۲، انتخابات برپا می‌شود. برای اولین بار در تاریخ فرانسه، هر فرانسوی از یک رأی برخوردار می‌شود. رژیم پادشاهی از میان می‌رود و در فرانسه یک جمهوری مردمی اعلام می‌گردد.
- در ۲ ژوئن ۱۷۹۳، گروهی انقلابی به نام ژاکوبین‌ها[1] به رهبری ماکسیمیلیان روبسپیر[2] قدرت را در دست می‌گیرند. دوره وحشت در این جمهوری فرا می‌رسد. انقلابیون هم نسبت به برخورد خشن با طرفداران سلطنت اقدام می‌کنند و هم نسبت به حذف و ترور همدیگر. روبسپیر و ۲۱ نفر از انقلابیون همراه او نیز مورد تسویه قرار می‌گیرند و اعدام می‌شوند. با این اعدام‌ها، پایان دوره وحشت نیز فرا می‌رسد.[3]

۱- Jacobins یکی از گروه‌های انقلابی که در پیدایش انقلاب کبیر فرانسه، نقش مهمی ایفا کرد.

۲- Robespierre (1758-94) از پایه‌گذاران جمهوری اول فرانسه و رهبر دوران ترور و وحشت

۳- پس از پیروزی انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ و برقراری رژیم جدید، جدال برای کسب قدرت بین گروه‌های رقیب شروع شد. گروه‌های درگیر عبارت بودند از: سلطنت‌طلبان که تلاش در نگهداری سلطنت و لویی شانزدهم داشتند. اعتدالیون که هدف آنها استقرار حکومت مشروطه سلطنتی مشابه انگلستان و تدوین قانون اساسی مشروطه بودند. ژیروندن‌ها (جمهوری‌خواهان میانه‌رو) که خواستار برپایی مسالمت‌آمیزحکومت جمهوری و برچیده شدن نظام پادشاهی مطلقه بودند. ژاکوبین‌ها (جمهوری‌خواهان تندرو) که خواستار واژگونی نظام سلطنت به‌طور قهرآمیز توسط یک انقلاب و اعلام جمهوری بودند. این گروه در صومعه ژاکوبوس (دومینیکن) در خیابان سن‌ژاک پاریس گرد هم جمع می‌شدند و ازاین‌رو به نام ژاکوبین مشهور شدند. در تاریخ ۱۷۹۳ این ژاکوبین‌های تندرو بودند که پیروز شدند و اعلام جمهوری کردند. جهت حاکمیت خود، این گروه نسبت به تسویه، دستگیری و ترور و قتل رقبای خود به‌طور گسترده اقدام کرد. ازاین‌رو دوران ۱۰ ماهه حکومت آنها را دوران ترور و وحشت می‌نامند. اعدام ژرژ دانتون رهبر انقلابی و قهرمان دفاع از حقوق طبقات فقیر و لاووزایه شیمیدان پرآوازه توسط گیوتین این حکومت انجام شد. در تقاضای لاووزایه برای اتمام یکی از آزمایش‌های خود، قضات پاسخ دادند: جمهوری انقلابی فرانسه دیگر شیمیدان نیاز ندارد. ماکسیمیلیان روبسپیر از معروف‌ترین رهبران انقلاب فرانسه و یکی از تأثیرگذارترین اعضای کمیته نجات ملی فرانسه بود که نقش بس بسزایی در ترورها داشت و سرانجام خود نیز دستگیر و با گیوتین اعدام شد.

- در سال ۱۷۹۵ حکومت جدید (دیرکتوار یا هیأت مدیره‌ای[1]) تشکیل و قراردادهای صلح با پروس، هلند و اسپانیا به امضا می‌رسد. ناکارآمدی این دولت در جهت پاسخ‌گویی به مطالبات انقلاب و مردم، باعث کودتای افسران می‌گردد.
- در ۱۷۹۹ ناپلئون بناپارت از افسران انقلابی، قدرت را در دست می‌گیرد. ناپلئون با تلاش گسترده، امنیت را در کشور برپا می‌کند و خود را اولین کنسول می‌خواند.
- در سال ۱۸۰۲ ناپلئون خود را به‌عنوان کنسول اول و مادام‌العمر اعلام می‌کند.
- در ۲۸ می ۱۸۰٤ ناپلئون خود را امپراطور فرانسه اعلام می‌کند. سال‌های دموکراسی و مطالبات با امپراطوری جدید از بین می‌رود. با تاج‌گذاری امپراطوری جدید ناپلئونی در فرانسه، ابعاد و ماهیت دولت مطلقه در فرانسه از عمق دوچندان برخوردار می‌شود. اصلاحات قانونی، نهادی و سازمانی این امپراطوری، باعث بسط حوزه نفوذ در گستره سرزمین و جمعیت می‌شود. فرانسه از ثبات، امنیت و رشد و پیشرفت در مختصات زمانی و عصری خود بهره‌مند می‌شود.

یکی از درس‌های تاریخ این است که انقلاب آمریکا که به شدت تحت تأثیر آرا و نظرات متفکران آزادی‌خواه فرانسه بود و اعلامیه استقلال و قانون اساسی آن، نشات گرفته از این آرا است. در عصر انقلاب فرانسه، مردم و آزادی‌خواهان و سیاسیون فرانسه، تحت تأثیر انقلاب آمریکا قرار داشتند و خواستار آزادی از حکومت مطلقه پادشاه شدند.

۸-۱۵- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

- در فصول قبل گفته شد که امپراطوری روم با گستره نظم و انضباط در ساختارهای خود، یک ثبات، امنیت و انضباط مثال‌زدنی در شرایط عصری خود برای تمدن بشری فراهم کرد. با فروریزی این امپراطوری توسط اقوام بربر دشت‌های مرکزی و شمالی اروپا، این قاره با ثبات و برخوردار از امنیت، در یک

۱- قانون اساسی ۱۷۹۵ فرانسه، رهبری حکومت را به یک هیئت مدیره پنج نفره به نام دیرکتوار (Directoire) سپرد. اداره این حکومت تا کودتای ۹ نوامبر ۱۷۹۹ در دست ناپلئون بناپارت بود.

دوره‌ای از ناامنی، بی‌ثباتی، هرج‌ومرج، نزاع و جنگ و بیم و وحشت فرورفت. اروپای قرون وسطی با دو مؤلفه مهم، یکی نشر گسترده آیین مسیحیت و پذیرش مردم از این آیین و دیگری پیدایش فئودالیسم اروپایی و تکامل آن طی این قرون اشکال نوینی از زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را برای خود رقم می زند.

- طی قرون وسطی اتحاد و ائتلاف نهاد کلیسا (هم قدرت دینی، هم قدرت اجتماعی و اقتصادی) با فئودال‌ها و اشراف و نجبا به‌تدریج اروپای پخش‌شده بعد از سقوط امپراطوری روم را دوباره جمع می‌کند؛ اما این جمع شدن در گستره قاره و در زیر لوای پرچم کلیسای کاتولیک روم و نظام پاپیسم و در گستره مناطق (دولت‌های فئودالی، حاکمان محلی و منطقه‌ای، دوک‌ها، بارون‌ها، سینیورها، فئودال‌ها) شکل و ماهیت خاص خود را داشت. حکومت‌های محلی و منطقه‌ای در این عصر دائم بر سر منافع خود یا کسب منافع بیشتر (حوزه نفوذ سرزمین و جمعیت بیشتر) با هم ستیز، رقابت و جنگ داشتند.
- اروپا از قرن ۸ به بعد و به ویژه در عهد شارلمانی، شاهد پیدایش قدرت‌های سیاسی و نظامی می‌شود که با بالندگی خود نظام کلیسا و پاپ را با خود همراه می‌کند.
- پیدایش جریان‌های پیش‌برنده همچون عصر رنسانس و عصر چرایی‌ها و سپس پیدایش مرکانتلیسم و نیازمندی‌های آن همچون بسط و توسعه بازار، مبادله، تجارت و پول، دیگر نمی‌توانست با ساختار قدرت‌های پخش و منطقه‌ای (دولت‌های فئودالی) و درگیر با هم و با هزینه‌هایی همچون عوارض، هزینه‌ها و باج‌خواهی‌های این نظام همراه باشد. مرکانتلیسم و خاستگاه آن در وسعت بازار و توسعه تجارت، نیازمند ثبات و امنیت در کلیت سرزمینی و جغرافیایی و حکومت مطلقه در شکل حکومت بود.
- جریان فکری و اندیشه پروتستان و سایر نحله‌های وابسته به آن نیز در قرون ۱۶–۱۸ تا حد بسیار گسترده‌ای، پایه‌های یکی از قدرت‌های بنیادین و مهم قرون وسطی و بعد از آن، یعنی نظام کلیسای کاتولیک روم و پاپ را به سستی، لرزه درآورده و به بی‌اعتباری کشانید.

- در این عصر و بنا به مختصات آن، ضرورت‌های افول قدرت‌های متعدد و درگیر با هم، در اروپا ورق زده می‌شود و تشکیل دولت‌های مطلقه جهت برپایی امنیت، ثبات و آرامش سرلوحه نیازها و کارها قرار می‌گیرد. عرصه‌های امنیت، ثبات و آرامش جهت زندگی اقتصادی و اجتماعی در این عصر از اهمیت والاتری نسبت به عرصه‌های آزادی، برخوردار می‌شود و امنیت و ثبات نقش بنیادین و کلیدی پیدا می‌کند. دولت‌های مطلقه در این عصر با پی‌ریزی نهادهای قدرت، قانون و مقررات لازم را برای اعمال حداکثری آن در عرصه جغرافیا و جمعیت پی‌ریزی می کنند. این قدرت‌های مطلقه و نهادسازی آن، توانست حوزه نفوذ قدرت و حکومت را به کلیت سرزمین و جمعیت گسترش دهد. این گسترش نفوذ به‌تدریج در یک سرزمین مشخص با مردم و نژاد و آیین مشخصی تحت عنوان کشور و ملت پدید آمد.
- اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ و عصر دولت‌های مطلقه در این قاره، تولد کشورها و ملت‌های گوناگونی را باعث شد.
- پایه‌های قدرت حکومت و پادشاه در دولت‌های مطلقه هم از نظر دینی و آیینی توجیه گردید (نظرات ژان بودن) و هم از طرف نظریه‌پردازان علمی و فلسفی (توماس هابز).
- رسالت اولیه برپایی دولت‌های مطلقه که برای اروپا، شکل‌گیری کشورها، ملت‌ها و دولت‌ها را به ارمغان آورد، در کنار آن حوزه نفوذ و اقتدار حکومت را به کلیت سرزمین و کشور تسری داد، به‌تدریج موجبات تشدید عرصه‌های استبداد، باعث بی‌عدالتی و تنگ شدن محدوده حداقل آزادی گردید.
- اروپای قرن ۱۸-۱۶ که دنبال امنیت، ثبات، آرامش و همبستگی مردم بعضی از مناطق برای شکل‌گیری ملت و دولت بود (رسالت اولیه)، اکنون با دستیابی به این رسالت و نارسایی‌های حکومت مطلقه در مواجهه با شرایط، این دولت‌ها در رسالت‌های ثانویه خود دچار شکست و بن‌بست گردیدند. رسالت‌های ثانویه در پاسخ‌گویی به نیازهای شرایط عصری همچون بسط فقر و تنگدستی، استبداد همه‌جانبه و آزادی‌خواهی تعریف می شود.

- شکست دولت‌های مطلقه در رسالت دوم و عدم پاسخ‌گویی مناسب به آن، این بار در قلمرو کلیت سرزمین و جمعیت(به نام کشور و ملت) که دولت‌های مطلقه آن را ساخته بودند، مردم فریاد آزادی‌خواهی و برابری سر دادند.
- این فریاد آزادی‌خواهی، انقلاب شکوهمند انگلستان را پی‌ریزی نمود. انقلابی که قدرت حکومت مطلقه (با نفوذ در کلیت سرزمین و جمعیت) پادشاهی انگلستان را به قدرت پارلمان و مردم‌نهاد (مردم‌سالاری) تبدیل کرد. انتقال قدرتی که اولین دموکراسی را با آثار نشر گسترده برای اروپا و جهان پایه‌ریزی کرد.
- ندای آزادی‌خواهان آمریکا در مقابل انگلستان و تقاضای برابری آنها با مردم انگلستان در عرصه‌ها و نادیده و ناشنیده شدن آن، انقلاب بزرگ آمریکا با دستاوردهای اعلامیه استقلال، قانون اساسی، جمهوریت، حقوق بشر، حقوق مالکیت، تفکیک قوا، برتری حقوق فردی و اجتماعی بر حقوق دولت، پخش و جمع قدرت (فدرال- ایالت‌ها) و قانونمند و هدفمند شدن آن را برای تمدن بشری درپی داشت.
- در سرزمین استبداد زده و اشراف‌زده امپراطوری لویی شانزدهم در فرانسه و مهد روشنگری ، انقلاب آمریکا، روحیه فرانسویان را برای برپایی یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های فکری و سیاسی به حرکت درآورد. دولت مطلقه استبدادی با انقلاب فرانسه فرو می‌ریزد. انقلابیون با اعلام جمهوریت و فروریزی نظام امپراطوری و در فضای بی‌ثباتی و ناتوانی برای برپایی یک گفتمان واحد و تفاهم ملی بر روی اهداف انقلاب(بعلت درگیری و نزاع بین خود) نتوانستند آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب بزرگ خود در عرصه‌های برابری، برادری و آزادی را نهادسازی و عملیاتی کنند.
- عصر نزاع بین نیروهای انقلاب در فرانسه، تسویه و پاک‌سازی نیروها در جمهوری ترور و وحشت، اوضاع را اسفبارتر از دولت مطلقه لویی ۱۶ کرد. فروپاشی دولت مطلقه لویی شانزدهم و تولد دولت جمهوری آن‌هم از نوع ترور و وحشت، موجبات شکل‌گیری دولت مطلقه نوینی را به نام امپراطور ناپلئون برای فرانسه فراهم کرد. آن‌هم دولتی که به دنبال امنیت است نه آزادی. این دولت مطلقه جدید (امپراطوری) از یک طرف نسبت به برپایی امنیت و نظم و

اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و از طرف دیگر کشورگشایی و اقتداربخشی سرزمینی و جمعیتی فرانسه را مدنظر داشت. اگرچه دولت مطلقه ناپلئون بناپارت از فرانسه یک قدرت منسجم و دارای هویت بالا ساخت، اما نتوانست از پایداری لازم برخوردار باشد. فرانسه پس از شکست‌های نظامی از همسایگان اروپایی خود، ناپلئون را کنار گذاشت و دولت مطلقه ناپلئونی نیز فروریخت. با این فروپاشی، فرانسه در زمان بعدی، صاحب جمهوری و مردم‌سالاری شد، نظامی که آرمان‌های انقلاب را در آن تجلی بخشید.

- برپایی دولت‌های مطلقه (۱۸۰۰-۱۶۰۰) برای اروپا دستاوردهای مشخصی در شکل‌گیری دولت، ملت، کشور داشت. در حوزه کشور و ملت، دولت‌ها نسبت به برپایی نظامات واحد سیاسی، قانونی، حقوقی، امنیت، ثبات، نظم، ... اقدام کردند. در رسالت‌های اولیه، دولت مطلقه توانست به مفاهیم دولت، ملت، کشور و روابط بین آنها در چرخه «دولت- ملت-کشور» عمق و گسترش تعیین‌کننده‌ای بخشد.
- در عصر پیدایش دولت‌های مطلقه (۱۸۰۰-۱۶۰۰) جنگ و نزاع به صورت مستمر و پایدار بین کشورها و مناطق اروپا در جریان بود. ساختار دولت‌های مطلقه از یک طرف و پاسخ‌گویی به نیازهای دفاعی از طرف دیگر، زمینه شکل‌گیری ارتش‌های منظم، حرفه‌ای و در مقیاس بزرگ را برای این دولت‌ها فراهم ساخت.آموزش، سامان، تربیت و سازمان این ارتش‌های حرفه‌ای، یکی از عوامل مهم اقتدار کشورهای اروپایی در سرزمین خود، اروپا و تصاحب سرزمینی و نفوذ در آمریکا، آفریقا و آسیا بود. مدیریت و راهبری امور ارتش از جایگاه مهمی برخوردار گردید. در این عصر، نقش ارتش‌های منظم، بسیار تعیین‌کننده شد. ازاین‌رو آموزش و تربیت ارتش به فنون و تکنولوژی‌های مهم و کارساز، برخورداری از تاکتیک‌های نظامی سرلوحه امور قرار گرفت که خود زمینه بازنشر گسترده آثار آن در عرصه‌ها را فراهم ساخت.
- بسط امور مالیاتی و عرصه‌های آن جهت تأمین هزینه‌های دولت مطلقه به ویژه ارتش آنها، رفته‌رفته ابعاد گسترده‌ای را به عرصه مالیاتی و مالیه عمومی بخشید. امور مالیه عمومی در تحولات رابطه بین دولت- ملت و در مدار

دموکراسی‌خواهی و مردم‌سالاری، به‌تدریج ابعاد مهمی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی، مالی پیدا کرد، بعلاوه باعث تعریف تکالیف معینی برای دولت (تولید کالای عمومی) ما به ازای مالیاتی شد که از شهروندان می‌گیرد.

- دولت‌های مطلقه در ابتدا معتقد بودند که با آغازی در اینکه پادشاه توسط قدرت محدود نمی‌شود، اما مسئولیت حفاظت از قانون را دارد، به‌تدریج زمینه جمع شدن قدرت‌ها و حکومت‌های محلی و پی‌ریزی یک قدرت مرکزی اقتدارگرا بر کلیت سرزمین و جمعیت را فراهم ساختند. شکل‌گیری مجموعه قدرت‌های محلی در اطاعت از یک قدرت مرکزی از ویژگی‌های این عصر است. در مقابل این امتیازی که قدرت مرکزی از آن برخوردار گردید، دولت مرکزی نیز تکالیف معینی را در حمایت از قدرت‌های منطقه‌ای و شهری پذیرا شد. این خود زمینه های گسترده‌ای را در لایه‌بندی شدن قدرت به قدرت مرکزی، استانی و شهری و پخش قدرت در قرون بعدی فراهم کرد.
- ساختار و کارکرد دولت‌های مطلقه در مواجهه با شرایط محیطی و مطالبات روزافزون مردم در عرصه‌های برابری، برادری، عدالت، آزادی، ناتوانی‌های خود را در طی زمان به نمایش گذاشت. بعضی از این دولت‌های مطلقه با مذاکرات و تفاهم ملی (بین پادشاه، پارلمان و مردم) به اصلاحات لازم دست یافتند همچون انگلستان که قدرت مطلقه، به پارلمان و مردم واگذار شد و بعضی دیگر از دولت‌های مطلقه پادشاهی که با اعلامیه حقوق (The Declaration of Rights) قدرت پادشاهی را کنار گذاشتند.
- در بعضی از کشورها همچون آمریکا با ساختاری از اقوام و نژادهای مختلف و مهاجر و در غیاب یک دولت مطلقه بومی، با سرپیچی از قدرت مطلقه انگلستان، دولت مردم‌نهاد پی‌ریزی شد، که آثار نشر بسیار گسترده ای در کشوری همچون فرانسه درپی داشت. جدال بین دولت مطلقه پادشاهی فرانسه و مردم، منجر به انقلابی بزرگ و فروپاشی دولت مطلقه گردید. برپایی جمهوری از نوع ترور و وحشت در فرانسه و آثار بازنشرش در ویرانی‌ها، بی‌ثباتی و کشتارها، دوباره به شکل‌گیری یک دولت مطلقه توسط یک جریان انقلابی (افسران انقلابی) و در

مرحله بعد زمینه شـــکل‌گیری یک نوع دولت مطلقه نوین (ناپلئون بناپارت) را فراهم ســاخت. این دولت مطلقه نوع دوم نیز با فروپاشــی روبه‌رو شــد و دوباره دولت پادشاهی در این سرزمین شکل گرفت. با فروپاشی دولت پادشاهی ثانویه و برپایی جمهوری‌های اول، دوم و ... فرانســـه نیز به‌تدریج ثبات، آرامش و نهادسازی و مردم‌سالاری را در خود شکل داد.

- جریان‌های اصلاح قدرت و نهادسازی برای توزیع و جایگاه آن در این عصر، به تدریج کلیت اروپا به ویژه پروس (آلمان)، اتریش، هلند، روسیه و دیگر کشورها را نیز دربر گرفت.
- شــکل‌گیری این نوع حکومت‌های تعریف شــده و متمرکز که برخاســته از آثار پیش‌برنده عصـری خود بودند، به‌تدریج زمینه شـکل‌گیری مدارهای پیش‌برنده‌ای را برای اروپا فراهم ساخت. شعارهای برابری، برادری، عدالت، آزادی، ... باعث شکل‌گیری انقلاب‌های بزرگ و کوچکی در حوزه دولت، ملت و کشور در اروپا شد.
- اروپا در پایان قرن ۱۸ و در آستانه ورود به قرن ۱۹ با دستاوردهای قبلی خود از عصـر رنسـانس، مرکانتلیسـم، اصـلاحات دینی و تجربه برپایی دولت‌های مطلقه نســـبت به ایجاد مدار و چرخه‌های «دولت، ملت، کشـــور» و «قدرت جامعه–قدرت دولت» اقدام نمودند و از طرفی برخوردار شـــدن از آثار و تبعات عصـــر روشـنگری و موج این آثار شـکل‌گیری تفکرات جدید و ارتقای فرهنگ عمومی ملت و جامعه و همچنین آثار گســترده و همه‌جانبه کشــف ســرزمینی از طرف دیگر، فضا و محیط را برای شکل‌گیری پدیده‌های جدید فراهم کرد .پدیده هایی همچون اختراع بازوی مکانیکی (ماشـــین) در کنار بازوی انســـانی در عرصـــه اقتصاد، تولید و ثروت و رشد مستمر آن (انقلاب صنعتی) تحول آفرین شد.
- عرصـه‌های نوین فکری، اجتماعی، اقتصـادی اروپا در این شـرایط نیازمند بسـط عرصـه‌ها و بسـط حق انتخاب شـد. نیازی که باید با ایجاد و عمق بخشـیدن به سطوح و لایه‌های حکومت و قدرت، قانونمند و نهادمند کردن آن (نظم اجتماعی با دسـترسـی باز) در قرون ۱۹ و ۲۰ بدان پاسـخ گفته شـود و دولت‌ها برای خود تکالیف روشنی را در این عرصه‌ها تعریف نماید.

در بخش بعد، به تولیدات فکری و بینشی جدید در عصر خردورزی و روشنگری پرداخته می‌شود. عصری که بسیاری از بن‌مایه‌های فکری و معرفتی برپایی نظم‌های اجتماعی نوین یا نظم اجتماعی با دسترسی باز را برای اروپا فراهم ساخت. عصری که با دستاوردهای علمی و فکری خود بن‌مایه سیاسی، حقوقی و سازمانی توزیع قدرت بین دو قطب جامعه و دولت و چرخه «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» را ایجاد کرد،بعلاوه چگونگی برقراری تعادل، تعامل، تقابل و هم‌گرایی بین این دو قطب برای دستیابی به نظم اجتماعی باز و توسعه‌یافتگی را برای اروپا فراهم ساخت.

بخش پنجم

عصر خرد

(انقلاب صنعتی- نظم‌های اجتماعی نوین)

فصل شانزدهم: عصر خرد(شکل‌گیری بن‌مایه‌های فکری ومعرفتی نظم‌های اجتماعی نوین)

فصل هفدهم: چرخه «تغییرات علمی- فنی» (با آثار سرریز انقلاب صنعتی- خیز اقتصادی)

مقدمه

این فصل ، به اختصار درصدد ارائه تصویری از تحولات فکری، معرفتی و اندیشه‌ای است که منجر به تکامل اندیشه‌های علمی با بازنشرهای گسترده برای رشد و توسعه اقتصادی برای اروپا شد. اندیشه‌هایی که در عرصه‌های معرفت‌شناسی، فلسفه، خرد، عقل توانست پارادایم‌های نوینی را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و قانونی پیش‌روی جامعه انسانی قرار دهد. این پارادایم‌های فکری در بین سال‌های ۱۸۵۰–۱۶۵۰، توانست زمینه‌ساز تولد علوم و شکل‌دهنده بسترهای لازم برای فنی شدن و علمی شدن تولید، ساختار و کارکردها و سایر عرصه‌های اجتماعی و سیاسی شود.

در این عصر، اندیشه‌های علمی در آغاز بخشی از نخبگان و سپس طبقات متوسط و بالای اروپا را دربر گرفت. اندیشه‌هایی که با آثار سرریز اولیه خود علوم جدیدی در زمینه شناخت، خردگرایی، سیاست، اقتصاد، فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، پزشکی، ... شکل داد. پیدایش این علوم و نقش آنها در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و زندگی روزمره مردم نتایج گسترده و زیروروکننده بی‌شماری را برای زندگی و نظم‌های اجتماعی اروپا و جامعه بشری درپی داشت.

بعد از رنسانس تا قرن ۱۸ توسعه علم به صورت کُند، تدریجی و موردی و در بعضی مناطق و ملل انجام می شد. تأثیر پیدایش اولیه علوم و نظرات افرادی همچون گالیله، در زندگی روزمره اقتصادی و اجتماعی مردم و بسترسازی برای تاثیر در صنعت و تکنولوژی نیز کم و دیرتر از سایر شئون زندگی بود. ازهمین‌رو آثار بازنشر نظرات گالیله در قرن ۱۸ و پس از آن، بسیار تعیین‌کننده‌تر از زمان حیات گالیله بود.

انسان‌ها و جوامع انسانی اولیه و در طول روزگاران دراز با خطادر بذرافشانی، خرمن‌کوبی، استخراج معدن، ساختن و بنا کردن در عرصه‌های ساختمان‌سازی، دستاوردهایی داشته اند، آن‌هم دستاوردهایی در زمان طولانی و پرهزینه. ازاین‌رو حسب عادت و نهادمندی‌های آن حاضر نبودند راه‌ها و شیوه‌های علمی و آزمایشگاهی را جایگزین سنت‌ها و عادات دیرین خود سازند. به همین جهت علم قبل از پایان قرن ۱۸ نتوانست هم زایش‌های لازم را داشته باشد و هم بسترساز شکل‌گیری انقلاب صنعتی شود. فضای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع نیز نمی‌گذاشت آثار علمی تک‌ستاره‌های زمان، تحول فرایندی و تکاملی خود را داشته باشد. تکامل علم و آثار بازنشرش نیازمند بسترها و فرایندهای پسین و پیشین خود است؛ اما در اواخر قرن ۱۷ و آغاز قرن ۱۸ اروپا با تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی بستر گسترده‌ای را برای توسعه انقلاب‌های فکری و علمی و به‌تبع آن انقلاب صنعتی برای خود فراهم کرد.

بسترهایی که تا این تاریخ، جوامع انسانی و کشورها همانند آن را نداشتند. می‌توان برای این ادعا، مصادیق متعددی را نشان داد. انقلاب صنعتی ، رشد خود را مدیون پژوهش‌های علمی با تکیه بر صنایع نساجی می‌داند که شیمیدانان درباره رنگ‌ها داشتند. کاوش‌های علمی در رابطه با نمک آمونیاک، بررسی گازها و حرارت، توسعه ماشین بخار را امکان‌پذیر ساخت. آکادمی علوم پاریس، پژوهشگرانی به کشتزارها، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها فرستاد و کتاب شرح فنون و پیشه‌ها را در ۲۰ جلد در تاریخ ۱۷۸۱-۱۷۶۱ انتشار داد؛ و با این کار گامی بزرگ در ورود عرصه علم و دانش به حوزه‌های عمل برداشت. محصولات و تولیدات بهتر، متنوع‌تر، بیشتر، کم‌هزینه‌تر و تولید با سرعت بیشتر مرهون پیدایش وگشایش عرصه‌های فنی و حرفه‌ای بود. فرایندهای تحول و تکاملی این عرصه زمینه همکاری روزافزون دانش و صنعت را در قرن ۱۹ فراهم ساخت. ارتباط و تعاملی که با بنیان‌های درتنیده و همه‌جانبه و در بستر زمان سیمای طبیعی و اقتصادی جهان را دگرگون ساخت.

زایش‌های علم در این عصر بیش از همه در فلسفه، منطق و روش‌شناسی علمی اثر گذاشت. فلسفه در جست‌وجوی خرد و معرفت بود، علم که جویای معرفت است، با هر گام تازه‌ای که برمی داشت بر پیچیدگی و دامنه جهان پیرامون انسان می‌افزود و همراه با بعضی از جواب‌های خود سؤالات بی‌شماری را خلق می کرد و چشم‌انداز تازه‌ای در برابر انسان می گشود. پس از کشف اینکه انسان مرکز جهان هستی نیست و در پهنای بیکران زمان و مکان ذره‌ای ناچیز است، سازگاری اندیشه‌ها و باورهای تاریخی و فرهنگی و اعتقادی مردم با رهیافت‌های جدید علمی طرح شده در قرن ۱۸ بسیار سخت و دشوار بود. قاعده اندیشه بشر و جوامع انسانی در این عصر نمی‌توانست خود را با واقعیت‌های علمی جدید سازگار کند.

علم و فلسفه به‌تدریج در این عصر رسالت‌های مهمی در پی‌ریزی آرمان‌شهرها برای بشر به عهده گرفتند. علمی شدن جامعه در این عصر اندیشه پیشرفت و تکامل و ساختن بهشت روی زمین را تبدیل به آیین تازه‌ای برای انسان نو، نظمی نو، جامعه نو و نظم اجتماعی نوین کرد. در این عصر تاثیر علم در پیروان دین مسیحیت و تقابل‌های آن با باورها و اعتقادات نهاد کلیسا توأم با هزینه‌های بسیاری شد. تقابل‌های گسترده‌ای بین دو گستره علم و دین شکل گرفت و ابعاد همه‌جانبه پیدا کرد. در این عصر، علم برای جهان هراسان و فانی، امید، تسلی، معنا و ارزش تولید کرده و تصورات تازه‌ای از جهان را برای انسان و جوامع انسانی پدید می آورد. تا این تاریخ حماسه‌های کلیسا در اعلام گناهکاری ذاتی انسان، رستگاری آسمانی بشر، در تقابل با پرسش‌های علمی و جواب‌های علمی قرار گرفته بود. داستان آفرینش در کتاب مقدس در پرتو کشفیات زمین‌شناسی چگونه می‌توانست ارزش و اعتبار خود را از دست ندهد؟ در جهان

تابع نظم، قانون و خرد و علم، چگونه باید با موازین اخلاقی و ارزشی مغایر با آن برخورد می‌شد؟ ذهن و روان آدمی را چگونه می‌توان فناناپذیر دانست، در صورتی که اعصاب و بافت‌هایی که گویی ذهن بر آنها متکی است، فناپذیرند؟ علمی که اعتبار، دستاوردها و چشم‌انداز آن همه روزه در حال گسترش بود، سرانجام دین را به چه سرنوشتی دچار خواهد ساخت؟ و بر سر تمدن‌هایی که موازین اخلاقی آن مبتنی بر دین است، چه خواهد آورد؟ این سؤالات بخش‌هایی از بروز چیستی‌ها و چالش‌های این عصر از تاریخ جامعه انسانی است.[۱]

برای اولین بار در تاریخ تمدن جامعه بشری، اندیشه‌های علمی از انزوا فضای تک‌ساحتی(که طی تاریخ، دانشمندان پدیدآورنده آن، در آن زیست می‌کردند)خارج شده و فرایندساز عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی زیست انسانی و جامعه شدند. این فرایندسازی با استمرار و خودگردانی، و آثار گسترده از بده- بستان‌ها و درهم‌تنیدگی‌ها برخوردارشده است. ظرفیت‌سازی علوم در این عصر، به‌تدریج با آثار سرریز خود فرهنگ عمومی طبقات مردم و عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی آنها را متحول کرد. این خود دگرگونی‌های گسترده‌ای با شالوده‌های پیشرفت و توسعه را برای جامعه بشری فراهم ساخت. در این فرایند دیگر دستاوردهای علمی برخلاف گذشته، در خارج از متن زندگی مردم (همانند زمان پیشینیان) قرار نگرفته و جزء لاینفک زندگی روزمره جامعه انسانی می‌شود. فرایندی که هر روز عرصه‌های علمی را از گستره و اعماق بیشتری برخوردار می‌سازد.

گسترش علم و دانش و قانونمندی‌هایی که از این پس در پیش‌روی جامعه انسانی قرار می‌گیرد، باعث تزلزل گسترده‌ای در خرافات، موهومات و نیروهای فوق طبیعی شد. برعکس با کمک علم و دانش و فرایندی شدن آن، جامعه انسانی با کمک دانش به پرورش عقل و اندیشه انسان و خود پرداخت. دستاورد این علم در توانمندسازی انسان، چشم او را بیش از آسمان به طرف زیست طبیعی او کشانید. این توانمندسازی و تغییر نگرش نیرویی شد برای ساختن انسانی نو و جامعه‌ای نوین.

اگرچه در قرن ۱۸، این عصر دانشمندانی همچون گالیله (۱۶۴۳-۱۵٦٤) و نیوتن (۱۷۲۷-۱٦٤۲) (که با نظریه‌های خود جهان را در زمان خود گسترش دادند) در عرصه‌های علمی خود نداشت؛ اما عصری شد که آثار علم و دانش جدید در فضای پیش‌برنده‌ای که از قرون ١٤ به بعد در اروپا شکل گرفته بود و در این زمان دوران تحول و تکوین خود را سپری می‌کرد، بنیان‌های تولید علم، عرصه‌های آن و کارکردهای آن را از گستردگی خارق‌العاده‌ای برخوردار کرد، با آثار بازنشری که به هیچ وجه در عصر گالیله و نیوتن تصوری از آن وجود نداشت.

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن، کتاب عصر ولتر، صفحات ٦٥٢-٦٥٠

عرصه‌های جدید در علوم ریاضیات، ستاره‌شناسی، فیزیک، شیمی، گیاه‌شناسی، زیست‌شناسی، فیزیولوژی، کالبدشناسی، روان‌شناسی، پزشکی و ... در این عصر براساس موازین علمی و عملی نوین پی‌ریزی و گسترش یافت. زایش هر علمی در این عصر، زمینه‌ساز زایش علم دیگری در عرصه‌های دیگر از علوم شد. این زایش‌ها و گستردگی بین علوم، زمینه‌های تعامل و درهم‌تنیدگی آنها را به شکل یک ماتریس بده- بستان در منظومه‌ها (چیدمان در گستره یک حوزه از علم و جریان پسین و پیشین آن) و سپهرگونه (چیدمان منظومه‌های علوم با هم و جریان پسین و پیشین آنها) با همدیگر فراهم ساخت. فرایندهای این بده- بستان بین علوم، خود بستری شد برای زایش گستره‌هایی از چیستی‌ها و علوم جدید.

در این عصر، اروپا بنیان‌های فکری و زندگی اقتصادی و اجتماعی خود را براساس عقل و اندیشه و تجربه نوین پی‌ریزی کرد. ورود علم و دانش به عرصه‌ها زندگی عامه مردم، باعث پیدایش علوم اجتماعی و انسانی شد. دانشمندان درصدد یافتن پاسخ‌هایی برای سؤالاتی شدند که مثلا علم و تکنولوژی چگونه ساختار و کارکردهای تولید را دگرگون سازد تا بتوان به تولید بیشتر دست یافت و در این راستا سهم عوامل تولید کار و سرمایه از این دستاوردها چیست و چگونه باید باشد؟ ارزش کار چگونه است؟ ارزش مبادله چیست؟ مفهوم عدالت چیست؟ سرمایه، پول، کار از چه توزیعی باید برخوردار شوند؟ انسان چه موجودی است؟ کدامین رفتارها را باید داشته باشد؟ کالبدشکافی آن از چه مختصاتی برخوردار است؟ روابط انسانی و اجتماعی در یک جامعه باید از چه موازینی برخوردار باشد؟ سؤالاتی اینگونه زمینه های پیدایش سه علم اساسی اجتماعی یعنی جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست را پدید آورد.

گستره کوشش‌ها برای درک و فهم همه‌جانبه از قضایای هستی، انسان و جامعه انسانی و اینکه علم و غیرعلم و شبه‌علم چیست؟ و پاسخ به سؤالات این عرصه‌ها پیدایش نظریه‌های تاریخ علم و فلسفه علم را پی‌ریزی کرد.

زمینه‌های پیدایش و تحول عرصه‌های علمی در قرون ۱۷ و ۱۸باعث شکل‌گیری پوزیتیویسم و سپس پوزیتیویسم منطقی[1] در قرن ۱۹ شد. این پارادایم‌های علمی مبتنی بر آموزه‌هایی است که یگانه گزاره‌های معنی‌دار[2] گزاره‌هایی است که بتوان صحت آنها را به صورت تجربی به اثبات

۱- Logical Positivism رویکرد جدایی بحث ارزش‌ها از مباحث تجربی و تحصلی (پوزیتیو) و جدایی میان اخلاق که موضوع اصلی آن ارزش‌ها است با علوم که موضوع آن واقعیات مستقل از ارزش‌هاست. کانت از رهبران اولیه این رویکرد است که معتقد بود بررسی مسائل و موضوعات باید در چارچوب عقل، تجربه، واقعیات عینی و استدلال و بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و پیش‌فرض ذهنی، آغاز گردد. امروزه در عرصه علم اقتصاد، میدان اقتصاد هنجاری (ارزش‌ها) (Normative) و اقتصاد اثباتی (Postive) و چگونگی جایگاه و تعامل این دو با هم، امری نهادمند در جدایی بین این دو میدان و در بده- بستان‌های بین آنها، نظرات ارائه می‌شود.

2- Meaning Ful Propositions

رسانید. در چنین رویکردی عرصه‌های متافیزیک، دین، زیباشناسی بی‌معنی شناخته شد؛ زیرا صحت خود این آموزه‌ها را نمی‌توان به نحو تجربی اثبات کرد.

عصر خرد و دانش و آثار و پیامدهای آن

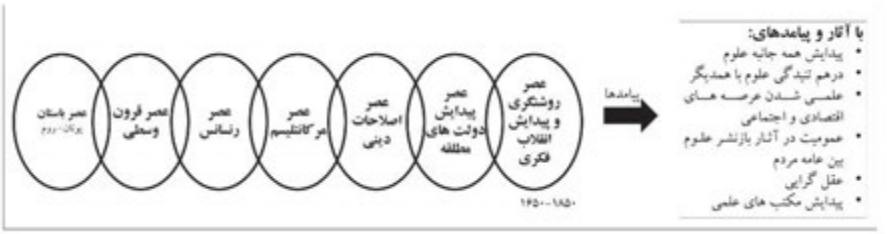

در این بخش جهت آگاهی از چگونگی شکل‌گیری تفکرات علمی و وقایع پیرامون آنها و آثار و پیامدهای آنها، نگاهی به عرصه‌های ذیل خواهیم داشت:

عصر زایش علوم در شرایط محیطی سال‌های ۱۸۵۰-۱۶۵۰. چگونگی رابطه بده- بستان و پیدایش علیت دوره‌ای و چرخه‌ای بین علوم. عصر روشنگری و مضامین و مشخصات، گستره‌ها و حوزه‌های میدانی آن، چهره ها و دانشمندان عصر خردگرایی و زایش و توسعه علوم و در عرصه‌های روش‌شناختی و معرفت، سیاست، اقتصاد سیاسی، فیزیک و شیمی و علوم انسانی با آثار بازنشر آن.

این عصر علاوه بر پیدایش بده- بستان‌های گسترده بین عرصه‌های علم و عمل، بن‌مایه و بن‌سازه‌ای را به نام چرخه «علم- فن- حرفه» را در خود ایجاد کرد. چرخه مهم و بنیادینی انقلاب صنعتی را با آثار گسترده و همه‌جانبه در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایجاد کرد.

فصل شانزدهم

عصر خرد

(شکل‌گیری بن‌مایه‌های فکری و معرفتی نظم‌های اجتماعی نوین)

- ✓ **عصر خرد و دانش و شکل‌گیری چرخه‌های سرمایه علمی**
- ✓ **عصر روشنگری- گستره و حوزه‌های میدانی**
- ✓ **چهره‌های علمی عصر روشنگری**
  - **در عرصه شناخت- خرد- عقل‌گرایی**
  - **در عرصه اندیشه‌ورزی سیاسی- اجتماعی- عدالت و برابری**
  - **روشنگری در الهیات**
  - **پیدایش مکتب کلاسیک (مبانی اندیشه‌ای برای جرایم و مجازات)**
  - **عصر روشنگری و یهودیت**
  - **دانشوران عرصه اقتصاد سیاسی (مکتب فیزیوکراسی، مکتب کلاسیک اقتصادی)**
- ✓ **شکل‌گیری چرخه «علم- فن- حرفه» و تاثیر آن در پیدایش انقلاب صنعتی**
- ✓ **شکل‌گیری و توسعه علوم**

(ریاضیات، فیزیک، الکتریسیته، شیمی، ستاره‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، روان‌شناسی)

۱-۱۶- مقدمه

در این فصل ابتدا به چگونگی شرایط محیطی عصر ۱۸۵۰-۱۶۵۰ خواهیم پرداخت. شرایط محیطی مساعد و مناسبی که امکان و زمینه های زایش علوم را برای اروپا فراهم ساخت. شرایطی که پیدایش هر علم، بخشی از چیستی‌های قدیمی انسان و جامعه انسانی را مورد حل و فصل قرار داد و به دنبال خود، چیستی‌های گسترده و نوینی را پیش‌روی انسان و جامعه انسانی گذاشت. عصری که دستاوردهای فکری و علمی

توانســت ماتریس بزرگی از بده- بســتان‌های بین علوم مختلف در پیدایش منظومه‌ها و ســپهر را به ثمر برســاند. جریان بده- بســتان‌های علوم با هم شــکل‌گیری چرخه‌های تحولی و تکوینی عظیمی را در پی داشــت و از آثار بازنشــر این چرخه، میدان‌های هر علم از عمق و گستره زیادی برخوردار شد بعلاوه از جریان بده- بستان‌های بین علوم دنیایی از کشف‌ها و معرفت‌های نوین تاریخ‌ساز و زندگی‌ساز شکل گرفت. کشف‌هایی که همه عرصه‌ها را به نوگرایی کشانید. در این عصر فرایندساز، گسترش علوم منجر به پیدایش عرصــه‌های جدید از علوم مختلف، اما در هم‌پیوندی با همدیگر و در نتیجه زمینه پیدایش مکاتب فکری را فراهم ساخت. این فرایندها و دستاوردهای آن، منجر به شکل‌گیری نظم‌های اجتماعی نوین و همچنین پیدایش انقلاب سرنوشت‌سازی به نام انقلاب صنعتی شد. بررسی حوزه‌های شکل‌گیری علم و بده- بستان بین آنها و آثار و پیامدهای آن، موضوع مطالب این فصل از کتاب است.

۲-۱۶- عصــر خرد و دانش و شــکل‌گیری چرخه‌های ســرمایه علمی (۱۸۵۰-۱۶۵۰)

۱-۲-۱۶- شرایط محیطی عصر

اروپای برخوردار از آثار بازنشر رنسانس، مرکانتلیسم، کشف سرزمینی، اصلاحات دینی در برپایی دولت‌های مطلقه سرزمینی و جمعیتی و... زمینه ای را فراهم کرده است که به پیدایش عرصــه‌های روشــنگری و معرفی فیلســوفان زیادی منجر شــد. این روشــنگران فضــای کلی‌گویی و کلان‌نگری این عصــر را به عصــر دانش‌های خاص‌تر، علمی‌تر، متعین‌تر برای زیســت بهتر، تغییر دادند و این باعث شــد که از این عصــر؛ به نام عصــر پیشرفت دانش یاد کنند.

طی تاریخ و به‌ویژه در این عصــر، جدال هزاران اندیشــه موهوم، با جنبش همواره رو به گســترش روشــنگری، فضــای تضــارب آرای گســترده‌ای را به وجود آورد و این زمینه پیدایش علم و دانش‌های جدید جهت پاسخ‌گویی به نیازهای زمان را فراهم کرد.

افزایش شــهرها و شــهرنشــینی، افزایش ثروت ناشــی از جریانات مرکانتلیســم، کشــف ســرزمینی و وداع با کشــاورزی ســنتی و معیشــتی، گســترش آموزش و آزمایشــگاه‌های

دانشـمندان، سـخنان دانشـوران و فیلسـوفان در انکار نقش دیوها و ارواح در زندگی و اندیشـه مردم، به‌تدریج مدارها و فضـاهای بالنده‌ای سـاخت که موهومات و خرافات، سلطه خود را بر تفکر و رفتار آدمیان و جامعه از دست بدهند.

در این عصر همانند زمان قبل، دولت‌ها و کلیساهای کاتولیک و پروتستان ، ناسازگاران را زجر داده و آزار می رسـاندند تا از گسـترش اندیشـه‌هایی که ممکن بود قدرت و معتقدات رسمی را متزلزل سازند، جلوگیری کنند. لویی پانزدهم در سال ۱۷۳۲، عبادت پروتستان‌ها را در فرانسه ممنوع کرد و برای کسانی که این ممنوعیت را نادیده می‌گرفتند کیفر شکنجه، پاروزنی در کشتی‌ها یا مرگ تعیین کرد. بسیاری از دولت‌های پروتستان هم مثل دولت‌های کاتولیک آزردن ناسازگاران را ضروری دانستند. قانون در کشورهای دانمارک و سـوئد آیین لوتر را بر مردم تحمیل می‌کرد و مردم خاطی امر را از خدمات دولتی محروم می‌کرد. هر یک از کانتون‌های سـوئیس مختار بودند که برای خود آیینی رسـمی برگزینند و بر مردم تحمیل کنند. در ایالات متحده هلند، سـران کلیسـاهای پروتستان رواداری را مشوق بی‌دینی می‌شمردند. دولت انگلستان گاهی کتاب‌هایی را که مضامین آنها مخالف اصول مسیحیت بود، آتش می‌زد و نویسندگان آنها را کیفر می‌داد. در اروپای غربی روحانیون کاتولیک و پروتسـتان تا سـال ۱۷۸۹ ناسـازگاران را آزار می‌دادند؛ اما هنگامی که بر اثر آثار و سرریزهای رنسانس، مرکانتلیسم، اصلاحات دینی، افکار تازه‌ای شـکل گرفت و سـؤالات و چیسـتی‌های پیش‌روی دین گسـترش یافت، شـکنجه مخالفان دینی به‌تدریج روبه‌زوال گذاشـت و هنگامی که دولت به‌عنوان نگهبان وحدت و نظام و با هدف جدایی دینی، جای کلیسـا را گرفت، غریزه تعقیب و آزار از دین به سیاست انتقال یافت.[۱]

سانسور بیان و نشریات در کشورهای پروتستان، ملایم‌تر از کاتولیک بود. این ملایمت در هلند و انگلستان از همه‌جا بیشتر بود. درحالی‌که در بسیاری از کانتون‌های سوئیس سانسور با شدت به اجرا گذاشته می‌شد. نویسندگان از این فضا بهره گرفته و آثار خود را در جایی که توان نشـر و عرضـه را نداشـتند به محیط دیگر و کشـور دیگر انتقال می‌دادند. فردریک کبیر سانسور نشریات را از میان برداشت، ولی جانشین او در سال ۱۷۸٦ آن را دوباره احیا کرد. سانسور نشریات تا سال ۱۸٤۹ در دانمارک پایدار بود، در

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن، کتاب عصر ولتر، صفحات ٥٥٦-٥٥٣

سوئد چاپ نشریات مخالف دولت و آیین لوتری ممنوع بود. در سال ۱۷٦٤ دانشگاه اوپسالای سوئد فهرست کتاب‌های ممنوع را منتشر ساخت ولی آزادی کامل نشریات از سال ۱۷٦٦ در سوئد عملی گشت. دولت فرانسه تا سال ۱۷٤۱ برای اطمینان از اینکه کتاب متضمن مطلبی علیه دین، نظم عمومی و اخلاق سالم نباشد، فرایندهای سانسور را برپا کرده بود. دانشگاه سوربون یا پارلمان فرانسه حتی کتابی که پروانه رسمی چاپ را نیز داشت می‌توانستند آن را تحریم کنند. در نیمه اول قرن ۱۸ دولت فرانسه، سانسور نشریات را اندکی آسان گرفت. هزاران کتاب بدون پروانه در این کشور به چاپ رسید. در سال ۱۷۵۷ دوره آزادی نسبی در فرانسه سر آمد و دولت در فرمان شدیداللحنی برای هر کس که به نوشتن یا چاپ اثری به منظور حمله به دین یا حمله به قدرت شاه یا برهم زدن نظم و آرامش کشور محکوم شود، برایش کیفر مرگ تعیین کرد. در سال ۱۷٦٤ در فرانسه چاپ هر مطلبی درباره دارایی کشور ممنوع اعلام شد. یکی از موجبات بروز انقلاب در فرانسه، سانسور دولتی و کلیسایی بود که در فرانسه نسبت به انگلستان شدت بیشتری داشت.[۱] فیلسوفان برای رهایی از سانسور راه‌های گوناگونی یافته بودند. آثار دست‌نویس‌های خود را برای چاپ به آمستردام، لاهه، ژنو برده و دست فروشان این کتاب ها را پس از چاپ با نام‌های ساختگی کوچه به کوچه و خانه به خانه می‌بردند. بعضی از اشراف فرانسه که از حکومت مطلقه و متمرکز دلخوش نبودند، برای عرضه و فروش این کتاب‌ها در سرزمین‌های خویش تسهیلاتی فراهم می‌ساختند. برخی از سران دولت و حتی روحانیون کتاب‌هایی را که دولت یا کلیسا تحریم کرده بودند با لذت می‌خواندند. ولتر نه‌تنها منکر نگارش برخی از کتب خود (که با نام ساختگی منتشر کرده بود) شد بلکه گاه آثار خود را با نام مردگان به چاپ می‌رساند و حتی گاهی برای گمراه ساختن، انتقادهایی بر کتاب خویش می‌نوشت و از آنها بد می‌گفت. در فرانسه این فضای مصلحت‌اندیشی که شیوه‌های کار، اشکال، ترفندها و روش‌های بیان را نیز دربر می‌گرفت، به دقت و لطافت زبان فرانسوی کمک کرده و معانی دو پهلو در گفتگوها، تمثیلات، داستان‌ها، طنزها، سخنان بی‌پرده، اغراق‌گویی‌ها ... را شکل بخشید که ادبیات جهان مانند آنان را به خود ندید.[۲]

۱- منبع قبل، صفحات ۵۵۷-۵۵٦

۲- دورانت- ویل، کتاب عصر ولتر، صفحه ۵۵۸

پس از اداره سانسور دولت، تسلط روحانیون بر آموزش، نیرومندترین عاملی بود که آزادی اندیشه را از مردم گرفته بود. در فرانسه، آموزشگاه محلی به دست بخش‌های کلیسایی اداره می‌شدند یا تحت نظارت آنان بودند، آموزشگاه‌های متوسط را یسوعیان اداره می‌کردند. بسیاری از فیلسوفان عصر روشنگری در مدارس یسوعی تحصیل کرده و هوشمندی خود را به آنها مدیون بودند. دانشگاه پاریس به دست کشیش‌ها که محافظه‌کارتر از یسوعیان بودند اداره می‌شد. ولتر، دیدرو، بوفون به دانشگاه نرفتند چون اندیشه‌ای داشتند که از اسارت دین رهایی یابند به جای دانشگاه در آکادمی‌ها و سالون‌ها پرورش یافتند. آکادمی برلین ۱۷۰۱، اوپسالا (۱۷۱۰) سن پطرزبورگ (۱۷۲٤) کپنهاگ (۱۷٤۳) انجمن پژوهندگان سوئد (۱۷۳۹) و در فرانسه مراکزی در اورلئان، بوردو، لیون، کان، نانسی، شکل گرفت. این آکادمی‌ها از الحاد و بدعت‌گذاری پرهیز می‌کردند، اما تحقیقات، آزمایش‌ها و بحث‌های علمی را تشویق می‌کردند و به آنها دامن می‌زدند. در چنین فضا و بستری بود که به‌تدریج مراکز آموزشی و آکادمی‌ها به دست فیلسوفان افتاد. نشریات آگاه و پیشرفته نیز به بیداری اندیشه‌ها یاری رساندند.[۱]

مشخصه قرن هیجدهم، دلبستگی فراوان به دانش بود. نویسندگان این عصر برای اینکه دانش در دسترس افراد بیشتری قرار گیرد و فهم‌پذیرتر گردد، با شور و شوق به این نیازها پاسخ گفتند. کتاب‌هایی چون ریاضیات، علوم، ادبیات، فلسفه را برای جهانیان قابل فهم ساختند. استادان بیش‌ازپیش، تدریس و تعلیم و تربیت به زبان‌های بومی به جای زبان لاتین را شروع کردند. کتابخانه‌ها و موزه‌ها گسترش یافته و گنجینه‌های خود را در دسترس دانش‌پژوهان قرار دادند. در سال ۱۷۵۳سر هانس سلون ۵۰ هزار جلد کتاب، چند هزار نسخه خطی، تعداد زیادی از تابلوها، سکه‌ها و آثار عتیقه خود را به ملت انگلستان بخشید. این کار هسته اصلی شکل‌گیری موزه بریتانیا شد. در سال ۱۷۵۹ درهای این موزه بزرگ به روی مردم گشوده شدند. در سال ۱۹۲۸ در قفسه‌های این موزه که نزدیک به ۸۵ کیلومتر طول داشت ۳۲۰۰/۰۰۰ جلد کتاب چاپی و ۵٦۰۰۰ نسخه خطی گردآوری شده بود.[۲]

۱- منبع قبل، صفحات ۵۵۹-۵۵۸

۲- منبع قبل، صفحات ۵٦۱-۵٦۰

سرانجام دایره‌المعارف‌ها برای گردآوری، تنظیم و انتقال گنجینه‌های دانش، برای همه کسانی که می‌توانستند بخوانند و بیندیشند شکل گرفتند. در دویست سال گذشته دایره‌المعارف بریتانیک با هر چاپ تازه‌ای بسط و گسترش بیشتری یافته است. در سال ۱۷۸۹ طبقات متوسط اروپای غربی، به اندازه اشراف و روحانیون آگاه شده بودند. صنعت چاپ راه خود را گشوده بود و روی هم رفته صنعت چاپ یک انقلاب اساسی جاری و ساری کرد.[۱]

در این عصر، دانشمندان به‌تدریج اندیشه خویش را با ترس و تردید از تاریخ یهودیان به مردم مشرق زمین برگرداندند مردمی که مسیح را رد کرده، یا هیچگاه اسمش را نشنیده بودند، آشنایی پیدا کردند. گالان با ترجمه هزار و یک شب (۱۷۱۷-۱۷۰٤) به زبان فرانسوی، دو رولان با نگارش دین مسلمانان (۱۷۲۱) و سیل با ترجمه انگلیسی قرآن (۱۷۳۱) اروپاییان را با این حقیقت آشنا ساختند که جهان اسلام سرزمین توحش نیست، بلکه دنیای ایمان و نظام اخلاقی نیرومندی است که با جهان مسیحیت در رقابت است. آبرام یاسنت آنکتیل- دوپرون با ترجمه کتب دینی پارسیان روزنه دیگری برای شناخت مشرق زمین به روی غرب گشود. او تصمیم گرفت از تحصیل کشیشی دست بردارد و به کاوش مستقیم کتب دینی مشرق زمین بپردازد. به‌لحاظ نداشتن پول جهت خرید کتاب، کار سربازی سپاه فرانسه را پیشه کرد. زبان فارسی و سانسکریت را فراگرفت و در سال ۱۷٦۲ با ۱۸۰ نسخه خطی شرقی به پاریس برگشت و آنها را ترجمه کرد و با خوردن نان و پنیر و آب زندگی می کرد و چون تأمین هزینه ازدواج برای او مقدور نبود، ازدواج نکرد. در سال ۱۷۷۱ ترجمه فرانسوی زند- اوستا و چند قطعه از کتاب‌های پارسیان را منتشر ساخت.[۲]

آشنایی با ادیان و اخلاقیات غیرمسیحی اندک‌اندک جزم‌اندیشی اروپاییان را متزلزل کرد. آشنایی با تاریخ و فلسفه چین به همت مبلغان دینی، جهانگردان و دانشوران اروپایی، بیش از همه در اندیشه مردم اروپا اثر بخشید. یسوعیان، دین و فلسفه چین را بسیار ارج می‌نهادند و چینی‌های تحصیل‌کرده خدا را روان جهان و جهان را پیکر خدا می‌دانستند.

۱- منبع قبل، صفحات ٥٦١-٥٦٠

۲- منبع قبل، صفحات ٥٦٥-٥٦٣

اسپینوزا که عقیده مشابهی داشت، ممکن است با خواندن کتابی که در سال ۱٦٤۹ در امسردام چاپ شده بود با این اندیشه آشنا شده باشد.

لویی لوکنت یسوعی در خاطرات چین (۱٦۹٦) نوشت که مردم چین دو هزار سال با خدای راستین آشنا بوده‌اند و در روزگاری که اروپا هنوز گرفتار کجروی و تباهی بود از پاک‌ترین قانون اخلاقی پیروی کرده‌اند. دانشگاه سوربون این کتاب را تقبیح کرد.لایبنیتز در سال ۱٦۹۷ نوشت :اروپا در دانش و فلسفه از چین پیشرفته تر است. پیش از این کسی باور نمی‌کرد که مردمی هستند که در زندگی مدنی بر ما پیشی جسته‌اند ... زبان از شرح آسایشی که قوانین چین برای مردم فراهم ساخته ... ناتوان است. فساد دامنه‌داری که در میان ما رواج دارد، مرا بر آن می‌دارد که بگویم چینیان برای آشنا ساختن ما به دین طبیعی باید مبلغانی را نزد ما بفرستند.[۱]

ظروف چینی و ساخت چین و ظروف لاکی ژاپنی در قرن ۱۸ دارایی‌های نفیس و گران‌بهای خانه اروپاییان را شکل می‌دادند. در حدود سال ۱۷۰۰ خانه‌های انگلستان را با کاغذ دیواری چینی که در تکه‌های کوچک همراه با تصویر بسیار زیبا و دقیق بود، زینت‌بخش خانه‌های انگلیسی بود. نفوذ فکری چین در اندیشه غربی بیش از همه در فرانسه نمایان شد و فیلسوفان مخالف آن را حربه‌ای علیه مسیحیت ساختند و از علم اخلاق کنفوسیوس استفاده کرده و اعلام کردند که قانون اخلاقی نیازی به دین مافوق طبیعی ندارد. درحالی‌که در همان زمان امپراطوری چین به مبلغان کاتولیک آزادی عمل می‌داد، لویی چهاردهم بر جور و ستم خود بر پروتستان‌ها می‌کوشید که معتقدات دینی فرانسویان را یکسان کند. ولتر با شوق و ذوق زیاد در کتاب خود رساله در آداب و رسوم، فرهنگ فلسفی چین را بهترین، کهن‌ترین، پهناورترین، پرجمعیت‌ترین و منظم‌ترین قلمرو شاهی روی زمین خواند. ستایش از حکومت چین باعث شد که ولتر به تحقق اصلاحات اجتماعی مایل گردد.[۲]

آشنایی اروپا با ادیان و سازمان‌های بیگانه (در شرق) از نیرومندترین عواملی شد که الهیات مسیحی را متزلزل می‌ساخت. گزارش‌هایی که از ایران، هند، مصر، چین و آمریکا می‌رسیدند رشته‌های بی‌پایان از پرسش‌های دشوار و گیج‌کننده مطرح ساخته بودند.

۱- منبع قبل، صفحات ٥٦٧-٥٦٥

۲- منبع قبل، صفحات ٥٦٧-٥٦٥

منتسکیو می‌پرسید «انسان چگونه می‌تواند از دو هزار دین مختلف، دین راستین را برگزیند؟ چگونه است جهان ٤٠٠٤ سال قبل از میلاد آفریده شده باشد، در صورتی که چین در هزاره چهارم قبل از میلاد دارای تمدنی پیشرفته بوده است؟... انسان چگونه می‌تواند باور کند که در خارج از کلیسا رستگاری نیست؟ آیا میلیاردها مردمی که در چین، هند و ژاپن می‌زیسته‌اند ، اکنون در آتش دوزخ بریان می‌شوند؟» در چنین فضایی از ابهام‌ها و سؤالات، عالمان الهی درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات بودند ولی معتقدات جزمی کلیسا هر روز متزلزل‌تر می‌شدند.[1]

۲-۲-۱٦- دستیابی به چرخه «علم- فن» به عنوان سرمایه‌ای نوین، بسترساز و کارساز

در فصول پیش گفته شد که عرصه‌ها، قلمروها و متغیرهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در زندگی بشری دائم در حال کنش و واکنش با یکدیگر قرار دارند. فرایند و بده- بستان بین این قلمروها یا متغیرها، یا دارای برآیند پیش‌برنده یا عقب‌برنده است. برآیندهایی که حسب نظریه علیت تراکمی گونار- میردال یا به ایستایی و افول، عمق و پایداری می‌بخشند یا برعکس موجبات زایش، تحولات و پیش‌برندگی و هم‌افزایی را فراهم می‌سازند.

جدال‌ها و کنش و واکنش این دو نیروی عقب‌برندگی و پیش‌برندگی در عرصه‌ها و قلمروهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و غلبه تدریجی عوامل پیش‌برنده بر عقب‌برنده در عصر پایانی دوران قرون وسطی، زمینه پیدایش عرصه‌های جدید پیش‌برندگی عصر رنسانس و مرکانتلیسم را فراهم ساخت. پیدایشی که به دنبال خود، فضای عصر اصلاحات دینی را برای اروپا باب‌گشایی کرد. این انبساط‌ها و تقابل چرخه‌ها و نیروهای پیش‌برنده با عوامل ایستایی و انسداد، و داشتن سطح بالاتری از امنیت، نظم، ثبات و قانونمندی‌های اقتصادی و اجتماعی را از الزامات عصری جوامع اروپایی ساخت. الزامی که در برپایی و تولد ساختار و کارکردهای دولت‌های مطلقه با حوزه نفوذ در تمامیت و جامعیت سرزمینی و جمعیتی موثر بود. تولدی نوین که به همراه خود زایش پدیده‌های مهم و بنیادینی چون دولت، ملت و کشور پدید آورد و

۱- منبع قبل، صفحات ٥٦٨-٥٦٧

زمینه دستیابی به سطوح اولیه چرخه مهم و بنیادین «دولت- ملت- کشور» را برای اروپا فراهم ساخت.

در فضای پیدایش اولیه چرخه «دولت- ملت»، زایش‌های فکری و نظریه‌پردازی علمی و نوباوری های اولیه همچون آرا و نظرات گالیله (برخلاف دوران خود)، به برکت نخستین قهرمانان انتقال علم و دانش یعنی مدیران چاپخانه‌ها، از عمق گسترده‌تر، پایدارتر و همگانی‌تری برخوردار شدند. چاپخانه و کتاب در این عصر، وسایلی فراهم ساختند که علم از شخصی به شخص دیگر و از نسلی به نسل دیگر، سریع‌تر، کم‌هزینه‌تر و راحت‌تر انتقال یابد؛ امری که تا پیش از این از چنین سابقه‌ای برخوردار نبود. بی‌شک کمیت و کیفیت این انتقال علم، همیشه و یکی از عوامل مؤثر در بسترهای رشد و پیشرفت بوده است.

در این عصر و با مختصاتی که در صنعت چاپ و چاپ انبوه و ارزان و انتقال سریع در جابه‌جایی آثار علمی و همگانی شدن آن داشت، پیدایش کتابخانه‌ها و میراث‌های مهمی از این راه برای بشر به جا گذاشته شد. کتابخانه‌هایی که هر روز ابعاد گسترده‌تر به خود گرفته و محل رجوع بسیاری از افراد کنجکاو و گرفتن بسیاری از پاسخ‌ها و چیستی‌ها شده است. روزنامه‌ها در این عصر جوانه می زنند. تا پایان قرن ۱۶ (۱۵۹۹) حدود ۸۷۲ روزنامه تک‌صفحه‌ای و با انتشار نامنظم، اروپا را فرا گرفته بود. به‌لحاظ مطالب بعضاً نادرست آنها و بروز مسائل، ممیزی انتشارات در غرب خواه در جهان مسیحی (کاتولیک و پروتستان) و خواه امور غیرکلیسایی معمول و رایج شد. در سال ۱۵۷۱ کلیسا هیأتی را مأمور کرد که مؤمنان را از مطالعه کتاب‌های مخالف آیین کاتولیک برحذر دارد. پروتستان‌ها به شدت کاتولیک‌ها، مطبوعات را ممیزی نمی‌کردند ولی به همان اندازه مراقب بودند. این وضع در انگلستان، اسکاتلند، اسکاندیناوی، هلند، آلمان و سوئیس حاکم بود. محدودیت برای افکار نو و نوزایی آن و جلوگیری از چاپ آن، باعث شد که بسیاری، کتاب‌های خود را در خارج به چاپ برسانند و نسخه‌های آن را مخفیانه وارد کشور نمایند.[۱]

فضای پیش‌برنده جدید در این عصر (در چاپ آثار علمی و انتقال آن ...) به زایش، تحول و تکوین نظریه‌پردازان فکری، فلسفی، علمی، سیاسی و اقتصادی، عمق دوچندانی

۱- دورانت- ویل، کتاب آغاز عصر خرد، صفحات ۶۸۷-۶۸۲

بخشید. عمقی که به‌تدریج با پیدایش ابزارها، روش‌های علمی، هم زمینه دگرگونی‌های جدی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را فراهم ساخت و هم با گسترش آثار علم و دانش در فرهنگ عمومی مردم منجر به زایش و توسعه عرصه‌های علم و پیدایش گروه دانشمندان، صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان (که من‌بعد از جایگاه وزینی در اجتماع برخوردار می‌شوند) شد.

نظریه‌پردازان جهت پاسخ‌گویی به سؤال‌ها، چراها، شک‌ها و تردیدها و مقابله با اوهام و خرافات، سخت نیازمند ابزار و روش‌هایی بودند برای اثبات اندیشه‌های خود. در این روزگار چشم آدمی قادر نبود که اشیاء را از دور یا به وضوح مشاهده کند یا آنها را دقیقاً ببیند. بدن قادر نبود که فشار، گرما و وزن اشیاء را با دقت لازم احساس کند. فکر قادرنبود که فضا، زمان، کمیت، کیفیت و جرم مخصوص را دقیقاً دریابد. میکروسکوپ، تلسکوپ، دماسنج، هواسنج، آبسنج، ساعت‌های بهتر و ترازوهای دقیق‌تری برای این عرصه‌ها مورد احتیاج بود. احتیاجاتی که به مرور از قرن ۱۷ به بعد، کشف، اختراع، تولید و در دسترس قرار گرفت. در چنین فضایی است که علوم شتابان و به‌طور منطقی به پیش رفتند. ریاضیات و فیزیک در قرن ۱۷، شیمی در قرن ۱۸، زیست‌شناسی در قرن ۱۹ و روان‌شناسی در قرن ۲۰ عرصه‌های گسترده علمی، قانونمند و نوین خود را به نمایش گذاشتند.[۱]

در این فضای جدید و با برخورداری از ابزارهای جدید و نوین است، که در علم فیزیک قرن ۱۷، کار گالیله (۱۵۵۸) اهمیت دوچندانی پیدا می‌کند. اکنون و در پایان قرن ۱۷ و ورود به قرن ۱۸، عرصه‌ها برای طرح سؤال، شک و تردید و پاسخ‌گویی نو به مسائل جدید، از فضای پیش‌برنده‌تری برخوردار می‌شود. اگر در عصر گالیله، پرسش‌های جدید و پاسخ های جدید به نام ارتداد و کفر قلمداد می‌شد و دستگاه پاپی گرگورپوس[۲] پانزدهم (۱۶۲۳) بدعت‌گذاران در دین را محکوم به اعدام می‌کرد، اکنون به‌تدریج فضا برای تسامح و مدارای بیشتر آماده می‌شود. آماده‌شدنی که در درون خود

۱- منبع قبل، صفحات ۶۸۷-۶۸۲

۲- در زمان ۱۶۰۵ پاپ پاولوس پنجم، کتابچه‌هایی برای استفاده کشیشان جهت برخورد با دیوها، برطرف کردن افسون‌ها و جادوها، طرد آفت از مزارع، آرام کردن طوفان و بیرون راندن ارواح خبیث از ساختمان تدوین شد. پروتستان‌ها این‌ها را نوعی جادوگری می‌دانستند اما در این عصر، کلیسای انگلستان افسون خواندن را جزء تشریفات شفادهنده محسوب می‌کرد. حال در عصر پاپی گرگورپوس، حکم اعدام جادوگران را ایشان ابلاغ کرد ولیکن دگراندیشان و ازجمله عالمان و متفکران مورد غضب کلیسا قرار داشتند.

زایش‌های گسترده‌ای را به همراه خواهد داشت. آگاهی و خرد بیشتر در این عصر نسبت به دوران ماقبل خود باعث می‌شود که پاپ اوربانوس هشتم (۱۶۳۷) از دستگاه تفتیش افکار و روش‌های مستبدانه آنها در گرفتن اعترافات بیهوده، انتقاد داشته باشد. کلیسا در دوران قرن ۱۶، ۱۷ و ۱۸ هم درگیر با عرصه‌های فکری است که از آنها به نام جادوگری و شیطان‌پرستی یاد می‌کند و هم درگیر با روشن‌فکران علمی است که از آنها تحت عنوان ارتداد و مرتد یاد می‌کند. در برخورد با جادوگران و شیطان‌پرستان تمام نحله‌های مسیحی (کاتولیک و پروتستان) مشارکت فعال داشته و با همدیگر رقابت داشتند.[۱]

در چنین فضایی از ایستایی و جمود احکام کلیسا برای زندگی اقتصادی و اجتماعی و در کنار نشر گسترده خرافات، اوهام و شیطان‌پرستی، جامعه اروپا در خود زایش‌هایی را دارد که با آثار بازنشر و بده و بستان‌هایی که برقرار می‌کنند، فضا را برای تحولات گسترده در نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها، رفتارها و عملکردها بیش از گذشته فراهم می‌سازد.

دکارت با بیان اینکه می‌توان اعداد و معادلات را با اشکال هندسی و بالعکس نشان داد، پایه‌گذار هندسه تحلیلی شد. ریاضیات در این هنگام هدف و ابزار دانشمندان قرار گرفت. کپلر عقیده داشت که فکر هرگاه قلمرو و کمیت را ترک کند، گرفتار تاریکی و تردید می‌شود. به گفته گالیله فلسفه در این عصر باید به معنی فلسفه طبیعی یا علم باشد.

«در این کتاب بزرگ عالم که پیوسته در برابر ما باز است، نوشته شده است، اما آن را نمی‌توان فهمید، مگر آن‌که نخست زبان را بیاموزیم و کلمات آن را بخوانیم. این کتاب به زبان ریاضیات نوشته شده است.»[۲]

دکارت و اسپینوزا مایل بودند که مابعدالطبیعه را به صورت ریاضی درآورند. در این هنگام است که علم خود را از جفت مادری اش یعنی فلسفه نجات داده و از قید ارسطو رهایی می‌یابد و از مابعدالطبیعه به طبیعت می‌پردازد. علوم روش‌های متمایزی از خود به وجود آورده و به مصرف اصلاح زندگی بشر در روی زمین می‌رسانند.[۳] علوم تلاشی

۱- منبع قبل، صفحات ۶۸۳-۶۷۷

۲- دورانت- ویل، کتاب آغاز عصر خرد، صفحات ۶۹۰-۶۸۹

۳- منبع قبل، صفحات ۶۹۰-۶۸۹

برای اینکه سعادت و رستگاری را که قبلاً از آنِ آخرت بود در این دنیا برای بشر و جامعه فراهم سازند.

در این عصر، دو انباشت آن‌هم به صورت علیت تراکمی[1] در مقابل هم قرار می‌گیرند.

- یکی انباشت متغیرها و عوامل عقب‌برنده که تجلی خود را در ایستایی احکام نهاد کلیسا و شیوه‌های مضبوط حاکم بر آن در کنار خرافات و توهمات گسترده (که در طی قرون و اعصار، نهادمند شده بود)، دارد. محصول این فرایندهای عقب‌برنده، شکل‌گیری چرخه‌های شوم، باطل خبیثه[2] و ایستایی، عقب‌ماندگی، درخودماندگی، قضا و قدری بودن است که با فرهنگ، بینش، منش و رفتارهای خود، جامعه را در فقر و تنگدستی قرار داده بودند.
- انباشت دوم، انباشتی بود از جنس متغیرها و عوامل پیش‌برنده با اثر چرخه‌ای و گسترش به جلو[3].

اگرچه این‌ها نیز طی تاریخ هر دو همزادی با انسان و جوامع انسانی داشته‌اند، ولیکن در این عصر به‌لحاظ فرایندهای اصلاحی اروپا از عصر رنسانس، این نیروهای پیش‌برنده است که از انباشت توانمند و همه‌جانبه‌تر برخوردار شده و تقابل‌های جدی و همه‌جانبه ای با چرخه‌های عقب‌برندگی و ایستایی داشت و توانست آنها را از متن زندگی اقتصادی و اجتماعی به حاشیه برانند.

اکنون در مصاف بین این دو نیرو و طبق نظریه علیت تجمیعی و چرخه‌ای[4] یکی از نیروها از توان پیش‌برندگی برخوردار بوده و دیگری از ضعف و ظرفیت عقب‌برندگی و این نیروهای پیش‌برنده هستند که با گشایش عرصه علوم و پیدایش دانشمندان و نشر گسترده آرا و نظریات آنها، با توان هم‌افزایی به خود گرفته‌اند. نیروهایی که در این فضای پیش‌برنده و مساعد با هزینه بسیار و در یک بستر طولانی از وقایع (رنسانس، مرکانتلیسم، اصلاحات دینی و دولت‌های مطلقه) شکل گرفته اند، در مصاف با نیروهای عقب‌برنده اقتصادی و اجتماعی، آن را به حاشیه رانده شتاب‌دهنده[5] و با ضرایب فزاینده[6] عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی را دگرگون کردند.

1- Accumulative Causation
2- Vicious Cycle
3- Virtious Circle
4- Circular and Cumulative Causation
5- Accelerator Process
6- Multiptier Principle

هر پرسشی، پاسخ به هر شک و تردیدی در این عصر پیش‌برنده، علاوه بر اینکه تقویت‌کننده[1] عرصه خود شد، موجبات پیدایش اثر آنی[2] و آثار دیگری در سایر عرصه‌ها و حوزه‌ها به صورت علیت دوره‌ای[3] گردید. تغییر و تحول در درون متغیر یا عامل و تغییراتی که این عامل در دیگر متغیرها و عوامل ایجاد کرد، زمینه پیدایش چرخه‌ها و مدارهای هم‌افزایی گسترده‌ای را (طبق اصل علیت تجمیعی و چرخه‌ای) برای شرایط اقتصادی و اجتماعی این عصر فراهم ساخت.

اکنون اروپای در فقر و تاریکی دیروز، با دستیابی به مدارهای پیش‌برندگی علیت تجمیعی و چرخه‌ای است، که هر روز شتابان‌تر از دیروز به تخریب بناهای فکری و رفتاری عقب‌برنده و ایستای و تاریخی خود می پردازد. تخریبی که منجر به پی‌ریزی بناها و بازسازی و نوسازی دنیای فکری و رفتاری اروپاییان با چرخه توأمانی «تخریب-زایش» می شود. چرخه‌ای که از یک‌سو، رسالت خود را جدال با اوهام، خرافات و ایستایی و تخریب آن می داند و از سوی دیگر به پی‌ریزی بناهای نوین فکری، علمی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اهتمام دارد. پیدایش مدارهایی که نه‌تنها اروپا بلکه دنیا را دچار تغییر و تحول پیش‌برنده می سازد.

در همین عصر است که تمدن‌های مطرح و قدرتمند دیروزی همچون هند، چین، عثمانی، مصر، ایران، ... گرفتار برتری مدارهای عقب‌برندگی بر جریان‌های بالنده قرار داشته و این جوامع دچار چرخه علیت تجمیعی عقب‌برنده هستند. این امر باعث می‌شود که از قرن ۱۸ بین دو انباشت علیت تجمیعی و چرخه‌ای(یکی پیش‌برنده در دنیای غرب و دیگری با علیت تجمیعی و چرخه‌ای عقب‌برنده در دنیای شرق) تقابل، تضادها و تعامل‌هایی وجود داشته باشد. بده- بستان‌های بین این دو چرخه باعث پیروزی و سلطه استعماری دنیای غرب بر تمام عرصه‌های تمدن مشرق زمین و فروپاشی همه چیز شرق گردید.

1- Self Reinforcing
2- Immediate Effect
3- Circular Causation

۳-۱۶- عصر روشنگری چیست؟

شرایط محیطی قرون ۱۸-۱۶ در پیدایش چیستی‌های نوین و گستره‌های روزافزون این چیستی از یک‌طرف و پیدایش گروه‌هایی از صاحب‌نظران علمی در پاسخ‌گویی به این چیستی‌ها را عصر روشنگری می‌نامند.

عصر روشنگری[1] را بیشتر مورخان بین قرن ۱۸-۱۶ و حتی تا نیمه اول قرن ۱۹ دانسته‌اند. عصر روشنگری به مجموعه‌ای از وقایع و اتفاقات پیش‌برنده در عرصه‌های فکر و اندیشه اطلاق می‌شود که منجر به فرایندسازی گسترده و پیش‌برنده در قالب یک جنبش فکری و فلسفی گردید. جنبشی که با دستاوردهایش در ایجاد ظرفیت‌های پیش‌برندگی و با توان و ظرفیت‌های خود، غلبه همه‌جانبه‌ای بر ایده‌ها و تفکرات تاریخی ایستایی و عقب‌برندگی اروپا داشت. در این عصر، گسترش علوم و دانش باعث پیدایش بن‌مایه‌هایی برای تخریب نظم‌های اجتماعی حاکم با دسترسی محدود شده و زمینه پی‌ریزی نظم‌های اجتماعی نوین با دسترسی باز را فراهم می سازد.

رویکردهای اصلی فکری و فلسفی این عصر را می‌توان در دو حوزه بررسی کرد:

- حوزه اول ،در نوآوری، نوباوری، نواندیشی در قلمروهای آزادی، انسان، پیشرفت، دلیل و برهان، معرفت‌شناسی فلسفه، اقتصاد، سیاست و ... است.
- حوزه دوم در مبارزات همه‌جانبه‌ای است که در این عصر بین فرهنگ و احکام کلیسا با فیلسوفان و دانشمندان نوآور و تقابل، تعامل، تضاد و تعارض‌بین دو عرصه دین و علم شکل گرفت. جدالی که هر دو طرف، تمام نیروها و ظرفیت‌های خود را وارد میدان کارزار کردند. در این کارزار، فیلسوفان و دانشمندان برای پیش‌برد استدلال و برهان خود به ابزارها، روش‌ها و ایده‌های جدید توسل پیدا کردند. در همین راستا کلیسا با تکیه بر ظرفیت‌های استدلالی و

۱- The Age of Enlightenment یا عصر روشنگری. در غرب بخشی از مورخان برای عصر ۱۸-۱۶ نام‌گذاری کرده‌اند: قرن ۱۷ عصر خرد (The Age of Reason)، قرن ۱۹ عصر ایدئولوژی (The Age of Ideology) و قرن ۱۸ عصر روشنگری. این نام‌گذاری‌ها از تعاریف یکسانی برخوردار نبوده است و بر روی آن اتفاق نظر وجود ندارد. نام‌گذاری برای فرایندهای طولانی، از اتفاق نظر واحدی بین مورخان برخوردار نیست. به‌طور کلی عصر روشنگری، دوره‌ای از اندیشه‌ورزی اروپایی است با مؤلفه‌های تأکید بر تجربه، عقل و بی‌اعتمادی به احکام اجتماعی دین و پیدایش تدریجی آرمان‌های لیبرالی، سکولار و دموکراتیک. طلیعه‌های مشخص این عصر در قرن ۱۷ از نوشته‌های فرانسیس بیکن، هابز و در فرانسه با نظرات دکارت بر استقلال عقل مشهود است. شکوفایی این عصر در قرن ۱۸ (دوران دایرةالمعارف) در اسکاتلند با هیوم و اسمیت و در آلمان با فلسفه انتقادی کانت در نظر گرفته می‌شود.

توجیهی موجود و بعضاً با کمک گرفتن از اوهام و خرافات، ضربات همه‌جانبه‌ای بر پیکره نهاد فکری، ارزشی و کارکردی خود وارد کرد.

روشنگران با افزایش تجربه‌گرایی، دقت علمی و تقلیل‌گرایی (خردنگری) همراه با رشد شتابان پرسش‌ها، جدال بسیار طولانی و مستمری را با عرصه‌های دین و فرهنگ آن و کلیسا، برپا کردند. جدالی که پیامدهایی مشخص را برای تمدن جهان درپی داشت. ایمانوئل کانت در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟ چنین می‌گوید:

«روشنگری، خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن خود. و نابالغی، ناتوانی در به‌کار گرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری به تقصیر خویشتن. این نابالغی وقتی که علت آن نه کمبود فهم بلکه کمبود اراده و دلیری در به‌کار گرفتن آن باشد بدون هدایت‌گری. دلیرباش در به‌کار گرفتن فهم خویش، این است شعار روشنگری. تن‌آسایی و ترسویی است که سبب می‌شود بخش بزرگی از آدمیان با آن‌که طبیعت آنان را دیرگاهی است به بلوغ رسانیده و از هدایت غیر رهایی بخشیده، با رغبت همه عمر نابالغ بمانند و دیگران بتوانند چنین ساده و آسان خود را به مقام قیم ایشان برسانند. نابالغی آسودگی است.»[1]

«برای هر فرد به تنهایی سخت و دشوار است خود را از نابالغی‌ای که سرشت دومین او شده است، بیرون بکشد. او دیگر آن را دوست هم می‌دارد و به راستی از به‌کار گرفتن فهم خود ناتوان است. زیرا هرگز به وی چنین فرصتی نداده‌اند. قاعده‌ها و احکام از پیش‌ساخته این ابزارهای خودکار کاربرد عقلایی و ای بسا سوء کاربرد، استعدادهای طبیعی او زنجیرهای نابالغی همیشگی وی هستند. اینکه جماعتی بتواند خود به روشنگری دست یابد محتمل و اگر آزاد بگذارندش ای بسا، اجتناب‌ناپذیر است. ... با یک انقلاب شاید براندازی خودکامگی فردی و زورگویی آزمندانه یا قدرت‌پرستانه به دست آید، اما اصلاح واقعی شیوه تفکر از آن برنمی‌آید و خام‌داوری‌های تازه در کنار خام‌داوری‌های کهن افزار راهبری توده عظیم اندیشه‌باختگان می‌شود.[2] برای دستیابی به این روشنگری به هیچ‌چیز

۱- کانت- ایمانوئل در پاسخ به پرسش روشنگری چیست، رجوع شود به:
صفحه ۱۴ و ۱۵ کتاب روشنگری چیست؟ روشن‌یابی چیست؟ مجموعه مقالات گردآورنده ارهارد- بار، ترجمه سیروس آرین‌پور، انتشارات آگاه، ۱۳۹۴

۲- کانت- ایمانوئل، صفحات ۱۵-۱۲

نیاز نیســـت مگر آزادی. تازه آن‌هم به کم‌زیان‌ترین نوع آن یعنی آزادی کاربرد عقل خویش در امور همگانی به تمام و کمال؛ اما از همه‌سـو می‌شـنویم که فریاد برمی‌دارند که عقل نورزید. نظامی می‌گوید: عقل نورزید، مشـق کنید. مدیر مالیه می‌گوید: عقل نورزید. پول بسلفید کشیش می‌گوید: عقل نورزید، ایمان بیاورید، تنها یک سـرور در جهان اسـت که می‌گوید عقل بورزید هر چندان و در هر باره که دلخواه‌تان اســت، اما فرمان‌برداری کنید. این چیزها یکســر همه محدودکننده آزادی اســت، اما کدام محدودیت سـد راه روشـنگری اسـت؟ و کدام اسـت که نه‌تنها مانع نیســت بلکه پیش‌برنده آن اســت؟ به این پرســش من چنین پاســخ می‌دهم: «کاربرد همگانی عقل خویش» را می‌باید همواره آزاد گذاشـــت و این یگانه ابزاری است که می‌تواند آدمیان را به روشنگری برساند.[۱]

عصر روشنگری به زودی همه قلمروهای فلسفه، منطق، علوم طبیعی و فیزیکی، هنر و علوم انسانی را دربرگرفت. در این عصر کریستف مارتین ویلاند[۲] در مقاله خود شـش پرسـش درباره روشـنگری طرح و پاسـخ آن را مطرح کرده اسـت: روشـــنگری چیســـت؟ روشـــنگری چه چیزهایی را می‌باید دربرگیرد یا می‌تواند دربرگیرد؟ حد و مرز روشـنگری کجاسـت؟ چه کسـی حق دارد انسـان‌ها را به روشـنگری برسـاند؟ براسـاس کدام نتایج می‌توان حقیقت روشـنگری را دریافت کرد؟[۳]»

عصـر روشـنگری به مجموعه فرایندهایی اطلاق می‌شـود که منجر به تغییرات بنیادین در عرصـه‌های اقتصـادی و اجتماعی گردید. تغییراتی که بناها و بنیان‌های اروپا و جهان را دگرگون سـاخت. فرایندهایی که ایده‌پردازی و تبدیل آن به فکر و اندیشـه و نهادمند و سـاختارمند شـدن آن گذاری بود از سـطح دانشـمندان و روشـن‌فکران به طرف طبقات و لایه‌های پایین جامعه و زایش بسیاری از نوآوری‌ها.[٤]

۱- منبع قبل، صفحه ۱۵

2- Cristoph Martin Wieland (1733-1813)

۳- منبع قبل

٤- جهت اطلاع از این تغییر و تحولات و زایش‌های آن در عرصـه‌های علم، توسـعه اقتصـادی، شـهرنشـینی، بهبود ارتباطات و تعاملات، تضـــارب آرای حوزه‌های خرد و عقل با حوزه‌های ایمان، توهم و خرافات، پیدایش الحادگری جدید، پیدایش مدرنیسم، ساختارمند شدن علوم و افول سنت‌ها و رسوم گذشته رجوع شود به:
Outram Dorindo: The Enlightenment, Cambridge University Press, 2013

فرایندهای عصر تحول‌برانگیز اروپای قرن ۱۷ به بعد هر روز ابعاد گسترده‌تر و دگرگون‌سازتری به خود گرفت، عمدتاً تولیدات و دستاوردهای خود را از جدال و تصارب دو گروه به دست آورد:

- جدال نهاد کلیسا و تفکرات حاکم بر آن در مواجهه و مقابله با پرسش‌ها، مطالبات و جدل‌های فکری پیش‌روی. جدالی که کلیسا را در یک قالب دفاعی همه‌جانبه قرار داد. کلیسا با استناد به کتاب مقدس و تفاسیر از آن و بعضاً با برداشت‌های خرافاتی که از دین داشتند، امر دفاع از برداشت خود از دین را راهبری می‌کرد.
- در پاسخ به نیازهای زمانی، نحله روشنگران، فیلسوفان و دانشمندان به تدریج در این عصر شکل گرفت. این گروه‌ها بیش از آن که که به فرهنگ عصر خود و فرهنگ برخاسته از دین و کلیسا توجه داشته باشند، به آثار کلاسیک عصر یونان و روم توجه و عنایت داشتند. توجهی که از آن جنبش نوگرایی و نوجویی عصر رنسانس و نوزایی فرهنگ آن پدید آمد. جنبشی که انسان‌گرایی (اومانیست‌ها) را نیز در پی داشت.
- روش و شیوه‌های حاکم بر تفکرات کلیسا و برخورد خشن کلیسا با سؤالات و نولندیشی‌ها و اعلام احکام ارتداد، تکفیر در دادگاه‌های تفتیش عقلید کلیسا (همچون برخورد با آرای گالیله)، فضا و محیط را برای پربار کردن میدان برای نوآوران و به پایین کشیدن تفکرات کلیسا فراهم ساخت. مبارزات این دو نحله فکری دارای مختصات خاص بود، یکی پرچمدار حفاظت از داشته‌ها و وضع موجود و در قلمرو ایستایی‌ها و برداشت‌های مضبوط از دین، انسان، دنیا و آخرت و دیگری پرچمدار نوآوری، پویایی و لازم دانستن پاسخ‌گویی به نیازها، پرسش‌ها و مطالبات شرایط عصری برای پیشرفت، رفاه، کرامت انسانی و آزادی.

آنچه در این زمان و این جدال‌ها مایه تعجب است که در این جدال فکری همه‌جانبه، هر دو طرف به تفکرات ارسطو و منطق آن استناد می کردند. کلیسا با برداشت مضبوط ، ثابت و ایستا از این منطق، از بنیان‌های فکری و اعتقادی خود دفاع می کرد. گروه نواندیشان، روشن‌فکران، شکاکان و سوفسطاییان نیز با رد نظرات حاکم بر کلیسا و

جامعه، با تکیه بر ادبیات کلاسیک یونان و روم استدلال خود و ایده و اندیشه نوی خود را برای پاسخ‌گویی به نیازها و سؤالات مطرح می کردند.

این جدال‌های همه‌جانبه، در دوره تحولات طولانی از سرزمینی به سرزمین دیگر، قلمرو و ابعاد مختلفی به خود گرفت. ازاین‌رو در فرایندهای این جدال و تضارب افکار هر دو طرف، یارگیری‌های خاصی کردند.

از آغاز پیدایش عصر روشنگری، فیلسوفان و دانشمندان تک‌ستاره‌ای در جامعه خود بودند. در چنین جوامعی، با رشد تفکرات این تک‌ستاره‌ها، نهاد کلیسا و قدرت و حوزه قضاوت کلیسا، همگی در دفاع از بقا و نظم موجود، برخوردهای خشنی را در مجازات نوآوران و درپیش گرفتند به مرور زمان و با پذیرش و نشر آثار روشنگران، طبقات میانی جامعه و بخشی از اشراف و نجبا و تعدادی هم از دربار سلاطین همراه روشنگران شدند، همچون فردریک کبیر[1] که بین سال‌های ۱۷۸٦-۱۷٤۰ بر آلمان حکومت می‌کرد و معتقد به آزادی اندیشه بود و رشد فکری مردم را در گرو آن می‌دانست. این فرایندها موجبات گذار از تک‌ستاره‌ها شده و در شرایط محیطی این جوامع از انبوهی از ستاره‌ها برخوردار می شود.

در این کارزار و باوجود ستارگان متعدد در علوم و روشنگران، هر روز بخشی از میدان دفاعی کلیسا ریزش پیدا کرده و بخش قابل‌ملاحظه‌ای از مدافعان خود را نیز از دست می‌دهد. برعکس در طرف مقابل، فیلسوفان و روشنگران هر روز فاتح میدان‌های جدید شده و با همراهان جدید، میدان‌ها و عرصه‌های جدیدی را برای خود به وجود می آوردند. در دوره زمانی اواخر قرن ۱۷ تا انقلاب فرانسه، رویکردهای عقلانیت، خردگرایی، تحمل و تساهل در جامعه پدید آمده و زمینه های و بروز رشد اندیشه‌های سرمایه‌داری و بورژوازی اروپا و غرب را درپی داشت.[2]

میدان‌های روبه‌رشدی که فیلسوفان و روشنگران در این عصر پدید آورده و در آن گام نهادند یا بنیان‌های آن را پی‌ریزی کردند، به‌تدریج کلیت عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، معرفتی و روشی عصر خود را فراگرفت. قلمروها و موضوعاتی که از

1- Frederich the Great (1712-1786)

۲- رشد تفکرات فردگرایی، انسان بورژوا (سرمایه‌داری) و سپس شکل‌گیری انسان اقتصادی، بازار و تولید و جامعه سرمایه‌داری، از ویژگی‌های این دوران است که لوسین گلدمن فرایندهای آن را در کتاب خود به بحث گذاشته است (گلدمن-لوسین، فلسفه روشنگری، مترجم شیوا کاویانی، ناشر اختران، مرداد ۱۳۹٤).

آغاز عصر روشنگری تا نیمه اول قرن ۱۹ اروپا را در برگرفت، عبارتند از موضوعاتی چون :

عرصه‌های دین، منشأ خلقت، جهان و انسان، با برداشت‌های نحله‌های فکری و دینی از آن در حوزه های مختلف مثل حقوق انسانی و شهروندی، سیاست و اقتصاد، موسیقی و هنر، قلمرو حاکمیت دین و کلیسا، چگونگی رابطه دین و سیاست (لاییک، سکولاریسم) برداشت یهودیت از دین، انسان و جهان و پیدایش رویکردهای اصلاحی در آن، روش‌شناختی علوم ....[۱]

بخشی از مورخان بر این باور هستند که عصر روشنگری با بذرهای مختلفی که در ریشه در عرصه‌های مختلف داشت و در سرزمین‌ها و جوامع مختلف اروپایی به زایش‌ها، تحولات و تکوین‌های مختلفی رسید. فرایندهای این تحولات بنیادین و تعیین‌کننده از یک برنامه‌ریزی سازمان‌یافته و طراحی شده برخوردار نبود، بلکه جنبش و شورشی بود برای پاشیدن نور فهم و ادراک بر تاریکی، نادانی، خودخواهی و ابلهی آدمی. انگلستان گهواره و خاستگاه آن و فرانسه سرزمین بلوغ و بالندگی آن بوده است. این جریان‌های فکری به آمریکا گسترش یافت و در این کشور بیش از هر جای دیگری، اهداف و بذرهایش به بار نشست (در مضامین اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا).[۲]

این جنبش و نهضت برنامه‌ریزی نشده با ابعاد و گستره‌هایی که پیدا کرد، هم به شکل‌گیری زایش مکاتب، ایسم‌ها، پارادایم‌های اصلاحی منجر شد و هم به نوزایی و نوآوری در این عرصه‌ها، اعتلا بخشید. در ابتدای این عصر، اکثر فیلسوفان کار را با این امر شروع کردند که نیروی خرد انسان و روش علمی به جای ایمان، عاطفه، وفاداری، خرافه و فرمان‌برداری از قدرت باید به‌عنوان بهترین ابزار حل مشکلات آزاردهنده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مورد استفاده قرار گیرد. بسیاری از این فیلسوفان با نظر چسترفیلد[۳] نویسنده قرن ۱۸، هم عقیده بودند که می‌گفت: به هنگام با عقل مشورت

۱- برای اطلاع از فرایندها و تحولات عصر روشنگری رجوع شود به: فلسفه روشنگری اثر ارنست کاسیرر (Ernest Cassirer (1874-1945))، ترجمه یدالله موقن، ۱۳۷۰، انتشارات نیلوفر.

این کتاب در ۷ فصل با فرم اندیشه روشنگری، طبیعت و شناخت طبیعت در فلسفه روشنگری، روان‌شناسی و نظریه شناخت، ایده دین، تسخیر جهان، تاریخ، قانون، دولت، جامعه، مسائل اساسی زیباشناسی و... مباحثی از این دوران مطرح می‌کند.

۲- دان- جان ام (Dunn, John M) عصر روشنگری، ترجمه حقیقت‌خواه، مهدی، انتشارات ققنوس ۱۳۸۲

فصول این کتاب دربرگیرنده پاشیدن نور بر تاریکی، ریشه‌های روشنگری، پیدایش فیلسوفان فرانسوی، حمله به مسیحیت، طغیان علیه عقل، پیکار در راه اصلاح جامعه، پیدایش و زوال جنبش فکری و میراث روشنگری است.

3- Chesterfield (1694-1773)

کن، نمی‌گویم که همیشه راهنمای بی‌لغزشی است، چرا که عقل لغزش‌ناپذیر نیست، اما به هر حال بهترین راهنماست که می‌توان از آن پیروی کرد.

در چنین فضایی است که سؤال‌های مهم و بنیادینی مطرح شد. سؤال‌هایی همانند کدام جامعه بهترین عملکرد را دارد؟ چرا قوانین غیرمنصفانه و ظالمانه چنین فراوان هستند؟ جهان چگونه اداره می‌شود؟ آیا خدایی هست؟ آیا به راستی چنان‌که علمای الهی مدعی‌اند، تنها ٤ هزار سال از عمر زمین می‌گذرد؟ آیا قوانین طبیعی وجود دارد که به امور انسان حاکم باشد؟ آیا ذهن خردورز انسان می‌تواند آن را درک کند؟ چه کسی قدرت و اختیار فرمانروایی دارد؟ ذهن انسان چگونه کار می‌کند؟ آیا می‌توان به اطلاعاتی که درباره جهان واقعی به ما می‌دهد اعتماد کرد؟ اگر نه، آیا انسان اصلاً می‌تواند چیزی را بشناسد.[۱]

انگیزه هواداران روشنگری فراتر از کنجکاوی صرف درباره این سؤالات بود. بسیاری از آنها از پادشاهی‌های اروپا بیزار بودند و از طبقه اشراف و زمین‌داران نیز دلخوشی نداشتند. چرا که آنها به سنت‌های کهنه قرن‌های پیش چسبیده بودند که به آنها سهم غیرمنصفانه‌ای از قدرت، اعتبار، امتیازهای اختصاصی و معافیت های مالیاتی، با هزینه اکثریت می‌داد؛[۲] اما بیشترین خشم، این‌ها متوجه مذهب نهادی شده به ویژه در کلیسای کاتولیک بود که بسیاری از این هواداران بر این عقیده بودند که کلیسا از راه ترس، ارعاب، تهدید و با دانش دروغین از تمام مردم سوءاستفاده می‌کند. خدا در زندگی بسیاری از اندیشمندان عصر روشنگری دیگر نیروی مهمی به شمار نمی‌رفت. مردان و زنان عصر روشنگری نفع شخصی و شعور خود را راهنمای خویش قرار می‌دادند. چیزی که در گذشته هرگز سابقه نداشت. تاریخ‌دان ویلیام اچ مک نیل می‌نویسد: به جای انتظار برای بازگشت مسیح، عقل جسورانه وظیفه نجات بشریت از تمام بدبختی‌ها، تبهکاری‌ها و ابلهی‌های گذشته را برعهده گرفت.[۳]

تولیدات عصر روشنگری توانست با اصلاح باورها، ارزش‌ها و قوانین، شالوده رفتار انسانی‌تر را با زنان، کودکان، اقلیت‌ها بنیانگذاری کند. کار آنها باعث شد از قدرت پادشاهان، پاپ‌ها، کشیشان کاسته شود و به شکل‌گیری اندیشه حقوق بشر برای همه

۱- دان- عصر روشنگری، بخش پیشگفتار، صفحات ۱۰-۹

۲- منبع قبل، صفحه ۱۱

۳- منبع قبل، صفحه ۱۳

انسان‌ها کمک شود. در این عصر، طرز فکر میلیون‌ها نفر درباره دین، اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی، ادبیات، هنر، موسیقی، علم، الگوهای رفتاری و سرشت انسانی نیز تغییر یافت.[۱]

تفکرات عصر روشنگری عامل مهمی در فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای بروز و پیدایش انقلاب‌های دموکراتیک در آمریکا و فرانسه گردید. از نگاهی دیگر، منتقدان جنبش روشنگری اصرار داشتند که حرمت‌شکنی و تشکیکی که فیلسوفان باعث اشاعه آن شدند بنیان نظم اجتماعی موجود و حاکم را به شدت سست کرد و به عنوان مثال این جنبش و تاثیر آن در سست شدن بنیان ها و برآمدن حکومت سبعانه اراذل (حکومت ترور و وحشت روبسپیر) که حاصل انقلاب فرانسه بود، نقش داشته است. همچنین استدلال می‌کردند که روشنگری راه را برای دنیای مدرن بی‌روح، مادی‌گرا و بی‌خدایی هموار کرده است که در آن میلیون‌ها انسان خود را در زندگی راه‌گم‌کرده، بی‌هدف و از خود بیگانه می‌یابند. خوب یا بد، روشنگری نقطه عطفی در تاریخ بود که عصر جدید را با خود به همراه آورد. همان‌طور که تاریخ‌دان لوییز بردولد می‌گوید:

«دریک کلام، روشنگری دوره‌ای بود که در آن اروپا به واقع از قرون وسطی بیرون آمد و اندیشه مدرن تولد یافت.»[۲]

در این عصر با چنین تحولات فکری و علمی است که مبنای کار گالیله و کپلر، پیدایش نظریه قانون طبیعی، برخلاف نظر کلیسا در کنار وحی قرار می‌گیرد. خدا و طبیعت از همدیگر جداناپذیر می‌شوند و تجلی صفات خداوند در کنار طبیعت قرار می‌گیرد. دیگر جایگاه خدا فقط در ماوراءالطبیعه قرار نمی‌گیرد بلکه در طبیعت نیز جاری و ساری می‌شود. دیگر خداوند یک هوش خارجی قلمداد نمی‌شود بلکه او در طبیعت و در درون پدیده نیز قرار می‌گیرد.

این چنین برداشت‌های نوین از خداوند و حوزه عمل او، دین عقلانی و شریعت عقل[۳] را پایه‌گذاری کرد. در سیر و تحولات خداشناسی طبیعی و آرا و نظرات فلسفه مکانیکی

۱- منبع قبل، صفحه ۱۶

۲- منبع قبل، صفحه ۱۷

۳- Rationalism Religion، بحث در گستره دین و موازین آن براساس عقل و خرد

دکارت از هستی و خلقت است که توماس هابز، هنری مور[۱]، رابرت بویل[۲] و اسحاق نیوتن، بسیار تأثیرگذاری پیدا کرده و تلقی آنان از ماهیت علم و دانش و روش‌های آن نیز، به نحو آشکاری در ذهن فلاسفه و دیگران قرار گرفت و از نفوذ چشمگیری برخوردار گردید.

٤-١٦- عصر روشنگری- گستره و حوزه‌های میدانی

در این عصر مباحث انسان، آزادی، زندگی، خوشی و باید و نباید آنها به شکل گسترده وارد میدان نظریه‌پردازی و جدال فکری می شود.[۳] مفاهیم جدیدی از آزادی، لیبرالیسم، اصول لیبرالیسم، آزادی برای همه، عدالت اجتماعی، جامعیت اجتماعی، خوش‌بینی، صلح‌خواهی، پیشرفت اجتماعی، امید، خوشی و نشاط جامعه و آزادی انسانی در کنار وضعیت ایستا و عقب‌برنده این عرصه‌ها شکل گرفته و با تحول و تکوین خود می‌رود که وضعیت باورها، پندارها و گفتارها در عرصه‌های فردی و اجتماعی را دگرگون می سازد.[٤]

در این مرحله از تاریخ تمدن، حسب نظریه علیت تراکمی و چرخه‌های آن، نیروهای فکری و عقب‌برنده و پیش‌برنده در حال جدال همه‌جانبه با یکدیگر هستند. چگونگی غلبه هر یک از نیروهای پیش‌گرا یا عقب‌گرا است که تکلیف پایداری مدار «تخریب- زایش[۵]» (غلبه نیروهای عقب‌گرا بر پیش‌گرا) یا «زایش- تخریب» (غلبه پیش‌گراها بر عقب‌گراها) را معلوم خواهد کرد. در عصر روشنگری سرنوشت زمان و مکان (چون حامل دستاوردهای رنسانس و مرکانتلیسم است) برپیروزی عوامل و نیروهای پیش‌گرا بر عقب‌گرا مهر تأیید می زند. در غلبه و پیروزی تفکرات و متغیرهای پیش‌گرا است که انقلاب کوپرینکی[٦] با آثار بازنشرش در عرصه‌های جامعه عمئمیت پیدا کرده و گسترش پیدا می کند.

۱- هنری مور ((Henry More (1614-1687) فیلسوف الهی با مشرب عقلایی

۲- رابرت بویل ((Robert Boyle (1627-1691)، از فیلسوف طبیعی، فیزیک‌دان و شیمی‌دان

3- Zafirovski Milan: The Enlightenment and its Effects on Mondern Society, 2001 Springer N.Y Ch1

٤- در کتاب Zafirovski در فصول ۲ و ۳ به‌صورت گسترده و همه‌جانبه به این مختصات پرداخته شده است.

5- Dual Destroyer- Creator

6- Generalized Copernican Revolution in Society

عصـر روشـنگری براسـاس مدار «تخریب- زایش» به‌تدریج بنیان‌های سـنتی و ایسـتای عرصه‌های باور، تفکرات و فرهنگ‌های عقب‌برنده (که قبلاً بخشی از آن بر اثر تحولات عصر رنسانس، مرکانتلیسم و اصلاحات دینی، مورد تهاجم قرار گرفته بود) و در مرحله نهایی عقلایی شـدن رنسـانس[1] در قرن ۱۷ دچار افول و تخریب گسـترده شـده بود) و با زایش‌های جدید خود در عرصــه‌ها و در این زمان، اروپای نوینی را ســامان و ســازمان بخشید.[2]

در این عصـر که عصـر خرد و آزادی نیز نام گرفته اسـت، اروپا به حاکمیت عرصـه‌های تاریکی[3]، موهومات[4] و مطیع‌پروری و مطیع‌سازی[5] در عرصـه‌های اقتصـادی، اجتماعی و فرهنگی خاتمه بخشیده و به جای آن عقل، خرد و آزاداندیشی را بر عرصـه‌ها حاکم می کند. در این عصر اروپا به‌طور بی‌سابقه‌ای شاهد شکل‌گیری و گسترش عرصه‌های خرد و آزادی و جدال آنها با عرصـه‌های تاریکی، موهوم‌پرستی و بی‌بصیرتی است. حاکمیت فضـا که مختصـاتی برای جایگاه و منصـب عقل در عرصـه‌ها شـکل می‌دهد که آن را قرن عقل و خرد نیز نام‌گذاری کرده‌اند.[6]

تحولات عرصـه‌های فکری، معرفتی، اقتصـادی و اجتماعی عصـر روشـنگری آثار بازنشـر خود را در عرصـه‌های تعلیم و تربیت نوین به نمایش می‌گذارد. دیگر مدارس محدود و متعلق به نهاد کلیسـا نمی‌توانسـت پاسـخ‌گوی امر آموزش و پرورش عمومی باشـد. زیرا هم عرصـــه‌هـای جـدیـد از علم و دانش در دســـترس عموم قرار گرفتـه بود و هم ضـرورت‌های بی‌شـماری برای عمومیت پیدا کردن آموزش همگانی به وجود آمده بود. این ضرورت‌ها، آن چنان فراگیر شده بود که کلیساها نیز با برپایی مدارس به شکل نوین و با محتوای مورد تأیید نهاد کلیسـا، پیش‌قراول تأسـیس اینگونه مدارس شـدند. برپایی مدارس عمومی توسط دولت، نهادها، مردم و کلیسا در این عصر، از وسعت بی‌سابقه‌ای برخوردار می‌گردد. عصـر روشـنگری علاوه بر ضـرورت یافتن سـوادآموزی همگانی، به مدارس آموزشـی نیز هویت جدیدی بخشـید. مقاطع تحصـیلی، ابتدایی، متوسـطه و عالی

1- Rationalistic Renaissance

۲ -رجوع به کتاب Zafirovski، صفحات ۱۱۵-۱۰۷

3- Darkness
4- Superstition
5- Subjugation

٦- جهت اطلاع از میراث عصـر روشـنگری و برپایی دلایل و خرد انسـانی برای مسـائل و پیشـرفت جامعه انسـانی و عقلانیت رجوع شود به: کتاب Zafirovski، صفحات ۱۲۷-۱۱۹

در این عصر از اعتبار دوچندانی برخوردار شد. این مدارس نسبت به مدارس مرتبط با کلیسا از آزادی فکر و اندیشه بیشتری نیز برخوردار بودند.[۱]

عصر روشنگری نیز در عرصه سیاست و نقد قدرت فئودالی، قدرت مطلقه و استبدادی، قدرت یزدانی، تغییر و تحولات فکری گسترده بسیاری را برای جامعه اروپا و جهان به ارمغان آورد. تفکرات این عصر، بنیان‌های فکری در عرصه سیاست و قدرت و رابطه آن با مردم و ملت را به‌طور همه‌جانبه‌ای مورد شک، بحث و جدال قرار داد. جدال‌هایی که محصول آن را در خلق آزادی، حقوق بشر، آزادی مذهب، تسامح و تحمل، تکثرگرایی و ... می توان مشاهده کرد. توانست عرصه‌های گسترده‌ای را در پیدایش بنیان‌های فکری در حوزه‌های سیاست، آزادی، حکومت، مذهب، دولت و ملت با بازنشر در حوزه‌های نهاد، اجرا و عملیات داشته باشد.[۲]

و سرانجام اینکه، عصر روشنگری تأثیر بسزایی در خلق انقلاب اقتصادی و ابداع اقتصادی و جهت‌گیری تام و تمام علیه ساختار و کارکردهای نظام فئودالیسم و اقتصاد پیش‌خدمتی[۳] داشت و زمینه پیدایش آزادی کار، آزادی مبادله، آزاد بودن در انتخاب کار و محل کار و نو شدن عرصه‌ها، بسط فرصت‌ها و حق انتخاب‌ها برای اقتصاد را فراهم ساخت. عرصه‌هایی که خالق تفکرات صاحب‌نظرانی همچون هیوم و اسمیت است. به‌طوری‌که کار آدام اسمیت و کتاب مؤثر و تعیین‌کننده او «تحقیقی پیرامون ثروت ملل» در عرصه‌های زندگی اقتصادی، انقلاب‌های فکری برپا کرد.[٤]

این عصر روشنگری و بازنشر آثار آن بود که توانست یک اتفاق کوچک همچون اختراع ماشین بخار در این شرایط تاریخی و فضای پیش‌برنده آن را به یک انقلاب بزرگ و بسیار سرنوشت‌ساز به نام انقلاب صنعتی تبدیل کند. درحالی‌که اختراعات مهم‌تری همچون اختراع باروت و وقایع بزرگ‌تر در ساختار ایستا و سکون امپراطوری ثروتمند همچون چین نتوانست موجبات تحرکی‌بخشی توسعه‌ای را برای این کشور فراهم کند. این اتفاقات کوچک برای این تمدن بزرگ افول، و برعکس برای اروپا

۱- برای اطلاعات بیشتر در حوزه پیدایش انقلاب علمی، دانش و تحصیل رجوع شود به: Zafirovski، صفحات ۱۶۵-۱۵۰

۲- Zafirovski، صفحات ۲۲٤-۱٦۹

3- Fedualmaster- Servant Economy

٤- رجوع شود به: Zafirovski، صفحات ۲۷۸-۲٦٤

تحرک و رونق علم و دانش و خرد درپی داشـــته و در مدت کوتاهی جوامع غربی را از هر نظر در مرتبه برتر قرار داد.

طی قرون ۱۸ به بعد، جدال و تعامل دو گروه تمدن، یکی کهن با ســـابقه تاریخی، ثروتمند و برخوردار از شـــکوه تاریخی (چین، ایران، هند، عثمانی، ...) و دیگری تمدن‌های نوپا در دوران اولیه اروپای غربی (انگلســـتان، فرانســـه، هلند، ...) تغییرات گسترده‌ای در جهان و جغرافیای سیاسی آن به وجود آوردند. در این جدال‌های دوطرفه و چندطرفه دنیای شرق که از ایستایی و کهنگی در ساختارها و کارکردهای خود (فکر، معرفت، فرهنگ، اقتصاد، سیاست) برخوردار است، در وضعیت فرودست قرار می‌گیرد و دنیای غرب که به برکت عرصه‌های رنسانس، مرکانتلیسم و عصر روشنگری و علمی شـــدن از توان و انرژی برخوردار اســـت، در وضـــعیت برتر قرار می‌گیرد. جدال این فرودست‌ها با بالادست‌ها، پیروزی های مهم، تاریخی، به یاد ماندنی و با آثار نشر بسیار گسترده در عرصه‌های آسیا، آفریقا و جهان و به نفع اروپاییان ایجاد کرد. آثاری که هنوز ملل این قاره‌ها هزینه‌های آن را می پردازد.

عصر روشنگری با آثار بازنشر گسترده خود چه در سطح فردی، جامعه و جهان و چه در شکل‌دهی نگاه نو، روش نو و برداشت های نو در فکر و اندیشه، سیاست و اقتصاد، زندگی فردی، خانوادگی، آزادی، حقوق بشر، دین و سیاست، خدا، طبیعت و انسان ... فرایندهای پایدار و همه‌جانبه‌ای برای دگرگونی و افول و ظهور قدرت‌ها و نظم‌های اجتماعی ایجاد کرد. این فرایندهای نوظهور، با ســاختاری که پیدا کردند، کارکردهایی با رویکرد «تخریب- زایش» پیدا کردند. این چرخه‌های بن‌ســـازه و بن‌مایه به تخریب سنت‌ها و ایستایی‌ها پرداختند و نسبت به نوسازی در گستره‌های اقتصادی و اجتماعی و برپایی فرد و جامعه مدرن و نو اقدام کردند. این فرایندهای تخریب و زایش و درهم‌تنیدگی‌های آنها بود که به انقلاب صـــنعتی منجر شـــد، انقلابی که زمینه های شکل‌گیری دنیای صنعتی مدرن و به هم پیوسته[1] را برای جامعه بشری فراهم ساخت.

عصر روشنگری با ابعادی که در قرون ۱۹ و ۲۰ در پی‌ریزی علوم نوین و توسعه کمی و کیفی عرصـــه‌های آن داشـــت، جهان و عرصـــه‌های آن را بیش از هر زمان دیگر دچار تغییر و تحولات گسترده و همه‌جانبه کرد.[2] تحولاتی که به بشر و جامعه انسانی رفاه و

1- Cosmopolitan
2- Payden Anthony: The Enlightenment and Why it Still Matters, Oxford University Press 2013

گسترش حق انتخاب‌ها و فرصت‌ها و دستیابی به نظم اجتماعی با دسترسی باز را بخشید و هم اینکه مسائل و چالش‌های نوینی را پیش‌روی انسان نو و جامعه انسانی نو قرار داد.

بحث از فرایندها و عرصه‌های عصر روشنگری، بسیار گسترده و دامنه‌دار است. این عصر منشا تحولاتی بوده است که تمدن امروزین جهان بر آن استوار شده است. پرداختن به چگونگی این گستره‌ها به دور از اهداف این نوشتار است، اما به اختصار و در درحد نیازهای این پژوهش، می‌توان جمع‌بندی و خلاصه ای از فرایندها و وقایع این عصر تعیین‌کننده داشت.

عصر روشنگری را می‌توان تولدی نو در جهان دانست. نگاه نو، عالمی نو، آدمی نو، جامعه‌ای نو، روابط و مناسباتی نو. فرایندهای این نوزایی و نو شدن عصر روشنگری، به پیدایش بینش‌های نو، روش‌های نو و منش‌های نو منجر گردید. در این کالبدشکافی دقیق‌تر مسائل، امکان دستیابی به راه‌حل درست‌تر، و پایه‌گذاری علوم جدید را برای جامعه بشری به ارمغان آورد. در این چارچوب‌ها است که «دلیل و برهان» به عنوان تنها راه رسیدن به آگاهی، فهم و درک درست شکل می‌گیرد. این فرایندها در بستر زمان، از پشتوانه فرهنگ عمومی برخوردار می شود. پذیرشی که موجبات قانونمند و نهاد شدن این عرصه‌ها و علوم را فراهم می سازد. از این عصر به بعد، کالبدشکافی مسائل در سپهر حس، تجربه، دلیل و تعقل آن‌هم در قالب چارچوب‌های منسجم، ارگانیکی و سیستمی و با شکل‌دهی پیش‌فرض‌های مبنایی (Oxiom) تنها راه برای فهم و کشف واقعیت‌های جهان هستی و عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی شناخت می‌شود. در چارچوب این موازین است که ادراک‌های نوینی از جهان هستی و خود انسان شکل گرفته و به مسائل و سؤالات عرصه‌های این هستی و انسان پاسخ گفته می‌شود. توهمات و موهومات تاریخی با توجیهات تاریخی و آیینی دور ریخته می‌شود. در این چارچوب نه‌تنها به بسیاری از سؤالات کهن و تاریخی انسان پاسخ گفته میشود بلکه صدها سوال جدید مطرح می شود. سؤالاتی که پاسخ‌گویی به آنان، رشد حیرت‌انگیز علوم و فنون را برای جامعه بشری به ارمغان آورد.

در فضای سپهر و منظومه به هم پیوسته حس، تجربه، دلیل و تعقل برای فهم از قضایا و مسائل این عصر است که رهبران انقلاب روشنگری باور داشتند که جهان یا هستی،

ساختار و منظومه آن از اجزای جدای از هم و پراکنده تشکیل نشده است، بلکه به‌مثابه یک ماشین یا یک دستگاه مکانیکی عظیم (نظریه دکارت) است که کارکرد آن بر طبق اصول و قوانین است. قوانینی تغییرناپذیر و پایدار که انسان نمی‌تواند در این قوانین تغییر و تحولی ایجاد نماید. در چنین فضا و شرایط زمانی و مکانی، باور کلیسا به گناه اولیه آدم[1] و باور به اینکه انسان در بدو تولد، همراه با گناه اولیه است و گناهکار شناخته می‌شود، مردود و آن را به دور از صفات خداوندی اعلام داشتند. در این عصر باور بر این شد که گناه، ظلم، تعدی‌گری، زیاده خواهی به‌خاطر شرایط فردی و اجتماعی است نه در سرشت انسان و انسانیت و سرنوشت او.

انسان می‌تواند تنها در پرتو حس، تجربه، دلیل و تعقل، خیر و صلاح خود را تشخیص داده و هیچ فرد، مرجع یا نهادی نمی‌تواند به جای انسان مرجع تشخیص باشد. ازاین‌رو نه حکومت، نه کلیسا، نه رهبران دینی، نه پادشاه، نه رهبران سیاسی و نه مصلحین نمی‌توانند به انسان در انتخاب خیر و شر، رستگاری، سعادت و بدبختی، به او تحکمی داشته باشند. ازاین‌رو باور کلیسا در اینکه انسان تکلیف‌مدار است یا این تکالیف نسبت به خداوند متعال متولد می‌شود و انسان در این رهگذر صاحب حق نیست، کنار گذاشته شد. در این عصر به این باور رسیدند که انسان در بدو تولد صاحب حق و حقوقی است. تولد و پا به عرصه حیات گذاشتن انسان با حق همراه است نه تکلیف.

یکی دیگر از بنیان‌های فکری که در عصر روشنگری شکل گرفت، تغییر نگاه به اساس و فلسفه مشروعیت جایگاه و نحوه کارکرد قدرت یا حکومت بود. چرخش قدرت از آسمان به زمین و فروریختن قدرت خدایی پادشاهان و زمینی شدن قدرت از این نوع دستاوردها است. مشروعیت‌بخشی به حکومت و قدرت با رأی و رضایت‌مندی مردم و نفی کامل مشروعیت حکومتی از طرف آسمان، دین، خون، نژاد، طبقات، موروثی از ابعاد این زمینی شدن است. برپایی حکومت توسط مردم در چارچوب قراردادهای اجتماعی و با کارکرد ثمربخشی برای مردم و پاسخ‌گو بودن به مردم، شکل گرفت.[2]

دستیابی به رفاه، آسایش، آرامش یا مدینه فاضله زمینی برای بشر و جامعه انسانی از طریق این نوع قدرت، ممکن و شدنی گردید. فرایند این شدن از طریق دوری از

1- The Original Sin

۲- برای اطلاعات جامع‌تر از عصر روشنگری رجوع شود به:
زیباکلام- صادق، غرب چگونه غرب شد؟، صفحات ۲۶۲-۲۱۷

جهالت، تعصب‌های جاهلی، ظلم، استبداد، زیاده خواهی و با ساخته شدن فرد و جامعه در چارچوب قوانین حاکم بر هستی و قوانین طبیعی که انسان از آن برخوردار است در سپهر حس، تجربه، دلیل و تعقل می‌تواند ممکن باشد.

اهمیت دیگر عصر روشنگری در این است که این عصر با رویکردهای نوزایی فکری، نظری، استدلالی و علمی که در این زمان شکل گرفت، باعث طرح نظریات بنیادین، پارادایم‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی گردید. باعث شکل‌گیری پارادایم های گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، دینی و علمی گردید و آثار بسیار تعیین‌کننده‌ای در پیدایش، تحول و تکوین متغیرها و حوزه‌های رشد و توسعه اقتصادی برای قرون هیجدهم، نوزدهم و بیستم فراهم ساخت.

دستاوردهای این عصر در عرصه سیاسی و حکومت مدنی و قراردادی آثار سرریز گسترده و همه‌جانبه ای در حوزه سیاست، اقتصاد و توسعه داشت، بخشی از این آثار به قرار زیر است:

- تعیین جایگاه حکومت، ساختار و کارکردهای آن در زمین و نه آسمان.
- فروریزی مبانی فکری، اخلاقی، ارزشی و دینی قدرت نامحدود و بدون پاسخ‌گویی پادشاهان و پی‌ریزی شالوده‌های قدرت محدود، مشروطه، قانونی و برخاسته از نظر و اراده مردم و پاسخ‌گو بودن قدرت.
- فروریزی القاب و نسب‌های اشرافی، مفهوم‌بخشی همه‌جانبه به انسان، انسانیت، کرامت و جایگاه آن و پی‌ریزی فرایندهایی در تبدیل رعیت و رعایا به مردم، ملت و شهروند.
- استدلال و اثبات همه‌جانبه پذیرش حق و حقوق انسان و جامعه وعمق‌بخشی گسترده به عرصه‌های آن همچون حق آزادی، حق زندگی، حق بیان و اندیشه، حق مالکیت، برادری[1]، برابری.
- عصر روشنگری با ظرفیت‌هایی که ساخت، جهانی نو، آدمی نو و جامعه‌ای نو را به نمایش گذاشت. و بسیاری از بینش‌ها، روش‌ها و منش‌ها را دگرگون ساخته و

۱- برادری یا Fraternity در فلسفه اخلاق، بیان‌کننده رابطه دوستانه و همبستگی بین انسان‌ها است. مشابه آن نیز Brotherhood می‌باشد. براساس این فلسفه اخلاقی که در عصر روشنگری از توجه ویژه‌ای برخوردار گردید، برادری و برابری انسان از هر نوع، نژاد، مسلک و ملیتی از مباحث روز آن عصر قرار گرفت. تأثیر فرهنگ عمومی مردم از این برداشت برادری، موجبات کاهش تنش و نزاع بین ادیان و اقوام و حاکمیت روحیه تسامح و تساهل را فراهم کرد.

با بازسازی و نوسازی آنها، ظرفیت‌های بسیار بزرگی را پیش‌روی انسان و جامعه انسانی قرار داد.

گستره، قلمرو، نظریه‌پردازان، حوزه فکری و علمی، ... عصر روشنگری بسیار گسترده و متنوع است. در چگونگی وقوع و شکل‌گیری ابعاد آن و فرایند زمانی آن، اتفاق نظر جامع بین مورخان وجود ندارد. ادبیات عصر روشنگری دربرگیرنده وقایع و فرایندهای دوره ۱۸۵۰ ۱۶۵۰ است. درحالی‌که مورخان تاریخ‌دان فرانسوی، این عصر را از زایش‌های ۱۶۲۰ و اوج آن را بین سال‌های ۱۷۸۹-۱۷۱۵ (دوره زمانی انقلاب کبیر فرانسه) می‌دانند.

در عصر روشنگری که عصر پیدایش ایده، تفکرات جدید و خلق روش‌شناختی براساس عقل، خرد، مشاهده و تجربه لقب گرفته است، ایده‌ها و تفکرات و چارچوب روش‌شناختی نوینی بر این عرصه‌ها حاکم گردید و مقوله‌های بنیادینی برای جامعه بشری، خلق و نهادمند شد. مقوله‌ها و مفاهیم مهمی همچون آزادی[1]، پیشرفت[2]، تحمل و مدارا[3]، برادری[4]، دولت قرارداد[5] و جدایی نهاد کلیسا از سیاست[6]. پیدایش این مقوله‌ها، آثار بازنشر گسترده‌ای در پی‌ریزی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی اروپا و جهان پیدا کرد. در فرانسه ابعاد روشنگری منجر به شکل‌گیری و رویش انقلاب کبیر فرانسه گردید. نظریه‌پردازان عصر روشنگری در این کشور بیشتر در حوزه‌های آزادی فردی[7]، مدارای دینی[8] و مخالفت با استبداد سلطنت[9] و انعطاف‌ناپذیری[10] احکام کلیسای کاتولیک اظهار نظر می کردند. فرایندهای تدریجی، مستمر، پایدار و خودگردان و پیش‌برنده این عصر، زایش‌های گسترده‌ای را در عرصه‌های منطق و فلسفه، سیاست، دین، علوم، جامعه‌شناسی، فرهنگ، اقتصاد، روانشناسی، هنر، ... را درپی داشت. در این عصر اگرچه خاستگاه اصلی تفکر و اندیشه‌های نوین در انگلستان و فرانسه قرار داشت، اما به‌تدریج کشورهای پروس، آلمان، ایتالیا، اسکاتلند، روسیه، لهستان و نهایتاً کلیت اروپا و بخش قابل‌ملاحظه‌ای از جغرافیای کره زمین را دربر گرفت. نام‌آوران بسیاری در

1- Liberty
2- Progress
3- Telorance
4- Fraternity
5- Constitutional Government
6- Separation of Church and State
7- Individual Liberty
8- Religious Tolerance
9- Absolute Monarchy
10- Fixed Dogmas

این عصر و در این عرصه، مطرح شدند. این نام‌آوران در حوزه فلسفه، اقتصاد، سیاست، حقوق، ... فعالیت داشتند. افرادی همچون رنه دکارت، ولتر، اسپینوزا، جان لاک، هیوم، توماس هابز، اسحاق نیوتن، توماس جفرسون، روسو، بنجامین فرانکلین، اسمیت، مالتوس، جری بنتام.

علاوه بر فیلسوفان، دانشمندان و روشن‌فکرانی که سازندگان اولیه بنیان‌های نوین فکر، خرد و علم بودند، بخشی از صاحبان قدرت سیاسی، پادشاهان و امپراطوران، نیز بسترسازی مهم در پیدایش و رونق کار روشن‌فکران بودند، همچون فردریک کبیر[1] درآلمان و پروس و کاترین کبیر[2] در روسیه. درعین‌حال بخشی از این روشنگران و مروجین روشنگری نیز به صندلی قدرت و حکمروایی رسیدند همچون توماس جفرسون و بنجامین فرانکلین در آمریکا که تدوین اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا و نهادمند و قانونمند کردن آن از زمره تلاش‌های این افراد است.

۵-۱۶- خردگرایی و پایه‌ریزی علمی برای نظم‌های اجتماعی نوین

همیشه در طول تاریخ و در هر جامعه‌ای، صاحب‌نظران ژرف‌نگر وجود داشته اند. در بسیاری از اعصار و جوامع، اندیشه و تفکر این صاحب‌نظران در گرو این مسئله قرار داشته است که ظرفیت‌های پذیرش جامعه از آن تفکر تا چه میزان بوده است. ظرفیت پذیرش جامعه ایتالیا از افکار و اندیشه‌های لئونارد داوینچی و گالیله در زمان خود بسیار

۱- Fredrick the Great (1712-1786) فردریک بین سال‌های ۸۶-۱۷۴۰ بر پروس و آلمان حکومت کرد. کشور خود را در این عصر، از آشفتگی نجات داد و با سامان قدرت در کشور خود، دولت‌های نیرومند اتریش و فرانسه را شکست داد. اقدامات اصلاحی او و ثبات اقتصادی و اجتماعی که ایجاد کرد، باعث شد که جمعیت کشور در زمان او ۲ برابر و وسعت کشورش ۳ برابر شود. او توانست کشور خود را به یکی از کشورهای مطرح در اروپا تبدیل کند. او به هنر، ادبیات، موسیقی و فلسفه علاقه وافری داشت و نشر عرصه‌های علم و دانش را مدنظر داشت. علاقه او به فلسفه برای او لقب پادشاه فیلسوف را به ارمغان آورد.

۲- Catherine the Great (1729-1796) در زمان حکومت ۳۴ ساله خود، روسیه را یکی از کشورهای مقتدر اروپایی کرد. او روسیه، لهستان و اوکراین را زمینه کشور خود کرد. کاترین اصلاحاتی را در نظام اداری، قضایی و آموزشی روسیه داشت. با اینکه کاترین زندگی اشرافی و عیاشی داشت، اما درعین‌حال در کارها جدی بود و علاقه زیادی به ادبیات و فلسفه داست و به روشن‌فکران توجه و علاقه داشت. با ولتر، دیدرو و ژان ژاک روسو نیز مکاتباتی داشت. در زمان کاترین کبیر به‌لحاظ هزینه‌های بالای دربار، اقتصاد فروریخت و فقر گسترده‌ای گریبان‌گیر مردم شد و این وضعیت و فقر گسترده مردم، زمینه‌ساز مخالفت‌های جدی با او شد. عصر کاترین را مورخان در روسیه، عصر اصلاحات و لیبرالیزه شدن نیز می‌نامند. او علاقه ویژه‌ای به آموزش هنر و فرهنگ داشت. کاترین که یک شاهزاده پروسی بود و به زبان‌های آلمانی، فرانسه، ایتالیایی و انگلیسی کاملاً مسلط بود، پس از ورود به دربار روسیه، زبان روسی را نیز آموخت و دین خود را از کاتولیک به ارتدوکس تغییر داد و علیه شوهرش (نوه پطر کبیر) کودتا و حکومت را در دست گرفت.

محدود بود. درحالی‌که در شـرایط زمانی عصـر روشـنگری به ویژه از قرن ۱۸ به بعد، تفکرات آنها می‌توانست طوفانی از فرایندهای اصلاحی را در جامعه و جهان به پا کند. در شرایط محیطی دوران ۱۸۵۰-۱۶۵۰ میلادی و برخورداری این شرایط از آثار سرریز انقلاب‌های رنسـانس، مرکانتلیسـم و اصـلاحات دینی، متفکران و صـاحب‌نظرانی پا به عرصـه گذاشـتند که با تفکرات نظری و علمی خود در فضـای پیش‌برنده این عصـر، توانستند تفکر خود را (به جای کتاب و کتابخانه یا با آثار سرریز محدود) تبدیل به یک گفتمان و پارادایم بنیادی، بسـیار تأثیرگذار و تحول‌سـاز در عرصـه‌های اقتصـادی، اجتماعی، سـیاسـی و دینی سـازند. در این عصـر، جهان شـاهد ظهور صـاحب‌نظران گسترده‌ای شد. به‌لحاظ موضوع این تحقیق در رابطه با زمینه‌ها و بسترهای تاریخی رشد اقتصـادی و توسـعه، منتخبی از آرا و نظرات اندیشـمندان و چهره هایی که برای خلق نظم‌های اجتماعی نوین نظریه‌پردازی داشتند، را مطرح خواهیم کرد، اندیشـمندانی که به صـورت مسـتقیم و یا غیرمسـتقیم میدان فکری و کاری آنها، برای پیدایش نظم‌های اجتماعی، انقلاب صنعتی و رشـد و توسـعه اقتصـادی بسـتر سـازی و تاثیرگذاری داشـته است. ازاین‌رو در ارائه این اندیشمندان دسته بندی زیر مد نظر می باشد:

- در میدان برپایی تفکرات نوین در عرصـه‌های شـناخت، معرفت، فلسـفه، خردگرایی و عقل‌گرایی، فیزیک به اختصـار به رنه دکارت، باروخ اسـپینوزا، اسحاق نیوتن و ایمانوئل کانت پرداخته خواهد شد.
- در میدان‌های اندیشـه‌ورزی سـیاسـی و اجتماعی، اشـاره‌ای خواهد شـد به دسـتاوردهای فکری توماس هابز، جان لاک، فرانسـوا ولتر، بارون دو منتسـکیو، ژان ژاک روسـو، که نظریه‌پردازی آنها در پیدایش نظم‌های اجتماعی نوین و در عرصـه سـیاسـی، اقتصـادی و اجتماعی دنیای جدیدی از این نظم‌ها را پیش‌روی جهانیان قرار داد.
- در عرصـه‌های اقتصـاد و اقتصـاد سـیاسـی نظرات فرانسـوا کنه، دیوید هیوم، آدام اسـمیت، جرمی بنتام، جیمز و اسـتوارت میل، مالتوس، ریکاردو و مارکس که با نظریه‌های خود خالق علم اقتصـاد و قلمروهای آن بوده اسـت به‌علاوه مبانی بنیادین رشد و توسعه اقتصادی تعلق به این گروه مکتب‌ساز داشته است.

٦-١٦- اندیشمندان عرصه‌های شناخت، خرد و عقل‌گرایی

١-٦-١٦- رنه دکارت

رنه دکارت[1] از آغاز جوانی دلبسته ریاضیات بود. این دلبستگی به این خاطر بود که ریاضیات را علمی دارای نظامی کاملاً یقینی می‌دانست. اندیشه او در فلسفه بود که آن را بنیاد معرفت بشری می‌دانست و اگر فلسفه به یقین نمی‌رسید، باور داشت که به هیچ دانشی نمی‌شد اعتماد کرد. در آن زمان بسیاری از اندیشمندان به شکاکیت مطلق فلسفی اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که در هیچ موضوعی نمی‌شود به یقین رسید. دکارت این امر را قبول نداشت و درصدد بود که یقین را در فلسفه و دانش حل کند. به همین خاطر بود که فلسفه و تمام دانش‌های انسانی را به روشی ویژه با هم درآمیخت و طوری آن را بنا کرد که همانند ریاضیات، یقینی باشند. به‌لحاظ این نوآوری بود که دکارت را پدر فلسفه مدرن و هندسه تحلیلی و کسی که فلسفه را از خواب طولانی قرون وسطی بیدار کرد، لقب داده‌اند. یکی از دو هدف عمده دکارت در فلسفه، یافتن بنیان نظری برای فیزیک مکانیک جدید بود که می‌کوشید همه چیز را در جهان مخلوق خارج از انسان فقط به کمک اشکال، اندازه‌ها و حرکات اجسام توضیح دهد (ماشین مکانیکی عظیم خلقت).

۱- رنه دکارت ((Rene Descartes (1596-1650)، ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی. او از ده سالگی وارد مدرسه یسوعیان شد و تحت تعلیم آیین مسیحیت، ادبیات، منطق، ریاضیات و مابعدالطبیعه قرار گرفت. در سال ١٦١١ از اکتشاف گالیله اطلاع پیدا کرد که بر روح او تأثیر فراوان گذاشت. مدتی به تحصیل علم حقوق و پزشکی پرداخت. سپس به جهانگردی و بعد از آن وارد ارتش هلند و در آنجا به ریاضیات علاقه‌مند شد. در بهار سال ١٦١٩ از هلند به دانمارک و آلمان رفت و در علم ریاضیات به براهین تازه‌ای دست یافت که مهم و بدیع بودند. بعد از آن به فکر ساختن همه علوم در یکی یا یکی ساختن هم علوم مشغول بود. در این اثنا سه رویای امیدبخش دید و چنین تعبیر کرد که «روح حقیقت او را برگزیده و از او خواسته تا همه دانش‌ها را به‌صورت علم واحدی درآورد.» این رویاها بدان میزان او را مشغول کرد که نذر کرد تا مقبره حضرت مریم را زیارت کند و چهار سال بعد این نذر را انجام داد. از سال ١٦١٩ چند سالی در اروپا به سیاحت پرداخت و در سال ١٦٢٨ در هلند تمام اوقات خود را صرف پژوهش علمی و فلسفی و با اتکا به تجربه و تفکر خود کرد. در سال ١٦٤٩ به دعوت ملکه هلند جهت تعلیم فلسفه به دربار او رفت که به علت ناسازگاری آب و هوا در آنجا مبتلا به ذات‌الریه شد.

دکارت جزء آن دسته از نویسندگان پرکار است که مقالات و کتب زیادی دارد. کتاب قواعد هدایت فکر یا اصول راهبرد عقل را در سال ١٦٢٨ نوشت. گفتاری درباره روش درست به‌کار بردن عقل در سال ١٦٣٧ منتشر کرد، کتاب تأملات در فلسفه اولی در سال ١٦٤١، کتاب اصول فلسفه در سال ١٦٤٤، کتاب تأثرات نفس در سال ١٦٤٥، کتاب اعترافات و پاسخ‌ها، کتاب رساله علم که در سال ١٦٧٧ و پس از مرگ او منتشر شد و کتاب جست‌وجوی حقیقت به‌وسیله نور فطرت در سال ١٧٠١ ازجمله آثار اوست.

یکی دیگر از مسائلی که ذهن دکارت را به خود جلب کرد، موضوع ماده و روح بود. تحقیقات او در این رابطه، او را به دوانگاری[۱] یعنی جدایی روح و جسم از یکدیگر کشانید (همانند بعضی از فلاسفه یونان). بعدها باروخ اسپینوزا یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه تاریخ غرب، این اشتباه دکارت را اصلاح کرد و یگانه‌انگاری را بین روح و جسم طرح کرد. دکارت با روش شک و اثبات ریاضی درصدد اثبات حقایق براساس بنیان‌هایی بود. بنیان‌هایی همچون:

- وجود خود یا خودآگاهی
- وجود جهان خارج
- وجود صانع یا خداوند

روش دکارت تردید و شک در همه چیز و سپس از طریق منطق ریاضی اثبات آنها بود. او در روش شک خویش کوشید اعتقادش به هر چیزی را که یک سره یقینی و شک‌ناپذیر نباشد، کنار بگذارد. به همین منظور همه اعتقادات قبلی خودش را با سلسله‌ای از فرضیات شکاکانه آزمود. او با بیان مثالی که: من می‌توانم در همه چیز شک کنم، اما در این واقعیت که می‌توانم شک کنم، نمی‌توانم تردیدی داشته باشم؛ بنابراین شک کردن من امری است یقینی و از آنجا که شک یک نحوه از حالات اندیشه و فکر است، پس واقعیت این است که من می‌اندیشم چون شک می‌کنم، پس فکر دارم و چون می‌اندیشم، پس کسی هستم که می‌اندیشم و با این استدلال یک اصل تردیدناپذیر کشف کرد که به هیچ وجه نمی‌شد در آن تردید کرد. با این استدلال او یکی از اصل‌های فکری خود را بنیان نهاد.

«من می‌اندیشم، پس هستم (اصل کوژیتو[۲] Cogito)»

دکارت فلسفه خود را بر پایه این اصل استوار کرد. او این اصل را ابتدا در کتاب قواعد راه بردن ذهن[۳] که پس از مرگش به چاپ رسید و کتاب گفتار در روش[۴]، سپس در کتاب اصول فلسفه آورده است. دکارت پدر مسئله رابطه ذهن و جسم شمرده می‌شود.

۱- Dualism در فلسفه جدید که بنیان آن از دکارت می‌باشد، دوگانه‌گرایی دکارتی را جوهری می‌نامند زیرا دکارت قائل به این بود که دو جوهر مستقل نفس و بدن وجود دارد. نفس جوهری مجرد و غیرمادی است. در مقابل دکارت، اسپینوزا به یگانه‌انگاری یا مونیسم (Monism) که همه چیز جهان و موجودات آن سرانجام در یک جوهر سرشته شده و همه پدیده‌ها تنها نمودهایی از یک جوهر واحد هستند، باور داشت.

2- (I think, therefore I am) (Cogito, ergo sum به فرانسوی)

3- Rules for the direction of the mind

4- Discourse on method

به عقیده او موجودات انسانی از دو گونه جوهر یعنی ذهن و جسم تشکیل شده‌اند؛ به‌رغم اینکه ذهن و جسم طبایعی متفاوتند، اما به‌گونه‌ای علّی بر یکدیگر اثر می‌گذارند. دکارت یکی دیگر از پایه‌های فلسفه خود را بر پایه اصل وجود خود، پی‌ریزی می‌کند. او می‌گوید من در عالم خارج اموری را درک می‌کنم که مادی نیستند و بنابراین با عقل ادراک شده‌اند نه با حس. وقتی عقل چیزی را به‌طور واضح و متمایز شناخت، این شناخت باید ضرورتاً درست باشد؛ بنابراین هر چه را با عقل خود درک کنیم، حتماً صحیح است. یکی از اموری را که با عقل می‌یابیم وجود جهان خارج است که واقعیت دارد. تمام تصورات در انسان باید معلوم چیزی در خارج باشند پس جهان خارج به‌عنوان علت تصورات، اثبات می‌شود.

فلسفه دکارت تعلق دارد به مکتب اصالت عقل، مکتبی که بر این باور است که به آنچه حواس انسان ارائه می‌دهد، نمی‌توان اطمینان کامل داشت بلکه تنها از راه عقل است که شناخت حقیقی و یقین‌آور صورت می‌گیرد.

در رابطه با ایمان دکارت، در محافل علمی، مباحث گسترده‌ای مطرح شده است. خود دکارت اعلام می‌کرد که یک کاتولیک مؤمن است. بعضی او را متهم به بی‌خدایی و بلز پاسکال (Blaise Pascal) هم‌عصر او درباره‌اش گفته است: «دکارت در تمام فلسفه خود، هر چه می‌توانست کرد تا به روی خدا خطی از بطلان بکشد، اما او نتوانست لزوم وجود خدا را برای آغاز خلقت با سرانگشت خدایی‌اش انکار کند، اما بعد از نقطه شروع، خدا از نظرش بی‌مصرف بود.» جریان فلسفی دکارت مورد نزاع و نفرت شدید فیلسوفان مسیحی زمان خود بود. این فیلسوفان به جریان بسته فلسفه (که به اثبات اصول از قبل تعیین شده همانند اثبات وجود خدا و معاد باور داشتند) معتقد بودند و این باور را در تضاد با فلسفه دکارت می‌دانستند که درصدد اثبات عقلی و ریاضی همه چیز بود. در فلسفه مسیحیت، تفکر آزاد و شک کردن ممنوع بود درحالی‌که در فلسفه دکارت، شک یکی از اصول بنیادین فرض شده بود.

از مهم‌ترین نظرات او که بحث‌های گسترده در پذیرش و رد آن شکل گرفت، همان طرح پارادایم بود که به جهان به‌عنوان یک ماشین یا یک دستگاه مکانیکی عظیم می‌نگریست. براساس این نحوه نگاه، هر حرکت در این جهان مبتنی بر قواعد و اصول ریاضی و مکانیکی قرار دارد. هیچ امری تصادفی نیست و هر امری از یک رشته اصول

و قوانین پیچیده ریاضی و مکانیکی ناشی می‌شود. این «کل بزرگ» یا «ماشین بزرگ» توسط خالق، خداوند خلق شده است. این پارادایم مکانیکی دربرگیرنده همه هستی و آفرینش است. از رویش درخت تا حرکت ستاره‌ها، ماه، خورشید، زمین تا منظومه شمسی، حیات و هستی، تابع این نظام مکانیکی و نیرویی است که خداوند در درون آنها نهاده است. پارادایم مکانیکی حاکم بر کل حیات و هستی، بر رفتار انسان‌ها، جانوران، گیاهان نیز حاکم است. فقط انسان است که با توجه به قوه تفکر یا ذهن که خداوند در درون آن نهاده است، با توانایی خود در اندیشیدن و به‌کارگیری منطق و استدلال، به غیر از ماده، ذاتی متفاوت از آن دارد که خداوند در انسان نهاده است. دکارت ذهن را از ماده جدا و ثنویت ماده و ذهن را قبول دارد. او به غریزه در انسان باور داشت و اعلام می‌داشت که قوه غریزه، نه براساس تجربه و حس و نه برگرفته از قوه و استدلال ذهن به دست می‌آید بلکه مربوط به خداوند است که در آغاز و از بدو تولد در عقل بشر قرار داده است.

مباحث فلسفی، هستی‌شناسی، عالم ماده، ذهن، ثنویت بین ماده و ذهن، غریزه، قلمروها و عرصه‌های گسترده و تخصصی خاص خود را طلب می‌کند که هدف این نوشتار نیست. بلکه تأکید بر اهمیت کار دکارت در عرصه‌های عقل، منطق، استدلال و از آنها منطق ریاضی و هندسی ساختن است. منطق‌سازی‌هایی که در زمان خود و پس از آن به جامعه بشری گسترش در بینش‌ها، روش‌ها و منش‌ها را بخشید. زایش و گشایش و نهادینه شدن پارادایم‌هایی که انسان با عقل، استدلال و برپایی منطق‌های ریاضی و هندسی توانست به شناخت بهتر از خود، جهان و طبیعت دست یابد. پارادایمی که برخلاف گذشته بر این باور بود که جهان و طبیعت را می‌شود فهمید یا شناخت. ادعا و اثبات این امر که بر جهان و طبیعت یک رشته اصول و قوانین ثابت و تغییرناپذیر حاکم هستند و تمام حرکت‌ها و رویدادهای جهان هستی و طبیعت براساس این قوانین اتفاق می‌افتد و انسان می‌تواند با عقل و استدلال به این حقایق دست یابد. ادعایی که بسیاری از فلاسفه و کلیسا با هر دو جنبه آن مخالفت داشتند، هم حاکم بودن قوانین ثابت و هم اینکه بشر می‌تواند با استدلال و تفکر به این حقایق دست یابد.

پایه‌های استدلالی دکارت، یعنی عقل، ذهن، امکان دستیابی به استدلال ریاضی و هندسی، این پارادایم را شکل داد که بر طبیعت و هستی قوانین مشخصی حاکم هستند.

پس هر قدر که بشـــر بتواند به کشـــف و فهم این قوانین بیشـــتر نائل شـــود، دانش و شناختش از طبیعت و هستی بیشتر شده و در نتیجه سلطه‌اش به طبیعت و جهانی که در آن زندگی می کند، بیشـتر می‌شـود. بشـر با این رویکرد، دیگر مقهور طبیعت و آفریش نبود بلکه با فهم و کشـــف قوانین حاکم بر کارکرد طبیعت از مقهور طبیعت بودن به در آمده و سلطه خود را بر آن افزایش دهد.[۱]

این بینش و پارادایم فکری در قرن ۱۷ که انســـان درگیر درماندگی خود و پیرامون خود (همچون طوفان، گرسنگی، صاعقه، خشک‌سالی، بیماری و زلزله) بوده و آن را ناشی از خشم طبیعت می‌دانسته و خود را در مقابل این خشم تسلیم و بی‌اراده می‌دانسته است. یک تفکر انقلابی و بزرگ بود که انسان می‌تواند تسلیم نباشد و حتی می‌تواند بر ساختار و کارکرد طبیعت چیرگی داشته باشد.

روش دکارت در این باره، پایان‌بخشـی به یک دوره طولانی از مباحث مدارس اسـکولا بود. بحث‌هایی عبث، بی‌فایده و بدون نیاز زمان بحث‌هایی که در مضـــمون خود نه نیازهای انسـان را دربر می‌گرفت و نه به ضـرورت علمی و تاریخی پاسـخ‌گویی داشـت. روشـــی که از چارچوب خاص برخوردار بود شـــیوه مضـــبوط، بدین مفهوم که تفکر و تحقیق در یک چارچوب ضبط شده خاص فکری جای می‌گیرد. چارچوبی بر دو محور منطق ارســطویی و اصــول مذهب مســیحیت کلیســای کاتولیک. بر این اســاس و این چارچوب، همه تلاش‌های اسـتدلالی در راسـتای اثبات چیزی بود که در جهان علم آن روز خدشـه‌ناپذیر و ابدی تلقی می‌شـد یعنی منطق ارسـطو و اصـول مسـیحیت کلیسـای کاتولیک. در چنین فضـا و این تفکری، هرگونه نوآوری و اندیشـه‌گرایی و هر آنچه بویی از تازگی و نوگرایی داشـت، حکم باطل بودن یا ارتداد آن اعلام می‌شـد. روش‌شـناختی دکارت و احاطه او به علوم مختلف و اینکه گفته می‌شـــود که هیچ فیلســـوف بزرگ دیگری شاید جز ارسطو نتوانسته است این اندازه وقت خود را صرف مشاهدات تجربی کند.[۲] تأکید او بر شک، استدلال، ذهن، عقل، همه‌وهمه اعلان جنگی همه‌جانبه بود علیه این وضـع انسـداد در عرصـه اندیشـه ، نویدی برای انبسـاط در عرصـه‌های فکری، علمی، فلسـفی و عقلی بود. فکر و اندیشـه دکارت در قرون بعد که انسـان توانسـت از درجات

۱- زیباکلام- صادق، غرب چگونه غرب شد؟، صفحه ۲۲۹

۲- دکارت با هندسه، کالبدشکافی، ریاضیات، نور، فیزیک، فلسفه، جبر ... آشنایی گسترده داشت. جهت اطلاع رجوع شود به: خلاصه زندگی‌نامه علمی دانشمندان، انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۸۳، صفحات ٤٢٧-٤٢٤

بسیار بالایی در توانایی برخوردار شود، میدان‌های گسترده‌ای از عرصه‌های طبیعت و هستی و چیستی حاکم بر آن در اختیار جامعه انسانی قرار دهد.
پارادایم فکری و فلسفی دکارت و تحول و تکوینی که دانشمندان بعداً در این زمینه داشتند، یکی از حوزه‌های مهم در ساختن و پرداختن انسان و تبدیل آن به انسان توسعه‌گرا بوده است. انسان توسعه‌گرایی که میدان تفکری و عملیاتی او در عرصه‌های عقل، ذهن، استدلال ریاضی و هندسی از قضایای پیرامون خود است.

۲-۶-۱۶- باروخ اسپینوزا

فیلسوف مشهور هلندی و یکی از بزرگ‌ترین خردگرایان فلسفه قرن ۱۷، زمینه‌ساز ظهور نقد های مذهبی. اسپینوزا[1] تحت تأثیر فلسفه دکارت قرار داشت، اما در تعاملات متافیزیکی خود تلاش می‌کرد بر دوگانه‌انگاری دکارتی چیره شود و خدا، روح و ماده را در پیوندی واحد به اندیشه درآورد. اسپینوزا کتاب مقدس را حاوی قانون‌های اخلاقی می‌دانست که فرمانبری را می‌طلبد، اما کمکی به شناخت حقیقت نمی‌کند. مهم‌ترین کتاب او اخلاقیات[2] است که برخلاف عنوانش بیشتر به عرصه‌های متافیزیک پرداخته شده است و فلسفه اخلاق در این کتاب، زیاد از جایگاهی برخوردار نیست. این کتاب پس از مرگ اسپینوزا به چاپ رسید. او در تأملات متافیزیکی خود تلاش کرد به

۱- ((Spinoza, Benedist (1632-1677)) باروخ اسپینوزا و لقب بعدی بندیکت د اسپینوزا. فیلسوف مشهور هلندی و یکی از بزرگ‌ترین خردگرایان فلسفه در قرن ۱۷ و زمینه‌ساز پیدایش نقدهای مذهبی اَست. حرفه او تراش عدسی عینک بود. او در طول زندگی خود جایزه‌ها، افتخارات و پیشنهادات تدریس در مکان‌های صاحب نام را رد می‌کرد. فیلسوف و مورخ نامدار فردریش هگل درباره او نوشته است: شما یا پیرو اسپینوزا هستید یا اساساً فیلسوف نیستید. با اینکه او در یک خانواده یهودی و مذهبی به دنیا آمده، اما آیین همه خدایی داشت. خانواده او در قرن ۱۷ به همراه بسیاری از دیگر یهودیان پرتغال و اسپانیا، از بیم دستگاه تفتیش عقاید کلیسا به هلند پناه آورده بودند. هلند در آن زمان از نظر مذهبی سرزمین نسبتاً رواداری بود. او بنا بود با تحصیلاتی که در مدرسه یهودیان داشت، خاخام شود. در ۱۶ سالگی به‌لحاظ آشنایی با چند زبان به مطالعه فلسفه پرداخت. این مطالعات بود که آثار تردیدها ازجمله تردید در دین یهود و اینکه برگزیدگی قوم یهود از طرف خداوند و نیز جایگاه ویژه و حقوق روحانیون یهود بر تردیدهای او افزود. اسپینوزا معتقد بود که اسفار پنجگانه موسی از آن او نیست و عده‌ای که آن را نوشته‌اند هم از نظر علمی و از نظر علم کلام و الهیات ساده‌لوحانی بیش نبودند. این تفکرات مخالفت‌های علمای یهودی را برانگیخت و درخواست داشتند که از اشاعه فکر خود دست بکشد که قبول نکرد. او در سن ۲۴ سالگی در سال ۱۶۵۶ از جامعه یهودی اخراج و ورود او به کنیسه ممنوع شد. جامعه کاتولیک، کتاب‌های او را ممنوع و پروتستان‌های هلندی کتاب‌های او را آتش زدند. نخستین اثر او رساله‌ای کوتاه درباره خدا، انسان و سعادت او (Short treatise on God, Man and His Wellbeing) و آخرین رساله او درباره بهبود عقل است.

۲- کتاب باروخ- بندیکت اسپینوزا The Ethics با عنوان اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶. در این کتاب بخش اول درباره خدا، بخش دوم درباره طبیعت و منشأ نفس، بخش سوم درباره منشأ و طبیعت عواطف، بخش چهارم درخصوص بندگی انسان یا قوت عواطف، بخش پنجم درباره قدرت عقل یا آزادی انسان می‌باشد.

دوگانه‌انگاری دکارتی چیره گردد و خدا، روح و ماده را در یک پیوند واحد به اندیشه درآورد. دکارت دو جهان مختلف را قائل بود: ذهن و ماده. اسپینوزا این برداشت را اشتباه می‌دانست و بر یگانه‌انگاری[1] تأکید داشت. او بر این باور بود که خوب و بد مفاهیم نسبی هستند، نه چیزی ذاتاً بد است نه ذاتاً خوب مگر با توجه به یک امر جزیی. این خوب و بدها صرفاً برای انسان‌ها خوب و بد هستند. در جهان قطعیت که در آن همه چیزها در طبیعت از ضرورتی خاص حاصل می‌شوند، آن‌هم با کامل‌ترین شیوه، هیچ‌چیز اتفاقی نیست و هیچ‌چیزی ممکن نیست. عصاره فلسفه اخلاق اسپینوزا را می‌توان در رساله‌اش پیرامون تعالی فهم انسان دانست. او باور به خیر غایی و حقیقی داشت. بالاترین فضیلت، عشق عقلانی به معرفت خدا، طبیعت و جهان است. خدا همان طبیعت است که دربرگیرنده تمام علت‌ها و جوهرهاست. عقل نمی‌تواند بازیچه الهیات باشد. او می‌گوید من خواهان عشق عقلانی به خدا هستم[2] و به دخالت خداوند در زندگی و امور انسانی با شک و تردید می‌نگریست. خدا برای اسپینوزا، آن خدایی نیست که جهان را از نیستی خلق کرده است. او بر این باور است که جهان نه آغازی داشته و نه پایانی. خدای جاودانی، خدا همان طبیعت است که دربرگیرنده تمام علت‌ها و جوهرهاست. او جهان و خدا را یکی می‌دانست و اعلام می‌کرد که من خواهان عشق عقلانی به خدا هستم. خدای اسپینوزا به انسان بی‌اعتناست، نه به او پاداش می‌دهد و نه مجازات. کتاب مقدس را صرفاً شامل حقیقت روحانی یعنی تمرین عدالت و نیکوکاری می‌دانست نه حقایق زمینی و همه کسانی که می‌گویند قوانین دنیوی در کتاب مقدس پیدا می‌شود، یا در اشتباه هستند یا خودخواه. به همین جهت مراسم عبادی و دینی را

۱- Monism یا یگانه گوهرانگاری، دیدگاه فلسفی است که می‌گوید همه چیز در جهان هستی سرانجام از یک جوهره سرچشمه گرفته است و همه پدیده‌ها تنها نمودهایی از آن یک جوهر واحد هستند.

۲- باور اسپینوزا به عشق عقلانی به خدا و نقد برداشت‌های یهودی از خدا و باورش به همه خدایی باعث صدور حکم تکفیر او از سوی روحانیون یهودی در سال ۱٦٦٥ شد. متن تکفیر او این چنین است: «به قضاوت فرشتگان و روحانیون، ما باروخ اسپینوزا را تکفیر می‌کنیم، از اجتماع یهودی خارج می‌کنیم و او را لعنت و نفرین می‌کنیم. تمامی لعنت‌های نوشته در قانون (تلمود و تورات) بر او باد. در روز بر او لعنت باد. در شب بر او لعنت باد. وقتی خواب است بر او لعنت باد. وقتی بیدار است بر او لعنت باد. وقتی بیرون می‌رود بر او لعنت باد. وقتی او برمی‌گردد بر او لعنت باد. خداوند او را نبخشد و خشم و غضب خدا علیه او مستدام باد. خداوند نام او را در زیر این خورشید محو کند و او را از تمامی قبایل اسرائیل خارج کند. ما شما را نیز هشدار می‌دهیم که هیچ‌کس حق ندارد با او سخن بگوید. چه به‌طور گفتاری و چه به‌طور نوشتاری. هیچ‌کس حق ندارد به او لطفی بکند. کسی حق ندارد با او زیر یک سقف بماند و در دو متری او قرار بگیرد و هیچ‌کس حق ندارد هیچ نوشته‌ای از او را بخواند.»

اسپینوزا علاوه بر اینکه از جامعه یهودی طرد گردید، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها نیز با او مخالفت جدی و همه‌جانبه‌ای داشتند.

بی‌اهمیت و زاید می‌دانست. کتاب مقدس را حاوی قانون‌های اخلاقی می‌دانست که فرمانبری می‌طلبد، اما کمکی به شناخت و کشف حقیقت نمی‌کند.

در رساله پیرامون تعالی فهم انسان چیست؟ باور خود را به خیر غایی و حقیقی دانست و خود و بد را مفاهیم نسبی دانست. هیچ‌چیز در ذات خداوند نه بد و نه خوب، دائم نیست. خوب و بد برای انسان است. هر چه در عالم به نظر ما بیهوده و پوچ می‌آید برای آن است که اطلاعات ما درباره آن جزیی است و از نظم و توافق کل طبیعت بی‌خبر می‌باشیم. در عالم همه چیز رخ می‌دهد، از ماهیت ضروری اشیا است یا از طبیعت یا خدا. ادراک حسی را اگرچه عملی مفید می‌دانست، اما آن را برای کشف حقیقت کافی نمی‌دانست. انسان خیال می‌کند همه اشیا بر وفق عقل او ساخته شده است. در حقیقت آنچه که عقل انسان می‌داند در مقایسه با قوانین طبیعت، به ما دانش می‌دهد که بد نیست، بلکه از آن جهت بد است که با قوانین طبیعت خاص ما سازگار نیست.

قوه فضیلت انسان تعریف می‌شود از طریق موفقیت در نگاهداری وجود از طریق نگاهداری عقل که آموزه اساسی اخلاق است. تنها عشق به یک حقیقت جاودانی و لایتناهی می‌تواند چنان غذایی برای روح تهیه کند که او را از هر رنج آسوده دارد. هر چه علم روح بیشتر شود، بهتر از قدرت خود آگاه می‌شود و نظم طبیعت را بهتر درک می‌کند. هر چه از قدرت خود آگاه شود، بهتر می‌تولند خود را اداره کند و از قوانین تسلط بر خود، مسلط گردد. هر چه انسان از نظم طبیعت بداند، می‌تواند خود را از چنگال امور بی‌فایده و بیهوده برهاند. این است همه روش و طریقت.[1]

۱- در دعوت دانشگاه از او برای تدریس با تعهد عدم تعرض به دین نوشت: «از آنجا که نمی‌دانم مرزهای آزادی فلسفی، برای اینکه دین برانداخته نشود، کجاست؟ نمی‌توانم از فرصت به دست آمده استفاده کنم.»

۳-۶-۱۶- اسحاق نیوتن

نیوتن[1] پایه‌گذار مباحث مهم و کلیدی در عرصه گرانش عمومی است. او در کشف این قانون به این نتیجه رسید که هر دو جرم همواره یکدیگر را می‌ربایند[2] با تشریح قوانین حرکت اجسام، پایه‌گذار علم مکانیک کلاسیک شد. او از بنیانگذاران حساب دیفرانسیل و انتگرال است. نیوتن اولین کسی است که قواعد طبیعی حاکم بر گردش‌های زمینی و آسمانی را کشف کرد. نیوتن پس از آزمایش‌های دقیق دریافت که نور سفید ترکیبی از تمام رنگ‌های موجود در رنگین کمان است. از نظر او نور عبارت است از جریانی از ذرات که از چشمه نور به بیرون فرستاده می‌شوند.

نیوتن در باغ خانه مادری خود و درحالی‌که در تفکر بود، با افتادن سیب از درخت، علت افتادن را همان دلیل گردش سیارات به دور خورشید دانست. خورشید نیروی کششی به سیارات وارد می‌کند و عین همان نیرو را از زمین به ماه. دلیل اینکه سیارات به خورشید نمی‌افتند نیز به دلیل نیروی مرکزگراست و کشف کرد که نیروی جاذبه از قانون عکس مجذور فاصله پیروی می‌کند. نیوتن حرکت اجسام را در قالب سه قانون توصیف کرد.

- قانون اول نیوتن (قانون لختی): هر جسم که در حال سکون یا حرکت یکنواخت در راستای خط مستقیم باشد، به همان حالت می‌ماند مگر آن‌که در اثر نیروهای بیرونی ناچار به تغییر آن حالت شود.
- قانون دوم نیوتن (رابطه نیرو و شتاب): کل نیروی وارد بر یک جسم برابر است با حاصل‌ضرب جرم آن جسم در شتاب آن.

۱- Sir Isaac Newton (1643-1727) دانشمند انگلیسی در عرصه‌های نجوم و ستاره‌شناسی، الهیات، ریاضیات، پویایی‌شناسی، مکانیک آسمانی، نورشناس، نویسنده، فیزیک و یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عنصر در پیدایش انقلاب علمی. در سال ۱۶۸۷ کتاب تأثیرگذار اصول ریاضی فلسفه طبیعی را به نگارش درآورد. نیوتن نارس متولد شد. قبل از تولد، پدرش از دست رفت. مادرش ازدواج کرد و نیوتن تحت مراقبت مادربزرگ خود قرار گرفت. این وضعیت بر شخصیت او تأثیرگذاری داشت. در دوران کودکی نیوتن، انگلستان درگیر جنگ‌های داخلی بین سلطنت‌طلبان و طرفداران مجلس بود. جنگی که بر روحیه او بسیار تأثیر گذاشت. او با خرید یک منشور از یک سیرک که می‌درخشید و کاربست آن در آزمایش‌های خود، به قواعد نور پی برد. او کشف کرد که تصاویری که ما از اجسام می‌بینیم، بازتاب نور از سطح آن اجسام است. او در ۲۶ سالگی استادی دانشگاه را دریافت کرد. بعداً به عضویت پارلمان درآمد.

۲- نیروی گرانشی میان دو ذره با حاصل‌ضرب جرم دو ذره نسبت مستقیم و با مجذور فاصله آنها از یکدیگر نسبت معکوس دارد.

- قانون سوم نیوتن (قانون کنش و واکنش): هرگاه جسمی به جسمی دیگر نیرو وارد کند، جسم دوم نیز نیرویی به همان بزرگی ولی در خلاف جهت به جسم اول وارد می‌کند.

مجموعه قوانین سه‌گانه و قانون گرانش عمومی نیوتن، بعدها اساس و شالوده فناوری‌های مدرن گردید. و این فناوری مدرن و فرایندهای آن تا حد گسترده‌ای عرصه‌های انقلاب صنعتی و رشد و توسعه اقتصادی را متأثر ساخت.

٤-٦-١٦- ایمانوئل کانت

کانت، دانشمندی که با پایه‌گذاری فلسفه انتقادی، مباحث هستی‌شناسی و خرد، به مباحث هستی‌شناسی و فلسفه غرب، تکوین بخشیده و پارادایم روشنگری را عمق بخشید و نظریه اخلاقی که بر مفهوم تکلیف استوار است را پایه گذاری کرد.

ایمانوئل کانت[1] درصدد این بود که فلسفه‌ای بنیاد کند که در آن تجربه و عقل به شیوه‌ای سازگار شوند که در دام شکاکیت تجربه‌گرایی یا ساحت‌های گسترده، اما تأییدناپذیر عقل‌گرایی نیفتد. او قضایای ترکیبی و تحلیلی را تبیین کرد و شناخت پیشین و پسین را از هم متمایز ساخت. او معتقد است که تجربه حسی، محتوا یا ماده، معرفت را فراهم می‌کند و ذهن نیز با قالب‌های پیشین خود که مقولات نامیده می‌شوند آن را نظم و ترتیب و صورت می‌بخشد. نظریه اخلاقی او بر مفهوم تکلیف استوار است. او درصدد این امر که چگونه ذهن انسان و تحت چه شرایطی به آگاهی رسیده و در نتیجه آن دانش تولید می‌شود. به بیان دیگر آگاهی چگونه به دست می‌آید یا می‌توان به آن رسید و چگونه می‌توان از درستی یا آگاهی به دست آمده، یقین پیدا کرد.

۱- Immanuel Kant (1724-1804) دانشمند آلمانی، در خانواده‌ای متوسط و معتقد به لوتری. تحصیل در رشته فلسفه و ریاضیات. او یکی از دانشمندان محوری در فلسفه جدید است. کسی است که بر سنگ‌نوشته آرامگاه او نوشته شده است: «دو چیز، هر چه مکررتر و ژرف‌تر به آن می‌اندیشم، ذهنم را با شگفتی و هیبت باز هم تازه‌تر و فزاینده‌تر به خود مشغول می‌دارند، آسمان پرستاره بر فراز من و قانون اخلاقی در درون من.» او کسی است که تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی را درهم آمیخت و تأثیرگذاری مهمی در عرصه‌های مابعدالطبیعه، معرفت‌شناسی، اخلاق، فلسفه سیاسی و زیباشناسی دارد. ایده نقدهای سه‌گانه وی در نقد عقل محض، نقد عقل عملی و نقد قوه حکم و رسیدن به خودآیینی انسان است. کتاب‌های او عبارت‌اند از: نقد عقل محض ((Critique of Pure Reason (1781))، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق (Foundations of the Metaphysics of Morals (1785))، نقد عقل عملی ((Critique of Practical Reason (1788)) و نقد قوه حکم ((Critique of Judgment (1790)). کانت به فلسفه علم بسیار علاقه‌مند بود. دانشمندی آزمایش‌گر نبود و به شناخت علمی خدمت چندانی نکرد ولیکن به بنیادهای علم توجه زیاد داشت.

کانت در رساله برجسته‌ای در سال ۱۷۵۵ اثری به نام تاریخ عمومی طبیعت و نظریه آسمان‌ها را طرح کرد. در این رساله او همه اعمال زمین و آسمان را تابع قوانین مکانیکی دانست. نتیجه این اعمال به علت هماهنگی و زیبایی خود وجود عقلی مافوق همه عقل‌ها را ثابت می‌کند. کانت برای توصیف مبدأ منظومه شمسی، فرضیه سحابی خود را اعلام کرد. در سال ۱۷۵٦ همانند ولتر از فاجعه زلزله لیسبون آرامشش کاملاً به هم خورد. سه مقاله درباره زلزله و یک مقاله درباره نظریه بادها نوشت و در سال ۱۷۵۷ مطلبی تحت عنوان رئوس مطالب و اعلام یک دوره درس درباره جغرافیای طبیعی منتشر ساخت. سپس مقاله‌ای به نام فلسفه جدید حرکت و سکون، رساله‌ای درباره خوشبینی (۱۷۵۹)، قیاس (۱۷٦۲) و یا رساله‌ای تحت عنوان تنها زمینه ممکن برای اثبات وجود خدا در سال ۱۷٦۳ پا به دنیای الهیات گذاشت. او در یک کار ۱۲ ساله، رساله عظیم نقد عقل محض در سال ۱۷۸۱ را منتشر ساخت. او در این رساله به بررسی انتقادی و عادلانه درباره عقل مستقل از تجربه پرداخته است. او بر این باور است که تمامی تلاش‌هایی که برای اثبات صحت یا کذب مذهب از طریق عقل محض به عمل آید، انواع جزمیت هستند. او هر دستگاه علمی یا فلسفی یا مذهبی را که نخست درصدد بررسی انتقادی درباره خود عقل برنیامده باشد به‌عنوان جزمیت مابعدالطبیعه محکوم می کرد.[1] کانت می‌گوید که اظهارات دیوید هیوم بود که نخستین بار، چند سال پیش، خواب جزمی مرا بر هم زد و به تحقیقات من در زمینه فلسفه نظری جهت کاملاً تازه‌ای داد. کانت می‌گوید تا حدودی از طریق فایده فکری ایمان و به این علت که ایمان در تعبیر و تفسیر پدیده ما را راهنمایی می‌کند و به ما سلامت فکری در زمینه فلسفی و آرامش مذهبی می‌دهد و می‌گوید همه چیزهایی که در جهان هستند باید چنان در نظر گرفته شوند که گویی وجود آنها ناشی از درایتی است که مافوق همه درایت‌هاست. به این ترتیب، تصور وجود خداوند درواقع تصوری کمک‌کننده به کشف حقایق است نه تصویر نمایشگر و نشان‌دهنده.[2]

کانت در سال ۱۷۸۸ چون در نقد محض نمی‌توانست آزادی اراده را اثبات کند، بر این باور بود که در اخلاقیات چنین آزادی را می‌توان اثبات کرد. نهضت روشنگری به‌خاطر

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن، کتاب روسو و انقلاب، صفحات ۷۳۰-۷۲٦

۲- منبع قبل، صفحات ۷۳٤-۷۳۳

مخالفت خود با کلیسا و مذهب، اخلاقیات را از شالوده مذهب یعنی خدا، کنار زده بود و اگر چنین بود که این‌ها پایه‌های دیرینه اخلاقیات را فرریخته بودند، تمدن چگونه می‌توانست به حال خود باقی بماند. کانت در این فضا به‌عنوان یک مرد باایمان ناچار شد زمینه‌ای عقلایی برای یک قانون اخلاقی بیابد. اثر نقد عقل عملی او درصدد استدلال و اثبات این بود که منشأ و موضع همه مفاهیم اخلاقی تماماً از پیش در عقل موجود است.[۱] بدون آزادی اراده، شخصیت بی‌مفهوم می‌شود. اگر شخصیت بی‌مفهوم باشد، زندگی هم همین‌طور می‌شود. اگر زندگی فاقد مفهوم باشد، جهان هم همین‌طور می‌شود. کانت شیوه متداول که احساس و قانون اخلاق را از خداوند ناشی بداند (باور دانشمندان الهیات) خداوند را از احساس اخلاقی استنتاج کرد و اعلام کرد ما باید تکالیف خود را نه به‌عنوان فرامین خودسرانه یک اراده بیگانه بلکه به‌عنوان قوانین اساسی هر اراده فی نفسه آزاد بپنداریم. ما نباید اعمال اخلاقی را به این علت که فرامین خداوند هستند اجباری تلقی کنیم بلکه آنها را به این علت فرامین الهی بدانیم که نسبت به آنها تعهدی درونی داریم. در این راستا کانت بر این باور بود که روسو وی را از خواب جزمی در زمینه علوم اخلاقی بیدار کرده و هیوم در زمینه مابعدالطبیعه. کار بزرگ کانت تعامل و ارتباط این دو بود و بیان کرد که عقل عملی است که میتولند وجود خداوند را تضمین کند.[۲]

کانت در سال ۱۷۹۵ به منظور استقرار صلح میان آلمان، فرانسه و اسپانیا، رساله‌ای تحت عنوان صلح پایدار[۳] منتشر کرد و در این جزوه بیان داشت که تمامی قول و قرارهای سری بین دولت‌ها باید لغو شود، به زیر سلطه رفتن هر کشوری توسط کشوری دیگر غیرقانونی اعلام شود. باید ارتش‌های دائمی از میان برده شوند، هیچ کشوری حق ندارد به زور در قانون اساسی کشور دیگری مداخله کند، کشورهای در حال جنگ نباید اجازه دهند اقدامات خصمانه علیه هم صورت گیرد.[٤]

۱- منبع قبل، صفحه ۷۲٦

۲- منبع قبل، صفحات ۷۳۹-۷۳۸

۳- Perpetual Peace: A Philosophical Sketch رساله صلح پایدار با مفاد و موادی در رابطه صلح، تفاهم و عدم دخالت در امور یکدیگر

٤- منبع قبل، صفحات ۷٤٥-۷٤٤

کانت از امتیازات موروثی، تفرعن طبقاتی، نظام سرف‌داری (رعایاپروری) انزجار داشت، از انقلاب آمریکا خرسند و فدراسیونی از ایالت‌های این کشور را برای اروپا پیشنهاد می کرد. انقلاب فرانسه را با شور و شوق دنبال کرده و از حق رأی همگانی به‌عنوان وسیله تسلط اکثریت بی‌سواد بر اقلیت مترقی و افراد تکرو در هراس بود. همانند همه پیروان نهضت روشنگری به آموزش و پرورش بیش از انقلاب اعتقاد داشت و می‌گفت ما باید از نخستین سال‌های زندگی طفل از هر جهت به وی آزادی کامل بدهیم مشروط بر آن‌که مزاحم آزادی دیگران نباشد. بعداً این رویکرد خود را اصلاح کرد و اعلام داشت اهمال در انضباط از اهمال در تعلیم و تربیت بدتر است. زیرا نقص تعلیم و تربیت را می‌توان در سنین بعدی جبران کرد. بهترین کار ، انضباط است و باید در همه مراحل تعلیم و تربیت الزامی باشد. تعلیم و تربیت اخلاقی اهمیت دارد و باید در سنین نخستین آغاز شود، چون بذر خوبی و بدی هر دو در نهاد انسان وجود دارد. همه پیشرفت‌های اخلاقی به دفع بدی و رشد خوبی وابسته هستند. این کارها را باید نه از طریق پاداش و مکافات بلکه از راه تأکید بر مفهوم تکلیف انجام داد. آموزش و پرورش دولتی بهتر از آموزش و پرورش در کلیسا نیست، دولت در پی آن است که افرادی مطیع و فرمان‌بردار به بار آورد. بهتر است آموزش و پرورش به مدارس خصوصی سپرده شود و باید هم موضوعات درسی با بی‌طرفی موردتوجه قرار گیرد.[۱]

در عصر روشنگری که اعتماد به نفس و خوش‌بینی نسبت به توانایی‌های انسان در بهبود بخشیدن به زندگی خود، کنترل طبیعت و تسلط بر جهان پیرامون انسان، به صورت تدریجی به وجود آمده بود، پارادایم‌های فکری کانت توانست به این فرایندها، هم سرعت و هم تحول و تکوین بخشد. همان‌طور که در صفحات نخست این فصل بیان شد، او پرچمدار خردگرایی است و با شعار اینکه جرأت داشته باش تا فهم شخصی خودت را بدون اتکا بر دیگران به‌کار ببری، به فرد و جایگاه او اعتلا بخشید. آرای کانت درباره فرد و خرد، تعارض‌های میان فردگرایی و تجربه‌گرایی را از میان برد و مدار و فرایندی از این دو «فرد- خرد» یا فرد- تجربه‌گرایی پی‌ریزی نمود که آثار نشر گسترده‌ای در پیدایش فردگرایی و رابطه آن با رشد و توسعه ایجاد کرد.

۱- منبع قبل، صفحات ۷٤٦-۷٤٥

۷-۱۶- اندیشمندان عرصه‌های اندیشه‌ورزی سیاسی- اجتماعی- عدالت و برابری

۱-۷-۱۶- توماس هابز

هابز آثاری در حوزه‌های خردگرایی، اتکا به تعقل و استدلال ریاضی دارد. ریاضی را راهی برای کشف حقیقت می‌داند. هابز متأثر از آرا و نظرات دکارت و اسپینوزا است. او اعتقادی به غریزه نهاد شده در انسان‌ها نداشته و معتقد است که فقط اجسام وجود دارند که یا اجسام مادی (طبیعی) یا اجسام سیاسی (مصنوعی) هستند. انسان بخشی از ماده و اجسام مادی است و چون قادر است اجسام مصنوعی به وجود آورد، سازنده و فاعل نظریه سیاسی است. در اعمال انسان‌ها جایی برای آزادی وجود ندارد و خیر و شر اموری نسبی هستند. خیر با مطلوب و شر با نامطلوب یگانه است؛ تنها صنعتی که موجب متمایز ساختن انسان از دیگر موجودات می‌شود. استعداد او در تفکر عقلی است ولی داشتن عقل هرچند امری مهم است درواقع تغییری در تصویر هابز[۱] از انسان نمی‌دهد زیرا او عقل را صرفاً وسیله می‌داند.[۲]

در طبیعت قدرت موجد حق است. در اجتماع انسانی و در حالت طبیعی انسان‌ها به‌لحاظ اینکه فی‌نفسه موجودی اجتماعی نیستند بلکه موجودی خودخواه، تجاوزگر، ظالم، زیادخواه، طماع، حریص، سرکش و هرگز به حق خود قانع نیستند و در آرزوی دست‌درازی به مال دیگرانند و به سخن دیگر انسان را گرگ انسان می‌داند. خلاصه اینکه انسان‌ها در حالت طبیعی خود در وضعیت «جنگ همه با همه است» قرار دارند، پس برای پایان‌بخشی به این وضعیت آزخواهی و جنگ همه با همه، باید دولت وجود

۱- Thomas Hobbes (1588-1679) از فیلسوفان و متفکران عرصه سیاسی انگلستان و خالق کتاب لویاتان (Leviathan) در سال ۱۶۵۱ و پی‌ریز نظریه قراردادهای اجتماعی در فلسفه سیاسی در عصر روشنگری و بعد از آن می‌باشد. دارای روحیه انتقادی بوده و هم با کلیسا و هم با علمای ریاضی و فیزیکدان هم‌عصر خود درگیری دارد. به علت درگیری‌های انگلستان و مسبب دانستن پارلمان انگلستان، در این درگیری‌ها، از پارلمان به‌عنوان مضار جامعه نام برده و پس از شکست پادشاه انگلستان از پارلمان، مجبور شد از کشور فرار و به فرانسه پناهنده شود. او را طرفدار حکومت مطلقه پادشاهی بر پایه استبدادی می‌دانند. او را نیز یک ماتریالیست مکانیکی و متأثر از گالیله و نیوتن می‌دانند. بر نظرات سیاسی هابز، دو جریان تأثیرگذاری همه‌جانبه داشته‌اند: یکی تکامل و تحول در علوم طبیعی که به همت گالیله و سایرین در اروپا رشد و نمو داشت. دومین عامل که نفوذی عمیق بر هابز داشت، وضع خشونت‌آمیز، وحشیگرانه و خونباری بود که در وضع زندگی و هستی مردم بر اثر جنگ داخلی انگلستان ایجاد شده بود. این جنگ باعث شد که او درباره طبیعت و انسان به مطالعه بپردازد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: جونز- ویلیام‌تامس، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه رامین- علی، انتشارات علمی و فرهنگی، صفحات ۷۰۸-۷۰۷

۲- جونز- ویلیام‌تامس، صفحه ۷۰۹

داشـــته باشـــد. دولت در این راســـتا به بهای اطاعت منفعلانه مطلقی که انســـان‌ها از او خواهند داشـــت، آنها را از گزند یکدیگر مصـــون نگه داشـــته و به آنها امنیت و ثبات می‌بخشـد. ازاین‌رو امر دولت خیر اسـت و نهی دولت شـر. اراده دولت عالی‌ترین قانون در جامعه انسـانی اسـت. هابز این موجود دسـت‌سـاز انسـان یعنی دولت که باید امنیت و ثبات به مردم بدهد و دارای قدرت افسانه‌ای و رمزگونه‌ای است، را لویاتان[1] می‌نامند.

هابز در دولت پیشـنهادی خود هیچ ارجحیت فلسـفی، معرفتی، اخلاقی و ارزشـی برای الگوی مطلوب حکومتی‌اش قائل نیسـت، بلکه با منطق ریاضـی و اسـتدلال می‌گوید که چون ذات انسـان در تعدی‌گری اسـت، پس مطلوب‌ترین نوع حکومت برای این انسـان، حکومتی است که بتواند بیشترین قید و بند را بر روی او زده و او را کنترل کند.

هابز در طراحی حکومت مطلقه خود، نه از باورهای کلیســـا بهره می‌گیرد، نه از تجارب پیشـینیان و نه حتی از معرفت‌های هم‌عصـران خودش، بلکه از منطق ریاضـی بهره گرفته و برای انسان با چنین صفاتی، چنین دولتی را ضروری می داند.

نقش هابز در ارائه صـفات انسـانی براسـاس خوی غارتگری و چگونگی تشـکیل دولت برای کنترل این خوی، پرسـش‌هایی را برای سـایر متفکران همچون جان لاک مطرح کرد که آنها به پرســـش‌ها جواب داده و اشـــکال کامل‌تری از حکومت را معرفی و دیالوگ گسترده‌ای را در اندیشه سیاسی عصر روشنگری و بعد از آن به وجود آورند.

هابز در زمان خود از این برجستگی برخوردار بود که در پاسخ به این سئوال که چه نوع حکومتی باید داشت؟ دولتی پیشنهاد کرد که مشروعیت آن را نه از آسمان و کلیسا بلکه برای اولین بار باید آن را از مردم گرفت، آن‌هم مردمی با صـــفاتی همچون غارتگری و تعدی‌گری به همدیگر و مردمی که به‌خاطر امنیت و آســـایش خود و پرهیز از یک زندگی نکبت‌بار، حیوانی و کوتاه مجبور هســـتند به یک زندگی اجتماعی تن دهند. در این زندگی اجتماعی، انســـان‌ها نیاز به دولت دارند. دولت در این زندگی اجتماعی

۱- لویاتان (Leviathan) موجودی افســـانه‌ای، پرقدرت و رمزی در کتاب مقدس اســـت. دولت همانند غولی فرض شـــده که شـمشیری در یک دست و عصای پاپی در دست دیگر به نشان اینکه هم قدرت نظامی دارد هم قدرت روحانی و دینی و بر انسان‌ها سلطه دارد. مفاصل حاکمیت او صاحب مناصبان، اعضای او قوای قضاییه و مجریه، اعصاب او پاداش و مجازات و نیروی او ثروت همه اعضا، فعالیت او رستگاری مردم، عقل و اراده او قوانین و مصوبات، سلامت او از اجتماع، بیماری او از شورش و مرگ او از جنگ داخلی شکل گرفته است. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- طباطبائی، جواد، اندیشه سیاسی تامس هایز، دانش‌نامه سروش، ۱۳۹۰
- هابز- توماس، ۱۳۸۰

همانند عمود خیمه‌گاه است که باید با عمل خود در برپایی این خیمه‌گاه زیست زندگی اجتماعی را پایدار سازد. انسان‌ها در این جامعه باید به پیمان‌ها و فرامین این دولت متعهد باشند.

۲-۷-۱۶- جان لاک

گفته می‌شود اگر نیوتن در فیزیک انقلاب کرد، جان لاک در فلسفه، اندیشه، خردورزی سیاسی و اجتماعی نیز انقلاب بزرگی ایجاد کرد. فلسفه سیاسی او دارای چنان آثار نشر گسترده‌ای در جهان دیروز و امروز شده که او را پایه‌گذار دولت مدنی و جامعه مدنی و نظام دموکراسی می‌نامند.

جان لاک[1] همانند دکارت، هابز و نیوتن، شناخت و کشف حقایق را بر پایه خردورزی و تعقل ممکن می‌دلند. لاک معتقد بود که همه افراد بشر به‌طور برابر زاده شده‌لند، ازاین‌رو همه افراد بشر از حقوق طبیعی و اولیه برابری با هم برخوردارند و احدی بر احد دیگر برتری ندارد، ازاین‌رو انسان‌ها از قدرت و اقتدار حقوقی برابر و یکسانی برخوردارند. همه انسان‌ها به‌طور یکسان در برابر مواهب طبیعی زاده می‌شوند بنابراین نسبت به هم در وضع برابری قرار گرفته و هیچ استیلا و برتری فردی بر فرد دیگر جایز نیست. ازاین‌رو رعایت حقوق طبیعی و اولیه انسان بسیار ضروری است تنظیم قراردادهای اجتماعی باید بدان‌گونه باشد که این برابری را به رسمیت شناخته و از آن صیانت و پاسداری نماید. ازاین‌رو جان لاک مدافع نظریه قرارداد اجتماعی است.

این نگرش لاک با هابز که باور به خوبی زورگویی و غارتگری انسان‌ها داشت، در تضاد با همدیگر قرار داشت. لاک انسان را عضوی از یک نظام اجتماعی و اخلاقی که تابع

۱- جان لاک (John Locke) در سال ۱۶۳۲ در انگلستان متولد و در سال ۱۷۰٤ فوت کرد. او استاد دانشگاه، پزشک، دیپلمات، کارمند دولت، اقتصاددان و رساله‌نویس بود. فردی بود پرکار و پرتحرک. او انسانی اخلاقی و دینی بود و اعتقاد داشت یک فیلسوف نمی‌تواند با نشستن در خانه و خواندن کاری به پیش ببرد، بریدن از محیط و جهان یعنی بریدن از تجربه. تجربه تنها وسیله برای آموختن حقایق است. خانواده او طرفدار پارلمان و مخالف سلطنت مطلقه بودند. مدتی نیز وزیر تجارت انگلستان بود. کتاب‌های او در باب حکومت و نظرات سیاسی و فهم انسانی، در شکل‌گیری بسیاری از پارادایم‌ها نقش مهمی داشته است. در عصر روشنگری، انسان تکلیف‌مدار که فرهنگ کلیسا آن را شکل داده بود به انسان صاحب حق و صاحب اختیار و انتخاب تبدیل شد. جان لاک از نظریه‌پردازان بنیادین بازتولید مفهوم بنیادین و همه‌جانبه حق و آزاد بودن انسان است. او پدر لیبرالیسم کلاسیک شناخته شده، پیرو مکتب تجربه‌گرایی و نظریه‌پرداز قرارداد اجتماعی است که بعداً این نظرات تأثیر بسیار شگرفی بر افکار فیلسوفان بزرگ عصر روشنگری همچون ولتر، ژان ژاک روسو و بسیاری از اندیشمندان اسکاتلندی و انقلابیون آمریکا داشته است.

قواعد اخلاقی است، می‌داند.[۱] انسان‌ها دارای نهادی انسانی هستند که اقتضا می‌کند با دیگر هم‌نوعان خود رابطه‌ای در صلح و همبستگی داشته باشند و برخلاف هابز(که با تصویر انسانی که داشت، زندگی بدون دولت را زشت و ددمنشانه می‌دانست) لاک با تصویری که از انسان داشت، زندگی را بدون دولت غیرقابل تحمل، نمی‌دانست و زندگی را بدون دولت ممکن و وجود دولت را در صورتی لازم می‌داند که بتواند نتایج و فایده‌ای برای زندگی مردم داشته باشد، وجود دولت بدون بیان کارکردش در رساندن منافع به مردم توجیه ندارد.[۲]

پیشنهاد جان لاک برای وجود دولت براساس دو فرضیه استوار است:

۱. وضع طبیعی انسان و حقوقی که بر آن حاکم است.

۲. قرارداد اجتماعی بین افراد که براساس این قرارداد اجتماعی، چگونگی ساختار و کارکرد دولت مشخص می‌شود. در این قرارداد اجتماعی، شرط حقانیت و مشروعیت تشکیلات سیاسی برای رضایت‌مندی مردم، پیدایش دولت است.

از گذشته تا قرن ۱۹ دو نظریه درخصوص حکومت وجود داشت:

۱- اعلامیه مهم و اثرگذار استقلال آمریکا و به‌تبع آن قانون اساسی آمریکا با تفکیک قوای آن و توجه به حقوق آزادی انسان‌ها، متأثر از آثار لاک است. لاک رساله‌هایی در تکمیل و حمایت از انقلاب شکوهمند انگلستان ۱۶۸۸ و مخالفت با حکومت مطلقه و تأیید حقوق شخصی افراد به‌عنوان پایه مشروعیت حکومت، نوشت. تأثیر تفکرات لاک بر انقلابیون آمریکا همچون جیمز مدیسون، توماس جفرسون، الکساندر همیلتون و سایرین بسیار بوده است. چند کتاب او عبارت‌اند از: جستار درباره فهم آدمی که بسیار روش‌مند، فهم انسانی را به بحث گذاشته است (رساله‌ای در باب فهم انسانی Essay Concerning Human Understanding (1689))، دو رساله در باب حکومت ((Two Treatises of Government (1764))، نظریه حق الهی (Divine Right Theory)، تفکراتی درباره تعلیم و تربیت ((Some Thoughts Concerning Education (1693))، Essay on the Law of Nature، نامه‌ای درباره مدارا (A Letter on Toleration) و On Politics and Education. در کار جان لاک دو جریان فکری در هم آمیخته بودند: خودگرایی نیمه‌شکاکانه دکارت و آزمایش‌گری علمی خاص بیکن. مهم‌ترین اثری که برای او شهرت فوری ساخت، رساله او در باب فهم انسانی بود. در این رساله این عقیده را که افراد با برخی تصورات فطری متولد می‌شوند، رد کرد و باور به این داشت که همه تصورات از تجربه ناشی می‌شود. استدلال می‌کرد که موضوع ادراک، به خودی خود چیزی نیست بلکه تصوری است که تا اندازه‌ای از اشیاء سرچشمه می‌گیرد و تا اندازه‌ای از ذهن ما.

۲- فلسفه سیاسی جان لاک مانند نظریه سیاسی هابز، برداشت از طبیعت انسان است. او به تفصیل به طبیعت انسان می‌پردازد. از عقل، ذات، تمناها و تمایلات، ... امر حکومت را برای زندگی اجتماعی لازم دانسته و به بنیاد دولت‌هایی که بر شالوده حق و عدالت استوار شده‌اند، می‌پردازد. در این حکومت‌ها به حقوق طبیعی انسان که همگی در آن برابر هستند، پرداخته می‌شود. جان لاک به مقوله پیمان یا قرارداد می‌رسد که به‌وسیله آن مردم از وضع طبیعی می‌گذرند و به وضع سیاسی وارد می‌شوند. در رابطه با مالکیت، بر این باور است که همان قانون طبیعت که به ما حق مالکیت می‌دهد، خود حق مالکیت ما را محدود می‌سازد. پایه حکومتی که بر پایه رضایت افراد استوار نباشد را غلبه، غصب و ستمگری می‌داند. او بر این باور است که موجودیت هیچ دولتی جز از طریق رضایت افراد آن توجیه‌پذیر نیست. برای کسب اطلاعات بیشتر از این عرصه‌ها رجوع شود به:

جونز- ویلیام‌تامس، صفحات ۸۸۰-۷۹۳

نظریه الهی: نظریه‌ای که باور داشت که خداوند، قدرت را به اشخاص معینی (به نام پادشاه، امپراطور، ...) ارزانی داشته است. این اشخاص و وارثان آنها دولت را تشکیل داده و طغیان علیه دولت و شاه خیانت است. پادشاه مقدس است. نظرات مبتنی بر اینکه حقوق پادشاهان مقدس است، برخاسته از دیدگاه صاحب‌نظرانی همچون سر رابرت فیلمر است. او در آثار خود بر دو اصل پافشاری کرده است: یکی حقوق الهی پادشاهان و اصل دیگر اطاعت همه‌جانبه و کورکورانه مردم از پادشاه. او بر این باور است که انسان‌ها هرگز آزاد نبوده اند که حق انتخاب دولت را داشته باشند. آزادی و برابری انسان‌ها در کتاب مقدس نیست و ساخته متفکران است. در آغاز خداوند قدرت شاهانه را به حضرت آدم داده و پس از او به شاهان رسیده است. همه پادشاهان از نسل حضرت آدم‌اند و حکومت پادشاه به مردم، همانند اقتدار و حکومت پدر بر فرزندان است.[1] جان لاک در کتاب دو رساله در باب حکومت به نظریه الهی حمله کرده و درعوض مدافع حاکمیت ناشی از مردم است که با واگذاری حقوق فردی در یک چارچوب قراردادی به قدرت مشروع، موافقت داشت.

نظریه قرارداد اجتماعی: جان لاک نماینده این تفکر است که حکومت، مدنی است نه الهی، ساختنی است نه تحمیلی و وراثتی. این حکومت مدنی محصول قراردادهای اجتماعی است، صرفاً دنیوی است و دست الهی در آن نقش ندارد. با این رویکرد دیگر این عبارت که اطاعت مردم از حکومت و پادشاه یک حق برای پادشاه و تکلیف برای مردم است، فروریخت و به جای آن، دولتی براساس قرارداد اجتماعی شکل گرفت. این دولت و این قرارداد اجتماعی، باید براساس بنیان‌هایی شکل گیرد که همانا به رسمیت شناختن حقوق طبیعی افراد و برابری حقوق طبیعی ابنا بشر با یکدیگر است. این قرارداد اجتماعی و دولت ناشی از آن، باید از حقوق طبیعی افراد همچون جان، آزادی و

۱- سر رابرت فیلمر ((Sir Robert Filmer (1588-1653) از حامیان سرسخت حقوق الهی پادشاهان است. او از طرف جیمز اول پادشاه انگلستان در سال ۱۶۱۸ لقب لردی گرفت. خانه او توسط مخالفان پادشاه و مدافعین پارلمان چندین بار مورد غارت قرار گرفت. در محافل کلیسا، عالی‌مقام بود. در جهت نزاع بین پروتستان‌ها که وقتی پادشاه پروتستان و کاتولیک‌ها مخالف و در موقعی که پادشاه کاتولیک بود، کاتولیک‌ها موافق و پروتستان‌ها مخالف و در این رهگذر انگلستان را به آشوب کشانیده بودند او طرفدار حقوق الهی پادشاه بود (The Divine Right of Kings). کتاب و نظرات او در کتاب پدرسالار (Patriarch) است که در سال ۱۶۸۰ پس از مرگش به چاپ رسید. او بر این باور بود که در انگلستان حقوق پادشاه در حکمروایی توسط دو گروه دزد (عیسویان، کاتولیک‌ها، پاپ) و کالوینیست‌ها (روشن‌فکران، پارلمان، ...) دارد غارت می‌شود. جان لاک دو رساله درباره حکومت خود را درواقع در جواب نظریه پدرشاهی با تأکید بر قدرت طبیعی پادشاهان که سر رابرت فیلمر در سال ۱۶۴۲ در دفاع از حقوق الهی چارلز اول نوشته بود، را مطرح کرد.

مال، دفاع و آنها را در مقابل تعدی‌ها و صدمات صیانت کنند. قانون‌شکنان را محاکمه و آنها را براساس قانون به کیفر برساند. تنها وقتی اجتماع سیاسی و مدنی به وجود می‌آید که همه اعضای آن حق طبیعی خود را به قانونی که جامعه وضع کرده، داده و از آن طلب حفاظت و صیانت داشته باشند. بر این اساس هر فردی که در هر جامعه‌ای زندگی می‌کند، با عضویت خود در آن جامعه مدنی به آن جامعه قدرت بخشیده و حق وضع قوانین را داده است. شهروندان در چنین جامعه‌ای به حکومتی که وضع قرارداد اجتماعی می‌کند، براساس حقوق طبیعی آنها، از آن حکومت رضایت‌مندی پیدا می‌کنند.[۱] رویکردهای جان لاک در رابطه با دولت قراردادی، در انقلاب شکوهمند انگلستان، اعلامیه استقلال آمریکا، قانون اساسی آمریکا و انقلاب فرانسه، تأثیر بسیار بسزایی در برپایی دولت‌های مدنی و قراردادی بر جای گذاشت. تفکیک قدرت دولت و حاکمیت به سه قوه اجراییه، قضاییه و مقننه از دیگر تفکرات جان لاک است که این تفکیک در دولت‌های پادشاهی قبل وجود نداشت.

لاک بر این باور بود که اگر دولت نتواند به وظایف خود و سودمندی خود و حفاظت از مالکیت اقدام کند، این مردم می‌توانند براساس قرارداد اجتماعی که بین خود گذاشته‌اند، علیه دولت به پا خیزند. به همین جهت در نزاع بین پارلمان و پادشاه در انگلستان او طرفدار پارلمان بوده و این حق را برای پارلمان قائل بود که جلوی قدرت پادشاه را گرفته و از او پاسخ‌گویی بخواهد. در عصر جان لاک نزاع بین پارلمان و پادشاه بر اثر انقلابی که از آن به ملایم‌ترین و پیروزترین انقلاب یاد می‌شود، یعنی انقلاب شکوهمند شکل گرفت.

اگر در نظریه توماس هابز، ضرورت حکومت داشتن اجتناب‌ناپذیر است و عمود خیمه آن پادشاه مقتدر است، در نظر جان لاک نیز ضرورت حکومت اجتناب‌ناپذیراست، ولیکن عمود این خیمه، دولت قرارداد و دولت مدنی است و خیمه آن نه از آن مردم پراکنده و تعدی‌گر به هم بلکه جامعه مدنی است. جامعه‌ای درهم تنیده و دارای اهداف

۱- جان لاک در سال ۱۶۸۹ نامه‌ای درباره عدم تعصب و سختگیری در هلند نوشت و نامه دوم وی در این باره در سال ۱۶۹۰ انتشار یافت. در سال ۱۶۹۰ دو رساله درباره حکومت که درواقع این کتاب سنگ بنای نظریه دولت دموکراتیک جدید انگلستان و آمریکا شد را منتشر کرد و در همین سال کتاب تحقیقی درباره قوه درک انسانی که مؤثرترین کتاب در روان‌شناسی جدید بود را انتشار داد.

و منافع مشترک و با مشارکت آگاهانه، خردمندانه، توأم با آزادی و عقلانیت و نفع افراد در آن.

در دولت جان لاک، جامعه مدنی، جلوی زورگویی و سلطه‌گری دولت را گرفته و می‌گیرد، درحالی‌که در دولت هابز، دولت که به منظور جلوگیری تعدی افراد به افراد دیگر شکل گرفته است، خود به عاملی غارتگر و سلطه‌گر تبدیل می‌شود.

اقدام جان لاک در برپایی دولت قرارداد اجتماعی، هم توانست پایه‌های نظری و اجرایی اقتدار دولت را برای نفوذ و اعمال قانون در گستره جغرافیایی، سرزمینی و جمعیتی براساس چیدمان قانون اساسی (قراردادهای اجتماعی، فرد و جامعه مدنی و روابط بین آنها) فراهم کند از طرفی و هم با حقوق، قرارداد اجتماعی و قانون اساسی توانست جلوی خودکامگی، دیکتاتوری و استبداد دولت را نیز بگیرد. جان لاک برای آن‌که قانون بازیچه حکومت و تفاسیر او در عدم انجام وظایف یا سلطه‌گری نشود، مجموعه‌ای از قوانین را به نام حقوق شهروندان[1] تعریف کرد که هیچ دولت و مرجعی تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند این حقوق را پایمال کنند. جان لاک این حقوق را حقوق طبیعی نام برده که حکومت و قوای آن نمی‌توانند تحت هیچ شرایطی این حقوق طبیعی را نقض کنند. حق مالکیت، حق حیات و حق انتخاب آزادانه مذهب، ازجمله این حقوق هستند که انسان‌ها از بدو تولد تا مرگ از این حق بهره‌مند هستند.

به هیچ عذر و بهانه‌ای فرد یا حکومتی نمی‌تواند جان کسی را بگیرد، جلوی آزادی او را بگیرد، حق مالکیت او را سلب کند، عقیده ای به فردی تحمیل کند، تحکمات دینی داشته باشد.[2] رعایت این حقوق طبیعی توسط افراد، به‌طور گسترده‌ای منجر به محدود کردن قدرت و اختیارات حکومت خواهد شد. حکومت فقط و فقط مجاز است که در چارچوب قوانین برخاسته از قرارداد اجتماعی و دربرگیرنده نفع و رضایت مردم کار کند.

جان لاک حس می‌کرد که ادب و اخلاق حکم می‌کند که عامه مردم از کلیسای مسیحی پشتیبانی کنند. زیرا اگر فلسفه، ایمان مردم به عدالت الهی (که در پشت بی‌عدالتی‌ها و

۱- این مجموعه قوانین اولین بار در قانون اساسی آمریکا و اصلاحیه‌های بعدی آن مورد عمل قرار گرفته است.

۲- اعتراضات جامعه مدنی آمریکا و بخش‌هایی از قوه قضاییه و قوه مقننه آمریکا علیه دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا در وضع قوانین تبعیض‌آمیز برای مهاجران خارجی و سفر به آمریکا، برخاسته از این قوانین حقوق طبیعی است که در قانون اساسی آمریکا از منزلت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

رنج‌های آشـکار زندگی قرار گرفته اسـت) را از آنها بگیرد، آن‌وقت چه چیزی عرضـه می‌کند که بتواند امید و شـهامت مردم را نگاه دارد؟ آیا پیشـرفت تدریجی به سـوی یک مدینه فاضـله دموکرات خواهد بود؟ آیا در این مدینه فاضـله، آز و نابرابری طبیعی انسان‌ها وسیله‌ای جدید برای استفاده و سوءاستفاده افراد زرنگ و نیرومند از ساده‌دلان و ضعفا نخواهد بود؟ ازاین‌رو کارهای جان لاک بر این امر استوار بود که اندازه و حدود بین ایمان و عقل را تعیین و تنظیم کند. در فصـل ۱۸ کتاب خود[1] او به این امر مبادرت ورزید. او می‌گوید:

«من دریافتم که همه فرقه‌ها تا حدودی که می‌توانند از عقل یاری بگیرند، با خوشـحالی از آن اسـتفاده می کنند و هر وقت که نتوانسـتند، بانگ برمی‌آورند که موضوع ایمان و چیزی بالاتر از عقل در کار است... هر چه را که خداوند آشکار کرده حقیقت اسـت ... حکمی را که مخالف علم آشـکار و شـهودی ما باشـد، نمی‌توان برای الهام الهی پذیرفت ... هر چیز که مخالف و ناسـازگار با دسـتور های آشـکار و بدیهی عقل باشـد نباید ماده اصلی ایمانی به شـمار آید که عقل را در آن راهی نیسـت. یکی از نشـانی‌های مطمئن (عشـق به حقیقت) این اسـت که حکمی را با اطمینان بیشـتر از آنچه که برهان‌ها مجاز می‌شـمارند، نباید پذیرفت. عقل باید آخرین داور و راهنمای ما در همه چیز باشد.»[2]

نظرات جان لاک درباره حکومت در کنار سـایر نظریه‌پردازان عصـر روشـنگری همچون توماس هابز شـکل‌گیری تحولات گسـترده‌ای در عرصـه‌های حقوق طبیعی انسـان، حقوق دولـت، چگونگی رابطه بین حقوق افراد و دولـت، رابطه بین حقوق طبیعی انسـان و حقوق قراردادهای اجتماعی (قانون اسـاسـی و سـایر قوانین) را فراهم آورد. گسـتره این مباحث، باعث شـکل‌گیری پارادایم فکری، ارتقاء فرهنگ عمومی ناشـی از آن و نهادمند شدن بعضی از این پارادایم در اشکال حکومتی همچون دولت‌های مشروطه[3]، دولت‌های تکثرگرا[4]، دولت‌های متکی بر قرارداد عمومی[5] و سایر اشکال گردید. عصر روشنگری با تولیدات فکری، معرفتی و گفتمانی خود، نقش بسـزایی در شـکل‌گیری نظری و عملی

1- Locke, John: An Essay Concerning Human Understanding

۲- دورانت- ویل، تاریخ تمدن، کتاب عصر لویی چهاردهم، صفحات ٦٧٦-٦٧٥

3- Constitutional
4- Pluralism
5- Public Choice

این اشـکال حکومتی داشـت.[۱] اشـکال حکومتی که هر کدام به‌نوبه خود آثار و پیامدهای خاصی در پیدایش عرصه‌های رشد و توسعه اقتصاد داشتند.

۳-۷-۱۶- فرانسوا ولتر

اهمیت ولتر[۲] در این نوشـــتار از بیشـــتر از دو جنبه مطرح شـــده اســـت. یکی در مشروعیت‌بخشی سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی، دولت مدنی و دیگری بسترسازی او برای جســـت‌وجوی ثروت، تولید، بازار و مشـــروعیت‌بخشـــی به ثروت. آرا و نظرات ولتر، با بهره‌گیری گســـترده‌ای که از آثار، افکار و نظرات دانشـــمندان عصـــر روشـــنگری (دکارت، نیوتن، جان لاک، هابز) داشـــت، زمینه های بالندگی عرصـــه‌های اقتصـــادی و اجتماعی را برای رشـد و توسـعه فراهم سـاخت. مخالفت‌های او با چگونگی سـاختار و کارکرد کلیسای کاتولیک، حمایت از آزادی مذهب، آزادی بیان و جدایی دین از سیاست و عدالـت‌خواهی، جزئی از بینش، منش و روش او بود. یکی از عرصـــه‌هـای مهم در شـکل‌گیری آرا و نظرات ولتر، کارکردهای کلیسـا و چگونگی باورهای مذهبی آن بود.[۳]

۱- جهت اطلاع از نظرات حاکم بر دولت‌ها، رجوع شود به:
Colin Hay Lislen Michael: The State, Theories and Issues Palgrave Macmillan, 2007, pp. 4-20

۲- فرانسوا مارک آروئه ((Francois Marie Arouet (1694-1778) که بعدها نام ولتر (Voltairo) را پیدا کرد، در پاریس متولد شد. در یک خانواده مذهبی متولد و در مدرسـه عیسـویان آموزش دید. در آغاز نویسـندگی را پیشـه کرد اما با سـرودن شـعر علیه خاندان سـلطنت فیلیپ دوم به زندان افتاد. پس از رهایی از زندان باستیل به جنگ مخالفان آزادی، بیداری و عدالت برخاست. با تماشـای برخورد کلیسـا با یک هنرپیشـه زن و عدم مراسـم مذهبی برای او و عدم اجازه کفن و دفن او به جرم ننگین دانسـتن حرفه هنرپیشگی، روح و روان ولتر آتش گرفت و بر دو متحد تاریخی و با هم یعنی حکومت و کلیسا شورید و به مردم گفت: «کسی که می‌گوید با من هم‌عقیده شـو وگرنه خدا تو را لعن خواهد کرد، به کسـی می‌ماند که به من بگوید با من هم‌عقیده شـو وگرنه تو را خواهم کشـت». او مجدداً زندانی و سـپس به انگلسـتان تبعید شـد. جامعه انگلسـتان در حال صـنعتی شـدن بود و برخوردار از آزادی گسترده‌تر نسبت به فرانسه. شرایط انگلستان او را سخت تحت تأثیر خود قرار داد. اقتدار پارلمان و استقلال دسـتگاه دادگسـتری، محدودیت قدرت پادشـاه، حرمت دانشـمندان و هنرمندان، تدفین باشـکوه نیوتن و تشـریفات آن، سـخت بر روی افکار و اندیشـه او تأثیر گذاشـت. نمایشـنامه‌های او در رابطه با پادشـاه و حکومت، خلق آثار گسـترده ادبی، فلسـفی و نقد دولت و کلیسـا، آنها را علیه او کرد. کتاب‌های او غیرقانونی، جمع‌آوری و آتش زده شـد. او به پادشـاه پروس فریدریک کبیر پناه برد و باز از آنجا به دولت ژنو پناه برد. در دولت ژنو با جمعی از دوستان صنعتگر خود، سـاعت‌سـازی در شـهرک فرنی- ولتر را راه‌اندازی کرد و به مدت ۲۰ سـال به تولید و تجارت سـاعت مشـغول گردید و در همین اثنا مشـغول خلق آثار ادبی، سـیاسـی، فلســـفی و مبارزات اجتماعی بود. از او در این باره حدود ۲۰ هزار نامه و دو هزار کتاب و کتابچه به یادگارمانده اســـت. دفاع بی‌چون و چرای ولتر از آزادی مطلق از او فردی شـــاخص ســـاخت. او هیچ اســـتدلال و مانعی را در جلوگیری از آزادی برنمی‌تافت. او توپخانه سنگین عصر روشنگری علیه حکومت استبدادی و کلیسا بود.

۳- در سـال ۱۷۵۵ زمین‌لرزه لیسـبون پرتغال با ۲۰/۰۰۰ کشـته و با شـکل سـونامی در این شـهر و آتش گرفتن آن، احسـاسـات گوناگونی را برافروخت. ولتر در این اندیشـه رفت که چطور ممکن اسـت این بلا و مصـیبت جزئی از طرحی بزرگ‌تر و عالم هستی باشد. چرا خدای خوب و عادل باید اجازه چنین کاری را بدهد. این چنین تفکرات پایه‌های مذهبی او را سست کرد. در سـال ۱۷۶۲ کاتولیک‌های متعصـب شـهر تولوز به مناسـبت قتل ۴۰۰۰ نفر به نام مرتد جشـن گرفتند و با شـایعه اینکه یک جوان

او با تحسین امور تولید، بازرگانی، تجارت، بانک و بورس در انگلستان به ترویج یکی از مهم‌ترین و ماندگارترین استدلال ها در دفاع از سرمایه‌داری کمک نمود.[۱] ولتر به دلیل سختی‌هایی که به‌خاطر آزادی‌خواهی خود در زندان، تبعید و سرگردانی تحمل کرد، در سال‌های ۱۷۳۳ و ۱۷۳٤ نخستین اثر خویش را که به جنبش روشنگری و آزادی‌خواهی فرانسه یاری رسانید، انتشار داد.[۲] این آثار در زمانی که ولتر در انگلستان در تبعید به سر می‌برد با کالبدشکافی و بررسی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی انگلستان نوشته شده است. کتابی که به نام نامه‌های فلسفی از آن یاد می‌شود. کتاب با چهار نامه، از بیست و چهار نامه آغاز می شود، ولتر در این کتاب می‌گوید:

«در انگلستان نه سازمان کلیسایی دارند، نه کشیش و نه آیین‌های مقدس ولی فرایض مسیحیت را بهتر از هر مسیحی دیگری که تاکنون دیده‌ام به جای می‌آورند. آنها به جنگ نمی‌روند نه از آن روی که از مرگ هراس دارند بلکه به این باورند که انسان مسیحی هستند و گرگ، ببر، گاو و سگ نیستند. خداوند فرمان داده که دشمنان‌مان را دوست بداریم و این در حالی است که در فرانسه با تحمیل یک دین بر فرانسویان آنها به آشوب و نفاق کشیده شده‌اند.»

ولتر از آزادی نسبی دین در انگلستان به وجد آمده و آنها را با فرانسویان مقایسه می‌کرد. ولتر در نامه هشتم خود می‌گوید:

«تنها ملت انگلستان توانسته است با ایستادگی در برابر شاهان اختیارات آنان را تعدیل کند و سرانجام دولت خردمندی تشکیل دهد که دست شاه را برای نیکوکاری باز گذارد و از بدکاری کوتاه سازد. مردم انگلستان بی‌گمان آزادی را به بهایی گزاف خریده‌اند و بت استبداد را در دریای خون غوطه‌ور ساخته‌اند. با

پروتستان، کاتولیک شده و پدرش او را کشته و کلیسا و حکومت پدر او را کشته و خانواده او را اذیت کرده، ولتر را به عصیان همه‌جانبه برداشت. براساس تلاش او، بی‌گناهی خانواده اثبات شد و بسیاری را به دور ولتر جمع کرد. ولتر در این ایام همه‌جانبه علیه خرافات، پاسداری از حقوق انسانی مدارا و حمایت از آزادی مذهبی برخاست. او همچنین یک ادیب، فیلسوف، تاریخ‌نگار و نمایشنامه‌نویس نیز بود که در زمان لوئی ١٤ زندگی می‌کرد. آداب و روحیه ملت‌ها، فرهنگ فلسفی در نوشته‌هایی با عنوان Letters Philosophi از آثار اوست.

۱- مولر- جری، صفحات ۱۱۲-۵۲

۲- کتاب نامه‌های فلسفی شامل ٢٤ نامه است. ترجمه انگلیسی این نامه‌ها به نام نامه‌هایی درباره ملت انگلستان در لندن ۱۷۳۳ به چاپ رسید. برای اطلاع از چگونگی این نامه‌ها رجوع شود به: ویل دورانت، عصر ولتر، صفحات ٤٤٣-٤٠٧

این وجود مردم انگلستان عقیده دارند که قوانین خوب را چندان گزاف نخریده‌اند.»[۱]

قانون انگلستان مقامات انتظامی را از بازداشت متهم قبل از رسیدگی به اتهام او بازمی‌دارد و دادگاه را ملزم می‌سازد که در حضور هیأت منصفه به اتهام رسیدگی کنند درحالی‌که در فرانسه هر کس را بخواهند با نامه‌های سر به مهر به زندان می‌افکنند. ولتر با این بیان، ۱٤ سال قبل از منتسکیو به تفکیک قوای دولت انگلستان و هماهنگی اختیارات شاه، اعیان و عوام سخن گفته و رابطه آنها را ستایش کرده است. در انگلستان دولت نمی‌تواند بدون تصویب پارلمان از مردم مالیات بگیرد و کسی به‌خاطر نسب اشرافیت و روحانی از مالیات معاف نیست. این طبقات نیز در حرفه‌های بازرگانی و سایر حرفه‌ها کار می‌کنند. نمی‌دانم کدام برای کشور سودمند است. نجیب‌زاده‌ای که از ساعات به خواب رفتن و از خواب برخاستن شاه آگاه است و به نوکری او می‌پردازد یا بازرگانی که به ثروت کشور می‌افزاید. از اتاق کارش در لندن به قاهره و سورت دستور می‌دهد و به آسایش جهانیان یاری می رساند.[۲]

او برای فرانسه می‌نویسد که: «در سایه قانون اساسی پیشرفته انگلستان مردم از حقوق طبیعی که تقریباً همه حکومت‌های فردی از مردم گرفته‌اند، برخوردارند. این حقوق عبارت‌اند از آزادی کامل انسان و دارایی او، آزادی نشریات، حق دادرسی در دعواهای جنایی در حضور هیأت منصفه متشکل از افراد آزاد، حق دادرسی در حدود نص صریح قانون و حق ابراز هر عقیده دینی بدون ترس از آزار و شکنجه[۳]». او مدافع سرسختی در دستیابی و صیانت از حقوق مدنی (دادرسی عادلانه و آزادی مذهب) بود. با وجود اینکه به پندارهای اوهام‌گونه و خرافاتی مردم مخالفتی آشکار داشت ولی با جان و دل از حقوق انسانی مردم دفاع می‌کرد. در نامه باب حکومت خود از لزوم برابری در پیشگاه قانون و آزادی به عنوان امری ویژه همگان یاد کرده است.

ولتر رونق و رفاه و آزادی انگلستان زمان خود را با ویرانی‌های فرانسه که درگیر نزاع‌های مذهبی بود، مقایسه کرده و بر این باور بود انگلستان قرن ۱۷ که درگیر جنگ و نزاع سه یا چهار فرقه شده بود که به نام خدا، با خود می‌جنگیدند و کشور را شقه‌شقه

۱- دورانت- ویل، کتاب تاریخ تمدن، عصر ولتر، کتاب نهم، صفحات ٤۱۵-٤۱٤

۲- منبع قبل، صفحه ٤۱۵

۳- منبع قبل، صفحه ٤۱٦

کرده بودند[۱]، بعد از جنگ و جدال‌های فراوان، همگان از نزاع‌های فرقه‌ای خسته و دلزده شده بودند[۲] چیزی که اکنون می‌توان دید این است که آنان دیگر به هیچ وجه آرزومند کشتن همدیگر به‌خاطر قیاس‌های نادرست، نیستند[۳] ازاین‌رو در هیچ فرصتی نبود که تأکید و تفهیم نداشته باشد که جنگ‌های مذهبی بی‌معنی‌اند. مدارای مذهبی ا ازجمله چیزهای مفیدی بود که ولتر قصد داشت به مردم بیاموزد. نفس تعدد و چندگانگی فرقه‌های مذهبی در انگلستان به مدارای مذهبی بال و پر داده بود. اگر انگلستان تنها یک مذهب بود، خطر استبداد وجود داشت، اگر تعداد آنان دو تا بود آنها گلوی هم را می‌دریدند؛ اما اکنون که تعداد آنها سی تاست با یکدیگر در صلح و صفا زندگی می‌کنند[٤]. انگلستان محل ملاقات همه مذاهب است.

از نظر ولتر اهمیت داشت که به جای دغدغه‌های مذهبی، دغدغه‌های جست‌وجوی ثروت و خوشبختی جایگزین شود. او ضمن تأکید بر منفعت فردی، آن را مهم دانسته و آن را تقویت‌کننده صلح اجتماعی می‌دانست.[۵] آنجا که آزادی وجدان نشده باشد به‌ندرت آزادی دادوستد وجود خواهد داشت. همان خودکامگی و استبداد که به مذهب دست‌اندازی می‌کند، به تجارت نیز تعرض می‌کند. در کشورهای مشترک‌المنافع آدمی در یک بندر ساحلی همان‌قدر مذهب می‌بیند که کشتی می‌بیند. خدای واحدی وجود دارد که یهودیان، مسلمانان، کافران، کاتولیک‌ها، کوئیکرها و آنلباپتیست‌ها به طرق مختلف او را می‌پرستند. آنها با شور و حرارت در مخالفت با یکدیگر حرف می‌زنند، اما وقتی نوبت به تجارت می‌رسد با یکدیگر آزادانه و از سر صلح و اعتماد معامله می‌کنند.[٦]

ولتر در نامه دهم خود در باب تجارت و هم‌پیوندی بین قدرت ملی انگلستان و تجارت آن کشور، سخن گفته است آزادی بازگشت تجارت باعث ثروتمندتر شدن شهروندان انگلیسی شده است و این امر کمک کرده است که آنان آزاد شوند و این آزادی هم به‌نوبه خود، تجارت را گسترش بخشیده است و این امر موجبات بزرگی و سربلندی

۱- در نامه سوم
۲- در نامه هفتم
۳- در نامه هشتم
٤- در نامه ششم
۵- مولر- جری، صفحه ۷۲
٦- مولر- جری، صفحه ۷۳

کشور را فراهم آورده است. جزیره کوچکی که از خود به جز مقدار کمی سرب و قلع، مقداری خاک رس و مقداری پشم زبر، هیچ ذخایر طبیعی دیگری ندارد، به مدد تجارت و بازرگانی خود چنان قدرتمند شده است که ناوگان خود را به اقصی نقاط جهان فرستاده است.[۱]

ولتر از بازار به دلیل تقویت نرم‌خویی نهفته در همکاری منفعت‌جویانه، به‌عنوان پادزهری در مقابل تعصب مذهبی دفاع می‌کرد.

ولتر در یکی از سفرهای خود هنگام بازگشت به پاریس در سال ۱۷۷۸ و در جمع سیصد نفر از روشن‌فکران و فیلسوفان وقتی که یکی از بزرگان از او تقاضا کرد که برای نوه اش دعای خیر کند، دست خود را بر سر پسر گذاشت و گفت: فرزند، خداوند و آزادی این دو کلمه را به‌خاطر بسپار.[۲]

ولتر در نامه سیزدهم کتاب خود، به آرا و عقاید جان لاک پرداخته است و بر این باور است که لاک گذشته از اینکه دانش را جایگزین اسطوره روح ساخته، با انتصاب همه دانش‌های انسان به حواس او اندیشه اروپاییان را از وحی مُنزل به تجربه برگردانیده است و تجربه را یگانه پایه و سرچشمه دانش شناسانده است. او این سخن جان لاک که شاید بتوان ماده را به اندیشیدن واداشت، ستود.

در نامه چهاردهم خود به فرانسویان پیشنهاد می‌دهد که دکارت خیال‌پرور را کنار گذاشته و با نیوتن فرزانه آشنا شوند. خدمات دکارت به هندسه را ارج گذاشته و آن را ناتوان در توجیه و تفسیر هستی و کیهان می‌دانست.

نامه‌های فلسفی ولتر پیوند محکمی است بین اندیشه‌های عصر روشنگری انگلستان با فرانسه. این پیوند را مهم‌ترین واقعیت تاریخ قرن ۱۸ می‌دانند. روسو گفته است نامه‌های فلسفی ولتر در بیداری اندیشه او اثر قاطع داشته است. در فرانسه کلیسا، دولت، شاه و پارلمان از نشر آثار ولتر نگران بودند و دستور دستگیری او و سپس آتش زدن آثار او را دادند. به فرمان پارلمان همه نسخه‌های کتاب که به دست دولت افتاده بودند به‌عنوان ننگ‌آور، مخالف دین و اخلاق و موهن به دولت در حیاط دادگستری به دست مأمورین به آتش کشیده شدند.[۳]

۱- منبع قبل، صفحه ۸۷

۲- دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب روسو و انقلاب، جلد دوم، صفحه ۱۱۸۹

۳- دورانت- ویل، صفحه ٤١٨

ولتر منادی عصـری بود که عصـر خرد نام گرفت و به نام خرد ندا داد: ای انسـان‌ها به اندیشـیدن خو بگیرید. زیرا هرگاه ملتی به اندیشـیدن خو گرفت، هیچ‌چیز نمی‌تواند آن ملت را از پیشرفت باز دارد.

ولتر نقش مهم و عمده‌ای در خلق نقش روشـن‌فکر و پیدایش و گسـترش نوگرایی در عرصـه‌های اقتصـادی، اجتماعی و سـیاسـی فرانسـه و غرب داشـت. کار او و امثال او در عرصـه‌های فردگرایی، آزادی، فرد مدنی، جامعه مدنی، دولت مدنی باعث شـد، توده‌های مواجه با گسـسـت‌های دیروزی را به یکپارچگی، دعوت و با پی‌ریزی تعاملات و ارتباطات قانونمند بین مردم آنها را به ملت‌سـازی دعوت کند. ملتی که یکی از ویژگی‌های آن افکار عمومی اسـت. افکار عمومی یعنی قدرتی نامرئی بدون پول، بدون پلیس و بدون ارتش که علیرغم این نداشـتن‌ها، تأثیر قدرتمندی بر سـیاسـت و حکومت می‌گذارد.[1] افکار عمومی ملت با این قدرت و با این آثار، قطعاً محصـول پروسـه‌ها و فرایندهای طولانی، کند، مستمر و پایداری بود که اروپا از قرن ١٤ تا ١٩ راه‌های بسـیار طولانی را طی و هزینه‌های بسیار گزافی برای پیدایش داد.

ولتر در سال ١٧٧٤ هشتاد ساله شده بود. هم محبوب مردم شده بود، هم دربارهای اروپا او را تحسـین می‌کردند، کاترین کبیر در روسـیه او را تابناک‌ترین مرد دوران نامید، فردریک کبیر در سـال ١٧٧٥ اظهار داشـت که مردم برای به دسـت آوردن مجسـمه‌های نیم‌تنه ولتر سـخت یکدیگر را عقب می‌زنند و در این کارگاه، تولید این مجسـمه‌های نیم‌تنه به سـرعت کافی تولید نمی‌شـود تا نیاز را برآورند. محل سـکونت او زیارتگاه روشنگران اروپا شده بود.[2]

او هم‌زمان با جلوس لویی شـانزدهم در اثری به نام ستایش تاریخی عقل، اصلاحاتی را برای شاه جدید پیشنهاد داشت.

«هزینه‌های زاید حذف خواهند شـد، ثروت‌های عظیم پاره‌ای مردان بیکاره که مسـئول فقرند به فقرایی که سخت کار می‌کنند داده خواهد شد. دیگر ازدواج ده‌ها هزار خانواده پروتسـتان که برای کشـور مفیدند غیرقانونی و اطفال آنها نامشـروع تلقی نخواهد شـد ... دیگر خطاهای کوچک به‌عنوان جرم‌های بزرگ کیفر داده نخواهند شـد، دیگر شـکنجه

1- C.B.A. Behrens, Society, Govrnment and the Enlightenment: the Experiences of Eighteeth Century France and Prussia N.Y 1985 p. 153

۲- دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب روسو و انقلاب، بخش دوم، صفحات ۱۱۸۷-۱۱۸٦

به‌کار نخواهد رفت ... دیگر دو قدرت [دولت و کلیسا] موجود نخواهند بود، قدرت قانونی پادشاه در نظام سلطنتی، قدرت ملت در نظام جمهوری و بالاخره ما جرأت خواهیم کرد که کلمه رواداری مذهبی را بر زبان آوریم.»[۱]

آرزوهای ولتر در این نامه از حکومت لویی شانزدهم، نه‌تنها موردتوجه قرار نگرفت بلکه اوضاع به طرف تضاد بیشتر و درگیری پیش رفت و نهایتاً پیه یدایش انقلاب کبیر و سرنگونی و مرگ لویی شانزدهم را منجر شد. از ولتر به‌عنوان مردی که آهنگ فکری قرن ۱۸ را تعیین کرده است یاد می‌کنند.[۲]

ولتر در پایان عمر خود و در اعتراف‌نامه‌ای نوشت: «من با پرستش خداوند، علاقه به دوستان خود، بدون نفرت نسبت به دشمنان یا احساس انزجار نسبت به آزار و اذیت از این دنیا می‌روم.»[۳] کلیسا اجازه دفن و انجام مراسم مذهبی را برای او صادر نکرد و به ناچار او را به دهکده دورافتاده‌ای در ۱۸۰ کیلومتری برده و در زیرزمین کلیسای آن دهکده به خاک سپردند.

عمیق‌ترین و بادوام‌ترین تأثیر ولتر بر معتقدات مذهبی بوده است. بر اثر افکار او و همراهان او، فرانسه بدون داشتن شرایط گذار دوران اصلاحات دینی (در ایتالیا، سوئیس، آلمان، ...) مستقیماً از مؤلفه‌های رنسانس وارد عصر روشنگری شد.[٤] به سخن دیگر از مختصات قرن ١٤ و ١٥ مستقیما وارد مختصات قرن ۱۷ و ۱۸ شد. بعضی بر این باورند که این چنین جهشی بدون طی کردن فرایندهای اصلاحی و استمرار آن، در فرانسه باعث انقلاب خونین و خشونت‌بار شد. ولتر بهتر از جریان لوتر و کالوین و حتی عمیق‌تر از آنها، نه‌تنها با قدرت بیش از حد کشیش‌ها و خرافات به مبارزه برخاست و همه افکار ضدروحانیت کلیسا را در یک ندا جمع کرد و با روشنی بیان، تکرار و ظرافت طبع به آنها نیروی اضافی بخشید، بلکه او فیلسوفان زمان خود را به خداپرستی مؤدبانه یا الحاد پنهان سوق داد.[٥] این جهش دینی از قرون ١٤ و ١٥ به قرون ۱۷ و ۱۸

۱- منبع قبل، صفحه ۱۱۸۹
۲- منبع قبل، صفحه ۱۱۸۹
۳- منبع قبل، صفحه ۱۱۹۰
٤- منبع قبل، صفحه ۱۱۹٦
٥- منبع قبل، صفحه ۱۱۹٦

از فرانسه کشوری ساخت که بیش از هر کشور دیگری از بنیان‌های سکولاریسم و لاییسم برخوردار شد.

٤-۷-١٦- منتسکیو[1]

بر این باور بود که نهادهای انسانی، عرف، عادات و قوانین، از یکدیگر بسیار متفاوتند. بخشی از این اختلاف‌ها تا حد زیادی برخاسته از شرایط محیطی آن (آب، هوا، ...) و مختصات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. ازاین‌رو نوع نظام و نهادهای سیاسی در جوامع مختلف، متفاوت است. بهترین نظام سیاسی در هر کشور آن است که بتواند به بهترین صورت با خواسته‌های مردم هماهنگ و متناسب شود. بهترین قانون نیز آن است که چنین روابط و همبستگی‌هایی را در نظر بگیرد.[2] با وجود اینکه نظام و نهادهای سیاسی در هر کشوری مختلف است، اما هر نظام کارآمد و اثربخشی که در جهت ایفای مطالبات مردم باشد، از یک قانونمندی و موازین ثابتی برخوردار است. این، براساس علم سیاست باید درآمیخته با ویژگی‌های اجتماعی شرایط جامعه خود باشد. منتسکیو، طبقه‌بندی کلاسیک (ارسطو) از حکومت را که بر مبنای سه نوع حکومت پادشاهی، آریستوکراسی و دموکراسی گذاشته شده بود و این تقسیم‌بندی را (که براساس تعداد افرادی که قدرت حاکمه را در دست داشتند، شکل داده بودند)کنار گذاشت و به جای آن به تعریف سه نوع حکومت جمهوری، سلطنتی و استبدادی قرارداد. حکومت جمهوری، حکومتی است که تمام ملت یا قسمتی از ملت زمام امور را در دست دارند. حکومت پادشاهی که در آن یک نفر براساس سلطه قوانین ثابت و معین به اداره کشور

۱- بارون دو منتسکیو ((Baron de Montesquieu (1689-1755) یکی از متفکران بزرگ سیاسی فرانسه در عصر روشنگری با گرایش میانه‌روی در سیاست. دارای تألیفات روح‌القوانین ((The Spirt of the Laws (1748)، نامه‌های ایرانی (Persian Letters (1731))، بررسی علل ظهور و سقوط روم ((Consideration on the Cause of the Greatness of the Roman and Decline (1734) و Selected Political Writings. منتسکیو دارای منشی والا و طبعی متین و طبیعتی ملایم و معتدل بود، ازاین‌رو به انقلاب و دگرگونی‌های ناگهانی امور اعتقادی نداشت. لذا مدارا، تدریج و اصلاحگری را لازمه اصلاح می‌دانست. در عقاید سیاسی بیشتر تحت تأثیر جان لاک بود و جامعه انگلستان زمان خویش را به جامعه آرمانی‌اش نزدیک می‌دید. بسیاری از آداب و رسوم رایج اروپا را نفی و تقبیح کرده و مخالف جدی شکنجه و بدرفتاری با متهمان بود. در کتاب نامه‌های ایرانی، اوضاع و احوال فرانسه و اروپا را به زبان دو مسافر ایرانی فرضی به نقد می‌کشاند. در کتاب تحقیق در علل ترقی و تنزل رومیان با نگاه فلسفی و رابطه علی به وقایع پرداخته و درصدد اثبات این امر است که امور تاریخی دارای علل و اسبابی می‌باشند و انسان می‌تواند با دخالت در این علل، تاریخ را دگرگون سازد. در کتاب روح‌القوانین در مورد فلسفه وضع قوانین، شرایط قانون‌گذاری سخن گفته است. این کتاب را در عصر خود، برجسته‌ترین اثر روزگار می‌دانستند. در زمان چاپ این کتاب منتسکیو ۵۹ ساله بود و چهل سال مطالعه و بیست سال کار در عرصه تدوین، این کتاب را به بار نشانید.

۲- جونز- ویلیام‌تامس، صفحات ۸۸٤-۸۸۲

می‌پردازد. در حکومت استبدادی یک نفر به تنهایی و بدون قانون و قاعده و در چارچوب اراده و هوس خود، کشور را اداره می‌کند.

منتسکیو برای هر حکومت یک طبیعت و یک اصل تعیین کرد. طبیعت شکل حکومت و فرمانروایی اصل نشان دادن نیرویی است که حکومت را به تحرک وامی‌دارد. ازاین‌رو باید قوانین زندگی با اصل و شکل حکومت در هماهنگی باشد. برای انتظام‌بخشی بین اجزای مختلف حکومت و همچنین برپایی حکومتی که برخاسته از مردم در جهت رضایت‌مندی آنان باشد، او با نظریه جدایی سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه[1] و برپایی سپهر و منظومه‌ای از آنها، درصدد پاسخ‌گویی به الزام رضایت‌مندی مردم است.[2]

منتسکیو از یک طرف وضع قوانین را براساس رفتارهای مختلف آدمیان، قراردادها، آداب، رسوم، انواع قوانین اخلاق، اشکال مختلف و گوناگون حکومت‌ها در زمان و مکان‌های مختلف، یادآور می‌شود. از طرف دیگر در گستره ای از تفاوت‌ها وتضادها، درصدد بود که ببیند در وضع قوانین برای این گستره‌های مختلف کدامیک زیربنایی و اصلی هستند و روبناها کدام‌اند؟.

از نظر منتسکیو، صلح نخستین قانون طبیعت است که نتیجه این قانون این می‌شود که مهم‌ترین اصل تشکیل حکومت، برپایی امنیت است و پاسخ‌گویی به آزادی. آزادی سیاسی آن نیست که هر کس اختیار بی‌حصر داشته باشد و بتواند هر آنچه میل کند، انجام دهد. در حکومت‌هایی که به وسیله قانون اداره می‌شود، آزادی قدرتی است که مردم به وسیله آن بتوانند آنچه باید بخواهند، بخواهند و انجام دهند و آنچه نباید بخواهند، مجبور به خواستن و انجام دادنش نباشند. آزادی با استقلال متفاوت است. آزادی عبارت است از حق انجام آن چیزی که قانون روا داشته است و اگر کسی بتواند

1- Separation of State Powers

۲- در انگلستان که دارای گستره‌ای از قوانین نانوشته بود، منتسکیو یکی از چند نفر مرجعی بود که کار رده‌بندی و روشمندی متن قانون اساسی بریتانیا را صورت داد. در جنگ‌های استقلال آمریکا در کنار آمریکایی‌ها بود، در تدوین قانون اساسی آمریکا نیز از نظریه او در تفکیک قوا استفاده شده و آمریکا اولین کشوری شد که نظام ریاستی بر پایه تفکیک قوای کامل و افقی قوا را در جهان شکل داد. منتسکیو در بازگشت به فرانسه، با دیدن انگلستان، مجذوب حکومت مشروطه بریتانیای کبیر و با تجاربی گران‌بها در تدوین قانون اساسی آمریکا و انگلستان، تجارب و دستاوردهایش بعداً مورد بهره‌گیری انقلاب فرانسه و اساسنامه شورای انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۱ گردید. حضور منتسکیو در تدوین قوانین نانوشته انگلستان و حضور او در آمریکا، بی‌شک اثرگذاری تعیین‌کننده بر او داشت. منتسکیو که در ۲٤ سالگی با زمین‌های به ارث رسیده از پدرش، طرفدار فئودالیسم بود و از مدافعان فروش مقام در دربار بود، بعداً خالق کتاب روح‌القوانین شد. برای اطلاع از زندگی فردی و اجتماعی و تحولات فکری منتسکیو رجوع شود به:

مجموعه کتاب ویل دورانت، تاریخ تمدن کتاب عصر ولتر، صفحات ٤٠٦-۳۸۵

آنچه را قانون منع کرده است، انجام دهد دیگر آزادی وجود نخواهد داشت. زیرا دیگر هم‌نوعانش نیز می‌توانند مانند او به قانون تجاوز کنند. آزادی سیاسی فرد، آرامش خاطری است که از اعتقادش به ایمنی خود در اجتماع ناشی می‌شود. برای دست یافتن به این آزادی لازم است که تشکیلات حکومت به نحوی باشد که هیچ‌کس در اجتماع از دیگری هراسی نداشته باشد. اتباع یک دولت آزاد می‌توانند هر آنچه را قانون صراحتاً منع نکرده است، بگویند و بنویسند.[۱]

منتسکیو در کتاب روح‌القوانین خود به تحلیل انواع مختلف قوانین اساسی می‌پردازد تا نشان دهد که جوهر و اصل هر کدام چیست؟ مثلاً حکومت جمهوری فضیلت است و اصل حکومت سلطنتی افتخار. ولی مردم اگر آرزومند افتخار باشند، باید قانون‌گذار بتواند نوع حکومتی را داشته باشد که با مردم خود سازگارترین باشد. منتسکیو پیوسته این نظر را تکرار می‌کند که اعتدال شرط اصلی حصول صلح و امنیت است و غایت هر حکومت چیزی جز صلح و امنیت نیست. برای حکومت خوب، نرمش و اعتدال بهتر از سخت‌گیری و خشونت است. طبیعت و ماهیت حکومت استبدادی، اعتدال را غیرممکن می‌سازد گو اینکه اعتدال در حکومت جمهوری امکان‌پذیر است.[۲]

حکومت مطلوب منتسکیو، حکومت سلطنتی مشروطه بود که نظام سیاسی و قانون اساسی در آن طوری باشد که موازنه میان ارکان و قوای حکومت برقرار باشد. هر یک از قوا بتولند بر قوای دیگر نظارت کند و متقابلاً از جلنب همان قوا تحت نظارت قرار گیرد. این همان اصل معروف نظارت و موازنه است.

در هر حکومت، سه قوه وجود دارد: قوه مقننه، مجریه و قضاییه. هر گاه قوای مقننه و مجریه در هم ادغام شود و در اختیار یک شخص یا گروه واحدی از زمامداران قرار گیرد، دیگر آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد ... اگر قوه قضاییه از قوه مقننه و مجریه تفکیک نشده باشد، باز هم وجود آزادی ناممکن است . چنانچه قوه قضاییه به قوه مقننه بپیوندد، زندگی و آزادی فرد در معرض نظارتی خودسرانه قرار خواهد گرفت زیرا قاضی خود قانون‌گذار است و اگر قوه قضاییه به قوه مجریه ملحق شود، ممکن است قاضی از خود شدت عمل نشان داده و به حق افراد تجاوز کند و اگر در کشوری حق

۱- جونز- ویلیام‌تامس، صفحات ۸۹۶-۸۹٤

۲- جونز- ویلیام تامس، صفحات ۹۲۱-۹۱۸

اعمال هر سه قوه در اختیار یک فرد یا یک گروه قرار گیرد، آن‌وقت فاتحه همه چیز را باید خواند.[۱]

منتسکیوپس از دو هزار سال، با افلاطون هم‌صدایی دارد که دموکراسی دچار هرج‌ومرج و آشوب می‌شود و از استبداد یاری می‌جوید و سرانجام نابود می‌شود. به همین جهت در کتاب روح‌القوانین بارها از جمهوری اشرافی به نیکی و احترام یاد می‌کند، ولی چون از امکان گرایش دموکراسی به استبداد نگران است، به حکومت فردی تابع قانون دل می‌بندد. کوتاه‌ترین حرف او درباره استبداد است و بیش از سه سطر ندارد، وحشیان لویزیانا برای آن‌که میوه درختی را بچینند، درخت را از ریشه برمی‌افکنند. این نمونه‌ای است از رفتار حکومت استبدادی. فرمانروایی مستبد برای تحکیم قدرت خویش، خاندان‌های نیرومند را از ریشه برمی‌افکند. به همین جهت منتسکیو وجود نیروهای میانه، مطیع و متکی را برای حکومت فردی صالح، واجب می‌دانست و منظورش از این نیروها، اشراف زمین‌دار و دادرسان موروثی بودند که خودش به هر دوی آنها بستگی داشت. او از قرون وسطی به نیکی یاد می‌کرد. بیزاری او از حکومت مطلقه فردی که وی آن را هسته استبداد می‌دانست، موجب شده بود که وی از حکومت مختلط فردی- اشرافی و دموکراتیک شاه- نجبا و پارلمان هواخواهی کند، آن‌هم براساس جدایی قوای سه‌گانه مجریه، مقننه و قضاییه از همدیگر، آن‌هم تفکیک قوایی که هر قوه بر قوه دیگر نظارت داشته باشد.[۲] منتسکیو شدیداً با برده‌داری مخالفت داشت، از مسابقه تسلیحاتی نگران، میهن‌پرستی را ارج و آن را فضیلت می‌دانست. با دین موافقت و اعتقاد به خدا را ابراز می‌کرد. با جنبه‌هایی از دین مخالفت و آن را نکوهش می‌کرد و به ثروت روحانیون فرانسه اعتراض داشت.[۳]

۱- منبع قبل، صفحات ۹۲۱-۹۱۸

۲- دورانت- ویل، مجموعه تاریخ تمدن، کتاب عصر ولتر، صفحات ۳۹۹-۳۹۷

۳- منبع قبل، صفحات ۴۰۱-۳۹۹

۵-۷-۱۶- ژان- ژاک روسو

روسو[1] بر این باور بود که بشر به‌عنوان موجودی پاک و یگانه با طبیعت به دنیا آمده، اما قوانین حاکم بر جامعه و تمدنی که ساخته است و در رأس آنها، مالکیت خصوصی و حرص و آزی که برای کسب آن دارد، انسان را از معصومیت اولیه‌اش دور ساخته است. انسان آزاد شده، اما در همه‌جا به بند است. رویکرد و جهت‌گیری او بازگشت به وضعیت اولیه انسان است، یعنی شکل‌گیری قوانین و قراردادهای اجتماعی برای بازگشت به پاکی و یگانگی انسان و طبیعت با همدیگر.

در کتاب قراردادهای اجتماعی خود در فصل دوم، نگرش نه‌چندان مثبتی به مالکیت دارد، اما در جای دیگر از آن به‌عنوان یک نهاد اساسی نام برده است؛ اما هیچ‌گاه از فکر برابری اقتصاد دست نکشید. او بر این باور بود که هیچ‌کس نباید بتواند کسی را بخرد و هیچ‌کس نباید ناگزیر به فروش خود باشد و مالکیت ابزار سلطه بر افراد و کسانی است که آن را ندارند. به همین لحاظ بر این باور بود که مالکیت و حدود و چگونگی آن باید تحت اراده عمومی باشد.

با توجه نگرش او به آزادی‌خواهی و برابری، از اصل برابری اقتصادی پشتیبانی نموده و خواستار جدی لغو امتیازهای آریستوکرات، کلیسا و قدرت‌های ناشی از ثروت بود.

در فصل ٤ کتاب خود، بر این باور است که وجود کلیسا با چنین ساختار و کارکردی که دارد (یعنی وجود دو قوه قانون‌گذاری یکی قوانین عرفی که کلیسا دارد آن را حکمرانی می‌کند و یکی قوانین رسمی که دولت‌ها به دنبال آن هستند). دو حکمرانی از مردم، دو میهن ساخته و این دو میهن باعث تضاد و درگیری شده است. هر فردی در

۱- Jean Jacques Rousseau (1712-1778) متفکر سوئیسی در سده ۱۸ و در اوج عصر روشنگری. خانواده او با مذهب پروتستان از ترس کشته شدن توسط کاتولیک‌ها به سوئیس پناه بردند و روسو در این کشور متولد گردید.

او با کتاب خود قراردادهای اجتماعی (The Social Contracts) در سال ۱۷٦۲ به مفاهیم فرد، جامعه، آزادی، حقوق بشر پرداخت و برای چیدمان بین عرصه‌های فردی و اجتماعی، و دولت تلاش داشت و به این مضامین و قلمروهای آن عمق گسترده‌ای بخشید. او یکی از راه‌گشایان آرمان‌های اصلاحی و انقلابی فرانسه بود. کتاب تفکرات تنهایی، یکی از شاهکارهای ادبی است. کتاب امیل (Emile) او در زمینه تربیت کودکان، آثار بسیار تعیین‌کننده‌ای در عرصه اجتماعی، خانواده و آموزش و تربیت فرزندان بر جای گذاشت، اگرچه خود او ۵ فرزند خویش را به یتیم‌خانه سپرد و مورد استهزاء ولتر قرار گرفت، ولیکن کتاب او یکی از پایه‌گذاران آموزش عصر نوین است.

زندگی او پر از تنش و با مسائلی بحث‌انگیز روبه‌رو بود. به‌خاطر عقاید و آرای اصلاحی و آزادی‌خواهی که داشت، مورد خشم پادشاه، پارلمان فرانسه و هلند بود. بخشی از زندگی خود را تحت‌الحمایه فردریک کبیر پادشاه پروس و بخش دیگری را در انگلستان و در پناه دیوید هیوم (David Hume) فیلسوف انگلیسی، گذرانید.

این شـرایط وادار می‌شـود بین دین و وفاداری به دولت یکی را انتخاب کند. روسـو بر این باور بود که قوانین صـادره از طرف کلیسـا با قوانین جامعه مدنی در تضـاد اسـت و تنها دولت باید در چارچوب قراردادهای اجتماعی به وضـع قانون و اداره مردم اقدام کند. کارکردهای کلیسـا هم باید در این چارچوب زیر نظر دولت اداره شـود (باوری همچون منتسـکیو) و هر کس که بگوید غیر از دین من، در هیچ دین دیگری رسـتگاری نیسـت، باید از کشـور رانده شـود. آن کسـی که به گردنکشـی بیان کند که برون از خانه، خدا و سلامت کردار وجود ندارد، باید به ترک وطنش مجبور سازند.[۱]

او در کتاب امیل[۲] خود رویکردهایی را مطرح می‌کند، همچون آدمی را به تمام فصـول اندیشیدن، ضرورت است. اعتماد، معراج روح است. اگر دروغ تنها ناجی ما است، دیگر همه‌چیز نابود و ما فنا شـده‌ایم. بالاترین لذت، رضـایت از خویشـتن اسـت. تکامل گیاهان به روش اصـلاح انواع و کمال آدمی از راه تربیت ممکن اسـت. ثروتمندان، طلا را به شایستگی ترجیح می‌دهند.

در سال ۱۷٤۹ همراه با دیگر فیلسوفان به نوشتن مقالاتی در رابطه موسیقی اقدام کرد و به این سـؤال که آیا بسـط، توسـعه و اسـتقرار علوم و هنر موجب اصـلاح اخلاق مردم است یا خیر پرداخت.[۳]

آثار روسـو در قرن خود تأثیر باور نکردنی بر ادبیات، تعلیم، تربیت، فلسـفه، مذهب، اخلاقیات، آداب، هنر و سـیاسـت گذاشـت. در زمان خود و بعد از آن هر کلمه از گفته‌هایش در یکی از رشـته‌های فکری اروپا یا آمریکا گوش شـنوایی داشـت. گفته می‌شود که روسو چیزی اختراع نکرد ولی همه چیز را مشتعل ساخت.

۱- قراردادهای اجتماعی، کتاب ٤، بخش ۸

۲- Emile کتاب روسـو در مورد روش مطلوب تربیت کودکان که به‌لحاظ اینکه ۵ فرزند خود را به یتیم‌خانه سـپرده بود، موجبات استهزاء او توسط ولتر را فراهم ساخت. او در این کتاب در رابطه با آموزشی که کودک را اجتماعی بار بیاورد، زمان مناسب برای یادگیری، نظریه مجازات طبیعی و عدم نیاز به تنبیه و مجازات کودک، نظریه آزادی تنظیم شده برای کودک، تعلیم و تربیت اخلاقی کودک، جایگاه و نقش مربی و معلم و کودک، عرصه‌های گسترده‌ای را باب کرده است. تعلیم و تربیت طبیعی و تشویق کنجکاوی‌ها و توانایی‌های ذاتی به جای انباشتن حقایق در حافظه و پر کردن ذهن تا سرحد خفگی با اصول و قواعد، کاربرد هنر ادراک، محاسبه و تعقل و نهاد کردن، آموزش از طریق اشیاء نه فقط کتاب، آموزش در عرصه‌های زندگی و محیط با گیاهان، انسان‌ها، مزارع، خاک، ستارگان، ابر، ... قسمت‌هایی از میراثی است که روسو با کتاب خود در امر آموزش و پرورش مطرح کرده است.

۳- رساله روسو در دایره‌المعارف (Eneyclopedic) سال ۱۷٤۹ در رابطه با رابطه موسیقی و مردم (Discourse on the Sciences and the Arts)

روسو در عرصه‌های جدال احساس و عقل، غریزه و فکر، عاطفه و قضاوت، مذهب و علم، تنهایی و اجتماع، زن و مرد، آزادی فردی و نظام اجتماعی، دموکراسی و حکومت اشرافی، فرد و دولت، ... دارای رأی و اندیشه‌ای بود که در زمان خود حسب ضرورت‌ها، موردتوجه بسیاری از متفکران و مردم و مورد حمایت آنان قرار گرفت. کتاب اعترافات او به صورت کتاب مقدس عصر احساس درآمد. مذهب و نهاد کلیسا با منع آثار روسو در آغاز و سپس به استفاده از وی به‌عنوان ناجی خود پرداخت. نظریه‌پردازان انقلاب فرانسه سعی داشتند اخلاقیاتی جدا از معتقدات مذهبی برقرار کنند، اما آنها از این کار دست کشیدند و به پیروی از روسو در جست‌وجوی پشتیبانی اعتقادات مذهبی برای حفظ نظم اخلاقی و رضایت اجتماعی برآمدند. او فیلسوفان فرانسه را محکوم کرد که خداوند را مردود می‌شمارند.[۱]

در کتاب دیگر خود به صورت همه‌جانبه به منشأ و مبانی نابرابری در میان انسان‌ها پرداخت و این استدلال را مطرح کرد که بنیان‌ها و نهادهای جامعه است که باعث پیدایش شر در انسان و شکل‌گیری روابط مبتنی بر عدم مساوات شده است. توزیع غیرطبیعی ثروت و قدرت باعث بسیاری از مشکلات، نابرابری‌ها، درگیری‌ها و خشونت‌ها می‌شود.[۲] او درصدد بود که با چاره‌جویی و برپایی قراردادها و نهادها در جامعه توسط دولت، جلوی توزیع غیرطبیعی ثروت و قدرت گرفته شود. در کتاب قراردادهای اجتماعی خود به دولت و چگونگی وظایف و نقش آن در عرصه‌ها پرداخت. او بر این باور بود که دولت باید بیشتر خیر عمومی و آزادی مردم را تأمین کند، اما آزادی بدون برابری وجود ندارد؛ بنابراین دولت آزادی‌خواه باید برابری‌خواه نیز باشد. برابری به معنای برابری کامل قدرت و ثروت نیست بلکه به این معنی است که هیچ‌کس نباید آن قدر ثروت داشته باشد که دیگری را بخرد یا کسی آن قدر تهیدست باشد که خود را بفروشد. هیچ‌کس نباید بیش از آنچه قانون به او قدرت داده است، قدرت داشته باشد. او در گفتمان خود، هم به تفکیک قوا در قدرت دولت و هم به تفکیک‌ناپذیری اخلاق و سیاست باور داشت.

نفوذ و آرای سیاسی او علاوه بر گستره اروپا، آمریکا را نیز دربر گرفت. این نفوذ سیاسی آرا روسو بود که باعث ایجاد موج احساس همدردی عمومی در ارائه کمک

۱- دورانت- ویل، کتاب روسو و انقلاب، صفحات ۱۲۱۰-۱۲۰٤

2- Discourse on the Origin and Foundation of Inequality among Mankind

فعالانه فرانسه به انقلاب آمریکا شد. جفرسون مفاد اعلامیه استقلال آمریکا را هم از روسو گرفت، هم از لاک و منتسکیو. جفرسون به‌عنوان سفیر آمریکا در فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۸۵) مطالب بسیاری از آثار ولتر، روسو و دیگران آموخته بود. ناپلئون، انقلاب فرانسه را بیش از هر نویسنده دیگر به روسو نسبت می‌داد. در مجلس مؤسسان انقلابی فرانسه (۱۷۹۱-۱۷۸۹) میان رهبران جریان مختلف این دعوا و نزاع بود که کدام یک بیشتر به روسو شباهت دارند. آثار او در میان طبقات متوسط و پایین بیش از ولتر اثرگذار بود، او بود که فلسفه حاکمیت مردم را به مردم فرانسه تلقین کرد. به‌لحاظ اینکه احساس تندی در نزاع بین انقلاب و ارتجاع در فرانسه وجود داشت، روسو هم پیامبر و قدیس برای آنارشیست‌ها بود و هم برای سوسیالیست‌ها. این دو مکتب فکری متضاد، در محکوم کردن ثروتمندان و احساس همدردی با فقرا با روسو هم‌جهت و هم‌آوازه شده بودند.[۱]

۸-۱۶- شکل‌گیری پارادایم و گفتمان پیرامون عدالت و برابری

توجه به مفاهیم عدالت، مساوات، برابری و رفع فقر در آرا روشنگران این عصر هر روز از عمق و وزن بیشتری برخوردار شد. آرا و نظراتی که فروپاشی و افول نظام فئودالیته، اشرافگیری و در کنار آن استبداد حکومتی را نشانه گرفته بود.

اروپای قرن ۱۸ دیگر قلعه‌ها و کاخ‌های اشرافی نجبا و فئودال‌ها را برنمی‌تابید. جمعیت شهرنشین هر روز افزون‌تر شده بود. نحوه زندگی، لباس، رفتار، خوراک و تفکرات مردم متحول شده بود. پیدایش طبقات جدید در شهرها (ازجمله کارکنان نهادهای حکومتی و بانک‌ها، وکلا، معلمان، مدیران، حسابسازان و...) به شکل‌گیری طبقه متوسط شهری با رویکرد رهایی از سنت‌های قدیمی و تقاضای بالنده برای نو شدن و مطالبه جنبه‌های نوینی از تولیدات کالا و خدمات و مناسبات اقتصادی و انجامید.

در قرن ۱۸ که بیش از ۸۰ درصد جمعیت اروپا در مناطق روستایی و کشاورزی زیست داشتند، اکنون با تحولات گسترده فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، این شهرها بودند که هر روز از وزن بیشتر و به زیان وزن و جایگاه روستایی و کشاورزی، گام‌های شتابان داشتند. این فرایندها، افول و ظهور نظم‌های اجتماعی را دربر داشتند. در فرانسه قرن ۱۸ از هر ۲۰ نفر کشاورز، یک نفر صاحب زمین و ۱۹ نفر برای زمین‌داران کار

۱- دورانت- ویل، کتاب روسو و انقلاب، صفحات ۱۲۱۰-۱۲۰۹

می‌کردند. این وضعیت نابرابر و به دور از عدالت، بسیاری از روشنگران این عصر را به عصیان کشانید. علاوه بر جان لاک، ولتر و روسو، دانشورانی همچون توماس پین[۱] (که در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، دنبال برابری، آزادی و عدالت و قانونمند و نهاد کردن آن نیز بودند) بر این باور بود که یک کشاورز ساده که با مشقت، اما شرافتمندانه زمین را شخم می‌زند، شرف دارد به همه اشراف و درباریانی که تاکنون زیسته‌اند.

دانشور دیگری به نام مارکوس دو کندرسه[۲] با تألیف آثاری درباره اقتصاد لیبرالیسم، آزادی و برابری اجتماعی، حق رأی، حق رأی برابر بین مردان و زنان و ضرورت‌های برپایی حکومت مشروطه و باور بر اینکه بدون توزیع عادلانه ثروت و برابری اقتصادی، برابری سیاسی نمی‌تواند معنی و مفهومی داشته باشد، برای این عصر تأثیرگذاری داشت.

گابریل بونو دو مبلی[۳] نیز همانند توماس پین طرفدار عدللت و برابری بود. ازاین‌رو از انحلال حق مالکیت خصوصی یا تحدید کردن او طرفداری می‌کرد. او مالکیت خصوصی را تقویت‌کننده عرصه‌های خودخواهی و استیلای انسان بر انسان‌ها می‌دانست. ازاین‌رو جهت بسط حس همدردی و نوع‌دوستی و برابری انسان، این نگرش را به مالکیت خصوصی داشت. او همچنین بر برابری انسان در مقابل نیازها (که از سطح بالاتری از برابری در مقابل قانون برخوردار است)تأکید داشت. دومبلی فره یزدانی[٤] و رسیدن به کمال را باور داشت و داشتن این کمالات را در انسان، بالاتر از دارایی و مالکیت‌ها می‌دانست. از بیکاری و تن‌پروری و عدم فعالیت و عدم تحرک نیز

۱- Thomas Paino (1737-1809) روشن‌فکر، دانشور انقلابی انگلیسی که بیشتر عمر خود را در انقلاب آمریکا و فرانسه طی کرد. دارای رساله عقل سلیم ((Common Sense (1776) که آتش‌افروز انقلاب آمریکا بود و همچنین نوشته‌هایی به نام بحران آمریکایی ((The American Crisis (1776-1783) در دفاع از انقلاب داشت. در فلسفه سیاسی خود، کتاب حقوق انسان (Rights of Man (1791) در حمایت از آزادی شخصی و حکومت محدود را نوشته است. پین با وجود کمک فراوان به انقلاب فرانسه، مورد غضب روبسپیر قرار گرفت و در پاریس زندانی شد. پین جامعه را نمایش ایده‌آل‌های انسان و حکومت را شر ضروری می‌دانست. به خداوند اعتقاد داشت ولی به پیامبران نه.

۲- Nicolas de (Marquis of) Condorcet (1743-1794) فیلسوف، ریاضیدان و عالم سیاسی فرانسوی که در زندان درگذشت.

۳- Gabriel Bonnot de Mobly (1709-1785) فیلسوف، تاریخ‌دان، نویسنده و صاحب‌نظر سیاست فرانسوی. در تاریخ ۱۷٦٥ تاریخ تفضیلی فرانسه را نوشت که در سال ۱۷۸۹ به چاپ رسید و مورد تحسین زیادی قرار گرفت. کار دوم او که در سال ۱۷۵۷ انتشار یافت، با بررسی فرایندها و حوادث، از وقایع آتی پیش‌بینی داشت که بخشی از آن بعداً در اتفاقات انقلاب فرانسه، محقق شد.

٤- Virtue رفتارهای انسانی که می‌تواند بیانگر سطح بالایی از استانداردهای اخلاقی و ارزشی را دربرگیرد.

انتقاد داشت. افکار دومبلی در عرصه‌های برابری و عدالت، مورد بهره‌گیری صاحب‌نظران دو حوزه لیبرالیسم و کمونیسم زمان خود قرار گرفت.

۹-۱۶- روشنگری در الهیات

با پیشرفت‌های اروپا طی قرون ۱۸-۱۴، جریان‌های فکری پیش‌برنده از یک طرف و پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی این عصر از طرف دیگر، حسب نظریه علیت انباشت تراکمی، فضاهای اقتصادی و اجتماعی را برای طرح سؤالات گسترده، مساعد نمود. سؤالات و مسائلی که با ارتقاء سطح روش‌شناختی براساس علم و خرد، شکل‌گیری بسیاری از علوم و فیلسوفان را در پی داشت. جریان حاکم بر کلیسا و نظام پاپیسم غالباً در مواجهه با سؤالات، در موضع تضاد و مقابله با روشنگرانی که درصدد پاسخ‌گویی بودند، قرار می‌گرفتند. به همین جهت و به‌خاطر موضع‌گیری تقابلی کلیسا، رویکردهای جریان روشنگری عمدتاً به مقابله با مذهب مضبوط کلیسا منجرمی شد. رویکرد بخشی از فیلسوفان و روشنگران ،مقابله با مذهب بود و بخشی دیگر بی‌تفاوت بودند و همراه با کلیسا بر این باور بودند که سعادت، رفاه و خوشبختی انسان و جامعه را باید در پیروی کلیسا و آموزه‌های دینی جست‌وجو کرد. در کنار این وضعیت، بخش دیگری از روشنگران وارد عرصه‌های الهیات شده و با باور به خداوند و جدای از کلیسا و مقررات حاکم بر آن، به نظریه‌پردازی پرداختند؛ نظریه‌هایی با آثار نشر در آیین‌ها و تفکرات کلیسا. ازجمله این افراد می‌توان از ادوارد هربرت (یا لرد هربرت چربوری)[1] نام برد که به مفهومی به نام دین طبیعی[2] پرداخت و آن را در برابر دین اثباتی[3] قرار دارد. دین طبیعی، جوهره عقلی و اخلاقی مشترک در تمام ادیان است. دین اثباتی همان ادیان متعارف است. این سرآغاز مشرب دینی جدیدی گردید که طی سده ۱۷ و ۱۸ در محافل

۱- Lord Herbert of Cherbury (1583-1648) دیپلمات، شاعر، رمان‌نویس و فیلسوف انگلیسی

۲- Natural Religion دیوید هیوم به‌طور همه‌جانبه در کتاب خود به نام Dialogues Concerning Natural Religion بدان پرداخته است.

۳- اثبات‌گرایی (Positivism) که بر این باور هستند که علوم انسانی و الهیات مشابه علوم تجربی جایگاه دارند و باید مورد اثبات و رد قرار گیرند. کانت بر این باور بود که جامعه انسانی از سه مرحله الهی، فلسفی و علمی عبور کرده است. در جامعه اساطیری کاهنان، و در جوامع الهی همانند قرون وسطی، پیامبران و در عصر رنسانس فیلسوفان و در عصر کنونی که عصر علم است دانشمندان رهبران جامعه به شمار می‌روند.

اشرافی و صاحبان نفوذ رواج فراوان یافت و دئیسم[1] یا دین طبیعی نام گرفت. براساس این تفکر، با هر نوع نهاد، شکل سازمان‌یافته چه در مسیحیت و چه توسط هر مذهب دیگر، مخالف می‌شود. این‌ها بر این باور بودند که مذهب سازمان‌یافته، لاجرم امور را به سمت پیشبرد اهداف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود سوق داده و عرصه‌های بیرون از خود را وادار به تسلیم و پذیرش می‌کند که این امر باعث تضاد، جنگ و درگیری و عدم درهم‌تنیدگی جامعه می‌شود. مذهب سازمان‌یافته ابزار گروهی است برای تسلط بر ملت. ازاین‌رو معتقدان این رویکرد به اصول ذیل باور دارند:

۱. اعتقاد به خدای نادیده که جهان را آفرید و آن را با قوانین طبیعی به حرکت درآورد.
۲. عدم دخالت آفریدگار در سرنوشت مخلوقات خود و اینکه سرنوشت و تقدیر انسان توسط خود او رقم زده می‌شود.
۳. بی‌اثر بودن دعا و نیایش و درخواست بنده از خداوند
۴. پذیرش اینکه انسان با عقل، خرد، اراده و تلاش خود می‌تواند بین خیر و شر، بین نیکی و شر، بین بدبختی و خوشبختی راه خود را پیدا کند. راهی که انسان در آن قرار می‌گیرد، راهی جبری نیست بلکه بستگی به آزادی و اختیاری دارد که او از طرف عقل و خرد و اراده کسب کرده است.
۵. خداوند کسی را خوب یا بد خلق نکرده است. خوب بودن و بد بودن انسان توسط خود انسان ساخته می‌شود.

این‌گونه باور که مورد پذیرش روشنگران قرار گرفت، باعث شد که رویکرد دین طبیعی، حقوق طبیعی، در اندیشه نظریه‌پردازانی همچون جان لاک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده و باعث شکل‌گیری تحولاتی در عرصه حقوق انسانی، حقوق شهروندی، حقوق بشر، نوع مجازات، نوع قراردادهای اجتماعی و اقتصادی شود. همچنین روشنگری در الهیات و ادیان، دستاوردهای مهم دیگری را نیز برای اروپا به ارمغان آورد. ازجمله

۱- دئیسم (Deism یا Theism) یا دین طبیعی از واژه لاتین دئوس به نام خداوند گرفته شده است. دئیست‌ها خداوند را علت نخستین و خالق جهان می‌دانستند ولی دخالت او را در طبیعت و زندگی انسان نفی می‌کردند. به باور آنها تمامی ادیان دارای یک جوهره واحد می‌باشند که با خرد انسانی قابل درک و فهم است. بیش از این حشو و زوایدی است که در طول تاریخ بشر بر دین طبیعی افزوده است. جان لاک، ولتر، اسپینوزا، توماس پین، توماس جفرسون، بنجامین فرانکلین، اولیور کرامول انگلیسی و فردریک دوم پادشاه پروس از مدافعان این نظریه هستند.

تسامح و تساهل و پایان دادن به جنگ‌های پرهزینه، گسترده، پایدار و تاریخی که ادیان اروپا با همدیگر داشتند.

این رویکرد با فرهنگ‌سازی خود و با به رسمیت شناختن تفاوت‌ها، ادیان و نژادها باعث شد که تضادها و تقابل‌ها به مدارا، تفاهم و درهم‌تنیدگی سوق داده شود. نهضت کواکرها یکی از این زایش‌هاست که با جنگ و نزاع مخالفت داشتند و برای رهایی از جنگ، بحث اتحاد میان کشورها و ملت‌ها را مطرح کردند. براساس باور روشنگران در عرصه الهیات بود که فرهنگ روشنگری به حوزه اخلاقیات و ارتباط با اعتقاد دینی انسان‌ها ورود پیدا کرده و این باور شکل گرفت که انسان‌ها بدون داشتن مذهب و آیین خاصی، می‌توانند همان‌قدر پایبند به اصول اخلاقی و رفتار شایسته باشند که دین‌باوران به ادیان بزرگ می‌توانند داشته باشند. ادیان بزرگ نیز در مسیر تکامل، مکمل همدیگر هستند و اصرار بر اینکه یکی از آنها درست و دیگری نادرست است، اشتباه است. در طول تاریخ، انسان‌هایی که واجد صفات اخلاقی بوده‌اند همان‌قدر در میان مسلمانان و یهودی‌ها وجود داشته است که در میان مسیحی‌ها بوده است.[۱] نشر چنین تفکراتی بود که شکل‌گیری بسیاری از باورها و نحله‌های دینی را در آیین مسیحیت در پی داشت.

پیدایش کواکرها[۲] که باور داشتند برای پرستش خداوند نیازی به کلیسا نیست و می‌شود همه‌جا عبادت کرد و ابنای بشر را برابر دانسته و با نظام برده‌برداری مخالفت همه‌جانبه داشتند و آن را غیراخلاقی، ظالمانه و مغایر روح آیین مسیحیت می‌دانستند. به اعتقاد آنها هر باورشونده‌ای می‌تواند خود کشیش باشد[۳] و بر این باور بودند که در اعتقاد به آیین مسیحیت و ایمان به آن، آزادی بوده و باید آن را پاس داشت.

۱- زیباکلام- صادق، چگونه غرب، غرب شد؟، صفحه ۲۴۸-۲۴۷

۲- Quakers جورج فاکس بنیانگذار این فرقه است. او از جنگ‌های وحشیانه که درباره حقیقت مسیحیت بین مسیحیان درگرفته بود، رنجیده شد و به دنبال نوعی حقیقت و فهم دین جدید بود. او پس از آوارگی و سرگردانی، ادعا داشت که مورد مکاشفات قرار گرفت و اعلام کرد خدا و پسرش عیسی مرا به دنیا فرستادند تا بشارت و ملکوت جاودانی او را تبلیغ کنم. با مرگ او و پیشرفت عقل و خرد در قرن ۱۷، روح عارفانه کواکرها رو به افول گذاشت. فاکس معتقد بود که خداوند با هر که اراده کند، بی‌واسطه سخن می‌گوید و هر کسی چه مرد یا زن می‌تواند کلام خدا را بشنود بنابراین به کشیش یا روحانی نیازی نیست. انجمن آنها و نحله دینی Quakers (or Friends Religious Society Friends) توسط کلیساها و دولت انگلستان مورد آزار واقع شدند.

3- Priesthood of All Belivers

روشنگری در الهیات در این عصر فقط درخصوص آیین مسیحیت پرتوافکنی نداشت بلکه سایر برداشت‌های دینی ازجمله آیین یهود را نیز دربرگرفت. موزس مندلسون[۱] متفکر یهودی نیز به این باور رسیده بود که یک باور دینی لزوماً یک فرد معتقد را شایسته‌تر و از نظر اخلاقی بالاتر از دیگران قرار نمی‌دهد، بلکه اعمال و رفتار انسان‌هاست که آنها را شایسته‌تر و از نظر اخلاقی بالاتر از دیگران قرار می‌دهد. نظرات این متفکر تضاد و ستیز بسیاری با باورهای دین یهود داشت به خصوص این که بر این اعتقاد بودند که یهودیان قوم برگزیده خداوند می‌باشند. براساس باور مندلسون، باید یهودیان در هر جامعه‌ای، خود را عضوی از آن جامعه و برابر با دیگران دانسته و اندیشه بازگشت به سرزمین معبود (صهیون) را کنار گذاشته و خود را شهروندی از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، بدانند و خود را ملزم به رعایت قوانین آن جامعه بدانند.

۱۰-۱٦- پیدایش مکتب کلاسیک جرایم (مبانی اندیشه‌ای برای جرایم و مجازات)

این مکتب اولین اعتراض علیه ماوراءالطبیعه بودن قوانین (مثل مجازات مجرمین) بود و درصدد نهادمند کردن برخورد با جرایم براساس خرد و اخلاق و نه قواعد مذهبی بودند. شکل‌گیری تفکرات نوین در قرن ۱۸، راه و روش عقل‌گرایی و تغییرات پیش‌برنده‌ای که در تفکرات، سنت‌ها، تلقی‌ها، هنجار، باورهای عمومی و فردی شکل گرفت، باعث شد فضای فکری، اقتصادی و اجتماعی برای پیدایش و تغییر پارادایم‌ها و گفتمان‌ها در رابطه با ابعاد همه‌جانبه انسان و منزلت او آماده گردد. این گفتمان علاوه بر توجه به جنبه‌های متعالی انسانی و تعالی‌بخشی بدان ، به بررسی حقوق کیفری و جنبه‌های جرم و جنایت انسان‌ها نیز پرداخت.[۲]

۱- (1729-1786) Moses Mendelssohn متفکر یهودی آلمانی، در عصر روشنگری و در پاسخ به مشکلات مرتبط با رویدادهای آزادسازی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در اروپا، اندیشمندان یهود و در رأس آنها موزس، برابری حقوق شهروندی برای یهودیان را پیگیری می‌کردند. یهودیان که تا قرن ۱۸ و ۱۹ و قبل از به رسمیت شناخته شدن، خود را عضوی از آن جامعه‌ای که در آن زیست می‌کردند، نمی‌دانستند، جریان فکری عدالت‌خواهی، برابری و آزادی به‌ویژه صدای انقلاب فرانسه سرآغازی شد که یهودیان به رسمیت شناخته شوند. موزس مندلسون با برخورداری از دو دانش یهودیت سنتی و جهان عصر روشنگری، زمینه‌های شکل‌گیری فرایند تبدیل یهودیان به شهروندان اروپایی را فراهم ساخت.

۲- پایه‌گذاری این مکتب از آن سزار بکاریا است ((1738-1794) Cesare Beccaria) فیلسوف و حقوق‌دان ایتالیایی است. او در سال ۱۷٦٤ به مطالعه و تحقیق در نظام قانون‌گذاری کیفری پرداخت و اثر جاودانه خود به نام جرایم و مجازات (On Crime

در رابطه با عرصه‌های جرم و جنایت، چگونگی پیدایش، برخورد با آن و مجازات‌های آن جامعه بشری به جمع‌بندی‌های نوینی رسید که تا پیش از آن بدان توجه لازم نشده بود. در فضای حاکم در برخورد با جرایم در این عصر، باور و تفکر حاکم در امور قضایی همه کشورها، بر این اصل استوار بود که مجازات باید آن قدر هولناک باشد تا اندیشه ارتکاب جرم به ذهن هیچ مجرمی خطور نکند، اصلی که مورد اعتراض واقع شد و سزار بکاریا[1] آن را به جدال کشانید. او تأکید زیادی برای برقراری نظام کیفری کاملاً قانونی، تنظیم برنامه برای پیشگیری از جرایم و اطمینان قطعی داشتن به اثر ارعابی کیفرها داشت. در همین چارچوب بود که او بر ضرورت حفظ وحدت آرا محاکم قضایی به‌عنوان اصل اساسی و ضامن عدالت کیفری تأکید ورزید. انکار اختیارات قاضی و اصل قانون بودن جرایم و مجازات‌ها که بکاریا آن را طرح کرد، بی‌درنگ پس از انقلاب فرانسه در اصل هشتم اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ بازتاب پیدا کرد. این بکاریا بود که تأکید داشت که باید میزان ثابت کیفرها معلوم و قانون‌گذار و مجری مکلف به انجام حدود هر یک از جرائم باشند.

پارادایمی که بکاریا و فیلسوفان بعدی در رابطه با چگونگی حقوق مجرمین[2] داشتند، این فرهنگ قضایی را شکل داد که فلسفه و هدف مجازات نباید انتقام از مجرم باشد و نه اینکه باعث ترس دیگران به منظور عبرت باشد، بلکه باید به قصد مجازات و تنبیه خود مجرم باشد. بکاریا ضمن باور به بی‌نتیجه بودن مجازات سنگین، با اعتراف‌گیری زیر شکنجه و اعدام مخالف بود. این مجازات‌ها را در مخالفت و مغایرت با حقوق طبیعی انسان‌ها می‌دانست. حقوقی که حق حیات را که از حقوق مسلم انسان بوده و برخورداری از آن را جز مسلمات جامعه انسانی می‌دانست (حقوقی که جان لاک آن را طرح کرده بود). هیچ‌کس نمی‌تواند این حق را از کسی بگیرد. به‌طور کلی می‌توان گفت

---

and Punishment) را منتشر کرد؛ کتابی که هم مورد اقبال گسترده قرار گرفت و هم نهادهای قدرت سنتی را به مخالفت با آن واداشت. کتاب او با همکاری دو برادر پیترو و الکساندرو وری تدوین و نشر پیدا کرد. این کتاب به مدت ۲۰۰ سال توسط کلیسای کاتولیک، ممنوعه اعلام شد.

۱- سزار بکاریا، جرمی بنتام، پیترو و الکساندرو وری از پایه‌گذاران اولیه این مکتب می‌باشند. پیترو وری نویسنده کتاب فرهنگ حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه است. این کتاب در ایران توسط سیامک کرم‌زاده و کتایون حسین‌نژاد ترجمه و در انتشارات سرسم نشر پیدا کرده است.

۲- بکاریا در کتاب خود علاوه بر حقوق مجرمین، مواردی در رابطه با بازداشت موقت، فرار، اقرار، محاکمه، سوگند خوردن در محاکمه، برائت، تبرئه، زندان، سودمندی در مجازات‌ها، ... را نیز به بحث گذاشته است.

با چنین فرایندهایی بود که روشنگران توانستند با شکل دادن به گفتمان‌های نو، آثار بازنشر مهمی را در عرصه‌ها داشته باشند.

۱۱-۱۶- اندیشمندان عصر روشنگری و یهودیت

تولیدات فکری و معرفتی فیلسوفان عصر روشنگری، آثار و پیامدهای گسترده‌ای را درپی داشت. گفتمان اینکه اثبات همه چیز حتی علوم دینی تنها از راه عقل امکان‌پذیر است، به‌تدریج همه‌گیر شده بود. شعار آزادی و برابری، گیرایی همه‌جانبه‌ای پیدا کرده بود. این‌گونه اندیشه‌های فکری متکی بر آزادی‌خواهی، علاوه بر اقبال عمومی، بیش از هر گروهی برای یهودیان که از اقلیت‌های جوامع اروپایی بودند (و در طی تاریخ مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند) شادی‌آفرین و امیدبخش بود. امیدبخش برای رهایی از قیود و فردای بهتر برای ساختن جامعه خود. اندیشمندان نوگرای یهودی همچون مندلسون، علاوه بر اینکه خود از فضای روشنگران قرون ۱۷ و ۱۸ تأثیر پذیرفتند، خود باعث پیدایش رویکردهای نوینی در عرصه‌های دینی و به‌ویژه آیین یهودیت شدند.

پیام مندلسون، دست کشیدن از بخشی از عقاید یهود و تلاش برای پذیرش شهروندی توسط هر یهودی در هر کجا که زیست می‌کند بود. این تفکرات برخی از آموزه‌های سنتی یهودیت در عرصه‌های ملی‌گرایی، ازدواج یهودی‌ها با بیگانگان، طلاق، ختنه، آیین پذیرش جوانان و ... را به مرور مورد اصلاح قرار داد. در این برهه از زمان، اگرچه به‌لحاظ آثار سرریز عصر روشنگری فشارهای آیینی، قومی و نژادی بر یهودی‌ها، روند کاهنده‌ای به خود گرفته بود، برعکس اصلاحات فکری، فلسفی و معرفتی، فشارهای گسترده‌ای را بر باورها و عقاید یهودی‌ها وارد کرد.

عصر فکری جدید اروپا، دیگر اتاق فرمان و ترمزی نداشت. تفکرات نو، به‌تدریج به سمت همه چیز، همه کس، همه آیین ها و همه مکان ها در حرکت بود. حرکتی در تخریب سنت‌ها و باورهای کهن و بازدارنده و زایشی در عرصه‌ها و تلقی و باورهای نو. مدار و چرخه «تخریب- زایش» در این عصر، تخریب انسان کهنه گرا و معتقد به باورهای کهن و بازسازی انسان نوگرا را درپی داشت.

پیدایش اصلاحات فکری و معرفتی در این عصر، زمینه گسترش باورها و عقاید یهودیان و همچنین زایش گفتمان سکولاریسم در آیین یهودیت را فراهم ساخت.

اصلاحاتی که همانند دنیای مسیحیت، جدال‌های بزرگی را بین اصلاح‌طلبان یهودی با باورمندان سنتی یهودی در پی داشت. فضای نهضت عقل‌گرایانه این عصر، گفتمان‌هایی در رابطه با آزادی‌خواهی، برابری برای همه انسان‌ها و مخالفت با نابرابری، خودکامگی و استبداد، تلاش برای آزادی، جداانگاری دین از دنیا، ... را درپی داشت. همان‌طور که جدال‌های فکری آیین مسیحیت، پیروزی اصلاح‌طلبان دینی را درپی داشت، در آیین یهود نیز افول باورهای سنتی و پیروزی برداشت‌های نو از این آیین به وقوع پیوست. زیرا سنت‌گرایان توان مقابله با این گفتمان و رویکردها را نداشتند که «همه نسل‌ها از هر نژاد و ملیتی، تمدن واحدی را پایه‌گذاری خواهند کرد و در آن سهم یکسانی از پیشرفت خواهند داشت.» این گفتمان بیش از هر قومی، قوم و معتقدان آیین یهودی را خرسند کرد. این قوم با این رویکرد می‌توانستند دوران طولانی و سختی که تاریخ برای قوم یهود رقم زده بود، را دگرگون سازند. ازهمین‌رو، اندیشمندان نوگرای یهودی در قرن ۱۸ بیشترین بهره را از روشنگری عرصه‌های مسیحی، بردند.

با عمومیت پیدا کردن این برداشت‌های نو از مفاهیم خدا، انسان، دین، فرد و جامعه، به‌تدریج کشورها و ملل اروپایی با الهام گرفتن از اندیشه‌های نو و تحت شرایط محیطی نسبت به تصویب قوانینی که موقعیت‌های بهتری را برای آزادی یهودیان و برابر کردن آنها با سایر شهروندان فراهم می کرد. با فرایندهای این ارتقاء در جایگاه حقوق شهروندی، یهودیان نیز به این نتیجه رسیدند که به جای اینکه خویش را قوم برتر بدانند و از بقیه ملت و جامعه جدا باشند، پیوستگی و درهم‌تنیدگی با جامعه را پیشه خود سازند. در آغاز این تغییر پارادایم[1] برای بسیاری از یهودیان سخت بود. بسیاری از سنت‌گرایان یهودی از نتایج این تغییر بیم‌ناک بودند. برای آنها بسیار سخت بود که از آنها خواسته شود میراث باارزش و افتخارآمیز دین خود را رها کنند و به جای آن فرهنگ، رسوم و سنت دیگر اقوام را جایگزین آن سازند. بر اثر این تغییر پارادایم که مندلسون مؤسس آن بود، یهودیان اصلاح‌طلب و روشنگری پیدا شدند که به عرصه‌های

۱- همان‌طور که در قبل گفته شد، این تغییر پارادایم فکری در رابطه با آیین یهودی، تعلق به مندلسون (Moses Mendelssohn) دارد. مندلسون نسبت عقل با ایمان را روشن کرد و از پذیرش هر رکن ایمانی در صورتی که عقل نمی‌توانست آن را کشف کند، خودداری می‌کرد. ترجمه کتاب تورات به آلمانی توسط مندلسون در ۱۷۸۰، باور مردم آلمان به آیین یهود را اصلاح کرد؛ امری که باعث شد یهودیان بتوانند از محله‌های خاصی که برای آنها (گتوها) بود، خارج شوند و در میان جامعه رفت‌وآمد داشته باشند و زندگی خود را بهبود بخشند.

مختلف علم، ادبیات ملل، فلسفه و تاریخ پرداختند. رویکردی که باعث آشنایی ملل با یهودیان و دیگران شد.

گفتمان فکری مندلسون و شاگردان او، هر روز از گسترش بیشتری برخوردار گردید و زمینه یک جنبش همه‌جانبه در تفکر یهودیت را فراهم ساخت. رهبران این جنبش[۱] درصدد بودند تا به جای جدایی‌طلبی قرون وسطی که ریشه در برخی عقاید سنتی آنها داشت، نوعی تعلیم و تربیت مدرن را ایجاد کنند تا در سایه آن بتوانند قوم یهود را به جایگاه ویژه ارتقاء دهند و حقوق انسانی و مدنی را به آنها بازگردانند. ازاین‌رو تحت تأثیر عصر روشنگری، اقدام به تفسیری جدید از برخی آموزه‌های سنتی و دینی خود نمودند که به نظر ایشان تا آن زمان سبب عقب‌افتادگی یهودیان از دیگر ملت‌ها شده بود.[۲] با پیدایش این نگرش در سال ۱۷۷۸ اولین مدرسه نوین یهودی تأسیس شد. برخی از فرامین تورات و تلمود کنار گذاشته شد، بسیاری رژیم غذایی یهودیت را کنار گذاشتند، روزهای شنبه به کار و فعالیت پرداختند چون آنها را با عقل و خرد ناسازگار دانستند. با این اصلاحات و فرایندهای این گفتمان، سبک زندگی یهودی سنتی به سبک مدرن تبدیل شد. تغییر سبکی که در فرایند خود از این قوم و آیین، تعداد بسیار زیادی دانشمند، ثروتمند و افراد تأثیرگذار در عرصه‌های تاریخ تمدن بشری ساخت.

با این اصلاحات، حقوق زنان که براساس برداشت‌های حقوق تلمودی[۳] چند رده پایین‌تر از مردان قرار داشت و این برداشت ها ،شرکت آنان را در کارهای پرتحرک جامعه و امور قضایی واجرایی مجاز نمی‌دانست، به‌تدریج کنار گذاشته شد و زنان توانستند در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و دینی مشارکت داشته باشند.

۱- رهبران این جنبش علاوه بر مندلسون، نفتالی هرتس وسلی (۱۸۰۵-۱۷۲۵) و دیوید فریدلندر (۱۸۳٤-۱۷۵۹) بودند که در فرایندهای اصلاحی خود، باعث شدند که دیگران نیز در حوزه‌های آموزش، حقوق زنان و چگونگی انجام عبادات دنباله‌روی این نهضت باشند.

۲- سلیمانی- حسین و موسوی- سیدابراهیم، جنبش اصلاح‌طلبی یهود و چالش‌های آن در دوران معاصر، دانشگاه اصفهان، فصلنامه الهیات تطبیقی (علمی- پژوهشی)، سال ٦، شماره ١٤، پاییز و زمستان ۱۳۹٤، صفحات ۱٤۸-۱۳۹

۳- تلمود به معنی آموختن است. در آیین یهودی، تلمود به تورات شفاهی گفته می‌شود و متشکل از ٦۳ دفتر و ٦۲۰۰ صفحه است. تلمود دارای دو بخش است: قسمت اول آن میشنا که ۲۰۰ سال بعد از تولد حضرت مسیح توسط خاخام براساس تفسیری که از تورات داشتند، تدوین شد و قسمت دوم گمارا که در سال ۵۰۰ میلادی بر قبلی اضافه شده است. تلمود اجتهادهای خاخام‌های یهودی تورات است که بسیاری از آن فراتر از احکام تورات است. تلمود دربرگیرنده اخلاق یهودی، فلسفه، سنت‌ها و تاریخ است.

اگر این اصلاحات در درون آیین یهود قلمداد شود، در فضای محیطی بیرون و مراحل میانی و نهایی عصر مرکانتلیسم نیز با دگردیسی همه‌جانبه‌ای در رابطه با جایگاه آیین یهود و نقش اقتصادی و اجتماعی آنها مواجه شد. بعلاوه به گسترش عرصه‌های تجاری و مبادلاتی و کشف سرزمینی، ظهور الیگارشی‌های اقتصادی در ماوراء بحار (آمریکا، هند، چین، ...) را برای اروپا شکل داد. شکل‌گیری مکتب مرکانتلیست‌ها بازتاب این زایش‌ها و گسترش توسعه بازرگانی و تجاری است. یهودیان در این تحولات نقش پررنگی در عرصه‌ها داشتند.

در عرصه اندیشه سیاسی نیز مکتب سودمندگرایی[1] در حیات اجتماعی و سیاسی معتقد است تنها هر آنچه سودمند است، خوب است و این را به‌تدریج قانونمند و نهادمند کرد. مرکانتلیست‌ها و معتقدان به سودمندگرایی، هر دو اخلاق سیاسی و اجتماعی جدیدی را در مقابل و بعضاً در تضاد با اصول و ارزش‌های کهن دینی (مسیحی) مطرح می کردند. فیلسوفان نیز با طرح دین طبیعی در برابر دین اثباتی، این امر را فرهنگ‌سازی کردند که دین طبیعی جوهره عقلی و اخلاقی مشترک در تمامی ادیان است.[2] در چنین شرایطی اندیشمندان اروپایی تغییر پارادایمی را در رابطه با جایگاه یهودی‌ها دارند. جهت بسط و توسعه تجارت و افزایش ثروت، این گروه از روشنگران، مدافع نقش یهودیان در توسعه تجارت بودند. نقشی که به‌تدریج از این قوم منزوی و جدای از ملت افتاده ، زمینه‌های درهم‌تنیدگی آنها را با ملت و حضور تدریجی و مقتدرانه آنها در ساختار سیاسی اروپا را فراهم ساخت.

کانون‌های اولیه و مهم این شکل‌گیری و تغییرنگاه اروپاییان به یهودیان و ارتقاء جایگاههای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها راباید از حوالی نیمه دوم قرن ۱۷ در هلند و آمستردام و سپس با آثار سرریز کار آنها در لندن و انگلستان جست‌وجو کرد. جان لاک در اثر مهم خود در سال ۱۶۸۹ تحت عنوان رساله‌ای در باب تساهل[3] از اعطای حقوق کامل شهروندی انگلیسی به یهودیان دفاع کرد. این رساله جان لاک پس از بازگشت او از هلند به انگلستان منتشر شد. جان لاک در دوران زندگی در هلند، از

1- Utilitarianism

۲- این برداشت دئیسم (Deism) یا دین طبیعی سرآغاز مشرب دینی جدیدی در قرون ۱۷ و ۱۸ بود که در آغاز، محافل اشرافی و سیاسی را دربر گرفت و از رونق برخوردار گردید. تفکری که خداوند را علت نخستین و خالق جهان می‌دانستند ولی دخالت او را در طبیعت و زندگی انسان نفی می‌کردند.

3- Letter Concerning Toleration

فضای فرهنگی و سیاسی شهر آمستردام و چگونگی مدارا و تساهل بین معتقدان ادیان‌های مختلف به‌ویژه یهودیان با مسیحیان تأثیرپذیری زیادی داشت. در این رساله جان لاک اعلام کرد که کافران، محمدیان (مسلمانان) و یهودیان را به‌خاطر اعتقادات دینی‌شان نمی‌توان از حقوق مدنی در جامعه مشترک‌المنافع محروم کرد.

این رویکرد در انگلستان،باعث مهاجرت گسترده یهودیان از هلند به انگلستان شد. مهاجرتی که باعث گسترش عرصه‌های بازرگانی، مالی، پولی و بانکی در لندن به دست یهودیان شد. مهاجرتی که در دل خود، پیام سربلندی شهر لندن در عرصه‌های مالی، پولی و بانکی را درپی داشت و این گفته خاخام سیمون لوزاتو[1] که در سال ۱۶۳۸ در رساله‌ای به زبان ایتالیایی سودمندی حضور یهودیان در ایتالیا و سایر دولت‌های اروپایی را به رخ کشید و چنین نتیجه گرفت که هر جا که یهودیان حضور می‌یابند، تجارت و کسب و کار شکوفا می‌شود، را اعتبار بخشید.

منتسکیو در اثر روح‌القوانین[2] نگرش مثبت به یهودیان را ابراز داشت. لسینگ[3] در سال ۱۷۷۹ کتاب ناتان خردمند را نوشت. در این کتاب ناتان یهودی مدافع دین طبیعی (دئیسم) است در برابر دین اثباتی. او به مخاطب مسیحی خود چنین می‌گوید:

«من نه مردم خود را برگزیده می‌دانم نه مردم تو را. من ابتدا انسانم و بعد یهودی. تو نیز ابتدا انسانی و بعد مسیحی.»

برخلاف این نظریه‌پردازان و هموارسازان راه در ورود یهودیان به عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، نظریه‌پردازان دیگری آن‌هم از همه نحله‌ها، با این قوم مخالفت داشتند. سر ویلیام پتی[4] از دشمنان سرسخت این قوم و آنها را موجوداتی مضر می‌دانست. نگرش پتی به یهودیان با اندیشه اقتصادی او پیوند داشت. پتی زمین و کار را منشأ واقعی ثروت می‌دانست نه تجارت. یوهان هردر[5] فیلسوف معروف آلمانی، یهودیان

۱- Simon Luzzato (1583-1663) خاخام بزرگ یهودی در ایتالیا

2- The Spirit of the Law

۳- Gotthold Ephraim Lessing (1729-1781) شاعر، نویسنده، فیلسوف و نمایشنامه‌نویس ازجمله نمایش Nathan the Wise

٤- William Petty (1623-1687) جامعه‌شناس، اقتصاددان، پزشک، ریاضیدان، آماردان و خالق کتاب رساله‌ای در باب مالیات و عوارض است. نظریه‌پرداز ارزش دادن به کار و زمین و مخالف ارزش افزوده حاصل از تجارت بود و هدف او تبدیل عرصه علم اقتصاد به‌صورت آمار و کمی کردن آن بود.

۵- Johann Gottfried Herder (1744-1803) فیلسوف و زبان‌شناس آلمانی، شاعر و نظریه‌پرداز در حوزه زبان، تاریخ و فرهنگ

را به سان علف هرزه‌ای می‌دانست که تقریباً به تمامی کشورهای اروپایی آویخته‌اند و شیره آنان را می‌مکند. ولتر[۱] در فرهنگ فلسفی خود در ذیل مدخل یهودی می‌نویسد:

«ملت‌های بزرگ نمی‌توانند قوانین و اعتقادات خود را از ملتی کوچک، ناشناخته و بنده اخذ کنند ... هر کس ادعا کند که مصریان، ایرانیان و یونانیان دانش خود را از یهودیان اخذ کرده‌اند، مانند این است که ادعا کند، رومی‌ها صنعت خود را از سکنه بریتانیای سفلی گرفته‌اند ... اقامت یهودیان در بابل و اسکندریه که به افراد توان آشنایی با خرد و دانش را می‌داد به این ملت تنها هنر رباخواری را آموخت.»

آنچه حساسیت این گروه از متفکران را علیه این قوم برمی‌انگیخت، به‌طور عمده متوجه گرایش یهودیان به ایجاد جوامع بسته و خودگردان و فرقه‌های کاملاً بسته با ساختار درونی مرموز و متمرکز در درون ملت‌های جدید بود. هولباخ[۲] دوست ولتر نیز نگرش بدبینانه ای به یهودیان داشت و نوشت: یهودیان همواره آشکارترین اصول اخلاقی و حقوقی ملت‌ها را تحقیر کرده‌لند ... به آنان فرمان داده شده که بی‌رحم، غیرانسان، ناشکیبا، دزد و خیانتکار باشند و به اعتمادی که به ایشان می‌شود، پشت کنند. در یک کلام یهودیان ملتی غارتگرند. آنان به فریب و نادرستی در تجارت حریص‌اند.

فیخته[۳] یهودیان را دولتی خصم و قدرتمند خواند که به‌طور دائم در حال جنگ با سایر دولت‌ها و در برخی موارد در حال سرکوب خشن شهروندان (لهستان) هستند. ازاین‌رو فیخته باور نداشت که یهودیان بتوانند به شهروندان وفادار کشورهای میزبان خود بدل شوند.

۱- Voltaire (1694-1778) در کتاب فرهنگ فلسفی یا A Philosophical Dictionary

۲- Baron Holbach (1723-1789) آلمانی- فرانسوی از فیلسوفان فضیلت‌محور و نظریه‌پرداز، متکی بر این که چون نفع شخصی تنها انگیزه انسان است باید قوانین به‌طوری تغییر یابند که نفع شخصی افراد انسان را به سمت خیر عمومی و نظم صحیح سوق دهد. از او به‌عنوان یک فیلسوف الحادی (Athoisim) و نویسنده‌ای با نوشتارهای زیاد علیه مذهب یاد می‌شود. عنوان کتاب معروف او عبارت است از:

The System of Nature or the Laws of the Moral and Physical World (1770)

۳- Johann Gottlieb Fichte (1762-1814) یوهان گوتلیب فیخته از پایه‌گذاران ایده‌آلیسم آلمانی، متأثر از فلسفه کانت بود و بعداً از آن جدا شد. به اتهام باورهای الحادی مجبور شد از دانشگاه استعفا دهد. او باور داشت که آلمان‌ها نژاد خاص هستند و دیگر اقوام نژاد مخلوط و نتیجه می‌گرفت که تمامی نژادها بر جاده زوال و تباهی هستند به جز نژاد آلمان و آلمان است که مشعل تمدن را به پیش می‌برد. گفته می‌شود فلسفه فیخته راه را برای نژاد «فرمانروایی» هگل، «ابرمرد» نیچه و نظریه «آلمان برتر از همه» هیتلر هموار ساخت.

با چنین مختصاتی از شرایط محیطی و عرصه‌های فکری روشنگران مخالف و موافق یهودی‌ها، به‌تدریج وزن تفکرات نحله‌های مختلف روشنگری در موافقت با برابری کلیه انسان‌ها ازجمله قوم یهود بر نظریه مخالفان این قوم غلبه پیدا کرد. حسب نظریه علیت انباشت تراکمی، تفکرات پیش‌برنده در برابر دانستن قوم یهود با دیگران و شهروند دانستن آنها در میان ملت، هم از برون و هم از درون قوم یهود، عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ملل اروپا را برای حضور بالنده یهودیان فراهم ساخت. بسیاری از یهودیان در این شرایط از محله‌های منزوی و بسته یهودی‌نشین گتو[1] خارج شده و امتزاج و درهم‌تنیدگی با سایر شهروندان را در پیش گرفتند. امری که به این قوم و آیین طی قرون ۱۸ به بعد، قدرت بسیار بزرگی بخشید.

عصر روشنگری با پیدایش روشنگران در عرصه‌های فلسفه، منطق، اجتماع، سیاست و دین، حقوق و قضا آثار مشخصی را از خود بر جای گذاشت. از مهم‌ترین این آثار، تبدیل انسان تکلیف‌مدار به انسان صاحب حق و صاحب اختیار است. این تغییر پارادایم در رابطه با انسان و جایگاه او، سازنده یکی از مبناها و بنیان‌هایی شد که شکل‌گیری انسان توسعه‌گرا و فردگرایی را درپی داشت.

این عصر با ترویج و گسترش عقل‌گرایی و خردگرایی، به‌تدریج زمینه های شکل‌گیری فرایندهای وداع با خرافات و موهوم‌پرستی را در فرهنگ عمومی و زایش عقلانیت و خرد را در الهیات و باور دینی مردم فراهم ساخت.

این عصر به آزادی فردی عمق زیادی بخشید و آن را با هزینه‌های بسیار نهادمند ساخت. آزادی فردی عبارت شد از برخورداری امنیت در برابر انواعی از مظالم که دامن‌گیر فرد می‌شود. آزادی سیاسی این چنین تلقی شد که داشتن امنیت در مقابل بی‌عدالتی، آزادی در عرصه‌ها، آزاد بودن انسان‌ها در تعیین سرنوشت خود جزء حقوق بنیادین انسان‌ها تلقی شده و در طول زمان به رسمیت شناخته شد.

در این عصر، قوانین مدنی، اقتصادی و اجتماعی و قضایی به‌تدریج براساس دستاوردهای عصر روشنگری پی‌ریزی شد. این قوانین برای اولین بار در تاریخ تمدن

۱- Ghetto محله‌ای در ونیز است که یهودیان در آن زندگی می‌کردند. اروپاییان همیشه با یهودیان به‌عنوان قومی فرودست برخورد داشتند و به‌ویژه در طول جنگ‌های صلیبی و بعد از آن، آنها را مورد آزار و اذیت گسترده قرار می‌دادند. یهودیان در اروپا خود را جزء ملل و مردم کشور محل زیست خود ندانسته و در محله‌های مختص یهودی و بسته و منزوی از سایر شهروندان زندگی می‌کردند. این جدا بودن محل زیست و محلات در کل کشورها از عمومیت برخوردار بود و در کشورهای اسلامی، یهودیان در محله‌هایی به نام یهودیه زندگی می‌کردند.

بشـری دارای برد ملی (نفوذ در گسـتره تمامیت جغرافیای سـرزمینی و جمعیتی) و از یکپارچگی برخوردار گردید (قوانین ملی و حاکمیتی). در چنین فرایندی از تحولات گسـتره جغرافیا و جمعیت، به‌تدریج دو قانون مقابل هم قرار گرفت. یکی قوانین عرفی کلیسا و دیگری قانون ناشی از اراده دولت‌ها، و در عصر روشنگری این دو قانون به تدریج تبدیل به یک قانون ملی شد. این قانون عرفی کلیسا بود که رو به افول نهاد و از عرصه‌های اجتماعی و ملی به عرصه‌های فردی کشیده شد و قانون مدنی همه‌گیر شد.

۱۲-۱۶- اندیشمندان عرصه اقتصاد سیاسی

تحولات فکری و معرفتی عصر روشنگری بین قرون ۱۸-۱۶، آثار گسترده‌ای در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای جامعه بشری درپی داشت. این آثار در حوزه اقتصاد و سیاست نتایج قابل لمس‌تر و دستاوردهای مشخصی را به ارمغان آورد. در فرایندهای این عصر و با برخورداری از دستاوردهای عصر روشنگری، بعضی از اندیشمندان و فیلسوفان در عرصه اقتصاد نیز به کاوش‌های جدیدی پرداختند. این کاوش‌ها، به شکل‌گیری علم اقتصاد سیاسی و در گذر زمان، شکل‌گیری شاخه‌های متعددی در حوزه اقتصاد منجرشد، که در این بخش به چگونگی آنها پرداخته می‌شود. پیدایش مکتب سوداگری برخاسته از دوران رنسانس، مکتب فیزیوکراسی، مکتب هیوم، مکتب کلاسیک (اسمیت، مالتوس، ریکاردو) از جمله زایش‌های فکری در عرصه اقتصاد سیاسی در این عصر است. این گروه از نظریه‌پردازان عرصه‌های اقتصاد و سیاست، هم نقش مهمی در شکل‌دهی بسترها و زمینه‌های پیدایش رشد و توسعه اقتصادی داشتند و هم اینکه تا حد گسترده‌ای (در ادبیات فکری، علمی و نظریه‌پردازی که داشتند) بسیاری از متغیرها، حوزه‌ها، قلمروها و عوامل تأثیرگذار بر رشد و توسعه را به جامعه بشری نشان دادند.

۱-۱۲-۱۶- مکتب سوداگری یا مرکانتلیسم

در قرن ۱۵ و ۱۶ اروپا با بسط عرصه‌های مبادله و تجارت از یک طرف و آثار گسترده کشف سرزمینی از طرف دیگر، به روابط تجاری و بازرگانی خود گسترش همه‌جانبه‌ای بخشید. حجم تجارت بین کشورهای داخل قاره اروپا با همدیگر و اروپا با سایر قاره‌ها

از عمق و گســـترش برخوردار گردید. شـــکل‌گیری دولت‌های مطلقه با حوزه نفوذ ســـرزمینی و جمعیتی همه‌جانبه و رقابت بین دولت‌ها، به فلزات مورد مبادله طلا و نقره اهمیت صدچندانی بخشید. مبادلات بازرگانی و تجاری که به‌تدریج بر اصول اخلاقی، ارزشی، اجتماعی و اقتصادی را مورد تأثیر قرار داده و موازین آنها را مطابق گرایش‌های توســـعه خود، تغییر داد. اکنون ســـکه در تبادل کالایی، مفهوم والاتر و جایگاه مهم‌تری برای خود پیدا کرده اســـت. در این عصـــر تاریخ اروپا، با افول نظام فئودالیســـم و حکومت‌های منطقه‌ای و ناحیه‌ای نسبت به برپایی تدریجی و تکاملی ناسیونالیسم ملی اقدام نموده و با بهره‌گیری از آثار کشـــف ســـرزمینی، مبادلات طلا و نقره به‌عنوان تنها منابع ثروت ملی شناخته شد . در چنین فضایی مکتب مرکانتلیسم[1] شکل گرفت. مکتبی که بعضی از اصول آن اعتقاد و باور همه نظریه‌پردازان این مکتب شد. باورهایی همچون اینکه: طلا و نقره به‌عنوان منابع ثروت اقتصادی کشور است و قدرت اقتصادی (از طریق جمع‌آوری طلا و نقره) شـرط لازم برای قدرت سـیاسـی و تعیین‌کننده سـطح رقابت با سایر دول و تشکیل مستعمرات است. ازاین‌رو از هر طریق ممکن باید به انباشت طلا و نقره بیشتر اقدام کرد.

باور به سـیاسـت موازنه بازرگانی از طریق جریان صـادرات- واردات کالاهای مرئی و نامرئی و دستیابی به سیاست تراز بازرگانی مثبت و کسب طلا و نقره بیشتر، از بنیان‌های فکری این گروه می‌باشـد. در انگلسـتان و اسـپانیا مکتب شـمش‌طلبان[2] طی تقاضـایی از دولت، مصـرا خواسـتار جلوگیری کامل از صـدور طلا و تأسـیس اداره سـلطنتی ارز به منظور تنظیم و کنترل معاملات ارزی بودند. در مقابل برخی از نظریه‌پردازان ســـوداگر نظیر توماس مان[3] و جیمز اســـتوارت[4] تا اندازه‌ای لیبرال بودند و بر این باور بودند که صـــدور فلزات گران‌بها کشـــور را زودتر به هدف تراز بازرگانی مثبت می‌رســـاند. این مکتب باور داشت که باید کشور دارای سیاست گمرکی مبتنی بر کسب ثروت باشد. اگر قادر به تولید مواد اولیه و خام نیســـت، آن را بدون حقوق گمرکی وارد و در مقابل،

۱- Mercantilism مکتب سوداگری یا مرکانتلیسم، دیدگاهی است در عصر ۱۸-۱۶ که در آن هماهنگی راهبردی و همسویی کسب سود (طلا و نقره) میان سوداگران، کارداران و فرمانروایی پایه‌ریزی شد. ساختن دیوارهای بلند حمایت توسط دولت، از شناسه‌های این مکتب است. وضع قوانین در حمایت از داخل جهت کسب تراز تجاری بهتر از رویکردهای مهم این مکتب است.

2- Bullionist School

۳- Thomas Mun (1571-1641) و صاحب کتاب Thomas Mun "England's Treasure by Forraign Trade

4- James Steuart (1712-1780)

سیاست حمایتی از تولیدات داخل و اقتصاد ملی را داشته باشند و از ورود کالاهای لوکس به کشور جلوگیری کند.

در چنین فضایی مکتب سوداگری معتقد بودند که رشد سریع تجارت مستلزم گردش پول بیشتری در اقتصاد است (باور به نظریه مقداری پول). بر این اساس هرگاه عرضه پول افزایش یابد، چنانچه سایر عوامل ثابت بماند، این کار موجب افزایش حجم فعالیت‌های اقتصادی می‌شود.

بعضی از نظریه‌پردازان این مکتب همچون ژان بودن[۱] بر این امر نیز واقف بودند که ممکن است این کار باعث افزایش تورم شود. او همچنین از اهمیت سرعت پول نیز واقف بود و به نوعی او را کاشف نظریه مقداری پول[۲] می‌نامند. نظریه‌پردازان این مکتب به تأثیرنیروی کار مولد اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که صدور هر چه بیشتر کالا به بهره‌برداری بیشتر از عوامل تولید نیاز دارد. ازاین‌رو بین نیروی کار مولد (تولیدی) و نیروی کار غیرمولد (یا غیرتولیدی) تفکیک قائل بوده و از دولت موکداً درخواست هدایت هر چه بیشتر افراد به کارهای تولیدی را داشتند. کشاورزان، صنعت‌گران، بازرگانان یا هر نوع نیروی انسانی که در جامعه به تولید کالاهای صادراتی کمک کنند، نیروی کار تولیدی و مولد و خرده‌فروشان، اطبا، وکلای دعاوی و هنرمندان نیروی کار غیرتولیدی و غیرمولد محسوب می‌شوند؛ بنابراین نیروی کاری که در کارهای تولیدی مصرف می‌شود، مولد و آنچه که در بخش خدمات مورد استفاده قرار می‌گیرد، غیرمولد محسوب می‌شود.

مکتب سوداگری جهت تنظیم امور بازرگانی کشور و انباشت بیشتر طلا و نقره به یک حکومت مرکزی و تنظیم‌گر عرصه بازرگانی داخلی و خارجی باور داشتند. نظریه‌پردازان این مکتب در تمام این رویکردها وحدت نظر کامل نداشتند و برای هر موقعیت خاصی، در این چارچوب‌ها، سیاست‌هایی را توصیه داشتند.[۳]

۱- Jean Bodin (1530-1596) حقوق‌دان و فیلسوف سیاسی فرانسوی

2- Quantity Theory of Money

۳- تفضلی- فریدون، تاریخ عقاید اقتصادی، انتشارات نی، ۱۳۷۲، صفحات ۶۲-۵۱

۲-۱۲-۱۶- مکتب طبیعیون (فیزیوکراسی)

مکتب سوداگری بیشتر در انگلستان که مستعمرات بیشتر و تاجران بیشتر و دادوستد گسترده تر با دنیای خارج داشت، بسط و توسعه پیدا کرد. فرانسه در قرن ۱۸ نسبت به انگلستان عقب‌افتاده‌تر و به‌لحاظ وسعت کشور از کشاورزی تعیین‌کننده‌تری برخوردار بود. سه طبقه متمایز اجتماعی در این کشور وجود داشتند: روحانیون، نجبا و کشاورزان. روحانیون و نجبا از پرداخت مالیات معاف و کشاورزان هم بار اصلی تولید ملی را بر دوش داشتند و هم بار مالیات‌های سنگین را بر دوش می کشیدند. در این کشور رویکردهای سوداگری آن اعتباری که انگلستان (صاحب تجارت گسترده در داخل و بیرون خود) از آن برخوردار بود را به‌خاطر غلبه تولیدات کشاورزی و نظام فئودالیته، نداشت. ازاین‌رو به‌لحاظ کشاورزی و توجه بنیادین آن به طبیعت، مکتبی در فرانسه شکل گرفت به نام مکتب فیزیوکراسی[1] مکتبی که به یکپارچگی نظام اقتصادی و درهم‌تنیدگی آن با طبیعت اعتقاد داشت. بر این اساس پیروان این مکتب به حکومت براساس قانون طبیعی باور داشتند و این باور را در نظرات اقتصادی و اجتماعی خود به‌کار بستند. این مکتب برخلاف مکتب سوداگری زمین را منشأ ثروت می‌دانست نه جمع‌آوری طلا و نقره را. کشاورزان را نیروی کار اصلی ثروت ملی دانسته و آنها را مولد محسوب می‌کردند. بزرگ‌ترین صاحب‌نظر این مکتب، فرانسوا کنه است.کنه و سایر صاحبنظران این مکتب، اعتقاد دارند که از اجرای قوانین طبیعی، یک نظام طبیعی به وجود می‌آید که نه‌تنها منطقی و عقلایی است، بلکه به صلاح جامعه است. کنه در این باره می‌گوید:

> «همه افراد و قدرت‌های انسانی باید بدون تردید از قوانین غیرقابل تغییر و انعطاف‌ناپذیری که خداوند متعال وضع کرده است و بهترین مقررات ممکن به شمار می‌روند، پیروی کنند. قانون طبیعی جریان منظم هر واقعه طبیعی است که نظم طبیعت به وجود آورده باشد. بدیهی است که این جریان طبیعی از هر ترتیب دیگری برای بشر مفیدتر و پرثمرتر است. مقصود از قانون اخلاقی، قواعد

۱- Physiocrasy به معنی تسلط طبیعت و پی‌ریزی اقتصاد ملی طبیعت. جهان‌بینی مکتب قدرت طبیعت از دو واژه یونانی Physis (طبیعت) و Kratos (قدرت طبیعت) مشتق شده است. این مکتب دنبال حکومت براساس قانون طبیعی است. ازاین‌رو اصل «قانون طبیعی» اساس تفکر این مکتب است.

اخلاقی و رفتار و کردار بشـــری اســـت که با نظام طبیعی که از هر نظام دیگری برای بشر سودمند است موافق باشد. قانون طبیعی و قانون اخلاقی مجموعاً نظام طبیعی را تشکیل می‌دهد.»[۱]

۱۶-۱۲-۲-۱- فرانسوا کنه

فرانسوا کنه[۲] از اقتصاددانان فرانسوی و بنیانگذار مکتب فیزیوکراسی است. این مکتب در قرن ۱۸ توسط بخشی از اقتصاددانان عصر روشنگری و با راهبری فرانسوا کنه شکل گرفت. به باور این گروه از اقتصاددانان، ثروت ملل ناشی از ارزشی است که اراضی کشاورزی برای آن کشور ایجاد می‌کنند. ازاین‌رو در این تفکر اراضی کشاورزی[۳] و توسعه اراضی[۴] و چگونگی قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. نظریه مکتب فیزیوکراسی در رابطه با کشاورزی، زمین و تولیدات، اولین جریان نظریه‌پردازی اقتصادی است که به صورت همه‌جانبه و با روش‌شناختی اقتصادی به عرصه‌ها پرداخته است. مکتب فیزیوکراسی بر کارایی کار به‌عنوان یکی از منابع ثروت ملی[۵] تأکید دارد. درحالی‌که مکتب مرکانتلیسم تأکید خود را بر چگونگی پی‌ریزی قوانین ثروت براساس انباشت بیشتر طلا و تعادل در تراز تجاری[۶] براساس مبادله و تجارت قرارداده بود. در مکتب فیزیوکراسی، نیروی کار کشاورزی از بنیان‌های خلق ارزش اقتصادی و ثروت محسوب شده و نیروی کار بخش‌های غیرکشاورزی و صنعت نسبت به نقش نیروی کار در کشاورزی، غیرکارآمدتر و از مرتبه پایین‌تری برخوردارند. مکتب فیزیوکراسی در عصری به بیان نظرات خود پرداخت که قاعده اقتصاد و تولید ملی در فرانسه و سایر کشورها، بیشترین اتکا را به کشاورزی و تولیدات آن داشت. فرانسوا کنه با مطالعاتی که در رابطه با جامعه چین داشت، بر این باور بود که نظم

۱- تفضلی- فریدون، فصل ششم: مکتب فیزیوکراسی، صفحه ۷۰

۲- Francois Quesnay (1694-1774) پزشک و اقتصاددان فرانسوی و پایه‌گذار مکتب فیزیوکراسی. تألیف کتاب اقتصادی با عنوان تابلوی (جدول) اقتصادی (Economic Table) در سال ۱۷۵۸ از اوست. کتاب اقتصادی او شاید یکی از اولین کتاب‌هایی است که با روش علمی و اقتصادی به ارائه طریق برای اقتصاد پرداخته است. آدام اسمیت نویسنده کتاب «تحقیقی پیرامون ثروت ملل» از این مکتب و به‌طور خاص از فرانسوا کنه، تأثیر زیادی گرفته است و همچنین این مکتب پس از نشر افکار آدام اسمیت نیز تأثیر گرفت و رو به افول نهاد. مفهوم یکپارچگی در نظام اقتصادی به شکل گردش خون در بدن در کتاب تابلوی (جدول) اقتصادی به تصویر کشیده شد. این مفهوم، نهضت مطالعه اقتصادی را با نهضت فلسفی آن زمان در مورد اعتقاد به سازمان طبیعی جهان در یک راستا قرار داد. تبیین سازمان اقتصادی و عملکرد آن از طریق قانون طبیعی توجیه شد.

3- Land Agriculture
4- Land Development
5- Productive Work as the Secure of National Wealth
6- Balance of Trade

طبیعی[1] به انسان‌ها این ظرفیت را بخشیده که در کنار هم زندگی کنند، آنها با اختیار در کنار هم قرار نگرفته‌اند بلکه براساس این قاعده طبیعی و فطرت انسانی پی‌ریز قرارداد اجتماعی[2] شده‌اند. قاعده طبیعی به انسان‌ها آزادی می‌دهد که چگونه در این ارتباط اجتماعی با دیگران زیست داشته باشد. حال اگر در حکومتی، هماهنگی بیشتری در این مسیر بین افراد جامعه[3] با مسیر طبیعی[4] باشد، جامعه به کامیابی بیشتری دست پیدا خواهد کرد. این مکتب بر این باور است که نفع شخصی، انگیزه‌ای است که در اقتصاد ایفای نقش می‌کند، هر فرد با انگیزه و نفعی که برای خود متصور است، تعیین‌کننده این می‌شود که چه کالاهایی تولید شود و چه کارهایی باید صورت گیرد. هر کسی به‌خاطر نفع خود، بیشتر کار می‌کند، درحالی‌که نیازهای او را بسیاری دیگر تأمین می‌کنند. سیستم اقتصادی بهترین کارکرد را دارد، موقعی که نیازهای اشخاص و آرزوهای دیگران در ارتباط با همدیگر قرار گیرد. ازاین‌رو این مکتب به آزادی عمل یا لسه فر[5] باور داشت.

کنه معتقد بود که جامعه از سه طبقه تشکیل می‌شود: مالک، زارع و صنعتگر. ماهیت، جایگاه و نقش هر یک از سه طبقه نسبت به «محصول ویژه‌ای» که تولید می‌کند، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. هر طبقه وقتی مولد محسوب می‌شود که قادر به «تولید ویژه» باشد، بدین معنی که بتواند محصولی بیش از احتیاجات معیشتی خود تولید کند. طبقه زارع که اعضای آن با اجاره زمین از مالکان، زراعت کرده و علاوه بر معاش خود به مالکان اجاره می‌پردازند، تنها طبقه‌ای هستند که تولید ویژه دارند و بر این اساس بسیار مولد هستند. در این رویکرد، طبقه صنعتگر عقیم هستند و مازاد تولیدی توسط این گروه برای اقتصاد ایجاد نمی‌شود. مالکان نیز طبقه عقیم هستند و در جایی دیگر تا حدی مولد می‌داند که زمین را برای کشاورزان آماده می‌کنند.[6] کتاب جدول اقتصادی کنه بیانگر نمایش گردش پولی ثروت در یک اقتصاد و چگونگی تعادل آن در جامعه است. به نوعی کار این کتاب ارائه روش نمایش اقتصاد کلی است.[7]

1- Natural Order
2- Social Contract
3- Way of Man (Governmental Institutions)
4- Way of Nature
5- Laissez- Faire

۶- تفضلی- فریدون، صفحات ۷۹-۶۸

۷- روش فرانسوا که در چگونگی نمایش بده- بستان در اقتصاد بعداً موردتوجه عمیق‌تر اقتصاددانانی همچون آدام اسمیت، کارل مارکس و جان مینارد کینز قرار گرفت.

۱۶-۱۲-۲-۲- دیوید هیوم

هیوم بر این باور است که عقل، انسان را صرفاً به تشخیص روابط رهنمون می‌کند. تمامی ادراکات بشری را به دو گروه تقسیم می‌کند: انطباعات و تصورات. انطباعات داده‌های مستقیم حس و تجربه است. مانند اینکه چشم خود را باز کنیم و منظره‌ای طبیعی را مشاهده کنیم. تصورات تجدید همان ادراکات، پس از قطع رابطه حسی مستقیم به کمک تخیل و حافظه است. رابطه میان انطباعات و تصورات به دو گروه تقسیم می‌شود: نسبت طبیعی و نسبت فلسفی. نسبت طبیعی برقراری تداعی معانی بین دو تصور در ذهن است به‌طوری که با پدید آمدن یکی، دیگری نیز بلافاصله پدید آید. نسبت فلسفی رابطه‌ای است که از مقایسه دو یا چند چیز با یکدیگر حاصل می‌شود بدون اینکه لزوماً از طریق پیوستگی و تداعی معانی از یکی به دیگری منتقل شود. بر این اساس، هیوم بر این باور است که تنها راه برای رستگاری آموزش بر مبنای خرد و شواهد است. هیوم[1] با طرح این فروض فلسفی و روانش‌شناختی، پایه‌های موضوعات و قضایای اقتصادی خود و اسمیت و دیگران را بر آن قرار داد.

والت ویتمن روستو در رابطه با هیوم و اسمیت بر این باور است که مأموریت این دو به‌عنوان دو صاحبنظر اقتصاد سیاسی این بوده که یکسری مشکلات اخلاقی، اجتماعی و سیاسی و نه صرفاً اقتصادی را تجزیه و تحلیل و رفع کنند. برای این دو، چهار مسئله عمده وجود داشته باشد، حل مسئله خوبی و بدی و اینکه بشر در حیات اقتصادی خود،

۱- David Hume (1717-1776) از فیلسوفان اسکاتلندی و از پیشروان و مهم‌ترین فرد در مکتب تجربه‌گرایی است. او علاقه زیادی به ادبیات داشت ولیکن با سفر به فرانسه، پژوهش و تفکر در فلسفه را شروع کرد. رساله بزرگ خود درباره طبیعت آدمی را نوشت. درخواست او برای داشتن کرسی اخلاق و فلسفه در دانشگاه ادینبورگ به جرم شکاکیت و الحاد پذیرفته نشد. پیوندهای دوستانه‌ای بین هیوم، اسمیت، مالتوس و ریکاردو برقرار بوده است. از طریق این ارتباطات و مبادله نامه‌ها، پایه‌های اقتصاد کلاسیک شکل گرفت اگرچه بین آرا و نظرات آنها همیشه تفاهم کامل نبوده و اختلاف نظر نیز داشتند. هیوم و اسمیت با همکاری همدیگر، هم پایه‌گذار اقتصاد کلاسیک و هم تکامل‌بخش بسیاری از عرصه‌های آن بودند. هیوم و اسمیت در شرایطی به نشر آثار خود در اسکاتلند، انگلستان و اروپا پرداختند که انگلستان تا پایان نیمه قرن ۱۸ با برخورداری از سه عنصر پیشرفت در تشکیلات اداری، گستردگی در تسهیلات حمل‌ونقل و بهبود وضع کشاورزی، دوران ماقبل خیز اقتصادی را طی می‌کرد. بخشی از آثار او عبارت‌اند از: پژوهشی درباره فهم آدمی ((An Enquiry Concerning Human Understanding (1748)، درباره طبیعت آدمی ((A Treatise of Human Nature (1738)، مکالماتی درباره دین طبیعی (Dialogues Concerning Natural Religion (1779))، کاوشی در مبانی اخلاق ((An Enquiry Concerning the Principals of Morals (1751))، Essays, Moral, Political and Literary (1758)) دو جلد و تاریخ انگلستان ((The History of England (1754, 1756, 1759, 1761)) در شش جلد. عرصه‌های فکری هیوم در رابطه تجربه‌گرایی، تأثیرات گسترده‌ای بر فیلسوفان زمان خود داشت. این جمله کانت معروف است که «هیوم مرا از خواب جزم‌اندیشی بیدار کرد». هیوم پایه‌گذار حس و تجربه به‌عنوان ابزار کشف حقیقت شناخته می‌شود و با رویکرد فردگرایی و به‌کارگیری عقل، منطق و دلیل، باورها و پیش‌فرض‌های نیوتن، هابز و لاک را مورد نقد و بررسی قرار داد.

تولنایی آن را دارد که مرتکب گناه و خطا به شـــکل آز و طمع گردد و انســـان برای مقبولیت اجتماعی و ارضای حس نزدیکی با دیگران، نیاز به یک عامل مؤثر تحت عنوان همدردی دارد؛ اما برای جلوگیری از آز و طمع در یک چارچوب مدنی، این همدردی کافی نیست و نیازمند حفظ حرمت مالکیت و تضمین آن، دخالت دولت، رقابت آزاد و بازار به‌عنوان کاراترین نیروی سازگار است. دومین مسئله آنها، درگیری فکری آنها در رابطه با وجود هم‌زمان فقر و ثروت و چگونگی دستیابی به مقوله عدالت بود. روندهای اخلاقی توزیع درآمد و سطح زندگی بالاتر و بهتر، دغدغه این دو بود. سومین درگیری فکری آنها تأثیر اقتصاد بر حیات سیاسی و اجتماعی بود و بر این باور بودند که فراوانی و غنای جامعه به‌عنوان دوســـت و یاور آزادی عمومی و در حالت توازن یک عنصـــر پیشتاز برای ایجاد مدنیت و گسترش آن است.

هیوم و اسمیت مشترکاً دشمن وحشی‌گری‌های سوداگران در داخل و خارج از مرزهای کشـور بودند. با اینکه هیوم به‌طور واقعی یک بی‌دین بود، ولیکن او به‌طور منظم در این مسیر ملاحظات اخلاقی و روحی مدنظر داشت.[۱]

دیوید هیوم، خود معتقد اســـت که اولین اقتصـــاددان مدرن اســـت، ولیکن به‌عنوان یک فیلســوف و روان‌شــناس، این حوزه‌های کاری او بر نظرات اقتصــادی او ســایه انداخته است. نظرات او در مورد اقتصاد و سیاست‌های اقتصادی، شرایط انسانی و پویایی تاریخ نیز جزء نظریه‌های اولیه است.

انسان اقتصادی مورد نظر هیوم، صرفاً یک فرد ساده حداکثرکننده سود یا مطلوبیت نسبی نیســـت. در تجزیه و تحلیل انگیزه‌های فعالیت اقتصـــادی کارا، وی حرص و طمع و نیز تمایل به کســـب پاداش را مطرح نمی‌کند بلکه در عوض وی تمایل به لذت، فعالیت و ســـرزندگی را معرفی می‌کند. از رفتارهای چندبعدی بشـــر و از تفاوت موجود در رجحان‌های فردی ســـخن می‌گوید. بزرگ‌ترین نشـــاط در ایجاد توازن میان انگیزه‌ها و محرک‌های متفاوت بشـــر اســـت که تحت تأثیر قانون بازده نزولی بودن مطلوبیت نهایی نسبی است، به‌طوری که هر چه میزان استفاده از یک شکل خاص رضایت خاطر بیشتر شود، وی ارزش کمتری برای واحدهای اضافی آن رضایت خاطر قائل است و از همین مفهوم نزولی بودن مطلوبیت نهایی نســـبی در مورد درآمد به‌طور اخص و توزیع درآمد

۱- روستو- والت ویتمن، نظریه‌پردازان رشد اقتصادی، مترجم محمد روزبهانی، صفحات ۴۲-۴۰

به‌طور اعم استفاده می‌کند. در صورت امکان هر فرد بایستی از طعم ثمره کار خود بچشد و این کار از طریق در اختیار داشتن تمامی ضروریات و وسایل آسایش زندگی امکان‌پذیر است. بی‌تردید یک چنین کیفیتی با طبیعت بشر، بیشترین مناسبت و سنخیت را دارد و از شادی اغنیا به مراتب کمتر از آنچه که بر شادی فقرا می‌افزاید، کم می‌کند.[۱] هیوم مخالف این باور بود که داشتن موازنه تجاری مناسب و مطلوب از اهمیت خاصی در حیات اقتصاد سیاسی کشور باشد.

تجارت از نظر او ابزار مبادله برتری‌های دوجانبه است. وی کاملاً مخالف این ایده بود که هر آنچه دولت برای تحقق اهداف خود نیاز دارد، تنها باید با هزینه شهروندانش تأمین گردد. انباشت شمش‌های طلا را تنها برای استحکام بنیان و تضمین امنیت کشور می‌دانست. عوامل اصلی خوشبختی این است که دولت خود را ملزم به محافظت و مراقبت از مردم و تولیدکنندگان صنعتی‌اش بداند. بدون هیچ خساست و ترسی از پول در بهبود امور بشری استفاده کند. در مراقبت از اتباع خود تا بدانجا پیش رود که لطمه‌ای به بهبود شرایط جامعه وارد نکند. در جامعه جذابیت کالاهای مصرفی صنعتی است که موجب ایجاد انگیزه برای افرادی که در بخش کشاورزی فعالیت دارند، می‌شود تا آنها مهارت و خلاقیت خود را ارتقاء دهند. زمانی که بخش بزرگی از فعالیت‌های اقتصادی یک جامعه را فعالیت‌های صنعتی تشکیل دهد، مالکان و کشاورزان فعالیت کشاورزی را یک فن و هنر خواهند دانست و در نتیجه خلاقیت و توجه خود را چند برابر خواهند کرد.

تجارت خارجی از طریق واردات، امکان تهیه مواد لازم برای صنایع جدید را فراهم می‌کند و از طریق صادرات موجب ایجاد کار در برخی صنایع (که در تولید کالاهای خاص فعال هستند) می‌شود کالاهایی که در داخل کشور مصرفی ندارند. تجارت خارجی به هر روش دیگری در بهبود صنایع کشور در داخل برتری دارد و تجدید حیات شرایط زندگی در داخل را به دنبال دارد.

۱- منبع قبل، صفحات ۴۳-۴۲

۳-۱۲-۱۶- مکتب اقتصاد کلاسیک

به اندیشه اقتصاددانان قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ در اروپا، اقتصاد کلاسیک[1] اطلاق می‌شود. اقتصاددانانی همچون آدام اسمیت، مالتوس، ریکاردو، جرمی بنتام و جان استوارت میل، به عنوان متفکران این مکتب بر این باور بودند که رفتار اقتصادی افراد، تابع نفع شخصی و در محیطی برخوردار از آزادی است. اگر در چنین فضایی افراد از آزادی عمل در حق انتخاب‌ها و تعقیب منافع شخصی خود گام بردارند، پیشرفت کشور و دستیابی به نفع خصوصی ممکن است. باورهای این مکتب بر پذیرش نفع شخصی، دست نامرئی، بازار آزاد و اصالت فرد در امور اقتصادی استوار است. مکتب کلاسیک را نظریه لیبرالیسم اقتصادی نیز می‌نامند که در سال ۱۷۷٦ توسط اسمیت در انگلستان بنیان نهاده شد. این مکتب در شرایط محیطی پیش‌برنده قرن ۱۸ شکل گرفت. در این قرن طی سال‌های ۱۷۵۰-۱۷۰۰ محصول صنایع داخلی در انگلستان ۷ درصد، درحالی‌که محصولات صادراتی افزایشی برابر ۷٦ درصد پیدا کرد. طی سال‌های ۱۷۷۰-۱۷۵۰ این رشدها به ترتیب ۷ درصد و ۸۰ درصد بود. این رشد سریع در تقاضای خارجی برای کالاهای انگلیسی مهم‌ترین عامل ایجاد یکی از اساسی‌ترین تحولات در تاریخ حیات انسان یعنی انقلاب صنعتی بود. دستاورد اولیه این انقلاب در آغاز در صنعت نساجی و با اختراع ماشین‌آلات بافندگی، افزایش تولید بود. در آغاز بین نیروی کار و این ماشین‌آلات، هماهنگی لازم شکل نگرفت تا اینکه با اختراع ماشین‌آلات متکی بر دستاوردهای ماشین بخار به این دستاورد عمق بخشیده شد و تولید و افزایش آن را در مسیری پیوسته بالنده قرار داد. اختراع ماشین، باعث افزایش تولید توسط کشاورزان شد و نیروی کار بسیاری را از روستاها آزاد و روانه شهرها کرد. در این شرایط است که بسیاری از کارگاه‌های کوچک و بزرگ تولید صنعتی شکل گرفت. عصر ابداع و نوآوری فرا رسید. عصری که آثار سرریز توسعه علمی به فن و نهایت به حرفه رسید. مدار و چرخه «علم- فن- حرفه» به تولید، ساختار و کارکردهای آن، معنی و مفهومی گسترده بخشید. در چنین فضایی است که نظریه‌پردازان این مکتب، همه‌جانبه‌تر و علمی‌تر به عرصه‌های اقتصادی پرداختند.

1- Classical Economy

۱۶-۱۲-۳-۱- فرایندهای کلان- اقتصادی

اقتصاددانان، این مکتب را به دو گروه تقسیم کرده‌اند. در چارچوب شرایط محیطی که افراد این مکتب در آن قرار داشتند، این افراد نظرات متفاوتی را ارائه کردند. آدام اسمیت و ژان باتیست سه[1] و فردریک باستیا[2] به‌لحاظ اینکه در شرایط محیطی مناسب قرار داشتند، اقتصاددانان خوشبین و به بعضی دیگر مانند توماس رابرت مالتوس، دیوید ریکاردو و جان استوارت میل گروه بدبین اطلاق شده است.

اسمیت با توجه به شرایط محیطی قرن ۱۸ بر این اعتقاد بود که محترم شمردن اصالت فرد همراه با گردش طبیعی اقتصاد، نهایتاً منجر به رفاه و خوشبختی جامعه خواهد شد. او از سیستم آزادی طبیعی[3] که در آن هر فرد برای تعقیب و گسترش منافع شخصی خویش آزاد است، طرفداری می کرد. این سیستم را باعث تحصیل حداکثر ثروت برای افراد می‌دانست و باور داشت که هر گونه کوششی که یک فرد برای ارضای منافع شخصی خود به عمل آورد، منافع جامعه را نیز به حداکثر می‌رساند. سیستم آزادی طبیعی تا وقتی به کار خود ادامه خواهد داد که هر فردی که در تعقیب منافع خصوصی خویش است، از قوانین عدالت اجتماعی تخطی ننماید. سیستم آزادی طبیعی در اجتماع به وظایف خود عمل می‌کند که در آن ضوابط حقوقی، اخلاقی و اجتماعی موجود نسبت به وظایف مذکور سازگار باشد[4] در چارچوب رویکردهای این پژوهش به اختصار به نظرات آدام اسمیت، مالتوس، ریکاردو و میل پرداخته می‌شود.

۱۶-۱۲-۳-۲- آدام اسمیت

آدام اسمیت[5] فیلسوف اخلاق‌گرای اسکاتلندی، پیشگام در اقتصاد سیاسی و پدر علم اقتصاد مدرن و از نظریه‌پردازان اصلی نظام سرمایه‌داری است. اسمیت با نوشتن دو

۱- Jean Baptiste Say (1767-1832) اقتصاددان فرانسوی

۲- Frederic Bastiat (1801-1850) اقتصاددان فرانسوی

۳- System of Natural Liberty که امروزه بیشتر به لیبرالیسم اقتصادی یا نظام سرمایه‌داری محض (Pure Capitalism) نیز اطلاق می‌شود.

٤- تفضلی- فریدون، صفحات ۸۳-۸۰

۵- Adam Smith (1723-1790) پدرش ٦ ماه قبل از تولد او فوت کرده بود و نام پدر را بر او نهادند. در سن ٤ سالگی توسط کولی‌ها ربوده شد و توسط عموی خود نجات پیدا کرد. در ۱۵ سالگی در حوزه فلسفه اخلاق و فلسفه اجتماعی از کشیش فرانسیس هاچسون ((Francis Hutcheson (1694-1746) فیلسوف عصر روشنگری بسیار تأثیر گرفت. هاچسون با آثار خود همچون

کتاب «عواطف اخلاقی» و «بررسی درباره ماهیت و علل ثروت ملل» درصدد پیدا کردن این سؤال بود که منشأ ثروت چیست؟ و اینکه چگونه باید دولت و ملت را به ثروت بیشتر سوق داد. جهت پاسخ به این سؤال او پارادایم‌های فکری در عرصه‌های رقابت، بازار آزاد، لیبرالیسم اقتصادی، چگونگی ارتباط منافع فردی و جمعی، دست نامرئی به عنوان هماهنگ‌کننده منافع شخصی با منافع اجتماعی در شرایط رقابت کامل را پایه گذاری کرده است. کالبدشکافی جنبه‌های رفتار آدمی و خصلت‌های او، چگونگی تعقیب منافع فردی و ارتباط آن با منافع جمعی را در کتاب عواطف اخلاقی به بحث گذاشته است. اسمیت از چگونگی بده- بستان در چرخه «منافع فردی- منافع جمعی» روابط و قانونمندی از آن استخراج می‌کند. او در کتاب دیگر خود ضمن کالبدشکافی سیستماتیک از پیشرفت تاریخی صنایع و تجارت در اروپا، قانونمندی‌هایی در رابطه با **تشکیل سرمایه، تقسیم کار**، ایجاد ثروت و ... را در کتاب ثروت ملل مطرح می کند. تقسیم کار در پارادایم فکری اسمیت، سبب افزایش زیاد در تولید ثروت و رفاه عمومی است. این مهم متناسب با نیروی تولید مردم شکل می‌گیرد نه با افزایش طلا و نقره. تقسیم کار منشأ بالندگی ثروت است. افزایش ثروت براساس تقسیم کار بدون وجود سازمان برنامه‌ریزی و دخالت دولت و به صورت خودبه‌خودی در بازار شکل می‌گیرد. تمایل به مبادله در بازار مروج تقسیم کار و تقسیم کار، افزایش‌دهنده ثروت ملی است.

کتاب مهم «تحقیقی پیرامون ثروت ملل» آدام اسمیت در فضای پیش‌برنده اقتصادی و اجتماعی و سیاست، نگارش شده و انتشار آن هم‌زمان با استقلال آمریکا در ۱۷۷٦ میلادی است. اسمیت نظریه‌پرداز لیبرالیسم اقتصادی است که باور ایدئولوژیک به سازمان‌دهی اقتصاد به‌طور فردگرایانه دارد. در این پارادایم فکری تصمیمات اقتصادی به

- An Inquiry into the Original of our Ideas of Beauty and Virtue (1725)
- A System of Moral philosophy(1755)
- A Essay on the Nature and Conduct of the Passions and Affections with Illustrations on the Moral Sense (1728)
- An Inquiry Concerning Beauty, Order, Harmony, Design (1725)

علاوه بر اینکه سازنده تفکر آدام اسمیت بود، اثرگذاری بسیاری بر جرمی بنتام و دیوید هیوم داشت. اسمیت درباره این کشیش می‌گوید: «هاچسونی که هرگز نباید فراموش کرد». اسمیت با دیوید هیوم در ارتباط علمی بود. در سال ۱۷۵۹ اسمیت تحت تأثیر هاچسون کتاب نظریه عواطف اخلاقی ((The Theory of Moral Sentiments (1694-1774) را نوشت. دیداری داشت با فرانسوا کنه ((Francois Quesnay (1694-1774) بنیانگذار مکتب اقتصادی فیزیوکراسی (Physiocratic School) که منبع ثروت را طلا و نقره و زمین را یگانه سرچشمه ثروت می‌دانست و کشاورزان را طبقه مولد واقعی می‌دانست. در برگشت به انگلستان کتاب تحقیقی درباره ماهیت و علل ثروت ملل (The Wealth of Nations) را در سال ۱۷۷٦ نوشت. از نظر اسمیت مکتب فیزیوکراسی نسبت به مکتب مرکانتلیست‌ها یک گام جلوتر تلقی می‌شوند و در پیشگفتار کتاب اول، ایده این دو مکتب را در رابطه با ثروت رد نموده و کار را به‌عنوان سرچشمه حقیقی ثروت و تقسیم کار را منشأ ارتقاء و پایداری آن می‌داند.

بیشترین اندازه ممکن توسط افراد و نه سازمان‌ها، نهادها، دولت و یا سازمان‌های جمعی گرفته می‌شود. این رویکرد دربرگیرنده گستره‌هایی از آزادی حرکت اقتصاد بازار به سمت مالکیت خصوصی و رقابت است. نقش دولت را در تولید کالای عمومی و جلوگیری از انحصار می‌داند، به همین جهت تمام دوران زندگی خود را صرف پی‌ریزی و ترویج قوانین طبیعی حاکم بر مردم در جامعه نمود. چارچوب آموزه‌های آدام اسمیت **دفاع از آزادی مدنی، دولت محدود و تحت حاکمیت قانون**، مالکیت خصوصی، و باور به لسه فر[1] و بازار آزاد است. سیستم آزادی طبیعی که در آن هر فرد برای تعقیب و گسترش منافع شخصی باید آزاد باشد، تا زمانی به درستی عمل می‌نماید که هر فردی که در تعقیب نفع شخصی خویش است، از قوانین عدالت اجتماعی تخطی ننماید و تا آنجا این آزادی محترم است که تعقیب نفع شخصی، منافع جمعی را نیز تامین کند، این یکی از بن‌مایه‌هایی است که بینش و بنیان‌های لیبرالیسم کلاسیک[2] از آن شکل گرفت. سرچشمه این تفکر برخاسته از کشورهای هلند و انگلستان بود که به آزادی‌های فردی و مذهبی اعتقاد داشتند و جنگ‌های مذهبی را احمقانه می‌دانستند. برای تجارت، صنعت، طبقه متوسط، انباشت ثروت و سرمایه و حقوق مالکیت احترام قائل بودند. این تفکر درکی روان‌شناسانه از آزادی شخصی، قانون طبیعی، فایده‌گرایی و کاربست آنها در عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی داشتند. در همین راستاست که دولت‌ها نباید وضع‌کننده قوانینی باشند که با قانون طبیعی مخالفت داشته باشند. کتاب ثروت ملل[3] اسمیت با گستره موضوعات و حوزه‌هایی که دربر داشت و همچنین نحوه روش‌شناختی آن، باعث تحول و تکوین در موضوع اقتصاد و شکل‌گیری علم اقتصاد شده است. در

۱- Laissez- Faire رویکردی اقتصادی که طبق آن تراکنش میان افراد باید عاری از هرگونه دخالت دولت باشد. لودیک فن میزس (Misses) در کنار کنش انسانی (Human Action) می‌نویسد: «لسه فر یعنی بگذار تا انسان عادی خود انتخاب و عمل کند. مجبورش مکن که گردن به خواست دیکتاتور نهد.»

2- Classical Liberalism

۳- کتاب آدام اسمیت ثروت ملل (An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations) دربرگیرنده مباحث طبقه‌بندی نیروی کار، اصول و بنیان‌های طبقه‌بندی نیروی کار، محدودیت‌های توسعه بازار، اساس و مصرف پول، قیمت واقعی و پول کالاها، قیمت نیروی کار و پول، اجزای قیمت کالاها، قیمت واقعی و قیمت بازار، دستمزد و نیروی کار، سود سرمایه، دستمزد و سود، اجاره و زمین، طبیعت انباشت و اشتغال، تقسیم‌بندی ذخایر، پول به‌عنوان یکی از ذخایر، انباشت سرمایه، کارایی و عدم کارایی نیروی کار، روش‌های مختلف به‌کارگیری سرمایه، تفاوت در توانگری ملل، طبیعت پیشرفت و توانگری ملل، تفاوت در کشاورزی از سقوط امپراطوری روم، ظهور و پیشرفت شهرها بعد از سقوط روم، آثار نشر تجارت در بهبود کشور، اصول و بنیان‌های تجارت، محدودیت‌ها برای ورود کالاهایی که در داخل می‌توان تولید کرد، حقوق دولت، معاهده‌های تجاری، مستعمرات و مشترک‌المنافع ... است.

تحول و تکوین آرا و نظرات اسمیت است که رویکردهای اقتصاد بازار[1] شکل می‌گیرد. اقتصاد بازار، سیستمی است که در آن تولید و توزیع کالاها و خدمات با مکانیزم بازار آزاد و توسط سیستم قیمت آزاد هدایت می‌شود. اسمیت در این باره می‌گوید:

«شخصی که فقط به منافع خود می‌اندیشد توسط یک **دست نامرئی** به جایی می‌رود که با خواسته او مطابقت ندارد. این وضعیت برای جامعه‌ای که او بخشی از آن نبوده همیشه بد نیست. هر فرد با دنبال کردن مداوم علایق خود، علایق جامعه را به‌طور مؤثر ارتقا می‌دهد. من هرگز از کسانی که بر تجارت کالای مشترک (غیررقابتی) اثر گذاشته‌اند، چیز خوبی سراغ ندارم.»[2]

مفهوم دست نامرئی تقریباً همیشه فراتر از استفاده اصلی اسمیت در ادبیات اقتصادی تعمیم داده شده است. درحالی‌که در میان اقتصاددانان قرن ۲۰ همچون آلفرد مارشال در کتاب درسی اصول اقتصاد[3] و ویلیام استنلی جونز[4] بهره‌ای از دست نامرئی در کارهای خود نداشته‌اند. برعکس پل ساموئلسون در کتاب درسی خود[5] از آن بهره گرفت.

در رابطه با جوهره دست نامرئی[6] و اینکه آیا آن براساس اعتقادات الهی پی‌ریزی شده یا امری است زمینی و ساختنی، اسمیت به صورت صریح بدان نپرداخته است.

1- Market Economy

۲- ثروت ملل، فصل ۲، پاراگراف نهم

3- Marshal Alfred: Principal of Economics (1890)

٦ جلد کتاب‌های او دربرگیرنده حوزه‌های معرفی اقتصاد، اساس و بنیان‌های اقتصاد، قوانین اقتصادی، نظام مطالعات اقتصادی، ثروت، تولید، مصرف، درآمد، سرمایه، سطح‌بندی تقاضا، کشش نیازها، ارزش و مطلوبیت، حاصلخیزی زمین، قانون بازده نزولی، رشد جمعیت، بهداشت و سلامت جمعیت، آموزش و تعلیم صنعتی، رشد ثروت، سازمان صنعتی، سازمان صنعتی و تقسیم‌بندی نیروی کار، تخصص تولید مقیاس وسیع، مدیریت تجاری، ... می‌باشد.

4- Jovons W.S. : The Theory of Political Economy (1871)

این کتاب دربرگیرنده نظریه‌های رضایت و رنج، مطلوبیت، مبادله، نیروی کار، اجاره و سرمایه می‌باشد.

5- Samuelson, Paul: Economics (1948)

کتاب دربرگیرنده مفاهیم اساسی، اقتصاد خرد، تقاضا، عرضه و بازار، عوامل تولید کار، سرمایه و زمین، کاربردهای اقتصاد، اقتصاد کلان، رشد و نوسانات تجاری، رشد و توسعه و جهانی شدن است.

٦- Invisible Hand دست نامرئی که آدام اسمیت در هماهنگ کردن و هماهنگ شدن «منافع شخصی- منافع اجتماعی» از آن بهره گرفته است. این موضوع برگرفته از عبارت دست راهنما (Guide Hand) است که استاد آدام اسمیت، فرانسیس هاچسون از آن بهره می‌گرفت. هاچسون از مبلغان پرشور حقوق طبیعی است. براساس این دیدگاه، محور اصلی حقوق طبیعی این است که نظمی طبیعی بر حیات افراد و جامعه بشری حاکم است. هاچسون بر این باور است که مهم‌ترین اصل اخلاقی، توسعه خوشبختی بشریت است. او بر این باور بود که شناخت خوب، بد، خیر و شر بدون ادراک ذات باریتعالی امکان‌پذیر است و می‌توان با بهره‌گیری از دست راهنما نظم، تعادل و خوشبختی را در جامعه پی‌ریزی کرد. یعنی با ایجاد هماهنگی بین فعالیت‌های انسان‌ها از طریق دست راهنما به پیدایش رفاه اجتماعی رسید. انسان‌ها با غرایزی که دارند و با عقل سلیمی که دارند، بدون آن‌که قصدی داشته باشند برای خوشبختی خود به خوشبختی دیگران نیز یاری می‌رسانند. اسمیت آن چنان تحت تأثیر هاچسون قرار گرفت که اولین اثر خود را با انتشار نظریه عواطف اخلاقی ابراز داشت. در این کتاب اسمیت به بررسی

در رابطه با اعتقادات دینی اسمیت گفته می‌شود که به‌لحاظ مبانی اعتقادی که داشت، بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه اکسفورد به او پیشنهاد داشتن مسئولیت در کلیسای انگلستان[1] که از جایگاه بالایی برخوردار بود به او داده شد که او نپذیرفت. رونالد کوز، اسمیت را فردی خداپرست شناسایی کرده که اگرچه به‌طور صریح در ادبیات اقتصادی خود از خداوند یاد نمی‌کند، اما کار خود و نظرات خود را با پذیرش وجود «معمار بزرگ هستی»[2] پی‌ریزی کرده است.[3] بسیاری دیگر از پژوهشگران بر این باورند که فلسفه اقتصادی و اجتماعی و گفتمان اسمیت، به‌طور ذاتی براساس باور به یک نگرش الهی است. از نظر موازین منطقی، نظام اجتماعی مورد نظر اسمیت براساس باور به خداوند و عمل او در طبیعت است و دست نامرئی او جوهره‌اش نه زمینی بلکه براساس فطرت انسانی و طبیعی او شکل گرفته است.[4]

دو کتاب ثروت ملل و نظریه عواطف یا احساسات روحی، جزئی از یک طرح گسترده و وسیع جهت نشان دادن مبدأ و تکامل فرهنگ، تفکر و قانون است. مارک بلاگ می گوید: بسیاری بر این باورند که کتاب نظریه عواطف یا احساسات روحی نسبت به کتاب ثروت ملل، ناموفق بوده است. درحالی‌که اینطور نیست و این کتاب درصدد پی‌ریزی نظام‌سازی برای علوم اجتماعی بوده است. ازاین‌رو اسمیت نه فقط یک اقتصاددان بود، بلکه متفکری نظام‌ساز بوده است که به مسئله ارزش و توزیع درآمد پرداخت و تا پیدایش مکتب مطلوبیت نهایی شکل اولیه داد و به همین خاطر است که ما اسمیت را اقتصاددانی سیاسی می‌دانیم.

اسمیت در سفر سه ساله به فرانسه، تماس‌هایی با اقتصاددانانی همچون فرانسوا کنه، تورگو، ژان ژاک روسو و ولتر داشت. او در بازگشت از فرانسه در سال ۱۷٦٦ کتاب

نظرات افلاطون، ارسطو، رنو، هابز، لاک، هیوم و هاچسون پرداخته است. این کتاب پایه فلسفی و نگرشی اسمیت در خلق کتاب ثروت ملل است. اسمیت در دو کتاب، سه بار از دست نامرئی بهره گرفته، دو بار در کتاب عواطف اخلاقی بخش چهارم و فصل اول و یک بار در کتاب ثروت ملل (جلد چهارم، فصل دوم). در بین اقتصاددانان بعد از اسمیت همچون مالتوس، ریکاردو، مارشال و تا قرن ۲۰، عبارت دست نامرئی از جایگاهی برخوردار نبود. پل ساموئلسون در کتاب درسی اقتصاد این واژه را در سال ۱۹٤۸ مورد استفاده قرار داد.

این دست نامرئی هماهنگ‌کننده منافع شخصی با منافع جمعی و اجتماعی است. کارایی و اثربخشی این دست در اقتصاد است که از شرایط رقابت کامل برخوردار باشد. اولین بار اسمیت با تأثیرگیری از هاچسون مفهوم دست نامرئی را در کتاب عواطف انسانی و در فصل اول آن به‌کار گرفته است.

1- Church of England
2- Great Architect of the Universe
3- Coase, Adam Smith's Views of Men, Journal of law and Economic (1976), Vol. 19, Issue 3, pp. 529-546
4- Hill L. : The Hidden Theology of Adam Smith, European Journal of the History of Economic Thought, 2001, 8(1), 1-29, ISSN 0967256714695936

ثروت ملل را نوشت. این کتاب ۵ فصل دارد که دو فصل اول آن الهام‌بخش کارهای بعدی دیگران بوده است. اسمیت علت اصلی ثروت ملل را در تقسیم کار می‌داند. تفاوت قیمت بازار و قیمت طبیعی را توضیح می‌دهد. مطالب قسمت سوم تا پنجم کتاب به توسعه اقتصادی اروپا پس از سقوط امپراطوری روم، انتقاد از سیاست‌های استعماری ملل اروپایی، تاریخ رشد ارتش‌ها، تاریخ آموزش و پرورش در قرون وسطی و سقوط قدرت کلیسا می‌پردازد. اسمیت درواقع نابغه‌ای پیشگام در نظریه انتخاب اجتماعی و نظریه مقررات اقتصادی است که در قرن ۲۰ با نام اقتصاددانانی همچون جیمز بوکانان و جورج استیگلر پیوند خورده است.[۱]

جوزف شومپیتر نیز معتقد است که صرف‌نظر از اینکه اسمیت از عقاید نویسندگان قبل از خود استفاده کرده یا نه، باید گفت کتاب او اساساً فاقد هرگونه تحلیل جدیدی است که در سال ۱۷۷٦ میلادی تازگی داشته باشد. مکتب فیزیوکراسی الهام‌بخش مطالعات اسمیت است. شومپیتر می‌گوید:

«اسمیت در حالی شراب این مکتب را دور ریخت بلکه بطری‌های آن را نگه داشت و آنها را با شراب خود پر کرد.»[۲]

نظریه اسمیت در رابطه با مزیت مطلق[۳] نیز یکی از سازندگان پایه‌های علم اقتصاد گردید. در چارچوب این نظریه، مزیت عبارت است از توانایی تولید یک کالا با بالاترین کیفیت نسبت به دیگران. این امر در عرصه تجارت بین‌الملل این جهت‌گیری را نشان می‌دهد که کشورهایی که در تولید یک کالا یا چند کالا از مزیت برخوردارند، تنها باید آن کالایی را تولید نمایند که در آن از مزیت برخوردار باشند و کالاهای دیگر مورد نیاز خود را از کشورهایی وارد کنند که در تولید آن کالاها از مزیت برخوردار باشند. این امر افزایش تولید، پایین آمدن قیمت‌ها و بالا بردن رضایت و رفاه مردم را در پی خواهد داشت. فرایندهای شکل‌گیری مزیت و برخورداری از آن است که رشد، توسعه و ثروت بیشتر را فراهم می‌سازد نه ذخیره کردن طلا و نقره که در باور نظریه‌پردازان مرکانتلیسم و فیزیوکرات‌ها تجلی داشت.

۱- بلاگ- مارک، اقتصاددانان بزرگ جهان، ترجمه حسن گلریز، انتشارات نی، ۱۳۷۵، صفحات ۱۰-۸

۲- تفضلی- فریدون، صفحه ۸٦

3- Absolute Advantage

برخلاف هیوم، آدام اسمیت به بخش کشاورزی اهمیت داده و به اقتصاددانان فرانسوی و مکتب فیزیوکراسی و اهمیت آنها به کشاورزی احترام می‌گذاشت. اسمیت باور داشت که کم بها دادن به راحتی‌ها و آسودگی‌ها از بالاترین درجه پستی و تحقیر انسانی است و با این منطق بر این باور بود که می توان انسان را ترغیب کرد تا از طریق مصرف کالا در سطحی بالاتر از نیازهایش، تلاش‌های اقتصادی خود را افزون بخشد.

شرایط برای رشد اقتصادی از نظر اسمیت، تکیه بر عوامل سه‌گانه تولید: کار، زمین و سرمایه است. سرمایه و انباشت سرمایه با بسط نظامات تولید، موجبات گسترش بازارها و تقسیم کار بالاتر را فراهم می کند. فرایندهایی که بهره‌گیری از مزیت‌های نسبی منطقه‌ای و بین‌المللی را ضروری می‌سازد. به همین جهت امر تقسیم کار و چگونگی تأثیر تقسیم کار بر افزایش بهره‌وری، وسعت بازار و انباشت سرمایه، یکی از کانون‌های اصلی فکری اوست. فرایندهای خودالقایی مورد نظر اسمیت از افزایش مقدار سرمایه‌گذاری توسعه و گسترش بازار، باعث افزایش سود تولیدکنندگان و افزایش مجدد سرمایه‌گذاری‌ها می‌شود. فرایندهایی با آثار گسترده، تقسیم کار در تولیدات کالاها و تقسیم کار بین مناطق جغرافیایی و بخش‌های اقتصادی. اسمیت به بسط آموزش عمومی تأکید داشت و نیروی کار مولد را آن می‌دانست که بتواند به ارزش محصولی که تولید می‌کند بیفزاید.

اسمیت به نقش سازنده دولت در جریان فرایندهای اقتصاد باور دارد. حداقل وظایف دولت تحت یک نظام طبیعی را این چنین بیان می‌کند:

«براساس این نظام به‌طور طبیعی آزاد، دولت تنها دارای سه وظیفه است که بایستی بدان عمل کند. این سه وظیفه دارای اهمیت زیادی است هرچند که ساده و درک آن آسان است. این سه وظیفه عبارت‌اند از: وظیفه حمایت از جامعه در مقابل تجاوزات و تهدیدات دیگر جوامع مستقل، وظیفه حمایت از هر فرد جامعه در مقابل بی‌عدالتی‌ها و زورگویی‌های دیگر افراد جامعه، به عبارت دیگر ایجاد تشکیلاتی مشخص به منظور تأمین عدالت در جامعه و بالاخره وظیفه ایجاد و تأمین برخی کالاها و خدمات عمومی مشخص و برخی نهاده‌های اجتماعی که هیچ فرد یا گروه اجتماعی کوچک به دلیل منافعشان هرگز تن به ایجاد و تأمین آن نمی‌دهند. زیرا سود به‌دست آمده هیچ‌گاه نمی‌تواند مخارج

انجام شـده توسـط فرد یا گروه اجتماعی خاص را بپوشـاند، هرچند که ممکن است این کارها بازده بیشتری برای کل جامعه دربر داشته باشد.»[۱]

تفکر اسمیت و اعتقادات او به جایگاه مهم قوانین طبیعی و الزام دولت به عدم تخطی از آن باعث شـد که در اسـمیت و پیروان او خواهان برپایی و شـکل‌گیری دولت‌های متکی به پارلمان و نه پادشـاه باشـند. درحالی‌که پیروان مکتب فیزیوکراسـی زیاد با آزادی میانه خوبی نداشته و از حکومت‌های مطلقه پادشاهی دفاع می‌کردند. حکومت مطلوب این‌ها، حکومت سـلطنت موروثی، مقتدر و مرکزی بود. درحالی‌که به باور اسـمیت، نظام اقتصادی و اجتماعی واقعیتی خودجوش و خودساز است که به‌وجودآوردنی نیست، به صورت طبیعی به وجود می‌آید و باید از آن صیانت کرد و آن را بالنده کرد نه محدود. حکومت‌های اسـتبدادی و مطلقه، محدودکننده این فرایندهای پیش‌برنده هسـتند. حکومت‌ها با مانع‌تراشـی های بیجا ناشـی از جنون، قوانین انسـانی را مختل می‌سـازند. درحالی‌که ملت‌ها بدون بهره‌مندی از آزادی و عدالت کامل نمی‌توانند به ثروت و آبادی برسـند. دولت در پارادایم فکری اسـمیت، نمی‌تواند ایجادکننده آزادی و عدالت کامل باشـد بلکه این‌ها اموری هسـتند که از نظم خودجوش بازار، به صـورت طبیعی و مهم‌تر به شکل مطلوب‌تر، زایش و گشایش پیدا می‌کند.

۱۶-۱۲-۳-۳- جرمی بنتام

بنتام[۲] در کتاب اصـول اخلاقیات و قانون‌گذاری خود در سـال ۱۷۸۹، به اصـل سـودمندگرایی پرداخته و از آن دفاع کرده اسـت. بنتام بر این باور اسـت که طبیعت، نوع بشـر را در انقیاد دو نیروی مطلق «درد» و «لذت» قرار داده اسـت. این رویکرد بر تمامی

۱- منبع قبل، صفحات ۱۰۳-۱۰۲

۲- Jeremy Bentham (1748-1832) فیلسـوف، حقوقدان و اصـلاح‌گر اجتماعی انگلیسـی و بنیانگذار مکتب سـودمندگرایی (Utilitarianism) اسـت. یک جنبش سیاسـی به نام بنتامیسـت‌ها که دنبال اصـلاحات اجتماعی و قانونی مطابق با آرای بنتام بود شـکل گرفت. این جنبش، درپی تغییراتی در باب دارایی‌ها، مالیات، فقر، حق رأی و قوانین رفتار با حیوانات بودند که بسـیاری از آنها در لایحه اصـلاحات ۱۸۳۲ به قانون تبدیل شـد و باعث گشـایش‌هایی در زندگی افراد جامعه گردید. بخشـی از آثار او عبارت‌اند از:

- اصول اخلاق و قانون‌گذاری ((An Introduction to the Principles of Morals and Legislation (1780))
- شکاف در حکومت ((A Fragment on Government (1776))
- کتاب سفسطه ((The Book of Fallacies (1824))
- دفاع از رباخواری ((Defence of Usury (1802))، Theory of Legislation
- اساس و اصول مجازات ((The Rationale of Punishment (1830))
- نظام‌نامه قانون اساسی ((Constitutional Code (1830))

اعمال، گفتار و افکار بشر حاکم است. به عبارت دیگر به‌خاطر این دو نیرو است که بشر فعالیت می‌کند یا تصمیم به انجام کار می‌گیرد. این دو نیرو در هدایت تمامی افکار و اندیشه‌های بشر نقش بازی می‌کند.

او با بهره‌گیری از این اصل، رویکردی را در عرصه حکومت اعلام می‌دارد که هدف از وضع هر قانون و اعمال آن باید بر این اصل استوار باشد که خوشی و آسایش را برای حداکثر افراد جامعه فراهم سازد. او در دفاع از اصل سودمندگرایی می‌گوید که هر عملی که انجام می‌پذیرد باید در آن سود و فایده‌ای را جست‌وجو کرد. سود و فایده را در لذت باور داشت که هر آنچه لذت‌بخش است، سودمند نیز هست. ازاین‌رو از میان امکانات و فرصت‌های مختلفی که در برابر ما قرار می‌گیرد، باید آن امکانی را انتخاب نماییم که بیشترین سعادت یا لذت را برای بیشترین تعداد افراد جامعه باعث شود. غایت و هدف قانون‌گذاری باید سعادت مردم باشد و اصل راهنما برای قانون‌گذاری باید سودمندی همگان باشد. جهت تحقق این اصل باید مفهوم مشخص و دقیقی از سودمندی داشت. دوم حاکمیت مطلق این اصل و برتری آن را بر سایر اصول قانون‌گذاری پذیرفت و در اجرای این اصل نیز هیچ استثنایی را در هیچ مورد قائل نبود. به‌لحاظ اهمیت این اصل باید نوعی روش محاسبه یا حساب اخلاقی برای آن پیدا کرد.[۱] بنتام معتقد است که جست‌وجوی لذت و گریز از درد، تنها غایت و هدف آدمی است حتی در لحظه‌ای که انسان بزرگ‌ترین لذت را از خود دریغ می‌کند یا دردهای سنگین را برای خود هموار می‌کند نیز به دنبال لذتی دیگر است. حتی ایثار و گذشت را برای کسب لذتی بالاتر اعلام می‌کند.

بنتام برخلاف متفکران قرن ۱۸ و ۱۹ انگلستان که مشرب تدریجی تکاملی و محافظه‌کاری داشتند، رفتاری انقلابی و متفاوت از متفکران زمان خود و بیشتر شبیه انقلابیون فرانسوی داشت. متفکران انگلیسی این دوره همگی به سیر تکاملی طبیعی و اینکه فهم و توانایی انسانی می‌تواند تسریع‌کننده سیر تکاملی باشد، اما نمی‌تواند تغییرات اساسی در فرایندهای تکاملی داشته باشد، باور داشتند؛ اما بنتام به سیر منظم تکامل باور نداشته و اعتقاد به نامنظم بودن این مسیر تکاملی داشت و به همین جهت

۱- جونز- ویلیام‌تامس، خداوندان اندیشه سیاسی، ازماکیاول تا بنتام (جلد دوم)، ترجمه علی رامین، انتشارات علمی و فرهنگی، صفحات ۱۰۹۶-۱۰۷۵

می‌گفت «اکنون» ادامه «گذشته» نیست و می‌توان قطع رابطه داشت و سپس جامعه و جهان را بر نظام و پایه‌ای مطلوب استوار کرد.

بنتام طبق اصل سودمندی خود، خواستار انجام اصلاحات اساسی در حکومت انگلستان بود و خواستار حکومت یک اکثریت دموکراتیک در کشور بود تا بتوان از این طریق حداکثر سودمندی را برای کشور به ارمغان آورد. او کار حکومت را به فن پزشکی تشبیه می‌کرد و بر این باور بود که کار قانون‌گذار همانند یک پزشک میان چند درد و شر گزینش دارد. وضع هر قانونی به هر حال یک شر است برای ایجاد محدودیت در عرصه آزادی. ازاین‌رو قانون‌گذار باید از دو امر یقین کند:

- اول اینکه همواره حوادثی که او می‌کوشد از آنها جلوگیری کند، درواقع شر هستند و
- دوم اینکه این شرها بزرگ‌تر از شرهایی هستند که او در قالب وسیله از آنها استفاده می‌کند.

او ضمانت اجرای جسمی یا طبیعی، ضمانت اجرای اخلاقی، ضمانت اجرای سیاسی، ضمانت اجرای مذهبی همه را براساس اصول سودمندی خود به تحلیل و قاعده می‌کشاند. اصول سودمندی بنتام، معیاری برای آزمایش هر نهاد موجود و هر قانون پیشنهاد شده را پیش‌روی متفکران و سیاستگذاران قرار داد. او در این رابطه می‌گوید:

«بعضی افراد ممکن است از این امر حیرت کنند که چرا آزادی در میان غایات اصلی قانون گنجانده نشده است. باید گفت اگر آزادی را شاخه‌ای از امنیت تلقی کنیم، آزادی فردی عبارت از امنیت در برابر انواعی از مظالم است که دامن‌گیر افراد می‌شود، حال آن‌که آنچه آزادی سیاسی خوانده می‌شود نیز شاخه‌ای از امنیت است یعنی امنیت در مقابل بی‌عدالتی. آنچه به نفع امنیت انجام می‌گیرد ممکن است درعین‌حال موجب تأمین معاش و فراوانی بشود، ولی ممکن است اوضاع و احوالی پیش آید که در آن آشتی بین این دو هدف (**امنیت– عدالت**) ممکن نباشد و تدبیری که برای یک اصل مستفاد می‌شود، مغایر اصل دیگر باشد. برای مثال ممکن است برابری، چنان توزیعی از مالکیت را ایجاب کند که با امنیت ناسازگار باشد. هنگامی که بین این دو هدف در حقیقت برخورد و تعارضی روی دهد، باید تشخیص دهیم که کدام یک باید حاکم شود. در نظر

اول روشن است که معاش و امنیت از حیث اهمیت در مرتبه والا و یکسان قرار دارند، اما باید گفت امنیت، هدف اصلی و درواقع بالاترین هدف و فراوانی و برابری آشکارا از امنیت، اهمیت کمتری دارند. در حقیقت بدون امنیت، برابری حتی یک روز نمی‌پاید و بدون معاش، فراوانی هر آینه محال است. **معاش و امنیت**، عین زندگی است و زیورهای زندگی‌اند. از برابری فقط هنگامی می‌توان جانبداری کرد که به امنیت آسیبی نرساند و نیز ما را در توقعاتی که از قانون داریم، نومید نکند و ترتیبی را که در توزیع حقوق عملاً مورد توافق قرار گرفته و فیصله یافته است، بر هم نزند.»[۱]

بنتام در رابطه با مالکیت می‌گوید:

«مالکیت چیزی جز اساس انتظار و توقع معینی نیست یعنی انتظار و توقع کسب برخی امتیازات از چیزی که اکنون در تملک ماست. امنیت مالکیت به این معنی است که در انتظاراتی که افراد براساس قانون برای داشتن نصیب معینی از ثروت دارند، هیچ اختلالی پدید نیاید. قانون‌گذار باید به چنین انتظاراتی رحمت بسیار نهد زیرا این‌ها انتظاراتی هستند که او خود به وجود آورده است. قانون‌گذار باید شیوه توزیعی را که عملاً از این نهاد و بسترهای مالکیت شکل گیرد، حفظ نماید.»[۲]

بنتام با نظام توزیع مخالفت دارد و در این باره می‌گوید:

«چگونه ممکن است نظام جدیدی را در توزیع اموال ایجاد کنیم بی‌آن‌که از افراد چیزی را که از قبل مالک آن بوده‌اند، بگیریم؟ چگونه می‌توانید یک تن را از مال خود محروم کنید بی‌آن‌که امنیت همگان را به خطر لندازید. در این صورت بر سر امنیت، صناعت و سعادت چه خواهد آمد.»[۳]

بنتام به نحوی مؤثر هواخواه پشتیبانی دولت از تهیدستان است. او پس از ارائه تصویری زنده از رنج و محرومیت افراد تهیدست اعلام می‌دارد که علاوه بر اقدامات سازمان دولتی خاص که مأمور کمک به تهیدستان است، فقط دو راه برای تخفیف آلام آنان وجود دارد: یکی پس‌لنداز و دیگری کمک‌های داوطلبانه. لیکن هیچیک از این دو وافی

۱- منبع قبل، صفحات ۱۰۹۱-۱۰۹۰

۲- منبع قبل، صفحات ۱۰۹۲-۱۰۹۱

۳- منبع قبل، صفحات ۱۰۹۲-۱۰۹۱

به مقصود نیست. در رابطه با میزان کمک قانونی یعنی کمک اجباری، میزان آن نباید از حدود ضروریات ساده تجاوز کند زیرا فراتر رفتن از این حد به معنی تحمیل باری گران بر کوشندگان به سود تن‌آسایان است.[۱]

بنتام یکی از مهم‌ترین وظایف دولت را حمایت از مالکیت خصوصی می‌داند. نظر او بر داشتن یک غایت روشن و تردیدناپذیر یعنی لذت و سودمندگرایی است. امروزه در تعاملات اقتصادی و اجتماعی برخلاف نظریه جان لاک که با تکیه بر حقوق طبیعی افراد، ساختار یک دولت اخلاقی و قانونی را پی‌ریزی کرد، بیشترین قوانینی که مورد بررسی و تصویب قرار می‌گیرد، دیگر مرسوم نیست که توجه کنند تا چه میزان این قوانین بر حق هستند (لاک) بلکه می‌گویند: چه سودی دارد و خوب است پس سعادت و رفاه بیشتری را به بار می آورد. (بنتام)

بنتام حاکمیت پادشاه را قبول نداشته و بر این باور است که یک حکومت خوب، قدرت‌ها را تقسیم می‌کند. از هر یک از آنها تشویق به عمل می‌آورد که مراقب قدرت‌های دیگر باشند. آزادی مطبوعات، آزادی تجمع آرام و آزادی مخالفت را مجاز می شمرد. به‌عنوان آخرین تدبیر، انقلاب ممکن است کمتر از تسلیم خفقان‌آور در برابر ظلم و ستم برای کشور زیان‌بار باشد.[۲]

اصل حد اعلای خوشبختی که بنتام مطرح کرد، بعداً مورد عمل جان استوارت میل در سال ۱۸۶۳ قرار گرفت و نام مذهب سوداگری (سودخواهی) بر آن نهاد. بنتام نیز اصل خوشبختی خود را از هیوم و دیگران اقتباس کرده بود. بنتام، هر چه می‌گفت به‌کار می‌بست زیرا زندگی خود را وقف مجموعه مفصلی از پیشنهادهای اصلاحی در قوانین کرده بود. تلاش برای حق رأی را برای تمام افراد بالغ ذکور باسواد، رأی مخفی، آزادی تجارت، بهداشت عمومی، بهبود وضع زندان‌ها، منزه کردن دستگاه قضایی، از میان بردن مجلس اعیان، نوسازی و تدوین قوانین به نحوی که برای افراد عادی قابل درک باشند و گسترش حقوق بین‌الملل. امری که بعداً فیلسوفانی هم مانند جیمز و جان استوارت میل و دیوید ریکاردو را به دنبال خود کشید، ازجمله کارها و اقدامات اوست.[۳]

۱- منبع قبل، صفحه ۱۰۹۱

۲- این مطالب در سال انتشار اعلامیه استقلال آمریکا منتشر شد. رجوع شود به:
دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب روسو و انقلاب، جلد دوم، صفحات ۱۰۰۱-۱۰۰۰

۳- منبع قبل، صفحه ۱۰۰۱

۱۶-۱۲-۳-٤- رابرت مالتوس

مالتوس بر این باور بود که رشـد جمعیت، تحت تأثیر تمایلات و علایق جنسـی زن و مرد بوده و یک عامل فیزیولوژیک ثابت است که علت اصلی رشد هندسی جمعیت را فراهم می‌سـازد، درحالی‌که زمین در هر جامعه‌ای محدود اسـت و حداکثر بازدهی که دارد، ثابت است. اگر بین این دو بازدهی صعودی و ثابت، تعادل و توازنی برقرار نشود، جامعه به طرف فقر و میرایی کشـیده می‌شـود؛ اما اگر کنترل جمعیت را داشـته باشـیم، می‌توانیم از این فاجعه جلوگیری کنیم.

مالتوس[1] در رساله‌ای در بیان اصل جمعیت[2]، استدلال کرد که بالا بردن سطح دستمزدها بیهوده است و سودی به بار نمی‌آورد زیرا افزایش دستمزد موجب افزایش درآمد و این امر موجب افزایش تعداد افراد خانواده و جمعیت می‌شـود. این افزایش دسـتمزد و جمعیت، منجر به فشـار جمعیت بر عرضـه مواد غذایی می‌شـود. عدم تعادل بین تقاضـا برای غذا که بر اثر رشـد جمعیت به صـورت تصـاعد هندسـی جمعیت و عرضـه مواد غذایی که با رشـد به‌صـورت تصـاعد حسـابی افزایش می‌یابد، به‌زودی موجبات فقر و بدبختی جمعیت و کارگران را فراهم می‌کند.[3] این امر نابرابری بین آدمیان را مسـتمر خواهد ساخت ازاین‌رو باید پذیرفت که جمعیت نمی‌تواند بیشتر از حداقل عرضه مواد غذایی افزایش داشته باشد. اگر چاره‌اندیشی نشود، نسل انسان به سمت پرتگاه حرکت

۱- Thomas Robert Malthus (1766-1834) از متفکران انگلیسی و نظریه‌پرداز در حوزه‌های جمعیت‌شناسی و اقتصاد سیاسی. او در دانشگاه کمبریج به تحصیل الهیات پرداخت. در سال ۱۸۰۵ استاد تاریخ و اقتصاد شد و همچنین کشیش کلیسا گردید. مالتوس سؤالاتی از قبیل اینکه چه عواملی موجب پیشرفت و ترقی جامعه انسانی بوده و چه عواملی مانع پیشرفت و حرکت به سوی رفاه و خوشبختی شده است؟ و چگونه می‌توان بخشی از علل عقب‌افتادگی را درمان کرد. در این جدال فکری که مالتوس برای حل و فصل این سؤالات داشت، به عامل جمعیت و تولیدمثل به‌عنوان مسئله بنیادین رسید و آثار خود را بر این اساس شکل داد و به این رویکرد رسید که جمعیت نمی‌تواند جلوتر از عرضه عادی خوراک رشد داشته باشد و باید برای جلوگیری از فزونی گرفتن رشد جمعیت بر رشد مواد غذایی، کنترل‌های اخلاقی، آموزشی و ارادی هموار کرد. بعضی بر این باورند که کتاب مالتوس در رابطه با جمعیت درواقع تحقیقی درباره علل فقر ملل است، یعنی کتابی در مقابل نظریه ثروت ملل آدام اسمیت. او با اینکه طرفدار محدود کردن رشد جمعیت بود، خود ٦ فرزند داشت.

۲- بخشی از آثار او در رابطه با جمعیت، دلیل رشد جمعیت به نرخ تصاعد هندسی، مواد غذایی و دلیل رشد حسابی آن، چگونگی تعادل‌بخشی بین جمعیت و غذا، چگونگی حمایت و عدم حمایت از کشاورزی، مقوله اجاره، اراضی مرغوب و نامرغوب و هزینه‌های تولید آن ... عبارت‌اند از:

- رساله‌ای درباره اصول جمعیت، چاپ اول در سال ۱۷۹۸ و چاپ دوم و کامل‌تر ۱۸۱۷-۱۸۰۳ (Essay on the Principle of Population (1798)
- Definitions in Political Economy (1827)
- Observations on the Effects of the Corn Laws (1814)
- The Grounds of an Opinion on the Policy of Restricting the Importation Foreign Corn (1815)
- An inquiry into the Nature and Progress of Rent (1815)
- The Measure of Value Stated and Illusrated (1823)

3- Malthusian Trap (Malthusian Spectre)

خواهد کرد. انسان در قحطی مواد غذایی نه چیزی به‌دست می‌آورد درحالی‌که بیماری‌های خفته در تاریخ همانند وبا و طاعون را به دنیای بشریت برگردانده، امری که خود تسریع‌کننده نابودی انسان و نژاد آن است.

مالتوس در سال ۱۸۰۳ متن تجدیدنظر شده کتاب خود، رساله‌ای درباره اصول جمعیت را منتشر کرد و با سرسختی بر عقاید خود اصرار ورزید و قانون آهنین دستمزد خویش را مطرح ساخت مبنی بر اینکه میزان دستمزد کارگران همیشه باید با توجه به تناسب عرضه نیروی کارگر و در تعامل با تقاضای نیروی کار تنظیم گردد. زیرا انسان بیش از توجه به بالا بردن سطح زندگی خود، تمایل به افزایش رشد جمعیت[1] خانواده خود دارد.[2]

نظریه او درباره رشد جمعیت و کمبود غذا و همچنین اجاره یا رانت موردتوجه اقتصاددانان به‌ویژه دیوید ریکاردو قرار گرفت. مالتوس از اجاره (بازده سرمایه‌گذاری در املاک و زمین‌های کشاورزی) دفاع کرده و آن را به‌مثابه پاداش شهامت و کیاست زمان حاضر و پایمردی و استواری یا زیرکی و حیله‌گری زمان گذشته تلقی می‌کرد.[3] از نظر مالتوس زمین و به‌لحاظ کمیت محدود و به‌لحاظ کیفی نیز ناهمسان است. رشد جمعیت، گرایش به اراضی نامرغوب را شکل می‌دهد، اراضی که بازدهی کم دارند. نظرات مالتوس بر پایه این سؤالات قرار دارد که اصولاً چه عواملی موجب پیشرفت و ترقی جامعه انسانی می‌شود؟ چگونه و به چه ترتیب می‌توان این علل را پیش‌بینی کرد؟ چه عواملی مانع پیشرفت نوع بشر و حرکت به سوی رفاه و خوشبختی شده است؟ چقدر احتمال دارد که تمام یا بخشی از این علل در آینده از میان برود؟ در پاسخ به این سؤلات است که رشد جمعیت بیش از اندازه را یکی از علل بدبختی و عدم پیشرفت نوع بشر اعلام می‌کند. اگر بشر براساس عقل و خرد، خود نتواند به جمعیت متناسب با امکانات دست یابد، محدودیت غذایی و تولیدات آن، اجازه نمی‌دهد که رشد جمعیت

1- Utilize Abundance

۲- Iron Law of Wages قانون آهنین دستمزدها، قانون سخت مزدها، قانون سطح معیشت مزدها، متکی بر این است که مزدها به تساوی با سطح حداقل معیشت برای زنده ماندن کارگران گرایش دارد. بر طبق این نظریه اگر مزدها موقتاً بالاتر از سطح معیشت قرار گیرد، رشد جمعیت بیشتر شده و شمار کارگران و عرضه نیروی کار بیشتر شده و بر اثر رقابت بین کارگران، دستمزد مجدد کاهش می‌یابد. برعکس اگر سطح دستمزد پایین‌تر از حداقل معیشت باشد، رشد جمعیت و عرضه نیروی کار کاهش یافته و مزدها به سطح معیشت درمی‌آید.

3- Heilbroner Robert Louis: The Worldly Philosophers, Ch 4 the Gloomy Presentiments of Malthus and David Richardo Touchstono, New York, 1995, ISBN 684-86214

بیش از رشـد مواد غذایی افزایش یابد.[1] ازاین‌رو موهبت بقا فقط بهره موجوداتی اسـت که دارای قوه عاقله باشند. ازاین‌رو مالتوس یکی از صاحب‌نظران اولیه در بحث جمعیت و کنترل جمعیت اسـت. کنترلی هم ارادی و دسـتوری و هم اخلاقی برای محدود کردن رشـد جمعیت و تلاش برای حفظ نسـل که بتوانند به اندازه‌ای که طبیعت به آنها می‌دهد از آن برخوردار شوند.

از نظر مالتوس هر یک از میزان‌های رشـد هندسـی جمعیت و رشـد حسـابی مواد غذایی، فرضـیه‌های خود را دارد. رشـد جمعیت به دلایل تمایلات و علایق جنسـی زن و مرد، یک عامل فیزیولوژیک ثابت اسـت که باعث رشـد هندسـی جمعیت را باعث می‌شـود، درحالی‌که رشـد حسـابی مواد غذایی مبتنی بر قانون بازده نزولی اسـت. مواد غذایی تابع مقدار زمین موجود که ثابت اسـت و تولید آن تابع قانون بازده نزولی اسـت. نقطه ثقل نظریه مالتوس یک ارتباط و بستگی چرخشی فرض شده میان تولید مواد غذایی و تکثیر نسل است.

معادله رشـد اقتصـادی از نظر مالتوس از مباحث کالبدشکافی نرخ رشـد جمعیت، تشـکیل سـرمایه، زمین و میزان باروری آن، نوآوری‌های اشـتغال آفرین، نقش عرضـه و تقاضـا در تعیین نرخ رشـد جمعیت، تشـکیل اتحادیه قدرت‌های تولید با ابزارهای توزیع در جهت تضـمین افزایش مداوم ثروت، شـکل گرفته اسـت. ازاین‌رو یکی از مهم‌ترین کارهای مالتوس این است که او اولین کسی است که مباحث جمعیت را وارد مباحث اقتصـادی کرده است.

مالتوس به رابطه دوطرفه، بده- بسـتان و کنش و واکنش تغییرات در باورها، عادات و رفتارهای اجتماعی با تغییرات عرصـه اقتصـادی، باور داشـت. مالتوس بر این باور اسـت که انسـان باید تدبیری خردمندانه در انتخاب خود ازسـه‌راهی که در مقابل خود دارد، داشـته باشـد. انتخاب راه فقر، راه تقوی و پاکی و راه رذایل اخلاقی، باید انسـان با عقل راه پاکی را انتخاب کند. ازهمین‌رو اسـت که به نظام آموزش همگانی انگلسـتان و محدودیت‌ها در آموزش ندادن به طبقات پایین‌دسـت جامعه، معترض بود و اصـرار به آموزش مردم عادی داشـت. او بر این باور بود که باید جامعه با دسـتیابی به یک نظام

1- Malthus. T.R.: An Essay on the Principle of Population, Ch 1, p. 13, Oxford Worlds Classics Reprint

اجتماعی مناسب، حداکثر رفاه را برای مردم به‌دست آورد.[۱] مالتوس در رابطه با سرمایه‌گذاری بر این باور است که:

«این واقعیت مسلم است که افزایش مداوم و دائمی ثروت بدون افزایش مداوم در موجودی سرمایه امکان‌پذیر نیست و من نمی‌توانم از نظر فکری با لرد لودر ویل موافق باشم که این افزایش بتواند از هیچ طریق دیگری به جز از صرفه‌جویی در منابعی که ممکن است از مصرف باقی مانده باشد و اضافه کردن آن به موجودی سرمایه که ایجاد سود می‌کند یا تبدیل درآمد به سرمایه امکان‌پذیر باشد.»[۲]

برای مالتوس به‌لحاظ باوری که در رابطه رشد جمعیت و رشد مواد غذایی براساس دو تناقص (یکی رشد صعودی هندسی و دیگری رشد صعودی حسابی) و نگرانی که از پیشی گرفتن رشد جمعیت بر رشد مواد غذایی داشت، تأمین امنیت غذایی را بر افزایش ثروت[۳] ترجیح می‌داد. ازاین‌رو از هرگونه حمایت از این رویکرد ازجمله قانون مالیات بر غلات (Corn Laws) دفاع می‌کرد. از نظر مالتوس کمیت محدود زمین و ناهمسانی زمین‌ها در کیفیت و اینکه افزایش جمعیت و نیاز به غذا، گرایش به بهره‌برداری از اراضی نامرغوب‌تر با بازدهی کمتر زمینه های کاهش حاصلخیزی زمین (فرسایش خاک) را فراهم می‌سازد. مالتوس از این وضعیت هشدار بزرگی ساخت و راه چاره را در کنترل جمعیت و برابر کردن نیاز غذایی با عرضه آن دانست. این رویکرد هم در زمان معاصر او موردتوجه سیاست‌مداران و اقتصاددانانی همچون ریکاردو و هم بعداً مدنظر داروین[٤] قرار گرفت، بعضی نیز منتقد او بودند.[٥] در قرن اخیر، نظرات مالتوس از توجه ویژه‌تری در باب نقش جمعیت در ادبیات توسعه پایدار برخوردار شده است. این نظریه‌پردازان از ۲ قرن پیش تاکنون، جزء اولین کسانی بودند که خطر عدم کفایت زمین

۱- مالتوس در نظریه پی‌ریزی نظام اجتماعی با کارکرد حداکثر رفاه تابع نظرات جرمی بنتام ((Jeremy Bentham (1748-1832) بنیانگذار مکتب سودمندگرایی (Utilitarinism) می‌باشد.

2- Malthus T.R.: Principle of Political Economy p. 314

3- Food security was more Important than Maximizing Wealth

٤- چارلز داروین، زیست‌شناس مشهور انگلیسی اعلام کرد که منشأ نظریه وی در نبرد موجودات زنده برای بقا، تا حدی مرهون فکر بلند و اندیشه مالتوس بوده است.

٥- ازجمله منتقدین مالتوس، یکی از استادان او به نام William Godwin، حقوقدان و فیلسوف انگلیسی و مصلح و مدافع عدالت اجتماعی و سیاسی است. او درباره مالتوس گفته: «او نابغه سیاه‌فکر و وحشت است که آتش امید نوع انسان را تا ابد خاموش کرده است.»

برای نگهداری حیات افراد انسانی را که روزی اتفاق می‌افتد احساس و نسبت به آن هشدار دادند و برای علاج آن از جامعه بشری درخواست راه‌حل داشتند. مالتوس درواقع با پیش کشیدن نظریه رشد تصاعد هندسی جمعیت و رشد حسابی مواد غذایی، سؤال و مسئله بزرگی را پیش‌روی قرار داد که امروزه از آن به نام قابلیت کره زمین و کفایت چرخه بازدهی‌های آن برای تأمین نیازها یاد می شود. تقابل این **قدرت قابلیت زیستی**[1] و چگونگی **تأمین نیازها** یا **ظرفیت رد پا و مصرف**[2] امروزه عدم تعادل‌های مادی را در عرصه زیستی ایجاد کرده که از بزرگ‌ترین ابرچالش‌های روزگار پایانی قرن ۲۰ و شروع قرن ۲۱ بوده است. رویکردهای توسعه پایدار در قرن ۲۱ درصدد یافتن راهکارهایی برای ایجاد تعادل و توازن پایدار بین دو عرصه قابلیت زیستی و چگونگی ظرفیت ردپا است.

۱۶-۱۲-۳-۵- دیوید ریکاردو

ریکاردو[3] اقتصاددانی هم‌عصر رابرت مالتوس و در ارتباط تنگاتنگ علمی با یکدیگر و منتقد همدیگر و درعین‌حال تعلق خاطر و احترام متقابل به هم داشتند. آنها با هم تبادل نامه علمی داشته و نسبت به نقد نظرات همدیگر توأم با موازین علمی و احترام اقدام

۱- در ادبیات نوین اقتصاد توسعه پایدار از آن با عنوان Biological Capacity که دربرگیرنده این است که محیط زیست کره زمین تا چه میزان ظرفیت تولید گونه‌ها را با چرخه‌هایی که در طبیعت جاری و ساری است، دارد. به سخن دیگر، ظرفیت تجدیدپذیری (Renewable) منابع چه میزان است که بتواند (انسان‌ها، جانوران، گیاهان) پایداری حیات و بقا داشته باشد.

۲- Ecological Footprint Capacity بیانگر این است که جمعیت و نظامات اقتصادی و اجتماعی که برپا کرده است تا چه میزان از ظرفیت‌های زیستی برخوردار شده و تا چه میزان اصول و قواعد ظرفیت زیستی را دگرگون می‌سازد.

۳- David Ricardo (1772-1823) از اقتصاددانان تأثیرگذار در شکل‌گیری اقتصاد کلاسیک است، بعد از آدام اسمیت، جان استوارت میل و در کنار و هم‌عصر خود رابرت مالتوس. او سومین فرزند از هفده فرزند یک خانواده یهودی هلندی که از ترس تعقیب دادگاه‌های تفتیش عقاید به انگلستان مهاجرت کرد. در ۲۱ سالگی با یک دختر غیریهودی ازدواج و مذهب یهود را ترک کرد که طرد خانواده خود را به همراه داشت. دلال بورس بود. در ۲۷ سالگی با آثار آدام اسمیت آشنا شد. در ۴۳ سالگی از کار و کسب دلالی دست کشید و در سال ۱۸۱۹ و در ۴۷ سالگی به نمایندگی مجلس عوام درآمد. از او به‌عنوان کسی که تحلیل اقتصادی را به مجلس عوام انگلستان آموخت، یاد می‌برند. در سال ۱۸۲۱ نخستین باشگاه اقتصاد را در انگلستان تشکیل داد. در اقتصاد سیاست‌هایی را توصیه می‌کرد که با منافع خصوصی خود او مغایرت داشت؛ انتقاد او از سود اضافی بانک درحالی‌که خود او سهام‌دار آن بانک بود. او در دوران نمایندگی مجلس به نکوهش فسادی که دامن‌گیر پارلمان بود، پرداخت. از آزادی اجتماعات، آزادی نطق و بیان، آزادی بازرگانی، تشکیل اتحادیه‌های کارگران دفاع می‌کرد. به سرمایه‌داران زنهار داد گوش به زنگ و مراقب باشند تا مبادا مالکین زمین‌ها که قدرت افزایش درآمد املاک خود را دارند، دیر یا زود منافع بخش صنعت را به سوی خود جلب کنند. دیدگاه‌های او در مورد اقتصاد توسعه به‌صورت غیرسیستماتیک در کتاب مهم اصول سیاسی و مالیاتی تدوین و در سال ۱۸۱۷ به چاپ رسید. بخشی از آثار او عبارت‌اند از:

- On the Principles of Political Economy and Taxation (1718)
- Proposals for an Economical and Secure Currency (1819)
- The High Price of Bullion: A Proof of the Depreciation of Bank Notes (1810)
- Economic Essays, The Principles of Economic Analysis, On Protection to Agricuture (1822)
- Letters of David Richardo to Thomas Robert Malthus (1810-1823)

می کردند. ریکاردو و مالتوس هردو در جست‌وجوی حقیقت بودند و هنگامی که آن را می‌یافتند بدون آن‌که مهم باشد که کدام یک اول آن را یافته است برای هم مطرح می‌کردند. ماریا اجورث می گوید: درواقع من شاهد بودم که چگونه این دو، افکار و توانایی خود را روی هم می‌گذاشتند و سعی می‌کردند که حقیقت را از پایین به بالا بشکافتند، کاری که من علاقه داشتم در آن شرکت کنم.[۱]

نظرات ریکاردو و همچنین مالتوس به شدت تحت تأثیر شرایط محیطی روزهای سخت انگلستان در دوران جنگ با فرانسه، قحطی مواد غذایی، رکود و افت تولید کشاورزی و صنعتی سال‌های ۱۸۱۶–۱۸۱۵ و ۱۸۱۹ بود. فقر گسترده طبقه کارگر، بیکاری، شورش‌ها و بازداشت‌ها و قوانین ضداتحادیه کارگری، افزایش قیمت مواد غذایی، افزایش مخارج عمومی فوق‌العاده دوران جنگ ۱۸۱۵–۱۷۹۳، به زیر کشت رفتن اراضی نامرغوب با بازده پایین به‌خاطر پاسخ‌گویی به نیازهای رو به تزاید مواد غذایی ازجمله شرایطی بودند که بر آرا و نظرات اقتصاددانانی همچون مالتوس و ریکاردو اثر داشته است.

ریکاردو همانند سایر همفکران خود بر این باور بود که متغیرهای بنیادین تولید در کشاورزی عبارت‌اند از: نیروی کار، سرمایه و زمین. از این سه عامل کار و سرمایه را انعطاف‌پذیر (قابل افزایش و کاهش) و زمین را عنصر ثابت یا انعطاف‌ناپذیر می‌دانست. او هم مانند اقتصاددانان هم‌عصر خود، سهم مالک زمین (اجاره زمین) را در زمره هزینه‌های تولید نمی دانست. درواقع بهره مالکانه چیزی غیر از هزینه‌های تولید است و آن نتیجه همکاری طبیعت و زمین در تولید است که حقی برای مالک آن به وجود آورده است. او بر این باور بود که تولیدات و محصولات کشاورزی یکسان هستند و در بازار مبادله، دارای یک ارزش می‌باشند درحالی‌که این تولیدات با حاصلخیزی‌های مختلف زمین (اراضی مرغوب، نیمه‌مرغوب، نامرغوب) و با بازدهی‌های مختلف به دست آمده‌اند. قیمت محصولات کشاورزی در بازار با ارزش مبادله‌ای متناسب با تولیدات اراضی نامرغوب (که اگر بخواهد کمتر از آن باشد، این بخش از اراضی از نظام تولید خارج شده و افت عرصه مواد غذایی را باعث می‌شود) صورت خواهد گرفت.

۱– به نقل از کتاب کینز Keynes, Essays in Biography (London Mocmillan) (1993, pp. 133-135) در کتاب نظریه‌پردازان رشد اقتصادی، والت ویتمن روستو، ترجمه مرتضی قره‌باغیان، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷٤، صفحات ۱۱۲–۱۰۷

تفاوت ارزش مبادله محصول با چگونگی ساختار هزینه‌های تولید، سازنده بهره مالکانه و اجاره یا رانت است.[۱]

ریکاردو بر این باور است که با افزایش جمعیت و افزایش تقاضا برای مواد غذایی، قیمت محصولات کشاورزی افزایش می‌یابد. این افزایش قیمت، خالق بهره مالکانه و رانت است. فهم و درک کامل این اصل از مهم‌ترین مبادی دانش اقتصاد است.

ریکاردو نقش سرمایه را همانند نیروی کار می‌داند زیرا بر این باور است که سرمایه، محصول کار است درحالی‌که رانت، محصول همکاری طبیعت و زمین با تولید است.

ریکاردو[۲] از اولین کسانی است که با ارائه نظریه، بهره مالکانه را از زاویه نوینی مورد بررسی قرار داد و برخلاف اسلاف خود که اجاره را حق طبیعی و قانونی برای مالکین می‌دانستند، این امر را باور نداشت. ریکاردو به‌طور ساده در مورد تئوری توزیع به بحث و تجزیه و تحلیل پرداخت. رویکردی که در تحول و تکوین گستره‌هایی از مباحث توزیع، بازتوزیع، عدالت و چگونگی رابطه این‌ها با رشد را از جایگاه مهمی در مباحث اقتصادی برخوردار کرد.

۱۶-۱۲-۳-۶- جان استوارت میل

تفکرات جان استوارت میل حول مسائل مربوط به آزادی فردی، آزادی‌های سیاسی، حکومت پارلمانی، رابطه حکومت با مردم و جایگاه زنان در جامعه است. رویکردها و مبانی فکری او در فلسفه، قائل شدن به اصالت تجربه و اصالت سود بود. بنیانگذاران این نگرش فلسفی جری بنتام و پدر وی جیمز میل بود. او همانند اسمیت و ریکاردو، قوانین اقتصادی را مثل قوانین طبیعی لایتغیر می‌داند و بر این باور است که این قوانین در همه‌جا از اعتبار برخوردارند. لغو سیستم مزدبگیری، ضبط رانت اراضی، محدود کردن حقوق وراثت، پیشنهاد قوانین تولید، پول و تجارت خارجی ازجمله عرصه‌هایی است که استوارت میل در باب آنها به نظریه‌پردازی پرداخته است.

۱- نظر ریکاردو براساس اصول نهایی و مازاد است. به همین جهت به طرفداران این نظریه، نهاییون یا مارژینالیست‌ها نیز اطلاق می‌شود. نهایی بودن، نشان‌دهنده سهم اجاره در تولید ملی و اصل مازاد دربرگیرنده تقسیم باقی‌مانده تولید بین کارگران (دستمزد) و سرمایه‌داران (سود) است.

۲- ریکاردو خود یک زمین‌دار عمده بود. مالک زمینی که اعتقاد داشت اجاره‌ای که دریافت می‌کند، حاصل کار او نیست بلکه حاصل رنج و زحمت نیروی کار و سرمایه است. در موقع نمایندگی در مجلس عوام انگلستان، با واردات گندم موافقت کرد تا جلوی روآوردن به زمین‌های نامرغوب‌تر شده را بگیرد و از این طریق جلوی افزایش قیمت گندم و به‌تبع آن جلوی افزایش اجاره گرفته شود.

در کتاب اصـول اقتصـاد سـیاسـی در ۱۸٤۸، نحوه شـکل‌گیری عقاید مکتب کلاسـیک انگلسـتان را مورد بررسـی قرار می‌دهد. از یک طرف با پرداختن و تحلیل از آرا و عقاید آدام اسـمیت، دیوید ریکاردو و مالتوس، مفهومی گسـترده‌تر و عمیق‌تر به اقتصـاد و قلمروهای آن بخشید. از طرف دیگر با آشنایی با جامعه‌شناسان بنام زمان خود همچون اگوست کنت و سن سیمون گستره‌های جامعه‌شناختی را وارد عرصه اقتصاد نمود.

در زمینه تولید، مبادله اصـل رضـایت با کمترین هزینه و کوشـش، قانون نفع خصـوصـی، قانون رعایت آزادانه، حداقل دستمزد، درآمد املاک، نظریه مبادله آزاد، ... با بهره‌گیری از نظرات قبلی خود، زمینه‌های ارائه نظریه‌های جدیدی را فراهم سـاخت. با تأثیرپذیری از نظریه‌پردازان سوسیالیست همچون سن سیمون[۱]، پرودون[۲] و فوریه[۳] بینش اولیه او که بر تولید تمرکز داشت، به توزیع جلب شد و مالکیت خصوصی، تمرکز و انباشت ثروت را ناروا و دور از عدالت دانسته و برای نزدیک شـدن به برابری اولیه پیشنهاد لغو حق ارث و اینکه زمین حاصل کار نیست، از آن طبیعت است و نباید در مالکیت کسی قرار گیرد، نظریه‌پردازی کرد. میل[٤] اعتقاد داشـت که قوانین اقتصـادی باید به قوانین تولید و توزیع

۱- Claudo Henri Saint Simon (1760-1825) هم‌عصر روسو با دارا بودن نگرش علمی، علم اجتماعی، صنعتی شدن و دیدگاه انترناسیونالیستی و با تأکید بر وجود نظم، انضباط، کارایی، کنترل همگانی بر ابزار تولید با گرایش سوسیالیستی

۲- Pierre- Joseph Proudhon (1809-1865) فرانسوی، طرفدار یک نظام سهم به سهم میان کار و سرمایه و برابری بین این دو سهم. مخالف کمونیسم، ولیکن طرفدار سرسخت سوسیالیسم

۳- Charles Fourier (1772-1837) فرانسوی، اقتصاددان، سوسیالیست و از مخالفان اقتصاد کلاسیک و طرفدار راه‌اندازی تشکل‌های تعاونی در اقتصاد است. مهم‌ترین نظریه‌های او پیرامون وحدت جهانی دنیای جدید صنایع و شرکت‌ها و صنعت دروغین، پیشرو در نظریه‌پردازی عرصه تعاون و یکی از نظریه‌پردازان اتوپیای سوسیالیسم (Utopian Socialism)

٤- John Stuart Mill (1806-1873) متفکر بریتانیایی، نویسنده صاحب‌نظر در عرصه منطق، نظریه شناخت، اخلاق و اقتصاد، شخصیتی فعال در عرصه سیاست. کارمند کمپانی هند شرقی، در دهه ۱۸٦۰ نماینده مجلس عوام، مدافع سرسخت لیبرالیسم در قانون‌گذاری و آموزش بود. جان استوارت میل به مدرسه نرفت و تحت آموزش‌های خاص پدرش جیمز میل (James Mill (1773-1836) تاریخدان، اقتصاددان، نظریه‌پرداز و فیلسوف اسکاتلندی) بود. علاوه بر آموزش‌های علم منطق، افلاطون، ارسطو، جبر، هندسه، حساب دیفرانسیل، در ۱۳ سالگی آموزش اقتصاد را نزد پدر شروع کرد. پدرش یک دوره کامل اقتصاد سیاسی را به او آموخت. پدرش او را وادار کرد که کتاب‌های آدام اسمیت و ریکاردو (اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌بندی) را بخواند. برداشت او از این کتاب در قالب کتابی به نام اصول اولیه اقتصاد سیاسی در ۱۸۲۰ منتشر گردید. او پس از مسافرت به فرانسه و پژوهش و تحقیق در رابطه با انقلاب فرانسه، همراه با جان آستین ((John Austin (1790-1859) خالق مکتب حقوق‌شناسی و حقوق تحلیلی است. جرمی بنتام، جیمز میل و جان استوارت میل همواره تحت تأثیر استعداد و نظرات او بودند. او یکی از مدافعین سرسخت اقتصاد سیاسی مدرن بود. او با یکی از متفکران اندیشه فایده‌گرایی، انجمنی را شکل دادند که مسائل و مباحث را با رویکرد اصل فایده در سیاست و اقتصاد و اخلاق به بحث می‌گذاشتند. در سفر دوم به فرانسه و دیدار با رهبران دوم انقلاب با نوشته‌های اگوست کنت و سن سیمون در عرصه جامعه‌شناسی آشنا شد. او بر این باور است که علم اقتصاد فقط بخشی از رفتار بشر را مدنظر قرار می‌دهد یعنی رفتارهای اقتصادی را آن‌هم براساس انگیزه سودجویی و کسب ثروت مادی، آن‌هم به صورت انتزاعی، درحالی‌که باید در یک الگوی پیچیده‌تر فعالیت‌های اقتصادی را ارائه کرد. به همین جهت

تقسیم‌بندی شود. در بخش دوم کتاب اصول اقتصاد سیاسی، توجه خود را به توزیع معطوف کرده و می‌گوید: «قوانین و شرایط تولید ثروت از نظر طبیعی قوانین مطلق و هیچ‌گونه ضابطه اختیاری در آن وجود ندارد. ولی در مورد توزیع ثروت، وضع به این منوال نیست زیرا قوانین توزیع با نهادهای اجتماعی سروکار دارد. انسان به‌طور فردی یا جمعی می‌تواند هر طور که مایل باشد قوانین توزیع ثروت را تغییر دهد.»[۱]

او اولین کسی است که به جنبه‌های ایستا و پویای اقتصاد پرداخته است. نظریه حالت سکون او برخلاف نظریه ریکاردو که بر بازی سود و رانت استوار است، با یک دیدگاه اخلاقی و جامعه‌شناختی مطرح شده است .او درصدد بود که به این پرسش جواب دهد که پیشرفت‌های صنعتی، جامعه را به سوی کدام هدف نهایی می‌کشاند و وقتی این پیشرفت‌ها متوقف شد، انسان در چه وضعیتی قرار می‌گیرد. او بر این باور است که حالت پیش‌برنده در جامعه، پایدار و همیشگی نیست و رشد ثروت نامحدود نیست بلکه محدود است.

بشر نمی‌تواند از چنگ فقر حاصل از این سکون و ایستایی رهایی یابد. در شرایط سکون در تولید، تولید مثل صورت خواهد گرفت. ازاین‌رو میل خواهان آن است که رشد جمعیت آتی باید برابر با میزانی باشد که برای جانشینی نسل پیشین کفایت کند. حالت سکون در تولید ایجاب می‌کند که توزیعی عادلانه‌تر در میان طبقات اجتماع محقق شود. تحلیل استوارت میل در حالت سکون، تلاش فکری گسترده او در تعامل و ایجاد درهم‌تنیدگی بین خواست‌های فردی و جمعی است. میل به‌لحاظ اینکه تحت تأثیر افکار سوسیالیست های فرانسوی بود، اعتقاد داشت که نظام اشتراکی نسبت به نظام سرمایه‌داری (که در آن عدالت اجتماعی از نظر توزیع عادلانه درآمد و به علت مالکیت خصوصی زمین‌داران و ابزار تولید، از بین رفته است) برتری دارد، ولیکن انحلال کلی سرمایه‌داری را تجویز نمی‌کرد.[۲]

نظرات استوارت میل گسترده‌تر از مباحث اقتصادی محض است. تز اقتصاد لیبرالیسم همراه با اصلاحات اجتماعی، اساس نگرش میل است. کتاب او اصول اقتصاد سیاسی (Principle on Political Economy) در سال ۱۸۴۷ و رساله آزادی (On Liberty (1859)) (در باب آزادی و توزیع ثروت)، فایده‌گرایی ((Utilitarianism (1861)) نظریه‌پردازی درباره مبانی اخلاق، فلسفه و حقوق را دربر دارد.

۱- تفضلی- فریدون، صفحات ۱۴۳-۱۴۲

۲- منبع قبل، صفحات ۱۴۳-۱۴۲

۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه علوم

شکل‌گیری عرصه‌های علم و علوم، قدمتی به درازای تاریخ دارد. این قدمت طی تاریخ تمدن بشری، تجلی خود را با ظهور تک‌ستاره‌هایی که بسیار نیز شاخص بودند، نشان داده است. چگونگی آثار نشر این زایش‌ها طی تاریخ به‌لحاظ محدودیت‌های زمانی و مکانی و بسته بودن عرصه‌ها، بسیار محدود و بعضاً در زمان خود هیچ بوده است. شرایط محیطی قرن ۱۸ به بعد و برخورداری آن از آثار پیش‌برندگی، فضا و امکاناتی را برای شکل‌گیری و ظهور علوم جدید فراهم ساخت که تاریخ تا قبل از آن به خود ندیده بود.[۱] شکل‌گیری و توسعه علوم و برخورداری آنها از مختصاتی همچون جامعیت، کفایت، فراگیری و استمرار، به علوم ابعاد همه‌جانبه‌ای بخشید. علوم در این عصر هرچه بیشتر مختصات خود را براساس موازین معرفت‌شناسی، روش‌شناختی، قواعد و موازین لازم و معتبر، استوار و نهادمند ساختند. جامعه اروپا ناگهان پس از چندین قرن سکون و ایستایی در عرصه‌های علوم، اکنون پر از ستارگانی شده که هر کدام نور خود را به مسئله و سؤالی انداخته تا آن را به شیوه ای نوین حل و فصل نماید. راه حل هایی که هر کدام آثار سرریز گسترده پیدا کرده و براساس اصل علیت تراکمی، هر بازگشایی، سؤالات و مسائل جدیدی را پیش‌روی قرار می دهد و هم اینکه باب گشایشی در سایر رشته‌ها و علوم می شود. جهت آگاهی، به بعضی از این نوآوری‌ها در عرصه‌های ریاضیات، فیزیک، الکتریسیته، شیمی، ستاره‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی نگاهی مختصر خواهیم داشت.

۱-۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه در علم ریاضیات

دگرگونی در ریاضیات طی تاریخ به کندی صورت می‌گرفت. طی ۵۰۰۰ سال در تاریخ تمدن بشری، نظرات اسحاق نیوتن در قرن ۱۸، باوری شکل داد که دیگر او زمینه‌ای برای کشف‌نشده‌ها باقی نگذاشت؛ اما برخلاف این تصور، عرصه‌های ریاضی پل‌هایی را احداث کرد و بازی با عدد و رقم را تحول و تکوین بخشید.[۲] بسط و تکامل حساب دیفرانسیل و انتگرال نیوتن، بسط علم حساب احتمالات، پیدایش نظریه گرما و

۱- جهت اطلاع از مختصات محیطی این عصر رجوع شود به: دورانت- ویل، کتاب عصر ولتر، صفحات ۶۷۱-۵۵۳

۲- منبع قبل، صفحات ۵۷۷-۵۷۰

روشنایی، نور شناخت، صوت شناخت، هیدرو دینامیک، جدا شدن حساب دیفرانسیل و انتگرال از علم هندسه، پیدایش مفهوم امروزین تابع ریاضی (که اساس ریاضیات کنونی است)، بسط هندسه و مثلثات به‌عنوان شاخه‌ای از آنالیز، ... میدان‌های جدیدی شدند که از قرن ۱۸ به بعد، چراغ خود را همراه با آثار بازنشر، روشن کردند. در این میدان از نوزایی در عرصه علم ریاضیات، صاحب‌نظران بنامی پا به میدان گذاشتند. دانشورانی همچون ابرام دمواور[۱]، نیکولس ساندرسن[۲]، بروک تیلور[۳]، کالین مک لارین[٤]، خانواده برنولی (ژاکوب، یوهان اول و یوهان دوم)[۵]، لئونارد اویلر[٦] و دیگران. این اندیشمندان در فضا و شرایط پیش‌برنده زمان خود، هم توانستند از این شرایط بهره گیرند و هم تأثیرات مهمی را برای شرایط محیطی و زایش عرصه‌های جدید در علوم، حسب اصل علیت تراکمی و انباشتی داشته باشند. به دنبال این تأثیرات است که بزرگ‌ترین اثر ریاضی قرن ۱۸ خلق می‌شود. اثری به نام کتاب مکانیک طراحی توسط ژورف لویی لاگرانژ[۷] که به جای حل مسائل ریاضی و هندسه، از آنالیز (حساب دیفرانسیل و انتگرال جبری) بهره گرفت. لاگرانژ با این کار خود، ریاضیات نیوتنی را به جلو برد.

۱– (1667-1754) Abraham de Moivre دارای تألیفاتی ۳ جلدی در باب نظریه آمار و احتمال، اعداد پیچیده و نظریه شانس. او از دوستان صمیمی اسحاق نیوتن بود. از کارهای دمواور، بسط همه‌جانبه حساب احتمالات است.

۲– (1682-1739) Nicholas Saunderson ریاضیدان انگلیسی و صاحب نظریه بایس (Bayes)

۳– (1685-1731) Brook Taylor صاحب قضیه تیلور و سری تیلور

٤– (1698-1746) Maclurin Colin ریاضیدان اسکاتلندی در جبر و هندسه و بسط‌دهنده سری تیلور

5- Bernoulli Family

ژاکوب برنولی ((1655-1705) Bernoulli Jacob) دانشور در عرصه ریاضی و با کاربردهای مهم در تعیین مختصات قطب و شعاع و صاحب کتاب در عرصه حدس زدن و فنون آن و احتمالات.

یوهان برنولی ((1667-1748) Bernoulli Johann) دانشور در عرصه‌های محاسبه طول قوس منحنی‌ها، حساب دیفرانسیل. خانواده برنولی در ۳ نسل از خانواده خود ریاضیدان برای جامعه بشری داشتند.

٦– (1707-1783) Leonhard Eular پرتألیف‌ترین نویسنده در تاریخ ریاضیات؛ دارای ۵۲۰ کتاب و مقاله. در ۱۷ سال پایان عمر خود نابینا شد ولیکن همانند دوران بینایی خود مشغول تألیف عرصه‌های جدید ریاضیات بود. او در پایان عمر خود به دعوت کاترین کبیر، در روسیه تألیفات خود را عرضه داشت. او از شاگردان یوهان برنولی بود. آثار او در رابطه با ریاضیات، فیزیک، نجوم، منطق و مهندسی بود. او در عرصه‌های ریاضیات اعداد و اجسام ریز سرآمد بود و تأثیر زیادی در پیدایش بسیاری از رشته‌های ریاضی داشت. احاطه اویلر بر ریاضیات، مکانیک، نور شناخت و صوت شناخت، شیمی، پزشکی، دیفرانسیل و انتگرال بود.

۷– (1736-1813) Joseph- Louis Lagrange لاگرانژ از مقربان لویی شانزدهم بود. با اینکه همیشه طرفدار فقرا و مردم بود، به انقلاب ایمان نداشت. در سال ۱۷۹۲ در انقلاب فرانسه او گوشه‌گیری پیشه کرد و از اعدام نجات پیدا کرد اما دوستش لاووازیه اعدام شد. بخشی از پیدایش چارچوب‌های آموزش و پرورش نوین فرانسه تعلق به کارهای لاگرانژ دارد.

در سال ۱۷۹۱ کمیته‌ای متشکل از لاگرانژ، لاووازیه[1] و لاپلاس[2] تشکیل و نظام اوزان و مقیاس‌ها را طراحی کردند. این کمیته طول یک چهارم دایره عظیمه‌ای که در سطح دریا، کره زمین را پس از عبور از قطب دور می‌زد، مأخذ قرار داده و یک ده میلیونیوم آن را به نام «متر» واحد مقیاس طولی اعلام کردند. وزن یک سانتیمتر مکعب آن را در دمای صفر درجه سانتیگراد، واحد وزن شناخت و آن را گرم نامید. یک گرم وزن مقدار آب مقطری که در صفر درجه مکعبی اشغال کند که هر ضلع آن یک سانتیمتر باشد، یک سانتیمتر مکعب نام نهادند. ازاین‌رو تمامی مقیاس‌ها بر پایه یک مأخذ ثابت فیزیکی استوار گردید و بدین‌سان مقیاس‌های وزنی و طولی متریک فرانسه بر ده قابل تقسیم شدند.[3] مونژ[4] فرزند دستفروش در کوچه‌ها، در ١٤ سالگی ماشین بخار ساخت. کرسی استاد فیزیک و ریاضی آموزشگاه نظامی فرانسه را کسب کرد و اصول هندسه ترسیمی که اشکال سه بعدی را بر یک سطح قابل تصویر نشان می‌داد، تدوین کرد. ارتش فرانسه اصول وی را در برآوردن استحکامات و دیگر بناها چنان سودمند شناخت که پانزده سال وی را از افشای آن برحذر کرد. سرانجام او توانست در ١٧٩٤ اصول خود را در پاریس تدریس کند.

۲-۱۳-۱٦- شکل‌گیری و توسعه علم فیزیک (ماده- حرکت، حرارت، نور)

ریاضیات از آن روی پیشرفت کرد که ابزار اساسی و ضروری همه علوم بوده است. ریاضیات تجربه‌ها و آزمایش‌ها را به فرمول‌های کمی تبدیل کرده و می‌کند و این عمل پیشگویی دقیق و کنترل عملی را امکان‌پذیر می‌سازد.

۱- Antoine Lavoisier (1743-1794) شیمیدان و سردمدار انقلاب علم شیمی (Chemical Revolution) بنیانگذار شیمی جدید، کاشف اکسیژن، تأثیرگذار در تاریخ شیمی، بیولوژی، مؤلف کتاب ثروت‌های زیرزمینی فرانسه که در زمان خود از اهمیت زیادی برخوردار است و دارای رساله‌ای در باب اقتصاد سیاسی. در سال ١٧٩٤ به جرم خیانت به ملت در حکومت ترور فرانسه و در سن ٥١ سالگی اعدام شد. لاگرانژ درباره او گفت: «تنها یک لحظه وقت آنان برای بریدن آن سر، صرف شد و شاید یکصد سال زمان نتواند سر دیگری همانند او به‌وجود آورد.»

۲- Pierre Simon Laplace (1779-1827) لاپلاس را نیوتن فرانسه می‌خوانند. او صاحب کتاب ٥ جلدی پیرامون ریاضیات، آمار، فیزیک، نجوم و مکانیک سماوی است. او ریاضیدان، فیزیکدان، اخترشناس و صاحب‌نظر مکانیک سماوی است. حرف آخر عمر او این بود: «آنچه می‌دانیم ناچیز و آنچه که نمی‌دانیم عظیم و وسیع است.»

۳- در انگلستان و آمریکا، هواخواه واحدهای دوازده‌بخشی بودند. پافشاری لاگرانژ بود که مقیاس‌های ده‌بخشی قبول و نهادینه شد. نظام متری که فرانسه در سال ۱۷۹۲ پذیرفت، به‌عنوان پایدارترین ثمره انقلاب فرانسه از آن یاد می‌کنند.

٤- Gaspard Monge (1746-1818) ریاضیدان فرانسوی که مطالعاتی در شاخه‌های هندسه، معادلات دیفرانسیل جزئی، فیزیک، شیمی و فناوری داشت.

کاربرد ریاضیات در عرصه ماده و کشف نظم و ترتیب و وضع قوانین برای قلمروهای انرژی، حرکت، حرارت، صوت، نور، مغناطیس و الکتریسیته، همه این‌ها رازهایی را برای پویش دانشمندان ایجاد کرد. پویش‌هایی که از آن علم فیزیک ساخته شد.[۱]

نظریه‌های اولیه در عرصه کیهان‌شناسی، نظریه کوانتوم، انکسار نور، طرح مسائل مربوط به ماده و حرکت و تدوین آن در بیان ریاضی همچون کتاب دینامیک، بعد از ٤٢ سال از کتاب مکانیک تحلیلی به این عرصه، ابعاد جدیدتری بخشید. پیدایش اصل دالامبر[۲] در محاسبات مکانیک، تعادل و حرکت مایعات، فرمول بادها، اندیشه‌هایی پیرامون علت کلی بادها، نظریه جدید مقاومت مایعات برای مقاومت آب در برابر جسمی که در آن حرکت می‌کند، توسط دالامبر باعث شد تا از او به عنوان یکی از تیزترین اذهان علمی در قرن ۱۸ یاد کنند.

قرن هیجدهم درباره نور، نظریه پیشرفته‌ای نداشت زیرا تقریباً همه فیزیکدانان آن عصر به پیروی از «فرضیه ذره‌ای» نیوتن می‌پنداشتند که نور مرکب از ذراتی است که از جسمی به چشم پرتاب می‌شود. کریستین هویگنس[۳] فیزیکدان هلندی که با نیوتن تعامل داشت، به سؤالی که نیوتن در کتابش از خود پرسیده بود جواب داد .نیوتن پرسیده بود که آیا پرتو، نور اجسام بسیار کوچکی نیستند که از مواد درخشنده گسیل می‌شوند؟ او بر این باور بود که نور یک خاصیت ذره‌ای دارد، هویگنس چنین جواب داد که نور موج است. در سال ۱۸۰۱ یانگ[٤] در آزمایش خود اثبات کرد که نور موج است.[۵]

۱- دورانت- ویل، عصر ولتر، صفحات ۵۸۷-۵۷۷

۲- Jean le Rand d'Alembert (1717-1783) ریاضی‌دان و فیزیک‌دان و دانشمند بزرگ فرانسوی. دانشمندی در پژوهش و دانشوری در مکانیک، ریاضیات، فیزیک و ارائه‌دهنده ۳ قانون برای حرکت. او فیلسوف و موسیقیدان نیز بود. در زمان تولد، پدر او که افسر توپخانه بود در خارج از کشور بود. مادر پرمشغله او، نوزاد را پای پله‌های یک کلیسا گذاشت. او را پیدا کردند و اسم همان کلیسا را بر او گذاردند و پدر او بعداً که برگشت ترتیبی داد تا همسر یک شیشه‌بر از او نگهداری کند.

۳- Christan Huygens (1629-1695) فیزیکدان هلندی، نجوم‌شناس و مؤلف کتاب درباره نوسان ساعت‌ها

٤- توماس یانگ ((Thomas Young (1773-1829) انگلیسی یکی از بزرگ‌ترین فیزیکدان‌های قرن ۱۸ و ۱۹ و کاشف موجی بودن نور. او به یانگ اعجوبه معروف بود. در ۲ سالگی خواندن می‌دانست و در ۸ سالگی به تنهایی به آموزش ریاضی مشغول و در ۹ سالگی زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، عبری، عربی و فارسی را فراگرفت. او مطالعات خود را بر روی ساختمان چشم و ماهیت نور تمرکز داد. کار عمده او، آزمایش‌های متعدد بر روی نور بود که توانست در سال ۱۸۰۳ فرضیه موجی بودن نور هویگنس را تأیید کند. آزمایش یانگ تا ۷۵ سال بعد، نظریه ذره‌ای بودن نور نیوتن را به فراموشی سپرد تا اینکه در سال ۱۹۰۵ مجدداً آلبرت انیشتین نشان داد که نور خاصیت ذره‌ای دارد.

۵- امروزه علم فیزیک بر این باور است که نور ماهیتی درهم‌تنیده «موجی- ذره» به‌صورت توأمان دارد. تلفیق دو نظریه ذره‌ای بودن نور و موجی بودن نور

۳-۱۳-۱٦- الکتریسیته

بزرگ‌ترین پیشـــرفت‌های فیزیک در قرن ۱۸ در زمینه الکتریســـیته (برق) بود. بشـــر با الکتریسـیته از دیرباز از طریق مالش کهربا آشـنایی داشـت. ویلیام گیلبرت پزشـک ملکه الیزابت این ربایش را الکترون خواند.

استیون گری[۱] اولین کسی بود که توانست الکتریسیته را به فاصله دویست و پنجاه متری انتقال دهد. فرانسـوی‌ها با دنبال کردن آزمایش‌های گری به آن عمق بخشـیدند و اجسـام را شـناسـایی و به دو گروه هادی و عایق تقسـیم کردند. آنها همچنین دریافتند اجسـام عایق پس از آلودگی به آب، الکتریسـیته را از خود عبور می‌دهند و همچنین دریافتند که دو جسـمی که دارای بار الکتریکی یکسـانند، یکدیگر را دفع می‌کنند. اجسـام شـیشـه‌ای می‌توانند الکتریسیته صمغی و اجسام صمغی نیز الکتریسیته شیشه‌ای تولید کنند. فرانسوا دوفه[۲] این دو بار را مثبت و منفی نام نهاد.

در آلمان سـال ۱۷۷٤ کار بدانجا کشـیده شـد که دریافتند جرقه الکتریکی می‌تواند مایع قابل احتراقی را آتش بزند و با این کشـــف، با بهره‌برداری از الکتریســـیته در توپ‌های جنگی، باعث منفجر سـاختن توپ‌ها در جنگ‌ها شـدند. در همین سـال برای معالجه بیماران از الکتریسیته بهره گرفته شد. در سال ۱۷٤٥ به ذخیره بار الکتریکی و اتصال آن در زمان مورد نیاز پی برده شد.

آزمایش‌های بنجامین فرانکلین[۳] در ۱۷٤۷ نام او را پرآوازه کرد. او یکی از خلاق ترین ذهن‌ها بود که با طرح‌هایی نظیر به‌کار گرفتن سـاعت فصـلی به منظور صـرفه‌جویی در روشنایی روز، ساختن صندلی متحرک، عینک دوگانه، میله برق‌گیر تا فرضیه سیال بودن الکتریسیته، راه را برای بشر هموار ساخت. از ایده او بود که باطری جهت ذخیره‌سازی انرژی سـاخته شـد. کولن[٤] پی برد که عضـلات پای جانوران مرده، نه‌تنها هنگام تماس

۱- Stephen Gray (1666-1736) پیرمرد تندخویی که در یکی از نوانخانه‌های لندن می‌زیســـت، در کار خود چون یک لوله شیشـه‌ای را که بر دو سـر آن چوب پنبه نهاده بود، مالش می‌داد به الکتریسیته پی برد و برای کار خود به اجسـام هادی و عایق الکتریسیته رسید. به او پدر علم الکتریسیته می‌گویند.

2- Charles Francois de Dufay (1698-1739)

۳- Benjamin Franklin (1706-1790) مخترع ساختن ماشین با ولتاژ بالا

٤- Charles de Coulonb (1736-1806) دانشمند فرانسوی و فیزیکدان که نامش جزء ۷۲ نفری است که در برج ایفل قرار دارد.

مستقیم با الکتریسیته منقبض می‌شوند بلکه در مجاورت الکتریسیته نیز چنین می‌شوند. الساندرو ولتا[1] پیل ولتا را ساخت.

با این اختراعات در سال‌های آخر قرن ۱۸ باطری الکتریکی و الکتریسیته این میدان را پیدا کرد که در آینده نزدیک چهره و شب‌های جهان را دگرگون ساخته و برق و الکتریسیته زمینه‌های بس شگرفی در دنیای انسانی و این کره خاکی ایجاد نماید پدیده‌ای که در ساختار و کارکردهای اجتماعی و اقتصادی تحولات و بالندگی بسیاری ایجاد کرد. توان و ظرفیت این عوامل باعث شد جوامعی که زودتر به این عامل دست پیدا کردند، بتوانند مرحله خیز اقتصادی و پیشرفت‌های بعدی خود را زودتر از دیگر جوامع شروع نمایند.

٤-١٣-١٦- شکل‌گیری و توسعه علم شیمی

در نیمه دوم قرن ۱۸ فیزیک، سلطان علوم و ریاضیات، دستیار آن شده بود. در کنار پیروزی‌های ریاضیات، فیزیک و ستاره‌شناسی در قرن ۱۷ و ۱۸، و فضای پیش‌برنده‌ای که در این عصر برای دانشمندان شکل گرفت، شاخه تازه‌ای از علم، از قنداقه کیمیاگری برخاست به نام علم شیمی. گئورگ اشتال[2] احتراق را از آزاد شدن و برخاستن فلوژیستون از جسم سوزان به هوا دانست.

در این عصر دانشمندان با آزمایش‌های خود به این نتیجه رسیدند که بیشتر اجسام جامد، حاوی گازند. هوا را مایع سیال کشداری مرکب از ذراتی شناور با خواص گوناگون اعلام کردند. تجزیه هوا به مواد و عناصر گوناگون، اندیشه بشر را که تا آن روز هوا، آب، آتش و خاک را عناصر اصلی جهان می‌دانست، دستخوش دگرگونی گسترده کرد.

۱- Alessabdro Volta (1745-1827) دانشمند ایتالیایی، مخترع باتری. او آزمایش‌های خود را از ۱۸ سالگی در آزمایشگاه خانگی انجام می‌داد. تا ۲۹ سالگی وسایل بسیاری همچون الکتروفور، آب‌سنج، الکتروسکوپ، ... اختراع کرد؛ اما مهم‌ترین کار او همان باطری‌های الکتروشیمیایی است که از دو الکترود تشکیل می‌شد: یکی از مس و دیگری از روی. کاری که تا به امروز از آن استفاده می‌شود.

۲- Georg Ernst Stahl (1659-1734) شیمیدان، فیزیکدان، نویسنده و فیلسوف آلمانی. او معتقد بود که هر ماده سوختنی از دو جزء خاکستر و فلوژیستون تشکیل یافته است. فلوژیستون جزء بسیار سبک، بی‌بو، بی‌طعم و قابل انتقال به ماده سوختنی است. هنگامی که ماده‌ای می‌سوزد فلوژیستون آزاد می‌شود و خاکستر که امروزه اکسید نامیده می‌شود به جای می‌ماند. هر چه فلوژیستون موجود در یک جسم بیشتر باشد، آن جسم برای سوختن مستعدتر است. بعداً لاووازیه نشان داد که سوختن مواد در هوا در حقیقت همان ترکیب شدن عناصر موجود آنها با اکسیژن هوا است.

جوزف بلاک[۱] ثابت کرد یکی از مواد تشـــکیل‌دهنده هوا، هوای تثبیت شـــده یا هوایی است که در اجسام جامد و مایعات نیز وجود دارد و از آنها جداشدنی است. این هوا امروزه گاز اســـید کربونیک نام گرفته اســـت، ولیکن تا دهه ٦٠ و ٧٠ قرن هیجدهم اکسیژن، ئیدروژن و نیتروژن را کسی نمی‌شناخت.

اولوف برگمن[۲] سوئدی با انجام بیش از سی هزار آزمایش به نیکل خالص دست یافت و به اهمیت کربن در تعیین خواص فیزیکی ترکیبات آهن و کربن پی برد و کتاب «میل ترکیبی» پنجاه و نه ماده را نشان داد.

اول شیمیدان سوئدی کارل ویلهلم شله[۳] و بعد پریستلی[٤] عنصری که لاووازیه آن را اکسیژن نام نهاد (۱۷۷۹) شناختند. شله که شاگرد یک مغازه داروفروشی بود، رساله شیمی خود را درباره هوا و آتش (۱۷۷۷) انتشار داد. او بیان کرد اتمسفر آلوده نشده مرکب از دو گاز است. یکی از این گازها را هوای آتش‌زا (اکسیژن) و دیگری را هوای تباه (نیتروژن) خواند. او اکســـیژن را از راه‌های مختلف به‌دســـت آورد و نتیجه گرفت هوای آتش‌زا (اکســـیژن) به‌وجودآورنده آتش اســـت. او همچنین عناصـــر و خواص آمونیاک، گلیســـیرین، اســـیدهای فلوئوریدریک، تانیک، بنزوئیک، مالیک، تارتاریک و خاصیت سفیدکنندگی کلر در پارچه، سبزی و گل را شناخت. او با تجزیه سنگ مثانه، اسید اوریک را شناخت (۱۷۷٦) (اسید سولفیدریک (۱۷۷۷) و اسید مولیبدیک در ۱۷۷۸، اسید پروسیک، اسید سیانیدریک از ترکیبات کشنده ارسینک) در ۱۷۸۳ مورد شناسایی قرار گرفت.

جوزف پریســـتلی با تحقیقات خود پیرامون اکســـیژن، از هوای برخاســـته از آبجو و حباب‌های آن، سودا را شناخت. او اکسید نیتریک و اکسید نیترو (گاز خنده‌آور) اسید کلریدریک، آمونیاک را شـــناخت و با تحقیقات خود، پایه‌گذار شـــیمی مدرنی شـــد که لاووازیه آن را پی‌ریزی کرد.

۱– Joseph Black (1728-1799) دانشمند، فیزیکدان و شیمیدان اسکاتلندی و کاشف گاز دی‌اکسیدکربن، کاشف گرمای نهان و بنیانگذار کمیت فیزیکی ظرفیت گرمایی ویژه

۲– Olof Bergman (1735-1784) شیمیدان و معدن‌شناس سوئدی و کاشف گاز تنگستن و تنظیم‌کننده پیوستگی مواد شیمیایی (Chemical Affinity Table)

۳– Carl Wilhelm Scheole (1742-1786) داروساز آلمانی– سوئدی. او کسی است که به بسیاری از مفاد شیمی پی برد. اولین کسی است که با کمک دوستش جوزف پریستلی به اکسیژن پی برد و کاشف مولیبدم (Molybdeum)، تنگستن و باریوم بود.

٤– Joseph Priestly (1733-1804) شیمیدان، فیلسوف انگلیسی و طرفدار جدایی دین از سیاست

آنتوان لاووازیه، فارغ‌التحصیل حقوق، علاقه‌مند به ریاضیات و ستاره‌شناسی، بررسی‌کننده معادن و فعال در تهیه نقشه جغرافیایی، عضو کمیسیون باروت فرانسه بود. با ارث پدری خود، آزمایشگاه بزرگی بنا نهاد. سیزده هزار ظرف شیشه‌ای، هزاران ماده شیمیایی و سه ترازوی دقیق که برای تعیین واحد گرم به‌کار گرفته شدند را ساخت. این آزمایشگاه در زمان خود بزرگ‌ترین و مجهزترین آزمایشگاه جهان بود. لاووازیه دریافت که زغال و الماس ماهیت شیمیایی یکسانی دارند و هر دو اشکالی از کربن خالص هستند. او فهمید که اجسام هنگام سوختن به جای آن‌که چیزی به هوا دهند، چیزی از هوا می‌گیرند ولی نمی‌دانست آن چیز چیست. در سال ۱۷۷۵ اعلام کرد که اجسام هنگام سوختن با یکی از عناصر شناخته نشده هوا ترکیب می‌شوند. وی این عنصر را «هوای بسیار خالص» و آن را در سال ۱۷۷۹ اکسیژن نام نهاد. او همانند پریستلی دریافت که نوع هوایی که در هنگام احتراق جذب فلزات می‌شوند، همان است که زندگی جانوران بدان بستگی دارد. او گفت: پنج ششم هوایی که تنفس می‌کنیم به کار تنفس، احتراق و زنگ‌زدگی نمی‌آید، تنها یک پنجم هوا قابل تنفس است و اضافه کرد: هوایی که جانوران را جان می‌بخشد با هوایی که باعث زنگ‌زدگی فلزات می‌شود، وجوه اشتراک بسیار دارد. اکسیژن هنگام تنفس به ترکیبات آلی می‌پیوندد و هنگام ترکیب با ترکیبات آلی نظیر احتراق فلزات، حرارت تولید می‌کند.

لاووازیه و همکاران او در سال ۱۷۸۷ کتابی به نام روش نام‌گذاری شیمی را پی نهادند و بسیاری از اسامی قدیمی و واژه‌ها را به شکل امروزین آن درآوردند.

لاووازیه در کنار تحقیقات شیمی خود، عضویت در مجلس، خواستار اصلاح وضعیت زندان‌ها، بیمارستان‌ها، ترمیم جاده‌های کشور نه از طریق بیگاری گرفتن بلکه از طریق مالیات شد که این پیشنهاد با مخالفت اشراف و روحانیون روبه‌رو شد. او رفع نیاز مردم در سال‌های پیری، تعیین حق کامل قانون‌گذاری به مجمع قانون‌گذاری و تبعیت شاه از قوانین این مجمع، لغو سانسور از مطبوعات، آموزش رایگان، وضع مالیات بر روی کالاهای قاچاق را در کارنامه خود دارد.

در مرحله اول انقلاب فرانسه، یار انقلاب و در مرحله دوم انقلاب فرانسه که خونریزی و کشتارها و تسویه‌های گروهی و جناحی شروع شد، به مرگ محکوم شد. در سال ۱۷۹٤ او با گیوتین سرش بریده شد و تمام اموال او مصادره شد. در سال ۱۷۹۵ دولت

فرانسه، محکومیت لاووازیه را بیجا دانست و دارایی‌های او را به بیوه‌اش مسترد داشت. بر سر قبر او از لاگرانژ متنی است به شرح ذیل:
قربانی ستم، دوست گرانمایه هنر که هنوز زنده است و با نبوغ خویش بشریت را خدمت می‌کند.

۵-۱۳-۱٦- توسعه ستاره‌شناسی (بهره‌برداری از ابزارهای علمی)

پیشرفت‌های ریاضیات، فیزیک و شیمی، زمینه را برای اندازه‌گیری حجم ستارگان، کشف علت تابش آنها در شب، آشنایی با اجزای سازنده آنها، گنجاندن حرکات آنها در قالب منطق و قوانین مخلوق بشر در قرن ۱۸ فراهم کرد.
وظیفه قرن ۱۸ این بود که ابزارها و روش‌ها را تکمیل کند (گراهام، هدلی و دارلند)، کشفیات گذشتگان را گسترش دادند[1] (بردلی و هرشل)، آخرین یافته‌های ریاضی را در مورد ستارگان به‌کار بستند (دالامبر و کلرو) بر مبنای نتایجی که به‌دست می‌آمد، نظام تازه‌ای برای پویش کیهانی پدید آوردند. دوربین اکنون اختراع شده و اکتشافات بزرگی با آن در شرف انجام است. تلسکوپ کامل‌تر و بزرگ‌تر شد. این دستاوردها به کشتی‌ها و دریانوردان برای تعیین محل کشتی و مقصد آن، داده‌های طول و عرض کمک می کرد. مشکل اساسی در ساختن ساعت یا کرونومتری که تغییر دما و حرکات کشتی آن را مختل نکند، باعث شد که جورج گراهام این کار را در ۱۷۳۵ به ثمر برساند. نیروی دریایی بریتانیا به یاری این کرونومتر در شناخت طول و عرض جغرافیایی و ابزارهای دیگر مربوط به آن، فرمانروای دریاها شد. علم ستاره‌شناسی زمان گردش ماه به دور زمین و زمین به دور خورشید را تعیین کرد.
اکتشاف جیمز بردلی در سال ۱۷٤۸ این نتیجه را داد که رقص محور زمین، معلول گردش ماه به گرد زمین و اثر آن در مناطق استوایی است. این تحقیقات منجر به این شد که انگلستان پس از ۱۷۰ سال مقاومت، تقویم گرگوری را پذیرفت که یازده سپتامبر ۱۷۵۲ از تقویم جدید حذف و روز ۳ سپتامبر به ۱٤ سپتامبر تبدیل شد و آغاز سال رسمی به جای ۲۵ مارس، اول ژانویه باشد. این دگرگونی در بازرگانی و اعیاد کلیسا

۱- دورانت- ویل، کتاب عصر ولتر، صفحات ٦۱٤-٦۰۱

باعث ایجاد آشوب و اختلال شد و مردم فریاد می‌زدند: یازده روز ما را به ما بازگردانید. ولی سرانجام دانش بر دفترداری و الهیات چیره گشت.

ویلیام هرشل با کشف اورانوس ابعاد منظومه شمسی را شناسایی کرد و آن را دو برابر بیش از آنچه که فرض می‌دانستند، اعلام کرد. هرشل فهرستی از ۲۵۰۰ سحابی و خوشه سحابی و ۸٤۸ ستاره دوتایی که ۲۲۷ ستاره را خود وی کشف کرده بود، تسلیم انجمن شاهی لندن کرد (۱۸۰۲-۱۷۸۲). هرشل با تلسکوپ‌های نیرومند خود و شناسایی حرکات آنها به دانش‌های نیوتونی عمق بخشید و با شناسایی کهکشان‌ها، وسعت جهان را بسیار گسترش داد.[۱]

لاپلاس درصدد بود که نظریه گرانش نیوتن در مورد همه اجرام و پدیده‌های آسمانی مبنی بر این که وقتی در وضعی خطرناک قرار دارد و گفته می‌شود جهان دستخوش بی‌نظمی است که هرگاه به اوج شدت خود رسند، خداوند پا در میان می‌نهد و جهان را از بی‌نظمی رهایی می‌بخشد، اصلاح کرده و کارکرد کیهان را با یک نظام ریاضی تفسیر کند. لاپلاس درصدد بود که کار جهان را با رویکرد مکانیکی ثابت کند.

در سال ۱۷۷۳ استدلال کرد که دگرگونی‌های فواصل مختلف هر سیاره از خورشید، تابع قوانین دقیق ریاضی است. ازاین‌رو، این دگرگونی‌ها، متناوب و مکانیکی هستند. او تمام عمر کوشید تا گردش جهان را در معادلات ریاضی بگنجاند و نوشت: همه پدیده‌های طبیعت، نتایج ریاضی و معدودی تابع قوانین تغییرناپذیرند. کتاب بیان منظومه جهان (۱۷۹٦) منظومه شمسی را به زبان ساده بیان کرده است. او مشاهدات و معادلات و نظریه‌های خود را در کتاب ۵ جلدی مکانیک سماوی (۱۸۲۵-۱۷۹۹) خلاصه کرده است. در کتاب نظریه تحلیلی احتمالات (۱۸۱۲) علم را از یقین محروم کرد و اعلام داشت: با قطعیت می‌توان گفت که تقریباً همه دانش‌ها مشکوک و نامطمئن است و در موارد معدودی که می‌توانیم از دانش خود مطمئن باشیم، حتی در ریاضیات، قیاس و استنتاج که اساسی‌ترین راه‌های کشف حقیقت‌اند، مبتنی بر احتمالند. لاپلاس تقریباً برای همه رشته‌های فیزیک معادله ساخت، برای تعیین شدت انرژی، سرعت حرکت، ابعاد

۱- منبع قبل

زمین، جزر و مد، نظریه تحلیلی و ریاضی داد. از روی جزر و مد، جرم ماه را حساب کرد.[۱]

در این قرن چهار شاخه دانش که اکنون وضع زمین را بررسی می‌کردند، یعنی هواشناسی جو زمین، زمین‌سنجی اندازه، شکل و جرم مخصوص، توانایی گسترده‌ای را در خود ایجاد کرده بودند. برای ترکیب عمق و تاریخ زمین و نقشه از خشکی‌ها و دریاها. هواشناسی در این عصر گذشته از باران‌سنج، از دماسنج، از بارومتر برای سنجش فشار اتمسفر، از بارسنج برای تعیین جهت وزش باد و از رطوبت‌سنج برای سنجش رطوبت هوا برخوردار گردید.

گابریل دانیل فارنهایت آلمانی، با به‌کارگیری جیوه، دماسنج، آب بدن انسان را پیدا کرده و آن را در سال ۱۷۲۱ این چنین درجه‌بندی کرد: نقطه انجماد آب ۳۲ درجه و حرارت بدن انسان ۹۸/٦ درجه. رنه دو رئومور در ۱۷۳۰ با به‌کارگیری الکل در دماسنج، نقطه انجماد آب را در صفر درجه و نقطه غلیان آن را در ۸۰ درجه‌بندی کرد. آندرس سلسیوس در سال ۱۷٤۲ با ریختن جیوه در دماسنج، نقطه انجماد آب را در صفر و نقطه غلیان آن به ۱۰۰ درجه تکمیل کرد.

با این بسط و تحول ابزارها، بادسنج‌ها، جهت وزش بادها، رطوبت‌سنج از ابزارهای کامل‌تر و همه‌جانبه‌تری برخوردار گردید که این امر اطلاعات محیطی گسترده تری در اختیار جامعه انسانی قرار داد که آگاهانه‌تر و با اطلاعات و دانش لازم نسبت به برنامه‌ریزی عقلانی اقدام کنند.

اطلاعات مربوط به زمین‌شناسی که از دیرباز متأثر از تابوهای دینی بود که بشر را از بررسی منشأ، طول عمر، ساختمان زمین، پوسته و مواد درون زمین، آتش‌فشان‌ها، زمین‌لرزه‌ها و فسیل‌ها بازداشته بودند، در این دوران به‌هم ریخت. دانشمندان در رابطه با ادوار زمین به تحقیق پرداختند. علم دیرینه‌شناسی شکل گرفت. ادوار طبیعت از برجسته‌ترین آثار قرن ۱۸ گردید، نقشه توزیع مواد معدنی پوسته زمین مورد بررسی قرار گرفت و نقشه‌های کانی‌شناسی تدوین گردید. چینه‌شناسی به‌لحاظ اهمیت و نیاز شرایط محیطی به دانش تخصصی تبدیل شد.

۱- منبع قبل، صفحات ٦۱۳-٦۱۲

٦-١٣-١٦- شکل‌گیری و توسعه علوم گیاه‌شناسی و جانورشناسی

١٦-١٣-٦-١- گیاه‌شناسی

در قرن ۱۸، انسان به یاری میکروسکوپ مرکب، توانست ساختمان گیاهان و حتی اسرار تکثیر آنها را بررسی کند. گیاه‌شناسی از علم پزشکی جدا و به یک علم جدا، پردامنه و جذاب تبدیل شد. یکی از برجسته‌ترین کتاب‌های کلاسیک گیاه‌شناسی به نام دستگاه طبیعت و کتابخانه گیاه‌شناسی در سال ۱۷۳۷ توسط کارل فون لینه[1] (کارولوس لینایوس) شکل گرفت. رده‌بندی گیاهان (۱۷۳۸)، فلسفه گیاه‌شناسی (۱۷۵۱) و انواع گیاهان (۱۷۵۳) توسط لینه و همکاران او تدوین شد. لینه برای بسط علم گیاه‌شناسی جهت جلوگیری از نام‌های گوناگون و متضاد، درصدد برآمد گیاهان را ابتدا برحسب رده، رده‌ها را برحسب راسته، راسته‌ها را برحسب نوع و انواع را برحسب جنس رده‌بندی کند. لینه طی کار خود حدود ٤٠٠٠ نوع جانور را توضیح داد (امروزه بیش از ۸۰/۰۰۰ نوع شناسایی شده). او در حد خود، درصدد رده‌بندی نوع انسان بود و انسان‌های امروزی را در نوع و جنس واحدی به نام Homo Sapiens قرار داد.

١٦-١٣-٦-٢- جانورشناسی

در سال ۱۷۰۷ بزرگ‌ترین طبیعی‌دان قرن ۱۸، بوفون[2] در یکی از شهرهای فرانسه به دنیا آمد. در سال ١٧٤٩ سه جلد اول تاریخ طبیعی، عمومی و خصوصی را در عرصه زمین‌شناسی و زیست‌شناسی نشر داد. همانند کتاب روح‌القوانین منتسکیو که سال قبل انتشار یافته بود و محبوب‌ترین کتاب فرانسوی شده بود، این کتاب نیز مورد اقبال قرار گرفت. تا سال ١٧٦٧ دوازده جلد کتاب به این عرصه‌ها اضافه شد. بین سال‌های ۱۷۸۳-۱۷۷۰ نه جلد کتاب پرندگان، بین سال‌های ۱۷۸۸-۱۷۸۳ پنج جلد کتاب مواد معدنی و بین سال‌های ۱۷۸۹-۱۷۷٤ هفت جلد دیگر در این عرصه چاپ شد. بین سال‌های ۱۸۰٤-۱۷۸۸ چهل و چهار جلد کتاب تاریخ طبیعی بوفون به چاپ رسید. بوفون در کتاب تاریخ طبیعی به تفصیل از آسمان، زمین و تمامی جهان شناخته شده و معلوم

۱- Carl Linnaeus (1778) گیاه‌شناس و پزشک سوئدی و پایه‌گذار نظام امروزین طبقه‌بندی گیاهان و جانوران. کتاب او در رابطه با انواع گیاهان، جنس گیاهان و نوع گیاهان است.

۲- Kont de Bufon (1707-1086) دارای تألیفات گسترده در حوزه علوم طبیعی. ماهیت و ارزش علم، تاریخ طبیعی، قوانین بنیادین طبیعت، تاریخ طبیعی زمین، تولیدمثل، مطالعه‌کننده سنگواره‌های غول‌پیکر اروپا و آمریکا و بنیانگذار دیرین‌شناسی، چهارپایان، پرندگان و کانی‌ها.

گیاهان و جانوران و در آن میان از انسان سخن گفت و کوشید که اطلاعات از داده‌ها و معلومات پراکنده را در پرتو تصور خویش از تسلسل و ضرورت هستی آنها نظم دهد و تابع قانون سازد. او به رده‌بندی حیوانات و سپس به بررسی نژادهای بشری در پرتو اقلیم، خاک، سازمان‌های اجتماعی و عقاید و پیدایش مردم‌شناسی اقدام کرد. وی دگرگونی رنگ چهره، آداب، سلیقه‌ها و اندیشه‌های بشری را معلول اثر این عوامل می‌دانست.

یکی از جسورترین اندیشه‌های بوفون این بود که نوع ثابت و تغییرناپذیری در جهان وجود ندارد. از هر نوع، نوع دیگری پدید می‌آید و دانش سرانجام رشته‌ای خواهد یافت که جمادات ظاهراً بی‌جان را به انسان پیوند دهد. بوفون بر این باور بود که می‌توان با گزینش مصنوعی انواع تازه‌ای از جانوران پدید آورد و استدلال می‌کرد که مهاجرت و جدایی‌گزینی مردم ممکن است نتایج مشابهی در طبیعت پدید آورد.

بوفون قبل از مالتوس دریافته بود که باروری نامحدود انواع گیاهان و جانوران بار تحمل‌ناپذیری را بر شاخه حاصلخیزی خاک می‌گذارد و تشدید تنازع بقا را باعث می‌شود. او می‌گوید:

> «انواع ظریف‌تر، سنگین‌تر، کم‌تحرک‌تر و همچنین انواعی که میزان کمال‌شان پایین‌تر بود، تاکنون نابود شده‌اند یا نابود خواهند شد ... دگرگونی‌های شگرف زمین و دریا، سازگاری یا ناسازگاری طبیعت، خوراک و تأثیرات درازمدت اقلیم باعث کمال یا تباه‌کُنی انواع بسیار شده‌اند و این‌ها جزء آنهایی هستند که قبلاً بوده‌اند.»[۱]

بوفون بر این باور بود که بشر با وجود اینکه دارای روح است، در بدن انسان و اندام‌های حساس او همان چیزهایی وجود دارد که در جانوران عالی وجود دارد. انسان از جهات مادی، جانوری بیش نیست. انسان و میمون بنایی مشترک داشته‌اند و میمون چیزی نیست مگر انسان منحط و تباه شده. در گیاهان به هر نوع تازه‌ای برخورد کنیم، از انواع دیگر پدید آمده است. برای توانایی طبیعت در پدید آوردن انواع تازه، نمی‌توانیم محدودیتی قائل شویم و نادرست نخواهد بود که اگر بگوییم که طبیعت در طول زمان،

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن، کتاب عصر ولتر، صفحات ٦٤١-٦٣٤

انواع جانداران را از یک نوع آغازین پدید آورده است و همه آنها به دست آفریدگار خلق شده‌اند.[۱]

در عصر روشنگری، فیلسوف‌ها وی را یار و همدست نیرومند خویش می‌شمردند و دریافته بودند که وی به جای خدای با شخصیت، از طبیعت خلاق و فاقد شخصیت سخن می‌گوید. بوفون همانند ولتر اندیشه داشت که خداوند تنها بذر حیات را پراکنده است و باقی را به دست قوانین طبیعت سپرده است و طرح و آرمانی در طبیعت نمی‌دید و به مذهب وحدت وجود اسپینوزا تمایل داشت.

بوفون در نظر داشت که تاریخ دقیق از هر جانور تهیه کند که متضمن تولیدمثل، مراقبت، پرورش، غرایز، زیستگاه‌ها، برنامه غذایی، عادات، وام گستری‌ها، روش‌های شکار و روان‌شناسی آن باشد. روش‌های وی در طی کار هر چه بیشتر و بیشتر به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای درآمد. او با همین روش به مطالعه نوع انسان و ازجمله زندگی روانی، اخلاقی و فکری او پرداخت. کار بوفون به دلیل گونه‌گونی، پرمایگی، اصالت و نفوذ از اهمیت استثنایی برخوردار گردید. اگرچه کیهان‌شناسی او ناکافی، نظریه وی در تولیدمثل جانوری ضعیف و اگرچه مسائل طبقه‌بندی را درک نکرده بود، اما کار مهم و بنیادین او، تدوین چارچوبی عقلی و پی‌ریزی روشی شد که اکثر طبیعت‌دانان تا زمان داروین در محدوده آن، کار و تحقیق کردند.[۲]

پس از آثار بوفون، نظریه‌های اولیه تکامل در چگونگی پیدایش حیات، نقش عناصر نر و ماده در تکثیر، چگونگی پیدایش خلقت (پیدایش خلق‌الساعه یا تدریجی و تکاملی)، نظریه انبوه نطفه‌ها در یک جا و اینکه فرد ماده محتوی نطفه فرزندان خویش و نوادگان و همه نسل‌های بعدی است، طرح گردید و دانشمندان با توجه به چگونگی این سؤالات، برای پیدایش و زایش علوم جدید تلاش می کردند. به زودی مطالعات و کارهای شارل بونه[۳] و جیمز لوگن[٤] در عرصه‌های گیاه‌شناسی و نورشناسی ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. مفاهیم زیست‌شناسی و عرصه‌های وراثت تحت اندیشه‌های

۱- منبع قبل، صفحات ٦٤١-٦٣٤

۲- خلاصه زندگی‌نامه دانشمندان، صفحات ۲٦۱-۲٦۰

۳- Charles Bonnet (1720-1793) طبیعی‌دان سوئیسی در سال ۱۷٤٥ کتاب حشره‌شناسی خود را منتشر کرد.

٤- James Logen (1674-1751) ایرلندی

رئومور[۱] بال و پر همه‌جانبه به خود گرفت. رئومور مانند ولتر بر این باور بود که رفتار و ساختمان سازه‌وار را بدون قبول قدرت طراحی طبیعت نمی‌توان تبیین کرد. این باور مورد تمسخر جریان‌های الحادی فرانسه قرار گرفت، ولیکن بررسی‌های او علم زیست‌شناسی نوین را پدید آورد و بنیان نهاد.[۲] ایرزمس داروین[۳]، تلاش‌ها و کوشش‌های گسترده‌ای در عرصه باغ گیاه‌شناسی[٤]، اقتصاد رشد گیاهی[٥] و عشق‌های گیاهی[٦] و در دو جلد کتاب پزشکی و علوم طبیعی تحت عنوان زونومیا[۷] درباره مبانی قوانین علیت جانوری پرداخت. او همچنین بیماری‌ها را به نحوی طبقه‌بندی کرد که مدافع تولید خودبه‌خودی است و با این کار نظریه تکامل زیستی اولیه را شکل داد. او نخستین فرضیه سازگار و جامع تکامل را تحت عنوان زونومیا (۱۷٦٦) که در آن آمیزه‌ای از دو علم پزشکی و فلسفه است، انتشار داد.[۸] ایرزمس داروین در کتاب نبات‌شناسی یا فلسفه کشاورزی و باغداری[۹] به بحث تکامل زیستی درباره گیاهان که پست‌تر از جانوران هستند، پرداخت. این عصر نیز عصر دایره‌المعارف[۱۰] پیشرفت در رشته بیولوژی با سردمداری رابرت هوک[۱۱] در پی‌ریزی دانش ساختمان سلولی گیاهان باعث زایش‌هایی گردید. مارچلو مالپیکی[۱۲] تعیین جنسیت گیاهان را نشان داد و اثبات کرد که کار برگ در گیاهان همانند کار ریه در بدن انسان است. لیو ونهوک[۱۳] توانست پی به وجود موجودات تک‌یاخته‌ای در نطفه انسانی (اسپرماتوزویید) را در درون منی مرد کشف

۱- (1683-1757) Antuan de Reomur فرانسوی ریاضیدان، زیست‌شناس، فیزیکدان، تاریخ طبیعی‌دان، بزرگ‌ترین طبیعت‌شناس عصر خود و مؤلف کتاب تاریخ طبیعی در تنظیم تاریخ حشرات

۲- دورانت- ویل، کتاب ولتر، صفحات ٦٤۳-٦٤۲

۳- (1731-1802) Irazmes Darwin انگلیسی و پدربزرگ چارلز داروین صاحب نظریه تکامل

4- The Botanic Garden
5- The Economy of Vegetation
6- The Loves of Plants
7- Zoonomia

۸- زندگی دانشمندان، صفحات ٤۰۹-٤۰۸

9- The Philosophy of Agriculture and Gardening

۱۰- Encyclopedia انتشار دایره‌المعارف بین سال‌های ۱۷۷۲-۱۷۵۰ در اروپا از توجه ویژه‌ای برخوردار می‌شود.

۱۱- (1635-1703) Robert Hooke فیلسوف علوم طبیعی، معمار و دانشمند علوم معقول و منقول تأثیرگذار در دو زمینه تجربی و تئوری

۱۲- (1628-1696) Marcllo Malpighi زیست‌شناس ایتالیایی، ترویج‌دهنده روش‌های تجربی و آزمایشگاهی در مطالعه موجودات زنده و پیدایش دانش آناتومی میکروسکوپیک از اوست.

۱۳- (1632-1723) Antonie Philips Van Lee Wenhook دانشمند هلندی و پدر میکروب‌شناسی. او نخستین بار توانست با میکروسکوپ خود، ساختار تک‌یاخته‌ای را شناسایی کند.

کند. از این پس علم جنین‌شناسی از پیشرفت زیادی برخوردار گردید. ژان سوامردام[۱] فیزیولوژیست هلندی در سال ۱۶۷۰ توانست به دقت چرخه حیات برخی حشرات را از زمان تخم‌ریزی تا مرحله کامل شدن دنبال کند و به دنبال آن علم، علم چرخه حیات جانوران را پی‌ریزی نماید و نمایشی از چرخه یا سیکل حیات در همه موجودات زنده را به تصویر کشید.

۷-۱۳-۱۶- نظریه توسعه تکامل

اکنون که اشاره‌ای به مباحث تکامل شد، جا دارد به نظریه‌پرداز بزرگ و تأثیرگرفته از دانشمندان عصر روشنگری که پس از یک قرن از نشر افکار اندیشمندان علوم انسان‌شناسی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی توانست عرصه علم و دانش را تحول و تکوینی همه‌جانبه بخشیده و آنها را به یک انتظام و سامان بکشلند، یعنی چارلز داروین[۲] نیز اشاره‌ای داشته باشیم.

داروین نظریه اولیه تکامل که در عصر روشنگری پایه‌گذاری شده بود را بسط و تکامل داد و نظریه جدید تکامل[۳] خود را توسعه داد. داروین هم‌زمان با الفرد راسل والاس[٤]

۱- Jan Swamerdom (1637-1680) هلندی با کاربرد میکروسکوپ، فرایند زندگی و رشد حشرات را به‌طور کامل پیدا کرد. او دریافت که اسپرم یا تخمک حاوی یک نوزاد کامل ولی کوچک است که در صورت شرایط مناسب می‌تواند رشد کرده و به نوزاد کامل تبدیل شود.

۲- Darwin Charles (1809-1882) او نوه ایرزمس داروین و فرزند رابرت داروین است. در رشته پزشکی مشغول به تحصیل شد و بعداً از ادامه تحصیل در آن رشته منصرف شد. درصدد ورود به کسوت روحانیت درآمد و ارکان ایمان را پذیرفت. آن را نیز رها کرد و درصدد مطالعه تاریخ طبیعی برآمد. با کشتی جنگی و تحقیقاتی بیگل (Beagle) به‌عنوان طبیعی‌دان بی‌حقوق به سراسر جهان سفر کرد. در این سفرها به مطالعه زمین‌شناسی، منشأ سنگ‌ها، تغییر شکل آنها، اثبات تمایز بین شکاف‌ها و لایه‌بندی ته‌نشینی، ارتباط میان بالا آمدن زمین و فعالیت آتش‌فشانی، ارتباط میان پدیده‌های زمین‌شناختی و حیات پرداخت که منجر به چاپ یادداشت‌های روزانه و پژوهش‌های او در زمین‌شناسی و تاریخ طبیعی کشورهای مختلف که مورد بازدید کشتی جنگی بیگل واقع شده‌اند در سال ۱۸۳۹ شد. جهت اطلاع از این سفر و دستاوردهای آن رجوع شود به:
Journal of Reaseches into the Geology and Natural History of the Various Countries Visited by H.M.S. Beagle
در این کشتی داروین نسبت به این باور که انواع موجودات به هنگام آفرینش تثبیت‌شده بوده‌اند، دچار تردید شد و به این باور معتقد گردید که یک دنیای مشترک می‌تواند توضیحی برای تعدادی از واقعیت‌ها داشته باشد و درخصوص اینکه چرا در یک منطقه واحد گونه‌های سنگواره زنده شبیه هم هستند؟ چرا در گونه‌های بسیار مشابه، تفاوت منطقه‌ای و قاره‌ای دیده می‌شود؟ چرا در آب و هوای مشترک، گونه‌های مختلفی است؟ به تحقیق پرداخت.

3- Evolution

٤- Alfred Russel Wallace (1823-1913) زیست‌شناس، کاوشگر، جغرافی‌دان و مردم‌شناس که نسبت به فرایند انتخاب طبیعی و جدای از کار داروین همت گمارد. داروین قبل از او به این نظریه رسیده بود و به‌خاطر شرایط فکری حاکم، کشف خود را فقط برای تعدادی از دوستانش بازگو کرده بود. نامه والاس به داروین باعث شد که آن دو مشترکاً نظریه انتخاب طبیعی را اعلام و آن را منتشر نمایند.

اصول مهم انتخاب طبیعی[1] را پیشنهاد کرد. او در سفرهای طولانی خود با کشتی بیگل و طی سال‌های ۱۸۳۶-۱۸۳۱ نسبت به تدوین نظرات خود در رابطه با منشأ گونه‌ها از راه انتخاب طبیعی یا فقط نژادهای مطلوب در تنازع بقا[2] اقدام کرد. بحث انتخاب طبیعی داروین یکی از بنیان‌های اساسی زیست‌شناسی مدرن را پی‌ریزی کرد.

داروین با خواندن کتاب رساله‌ای درباره جمعیت رابرت مالتوس و مباحث رشد جمعیت، غذا و مرگ و میر بر اثر کمبود غذا و در چارچوب انتخاب طبیعی و تنازع بقا اعلام کرد که هر فرد جایگاه بومی مناسب خود را دارد. تکامل در جهت صرفه و صلاح طبیعت صورت می‌پذیرد. تکامل نه در افراد بلکه در جماعات رخ می‌دهد.

نظریه صوری تکامل به وسیله انتخاب طبیعی را می‌توان بدین صورت بیان کرد:

- تعداد افراد در گونه‌ها کمابیش ثابت می‌ماند.
- مقدار گرده‌ها، بذرها، تخم‌ها و شفیره‌ها خیلی بیش از حد لزوم است.
- ازاین‌رو میزان مرگ و میر باید زیاد باشد.
- در هر گونه، افراد از جهات بی‌شمار کالبدی، فیزیولوژیک و رفتاری با هم فرق دارند.
- بعضی از افراد با موقعیت بومی که برایشان میسر است، سازگاری بیشتری دارند و بنابراین بیشتر زنده می‌مانند و بیشتر زاد و ولد می‌کنند.
- شباهت ارثی میان والدین و فرزندان امری مسلم است.
- بنابراین نسل‌های متوالی درجه سازگاری خود را نه فقط حفظ خواهند کرد، بلکه آن را بهبود نیز خواهند بخشید و با تغییر محیط، نسل‌های پی‌درپی نه‌تنها با والدین خود بلکه با یکدیگر نیز فرق پیدا می‌کنند و بدین ترتیب دودمان متباعدی از اجداد مشترک پدید می‌آید.

۱- Natural Selection گزینش طبیعی یا انتخاب طبیعی فرایندی است که در طی نسل‌های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می‌شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می‌دهند. این فرایند از مکانیسم‌های کلیدی فرگشت (تکامل) محسوب می‌گردد. درون یک جمعیت از موجودات زنده، تنوع ژنتیکی سبب می‌شود که در زیست‌گاه کنونی آن جمعیت، بعضی از افراد گروه برای بقا و زاد و ولد احتمال موفقیت بیشتری داشته باشند.

۲- بنیان‌های انتخاب طبیعی خود را در کتاب معروف خاستگاه گونه‌ها (Natural Selection) یا حفظ نژادهای مطلوب در تنازع بقا در کتاب‌های ذیل ارائه کرد:

On the Origin of Species by Means of Natural Selection or the Preservation of Favored Races in the Struggle for Life (1859)

نظریه‌های متکی بر انتخاب طبیعی که داروین ادعای اثبات آنها را نداشت، زیست‌شناسان کهن را به اعتراض واداشـــت که این نظریه‌ها را داروین نمی‌تواند اثبات کند. الهیون کلیسا، وحشت‌زده شدند که اگر نیای انسان و میمون یکی می‌بود، پس انسان به‌عنوان مخلوقی که خدا او را براساس تصویر خاص خودش آفریده است، دیگر جایگاه برتری ندارد و اگر منشأ هر یک از گیاهان و جانوران اصل انتخاب طبیعی است، پایه دلیل وجود خدا مبتنی بر طرحی در طبیعت ویران می‌شود.

داروین هیچ‌گاه ادعا نکرد که آدمی از سلاله میمون است، بلکه نظرش این بود که اگر نیای آدمی اکنون زنده می‌بود، می‌شد او را در طبقه پستانداران عالی و حتی پایین‌تر از سطح میمون‌ها قرار داد.[۱]

آثار و نظرات داروین، خیلی زود سراسر اروپا، آمریکا و سایر مناطق را دربرگرفت و به عرصه‌های زیست‌شناسی، ابعاد و اعماق زیادی بخشید. آثار سرریز کار داروین نه‌تنها در زیست‌شناسی بلکه با کاربرد نظریه تحول، تکوین و تکامل در نظریه‌های اجتماعی، باعث طرح نظریه‌های داروینیسم اجتماعی در جامعه‌شناسی شد. هربرت اسپنسر[۲] براساس رویکرد داروین، این نظریه را ارائه کرد که در اقتصاد با موازین آزاد[۳]، آن دسته از شرکت‌ها و اشخاص نیرومند و مبتکر در محیطی آزاد شکوفا خواهند شد و پایداری و شکوفایی آنها در چگونگی تحول و تکوین خود در انطباق با شرایط محیطی است.

۸-۱۳-۱۶- شکل‌گیری و توسعه علم روان‌شناسی

در عصر روشنگری، پژوهش‌های علمی از جمادات به گیاهان و جانوران و سرانجام به خود انسان رسید. دانش‌پژوهان به یاری میکروسکوپ که علم فیزیک برای آنها ساخته بود، به بررسی اندام‌ها و سازواره انسان و همانندی آن با جانوران پی بردند. در سال ۱۷۴۹، دیوید هارتلی کشیش انگلیسی که پزشکی می‌کرد، نسبت به انتشار کتابی به نام «ملاحظاتی درباره انسان»، اقدام کرد، کتابی در حوزه روان‌شناسی فیزیولوژیک. نظریه روان‌شناسی او نتیجه تلفیق نظریه ارتباطی لاک و فرضیه ارتعاشات (Vibrations) در فیزیک نیوتن بود. او درصدد برآمد کار نیوتن را در تشریح سیستم اعصاب به‌کار گیرد.

۱- خلاصه زندگی‌نامه علمی دانشمندان، صفحات ۴۱۱-۴۰۹

۲- Herbert Spencer (1820-1903) او یکسال پیش از انتشار کتاب انواع داروین، طرحی از یک نظام ارائه کرد که می‌بایست بر قانون تکامل یا به تعبیر خود او به قانون ارتقاء متکی باشد.

3- Laissez- Faire Capitalism

به همین جهت از او به عنوان روان‌شناس فیزیولوژیک یاد می‌کنند. او از جنبه فیزیولوژیک به چگونگی کار مغز، نخاع و اعصابی که به احساس و عواطف هستند، پرداخت. او نظریه وابستگی احساسات به ارتعاشات درون اعصاب را براساس نظریه ادامه احساسات می‌دانست. هارتلی[1] احساس را ارتعاش ذرات یک عصب می‌دانست که نخست به تأثیر یک عامل خارجی پدید می‌آید و سپس در امتداد آن عصب، تأثیرات را به مغز می‌رساند و بر این باور بود که مغز انبوهی از الیاف عصبی است که ارتعاش‌های آنها لازمه پیدایش خاطرات است.[2]

۹-۱۳-۱۶- شناسایی منشأ بیماری‌های همه‌گیر و پیشرفت علم پزشکی

پا به پای زایش و پیدایش عرصه‌های مختلف علم و در کنار گسترش علم روان‌شناسی، عرصه‌های کالبدشناسی و فیزیولوژی نیز گسترش خود را شروع کردند. تکامل میکروسکوپ و دماسنج، پیشرفت شیمی و زیست‌شناسی باعث گردید که پزشکان عرصه‌های کالبدشکافی و فیزیولوژی را توسعه دهند.

هم‌زمان با پیشرفت‌های قابل‌توجه در عرصه علم و دانش و تجربه، بیماری ها در اروپا شیوع وسیع پیدا کرد. ولتر میانگین عمر را در روزگار خود ۲۲ سال برآورد کرده است. مرگ و میر نوزادان و کودکان در محلات فقیرنشین شهرهای بزرگ، گاهی به پنجاه درصد می‌رسید. پنجاه و هشت درصد نوزادان لندن پیش از رسیدن به روز پنجم می‌مردند. هشتاد درصد کودکان پرورشگاهی پیش از به پایان بردن نخستین سال زندگی خود تلف می‌شدند. سپردن بچه‌ها به پرستارانی که شیر نداشتند و از طریق بطری شیر، کودکان را شیر می‌دادند، مرگ این کودکان را افزون‌تر کرده بود. میزان مرگ این نوع کودکان، سه برابر کودکانی بود که از پستان مادر تغذیه می‌کردند. بیماری‌ها به‌ویژه بیماری‌های آمیزشی، بیداد می کرد. آبله شیوع گسترده ای داشت. ولتر می‌گوید:

۱- Hartley David (1705-1757) بنیانگذار نظریه مکتب تداعی‌گری (Associationism School) است. براساس این مکتب محتوی ذهن انسان از همخوانی اندیشه‌ها و تصورات تشکیل شده است. تشکیل این تصورات براساس ۳ اصل استوار است. مشابهت، مجاورت و تضاد. تصوراتی که هم‌زمان باشد، بدون توجه به نوعشان زودتر تداعی می‌شود تا آنها که با اختلاف زمانی و گسسته به ذهن می‌رسند. مکتب تداعی‌گری قائل به تفاوت‌های ذاتی در ذهن نیست و فقط تجربه را ملاک ایجاد تفاوت‌های فردی می‌داند. هارتلی با بهره‌گیری از یک فصل کتاب جان لاک به نام ارتباط ایده‌ها، از آن برای پی‌ریزی یک قانون بنیادین و یک سیستم روان‌شناسی بهره گرفت. مهم‌ترین کتاب او در مشاهدات درباره انسان (Observation on Man) است که در سال ۱۷۴۹ به چاپ رسانید.

۲- دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب عصر ولتر، صفحات ۶۵۰-۶۴۷

«از هر ۱۰۰ نفر که پا به جهان می‌نهند، دست‌کم ٦۰ نفر آبله می‌گیرند. از این ٦۰ نفر نیز ۲۰ نفر می‌میرند و ۲۰ نفر دیگر آثار زشت این بیماری را تا پایان عمر با خود دارند. در فاصله ۱۷۱۵-۱۷۱۲ آبله سه تن از وارثان تاج و تخت فرانسه را از پای درآورد. آبله در ۱۷۱۹ در پاریس بین سال‌های ۱۷٦۵-۱۷٤۹ در سوئد، ۱۷٦۷-۱۷٦۳ در وین، ۱۷٦٤ در منطقه توسکان ایتالیا و ۱۷۷۰-۱۷٦٦ در لندن همه‌گیر شده بود. تیفوس و آبله ۸۰ هزار تن از مردم برتانی را در ۱۷٤۱ از پای درآورد. در سال ۱۷۰۹ طاعون غده‌ای ۳۰۰/۰۰۰ نفر از مردم پروس را تلف کرد. در کنار این بیماری‌ها، مالاریا، اسهال، آنفلوآنزا، فلج اطفال، ذات‌الریه، دیفتری، سیاه‌سرفه، تب زرد، ... کشتارهای خود را در اروپا داشت.»[1]

این مسائل و بلایا، وظیفه‌ای برای دولت‌ها جهت توسعه بهداشت و جلوگیری از شیوع این بیماری‌های مسری را درپی داشت. زباله‌ها به خیابان ریخته می‌شد، در خانه‌ها آب‌انبارهای غیربهداشتی وجود داشت، گرمابه اسباب تجمل توانگران بود. در این عصر جهت جلوگیری از این امراض، در آغاز بهداشت در ارتش‌ها و نیروی دریایی بیش از شهرها گسترش یافت.

ویکتور ریکتی[2] در سال ۱۷٥٦ تأمین تندرستی مردم را از وظایف دولت شناخت. انسان‌دوستی قرن ۱۸ وارد مرحله تازه‌ای شده بود. یوهان پتر فرانک، پزشک آلمانی، زندگی را چون یک کودک سرراهی آغاز کرده بود، در کتاب خود نظام یک نظارت دولتی کامل پزشکی را در ۱۷۷۸-۱۷۷۷ پیشنهاد کرد که دولت باید یک نظام بهداشتی کامل و همگانی تهیه کند. کتاب ٤ جلدی او، یادگار گران‌بهای یک عمر خدمت به بشریت است. این کتاب دربرگیرنده اقداماتی است که باید به دست هر جامعه متمدنی در زمینه نظافت شهرها، پاکی آب و خوراک مردم، تأمین بهداشت در آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها و تندرستی زنان کارگر صورت گیرد. نویسنده کتاب پیشنهاد می‌کند که دولت از مردان مجرد مالیات بگیرد، از زناشویی مردان و زنان بیمار جلوگیری کند و کودکان را در آموزشگاه‌ها با اصول بهداشت آشنا سازد. در قرن ۱۸ بیمارستان‌ها گسترش یافت و هزینه آنها از اعانات مردم بود نه از منابع دولت. در فاصله ۱۱ سال (۱۷٤۸-۱۷۳۷) در

۱- منبع قبل، صفحات ٦٥٧-٦٥٦

۲- Victor de Riqueti (1715-1789) اقتصاددان فیزیوکرات

بیمارستان هتل دیو بزرگ‌ترین بیمارستان پاریس از تعداد ۲۵۱۱۷۸ بستری، ۶۱۰۹۱ نفر از آنان تلف شدند. بر روی هر تخت، گاهی سه، چهار، پنج یا حتی شش نفر را بستری می‌کردند. تعفن، اتاق بیمارستان‌ها را بسیار بدبو ساخته بود. یکی از کارهای سودمند لوئی شانزدهم این بود که فرمان داد از این پس، ۲۵۰۰ بیمار در تختخواب‌های یکنفره بستری شوند، پانصد بیمار در تخت دونفره که میان آنها جدا شده بود و بیماران دوران نقاهت در اتاق‌های جداشده بستری شوند.[۱]

در عصر بیماری‌های مسری، معدودی از پزشکان برای آشنا ساختن مردم با راه‌های پیشگیری اقدام می‌کردند. دکتر جان آرباثنت لندنی در گفتاری درباره ماهیت بیماری‌ها (۱۷۳۱) اعلام کرد که خوراک تا اندازه‌ای می‌تواند جایگزین دارو شود. وی کتاب دیگری به نام بهای حفظ تندرستی (۱۷٤٤) نوشت. در این زمان شیوه‌های آموزشی آموزشگاه‌های پزشکی، به‌تدریج حسب تأثیرگیری از پیشرفت علم و دانش و گسترش بیماری‌های پیش‌روی و تجارب حاصل از آن، اندک‌اندک رو به بهبود گذاشت. دانشگاه‌های ایتالیا در تدریس پزشکی پیشرو بودند، ولیکن بیش از ٤ یا ۵ استاد نداشتند. این استادان برای درسی که می‌دادند از دانشجویان حقوق می‌گرفتند و برای اینکه آنان را به کلاس راه دهند، بلیط ورودی میان آنها پخش می‌کردند. اشتغال به کار پزشکی و مامایی در این عصر، قانوناً مستلزم داشتن گواهی‌نامه از یک آموزشگاه معتبر بود.

در این عصر، اندک‌اندک دلایل بیماری‌ها شناسایی می‌شد. پلنسیز بر این باور بود که هر بیماری معلول میکروب خاصی است. این نظریه میکروبی در پزشکی در قرن ۱۸ بازتابی نداشت. در قرن ۱۹ بود که موردتوجه قرار گرفت. دستگاه فشار خون، دماسنج حرارت تن بیمار ساخته شد. داروسازان، جراحان و پزشکان شیاد برای غارت مردم با هم رقابت می‌کردند. رگ‌زنی هنوز چاره همه بیماری‌ها به شمار می‌رفت. یک پزشک برآورد کرد که در سال ۱۷۵٤ در فرانسه ٤۰ هزار بیمار از خونریزی مفرط پس از رگ‌زنی درگذشتند. در اواخر قرن ۱۸ اعتراضات مردم به رگ‌زنی شدت یافت.[۲] فارما کوپه[۳] رسمی لندن در ۱۷٤٦ دستور ساختن دارو از تار عنکبوت، شاخ کرگدن و شیر دختران باکره را کنار نهاد ولی برای ساختن دارو از تریاک، چشم خرچنگ، خرخاکی،

۱- منبع قبل، صفحه ٦۵۹

۲- منبع قبل، صفحه ٦٦۰

۳- Pharmacopoeia (دارونامه) کتاب از فهرست دارو، موارد مصرف، عوارض، نحوه نگهداری

افعی و مروارید دستورهایی به داروسازان داد. روغن کرچک در حدود ۱۷٦٤ و ارسینک در حدود ۱۷۸٦، در اروپا در امر پزشکی رایج بود. پزشکان و داروسازان شیاد، داروهای فریبنده همچون اکسیر عمر برای درمان یا درمان آب مروارید رواج کارشان بود. جوانا ستیونز ۵۰۰۰ پوند از پارلمان انگلستان پول گرفت تا اسرار داروی معالج سنگ مثانه را افشا کند. پس از انتشار فرمول این دارو معلوم شد که دارو مخلوطی از پوست تخم مرغ، حلزون، بذر و صابون است. در مثانه همه کسانی که ادعا می‌کرد آنها را معالجه کرده است، پس از مرگ سنگ یافتند. فرانتس آنتون مسمر یکی از نامداران این شیادها بود، دو رساله دکتری خود با ادعای قدیمی که ستارگان در انسان تأثیر می‌بخشند، به درمان با تحریک مغناطیسی اندام‌های بیماران اقدام می‌کرد. چندی بعد چون به کشیشی برخورد کرد که با نهادن دست خود بر بیماران آنان را شفا می‌داد، مغناطیس را دور افکند، اما ادعا کرد نیروی مرموزی در وی نهفته است که با دست نهادن بر بیماران آنان را شفا می‌دهد. لویی شانزدهم اعلام کرد که با پرداخت ۱۰ هزار فرانک به مسمر او اسرار کار خود را اعلام که تا برای همه مردم یک سازمان مغناطیسی برپا سازد. مسمر این پیشنهاد را پذیرفت و در عرض ٦ ماه مبلغ ۳۵۰ هزار فرنک از مردم پول گرفت.[۱]

مردم و پزشکان در قرن ۱۸ به چون و چرا درباره قبول یا رد مایه‌کوبی آبله پرداختند درحالی‌که در چین باستان برای آن‌که تندرستان گرفتار آبله نشوند، ویروس نیمه‌جان آبله را از بیمار مبتلا آبله گرفته و به تندرستان تزریق می‌کردند. همین امر بعداً در قسطنطنیه رواج داشت. در سال ۱۷۲۱ که در لندن بیماری آبله شیوع پیدا کرده بود، دکتر چارلز میتلند پزشک مقیم ترکیه عثمانی امر مایه‌کوبی را نشان داد. دربار پادشاهی انگلستان اجازه داد که به شش جنایت‌کار محکوم به مرگ مایه‌کوبی شود. به جنایت‌کاران گفته شد که هرگاه زنده بمانند، بخشوده خواهند شد. تنها یکی از محکومان عوارض ناچیز مایه‌کوبی پیدا کرد و هر شش جنایت‌کار زنده ماندند و بخشیده شدند. در سال ۱۷۲۲ یتیمان بخش کلیسایی سنت جیمز علیه بیماری آبله مایه‌کوبی شدند و از آن نتیجه گرفته شد. نهضت و جنبش مایه‌کوبی آبله رونق گرفت. با مرگ دو تن از خاندان اشراف، این نهضت دچار توقف شد. در گزارش ۱۷٦۰ رابرت و دنیل ساتن که مایه‌کوبی را معمول کردند، گزارش دادند از ۳۰/۰۰۰ نفر که مایه آبله

۱- منبع قبل، صفحات ٦٦۲-٦٦۱

زده شده بودند، ۱۲۰۰ تن تلف شده‌اند. ادوارد مسی روحانی انگلیسی در سال ۱۷۷۲ در موعظه‌ای، مایه‌کوبی را خطرناک و مصیبت‌آمیز خواند و همانند دینداران روزگار کهن ادعا کرد که بیماری را خداوند برای تنبیه گناهکاران به جهان فرستاده است. ادوارد جنر جراح انگلیسی دریافت که گاوداران انگلیسی که قبلاً آبله گاوی گرفته‌اند، در برابر آبله مصونیت دارند. در سال ۱۷۷۸ از گاو بیمار، واکسن برای پیشگیری از آبله ساخت که پس از آزمایش موفقیت‌آمیز، پارلمان انگلستان در سال‌های ۱۸۰۲ و ۱۸۰۷ برای توسعه کار و تکمیل واکسن ۳۰ هزار پوند در اختیار دکتر جنر نهاد.[۱]

با گسترش عرصه بهداشت و درمان پزشکی، این فن چندان پیچیده شد که ناگزیر به شاخه‌های تخصصی تقسیم گردید. امور بیماران زنان، مامایی، آب مروارید، عینک، گوش، توجه به تیمارستان‌ها و درمان علمی آنها، نشر گسترده پیدا کرد.

پس از تحول مایه‌کوبی و واکسینه کردن، در قرن ۱۸ و از سال‌های ۱۷٤٥ به بعد، جراحی که در انگلستان هنوز به دست سلمانی‌ها بود و لویی چهاردهم آنها را از این کار در فرانسه منع کرده بود و به تأسیس پنج کرسی جراحی در دانشگاه پاریس اقدام کرد. پزشکان پاریس با عمل جراحی به مخالفت برخاستند و اعتراض کردند و جراحان را به نام سلمانی‌های نوکیسه دشنام می‌دادند. در سال ۱۷۳۱ آکادمی جراحی به فرمان شاه فرانسه بنیان نهاده شد. در سال ۱۷٤۳ شاه با فرمانی جراحان را از عضویت در صنف سلمانی‌ها معاف و داشتن دانشنامه دانشگاهی را برای اشتغال به جراحی ضروری اعلام کرد. از آن پس، جراحان در نزد پزشکان روسفید و سربلند شدند. در انگلستان تا ۱۸۰۰ کالج شاهی جراحان اجازه گشایش نیافت. برجسته‌ترین جراحان قرن ۱۸ بیشتر فرانسوی بودند.[۲]

فزونی ثروت، افزایش شمار و دارایی طبقه متوسط، گسترش دانش و آموزش پزشکی هم درآمد پزشکان را افزایش داد و هم مقام اجتماعی آنان را اعتلا بخشید. لامتری که خود پزشک بود چنین می‌گفت: همه چیز در برابر فن بزرگ درمان‌بخش تسلیم است پزشک فیلسوفی است که حق دارد از بهترین مواهب کشور بهره‌مند شود. دیدار او آرامش را به ما بازمی‌گردلند ... و به دل‌های ما پرتو امید می‌دهد.[۳] ولتر بر استفاده از

۱- منبع قبل، صفحات ٦٤٤-٦٤٣

۲- منبع قبل، صفحات ٦٦٩-٦٦٨

۳- منبع قبل، صفحات ٦٦٩-٦٦٨

دارو خرده می‌گرفت و میانه‌روی در خوراک را بهتر از دارو می‌دانست. درباره پزشکان می‌گفت که از صد پزشک، نود و هشت تن شیاد و مردم‌فریبند. ولی از پزشکان ماهر و انسان‌دوست به نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت: آنان که کارشان حفظ و بازگردلندن تندرستی مردم با استادی و انسان‌دوستی است، بزرگ‌ترین مردان روی زمین‌اند، آنان حتی همکار خدایند زیرا حفظ کردن و تازگی بخشیدن به اندازه خلق کردن با عظمت است.[۱]

افزایش دستمزد و درآمد پزشکان، پایگاه اجتماعی آنان را برکشید. پزشکان با رفتن به بهترین باشگاه‌های لندن، سالن‌های پاریس، بهترین جامه توانگراان و طبقه متوسط را به تن می‌کردند دیگر ردای سیاه و ملال‌آور پیشین را به تن نمی‌کردند. بهترین شکل و نوع لباس از اطلس سرخ یا زربفت، عصای سرطلایی و جامعه فاخر بر تن می‌کردند.

قرن ۱۸ در تاریخ پزشکی دارای چندان اهمیت نیست، اندیشه‌های موهوم شیادی و نظریه‌های کهنه پزشکی که تجربه پوچی آنها را ثابت کرده بود، هنوز بر دانش پزشکی سایه افکنده بود؛ اما پیشرفت کالبدشکافی و فیزیولوژی علم پزشکی را بر شالوده‌های مطمئن و استوار قرار داد. شالوده‌هایی که در قرن بعد، دستاوردهای گسترده‌ای را برای جهان و علم پزشکی مهیا کرد و به‌لحاظ نیاز به علم، دانش و دقت، دست بسیاری از ناصالحان را از آن کوتاه کرد؛ اما فضای پیش‌برنده‌ای که در عرصه‌های علم و دانش ایجاد شده بود، با بازنشری که پیدا کرده بود و از طرف دیگر گسترش بیماری‌ها و شکل‌گیری این باور که می‌توان به بیماری‌ها تسلیم نشد و آن را درمان کرد، به‌تدریج عرصه‌های بسیاری را در تشخیص و درمان و صنعت دارویی نوین در قرون ۱۹ و ۲۰ پیش پای جامعه بشری قرار داد.

کار شیمیدان انگلیسی رابرت بویل[۲] در ۱۶۶۱ (که پایه‌گذار کتاب شیمی به مفهوم امروزین آن است)اکنون در انتهای قرن ۱۸ و ۱۹ اشکالی در علم «شیمی- فیزیک[۳]» و تقسیم‌بندی عناصر به صورت دقیق‌تر را دربر داشت. در این علم حالت‌های مواد، ارتباط مواد با یکدیگر، مخلوط، ترکیب، ترکیبات مرکب، ... دستاوردهای بزرگی در عرصه کالاها و تولیدات شیمیایی فراهم ساخت و رابطه محکمی بین شیمی و پزشکی برقرار

۱- منبع قبل، صفحه ۶۶۹

۲- Robert Boyle (1627-1691) شیمیدان شکاک یا The Sceptical Chymist

3- Physical-chemistry

گردید. در شیمی کانون اصل بقایای ماده، همان کار و دستاوردی را داشت که قانون جاذبه نیوتن برای فیزیک به بار آورد.

در این عصر دستیابی به ابزارها و دانش‌ها همچون دستیابی به قوانین گردش خون در بدن انسانی، کالبدشکافی از بدن انسان و عمل جراحی از یک طرف از رونق بسیار برخوردار گردید و از طرف دیگر عرصه‌هایی بودند که خلاف ارزش‌های دینی قلمداد می‌شدند. تأسیس دانشکده‌های پزشکی در قرن ۱۸ اروپا را فراگرفت.

قرن ۱۸ عصر آشنایی روزافزون مردم اروپا با نژادهای گوناگون و سازمان‌ها، اخلاق‌ها و ادیان در سراسر جهان گردید. اروپاییان با عوامل قدرتی که در علم و دانش بدان دست یافته بودند و با تکیه بر کشتی‌های خود، رؤیای فرمانروایی بر جهان را برای خود دیدند. اروپاییان برای این سلطه، رقابت و تولنایی در دریا را مهم‌ترین عامل می‌دانستند. انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و هلندی‌ها بیش از دیگر کشورهای اروپایی در این راه گام برداشتند. درحالی‌که در قرون ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ این اقتدار بیشتر از آنِ اسپانیا و پرتغال و بعضاً ایتالیایی‌ها بود. در روسیه به دستور پطر کبیر دریانورد دانمارکی به نام ویتوس برینگ، از سن پطرزبورگ رولنه آمریکای شمالی شد و تنگه برینگ به افتخار او نامگذاری شد. او باعث الحاق آلاسکا به روسیه شد. روسیه برای آشنا ساختن اسکیموها با مسیحیت، مبلغان مسیحی را به آلاسکا ارسال کرد. بسیاری از جزایر، اقیانوس‌ها و دریاها در این دوران توسط انگلستان، فرانسه و بعضاً هلند و دانمارک کشف و به سرزمین اصلی این کشورها ملحق گردید.

جیمز کوک انگلیسی در ادامه مأموریت‌های خود به زلاند جدید و استرالیا رسید (۱۷۶۳). این کشف‌های سرزمینی جدید در کنار بسط و توسعه علوم و فنون، قدرت بالنده‌ای را برای کشورهای اروپایی درپی داشت؛ قدرتی که بسیاری از کشورها و تمدن‌های آن روز از آن بی‌خبر بودند؛ و همین خیلی زود راه چیرگی اروپاییان را بر آنها هموار ساخت.

۱۴-۱۶- شکل‌گیری چرخه «علم- فن- حرفه»، عصر دانایی، مانایی و پیدایش انقلاب صنعتی

اکنون اروپای اواخر قرن ۱۸، با برخورداری از نظرات نوین و نتایجی که روشنگران و فیلسوفان برای آن به بار نشاندند و در حاکمیت ثبات نسبی و امنیت، توانایی‌های آشکار و پنهانی را برای خود ه است. مشخصه این انباشت‌های آشکار و پنهان، ماهیت و جهت‌گیری پیش‌برندگی عرصه‌های تولیدی، اقتصادی و اجتماعی را در خود دارد. این انباشت‌های نوین طالب و خواهان شرایط محیطی مساعد برای خود هستند که به صورت مستمر و پایدار، هم‌افزایی و بالندگی داشته باشند. براساس اصل علیت انباشت تراکمی، حال که حوزه‌ها و عوامل پیش‌برنده از تحرک بالایی در این قرن برخوردار شده و برعکس حوزه‌های عقب‌گرا در حال افول و میرایی قرار گرفته بودند، هر روز نیروهای پیش‌برنده بر هم‌افزایی خود افزوده و موجبات افول بیشتر عوامل عقب‌برنده را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی فراهم می‌سازند. در این عصر، نیروهای پیش‌برنده عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، علمی و تولیدی فرصت‌ها و میدان‌های جدیدی در عرصه‌های بالندگی و رشد را پیش روی خود خواهند داشت. شکل‌گیری انقلاب صنعتی، یکی از این دستاوردهاست؛ دستاوردی بن‌مایه و بن‌سازه برای توسعه‌یافتگی.

در این عصر (قرون ۱۹-۱۸)، اگرچه اروپا تک‌ستاره هایی در عرصه علوم همچون گالیله و نیوتن به خود ندید، اما شاهد پیدایش ستارگان صدها نفری به صورت شبکه‌ای و منظومه‌ای و با جریان بده- بستان بین خود بود که از گوشه و کنار جوامع اروپایی عرضه‌کننده نورهای نوینی در علوم مختلف همچون ریاضیات، فیزیک، شیمی، جبر، گیاه‌شناسی، فیزیولوژی، روان‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، ... بودند. اگر پیدایش دانشمندان تا قبل از این عصر، موردی، اتفاقی و بدون استمرار و بدون برخورداری از شرایط محیطی مساعد جهت نشر آثار آنها بود، اکنون این عرضه نوین از علم و دانش به‌لحاظ اینکه کار هر دانشمندی برخاسته از آثار پیشین و بازنشر پسین بود و یک درهم‌تنیدگی بین دستاوردهای علمی برپا شده بود و به‌تدریج علم و دانش به صورت

شبکه و منظومه‌ای درآمدند که هر وجهی از آن را یکی از دانشمندان مورد واکاوی قرار می‌داد.

این شبکه از علم و دانش اکنون همه‌جانبه‌تر، گسترده‌تر، متنوع‌تر و پایدارتر شده بود. امتیاز این عرضه گسترده از دانشمندان در این عصر، برخوردار شدن آن از فضای اقتصادی و اجتماعی پیش‌برنده بود که در زمان خود از آن بهره‌مند شده بودند. صنعت چاپ و نشر گسترده، چاپ کتب و رساله‌ها از عمومیت برخوردار شده بود. گوش و چشم‌هایی از طبقات بالا به‌ویژه طبقه متوسط، خواهان و متقاضی تولیدات فکری دانشمندان شده بودند. برخلاف اعصار پیش که تولید علم تک‌ستارگان، در خدمت فخر و مباهات دربار امپراطوران بود، اکنون علم و دانش پاسخگوی تقاضاها و نیازهای جامعه بود.

آگاهی از دستاوردهای علمی و کاربست آنها در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی از اعتبار برخوردار شده بود. مراکز علمی و پژوهشی از مفاخر کشورها قلمداد شده بودند و رقابت بسیار شدیدی در جذب دانشمندان با همدیگر داشتند. رقابت شدیدی بین پادشاهان، شاهزادگان، اعیان و اشراف در تأمین مالی، امنیت و پناه دادن به دانشمندان ایجاد شده بود. این امر به یکی از مفاخر آنان تبدیل شده بود.

این چنین تقاضاهایی به عرضه دانشمندان بال و پری دوچندان بخشید. رابطه بین این عرضه و تقاضا در عرصه‌های علم، دانش، حسب نظریه علیت تراکمی و بده- بستان‌ها به تحول و تکامل خیره‌کننده‌ای در پیدایش چرخه‌ها و مدارهای پیش‌برنده منجر شد. مدارهای این پیش‌برندگی باعث شکل‌گیری عوامل پیش‌برندگی گسترده در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی شد. محصول این چرخه از بده- بستان در اواخر قرن ۱۸، شکل‌گیری انقلابی دگرگون‌ساز بود. انقلابی که تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و زیستی را دگرگون ساخت. انقلابی با جامعیت، کفایت، فراگیری همه‌جانبه و برخوردار از پایداری و استمرار به نام انقلاب صنعتی با آثار سرریز همه‌جانبه برای کلیت جوامع، جهان و کلیت عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی و با قدرتی در پایداری خود در بستر زمان.

نقطه شروع این انقلاب مهم از کاربست یکی از کشفیات دانشمندان این عصر (کشف ماشین بخار توسط جیمز وات) و استفاده از آن در ابزاری به نام بازوی مکانیکی که بعداً

ماشـین نام گرفت، شـکل گرفت. کشـفی نه‌چندان مهم و تعیین‌کننده، ولیکن کاربسـتی بسیار عظیم و تعیین‌کننده، سرنوشت‌ساز و دگرگون‌کننده تمامی عرصه‌ها، نه فقط برای اروپا بلکه جهان.

در این عصـر، بنا به چنین مختصـاتی می‌توان گفت، دسـتاوردهای فرایندی سـه انقلاب مهم در حوزه‌های علم، فن و حرفه در کنار هم قرار می‌گیرند تا با شـکل‌دهی چرخه‌ای بن‌سـازه به نام «علم- فن- حرفه» زایش انقلاب بزرگ‌تری را به نام انقلاب صـنعتی در خود شـکل دهد. بده- بسـتان گسـترده‌ای بین این سـه انقلاب برقرار می‌شـود. این بده- بستان با برخورداری از شرایط محیطی پیش‌برنده، منجر به انقلاب صنعتی می شود. این سه انقلاب از آثار سرریز علم در عرصه‌ها و تبدیل آن به فن و ابزار و سرازیر شدن این فن و ابزار در تولیدات و حرفه ها بود. این بده- بستان مدار مهم «علم- فن- حرفه» که برای رشد و پیشرفت بسیار بنیادین است را شکل داد. مداری که در عصر آغازین خود، از اهمیت زیادی برخوردار نبود و سایه کم‌رنگی در عرصه‌ها و سیاست داشت؛ اما این مدار در ساختار ارگانیکی و ماهیتی که از خود ساخت، حسب نظریه علیت تراکمی، در بستر زمان با زایش‌های گسترده و همه‌جانبه خود موجبات انبساط و گشایش‌هایی را در زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه انسانی، ایفا کرد. پی‌ریزی جامعه صنعتی و مدرن و ابعاد همه‌جانبه‌ای که چرخه «علم- فن- حرفه» که برای آن پی‌ریزی کرد، در مدت زمان بسیار کوتاهی تمام شکل و ماهیت عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و زیستی را دگرگون کرد. چهره امروزین جوامع، محصول آن بذری است که از چرخه «علم- فن- حرفه» در آن عصر کاشته شد.

شکل‌گیری فضای پیش‌برنده اقتصادی و اجتماعی برای پیشرفت

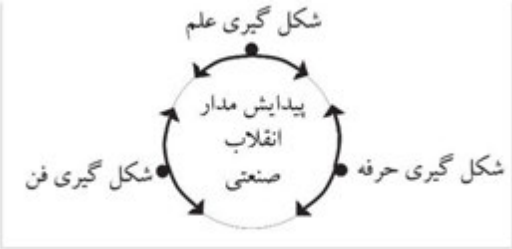

شکل‌گیری مدار علم- فن- حرفه از نیمه دوم قرن ۱۸، آن چنان توانایی و قدرتی به آن دسته از جوامع اروپایی داد که به سرعت نسبت به تخریب ساختارها و کارکردهای ایستا و عقب‌افتاده خود اقدام کرده و نسبت به بازسازی و نوسازی مدارهای پیش‌برندگی و متکی بر چرخه «علم- فن- حرفه» ، در ساحت‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اقدام کردند. دستیابی اولیه انگلستان به این مدار، تا نیمه دوم قرن ۱۸ برتری چندانی بر کشورهای اروپایی نداشت و در بسیاری از جهات از فرانسه نیز عقب‌تر بود، این کشور را تبدیل به اولین کشور قدرتمند، نه‌تنها در اروپا بلکه در کل جهان کرد.

انباشت دستاوردهای رنسانس، مرکانتلیسم، اصلاحات دینی، شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، ظهور اندیشمندان و روشنگران همراه با نهادمندی از این آثار، در کنار ثبات و امنیت نسبی که در این کشور نسبت به جوامع دیگر اروپایی برقرار بود، توانست پی‌ریز اولین مدارهای پیش‌برنده این انقلاب نوین برای این کشور شود. چرخه بده- بستان بین این مدارها، حسب نظریه علیت تراکمی و انباشتی، زمینه شکل‌گیری انقلاب صنعتی و برخورداری از پیامدهای آن را اولین بار برای انگلستان فراهم ساخت. قدرت بالای این مدارهای پیش‌برنده بود که توانست این جزیره کوچک خالی از منابع و فقیر را تا نیمه دوم قرن ۲۰ و تا پایان جنگ جهانی دوم، فرمان دار شرق و غرب و ثروتمندترین کشور کره خاکی کند.

با این تحولات بود که قرن ۱۸ به بعد، به‌تدریج علم جانشین همه‌جانبه الگوی رفتاری انسان و جامعه انسانی شد. علم ابزاری می‌شود در حوزه تفکر، بینش، منش و روش آدمیان تا بر محیط پیرامون خود استیلا پیدا کند؛ استیلایی که در طی تاریخ ابعاد و میدان‌های آن هرگز بدین میزان، بدین وسعت و با این آثار بازنشر گسترده وجود نداشت. در چنین فرایندهایی بود که علم با روش‌های نوینی که خلق کرد و در کنار روش‌های فنی و فناوری و در یک جریان بده- بستان درهم‌تنیده و ناگسستنی با آنها، خالق بسیاری از نوآوری‌ها و اختراعات شد. شکل‌گیری و گسترش چرخه «علم- فن- حرفه»، در شرایط محیطی خود نمی‌توانست مختصاتی همچون تولید فردی، خانوادگی و کارگاهی ایستا و غیرعلمی را تاب بیاورد. این چرخه، در خود به اختراع ماشین و کاربست آن در عرصه‌ها روی آورد؛ اقدامی که با گستره‌های افقی و عمودی خود در

عرصه‌ها، موج بسیار بزرگ و عظیمی از دگرگونی‌ها را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایجاد کرد. فرایندهای این موج دگرگون‌ساز، انقلاب صنعتی نام گرفت؛ انقلابی که از آغاز تاکنون مراحل مختلفی به صورت پیوسته و درهم‌تنیده داشته است و زندگی عصر جدید، جوامع انسانی را تاکنون از آنِ خود کرده است.

اگرچه در قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا در چنین مختصاتی از رویش و بالندگی قرار داشت و روشنگران، فیلسوفان و اندیشمندان اروپایی با دست و پنجه نرم کردن با آرا و نظرات فیلسوفان قرون وسطی، عصرکلاسیک (روم- یونان) و تمدن‌های اسلامی و تضارب آن با شرایط محیطی نوین، خالق بسیاری از تفکرات، اندیشه‌های نوین اقتصادی و اجتماعی بر پایه روش‌شناختی علمی شدند، در این عصر دنیای تمدن‌های اسلامی، هندی، چینی، عثمانی، ... در ایستایی و غفلت از زمان و مختصات آن روزگار را سپری می‌کردند.

دستاوردهای این پویایی در علم و دانش و چرخه «علم- فن- حرفه» دو نشان مشخص و تعیین‌کننده را برای اروپا درپی داشت. اول سیطره تام و تمام اروپاییان بر تمام جغرافیای تمدن‌های تاریخی و شرقی (هند، چین، ایران، عثمانی، ...) و به زیر سلطه کشیدن آنها. دوم تغییرات بالنده در جوامع اروپایی و افول نظم‌های اجتماعی با دسترسی محدود (شکننده، پایه و بالغ) و سوق دادن اروپاییان به نظم‌های اجتماعی با دسترسی باز. بن‌مایه فکری و اندیشه‌ای این نظم‌های اجتماعی نوین را روشنگران و فیلسوفان در عصر خردورزی برای اروپا تولید، نشر، و نهادمند ساختند. نظم‌های اجتماعی با دسترسی باز شرایط را برای پیدایش دو قطب مهم، کلیدی و سرنوشت‌ساز برای جوامع اروپایی هموار کرد. قطب **قدرت جامعه** و قطب **قدرت دولت** و برپایی چرخه تعیین‌کننده «**قدرت جامعه- قدرت دولت**» از این دو قطب بود که موتور حرکت‌های پایدار و بالنده رشد و توسعه را برای این جوامع به کار انداخت. موتوری به نام چرخه «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی». چرخه بن‌سازه و بن‌مایه‌ای که نفوذ تام و تمام خود و آثارش را بر تمامیت قلمرو جغرافیایی و جمعیتی جوامع و کشورهای اروپایی فراهم ساخته و آن را نهادمند و پایدار نموده و از آن برای اروپا توسعه برداشت کرد. در فرایندهای این چرخه بن‌سازه در بستر زمان، مقبولیت، مشروعیت، پاسخ‌گویی و شکل‌گیری قدرت محدود و مشروط نیز به‌تدریج گستره تمام کشورهای اروپای غربی

را فراگرفت.هم زمان با اروپا که در این عصر درگیر این زایش و گشایش‌های پیش‌برنده است، دنیای شرق درگیر غفلت، بی‌ثباتی، جنگ‌های داخلی و قدرت‌های مطلقه فردی (نه دولت‌های مطلقه) و استبداد همه‌جانبه قرار دارد. دنیای غرب در باب‌گشایی‌های نظم‌های اجتماعی با دسترسی باز هر روز سخت‌تر نیازمند میدان‌های فکری نو، تولیدات نو، ترکیبات نو، بازارهای نو و سازمان‌های نو می‌شود. انقلاب صنعتی هر روز به این نیازها و مطالبات اروپا دامن زده و افق‌های جدید و نوینی را پیش‌روی اروپاییان با آثار سرریز برای جهانیان قرارداده است. در این عصر در تعامل و تقابل‌های دو دنیای تمدن کهن و تمدن نو باید گفت یکی برخوردار از ظرفیت‌ها و قدرت‌های انقلاب صنعتی است و دیگری فاقد آن. تاریخ نشان داد که آن یکی که از انقلاب صنعتی برخوردار بود توانست هم خود را زیرورو کرده و از فقر و بدبختی رهایی بخشد و هم همه دنیا را به زیر سلطه خود بکشاند.لازم است در فصل بعدی به چگونگی شکل‌گیری انقلاب صنعتی، این بن‌مایه و بن‌سازه دگرگونی عمیق و سازنده رشد و توسعه اقتصادی و آثار بازنشرش، نظری داشته باشیم.

فصل هفدهم

چرخه «تغییرات علمی- فنی»

(با آثار سرریز انقلاب صنعتی- خیز اقتصادی)

- ✓ **گذار از انقلاب کشاورزی به انقلاب صنعتی**
- ✓ **شرایط محیطی و بسترها (چرا انقلاب صنعتی زودتر به وقوع نپیوست)**
- ✓ **چرخه «تولید واحد- مکان واحد» زایش کارخانه نماد انقلاب صنعتی**
- ✓ **پیروزی ماشین بر دست- کارخانه بر کارگاه**
- ✓ **ناخدایان کشتی انقلاب صنعتی**
- ✓ **انقلاب صنعتی، پیدایش خیز اقتصادی و مکاتب اقتصادی**
- ✓ **انقلاب صنعتی به کشاورزی جان تازه می‌دهد.**
- ✓ **انقلاب صنعتی چگونه پروبال گرفت و چه کرد؟**
- ✓ **اختراعاتی که به انقلاب صنعتی جان بخشید.**
- ✓ **ظهور آثار و پیامدهای متفاوت و متضاد**
- ✓ **جدال کارگر- ماشین**
- ✓ **انقلاب صنعتی و تقابل بنیان‌های کهن و نو**
- ✓ **انقلاب صنعتی- پی‌ریزی سلطه**
- ✓ **انقلاب در انقلاب (انقلابی با زایش‌هایی همه‌جانبه‌تر از خود)**

۱-۱۷- مقدمه

انقلاب صنعتی در آغاز با روش‌های نوین و ابزارهای نوین در حوزه‌های اقتصاد و تکنولوژی به وقوع پیوست و دگرگونی‌هایی را در حجم و توزیع منابع و نحوه تخصیص آنها به هدف‌های خاص را به دنبال خود داشت. در این فرایند، دو حرکت

تولید، اقتصاد و تکنولوژی پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر داشتند. ممکن بود بدون نوآوری و اختراع، باز هم صنعت با آهنگی کُند پیش برود، شرکت‌ها بزرگ‌تر بشود، دادوستد متداول‌تر و گسترده‌تر گردد، تقسیم کار به صورتی دقیق‌تر درآید، حمل‌ونقل و مالیه نیز کارآمدتر و تخصصی‌تر بشود، اما دیگر سخنی از انقلاب صنعتی نبود. از سوی دیگر، بدون وجود منابع نیز نوآوری چندانی یا صورتی نمی‌گرفت یا اگر هم صورت می‌گرفت، تنها در مقیاسی محدود کاربرد پیدا می‌کرد. افزایش حجم پس‌اندازها و آمادگی به‌کارگرفتن آنها در صنعت، این امکان را پدید آورد که بریتانیا از ثمرات ابتکار و نبوغ خود بهره‌گیری کند. به‌راستی این انقلاب چیست؟ چگونه شکل گرفت؟ قلمروها و حوزه‌های آن کدام‌اند؟ چه آثار سرریزی داشت؟ عرصه‌های پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، دربرگیرنده این فصل است.

۲-۱۷- گذار از انقلاب کشاورزی به انقلاب صنعتی

لازم است جهت به تصویر کشیدن این چیستی‌ها و چرایی‌ها، به اختصار به چگونگی پیدایش حلقه واسط بین بسترها و زمینه‌های تاریخی مورد نیاز برای رشد و توسعه (مرحله اول) و توان و ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی موجود (مرحله دوم) و بهره‌گیری از امکانات برای شکل‌گیری رشد و توسعه با برخورداری از زمینه‌ها و بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و دستیابی به مرحله بالاتر یا رشد و توسعه (مرحله سوم)، انقلاب صنعتی بپردازیم. با نگاه به انقلاب صنعتی است که میدان‌ها و عرصه‌های مورد نیاز برای کالبدشکافی چرایی‌ها معلوم می‌شود.

اگر زندگی اقتصادی و اجتماعی انسان را در قدمتی ۱۳۰/۰۰۰ ساله فرض کنیم، بخش زیادی از این زمان طولانی یعنی بیش از ۱۰۰ هزار سال عصر شناختی انسان و زندگی همه‌جانشین او را دربر دارد. حدود ۱۲۰۰۰-۱۰۰۰۰ سال پیش، انقلابی بزرگ در زندگی بشر به وقوع پیوست به نام انقلاب کشاورزی. این انقلاب، معاش انسان را که قبلاً از طریق خانه‌به‌دوشی، شکار و جمع‌آوری میوه، تأمین می شد و حیات آنها را ممکن می‌ساخت، به‌تدریج دگرگون ساخت. دگرگونی در انقلاب کشاورزی زمینه پیدایش یکجانشینی و تولید براساس سامان و سازمان اولیه در زمین مشخص را فراهم ساخت. فرایندهای این دگرگونی، تولیدات کشاورزی از زمین و سکونت در مکان خاص

(روستا) را پدید آورد. این انقلاب اولیه در زندگی انسان، امنیت بهتر و معاش بیشتر و پایدارتر و با ابعاد بیشتر را برای انسان فراهم ساخت. تأمین معاش و نان از زمین خاص، آن‌هم در یک بستر طولانی (برای انسانی که باید در هر روز جهت حیات خود غذایی داشته باشد) کاشت، داشت (چند ماهه) و برداشت و سپس ذخیره آن برای معاش سالانه، چگونگی افزایش تولید، کم کردن تلاش و زحمت برای به‌دست‌آوردن مقدار مشخصی از غذا، همه‌وهمه انسان اولیه را به تغییرات بسیار مهمی وادار کرد. شکل‌گیری انسان کشاورز به‌تدریج و در طی این مدت طولانی، تغییرات شگرفی را در بینش‌ها، منش‌ها و روش‌های او شکل داد.

این تغییرات به تفکرات انسان کشاورز عمق همه‌جانبه‌ای بخشید؛ به‌کارگیری ابزارهای تولید ساده به فکر او رسید؛ سامان کاشت و برداشت‌های نوینی را پیش‌روی او قرار داد. این تغییرات در گذر زمان، از این انسان خانه‌به‌دوش و دائم در حال حرکت از گوشه‌ای به گوشه‌ای دیگر جهت صید، شکار و چیدن میوه از درختان را به انسان خالقی در محدود خاص تبدیل ساخت. زندگی، حیات، امنیت، تأمین و رفاه در زیست یکجانشینی ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. این‌ها نیز به سامان و سازمان تولید، معنی و مفهوم جدیدی بخشیدند.

در کره زمین مجموعه انسان‌هایی که توانستند زندگی خود را از حرکت دائم از این طرف به آن طرف (همه‌جانشین) و آن‌هم با صید و چیدن میوه‌ها به یکجانشینی و تولید کشاورزی تبدیل کنند، موفق شدند اولین مدنیت‌های جمعی را پی‌ریزی کنند. این مدنیت‌های اولیه در شکل روستا پس از چند هزار سال از جریان بده- بستان‌ها و تجمیع بیشتر روستاها، باعث شکل‌گیری اقوام و ملل شد. تجمیعی که پیدایش اولیه تمدن‌ها و به‌تبع آن شکل‌گیری قدرت‌ها و امپراطوری‌ها را برای تاریخ بشر رقم زد.

دستاورد خیره‌کننده انقلاب کشاورزی، اگرچه در آغاز دوران خود به امنیت، حیات و چگونگی تأمین معاش، ابعاد نوین و همه‌جانبه بخشید، اما طی مدت طولانی عمر برخلاف مراحل اولیه خود، نتوانست تغییرات تعیین‌کننده، دگرگون‌ساز و مستمری را طی قرون بعدی برای جوامع داشته باشد. برای چند هزار سال، این انقلاب از سکون و ایستایی برخوردار گردید.

با توجه به شکل‌گیری تحولات پیش‌برنده در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که طی قرون و اعصار تغییرات و تحولاتی به صورت تدریجی، پایدار، کُند و خودگردان در جوامع اروپای غربی شکل گرفته بود، زمینه‌های شکل‌گیری یک دگرگونی بزرگ دیگر را ابتدا در انگلستان، سپس اروپای غربی و بعد کلیت جهان فراهم کرد. این تحولات و زمینه‌سازی آنها در سده ۱۹ در انگلستان برایندی از خود بروز داد که از آن به نام انقلاب صنعتی یاد می‌کنند. انقلابی پرتوان‌تر از انقلاب اولیه (کشاورزی) و زیروروکننده همه ساختارها و کارکردهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که جوامع انسانی در مدت بسیار طولانی، پی‌ریز آن بودند و با آن زیست داشتند.

حال اگر تاریخ ۱۳۰ هزار ساله سکونت بشر روی زمین در یک روز خلاصه شود، عصر نوینی (قرون ۲۰-۱۸) که شامل سه دقیقه از این ۲٤ ساعت را دربرمی‌گیرد، عصر شکل‌گیری انقلاب صنعتی و رشد اقتصادی است. عصری که انقلاب دوم[1] پس از انقلاب کشاورزی، اما عظیم‌تر و همه‌جانبه‌تر که نام انقلاب صنعتی را به خود گرفت. انقلابی با دگرگونی‌های گسترده، همه‌جانبه، بزرگ، مستمر و پایدار با آثار سرریز و پیامدهای چرخه‌ای و تسلسلی در تمام حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه انسانی همچون صنعت، کشاورزی، تولید، حمل‌ونقل، اسکان، زندگی، فرهنگ، باورها، ارزش‌ها ... فرایندهای آغازین این انقلاب از اواسط قرن ۱۸ در انگلستان آغاز شد. این انقلاب بزرگ و تعیین‌کننده از اختراع ماشین و دستیابی به عنصر حرکت از نیروی بخار و ساختن بازوی مکانیکی (ماشین) از آن و جانشین شدن این ماشین و بازوی مکانیکی به جای بازوی انسانی کار خود را شروع کرد. در آغاز در انگلستان در حوزه‌های زغال سنگ، ذوب آهن و بافندگی نمود داشت.

دستاوردهای این انقلاب پس از انگلستان به سرعت سایر کشورها همچون آمریکا و اروپا را دربر گرفت. پدیدآورندگان این بازوی مکانیکی در کنار بازوی انسانی، مخترعین بودند که از نه از نیمه خدایان بودند و نه از قهرمانان، بلکه نوآورانی سختکوش از تبار انسان، بختیارانی که هوای موافق را برای رویاندن گیاهان برگزیدند نه در یخبندان و نه

۱- در بیشتر نظرگاه‌ها، تاریخ زیست انسان و جوامع انسانی در دو انقلاب کشاورزی و صنعتی مورد بررسی بوده است اما در بعضی از نظرگاه‌ها، انقلاب اول را انقلاب شناختی، انقلاب دوم را انقلاب کشاورزی و انقلاب سوم را انقلاب صنعتی نامیده‌اند.

در طوفان، در آمادگی کند آهنگ زمان، در تلاقی خجسته شرایط، فرصت‌هایی باورناکردنی پدید آمد که آنان مغتنم شمردند.[۱]

۳-۱۷- تردد میان کارگاه- آزمایشگاه، شکل‌گیری انقلابی سرنوشت‌ساز

اختراع در سراسر مراحل تاریخ بشر وجود داشته است. در جامعه دهقانان ساده با کارگران دستی ناماهر، به‌ندرت اختراعی روی داده است؛ تنها به دنبال تحول و توسعه تقسیم کار است که هر فرد وقت خود را صرف فرآورده یا فرایندی واحد می‌کند، اختراع شکوفا می‌شود و به ثمر می‌نشیند. چنین تقسیم کار اولیه‌ای در انگلستان پیش از آغاز قرن ۱۸ و بیش از سایر جوامع وجود داشته است. انقلاب صنعتی از زاویه‌ای علت و از زاویه‌ای دیگر معلول اوج‌گیری و گسترش اصل تقسیم کار و تخصصی شدن آن بوده است. این اختراع‌ها عمدتاً در جامعه‌ای صورت می‌گیرد که به جای توجه صرف به هدف‌های مادی، بهره‌گیری از مخازن فکری نیز مورد هدف باشد.

جریان اندیشه علمی انگلیسی از آموزش‌های فرانسیس بیکن[۲] آغاز گردید. نبوغ بویل[۳] و نیوتن[٤] موجبات گسترش این آموزه‌ها را فراهم ساخت. این جریان فکری و معرفتی در اصل شاخه‌ای از انقلاب صنعتی گردید. فلسفه طبیعی راه خود را از فلسفه ماورای طبیعت جدا کرد و اصل تقسیم کار موجب جدایی نظام‌های فیزیکی، شیمی، فیزیولوژی، زمین‌شناسی و مانند آن از یکدیگر شد. البته در آغاز علوم هنوز آنقدر تخصصی نشده بود که راه خود را از زبان، اندیشه و عمل مردم عادی و عامی جدا کند. جیمز هوتن[۵] به

۱- جهت اطلاع از ابعاد این انقلاب مهم و سرنوشت‌ساز رجوع شود به:
اشتن- تامس ساوتکلیف، انقلاب صنعتی، ترجمه احمد تدین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، سال ۱۳۸٤، صفحه ۱۸، عنوان اصلی کتاب عبارتست از:
The Industrial Revoution 1760-1830, Ashton Thomas Southcliffc
کتاب دربرگیرنده شکل‌های قدیمی‌تر صنعت، نوآوری فنی، سرمایه و کار، فردگرایی و آزادی عمل و روند دگرگونی اقتصادی است. در این فصل جهت آشنایی با تغییرات آشکار و ضمنی که تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فنی عصر انقلاب صنعتی در جامعه انگلستان برپا کرد، از کار باارزش پروفسور اشتن که با یک روش‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی و رفتاری شرایط اقتصادی و اجتماعی، فردی و اجتماعی انگلستان در عصر انقلاب صنعتی را به تصویر کشیده است، بهره همه‌جانبه‌ای گرفته شده است.

2- Francis Bacon

۳- ((Robert Boyle (1627-1691) فیلسوف انگلیسی- ایرلندی، شیمیدان، فیزیک‌دان و مخترع

4- Newton

۵- James Huton (1726-1798) زمین‌شناس اسکاتلندی که در سال ۱۷۸۸ اصل یکنواختی در علم زمین را به‌کار گرفت. او بر این باور بود که قوانین فیزیک و شیمی با زمان تغییر نمی‌کنند و تاریخ زمین را می‌توان از مشاهدات و روابط آن شناخت. حال زمین کلید گذشته آن است. او صاحب کتاب Theory of the Earth است.

منظور مطالعه شیوه‌های جدید مزرعه‌داری و کشاورزی، به ساختمان خاک علاقه‌مند شد. کشفیات متعدد او در این زمینه که وی را به صورت مشهورترین زمین‌شناس دوران درآورد، تاحدی مرهون کار حفارانی است که برای کانال‌کشی انگلستان، زمین‌ها را می‌کندند و صخره‌ها را منفجر می‌ساختند. فیزیکدان‌ها و شیمیدان‌هایی چون فرانکلین[۱]، بلک[۲]، پریستلی[۳] و دالتن[٤] با چهره‌های پیشروی صنعت در تماس بودند. تردد میان کارگاه و آزمایشگاه زیاد بود و مردانی چون جیمز وات، جوسیا وجوود و ویلیام رینلدز[٥] و جیمز کر[٦] یک پایشان در کارگاه و پای دیگرشان در آزمایشگاه بود.

مخترعان، طراحان، صنعتگران و کارفرمایان (که در این عصر تحولات پرشتاب انقلاب صنعتی، جدا کردن آنها از یکدیگر آنقدر هم آسان نیست) از تمام طبقات اجتماعی و از همه نقاط کشور بودند. اشرافی نظیر لرد لاول[۷] در دهه اول قرن و کوک آو هولکم[۸] در دهه بعد، در زمینه کشاورزی مبتکر و پیشگام یک رشته پیشرفت‌ها و اصلاحات بودند. دیگران چون دوک بریجواتر[۹] و ارل گاور[۱۰] شکل‌های جدید حمل‌ونقل را ایجاد کردند و برخی نیز در صنایع شیمیایی و معدن به ابداع و نوآوری پرداختند. روحانیون ازجمله ادموند کارترایت و جوزف داوسن[۱۱] به جای شفا بخشیدن جان‌ها، درصدد یافتن راه‌های کارآمدتر پارچه‌بافی و ذوب آهن بودند. پزشکانی نظیر جان روباک[۱۲] و جیمز کر دنبال پژوهش‌های شیمیایی را گرفتند و در ردیف ناخدایان صنعت بزرگ درآمدند. آرایشگری به نام ریچارد آرکرایت[۱۳] از ثروتمندترین و پرنفوذترین ریسندگان نخ پنبه‌ای شد. پیتر استابز[١٤] مسافرخانه‌دار، بزرگ‌ترین شرکت تولید سوهان‌های فلزی را به وجود آورد و سمیوئل واکر[۱٥] مدیر مدرسه، از بزرگ‌ترین صاحبان صنایع آهن در شمال انگلستان شد.

1- Franklin
2- Black
3- Priestly
4- Dalton
5- William Reynolds
6- James Keir
7- Lord Lowell
8- Coke of Holkham
9- Duke of Bridgewater
10- Earl Gawer
11- Joseph Dawson
12- John Roebuck
13- Richard Arkwright
14- Peter Stubs
15- Samuel Walker

تحرک عمودی در این زمان به درجه بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و شاید در دوره‌های بعد نیز هرگز بدان پایه نرسید.[۱]

در شکل‌گیری سریع بنگاه‌ها و شرکت‌های بزرگ اقتصادی، نشانه‌های سختکوشی، هوشیاری و انضباط کارگران، نقش مهمی را ایفا می‌کرد. همچنین گفته شده است که با پاکسازی دانشگاه‌ها و اداره‌های دولتی از ناراضیان کلیسای رسمی انگلستان، اخراج‌شدگان عمدتاً و به ناچار به صنعت و تجارت روی آوردند. وحدت سال ۱۷۰۷ اسکاتلند با انگلستان و روانه شدن سیل افراد آموزش‌دیده و پرانرژی اسکاتلند به انگلستان نیز موجبات افزایش این تحرکات را فراهم ساخت. جیمز وات بزرگ‌ترین مخترع این عصر و هفت نفر از دستیاران او که در ساختن ماشین بخار نقش فعالی داشتند، از اسکاتلند به انگلستان آمده بودند. سرجان سینکلر[۲]، تامس تلفرد[۳]، جان ماکادام[٤]، دیوید موشت[٥] و جیمز بومونت نیلسن[٦] توان ذهنی خصیصه‌های اسکاتلندی خود را در خدمت کشاورزی، حمل‌ونقل و صنعت آهن انگلستان در عصر آغازین انقلاب صنعتی گذاشتند.

نظام آموزشی ابتدایی اسکاتلند در این عصر از همه کشورهای اروپایی پیشرفته‌تر بود. دانشگاه‌های اسکاتلند نیز مرتبه‌ای بالا داشتند. تلاش در زمینه پژوهش علمی و کاربردی عملی از دانشگاه‌های اکسفورد و کمبریج که مشعل دانش در آن سوسو می‌زد، آغاز نشد بلکه از دانشگاه‌های گلاسکو و ادنبورگ که پیش‌قدم این امر بودند، شروع شد. علاوه بر دانشگاه‌ها، در بسیاری از شهرها و شهرک‌ها مؤسسه‌هایی مثل انجمن هنر[۷] برپا شد که هدف آنها بهبود بخشیدن به شیوه تولید بود. در این انجمن‌ها، گروه‌های غیررسمی دانشمندان و صنعتگران در لنکشر، میدلند، ادنبورگ و گلاسکو پدید آمدند. هم‌زمان شدن عرضه روزافزون زمین، کار و سرمایه، موجبات شکل‌گیری کارگاه‌ها و

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۲۰-۱۸

۲- ((Sir John Sinclair (1754-1835) سیاست‌مدار، نویسنده و کشاورز اسکاتلندی، کسی که اولین بار آمار را وارد زبان انگلیسی کرد.

۳- ((Thomas Telford (1757-1834) مهندس، آرشیتکت، کانال و پل‌ساز اسکاتلندی

٤- ((John Macadam (1756-1836) مهندس اسکاتلندی و جاده‌ساز و مخترع

٥- ((David Mushet (1772-1847) مهندس اسکاتلندی و مخترع متالوژی و احیا مستقیم آهن

٦- ((James Beaumont Neilson (1792-1865) مخترع اسکاتلندی در عرصه ذوب آهن

7- Society of Arts

کارخانه‌های صنعتی را فراهم آورد. سوخت و انرژی مورد نیاز صنعت در مقیاس کلان با یاری زغال‌سنگ و نیروی بخار تأمین شد.

اما در پس این عوامل اقتصادی و مادی و فراسوی این‌ها، چیزی بالاتر وجود داشت: دادوستد با خارجیان، افق دید افراد را نسبت به جهان گسترش داد. علم موجب توسعه برداشت و درک مردم از جهان و هستی شد. انقلاب صنعتی در ضمن انقلاب اندیشه‌ها نیز بود. این انقلاب که موجب پیشرفت درک بشر نسبت به طبیعت و تسلط بر آن شد، سرآغازی بود بر گرایش جدید نسبت به مسائل جامعه بشری و در این مورد نیز اسکاتلند و به ویژه دانشگاه گلاسکو، چونان چراغی تابناک و پرفروغ مسیر را روشن می‌ساختند. دیوید هیوم[1] و جرمی بنتام[2] ثمره فلسفه اخلاقی این حوزه هستند. کتاب تحقیق در ماهیت و علل ثروت ملل[3] در سال ۱۷۷٦، آدام اسمیت باز از آن اسکاتلند است.[٤]

٤-۱۷- اصلاح روش‌ها در کشاورزی، زمینه‌ساز دگرگونی‌ها برای پیدایش انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی در کشور انگلستان شکل گرفت. کشوری که در سده ۱۸ بیشتر اهالی آن، معیشت خود را از راه کار بر روی زمین تأمین می‌کردند، با کوچک‌ترین اختلاف آب و هوایی، شکل و جنس خاک، شرایط زندگی و کار نیز تغییر می‌کرد. انسان و زندگی او تا حد بسیار گسترده تحت تأثیر عوامل طبیعی و اقلیمی قرار داشت. در آستانه انقلاب صنعتی، اراضی کشاورزی انگلستان بر دو طبقه‌بندی خاص استوار بود.

- روستاها با اراضی کوچک و دیوار و حصار با صف درختان. در این روستاها گرایش به حفظ شیوه‌های کاشت، داشت و برداشت سنتی، از پایداری زیاد برخوردار بود. تغییر شیوه در تولید کشاورزی یا صورت نمی‌گرفت یا بسیار کُند بود. عمل حصارکشی به دور اراضی کشاورزی و قطعه‌قطعه شدن اراضی از سده سیزدهم به بعد مرسوم شده بود. در این اراضی تولید به‌خاطر معیشت

1- David Hume
2- Jeremy Bentham
3- Enquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations

٤- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۲۵-۲٤

بود. در اراضی مخصوص مراتع، تولید دامپروری جهت پاسخ‌گویی به تقاضای پشم و پوست بود تا تقاضا برای غله.

- روستاهای بدون حصار با طبقه‌بندی خاص خود شامل لرد یا ارباب، صاحبان املاک موروثی و مالکان صاحب قبله بود. در این روستاها فرایند تمرکز مالکیت در دست افراد معدود (لرد، ارباب) با آنها پیوند نزدیک داشت. تغییرات در روش کار تولیدات این روستاها به‌لحاظ تمرکز مالکیت، آسان‌تر بود. نظام بهره‌برداری اراضی کشاورزی در این عصر در انگلستان به‌تدریج فرایند بزرگ شدن طی کرد.

کشاورزان خردپا، یا اراضی خود را به فروش می‌رساندند و از پول آن، اراضی بزرگ‌تر را اجاره می‌کردند یا با پول آن به کسب و کار در صنعت و تجارت می‌پرداختند. خریداران اراضی کوچک، از آنها اراضی شان را بزرگ‌تر می کردند. در اراضی اجاره‌ای، روستاییان مستأجر زمین را از روستاها بیرون و خانه‌هایشان را خراب و آنها را آواره و خانه‌به‌دوش می‌کردند. این افراد رانده شده از روستاها، ستون اصلی نیروی کار ناماهر و نیمه بیکار را در شهرها شکل دادند. این نیروی بزرگ فقیر و خانه‌به‌دوش، خواب آرام دولتمردان و مجریان قوانین تهیدستان[1] را نیز آشفته ساختند.

اصلاحات ارضی در انگلستان رویکردی در محدویت برای اراضی کوچک و تسهیل در بزرگ شدن اراضی داشت، امری که موجب کاهش تعداد کشاورزان شد. رانده‌شدگان از زمین توانستند نیروی کار را در زمینه‌های دیگر به‌کار اندازند. نظام نورفک[2] (چرخشی) در کشاورزی مانند بسیاری از نوآوری‌های بزرگ، محصول کار دست‌ها و مغزهای متعدد بود. بخش بزرگی از تاریخ کشاورزی سده ۱۸ انگلستان مربوط به این است که چگونه چرخش چهارنوبتی (شلغم، جو، شبدر و گندم) به جای چرخش سه‌نوبتی

۱- Poor Law قانونی به منظور کمک به تهیدستان و از میان بردن فقر و تنگدستی در عصر الیزابت در سال ۱۶۰۱ و قانون سال ۱۷۸۵. در طی گزارش ۱۸۴۳ (چدویک) قانون تهیدستان مورد اصلاح قرار گرفت. در این قانون برای یکنواخت کردن کارها اصلاحاتی صورت گرفت و وزیری برای اجرای قانون تهیدستان منصوب شد. در سال ۱۹۲۹ به موجب قانون دولت محلی، شورای استان یا شهر موظف به نظارت بر مبارزه با فقر شدند (فرهنگ تاریخ، ترجمه احمد تدین و شهین احمدی، انتشارات آگاه، ۱۳۶۷)

۲- نظام نوبت کاری (چرخشی) که همراه شد با شیوه اصلاح‌شده کاشت، استفاده از نیروی اسب به جای گاو نر، کشت گندم به جای کشت چاودار و جو سیاه و ... اصلاحاتی بودند که به‌تدریج بخش کشاورزی انگلستان برای بخش شهری و صنعت را ایجاد کرد.

(محصول زمستانی، بهاره و آیش) قرار گرفت. امری که کشاورزی را با گذارهایی که در تولید معیشتی ایجاد کرد، قابل تبدیل‌تر کرد.

در دهه ۱۷۸۰ نوع جدیدی از خیش متداول شد و کارخانه‌ای در اسکاتلند یک ماشین خرمن‌کوب کارامدتر ساخت. با افزایش تولید آهن، بسیاری از قطعات چوبی خیش، کلوخ‌شکن و غلتک به قطعات آهنی تبدیل شد. بسیاری از این پیشرفت‌های فنی، کاراندوز نبود بلکه رهاسازی نیروی کار از نظام تولید را درپی داشت. درعین‌حال این پیشرفت‌های فنی، میدان‌ها و گستره‌های وسیع‌تری را پیش‌روی جامعه و اقتصاد قرار داد.

طی ۱۸۵۱-۱۸۰۱ در هیچ جای انگلستان، کاهش جمعیت پدید نیامد. تولید با گذار از تولید معیشتی و ورود به تولیدهای مختلط یا تجاری با رویکرد فروش در بازار و بهبود اوضاع حمل‌ونقل، موجب تشویق رشد، تخصصی شدن بر مبنای جغرافیا و اقلیم شد و دادوستد محصولات میان مناطق گوناگون توسعه یافت. تولید کشاورزی رویکرد تخصصی و منطقه‌ای پیدا کرد. در مناطق خاوری و جنوبی، اولویت به تولید گندم، در میدلند پرورش گاو و اسب، در استان حومه لندن کاشت سبزی و تولید فرآورده‌های شیر، گاو را از اسکاتلند به ایست انگلیا و از ولز به مدیل سکس می‌آوردند و پروار می‌کردند و به بازار گوشت عرضه می‌کردند. در مقابل، میش‌های این منطقه را برای تولید بره به نقاط بالا حمل می‌کردند.

بافندگی یکی از نخستین فعالیت‌هایی شد که از اقتصاد دهقانی نشأت گرفت. در این عصر، بریتانیا پشم گوسفند طی نسل‌های متوالی ماده اولیه فعالیتی را فراهم آورد که از نظر اشتغال و حجم تجارت، مقام دوم را بعد از کشاورزی به خود اختصاص داد. اهمیت این صنعت در نظر دولت بریتانیا از آنجا معلوم می‌شود که این دولت، طی اقدام‌های متعدد، درصدد بود از صدور پشم خام، مهاجرت کارگران ماهر به خارج و ورود پارچه‌هایی که بتواند رقیب پارچه ابریشمی در بازار داخلی باشد، جلوگیری به عمل می‌آورد. مردم تشویق می‌شدند یا موظف بودند که برای پوشاک خود از پارچه‌های انگلیسی استفاده کنند حتی کفن مردگان نیز می‌بایست از پارچه وطنی باشد.[1] تقریباً در همه استان‌های انگلستان و ولز پارچه پشمی با کار نیمه‌وقت دهقانان، مزرعه‌داران و

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۳۳-۲۸

کارگران کشاورزی تولید می‌شد، اما در East Anglia و Yorkshire تمرکز شدید این صنعت موجب شده بود تا مردان و زنان در ریسندگی و بافندگی تخصص پیدا کنند و کار پشم‌ریسی یا پشم‌بافی را بر روی زمین، مقدم بدارند. آنها کار روی زمین را شغل دوم و فرعی خود می‌دانستند و نخ و پارچه‌ای که تولید می‌کردند، به مراتب مرغوب‌تر از محصولات تهیه شده با دست زمخت و خشن دهقانان بود. صنعت ریسندگی سازمانی پیچیده به خود گرفت که در هر جا شکلی خاص داشت. شاخه‌های صنعت ریسندگی تاحدی از نظر عرضه مواد خام به بازارهای خارجی متکی بود. ابریشم خام و تابیده شده از چین، ایتالیا، اسپانیا و عثمانی، الیاف کتان از ایرلند، بالتیک و آمریکای شمالی و پنبه از خاورمیانه و جزایر آنتیل وارد می‌گردید.

در روزگار پادشاهی ملکه الیزابت به بعد، کشیشی به نام ویلیام لی[1] دستگاه جوراب‌بافی را اختراع کرد؛ بسیاری از مردان، زنان و کودکان لندنی با این دستگاه به جوراب‌بافی پرداختند. دستگاه‌های جوراب‌بافی به بافندگان اجاره داده می‌شد تا در منزل خود جوراب‌بافی کنند. طبقه جدیدی از استادکاران جوراب‌باف به‌عنوان واسطه بین اجاره‌دهندگان دستگاه و جوراب‌بافان پدیدار گشت. روز به روز بر تعداد نوآوری‌ها و آزمایش‌ها و تجربه‌ها افزوده می‌شد. در سال ۱۷۱۷ تامس لامب در ساحل رودخانه (درونت Derwent) کارخانه‌ای برپا کرد که در آن ۳۰۰ کارگر به تابیدن نخ ابریشم مشغول بودند. کارخانه‌ای که پیشگام تعدادی از کارخانه‌های مشابه گردید. بدین صورت شکل‌گیری صنعت نساجی و بافندگی با کشاورزی این کشور پیوندی نزدیک پیدا کرد. همین پیوند در مورد بهره‌برداری از معادن زغال‌سنگ مصداق پیدا کرد. مالکان زمین با پیدا شدن رگه‌های زیرزمینی زغال‌سنگ، حق امتیاز و بهره مالکلنه دریافت کردند. استخراج زغال‌سنگ از معدن‌های واقع در روستاها آغاز شد و در امر استخراج از نیروی کار کشاورزی و اسب‌های آنها برای حمل‌ونقل بهره گرفته شد. صاحبان معادن به مزارعی نیاز پیدا کردند که به آنها جو و سایر محصولات مورد نیاز را بدهد. علاوه بر این نیاز به زغال‌سنگ، شیوه‌های نوین و ابزارها و ماشین‌آلات جدیدی پیدا کرد. مشکلات و سختی حمل‌ونقل محصولات معادن و زغال‌سنگ، پیدایش واگن متحرک روی ریل چوبی را مورد استفاده قرار داد، امری که موجبات پیدایش راه‌آهن را فراهم

۱- (William Lee (1563-1614)) کشیش انگلیسی و مخترع دستگاه جوراب‌بافی در سال ۱۵۸۹

ساخت. در آغاز تأمین آهن و ذوب و تصفیه آهن، اتکای سوخت آنها به هیزم و چوب بود که کشاورزان تأمین می‌کردند. سپس زغال‌سنگ شد که کشاورزان روستاها، آن را تأمین می‌کردند. تولید در مقیاس کلان این عرصه‌ها هم به تقسیم کار و ابزارهای تخصصی نیاز پیدا کرد و هم به نظام‌های سازمان‌یافته حمل‌ونقل، تجارت، اعتبارات بازار که پشتیبان آن باشد، جاده‌ها، پست‌های راهداری، شرکت‌ها و مناصب خود را خلق کرد.

انگلستان در اواسط قرن ۱۸، زمانی را پشت سر می‌گذارد که راهداری‌ها مسیر ارتباطاتی کارآمدی را در تمام مناطق دور از لندن ایجاد کرده بودند. برای حمل بارهای پرحجم، سنگین یا شکننده، راه آبی رودخانه‌ای و دریایی مطمئن‌تر و ارزان‌تر استفاده شد. مناطق ساحلی و بندری افزایش و بر تعداد بندرهای تجاری به سرعت افزوده شد. این امور، تخصصی شدن هر صنعت در هر مکان را پیش‌روی انگلستان قرار داد. در سال‌های ۱۷۶۰-۱۷۰۰ تقریباً تمامی سوخت و قسمت اعظم مواد غذایی لندن از طریق کشتی وارد این شهر می‌گردید. دادوستد داخلی در دست تاجرانی بود که اغلب در تجارت فرآورده‌های معدودی تخصص داشتند. برخی خود به همراه کالاهایشان به سراسر کشور سفر می‌کردند و عده‌ای نیز مباشرانی استخدام می‌کردند تا طبق دستور عمل کنند و مطالبات را از مشتریان وصول کنند. در تجارت خارجی، تاجر به جای تخصص در کالایی خاص، متخصص بازاری خاص بود. او دیگر همراه متاعش سفر نمی‌کرد، متاع بازرگانی را به عامل خود تحویل می‌داد یا برای نماینده‌اش به خارج می‌فرستاد. کشتی‌ها هنوز کوچک بودند.

هزینه ساخت، تجهیز و تعمیر آنها آنقدر بالا بود که فرد به تنهایی از پس آنها برنمی‌آمد؛ بنابراین بسیاری از بازرگانان، صاحبان صنایع، دریانوردان یک چهارم، یک شانزدهم، یک سی و دوم یا یک شصت و چهارم سهام یک شرکت را می‌خریدند. عده‌ای از افراد متمول به مسائل بندری و تجارت با خارج توجه فعالانه‌ای نشان دادند.

در کنار هر یک از تحولات، مخالفت‌هایی نیز به وجودآمد. زمین‌داران به انحراف رودخانه اعتراض داشتند، بازرگانان قدیمی بنادر به ایجاد بنادر جدید معترض بودند، برخی به پرداخت عوارض بابت عبور از آب‌راه‌ها اعتراض داشتند. در کنار این مخالفت‌ها، امر پیش‌برندگی عرصه‌های تولید و تجارت شتابان به حرکت خود ادامه داد.

بریتانیا این سرزمین کوچک، فقیر از منابع طبیعی و اکنون پرجمعیت، در این عصر از نظر مواد غذایی خودکفا و حتی صادرکننده غله می‌شود؛ اما به الوار، تیرآهن، کنف و سایر مواد مورد نیاز برای تولید و نگهداری کشتی و به ابریشم، پنبه، مواد رنگی در صنایع بافندگی، قند و شکر، چای، قهوه، توتون و تنباکو و بسیاری از فرآورده‌های ساخته شده، به شدت نیازمند و متکی به واردات است. در مقابل صادرکننده عمده بسیاری از کالاهای ساخته شده به خصوص مواد ساخته شده از پشم، آهن، چرم، سلاح گرم، ظروف فلزی است و همچنین صدور جواهرات بدلی به آفریقا و خرید برده را در کارنامه خود دارد. ساختار تجارت بریتانیا در این عصر در دست چند سازمان انحصارگر درگیر در تجارت نقره و برده نبود، بلکه در دست یکایک بازرگانان لندن، بندرگاه‌ها و ده‌ها مباشر داخلی بود که کالاهای مورد استفاده همگان را مبادله می‌کردند.[۱]

موج تغییر در روش‌ها و منش‌های همه شغل ها از جمله کشتی‌سازان، بنایان، ماهیگیران، ملوانان، دباغان، کاغذسازان، چاپگران، ... را دربر گرفت. در این قرن صنعت بیشتر جنبه روستایی داشت تا شهری. از دو قرن پیش، صنعت به روستاها منتقل شده بود که هم از منابع و فرصت‌های آنجا بهره گیرد هم از محدودیت‌های صنفی شهری رها شود و هم از مناطق ساحلی که به دور از شهرها و کانون‌های جمعیتی بود، بهره گیرد. اهمیت حمل‌ونقل و جریان کالا باعث شد که در طول دره رودهای تایمز، سورن و کلاید، کانون‌های جمعیتی شکل گیرد.

لندن با بندرگاه‌ها، انبارها، آبجوسازی‌ها، صنایع گوناگون کالاهای مصرفی (پارچه‌های ابریشمی، چرمی، ساعت دیواری، ساعت مچی، شیشه، ظروف، کارد و چنگال، جواهرات) جایگاه بسیار مهمی در زندگی اقتصادی و اجتماعی بریتانیا ایفا می‌کرد.

در نظام تولید خانگی، افرادی با مهارت، سرمایه و قدرت خطر کردن (ریسک) که تمام وجود خود را وقف کار می‌کردند، در قلمرو خود، طیفی گسترده و حیرت‌آور از شکل‌ها را پدید آوردند. در صنعت یا معدن، دو یا سه شریک با سرمایه اندک به فعالیت می‌پرداختند. فرایندهای عمل به نسبت ساده بود و مردان و زنان می‌توانستند به راحتی شغل خود را تغییر دهند. مردان و زنان مدام بین کشاورزی و صنعت در رفت‌وآمد بودند. معادن، کوره‌های ذوب، کارگاه‌های خانگی در تابستان و اوایل فصل پاییز تعطیل

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۵۲-۲۷

می‌شد تا کارگران آنها در برداشت خرمن به کشاورزان کمک کنند. سرمایه‌ها اغلب به جای آن‌که به صورت ساختمان یا کارخانه درآید، به شکل مواد اولیه یا واسطه در فرایند تولید قرار می‌گرفت. امکان جابه‌جایی منابع از صنعت به تجارت یا برعکس هم وجود داشت. فرد ممکن بود زمانی صنعتگری ماهر و زمانی دیگر یک بازرگان به حساب آید. اتحادیه‌های کارگری ضعیف و محدود بودند؛ بنابراین امکان جایگزینی سرمایه با کار یا نوعی از کار با نوع دیگر وجود داشت. تخصصی شدن عوامل تولید که از پیش‌شرط‌های کاهش دادن هزینه‌ها بود، به‌تدریج و بدون اندک مانع یا محدودیتی انجام می‌شد.[۱]

یکی بودن کشاورزی و صنعت، بعید است به نفع کارگران بوده باشد زیرا کارگری که هم به کشاورزی می‌پرداخت و هم به صنعت، دارای دست‌های زبر و خشن می‌شد، امری که مانع انجام کار درست او به ویژه در صنعت بافندگی می‌شد. کارگرانی که خود مالک ابزارها و وسایل کار خود بودند، از مزایای زیادتری برخوردار می‌شدند. در کار ماهیگیری و معدن، پیوندهایی بین اعضا برای انجام کار صورت می‌گرفت، همکاری در حد شرکت. خانواده نیز هسته مرکزی یک فعالیت بود. زن، مرد و کودکان در کار نخ‌ریسی و بعضاً شوهر، پشت دستگاه بافندگی به فعالیت‌های تولیدی می‌پرداختند. کارگران معادن، مزد خود را به شرط فروش زغال‌سنگ دریافت می‌کردند. تأخیر در حمل‌ونقل زغال‌سنگ یا بسته بودن بازار، محروم شدن دریافت مزد را برای مدتی به همراه خود داشت.

مدت‌ها بعد از انقلاب صنعتی که کارفرمایان مسئولیت کامل تهیه سرمایه و پذیرش ضرر را پذیرفتند، پرداخت مزدها تحت نظم و به دنبال آن، هزینه‌ها به نظم و ترتیب درآمد. ابریشم‌بافان لندن برای تابیدن ابریشم از زنان و برای پر کردن دوک‌ها با نخ از کودکان استفاده می‌کردند. تقریباً نوعی انحطاط‌یافته شاگردی و پادویی پسر و دختر بچه‌ای در همه‌جا رایج شده بود. این بچه‌ها چیزی در مورد کار نمی‌دانستند یا خیلی کم می‌دانستند. بسیاری از کودکان از گرسنگی، کار بیش از توان و بدرفتاری استادکار رنج می‌بردند.

در صنایع بزرگ چون ذوب فلزات که سرمایه عظیمی به‌کار افتاده بود و کارفرمایی ثروتمند، تصدی کارها را برعهده داشت، وضع کارگران چندان بد نبود؛ اما در صنایع

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ٥٤-٥٣

خانگی که چندان رشدی نداشت، وضع کارگران تعریفی نداشت. کارگران بسیار ماهر در کشاورزی، معدن زغال‌سنگ، آهن، سفالگری و سایر رشته‌ها برای مدتی مثلاً یکسال اجیر می‌شدند. در کار استخدام آنها قید و بندهایی وجود داشت، اما در ازای آن، تأمین شغلی داشتند و خدمت سربازی هم انجام نمی‌دادند چون ارتش سلطنتی شهرت خوبی نداشت و تنها افراد منحط و فاسد حاضر بودند آزادانه داوطلب پیوستن به ارتش باشند. کارگران زغال‌سنگ و نمک اسکاتلند تضمین شغلی داشتند، اما عرف و قانون، آنان را موظف می‌ساخت که در تمام طول عمر خویش یک جا کار کنند و شغلی واحد داشته باشند و تغییر شغل ندهند.

ناهماهنگی صنعتی به‌ویژه در صنایع خانگی از بسیاری سرچشمه‌ها آب می‌خورد. بعضی از کارفرمایان به دروغ، وزن نخ یا آهن تحویل شده به کارگر قطعه‌کار را زیادتر از وزن واقعی محاسبه می‌کردند و آنگاه از کارگران میخ یا پارچه‌ای بیش از آنچه از مواد اولیه حاصل می‌شد، تقاضا داشتند. برخی نیز مواد اولیه نامرغوب به کارگران می‌دادند یا در پرداخت‌ها مدام تعلل می‌ورزیدند. در مناطق دوردست‌تر که عرضه پول اندک بود و تعدادی نیز مغازه کوچک و خرده‌فروشی وجود داشت، مبادله جنسی در ازای مزد صورت می‌گرفت. از طرف دیگر نیز بافندگان، میخ‌سازان، ریسندگان، کشبافان و کارگران رشته‌های دیگر در کارشان دقیق نبودند. کارگران بافنده، گره و گریس به پارچه بافته شده می‌زدند تا وزن آن بالا برود. میخ‌سازان به جای آهن مرغوبی که برای تولید میخ از کارفرما دریافت کرده بودند، از آهن نامرغوب استفاده می‌کردند. کش رفتن مواد اولیه، امری رایج بود. طی سال‌های ۱۷۰۳، ۱۷٤۰، ۱۷٤۹ و ۱۷۷۷ قوانینی از پارلمان گذشت که مجازات‌های سنگینی را برای این عمل در نظر گرفت تا جلوی دزدی‌ها را بگیرد. در سال‌های بعد به کارفرما اجازه داده شد که به خانه کارگر و کارگاه او سرزده وارد شده و در این زمینه تحقیق کند و به جست‌وجو بپردازد. در همین دوران کمیته‌های صنعت پشم‌بافی پدید آمد تا جلوی تقلب و تأخیر در تحویل مواد ساخته شده را بگیرد. بازرسان انتصابی کمیته‌ها، حکم وزارت دادگستری را نیز داشتند و بنابراین در عمل، نوعی پلیس صنعتی محسوب می‌شدند. در مناطقی که این کمیته‌ها و بازرسان فعالیت

داشتند، انضباط محیط کار به خوبیِ انضباط در کارخانه‌هایی که کارفرما شخصاً در آن حضور داشت، نبود.[۱]

سازمان‌دهی امر تولید از طریق بازرگانان و واسطه‌ها مستلزم وجود نظام اعتباری بود اما روی دیگر سکه اعتبار، بدهی است. کارگران خانگی اغلب به کارفرما بدهکار بودند و نه‌تنها همیشه مقداری مواد اولیه کسری داشتند بلکه به‌خاطر پولی که در فوریت‌هایی مثل زایمان، بیماری، مرگ یا تعویض خانه قرض می‌کردند، بدهکار بودند. طلبکار از درآمدهای آتی کارگر سهمی را به‌خاطر طلبش کسر می‌کرد و گاه به همین خاطر، کودکان کارگر ناچار برای کارفرما کار رایگان می‌کردند. بیشتر مواقع پیش از آن‌که بدهی کارگر مستهلک شود، به وامی دیگر نیازمند می‌شد. در دفاتر مزد آن دوران، موارد زیادی هست که نشان می‌دهد کارگر هرگز و تا پایان عمر از زیر بار بدهی‌ها رها نشده است. اجناس مورد نیاز خود را از دوره‌گردها نسیه می‌گرفتند، بابت صرف آبجو به میخانه بدهکار می‌شدند و وقتی هنگام پرداخت بدهی فرا می‌رسید، کارگر به کارفرما مراجعه و تقاضای وام می‌کرد. در بسیاری از شهرها، دادگاه‌های ویژه به منظور حل و فصل بدهی‌های کوچک برپا گردید. این دادگاه‌ها به دزدی مواد و کالای کارگران نیز رسیدگی می‌کردند.

کارفرما دوست داشت که کارش را بین تعداد بسیاری کارگران توزیع کند تا هنگام کار زیاد در مضیقه کارگر نباشد. مشاغل خانگی به مهارت چندانی نیاز نداشت و این مهارت به‌راحتی کسب می‌شد، به همین جهت فرصت شغلی برای همه افراد خانواده جاذبه داشت. بسیاری از مردم فعالیت در این قبیل مشاغل را به شغل دائمی و منظم ترجیح می‌دادند. نکته‌ای که مورد اتفاق همگان بود، وجود عرضه نیروی کار مازاد بر تقاضا، پیامد ته کشیدن فرصت‌های سرمایه‌گذاری بود. گفته می‌شود که این از ویژگی‌های مرحله پسین سرمایه‌داری است اما بین سال‌های ۱۷۶۰–۱۷۰۰ پیش از آن‌که سرمایه‌داری به بلوغ برسد یا فرصت‌های سرمایه‌گذاری به‌طور کلی پدید آید، بسیاری از مردم فاقد امکان منظم اشتغال بودند. دریوزگان، دزدان، اوباشان، راهزنان، فاحشه‌ها و طفیلی‌ها از هر نوعش در آن روزگار و در مقایسه با امروز، درصد بیشتری از جمعیت را تشکیل می‌دادند. صرف‌نظر از این‌ها، بخش بزرگی از مردان و زنان در حاشیه نظام

۱– اشتن– تامس ساوتکلیف، صفحات ۵۸–۵۷

اقتصادی زیست می‌کردند که در صورت امکان ترجیح می‌دادند زندگی شرافتمندانه داشته باشند. این‌ها افرادی بودند که در شهرها در اتاقک‌های زیر شیروانی یا در کلبه‌های روستایی و در زمین‌های بایر برای خود خانه و زندگی تشکیل داده بودند. این‌ها بخشی از توده‌های فقیری بودند که شیوه ناپاک و بی‌مبالات زندگی آنها از نظر نخستین اقتصاددان‌ها نظیر دین تاکر[۱]، نوعی دهن‌کجی به عقل و خیرخواهی بود. بی‌شک فقر عده‌ای از اینان به‌خاطر ضعف شخصیتی خودشان بود اما فقر بیشتر آنان ناشی از کمبود متداول میزان سرمایه‌گذاری بود چون برای آنان کاری پیدا نمی‌شد. یکی از دستاوردهای انقلاب صنعتی، کشاندن بخشی از این خیل ازدست‌رفتگان به دایره نظام اقتصادی بود. انقلاب صنعتی توانست بسیاری از اینان را به صف کارآمد و پرجمعیت ارتش صنعتی وارد سازد.[۲]

۵-۱۷- شرایط محیطی و بسترها، چرا انقلاب صنعتی زودتر به وقوع نپیوست؟

برای این پرسش می‌توان پاسخ‌های متعدد ارائه کرد. در نیمه نخست سده ۱۸، ابتکار و نوآوری زیاد بود اما زمان لازم بود تا این اختراع‌ها به ثمر برسد. بعضی از این اختراع‌ها ناکام ماند زیرا درباره آنها به‌درستی فکر نشده بود اما ناکامی تعدادی بیشتر از نوآوری‌ها بدان دلیل بود که مواد مناسب برای تحقق بخشیدن آنها در دسترس نبود، مهارت لازم وجود نداشت، کارگران خود را با آن سازگار نمی‌کردند یا اجتماع در برابر دگرگونی‌ها مقاومت به خرج می‌داد. صنعت ناچار بود در انتظار بماند تا سرمایه‌گذاری‌ها فراهم شود و قیمت‌ها آنقدر پایین باشد که ایجاد زیربناها (راه‌ها، پل‌ها، بندرها، باراندازها، آبراهه‌ها، ...) امکان‌پذیر شود چون این امر از پیش‌شرط‌های ضروری ایجاد جامعه صنعتی بود. صنعت ناچار بود در انتظار بماند تا فکر ترقی و پیشرفت به‌صورت آرمان و نیز فرایندی دست‌اندرکار جامعه، از حالت بسته در ذهن عده‌ای معدود به حالت باز در ذهن عده زیادی از مردم فراگیر شود.

۱- Josiah (Dean) Tucker (1713-1799) اقتصاددان ولز انگلستان. او کشیش، اقتصاددان، سیاست‌مدار و نویسنده بود. آثار او بیشتر در رابطه با آزادی تجارت، چگونگی استقلال آمریکا، آزادی و رهایی یهودیان قرار داشت.

۲- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۶۰-۵۸

از این ملاحظات کلی که بگذریم، در هر یک از صنایع عمده، مانع یا تنگناهایی وجود داشت ازجمله در حوزه کشاورزی، نارسایی حقوق عمومی و نبودن علوفه در زمستان، در معادن نبود وسایل و ابزارهای کارآمد برای مهار کردن آب درون معدن، در ذوب آهن کمبود سوخت مناسب، در صنایع فلزی کمبود مواد و در صنایع بافندگی کمبود عرضه نخ. با وجود رشد و تحولی که در تمام حوزه‌های فعالیت انسانی به چشم می‌خورد، تغییرات آنقدر سریع نبود که ثبات نهادهای موجود را به خطر اندازد.

در طی سال‌های ۱۷۶۰-۱۷۰۰ در بریتانیا، انقلابی چه در زمینه شیوه تولید و ساختار صنعت و چه در حوزه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم به وقوع نپیوست اما در حوالی سال ۱۷۶۰ ورق برگشت. موجی از ابزارها انگلستان را فراگرفت. نوآوری در همه زمینه‌ها، کشاورزی، حمل‌ونقل، صنعت، تجارت و مالیه پدیدار گشت. این تغییرات آنقدر زیاد و ناگهانی بود که پیدا کردن نظیر آن در زمان و مکانی دیگر بسیار دشوار می‌نماید. روند شتابنده تحولات از فهرست نوآوری‌های ثبت شده، ارقام رو به ازدیاد فراورده‌ها و صادرات شکل گرفت. قیمت‌ها که به مدت دو نسل ثابت مانده بود، به مدت نیم قرن رو به افزایش نهاد. انگلستان شاهد نوآوری‌های بسیار بزرگی شد؛ نوآوری‌هایی با یک فراگرد انقلابی. مشوق‌های عمده این فضا، پایین آمدن نرخ بهره همراه با گسترش بازارهای داخلی و خارجی ... بود. در کشاورزی حصارکشی با آهنگی فزاینده پیش رفت. این حصارکشی همراه با نزاع بود. در بعضی از روستاها جهت تعیین حصارها، امور روستا به پایتخت وست مینستر[1] فرستاده می‌شد تا آنها مرزهای حصارکشی را تعیین کنند. طی دهه ۱۷۴۰، تعداد ۳۸ قانون در رابطه با چگونگی حصارکشی‌ها، تقسیم اراضی، تخصیص، زمین‌های آزاد و عمومی، مرغزارها و مراتع، زمین‌های بایر و عمومی از تصویب پارلمان گذشت. در ده سال بعد این رقم به ۱۵۶ و در دهه ۱۷۶۰ تعداد قانون‌ها به ۴۸۰ مورد بالغ شد. حصارکشی‌ها، زوال و انحطاط کشاورزان خرده‌پا، بزرگ شدن املاک و کاهش فاحش جمعیت روستایی را به همراه داشت. بر اثر اصلاحات قانونی در رابطه اراضی کشاورزی و نظام بهره‌برداری آن در اواخر قرن ۱۸، مزارع بزرگ، بزرگ‌تر شد، درعین‌حال تعداد مزارع کوچک با کار افراد یک خانواده نیز رو به افزایش نهاد. بزرگ شدن اراضی کشاورزی بخش قابل‌ملاحظه‌ای

1- Westminster

از کارگران کشاورز را از عرصه روستا و کشاورزی خارج کرد. جاذبه‌های صنعت نیز بخش دیگری از جمعیت روستایی را در خود جذب کرد.

در سال ۱۷۷٦ نخستین شماره مجله دهقان[1] منتشر شد. در سال ۱۸۰٦ روزنامه دهقان[2] انتشار خود را آغاز کرد. این آگاهی‌ها، زندگی روستایی را از انزوا و محدوده تنگ روستا رها ساخت. تولید نه به‌خاطر معیشت بلکه به‌خاطر فروش در بازار و بهبود اوضاع حمل‌ونقل، موجب رشد و تخصصی شدن بر مبنای جغرافیا و اقلیم شد و دادوستد میان مناطق گوناگون توسعه یافت. در تعیین مزد و اجاره‌بها، رقابت بیش از عرف و عادت مؤثر بود. سطح زندگی کارگران، دست‌کم در شمال بالا رفت، هرچند از بین رفتن صنایع دستی روستایی اثر منفی بر زندگی و درآمد بسیاری از خانواده‌ها داشت و کارگران از امنیت شغلی کمتری برخوردار شدند. در بهره‌برداری از معادن زغال‌سنگ همانند کشاورزی، میدان به‌کارگیری ماشین محدود و تغییرات فنی ناگهانی اندک بود. پیشرفت‌ها جزئی و گام‌به‌گام بود. در صنعت آهن، کوره‌های ذوبی که از سوخت کک استفاده می‌کردند، رو به افزایش گذاشت و حوزه جدیدی بر روی توسعه صنعت باز کرد.[3]

٦-۱۷- تحولات اولیه صنعت

کارخانه‌های آهنگری، از نظر حجم و تنوع فرآورده، پیشاهنگ نوع تازه‌ای از صنعت شدند. روشن شدن نخستین کوره ذوب آهن در نخستین روز از هفته کریسمس (روز هدایا) سال ۱۷٦۰ را عده‌ای سرآغاز انقلاب صنعتی اسکاتلند می‌دانند. خیلی زود برای تبدیل آهن لخته به تیر آهن یا میله آهنی از زغال‌سنگ به جای زغال‌چوب و هیزم استفاده شد. این امر صنعت آهن و صاحبان کوره‌های آهنگری را از وابستگی به جنگل و هیزم رهانید. بریتانیا که در این زمان به علت درگیریی که با روسیه و سوئد داشت، در خطر ناتوانی در تأمین هیزم و چوب جنگل وارداتی این دو کشور بود، با ورود زغال‌سنگ به جای هیزم و چوب جنگلی، از این خطر نجات پیدا کرد.

1- Farmer's Magazine
2- Farmers Journal

۳- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۷۰-٦٤

ساخت موتور دورانی توسط وات، رویدادی دوران‌ساز شد. این پدیده همراه با اختراع دستگاه‌های تهیه آهن خالص و تولید نورد، زندگی هزاران نفر را زیرورو کرد. دگرگونی و به‌کارگیری ماشین بخار در صنعت بافندگی زودتر از هر جای دیگر معمول شد. کمبود نخ که مشکل عمده این صنعت بود و مانع توسعه سریع این صنعت می‌شد، از میان رفته بود. در فاصله سال‌های ۱۷٦۷–۱۷٦٤ جیمز هارگریوز بافنده و درودگر، یک ماشین ریسندگی اختراع کرد و نام آن را جنی گذاشت. یک زن ریسنده به یاری این دستگاه می‌توانست ابتدا شش یا هفت و سپس هشتاد نخ را هم‌زمان بتابد. در سال ۱۷۸۸ حدود ۲۰ هزار دستگاه از این ماشین در انگلستان کار می‌کرده است. این دستگاه آنقدر کوچک بود که در کلبه‌ای روستایی هم جای می‌گرفت. ساخت آن ارزان تمام می‌شد و کار کردن با آن به زور و توان فراوان نیاز نداشت. به همین جهت به‌راحتی در چارچوب صنایع موجود خانگی جا افتاد و از این پس ریسنده هم می‌توانست دوشادوش بافنده پیش برود. اقتصاد معیشتی خانوادگی بر اثر این اختراع، نه‌تنها تضعیف نشد بلکه تقویت گردید. در رهگذر این تغییرات، هم شیوه، هم ابزارها و هم سامان و سازمان تولید از اصلاحات پیش‌برنده برخوردار شد.

با این تحولات، عصر کاربرد شیمی در صنعت فرا رسید. مواد سفیدکننده با استفاده از بازها، نمک‌ها و اسیدها در صنایع و به‌ویژه صنعت نساجی به‌طور وسیع به‌کار گرفته شد. در زمینه مشتقات زغال‌سنگ پیشرفت‌هایی حاصل شد. این‌ها عواملی شدند که با جریان بده– بستانی که بین خود ایجاد کردند، پدیده انقلاب صنعتی را در ابتدا برای انگلستان و سپس برای جهان رقم زدند.

شاید بتوان گفت مهندسی، مهم‌ترین صنعت جدیدی بود که در سده ۱۸ پا به عرصه وجود نهاد. نتیجه این صنعت جدید، تجارت و دادوستد و انگیزه‌های آن بوده است. سرانجام کار این صنعت جدید، به اصلاح و بهبود وسایل ارتباطی، آن‌هم در گستره‌ای بزرگ منجر شد. مهندسی باعث شد که در ساختن پل، جاده، راه‌آهن و آبراهه‌ها گام مؤثری برداشته شود. آبراهه‌سازی عمری کوتاه داشت (۱۸۳۰–۱۷٦۰) اما دگرگونی‌های زیادی در زندگی اقتصاد پدید آورد و باعث شد هزینه‌های حمل کالاهای پرحجم یا سنگین مثل زغال‌سنگ، آهن، الوار، سنگ، نمک و خاک رس به‌شدت پایین بیاید و مناطق کشاورزی دور از بازار را به دایره در حال گسترش مبادله وارد کند.

در این ارتباطات، ترس از کمبود شـــدید مواد غذایی و ســـوخت از بین رفت. تماس بســـیاری بین مردم مناطق مختلف و گوناگون برپا شـــد. فرهنگ‌ها و شـــیوه‌ها دچار دگرگونی شـد. تولیدکنندگان مناطق دور از مرکز در وضـعیت رقابتی بهتری قرار گرفتند، نرخ بهره در مناطق نزدیک به بازارها پایین آمد، سـطح اشـتغال افزایش یافت و به مردم این فرهنگ را آموخت که ذخیره‌هایشـان را در خارج از محدوده پس‌اندازهای شـخصـی و فردی سـرمایه‌گذاری کنند؛ امری که در پیدایش و تقویت بازار غیرشـخصـی سـرمایه، تأثیر بســـزایی داشـــت. ازاین‌رو مهم‌ترین پیامد این تحولات، تربیت کادری جدید از مهندســـان بود که فراخور نیازهای عصـــر راه‌آهن بود یعنی مهارت، مقاومت و ظرفیت تلاش منظم که این‌ها دارا بودند. در تمام راه‌آهن‌های تازه احداث شـــده، واگن‌ها با نیروی اســـب حرکت می‌کرد اما از ۱۷۶۰ به بعد این فکر در ذهن نوآوران فرانســـوی و بریتانیایی رسوخ کرد که از نیروی بخار برای به حرکت درآوردن واگن‌ها استفاده کنند.

در سال ۱۷۸٤ ویلیام سایمینگتن[1] موفق به ساختن مدل‌های لوکوموتیو شد. جیمز وات که در همه مسائل مربوط به نیروی بخار صاحب‌نظر و داور بود، این مدل‌ها را به چشم اسباب‌بازی صـرف نگاه کرد و به‌لحاظ اشـکال‌تراشـی‌های او، فکر لوکوموتیو بخار کنار نهاده شد. با پایان یافتن مدت حق امتیاز وات، ریچارد ترویتیک[2] موتوری با فشار بسیار بالا سـاخت و در سـال ۱۸۰۳ واگن بخار سـاخته شـده توسـط او در چند خیابان لندن به حرکت درآمد. به دنبال تغییرات در این حوزه که فرایندهای مهندســـی خود را دربر داشـت، سـاخت موتور که یکی از شـاخه‌های صـنعت ماشـین بود، تبار کمک‌مکانیک، تراشـکار و نمونه‌سـاز را در کنار سـایر رشـته‌های سـازندگان پره آبی، دسـتگاه خردکننده، ســـاعت‌ســـاز، ابزارســـاز، آهن‌ریز، نخ‌ریس، ... قرار داد. این در کنار هم قرار گرفتن پیشرفت‌ها و تحولات هر صنعت، منظومه و سپهرهای بزرگ‌تری را باعث گردید.

در منظومه، صنایع بده- بستان بین عرصه‌ها و حوزه‌ها و حلقه‌های پیوندزننده بین آنها، فضـا، فرصـت و امکانات بسـیار گسـترده‌ای را برای هر رشـته صـنعت فراهم سـاخت. ظرفیت‌هایی که تا پیش از این، نمی‌توان از آن سـراغ گرفت. در بسـیاری مواقع پیشـرفت در یک رشـته، شـرط پیشـرفت در رشـته‌ای دیگر شـد. این ارتباطات پسـین و پیشـین[3] فرصـت‌ها و راه‌های گسـترده‌ای را برای پیشـرفت فراهم کرد. با ابداع کوره کک، زمینه

1- William Symington
2- Richard Trevithick (1771-1833)
3- Backward and Forward dinkages

تهیه قیر و به‌کارگیری آن فراهم شد، ماشین‌های اتمسفری و بخار هر دو موجب بالا رفتن میزان محصول زغال سنگ و فلزات شد و عرضه فراوان این مواد (به‌ویژه مس و برنز) موجب تحولی در مهندسی شد.

اختراع، نتیجه ضرورت و احتیاج است. اصلاح و پیشرفت در یک زمینه موجب فشار بر زمینه پیشین، مقارن یا بعدی آن صنعت می‌شود. روی آوردن ریخته‌گران و قالب‌گیران به سوی استادکاران و کارفرمایان کوره‌های ذوب فلزات، کارفرمایان را متوجه پیدا کردن راه‌های جدید کاهش دادن هزینه‌های آهن خالص و چکش‌خوار ساخت. توسعه و تحول نوآوری‌ها را از میزان اختراع‌های به ثبت رسیده در دفاتر ثبت اختراعات می‌توان دریافت کرد. پیش از دهه ۱۷٦۰ تعداد اختراع‌های به ثبت رسیده در هر سال از ۱۰ تجاوز نمی‌کرد. این رقم در ۱۷٦٦ به ۳۱، در سال ۱۷٦۹ به ۳٦، در سال ۱۷۸۳ به ٦٤، در سال ۱۷۹۲ به ۸۵، در ۱۸۰۲ به ۱۰۷، در ۱۸۲٤ به ۱۸۰ و سال بعد به ۲۵۰ رسید.[۱]

۷-۱۷- بسترسازی چرخه «سرمایه- کار- کارخانه» برای انقلاب صنعتی

در مورد منشأ اولیه سرمایه که در ایجاد صنایع به‌کار گرفته شد، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی منشأ این سرمایه را از آنِ زمین، عده‌ای دیگر این سرمایه را دادوستد خارجی و برخی معتقدند که منشأ سرمایه در خود کشور انگلستان و در شاخه صنعت بوده و به‌صورت جریانی از صنایع ثانویه بود که به سوی صنایع اولیه ادامه یافته است.

در فرایندهای انقلاب صنعتی، بسیاری از مالکان یا متصرفان زمین مثل رابرت پیل، در صنعت سرمایه‌گذاری کردند و برعکس، صنعتگرانی موفق چون آرکرایت، به خرید املاک روی آوردند و ملاک از دنیا رفتند. تاجران بسیاری مانند آنتونی بیکن[۲] سود خود را در صنعت و معدن سرمایه‌گذاری کردند اما صاحبان صنعت چون سامپسون[۳]، نمیا لوید[٤] و پیتر استابز، خود به فروش کالاهای تولیدی خویش و نیز فرآورده‌های دیگران پرداختند. بسیاری از پیشه‌ورانی که در صنایع فلزی کار می‌کردند مانند ایبرهم داربی، به دایر کردن کوره‌های ذوب آهن و کوره‌های آهنگری و حفر معادن پرداختند؛ اما عده‌ای از معدنچیان و آهنگران به ساختن ظروف فلزی و ابزار روی آوردند. زمین‌داران بزرگی

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۹۷-۹۰

2- Anthoney Bacon
3- Sampson
4- Nechemiah Loyd

چون دوک بریحواتر سرمایه خود را صرف راهسازی و احداث آبراهه کردند، صنعتگرانی چون وجودهم درست همین کار را کردند. پابه‌پای افزایش یافتن ثروت‌ها در یک محل و فرصت‌های سرمایه‌گذاری در محلی دیگر، سرمایه‌ها نیز به جریان افتاد. ازاین‌رو، در امر پیدایش سرمایه‌های به‌کار افتاده نمی‌توان صنعت یا فعالیتی خاص را مسئول انباشت آن دانست.

در نخستین سال‌های این دوره بسیاری از واحدهای صنعتی (کارگاهی) با شرکت دو یا سه دوست برپا گردید. بعضی از این‌ها خانوادگی بود. در بسیاری از صنایع، سرمایه ثابت مورد نیاز بیش از سرمایه یک صنعتگر خانگی نبود و حتی یک کارگر می‌توانست از درآمدهای خود، این سرمایه را تأمین کند. سودی که حاصل می‌شد، در توسعه بیشتر کارخانه به‌کار می‌افتاد.

درباره نخستین کارفرمایان ممکن است حرف‌های بسیار زده باشند اما یک اتهام به آنان نمی‌چسبد و آن ولخرجی و ریخت و پاش است. یکایک شرکت‌های آن روزگار تقریباً توافق کردند که حقوقی ناچیز دریافت کنند، هزینه خانواده‌ها را پایین بیاورند و سود شرکت را دوباره سرمایه‌گذاری کنند. شرکت‌هایی عظیم چون وجوود، گات، کراوشای، نیوتن چیمبرز و شرکا و صدها شرکت دیگر به همین صورت پا گرفتند. سرمایه صنعتی، خود نیای بزرگ خویش بوده است. گاهی مواردی پیش می‌آمد که منابع داخلی و صرفه‌جویی‌های شدید خانوادگی نیز برای تأمین وجوه مورد نیاز شرکت کفایت نمی‌کرد؛ گاهی این سرمایه اضافی مورد لزوم با پذیرفتن شریک جدید تأمین می‌شد و شریک جدید می‌توانست خود نیز در شرکت کار کند یا فقط سرمایه‌اش را به‌کار اندازد. قانون بابل[1] در سال ۱۷۲۰، تعداد شرکا را برای شرکت معمولی به شش نفر محدود ساخت و هر یک را تا آخرین سکه و پول و آخرین جریب زمینش، در مقابل تعهدات شرکت مسئول دانست. این قانون ورود افرادی را که اهل خطر کردن نبودند، به چنین سرمایه‌گذاری‌هایی محدود ساخت. ازهمین‌رو جهت تأمین سرمایه مورد نیاز، فرهنگ به رهن گذاشتن ساختمان کارخانه نزد همسایه زمین‌دار، وکیل، روحانی یا بیوه‌زنان ثروتمند رایج شد. به جز دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰، رهن از ابزارهای مهم تأمین سرمایه صنعتی بود اما در سال‌های آغاز انقلاب صنعتی، بازار برای تأمین سرمایه بلندمدت،

۱- Bubble Act قانونی در جلوگیری از کلاهبرداری و عملیات خلاف قانون

معمولاً محلی و محدود بود. به‌تدریج که چشم‌انداز سودها بهتر شد، حوزه سرمایه‌گذاری نیز گسترش یافت. مردم حالا دیگر به شرکت‌های دوردست یا صنایعی که در مورد آنها چیزی نمی‌دانستند، وام می‌دادند. در این زمینه نقش بازرگانان به‌ویژه در لندن، تعیین‌کننده بود. این افراد طبق معمول، کالاهای تجاری را به کارگزاران خود در خارج می‌سپردند و مایل بودند که بخشی از دارایی خویش را در کشور و در فعالیت‌های صنعتی به‌کار بیندازند.

صاحبان صنایع به سرمایه‌ای بلندمدت نیاز داشتند که در بنای کارخانه و توسعه آن، به‌کار بیندازند و درعین‌حال برای خرید مواد خام، هزینه نگهداری فرآورده تا هنگامی که به فروش برسد و مبلغی که به‌طور ادواری به مزدبگیران پرداخت شود، به سرمایه در گردش نیز نیاز داشتند. سرمایه کوتاه‌مدت برای خرید مواد خام توسط تولیدکننده مواد یا دلال، تاجر پشم، تاجر پنبه، فروشنده آهن و غیره تأمین می‌شد. او این مواد را برای چند ماه یا حتی برای طول مدت تبدیل آن به فرآورده، نسیه می‌داد. وام‌های بلندمدت این زمان، شش ماهه تا یکسال و بعضاً دو سال طول می‌کشید تا کارفرما بابت فروش فرآورده‌های کارخانه‌اش، پولی دریافت کند. با معمول شدن پرداخت مزد در فاصله زمانی معین و کم و بیش منظم، کارفرما ناچار باید پولی تهیه می‌کرد منتها باید این پول به‌صورتی می‌بود که مورد قبول مزدبگیران واقع می‌شد. گینی[1] قدیم یا حتی نیم‌گینی، ارزش بالاتر از آن داشت که برای این منظور مورد استفاده قرار گیرد. ازاین‌رو کمبود سکه‌های کم‌ارزش و پول خرد در کشور، یکی از مشکلات عمده کارفرمایان در امر پرداخت مزدها بود. بسیاری از آنان روزهایی را سوار بر اسب از این سو به آن سو، در جست‌وجوی پول خرد می‌گذراندند. برخی به ناچار و با استفاده از تجربه صنایع قدیمی‌تر، مزدها را دیر به دیر پرداخت می‌کردند.[2]

یکی از ریسندگان نخ پنبه‌ای، در اوایل سده نوزدهم مزدها را به تناوب و به شیوه خاص پرداخت می‌کرد. صبح زود به یک سوم کارگران مزد می‌داده و آنها را مرخص چندساعته می‌کرد تا به دنبال خریدهای مورد نیاز خانواده بروند. طی چند ساعت، پول خرید کارگران توسط مغازه‌داران به کارخانه بازگردانده می‌شد تا به دومین گروه کارگران مزد

۱- Guinea پول انگلیسی معادل ۲۱ شلینگ

۲- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۱۰۵-۱۰۰

بدهند و آنها را روانه خرید کنند. بدین ترتیب پیش از پایان روز، همه کارگران مزد خود را دریافت کرده و آن را به مصرف رسانیده بودند. کارفرمایان نوکسیه یا جانیفتاده، مزدها را جنسی پرداخت می‌کردند. این امر به‌خصوص در مناطق دور از شهرها متداول بود. برخی مانند جان ویلکینسن و شرکت مس انگلوی[1] خود سکه‌هایی ضرب می‌کردند و در ازای مزد به کارگران خود می‌دادند. طی جنگ‌های ناپلئونی و رشد تورم و کمیابی شدید پول خرد، کارفرمایانی نظیر رابرت پیل و سمیوئل اولدناو پرداخت‌های خود را با قبض یا ژتون‌هایی انجام می‌دادند که مورد قبول فروشندگان محلی بود، چون صادرکنندگان این قبض‌ها یا ژتون‌ها اعتبار آن را تضمین کرده و ضمن دریافت این ژتون‌ها، پول آن را پرداخت می‌کردند. سوءاستفاده در نظام پرداخت جنسی بسیار زیاد و علنی بود. قبض‌های خرید را دلالان و فروشندگان به قیمتی نازل‌تر از بهای اسمی قبول می‌کردند. در مواردی که سکه‌ای به جز سکه کشوری در ازای مزد به کارگران پرداخت می‌شد، کارفرما در عمل وظیفه تهیه سرمایه در گردش را به دوش مزدبگیران و فروشندگان محلی می‌انداخت. در بسیاری از موارد، کاری دیگر از دست آنها ساخته نبود و برخلاف تصور عده‌ای، این ایرادها از کودنی یا بدبینی کارفرما ناشی نمی‌شد بلکه ناشی از نقص‌های نظام پولی بود و مسئولیت آن به‌طور کلی بر گردن دولت می‌افتاد. اگر یک نظام بانکی مجهز و مرتب وجود داشت، بسیاری از این مشکلات خود به خود از بین می‌رفت.

توجه بانک انگلستان که از سال ۱٦۹٤ تأسیس شده بود، صرفاً به فعالیت‌هایی برای تهیه پول جهت دولت، بازرگانان و شرکت‌های بازرگانی بود. در سال ۱۷۰٤ انحصار انتشار اسکناس‌های سهامی در انگلستان و ولز به این بانک داده شد اما چون این بانک علاقه به گشایش شعبه‌های دیگر نداشت، این اسکناس‌ها به مناطق صنعتی نمی‌رسید و به همین جهت از این بانک به بانک لندن و نه به بانک انگلستان یاد می‌کردند. از قدیم نیز شرکت‌هایی مانند چایلدز[2] و هورزا[3] نقش بانک‌های بازرگانی را داشتند اما این شرکت‌ها نیز عمدتاً به معامله شمش و ارز خارجی می‌پرداختند، برای دولت از داخل و خارج وام می‌گرفتند و حواله و برات بازرگانی طرف حساب خود را قبول یا تضمین می‌کردند. این‌ها نیز تا سال ۱۷٦۰ اسکناس‌هایی منتشر می‌ساختند که مانند اسکناس‌های

1- Anglesey Copper Company
2- Childs
3- Hoarces

بانک انگلستان، ارزش اسمی بالایی داشت و به درد صنعتگران که به پول خرد نیازمند بودند، نمی‌خورد. برای معاملات بزرگ بازرگانی از برات استفاده می‌شد. برات حواله‌ای بود که بستانکار در وجه بدهکار صادر می‌کرد و او پرداخت آن را طی سه، شش یا دوازده ماه برعهده می‌گرفت. برات‌ها دست به دست می‌گشت و هر دارنده‌ای که می‌خواست آن را به دیگری بدهد، پشت‌نویسی می‌کرد و به نسب تعداد مواردی که دست به دست می‌گشت، بر اعتبارش افزوده می‌شد. نخستین بانک ایالتی در سال ۱۷۱٦ توسط جیمیز وود[1] دایر گردید اما تا سال ۱۷٦۰ این نوع بانک‌های خصوصی هنوز متداول نشده بود. در مناطق کشاورزی، تاجران محلی غله اغلب به بانکداری روی آوردند. مؤسسه‌ای بنا شد که آن را بانک گاو نر سیاه[2] و در ابریتویت، بانک گوسفند سیاه[3] دایر شد. روی اسکناس‌های یک پوندی، عکس گوسفند سیاه و بر ۱۰ شلینگی‌ها بره سیاه نقش بسته بود. با افزایش فعالیت‌های صنعتی، بسیاری از صاحبان صنعت بانک‌هایی برای خود تأسیس کردند.[٤] در سال ۱۷۹۳ تعداد بانک‌ها به ٤۰۰ و در سال ۱۸۱۵ با احتساب شعب آنها به ۹۰۰ واحد رسید. امتیاز نشر اسکناس انحصاراً به بانک انگلستان واگذار شده بود و بانک‌های دیگر چنین حقی را نداشتند.

جای تردید وجود دارد که نظام بانکی منبع عمده و اصلی سرمایه مورد نیاز تکنیک‌ها و اختراع‌های جدید در صنعت بوده است. چنین به نظر می‌رسد که بانکداران به جای ایفای نقش در ایجاد شرکت‌های صنعتی در گسترش آنها نقش داشته‌اند. سهم و نقش عمده بانک‌ها در انقلاب صنعتی آن بود که از مناطقی که به سرمایه و پول چندانی نیاز نبود، مبالغی را در کوتاه‌مدت جمع‌آوری می‌کردند و به نقاطی که سرمایه مورد نیاز بود می‌فرستادند. در استان‌هایی که کشاورزی فعالیت عمده بود، زمین‌داران، کشاورزان و دلالان، پول‌های نقد خود را که بابت اجاره یا در ازای تولید دریافت کرده بودند، به بانک‌های محلی می‌سپردند و بهره آن را به‌صورت نقد یا اوراق بهره دریافت می‌کردند. بانک‌ها این پول‌ها را به بانک طرف معامله خود در لندن می‌پرداختند. بانک در لندن خود را با مبالغ عظیم روبه‌رو می‌دید و از آن در تنزیل برات‌های بانکی مراکز صنعتی استفاده می‌کرد.

1- James Wood
2- Bank of the Black OX
3- Bank of the Black Sheep

٤- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۱۰۷-۱۰۵

در فرایند گردآوری و توزیع سرمایه، علاوه بر بانک‌ها مؤسسه‌های دیگری نیز فعال بودند. در سال ۱۷۷۳ بورس که بیشتر از گروهی دلال تشکیل می‌شد، با شرکت اعضای خود در یک قهوه‌خانه مجمعی برپا ساخت و موجودیت خویش را اعلام کرد. طی جنگ‌های استقلال آمریکا، هلند با بریتانیا از در خصومت درآمد و سرمایه‌های هلندی از انگلستان برده شد. آمستردام از این ضربه هرگز قد راست نکرد. پیش از آن‌که قرن ۱۸ به پایان برسد، بریتانیا جای هلند را به‌عنوان بزرگ‌ترین مرکز وام‌های بین‌المللی گرفته بود. طی جنگ‌های ناپلئونی (۱۸۱۵-۱۷۹۳) سرمایه‌های انگلیسی به اروپای قاره‌ای سرازیر شد. در ایالت متحده آمریکا نیز سرمایه‌گذاری‌های انگلیسی بسیار زیاد بود و از سال ۱۸۰٦ این سرمایه‌ها به آمریکای جنوبی هم راه پیدا کرد. نویسنده‌ای گفته تمام دولت‌های بزرگ اروپایی دریافته‌اند که می‌توانند با نوشیدن آزادانه و رایگان از جرعه سرمایه‌های انگلیسی، ناراحتی خود را فراموش کنند. در اوایل دهه ۱۸۲۰ که نرخ بهره در بریتانیا پایین بود، سرمایه‌های انگلیسی به سوی مستعمره‌های تازه استقلال‌یافته اسپانیا در قاره آمریکا و به سوی یونان سرازیر شد.

در سال ۱۷٦۰ چیزی که بتوان بازار سرمایه‌اش نامید، وجود نداشت. هنوز وام دادن جنبه شخصی و محلی داشت. در سال ۱۸۳۰ حجم سرمایه‌گذاری‌ها بالاتر از آن بود که قابل اندازه‌گیری باشد. بانک‌ها و مؤسسه‌های دیگر نقش مخزن آبی را داشتند که آب از همه‌سو بدان سرازیر می‌گردید و سپس به شاخه‌های صنعت داخل و خارج پمپ می‌شد. حالا دیگر سرمایه‌ها غیرشخصی و به قولی کشور بسیار پرتحرک شده بود.[1]

۸-۱۷- چرخه «تولید واحد- مکان واحد» شکل‌گیری کارخانه نماد انقلاب صنعتی

ملاحظاتی که موجب شد تا کارفرمایان مردم را جهت کار کردن در مکانی واحد جمع کنند، متفاوت بود. در صنعت آهن، شیوه ذوب و نوردسازی (فعالیت‌های پسین و پیشین برای یک تولید) به‌صورتی بود که تولید آهن در مقیاس اندک در عمل ناممکن می‌شد. در صنعت پارچه‌بافی پنبه‌ای، نفع در آن بود که چند دستگاه بافندگی از یک چرخ آبی

۱- منبع قبل، صفحات ۱۱٤-۱۰٦

(توربین) واحد یا یک ماشـــین بخار نیرو بگیرند و کار کنند. در ســـایر موارد، دلایل این تمرکز مکانی بیش از آن‌که فنی باشد، اقتصادی بود.

از نظر کیفیت کالا در صـنایع شـیمیایی و ماشـینی، مصـلحت چنان ایجاب می‌کرد که بر عملیات تولید به‌طور دقیق نظارت شـود. همین نیاز به نظارت بر کار بود که پیتر اسـتابز را وادار کرد تا سـوهان‌سـازان را در کارگاه خود، گرد هم آورد. صـنعت سـفال‌سـازی در صـورتی به‌صـرفه بود که تقسـیم هر چه بیشـتر کار بر تولید حکمفرما باشـد و همین امر، مهم‌ترین عامل تشـویق به ایجاد کلیت کار تولید در یک جا شـد. در صـنایع پشـم‌بافی، مهم‌ترین عامل تمرکز کارخانه‌های بنجامین گات، جلوگیری از تقلب در مواد اولیه بود. مسلم آن است که کارگران خود چندان تمایلی به تجمع در مؤسسـه‌های بزرگ نداشـتند و تنها برآیند نیروهای قدرتمند جذب یا دفع‌کننده بود که توانســـت کارگر و پیشـــه‌ور انگلیسی را به کارخانه بکشاند.

در سـده ۱۸، موانع بسـیاری راه تحرک و جابه‌جایی کارگر را چه از جایی به جای دیگر و چه از شـغلی به شـغل دیگر، سـد کرده بود. در این میان، مشـکل حمل‌ونقل مشـکلی ناچیز محسوب می‌شد چون با وجود نامساعد بودن راه‌ها برای وسایل نقلیه، مسافر پیاده چندان مشـکلی نداشـت اما درعین‌حال راه‌ها برای عبور و مرور فرد پیاده آنقدر هم امن نبود و چه بسـا گرفتار مأمورین سـربازگیری می‌شـد یا آدم‌ربایان حرفه‌ای او را می‌ربودند و به واحدهای بزرگ مزارع کشـــت در آنتیل (دریای کاراییب و جزایر آن) می‌بردند. در ســـال ۱۷۵٦ جیمز وات هنگامی که در لندن مشـــغول فراگیری حرفه بود، از ترس در خیابان‌های شهر ظاهر نمی‌شد.

جدی‌ترین مانع تجمیع کارگران، مربوط به قانون تهیدسـتان و چگونگی شـرایط اسـکان در این قانون بود. اگر کسـی بخش محل اقامت خود را ترک می‌گفت و یک سـال تمام در محلی دیگر اقامت می‌گزید، دیگر حقی بر محل اقامت اولیه نداشـت اما می‌توانسـت نسـبت به محل اقامت دوم خود اقامه دعوا کند. ازهمین‌رو مقامات بخش چندان تمایلی به پذیرش بیگانه‌ها نداشـتند و کارفرمایانی هم که بهره‌های کلان می‌پرداختند، تنها برای دوره‌ای کوتاه از سال، کارگران را استخدام می‌کردند. اگر کارگری پیش از کسب اقامت در محل تازه، دردســـری ایجاد می‌کرد، او را به بخش محل اقامتش برمی‌گردانند و همین امر موجب می‌شـد که شـخص پیش از ترک زادگاه خویش برای جسـت‌وجوی

کار، همه جوانب قضیه را بررسی کند. پس از ۱۷۹۵ و به پیروی از قاضیان دادگاه اسپیناملند[1] بسیاری از بخش‌های جنوب کشور تصمیم گرفتند که بنابر معیار قیمت نان و تعداد خانوار به کارگران کمک کنند. هدف این بود که درآمد تهیدستان از حد معیشت و بخور و نمیر پایین‌تر نروند. این طرح باعث شده بود که کارفرمایان مایل به پرداخت مزد بیشتر نشوند و کارگران رغبت کمی برای کار و تلاش داشتند. علاوه بر این موجب افزایش بیش از حد جمعیت کشاورز در روستاها شد.

در شهرهای صنعتی پرداختن به شغلی که نیاز به مهارت داشت، بدون گذراندن دوره شاگردی و وردستی، غیرقانونی بود. در صنایع زغال‌سنگ اسکاتلند، تمامی طبقات کارگر عملاً سرف بودند و قانون و عرف آنها را به مالک مقید می‌ساخت و این کارگران با معدن، خرید و فروش می‌شدند. در پاره‌ای از حوزه‌های زغال‌سنگ انگلستان، کارگران را سالانه اجیر می‌کردند.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کارفرمایان در سال‌های نخستین انقلاب صنعتی، یافتن افرادی بود که بتوانند شیوه‌های جدید کار را فراگیرند و انضباط‌پذیر باشند و شکل‌های جدید صنعتی را هم بپذیرند. همچنین نگران بودند که با صرف پول و وقت فراوان، کارگری را که تربیت کرده‌اند محل کار خود را به مقصد کاری جدید ترک کند. به همین جهت بولتن و وات با کسانی که موتورهای بخار را نصب و سوار می‌کردند، قرارداد ۳ تا ۵ ساله می‌بستند. ارل داندانلد با یکی از کارگران شیمی قرارداد ۲۵ ساله منعقد کرد و در ساوت ویلز، بعضی از آهن‌کاران برای تمام عمر اجیر می‌شدند. گاهی کارفرمایی تصمیم می‌گرفت که کارگری از ناحیه دیگر را به استخدام درآورد اما چون کارگران خواهان استخدام شدن همه اعضای خانواده بودند، استخدام بعضاً به کلی منتفی می‌گردید. بنابراین صاحبان صنایع آهن برای حل این مشکل چاره‌اندیشی کردند. در بکبرو یک کارخانه بافندگی در جوار کوره ذوب آهن برپا کردند تا زن و بچه کارگر نیز آنجا مشغول به کار شوند. اگر کارفرمایی خواهان اجیر کردن زنان و کودکان می‌شد، ناچار فعالیتی اقتصادی در زمینه کشاورزی یا بریدن الوار به‌وجود می‌آورد تا مردان

۱- در مه ۱۷۹۵ قاضیان دادگاه‌های برکشر انگلستان در اسپیناملند گرد آمدند تا روشی برای تعیین کمک معاش کارگران تدوین کنند. طبق این روش، همراه با تغییر قیمت نان و افزایش تعداد خانوار کارگر، کمک معاشی به وی تعلق می‌گرفت تا جبران کمی مزد او را بکند. این روش تا حدی جلوی فقر روزافزون را می‌گرفت. در پی بیکاری بزرگ (در پایان جنگ‌های ناپلئونی) تقاضا برای این امداد افزایش یافت و اشکالات آن نمایان شد.

خانوار نیز آنجا به کار بپردازند. بدین سبب اغلب واحد صنعتی یک فعالیت واحد نبود بلکه به مجتمع‌های مستعمراتی شباهت بیشتری داشت.

مقام‌های اجرایی قانون تهیدستان، گدلیان را در خانه‌های صنعت گرد می‌آوردند و نخ‌ریسی و سایر حرفه‌های ساده را به آنها می‌آموختند. به همین جهت کارگران مستقل، کارخانه‌های جدید را به چشم خانه‌های کار می‌نگریستند.[1] پادوهای کارخانه، سرگذشتی غمبار داشتند. کودکانی که بیشترشان هفت ساله بودند، ناچار می‌شدند روزانه ۱۲ یا حتی ۱۵ ساعت طی شش روز هفته کار کنند.

نابسامانی انسانی جوانان و پادوها باعث شد که پارلمان در سال ۱۸۰۲ قانون تندرستی و اخلاق پادوها[2] را به تصویب برساند. این قانون، ساعت کار را محدود ساخت و حداقل استاندارد بهداشت و آموزش و پرورش را تعیین کرد. به مرور بخشی از جمعیت تا حدی توانستند زندگی خود را مستقل اداره کنند. با بزرگ شدن کودکان و تشکیل خانواده‌ای مستقل، کار مباشران نیروی کار از رونق افتاد و کارخانه‌ها پر از کارگران آزاد شد. زنان و کودکانی که با دستگاه بافت جنی در خانه‌های خود به نخ‌ریسی می‌پرداختند، به‌تدریج توان رقابت با ماشین بخار را دشوار یافتند و از اوایل ۱۷۹۰، این کار را رها و به آموختن بافتن چیت موصلی، چلوار و کتان از دیگران روی آوردند و به تولید این پارچه‌ها که سخت مورد تقاضا بود، پرداختند.

استفاده از ماشین بخار امکان برپایی کارخانه در شهرهایی که کارگر فراوان بود را فراهم ساخت. کارخانه‌های شهری به‌عنوان محل کار، وضعیتی بهتر از کارخانه‌های روستا نداشت؛ کمبود مدیر و ناظر محسوس بود، ریسندگان مرد به اجیر کردن زنان و کودکان بسیار می‌پرداختند و آنان را اداره می‌کردند. در سال ۱۸۱٦ در کارخانه روستایی سمیوئل گریگ ۲۵۲ کارگر مشغول به کار بودند که ۱۷ درصد آنها کمتر از ده سال سن داشتند و کارگران ۱۸ سال به بالا به زحمت به ۳۰ درصد می‌رسیدند. در منچستر مک کانل و کندی ۱۰۲۰ کارگر را اجیر کرده بودند که ۳ درصد آنها زیر ۱۰ سال و ۵۲ درصد آنها بالای ۱۸ سال سن داشتند. اتکای صنایع این دوران عمدتاً به نیروی کار جوان بود که به‌خاطر دگرگونی‌های تکنولوژی از روستا آمده بودند و بازآموزی این افراد، آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر بود.

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۱۱۷-۱۱٤

2- The Health and Moral of Apprentices Act

در نخستین دهه‌های سده ۱۹، به دنبال کارخانه‌ای شدن صنعت ریسندگی، صنعت بافندگی هم کارخانه‌ای شد. کارخانه‌های ریسندگی توربینی به‌سرعت متداول اما کارخانه‌های بافندگی که با نیروی بخار کار می‌کردند با آهنگی آهسته جا افتادند. دلیل آن‌هم تا حدی کامل نبودن کارخانه بافندگی ماشینی و تا حدی جنگ درازمدت انگلستان و فرانسه بود. این جنگ موجب شد تا نرخ بهره افزایش یابد و سرمایه‌گذاری در کارخانه‌ها مقرون به‌صرفه نباشد. بی‌میلی بافندگان و عمدتاً زنان به ترک خانه و کاشانه را نیز می‌توان یکی از علل این کندی دانست.

۹-۱۷- پیروزی ماشین بر دست- کارخانه بر کارگاه

پیروزی کامل کارخانه بر کارگاه (تولید دستی و نیمه‌ماشینی) پس از ۱۸۳٤ تحقق یافت که بافندگان غیرماشینی به زانو درآمدند. با افزایش تعداد دستگاه‌های بافندگی ماشینی، تقاضا برای بافندگان کارگاهی کاهش یافت. مهاجرت ایرلندی‌ها با حقوق کمتر، این فرایند را کندتر کرد. اگر مهاجرت‌ها و مزایای قانون تهیدستان وجود نداشت، گذار به مرحله صنعت کارخانه‌ای بسی سریع‌تر و بی‌دردسرتر صورت می‌گرفت. درواقع، نسلی از کارگران دستی که تعداد آن‌هم کم نبود، مبارزه‌ای را با ماشین بخار آغاز کردند و ادامه دادند، درحالی‌که باخت آنان قطعی بود. در سال ۱۸۱٤ برای بافت قطعه‌ای چلوار دستی ٦ شلینگ و ٦ پنی و در سال ۱۸۲۹ برای همان قطعه، یک شلینگ و ۲ پنی پرداخت می‌شد.

بیشتر کارکنان کارخانه مزد بالا دریافت می‌کردند و این امر درآمد خانوار را به میزانی افزایش می‌داد که در نسل‌های پیشین سابقه نداشت. به‌تدریج زنان و دختران از وابستگی مالی به مردهای خانوار رها شدند و پایگاه اجتماعی و احترام همگانی آنها نیز بالا رفت. با دایر کردن کارخانه‌ها در شهرها یا پیدایش شهرهایی حول محور کارخانه‌ها، مزدها نیز به‌صورت هفتگی یا دو هفته یکبار پرداخت می‌شد. از بدهی کارگران به کارفرمایان نیز کاسته شد. تشکیل اتحادیه‌هایی به منظور افزایش مزدها و پایین آوردن ساعت کار، آسان‌تر شد. در معادن زغال‌سنگ انگلستان، معدنچیان به‌صورت جامعه‌ای یکپارچه و خودکفا درآمدند. آنها پرکار بودند و چون تقریباً در بیشتر موارد، پسران نیز مانند پدران در معادن مشغول به کار می‌شدند، تعداد کارگران مدام افزایش می‌یافت. پابه‌پای انقلاب

صنعتی و بهبود وسایل حمل‌ونقل، بازارها گسترده‌تر شد و تقاضا برای زغال‌سنگ آنقدر شتاب گرفت که معدنچیان جواب‌گو نبودند. این امر، افزایش مزدها و بالاتر از آن، افزایش پاداش سالانه‌ای بود که به ازای یکسال اجیر بودن معدنچی به او پرداخت می‌شد.[۱]

پیشرفت اوضاع در ریسندگی، بافندگی و معدن، عمدتاً خصلت کاراندوز داشت. به یاری چند کارگر و با استفاده از ماشین، نتایج حاصل چند برابر زمانی می‌شد که تعداد زیادی کارگر بدون استفاده از ماشین کار می‌کردند. در مهندسی، صنعت آهن، شیمیایی و سفالگری، مسئله یافتن کارگر نیمه‌ماهری که با ماشین کار کند نبود بلکه آموزش دادن فنون و شیوه‌های جدید به افراد، مسئله اصلی را تشکیل می‌داد و بیشتر وقت مخترعان نیز در همین راه صرف می‌شد.

سازمان تولید در آغاز، از سازمان تولید کارخانه‌های بافندگی اولیه هم سست‌تر بود. نوآوری در شیوه‌ها و اختراعات ابزارها و ماشین‌ها، بیشتر خصلت سرمایه‌اندوز داشت. هر نوآوری هم بر ازدیاد تولید تأثیر می‌نهاد و هم بر افزایش سهم کارگر از ارزش اضافی ایجاد شده مؤثر بود. در هر حال، جای هیچ تردیدی نیست که نوآوری‌ها تأثیری مشخص بر افزایش درآمد کارگران داشت. به‌تدریج که سرمایه به‌کار رفته در ساختمان و تجهیزات افزایش یافت، صاحبان کارخانه به این نکته پی بردند که سرمایه عاطل نماند؛ به همین جهت سعی می‌شد که بر تعداد ساعت‌های کار افزوده شود. در بسیاری از مشاغل، ساعت کار از بام تا شام طول می‌کشید و تنها وقفه‌هایی کوتاه برای صبحانه و نهار در کار ایجاد شد. وقت‌شناسی در شروع یا ختم ساعت کار از نکاتی بود که از همان ابتدای پیدایش صنعت، موردتوجه دقیق پیشگامان قرار گرفت. ساعت دیواری که بر در کارخانه در جایگاه مشخص نصب می‌شد، گواه و شاهد دقیق کارگران وقت‌شناس یا دیرآمدگان بود.

نسل دوم کارفرمایان، بیش از نسل اول نگران ضایعات ناشی از بی‌نظمی و بی‌دقتی کارگران بودند. از این رو، افرادی تربیت شدند تا به‌عنوان مدیر و سرکارگر مراقب اوضاع باشند. این امر شیوه‌های جدید مدیریت، مشوق‌های جدید و نظم و انضباط جدید به اندازه نوآوری‌های فنی را ایجاد کرد.

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۱۲۴-۱۲۲

مهاجرت بخشی از جمعیت و کارفرمایان و پیشه‌وران انگلیسی به سرزمین‌های دور (آمریکا، استرالیا، ...) از یک طرف و مهاجرت ایرلندی‌های فقیر و بی‌پروا به انگلستان و اسکاتلند، مسائل جدیدی را در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به بار آورد. در این عصر، مهاجرت پیشه‌وران و صنعتگران به خارج از کشور ممنوع شد و یک رشته قوانین و مقررات با هدف جلوگیری از پخش دانش فنی انگلیسی‌ها و افتادن آن به دست رقبا در قاره اروپا و آمریکا وضع شد.

در سال ۱۸۱۵ ترس از رقابت خارجی کاهش یافت؛ دیگر نه‌تنها کمبود کارگر ماهر و ناماهر وجود نداشت بلکه مازاد این نیرو نیز محسوس بود. به همین جهت در سال ۱۸۲٤ به موجب قوانین، ممنوعیت مهاجرت کارگران و صدور ماشین لغو شد و کارگر انگلیسی همانند سرمایه انگلیسی می‌توانست آزادانه به هر کشوری که پذیرای اوست، برود.[۱]

۱۰-۱۷- پیدایش فردگرایی، آزادی عمل و اتحادیه‌ها و نهادمندی آنها

در عصر انقلاب صنعتی، آثار بازنشر رنسانس، مرکانتلیسم و نهضت اصلاحات دینی، شکل‌گیری دو پدیده مهم و سرنوشت‌ساز را برای فرایندهای رشد و توسعه فراهم ساخت. یکی پیدایش فردگرایی و دیگری آزادی عمل[۲] و نهادمند شدن این دو عامل برای شکل‌دهی فرایندهای تحول و پیشرفت بود.

در انگلستان بر اثر انقلاب شکوهمند[۳] در سال ۱٦۸۸ اولین پی‌ریزی‌های قانونی و نهادی رابطه چرخه‌های «قدرت جامعه- قدرت دولت» و «دولت- ملت- کشور» شکل گرفت و حکومت و پادشاه از جایگاه قدرت مطلقه کنار گذاشته شدند و تمام حقوق و قدرت از آنِ ملت، اعلام گردید. با وجود پیشرفت این عرصه‌ها در انگلستان، در سده قرن ۱۸ عمدهِ نقش‌آفرینی صحنه‌های اقتصادی و اجتماعی به جای فرد یا دولت، به ساختار و کارکردهای باشگاه‌ها تعلق داشت. در این عصر، نهاد باشگاه‌های اقتصادی، فکری، اجتماعی و سیاسی موج‌آفرینی عرصه‌های کار و زندگی را به‌عهده داشت. باشگاه‌ها در

۱- منبع قبل، صفحات ۱۳۰-۱۲۸

2- Laisser- Faire

۳- انقلاب سال ۱٦۸۸ که بدون خونریزی به پیروزی رسید و بین قدرت پادشاهی (ویلیام سوم جانشین جیمز دوم) و نمایندگان ملت، توافقی در تقسیم قدرت صورت گرفت. بر اثر این انقلاب، حکومت مشروطه قانونی به جای نظام پادشاهی نشست و سلطنت مشروطه شد که تا به امروز نظام حاکم بر بریتانیا است.

این عصر به‌لحاظ تنوع و کثرت، طیف عظیمی از مردم را دربر می‌گرفت. این باشگاه‌ها در عرصه‌های مختلف برای مقاصد و انگیزه‌های بسیار متفاوت شکل گرفتند. باشگاه‌هایی همچون باشگاه مرغ و خروس مسافرخانه، گروه ادبی قهوه‌خانه، محفل کوچک میخانه دهکده، بازار بورس لویدز، باشگاه آتش دوزخ مرتدان، باشگاه مقدس وزلی، انجمن محلی پیگرد بزهکاران، انجمن ملی اصلاح منش رده‌های پایین جامعه، انجمن حسن نیت جهانی، ... ازجمله این نهادها بودند. هرگونه دلبستگی، سنت یا بلندپروازی در هیئت صنف و گروه، ابراز وجود می‌کرد.

دیوارهایی که مزرعه‌ها را از همدیگر جدا می‌کرد و دیوار بلند کارخانه‌هایی که کارگران و ماشین را از محیط اطراف جدا می‌ساخت، شرایطی را برای کار مؤثرتر و اداره کارآمدتر منابع به‌وجود می‌آورد. شرکت‌های تولیدی اغلب پیش از آن‌که به یک شخص تعلق داشته باشد، به گروهی شریک تعلق داشت که هر یک مهارت خاص، سرمایه، استعداد یا دانش بازاریابی خود را در اختیار شرکت می‌نهاد. اعضای یک شرکت اغلب با اعضای شرکت‌های دیگر تماس نزدیک و تقریباً روزمره داشتند و در انجمن‌ها و باشگاه‌ها با همدیگر در ارتباط بودند.

نباید چنین پنداشت که تلاش این قبیل باشگاه‌ها و گروه‌ها اغلب یا حتی به‌طور کلی، با هدف‌های خیرخواهانه صورت می‌گرفت. به گفته آدام اسمیت «گردهمایی و دیدار افراد هم‌صنف به‌ندرت به‌خاطر شرکت در جشن و تفریح بود بلکه بیشتر به‌خاطر مذاکره‌های توطئه‌گرانه علیه عموم یا پیدا کردن راهی برای افزایش قیمت‌هاست». چه بسیار گروه‌های اجتماعی یا علمی به ظاهر معصوم که در عمل سازمانی سوداگرانه بوده و هدف واقعی آنها، کند کردن لبه تیز رقابت و تنظیم بازده تولیدی، قیمت‌ها، مزدها یا شرایط اعتباری برای حرفه تجاری خاصی بوده است.

در صنایع معدن و تولید فلزات، اتحادیه‌ها به اوج خود رسیدند. صاحبان معادن زغال‌سنگ تا مدت‌ها قیمت سوخت را در لندن بالا نگاه داشتند و این کار از راه محدود ساختن فروش و تعیین سهمیه تولید برای هر معدن زغال انجام می‌گرفت. صنعت آهن که مواد خام آن از منابعی بسیار پراکنده تأمین می‌شد، صاحبان آنها تقریباً قدرت تشکیل اتحادیه‌ای را به منظور کنترل بازار نداشتند.

مصرف‌کنندگان فلزات مانند تولیدکنندگان مس، آهن و سایر فلزات نیز بیکار ننشسته و اتحادیه‌های خود را برپا کرده بودند. تولیدکنندگان سینی و بشقاب نقره‌ای در شفیلد، صنعتگران بیرمنگام، سازندگان سوهان فلزی، میخ‌سازان و سنجاق‌سازان، هر یک سازمان و اتحادیه خود را دایر کرده بودند. به‌ندرت شاخه‌ای از رشته‌های فلزکاری نیمه‌خانگی به چشم می‌خورد که در آن تمایل به تشکیل اتحادیه محسوس نباشد.[۱]

در صنایعی که تعداد شرکت‌ها زیاد بود، انواع فرآورده‌ها تولید می‌شد و بازارها پراکنده بود و اعمال کنترل چندان آسان نبود. مدارک به جای مانده از سفالگران حاکی از مواردی است که در مورد قیمت‌ها در سال‌های ۱۷۷۰، ۱۷۹٦ و ۱۸۱٤ توافق‌هایی به‌عمل آمده است. شواهد نشان می‌دهد که ریسندگان لنکشر با ریسندگان اسکاتلند به مبادله اطلاعات مربوط به قیمت‌ها می‌پرداخته‌اند. تلاش سفالگران و دست‌اندرکاران صنعت ریسندگی به جای آن‌که در جهت تقویت و ایجاد امتیازهای انحصاری باشد، در راستای شکستن این موارد بود. آنها درصدد شکستن انحصار تجارت خاک چینی بودند. گروه صاحبان صنایع آهن و صنعتگران بیرمنگام دست به دست هم دادند و نسبت به مالیات بر فاستونی، زغال‌سنگ و حمل‌ونقل اعتراض کردند.

احساس صنف‌گرایانه کارگر نیز مانند سرمایه‌دار به صورت‌های گوناگون تجلی یافت. وضعیت کارگران خانگی به دلیل پراکندگی آنها چنان نبود که برپایی سازمان یا اتحادیه‌ای را امکان‌پذیر سازد. با وجود این حتی در نیمه نخست سده ۱۸، کارگران و پیشه‌وران میخ‌ساز، دوزنده، بافنده و حلاجان پشم، توجهی فزاینده به دایر کردن باشگاه مبذول می‌داشتند. با گذشت زمان، لحن کارگران سازمان‌یافته خشن‌تر می‌شد و از سال ۱۷٦۰ معادن زغال‌سنگ، بندرگاه‌ها و روستاهای دارای کارخانه بافندگی صحنه زدوخورد و خشونت بود.

در سال ۱۷٦۵ معدنچیان زغال‌سنگ تاین، در اعتراض به اجباری شدن گواهی ترک خدمت، طناب چرخ‌ها را پاره کردند، ماشین‌ها را درهم شکستند و معدن زیرزمینی را به آتش کشیدند. در اواخر ۱۷٦۰ شورش ریسندگان لنکشر موجب شکسته شدن ماشین‌های جنی و تخریب خانه‌ها شد. ملوانان لیورپول پرچم خونین برافراشتند، خانه‌های صاحبان کشتی را غارت کردند و مرکز بورس را با توپ نشانه گرفتند. البته

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۱۳٤-۱۳۱

نباید همه این خشـونت‌ها و بی‌نظمی‌ها را شـاهدی بر وجود اتحادیه گرفت. بعضـی از این خشـونت‌ها، واکنشـی آنی نسـبت به گرسـنگی و سـتم بود و با پایان یافتن مبارزه و پیروزی یا شـکسـت، سـازمان حامی آنها نیز از هم می‌پاشـید اما در مشـاغل تخصـصـی به‌خصوص سازندگان کارخانه‌ها، عمر اتحادیه آنها طولانی‌تر بود.

به‌تدریج که به پایان سـده ۱۸ نزدیک می‌شـویم، شـاهد رشـد فزاینده انجمن‌های دوسـتی می‌شـویم. بسیاری از این انجمن‌ها، مبنای حرفه داشـتند و در کانون‌های روبه‌رشـد تولید کارخانه‌ای، توسـعه این اتحادیه‌ها چشـمگیرتر بود. زنان و کودکان که در کارخانه‌های ریسـندگی دسـتی کار می‌کردند، ضـعیف‌تر از آن بودند که تجمعی را تشـکیل دهند. تا پایان سـده ۱۸، دیگر مسـئله اتحادیه‌های صـنفی به انجمن‌های پراکنده و موقت محدود نمی‌شد و اکنون به‌صورت جنبشی درآمده بود. قانون سال ۱۷۹۹ مقرر داشت هر فردی که به منظور افزایش دستمزد یا کاهش ساعت‌های کار با فرد دیگری متحد شود، می‌توان او را به دادگاه جلب و محاکمه کرد. جرم چنین اشخاصی سه ماه زندان بود.

قانون ضـداتحادیه و تجمع[1] در سـال ۱۸۰۰ در تاریخ اتحادیه‌های کارگری بریتانیا جایگاه مهم و غیرقابل توجیه یافت اما با وجود این شرایط، اتحادیه‌های بسیاری در ربع اول سـده ۱۹ تشـکیل شـد که در فضـایی علنی و باز فعالیت می‌کردند، بی‌آن‌که با وجود قانون، دادگاه‌ها کاری برای انحلال آنها کرده باشند. در سال ۱۸۲٤، قانون عرف و قانون ضـداتحادیه ملغی شـد. بلافاصـله پس از این اقدام، بسـیاری از اتحادیه‌های مخفی و زیرزمینی علنی شدند و انجمن‌های جدیدی شکل گرفتند.

در اوایل دهه ۱۸۳۰ طرح‌هایی به منظور ادغام و یک کاسـه کردن اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و تشـکیل «اتحادیه بزرگ سـراسـری کارگران همبسـته[2]» به رهبری جان دوترتی و رابرت اوون ارائه شـد. البته همه تهیدسـتان زحمتکش قادر به سـازمان‌دهی مواضـع دفاعی خود نبودند. بسـیاری از آنان به دلیل کمی درآمد، بیکاری، بیماری یا بداقبالی، به‌ناچار با اعانه و خیریه زندگی می‌کردند. در مجموع در این عصـر، سـازمان‌های داوطلب بیش از افراد یا دولـت بـه امر تخفیف آلام و رنج‌هـای محرومـان می‌پرداختنـد. در کنـار امـداد دولتی، مجامع داوطلبانه‌ای هم مکمل امداد دولت بود. انجمن بهبودبخشی به شرایط تهیدستان[3]

۱- Combination Act به منظور جلوگیری از تبلیغ و ترویج سیاسی در میان کارگران صنعتی، یک رشته قوانین سرکوبگرانه را از تصویب پارلمان گذرانید.

2- Grand National Consolidated Trades Union
3- Society for Bettering the Condition of the Poor

و انجمن ناویان (دریانوردان) [۱] به پسران بدون دوست در این زمینه کمک می‌کردند و انجمن انسان‌دوستان [۲] مراقبت بچه‌های آواره و فراری از خانه را برعهده گرفته بود. انجمن سلطنتی شفقت [۳] به نوعی به پریشان‌حالی انسان رسیدگی می‌کرد. انجمن بهبودبخشی شرایط کودکان لوله بخاری پاک‌کن [۴] و انجمن امدادرسانی به کسانی که به‌خاطر مبلغی ناچیز به زندان افتاده بودند. آموزش و پرورش نیز در قلمرو وظایف انجمن تبلیغ دانش مسیحیت [۵] و مدارس خیریه بود. سازمان‌های لنکستری و ملی [۶] به مفاسد اجتماعی در حیطه کار (انجمن اجرای فرمان‌های سلطنتی علیه بدی‌ها) می‌پرداخت.

اگر نتوانیم دوره انقلاب صنعتی را دوره فردگرایی دست‌کم در معنای محدود کلمه بنامیم، دور از انصاف نیست که آن را عصر آزادی عمل بدانیم.

عده‌ای سرسختانه بر این باورند که پادشاهان تودور و استوارت طرحی جامع و پیگیر برای اداره مناسبات اقتصادی داشته‌اند. مقرراتی مربوط به مزد، اشتغال، آموزش فنی، موقعیت جغرافیای صنعتی، قیمت و تجارت که از سوی این دودمان‌های پادشاهی وضع شد، کمتر از آنچه گمان می‌رود سخاوتمندانه، نظام‌مند و از روی آزادفکری بوده است. کاستن از قدرت مقام سلطنت و تضعیف اختیارات شورای سلطنتی در سده هفدهم به معنای آن بود که دست‌کم اجازه داده می‌شود بعضی از ابزارهای نظارت و کنترل بر جامعه زنگ بزنند. در همان حال، به احتمال زیاد پیدایش بازارهای گسترده‌تر، معمول شدن فنون و روش‌های راحت‌تر و تخصصی‌تر شدن انواع کار نیز اعمال نظارت و کنترل دقیق را بسیار دشوار می‌ساخت. حتی بدون وجود جنگ داخلی [۷]، انقلاب شکوهمند و دستیابی طبقات جدید به قدرت سیاسی، کنترل و رهبری دقیق مرکزی تضعیف می‌شد و از هم می‌پاشید. صد سال پیش از انقلاب صنعتی، دولت از قلمرو اقتصاد عقب‌نشینی کرده بود. البته با همه این‌ها، قدرت پادشاه به‌طور کامل از بین نرفته بود. هنوز شرکت‌های بزرگی چون «شرکت هند شرقی» (تجاری) و «شرکت کاتلرز

1- Marine Society
2- Philanthropic Society
3- Royal Humance Society
4- Society for Umproving the Condition of the Infant Chimmey-Sweepers
5- Society for the Propagation of Christian Knowledge
6- Lancastrian and National Organization

۷- جنگ پارلمان با شاه یا جنگ طرفداران پارلمان با سلطنت‌طلبان انگلستان که از سال ۱۶۴۲ تا ۱۶۵۲ طول کشید و به پیروزی نهایی پارلمان منجر شد.

هلمشر[1]» تداوم قدرت خود را ناشی از اقتدار مقام سلطنت می‌دانستند. هنوز تمام عرصه تجارت خارجی، کشتیرانی و مناسبات اقتصادی امپراطوری در کنترل دولت بود. برخی از نویسندگان مطالب اقتصادی و روزنامه‌نگاران، دولت را به سبب قبول این همه مسئولیت سرزنش می‌کردند. در سال ۱۷۷٦، آدام اسمیت حمله آتشبارهای خود را متوجه برج و باروی متزلزل ساختار دولتی کرد و با نفوذی که بر پیت و بعدها بر هوسکیسن[2] و سایرین داشت، ترک‌هایی در آن پدید آورد.

کتاب ثروت ملل به شیوه‌ای درخشان، بیان‌کننده افکاری است که به مرور ایام در ذهن مردم پدید آمده بود. کتاب به این اندیشه‌ها نظام بخشید و منطق آنها را ارائه کرد. در این کتاب، گزینش‌های خودبه‌خودی و اعمال فرد عادی کوچه و بازار، جای فرمان دولت را می‌گیرد و اصل راهنما می‌شود. در قلمرو علوم اجتماعی هم مانند علوم طبیعی، افراد ضمن دنبال کردن منافع خویش، قوانینی غیرشخصی یا دست‌کم بی‌نام و نشان ایجاد می‌کنند و این اعتقاد که این قوانین به نفع اجتماع است، روحیه خوش‌بینی را به سرعت رواج داد و همین روحیه از ویژگی‌های انقلاب صنعتی بود.

تجربه به ما آموخته است که جامعه صنعتی در صورتی که بخواهد بدون ناآرامی‌های اجتماعی به حیات خود ادامه دهد، نیاز به چارچوبی از خدمات عمومی دارد. برخی از هواداران و پیروان آدام اسمیت که آموزه جدید او را سراپا پذیرفته بودند، وظیفه دولت را دفاع از جامعه و حفظ نظم می‌دانستند. «آزادی عمل» از حوزه اقتصاد به تمامی حوزه‌های جامعه تسری داده می‌شد. تندروها با استفاده از تعالیم توماس مالتوس، به تقویت مواضع خویش پرداختند. مقاله مربوط به جمعیت[3] به قلم مالتوس، درست در اوج رونق انقلاب صنعتی نگاشته شد اما اینجا هم پیروان مالتوس نتوانستند نکته استاد خود را بگیرند و دنبال کنند. اگر مردم بخواهند پابه‌پای افزایش وسایل معیشتی به ازدیاد نسل بپردازند، هرگز قادر به بالا بردن سطح زندگی خویش نخواهند بود. خیریه و اعانه نیز تنها روغن بر آتش می‌ریزد و شعله را زیادتر می‌کند. بدبینی مالتوس هم به اندازه خوش‌بینی آدام اسمیت ممکن است عده‌ای زیاد را به بی‌عملی کشانده باشد. خوشبختانه اغلب انگلیسی‌ها دوست دارند که مسیرشان را با نور انتزاع روشن سازند و عمل افراد، به‌طوری که در این فصل دیدیم، بهتر از باورها یا نظریه‌هایشان بود.

1- Cutlers' Company of Hallamshire
2- Huskisson
3- Essay on Population

حتی اگر حسن‌نیت جهانی کمک کند، گذر از مزرعه و کلبه به کارخانه و شهر، هرگز آرام و هموار نخواهد بود. اگر دستگاه قانونگذاری با همان سرعت ماشین ریسندگی مول، قانون وضع می‌کرد، باز هم بی‌نظمی اجتماعی وجود می‌داشت. بسیاری از شلوغی‌ها و پلشتی‌ها به‌خاطر آن بود که پیشرفت علوم، شتابی به مراتب زیادتر از پیشرفت اداره و دولت داشت. دکتر کی در سال ۱۸۳۲ می‌نویسد که «تأثیر دوردست ترتیبات تا حدی نادیده گرفته شده است» اما بلافاصله می‌افزاید: «این غفلت و نادیده گرفتن به سبب نیاز بشریت نیست بلکه ناشی از فشار شغلی و کمی وقت است».

تجربه قوانین کارخانه در سال‌های ۱۸۰۲، ۱۸۱۹ و ۱۸۳۱ نشان داد که بدون تربیت کردن بازرسانی کارآزموده، تعیین شرایط حداقل ساعت کار و سایر شرایط، امری بی‌فایده است. تجربه هیئت‌های بهداشتی ثابت کرد که بدون عرضه فراوان پزشک و سایر کارشناسان حرفه‌ای، در شرایط بهداشتی شهرها بهبودی چشمگیر حاصل نخواهد شد. کوهون و دیگران شاید علیه کثرت تعداد مقام‌های دولتی شکوه کرده باشند اما در آن هنگام، تعداد کارکنان دولت در مقایسه با امروز بسیار ناچیز بود و خدمات محلی تقریباً وجود نداشت. تا هنگامی که تمام دستگاه‌های دولتی به‌طور جدی دستخوش اصلاح نشدند و کارکنانی شایسته به خدمت دولت درنیامدند، زندگی در شهرها و اطراف آن جز کثافت و پلیدی چیزی نداشت. اگر انقلاب صنعتی نتوانست به زن و مرد کوچه و بازار پاداشی درخور بدهد، عیب از دستگاه اداری و دولتی بود و گناه این نابسامانی به گردن فرایندهای اقتصادی نیست.[۱]

۱۱-۱۷- ناخدایان کشتی انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی را نباید به‌عنوان دوره‌ای از زمان درنظر گرفت. این انقلاب، جنبشی است که خواه در انگلستان پس از سال ۱۷۶۰ روی داده باشد یا در ایالات متحده آمریکا و آلمان پس از سال ۱۸۷۰، یا در کانادا، ژاپن و روسیه در زمان ما، در هر حال دارای آثار و ویژگی‌هایی همانند است؛ در همه‌جا با رشد جمعیت، با به‌کارگیری علوم در صنعت و با استفاده شدید و گسترده از سرمایه همراه بوده است و تبدیل جماعت روستایی به شهری و پیدایش طبقه‌های اجتماعی جدید را به همراه داشته است. البته

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۱۴۵-۱۳۶

روند جنبش در هر مورد از شـــرایط زمانی و مکانی تأثیر پذیرفته اســـت. بســـیاری از مشـکلات اجتماعی که به انقلاب صـنعتی بریتانیا نسـبت داده شـده اسـت، درواقع برآیند نیروهایی بود که همین امروز هم چنانچه صـنعت توسـعه نیافته و شـکل‌های اقتصـادی جامعه‌ای دست‌نخورده باقی مانده باشد با آنها مواجه خواهیم بود.

ناخدایان کشـــتی انقلاب صـــنعتی از راه همین فرازونشـــیب، امواج و اوضـــاع در حال دگرگونی را به پیش راندند. روشـــن اســـت که برخی از دشـــواری‌های این ناخدایان از خودشـان ناشـی می‌شـد. بعضـی از آنها در تشـخیص جهت باد اشـتباه می‌کردند، گاه حتی نمی‌دانسـتند که چه موقع دریا برای کشـتیرانی مسـاعدتر اسـت و کی باید سـفر را کوتاه‌تر کنند و زودتر به کرانه بازگردند. همه این ناخدایان برداشتی درست و کامل از سرنشینان خود نداشتند و ناخدایان پیشگام متحمل خساراتی از این ناحیه شدند.

با پایان گرفتن جنگ و پس از سـال ۱۸۱۵ اوضـاع بدتر شـد. زیرا سـیل مهاجران ایرلندی به‌صـورت گروهی روانه بندرها و شـهرها شـدند. در سـال ۱۸۳۰ یک شـشـم خانواده‌های منچسـتری ایرلندی بوده‌اند و ۱۱/۷۵ درصـد جمعیت شـهر، سـاکن زیرزمین‌ها بوده‌اند. در لیورپول نیز که بسیاری از مهاجران ایرلندی در آنجا می‌زیستند، بیش از ۱۵ درصد مردم شـهر در زیرزمین‌ها سـاکن بوده‌اند اما در شـهرهای جدیدتری که مخلوق خاص انقلاب صـنعتی بود، شـرایط تاحدی بهتر بود. در بری[1] که تعداد ایرلندی‌ها و نیز تعداد بافندگان دسـتی کمتر بود، ۳/۷۵ درصـد مردم در زیرزمین‌ها می‌زیسـتند و در اشـتن[2] تنها ۱/۲۵ درصـــد اهالی در زیرزمین‌ها زندگی می‌کردند. بنا به گزارش پژوهشـــگران، خلنه‌های کارگری این شهرها نه‌تنها خیلی شلوغ نبود بلکه از خانه‌های شهرهای بزرگ هم تمیزتر بود و هم اثاثیه بیشتر و بهتری داشت.

یکی از تاریخ‌نگاران از «فجایع انقلاب صـنعتی» سـخن گفته اسـت. اگر منظور وی آن باشـد که «سـال‌های ۱۸۳۰-۱۷۶۰ به‌خاطر جنگ‌های زیاد، تیره و تار بوده و قحطی‌ها و خشـک‌سـالی‌ها فاجعه‌بار بوده است»، ایرادی بر گفته او نیست اما اگر منظورش این بوده اسـت که «دگرگونی‌های فنی و اقتصـادی، خود سـرچشـمه فاجعه بوده»، باید بگوییم که به‌طور قطع این نظر انحرافی اسـت. مسـئله محوری آن روزگار، تهیه غذا و پوشـاک و شـــغل برای فرزندان خانواده بود که تا آنجا که ما می‌دانیم، تعدادشـــان از هر زمانی در

1- Bury
2- Ashton

طول تاریخ زیادتر بوده است. ایرلند هم همین مشکل را داشت و چون نتوانست آن را حل کند، در دهه ۱۸٤۰ یک پنجم جمعیت خود را بر اثر مهاجرت، قحطی و بیماری از دست داد. اگر در انگلستان هم انقلاب صنعتی روی نمی‌داد و کشاورزی و پیشه‌وری منبع اصلی درآمد ملی بود، شاید سرنوشتی بهتر از ایرلند نداشت و در بهترین حالت نیز جمعیت اضافی و روبه‌رشد، فشاری بر روحیه جامعه وارد می‌آورد. انگلستان این مهم را به انجام رسانید، منتها نه به دست فرمانروایان آن کشور بلکه توسط کسانی که دنبال هدف‌های محدود خویش بودند، اما از استعداد و منابع خود در راه تهیه ابزارهای جدید تولید و شیوه‌های جدید اداره صنعت به نحو احسن استفاده کردند. همین امروز در جلگه‌های هند و چین مردان و زنانی هستند آفت‌زده و گرسنه که از نظر ظاهری، زندگی‌شان اندکی بهتر از زندگی ستورانی است که روزها در کنار یکدیگر کار می‌کنند و شبها کنار هم می‌خوابند. این معیارهای آسیایی و این دهشت و هراس غیرماشینی نصیب کسانی شده است که بدون از سر گذراندن انقلاب صنعتی، روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شود.[۱]

باید اذعان کرد که پاره‌ای از این پیامدها، مصیبت‌بار بود. با وجود تلاش‌های تامس پرسیوال و جیمز وات، آسمان منچستر و بیرمنگام را ابری از دود سیاه و غلیظ پوشانده بود و بدین ترتیب زندگی در شهرها دشوار می‌شد. شهرهای کوچک‌تر صنعتی مانند اولدم[۲] یا بیلستن[۳] قیافه‌هایی زمخت و خشن داشتند. اگر بنا بود که شهری خوب و آرام باشد، لازم بود به‌کندی رشد کند و بی‌سلیقگی متداول می‌شد. سطور کتاب‌های آن زمان، گواه این مطلب است و مطالب فراوانی را در اختیار دانشجوی محقق این مسئله قرار می‌دهد.

در مورد تأثیر انقلاب صنعتی بر کارگران نیز مطالب بسیار نوشته شده است. برخی متأثر از کارگران خردکننده ماشین‌ها (لادی‌ها) به این نتیجه رسیده‌اند که انقلاب تکنولوژیکی جز بدبختی و فقر، ثمری به بار نیاورده است و آماردانی مشهور با استناد به این مطالب نگاشته شده، گفته است که در سال‌های نخست سده ۱۹، سطح زندگی کارگران انگلیسی پایین‌تر از سطح زندگی کارگران آسیایی بوده است. گویا او حاضر نشده است

۱- اشتن- تامس ساوتکلیف، صفحات ۱٦۷-۱٦۱

2- Oldham
3- Bilston

که به آمارهای حاصل از تحقیق و تتبع یک نسل از پژوهشگران نظری بیفکند. پژوهش‌های دقیق خانم گیلبوی[1] نشان داده است که در سده ۱۸، کارگران صنعت پشم‌بافی جنوب غربی از نظر سطح مادی زندگی افت کرده بودند اما زندگی مادی کارگران پارچه‌بافی منطقه شمال بهبود یافته بود و وضع زندگی کارگران لندنی از این هم بهتر بوده است. بالا رفتن قیمت‌ها پس از سال ۱۷۹۳ موجب فقیرتر شدن بسیاری از فقیرها شد اما پیش از پایان گرفتن جنگ‌های ناپلئونی (به گفته پروفسور سیلبرلینگ[2]) دستمزدهای صنعتی در انگلستان با قیمت مواد مورد نیاز تطابق داشت و در دهه ۱۸۲۰ مزدها از قیمت‌ها پیشی گرفت. در سال ۱۸۳۱ هزینه زندگی ۱۱ درصد نسبت به سال ۱۷۹۰ افزایش یافته بود اما در همین فاصله زمانی، افزایش دستمزدها کمتر از ٤٣ درصد نبوده است.

اگر انقلاب صنعتی خیلی ساده، اغنیا را غنی‌تر و تهیدستان را فقیرتر می‌کرد، بسیار عجیب و شگفت‌انگیز می‌بود چون کالاهایی که بر اثر این انقلاب، افزایشی عظیم یافت، در مجموع کالاهای تجملی نبود بلکه اجناس سرمایه‌ای و ضروری بود. پیش‌تر گفتیم که ثمره اجناس سرمایه‌ای به‌کندی عاید مصرف‌کننده شد اما در دهه ۱۸۲۰، آثار جنگ از بین رفته بود و پارچه‌های پشمی، پنبه‌ای، مواد غذایی و نوشیدنی‌ها که به مقدار زیاد تولید می‌شد در دسترس همگان قرار می‌گرفت و به جای آن‌که خاص عده‌ای معدود باشد، توده‌های مردم، مصرف‌کننده این کالاها بودند.

۱۲-۱۷- انقلاب صنعتی، پیدایش پدیده خیز اقتصادی

اروپا در نیمه دوم قرن ۱۸ با سپری کردن فرازونشیب‌های مختلف در یک زمان طولانی، اکنون توانست میراث‌های باارزشی را در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای خود پی‌ریزی کند. میراث‌هایی بالنده که از تقابل و جدال متغیرها، عوامل و حوزه‌های پیش‌برنده با عقب‌برنده طی تاریخ طولانی و با هزینه‌ها، رنج‌ها، جنگ‌ها و کشتارها حاصل شد. بسترها و زمینه‌های هم‌افزایی که حسب نظریه علیت تراکمی و انباشتی، با برتری و چیرگی حوزه‌های پیش‌برنده و نشردهنده عوامل عقب‌برنده حادث شد.

1- Mrs Gilboy
2- Silberling

طی قرون ۱۸-۱٤ رنسانس و دستاوردهای فکری‌اش، مرکانتلیسم و دستاوردهای اقتصادی و درهم‌تنیدگی‌هایش در بازارها، نهضت اصلاحات دینی با رویکردهایش در اصلاح باورها، ارزش‌ها، هنجارها، شکل‌گیری دولت‌های مطلقه با پی‌ریزی قانون و مقررات و نهادمند کردن عرصه‌های قانون به‌طور یکسان در حوزه نفوذ جغرافیایی و جمعیتی کشور و عامل مهم‌تر و کلیدی‌تر برای عرصه‌های رشد و توسعه، پیدایش نهضت پردامنه و تأثیرگذار روشنگران و دانشمندان در کشف حقایق، روابط و اختراعات، همه‌وهمه آن چنان فضایی را برای اروپا شکل داد که جرقه کوچکی همانند اختراع ماشین بخار، فرایندهای بالندگی تحول و زیروروکننده‌ای را برای اروپا به بار نشانید. زایش‌هایی که با توان، قدرت و سرعت افسونگری در عصر خود زمینه‌ها، فرصت‌ها و سلسله اختراعات و نوآوری‌ها و بسط فرصت‌ها و تولیدات را برای اروپا درپی داشت و نام خود را انقلاب صنعتی گذاشت.

۱۳-۱۷- چرا انقلاب صنعتی ابتدا در انگلستان شکل گرفت؟

انقلاب صنعتی، هم مخلوق و زاده شده شرایط محیطی خود بود و هم اینکه خالق بسیاری عرصه‌ها و راه‌ها برای جامعه بشری شد. اگر انقلاب صنعتی شکل نمی‌گرفت، گستره عظیمی از ثروت‌ها، حق انتخاب‌ها و فرصت‌ها برای جامعه بشری پی‌ریزی نمی‌شد. انقلاب صنعتی با مخلوقات خود همچون ابزارهای مکانیکی و ماشین‌آلات که در دامن مادری به نام ماشین بخار، زایش پیدا کرده بودند، باعث تولید ثروت و اقتدار انسانی در جامعه انسانی شد. این انقلاب، نیروی انسانی او را در کنار بازوی مکانیکی به شکلی خستگی‌ناپذیر قرار داد. این بازوی خستگی‌ناپذیر، به دور از بسیاری از دغدغه‌های انسانی، پربازده، بالنده و دگرگون‌ساز بود. این بازوی مکانیکی، مخلوق انقلاب صنعتی است که به حجم، اندازه، مقیاس تولید، هزینه‌های آن، نظام سازمانی و سامان تولید، ابعادی بخشید که تا قبل از آن، جوامع انسانی نشانی از آن را نداشتند.

اگرچه جهان ماقبل انقلاب صنعتی، به کلی با ابزار مکانیکی بیگانه نبود و حتی به‌کارگیری برخی از ابزارها همچون چرخ‌های آبی، آسیاب‌های بادی، کشتی‌های بادی را با انرژی از طبیعت بی‌جان به‌کار گرفته بود اما به‌کارگیری این‌ها، وابستگی زیاد به نیروی انسانی یا نیروی حیوانی داشت. این انقلاب در فرایندهای خود این چسبندگی‌ها

و وابستگی‌ها را از بین برد و در بسیاری از عرصه‌ها، ابزارها جانشین نیروی کار انسانی و حیوانی شده و بازوی انسانی را در خلق بسیاری از تولیدات انبوه و متنوع خود آزاد ساخت. این آزادسازی نیروی کار انسانی از ۲/۵ قرن گذشته تاکنون زایش‌ها و گشایش‌های گسترده‌ای پیدا کرده است. چرایی این انقلاب مهم را باید در زمینه‌های تاریخی که موجب پیدایش آن شد، جست‌وجو کرد.

پس از دوران رنسانس، پژوهش، تحقیق و پیشرفت علوم و فنون از هر نظر گسترش یافت. با تحکیم جایگاه و کاربرد و کارایی متدها و افزایش محسوس امکانات تحقیقی و علمی، زمینه‌های رشد علمی و فنی در ابعادی وسیع فراهم گشت. در چنین شرایط محیطی پیدایش انقلاب صنعتی که زایش اولیه آن با اختراع ماشین بخار جیمز وات آغاز شد توانست سرفصلی نوین و آغازی برای سلسله تحولات درهم‌تنیده و پیش‌برنده ایجاد کند و تغییرات فرایندی و پایدار داشته که تا عصر حاضر ادامه داشته است.

در یک نگرش کلی می‌توان گفت که کشورهای متقدم توسعه‌یافته (اروپا و آمریکا) از لحاظ تاریخی در زمینه «شروع رشد» دارای خصوصیات مشترکی بودند، همچون:

۱. همگی قبل از ورود به دوران مهم «شروع رشد اقتصادی» که شامل دگرگونی‌های اساسی در بنیان‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده است یک دوره مقدماتی یا آمادگی را پشت سر گذارده‌اند.
۲. تکنولوژی که برآیند مدار و چرخه «علم- فن- حرفه» است، در این کشورها شکل گرفت و با نرخ سریعی شتاب گرفت و آثار بازنشر خود را نهادمند ساخت.
۳. سازمان کارگاه‌ها و صنایع این کشورها، تغییرات اساسی را تجربه کرده‌اند که شامل استفاده از سرمایه بیشتر، توسعه واحدهای تولیدی با تولید در مقیاس وسیع، تطبیق نیروی کار با افزایش روزافزون ماشینیزم و پدیده نوین «تقسیم کار»، افزایش سطح کارایی و ارتقای فعالیت‌های کارفرمایان بوده است.

نیروی تازه کشف شده بخار، سبب تغییرات ظاهری و کیفی ابزار تولید گردید و در سال ۱۷۶۹ رایت دستگاه بافندگی جدیدی با استفاده از قوه آب اختراع کرد که فرایند تکمیل آن باعث گردید تا اولین سال‌های قرن ۱۹ دستگاه‌های بافندگی ماشینی شده در کنار تحولات کیفی، تولید فراوان در مانوفاکتورها و تقسیم کار پیشرفته، زمینه‌های صنعتی

شدن اروپا را مهیا سازد. انگلستان محور انقلاب صنعتی تلقی گردید، تحولات در این کشور بسیار سریع رخ داد و چهره آن به یک‌باره تغییر یافت. شهرها پذیرای جمعیتی انبوه شدند و تولید انبوه صورت اقتصاد را دگرگون کرد.

در آن زمان پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری جهان بریتانیا بود. بورژوازی بریتانیا با تحمیل استثمار وحشیانه‌اش بر خلق‌های امپراطوری پهناور مستعمراتی و کسب سود و ثروت‌های کلان از مستعمرات توانسته بود اقتصاد کشور را سریعاً صنعتی کند. دودکش‌های کارخانه‌ها در همه‌جا به آسمان بلند شده بود. در سال ۱۸۷۰ بریتانیا به پرشهرترین کشور جهان تبدیل شده بود و بیش از دو سوم جمعیتش در شهرها زندگی می‌کردند. بریتانیا نیمی از آهن جهان را تولید می‌کرد و تولیدات نخی کارخانه‌های بافندگی‌اش از تولیدات نخی کارخلنه‌های بافندگی همه کشورهای جهان بر روی هم بیشتر بود.[۱]

انگلستان که احتمالاً در قرن شانزدهم از بقیه کشورهای اروپایی عقب‌تر بوده است اما به دلیل وجود شرایطی از قبیل داشتن توان و تحمل تغییرات ژرف در نظام کشاورزی و تبدیل نظام مزارع کوچک ارباب رعیتی به نظام اراضی کشاورزی وسیع، سیستم تاجر- کارفرما در صنایع و نساجی و از همه مهم‌تر وجود دانشمندانی در عرصه‌های علوم و فنون و وقوع اختراعات و ابداعات بی‌شمار، به علت شرایطی چون کمیابی، فشار تقاضا و تنگناهای درونی صنعت باعث شد که این کشور بیشتر از سایر کشورهای اروپایی دچار دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی گردد.

اینکه چرا انگلستان توانست قبل از سایر کشورهای اروپایی تحولات مقدماتی رشد را به‌طور موفقیت‌آمیز طی کند، سؤال پیچیده‌ای است که تاریخ پاسخ‌گوی آن است. مطالعات تاریخی حاکی از آن است که انگلستان توانست زودتر از سایر ملل به‌طور مؤثری بر نظام سیاسی دولت فئودالی غلبه کرده و قبل از دیگران موفق به تأسیس دولت مقتدر مرکزی شود. همچنین اولین کشوری بود که با اصلاحات ارضی و دهقانی و شکل‌دهی مزارع بزرگ، از تولید محدود معیشتی به تولید تجاری در کشاورزی گذار کرد. این اصلاحات در کشاورزی و دستیابی به تولید انبوه در عرصه مواد غذایی و مواد

۱- نچکینا- م.و.، گوبر- الکساندر آندریوویچ و دیگران، تاریخ مختصر جهان، جلد سوم، ترجمه فرامرزی، انتشارات دنیا، ۱۳۵۶

خام، باعث شد درهم‌تنیدگی بین بخش کشاورزی و صنعت و پیدایش چرخه‌ها و بده-بستان در مدار «کشاورزی- صنعت» و «روستا- شهر» را بیش از دیگران داشته باشد. رسالت‌های بنیادین کشاورزی به قرار زیر است:

- تولید مواد غذایی به اندازه کافی
- تولید مواد خام برای صنایع
- تأمین نیروی انسانی و کار برای شهر و کارخانه
- وسعت بخشیدن به بازار
- ایجاد مازاد در بخش کشاورزی و پس‌انداز برای تشکیل سرمایه برای صنعت

این رسالت‌های پنج‌گانه مهم در اولین کشوری که به وقوع پیوست، در انگلستان بود و با تأخیری نزدیک به یک سده در فرانسه و بعد از آن در آلمان اتفاق افتاد. میردال بر این باور است که توسعه کشاورزی، امر ناگزیر توسعه صنعت و توسعه ملی است. این انگلستان بود که اولین جرقه‌های توسعه کشاورزی را زد و سپس درهم‌تنیدگی آن را با شهر و صنعت اجرایی کرد.

موقعیت جغرافیایی انگلستان نه‌تنها سرمایه‌ای برای رونق تجارتش بلکه همچون حصاری محکم کشور را در برابر تعرض و تاخت و تاز ویران‌کننده اقوام مهاجم و جنگ‌های بزرگ منطقه‌ای که هر از گاه یکبار قاره اروپا را فرامی‌گرفت محافظت کرده است. به علاوه انگلیس قبل از سایر کشورهای مهم اروپایی، موفق به ایجاد یک طبقه متوسط شهری مقتدر گردید و این تحول، دستیابی به منابع کارفرمایی بیشتر و بازارهای محلی وسیع‌تر را برای این کشور فراهم ساخت (برعکس بازارهای لوکس فرانسه بود) که سرانجام انگلستان را به سوی «تولید انبوه» رهبری نمود.[1] در قرن نوزدهم در کنار انگلستان و اندکی پس از آن، آلمان، فرانسه و بلژیک نیز سریعاً به سمت صنعتی شدن پیش رفتند. در مجموع اروپای غربی از نیمه دوم قرن ۱۸ به بعد منطقه صنعتی جهان قلمداد شد.

فرایند انقلاب صنعتی آثار مشخصی برای انگلستان و با تأخیری زمانی در سایر جوامع اروپایی به همراه داشت که مهم‌ترین آنها بدین ترتیب است:

۱. ایجاد مراکز عظیم صنعتی

۱- گیل- ریچارد، توسعه اقتصادی، گذشته و حال، ترجمه محمد نبی‌زاده، صفحه ۸۹

۲. گسترش شهرها
۳. تضعیف موقعیت روستاها در تولید و نظام کشور
۴. تولید انبوه و ماشینی شدن آن
۵. تنوع کالایی
۶. افزایش بهره‌وری همه‌جانبه نیروی کار
۷. گسترش بازار کالایی

۱۴-۱۷- پیدایش مکاتب اقتصادی خاص این دوران

دگرگونی‌های این دوره تنها به رشد و پیشرفت تکنیک و فنون منحصر نبوده و به دیگر صحنه‌ها نیز کشیده شده است. پیدایش مکاتب اقتصادی ازجمله ویژگی‌های این عصر است که هر یک در دوره‌ای خاص دیدگاه‌های خود را مطرح ساخته و در صحنه عمل اجتماعی و اقتصادی آن شکل گرفتند. از ابتدای قرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۸ مرکانتلیسم با پیامدهایی خاص، پدیدار شد:

۱. جانبداری از سلطه‌گری و خصلت استعماری اروپا در تصرف بازارها و مناطق
۲. تأکید بر واردات مواد خام
۳. تأکید بر گسترش تجارت
۴. تأکید بر گسترش وسعت بازار
۵. اهمیت دادن به ذخیره‌اندوزی طلا و نقره

پس از آن، مکتب کلاسیک اقتصادی ظهور کرد که با دانشمندان خود، آدام اسمیت، هیوم، ریکاردو، مالتوس، ... به نشر اصول ذیل مبادرت کردند:

۱. آزادی سرمایه
۲. آزادی کسب و کار
۳. آزادی مبادله
۴. اهمیت و اولویت برای صنعت نسبت به کشاورزی
۵. مجاز ندانستن دخالت نهاد دولت در اقتصاد

اقتصاددانان کلاسیک علاوه بر اینکه «تحقیق» را در ارائه دیدگاه‌های خود دخالت مؤثر داده و به ضرورت تحقیق در تئوری پرداختند نسبت به مکاتب قبل از خود نیز از انسجام فکری بیشتری برخوردار گردیدند.

از ابتدای قرن ۱۶ تئوری‌های اقتصادی مرحله به مرحله متکامل‌تر شده و متناسب با مراحلی که سرمایه‌داری روبه‌رشد در آن قرار دارد، تحول یافت. در مقطعی که سرمایه‌داری نوپا نیاز به تقویت داشت دخالت دولت در اقتصاد تجویز می‌شد و آنگاه که سرمایه‌داری روند رشد سریعی داشته و به پدیده‌ای بالغ تبدیل شده است، عدم دخالت دولت مطرح شده و دولت به‌عنوان نهاد حامی سرمایه‌داری از طریق حمایت‌های قانونی و تعرفه‌ای تعریف گردید.

آنجا که نظریه‌ها در عمل تجربه می‌شوند، نقش مؤثر تئوری در حرکت اقتصادی مشخص گردید تا جایی که مکتب کلاسیک با اصولی منسجم‌تر نسبت به مکاتب و تئوری‌های قبلی همچون مرکانتلیسم و فیزیوکراسی، نقشی پراهمیت در افزایش قدرت اقتصادی اروپا به‌ویژه انگلستان را در قرن ۱۸ و ۱۹ به‌عهده گرفت.

ظهور سوسیالیست‌های تخیلی با نظریه‌پردازانی چون پرودن و سن سیمون، نقطه‌ای جدید در تحولات فکری پدیدار کرد زیرا این نظریه‌پردازان با دیدگاهی جدا از تفکر سرمایه‌داری حاکم، ارزش‌های جدیدی را مطرح کردند. در فرایند تحول این ایده، پیدایش سوسیالیسم با پایه‌گذاری مارکس و انگلس و با دیدگاه خاص نقد سرمایه‌داری و مناسبات حاکم بر آن، افشای مکانیسم استثمار، طرح تضاد کار و سرمایه و تأکید بر حقوق زحمت‌کشان پدید آمد.

اروپا در قرن ۱۹ به قرن افکار معروف گشت. چون این افکار و تفکرات جدید، تغییرات نوینی در ارزش‌ها، نهادها و باورها و در نهایت عملکردها از خود بروز داد و صحنه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اروپا را از هر نظر دگرگون ساخت. گسترش و تنوع نهادهای اجتماعی، میدان را برای تأمین نیازهای متنوع و فزاینده انسان و جوامع انسانی فراهم ساخت.

ثمره این دستاوردهای علمی و ارزشی اروپا، در بستر زمان، آمریکا را نیز دربر گرفت و این کشور با استفاده از علم و تجارب اروپا و با برخورداری از منابع مادی مناسب‌تر، توسعه‌ای را شروع کرد که خود منشأ تغییر و تحولات در سایر کشورها گردید. بدین

ترتیب «تغییر و تحول» در اروپا زاده شد، تکامل یافت و به ثمر رسید. تغییر و تحولی همه‌جانبه و همه‌سویه و دربرگیرنده متغیرهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی با پوششی شامل همه آحاد مردم و همه مناطق کشور و با قدرتی دائمی و مستمر و با یکدیگر به‌وجود آمد. این تغییر و تحولات، موجبات افول همه‌جانبه نظم‌های اجتماعی با دسترسی محدود و برخوردار از مختصات دولت‌های فئودالی، امپراطوری و پاپیسم و مطلقه استبدادی را فراهم ساخت. چرخه «تخریب- زایش» بر بنای این ویرانی‌های نظم‌های اجتماعی دسترسی محدود، هم قدرت را بالنده ساخت، هم توزیع آن را شکل بخشید و هم اینکه قدرت را در قالب دولت مشروط، مقید و پاسخ‌گو کرد. این فرایند موجب پیدایش موتور رشد و توسعه شد یعنی زمینه‌های دستیابی به چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» را برای جوامع اروپایی فراهم ساخت.

تغییر و تحولی این چنینی و با این ویژگی‌ها، اروپای رنجور و اسیر جهل، تاریکی، فقر و ... دیروزی را زیرورو کرده و یک اروپای توانمند با قدرتی جدید ساخت. اکنون این اروپا (انگلیس، هلند، بلژیک، فرانسه، آلمان و ...) و آمریکای توانمند و باقدرت، ارتباطی را با جهان توسعه‌نیافته عصر خود یعنی آمریکای لاتین (مرکزی و جنوبی)، آفریقا و آسیا برقرار می‌سازند که این ارتباط با ماهیت درونی خود که همان استعمار کهنه و نو باشد، دستاوردهای نوینی را برای پایداری و توانمندی رشد و توسعه بیشتر اروپا، فراهم ساخت.

۱۵-۱۷- انقلاب صنعتی نیز متقابلاً به کشاورزی جان تازه می‌دهد

تا قبل از شکل‌گیری انقلاب صنعتی در اروپا، تولیدات محدود و ناچیز کشاورزی و روستایی با مقیاس کم، بسیار هزینه‌بر و زمان‌بر با اتکا به بازوی نیروی انسانی، گران و کمیاب بودند. ساختار و کارکردهای کشاورزی منبع اصلی ثروت بود و با تولیدات خود به‌عنوان عنصر کلیدی و بنیادین در تأمین غذا، بقا و امنیت انسان و جامعه انسانی اروپایی ایفای نقش می‌کرد. کشاورزی با وضعیت مسلط که در تولید ثروت ملی ایفا می‌کرد، علاوه بر تولیدات و اشتغال دربرگیرنده جمعیت اصلی کشور نیز بود. تا این عصر، کشاورزی عنصر شکل‌دهنده بسیاری از مناسبات، قواعد، سازمان‌های اجرا و

عملیات بود و فرهنگ عمومی و پی‌ریزی چگونگی ساختار و کارکرد قدرت و دولت را در خود داشت.

طی قرن ۱۷ و ۱۸ در اروپا و به‌ویژه در انگلستان، محصولات کشاورزی از رشد و مقدار بیشتری نسبت به قرن هشتم برخوردار شده بود. اگرچه در خاورمیانه، عصر تمدن‌ها، تولیدات کشاورزی به‌لحاظ عوامل مختلف همچون بی‌ثباتی‌ها، هرج‌ومرج و لشکرکشی‌های اقوام مختلف، با کاهش تولید روبه‌رو شده بود، تا قبل از انقلاب صنعتی، مهم‌ترین عنصر تنظیم‌گر رشد جمعیت، چگونگی تأمین و مقدار غذایی بود که به‌عنوان مهم‌ترین عامل بقا، حیات و امنیت قلمداد می‌شد.

همیشه در طی تاریخ تا این عصر، جوامع انسانی زمانی که مقدار غذای کافی در دسترس جمعیت بوده، رشد جمعیت میل به افزایش داشته است. تأمین غذای کافی علاوه بر نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای که برای عامل جمعیت داشته، نقش مهمی در پی‌ریزی ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز داشته است. برعکس در مواقعی که تولید محصولات کشاورزی، لندک و کمتر از نیاز جامعه بوده، با به خطر افتادن عنصر بقا، حیات و امنیت، موج شیوع مرگ و میرها و قحطی‌ها، جمعیت قابل‌ملاحظه‌ای از جوامع را از بین برده و هرج‌ومرج گسترده و فروپاشی در نظم‌های اجتماعی را به همراه خود داشته است.

جمعیت و رشد آن در سال‌های پرمحصولی میل به افزایش و در سال‌های کم‌محصولی و خشک‌سالی میل به کاهش داشت؛ فرایندهای مهمی که توجه صاحب‌نظران هر عصر به‌ویژه توجه رابرت مالتوس در قرن ۱۸ را به خود جلب کرد.

جمعیت جوامع ماقبل انقلاب صنعتی لندک بود. در دوران ماقبل صنعتی در اغلب مناطق، میزان زاد و ولد بالا همراه با میزان بالای مرگ و میر بود. در سال‌های مساعد، نرخ رشد زاد و ولد جمعیت بیش از نرخ رشد مرگ و میر و در بسیاری از سال‌های خشک‌سالی، قحطی، جنگ، هرج‌ومرج و بی‌ثباتی، نرخ مرگ و میر بیش از نرخ رشد زاد و ولد بود و درنتیجه با کاهش جمعیت روبه‌رو می‌شد. مهم‌ترین عامل در این افزایش یا کاهش یا تنظیم‌گری در تعادل‌بخشی جمعیت و ثبات آن، برعهده تولیدات بخش کشاورزی بود. باید به این نکته توجه کرد که به‌لحاظ عدم یکپارچگی جمعیت در جغرافیای کشور و فقدان حمل‌ونقل همه‌جانبه و سریع در جوامع آن روزگار و نبود

نهادی به نام دولت و حکومت تکلیف‌مدار، در بسیاری از جوامع و در بسیاری از مواقع در یک ناحیه یا منطقه‌ای، مازاد غذایی وجود داشت درحالی‌که منطقه و روستای دیگری با کمبود مواد غذایی دچار قحطی، بیماری و مرگ و میر می‌شد.

انقلاب صنعتی با زایش و گشایش‌های خود توانست کاری کند که جوامع انسانی در نیمه دوم قرن ۲۰ در کشورهای در حال گذار، هر کشاورز برای ۵ نفر و درکشورهای اروپایی برای حدود ۲۰ نفر و در آمریکا برای ۶۰ نفر غذا تولید کند. این انقلاب توانست وابستگی انسان به طبیعت و حیوانات را در تأمین غذا دچار تغییر و تحول بنیادین سازد.[۱]

اصلاحات ارضی و دهقانی که در اروپا و به‌ویژه در قرن ۱۸ در انگلستان شکل گرفت، افزایش تولیدات محصولات کشاورزی را دربر داشت. بسیاری از تولیدکنندگان غذا بر اثر این اصلاحات ارضی و دهقانی، زمین‌های کشاورزی را رها و روانه شهرها، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها شدند. این جابه‌جایی منابع و نیروی انسانی از یک طرف و جابه‌جایی و بده- بستان اصلاحات ارضی و دهقانی از طرف دیگر تسریع‌گر عرصه‌های انقلاب صنعتی شد. متقابلا دستاوردهای انقلاب صنعتی اولیه در تأمین نیازهای بخش کشاورزی، زمینه‌های تحول پیش‌برنده در بخش کشاورزی و افزایش مستمر و پایدار تولیدات کشاورزی را برای جامعه انسانی فراهم ساخت. در این بده و بستان دوطرفه و ایجاد تحول در کشاورزی، در نهایت بخش کشاورزی رسالت‌های مهمی در تسریع شکل‌گیری فرایندهای انقلاب صنعتی ایفا می‌کند؛ رسالت‌هایی همچون تأمین مواد غذایی بیشتر برای جامعه شهری، تأمین مواد خام برای صنایع، تأمین نیروی کار برای شهرها و صنایع، شکل‌دهی مازاد به‌مثابه پس‌انداز برای توسعه صنعتی و شهری و عمق بخشیدن به وسعت بازار.

۱- برای اطلاعات همه‌جانبه‌تر از وضعیت شرایط اقتصادی و اجتماعی قبل و در آستانه انقلاب صنعتی رجوع شود به کتاب ارزشمند:

Crone: P. : Pre-Idustrial Societies: Anatomy of the Pre Modern World one World Publication, 2003

کتاب دربرگیرنده مضامین پیچیدگی جامعه، انقلاب صنعتی، سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی، سیاست، فرهنگ جامعه و فرد، مذهب در چارچوب الگو و ساختار ماقبل صنعتی، عجایب در اروپا و مدرنیته در الگوی فاصله گرفتن از ماقبل انقلاب صنعتی و ورود به عرصه‌های جدید است. ترجمه این کتاب با عنوان:

کرون- پاتریشیا، جامعه‌های ماقبل صنعتی (کالبدشکافی جهان پیشامدرن)، ترجمه جعفری- مسعود، انتشارات ماهی، سال ۱۳۹۵، صورت گرفته است.

جوامع جهان قبل از انقلاب صنعتی نیز فاقد بسیاری از وسایل ارتباطی، راه‌های مواصلاتی و امکانات حمل‌ونقل بودند. جابه‌جایی انسان‌ها و کالاها و مواد و حتی خبر، بسیار کند و به‌آهستگی صورت می‌گرفت. سرعت کار در عصر قبل از انقلاب صنعتی، حداکثر در حد سرعت حرکت حیوانات بود. در دریاها سرعت کشتی‌ها از طریق بادبان‌ها، در تراز با بادها قرار می‌گرفت.

در قرن سیزدهم، انتقال غلات از اسکندریه مصر به روم با مسافت دریایی ۱۲۵۰ مایلی ارزان‌تر و سریع‌تر از انتقال غلات در مسافت ۵۰ مایلی مناطق نسبت به هم بود. جوامع قبل از انقلاب صنعتی همه دچار کمبود و تنگناهای گسترده کالایی بودند. کمبود و مواد غذایی در هر منطقه، مصیبت‌های زیان‌باری در ایجاد قحطی‌ها و مرگ و میر گسترده مردم طی تاریخ برای جوامع به بار آورد. انسان و جوامع انسانی طی تاریخ در بیم و نگرانی تأمین امنیت (جانی) و تأمین خوراک و مواد غذایی برای بقای خود بودند. اکنون انقلاب صنعتی جدالی همه‌جانبه در عرصه‌های «علم- فن- حرفه» برای تولیدات بیشتر و تأمین امنیت، رفاه و بقا بهتر جوامع را داشت. این انقلاب به شکل غیرباوری هم به تولیدات کشاورزی و روستایی و تنوع آنها، عمق بخشید و هم با ارتباط دادن جوامع روستایی به شهرها، شهرها به گستره ملی کشور و کشورها به همدیگر توانست باعث بسط فرصت‌ها و حق انتخاب‌ها با رویکرد رفاه بیشتر، امنیت بالاتر و بقای پایدارتر برای انسان و جوامع انسانی شود.

۱۶-۱۷- شکل‌گیری نظم اجتماعی با چرخه «دانایی- مانایی»

انقلاب صنعتی چگونه پروبال گرفت و چه کرد؟

آثار سرریز و پیامد تحولات پیش‌برنده و شکل‌گیری دموکراسی اولیه ناشی از انقلاب شکوهمند (تفاهم توزیع قدرت بین پارلمان و سلطنت) شرایط پیش‌برنده‌ای را برای انگلستان فراهم ساخت. شرایطی که هر گام و بذر اصلاحی در تفکرات یا روش‌ها را به رویش و بالندگی گستردگی سوق می‌داد.

اگر ایده‌ها و روش‌های اصلاحی در زمان گذشته، فرصت شکل‌گیری پیدا نمی‌کرد یا حداکثر در بُعد زمانی و مکانی محدودی، آثار نشر می‌داشت، این بار و در این شرایط برعکس گذشته، هر گام و تحول پیش‌برنده‌ای تبدیل به پروسه‌ها و فرایندهای مستمر،

خودگردان و فراگیری می‌گردید آن‌هم با آثار نشر و پیامدهای بسیار گسترده. تشکیل مدارهایی از کنش و واکنش یا بده- بستان عرصه‌ها و قلمروهای مختلف با یکدیگر، نیروی محرکه این انقلاب بود. برخورداری انگلستان از چرخه و مدار «علم- فن- حرفه» موتور حرکت انقلاب صنعتی را برای کشور روشن ساخت.

اختراع ساده ماشین بخار (که کم‌اهمیت‌تر از اختراع باروت بود) در فضای پیش‌برنده انگلستان، به پیدایش ماشین و بازوی مکانیکی در کنار بازوی انسانی و جانشینی آن منجر شد. درحالی‌که اختراع مهم باروت در چین به‌لحاظ ایستایی و عقب‌افتادگی شرایط محیطی که داشت، سرنوشت ایستا و غیربالنده‌ای را بدون تغییرات لازم در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی برای آن کشور رقم زد و سرنوشت آن نهایتا به‌کارگیری باروت در مراسم آتش‌بازی جشن تولد امپراطور بود.

انقلاب صنعتی ابتدا از انگلستان شروع شد، کشوری که پس از چندین قرن تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به‌تدریج این تحولات و جهت‌گیری‌های بالنده را پیدا کرد. عرصه‌های زایش این انقلاب و تحولات آن در مدارهای کنش و واکنش مستمر، پایدار و خودگردانی که با هم داشتند، باعث پیدایش علیت انباشت تراکمی شدند. «بده- بستان» بالنده و هم‌افزایی که این مدارها با یکدیگر پیدا کردند، از اوایل قرن ۱۸ و خاص‌تر بعد از نیمه دوم آن برای این کشور فضا، امکانات و فرصت‌هایی را فراهم ساخت تا انقلاب صنعتی بتواند به تحولات خود پروبال داده و آن را از نهادمندی برخوردار سازد.

تقسیم قدرت بین پارلمان و سلطنت، پی‌ریزی تفاهم ملی بر سر قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، توسعه تجاری، گسترش ناوگان دریایی، شکل‌گیری مردم و جامعه مدنی اولیه و تجلی آن در مفهومی به نام ملت، برپایی رابطه معنی‌دار و چرخه بنیادین قدرت بین دو قطب «قدرت جامعه- قدرت دولت» با جهت‌گیری کسب منافع ملی برای انگلستان، پیدایش طبقه متوسط به‌لحاظ گستردگی حوزه‌های مالی و بانکی، حمل‌ونقل، گسترش بی‌سابقه تجارت بین انگلستان و مستعمرات، بهبود قوانین و نهادمندی و قانونمندی آنها، پی‌ریزی عرصه‌های سازمانی و اداری برای کشور، ... همه‌وهمه برآیندها و آثار بازنشری از خود به جای گذاشت به نام پیش‌برندگی فضای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی (یا فضای کسب و کار که امروزه از آن یاد می‌کنند). این فضای پیش‌برنده بود

که توانست با آثار سرریز مهم خود از یک اختراع ساده و اولیه و تبدیل آن به ماشین بخار، یک انقلاب مهم و بنیادین بسازد. اختراع و نهالی کوچک، اما در بوستانی پیش‌برنده که توانست با باز کردن راه‌ها در به‌کارگیری این اختراع در تجلی بازوی مکانیکی و ماشین در سه زمینه بافندگی، زغال‌سنگ و ذوب آهن نتایج مستمر و پایداری را رقم بزند، امری که باعث شکل‌گیری فرایند چرخه بن‌مایه و بن‌سازه علم- فن- حرفه در آغاز انقلاب صنعتی اولیه گردید و این چرخه سوخت و حرکت لازم را برای تحولات و تکامل انقلاب صنعتی به‌طور مستمر در فضایی از یک بده- بستان چرخه «دانایی- مانایی» عهده‌دار بود.

مخترعین این دوره که باعث وقوع این تحولات شگرف شدند، نه قدرت نیمه‌خدایان قرون باستانی را داشتند و نه قهرمانان قرون وسطی بودند بلکه نوآورانی معمولی و عادی و سختکوش از تبار انسان بودند که در شرایط مساعد و پیش‌برنده‌ای زندگی کرده و کارهای کوچک خود را در پی‌ریزی مدار «علم- فن- حرفه» انجام داده و از آن دستاوردهای بزرگ ساختند. فضای پیش‌برنده‌ای که اگر وجود نداشت، یا اجازه به این نوآوران در خلق دستاوردهای نوین را نمی‌داد یا حداکثر با آثار سرریز محدود و بسته به کار آنها خاتمه می‌بخشید.

آغاز این انقلاب که پروژه‌ای از اختراع را به پروسه‌ها و فرایندهای نوآوری تبدیل کرد (تبدیل ماشین بخار اولیه به پروسه‌های ساخت ماشین‌آلات)، توانست فضای خود را در انگلستان به‌خاطر برخورداری از پیش‌زمینه‌ها و بسترهای لازم همچون وجود چرخه «دولت- ملت» پیدا کند.

انقلاب صنعتی بی‌شک مرهون فضای پیش‌برنده اقتصادی و اجتماعی در عرصه‌های دانایی است که انقلاب شکوهمند انگلستان در ۱۶۸۸ با آثار نشر و سرریزی که در عرصه‌های حق مالکیت، امنیت و ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خلق کرد، توانست شکل بگیرد. فضایی که باعث خلق روحیه کارآفرینی[1]، نوآوری‌های تکنیکی و تکنولوژیکی[2]، دگرگونی در خلقیات مصرف مردم[3] و ... شده و این‌ها نیز خود باعث پیدایش فرایندها برای پدیده مهم و تعیین‌کننده صنعتی شدن[4] شدند.[5]

1- Entrepreneurial Spirit
2- Technological Innovations
3- Consumer Revolution
4- Industrialization
5- Baten. Jorg, A History of the Global Economy from 1500 to the Present, Cambridge university Press, 2016, pp. 13-16, ISBN 9781107507180

انقلاب صنعتی با پروسه‌ها و فرایندهای افقی و عمودی که در پی داشت، سازنده نقطه‌های عطفی در تاریخ بشریت شد. این انقلاب تقریباً تمام جنبه‌های زندگی روزمره را از آغاز پیدایش تاکنون تحت تأثیر خود قرار داد. افزایش درآمد متوسط، افزایش مستمر جمعیت و نمایش بی‌سابقه‌ای از تحقق رشد پایدار[1] از آثار نشر این انقلاب است. این توانایی در عرصه‌های دانایی و به‌کارگیری آن در عرصه‌های تولید و اقتصاد، زمینه هم‌افزایی قدرت جامعه و کشور را فراهم ساخت. رشد اقتصادی، افزایش بهره‌وری با آثار سرریز بهره‌مندی در گستره جمعیت و سرزمین عامل مهم دیگری را در پایداری و مانایی انقلاب صنعتی فراهم ساخت. این بده- بستان‌ها نظم اجتماعی نوینی بر پایه چرخه «دانایی- مانایی» شکل داد. نظمی که با توانمندی‌های خود زمینه گسترش فرصت‌ها و حق انتخاب‌ها و زایش و گشایش‌های دائمی در چرخه «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» و دستیابی به نظم اجتماعی با دسترسی باز را برای اروپاییان فراهم ساخت. این انقلاب استانداردهای زندگی[2] را هم دچار دگرگونی کرد و هم باعث ارتقای سطح آن شد. کمیت جمعیت برای اولین بار در طی تاریخ بشری، در مسیر رشد مستمر قرار گرفت. این انقلاب ازیاد مستمر جمعیت توأم با ارتقای تدریجی استانداردهای سطح زندگی را فراهم ساخت.[3] انقلابی که با گستردگی‌های خاص خود، زمینه اصلاحات ارضی و دهقانی پایداری را فراهم ساخته و در نهایت از طریق انقلاب کشاورزی[4] باعث خارج شدن از تولید معیشتی و محدود به تولید تجاری و تخصصی و افزایش بازدهی در واحد سطح با ابزار و ماشین‌آلات و تقاضاهای خود گردید. فرایندهایی که موجبات بالا بردن استانداردهای زندگی در تأمین غذا و تأمین مواد خام همچون پنبه و مواد خام برای صنایع شد.

انقلاب صنعتی با دستاوردهای اولیه خود در تولیدات ماشینی پارچه در انگلستان در قرن ۱۸ راه را برای پذیرش آثار سرریز آن در قاره اروپا و خاص‌تر غرب اروپا فراهم ساخت. در اوایل قرن ۱۹ در کنار محوریت تولید پارچه در صنایع ماشینی، تولید آهن و زغال، در آغاز بلژیک و سپس فرانسه را متأثر ساخت. در فضای اقتصادی و اجتماعی که تولید سرانه از ثبات و پایداری برخوردار شده بود، نهادهای اولیه جامعه سرمایه‌داری

1- Sustained Growth
2- Standard of Living
3- Lucas Robert E: Lectures of Economic Growth, Cambridge Harvard University Press, pp. 109-110, 2002, ISBN 9780674
4- Agricultural Revolution

نیز شـــکل گرفت. انقلاب صـــنعتی با برخورداری از این ظرفیت‌های اولیه، زایش‌ها و گشایش‌ها، حرکت خود را به‌صورت مستمر و پایدار بنا نهاد. این انقلاب در مسیر خود، تغییرات گســترده‌ای را در ابعاد اقتصـــادی و اجتماعی ایجاد کرد.[1] انقلابی که در تاریخ بشـــر بعد از اهلی کردن[2] گیاهان و حیوانات توســـط انســـان، رفته‌رفته بنیان‌های زندگی انسانی را دچار تحول عظیم، مستمر و پایدار ساخت.

انقلاب صنعتی از نگاه دیگری، محصول نگرش جدید اروپاییان بود. نگرشی که درواقع با ابزار و مواد و مصالحی که از دوران قبل برای خود جمع کرده بود، فاصله معنی‌داری با بینش‌ها، روش‌ها و منش‌های ماقبل خود پیدا کرد.

شـــکل‌گیری این انقلاب همراه با چرخه «دانایی- مانایی» خود بســـیار مهم، تعیین‌کننده، مستمر و پایدار بوده و تاکنون با آثار سرریز بسیار گسترده و همه‌جانبه در تمام عرصه‌ها و قلمروهای اقتصـادی، اجتماعی، فرهنگی، سـیاسـی، زیسـت‌محیطی، محلی، منطقه‌ای، ملی، جهانی و دربرگیرنده ســـطوح فرد، خانواده، جامعه، کشـــور و جهان بوده اســـت. تحولاتی که از یک پروژه نســـبتاً ســـاده[3] شـــروع و با بهره‌گیری از فضـــای پیش‌برنده اقتصـادی و اجتماعی، توانسـت زایش فرایندها و پروسـه‌های گسـترده رشـد اقتصـادی را فراهم سازد.

این انقلاب صنعتی بود که دوره انتقال و گذار از تولیدات دستی و محدود را به تولیدات ماشـینی فراهم سـاخت. در آغاز، این انقلاب در عرصـه‌های تولیدات شـیمیایی، آهن و افزایش بهره‌وری انرژی آب به اختراع ســـاده و اولیه ماشـــین بخار، عمق و جان تازه‌ای بخشید و برای رشـد آن بسترسازی داشته و به آنها عمق جدید بخشید؛ عمقی که زمینه زایش، گشـایش، تحول و تکوین ابزارهای ماشـینی متکامل‌تر را فراهم سـاخت. ابزارهای ماشـینی، فضـای کار و فعالیت نوینی را طلب کرد به نام کارخانه[4] (که تا قبل از آن، بشـر مثل آن را به خود ندیده بود) که محصـول این انقلاب اسـت. احداث کارخانه‌هایی که با نظم، سـامان، سـازمان، تقسـیم کار و مدیریتی که به همراه خود داشـت، تولیداتی متنوع و گسترده داشته‌اند، آن‌هم تولیداتی ماشین‌ساز و انبوه نه دست‌ساز. این تولیدات ماشین‌ساز

1- Hobsbawm, The Age of Revolution Europe 1789-1848, p. 27, ISBN 0349104840
2- Demestication
۳- پروژه بهره‌گیری جیمز وات (James Watt) در به‌کارگیری بخار در ایجاد رفت و برگشـت بخار (Reciprocating Motion) و در به حرکت درآوردن چرخشـی (Rotating Motion) که باعث خلق ماشـین بخار و به‌کارگیری آن در کنار بازوی انسـانی در خلق تولیدات گردید.
4- Factory System

و انبوه، نشانه‌گیری اولیه‌ای در پاسخ‌گویی بهتر، همه‌جانبه‌تر و ارزان‌تر به نیازهای جامعه داشتند. به همین جهت کارخانجات منسوجات با به‌کارگیری گروه‌گروه کشاورزان مهاجر و اطلاق نام کارگر به آنها را پیش‌روی جوامع قرار داد. کارگران و کارخانه‌ها از اولین صف‌آرایی و دستاوردهای انقلاب صنعتی بود که خود را به نمایش گذاشتند.[1]

انقلاب صنعتی اولیه، پدیده‌ای شد که باید دائم در حال تغییر، تحول و تکوین باشد. باعث تحولات جدید در بستر زمان در عرصه برپایی تولیدات کارخانه‌ای در حوزه متالوژی، ماشین بخار، ابزارهای ماشینی، شیمیایی، سیمان، شیشه، کاغذ و معدن گردید. این عرصه‌ها ضمن عمق بخشیدن به دستاوردهای انقلاب صنعتی زمینه‌های شکل‌گیری فرایندهای تحولی و تکاملی گسترده‌تر را برای انقلاب فراهم ساخت و منجر به شکل‌گیری تحول و تکوینی که زایش انقلاب صنعتی دوم بین سال‌های ۱۸۷۰-۱۸٤۰ بود، شد. دورانی که در چرخه تحرکی «تکنولوژی- رشد اقتصادی» دو قلمرو تغییرات تکنولوژیکی و پیشرفت‌های اقتصادی (در افزایش و تنوع و انبوه‌سازی تولید و فراهم شدن رفاه بیشتر) با بده- بستان‌های گسترده بین خود، باعث توسعه حمل‌ونقل متکی بر بخار در راه‌آهن، کشتیرانی، تولیدات انبوه کارخانه‌ای و افزایش به‌کارگیری ماشین‌آلات متکی بر بخار در عرصه‌های تولید گردید.[2]

شکل‌گیری اولیه انقلاب صنعتی در فضای پیش‌برنده انگلستان، این کشور را به اولین قدرت صنعتی دنیا تبدیل کرد. قدرتی که به این کشور، توانایی‌های خارق‌العاده‌ای در گسترش و نفوذ سرزمینی و دریایی در آمریکا، آسیا و آفریقا و سرکوب و شکست دادن رقبای اروپایی بخشید. اولین پل آهنی دنیا در سال ۱۷۷۹، احداث شد، اولین شبکه راه‌آهن در سال ۱۸۲۵، احداث و برپایی کارخانجات متعدد با دودکش‌های بلند و غلیظ، افزایش تولیدات و تقاضای تولیدات کشاورزی و دامی، به‌کارگیری ماشین‌آلات به جای بازوی انسانی، رشد تولیدات توأم با افزایش خارق‌العاده بهره‌وری، بسط تجارت، بازارها، بسط تقسیم کار، شکل‌گیری سامان و سازمان‌ها در واحدهای تولیدی کارخانه‌ای، با عمومیت پیدا کردن کار، تبدیل گرما به کار از طریق به‌کار بردن ماشین‌ها، آن‌هم ماشین‌های سریع، منظم، دقیق و خستگی‌ناپذیر همه و همه، از این انقلاب ظرفیتی

1- Lands David, The Unbound Prometheus: Technological Change and Industrial Development in Western Europe from 1750 to the Present Cambridge University Press, 1969, 2003, Chapter 1, p. 1-40, Ch2, p. 43-68, p. 40.
2- Taylor, George Rogers: The Transportation Revolution 1815-1860, (1977)

ساخت که بشر برای اولین بار توانست از منابع انرژی تازه و گسترده‌ای به نام بخار بهره‌برداری کرده و دنیای حال و آینده خود را شتابان دچار تغییر و دگرگونی‌های گسترده سازد[1]، آن‌هم تغییراتی که در فرایندی توأم با رفاه و امنیت بیشتر، در توانمندسازی انسان و جامعه انسانی در استیلا پیدا کردن بر همه عرصه‌ها شکل گرفت.
پیامدهای این ماشین‌های تازه یا بازوی مکانیکی و در رقابت بسیار سنگین با بازوی انسانی (که سودای جانشینی آن را نیز داشت) در فضای پیش‌برنده آن عصر خالق شگفتی‌ها و حیرت‌ها بود. در اوایل دهه ۱۸۲۰ کسی که با چند دستگاه بافندگی کار می‌کرد، بیش از بیست برابر بافنده دستی تولید داشت. در همان حال یک دستگاه ماشین ریسندگی دویست برابر چرخ ریسندگی معمولی، نخ تولید می‌کرد. یک لوکوموتیو راه‌آهن به‌تنهایی به اندازه صدها اسب بارکش، آن‌هم با سرعتی بیشتر کالا حمل می‌کرد.[2]
این بهره‌وری ناشی از بازوی مکانیکی و ماشین، به‌زودی آثار سرریز و پیامدهای گسترده‌ای را در سطح بنگاه، کشور و جهان رقم زد. در داخل بنگاه‌ها، امر تقسیم کار و برپایی سازمان و سامان، بر مدیریت و تقسیم کار و در سطح ملی، برپایی و درهم‌تنیدگی بازارها، بخش‌ها و مناطق و جهان با همدیگر را درپی داشت.
این فرایندهای توانایی در غرب توأم با ایستایی و سکون در شرق، خیلی زود به زیر سلطه کشیدن تمدن‌های پارچه‌باف جهان یعنی هندوستان و چین منجر شد. بهره‌وری، مزیت‌پذیری، تقسیم کار و سامان اجرای کار بالاتر انگلستان، دست پارچه‌های هندی را از این کشور قطع و برعکس، بال و پری به انگلستان برای تسخیر همه‌جانبه بازار پارچه هندوستان، ایران و سایر کشورها بخشید. از این تاریخ، هندوستان این بزرگ‌ترین تولیدکننده پارچه در آن زمان، در تقسیم کار به تولید پنبه و مواد خام پرداخت و انگلستان به تولیدکننده کالای نهایی پارچه با تنوع و اشکال مختلف آن‌هم با بهره‌وری بسیار بالا، ارزان‌تر، با کیفیت‌تر و متنوع‌تر تبدیل شد. تقسیم کاری با رویکرد «باخت (هندوستان)- برد (انگلستان)».

1- Lands David, The Unbond Prometheus: Technological Change and Industrial Development in Western Europe from 1750 to the Present, Cambridge University Press, 1969, 2003, Chapter 1, p. 1-40, Ch2, p. 43-68
۲- کندی- پل، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ترجمه محمد قائد شرفی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، بخش سیر صنعتی، صفحه ۷

انقلاب صنعتی، آثار و وجوه مهم و تعیین‌کننده‌ای از بدو تأسیس خود (انقلاب صنعتی اولیه)[1] داشت. برپایی نظام کارخانه‌ای با سازمان، سامان، مدیریت و تقسیم کار خاص خود به تولید، به حجم، بهره‌وری و هزینه‌های آن، ابعاد شگرف و نوینی بخشید. ماشین‌های جدید در همان حال که اشتغال بخش عظیمی از جمعیت روبه‌رشد را تأمین می‌کرد، سطح درآمد سرانه کل جامعه را نیز بالا بردند و از سوی دیگر، می‌بایست نسبت به تامین تقاضای روزافزون کارگران شهری برای مواد غذایی و دیگر کالاهای اساسی اقدام می‌کرد. ازهمین‌رو، آثار سرریز و نشر انقلاب صنعتی، امواج خود را به طرف بخش کشاورزی و روستایی کشانید.

امواجی که ساختار تولیدات کشاورزی را از وضعیت معیشتی و بسته خارج کرده و زمینه‌های شکل‌گیری فرایندهای تولید مختلط (بخشی برای نیاز خودمصرفی روستاییان و بخشی جهت مبادله برای شهرها) و تولید مبادله‌ای و تخصصی را فراهم ساخت. این فرایندها نیز به‌نوبه خود ضرورت اصلاحات ارضی و دهقانی و بزرگ‌تر شدن اراضی کشاورزی و مبادله‌ای شدن تولیدات آن و کشش‌پذیری و حساسیت این تولیدات به بازار و قیمت و بالمال عمیق‌تر شدن تولیدات تخصصی در بخش کشاورزی را فراهم ساخت. بدین‌گونه بود که اصلاحات ارضی و دهقانی در بخش کشاورزی، تخصصی شدن تولید و مبادله آنها در عصر انقلاب صنعتی، توانست بخشی از تقاضای روزافزون کارگران شهری برای مواد غذایی و کالاهای اساسی را تأمین کند.

دستاوردهای دیگر انقلاب صنعتی در راه‌آهن و کشتی‌های بخار نیز توانست مازاد محصولات کشاورزی دنیای جدید (آمریکا و استرالیا) را برای برآورد نیازهای دنیای قدیم (اروپا) حمل کند. تقاضای مواد غذایی جمعیت روزافزون شهرهای اروپا که بر اثر رشد جمعیت و سیل مهاجرت‌های گسترده از بخش کشاورزی به طرف شهرها سرازیر شده بود، از حوزه اقتصاد ملی (انجام اصلاحات ارضی و دهقانی با رویکرد تولیدات تخصصی و بازاری) و در داخل و واردات از دنیای جدید تأمین گردید.

۱- First Industrial Revolution از اواسط ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰ عصر صنعتی شدن تولید، شکل‌گیری نظام کارخانه‌ای با تقسیم کار در ابعاد مختلف و گسترده، به‌کارگیری ماشین‌آلات و جایگزین کردن با نیروی انسانی، تحولات تعیین‌کننده اولیه در زمینه‌های بافندگی، زغال‌سنگ و ذوب آهن با آثار سرریز گسترده در کشاورزی، حمل‌ونقل و تولید داشت. انقلابی برخاسته از شرایط محیطی پیش‌برنده عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و انقلابی با آثار سرریز و پیامدهای تعیین‌کننده در این حوزه. انقلابی با «بده- بستان»های همه‌جانبه با شرایط محیطی خود و سازنده شرایط محیطی نوین و جدید.

انقلاب صنعتی، در زمان کوتاهی ظرفیت ماشین‌های بخار انگلستان در سال ۱۷۸۰ را به حدود ٤ میلیون اسب بخار رسانید. ظرفیتی که اگر این ماشین و بازوی مکانیکی در کار نبود، نیازمند این بود که ٤٠ میلیون مرد با مصرف ۳۲۰ میلیون رطل گندم یعنی بیش از ۳ برابر تولید سالانه گندم در سراسر کشور متحد پادشاهی (انگلستان و مستعمرات آن) باید کار می‌کردند. این استفاده از منابع انرژی بی‌جان به جامعه صنعتی و انسان صنعتی، این اجازه را داد که از محدودیت‌های زیست‌شناسی بسی فراتر رود و افزایش چشمگیری در تولید و در ثروت خود پدید آورد، بی‌آن‌که زیر فشار رشد جمعیت، رفاه و افزایش تقاضای آنها از پای درآید.[۱]

بخشی از مورخان، انقلاب کشاورزی انگلستان را یکی از دلایل شکل‌گیری انقلاب صنعتی می‌دانند. انقلابی که در بخش کشاورزی توانست هم موجبات بهره‌وری بالاتر، هم آزادسازی نیروی کار و مهاجرت آنها به کارخانجات، هم ایجاد وسعت بازار و هم رسالت تأمین مواد غذایی و مواد خام مورد نیاز کارخانجات را فراهم سازد.[۲] انقلاب صنعتی نیز با رویکردهای خود و اصلاحات روشی و تکنیکی که در ساختار و کارکرد خود داشت، هم زمان با توسعه صنایع نساجی، تقاضای مواد خام همچون پنبه و کارگرانی را داشت که از روستاها و مزارع به شهرها مهاجرت کرده بودند. همچنین این انقلاب در حرکت‌های آغازین خود با توجه به تقاضای مؤثری که در بخش کشاورزی در مقابل خود می‌دید، ابزار و ماشین‌آلات بذرپاش، شخم و محصول جمع‌کن را که عمدتاً برای اولین بار از آهن ساخته شده بود، در اختیار بخش کشاورزی در حال تحول قرار داد و موجبات عمق بخشیدن، گستردگی و پایداری تحول و تکامل در بخش کشاورزی را فراهم ساخت. جریان بده- بستان همه‌جانبه بین دو بخش «کشاورزی- صنعت» که کشاورزی کارگر، مواد خام، مواد غذایی و وسعت بازار را در آغاز برای بخش صنعت عرضه می‌کرد و سپس صنعت برای کشاورزی ابزار، ماشین و تقاضای مؤثر را ایجاد کرد. این فرایند زمینه‌های رشد و توسعه اولیه را برای انگلستان فراهم ساخت.

۱- کندی- پل، بخش چهارم، صفحه ۱۰

2- Ovorton Mark, Agricultural Revolution in England: The Transformation of the Agrarian Economy 1500-1850, Cambridge University Press, 1996, ISBN 9780521568503

۱۷-۱۷- اختراعاتی که به انقلاب صنعتی اولیه جان بخشیدند

انقلاب صنعتی یک پروژه نبود که شروعی داشته باشد و پایانی زودرس، بلکه فرایندها و پروسه‌های اصلاحی در بینش، منش و روش، آن‌هم در گستره‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و علمی را در خود داشت. ازاین‌رو این انقلاب توانست در بستر حرکت بالنده و هم‌افزای خود، هر روز نوآوری‌های جدید و تقاضاهای جدید را داشته باشد. و این خود برخاسته از شرایط پیش‌برنده اقتصادی، اجتماعی بود که با شکل‌گیری خود، گشایش‌های گسترده و نوینی را در شرایط محیطی ایجاد کرد.

توسعه و تکامل ماشین بخار اولیه به ماشین‌های جدید، یکی دیگر از عرصه‌هایی شد که به انقلاب صنعتی، اعتبار و قوت بخشید. در سال ۱۸۰۰ ماشین بخارهای اولیه، توانایی ۱۰/۰۰۰ قوه اسب[1] داشتند، درحالی‌که با این اصلاحات مستمر در سال ۱۸۱۵ این میزان به ۲۱۰/۰۰۰ قوه اسب رسید.[2] قوه اسب‌هایی که هر روز جای نیروی کار انسانی و حیوانی را در تولید گرفته و خود جایگزین آن شدند.

تولیدات انقلاب صنعتی عمدتاً از آهن‌آلات بود. ازاین‌رو این انقلاب عرصه‌های جدیدی در نیاز به قطعات آهنی داشت که از اتصال آنها به یکدیگر، ساخت ماشین شکل می‌گرفت. ازاین‌رو این انقلاب میدان جدیدی را در ایجاد کارخانجات وسایل ماشینی[3] به‌وجود آورد. میدانی که بسیاری از نوآوری‌ها و گرایش‌های نوین در عرصه‌ها را پیش‌روی جامعه انسانی قرار داد. انقلاب صنعتی به تولیدات شیمیایی و میزان و چگونگی آن نیز عمق بخشیده و با استفاده از دستاوردهای این تولیدات نوین شیمیایی در تأمین نیازهای جامعه انسانی سطح تحول و تکاملی خود را عمق دوچندان بخشید. تولیدات صنعتی اسید سولفوریک در ۱۷٤٦ و مواد قلیایی[4] در سال ۱۷۹۱ در مقیاس‌های وسیع[5] و سپس مشتقات بعدی از آنها همچون سدیم کلروراید، سدیم سولفید، هیدروکلروریک اسید توانست میدان عرصه‌های شیمیایی و ترکیبات آن را گسترده‌تر ساخته و میدان‌های جدیدی برای تحول و تکوین پیش‌روی انقلاب صنعتی قرار دهد.

1- Horsepower

۲- منبع David Lands صفحه ۱۰٤

۳- Machine Tools، توسعه این میدان در دهه‌های اولیه قرن ۱۹ شکل گرفت.

4- Alkali

5- The Large Scale of Chemicals

در سال ۱۸۲٤، اختراع جدید یک خشت‌ساز انگلیسی[1] منجر به بسط، تحول و تکوین به‌کارگیری عرصه‌های شیمیایی در عرصه خشت‌سازی و پیدایش تولید جدیدی به نام سیمان پورتلند از ترکیب خاک رس و آهک شد. این سیمان با ترکیبات جدیدی که در خود داشت، استقامت و سرعت و تنوع در ساخت‌وسازها را برای جامعه بشری به ارمغان آورد و در احداث تونل تامس[2] از این سیمان استفاده شد. پدیده سیمان به ابعاد ساخت‌وساز در عرصه‌های مسکن، شهرسازی، صنعت و کشاورزی، گستردگی، بالندگی و رشد مستمر این حوزه‌ها تحول بخشید.

اختراع برق[3] از گاز بین سال‌های ۱۸۲۰-۱۸۱۲ با به‌کارگیری و اشتعال از زغال‌سنگ و به‌کارگیری گازهای متصاعد شده از آن همچون گاز سولفور، آمونیاک و هیدروکربن برای روشنایی، اولین بار بشر را با نور و روشنایی جدیدی روبه‌رو ساخت. امری که به‌زودی موجبات پیدایش نور و روشنایی برقی را فراهم ساخت و زندگی جامعه بشری را دچار دگرگونی همه‌جانبه‌ای ساخت. در سال‌های اولیه این اختراع، اقتصاد انگلستان توانست کار در کارخانجات، سازمان‌ها و تولیدات خود را علاوه بر طول روز به شب نیز بکشاند و با بهره‌گیری از نور، تولیدات ۲٤ ساعته داشته و به اقتصاد و ثروت خود عمق گسترده‌ای بخشد. تمام دنیای آن روز چه اروپا، چه آمریکا، چه آسیا از این امر بی‌بهره بوده و حداکثر در یک نوبت کاری تولید داشتند، درحالی‌که انگلستان در ۳ نوبت کاری، تولید داشت و این تولید ماشینی با بازدهی خارق‌العاده و در ۲٤ ساعت انجام می‌شد. ازاین‌رو انگلستان هر روز فاصله قدرت و ثروت خود را با دنیای پیرامون خود افزون‌تر ساخت. درحالی‌که شب‌های دنیای دیگران در تاریکی و در نورهای اندک شمع و پیه‌سوزهای روغنی طی می‌شد، شب‌های انگلستان از نور و روشنایی برخوردار گردید. در این کشور برای اولین بار بود که انسان مرزهای بین روز و شب را برداشت.

آثار فضای پیش‌برنده سلسله انقلاب‌های اصلاحی در اروپا حسب نظریه علیت انباشتی و تراکمی این چنین شد که فضای جدیدی در بهبود روش‌ها، تکامل ابزارها و ابداع و اختراعات فنی و حرفه‌ای و در ربط با نیازها و مطالبات و مسائل جامعه شکل گرفت. عصر اصلاحات و انقلاب فنی و حرفه‌ای با دستاوردهای عظیم خود، پاسخی بود به نیاز

1- Joseph Aspdin (1778-1855)

۲- Thomas Tunel در ۱۸٤۳ از سیمان و اولین تونل زیرآبی در دنیا و شبکه فاضلاب شهر لندن از این سیمان شروع شد.

3- Gas Lighting

و تقاضای شرایط محیطی زمان و مکان. فنی شدن فرایندها و پروسه‌ها و علمی شدن تفکرات در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری عرصه‌های تولید و اقتصاد به عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی معنی و مفهومی جدیدی بخشید و آنها را از دنیای حال به دنیای فرداها و آینده کشانید. در راستای تحقق اهداف معلوم این کیفیت‌ها، عرصه‌ها و متغیرهای تولید و اقتصاد را بسیار متعین‌تر، محاسبه‌پذیرتر، قابل کنترل‌تر و قابل برنامه‌ریزی‌تر نمود.

در پرتو این فضای پیش‌برنده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و در کنار این اختراعات و اصلاحات فنی و حرفه‌ای، نیاز جامعه به مواد گسترده معدنی، ابعاد عمیق و همه‌جانبه‌ای پیدا نمود. برای اولین بار در طول تاریخ بشر و با انقلاب اول بشری، یعنی انقلاب کشاورزی که انسان‌ها جهت رفع نیازهای غذایی خود، پوسته زمین را شخم زده و از آن تولید کشاورزی برداشت می‌کردند، عصر قرن ۱۸ به بعد، عصر نیازهای جدید و خلق تولیدات جدید و ماشین‌ساز گردید. عصری که بشر جهت پاسخ‌گویی به این نیازهای گسترده، به زیرورو کردن خاک و سطح زمین و فرورفتن به اعماق زمین جهت دستیابی به زغال‌سنگ، سنگ آهن و سپس نفت، طلا و سایر مواد کانی پرداخت.

انقلاب صنعتی که در آغاز، مراحل انتقال از تولید دستی معیشتی به تولید صنعتی و کارخانه‌ای را طی می‌کرد، دگرگونی‌های گسترده‌ای در تمام مراحل زندگی ایجاد کرد. این چنین شرایطی راه را هموار ساخت که صنایع خانگی و روستایی[1] که در بدو انقلاب صنعتی در روستاها و در حوزه پنبه و رسیدگی شکل گرفته بودند و کشاورزان تولیدکننده آن بودند، به‌تدریج با تأثیرپذیری از عرصه‌های فنی و حرفه‌ای و تقاضای روزافزون شهرها و مراکز صنعتی این‌گونه تولیدات[2]، تقسیم کار نوینی شکل گیرد. بازرگانان با فراهم‌سازی مواد خام و تولیدکنندگان با پی‌ریزی نظامات تولید انبوه و به‌کارگیری کارگران در محیط ایجاد شده جدیدی به نام **کارخانه** و در پرتو سازمان و مدیریت نوینی که این کارخانه‌ها بدان نیازمند بودند، **نظام کارخانه‌ای** را شکل دادند. پیدایش این نظام کارخانه‌ای امر تقسیم کار، تولید انبوه، نوع مدیریت، نوع سازمان کار،

1- Cottage Industry

۲- Putting out System تولیدات که روستاییان و بخشی از مردم شهرها در خانه خود تولید کرده و آن را روانه بازار می‌کردند (همچون تولیدات نخ‌ریسی و بافندگی).

نوع دریافت مواد خام و نوع روانه کردن تولیدات به بازار مصرف و نوع زندگی و استانداردهای آن را دچار دگرگونی‌های همه‌جانبه ساخت.

انقلاب صنعتی که برخاسته از شرایط محیطی پیش‌برنده انگلستان بود، زایش و گشایش‌های خود را به‌تدریج در آغاز برای انگلستان و سپس اروپای غربی به منصه ظهور رسانید. انگلستان در این عصر، واجد تمام شرایط لازم نظیر فضای کسب و کار پیش‌برنده، بازار پول، بازار مناسب، کشاورزی پیشرفته، گسترش شهرنشینی و گسترش تولیدات بوده و با برخورداری از رابطه پیش‌برنده چرخه «قدرت جامعه- قدرت دولت» و داشتن دولت بسترساز برای تحرک اقتصادی و اجتماعی، میدان را برای بروز و ظهور اختراعات بیشتر برای این کشور فراهم ساخت. مجموعه اختراعاتی که بروز و ظهوری به نام انقلاب صنعتی داشت و زایش‌ها و گشایش‌هایی به‌صورت مستمر، پایدار، کُند و درهم‌تنیده با یکدیگر داشتند. فرایندهای این اصلاحات و چگونگی جامعیت، فراگیری، کفایت و خودگردانی پروسه‌های این اصلاحات، آن چنان شد که با ظهور هر تکنیک یا روش یا ابزاری، میدان برای گشایش و زایش عرصه‌های نوین دیگری باز شد. بی‌مناسبت نیست به چند اختراع که در ابتدا بسیار ساده بوده و سپس در مراحل تحول و تکوین خود، آثار سرریز و نشر گسترده‌ای برای بنیان‌های تولید، بازار و زندگی فراهم ساخت، اشاره‌ای داشته باشیم:

- در سال ۱۷۰۹ برای اولین بار به جای حرارت از چوب برای دستیابی و استخراج آهن، زغال‌سنگ به‌کار گرفته شد (توسط کارخانه‌دار بریتانیایی Abraham Darby)؛ امری که در قرن ۱۸ و قرون بعد از آن، تحولات بسیار عظیمی در نوع تولیدات، کارخانجات و زندگی جامعه بشری ایفا کرد.
- در سال ۱۷٦٤ اولین ماشین نخ‌ریسی برای پارچه‌های پنبه‌ای اختراع و این ماشین به جای بازوی انسانی استفاده شد (توسط نجار و بافنده‌ای به نام James Hargreaves)، اختراعی با آثار سرریز بسیار گسترده در بسیاری از عرصه‌ها و قلمروهای ریسندگی و بافندگی.
- در سال ۱۷٦۹ موتور بخار پیشرفته که به‌طور مؤثر برای به حرکت درآوردن و راندن موتور ماشین‌ها به‌کار گرفته می‌شد، اختراع گردید (James Watt).

- در سال ۱۷۷۹ برای اولین بار در ساخت‌وسازهای زندگی بشری، اولین پل آهنی دنیا در انگلستان ساخته شد و به مواد و مصالح ساخت‌وساز جامعه بشری، مفهومی جدید بخشید.
- در سال ۱۷۸۵ و به دنبال فضاسازی‌های قبلی، نوعی ماشین بافندگی اختراع می‌شود که حرکت این ماشین‌ها با بهره‌گیری از نیروی محرکه مواد سوختنی است (کشیش انگلیسی Edmond Corturight مخترع این ماشین است).
- در سال ۱۸۲۵ اولین خط آهن عمومی بین شهرهای انگلستان Stockton-Dartington شکل می‌گیرد؛ امری که دو سال بعد در آمریکا مورد عمل قرار گرفت. خط آهن در قرن ۱۹، باعث جابه‌جایی و هم‌پیوندی‌های مهمی در بسط و تکامل اقتصاد ملی و ارتقای سطح آن گردید.[۱]
- در سال ۱۸۲۵ اولین کشتی بخار (Royal William) اقیانوس اطلس را طی کرد؛ امری که قدرت مانور در جابه‌جایی کالا، مواد خام، گسترش بازارها، صرفه‌جویی در به‌کارگیری نیروی انسانی و رفع محدودیت‌های آن را فراهم ساخت.
- در سال ۱۸۵٦ اختراع کوره آهن جهت تولید انبوه آهن و فولاد ممکن گردید و به فرایندهای صنعتی و کالاهای فولادی گستره زیادی بخشید.
- در سال ۱۸۵۹ جهت دستیابی به انرژی‌های جدید، اولین چاه نفت در ایالت پنسیلوانیا آمریکا حفر گردید.

۱۸-۱۷- انقلاب صنعتی با آثار و سرریزهای متفاوت و متضاد

کشور کوچک، منزوی و تقریباً فقیر از لحاظ منابع طبیعی یعنی انگلستان، توانست به مدد روی آوردن به انقلاب صنعتی و نهادمند کردن فرایندهای آن، پا به عرصه قدرت بگذارد، آن‌هم قدرتی که هر روز از هم‌افزایی و بالندگی بیشتری برخوردار می‌شد. این انقلاب برای انگلستان، کشتی‌های بزرگی ساخت که تا آن زمان هیچ نمونه و سابقه‌ای در جهان نداشت. کشتی‌های غول‌پیکر تحت عنوان رهروان هند شرقی تا بدان حد

۱- تمام کشورهایی که در قرن ۱۹ به اهمیت راه‌آهن پی بردند، جز کشورهای متقدم توسعه‌یافته و آن دسته که در آغاز قرن ۲۰ بدان رسیدند جز کشورهای متأخر توسعه‌یافته شدند. آنها که در پایان قرن ۲۰ و آغاز قرن ۲۱ هنوز پی به اهمیت راه‌آهن و قدرت آن در به هم‌تنیده کردن بخش‌ها و مناطق نبرده‌اند، کشورهای پایین‌دست و در حال گذار را شکل داده‌اند.

مجهز بود که می‌توانست در آن زمان تا هند و چین برود و تا ٦ ماه در راه باشد که در مقیاس‌های زمانی خود شگرف و بی‌سابقه بود.

در این عصر، انگلستان دریا را جهت استیلای همه‌جانبه خود بر رقبا و جهان مورد شناسایی قرار داد و از آن به‌عنوان ابزاری برای گسترش قلمرو کشور خود استفاده می‌کرد. جهت استیلا بر دریا و تصاحب سرزمینی آفریقا، آسیا و آمریکا علیه اسپانیایی‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها تا سرحد مرگ با آنها به مبارزه برخاست. مبارزه و پیروزی‌هایی که پشتوانه آن، انقلاب اولیه صنعتی بود که در این کشور حادث شده بود و به بار نشسته بود و رقبا از آن بی‌بهره بودند. اکنون که انقلاب صنعتی برای انگلستان، کشتی‌ها و ادوات جنگی ساخته بود، خود نیازمند کشتی‌های بزرگ بود که از سرزمین‌های دور برایش مواد خام طلا، نقره، ادویه، مواد غذایی و میوه‌های رنگارنگ بیاورد.

در مقابل این واردات، انقلاب صنعتی برای انگلستان کالایی از جنس صنعت و در اشکال ریسندگی، نساجی و ادوات صنعتی تولید کرد که مابه‌ازای واردات آنها را صادر نماید. فرایندهای این بده- بستان بازرگانی، نیازمند تأمین سرمایه مورد نیاز، برپایی انبارها، انباشتن انبارها جهت صدور کالا و گسترش کشتی‌های بازرگانی بود. این بده- بستان‌ها حسب نظریه علیت تراکمی و انباشتی در بستر زمان، دیگر محیط انگلستان را برای فعالیت‌های خود بسیار کوچک می‌دانست. در رهگذر این زمان است که قسمت‌های شمالی یعنی اسکاتلند و ولز نیز وارد عرصه بده- بستان فرایندهای انقلاب صنعتی می‌شوند.

جمعیت روستا در حرکتی شتابان در خدمت انقلاب صنعتی قرار می‌گیرند و روانه کارخانه‌ها می‌شوند. افزارمندان و صاحبان حِرَف کوچک درون‌خانه‌ای و کارگاهی نیز در یک دگردیسی، وارد نظام‌مندی‌های کارخانه‌ای می‌شوند. در این عصر، کشاورزان با ترک زراعت و واگذاری اراضی خود به دامداران، باعث شکل گرفتن دامپروری‌های بزرگ‌تری در انگلستان شدند. در همه جای دنیا به‌لحاظ رشد جمعیت، این زراعت بوده که استیلای خود را بر منابع طبیعی و مراتع آن استوار ساخته است.

اکنون به مدد دستاوردهای انقلاب صنعتی، روستاییان با ترک زراعت روانه کارخانه‌ها شده و جهت صرفه‌جویی در به‌کارگیری نیروی انسانی (که در این عصر به عنصری کمیاب تبدیل شده بود) مزارع گندم را تبدیل به مراتع کردند. مراتعی که به‌لحاظ

برخورداری از طبیعت، جریان بادهای گرم و سرد و ریزش باران بسیار غنی است. بدین‌سان، انقلاب صنعتی به‌تدریج با این اصلاحات ارضی و دهقانی در بخش کشاورزی، باعث شد که مراتع بر زراعت استیلا یابند.

دهقانان و خرده‌مالکان از حرفه زراعت و تبدیل مزارع به مراتع دامپروری، باعث شد که در سال ۱۸۰۰ جمعیت کشور انگلستان ۱۵ میلیون و در همان سال ۱۹ میلیون گوسفند (به غیر از تعداد زیاد گاو) در این مراتع چرا داشته باشند؛ لطیفه‌ای در آن زمان بر سر زبان‌ها بود که «گوسفندان دارند آدمیان را می‌بلعند».[1] انگلستان در این عصر نیازهای غذایی خود را از مستعمرات تأمین می‌کرد و با این رویکرد یک تقسیم کار مبتنی بر بهبود عملکرد را محقق ساخت.

در سال ۱۸۱۱ در جنگ بین فرانسه و انگلستان و محاصره انگلستان توسط فرانسه، این رویکرد باعث شد که در انگلستان، قحطی مواد غذایی و گندم صورت گیرد. قحطی و کمبود مواد غذایی که بر آرا و نظرات اقتصاددانانی همچون مالتوس و ریکاردو بسیار تأثیرگذار بود. اگر انگلستان در این عصر در شرایط انقلاب صنعتی نبود، قطعاً این جنگ و محاصره، تلفات و هزینه‌های بسیاری را بر این کشور وارد می‌کرد اما انقلاب صنعتی که در آغاز به‌لحاظ نیاز کارخانجات به کارگر امر تبدیل زراعت به مرتع را در کشور رویه کرده بود، اکنون به‌خاطر قحطی و نیاز به گندم و ماشین‌آلات انقلاب صنعتی پرشتاب، مجدد مراتع را تبدیل به مزارع گندم کردند. امری که جهت حفاظت از تولید داخلی غلات در مقابل واردات، باعث تصویب قوانین غله[2] و حمایت از تولید داخلی در مقابل واردات ارزان غلات خارجی شد.

انقلاب صنعتی در مراحل اولیه شکل‌گیری، کشاورزان را با دادن حداقل دستمزد از روستا به کارخانه آورد و جهت پویایی کار خود، دنبال روش‌ها و اختراعات نو بود تا بتواند با تولید بیشتر، رقبا را از میدان خارج کند. هر روز ماشین بیشتر و بیشتر جانشین نیروی کار انسانی می‌شد. با وجود اینکه زنان، مردان و کودکان روزی ۱۴-۱۲ ساعت

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب عصر ناپلئون، صفحه ٤٢٦

۲- به علت جنگ فرانسه و انگلستان و کمبود گندم و آثار بازنشر آن در مرگ و میر و کاهش جمعیت (که تأثیری تعیین‌کننده بر نظرات مالتوس، ریکاردو و دیگران داشت) مجدد زمین‌های زراعت گندم که تبدیل به مراتع برای تأمین علوفه دام‌ها شده بودند، به زراعت گندم تبدیل شد. جهت حمایت از تبدیل مجدد، قانون حمایت از تولیدات داخلی گندم و غلات تصویب شد که بر واردات غلات جهت حمایت از گندم داخلی، مالیات وضع شود. این امر بعداً قیمت غلات را بالا برد و نارضایتی‌های زیادی ایجاد کرد. در نهایت در سال ١٨٤٦ قانون حمایت از غلات داخلی لغو شد.

در کارخانه مشغول به کار بودند ولیکن ماشین، محور سامان و سازمان کار بود. سامان و سازمانی که نام کارخانه را بر خود اطلاق کرد. طولی نکشید که هزاران دودکش بلند در مراکز صنعتی برافراشته شد و از دهانه هر یک، دود غلیظی به آسمان برخاست. ازجمله در منچستر، بیرمنگام، شفیلد، لیدز، گلاسکو و ادینبورگ. انگلستان که در سال ۱۷۵۰ فقط دو شهر با پنجاه هزار جمعیت داشت، در سال ۱۸۰۱ شمار این‌گونه شهرها به ۸ و در سال ۱۸۵۱ به ۲۹ شهر رسید. راه‌ها هموار شد تا امر جابه‌جایی تسریع شود.

در سال ۱۸۰۱ نخستین لوکوموتیو که مسافرین را بر روی ریل جابه‌جا می‌کرد، ساخته شد. در سال ۱۸۲۵ نخستین سرویس منظم راه‌آهن کشور بین دو شهر ستاکتن و دارلینگتن به راه افتاد.

در سال ۱۸۰۱ دولت، نخستین سرشماری مبتنی بر اصول علمی را در سراسر بریتانیا به عمل آورد، درحالی‌که شهروندان از این سرشماری بیم‌ناک و آن را ابزاری برای هجوم دولتیان به خلوت خویش می‌دانستند. در این سال اعلام شد که بریتانیا ۱۰۹٤۲٦٤٦ جمعیت دارد. آمریکا در این زمان ٦ میلیون و در سال ۱۸۱۱ به ۱۲/۵ میلیون جمعیت رسید. در سال ۱۸۱۱ جمعیت لندن به ۱۰۹۵٤٦۵ نفر رسید. در سال ۱۸۱۱ شمار خانواده‌های بریتانیایی که به کارهای کشاورزی و دامداری سرگرم بودند، ۸۹۵۹۹۸ ثبت شد. در بخش بازرگانی و صنایع ۱۱۲۸۰٤۹ و سایر حرفه‌ها ۵۱۹۱٦۸ مشغول بودند.

در این عصر، اکنون به جای طبقه اشراف و نجبا، این گروه بورژواها و کارخانه‌داران بودند که با سنگدلی و با فعالیت همه‌جانبه، پیوسته بر ثروت‌های خود می‌افزودند و درعین‌حال درصدد به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی نیز بودند. در این عصر در کنار طبقه سرمایه‌دارها طبقات فرودست کشاورزان و کارگران قرار داشتند. کارگران معادن، محروم از نور خورشید و در اعماق معادن، دل زمین را می‌شکافتند. کارگران مشغول جاده‌سازی و حفر کانال‌ها بودند. جماعت عظیم کارگران گرسنه و بدون تشکل و سازمان‌نایافته و دلسرد از کارخانه‌ها، شکل گرفته بود. این طبقات از مردم زندگی خویش را به‌صورت دوده‌ای از دهانه دودکش‌ها که بیرون می‌آمد، بر سینه آسمان رقم می‌زدند.[۱]

کارخانه‌ها به‌طور کلی در محله‌های زاغه‌نشین ریشه می‌گرفت یا اگر در محیطی بیرون از سکونت‌گاه برپا می‌شد، به‌زودی اطراف آن تبدیل به زاغه‌نشینی می‌شد. زاغه‌نشین‌ها

۱- دورانت- ویل، منبع قبل، صفحات ٤٤۰-٤۳۹

در محیطی که بوی گنداب توأم با دودها، بخاری‌های بدبو، غبارآلود و کثیف بود، شکل می‌گرفت. کارخانه‌ها از لحاظ تهویه هوا و نور، بسیار وضعیت اسفباری داشت. در سال ۱۸۰۵ با نصب چراغ گاز در بعضی از کارخانجات، وضع نور کمی بهتر شد. ماشین‌ها با آن چنان سرعتی کار می‌کردند که گماشتگان انسانی (کارگران) را ناگزیر می‌ساخت در سراسر ۱۴-۱۲ ساعت کار خود، چشمان خود را همواره باز و دست‌هایشان را آماده نگه دارند و یک لحظه از ماشین‌ها غافل نمانند. این ماشین‌ها اکنون هم جهت صرفه‌جویی در هزینه‌ها و هم افزایش تولید، دائم جانشین کارگران می‌شدند و هم اینکه جان و رمق کارگران را در محیط کار می‌گرفتند. زنان بر مردان ترجیح داده می‌شدند و کودکان بر هر دو، چون دستمزد کمتری دریافت می‌کردند. در سال ۱۸۱۶ از ۱۰۰۰۰ نفر کارگر مشغول به کار در ۴۱ کارخانه واقع در اسکاتلند، ۳۱۴۶ مرد و ۶۸۵۴ زن بودند. از کل این عدد، ۴۵۸۱ کمتر از ۱۸ سال سن داشتند. کودکان یتیم، بینوا و تنگدست که توسط مؤسسات خیریه و یتیم‌خانه معرفی می‌شدند نیز مورد اقبال کارفرمایان بودند چون دستمزد ارزان‌تر و مطالبات کمتری داشتند. در سال ۱۸۰۰ میانگین دستمزد یک کارگر مرد بالغ در لندن ۱۸ شلینگ در هفته بود (برابر با ۲۳ دلار در ۱۹۶۰) در روستاها و نقاط خارج از شهرها، این دستمزدها تا میزان یک سوم کمتر می‌شد. به‌طور کلی دستمزد افراد یک خانواده بر این اساس بود که آنان برای فقط نیروی کار خود به چه مبلغی نیاز داشتند و در نتیجه لازم می‌آمد که همسر و فرزندان یک مرد نیز به کارخانه می‌پیوستند تا از مجموع درآمد خود، قوت لایموت‌شان تأمین گردد. کارفرمایان نیز بر این باور بودند که دستمزد باید تا آن حد پایین نگه داشته شود که کارگران را به کار بکشاند.[1] قاعده بر این استوار بود که کارگران در جاهایی زندگی می‌کردند که هوایش آلوده و مسموم‌کننده بود و در محله و خانه‌هایی زیست داشتند که بیماری‌زا بود. چندین نفر در خانه‌ای بسیار محقر و گاهی در زیرزمین‌های مرطوب زندگی می‌کردند، یعنی در جایی که خورشید کمتر رغبت می‌کرد بدانجا سر بکشد و در نتیجه نور بسیار کم و ناکافی بود و پاکیزگی چون سرابی می‌نمود. در چنین فضایی مشاجرات خانوادگی بین ساکنان یک خانه طبعاً بر اعصاب آنان چون تازیانه‌ای می‌کوفت و خلوت برای هیچ‌کس میسر نمی‌شد. تنها پناهگاه و ملجأ برای زنان، مراسم مذهبی و برای مردان، میخانه‌های

۱- منبع قبل، صفحات ۴۴۲-۴۴۱

عمومی بود. آب شرب از چاه‌های آلوده تلمبه می‌شد یا از آب رودخانه‌های با فضولات کارخانه‌ای و انسانی. تارلد راجرز[1] استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه آکسفورد در سال ۱۸۹۰ چنین نوشت:

«به این نتیجه رسیده‌ام که در هیچ‌یک از دوره‌های تاریخ انگلستان که از آن اسناد متقنی در دست است، شرایط زندگی کارگران که با دست کار می‌کنند، از دوران ۱۸۲۱-۱۷۸۲ ناهنجارتر و نامطبوع‌تر نبوده است. دورانی که ضمن آن، کارخانه‌داران با شتاب هر چه تمام‌تر ثروتی اندوختند و طی آن درآمد حاصل از زمین‌های کشاورزی مضاعف گشت. اوضاع اجتماعی آن‌چنان در آستانه شروع انقلاب صنعتی، به ناهنجاری کشیده شد که باور بر این شد که انگلستان در دوران قرون وسطی که مردم به‌صورت سرف (نه کشاورز نه برده) زندگی می‌کردند، سرنوشت بهتری داشتند. پیشرفت صنعتی در این دوران، برای پرولتاریا چنان سهم ناچیزی از ثروت روزافزون کشور در نظر گرفته بود که افراد این طبقه از نظر رفتار و آداب، سلوک، لباس، سرگرمی و صحبت کردن به دوران توحش بازگشته بود.»

الکسی دوتوکویل وقتی از منچستر دیدار می‌کرد چنین نگاشت: «تمدن از خود چه معجزه‌ای نشان می‌دهد، انسان متمدن را به هیئت انسان وحشی عودت داده است.»[2]

قانون گدایان که در سال ۱۶۰۱ وضع شد، بارها در این شرایط مورد اصلاح قرار گرفت. در سال ۱۷۹۵ میزان کمک و اعانه به مستمندان طوری تنظیم می‌شد تا کمبود دستمزدها را برای تأمین حداقل معیشت، جبران کند. این رویکرد باعث شد که کارفرمایان از چنین تمهیدی سوءاستفاده کرده و میزان دستمزدها را ناکافی نگاه دارند. مردم مالیات‌دهنده نیز اعتراض داشتند که مالیات آنها صرف آدم‌هایی می‌شود که هیچ‌وقت آدم نمی‌شوند و همچنین کمک‌ها به بیکارها موجب باروری زاد و ولد و بی‌پروایی آنان می‌شود.[3]

علی‌رغم رویکردهای احسان و کمک، کارگران هر روز ناراضی‌تر می‌شدند و کارگران که تا سال ۱۸۲٤ از تشکل سازمانی به‌خاطر دریافت دستمزد بهتر منع شده بودند، در پنهان مبادرت به تشکیل اتحادیه برای اعتصاب می‌کردند؛ اتحادیه‌هایی که پیام طغیان و

1- Rogers J.E.: Thorold: Six Centuries of Work and Wage

۲- منبع قبل، صفحات ٤٤٣-٤٤٢

۳- منبع قبل، صفحات ٤٤٣-٤٤٢

شورش‌هایی همچون شورش به رهبری لودشاه[۱] را دربر داشت. اما این انقلاب با تمام این آثار و سرریزهای زشت و زیبا و بد و خوب خود، به‌تدریج و با استمرار و با کندی‌های اولیه خود، اوضاع نابسامانی‌ها را به سامان کشید. درحالی‌که بیش از انقلاب صنعتی هرگونه بهبود شرایط زندگی و نتیجتاً بقا و همچنین هرگونه افزایش امکانات اقتصادی، همواره با افزایش جمعیت حاصل از آنها، خنثی می‌شد. اینک با آثار سرریز این انقلاب برای نخستین بار در تاریخ بشری، هم اقتصاد و هم دانش بشری با چنان سرعتی رشد یافتند که جریان رشد مداوم سرمایه‌گذاری و نوآوری تکنیکی و تکنولوژیکی را امکان‌پذیر ساخت؛ جریان مداومی که سقف منع‌های مثبت مالتوس را از حدود مشهود فراتر می‌برد.[۲]

کاری که انقلاب صنعتی در آغاز در بریتانیا کرد، عبارت بود از افزایش مداوم بارآوری به چنان پلیه‌ای که هم میزان ثروت ملی و هم میزان قدرت خرید مردم، همواره بیش از رشد جمعیت بالا رفت. پروفسور اشتن به منتقدانی که پدیده صنعتی شدن را نوعی مصیبت می‌داند، متذکر می‌شود که مسئله اصلی در آن عصر این بود که خوراک و پوشاک و اشتغال نسل کودکانی را که شمارشان بیش از هر عصر و زمان دیگری بود، چگونه باید تأمین شود.[۳]

به‌طور کلی انقلاب صنعتی به‌صورت بسیار شگرف، دستاوردهایی در تغییر و تحولات عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به همراه داشت، هم خوب هم بد، هم زیبا هم زشت. خوب و بدها و زشت و زیباهایی که در بستر زمان نیز دچار دگردیسی شده و بسیاری از زشتی‌ها را به زیبایی و بدی‌ها را به خوبی تبدیل کرد.

در عصر انقلاب صنعتی اولیه، هر اختراع تازه‌ای در فضای پیش‌برنده، ماشین‌های تازه‌ای را به جای کارگران به کار گمارد. بی‌شماری کارگران بیکار، در کنار افزایش قیمت‌ها به‌خاطر فزونی تقاضای عرصه جدید، فقر و تنگدستی گسترده‌ای بر کارگران و خانواده آنان تحمیل کرد. در اوایل انقلاب صنعتی، سطح دستمزدها بسیار پایین بود. برای تأمین غذای اولیه و برای سیر کردن شکم خانواده، زنان و کودکان نیز وارد بازار کار شدند.

۱- قیام کارگران به رهبری کارگری گمنام به نام ندلاد که King Ludd از او یاد می‌شود، انگلستان را فراگرفت.

۲- کندی- پل، صفحه ۷

3- Ashton T.S. : The Industrial Revolution 1760-1830, Oxford University Press 1968, Chapter II, p. 129

در کتاب اشتن، علاوه بر معرفی عصر انقلاب صنعتی به اشکال اولیه این انقلاب، ابداعات تکنیکی و تکنولوژی، سرمایه و کار، فردگرایی و آزادی اقتصادی، تغییرات اقتصادی پرداخته شده است.

محیط کار ناسالم و غیربهداشتی، چهره آلوده شهرها به فضولات کارخانه‌ای و دود دودکش‌های بلند، گسترش فقر و گدایی، تأمین خوراک فقرا از پسماندهای غذاهای رستوران‌ها، معضلات گسترده‌ای را برای شهرها و جامعه به‌وجود آورد. چارلز دیکنز[۱] نویسنده انگلیسی عصر انقلاب صنعتی در کتاب الیور تویست خود می‌گوید:

«هیچ‌وقت کسی تشویقم نکرد، کسی دستم را نگرفت، تر و خشکم نکرد و هرگز نگفت دوستم دارد. امید برایم واژه‌ای غریبه بود تا چه برسد به کلمه امید به آینده. کدام آینده؟ به یاد می‌آورم روزهایی را که خیلی بچه بودم اما مثل همه مجبور بودم کار کنم ... در مقابل کلیسا می‌ایستادم و تندتند کولی‌وار جملات درست و غلط را درهم آمیخته و به خدا می‌گفتم اینجوری: خدایا نمی‌شه تو زودتر از مرده‌شورا بیایی و منو ببری پیش خودت؟ می‌بینی که اینجا زندگی چقدر رنج‌آور است.»

۱۹-۱۷- انقلاب صنعتی و جدال «کارگر- ماشین»

انقلاب صنعتی با دستاورد خود «ماشین»، اگرچه به تولید، اندازه، انواع و چگونگی تولید، معنا و مفهومی جدید بخشید ولیکن به‌لحاظ بازده به مقیاس جدیدی که ایجاد کرد و چگونگی توزیع و بازتوزیع این صرفه‌های جدید، به‌تدریج برای جامعه مسئله ایجاد کرد.

برخورداری همه‌جانبه از این صرفه‌های جدید ناشی از ماشین توسط صاحبان آن و آثار سرریز بسیار کم آن برای کارگران و از همه بدتر، بیکار شدن بسیاری از کارگران و جایگزینی ماشین به جای آنها، باعث شورش‌ها، اعتراض‌ها و اعتصابات شد. نهضت لادیسم در انگلستان یکی از این نمونه‌هاست که از آن به‌عنوان رستاخیز فقیران علیه توانگران یاد می‌شود و این رستاخیز نزدیک بود که کشور را دچار فروپاشی کند.

انقلاب صنعتی در آغاز با چنین سرریزهای خوب و بد و زشت و زیبا، باعث شکاف‌های گسترده‌ای بین روستا و شهر، بین مناطق مختلف و بین کشورها و از همه

۱- Charles Dickens (1812-1870) خالق کتاب رمان الیور تویست ((Oliver Twist (1838)) که درواقع شرح زندگی و محیط او به‌صورت این رمان به نگارش درآمده است.

مهم‌تر بین کارگران و سرمایه‌داران شد و شکاف‌ها و جدال‌های پرهزینه و پایداری از این انقلاب به‌وجود آمد.[۱]

۲۰-۱۷- انقلاب صنعتی و تقابل بنیان‌های کهن و نو

حسب نظریه علیت تراکمی و انباشتی از نیمه دوم قرن ۱۸ با وجود گستردگی نیروها و عوامل عقب‌برنده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، جدال این عرصه‌ها با نیروها و عوامل پیش‌برنده، سرنوشت افول و شکست تدریجی آنها را رقم زد. با هر عقب رفتن و افولی از این نیروها و عوامل، فضا برای نوآوری، اختراعات و اصلاح روش‌ها و بینش‌ها آماده‌تر گردید؛ امری که انقلاب صنعتی بدان محتاج بود و روح و جانش را باید از آن می‌گرفت.

دورانت، عصر زیست انگلستان و تقابل این نیروها را در دوران انقلاب صنعتی بدین‌گونه به تصویر می‌کشاند:

«انگلستان در دوران قرن ۱۸ و ۱۹، روی‌هم‌رفته زندگی پرتوان و مثمرثمری داشت. نقاط ضعف فراوانی نیز داشت. طبقه خرده‌مالک از هم پاشیده شده بود، طبقه کارگر در بند اسارت بود، میخوارگی و قمار موجب هدر رفتن مال و تباه گشتن خانواده‌ها می‌شد، حکومت بدون پرده‌پوشی در دست طبقه ممتاز بود و قوانین توسط عده معدودی وضع می‌شد تا سایر زنان و مردان از آن اطاعت کنند. ولی با همه این احوال و در کنار خطاها و جنایات، علوم رونق می‌یافت، فلسفه جان می‌گرفت و مجال اندیشیدن پیدا می‌کرد ... ورای همه آشوب‌ها و

۱- پیدایش نهضت Luddite Movement در قرن ۱۹ که کارگران به‌خاطر جانشین شدن ماشین به جای آنها و از دست رفتن شغل و معاش نسبت به تخریب ماشین‌آلات اقدام کردند. این نهضت با تغییرات تکنولوژیکی مخالفت داشت. این نهضت در سال ۱۸۱۱ در ناتینگهام انگلستان در صنایع نساجی و با شورش کارگران و شکستن ماشین‌آلات ریسندگی شروع شد و سردمداران نهضت Ned Ludd بود. این نهضت تا ۱۸۱۶ ادامه پیدا کرد و سپس با دخالت نیروی نظامی سرکوب شد. برخورد دولت و پارلمان با این نهضت از عقلانیت لازم برخوردار نبود و به کارگرانی که نسبت به تخریب ماشین‌آلات اقدام کرده بودند، اتهام جنایت سرمایه (Capital Crime) در چارچوب Frame Breaking Act (1812) و قانون خسارت بدلندیش‌ها (Malicious Damage Act (1861)) زده شد. در ۱۸۶۷ کارل مارکس مباحث خود را براساس این تضاد بین منافع کارگران، ماشین و صاحبان ماشین به رشته تحریر درآورد. در قرن ۲۰ تضاد بین نیروی کار و ماشین، جریان‌های فکری Neo-Luddism که مخالفت با تکنولوژی، اتوماسیون و کامپیوتری شدن دارد، را شکل داد. برای اطلاعات بیشتر از نهضت لادیسم رجوع شود به:

Archer, John E (2000), Industrial Protest Social Unrest and Popular Protest in England, 1780-1840, Cambridge University Press, Chapter 4, ISBN 9780521576567

و اطلاعات بیشتر برای نئولادیسم

Jones- Steven E (2006) Against Technology from Luddites to Neo-luddism CRC Press, ISBN 9780415978682

ناهنجاری‌ها، نظم و ثباتی نجات‌بخش در کار بود که بسیاری از آزادی‌ها را مجاز می‌دانست؛ آزادی‌هایی به مقیاس بسیار بیشتر از آنچه در سایر سرزمین‌های اروپایی آن زمان وجود داشت، البته به غیر از فرانسه که در آنجا آزادی از فرط بی‌بندوباری به خودکشی گراییده بود.

در انگلستان در این زمان، آزادی جابه‌جا شدن و آزادی مذهب تا آنجا که به کفر و الحاد منجر نگردد، برقرار بود. مطبوعات تا آنجا که مرتکب خیانت علیه مصالح کشور نشوند، از آزادی برخوردار بودند. مردم از آزادی عقیده کاملاً بهره‌مند بودند، البته تا آنجا که درصدد برانگیختن انقلاب نباشند. افکار عمومی کاملاً پیشرفته و قرین با فهم مسائل اجتماعی وجود نداشت ...، اما درعین‌حال، همین افکار عمومی جرأت و شهامت آن را داشت که یک شاهزاده منحرف و فاسد را رسوا سازد. این افکار عمومی از طریق صدها انجمن و مجمع که در خدمت آموزش، علم، فلسفه و اصلاحات اجتماعی بودند، متجلی می‌گشت. وقتی پای مسائل حیاتی جامعه به میان آمد، افکار عمومی در مجامع عمومی ازجمله در مجلس عوام به صدا درمی‌آمد و نظر خود را ابراز می‌داشت و از حق دادرسی و پژوهش‌خواهی که به موجب قوانین انگلستان تضمین شده بود، استفاده می‌کرد.

حکومت در دست طبقه اشراف بود ولی حاکمان که دست‌کم از ادب و متانت بهره‌ای داشتند و خودشان مظهر حسن سلوک و رفتار مطبوع بودند، بر بوالهوسان لگام می‌زدند و می‌کوشیدند معیارهایی از حسن سلیقه و ذوق پدید آورند تا عرصه را بر غلبه توحش در هنر و هجوم خرافات در باورهای مردم تنگ سازند. گاه‌به‌گاه پادشاهی فارغ از عقل و اندیشه بر سر کار می‌آمد ولی چنگال‌های چنین فرمانروایی را از ناخن‌های درنده عاری کرده بودند تا بدان حد که مردم او را به‌عنوان آدمی بیچاره و محنت‌زده دوست می‌داشتند و او را به‌عنوان نماد ملی بر جای خود به‌صورت کانون غیرت و غرور ملی نگاه می‌داشتند و برای آن‌که چنین رئیس تشریفاتی به‌دردبخوری را از مقام خود خلع سازند، ریختن خون یک میلیون نفر را بیهوده می‌دانستند. یک انگلیسی ممکن بود در برابر هیأت حاکمه یکی دو بار ناچار به تعظیم و سر فرود آوردن شود ولی پس از آن

می‌توانست به دلخواه خود به راه خویشتن برود ... در انگلستان اصالت برای افراد مجاز شناخته شده و توده‌ها به شیوه‌ای نیکو تحت نظم و قاعده درآورده شده‌اند. همین نظم غالب و تحمیل شده از جانب طبقه حاکم بود که به محض شکوفایی آزادی‌ها مجال شایسته و بایسته‌ای را فراهم ساخت.»[۱]

آری این شرایط قانونمند و نهادمند، حسب نظریه علیت تراکمی و انباشتی توانست باعث غلبه نیروها و محرکه‌های پیش‌برنده بر نیروهای عقب‌برنده شود. غلبه‌ای که فضا و شرایط محیطی را آن‌چنان مساعد کرد که بذرافشانی آغازین انقلاب صنعتی را در اختراع ماشین بخار به سلسله‌ای از نوآوری‌ها، ابداعات، بهبود روش‌ها، نوسازی سازمان‌ها و عملیات‌ها به‌صورت مستمر و پایداری برای انگلستان منجر کرد. این سلسله از وقایع پیش‌برنده بود که همانند باند فرودگاه آن‌چنان نقش سازنده و پیش‌برنده‌ای ایفا کرد که هواپیمای آرمان و آرزوهای این کشور را به پرواز درآورد. آرزوهایی که این کشور فقیر و جزیره حاشیه‌ای را به کانون توجه جهانیان و مهد ثروت و الگویی برای بسیاری از کشورها، مبدل ساخت. این سلسله نوآوری‌ها، اختراعات و روش‌ها، پدیده افزایش مستمر تولید کل، تولید سرانه و ثروت ملی را فراهم ساخت؛ فرایندهایی که در آغاز قرن ۲۰ از آنها به نام رشد اقتصادی یاد شد.

انقلاب صنعتی که موجبات افزایش مستمر تولیدات را فراهم ساخت، در تحولات تکوینی خود در نیمه دوم قرن ۲۰ به مفاهیم اقتصادی همچون رشد و توسعه اقتصادی، رشد پایدار، توسعه همه‌جانبه، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی، توسعه زیست‌محیطی و در نهایت توسعه پایدار، معنی و مفهوم گسترده و تخصصی بخشید. این انقلاب صنعتی اولیه بود که باعث رشد اقتصادی شد و با مراحل تکوینی خود، امروز توسعه پایدار را شکل می‌دهد.

۲۱-۱۷- پیدایش دانشی که چاره‌ساز نبود

در چنین عصری، بخشی از علم که به‌صورت فن و حرفه درآمده بود و فرایندش خالق ماشین (جانشین انسان) شده بود، در کنار خود فقر انسانی و اجتماعی را شکل داده بود. بخش دیگری از تبعات این علم در اقتصاد سیاسی، ناتوانی خود را از حل و فصل

۱- دورانت- ویل، تاریخ تمدن کتاب دوم عصر ناپلئون، صفحات ۴۹۷-۴۹۵

معضلات به نمایش گذاشت. اقتصاددانان در این شرایط بحرانی نتوانستند مرهمی بر دردهای کارگران و درمانی برای نابسامانی‌های آنان داشته باشند. مالتوس در رساله جمعیت خود در سال ۱۷۹۸، بالا بردن سطح دستمزدها را بیهوده می‌دانست که در فرایندهای خود، سودی و نفعی برای کارگران نخواهد داشت زیرا که رشد زاد و ولد، افزایش افراد خانواده و افزایش نیروی کار، کاهش دستمزدها و افزایش قیمت مواد غذایی را در پی خواهد داشت. ریکاردو نیز با آثار خود در نکوهش فشار، دفاع از آزادی اجتماعات، آزادی نطق و بیان، آزادی بازرگانی، دفاع از تشکیل اتحادیه‌های کارگری، هشدار به بازرگانان در رابطه با قدرت گرفتن مالکان از افزایش قیمت غلات و برخوردار شدن از رانت، هشدار در رابطه با افزایش دستمزدها و به‌تبع آن افزایش هزینه‌ها و افزایش قیمت و خنثی شدن اثر افزایش دستمزد نیز نتوانست به دردهای اجتماعی این عصر، کمکی داشته باشد.

ازاین‌رو جهت هم‌گرا کردن منافع فردی با منافع جمعی (این هم‌گرایی باعث رشد و رفاه می‌شد و اکنون در این عصر این همگرایی و هماهنگی وجود نداشت) تعدادی از اقتصاددانان به‌خاطر فقر و نابسامانی‌های جامعه، فلسفه «اصالت فرد» را کنار گذاشته و آن را حتی طرد کردند و به جای آن فلسفه جدیدی برای مقابله با مسائل اقتصاد پیشنهاد نمودند؛ مکتبی که نام سوسیالیسم تخیلی[۱] به خود گرفت. سن سیمون[۲]، فوریه[۳]، سیسموندی[٤]، پرودن[٥] در فرانسه و رابرت اون[٦] در انگلستان ازجمله صاحب‌نظران این مکتب هستند.

۱- سوسیالیسم تخیلی معتقد است که نظام سرمایه‌داری می‌تواند با تدوین قوانین مختلف به‌طور مسالمت‌آمیز، مسائل اقتصادی و اجتماعی را حل و فصل کند. درحالی‌که سوسیالیسم مارکس- انگلس بر این اعتقاد نیست و معتقد به انقلاب کارگری و از بین بردن مالکیت خصوصی است.

۲- (1760-1825) Saint- Simon نظریه‌پرداز سوسیالیسم تخیلی معتقد به آزادی کارگران و متأثر از مسیحیت جدید بود. طرفدار جدی نظام توزیع و بازتوزیع عادلانه ثروت.

۳- (1772-1837) Charles Fourier فیلسوف فرانسوی، طرفدار سوسیالیسم و طراح مدینه یا اتوپیای سوسیالیسم، مخالف اقتصاد کلاسیک و طرفدار رویکردهای تعاونی و برابری

٤- (1773-1842) Simondi Sismondi اقتصاددانی انساندوست، کسی که هیچ‌وقت نتوانست سیاست، اخلاق، حقوق و انسان را از علم اقتصاد محض جدا سازد. او منتقد نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد بود.

٥- (1809-1865) Proudhon صاحب کتاب فلسفه فقر یا تناقض‌های اقتصادی. در این کتاب او سرمایه‌داری را مطلوب ندانسته، ولیکن نابودی آن را از طریق انقلاب کارگری تجویز نمی‌کرد بلکه به اصلاحات، محدودیت مالکیت، صنایع کوچک و زندگی اقتصادی و اجتماعی مفیدتر اعتقاد داشت.

٦- (1771-1858) Robert Owen صنعتگر و مصلح اجتماعی و طرفدار نظامی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم و اصلاحات در گستره کارفرمایی و کارگری

پیامدهای زیان‌بار انقلاب صنعتی در پیدایش طبقه مرفه سرمایه‌داران و طبقه فقرا و جدال تدریجی و رو به تزاید این دو طبقه با همدیگر باعث شکل‌گیری و پیدایش دو مکتب کلاسیک اولیه (طرفدار سرمایه‌داری و مالکیت) و مکتب مارکس- انگلس (طرفدار طبقه کارگر و خواهان سرنگونی طبقه سرمایه‌داری) و تضاد آنها با هم شد. شکل‌گیری مکتب سوسیالیسم تخیلی (با رویکرد اصلاحات به‌ویژه در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی) باعث شد که رودخانه پرشتاب انقلاب صنعتی، نه‌تنها از توقف باز نایستد بلکه با انجام اصلاحات در گام‌های بعدی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، توزیع و بازتوزیع، واگرایی‌ها را تبدیل به هماهنگی و هم‌گرایی نماید. اشتن بر این باور است که برای ناآرامی اجتماعی و ایجاد شرایط و فضای بحران و با آینده‌ای تاریک چه باید کرد؟ او می‌گوید سرمایه‌داران و دولت‌مردان دریافتند که جامعه صنعتی و انقلاب صنعتی، در صورتی که بخواهد بدون ناآرامی‌های اجتماعی به حیات خود ادامه دهد، نیاز به چارچوبی از خدمات عمومی دارد. فضای تضاد طبقاتی، تعارض، درگیری‌ها، اعتصاب‌ها، از بین بردن ماشین‌آلات، عدم احساس تعلق خاطر کارکنان به تولید و کارخانه، کاهش تولید، افزایش هزینه‌ها و ضایعات، از بین رفتن ماشین‌آلات، ... همه‌وهمه نظم اجتماعی در آستانه ورود به دسترسی باز را به چاره‌اندیشی انداخت. این ناآرامی‌های اجتماعی برای توجیه برهم‌زدن بساط منافع مستقر در وضع موجود جامعه، با برپایی خدمات اجتماعی، بقا و رشد سرمایه‌داری و زمینه‌های ورود به نظم اجتماعی با دسترسی باز را برای نظام سرمایه‌داری فراهم ساخت. ثروتمندان زیرک‌تر از آن بودند که مارکس تصور می‌کرد. آنها دریافتند که ادامه بقای درازمدت آنها به این بستگی دارد که شرایط انقلابی را از بین ببرند و همین کار را کردند. در آلمان یکی از اشراف محافظه‌کار به نام بیسمارک در دهه ۱۸۸۰، پرداخت مستمری به سالمندان و نظام بهداشت و درمان عمومی را ابداع کرد. چرچیل فرزند یک دوک انگلیسی در سال ۱۹۱۱ نخستین نظام گستره بیمه بیکاری را به راه انداخت. روزولت رئیس جمهور اشراف‌زاده، نظام تأمین اجتماعی را طراحی کرد که سرمایه‌داری را از سقوط در آمریکا نجات داد. اگر سرمایه‌داری مورد تهدید قرار نمی‌گرفت، هیچ‌یک از این پدیده‌های تأمینی و رفاهی

شکل نگرفته بود.[۱] این اصلاحات مستمر در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، تکنولوژیکی، توزیع، بازتوزیع و ... همه‌وهمه باعث مانایی و پایداری این نظام شد که نظم اجتماعی با دسترسی باز، مسبب آن بوده است.

در این رویکرد، مهم‌ترین نظامی که توانست این هماهنگی‌ها، انسجام‌ها و مشارکت درهم‌تنیده همگان را برای جامعه رقم بزنند، شکل‌گیری نظام بیمه اجتماعی و تأمین اجتماعی بود که با مرهم‌های خود، تضاد، جنگ و نزاع بر سر منافع اقتصادی را تبدیل به تفاهم و شراکت برد- برد بین کارفرمایان و کارگران در عرصه اقتصاد و تولید کرد. نظامی که از قرن ۱۹ به بعد، هر روز با بسط و تکامل خود، مهم‌ترین جایگاه را با آثار سرریز گسترده در عرصه اقتصادی و اجتماعی یافت و به رویکردهای تولید، توزیع و بازتوزیع ابعاد همه‌جانبه‌ای بخشیده است.

۲۲-۱۷- انقلاب صنعتی- پی‌ریزی سلطه

هم‌زمان با این تحولات تعیین‌کننده که هر روز دنیای غرب را متحول کرده و نوآوری‌هایی را برای آن در پی داشت و امکانات زیادی را برای مردم دنیای غرب فراهم ساخت، روزگار دنیای شرق (هند، چین، ایران، عثمانی) در رکود و سکون به سر می‌برد. اشتن در این باره می‌گوید:

> «هم‌اکنون بر پهنه دشت‌های چین و هند، مردان و زنان گرسنه و مصیبت‌زده‌ای به سر می‌برند که زندگی‌شان، آنطور که از ظواهر امر برمی‌آید، چندان تفاوتی با زندگی چهارپایانی که روزها همراه آنان جان می‌کنند و شب‌ها نیز در کنارشان می‌خسبند، ندارد. این‌گونه زندگی‌های متداول آسیایی و این‌گونه زشتی‌های نفرت‌انگیز ناشی از فقدان وسایل ماشینی نصیب و بهره مردانی است که تعدادشان تکثیر می‌یابد بی‌آن‌که از مرحله انقلاب صنعتی گذشته باشند.»[۲]

با فرارسیدن موتورهای بخار و کارگاه‌های بافندگی که از نیروی ماشین‌ها استفاده می‌کردند مسئله مهم دیگری بروز می‌کند و آن تغییر در موازنه نیروهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی در جهان است که شدیداً دچار تغییر و تحول شده بود. تا

۱- تارو- لستر ((Lester Thurow (1938-2016) اقتصاددان آمریکایی و استاد M.I.T. او خالق کتاب‌های ثروت‌آفرینان، جهانی شدن، رویارویی بزرگ، آینده سرمایه‌داری و ... است.

۲ - اشتن- تامس ساوتکلیف، ۱۲۹

قبل از این اتفاق، شالوده‌های اقتصادی جوامع غرب و شرق، هر دو کشاورزی بود و تفاوت درآمدهای سرانه بین این دو قطب تقریباً یکسان بود ولیکن با تحقق انقلاب صنعتی و پیامدهای آن، برتری یکی نسبت به دیگری را شاهدیم. گستردگی آن را می‌توان در جدولی که بیانگر محاسبات هوشمندانه بیراک است، مشاهده کرد.

علت ریشه‌ای این دگرگونی‌ها را آشکارا باید در افزایش‌های حیرت‌انگیز بهره‌وری در تولید و اقتصاد جست که انقلاب صنعتی برای جوامع غربی به‌وجود آورد. به‌عنوان نمونه بین سال‌های ۱۸۳۰-۱۷۵۰ ماشینی شدن ریسندگی در بریتانیا موجب شده بود که در این بخش از صنایع، میزان بهره‌وری ۳۰۰ تا ٤۰۰ برابر افزایش یابد.

ازاین‌رو شگفت‌آور نیست که سهم نسبی بریتانیا در کل تولید جهانی مصنوعات به میزان زیادی افزایش یافت و پس از قرار گرفتن این کشور در مقام نخستین ملت صنعتی، باز هم به افزایش خود ادامه داد و هنگامی که دیگر کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا نیز راه صنعتی شدن را در پیش گرفتند، سهم نسبی آنها در تولید نسبی جهانی و همچنین سطح سرانه صنعتی شدن و ثروت ملی آنها نیز به‌طور مداوم افزایش یافت. اما ماجرا برای چین، هند، ایران و عثمانی رنگ و بوی دیگری داشت. سهم نسبی این کشورها در تولید جهانی مصنوعات نه فقط به سبب افزایش سریع تولید غرب رو به کاهش گذاشت بلکه اقتصاد ملی آنها نیز در پاره‌ای موارد به انحطاط مطلق گرایید. بدین معنی که به سبب انباشته شدن بازارهای سنتی این جوامع از کالاهای ارزان‌تر و مرغوب‌تر کشورهای اروپایی، تولید ملی آنها به افول و سقوط کشیده شد و نوعی پسرفت صنعتی در این کشورها پدید آمد.

تأثیر انسان غربی با مشخصه‌ای چون عقلانی شدن فعالیت‌ها و انضباط‌پذیر شدن او، از همه لحاظ یکی از مشخص‌ترین وجوه پویایی و تحرک قدرت جهانی کشورهای اروپایی در قرن هیجدهم و نوزدهم بود. این تأثیر نه‌تنها در انواع مناسبات اقتصادی که از نفوذ غیررسمی سوداگران، صاحبان کشتی‌های تجارتی و کنسول‌ها تا اعمال نفوذ مستقیم‌تر مهاجران پیشگام و سازندگان راه‌آهن و شرکت‌های استخراج معادن بسط می‌یافت بلکه در زمینه‌های دیگری همچون رسوخ کاشفان و ماجراجویان و مبلغان مذهبی و همچنین در تبلیغ معتقدات غربی نیز متجلی شد. شدت این تأثیر، آمریکا، آفریقا و آسیا را دربر گرفت. درست است که تأثیر انسان غربی درمان‌های چشمگیر و

پرعظمتی همچون جاده‌ها، شـــبکه‌های راه‌آهن و تلگراف، بندرگاه‌ها و ســـاختمان‌های شـهری را بر جای گذاشـت ولیکن جنبه هولناک آن عبارت بود از خونریزی‌ها، غارت‌ها و اشغال‌ها و برده‌داری که در این جابه‌جایی قدرت صورت گرفت.

گسترش توان و ظرفیت انتخاب انسـان غربی (پویایی) نسبت به انسان‌های جوامع دیگر شـرقی (ایسـتایی) چرخه‌های «انسـان غربی- انسـان شـرقی» و «جامعه غربی- جامعه شـرقی» را به نفع انسـان غربی و جامعه غربی رقم زد. این تفاوت در بهره‌وری و زندگی اقتصـادی و اجتماعی این دو گونه انسـان و دو گونه جامعه، دائم از تفاوت‌های بسـیاری برخوردار شد زیرا در این عصر، انسان شرقی درگیر بسیاری از محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی و تاریخی خود اسـت، درحالی‌که انسـان غربی در این عصـر به‌لحاظ افزایش آگاهی‌ها و توانمندی‌هایی که از آن برخوردار شـده اسـت، همراه با ابزارهای ماشـینی که در دست خود دارد، هر روز بر سلطه‌ها و نابرابری‌ها می‌افزاید.

این نابرابری در دو گونه «انسـان غربی- انسـان شـرقی» و دو گونه «جامعه غربی- جامعه شـرقی» در کنار تکنولوژی پیشـرفته موتورهای بخار و دیگر افزارهای ماشـینی، امتیازهای اقتصـــادی و نظامی قاطعی به اروپا بخشـــید که بیراک[1] آن را در بیان ارقام و اعداد این چنین بیان کرده است:

سطح تولید سرانه صنعتی (۱۹۱۳-۱۷۵۰)

(سطح بازدهی در انگلستان در سال ۱۹۰۰ برابر با ۱۰۰ فرض شده)

	۱۷۵۰	۱۸۰۰	۱۸۳۰	۱۸۶۰	۱۸۸۰	۱۹۰۰	۱۹۱۳
انگلستان	۱۰	۱۶	۲۵	٦٤	۸۷	۱۰۰	۱۱۵
بلژیک	۹	۱۰	۱٤	۲۸	٤۳	٥٦	۸۸
آمریکا	٤	۹	۱٤	۲۱	۳۸	٦۹	۱۲٦
فرانسه	۹	۹	۱۲	۲۰	۲۸	۳۹	٥۹
آلمان	۸	۸	۹	۱٥	۲٥	٥۲	۸٥
امپراطوری اتریش- مجارستان	۷	۷	۸	۱۱	۱٥	۲۳	۳۲
ایتالیا	۸	۸	۸	۱۰	۱۲	۱۷	۲٦
روسیه	٦	٦	۷	۸	۱۰	۱٥	۲۰
چین	۸	٦	٦	٤	٤	۳	۳
هند	۷	٦	٦	۳	۲	۱	۲

1- P. Bairoch, “Industrialization Levels from 1750 to 1980”, Journal of European Economic History 11 (Fall 1982): 294. Data for Great Britain are actually for the United Kingdom, thereby including Ireland with England, Wales and Scotland.

انقلاب صنعتی به انگلستان آن‌چنان قدرت داد که مورخان در این باره می‌نویسند:

«بریتانیا مرکز تجارت جهانی شده با این ویژگی‌ها: دشت‌های آمریکای شمالی و روسیه، کشتزار غله ماست و شیکاگو و اودسا انبار غله ما. کانادا و سرزمین‌های کناره بالتیک انبار چوب و الوارهای ماست، استرالیا چراگاه گوسفندان ماست و آرژانتین و علفزارهای غرب آمریکای شمالی جایگاه گله‌های گاو ما. پرو، نقره خود را برایمان می‌فرستد و سیل طلا از آفریقای جنوبی و استرالیا به لندن سرازیر می‌شود. هندی‌ها و چینی‌ها برای ما چای می‌کارند و کشتزارهای قهوه و چغندر قند و ادویه ما در سراسر هند غربی گسترده است. اسپانیا و فرانسه انبارهای شراب ما هستند و سواحل دریای مدیترانه باغ‌های میوه ما. پنبه‌زارهای ما که زمانی طولانی جنوب ایالات متحده آمریکا را دربر می‌گرفت، اینک به سراسر مناطق گرم کره زمین گسترش یافته است.»[1]

در کنار این تحولات صنعتی، امپراطوری‌های مستعمراتی گسترش یافته و توان و اقتدار دیگری از خود بروز می‌دهد که همانا توان مالی انگلستان است. کشوری که عظمت آن تا حدی رسیده بود که نه‌تنها هرگز مسئله‌ای به نام بحران موازنه پرداخت نداشته باشد بلکه در داخل و خارج نیز پیوسته بر ثروت خود بیفزاید و آن‌چنان اقتصادی در آن شکل گیرد که مقادیر عظیمی مواد خام و مواد غذایی را از خارج مکیده و در عوض به مقدار بسیاری منسوجات، فرآورده‌های آهنی و دیگر کالاهای ساخته شده را به خارج صادر کند. توان بالای اقتصادی، مالی، سیاسی و نظامی در این عصر برای انگلستان موقعیتی را ایجاب می‌کند که به خویشتن بقبولاند که سرنوشتی کیهانی برای وی رقم زده شده است. این تفکر و دستاوردهای عظیمی که انقلاب صنعتی برای بریتانیا به‌وجود آورد، باعث شد که این کشور مروج اصول اقتصادی کلاسیک، آزادی مبادله و تجارت و بهره‌وری از مزیت نسبی گردد. زیرا بر پله‌های بالای نردبان ترقی دنیا، مزیت‌ها و بهره‌وری‌ها قرار گرفته بود و برای خود، جایگاهی خاص قائل بود تا جایی که «ماشین‌های ریسندگی و راه‌آهن، کشتی‌های اقیانوس‌پیما و تلگراف الکتریکی، همه برای ما نشانه‌هایی هستند از اینکه دست‌کم در پاره‌ای از موارد ما با نظام سراسری عالم

۱- کندی- پل، بخش چهارم، صفحه ۱۷

وجود، در هماهنگی کامل به سر می‌بریم که این نشانه‌هایی هستند از آن‌که روحی مقتدر در میان ما در کار است، خدای آمر و خالق.»[۱]

۲۳-۱۷- انقلاب در انقلاب (انقلابی با زایش‌هایی همه‌جانبه‌تر از خود)

انقلاب کشاورزی، اولین انقلاب بینشی، روشی و منشی انسان بود. انقلابی بس طولانی (قدمت ۱۲۰۰۰-۱۰۰۰۰ سال) که تاکنون جامعه بشری به خود دیده است. انقلابی که انسان و جامعه انسانی را از همه‌جانشینی به زیست دائم در سرزمین و محیط ثابت یکجانشینی کشانید. انقلاب کشاورزی و نوع تولید و زیستی که برای جامعه انسانی تعریف کرد، آثار و سرریزهای گسترده‌ای در تمام ابعاد زندگی اقتصادی، اجتماعی، طبیعی، فرهنگی و سیاسی برای تاریخ تمدن به‌وجود آورد. این انقلاب مناسبات تولیدی، ابزارهای تولید، سکونت، باورها، ارزش‌ها و روابط اقتصادی و اجتماعی خاص خود را پدیدار کرد. مختصاتی که در پهنه جهان از ویژگی‌های تقریباً مشابهی برخوردار شد. هنوز بسیاری از این ویژگی‌ها در بسیاری از کشورها از نقش چشمگیری برخوردار است.

انقلاب دوم صنعتی، بعد از انقلاب صنعتی اولیه یعنی از نیمه دوم قرن ۱۸ (با عمری بسیار کوتاه‌تر از انقلاب کشاورزی) شکل گرفت و ابراز وجود کرد. این انقلاب با دستیابی به ابزارهای مکانیکی توانست به‌صورت نظام‌وار، انسان و جامعه انسانی را از یاری جانوران و حتی خود انسان دور سازد.

اگرچه عمر این انقلاب دوم انسانی یعنی انقلاب صنعتی بسیار کوتاه‌تر از عمر چند هزار ساله انقلاب کشاورزی است، اما آثار نشر و پیامدهای انقلاب صنعتی هزاران بار از آثار انقلاب کشاورزی تا این زمان بیشتر بوده است. آثاری که هر روز دامنه‌های آن وسیع‌تر شده و در بهت و حیرت تاریخ، هر زایشی از این انقلاب، نویددهنده زایش‌های مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، زیستی و فرهنگی است.

انقلاب صنعتی اولیه با استفاده از قدرت آب و بخار، اختراع بازوی مکانیکی و از طریق آن، عصر ماشینی شدن را برای جامعه انسانی به ارمغان آورد. عصر ماشینی شدن تولید با ابعاد وسیع و بهت‌آوری که به ساختار تولید و کارکردها و مناسبات اقتصادی و

۱- منبع قبل، صفحه ۲۹

اجتماعی داد، توانست با کارنامه خود، جایگاه بسیار ویژه‌ای برای خود داشته باشد. جایگاهی که تاریخ تمدن بشری، نمونه و مشابهی برای آن ندارد.

انقلاب صنعتی اولیه با آثار و پیامدهایش، شرایط محیطی را بسیار دگرگون کرد. انسان و جوامع انسانی را آماده پذیرش نوگرایی، نوخواستن و مطالبات پیشرو کرد. کنش و واکنش انقلاب صنعتی اولیه با شرایط محیطی پیش‌برنده، انقلاب سطح دوم صنعتی[1] را به بار آورد. انقلابی با به‌کارگیری گسترده برق، تولید انبوه و خط تولید، پیچیده‌تر شدن تقسیم کار و تخصص‌ها، توسعه خط آهن، تولید آهن و فولاد در مقیاس‌های بزرگ، کاربرد گسترده ماشین‌آلات در عرصه‌های تولید، برپایی کارخانجات بزرگ و برخورداری از ارتباطات الکتریکی. انقلاب دوم با توسعه سریع عرصه‌های تولید به‌صورت انبوه و متنوع، موجودیت خود را اعلام کرد. انقلاب اول و به‌ویژه دستاوردهای انقلاب دوم صنعتی، با تحولات خود و بازنشرها، موجبات دگرگونی در عرصه‌های فردی، خانوادگی، فرهنگی و رفتاری را برای جوامع اروپایی فراهم کرد. این دگرگونی‌ها موجبات تحول و تکوین در نظم‌های اجتماعی و گذارهای آن در پیدایش نظم‌های اجتماعی با دسترسی باز برای اروپا و آمریکا را فراهم ساخت.

در این گذار نظم‌های اجتماعی، مختصات و ویژگی‌هایی در فردگرایی جامعه و در پیدایش چرخه‌های «فرد- جامعه- ملت»، «ملت- دولت- کشور» و «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» شکل گرفتند؛ چرخه‌هایی که آثار بازنشر آنها رشد اقتصادی را درپی داشت.

در بریتانیا این انقلاب و بازنشرهایش آغاز شد و با فاصله زمانی معنی‌دار بین نیم‌قرن تا یک قرن، کشورهای فرانسه، آلمان، آمریکا، بلژیک و هلند و در نهایت در قرن ۲۰ ژاپن را دربر گرفت. دستاوردهای دو جنگ جهانی اول و دوم به انقلاب صنعتی عمق دوچندان بخشید. انقلاب دوم صنعتی نیز با دستاوردهای خود و بهره‌گیری از شرایط محیطی مناسب، پی‌ریز سطح سوم یا انقلاب سوم صنعتی شد.

منشأ انقلاب‌های بعدی را بیشتر به جای اینکه سرزمینی و کشوری بدانند، تکنولوژیکی می‌دانند که تحول و تکامل زمینه زایش انقلاب بعدی را فراهم می‌سازد و در این روزگار بیشتر در آمریکا است و در دهه‌های اخیر در کنار آمریکا چین و کره بیش از

1- The Second Industrial Revolution

اروپا مطرح هستند. انقلاب دیجیتال[1] که از دهه ۱۹۸۰ آغاز شده، تا امروز شتابان مشغول دگرگون‌سازی گسترده محیط در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیستی و سیاسی است و هم در هر لحظه مشغول دگردیسی در ماهیت، ساختار و کارکردهای خود است. تغییر از فناوری آنالوگ و مکانیکی به سوی فناوری دیجیتال از مشخصه‌های بارز این انقلاب است. در این انقلاب و در مرکز تحول آن ترانزیستور و فناوری‌های مشتق شده از آن مانند رایانه، تلفن همراه، دورنگار و اینترنت قرار دارند. در این انقلاب دهه ۸۰ عصر ترانزیستور و کامپیوتر بود درحالی‌که دهه ۹۰ وب جهان‌گستر حاکمیت پیدا کرد. دهه ۲۰۰۰ اینترنت و دهه ۲۰۱۰ شبکه‌های اجتماعی همه‌جا را فرا گرفت. هنوز مانده است که ما سرعت و گستردگی این انقلاب سوم را دریابیم. این انقلاب نیز شکل‌گیری انقلاب چهارم صنعتی را نوید می‌دهد. انقلاب چهارم صنعتی [2] انقلابی با برخورداری از هوش مصنوعی[3]، رباتیک و اینترنت اشیاء[4]، خودروهای بدون سرنشین، چاپ سه بعدی، نانوفناوری، زیست فناوری، علوم مواد، ذخیره‌سازی انرژی و محاسبه‌گری کوانتومی انقلابی با سرعت ویژه به‌صورت نمایی[5] نه خطی، گستردگی و ژرفا در جابه‌جا کردن پارادایم‌های جهان اقتصاد، کسب و کار، جامعه و افراد، با آثار سیستمی و ایجاد تحول در همه سیستم‌ها (سطح کشور، شرکت‌ها، صنایع، جامعه، ...).[6] انقلاب سوم صنعتی، دگرگونی‌های همه‌جانبه‌ای در نظم‌های اجتماعی را در خود داشت که باید در پژوهش دیگری به این آثار مهم پرداخت. امروزه در فضای مجازی، فرد مجازی، جامعه مجازی، دولت مجازی و جهان مجازی به منصه ظهور رسیده است؛ ظهوری با دگرگونی‌های همه‌جانبه در همه ابعاد زندگی اقتصادی و اجتماعی.

در آستانه انقلاب چهارم، نقش انسان در تولید که به‌تدریج از انقلاب دوم رو به افول گذاشته شده بود، شتابان در حال بی‌رنگ شدن است و جای خود را به نقش کامپیوتر داده است. کاربرد وسیع هوش مصنوعی، اینترنت و ابرداده‌ها و ارتباط هوشمند

1- The Digital Revolution
2- Industry Revolution 4
3- AI (Artificial Intelligence)
4- IoT (Internet of Things)
5- Exponential
٦- شواب- کلوس، انقلاب صنعتی چهارم، ترجمه نبی‌پور، ایرج، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، ۱۳۹٦، صفحات ۱۲- ۹

کامپیوترها به همدیگر، بده- بستان بسیار گسترده‌ای را در تمام ابعاد و روابط شکل داده و هر روز در حال شکل‌دهی نوین است.

اگر انقلاب صنعتی با شکل‌گیری خود در انگلستان، این کشوررا به ابرقدرت زمان خود تبدیل کرد، دستیابی به انقلاب‌های دوم و سوم نیز کارکردی همانند انقلاب اول داشتند. بدین معنی که کشورهایی که توانستند بدان دست یابند، در عرصه اقتصاد و تجارت جهانی و مناسبات سیاسی از قدرت فرادست برخوردار شدند.

اگر دستاوردهای انقلاب صنعتی اول، خیز اقتصادی بود، انقلاب دوم صنعتی به رشد و توسعه اقتصادی، ابعادی همه‌جانبه‌تر بخشید و انقلاب سوم صنعتی به ابعاد غیراقتصادی رشد و توسعه همچون محیط زیست، فرهنگ، اجتماع، انسان، حکومت و توسعه پایدار معنی و مفهوم گسترده‌ای بخشید. باید منتظر بود و دید که پیامدهای وقوع انقلاب چهارم چه دستاوردهایی خواهد داشت.

این انقلاب‌های سه‌گانه صنعتی (تاکنون) به مراحل شکل‌گیری توسعه، تحول و تکوین حوزه‌های رشد اقتصادی، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی، توسعه ملی، توسعه جهانی، توسعه محلی و منطقه‌ای، توسعه مدنی، ... معنی و مفهوم گسترده‌ای بخشیده‌اند. امید است که در نوشته‌ای دیگر در چگونگی گذار از رشد اقتصادی (از نیمه قرن ۱۸) تا توسعه اقتصادی دهه ۱۹۷۰ و سپس گذار از توسعه اقتصادی و اجتماعی به عصر توسعه پایدار در آغاز قرن ۲۱، در آینده این عرصه‌ها مورد واکاوی قرار گیرد.

****

می‌توان تصویری از آنچه طی تاریخ در افول و ظهور نظم‌های اجتماعی و گذارهایی که بر اروپا رفت، را بدین‌گونه خلاصه کرد:

۱. قبایل و ملل مختلف، پراکنده و در تعارض و نزاع با همدیگر اروپایی، در امپراطوری رم، تجمع پیدا کردند. به مدت ۸ قرن این امپراطوری توانست با نظم‌های اجتماعی خود، کثرتی از قبایل و نژادها را با محوریت رومیان، در نظم اجتماعی قدرتمند خود جمع کند.

۲. تجمیع اقوام و ملل اروپایی در نظم اجتماعی که امپراطوری روم ساخته بود، با حملات پی‌درپی اقوام نیمه‌متمدن دشت شمالی و مرکزی اروپا در سال ٤٧٦

میلادی فروریخت. با این فروپاشی، ناامنی، بی‌ثباتی، جنگ‌های مستمر، گرسنگی، فقر و پراکندگی اقوام و ملل، اروپا را برای چند سده فراگرفت.

۳. مسیحیت که در اواخر عمر امپراطوری روم، کم‌کم رشد کرد و در امپراطوری بت‌پرست روم توسعه و پیشروی داشت، پس از فروپاشی روم، عاملی شد برای آرامش، صلح و پرهیز از نزاع. آیین مسیحیت در این هم رسالت آرامش را برای جوامع داشت، هم باعث جمع شدن دوباره اروپاییان شد. این جمع شدن اروپاییان بیشتر روح و توشه خود را از آیین جدید یعنی مسیحیت داشت، به‌علاوه نظم‌های اجتماعی که در این شرایط، تکیه‌گاه خود را از مسیحیت دارا هستند. از قرن ۸ به بعد و در بخش اروپایی مسیحی‌شده تحت امپراطوری شارلمانی، تجمیع دوباره اروپاییان شکل گرفت. این نظم براساس چرخه «قدرت امپراطوری- قدرت مسیحیت»، آثار بازنشر گسترده‌ای را در اروپا درپی داشت. این مختصات، سازنده بن‌مایه‌ها و بن‌سازه‌های دوران قرون وسطی است.

۴. در دوران قرون وسطی (١٤-٥ میلادی) علاوه بر پیشرفت آیین مسیحیت، اروپا شاهد شکل‌گیری فئودالیسم اروپایی است. عنصر زمین و کشاورزی مهم قلمداد شده و از آنِ فئودال‌ها، بارون‌ها، اشراف و نجبا بود. توده مردم به‌صورت نیمه‌برده- نیمه کشاورز (سرف) در خدمت این نظام فئودالیسم بودند. نظم‌های اجتماعی این دوران، اشکالی از دولت‌های فئودالی (نظم‌های اجتماعی با دسترسی محدود- شکننده) را در خود دارد. این دولت‌ها دائم جهت گسترش سیطره (نفوذ سرزمینی- نفوذ جمعیتی) خود، در حال جنگ و نزاع با یکدیگر بودند.

۵. در عصر این دولت‌های فئودالی و نهادمند شدن قدرت روزافزون کلیسا و پاپ و نظام پاپیسم، امپراطوران، دولت‌های فئودالی، اعیان، اشراف، بارون‌ها ... همه‌وهمه اعتبار، مقبولیت و مشروعیت خود را از پاپ و کلیسا می‌گرفتند. طی قرون مختلف قدرت کلیسای کاتولیک و پاپ بر تمام قدرت‌های سیاسی و نظامی، اشراف داشت. شکل‌گیری نظم‌های اجتماعی با تکیه‌گاهی به نام کلیسا و پاپ، زمینه‌ساز تعارض‌ها، درگیری‌ها، جنگ و کشتارها بین مسیحیان و دگراندیشان (یهودی‌ها، مسلمانان، منتقدین کلیسا) در این دوران بود. جنگ‌های طولانی

صلیبی (جنگ‌های بین مسیحیان و مسلمانان، بین مسیحیان با یهودیان، بین مسیحیان کاتولیک با مسیحیان ارتدوکس) نشأت گرفته از این اقتدار کلیسایی در اروپاست.

۶. پیدایش رنسانس، عصر بیداری و خرد و گسترش آن در بستر زمان و مراحل آغازین تا نهایی آن (نیمه دوم قرن ۱۷) باورها و ارزش‌های نوینی را در کنار آیین مسیحیت برای اروپاییان خلق کرد. خلق روحیه تجاری و پیدایش مرکانتلیسم اروپایی، یکی از این دستاوردهاست. آثار بازنشر رنسانس و مرکانتلیسم، جدال‌های آشکار و پنهانی را با باورها و ارزش‌های کلیسایی در اروپا شعله‌ور ساخت. پیدایش رویکردهای اصلاح دینی پروتستانی ازجمله این دستاوردهاست. از شکل‌گیری رنسانس تا نیمه قرن ۱۸، اروپا شاهد جدال، تعارض، تقابل و تعامل‌ها بین دو گونه آیین دینی و آیینی که پروتستان و دیگری کاتولیک و برداشت‌های آنها از اعتقادات، باورها و ارزش‌ها داشتند، است.

۷. توسعه مرکانتلیسم، بسط تجارت و مبادلات دامنه‌دار، کم‌هزینه و بدون مزاحمت را درپی داشت. نیازی که کشف سرزمینی با انبوهی از فرصت‌ها و منابع ذی‌قیمت را برای اروپاییان به ارمغان آورد (کشف آمریکا، آفریقا، استرالیا، ...)

۸. توسعه مرکانتلیسم و شکل‌گیری و توسعه شهرها، ضرورت یکپارچگی در قلمرو سرزمینی و جمعیتی را طلب می‌کرد. شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، پاسخی بود در خاتمه بخشیدن به نزاع و جدال‌های دولت‌های فئودالی با همدیگر و برپایی دولت‌های بااقتدار و با حوزه نفوذ در کلیت سرزمینی و کلیت جمعیت. این دولت‌های مطلقه بخشی از مطالبات مردم و جامعه را در تأمین امنیت، ثبات و یکپارچگی مقررات فراهم ساختند. این دولت‌ها پی‌ریز نظم اجتماعی نوینی بودند. اروپا در این عصر در کنار دولت‌های مطلقه، به حاکمیت امپراطوران و پادشاهان با حکومت استبدادی تن داد.

۹. بین سال‌های ۱۸۵۰-۱۶۵۰، اروپای این عصر با برخورداری از آثار بازنشر رنسانس، مرکانتلیسم و دولت‌های مطلقه، تحولات همه‌جانبه‌ای در عرصه علم و دانش، فن و حرفه را شاهد بود. در عصر روشنگری چرخه‌های «علم- فن- حرفه» و در کنار چرخه‌های اولیه «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه-

قدرت دولت» زمان و مکان نوئی را در پی‌ریزی نظم اجتماعی نوین پدید آوردند.

۱۰. انقلاب صنعتی، تحولی بود در فضای مساعدی که رنسانس، مرکانتلیسم و دولت‌های مطلقه برای اروپا فراهم ساخته بودند و محصول اختراعی است به نام ماشین بخار که روشنگران و دانشمندان برای جامعه ساختند. اروپا در اواسط قرن ۱۸ از این دو سازه، برخوردار بود:

- یکی حوزه‌های نرم‌افزاری در قلمروهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که آثار بازنشر خود را در خلق و پی‌ریزی نهادها، سامان‌ها و سازمان‌های پیش‌برنده و برپایی نظمی نوین از روابط قدرت و توزیع آن برعهده داشتند (انقلاب‌های فکری و معرفتی) و
- دیگری ابزاری و ماشینی است (سخت‌افزار) که در این عصر زمینه‌های پیدایش انقلاب بزرگی با دستاوردهای گسترده را در خود فراهم ساخت (انقلاب در ابزارها، روش‌ها و سازمان‌ها به نام انقلاب صنعتی). تعامل این دو سازه در کنار تأمین پیش‌نیاز و شرایطی که چرخه‌های «دولت- ملت- کشور» و «قدرت جامعه- قدرت دولت» فراهم کرده بود، برپایی نظم‌های اجتماعی نوین و ورود به عرصه‌های دسترسی باز را پیش‌روی جوامع اروپایی قرار داد، آن‌هم با آثار بازنشری در خیز و رشد اقتصادی.

۱۱. انقلاب شکوهمند در انگلستان، اعلامیه استقلال در آمریکا و شکل نظام جمهوری بعد از هرج‌ومرج و کشتارهای انقلاب در فرانسه، روابط قدرت و چگونگی توزیع آن بین دولت و ملت را در گستره سرزمینی و کشوری به سامان جدیدی کشانید. قدرت از آنِ آحاد مردم و به نام پدیده حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یعنی ملت به رسمیت شناخته شد. قدرت از شاه و حکومت گرفته شد. به جای آن نهاد دولت شکل گرفت.

دولت به‌عنوان کارگزار ملت شناخته شد. ملت بخشی از مالکیت خود را در قالب مالیات و بخش کوچکی از قدرت و آزادی‌های خود را به این کارگزار واگذار کرد. این واگذاری جهت تولید کالاهای عمومی همچون امنیت، دفاع، قوه قضائیه، اوزان کشور و زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی توسط دولت صورت

گرفت (شـــکل‌گیری مالیه عمومی که بیان عقد و قرار بین ملت و دولت و چگونگی جریان بده- بســـتان‌های آن را در خود دارد). دولت در این نقش کارگزاری باید تولیدات خود را به‌صورت کارآمد و اثربخشی برای آحاد مردم و در کلیت سرزمین، داشته باشد. نهاد دولت از جایگاه قدرت محدود و مشروط برخوردار بوده و باید دائم با به‌کارگیری این قدرت در تولیدات عمومی پاسخ‌گو باشد (بازار سیاست). در چنین شرایطی است که می‌توان گفت نظم اجتماعی در کشور از ویژگی دسترسی باز و در چارچوب قرارداد اجتماعی ساخت و کارکرد دارد. گذار از نظم اجتماعی با دســترســی محدود (شــکننده- پایه- بالغ) به نظم اجتماعی با دسترسی باز (برابری افراد در مقابل قانون، برابری فرصت‌ها، برابری حق انتخاب‌ها و ...) طی قرون ۲۰-۱۸ با جنگ، نزاع و انقلاب صـــورت گرفته است.

فرایندهای شکل‌گیری رشد و توسعه

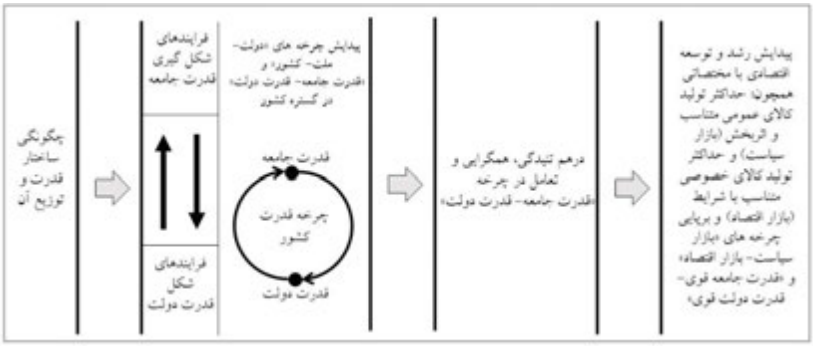

۱۲. تعدادی از کشـــورهای اروپایی در طی قرون ۱۸ و ۱۹ وارد نظام اجتماعی دســترســی باز شــدند. در این نظم اجتماعی بین دو طرف قدرت یعنی دولت و جامعه، نظم اجتماعی دســـترســـی باز، دائم تقویت‌کننده دو قطب یعنی «قدرت جامعه» و «قدرت دولت» بوده و علاوه بر این با تعامل‌ها، درهم‌تنیدگی‌ها و هم‌گرایی‌ها بین این دو قطب، ســازنده چرخه بنیادین، بن‌مایه و بن‌ســازه مهم و بالنده‌ای به نام «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» شــده اســت. چرخه‌ای مهم که سرنوشت رشد و توسعه را در همه‌جا توانسته تعیین کند. این چرخه، درواقع موتور رشد اقتصادی، توسعه همه‌جانبه و توسعه پایدار بوده است. بدون

داشتن این چرخه بن‌سازه، امکان دستیابی به توسعه اقتصادی و توسعه‌یافتگی به‌صورت قانون‌مند، پایدار و نهادمند در هیچ جا ممکن نبوده است. در این چرخه، قدرت دولت، حداکثر کالاهای عمومی متناسب برای شرایط محیطی را در گستره جمعیت و قلمرو جغرافیایی به‌صورت کارآمد و اثربخش عهده‌دار است (بازار سیاست) و قدرت جامعه نیز با برخورداری از دستاوردهای قدرت دولت در تولید کالاهای عمومی متناسب و فضای امن و با ثبات و رقابت که ایجاد شده است و در یک بازار رقابتی و برخوردار از بسط فرصت‌ها و بسط حق انتخاب‌ها، به حداکثر تولید کالاهای خصوصی متناسب با شرایط محیطی و زیست‌محیط کشور و جامعه اقدام خواهد کرد (بازار اقتصاد).

توسعه‌یافتگی پس از گذارهای طولانی در تاریخ و دستیابی به بن‌مایه‌های اولیه (باورها، ارزش‌ها، فرهنگ عمومی و ... پیش‌برنده) و پس از پیدایش چرخه‌های «دولت- ملت- کشور»، «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی»، «بازار سیاست- بازار اقتصاد» و ... می‌تواند در یک گستره سرزمینی و جمعیتی (کشور) معنا و مفهوم خود را پیدا کند. امروزه این فرایندهای طولانی برای تعداد معدودی از کشورها (اروپای غربی، آمریکای شمالی، ژاپن) با نماد نظم اجتماعی با دسترسی باز حادث شده است. در بسیاری از کشورهای آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و از جمله کشور عزیزمان ایران، فرایندهای توسعه‌یافتگی درصدد دستیابی به چرخه‌های بن‌سازه «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی»، «بازار سیاست- بازار اقتصاد» و «دولت- ملت- کشور» بوده اما توفیق دستیابی به آن را در حد کفایت، فراگیری، جامعیت و پایداری لازم نداشته است.

در مجلد بعدی این کتاب (جلد سوم)، نگاهی به شرایط تاریخی و محیطی کشور عزیز خودمان، ایران خواهیم داشت. بررسی این‌که این کشور، این چهارراه حوادث تا چه میزان در طی تاریخ طولانی، دوری و نزدیکی به نظم‌های اجتماعی پیش‌برنده را دارا بوده است. در طی دو قرن اخیر، ایران این مام عزیز تا چه میزان توانسته است به بن‌سازه‌ها و بن‌مایه‌های لازم برای توسعه خود دسترسی داشته باشد؟ کامیابی‌ها و ناکامی‌های ایرانیان در جست‌وجوی توسعه، چگونه بوده است؟ گستره این مباحث، عرصه‌های فصول مجلد سوم می‌باشد.